Machine Translated by Google

From the author of the
NATIONAL BESTSELLER
The 48 Laws of
POWER

THE ART OF SEDUCTION

ROBERT GREENE

A JOOST ELFFERS BOOK

Machine Translated by Google

هنر اغوا کردن

رابرت گرین، نویسنده کتاب 48قانون قدرت، دارای مدرک ادبیات کلاسیک است. او در لس آنجلس زندگی می کند.
به وب سایت او مراجعه کنید: www.seductionbook.com

Joost Elffersتهیه کننده پرفروش ترین زبان مخفی تولدها، زبان مخفی روابط و همچنین بازی با غذای خود استودیو وایکینگ است.

او در شهر نیویورک زندگی می کند.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

آموزش و پرورش هنر _

رابرت گرین

کتاب Joost Elffers

کتاب های پنگوئن

Machine Translated by Google

PENGUIN BOOKSمنتشر شده توسط York 10014, USA
Group (USA) Inc., 375 Hudson Street, New York, New
Penguin Group Penguin
Ontario, Canada M4V 3B2 Penguin Books India , 11 Community Centre, Panchsheel Park,
Camberwell Road, Camberwell,Victoria 3124, Australia Penguin Books Canada Ltd, 10 Alcorn Avenue, Toronto,
Penguin Books Ltd, 80 Strand, London WC2R 0RL, England Penguin Books Australia Ltd, 250دهلی نو ، Rosebank
and Airborne Roads, Albany, Auckland, Zealand Penguin Books (South Africa) (Pty) Ltd, 24 Sturdee Avenue,
110 017, India Penguin Books (NZ) Ltd, Cnr Rosedale -ژوهانسبورگ ،2196آفریقای جنوبی

Penguin Books Ltd،دفاتر ثبت شده:
80 Strand،لندن ،WC2R 0RLانگلستان

اولین بار در ایالات متحده آمریکا توسط Viking Penguin، یکی از اعضای Putnam Inc. 2001
Penguinمنتشر شده در Penguin Books 2003منتشر شد.

1 0 864 2 1357 9

حق چاپ ©رابرت گرین و جوست الفرز، 2001
تمامی حقوق محفوظ است

تمام تلاش ها برای ردیابی دارندگان حق چاپ انجام شده است. ناشر از هرگونه اشتباه یا حذفی در فهرست زیر پوزش می خواهد و از هرگونه اصلاحی که باید در هر چاپ مجدد ظاهر شود، مطلع خواهد شد.

کتابخانه کنگره نسخه گالینگور را به شرح زیر فهرست کرده است:
گرین رابرت.
هنر اغوا کردن / رابرت گرین.
پ. سانتی متر.
"کتاب Joost Elffers."
ISBN 0-670-89192-4 (hc.)
ISBN 0 14 20.0119 8 (pbk.)
1.هیجانات جنسی. 2.آموزش جنسی. 3.اغواگری. I.Title.
HQ31 .G82 2001 306.7—dc21

2001025868

چاپ شده در ایالات متحده آمریکا
در Bemboتنظیم شده است
طراحی شده توسط Jaye Zimetیا Joost Elffers

به جز در ایالات متحده آمریکا، این کتاب با این شرط فروخته می‌شود که از طریق تجارت یا موارد دیگر، بدون رضایت قبلی ناشر به هیچ وجه، امانت داده نشود، دوباره بفروشد، اجاره داده شود، یا به هر شکل دیگری منتشر شود. الزام آور یا پوششی غیر از آنچه در آن منتشر شده است و بدون اینکه شرط مشابهی از جمله این شرط بر خریدار بعدی تحمیل شود.

اسکن، آپلود و توزیع این کتاب از طریق اینترنت یا هر وسیله دیگر بدون اجازه ناشر غیرقانونی و پیگرد قانونی دارد.

لطفاً فقط نسخه‌های الکترونیکی مجاز را خریداری کنید و در دزدی الکترونیکی مطالب دارای حق چاپ شرکت نکنید یا آن را تشویق نکنید. حمایت شما از حقوق نویسنده قابل قدردانی است.

Machine Translated by Google

از مجوز چاپ مجدد گزیده هایی از آثار دارای حق چاپ زیر سپاسگزاریم:

عاشق شدن اثر فرانچسکو آلبرونی، ترجمه لارنس ونوتی. تجدید چاپ با مجوز .Random House, Inc

اغوا اثر ژان بودریار، ترجمه برایان سینگر. مطبوعات سنت مارتین، .1990کپی رایت .New World Perspectives. 1990 ©تجدید چاپ با اجازه پالگریو.
دکامرون نوشته جیووانی بوکاچیو، ترجمه جی اچ مک ویلیام، Penguin Classics 1972)ویرایش دوم .(1995حق چاپ .1995، 1972
GH McWilliam، ©تجدید چاپ با اجازه .Penguin Books Ltd

وارهول اثر دیوید بوردون، منتشر شده توسط هری ان. آبرامز، شرکت نیویورک. تمامی حقوق محفوظ است.
با مجوز ناشر، مجددا پرینت شده است.
پشت نقاب: درباره شیاطین جنسی، مادران مقدس، ترنسوستیت ها، گانگسترها و سایر قهرمانان فرهنگی ژاپنی نوشته ایان بوروما، بلوز تصادفی بریتانیا، .1984با اجازه تجدید چاپ شد.
آندریاس کاپلانوس در مورد عشق اثر آندریاس کاپلانوس. ترجمه پی جی والش. تجدید چاپ با اجازه .Gerald Duckworth & Co. Ltd

کتاب درباری اثر بالداسار کاستیلیونه، ترجمه جورج بول، Penguin Classics 1967)ویرایش اصلاح شده .(1976حق چاپ ©جورج بول، 1976، 1967با مجوز .Penguin Books Ltd

پرتره یک زن اغواگر: دنیای ناتالی بارنی نوشته ژان شالون، ترجمه کارول بارکو، کراون پابلیشرز، شرکت، .1979با اجازه تجدید چاپ شد.

Lenin: The Man Behind the Maskاثر .Ronald W. Clark, Faber & Faber Ltd., 1988تجدید چاپ با اجازه.

تعقیب هزاره اثر نورمن کوهن. حق چاپ 1970 ©توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد. استفاده شده با مجوز انتشارات دانشگاه آکسفورد، شرکت.
داستان هایی از هزار و یک شب، ترجمه NJداوود، Penguin Classics، 1955)ویرایش اصلاح شده .(1973حق چاپ ترجمه .1973، 1954
NJ Dawood. ©تجدید چاپ با مجوز .Penguin Books Ltd

اما، لیدی همیلتون اثر فلورا فریزر، آلفرد آ. ناپف، .1987حق چاپ 1986 ©توسط فلورا فریزر.
با اجازه تجدید چاپ شد.
Evita: The Real Life of Eva Peronاثر .Nicolas Fraser and Marysa Navarro, W. W Norton & Company, Inc., 1996با اجازه تجدید چاپ شد.
جذابیت جهان: زنان عادلانه، عشق آنها، قدرت آنها، سرنوشت آنها اثر الکساندر فون گلیچن-روسورم. ترجمه هانا والر، آلفرد ا.
ناپف، .1927حق چاپ 1927توسط آلفرد آ. ناپف. شرکت تجدید چاپ با اجازه.

اسطوره های یونانی اثر رابرت گریوز. تجدید چاپ با مجوز .Carcanet Press Limited
وسواس کندی: اسطوره آمریکایی JFKنوشته جان هلمن، انتشارات دانشگاه کلمبیا .1997
تجدید چاپ با مجوز انتشارات دانشگاه کلمبیا.
ادیسه اثر هومر، ترجمه .E. V Rieu (Penguin Classics، 1946).حق چاپ .The Estate of EV Rieu، 1946 ©با مجوز .Penguin Books Ltd
زندگی یک زن عاشق و نوشته های دیگر نوشته ایهارا سایکاکو، ترجمه ایوان موریس.
کپی رایت 1963 ©توسط .New Directions Publishing Corpتجدید چاپ با مجوز .New Directions Publishing Corp

«خاطرات اغواگر» از یا/یا، قسمت اول اثر سورن کیرکگارد، ترجمه هاوارد وی. هونگ و ادنا اچ هونگ. حق چاپ 1987 ©توسط انتشارات دانشگاه پرینستون. با مجوز انتشارات دانشگاه پرینستون تجدید چاپ شده است.

آژیرها: نمادهای اغوا اثر مری لائو، ترجمه جان اولیفانت از Rossie، Park Street Press، روچستر. ورمونت، .1998تجدید چاپ با اجازه.

Lives of the Courtesansاثر لین لانر، ریزولی، .1987با اجازه نویسنده تجدید چاپ شده است.
تئاتر دون خوان: مجموعه ای از نمایشنامه ها و نمایش ها، 1963-1630ویرایش شده با تفسیری از اسکار ماندل. حق چاپ 1963 ©
توسط انتشارات دانشگاه نبراسکا. حق چاپ ©در سال 1991توسط انتشارات دانشگاه نبراسکا تمدید شد. با مجوز انتشارات دانشگاه نبراسکا تجدید چاپ شده است.
دون خوان و نقطه وحشت اثر جیمز ماندرل. تجدید چاپ با مجوز انتشارات دانشگاه ایالتی پن.

بل آمی اثر گای دو موپاسان، ترجمه داگلاس پارمی (کلاسیک پنگوئن، .(1975حق چاپ ©داگلاس پارمی. .1975تجدید چاپ با مجوز .Penguin Books Ltd
The Arts and Secrets of Beautyاثر لولا مونتز، خانه چلسی، .1969با اجازه استفاده شده است.
عصر جمعیت اثر سرژ موسکوویسی. با مجوز انتشارات دانشگاه کمبریج تجدید چاپ شده است.
داستان جنجی نوشته موراساکی شیکیبو، ترجمه ادوارد جی سیدنزنکر، آلفرد آ. ناپف، .1976
حق چاپ 1976 ©توسط .Edward G. Seidensticker با مجوز ناشر، مجددا پرینت شده است.
اشعار اروتیک اووید، ترجمه پیتر گرین (کلاسیک پنگوئن، .(1982کپی رایت ©پیتر گرین، .1982تجدید چاپ با مجوز .Penguin Books Ltd
دگردیسی اثر اووید، ترجمه مری ام. اینس .(Penguin Classics، 1955)کپی رایت .Mary M. Innes، 1955 ©تجدید چاپ با اجازه .Penguin Books Ltd

Machine Translated by Google

خواهر من، همسرم: بیوگرافی لو آندریاس-سالومه توسط HF Peters, WW Norton & Company, Inc., 1962. با اجازه تجدید چاپ شد.

.سمپوزیوم افلاطون، ترجمه والتر همیلتون (Penguin Classics، 1951). حق چاپ ©والتر همیلتون. 1951تجدید چاپ با مجوز Penguin Books Ltd.

ظهور و سقوط آتن: نه زندگی یونانی اثر پلوتارک، ترجمه ایان اسکات-کیلورت (Penguin Classics، 1960). حق چاپ Kilvert، 1960 © Ian Scott-با اجازه Penguin Hooks Ltd.

عشق اعلام شده توسط دنیس دو روژمون، ترجمه ریچارد هوارد. تجدید چاپ با مجوز Random House, Inc.

حکمت زندگی و نصایح و کلام نوشته آرتور شوپنهاور، ترجمه تی بیلی ساندرز (Amherst, NY: Prometheus Books, 1995). با مجوز ناشر، مجددا پرینت شده است.

The Pillow Book of Sei Shonagon اثر سی شوناگون، ترجمه و ویرایش توسط ایوان موریس، انتشارات دانشگاه کلمبیا. 1991. تجدید چاپ با اجازه انتشارات دانشگاه کلمبیا.

Liaison اثر جویس وادلر، انتشارات Bantam Books، 1993. تجدید چاپ با اجازه نویسنده.

ماکس وبر: مقالاتی در جامعه شناسی نوشته ماکس وبر، ویرایش و ترجمه اچ اچ سرث و سی رایت میلز. حق چاپ 1958، 1946 توسط HH Gerth و C. Wright Mills. استفاده شده با مجوز انتشارات دانشگاه آکسفورد، شرکت.

The Game of Hearts: Harriette Wilson & Her Memoirs توسط Lesley Blanch ویرایش شده است. کپی رایت 1955 ©توسط Lesley Blanch. تجدید چاپ با اجازه Simon & Schuster.

Machine Translated by Google

به یاد پدرم

Machine Translated by Google

قدردانی ها

ابتدا، مایلم از آنا بیلر به خاطر مشارکت های بی شمارش در این کتاب تشکر کنم: تحقیق، بحث های فراوان، کمک ارزشمند او در مورد خود متن، و در آخر، دانش او در مورد هنر اغواگری، که من از آن جمله هستم. در موارد متعدد قربانی شادی بوده اند.

من باید از مادرم، لورت، تشکر کنم که اینقدر از من حمایت کرد
در طول این پروژه و برای اینکه فداکارترین طرفدار من هستم.
من می خواهم از کاترین لئوزون که چند سال پیش معرفی کرد تشکر کنم
مرا به Les Liaisons Dangereuses و دنیای Valmont واداشت .
می‌خواهم از دیوید فرانکل به خاطر ویرایش ماهرانه‌اش و توصیه‌های بسیار قدردانش تشکر کنم.
مولی استرن در پنگوئن وایکینگ، برای نظارت بر پروژه و کمک به شکل دادن به آن؛ رادا پانچام، برای منظم نگه داشتن آن و صبور بودن. و برت کلی، برای پیشبرد امور.

با قلب سنگین می خواهم به گربه ام بوریس ادای احترام کنم که سیزده سال حین نوشتن من مراقب من بود و حضورش به شدت دلتنگ شده است. جانشین او، بروتوس، ثابت کرده است که یک موزه ارزشمند است.
در پایان می خواهم به پدرم احترام بگذارم. کلمات نمی توانند بیان کنند که چقدر دلم برای او تنگ شده و چقدر او الهام بخش کار من بوده است.

Machine Translated by Google

فهرست

• قدردانی ix
• پیشگفتار xix

بخش اول

شخصیت فریبنده صفحه 1

آژیر صفحه 5

یک مرد اغلب مخفیانه توسط نقشی که باید ایفا کند تحت ستم قرار می گیرد -به این دلیل که همیشه باید مسئولیت پذیر، تحت کنترل و منطقی باشد. آژیر بهترین شخصیت فانتزی مرد است، زیرا او آزادی کاملی از محدودیت های زندگی او ارائه می دهد. در حضور او، که همیشه از نظر جنسی تشدید می شود، مرد احساس می کند که به قلمروی لذت خالص منتقل می شود. در دنیایی که زنان اغلب برای ارائه چنین تصویری ترسو هستند، یاد بگیرید که با تجسم فانتزی مرد، کنترل میل جنسی مرد را به دست بگیرید.

Rakeصفحه 17

یک زن هرگز به اندازه کافی احساس مطلوب و قدردانی نمی کند. او توجه می‌خواهد، اما مرد اغلب حواسش پرت است و پاسخگو نیست. Rakeیک شخصیت فانتزی زن بزرگ است -وقتی او زنی را دوست دارد، هر چند کوتاه باشد، برای او تا انتهای زمین خواهد رفت.

او ممکن است بی وفا، ناصادق و بداخلاق باشد، اما این تنها به جذابیت او می افزاید. با تطبیق ترکیب خطر و لذت ،Rakeاشتیاق سرکوب شده یک زن را تحریک کنید.

عاشق ایده آل صفحه 29

اکثر مردم در جوانی رویاهایی می بینند که با افزایش سن از بین می روند یا فرسوده می شوند. آنها خود را ناامید از مردم، رویدادها، واقعیتی می بینند که نمی تواند با آرمان های جوانی آنها مطابقت داشته باشد.

عاشقان ایده آل با رویاهای شکسته مردم که به خیالات مادام العمر تبدیل می شوند، شکوفا می شوند. شما مشتاق رومانس هستید؟ ماجرا؟ ارتباط معنوی والا؟ معشوق ایده آل فانتزی شما را منعکس می کند. او در ایجاد توهم مورد نیاز شما هنرمند است. در دنیای افسون زدگی و پستی، قدرت فریبنده بی حد و حصری در پیمودن مسیر معشوق ایده آل وجود دارد.

Machine Translated by Google

شیک پوش صفحه 41

بسیاری از ما احساس می کنیم در نقش های محدودی که دنیا از ما انتظار دارد به دام افتاده ایم. ما به شدت جذب کسانی می شویم که سیال تر از ما هستند -کسانی که شخصیت خود را خلق می کنند.
دندی ها ما را هیجان زده می کنند زیرا نمی توان آنها را دسته بندی کرد و به آزادی ای اشاره می کند که ما برای خودمان می خواهیم. آنها با مردانگی و زنانگی بازی می کنند. آنها تصویر فیزیکی خود را می سازند، که همیشه شگفت انگیز است. از قدرت دندی برای ایجاد یک حضور مبهم و جذاب که امیال سرکوب شده را تحریک می کند، استفاده کنید.

صفحه طبیعی 53

دوران کودکی بهشت طلایی است که همیشه آگاهانه یا ناخودآگاه در تلاش برای بازآفرینی آن هستیم.
طبیعی مظهر ویژگی های آرزوی دوران کودکی است -خودانگیختگی، صداقت، بی ادعایی. در حضور ،Naturalsما احساس راحتی می کنیم، در روح بازیگوش آنها گرفتار شده و به آن دوران طلایی منتقل می شویم. برای خنثی کردن حالت تدافعی مردم و آلوده کردن آنها به لذت درمانده، حالت طبیعی را اتخاذ کنید.

عشوه گری صفحه 67

توانایی به تعویق انداختن رضایت، هنر نهایی اغوا کردن است -در حالی که انتظار می کشد، قربانی در هیجان نگه داشته می شود. کوکت ها استادان بزرگ این بازی هستند و حرکتی بین امید و ناامیدی را تنظیم می کنند. آنها با وعده پاداش -امید به لذت جسمانی، خوشبختی، شهرت از طریق انجمن، قدرت -طعمه می‌گیرند، اما همه اینها گریزان است. با این حال این فقط باعث می شود که اهداف آنها بیشتر آنها را تعقیب کنند. گرمای متناوب و خنکی کوکت را تقلید کنید و افراد اغوا شده را جلوی پاشنه خود نگه دارید.

افسونگر صفحه 79

جذابیت اغواگری بدون رابطه جنسی است. افسونگرها دستکاری کننده تمام عیار هستند و با ایجاد حالتی از لذت و راحتی، زیرکی خود را پنهان می کنند. روش آنها ساده است: آنها توجه را از خود منحرف می کنند و آن را روی هدف خود متمرکز می کنند. آنها روح شما را درک می کنند، درد شما را احساس می کنند، با خلق و خوی شما سازگار می شوند. در حضور یک افسونگر احساس بهتری نسبت به خود دارید. بیاموزید که با هدف قرار دادن نقاط ضعف اصلی افراد: غرور و عزت نفس، طلسم افسونگر را بسازید.

کاریزماتیک صفحه 95

کاریزما حضوری است که ما را به وجد می آورد. این از یک کیفیت درونی -اعتماد به نفس، انرژی جنسی، احساس هدف، رضایت -ناشی می شود که اکثر مردم فاقد آن هستند و می خواهند. این کیفیت به بیرون تابش می کند و در حرکات کاریزماتیک نفوذ می کند و آنها را فوق العاده و فوق العاده جلوه می دهد. آنها یاد می گیرند که جذابیت خود را با نگاهی نافذ، سخنوری آتشین، و هوای دلپذیر افزایش دهند. با تابش شدت و در عین حال جدا ماندن، توهم کاریزماتیک ایجاد کنید.

صفحه ستاره 119

زندگی روزمره سخت است و بیشتر ما مدام در خیالات و رویاها به دنبال فرار از آن هستیم. ستاره ها از این ضعف تغذیه می کنند. متمایز شدن از دیگران از طریق یک سبک متمایز و جذاب، ما را به تماشای آنها وادار می کند. در عین حال، آنها مبهم و اثیری هستند و فاصله خود را حفظ می کنند و به ما اجازه می دهند بیش از آنچه هست تصور کنیم. کیفیت رویایی آنها روی ناخودآگاه ما کار می کند. بیاموزید که با نمایش حضور پر زرق و برق اما گریزان ستاره تبدیل به یک موضوع شیفتگی شوید.

Machine Translated by Google

ضد اغواگر صفحه 131

اغواگران با توجه متمرکز و فردی که به شما می کنند شما را جذب می کنند. ضد اغواگران برعکس هستند: ناامن، خود شیفته و ناتوان از درک روانشناسی شخص دیگر، آنها به معنای واقعی کلمه دفع می کنند ضد اغواگران هیچ خودآگاهی ندارند و هرگز متوجه نمی شوند که چه زمانی بیش از حد اذیت می کنند، تحمیل می کنند، زیاد حرف می زنند. ویژگی های ضد اغواگر را در خود ریشه کن کنید و آنها را در دیگران بشناسید -هیچ لذت یا سودی در برخورد با ضد اغواگر وجود ندارد.

قربانیان اغواگر -هجده نوع صفحه 147

بخش دوم

روند فریبنده صفحه 161

فاز اول: جدایی -برانگیختن علاقه و میل

1قربانی مناسب صفحه 167را انتخاب کنید

همه چیز به هدف اغوای شما بستگی دارد. طعمه خود را به طور کامل مطالعه کنید و فقط کسانی را انتخاب کنید که مستعد جذابیت شما هستند. قربانیان مناسب کسانی هستند که بتوانید جای خالی را برای آنها پر کنید، کسانی که در شما چیز عجیبی می بینند. آنها اغلب منزوی یا ناراضی هستند، یا به راحتی می توان آنها را منزوی کرد -برای یک فرد کاملا راضی تقریبا غیرممکن است که اغوا شود. قربانی کامل دارای ویژگی هایی است که احساسات قوی را در شما القا می کند و باعث می شود مانورهای اغواگر شما طبیعی تر و پویاتر به نظر برسند. قربانی کامل امکان تعقیب عالی را فراهم می کند.

2ایجاد یک احساس کاذب از امنیت -رویکرد غیر مستقیم صفحه 177

اگر در اوایل خیلی مستقیم رفتار کنید، خطر تحریک مقاومتی را دارید که هرگز کاهش نخواهد یافت. در ابتدا نباید چیزی از اغواگر به شیوه شما وجود داشته باشد. اغواگری باید به طور غیرمستقیم از یک زاویه شروع شود، به طوری که هدف تنها به تدریج از شما آگاه شود. حواشی زندگی هدف خود را تحت الشعاع قرار دهید -از طریق شخص ثالث برخورد کنید، یا به نظر می رسد که یک رابطه نسبتاً خنثی ایجاد می کنید، به تدریج از دوستی به معشوق دیگر منتقل می شوید. هدف را آرام کنید تا احساس امنیت کنید، سپس ضربه بزنید.

3ارسال سیگنال های ترکیبی صفحه 185

هنگامی که مردم از حضور شما آگاه شدند، و شاید به طور مبهم مجذوب خود شوند، باید قبل از اینکه به شخص دیگری برسد، علاقه آنها را تحریک کنید. بسیاری از ما بیش از حد بدیهی هستیم -در عوض، تشخیص آن سخت است. سیگنال های مختلط بفرستید: هم سخت و لطیف، هم روحانی و هم زمینی، هم بی گناه و هم حیله گر. ترکیبی از کیفیت ها عمق را نشان می دهد، که حتی اگر گیج کننده باشد، مجذوب کننده است. یک هاله مرموز و گریزان باعث می شود مردم بخواهند بیشتر بدانند و آنها را به دایره شما بکشاند.

با اشاره به چیزی متناقض در درون خود چنین قدرتی ایجاد کنید.

4به نظر می رسد که یک شیء میل است -مثلث ها را ایجاد کنید صفحه 195

عده کمی به سمت شخصی جذب می شوند که دیگران از او دوری می کنند یا از او غفلت می کنند. مردم در اطراف کسانی که قبلاً علاقه مند شده اند جمع می شوند. برای اینکه قربانیان خود را نزدیک‌تر کنید و آنها را گرسنه تصاحب خود کنید، باید هاله‌ای از مطلوبیت ایجاد کنید -خواستگاری و خواستگاری بسیاری. برای آنها تبدیل به یک نقطه غرور می شود که هدف مورد توجه شما باشد تا شما را از انبوهی از تحسین کنندگان دور کند. شهرت و شهرتی بسازید که پیش از شما باشد: اگر خیلی ها تسلیم جذابیت های شما شده اند، حتما دلیلی وجود دارد.

Machine Translated by Google

5ایجاد یک نیاز –برانگیختن اضطراب و نارضایتی صفحه 203

یک فرد کاملا راضی را نمی توان اغوا کرد. تنش و ناهماهنگی باید در ذهن هدف شما القا شود. در آنها احساس نارضایتی، ناخشنودی از موقعیت‌هایشان و از خودشان ایجاد کنید. احساس بی کفایتی که ایجاد می‌کنید به شما فضایی می‌دهد تا خودتان را تلقین کنید، تا آنها شما را به عنوان پاسخی برای مشکلاتشان ببینند. درد و اضطراب پیش درآمد مناسبی برای لذت هستند. یاد بگیرید که نیازی را بسازید که بتوانید آن را برطرف کنید.

6بر هنر تلقین مسلط شوید صفحه 211

ایجاد احساس نارضایتی و نیاز به توجه شما ضروری است، اما اگر بیش از حد واضح باشید، آنها از طریق شما خواهند دید و حالت تدافعی پیدا خواهند کرد. اما هیچ دفاع شناخته شده ای در برابر تلقین وجود ندارد -هنر کاشتن ایده ها در ذهن مردم از طریق انداختن اشارات دست نیافتنی که روزها بعد ریشه می گیرند و حتی به عنوان ایده خودشان به نظر می رسند. یک زبان فرعی ایجاد کنید -جملات جسورانه و به دنبال آن پس گیری و عذرخواهی، نظرات مبهم، صحبت های پیش پا افتاده همراه با نگاه های جذاب -که برای انتقال معنای واقعی شما به ناخودآگاه هدف وارد می شود. همه چیز را پیشنهادی کنید .

7وارد روح آنها شوید صفحه 219

بیشتر مردم در دنیای خود قفل شده اند و آنها را سرسخت و متقاعد کردنشان سخت می کند. راه برای فریب دادن آنها از پوسته خود و راه اندازی اغوای خود این است که وارد روح آنها شوید. طبق قوانین آنها بازی کنید، از چیزی که آنها لذت می برند لذت ببرید، خود را با روحیه آنها وفق دهید. با انجام این کار، خودشیفتگی ریشه‌دار آنها را از بین می‌برید و قدرت دفاعی آنها را پایین می‌آورید. در هر حالت و هوی و هوس هدف‌های خود غافل شوید و چیزی برای واکنش یا مقاومت به آنها ندهید.

8ایجاد وسوسه صفحه 229

با ایجاد وسوسه مناسب، هدف را در اعماق اغوای خود فریب دهید: نگاهی اجمالی به لذت های آینده. همانطور که مار حوا را با وعده علم ممنوع وسوسه کرد، شما باید آرزویی را در اهداف خود بیدار کنید که آنها قادر به کنترل آن نیستند. آن ضعف آنها، آن فانتزی که هنوز محقق نشده است را پیدا کنید و به آن اشاره کنید که می توانید آنها را به سمت آن سوق دهید. نکته کلیدی این است که آن را مبهم نگه دارید. کنجکاوی قوی‌تر از تردیدها و اضطراب‌های همراه با آن را تحریک کنید و آنها شما را دنبال خواهند کرد.

فاز دوم: گمراه کردن -ایجاد لذت و سردرگمی

9آنها را در حالت تعلیق نگه دارید —بعد چه می شود؟ صفحه 241

لحظه ای که مردم احساس کنند می دانند از شما چه انتظاری دارند، طلسم شما از بین می رود.
بیشتر: شما قدرت را به آنها واگذار کرده اید. تنها راه برای هدایت افراد اغوا شده و حفظ برتری هر دست، ایجاد تعلیق است، یک شگفتی حساب شده. انجام کاری که از شما انتظار ندارند به آنها احساس لذت بخشی از خودانگیختگی می دهد -آنها نمی توانند اتفاقات بعدی را پیش بینی کنند. شما همیشه یک قدم جلوتر هستید و در کنترل هستید. با تغییر مسیر ناگهانی به قربانی هیجان زده کنید.

Machine Translated by Google

10از قدرت شیطانی کلمات برای ایجاد سردرگمی استفاده کنید صفحه 251

سخت است که مردم را وادار به گوش دادن کنید. آنها درگیر افکار و خواسته های خود هستند و زمان کمی برای شما دارند. ترفند وادار کردن آنها به گوش دادن این است که آنچه را که می خواهند بشنوند، بگویند، گوش هایشان را با هر آنچه برایشان خوشایند است پر کنند. این جوهر زبان فریبنده است. در شعله عواطف مردم با عبارات پر بار، آنها را چاپلوسی کنید، ناامنی های آنها را تسکین دهید، آنها را با کلمات و وعده های شیرین بپوشانید و نه تنها به شما گوش خواهند داد، بلکه اراده خود را برای مقاومت در برابر شما از دست خواهند داد.

11به جزئیات توجه کنید صفحه 265

کلمات بلند عاشقانه و حرکات بزرگ می توانند مشکوک باشند: چرا اینقدر تلاش می کنی که راضی کنی؟ جزئیات یک اغوا کننده - حرکات ظریف، کارهای غیرمستقیم که انجام می دهید -اغلب جذاب تر و آشکارتر هستند. شما باید بیاموزید که حواس قربانیان خود را با تعداد بی‌شماری از تشریفات و تشریفات کوچک دلپذیر پرت کنید -هدایایی متفکرانه که فقط برای آنها طراحی شده‌اند، لباس‌ها و زینت‌هایی که برای خوشحالی آنها طراحی شده‌اند، حرکاتی که نشان‌دهنده زمان و توجهی است که به آنها می‌کنید. مسحور آنچه می بینند، متوجه نمی شوند که شما واقعاً چه کاری انجام می دهید.

12حضور خود را شاعرانه کنید صفحه 277

چیزهای مهم زمانی اتفاق می‌افتند که هدف‌های شما تنها هستند: کوچک‌ترین احساس آرامش از اینکه آنجا نیستید و همه چیز تمام شده است. آشنایی و نوردهی بیش از حد باعث این واکنش خواهد شد. پس گریزان بمان. با تغییر یک حضور هیجان انگیز با فاصله ای سرد، لحظات پرشور و به دنبال غیبت های حساب شده، اهداف خود را مجذوب خود کنید. خود را با تصاویر و اشیاء شاعرانه همراه کنید، به طوری که وقتی به شما فکر می کنند، شروع به دیدن شما از طریق هاله ای ایده آل کنند. هرچه بیشتر در ذهن آنها نقش آفرینی کنید، بیشتر شما را درگیر خیالات اغوا کننده می کنند.

13خلع سلاح از طریق ضعف و آسیب پذیری استراتژیک صفحه 285

مانور بیش از حد از طرف شما ممکن است باعث ایجاد شک شود. بهترین راه برای پوشاندن رد پای خود این است که به طرف مقابل احساس برتری و قوی‌تر کنید. اگر به نظر می رسد ضعیف، آسیب پذیر، شیفته طرف مقابل هستید و قادر به کنترل خود نیستید، اعمال خود را طبیعی تر و کمتر حساب شده جلوه می دهید. ضعف جسمانی -اشک، خجالت، رنگ پریدگی -به ایجاد اثر کمک می کند. قربانی را بازی کنید، سپس همدردی هدف خود را به عشق تبدیل کنید.

14میل و واقعیت را با هم اشتباه بگیرید -توهم کامل صفحه 295

افراد برای جبران مشکلات زندگی خود زمان زیادی را صرف خیال پردازی می کنند و آینده ای پر از ماجراجویی، موفقیت و عاشقانه را تصور می کنند. اگر بتوانید این توهم را ایجاد کنید که از طریق شما آنها می توانند رویاهای خود را تحقق بخشند، آنها را در رحمت خود خواهید داشت. آرزوهای پنهانی را هدف قرار دهید که خنثی شده یا سرکوب شده اند، احساسات غیرقابل کنترلی را تحریک می کنند، قدرت استدلال آنها را مختل می کنند. فریفته ها را به نقطه ای از سردرگمی هدایت کنید که در آن دیگر نتوانند تفاوت بین توهم و واقعیت را تشخیص دهند.

15جداسازی قربانی صفحه 309

یک فرد منزوی ضعیف است. با جداسازی آرام قربانیان، آنها را در برابر نفوذ خود آسیب پذیرتر می کنید. آنها را از محیط عادی، دوستان، خانواده و خانه خود دور کنید. به آنها این حس را بدهید که به حاشیه رانده شده اند، در بلاتکلیفی -آنها دنیایی را پشت سر می گذارند و وارد دنیایی دیگر می شوند. هنگامی که این گونه منزوی می شوند، هیچ حمایت خارجی ندارند و در سردرگمی خود به راحتی گمراه می شوند. اغوا شده را به لانه خود فریب دهید، جایی که هیچ چیز آشنا نیست.

Machine Translated by Google

16خودت را ثابت کن صفحه 321

بیشتر مردم می خواهند اغوا شوند. اگر آنها در برابر تلاش‌های شما مقاومت می‌کنند، احتمالاً به این دلیل است که شما به اندازه کافی دور نرفته‌اید تا شک آنها را برطرف کنید -در مورد انگیزه‌هایتان، عمق احساساتتان و غیره. یک اقدام به موقع که نشان می دهد تا چه حد می خواهید برای جلب نظر آنها پیش بروید، شک آنها را برطرف می کند. نگران نباشید که احمقانه به نظر برسید یا مرتکب اشتباه شوید -هر نوع عملی که فداکارانه و به خاطر اهداف شما باشد، چنان بر احساسات آنها غلبه می کند که آنها متوجه هیچ چیز دیگری نمی شوند.

17اثر یک رگرسیون صفحه 333

افرادی که در گذشته نوع خاصی از لذت را تجربه کرده اند، سعی می کنند آن را تکرار کنند یا دوباره آن را تجربه کنند. ریشه‌دارترین و لذت‌بخش‌ترین خاطرات معمولاً خاطرات مربوط به دوران کودکی هستند و اغلب ناخودآگاه با شخصیت والدین مرتبط می‌شوند. با قرار دادن خود در مثلث ادیپی و قرار دادن آنها به عنوان کودک نیازمند، اهداف خود را به آن نقطه برگردانید.

غافل از علت واکنش عاطفی خود، عاشق شما خواهند شد.

18برانگیختن متجاوز و تابو صفحه 349

همیشه محدودیت های اجتماعی برای کارهایی که فرد می تواند انجام دهد وجود دارد. برخی از این تابوها، اساسی ترین تابوها، به قرن ها پیش باز می گردد. دیگران سطحی تر هستند و به سادگی رفتار مودبانه و قابل قبول را تعریف می کنند.
این که به اهداف خود احساس کنند که آنها را از هر نوع محدودیتی عبور می دهید، بسیار عملی است. مردم مشتاق کشف جنبه تاریک خود هستند. هنگامی که میل به تجاوز، قطران شما را به سمت خود کشاند، متوقف کردن آن برای آنها سخت خواهد بود. آنها را دورتر از آنچه تصور می کردند ببرید -احساس گناه و همدستی مشترک یک پیوند قدرتمند ایجاد می کند.

19از فریب های معنوی صفحه 359استفاده کنید

هرکسی تردید و ناامنی دارد -در مورد بدن خود، ارزش خود، تمایلات جنسی. اگر اغوای شما منحصراً جنبه فیزیکی داشته باشد، این تردیدها را برانگیخته و اهداف خود را خودآگاه خواهید کرد. در عوض، آنها را از ناامنی‌هایشان بیرون بیاورید و آنها را بر چیزی عالی و معنوی متمرکز کنید: یک تجربه مذهبی، یک اثر هنری عالی، غیبت. هدف که در یک غبار معنوی گم شده باشد، احساس سبکی و مهار نخواهد کرد. تأثیر اغوای خود را با ایجاد اوج جنسی آن مانند اتحاد معنوی دو روح عمیق تر کنید.

20ترکیب لذت با درد صفحه 369

بزرگترین اشتباه در اغواگری این است که خیلی خوب رفتار کنید. در ابتدا، شاید مهربانی شما جذاب باشد، اما به زودی یکنواخت می شود. شما بیش از حد برای راضی کردن تلاش می کنید و ناامن به نظر می رسید. به جای اینکه اهداف خود را با زیبایی غلبه کنید، سعی کنید کمی درد ایجاد کنید. کاری کنید که آنها احساس گناه و ناامنی کنند. برانگیختن جدایی -اکنون نزدیکی، بازگشت به مهربانی قبلی شما، آنها را در زانو ضعیف خواهد کرد. هرچه پایین‌ترین نقطه‌ها را ایجاد کنید، اوج‌ها بیشتر می‌شوند.

برای افزایش بار شهوانی، هیجان ترس را ایجاد کنید.

Machine Translated by Google

فاز چهارم: حرکت برای کشتن

21به آنها فضا بدهید تا سقوط کنند —تعقیب کننده تعقیب می شود صفحه 383

اگر اهداف شما بیش از حد به شما به عنوان مهاجم عادت کنند، انرژی خود را کمتر می کنند و تنش کاهش می یابد. باید آنها را بیدار کنید، میزها را بچرخانید. هنگامی که آنها تحت طلسم شما قرار گرفتند، یک قدم باخ بردارید و آنها شروع به دنبال کردن شما خواهند کرد. اشاره کنید که در حال بی حوصلگی هستید. به نظر می رسد به شخص دیگری علاقه مند است. به زودی آنها می خواهند شما را از نظر فیزیکی تسخیر کنند و محدودیت از پنجره بیرون خواهد رفت. این توهم را ایجاد کنید که اغواگر در حال اغوا شدن است.

22از فریب های فیزیکی صفحه 393استفاده کنید

اهداف با ذهن فعال خطرناک هستند: اگر آنها از طریق دستکاری های شما ببینند، ممکن است به طور ناگهانی شک و تردید ایجاد کنند. ذهن آنها را به آرامی استراحت دهید و حواس خفته آنها را با ترکیب یک نگرش غیر تدافعی با حضور جنسی باردار بیدار کنید. در حالی که هوای خنک و نوشابه شما مهارهای آنها را کاهش می دهد، نگاه ها، صدا و تحمل شما -تراوش جنسی و میل -زیر پوست آنها می رود و دمای آنها را افزایش می دهد. هرگز جسمی را مجبور نکنید. در عوض اهداف خود را با گرما آلوده کنید، آنها را به شهوت بکشانید. اخلاق، قضاوت و نگرانی برای آینده همه از بین خواهند رفت.

23در هنر حرکت جسورانه مسلط شوید صفحه 405

لحظه ای فرا رسیده است: قربانی شما آشکارا آرزوی شما را دارد، اما حاضر نیست آشکارا آن را بپذیرد، چه رسد به اینکه به آن عمل کند. وقت آن است که جوانمردی، مهربانی و عشوه گری را کنار بگذاریم و با حرکتی جسورانه غرق شوی. به قربانی فرصت ندهید تا عواقب آن را در نظر بگیرد. نشان دادن تردید یا ناهنجاری به این معنی است که شما خود را در مقابل غرق شدن در جذابیت های قربانی تصور می کنید. یک نفر باید حمله کند و آن شما هستید.

24مراقب افترافکت ها باشید صفحه 415

خطر پس از یک اغوای موفقیت آمیز به دنبال دارد. پس از اینکه احساسات به اوج رسیدند، اغلب در جهت مخالف حرکت می کنند -به سمت سستی، بی اعتمادی، ناامیدی. اگر می خواهید جدا شوید، فداکاری را سریع و ناگهانی انجام دهید. اگر قرار است در یک رابطه بمانید، مراقب افزایش انرژی باشید، یک آشنایی خزنده که خیال را از بین می برد. اغوای دوم مورد نیاز است. هرگز اجازه ندهید طرف مقابل شما را بدیهی بداند -از غیبت استفاده کنید، درد و درگیری ایجاد کنید، تا افراد اغوا شده را درگیر نگه دارید.

پیوست الف: محیط اغوا کننده/زمان فریبنده صفحه 431

ضمیمه :Bاغوای نرم: چگونه هر چیزی را به توده ها بفروشیم صفحه 441

منتخب کتابشناسی 455 •
فهرست 457 •

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

پیشگفتار

هزاران سال پیش، قدرت بیشتر از طریق خشونت فیزیکی به دست می آمد و با قدرت وحشیانه حفظ می شد. نیاز چندانی به ظرافت وجود نداشت -یک پادشاه یا امپراتور باید بی رحم باشد. تنها عده معدودی از آنها قدرت داشتند، اما هیچ کس تحت این طرح چیزها بیشتر از زنان رنج نمی برد.

آنها هیچ راهی برای رقابت نداشتند، هیچ سلاحی در اختیار نداشتند که بتواند مردی را وادار به انجام آنچه می‌خواهد کند -از نظر سیاسی، اجتماعی یا حتی در خانه.
البته مردان یک نقطه ضعف داشتند: میل سیری ناپذیر آنها به رابطه جنسی. یک زن همیشه می‌توانست با این میل بازی کند، اما وقتی تسلیم رابطه جنسی شد، مرد دوباره کنترلش را در دست گرفت. و اگر او از رابطه جنسی خودداری می کرد، می توانست به سادگی به جای دیگری نگاه کند -یا اعمال زور. قدرتی که اینقدر موقتی و ضعیف بود چه فایده ای داشت؟ با این حال زنان چاره ای جز تسلیم شدن به این شرایط نداشتند. با این حال، عده‌ای بودند که میلشان به قدرت بسیار زیاد بود، و در طول سال‌ها، از طریق زیرکی و خلاقیت بسیار، راهی ابداع کردند که پویایی را به دور خود برگردانند و شکلی پایدارتر و مؤثرتر از قدرت ایجاد کنند .

بنابراین، ظلم و تحقیر عموماً سهم زنان در جوامع نوظهور بوده و بوده است. این حالت با تمام قوا ادامه یافت تا اینکه قرن ها تجربه به آنها آموخت که مهارت را جایگزین زور کنند.

زنان در نهایت احساس کردند که از آنجایی که ضعیف تر هستند، تنها منبع آنها اغوا کردن است. آنها فهمیدند که اگر از طریق زور به مردان وابسته باشند، مردان می توانند از طریق لذت به آنها وابسته شوند.

این زنان -از جمله بثشبا، از عهد عتیق. هلن تروا؛ آژیر چینی ;Hsi Shiو بزرگترین آنها، کلئوپاترا - اغواگری را اختراع کرد. ابتدا مردی را با ظاهری جذاب به داخل می کشیدند و آرایش و تزئینات خود را طوری طراحی می کردند که تصویر یک الهه را زنده کند. تنها با نشان دادن اجمالی از گوشت، تخیل مرد را آزار می‌دهند و نه تنها میل جنسی، بلکه به چیزی بزرگ‌تر را تحریک می‌کنند: شانس داشتن یک چهره فانتزی. این زنان زمانی که علاقه قربانیان خود را داشتند، آنها را از دنیای مردانه جنگ و سیاست دور می کردند و آنها را وادار می کردند تا زمانی را در دنیای زنانه بگذرانند -دنیایی از تجمل، تماشا و لذت. آنها همچنین ممکن است آنها را به معنای واقعی کلمه گمراه کنند و آنها را به سفر ببرند، همانطور که کلئوپاترا ژولیوس سزار را در سفری به رود نیل فریب داد. مردان به این لذت های نفسانی و تصفیه شده گیر می کردند -آنها عاشق می شدند. اما پس از آن، بدون تغییر، زنان سرد و بی تفاوت می شدند و قربانیان خود را گیج می کردند. درست زمانی که مردان بیشتر می خواستند، لذت های خود را کنار گذاشته بودند. آنها مجبور به تعقیب می‌شوند و هر کاری را برای به دست آوردن لطفی که قبلاً چشیده بودند انجام می‌دهند و در این فرآیند ضعیف و احساسی می‌شوند. مردانی که نیروی فیزیکی و تمام قدرت اجتماعی داشتند - مردانی مانند پادشاه دیوید، پاریس تروا، ژولیوس سزار، مارک آنتونی، شاه فو چای -خود را تبدیل به برده یک زن می‌دانستند.

ناراضی‌تر از مردان، باید زودتر از مردان فکر و اندیشه کرده باشند. آنها اولین کسانی بودند که می دانستند لذت همیشه زیر ایده ای است که فرد از آن شکل می گیرد و تخیل فراتر از طبیعت است. زمانی این حقایق اساسی بودند

شناخته شده است، آنها ابتدا یاد گرفتند که به ترتیب جذابیت های خود را بپوشانند

بیدار کردن کنجکاوی؛ آنها هنر دشوار امتناع را تمرین می کردند حتی اگر می خواستند رضایت دهند. از آن لحظه به بعد، آنها می دانستند که چگونه مردانه را ست کنند

تخیل روشن، آنها می دانستند چگونه برانگیخته و

امیال را آنطور که می خواهند مستقیم کن: بدین ترتیب زیبایی و عشق به وجود آمدند. در حال حاضر بسیاری از زنان

این زنان در برابر خشونت و وحشیگری اغواگری کردند

Machine Translated by Google

هنر پیچیده، شکل نهایی قدرت و اقناع. آنها یاد گرفتند ابتدا روی ذهن کار کنند، فانتزی ها را تحریک کنند، مردی را بیشتر بخواهند، الگوهایی از امید و ناامیدی ایجاد کنند -جوهره اغواگری.

قدرت آنها جسمی نبود، بلکه روانی بود، نه زورمندانه بلکه غیرمستقیم و حیله گر بود. این اولین اغواگران بزرگ مانند ژنرال های نظامی بودند که برای نابودی دشمن برنامه ریزی می کردند، و در واقع گزارش های اولیه از اغواگری اغلب آن را با نبرد مقایسه می کنند، نسخه زنانه جنگ. برای کلئوپاترا، این وسیله ای برای تحکیم یک امپراتوری بود. در اغوا، زن دیگر شیء جنسی منفعل نبود. او تبدیل به یک عامل فعال شده بود

خشن تر شدند، نه این که آنها توانسته بودند کاملاً خود را از وضعیت ظلم و ستم رهایی بخشند که ضعف آنها به آن مبتلا شده بود.

آنها را محکوم کرد؛ اما در وضعیت جنگ دائمی که همچنان وجود دارد

بین زنان و مردان، آنها را دیده است، با کمک نوازش هایی که توانسته اند اختراع کنند، بی وقفه می جنگند، گاهی مغلوب می شوند، و اغلب ماهرانه تر از نیروهایی که علیه آنها قرار می گیرند بهره می برند. گاه مردان نیز سلاح هایی را که زنان برای مبارزه با آنها ساخته بودند بر ضد زنان می چرخانند و برده داری آنها سخت تر می شود.

قدرت.

به استثنای معدودی -شاعر لاتین اووید، تروبادورهای قرون وسطی -مردان چندان به چنین بیهوده ای توجه نداشتند.

هنر به عنوان اغوا کننده سپس، در قرن هفدهم تغییر بزرگی رخ داد: مردان به اغواگری به عنوان راهی برای غلبه بر مقاومت یک زن جوان در برابر رابطه جنسی علاقه مند شدند. اولین اغواگران مرد بزرگ تاریخ -دوک د لاوزون، اسپانیایی‌های مختلف که الهام‌بخش افسانه دون خوان بودند -شروع به اتخاذ روش‌هایی کردند که به طور سنتی توسط زنان به کار می‌رفت. آنها یاد گرفتند که با ظاهر خود (اغلب ماهیت آندروژنی) خیره شوند، تخیل را تحریک کنند، عشوه گری بازی کنند. آنها همچنین یک عنصر جدید و مردانه را به بازی اضافه کردند: زبان اغوا کننده، زیرا آنها ضعف یک زن را در کلمات نرم کشف کرده بودند. این دو شکل اغواگری -استفاده زنانه از ظاهر و استفاده مردانه از زبان -اغلب از مرزهای جنسیت عبور می کند: کازانووا با لباس هایش زنی را خیره می کند. l'Enclos Ninon deیک مرد را با کلمات خود مجذوب می کند.

برای این.

-CHODERLOS DE LACLOS، ON

آموزش و پرورش زنان،

ترجمه شده توسط LYDIA DAVIS، IN

خواننده لیبرتین،

ویرایش شده توسط MICHAEL FEHER

در همان زمان که مردان در حال توسعه نسخه خود از اغواگری بودند، دیگران شروع به تطبیق این هنر برای اهداف اجتماعی کردند. از آنجایی که سیستم حکومتی فئودالی اروپا در گذشته محو شده بود، درباریان نیاز داشتند که بدون استفاده از زور به دادگاه راه پیدا کنند. آنها قدرتی را آموختند که می‌توان از طریق بازی‌های روان‌شناختی، کلمات نرم و کمی عشوه‌گری به مافوق و رقبای خود دست یافت. با دموکراتیزه شدن فرهنگ، بازیگران، شیک پوشان و هنرمندان از تاکتیک های اغواگری به عنوان راهی برای جذب مخاطب و محیط اجتماعی خود استفاده کردند. در قرن نوزدهم تغییر بزرگ دیگری رخ داد: سیاستمدارانی مانند ناپلئون آگاهانه خود را اغواگر در مقیاس بزرگ می دیدند. این مردان به هنر خطابه‌های فریبنده وابسته بودند، اما بر آنچه که زمانی راهبردهای زنانه بود نیز تسلط داشتند: نمایش‌های عظیم، استفاده از وسایل نمایشی، ایجاد حضور فیزیکی پربار. آنها آموختند که همه اینها جوهره کاریزما بود -و امروز هم همینطور است. با اغوا کردن توده‌ها، آنها می‌توانستند بدون استفاده از زور، قدرت عظیمی را جمع کنند.

برای عشق ورزی به نبوغ بسیار بیشتری نیاز است

برای فرماندهی ارتش ها

-نینو ند لنکلو اس

منلائوس، اگر واقعاً می‌خواهی او را بکشی، \پس رحمت من با تو همراه است، اما باید این کار را همین الان انجام دهی، \ قبل از اینکه نگاهش چنان رشته‌های قلبت را بپیچد \که ذهنت را برگرداند. زیرا چشمان او مانند لشکریان است، و آنجا که نگاه هایش فرو می ریزد، شهرها می سوزند، تا غبار خاکسترشان دمیده شود، با آه های او. من او را می شناسم، مردان النس، \و شما هم همینطور. و همه کسانی که او را می شناسند رنج می برند.

امروز ما به نقطه نهایی در تکامل اغواگری رسیده ایم. اکنون بیش از هر زمان دیگری، زور یا خشونت از هر نوع دلسرد شده است. همه عرصه های زندگی اجتماعی مستلزم توانایی متقاعد کردن مردم به گونه ای است که خود را توهین یا تحمیل نکند. اشکال اغواگری را می توان در همه جا یافت، استراتژی های مردانه و زنانه را در هم آمیخته است. تبلیغات القا می کند، فروش نرم غالب است. اگر می‌خواهیم عقاید مردم را تغییر دهیم -و تأثیر گذاشتن بر عقیده اساس اغواگری است -باید به روش‌های ظریف و ناآگاهانه عمل کنیم. امروز خبری از سیاست نیست

هکوب در مورد صحبت کردن

هلن تروی در یوریپید،

زنان تروا،

ترجمه شده توسط نیل کری

Machine Translated by Google

هیچ مردی آن را در خود ندارد
قدرت غلبه بر فریبکاری یک زن

-مارگریت ناوار

کمپین calمی تواند بدون اغواگری کار کند. از دوران جان اف.
کندی، شخصیت های سیاسی باید دارای درجه ای از کاریزما باشند، حضوری جذاب برای حفظ توجه مخاطبان خود، که نیمی از کار است.
دنیای فیلم و رسانه ها کهکشانی از ستارگان و تصاویر فریبنده را خلق می کنند. ما در اغوا کننده اشباع شده ایم.
اما حتی اگر در درجه و دامنه تغییر زیادی کرده باشد، جوهر اغوا ثابت است: هرگز زورگو یا مستقیم نباش. در عوض، لذت را به عنوان طعمه، بازی با احساسات مردم، برانگیختن میل و سردرگمی، القای تسلیم روانی استفاده کنید. در اغواگری که امروزه انجام می شود، روش های کلئوپاترا همچنان پابرجاست.

این فرعی مهم که به وسیله آن زن موفق شد از قدرت مرد فرار کند و خود را در قدرت تثبیت کند، مورد توجه مورخان قرار نگرفته است. از

مردم دائماً در تلاش هستند تا بر ما تأثیر بگذارند، به ما بگویند که چه کار کنیم، و به همان اندازه که ما آنها را تنظیم می کنیم، در مقابل تلاش های آنها برای متقاعد کردن مقاومت می کنیم. با این حال، لحظه ای در زندگی ما وجود دارد که همه ما متفاوت رفتار می کنیم -زمانی که عاشق هستیم. ما دچار نوعی طلسم می شویم. ذهن ما معمولاً درگیر دغدغه های خودمان است. اکنون آنها پر از افکار عزیزان می شوند.

لحظه‌ای که شما خودش را از جمعیت جدا کرد، یک محصول تمام‌شده فردی، که لذت‌هایی را ارائه می‌کرد که به زور نمی‌شد، بلکه فقط با چاپلوسی به دست می‌آمد ... سلطنت کاهنان عشق افتتاح شد. این تحولی بود که در تاریخ تمدن اهمیت زیادی داشت.

احساساتی می‌شویم، توانایی درست فکر کردن را از دست می‌دهیم، به روش‌های احمقانه رفتار می‌کنیم که در غیر این صورت هرگز انجام نمی‌دادیم. اگر این به اندازه کافی ادامه یابد، چیزی در درون ما تسلیم می شود: تسلیم اراده عزیزان و تمایل خود برای تصاحب آنها می شویم.

اغواگران افرادی هستند که قدرت فوق العاده ای که در چنین لحظات تسلیم وجود دارد را درک می کنند. آنها تجزیه و تحلیل می کنند که وقتی افراد عاشق هستند چه اتفاقی می افتد، مؤلفه های روانشناختی این فرآیند را مطالعه می کنند -چه چیزی تخیل را تحریک می کند، چه چیزی را طلسم می کند. آنها با غریزه و از طریق تمرین بر هنر عاشق کردن مردم مسلط می شوند. همانطور که اولین اغواگران می دانستند، ایجاد عشق بسیار موثرتر از شهوت است. فرد عاشق احساساتی، انعطاف پذیر و به راحتی گمراه می شود. (منشأ کلمه "اغوا" در لاتین "گمراه کردن" است) کنترل شخصی در شهوت دشوارتر است و هنگامی که ارضا شود ممکن است به راحتی شما را ترک کند. اغواگران وقت خود را صرف می کنند، افسون و پیوندهای عشق ایجاد می کنند، به طوری که وقتی رابطه جنسی رخ می دهد، قربانی را بیشتر به بردگی می برد. ایجاد عشق و افسون الگوی همه اغواگری ها می شود -جنسی، اجتماعی، سیاسی. یک فرد عاشق تسلیم خواهد شد.

.زن فقط از طریق مسیر پر پیچ و خم هنر عشق می‌توانست بار طلسم را می‌به کند. آنها با غریزه و ابراز وجود خود در همان نقطه‌ای انجام داد که در آن معمولاً برده مرد بود.

رحمت او قدرت شهوت، راز هنر عشق، قدرت شیطانی شوری را که به طور مصنوعی برانگیخته شده بود و هرگز سیر نمی شد، کشف کرده بود. را

از آن پس از آن به بعد یکی از عظیم‌ترین نیروهای جهان تحت کنترل شما بود. لحظاتی حتی بر زندگی و مرگ نیز قدرت داشت. پیوند عمدی حواس انسان با طلسم این بود که تأثیری جادویی بر او بگذارد، دامنه بی‌نهایت وسیعی از احساسات را بگشاید و او را برانگیزد که گویی توسط یک رؤیای الهام‌شده برانگیخته شده است.

بیهوده است که در برابر چنین قدرتی استدلال کنید، تصور کنید که به آن علاقه ای ندارید، یا این که شیطان و زشت است. هرچه سخت تر در برابر فریب اغوا -به عنوان یک ایده، به عنوان شکلی از قدرت -مقاومت کنید، بیشتر مجذوب خود خواهید شد. دلیل آن ساده است: بیشتر ما قدرت عاشق شدن کسی را می دانیم. اعمال، حرکات، حرف‌هایی که می‌زنیم، همه تأثیرات مثبتی روی این شخص دارد. ما ممکن است کاملاً درک نکنیم که چه کاری را به ما انجام داده ایم، اما این احساس قدرت در مسمومیت است. این به ما اعتماد به نفس می دهد، که ما را اغواکننده تر می کند. ما همچنین ممکن است این را در یک محیط اجتماعی یا کاری تجربه کنیم -یک روز در حال و هوای عالی هستیم و به نظر می رسد مردم پاسخگوتر و جذاب تر از ما هستند. این لحظات قدرت زودگذر است، اما با شدت زیادی در حافظه طنین انداز می شود. ما آنها را می خواهیم که برگردند. هیچ کس دوست ندارد احساس بی دست و پا یا ترسو یا ناتوانی در ارتباط با مردم داشته باشد. صدای آژیر اغواگری مقاومت ناپذیر است زیرا قدرت مقاومت ناپذیر است و هیچ چیز در دنیای مدرن قدرتی بیشتر از توانایی اغوا کردن برای شما به ارمغان نمی آورد. سرکوب میل به اغوا کردن نوعی است

-الکساندر فون گلیشن
جهانRUSSWURM.
ترجمه شده توسط هانا LURE،
والر

Machine Translated by Google

و این شری است که شما سعی می کنید شما را به آن فرآیند را آشکار می کند. شما فقط خواسته های خود را قوی تر می کنید. روزی آنها به سطح می آیند.

برای داشتن چنین قدرتی نیازی به دگرگونی کامل در شخصیت یا هر نوع بهبود فیزیکی در ظاهر شما نیست. اغواگری یک بازی روانشناسی است، نه زیبایی، و در اختیار هر شخصی است که در این بازی استاد شود. تنها چیزی که لازم است این است که به جهان به گونه ای متفاوت نگاه کنید، از چشم یک اغواگر.

یک اغواگر برق را خاموش و روشن نمی کند -هر تعامل اجتماعی و فردی به عنوان یک اغوای بالقوه در نظر گرفته می شود. هیچ وقت لحظه ای برای تلف کردن وجود ندارد. این به چند دلیل است. قدرت اغواگران بر یک مرد یا زن در محیط های اجتماعی کار می کند، زیرا آنها یاد گرفته اند که چگونه عنصر جنسی را بدون خلاص شدن از شر آن کاهش دهند. ممکن است فکر کنیم از طریق آنها می بینیم، اما به هر حال بودن آنها آنقدر لذت بخش است که اهمیتی ندارد. تلاش برای تقسیم زندگی خود به لحظاتی که در آن اغوا می کنید و لحظاتی که در آن خودداری می کنید، فقط شما را گیج و محدود می کند.

از یک دلسرد عاشق
انگیزه ها \ممکن است با یک زن شکست بخورد، حتی یک زن که شما تصور می کنید \بی میل آن را می خواهد.

-اوید، هنر عشق،
ترجمه شده توسط پیتر گرین

میل و عشق وابسته به عشق شهوانی در زیر سطح تقریباً هر انسانی در کمین نشسته است. بهتر است مهارت های خود را آزاد بگذارید تا اینکه سعی کنید فقط در اتاق خواب از آنها استفاده کنید. (در واقع، اغواگر دنیا را مانند اتاق خواب خود می بیند.)

این نگرش حرکت اغوا کننده زیادی ایجاد می کند و با هر اغواگری تجربه و تمرین به دست می آورید. یک اغوای اجتماعی یا جنسی، بعدی را آسان تر می کند، اعتماد به نفس شما افزایش می یابد و شما را جذاب تر می کند.

با پایین آمدن هاله اغواگر، مردم به تعداد بیشتری به سمت شما کشیده می شوند

بر شما.

اغواگران نگاهی جنگجو به زندگی دارند. آنها هر فرد را به عنوان قلعه ای محصور می بینند که در حال محاصره در آن هستند. اغواگری یک فرآیند نفوذ است: در ابتدا نفوذ به ذهن هدف، اولین نقطه دفاعی آنها. هنگامی که اغواگران به ذهن نفوذ کردند و اندازه فانتزی هدف را در مورد آنها ایجاد کردند، کاهش مقاومت و ایجاد تسلیم فیزیکی آسان است.

پس ترکیب این دو عنصر، افسون و تسلیم، برای عشق ضروری است

ها در حال بحث هستیم .
آنچه در عشق وجود دارد این است
تسلیم شدن به دلیل
افسون

—JosÉ ORTEGA Y GASSET، ON
عشق، ترجمه شده توسط توبی
TALBOT

•چه چیزی خوب است؟—همه اینها احساس قدرت، اراده به قدرت، خود قدرت را در انسان افزایش می دهد. •چه چیز بدی است؟—همه آنچه از ضعف ناشی می شود. •شادی چیست؟—احساس افزایش قدرت—آن مقاومت.

اغواگران بداهه نمی گویند. آنها این روند را به شانس واگذار نمی کنند. مانند هر ژنرال خوب، آنها برنامه ریزی و استراتژی می کنند و نقاط ضعف خاص هدف را هدف قرار می دهند .

مانع اصلی برای تبدیل شدن به یک اغواگر، این تعصب احمقانه ای است که ما نسبت به دیدن عشق و عشق به عنوان نوعی قلمرو مقدس و جادویی داریم که در آن چیزها در جای خود قرار می گیرند، اگر قرار باشد. این ممکن است شیک و عجیب به نظر برسد، اما در واقع فقط پوششی برای تنبلی ماست. چیزی که یک شخص را ترغیب می کند، تلاشی است که ما برای او صرف می کنیم، نشان می دهد که چقدر اهمیت می دهیم، چقدر ارزش دارد. سپردن همه چیز به شانس، دستور العملی برای فاجعه است و نشان می دهد که ما عشق و عشق را خیلی جدی نمی گیریم. تلاشی که کازانووا به خرج می داد، مهارتی که در هر رابطه به کار می برد، او را به طرز شیطانی فریبنده می کرد. عاشق شدن یک موضوع جادویی نیست بلکه یک موضوع روانشناسی است. هنگامی که روانشناسی هدف خود را درک کردید و استراتژی متناسب با آن را اتخاذ کردید، بهتر می توانید یک طلسم "جادویی" بسازید. یک اغواگر عشق را نه مقدس، بلکه به عنوان جنگ می بیند، جایی که همه چیز عادلانه است.

غلبه می کند.

-فریدریش نیچه، THE
ضد مسیح، ترجمه شده توسط
J. HOLLINGDALE آر.

اغواگران هرگز خود را شیفته نمی کنند. نگاه آنها به بیرون است نه به درون. وقتی با کسی ملاقات می کنند اولین حرکت آنها این است که وارد آن شخص شوند

Machine Translated by Google

پوست خیلی راحت است. از سوی دیگر، اغواگران ملزم به رعایت قوانین نیستند و آنها در گذشته دیدار ملاقات می‌کنند. اغواگران برای لحظاتی از شک و تردید به خود با جذب شدن در جهان بی‌فایده است . این به آنها شک می کند که نمی توانند دوست داشته باشند یا دوست داشته شوند، از یک روحیه شناور -ما می خواهیم در اطراف آنها باشیم. تانیا، ناتوانی در دادن یا گرفتن پوست، تصور اینکه چگونه است، به اغواگر کمک می‌کند تا لذت ببرد، اما اطلاعات با ارزش رادیکالی، یاد بگیرد که چه چیزی باعث می‌شود آن شخص تیک تیک بزند، چه چیزی باعث ناامید شدن از خود می‌شود و شکست آن آنها توانایی خود را برای دوست داشتن و فکر کردن از یک سایت من دهندهٔ در یک تله می افتد. آن سلاح به تنها کسانی که از پوست اغواگران می‌ترسند وجود دارد. حرکت اگر شیک نیست، تهدید به تنگ شدن باشد. وارد شدن به پوست هدف اولین چیزی است که آنها کاملاً قادر

اغواگران خود را تامین کننده لذت می دانند، مانند زنبورهایی که گرده گل ها را جمع آوری کرده و به دیگران می رسانند. در دوران کودکی ما بیشتر زندگی خود را وقف بازی و تفریح کردیم. بزرگسالان اغلب احساس می کنند که از این بهشت بریده شده اند، تحت فشار مسئولیت ها قرار می گیرند. اغواگر می داند که مردم منتظر لذت هستند -آنها هرگز از دوستان و عاشقان سیر نمی شوند و خودشان نمی توانند آن را دریافت کنند. کسی که وارد زندگی خود می شود و ماجراجویی و عاشقانه را ارائه می دهد، نمی توان مقاومت کرد.

کمبودها همیشه مربوط به جذابیت است

نه لذت، افسون و نه برخی

رضایت حیاتی یا جنسی

لذت، احساسی است که از محدودیت‌هایمان عبور می‌کنیم، تحت تأثیر قرار می‌گیریم –توسط شخص دیگری، توسط یک تجربه. مردم می‌میرند تا غرق شوند. اجازه همیشگی خود را رها کنند. گاهی اوقات مقاومت آنها در برابر ما راهی برای گفتن است لطفاً مرا اغوا کنید. اغواگران می دانند که امکان لذت انسان را وادار می کند که از آنها پیروی کند و تجربه آن باعث می شود کسی در برابر لمس باز شود و ضعیف باشد. آنها همچنین خود را طوری تربیت می‌کنند که نسبت به لذت حساس باشند، زیرا می‌دانند که احساس لذت، آلوده کردن افراد اطراف را برایشان آسان‌تر می‌کند.

آنچه از عشق انجام می شود همیشه فراتر

از خیر و شر رخ می دهد.

-فردریش نیچه،

ماورای خوب و بد،

ترجمه شده توسط والتر

کاوفمن

یک اغواگر تمام زندگی را تئاتر می بیند و همه را بازیگر. بیشتر مردم احساس می‌کنند که نقش‌های محدودی در زندگی دارند که باعث نارضایتی آنها می‌شود. از طرف دیگر، اغواگر می تواند هر کسی باشد و نقش های زیادی را ایفا کند. (نوع قوسی در اینجا خدای زئوس است، اغواگر سیری ناپذیر دوشیزگان جوان، که سلاح اصلی او توانایی به خود گرفتن شکل هر شخص یا حیوانی بود که بیشتر برای قربانی خود جذابیت دارد.) اغواگران از اجرا لذت می برند و سنگینی نمی کنند. با هویت خود، یا برخی نیاز دارند که خودشان باشند یا طبیعی باشند. این آزادی آنها، این سیالیت در جسم و روح، چیزی است که آنها را جذاب می کند. چیزی که مردم در زندگی کم دارند واقعیت نیست بلکه توهم، خیال، بازی است. لباس‌هایی که اغواگران می‌پوشند، مکان‌هایی که شما را به آن‌ها می‌برند، گفتار و کردارشان، کمی برجسته‌تر هستند –نه بیش از حد نمایشی، بلکه با لبه‌ای لذت‌بخش از غیرواقعی بودن، گویی شما دو نفر در حال زندگی در یک داستان تخیلی هستید یا شخصیت‌هایی در آن هستید. یک فیلم اغوا نوعی تئاتر در زندگی واقعی است، ملاقات توهم و واقعیت.

در نهایت، اغواگران در رویکرد خود به زندگی کاملاً غیر اخلاقی هستند. این همه یک بازی است، عرصه ای برای بازی. با علم به این که اخلاق گرایان، انواع سرکوب شده خرچنگ که در مورد بدی های اغواگر غر می زنند، پنهانی به قدرت آنها غبطه می خورند، خود را به عقاید دیگران نمی اندیشند. آنها به قضاوت های اخلاقی نمی پردازند -هیچ چیز نمی تواند کمتر اغوا کننده باشد. هر چیزی ... میباشد

روانکاوی معتقد است که اختلال جنسی و

میل را درمان می کند، اما در واقع با

بیشتر زندگی خود را وقف

کسی که وارد زندگی خود می شود و ماجراجویی و عاشقانه را ارائه می دهد، نمی توان مقاومت کرد.

چدی ترین

-ژان بودریار،

اغواگری

Machine Translated by Google

انعطاف پذیر، سیال، مانند خود زندگی. اغوا نوعی فریب است، اما مردم می خواهند به بیراهه کشیده شوند، آنها آرزوی اغوا شدن دارند. اگر این کار را نمی کردند، اغواگران این همه قربانی را پیدا نمی کردند. از شر هرگونه گرایش اخلاقی خلاص شوید، فلسفه بازیگوشی اغواگر را بپذیرید و بقیه مراحل را آسان و طبیعی خواهید یافت.

اگر کسی اینجا در رم در عشق ورزی مهارت ندارد، \اجازه دهید \من را امتحان کند -کتاب من را بخوانید و نتایج تضمین شده است! \تکنیک راز است.

ارابه سوار، ملوان، پاروزن، \ همه به آن نیاز دارند.
تکنیک می تواند خود را دوست داشته باشد.

-OVID، هنر عشق،
ترجمه شده توسط پیتر گرین

هنر اغوا کننده به گونه ای طراحی شده است که شما را با سلاح های متقاعدسازی و جذابیت مسلح کند، به طوری که اطرافیان شما به آرامی توانایی مقاومت خود را بدون اینکه بدانند چگونه یا چرا رخ داده است، از دست می دهند. این یک هنر جنگ برای مواقع حساس است.

هر اغواگری دو عنصر دارد که باید آنها را تحلیل و درک کنید: اول، خودتان و آنچه در شما اغوا کننده است. و دوم، تار شما و اقداماتی که به دفاع آنها نفوذ می کند و تسلیم ایجاد می کند.

دو طرف به یک اندازه مهم هستند. اگر بدون توجه به بخش هایی از شخصیت خود که افراد را به سمت شما می کشاند، استراتژی داشته باشید، به عنوان یک اغواگر مکانیکی، لزج و دستکاری دیده خواهید شد. اگر بدون توجه به طرف مقابل به شخصیت فریبنده خود تکیه کنید، مرتکب اشتباهات وحشتناکی خواهید شد و پتانسیل خود را محدود خواهید کرد.

در نتیجه، هنر اغواگری به دو بخش تقسیم می شود. نیمه اول، «شخصیت اغواگر»، نه نوع اغواگر، به علاوه ضد اغواگر را توصیف می کند. مطالعه این انواع شما را از آنچه ذاتاً در شخصیت شما اغوا کننده است آگاه می کند، سنگ بنای اساسی هر دوکشتی. نیمه دوم، «فرآیند اغواکننده» شامل بیست و چهار مانور و استراتژی است که به شما آموزش می‌دهد چگونه طلسم بسازید، مقاومت مردم را بشکنید، به اغوای خود حرکت و نیرو بدهید و در هدف خود تسلیم شوید. به عنوان نوعی پل بین این دو بخش، فصلی در مورد هجده نوع قربانی یک اغوا وجود دارد -هر کدام از آنها چیزی از زندگی خود را از دست می دهند، هر کدام در گهواره ای جای خالی هستند که می توانید پر کنید. دانستن اینکه با کدام نوع سروکار دارید به شما کمک می کند تا ایده های هر دو بخش را عملی کنید. هر بخشی از این کتاب را نادیده بگیرید، یک اغواگر ناقص خواهید بود.

ایده ها و استراتژی های کتاب هنر اغواگری بر اساس نوشته ها و گزارش های تاریخی موفق ترین اغواگران تاریخ است. منابع شامل خاطرات خود اغواگران است (توسط کازانووا، ارول فلین، ناتالی بارنی، مرلین مونرو). بیوگرافی (کلئوپاترا، ژوزفین بونا پارت، جان اف کندی، دوک الینگتون)؛ کتابهای راهنما در مورد این موضوع (به ویژه هنر عشق اووید)؛ و روایت های تخیلی اغواگری ها (رابطان خطرناک چودرلوس دو لاکلو، خاطرات اغواگر سورن کیرکگارد ، داستان جنجی موراساکی شیکیبو). قهرمانان و قهرمانان این آثار ادبی عموماً از اغواگران واقعی الگوبرداری می شوند. راهبردهایی که آنها به کار می‌برند، ارتباط صمیمی بین داستان و اغوا را آشکار می‌کند، توهم ایجاد می‌کند و فرد را به سمت خود هدایت می‌کند. در عملی ساختن درس های کتاب، شما در مسیر بزرگ ترین استادان هنر قرار خواهید گرفت.

در نهایت، روحیه ای که شما را به یک اغواگر کامل تبدیل می کند، روحیه ای است که باید این کتاب را در آن بخوانید. نویسنده فرانسوی دنیس دیدرو زمانی نوشت: "من به ذهنم این آزادی را می دهم که از اولین عاقل یا احمق پیروی کند.

Machine Translated by Google

ایده‌ای که خود را نشان می‌دهد، درست همانطور که در خیابان فوی، جوانان از هم گسیخته ما به دنبال یک ترومپت می‌روند، سپس او را رها می‌کنند تا دیگری را تعقیب کند، به همه آنها حمله می‌کند و خود را به هیچ‌کدام نمی‌چسباند. افکار من نوازنده های من هستند." منظور او این بود که او اجازه می دهد توسط ایده ها اغوا شود، هر کدام را دنبال می کند تا زمانی که ایده بهتری به وجود بیاید، افکارش با نوعی هیجان جنسی آمیخته می شود. وقتی وارد این صفحات شدید، این کار را انجام دهید. دیدرو توصیه کرد: بگذارید خود را فریب داستان ها و ایده ها کنید، ذهنتان باز باشد و افکارتان روان باشد، به آرامی متوجه خواهید شد که سم را از طریق پوست جذب می کنید و شروع به دیدن همه چیز به عنوان یک اغوا خواهید کرد، از جمله طرز فکر و تفکرتان. چگونه به دنیا نگاه می کنی

بیشتر فضیلت ها تقاضا برای اغوای بیشتر است.

-ناتالی بارنی

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

the art of Seduction

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

Part One
the Seductive Character

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

همه دارای قدرت جذب هستند -توانایی جذب مردم و نگه داشتن آنها در تسخیر خود. با
این حال، همه ما از این پتانسیل درونی آگاه نیستیم و جذابیت را به عنوان یک خصلت تقریباً ما
عرفانی تصور می کنیم که عده کمی با آن متولد می شوند و بقیه هرگز به آن فرمان نمی دهند. با این
حال، تنها کاری که ما باید انجام دهیم تا به پتانسیل خود پی ببریم این است که بفهمیم چه چیزی در
شخصیت یک فرد است که به طور طبیعی مردم را هیجان زده می کند و این ویژگی های نهفته را در ما
ایجاد می کند.

اغوای موفقیت آمیز به ندرت با یک مانور آشکار یا ابزار استراتژیک شروع می شود. که مسلماً باعث
ایجاد شک می شود. اغوای موفقیت آمیز با شخصیت شما شروع می شود، توانایی شما در ایجاد
کیفیتی که افراد را جذب می کند و احساسات آنها را به گونه ای تحریک می کند که خارج از کنترل آنها
است. قربانیان شما که توسط شخصیت فریبنده شما هیپنوتیزم شده اند، متوجه دستکاری های بعدی
شما نخواهند شد. در این صورت گمراه کردن و اغوا کردن آنها یک بازی کودکانه خواهد بود.

9نوع اغواگر در جهان وجود دارد. هر تیپ دارای یک ویژگی شخصیتی خاص است که از اعماق
درون می آید و کشش اغوا کننده ای ایجاد می کند.
آژیرها انرژی جنسی فراوانی دارند و می دانند چگونه از آن استفاده کنند. راک ها به طور سیری
ناپذیر جنس مخالف را می پرستند و میل آنها مسری است. عاشقان ایده آل حساسیت زیبایی
شناختی دارند که آن را در مورد عاشقانه به کار می برند. شیک پوش ها دوست دارند با تصویر
خود بازی کنند و جذابیتی چشمگیر و آندروژن ایجاد کنند. طبیعی ها خود به خود و باز هستند.
کوکت ها خودکفا هستند، با خنکی جذاب در هسته خود. افسونگرها می‌خواهند و می‌دانند چگونه
راضی کنند—آنها موجودات اجتماعی هستند. کاریزماتیک ها اعتماد غیرعادی به خود دارند. ستاره
ها اته هستند

واقعی هستند و خود را درگیر رمز و راز می کنند.
فصل‌های این بخش شما را به هر یک از 9نوع می‌برد.
حداقل یکی از فصل‌ها باید به آن توجه داشته باشد—شما بخشی از خود را خواهید شناخت. آن فصل
کلید توسعه قدرت جذب شما خواهد بود. بگذارید بگوییم که شما تمایلات عشوه گری دارید. فصل
Coquetteبه شما نشان می‌دهد که چگونه بر خودکفایی خود، گرما و سرمای متناوب برای به دام انداختن
قربانیان خود بسازید. این به شما نشان می دهد که چگونه ویژگی های طبیعی خود را بیشتر کنید، و تبدیل
به یک کوکت بزرگ شوید، آن گونه که ما بر سر آن دعوا می کنیم. ترسو بودن با کیفیت اغوا کننده فایده
ای ندارد. ما مجذوب یک راک بی شرمانه هستیم و افراط و تفریط او را بهانه می کنیم، اما یک راک بی
رحم هیچ احترامی نمی بیند. هنگامی که ویژگی شخصیت غالب خود را پرورش دادید، به آنچه طبیعت به
شما بخشیده کمی هنر اضافه کردید، سپس می توانید ویژگی دوم یا سوم را توسعه دهید و به شخصیت
خود عمق و رمز و راز بیافزایید. در نهایت فصل دهم بخش، در مورد ضد اغواگر، شما را از این عملیات
آگاه می کند

Machine Translated by Google

پتانسیل را در درون خود قرار دهید -قدرت دافعه. به هر قیمتی شده باید هر گونه تمایلات ضد اغواگری را که ممکن است داشته باشید ریشه کن کنید.

به این نه نوع به عنوان سایه ها، شبح ها فکر کنید. فقط با وارد شدن به یکی از آنها و اجازه دادن به آن در درون شما می توانید شروع به پرورش شخصیت فریبنده ای کنید که قدرت نامحدودی برای شما به ارمغان می آورد.

Machine Translated by Google

the Siren

آ

مرد اغلب است

مخفیانه توسط

نقشی که او باید داشته باشد

بازی -با همیشه مجبور بودن

مسئولیت پذیر، تحت کنترل، و

گویا. آژیر نهایی است

جفت فیگور فانتزی مرد چون

او یک آزادی کامل از

محدودیت های زندگی او در مطبوعات او

enceکه همیشه افزایش یافته و

از نظر جنسی، مرد احساس می کند

به دنیایی از التماس خالص منتقل شده است

مطمئن. او خطرناک است و در تعقیب است

با انرژی دادن به او مرد می تواند از دست بدهد

بر خودش چیزی را کنترل کند

مشتاق انجام دادن است آژیر یک سراب است.

او مردان را با پرورش همتراز فریب می دهد

ظاهر و نحوه شکل گیری

در دنیایی که زنان در آن هستند

اغلب ترسو برای طرح چنین چیزی است

یک تصویر، یاد بگیرید که بگیرید

کنترل لی نر

بیدو با تجسم

فانتزی او

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

آژیر تماشایی

من در سال 48قبل از میلاد، بطلمیوس چهاردهم مصری موفق به خلع و تبعید شد خواهر و همسرش ملکه کلئوپاترا. او مرزهای کشور را در برابر بازگشت او ایمن کرد و به تنهایی شروع به حکومت کرد. در اواخر همان سال، ژولیوس کای سار به اسکندریه آمد تا اطمینان حاصل کند که علیرغم جنگ قدرت محلی، مصر به روم وفادار بماند.

یک شب سزار با ژنرال های خود در کاخ مصر ملاقات می کرد و در مورد استراتژی صحبت می کرد که نگهبانی وارد شد و گزارش داد که یک تاجر یونانی دم در است و هدیه ای بزرگ و ارزشمند برای رهبر روم به همراه دارد.

سزار با حال و هوای کمی تفریح به تاجر اجازه ورود داد.

مرد وارد شد و فرش بزرگی را روی شانه هایش حمل کرد. طناب دور بسته را باز کرد و با فشار مچ دستش آن را باز کرد -کلئوپاترای جوان را که درون آن پنهان شده بود و نیمه‌لباس در مقابل سزار و مهمانانش برخاست، مانند زهره که از امواج بیرون می‌آید.

همه از دیدن ملکه جوان زیبا (در آن زمان فقط بیست و یک سال) خیره شدند که به طور ناگهانی گویی در خواب در برابر آنها ظاهر شد.

آنها از جسارت و تئاتری بودن او شگفت زده شده بودند -شبانه تنها با یک مرد که از او محافظت می کرد به بندر قاچاق می شد و با یک حرکت جسورانه همه چیز را به خطر می انداخت. هیچ کس بیشتر از سزار مسحور نشد. به گفته نویسنده رومی دیو کاسیوس، "کلئوپاترا در اوج زندگی بود. او صدای لذت بخشی داشت که نمی توانست بر همه کسانی که آن را می شنیدند طلسم کند.

جذابیت شخصیت و گفتار او چنان بود که سردترین و مصمم ترین زن ستیز را به مشقت او کشاند. سزار به محض اینکه به او نگاه کرد طلسم شد و او دهانش را برای صحبت باز کرد.» همان شب کلئوپاترا عاشق سزار شد.

سزار پیش از این معشوقه های زیادی داشت تا او را از دکل یا لشکرکشی هایش منحرف کنند. اما او همیشه آنها را به سرعت کنار گذاشته بود تا به آنچه واقعاً او را به وجد می‌آورد بازگردد -دسیسه‌های سیاسی، چالش‌های جنگ، تئاتر رومی. سزار زنانی را دیده بود که هر کاری می کردند تا او را تحت طلسم خود نگه دارند. با این حال هیچ چیز او را برای کلئوپاترا آماده نکرد. یک شب به او می گفت که چگونه با هم می توانند شکوه اسکندر مقدونی را احیا کنند و مانند خدایان بر جهان حکومت کنند. دفعه بعد او را با لباس الهه ایزیس پذیرایی می کرد که در مجالس دربارش احاطه شده بود.

کلئوپاترا سزار را در منحط ترین عیاشی ها آغاز کرد و خود را به عنوان تجسم عجیب و غریب مصر معرفی کرد. زندگی او با او یک بازی دائمی بود، به چالش کشیدن جنگ، برای لحظه ای که او با او احساس امنیت می کرد

در همین حین کشتی خوب ما با آن باد عالی که او را می راند، به سرعت به جزیره Sirensنزدیک شد.

اما حالا نسیم

سقوط کرد، مقداری نیرو امواج را خاموش کرد، و آرامشی بی‌نفس برقرار شد. مردانم که از صندلی‌هایشان بلند شدند، بادبان را کشیدند و آن را به داخل پرتاب کردند.

نگه دارید، سپس نشست

در پاروها و به هم ریختن

آب سفید با آنها

تیغه های کاج جلا داده شده

در همین حین یک گرد بزرگ از موم برداشتم، آن را با شمشیر کوچک کردم و با تمام قدرت انگشتانم تکه ها را ورز دادم.

موم به زودی تحت درمان شدید من قرار گرفت و گرم شد، زیرا پرتوهای پروردگارم خورشید به من کمک می کرد. هر کدام از مردانم را به نوبت گرفتم و گوش هایشان را با آن بستم. سپس با بستن دست و پایم، ایستادن من در کنار پله دکل و بستن سرهای طناب به خود دکل، مرا در کشتی ام اسیر کردند.

با انجام این کار، یک بار دیگر نشستند و ضربه ای زدند

آب خاکستری با پاروهایشان •پیشرفت خوبی داشتیم و تازه به ساحل رسیده بودیم که آژیرها متوجه شدند که الف

کشتی به سرعت حمل می شد

Machine Translated by Google

ناگهان سرد یا عصبانی می شد و باید راهی برای جلب لطف او پیدا می کرد.

هفته ها گذشت. سزار از شر تمام رقبای کلئوپاترا خلاص شد و بهانه هایی برای ماندن در مصر یافت. در یک نقطه او را به یک سفر تاریخی مجلل به پایین رود نیل هدایت کرد. سزار در قایقی با شکوه و عظمت غیرقابل تصور -که پنجاه و چهار فوت از آب بیرون می‌کشید، شامل چندین سطح پلکانی و معبدی ستون‌دار برای خدای دیونیزوس -یکی از معدود رومی‌هایی شد که به اهرام خیره شد. و در حالی که او برای مدت طولانی در مصر، دور از تاج و تخت خود در روم ماند، انواع ناآرامی ها در سراسر امپراتوری روم به وقوع پیوست.

هنگامی که سزار در سال 44قبل از میلاد به قتل رسید، تعداد سه نفری از فرمانروایان از جمله مارک آنتونی، سرباز شجاعی که عاشق لذت و تماشا بود و خود را نوعی دیونوسوس رومی تصور می کرد، جانشین او شد. چند سال بعد، زمانی که آنتونی در سوریه بود، کلئوپاترا از او دعوت کرد تا به شهر طرسوس مصر بیاید. در آنجا -هنگامی که او را مجبور کرد منتظر خود بماند -ظاهر او به همان اندازه که اولین بار قبل از سزار بود شگفت انگیز بود. یک بارج طلای باشکوه با بادبان های بنفش بر روی رودخانه سیدنوس ظاهر شد. پاروزنان با همراهی موسیقی اثیری پارو زدند. دور تا دور قایق دختران جوان زیبایی بودند که لباس پوره و چهره های اساطیری پوشیده بودند.

کلئوپاترا روی عرشه نشست و توسط کوپیدها احاطه شده بود و به عنوان الهه آفرودیت که جمعیت با شور و شوق نام او را می خواند، ظاهر شد.
مانند تمام قربانیان کلئوپاترا، آنتونی احساسات متفاوتی را احساس کرد. مقاومت در برابر لذت‌های عجیبی که او ارائه می‌کرد سخت بود. اما او همچنین می‌خواست او را اهلی کند -شکست دادن این زن مغرور و سرشناس عظمت او را ثابت می‌کرد. و بنابراین او ماند، و مانند سزار، به آرامی تحت طلسم او افتاد. او او را در تمام نقاط ضعفش غرق می کرد -قمار، مهمانی های پر سر و صدا، تشریفات مفصل، نمایش های مجلل. برای اینکه او به رم بازگردد، اکتاویوس، یکی دیگر از اعضای سه گانه روم، به او پیشنهاد همسری داد: خواهر خود اکتاویوس، اکتاویا، یکی از زیباترین زنان رم. معروف به فضیلت و

به خدا، او مطمئناً می تواند آنتونی را از "فاحشه مصری" دور نگه دارد.
این ترفند برای مدتی جواب داد، اما آنتونی نتوانست کلئوپاترا را فراموش کند و پس از سه سال دوباره نزد او رفت. این بار برای خیر بود: او در اصل برده کلئوپاترا شده بود، به او قدرت های بی حد و حصری اعطا کرد، لباس و رسوم مصری را پذیرفت، و از روش های روم چشم پوشی کرد .

تنها یک تصویر از کلئوپاترا باقی مانده است -نمایه ای که به سختی روی یک سکه قابل مشاهده است - اما ما توصیف های مکتوب متعددی داریم. صورت نازک دراز و بینی تا حدی نوک تیز داشت. ویژگی های غالب او چشمان فوق العاده بزرگ او بود. با این حال، قدرت اغواگر او در قیافه‌اش نبود -در واقع بسیاری از زنان اسکندریه زیباتر از او به حساب می‌آمدند.

آنچه او بیش از همه زنان دیگر داشت، توانایی منحرف کردن حواس یک مرد بود.
در واقع، کلئوپاترا از نظر فیزیکی غیرمعمول بود و هیچ قدرت سیاسی نداشت، با این حال، سزار و آنتونی، مردان شجاع و باهوش، هیچ یک از اینها را نمی دیدند. چیزی که آنها دیدند زنی بود که مدام خود را در جلوی چشمانشان دگرگون می کرد، یک منظره یک زن. لباس و آرایش او روز به روز تغییر می کرد، اما همیشه ظاهری برجسته و الهه مانند به او می بخشید.

بر آنها فرود آمد و به آهنگ مایع آنها نفوذ کرد. آنها می‌خواندند: «نزدیک باش، اودیسه‌ی برجسته، گل جوانمردی آخایی، و کشتی خود را آرام بگیر تا صدای ما را بشنوی.»

صداها هیچ دریایی هرگز
کشتی سیاه خود را از کنار این نقطه عبور کرد بدون اینکه به صدای شیرینی که از لبان ما جاری می شود گوش دهد. . .» •صداهای
و دلم چنان شد که ای کاش شوی آن پوره‌ها من که بلید
تکان دادن سر و اخم به مردانم امضاء کردم که مرا آزاد کنند.

ادیسه، کتاب ۱۲، -هومر
ترجمه شده توسط EV RIEU

جذابیت حضور [کلئوپاترا] مقاومت ناپذیر بود و جذابیتی داشت

در شخص و صحبت های او، همراه با نیرویی خاص از شخصیت، که در هر گفتار و کردار او نفوذ می کرد و همه چیز را زیر و رو می کرد.

که با او ارتباط داشت
تحت طلسم آن فقط شنیدن صدای او که مانند ساز تارهای متعدد از زبانی به زبان دیگر عبور می کرد لذت بخش بود.

-پلوتارچ، سازندگان
رم، ترجمه شده توسط IAN
اسکات-کیلورت

جاذبه فوری
از یک آهنگ، یک صدا یا رایحه.
جذابیت پلنگ با معطرش . طبق
گفته قدیمی ها پلنگ تنها حیوانی است که
بوی معطری از خود متصاعد می کند. از این
رایحه برای کشیدن و

قربانیانش را بگیرد .
اما چه چیزی اغوا می کند
.چیست؟ . در یک رایحه؟ .
در آواز آژیرها که ما را اغوا می کند یا در
زیبایی چهره در اعماق

Machine Translated by Google

از یک پرتگاه ؟ ۰ ۰

اغوا در ابطال نشانه ها و معنای آنها در ظاهر پاک است. چشمانی که اغوا می‌کنند معنایی ندارند، به نگاه ختم می‌شوند، همان‌طور که صورت‌پاترا، زیبایی‌ش هیچ به پشتی ختم می‌شود. با احترام نیز بالایی نیز معنا داشت. وقتی پشت این پیام، پلنگ نامرئی است، همانطور که زن زیر او است.

صدای او که همه نویسندگان از آن صحبت می کنند، تند و تیز و مست کننده بود. سخنان او می توانست به اندازه کافی پیش پا افتاده باشد، اما آنقدر شیرین بیان شده بود که شنوندگان متوجه می شوند که نه آنچه او گفته بلکه چگونه آن را به یاد می آورند.

کلئوپاترا تنوع ثابتی را ارائه می کرد -ادای احترام، نبردهای ساختگی، اعزامی ها، عیاشی های لباس. همه چیز رنگی از درام داشت و با ارزش زیادی انجام شد. تا زمانی که سرت روی بالش کنارش بود، ذهنت در حال چرخیدن از تصاویر و رویاها بود. و درست زمانی که فکر می‌کردید این زن روان و بزرگ‌تر از زندگی را دارید، او دور می‌شد یا عصبانی می‌شد و به وضوح نشان می‌داد که همه چیز مطابق شرایط او است. تو هرگز کلئوپاترا را نفهمیدی، او را پرستش کردی. به این ترتیب زنی که تبعید شده بود و سرنوشت آن مرگ زودهنگام بود، توانست همه چیز را برگرداند و نزدیک به بیست سال بر مصر حکومت کند.

آرایش. آژیرها نیز دیده نشدند. را

از کلئوپاترا می آموزیم که این زیبایی نیست که یک آژیر را می سازد، بلکه یک رگه نمایشی است که به زن اجازه می دهد تا خیالات مرد را مجسم کند.

افسوس دیده می‌شود نهفته است پنهان است.

یک مرد از یک زن خسته می شود، هر چقدر هم که زیبا باشد. او مشتاق لذت های مختلف و ماجراجویی است. تنها چیزی که یک زن نیاز دارد این است که این توهم را ایجاد کند که چنین تنوع و ماجراجویی را ارائه می دهد. انسان به راحتی فریب ظاهر را می خورد. او در بصری ضعف دارد.

ژاپن بود (البته اغوا کردن

حضور فیزیکی یک آژیر را ایجاد کنید (جذابیت جنسی شدید آمیخته با شیوه ای سلطنتی و نمایشی) و او به دام می افتد. او نمی تواند از شما خسته شود، اما نمی تواند شما را کنار بگذارد. به حواس پرتی ها ادامه دهید و هرگز اجازه ندهید او ببیند شما واقعاً چه کسی هستید. او شما را تا غرق شدن دنبال می کند.

ما از تزئینات زنانه، از سطح، خیره شده ایم \ تمام طلا و جواهرات: خیلی کم از آنچه مشاهده می کنیم \آیا خود دختر است و کجا (شما ممکن است بپرسید) در میان چنین فراوانی \ آیا می توان شیء اشتیاق ما را پیدا کرد؟

آژیر جنسی

چشم فریب خورد \با استتار هوشمندانه عشق.

درمان عشق، ‎-OVID‎ ترجمه شده توسط پیتر گرین

دوران کودکی در یتیم خانه های اسپانیا گذشت. ورزش‌های او را از کارهای روزمره و بدون بازی بود. در مدرسه، او خود را حفظ می کرد، به ندرت لبخند می زد و خواب های زیادی می دید. یک روز وقتی سیزده ساله بود، وقتی برای مدرسه لباس می پوشید، متوجه شد که بلوز سفیدی که یتیم خانه برای او تهیه کرده بود پاره شده است، بنابراین مجبور شد از دختر کوچکتری در خانه ژاکت قرض بگیرد.

Norma ژان مونتنسن مهاجر موزه آینده، بخشی از او را معرفی کرد

او در کوه گارگاروس، بلندترین قله آیدا، گاوهایش را گله می کرد، زمانی که هرمس همراه با هرا، آتن و آفرودیت، سیب طلایی و پیام زئوس را تحویل داد: «پاریس، چون تو در امور مردم به همان اندازه خوش تیپ و عاقل هستی. قلب، زئوس به شما دستور می دهد که قضاوت کنید کدام یک از این الهه ها زیباتر است.

ژاکت چند سایز خیلی کوچک بود. آن روز، ناگهان، به نظر می‌رسید که پسرها هر کجا که می‌رفت دور او جمع می‌شدند (او نسبت به سنش بسیار رشد یافته بود). او در دفتر خاطرات خود نوشت: "آنها به ژاکت من طوری خیره شدند که انگار یک معدن طلا است."

مکاشفه ساده اما تکان دهنده بود. نورما جین که قبلاً توسط سایر دانش‌آموزان نادیده گرفته شده و حتی مورد تمسخر قرار گرفته بود، اکنون راهی برای جلب توجه، شاید حتی قدرت، احساس می‌کرد، زیرا او بسیار جاه‌طلب بود. او شروع کرد به لبخند زدن، آرایش کردن، لباس های متفاوت. و به زودی متوجه چیزی به همان اندازه شگفت‌آور شد: بدون اینکه او مجبور باشد چیزی بگوید یا انجام دهد، پسرها عاشقانه عاشق او شدند. او نوشت: «تحسین‌کنندگان من همه یک چیز را به روش‌های مختلف گفتند. "تقصیر من بود، آنها می خواستند من را ببوسند و در آغوش بگیرند. برخی می گفتند این طوری بود که من به آنها نگاه می کردم -با چشمانی پر از شور.

۰

پاریس آهی کشید: «همینطور باشد. "اما ابتدا از بازندگان التماس می کنم که از من ناراحت نشوند

من فقط یک انسان هستم که می توانم احمق ترین ها را بسازم

دیگران گفتند این صدای من بود که آنها را فریب داد. با این حال، دیگران گفتند که من ارتعاشاتی منتشر کردم که آنها را تحت تأثیر قرار داد.

Machine Translated by Google

چند سال بعد مریلین در تلاش بود تا آن را در تجارت فیلم بسازد.
تهیه‌کننده‌ها همین را به او می‌گفتند: او به اندازه کافی برای هر پسر جذاب بود، اما چهره‌اش برای فیلم‌ها به اندازه کافی زیبا نبود. او به عنوان یک فرد اضافی مشغول به کار بود، و زمانی که روی پرده نمایش می‌رفت -حتی برای چند ثانیه -مردان تماشاچی دیوانه می‌شدند و سالن‌ها در غوغا می‌کردند. اما هیچ کس هیچ ویژگی ستاره ای را در این ندید. یک روز در سال ،1949در آن زمان فقط بیست و سه سال داشت و کارش در حالت سکون بود، مونرو با فردی در یک غذاخوری ملاقات کرد که به او گفت که تهیه کننده ای که بازیگر فیلم جدید گروچو مارکس، عشق شاد، به دنبال بازیگری برای این نقش می گردد . بمب بلوندی که می توانست به گونه ای از کنار گروچو عبور کند که به قول او "میل سالخورده ام را برانگیزد و دود از گوشم خارج شود." او با صحبت کردن در یک تست، این پیاده روی را بداهه اجرا کرد. گروچو پس از تماشای هجومش گفت: «این مای وست، تدا بارا و بو پیپ هستند که همگی به هم تبدیل شده‌اند. فردا صبح صحنه را می گیریم. و بنابراین مرلین کر پیاده روی بدنام خود را انجام داد، پیاده روی که به سختی طبیعی بود اما ترکیبی عجیب از بی گناهی و جنسی را ارائه می کرد.

اشتباهات." The •

الهه ها همه قبول کردند که از تصمیم او تبعیت کنند. •"آیا قضاوت در مورد آنها همانطور که هستند کافی است؟"

پاریس از هرمس پرسید: «یا آیا آنها باید برهنه شوند؟ "

هرمس با الف پاسخ داد لبخند محتاطانه •«در آن آیا آنها با مهربانی لباس خود را از تن در می آورند؟" •هرمس گفت

الهه ها برای انجام این کار، و مودبانه پشت خود را. •آفرودیت به زودی آماده شد، اما آتن اصرار داشت

او باید حذف کند

کمربند جادویی معروف، که به او مزیتی ناعادلانه داد و باعث شد همه عاشق پوشنده شوند. آفرودیت با نفرت گفت: خیلی خوب. "به شرطی که کلاه خود را بردارید، این کار را خواهم کرد -بدون آن زشت به نظر می رسید.

در طی چند سال بعد، مرلین از طریق آزمایش و خطا به خود آموخت که چگونه تأثیری را که بر مردان داشت، افزایش دهد. صدای او همیشه جذاب بود -صدای یک دختر بچه بود. اما در فیلم محدودیت‌هایی داشت تا اینکه بالاخره کسی به او یاد داد که آن را پایین بیاورد، و به آن لحن‌های عمیق و نفس‌آمیزی داد که به علامت تجاری اغواکننده‌اش تبدیل شد، ترکیبی از دختربچه و سنبله.

• "

"اکنون، اگر بخواهید، 1باید یکی یکی شما را قضاوت کند" اعلام کرد

.بیا اینجا، هرای الهی! . پاریس. . آیا شما دو الهه دیگر آنقدر خوب هستید که ما را برای مدتی ترک کنید؟» •«مرا معاینه کنید

مرلین قبل از اینکه سر صحنه فیلمبرداری یا حتی در یک مهمانی ظاهر شود، ساعت‌ها را جلوی آینه می‌گذراند. بیشتر مردم تصور می کردند که این غرور است -او عاشق تصویر خود بود. حقیقت این بود که خلق این تصویر ساعت ها طول کشید. مرلین سالها صرف مطالعه و تمرین هنر آرایش کرد. صدا، راه رفتن، چهره و نگاه همه ساخت و ساز بود، یک عمل. در اوج شهرت، او با رفتن به بارها در شهر نیویورک بدون آرایش یا لباس‌های پر زرق و برق و بدون توجه از کنارش به هیجان می‌آمد.

هرا با وجدان به آرامی چرخید و هیکل باشکوه خود را به نمایش گذاشت، و به یاد داشته باشید که اگر من را منصفانه‌ترین قضاوت کنید، 1شما را ارباب همه می‌سازد.

سرانجام موفقیت به دست آمد، اما چیزی عمیقاً آزاردهنده برای او به وجود آمد: استودیوها فقط او را به عنوان بمب بلوند انتخاب می کردند. او نقش‌های جدی می‌خواست، اما هیچ‌کس او را برای آن قسمت‌ها جدی نگرفت، مهم نیست که چقدر ویژگی‌های آژیر ساخته‌شده را کم اهمیت جلوه می‌داد. یک روز، در حالی که او مشغول تمرین صحنه ای از باغ آلبالو بود، مربی بازیگری او، می شائل چخوف، از او پرسید: "آیا وقتی ما صحنه را بازی می کردیم به رابطه جنسی فکر می کردی؟" وقتی او نه گفت، ادامه داد: "در تمام مدت بازی ما در صحنه، من مدام از شما ارتعاشات جنسی دریافت می کردم. انگار شما زنی هستید که در چنگال اشتیاق است...

آسیا و ثروتمندترین مرد زنده. • ""من قرار نیست باشم باتوی من رشوه داد . خوب، ممنون حالا من همه آنچه را که نیاز دارم دیده ام دیدن. بیا، آتن الهی!» آتن با گامی هدفمند به جلو گفت: «اینجا هستم.

من مشکل شما را با استودیوی خود درک می کنم، مرلین. شما زنی هستید
که ارتعاشات جنسی ایجاد می کند -مهم نیست که چه کاری انجام می دهید یا فکر می کنید. تمام جهان قبلاً به آن ارتعاشات پاسخ داده است. وقتی شما روی آن ها هستید، از صفحه نمایش فیلم بیرون می آیند."

"گوش کن، پاریس، اگر عقل سلیم کافی برای اهدای جایزه به من داری، تو را در تمام نبردهایت پیروز خواهم کرد، همچنین در زیباترین و زیباترین نبردهایت پیروز می شوم.

مرلین مونرو از تأثیری که بدنش می‌توانست بر میل جنسی مردان بگذارد را دوست داشت.
او حضور فیزیکی خود را مانند یک ساز کوک کرد و بوی سکس را در خود ایجاد کرد و ظاهری پر زرق و برق و بزرگتر از زندگی به دست آورد. زنان دیگر به همان اندازه ترفندهای زیادی برای افزایش جذابیت جنسی خود می دانستند، اما آنچه مرلین را از آنها جدا می کرد یک عنصر ناخودآگاه بود. پیشینه او

عاقل ترین مرد دنیا."
•«من آدم فروتنی هستم

Machine Translated by Google

او را از چیزی انتقادی محروم کرده بود: محبت. عمیق ترین نیاز او این بود که احساس کند دوست داشتنی و مورد علاقه اوست، که باعث می شد دائماً آسیب پذیر به نظر برسد، مانند دختر بچه ای که هوس محافظت دارد. او این نیاز به عشق را جلوی دوربین بیرون می داد. بدون زحمت بود، از جایی واقعی و عمیق می آمد. یک نگاه یا حرکتی که او قصد برانگیختن اشتیاق را نداشت، فقط به دلیل ناخواسته بودن، این کار را با قدرت مضاعف انجام می داد. بی گناهی آن دقیقاً همان چیزی بود که یک مرد را هیجان زده می کرد.

Sex Sirenاثر فوری و فوری تری نسبت به Spec tacular Sirenدارد. تجسم جنس و میل، او به خود زحمت نمی دهد که به حواس بیگانه متوسل شود، یا یک ساختار نمایشی ایجاد کند. به نظر می رسد که وقت او هرگز صرف کار یا کارهای روزمره نمی شود. او این تصور را ایجاد می کند که برای لذت زندگی می کند و همیشه در دسترس است. چیزی که آژیر جنسی را از زن فاحشه یا فاحشه جدا می کند لمس بی گناهی و آسیب پذیری اوست.

این ترکیب به طرز انحرافی رضایت‌بخش است: این توهم انتقادی را به مرد می‌دهد که او یک محافظ است، شخصیت پدر، اگرچه در واقع این آژیر جنسی است که پویایی را کنترل می‌کند.

لازم نیست یک زن با ویژگی های مرلین مونرو به دنیا بیاید تا نقش آژیر جنسی را ایفا کند. بیشتر عناصر فیزیکی یک ساختار هستند. کلید هوای معصومیت دختر مدرسه ای است. در حالی که به نظر می رسد یک بخش از شما فریاد می زند رابطه جنسی، بخش دیگر خجالتی و ساده لوح است، گویی قادر به درک تأثیری که دارید هستید. راه رفتن شما، صدای شما، رفتار شما به طرز لذت بخشی مبهم هستند -شما هم زن باتجربه و آرزومندی هستید و هم یک بازی بی گناه.

رویارویی بعدی شما با Sirenها خواهد بود که هر مردی را که به آنها نزدیک می شود جادو می کند. زیرا آژیرها با موسیقی آواز خود طلسم خود را بر او افکندند، همان‌طور که در علفزاری انباشته از تن‌ها اسکلت انسان‌ها که پوست پژمرده‌شان هنوز بر استخوان‌هایشان آویزان است، نشسته‌اند .

-دور به اودیسه، ادیسه، کتاب دوازدهم

کلیدهای شخصیت

او سیرن باستانی ترین اغواگر همه آنهاست. نمونه اولیه او است الهه آفرودیت -طبیعت او این است که ویژگی اسطوره ای در مورد آن داشته باشد او -اما تصور نکنید که او چیزی متعلق به گذشته یا افسانه و داستان او است: او یک فانتزی مردانه قدرتمند از یک زن بسیار جنسی، با اعتماد به نفس فوق العاده و جذاب را نشان می دهد که لذت بی پایان و کمی خطر را ارائه می دهد. در دنیای امروزی، این فانتزی تنها می تواند به شدت برای روان مرد جذابیت داشته باشد، زیرا در حال حاضر او بیش از هر زمان دیگری در دنیایی زندگی می کند که غرایز پرخاشگرانه خود را با ایمن و ایمن کردن همه چیز محدود می کند، دنیایی که فرصت کمتری برای ماجراجویی و خطر را نسبت به همیشه ارائه می دهد. قبل از. در گذشته، مردی راه‌هایی برای این انگیزه‌ها داشت -جنگ، دریای آزاد، دسیسه‌های سیاسی. در قلمرو جنسی، زنان محبت و معشوقه عملاً یک نهاد اجتماعی بودند

تی

قول دهید که ادعای خود را نسبت به اپل به طور منصفانه در نظر بگیرید.

اکنون شما خواهید دید که دوبره لباس و ملافه خود را بپوشید. آیا آفرودیت آماده است؟» •آفرودیت به او نزدیک شد و پاریس از آمدن او سرخ شد.

آنقدر نزدیک که تقریباً در حال لمس بودند. • «لطفاً با دقت نگاه کنید، از چیزی عبور نکنید.

.در ضمن، به محض دیدن تو، با خود گفتم: «به قول من، خوش تیپ ترین جوان فریگیه می رود! چرا او خود را اینجا در بیابان به گله داری گاوهای احمق تلف می کند؟ خوب، چرا شما، پاریس؟ چرا به یک شهر نقل مکان نمی کنید و زندگی متمدنانه ای را دنبال نمی کنید؟ با ازدواج با کسی مثل هلن اسپارتی که به زیبایی من است و از شور و اشتیاق کمتری ندارد، چه چیزی را از دست می دهید؟ . اکنون به شما پیشنهاد دهید که با پسرم اروس به عنوان راهنمای خود به یونان سفر کنید. وقتی به اسپارت رسیدید، من و او خواهیم دید که هلن سر به سر عاشق می شود

شما." •"آیا به آن سوگند می خوری؟"

با هیجان •آفرودیت سوگند بزرگی به زبان آورد و پاریس بدون فکر کردن، سیب طلایی را به او اعطا کرد.

-رابرت گریوز، یونانی افسانه ها، جلد اول

Machine Translated by Google

و تنوع و تعقیب و گریز مورد علاقه او را به او پیشنهاد داد. بدون هیچ خروجی، درایوهای او به سمت داخل می چرخند و او را می بلعند، و برای سرکوب شدن بی ثبات تر می شوند. گاهی اوقات یک مرد قدرتمند غیر منطقی ترین کارها را انجام می دهد، در زمانی که کمترین نیاز به آن وجود دارد، رابطه عاشقانه برقرار می کند، فقط برای یک هیجان، خطر همه چیز. غیرمنطقی می تواند بسیار اغوا کننده باشد، حتی بیشتر از آن برای مردان، که همیشه باید بسیار منطقی به نظر برسند.

من دختر دوست داشتنی را با چه کسی تشبیه کنم که از بخت و اقبال برخوردار است، اگر نه با آژیرها، که با سنگ شکنشان کشتی ها را به سمت خود می کشانند؟ بنابراین، تصور می‌کنم، آیا ایزولد افکار و قلب‌های بسیاری را به خود جذب کرد

اگر به دنبال قدرت اغواگر هستید، آژیر از همه قوی تر است.
او بر اساس ابتدایی ترین احساسات یک مرد عمل می کند و اگر نقش خود را به درستی ایفا کند، می تواند یک مرد معمولی قوی و مسئولیت پذیر را به یک برده بچه تبدیل کند. Sirenبه خوبی روی نوع مردانه سفت و سخت -سرباز یا قهرمان -عمل می کند، درست همانطور که کلئوپاترا مارک آنتونی و مرلین مون رو جو دی ماجیو را تحت تأثیر قرار داد. اما هرگز تصور نکنید که اینها تنها انواعی هستند که آژیر می تواند بر آن تأثیر بگذارد. ژولیوس سزار نویسنده و متفکری بود که توانایی های فکری خود را به میدان جنگ و عرصه سیاسی منتقل کرده بود. آرتور میلر، نمایشنامه نویس، به اندازه دی ماجیو تحت تأثیر طلسم مونرو قرار گرفت.

امان از آشفتگی عشق
و در واقع این دو -بدون لنگر

کشتی ها و افکار سرگردان -مقایسه خوبی ارائه می دهند.
هر دوی آنها به ندرت در مسیر مستقیم قرار می گیرند، اغلب در پناهگاه های نامطمئن دراز می کشند و به این سو و آن سو بالا می روند. همینطور، به همین ترتیب، میل بی هدف و تصادفی انجام دهید

روشنفکر اغلب مستعدترین کسی است که در برابر صدای آژیر لذت جسمانی ناب قرار می گیرد، زیرا زندگی او فاقد آن است. Sirenلازم نیست نگران یافتن قربانی مناسب باشد. جادوی او روی یکی و همه کار می کند.

مانند یک کشتی بدون لنگر، پر از عشق رانش. این شاهزاده خانم جوان جذاب، محتاط و مودب است

اول از همه، یک آژیر باید خود را از زنان دیگر متمایز کند.
او ذاتاً یک چیز نادر است، اسطوره‌ای، فقط برای یک گروه. او همچنین یک جایزه ارزشمند است که باید از مردان دیگر سلب شود. کلئوپاترا از طریق حس درام بالا خود را متمایز کرد. دستگاه امپراطور ژوزفین بناپارت کسالت شدید او بود. مرلین مونرو کیفیت دختر کوچک او بود. فیزیکال بهترین فرصت ها را در اینجا ارائه می دهد، زیرا آژیر یک منظره دیدنی است. حضور بسیار زنانه و جنسی، حتی تا حد کاریکاتور، به سرعت شما را متمایز می کند، زیرا اکثر زنان اعتماد به نفس برای ارائه چنین تصویری ندارند.

ایزولد، افکاری را از دل هایی بیرون کشید که در آن گنجانده شده بود
آنها را به عنوان لودستون می کشد
در کشتی ها به صدای آواز سیرنز. او آشکارا و مخفیانه آواز می خواند، از راه گوش و چشم، جایی که قلب های بسیاری به هم ریخته بود. آهنگی که او آشکارا در این مکان و جاهای دیگر خواند، آواز شیرین خودش و صدای ملایم تار بود که برای همگان طنین انداز می شد تا از طریق ملکوت گوش ها در اعماق قلب بشنوند. اما آهنگ مخفی او زیبایی شگفت انگیز او بود که با موسیقی غافلگیرکننده پنهان و نادیده اش دزدید

هنگامی که آژیر خود را از دیگران متمایز کرد، باید دو ویژگی حیاتی دیگر نیز داشته باشد: توانایی وادار کردن مرد به تعقیب او چنان شدید که کنترل خود را از دست بدهد. و لمس خطرناک خطر به طرز شگفت آوری اغوا کننده است. وادار کردن مرد به تعقیب شما نسبتاً ساده است: حضور شدید جنسی این کار را به خوبی انجام می دهد. اما شما نباید شبیه یک زن فاحشه یا فاحشه باشید، که مرد ممکن است فقط برای از دست دادن سریع علاقه اش به او تعقیب کند. در عوض، شما کمی گریزان و دور هستید، یک فانتزی زنده شده است.

از دریچه های چشم وارد قلب های شریف بسیاری شد و بر روی آن صاف شد

جادویی که ناگهان افکار را به اسارت درآورد و با گرفتن آنها، آنها را با میل در بند انداخت!

در دوران رنسانس، آژیرهای بزرگ، مانند تولیا دآراگونا، عمل می‌کردند و شبیه الهه‌های یونانی بودند -فانتزی روز. امروز ممکن است از یک الهه فیلم الگو برداری کنید -هر چیزی که بزرگتر از زندگی به نظر می رسد، حتی الهام بخش. این ویژگی‌ها باعث می‌شود که مرد شما را به شدت تعقیب کند و هر چه بیشتر تعقیب کند، بیشتر احساس می‌کند که به ابتکار خودش عمل می‌کند. این یک راه عالی برای پنهان کردن اینکه چقدر عمیقاً در حال دستکاری او هستید است.

-گاتفرید فون استراسبورگ،
تریستان، ترجمه شده توسط
در هاتو

مفهوم خطر، چالش، گاهی اوقات مرگ ممکن است قدیمی به نظر برسد، اما خطر در اغواگری بسیار مهم است. این عطر و طعم می افزاید و به ویژه برای مردان امروزی که معمولاً بسیار منطقی و تحت فشار هستند جذاب است. خطر در اسطوره اصلی آژیر وجود دارد. در ادیسه هومر ، قهرمان اودیسه باید در کنار صخره‌هایی که آژیرها در آن عجیب هستند، حرکت کند.

Machine Translated by Google

عاشق مجسمه ها و نقاشی ها و حتی عشق ورزی با آنها یک خیال باستانی است که رنسانس یکی از آنها بود.

کاملا آگاه. جورجیو وازاری، در بخش مقدماتی Livesدرباره هنر در

دوران باستان، می گوید که چگونه مردان قوانین را زیر پا می گذارند، شبانه به معابد می روند و با مجسمه های زهره عشق می ورزند. صبح‌ها، کشیش‌ها برای یافتن لکه‌هایی بر روی مجسمه‌های مرمری وارد محراب می‌شدند.

-لین لاونر،
زندگی درباریان

موجودات زن، آواز می خوانند و ملوانان را به نابودی خود دعوت می کنند. آنها از شکوه های گذشته می خوانند، از دنیایی مانند کودکی، بدون مسئولیت، دنیایی از لذت خالص. صدای آنها مانند آب، مایع و دعوت کننده است.

ملوانان برای پیوستن به آنها به داخل آب می پریدند و غرق می شدند. یا با حواس پرت و مبهوت، کشتی خود را به داخل صخره ها هدایت می کردند. اودیسه برای محافظت از ملوانانش در برابر آژیرها گوش هایشان را با موم پر می کند. او خودش به دکل بسته است، بنابراین هم می‌تواند آژیرها را بشنود و هم زنده بماند تا از آن بگوید - آرزوی عجیبی، زیرا هیجان آژیرها تسلیم وسوسه دنبال کردن آنهاست.

همانطور که دریانوردان باستانی مجبور بودند پارو بزنند و هدایت کنند و همه حواس‌پرتی‌ها را نادیده بگیرند، امروز هم یک مرد باید کار کند و مسیر مستقیمی را در زندگی دنبال کند. ندای یک چیز خطرناک، احساسی، ناشناخته بسیار قوی تر است زیرا بسیار ممنوع است. به قربانیان آژیرهای بزرگ تاریخ فکر کنید: پاریس به خاطر هلن تروا باعث جنگ می شود، سزار یک امپراتوری را به خطر می اندازد و آنتونی قدرت و زندگی خود را به خاطر کلئوپاترا از دست می دهد، ناپلئون تبدیل به مایه خنده ژوزفین می شود، دی ماجیو هرگز بر مرلین نمی نشیند. و آرتور میلر سال ها نمی تواند بنویسد. یک مرد اغلب توسط یک آژیر خراب می شود، اما نمی تواند خود را از بین ببرد. (بسیاری از مردان قدرتمند رگه مازوخیستیک دارند.)

به راحتی می توان به یک عنصر خطر اشاره کرد، و سایر ویژگی های آژیر شما را افزایش می دهد -برای مثال لمس جنون در مرلین، که مردان را به داخل کشاند. آژیرها اغلب به طرز خارق العاده ای غیرمنطقی هستند، که برای مردانی که تحت ستم قرار می گیرند بسیار جذاب است. منطقی بودن خودشان یک عنصر ترس نیز حیاتی است: نگه داشتن یک مرد در فاصله مناسب باعث ایجاد احترام می شود، به طوری که او به اندازه کافی به شما نزدیک نشود یا متوجه ویژگی های ضعیف شما نشود. با تغییر ناگهانی خلق و خوی خود، عدم تعادل مرد، و گهگاهی ترساندن او با رفتارهای دمدمی مزاج، چنین ترسی ایجاد کنید.

مهمترین عنصر برای یک آژیر مشتاق همیشه فیزیکی است، ابزار اصلی قدرت .Sirenویژگی‌های جسمانی -بویی، بلندی زنانگی که از طریق آرایش یا از طریق لباس‌های پیچیده یا اغواکننده برانگیخته می‌شود -بر مردان بسیار قوی‌تر عمل می‌کنند، زیرا آنها هیچ معنایی ندارند. آنها در بی‌واسطگی خود فرآیندهای عقلانی را دور می‌زنند و همان تأثیری را دارند که طعمه بر حیوان یا حرکت شنل روی گاو نر دارد.

ظاهر مناسب آژیر اغلب با زیبایی ظاهری، به ویژه چهره اشتباه گرفته می شود. اما یک چهره زیبا آژیر نمی سازد: در عوض فاصله و سردی زیادی ایجاد می کند. (نه کلئوپاترا و نه مرلین مونرو، دو بزرگ ترین آژیر تاریخ، به خاطر چهره های زیبای خود شناخته نشدند.) اگرچه لبخند و نگاه دعوت کننده بی نهایت اغوا کننده هستند، اما هرگز نباید بر ظاهر شما تسلط داشته باشند. آنها بیش از حد واضح و مستقیم هستند.

آژیر باید یک میل عمومی را برانگیزد و بهترین راه برای انجام این کار ایجاد یک تصور کلی است که هم حواس پرتی و هم جذاب باشد. این یک ویژگی خاص نیست، بلکه ترکیبی از ویژگی هاست:

صدا. به وضوح یک کیفیت انتقادی، همانطور که افسانه نشان می دهد، صدای Sirenیک حضور حیوانی فوری با قدرت تلقین باورنکردنی دارد.
شاید آن قدرت قهقرایی است و توانایی صدای مادر را به یاد می آورد

Machine Translated by Google

حتی قبل از اینکه کودک بفهمد چه می گوید، کودک خود را آرام یا هیجان زده کند. آژیر باید صدایی تلقین کننده داشته باشد که بیشتر به صورت پنهانی و نه آشکار به شهوانی اشاره می کند. تقریباً همه کسانی که کلئوپاترا را ملاقات کردند، در مورد صدای دلنشین و شیرین او که کیفیت مسحور کننده ای داشت، نظر دادند. امپراطور ژوزفین، یکی از اغواگران بزرگ اواخر قرن هجدهم، صدای مهیبی داشت که مردان آن را عجیب و غریب می‌دانستند و حاکی از اصل کریول او بود. مرلین مونرو با صدای نفس گیر و کودکانه اش به دنیا آمد، اما یاد گرفت پایین بیاورد تا آن را واقعا اغوا کننده کند.

صدای لورن باکال به طور طبیعی پایین است. قدرت اغواگری آن از تحویل آهسته و وسوسه‌انگیز آن ناشی می‌شود. آژیر هرگز سریع، تهاجمی یا با صدای بلند صحبت نمی کند. صدای او آرام و بدون عجله است، گویی هرگز کاملاً از خواب بیدار نشده است -یا تختش را ترک نکرده است.

بدن و زینت. اگر صدا باید آرام شود، بدن و زینت آن باید خیره شود. هدف آژیر با لباس‌هایش است که اثر خدایی را خلق کند که بودلر در مقاله‌اش «در ستایش آرایش» توصیف کرد: «زن کاملاً در حقوق خود است و در واقع او در تلاش برای جادویی به نظر رسیدن یک نوع وظیفه را انجام می‌دهد. و ماوراء الطبیعه، او باید شگفت زده کند و جادو کند، یک بت، باید خود را با طلا آراسته کند تا مورد ستایش قرار گیرد، او باید از تمام هنرها وام بگیرد تا خود را بالاتر ببرد.

طبیعت، بهتر است که قلب ها را تحت سلطه خود درآورید و روح ها را تحریک کنید.»

آژیر نابغه لباس و زینت، پائولین بونا پارت، خواهر ناپلئون بود. پائولین آگاهانه تلاش کرد تا جلوه ای از الهه داشته باشد، مو، آرایش و لباس را مد می کرد تا ظاهر و هوای زهره، الهه عشق را تداعی کند. هیچ کس در تاریخ نمی تواند کمد لباس گسترده تر و استادانه را به رخ بکشد. ورود پائولین به یک توپ در سال 1798یک اثر شگفت انگیز ایجاد کرد. او از مهماندار خانم پرمون پرسید که آیا می‌تواند در خانه‌اش لباس بپوشد، تا کسی لباس‌های او را هنگام ورود نبیند. وقتی از پله‌ها پایین آمد، همه در سکوتی حیرت‌زده مرده ایستادند. او روسری یک bacchanteمی‌پوشید -خوشه‌های انگور طلایی که در موهایش به هم چسبیده بودند، که به سبک یونانی ساخته شده بود. تونیک یونانی او با لبه‌های طلا دوزی‌شده‌اش، چهره الهه‌مانند او را به رخ می‌کشید. زیر سینه‌های او کمربندی از طلای براق بود که توسط جواهری باشکوه نگه داشته شده بود. دوشس d'Abrantesنوشت: "هیچ کلمه ای نمی تواند زیبایی ظاهر او را بیان کند."

با ورود او، اتاق روشن‌تر شد. کل گروه آنقدر هماهنگ بود که ظاهر او با صدایی از تحسین که با بی‌اعتنایی کامل به سایر زنان ادامه یافت، مورد استقبال قرار گرفت.

کلید: همه چیز باید خیره کننده باشد، اما باید هماهنگ باشد، به طوری که هیچ زینتی توجه را جلب نمی کند. حضور شما باید شارژ شود، بزرگتر از زندگی، یک خیال به حقیقت پیوسته. زینت برای طلسم کردن و حواس پرتی استفاده می شود.
آژیر همچنین می تواند از لباس برای اشاره به امر جنسی استفاده کند، گاهی اوقات آشکارا اما اغلب با پیشنهاد دادن به آن به جای فریاد زدن -که باعث می شود شما دستکاری به نظر برسید. مربوط به این مفهوم افشای انتخابی است، آشکار کردن تنها بخشی از بدن -اما بخشی که تخیل را برانگیخته و تحریک می کند. در اواخر قرن شانزدهم، Marguerite de Valois، infa-

Machine Translated by Google

دختر ملکه کاترین دو مدیسیس فرانسه، یکی از اولین زنانی بود که دکلته را در کمد لباس خود جای داد، به این دلیل که زیباترین سینه ها را در این قلمرو داشت. برای ژوزفین بونا این بازوهای او بود که همیشه با احتیاط آنها را برهنه می گذاشت.

حرکت و رفتار. در قرن پنجم پیش از میلاد، پادشاه کو چین، Siren Hsi Shihچینی را از میان تمام زنان قلمرو خود انتخاب کرد تا رقیب خود فو چای، پادشاه وو را اغوا و نابود کند. برای این منظور به زن جوان آموزش هنرهای اغواگری داد. مهم‌ترین آنها حرکت بود -اینکه چگونه با ظرافت و تلقین حرکت کنیم. Hsi Shihیاد گرفت که با لباس های درباری خود احساس شناور بودن روی زمین را بدهد. هنگامی که او در نهایت بر روی فو چای آزاد شد، او به سرعت تحت طلسم او قرار گرفت. راه می رفت و طوری حرکت می کرد که هیچکس را ندیده بود. او شیفته حضور لرزان، رفتار و هوای بی‌تفاوت او شد. فو چای به قدری عاشق شد که اجازه داد پادشاهی اش تکه تکه شود و به کو چین اجازه داد تا بدون جنگ وارد آن شود و آن را فتح کند.

آژیر با ظرافت و بدون عجله حرکت می کند. ژست‌ها، حرکات و رفتار مناسب برای یک آژیر مانند صدای مناسب است: آنها به چیزی هیجان‌انگیز و تحریک‌کننده بدون آشکار بودن اشاره می‌کنند. هوای تو باید کسالت بار باشد، انگار تمام وقت دنیا را برای عشق و لذت داری.

ژست های شما باید دارای ابهام خاصی باشد که نشان دهنده چیزی بی گناه و وابسته به عشق باشد. هر چیزی که بلافاصله قابل درک نباشد، بسیار اغوا کننده است، و حتی اگر در رفتار شما نفوذ کند، بسیار اغوا کننده است.

نماد: آب

آهنگ سیرن مایع است و

اغوا کننده است، و خود آژیر سیال و غیر قابل تحمل است

قابل چنگ زدن مانند دریا، آژیر شما را فریب می دهد

وعده ماجراجویی و لذت بی نهایت فراموش کردن گذشته

و در آینده، مردان او را تا دریا دنبال می کنند و در آنجا غرق می شوند.

Machine Translated by Google

خطرات

مهم نیست که سن چقدر روشن است، هیچ زنی نمی تواند تصویر خود را حفظ کند

وقف لذت کاملاً راحت. و مهم نیست که چقدر سعی می کند از آن فاصله بگیرد، لکه آسان بودن همیشه آژیر را دنبال می کند. کلئوپاترا به عنوان فاحشه مصری در روم مورد نفرت بود.

این نفرت در نهایت منجر به سقوط او شد، زیرا اکتاویوس و ارتش روم به دنبال از بین بردن لکه مردانگی رومی بودند که او نماینده آن بود. با این حال، مردان اغلب در مورد شهرت Sirenمی بخشند. اما خطر اغلب در حسادتی است که او در میان زنان دیگر برمی انگیزد. بسیاری از نفرت رم از کلئوپاترا ناشی از انزجاری بود که او در میان حامیان سرسخت شهر برانگیخت. آژیر با نمایش بی گناهی خود، با نشان دادن خود قربانی میل مردانه، می تواند تا حدودی تأثیرات حسادت زنانه را کمرنگ کند. اما در مجموع او نمی تواند انجام دهد -قدرت او ناشی از تأثیر او بر مردان است و او باید بیاموزد که حسادت زنان دیگر را بپذیرد یا نادیده بگیرد.

در نهایت، توجه شدیدی که آژیر به خود جلب می کند می تواند تحریک کننده و بدتر باشد. گاهی اوقات او برای رهایی از آن کاج می کند. گاهی اوقات نیز او می خواهد توجهی را جلب کند که جنبه جنسی ندارد. همچنین متأسفانه زیبایی ظاهری رنگ می بازد. اگرچه اثر آژیر نه به یک چهره زیبا، بلکه به یک برداشت کلی بستگی دارد، پس از یک سن خاص، ایجاد آن تاثیر دشوار است. هر دوی این عوامل باعث خودکشی مرلین مونرو شد. نابغه ای در سطح مادام دو پومپادور، معشوقه آژیر پادشاه لویی پانزدهم، لازم است تا به نقش یک زن مسن روحی تبدیل شود که با جذابیت های غیرفیزیکی خود به فریفتن ادامه می دهد.

کلئوپاترا از چنین عقلانی برخوردار بود و اگر به اندازه کافی عمر می کرد، برای سال های زیادی یک اغواگر قدرتمند باقی می ماند. آژیر باید با توجه زودهنگام به اشکال روانی و جسمی کمتر عشوه گری که می تواند به محض شروع به محو شدن زیبایی اش قدرت او را به ارمغان بیاورد، برای سن آماده شود.

Machine Translated by Google

the Rake

یک زن

هرگز کاملاً احساس مطلوب و قدردانی نمی کند

کافی. او توجه می خواهد، اما یک مرد اغلب اوقات

حواس پرت و بی پاسخ Rakeیک فانتزی زنانه عالی است

زمانی که او زنی را می خواهد، هر چند کوتاه باشد،

او برای او تا انتهای زمین خواهد رفت. او ممکن است بی وفا، ناصادق باشد،

و غیر اخلاقی است، اما این فقط به جذابیت او می افزاید. بر خلاف معمول، محتاط مرد، راک به طرز لذت بخشی بی بند و بار است، برده عشق خود به زنان است.

شهرت او فریب دیگری نیز دارد: زنان بسیاری موفق هستند

به خاطر او، باید دلیلی وجود داشته باشد. کلمات ضعف زن هستند

،nessو Rakeاستاد زبان اغوا کننده است. الف را هم بزنید

اشتیاق سرکوب شده زن با انطباق با راک

ترکیبی از خطر و لذت

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

کلنگ سوزان

Fیا دربار لویی چهاردهم، سالهای آخر پادشاه غم انگیز بود -او بود

پیر شده بود و هم به طرز غیرقابل تحملی مذهبی و هم شخصی ناخوشایند شده بود. دادگاه حوصله اش سر رفته بود و به تازگی به دنبال آن بود. بنابراین در سال 1710، آمدن یک پسر پانزده ساله که هم به طرز شیطانی خوش تیپ و هم جذاب بود، تأثیر شدیدی بر خانم ها داشت. نام او فرانساک بود، دوک دی ریشلیو آینده (نوه او کاردینال ریشلیو بدنام است). گستاخ و شوخ بود. خانم‌ها مثل یک اسباب‌بازی با او بازی می‌کردند، اما او در عوض لب‌هایشان را می‌بوسید، دست‌هایش برای پسری بی‌تجربه دوردست‌ها سرگردان بود. هنگامی که آن دست ها دامن دوشس را که آنقدرها زیاده روی نمی کرد، منحرف شد، پادشاه خشمگین شد و جوان را به باستیل فرستاد تا به او درسی بدهد. اما خانم هایی که او را پیدا کرده بودند

[پس از تصادف در [illegible]، دون جوان خود را در ساحلی می بیند، جایی که یک زن جوان او را کشف می کند.] •تیسبیا: بیدار شو، خوش تیپ ترین مردها، و دوباره خودت باش. DO N JUAN: •اگر دریا مرا بمیراند، تو به من زندگی می دهی. اما دریا واقعاً مرا نجات داد تا به دست تو کشته شوم. آه دریا مرا از عذابی به عذابی دیگر پرتاب می کند، زیرا من زودتر از این که با آن روبرو شدم خود را از آب بیرون کشیدم.

سرگرم کننده نتوانست نبود او را تحمل کند. در مقایسه با افراد سرسخت در دادگاه، اینجا کسی بود که فوق‌العاده جسور بود، چشم‌هایش به شما خسته‌کننده بود، دست‌هایش سریع‌تر از آن چیزی بود که مطمئن بود. هیچ چیز نمی توانست او را متوقف کند، تازگی او مقاومت ناپذیر بود. خانم های دربار خواهش کردند و اقامت او در باستیل کوتاه شد.

چندین سال بعد، مادموازل دو والوآی جوان در پارکی در پاریس با همراه خود، زنی مسن تر که هرگز کنارش را ترک نکرد، قدم می زد. پدر دوالوا، دوک اورلئان، مصمم بود از او، کوچک‌ترین دخترش، در برابر تمام اغواگران دربار محافظت کند تا زمانی که او ازدواج کند، بنابراین او این زن را که زنی با فضیلت و ترش بی عیب و نقص بود، به او متصل کرده بود. اما در پارک، دووالوا مرد جوانی را دید که به او نگاهی انداخت که قلبش را آتش زد. از کنارش گذشت، اما نگاهش شدید و واضح بود. این همراه او بود که نام او را به او گفت: دوک دی ریشلیو، کفرگو، اغواگر، دلشکسته. کسی که به هر قیمتی باید از آن اجتناب کرد.

آژیر -خودت چرا گوش هایم را پر از موم می کنی که مرا با چشم هایت می کشی؟ داشتم در دریا میمردم اما از امروز از عشق میمیرم. TISBEA: •شما برای مردی که تقریباً غرق شده بود، نفس فراوان دارید. شما

خیلی زجر کشیدی، اما چه کسی می‌داند چه رنجی داری چند روز بعد، مهماندار

دوالوا را به پارک دیگری برد و برای من آماده می‌شود؟ .

من تو را در پای خود یافتم و

اینک، ریشلیو دوباره از مسیر آنها عبور کرد. این بار او در دیس آب بود و حالا شما همگی لباس گدا به تن کرده اید، اما نگاه او فراموش نشدنی بود.

آتش زد. اگر وقتی که موزل دو والوا نگاهش را برگرداند بشوری : بالاخره چیزی هیجان‌انگیز در خیس او خیلی خیس است، وقتی دوباره خشک شدی

[illegible]

[illegible]

دهد. تصورش این بود

قبل از اینکه بتوانم توسط تو سوخته شوم
شاید عشق عاقلانه بود

Machine Translated by Google

انجام چنین چیزی غیرممکن است، او بدش نمی آمد که با او بازی کند و با پیشنهاد جسورانه او موافقت کند.

خانم مادمازل دو والوا یک خدمتکار به نام آنجلیک داشت که او را برای رختخواب پوشاند و در اتاق مجاورش خوابید. یک شب در حالی که ارون دختر در حال بافتن بود، دو والواز از روی کتابی که در حال خواندن بود سرش را بلند کرد تا ببیند آنجلیک لباس شب معشوقه‌اش را به اتاقش حمل می‌کند، اما به دلایلی عجیب آنجلیک به او نگاه کرد و لبخند زد -ریشلیو بود که ماهرانه لباس‌های شبانه به تن داشت. خدمتکار! دی والوا تقریباً از ترس نفس نفس می زد، اما خودش را گرفتار کرد و متوجه خطری شد که در آن قرار داشت: اگر چیزی بگوید خانواده اش از یادداشت ها و نقش او در کل ماجرا مطلع می شدند.

تا قبل از اینکه لمس سوزان تو را احساس کنم مرا خیس کنی اما آتش تو چنان است که در آب هم می سوزم.
• TISBEA:

خیلی سرد و در عین حال می سوزد؟
•دون ژوان: خیلی آتش درونم است
•TISBEA: تو خوب است
•DO N JUAN: چقدر خوب می فهمی! I
• TISBEA:

به امید خدا دروغ نمیگی

او چه می توانست بکند؟ او تصمیم گرفت به اتاقش برود و دوک جوان را از مانور مضحک خطرناکش خارج کند. او به همراهش شب بخیر گفت، اما وقتی در اتاق خوابش بود، کلماتی که برنامه ریزی کرده بود بی فایده بودند. وقتی او سعی کرد با ریشلیو استدلال کند، او با آن نگاه در چشمانش و سپس با دستانش در اطراف او پاسخ داد. او نمی توانست فریاد بزند، اما حالا مطمئن نبود که چه کند. حرف های تند او، نوازش هایش، خطر همه چیز -سرش می چرخید، گم شده بود. فضیلت و کسالت قبلی او در مقایسه با شبی با بدنام ترین چنگک دربار چه بود؟ بنابراین در حالی که موبد در حال بافتن بود، دوک او را وارد مراسم آزادی کرد.

-TIRSO DE MOLINA، THE
پلی بوی سویا،
ترجمه شده توسط ADRIENNE M.
اسکیزانو و اسکار
ماندل

با خوشحالی از اولین موفقیت خود، مصمم شدم که از این آشتی مبارک سود ببرم. بهشون زنگ زدم

ماه‌ها بعد، پدر دو والوآ دلایلی داشت که گمان کند ریشلیو خطوط دفاعی او را شکسته است. مامور اخراج شد، اقدامات احتیاطی دو برابر شد. D'Orléansمتوجه نشد که برای ریشلیو چنین چیزی

همسران عزیزم، همراهان وفادار من، دو موجودی که برای خوشحالی من انتخاب شده اند.
به دنبال این بودم که سرشان را بچرخانم و خواسته هایی را در آنها بیدار کنم که قدرتی از آن می دانستم و هر گونه انعکاس مخالف نقشه های من را از بین می برد. مرد ماهری که می داند چگونه

مطمئناً یک چالش بود، و او برای چالش ها زندگی کرد. او خانه همسایه را با نامی فرضی خرید و مخفیانه دری از دیوار مجاور کمد آشپزخانه دوک تونل زد. در این کمد، طی چند ماه آینده -تا زمانی که این تازگی از بین رفت -دو والوا و ریشلیو از تلاش های بی پایان لذت بردند.

به تدریج گرمای عشق را به حواس با فضیلت ترین زن منتقل کند

همه در پاریس از سوء استفاده های ریشلیو می دانستند، زیرا او به این نکته توجه می کرد که آنها را با صدای بلند تا حد امکان تبلیغ کند. هر هفته یک داستان جدید در دادگاه پخش می شد. شوهری شبانه همسرش را در اتاقی در طبقه بالا حبس کرده بود، نگران بود که دوک او را تعقیب کند. دوک برای رسیدن به او در تاریکی در امتداد یک تخته چوبی نازک که بین دو پنجره طبقه بالایی آویزان بود خزیده بود. دو زن که در یک خانه زندگی می کردند، یکی بیوه، دیگری متاهل و کاملا مذهبی، با وحشت متقابل متوجه شده بودند که دوک همزمان با هر دوی آنها رابطه دارد و یکی را در میانه خانه رها کرده است. شب با دیگری بودن

کاملاً مطمئن است که به زودی بر ذهن و شخصیت خود مسلط خواهد شد. وقتی سر خود را از دست داده اید نمی توانید فکر کنید. و علاوه بر این، اصول حکمت، هر چقدر هم که عمیقاً در ذهن حک شده باشد، در آن لحظه از بین می رود که

هنگامی که آنها با او روبرو شدند، دوک که همیشه در جستجوی چیزی رمان بود، و سخنور شیطانی، نه عذرخواهی کرده بود و نه عقب نشینی کرده بود، بلکه آنها را به صورت یک ترویس با آنها صحبت کرد و با غرور زخمی هر زن بازی می کرد. فکر اینکه او دیگری را ترجیح می دهد تحمل نکنید. سال به سال داستان اغواهای چشمگیر او پخش می شد.

دل فقط برای لذت می خواهد:
لذت تنها فرمان می دهد و هست

یک زن جسارت و شجاعت او را تحسین می کرد، دیگری شجاعت او در ناکام گذاشتن شوهر. زنان برای جلب توجه او با هم رقابت کردند: اگر او نمی خواست شما را اغوا کند، باید مشکلی در شما وجود داشت. هدف توجه او قرار گرفتن به یک خیال بزرگ تبدیل شد. در یک نقطه دو خانم

اطاعت کرد. مردی که تجربه فتوحات را داشته است تقریباً همیشه در جایی موفق می شود که کسی که فقط ترسو و عاشق است شکست می خورد. . . .
وقتی دو شکمم را به حالت رها شدن رساندم که در آن من

Machine Translated by Google

آنها را می خواستم، من اشتیاق بیشتری ابراز کردم. چشمانشان روشن شد؛ نوازش هایم برگردانده شد و واضح بود که مقاومت آنها بیش از چند لحظه به تأخیر نمی افتند تا صحنه بعدی را که می خواستم بازی کنند. من پیشنهاد کردم که هر کدام به نوبه خود من را به یک کمد جذاب، در کنار اتاقی که در آن بودیم، همراهی کنند، که می خواستم آنها را تحسین کنند.

بر سر دوک دوئل تپانچه زد و یکی از آنها به شدت مجروح شد. دوشس اورلئان، سرسخت‌ترین دشمن ریشلیو، زمانی نوشت: «اگر به جادوگری اعتقاد داشتم، باید فکر می‌کردم که دوک دارای رازهای ماوراء طبیعی است، زیرا هرگز زنی را نمی‌شناختم که کمترین مقاومتی در برابر او داشته باشد.»

در اغواگری اغلب یک دوراهی وجود دارد: برای اغوا کردن شما نیاز به برنامه ریزی و محاسبه دارید، اما اگر قربانی شما مشکوک باشد که شما انگیزه های پنهانی دارید، حالت تدافعی پیدا می کند. علاوه بر این، اگر به نظر می رسد که کنترل را در دست دارید، به جای میل، ترس را القا خواهید کرد. شن کش آتشین این معضل را در بیشترین هنر حل می کند

روش کامل البته او باید محاسبه کند و برنامه ریزی کند -او باید راهی برای دور زدن شوهر حسود یا هر مانعی پیدا کند. کار طاقت فرسا است اما دانا خرچنگ آتشین مزیت یک میل جنسی غیرقابل کنترل را نیز دارد. وقتی او زنی را تعقیب می کند، واقعاً مشتاق می شود. قربانی این را حس می کند و حتی با وجود خودش ملتهب می شود. چگونه او می تواند تصور کند که او یک اغواگر بی عاطفه است که او را رها می کند، وقتی که با شجاعت تمام خطرات و موانع برای رسیدن به او را تحمل می کند؟ و حتی اگر او از گذشته ی تند او، از بداخلاقی اصلاح ناپذیر او آگاه باشد، مهم نیست، زیرا او نیز ضعف او را می بیند. او نمی تواند خود را کنترل کند. او در واقع برده همه زنان است. به این ترتیب او هیچ ترسی را القا نمی کند.

هر دو ساکت ماندند. "شما کردن دارید؟" گفتم به آنها "من می بینم که کدام یک از شما بیشتر می خواست و کسی که دوست دارد من بیشتر خواهد بود ابتدا به دنبال معشوقی که می خواهد محبت او را متقاعد کند. . . • من پاکدامنم را می‌شناختم و خود شوهرم کاملاً آنها را تحسین کرد. اول به او گفتم که مبارزه،

شن کش آتشین یک درس ساده به ما می آموزد: میل شدید بر روی یک زن قدرت منحرف کننده ای دارد، درست همانطور که حضور فیزیکی آژیر در یک مرد می کند. یک زن اغلب حالت تدافعی دارد و می تواند عدم صداقت یا محاسبه را حس کند.

اما اگر او احساس کند که توجه شما را به خود مشغول کرده است و مطمئن است که شما هر کاری برای او انجام خواهید داد، متوجه هیچ چیز دیگری در مورد شما نخواهد شد یا راهی برای بخشش بی احتیاطی شما پیدا خواهد کرد. این پوشش عالی برای یک اغواگر است. نکته کلیدی این است که هیچ تردیدی نشان ندهید، تمام محدودیت ها را کنار بگذارید، خود را رها کنید، نشان دهید که نمی توانید خود را کنترل کنید و اساساً ضعیف هستید. نگران القای بی اعتمادی نباشید. تا زمانی که تو برده جذابیت های او باشی، او به عاقبتش فکر نخواهد کرد.

خرخر شیطانی

مرد! او شگفت انگیز است!
اگر فقط وفادار بود، چقدر می توانستی با او خوشبخت باشی!»

-زندگی خصوصی
مارشال دوک ریشلیو،
ترجمه شده توسط FS FLINT

در اوایل دهه 1880 اعضای جامعه عالی رومی شگفت‌زده بودند. یکی از مشهورترین روزنامه‌نگاران جوانی که به صحنه رسیده بود، D'Annun zio، تا حدی دمدمی مزاج بود. این به خودی خود عجیب بود، زیرا خانواده سلطنتی ایتالیا فقط نسبت به افراد خارج از دایره خود بیشترین تحقیر را داشتند و گزارشگر جامعه روزنامه تقریباً تا جایی که می‌توانستید پایین بود. در واقع مردان خوش‌زاد به D'Annun zio توجه چندانی نداشتند. او هیچ پولی نداشت و ارتباطات کمی داشت که از یک پس زمینه کاملاً طبقه متوسط می آمد. علاوه بر این، برای آنها او کاملاً زشت بود -کوتاه قد و تنومند، با چهره ای تیره و لکه دار و چشم های برآمده.

مردها او را آنقدر نامطبوع می پنداشتند که با خوشحالی به او اجازه دادند با زنان و دخترانشان معاشرت کند، مطمئن بودند که زنانشان با این گارگویل در امان خواهند بود و خوشحال می شوند که این شکارچی شایعه پراکنی را از دستشان بیرون کنند. نه، این مردان نبودند که از D'Annunzio صحبت کردند. این همسران آنها بود.

Machine Translated by Google

این دوشس‌ها و مارچیونس‌ها که توسط شوهرانشان به D'Annunzioمعرفی شدند، خود را سرگرم این مرد عجیب و غریب می‌دانستند و وقتی با آنها خلوت می‌کرد، رفتارش ناگهان تغییر می‌کرد.

موفقیت های او در عشق، حتی بیشتر از

در عرض چند دقیقه این خانم ها طلسم می شوند. اولاً، او باشکوه ترین صدایی را داشت که تا به حال شنیده بودند -نرم و کم، هر هجا با ریتمی روان و عطف تقریباً موزیکال. یک زن آن را با صدای ناقوس کلیسا در دوردست مقایسه کرد. دیگران گفتند که صدای او اثر «هیپنوتیزمی» دارد. کلماتی که صدا به زبان می‌آمد، افسانه بایرونیک را با موفقیت احیا کرده بود: همان طور که او هم جذاب بود -عبارات توجیحی، لوکیشن‌های جذاب، تصاویر

صدای شگفت انگیز این اغواگر کوچولو و کچل با دماغی مانند پانچ، در قطار خود گروهی از زنان شیفته، مجلل و مجلل را با خود همراه کرد.

D'Annunzio عذاب داده

لوازم‌التحریر با بودجه‌های هنر و چاپ برای تسلط شاعرانه بر تماشاگران قلمرو یک زن را آغاز کرد. زنان را می‌آورد، همانطور که بولدونی آنها را نقاشی می‌کرد، رشته‌هایی از وجود: یکی را الهه طبیعت می‌نامید، دیگری را هنرمندی بی‌نظیر که مرواریدهایشان را در حال ساختن به آن لنگر می‌اندازد، دیگری را شخصیتی رمانتیک از یک رمان. زندگی قلبی یک زن -شاهزاده خانم ها و وقتی که او تأثیری را که او روی او گذاشته بود، بال می زد. همه چیز بازیگران زن، خانم های بزرگ روسی و حتی پیشنهادهای میانی بود که به رابطه جنسی یا عاشقانه اشاره می کردند. در آن شب او در سخنان او تأمل می کرد و به طور خاص چیزهایی را که او گفته بود به یاد نمی آورد، زیرا او هرگز چیز مشخصی نگفت، بلکه احساسی را که به او داده بود، گفت. سوربعد شعری از او دریافت می کرد که به نظر می رسید مخصوصاً برای او سروده شده بود. (در واقع او ده‌ها شعر بسیار مشابه سروده است که هر کدام را برای قربانی مورد نظر خود طراحی کرده است.)

کلاس بوردو

زنان خانه دار -آنها خود را به او تقدیم می کردند.

-فیلیپ جولیان، شاهزاده زیبایی‌شناسان: کانت رابرت DE MONTESQUIEOU، ترجمه شده توسط جان هیلاک و فرانسیس پادشاه

چند سال پس از آغاز کار D'Annunzioبه عنوان گزارشگر جامعه، او با دختر دوک و دوشس گالز ازدواج کرد. اندکی پس از آن، با حمایت بی دریغ بانوان جامعه، شروع به انتشار رمان ها و کتاب های شعر کرد. تعداد فتوحات او قابل توجه بود، و همچنین کیفیت -نه تنها مارچیونس ها به پای او می افتادند، بلکه هنرمندان بزرگی مانند بازیگر زن النور دوز، که به او کمک کرد تا به یک نمایشنامه نویس معتبر و مشهور ادبی تبدیل شود. رقصنده ایزدورا دانکن، دیگری که در نهایت تحت طلسم او قرار گرفت، جادوی خود را توضیح داد: "شاید فاتحان ، که همیشه از پیروزی به برجسته ترین معشوق زمان ما پرواز می کنند، گابریل دآنونزیو باشد. و این پیروزی و با وجود آن هرگز نمی تواند باشد. او کوچک، کچل است، و به جز زمانی که چهره اش روشن شود، با شور و شوق بر خود تسلط قرار می‌گیرد زیبا، ظواری که لگهواق آبوالوزمی که دوست دارد بر آنوبهای زنانه، چهره اش در بند تغییر شکل

خلاصه، هیچ چیز آنقدر شیرین نیست که بر مقاومت یک شخص زیبا پیروز شود. و در آن جاه طلبی دارم

قلب برای تمام زمین؛ در آغاز جنگ جهانی اول، داانونزیو پنجاه و دو ساله و مانند اسکندر، می‌توانستم آرزو کنم دنیای جدید به ارتش ملحق شود. اگرچه Antoine Compagnon آن را ملوخت، اما استودیوهای او شخصیت تک دارماتیک رومیل را رهبری کرد برای ایتالیا جنگ تاثیرگذارترین قهرمان ایتالیا بود. موفقیت‌های او او را به یک چهره ملی محبوب تبدیل کرد و پس از جنگ، هر کجای ایتالیا که می‌رفت، جمعیت بیرون از هتل او جمع می‌شدند. او آنها را از بالکن خطاب می کرد، در مورد مسائل سیاسی بحث می کرد و علیه دولت فعلی ایتالیا انتقاد می کرد. شاهد یکی از این سخنرانی ها، نویسنده آمریکایی، والتر استارکی، در ابتدا از ظاهر شدن D'Annunzioمعروف در بالکن در ونیز ناامید شد. او کوتاه قد بود و عجیب به نظر می رسید. "اما کم کم زیر شیفتگی صدا فرو رفتم که در آگاهی من نفوذ کرد.

-مولیره، دون جان او LIBERTINE، ترجمه شده توسط جان اوزل

. .

Machine Translated by Google

در میان بسیاری از شیوه های مدیریت تأثیر دون خوان بر زنان، نقش قهرمان مقاومت ناپذیر ارزش دارد.

متمایز کردن، زیرا نشان دهنده تغییر عجیبی در حساسیت ماست. دان خوان نشد مقاومت ناپذیر برای زنان تا زمانی که دوران رمانتیک، و من تمایل دارم فکر کنم که این یک ویژگی تخیل زن است که او را چنین کند. هنگامی که صدای زن شروع به اثبات خود کرد و حتی، شاید، در ادبیات تسلط یافت، دون خوان تکامل یافت و تبدیل به

زنان به جای ایده‌آل مرد . . خوان اکنون مال آن زن است رویای عاشقی کامل، فراری، پرشور، جسور.

او یک لحظه فراموش نشدنی را به او می دهد، تعالی باشکوه جسمی که اغلب توسط شوهر واقعی که فکر می کند مردان درشت و زنان روحانی هستند، انکار می شود. مرگبار بودن دون خوان ممکن است آرزوی چند مرد باشد. اما دیدار با او رویای است

بسیاری از زنان

-اسکار ماندل،

افسانه THE "DO N JUAN

تئاتر دون ژوان

هارگوایکه ژنک ثواوندوهاتاو تیولن بر روی استرادیواریوس، احساسات جمعیت را نواخت. چشمان هزاران نفر به او خیره شده بود که گویی از قدرت او هیپنوتیزم شده بود." یک بار دیگر، این صدای صدا و مفاهیم شاعرانه کلمات بود که توده ها را اغوا کرد. با این استدلال که ایتالیای مدرن باید عظمت روم را پس بگیرد. امپراتوری، D'Annunzioشعارهایی را برای تماشاگران می ساخت که تکرار کنند، یا سوالاتی پر از احساس برای آنها می پرسید.

موضوع روز مالکیت شهر فیومه بود، درست در آن سوی مرز در همسایگی یوگسلاوی. بسیاری از ایتالیایی ها بر این باور بودند که پاداش ایتالیا برای جانبداری از متفقین در جنگ اخیر باید الحاق فیومه باشد. D'Annunzioاز این امر دفاع می کرد و به دلیل موقعیت او به عنوان یک قهرمان جنگ، ارتش آماده بود تا در کنار او باشد، اگرچه دولت با هر اقدامی مخالف بود. در سپتامبر ،1919با تجمع سربازان در اطراف او، D'Annunzioراهپیمایی بدنام خود را در Fiumeرهبری کرد. هنگامی که یک ژنرال ایتالیایی در طول راه او را متوقف کرد و تهدید کرد که به او شلیک خواهد کرد، D'Annunzioکت خود را برای نشان دادن مدال های خود باز کرد و با صدای مغناطیسی خود گفت: "اگر باید من را بکشید، ابتدا روی آن شلیک کنید!" ژنرال مات و مبهوت آنجا ایستاد و بعد اشک ریخت. او به D'Annunzioپیوست.

هنگامی که D'Annunzioوارد Fiumeشد، از او به عنوان یک آزادیبخش استقبال شد. روز بعد او به عنوان رهبر ایالت آزاد فیومه معرفی شد. به زودی او سخنرانی های روزانه خود را از بالکن مشرف به میدان اصلی شهر انجام می داد و ده ها هزار نفر را بدون استفاده از بلندگوهای بلند طلسم در آغوش می گرفت. او آغازگر انواع جشن‌ها و آیین‌های مربوط به امپراتوری روم بود. شهروندان فیومه شروع به تقلید از او کردند، به ویژه از سوء استفاده های جنسی او. شهر مانند یک بوردلوی غول پیکر شد. محبوبیت او به قدری بالا بود که دولت ایتالیا از راهپیمایی به رم می ترسید، که در آن زمان، اگر D'Annunzioتصمیم به انجام آن گرفته بود -و او از حمایت بخش بزرگی از ارتش برخوردار بود -ممکن بود واقعاً موفق شود. D'Annunzioمی توانست موسولینی را با مشت شکست دهد و مسیر تاریخ را تغییر دهد. (او یک فاشیست نبود، بلکه نوعی سوسیالیست زیباشناس بود.)

با این حال، او تصمیم گرفت در فیوم بماند و به مدت شانزده ماه در آنجا حکومت کرد تا اینکه سرانجام دولت ایتالیا او را از شهر خارج کرد.

اغواگری یک فرآیند روانشناختی است که از جنسیت فراتر می رود، به جز در چند حوزه کلیدی که هر جنسیت ضعف خاص خود را دارد. مرد به طور سنتی در برابر بینایی آسیب پذیر است. آژیر که می تواند ظاهر فیزیکی مناسبی را بسازد، در تعداد زیادی اغوا می کند. برای زنان نقطه ضعف زبان و کلمات است: همانطور که یکی از قربانیان ،D'Annunzioسیمون بازیگر فرانسوی نوشته است، "چگونه می توان فتوحات او را توضیح داد، مگر با قدرت کلامی فوق العاده او، و صدای موسیقیایی که در صدای او ایجاد شده است. خدمت به فصاحت استثنایی؟ زیرا جنس من مستعد کلمات است، جادوگر آنها شوم، در آرزوی تسلط بر آنها».

راک به همان اندازه که با زنان بی‌بند و بار است، با کلمات هم بی‌بند و بار است. او کلمات را برای توانایی آنها در پیشنهاد، تلقین، هیپنوتیزم، بالا بردن، انتخاب می کند

Machine Translated by Google

پا. کلمات Rakeمعادل زینت جسمانی Sirenهستند: یک حواس پرتی نفسانی قدرتمند، یک ماده مخدر. استفاده Rakeاز زبان اهریمنی است زیرا نه برای برقراری ارتباط یا انتقال در شکل، بلکه برای متقاعد کردن، چاپلوسی کردن، برانگیختن آشفتگی عاطفی طراحی شده است، درست همانطور که مار در باغ عدن از کلمات برای هدایت حوا به وسوسه استفاده کرد.

مثال D'Annunzioپیوند بین راک اروتیک، که زنان را اغوا می کند، و راک سیاسی، که توده ها را اغوا می کند، آشکار می کند. هر دو به کلمات بستگی دارد. شخصیت Rakeرا تطبیق دهید و خواهید دید که استفاده از کلمات به عنوان یک سم ظریف کاربردهای بی نهایت دارد. به یاد داشته باشید: این فرم است که مهم است، نه محتوا. هرچه اهداف شما کمتر بر آنچه می گویید تمرکز کنند و بیشتر به احساس آن ها بپردازند، تأثیر شما اغوا کننده تر است. به سخنان خود طعمی والا، معنوی و ادبی بدهید که بهتر است در آرزوی غم انگیز قربانیان ناخواسته خود.

اما پس این چه نیرویی است که دون خوان توسط آن اغوا می کند؟
این میل است، انرژی میل نفسانی. او در هر زنی آرزوی کل زنانگی را دارد. واکنش به این اشتیاق غول‌پیکر، فرد مورد نظر را که با انعکاس خود، زیبایی بیشتری می‌یابد، زیبا می‌کند و رشد می‌دهد. همانطور که آتش مشتاق با شکوه اغوا کننده حتی کسانی را که در یک رابطه معمولی با او ایستاده اند روشن می کند، بنابراین دون خوان به معنایی عمیق تر هر دختر را متحول می کند.

SØREN KIERKEGAARD. -یا/یا

کلیدهای شخصیت

آ در ابتدا ممکن است عجیب به نظر برسد که مردی که آشکارا ناصادق و بی وفا است، و علاقه ای به ازدواج ندارد برای زن جذابیتی ندارد.
اما در طول تمام تاریخ و در همه فرهنگ‌ها، این نوع اثر مهلکی داشته است. چیزی که Rakeارائه می دهد همان چیزی است که جامعه به طور معمول به زنان اجازه نمی دهد: یک ماجرای لذت خالص، یک برس هیجان انگیز با خطر. یک زن اغلب به خاطر نقشی که از او انتظار می رود به شدت تحت فشار قرار می گیرد. او قرار است نیروی لطیف و متمدن در جامعه باشد و خواهان تعهد و وفاداری مادام العمر است. اما اغلب ازدواج‌ها و روابط او نه عاشقانه و فداکاری، بلکه به او یک همسر معمولی و بی‌نهایت حواس‌پرتی می‌دهد. دیدار با مردی که تماماً از خودش می‌بخشد، که برای او زندگی می‌کند، حتی برای مدتی، یک فانتزی زن ماندگار باقی می‌ماند.

این سمت تاریک و سرکوب شده میل زنانه در انتهای پای دون خوان بیان شد. در ابتدا این افسانه یک فانتزی مردانه بود: شوالیه ماجراجویی که می توانست هر زنی را که می خواست داشته باشد. اما در قرن هفدهم و هجدهم، دون خوان به آرامی از یک ماجراجوی مردانه به نسخه ای زنانه تر تبدیل شد: مردی که فقط برای زنان زندگی می کرد. این تکامل ناشی از علاقه زنان به داستان بود و نتیجه تمایلات ناکام آنها بود. ازدواج برای آنها نوعی بندگی قراردادی بود. اما دون خوان به خاطر خودش لذتی را عرضه کرد، میل بدون ریسمان

Machine Translated by Google

چسبانده شده است. برای زمانی که او از مسیر شما عبور کرد، شما تمام چیزی بودید که او به آن فکر می کرد. میل او به شما آنقدر قوی بود که به شما فرصتی برای فکر کردن یا نگرانی در مورد عواقب آن نداد. او در شب می آمد، لحظه ای فراموش نشدنی را به شما هدیه می داد و سپس ناپدید می شد. او ممکن است قبل از شما یک هزار زن را فتح کرده باشد، اما این فقط او را جالب تر کرد. رها شدن بهتر از ناخواسته بودن چنین مردی است.

اغواگران بزرگ، لذت های ملایمی را که جامعه انجام می دهد، ارائه نمی کنند. آنها ناخودآگاه یک فرد را لمس می کنند، آن امیال سرکوب شده ای که فریاد رهایی می دهند. تصور نکنید که زنان موجودات ظریفی هستند که برخی افراد دوست دارند باشند. مانند مردان، آنها عمیقاً مجذوب حرام ها، خطرناک ها، حتی کمی شیطانی هستند. (دون خوان با رفتن به جهنم به پایان می رسد، و کلمه "راک" از "راکهل" می آید، مردی که زغال های جهنم را می کشد؛ جزء شیطانی، به وضوح، بخش مهمی از خیال است.) همیشه به یاد داشته باشید: اگر شما باید Rakeرا بازی کنید، باید احساس خطر و تاریکی را به قربانی خود منتقل کنید و به قربانی خود بگویید که در چیزی نادر و هیجان انگیز شرکت می کند -فرصتی برای اجرای خواسته های تند خود.

برای بازی ،Rakeبدیهی ترین نیاز این است که خود را رها کنید، تا یک زن را به لحظه ای کاملاً احساسی بکشانید که در آن گذشته و آینده معنای خود را از دست می دهند. باید بتوانید خود را تا لحظه لحظه رها کنید. (زمانی که راک والمونت –شخصیتی که از دوک دی ریشلیو الگوبرداری شده است –در رمان »ارتباطات خطرناک لاکلو« در قرن هجدهم نامه‌هایی می‌نویسد که مشخصاً تأثیر خاصی بر قربانی منتخب او، مادام دو تورول، دارد، او درست از طریق آنها می‌بیند. اما وقتی نامه‌های او واقعاً از شور و شوق می‌سوزند، او شروع به پشیمانی می‌کند.) یک مزیت اضافی از این کیفیت این است که به نظر می‌رسد قادر به کنترل خود نیستید، نمایش ضعفی که یک زن از آن لذت می‌برد. با سپردن خود به افراد اغوا شده، به آنها احساس می کنید که تنها برای آنها وجود دارید - احساسی که منعکس کننده یک حقیقت است، هرچند موقتی. از میان صدها زنی که پابلو پیکاسو، چنگک بی‌نقص، طی سال‌ها اغوا کرد، اکثر آنها این احساس را داشتند که تنها کسی بودند که او واقعاً دوستش دارد.

Rakeهرگز نگران مقاومت یک زن در برابر او، یا در مورد هر مانع دیگری بر سر راه خود -یک شوهر، یک مانع فیزیکی نیست.
مقاومت تنها محرکی است برای رسیدن به میل او و او را بیش از پیش شعله ور می کند. هنگامی که پیکاسو فرانسوا ژیلو را اغوا می کرد، در واقع از او التماس کرد که مقاومت کند. او نیاز به مقاومت داشت تا به هیجانش بیفزاید. در هر صورت، مانعی بر سر راه شما این فرصت را به شما می دهد تا خود را ثابت کنید و خلاقیتی که در مسائل عشقی به ارمغان می آورید. در رمان ژاپنی قرن یازدهم، داستان جنجی، اثر بانوی درباری موراساکی شیکیبو، شاهزاده راک نیو از ناپدید شدن ناگهانی اوکیفونه، زنی که دوستش دارد، ناراحت نمی شود. او فرار کرده است، اگرچه به شاهزاده علاقه مند است، او عاشق مرد دیگری است. اما غیبت او به شاهزاده این امکان را می دهد که برای ردیابی او دست به کار شود. ظاهر ناگهانی او برای بردن او به خانه ای در اعماق جنگل، و شجاعت او در انجام این کار، او را تحت تأثیر قرار می دهد. به یاد داشته باشید: اگر هیچ مقاومت یا مانعی با شما روبرو نیست، باید آنها را ایجاد کنید. بدون آنها هیچ تراپی نمی تواند ادامه یابد.

Machine Translated by Google

Rakeیک شخصیت افراطی است. گستاخ، کنایه‌آمیز و به‌شدت شوخ‌آمیز، او به چیزی که کسی فکر می‌کند اهمیتی نمی‌دهد. به طور متناقض، این فقط او را اغوا کننده تر می کند. در فضای دادگاهی دوران استودیو هالی وود، زمانی که بیشتر بازیگران مانند گوسفندان وظیفه شناس رفتار می کردند، راک ارول فلین بزرگ در گستاخی خود برجسته بود. او از روسای استودیو سرپیچی کرد، درگیر شدیدترین شوخی‌ها شد، از شهرت خود به عنوان اغواگر برتر هالیوود لذت برد -همه اینها محبوبیت او را افزایش داد. راک نیاز به پس‌زمینه‌ای از کنوانسیون دارد -دادگاهی مستحکم، ازدواجی سرسام‌آور، فرهنگی محافظه‌کارانه -تا بدرخشد، تا از او برای نفس تازه‌ای که فراهم می‌کند قدردانی شود. هرگز نگران رفتن بیش از حد نباشید: جوهر Rakeاین است که او از هر کس دیگری فراتر می رود.

زمانی که ارل روچستر، راک و شاعر سرسخت ترین قرن هفدهم انگلستان، الیزابت مالت، یکی از زنان جوان دربار را ربود، به نحو مقتضی مجازات شد. اما ببینید، چند سال بعد، الیزابت جوان، اگرچه مورد تشویق واجد شرایط ترین لرهای مجرد در کشور قرار گرفت، روچستر را به عنوان شوهرش انتخاب کرد. او با نشان دادن میل جسورانه خود، خود را از جمعیت متمایز کرد.

مربوط به افراط گرایی ،Rakeاحساس خطر، تابو، شاید حتی اشاره به ظلم نسبت به او است. این جذابیت شاعر دیگری راک، یکی از بزرگترین شاعران تاریخ بود: لرد بایرون. بایرون از هر نوع کنوانسیون خوشش نمی آمد، و با خوشحالی این را بازی کرد. هنگامی که با خواهر ناتنی خود که از او فرزندی به دنیا آورد رابطه نامشروع داشت، مطمئن شد که تمام انگلستان از این موضوع مطلع است. او می‌توانست بی‌رحمانه رفتار کند، همانطور که با همسرش رفتار می‌کرد. اما همه اینها او را بسیار خواستنی تر کرد. خطر و تابو برای یک طرف سرکوب شده در زنان جذاب است، که قرار است نماینده یک نیروی متمدن و اخلاقی در فرهنگ باشند. همانطور که یک مرد ممکن است از طریق تمایل خود برای رهایی از احساس مسئولیت مردانه خود قربانی آژیر شود، یک زن نیز ممکن است از طریق اشتیاق خود برای رهایی از محدودیت های فضیلت و نجابت تسلیم Rakeشود. در واقع اغلب این با فضیلت ترین زن است که عمیقاً عاشق Rake می شود.

یکی از اغوا کننده ترین ویژگی های Rakeتوانایی او در وادار کردن زنان به اصلاح او است. خیلی ها فکر می کردند که آنها هستند که لرد بایرون را رام می کنند. چه تعداد از زنان پیکاسو فکر می کردند که بالاخره همان کسی خواهند بود که او بقیه عمرش را با آنها سپری می کند. شما باید از این تمایل نهایت بهره برداری را ببرید. وقتی گرفتار بی‌حوصلگی شدید، به ضعف خود -تمایل به تغییر و ناتوانی‌تان در انجام این کار- بازگردید.

با این همه زن زیر پای شما، چه کاری می توانید انجام دهید؟ این شما هستید که قربانی هستید. شما به کمک احتیاج دارید. زنان در این فرصت خواهند پرید. آنها به طور غیرمعمولی نسبت به Rakeزیاده روی می کنند، زیرا او چهره ای دلپذیر و باهوش است. میل به اصلاح او ماهیت واقعی میل آنها را پنهان می کند، هیجان پنهانی که از او دریافت می کنند. هنگامی که رئیس جمهور بیل کلینتون به وضوح به عنوان یک راک دستگیر شد، این زنان بودند که به دفاع از او شتافتند و هر بهانه ممکنی را برای او پیدا کردند. این واقعیت که Rakeبسیار به زنان اختصاص دارد، به روش عجیب خود، او را برای آنها دوست داشتنی و فریبنده می کند.

در نهایت، بزرگترین دارایی Rakeشهرت اوست. هرگز نام بد خود را کم رنگ نکنید و به نظر نرسید که بابت آن عذرخواهی می کنید. در عوض، آن را در آغوش بگیرید، آن را تقویت کنید. این است

Machine Translated by Google

چه چیزی زنان را به سمت شما می کشاند چندین چیز وجود دارد که باید به آنها بشناسید: جذابیت مقاومت ناپذیر شما برای زنان. وفاداری غیرقابل کنترل شما به لذت (این باعث می شود شما ضعیف به نظر بیایید، اما حضور در اطراف را نیز هیجان انگیز می کند). تحقیر شما از کنوانسیون رگه ای سرکش که باعث می شود شما خطرناک به نظر برسید. این آخرین عنصر را می توان کمی پنهان کرد. در ظاهر، مؤدب و متمدن باشید، در حالی که اجازه دهید بدانید که در پشت صحنه شما اصلاح ناپذیر هستید. دوک دی ریشلیو فتوحات خود را تا حد امکان عمومی کرد و میل رقابتی زنان دیگر را برای پیوستن به باشگاه اغوا شدگان برانگیخت. این شهرت بود که لرد بایرون قربانیان مشتاق خود را جذب کرد. یک زن ممکن است در مورد شهرت پرزیدنت کلینتون احساس دوسویه کند، اما در زیر این دوگانگی یک علاقه اساسی وجود دارد. شهرت خود را به شانس یا شایعات نسپارید. این اثر هنری زندگی شماست و باید آن را بسازید، آن را اصلاح کنید و با مراقبت یک هنرمند به نمایش بگذارید.

نماد: آتش.

Rakeبا این میل می سوزد

زنی را که او اغوا می کند شعله ور می کند. این است

افراطی، غیرقابل کنترل و خطرناک. Rakeممکن است

به جهنم ختم می شود، اما شعله های آتش که او را احاطه کرده است اغلب باعث می شود

او برای زنان بسیار مطلوب تر به نظر می رسد.

Machine Translated by Google

خطرات

L مانند Siren، Rake با بیشترین خطر از جانب اعضای خود مواجه است
جنس خود، که بسیار کمتر از زنان زیاده‌روی می‌کنند، از هموطنان او هستند
تعقیب دامن در قدیم، یک راک اغلب یک اشراف بود، و مهم نیست که چند نفر را آزار می داد یا حتی می کشت، در نهایت مجازات نمی شد. امروز، فقط ستاره ها و افراد بسیار ثروتمند می توانند بدون مجازات در بازی Rake بازی کنند. بقیه ما باید مراقب باشیم

الویس پریسلی مرد جوانی خجالتی بود. با رسیدن به ستاره اولیه، و دیدن قدرتی که به او بر زنان می داد، از کوره در رفت و تقریباً یک شبه تبدیل به یک راک شد. مانند بسیاری از راک ها، الویس تمایلی به زنانی داشت که قبلاً مصرف شده بودند. او بارها خود را در گوشه ای از شوهر یا دوست پسر خشمگین می دید و با چند بریدگی و کبودی بیرون می آمد. به نظر می رسد که این نشان می دهد که شما باید به آرامی در اطراف شوهران و دوست پسر خود قدم بردارید، به خصوص در اوایل کار خود. اما جذابیت Rake در این است که چنین خطراتی برای آنها مهم نیست. شما نمی توانید با ترس و محتاط بودن یک راک باشید. کوبیدن گاه به گاه بخشی از بازی است. بعدها، در هر صورت، در اوج شهرت الویس، هیچ شوهری جرات نمی کرد او را لمس کند.

خطر بزرگ‌تر برای راک نه از جانب شوهری که به شدت توهین شده، بلکه از جانب مردان ناامنی است که توسط شخصیت دون خوان احساس خطر می‌کنند. اگرچه آنها این را نمی پذیرند، اما مطمئناً به زندگی خوشایند Rake حسادت می کنند و مانند همه حسودان، به روش های پنهان حمله می کنند و اغلب آزار و اذیت خود را به عنوان اخلاقیات پنهان می کنند. Rake ممکن است شغل خود را توسط چنین مردانی در معرض خطر قرار دهد (یا توسط زنی گاه به گاه که به همان اندازه درمان نمی‌شود و احساس می‌کند به دلیل اینکه راک او را نمی‌خواهد آسیب دیده است). Rake کار کمی برای جلوگیری از حسادت می تواند انجام دهد. اگر همه در اغواگری موفق بودند، جامعه عمل نمی کرد.

پس حسادت را به عنوان نشان افتخار بپذیر. ساده لوح نباش، آگاه باش هنگامی که توسط یک آزاردهنده اخلاق گرا مورد حمله قرار می گیرید، مورد حمله صلیبی آنها قرار نگیرید. انگیزه آن حسادت، خالص و ساده است. می‌توانید با کم‌تر بودن، طلب بخشش، ادعای اصلاح‌شدن، آن را بی‌تفاوت کنید، اما این به شهرت شما آسیب می‌زند و باعث می‌شود کمتر دوست‌داشتنی به نظر بیایید. در نهایت، بهتر است با وقار متحمل حملات شوید و به اغواگری ادامه دهید. اغوا شدن منبع قدرت شماست. و شما همیشه می توانید بر روی اغراق بی نهایت حساب کنید

زنان.

Machine Translated by Google

the Ideal lover

اکثر

مردم رویاهایی در سر دارند

جوانانی که متلاشی یا فرسوده می شوند

با افزایش سن آنها خود را دیس می یابند

منصوب توسط مردم، رویدادها، واقعیت، که می تواند

با آرمان های جوانی آنها همخوانی ندارد. عاشقان ایده آل شکوفا می شوند

روی رویاهای شکسته مردم که مادام العمر می شوند

فانتزی ها آرزوی عاشقی دارید؟ ماجرا؟ بلند

ارتباط معنوی؟ معشوق ایده آل شما را منعکس می کند

فانتزی او هنرمندی در خلق وخیم است

sionمورد نیاز شما، ایده آل کردن پرتره شما. در یک

دنیای افسون و پستی،

قدرت فریبنده بی حد و حصری در وجود دارد

دنبال کردن مسیر

عاشق ایده آل.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ایده آل رمانتیک

عصر حوالی سال ،1760در اپرا در شهر کلن، یک زیبا

زن جوان وحشی در جعبه خود نشسته بود و تماشاگران را تماشا می کرد. در کنار او شوهرش، شهردار شهر، مردی میانسال و به اندازه کافی دوست داشتنی، اما کسل کننده بود. زن جوان از طریق عینک اپرا متوجه مردی خوش تیپ با لباسی خیره کننده شد. ظاهراً نگاه خیره او مورد توجه قرار گرفت، زیرا پس از اپرا، مرد خود را معرفی کرد: نام او جیووانی گی آکومو کازانووا بود.

اگر در نگاه اول، دختری چنان تأثیر عمیقی بر شخص نگذارد که ایده آل را بیدار کند، معمولاً واقعیت امر چندان مطلوب نیست. اما اگر این کار را کرد، مهم نیست چگونه

مرد غریبه دست زن را بوسید. شب بعد داشت به توپ می رفت، به او گفت: آیا او دوست دارد بیاید؟ او پاسخ داد: "اگر جرات کنم امیدوار باشم، خانم، که فقط با من می رقصی."

شب بعد، بعد از توپ، زن فقط می توانست به کازانووا فکر کند.

یک فرد با تجربه این است که او معمولا نسبتاً غرق شده است.

به نظر می رسید که او افکار او را پیش بینی کرده بود -بسیار دلپذیر و در عین حال جسورانه بود. چند روز بعد در خانه او شام خورد و بعد از اینکه شوهرش برای عصر بازنشسته شد، او را به او نشان داد. او در بودوارش به یک بال خانه اشاره کرد، یک نمازخانه، درست بیرون پنجره اش. مطمئناً، گویی ذهن او را خوانده بود، روز بعد کازانووا برای برگزاری مراسم عشای ربانی به کلیسای کوچک آمد، و با دیدن او در تئاتر همان عصر به او گفت که متوجه دری در آنجا شده است که باید به اتاق خواب او منتهی شود. او

-SØREN KIERKEGAARD، THE
خاطرات اغواگر، ترجمه شده
توسط HOWARD V. HON G AND
EDNA H. HONG

خندید و وانمود کرد که متعجب است. با بی گناه ترین لحن، گفت که روز بعد راهی برای پنهان شدن در کلیسای کوچک پیدا خواهد کرد - و تقریباً بدون فکر زمزمه کرد که بعد از رفتن هر کسی به رختخواب به آنجا می رود.

یک زن خوب، بدون شک، وانمود می کرد
به زیبایی رفتار می کند. خودش را از رختخواب
بیرون می‌کشد و چهره‌اش ناراحت است.

بنابراین کازانووا در اعترافگاه کوچک کلیسای کوچک پنهان شد و تمام روز و شب را منتظر ماند. موش ها بودند و او چیزی برای دروغ گفتن نداشت. با این حال، وقتی همسر رئیس خانه بالاخره آمد، اواخر شب، او شکایت نکرد، اما آرام به دنبال او به اتاقش رفت. آنها چندین روز به تلاش خود ادامه دادند.

گانه به او اصرار می کند. "اما دوست من،
هوا روشن می شود، تو نمی خواهی کسی
اینجا تو را پیدا کند." آه عمیقی می‌کشد، انگار
می‌خواهد بگوید که شب به اندازه کافی طولانی
نشده و ارزش ندارد. وقتی او می‌آید، فوراً
شلوارش را نمی‌کشد. در عوض او

روزها به سختی می‌توانست منتظر شب بماند: بالاخره چیزی برای زندگی کردن، یک سرمایه‌گذاری تبلیغاتی. او غذا، کتاب و شمع برای او گذاشت تا اقامت طولانی و خسته‌کننده‌اش را در کلیسا راحت کند -استفاده از مکان عبادت برای چنین هدفی اشتباه به نظر می‌رسید، اما این فقط ماجرا را هیجان‌انگیزتر کرد. اما چند روز بعد مجبور شد با شوهرش به مسافرت برود. زمانی که او برگشت، کازانووا ناپدید شده بود، به همان سرعت و زیبایی که او آمده بود. به خانم نزدیک می شود و چند سال بعد، در لندن، زن جوانی به نام دوشیزه پائولین در طول شب هیچ چیز ناگفته ای را زمزمه نمی کند. یک آگهی در یک روزنامه محلی را علامت زد. آقایی حتی وقتی لباس پوشیده بود به دنبال خانه‌نشینی می‌گشت تا به خانه‌اش را جلب کند. دوشیزه پائولین از پرتغال آمده بود، و هنوز هم از اشراف بود. او با یک معشوقه به لندن فرار کرده بود. اما او وانمود می کرد که در حال بستن است

Machine Translated by Google

مجبور به بازگشت به خانه شد و او مجبور شد مدتی تنها بماند تا بتواند به او ملحق شود. حالا او تنها بود، و پول کمی داشت، و به خاطر شرایط بدش افسرده بود –بالاخره او به عنوان یک خانم بزرگ شده بود. او به آگهی پاسخ داد.

معلوم شد آن آقا کازانووا است و چه جنتلمنی بود. اتاقی که او ارائه کرد خوب بود و اجاره آن کم بود. او فقط برای همنشینی گاه به گاه می خواست. دوشیزه پائولین نقل مکان کرد. آنها شطرنج بازی کردند، سوار شدند، درباره ادبیات بحث کردند. او بسیار خوش تربیت، مودب و سخاوتمند بود. او که یک دختر جدی و با روحیه بالا بود، به دوستی آنها وابسته شد. اینجا مردی بود که می توانست ساعت ها با او صحبت کند. سپس یک روز کازانووا تغییر، ناراحت، هیجان زده به نظر می رسید: او اعتراف کرد که عاشق او است. او به زودی به پرتغال برمی گشت تا به معشوقش بپیوندد و این چیزی نبود که او می خواست بشنود. او به او گفت که باید سوار شود تا آرام شود.

ارسی او •در حال حاضر او مشبک را بالا می کشد و دو عاشق کنار در کنار هم می ایستند در حالی که او می گوید

او چگونه از آن می ترسد

روز سکه، که آنها را از هم دور نگه می دارد. سپس او می لغزد. خانم رفتن او را تماشا می کند و این لحظه فراق در میان جذاب ترین خاطرات او باقی خواهد ماند. •در واقع، وابستگی فرد به مرد تا حد زیادی به ظرافت مرخصی او بستگی دارد. وقتی از رختخواب بیرون می‌پرد، در اتاق می‌دوزد، ارسی شلوارش را محکم می‌بندد، آستین‌های شنل، روپوش یا لباس شکارش را بالا می‌زند، وسایلش را در سینه ردایش فرو می‌کند و سپس به سرعت ارسی بیرونی را محکم می‌کند . یکی

بعد از ظهر همان روز به او خبر رسید: او از اسبش افتاده است. او احساس کرد که مسئول تصادف اوست، به سمت او شتافت، او را در رختخواب یافت و در آغوش او افتاد، بدون اینکه بتواند خود را کنترل کند. آن دو در آن شب عاشق یکدیگر شدند و تا پایان مدت اقامت خانم پائولین در لندن به همین شکل باقی ماندند. با این حال، زمانی که زمان رفتن او به پرتغال رسید، او سعی نکرد جلوی او را بگیرد. در عوض، او را دلداری داد و استدلال کرد که هر یک از آنها پادزهر کامل و موقتی را برای تنهایی خود به دیگری پیشنهاد کرده اند و تا آخر عمر با هم دوست خواهند بود.

واقعاً شروع به متنفر شدن از او می کند.

-کتاب بالش SEI

،SHONAGONترجمه و

ویرایش شده توسط ایوان موریس

چند سال بعد، در یک شهر کوچک اسپانیایی، دختری جوان و زیبا به نام ایگنازیا پس از اعتراف در حال ترک کلیسا بود. کازانووا به او نزدیک شد. وقتی به خانه رفت، او توضیح داد که علاقه زیادی به رقصیدن فندانگو دارد و او را عصر روز بعد به یک رقص دعوت کرد. او بسیار متفاوت از هر کس در شهر بود، که او را بسیار خسته کرد -او به شدت می خواست برود. پدر و مادرش مخالف این ترتیب بودند، اما او مادرش را متقاعد کرد که به عنوان یک مهماندار عمل کند. پس از یک شب فراموش نشدنی رقصیدن (و او فاندانگو را به طرز قابل توجهی برای یک خارجی خوب رقصید)، کاسا نوا اعتراف کرد که دیوانه وار عاشق او بوده است. او پاسخ داد (اما بسیار متأسفانه) که قبلاً نامزد داشته است. کازانووا این موضوع را مجبور نکرد، اما طی چند روز بعد ایگنازیا را به رقص‌های بیشتر و گاوبازی برد.

در یکی از این موارد، او را به یکی از دوستان خود که دوشس بود، معرفی کرد که با وقاحت با او معاشقه می‌کرد. ایگنازیا به طرز وحشتناکی حسود بود. در حال حاضر او شدیداً عاشق کازانووا شده بود، اما احساس وظیفه و مذهب او به خاطر چنین افکاری باعث شد.

سرانجام، پس از روزها عذاب، ایگنازیا به دنبال کازانووا رفت و دست او را گرفت: "اعتراف کننده من سعی کرد به من قول بدهد که دیگر با تو تنها نخواهم شد،" او گفت: "و چون نتوانستم، او از دادن عفو من خودداری کرد. اولین بار است که در زندگی ام چنین اتفاقی برای من می افتد، خودم را به دست خدا سپرده ام، تصمیمم را گرفته ام، تا زمانی که اینجا هستید، هر کاری که می خواهید انجام دهم، به غم من کی می روید اسپانیا، من یک اعتراف کننده دیگر پیدا خواهم کرد. آرزوی من برای تو، در نهایت، فقط یک جنون گذرا است.

کازانووا شاید موفق ترین اغواگر تاریخ بود. تعداد کمی از زنان می توانستند در برابر او مقاومت کنند. روش او ساده بود: در ملاقات با یک زن، او این کار را می کرد

Machine Translated by Google

در اوایل دهه ،1970در برابر یک پس‌زمینه سیاسی آشفته که شامل شکست آمریکا در دخالت در

جنگ ویتنام و

سقوط رئیس جمهور

ریچارد نیکسون

ریاست جمهوری در رسوایی واترگیت، "نسل من" به شهرت رسید -و [اندی] وارهول آنجا بود تا آینه خود را بالا نگه دارد.

بر خلاف رادیکال شده ها

معترضان دهه 1960که می خواستند همه بیماری های جامعه را تغییر دهند، مردم "من" خود جذب شده به دنبال بهبود بدن خود و "ارتباط" با بدن خود بودند.

احساسات آنها به شدت به ظاهر، سلامت، سبک زندگی و حساب های بانکی خود اهمیت می دادند.

اندی با ارائه خدمات خود به عنوان یک پرتره به خود محوری و غرور آنها کمک کرد. در پایان دهه، او در سطح بین‌المللی به عنوان یکی از پرتره‌نویسان برجسته‌اش شناخته می‌شد •وارهول به مشتریانش پیشنهاد مقاومت‌ناپذیری داد.

. . . عصر.

محصول: پرتره ای شیک و متملق از هنرمند مشهوری که خود یک سلبریتی معتبر بود.

او با اعطای حضور ستاره‌ای جذاب حتی به مشهورترین چهره‌ها، سوژه‌هایش را به مظاهر پر زرق و برق تبدیل کرد و چهره‌های آن‌ها را آن‌طور که فکر می‌کرد می‌خواستند دیده شوند و به خاطر بسپارند، نشان داد. با فیلتر کردن ویژگی‌های خوب پرستارانش از طریق صفحه‌های ابریشمی و

او با اغراق در نشاط آنها، آنها را قادر ساخت تا به سطحی اسطوره ای و کمیاب تر از وجود دست یابند. داشتن ثروت و قدرت زیاد ممکن است برای زندگی روزمره مفید باشد، اما سفارش دادن یک پرتره توسط وارهول یک کار بود.

او را مطالعه کنید، با خلق و خوی او همراه شوید، آنچه را که در زندگی او گم شده است، دریابید و آن را فراهم کنید. او خود را عاشق ایده آل کرد. همسر حوصله سربردار به ماجراجویی و عاشقانه نیاز داشت. او کسی را می خواست که برای داشتن او زمان و آسایش را فدا کند. برای خانم پائولین چیزی که گم شده بود دوستی، آرمان های بلند، گفتگوی جدی بود. او مردی پرورش‌یافته و سخاوتمند می‌خواست که با او مانند یک خانم رفتار کند. برای ایگنازیا، چیزی که از دست رفته بود، رنج و عذاب بود. زندگی او خیلی آسان بود. برای اینکه احساس کند واقعاً زنده است و چیزی واقعی برای اعتراف داشته باشد، باید گناه کند. در هر مورد کازانووا خود را با آرمان های زن تطبیق داد و فانتزی او را زنده کرد. هنگامی که او تحت طلسم او قرار گرفت، کمی حیله یا محاسبات مهر و موم این عشق می شد (یک روز در میان موش ها، سقوط ساختگی از اسب، برخورد با زن دیگری برای حسادت ایگنازیا).

معشوق ایده آل در دنیای مدرن نادر است، زیرا این نقش نیازمند تلاش است.
شما باید به شدت روی طرف مقابل تمرکز کنید، بفهمید که او چه چیزی را از دست داده است، چه چیزی از آن ناامید شده است. مردم اغلب این را به روش های ظریف آشکار می کنند: از طریق ژست، لحن صدا، نگاه کردن به چشم. با به نظر رسیدن چیزی که آنها کم دارند، شما با ایده آل آنها مطابقت خواهید داشت.
برای ایجاد این اثر نیاز به صبر و توجه به جزئیات است. بیشتر مردم آنقدر درگیر خواسته های خود هستند، آنقدر بی تاب هستند که قادر به ایفای نقش عاشق ایده آل نیستند. بگذارید این منبع فرصت های بی نهایت باشد.
واحه ای در بیابان خود شیفته ها باش. تعداد کمی می توانند در برابر وسوسه پیروی از فردی که به نظر می رسد با خواسته های آنها هماهنگ است، مقاومت کنند تا خیالات خود را زنده کنند. و مانند کازانووا، شهرت شما به عنوان کسی که چنین لذتی را می دهد، پیشی خواهد گرفت و باعث فریبندگی شما خواهد شد.

> پرورش لذت های حواس همیشه هدف اصلی من در زندگی بوده است. با دانستن اینکه من شخصاً برای راضی کردن جنس منصف محاسبه شده‌ام، همیشه سعی می‌کردم خودم را با آن موافق کنم.
>
> -کازانووا

ایده آل زیبایی

پیش بینی کرد که روزی معشوقه لویی پانزدهم خواهد بود. این پیش‌بینی کاملاً مضحک بود، زیرا ژان من در سال 1730، زمانی که جین پواسون تنها 9 ساله بود، یک فالگیر از طبقه متوسط می‌آمد، و این سنت قرن‌ها پیش بود که معشوقه پادشاه از میان اشراف انتخاب می‌شد. بدتر از آن، پدر ژان یک چنگک زن بدنام بود و مادرش یک نجیب زاده بود.

خوشبختانه برای جین، یکی از معشوقه های مادرش مردی ثروتمند بود که از دختر زیبا خوشش آمد و هزینه تحصیل او را پرداخت.
ژان آواز خواندن، نواختن کلاویکورد، سوارکاری با مهارتی غیر معمول، بازیگری و رقص را آموخت. او چنان در ادبیات و تاریخ تحصیل کرده بود که انگار یک پسر است. کربیلون نمایشنامه نویس هنر مکالمه را به او آموزش داد.

Machine Translated by Google

نشانه مطمئنی که
نشسته در نظر گرفته شده برای ایمن کردن الف
شهرت پس از مرگ نیز
پرتره های وارهول چندان اسناد واقعی نبودند
چهره‌های معاصر به عنوان نمادهای طراح در انتظار عبادت‌های آینده بودند.

-دیوید بوردون، وارهول

زنان به همه خدمت کرده اند

علاوه بر همه اینها، ژان زیبا بود و جذابیت و ظرافتی داشت که او را در اوایل متمایز می کرد. در سال 1741با مردی از اشراف پایین ازدواج کرد. او که اکنون با نام مادام دی اتیولز شناخته می شود، توانست به یک جاه طلبی بزرگ دست یابد: او یک سالن ادبی افتتاح کرد. همه نویسندگان و فیلسوفان بزرگ آن زمان از سالن بازدید می کردند، بسیاری از آنها به این دلیل که شیفته مهماندار بودند. یکی از این افراد ولتر بود که دوست مادام العمر شد.

با تمام موفقیت های جین، او هرگز پیش بینی فالگیر را فراموش نکرد و همچنان معتقد بود که روزی قلب پادشاه را تسخیر خواهد کرد.
این اتفاق افتاد که یکی از املاک روستایی شوهرش با شکارگاه مورد علاقه شاه لوئیس هم مرز بود. او همیشه از طریق حصار از او جاسوسی می‌کرد، یا راه‌هایی برای عبور از مسیر او پیدا می‌کرد، همیشه در حالی که در این قدم‌ها لباسی شیک و در عین حال جذاب به تن داشت. به زودی پادشاه در حال فرستادن هدایای شکار برای او بود. عینک هایی با قدرت جادویی و لذت هنگامی که معشوقه رسمی او در سال 1744درگذشت، همه زیبایی های در آن برای او تجلی جهنم ایکت زار و به غیر قابشه پرداختند کامل او تجربه کرد. در آن زمان بیشتر زن بیطبقه به مقام مادام معشوقه رسمی خود کرد و او را به لقب مارکیز دو پومپادور ملحق کرد.

اندازه.

-ویرجینیا وولف، یک اتاق
از خود شخص

نیاز پادشاه به تازگی بدنام بود: معشوقه ای با قیافه اش او را فریب می داد، اما به زودی از او دلزده می شد و شخص دیگری را پیدا می کرد. پس از اینکه شوک انتخاب ژان پواسون از بین رفت، درباریان به خود اطمینان دادند که این انتخاب نمی تواند دوام بیاورد -که او فقط او را به خاطر تازگی داشتن یک معشوقه طبقه متوسط انتخاب کرده است. آنها نمی دانستند که اولین اغوای ژان از پادشاه آخرین اغواگری او نبود.

با گذشت زمان، پادشاه بیشتر و بیشتر از معشوقه خود دیدن می کرد. همانطور که او از پله‌های پنهانی که از خانه‌اش به محل اقامت او در کاخ ورسای منتهی می‌شد بالا می‌رفت، انتظار لذت‌هایی که در بالای آن در انتظار او بود شروع به چرخیدن کرد. اول اینکه اتاق همیشه گرم بود و مملو از عطرهای دلپذیر بود. سپس لذت‌های بصری وجود داشت: مادام دو پومپادور همیشه لباس‌های متفاوتی می‌پوشید که هر یک به شیوه‌ی خود شیک و شگفت‌انگیز بود. او عاشق اشیاء زیبا بود -چینی‌های ظریف، فن‌های چینی، گلدان‌های طلایی -و هر بار که او بازدید می‌کرد، چیزی جدید و مسحورکننده برای دیدن وجود داشت. رفتار او همیشه سبک بود. او هرگز حالت تدافعی یا عصبانی نداشت. همه چیز برای لذت سپس صحبت آنها شروع شد: او قبلاً هرگز واقعاً نتوانسته بود با زنی صحبت کند یا بخندد، اما مارکیز می توانست ماهرانه در مورد هر موضوعی صحبت کند و شنیدن صدای او لذت بخش بود. و اگر گفتگو از بین می رفت، او به سمت پیانو حرکت می کرد، آهنگی می نواخت و فوق العاده می خواند.

اگر زمانی پادشاه خسته یا غمگین به نظر می رسید، مادام دو پومپادور پروژه ای را پیشنهاد می کرد -شاید ساخت یک خانه روستایی جدید. او باید در طراحی، چیدمان باغ ها، دکور مشاوره می داد.

در بازگشت به ورسای، مادام دو پومپادور خود را مسئول تفریحات کاخ کرد و یک تئاتر خصوصی برای اجراهای هفتگی به رهبری او ساخت. بازیگران از میان درباریان انتخاب می‌شدند، اما نقش اصلی زن همیشه توسط مادام دو پومپادور، که یکی از بهترین بازیگران زن آماتور در فرانسه بود، بازی می‌کرد. شاه در این مورد وسواس پیدا کرد

Machine Translated by Google

تئاتر؛ او به سختی می توانست منتظر اجراهای آن باشد. همراه با این علاقه، هزینه فزاینده ای برای هنرها و مشارکت در فلسفه و ادبیات به همراه داشت. مردی که فقط به شکار و قمار اهمیت می داد، زمان کمتری را با همراهان مرد خود می گذراند و حامی بزرگ هنر می شد. در واقع او یک دوره کامل را با سبک زیبایی شناختی که به عنوان "لوئیس کوئینز" شناخته شد، نشان داد، که با سبک مرتبط با سلف برجسته خود، لویی چهاردهم، رقابت می کرد.

ببینید، سال به سال بدون اینکه لویی از دختر خانمش خسته شود گذشت. در واقع او را دوشس کرد و قدرت و نفوذ او فراتر از فرهنگ به سیاست گسترش یافت. مادام دو پومپادور به مدت بیست سال بر دربار و قلب پادشاه حکومت کرد تا اینکه در سال 1764در سن چهل و سه سالگی درگذشت.

لویی پانزدهم عقده حقارت قدرتمندی داشت. جانشین لویی چهاردهم، قدرتمندترین پادشاه تاریخ فرانسه، او برای تاج و تخت آموزش دیده و آموزش دیده بود -با این حال چه کسی می توانست از عمل سلف خود پیروی کند؟ در نهایت او از تلاش دست کشید و به جای آن خود را وقف لذت های جسمانی کرد، که مشخص کرد چگونه دیده می شود. اطرافیانش می‌دانستند که می‌توانند با توسل به پست‌ترین بخش‌های شخصیتش، او را تحت تأثیر قرار دهند.

مادام دو پومپادور، نابغه اغواگر، فهمید که در درون لویی پانزدهم مرد بزرگی وجود دارد که مشتاق بیرون آمدن است، و وسواس او نسبت به زنان جوان زیبا نشانگر گرسنگی برای نوع زیبایی ماندگارتر است. اولین قدم او درمان حملات بی وقفه کسالت او بود. برای پادشاهان آسان است که خسته شوند -هر چیزی که بخواهند به آنها داده می شود و آنها به ندرت یاد می گیرند که از آنچه دارند راضی باشند. مارکیز دو پوم پادور با زنده کردن انواع فانتزی ها و ایجاد تعلیق دائمی با این موضوع برخورد کرد. او مهارت ها و استعدادهای زیادی داشت و به همان اندازه که مهم بود، آنها را چنان هنرمندانه به کار گرفت که او هرگز محدودیت های آنها را کشف نکرد. هنگامی که او را به لذت های ظریف تر عادت داد، به آرمان های له شده در درون او متوسل شد. در آینه ای که او در مقابل او قرار داد، او خود را دزدی دریایی بزرگ می دانست، آرزویی که در فرانسه به ناچار رهبری را در فرهنگ گنجانده بود. سلسله معشوقه های قبلی او فقط خواسته های نفسانی او را قلقلک داده بودند. در مادام دو پومپادور زنی را پیدا کرد که باعث شد در خود احساس عظمت کند. معشوقه های دیگر را می توان به راحتی جایگزین کرد، اما او هرگز نتوانست مادام دو پومپادور دیگری پیدا کند.

بیشتر مردم بر این باورند که در باطن خود بزرگتر از آن چیزی هستند که از بیرون به نظر می‌رسند. آنها مملو از آرمان های تحقق نیافته هستند: آنها می توانند هنرمندان، متفکران، رهبران، شخصیت های معنوی باشند، اما جهان آنها را در هم کوبیده است، فرصت شکوفا شدن توانایی هایشان را از آنها سلب کرده است. این کلید اغوای آنها است -و در طول زمان فریفته نگه داشتن آنها. عاشق ایده آل می داند که چگونه این نوع جادو را تداعی کند. همانطور که بسیاری از اغواگران آماتور انجام می دهند، فقط جنبه فیزیکی افراد را جلب کنید، و آنها از شما به خاطر بازی بر اساس بدترین غرایز خود رنجش خواهند برد. اما به خود بهترشان متوسل می شوند، به استانداردهای زیبایی بالاتر، و به سختی متوجه می شوند که فریفته شده اند. کاری کنید که آنها احساس برتری، والایی، معنوی کنند و قدرت شما بر آنها بی حد و حصر خواهد بود.

Machine Translated by Google

عشق ویژگی‌های اصیل و پنهان عاشق را آشکار می‌سازد -ویژگی‌های نادر و استثنایی او: بنابراین ممکن است شخصیت عادی او را فریب دهد.

-فردریش نیچه

کلیدهای شخصیت

Eهر کدام از ما یک ایده آل را در درون خود حمل می کنیم، هر کدام از آن چیزی که دوست داریم باشیم بیا، یا از آنچه می خواهیم شخص دیگری برای ما باشد. این ایده‌آل به سال‌های اولیه ما برمی‌گردد -به چیزی که زمانی احساس می‌کردیم در زندگی‌مان گم شده است، چیزهایی که دیگران به ما نداده‌اند، چیزی که نمی‌توانیم به خودمان بدهیم. شاید در آسایش خفه شده بودیم و آرزوی خطر و شورش را داریم. اگر خطری را می خواهیم اما ما را می ترساند، شاید به دنبال کسی می گردیم که با آن در خانه به نظر می رسد. یا شاید ایده‌آل ما عالی‌تر باشد -ما می‌خواهیم خلاق‌تر، نجیب‌تر و مهربان‌تر از آن چیزی باشیم که تاکنون موفق شده‌ایم. ایده آل ما چیزی است که احساس می کنیم در درونمان گم شده است.

ایده آل ما ممکن است در ناامیدی دفن شود، اما در زیر آن کمین کرده و منتظر جرقه زدن است. اگر به نظر می رسد که شخص دیگری آن ویژگی ایده آل را دارد یا توانایی بیرون کشیدن آن را در ما دارد، عاشق می شویم. این پاسخ به عاشقان ایده آل است. با آنچه در درون شما گم شده است، با فانتزی که شما را برمی انگیزد، منعکس کننده ایده آل شما هستند -و شما بقیه را انجام می دهید و عمیق ترین خواسته ها و آرزوهای خود را به آنها فرافکنی می کنید. کازانووا و مادام دو پوم پادور فقط اهداف خود را به یک رابطه جنسی اغوا نکردند، بلکه آنها را عاشق کردند.

کلید پیروی از مسیر معشوق ایده آل، توانایی مشاهده است. سخنان و رفتار آگاهانه اهداف خود را نادیده بگیرید. روی لحن صدای آنها تمرکز کنید، سرخ شدن در اینجا، نگاهی به آنجا -آن نشانه هایی که به آنچه کلمات آنها نمی گویند خیانت می کنند. اغلب ایده آل در تضاد بیان می شود. به نظر می‌رسید که پادشاه لوئی پانزدهم فقط به تعقیب آهوها و دختران جوان اهمیت می‌دهد، اما در واقع ناامیدی او را از خود پوشانده بود. او مشتاق بود که ویژگی‌های غیرقابل تمجید خود را نشان دهد.

هرگز لحظه ای بهتر از اکنون برای بازی در نقش عاشق ایده آل وجود نداشته است. این به این دلیل است که ما در جهانی زندگی می کنیم که در آن همه چیز باید عالی و با نیت خوب به نظر برسد. قدرت تابوترین موضوع از همه است: اگرچه این واقعیتی است که ما هر روز در مبارزات خود با مردم با آن سر و کار داریم، اما هیچ چیز اصیل، فداکارانه یا معنوی در آن وجود ندارد. عاشقان ایده آل باعث می شوند که شما احساس نجیب تری داشته باشید، حس های نفسانی و جنسی را معنوی و زیبایی شناسانه جلوه دهند. مانند همه اغواگران، آنها با قدرت بازی می کنند، اما خودنمایی های خود را در پشت نمای یک ایده آل پنهان می کنند. تعداد کمی از مردم آنها را می بینند و اغوای آنها بیشتر طول می کشد.

برخی از ایده‌آل‌ها شبیه کهن الگوهای یونگی هستند -آن‌ها به قدمت زیادی در فرهنگ ما بازمی‌گردند و تسلط آنها تقریباً ناخودآگاه است. یکی از این رویاها خواب شوالیه جوانمرد است. در سنت عشق درباری در قرون وسطی، یک تروبادور/شوالیه بانویی را پیدا می‌کرد که تقریباً همیشه متاهل بود.

Machine Translated by Google

و به عنوان رعیت او خدمت خواهد کرد. او از طرف او آزمایش های وحشتناکی را پشت سر می گذاشت، به نام او زیارت های خطرناکی را انجام می داد، برای اثبات عشقش شکنجه های وحشتناکی را متحمل می شد. (این می تواند شامل مثله کردن بدن، مانند کندن ناخن، بریدن گوش، و غیره باشد.) او همچنین شعر می سرود و آهنگ های زیبایی برای او می خواند، زیرا هیچ تروبادوری نمی تواند بدون نوعی کیفیت زیبایی شناختی یا معنوی برای تحت تاثیر قرار دادن او موفق شود. خانم او کلید آر کتایپ، احساس ارادت مطلق است. مردی که اجازه نمی دهد مسائل جنگ، شکوه یا پول در خیالات خواستگاری دخالت کند، قدرت بی حد و حصری دارد. نقش تروبادور یک ایده آل است زیرا افرادی که خود و منافع خود را در اولویت قرار نمی دهند واقعاً نادر هستند. برای زنی که توجه شدید چنین مردی را به خود جلب کند، به غرور او بسیار جذاب است.

در قرن هجدهم در اوزاکا، مردی به نام نیسان، دوا را به بیرون برد و ابتدا مراقب بود که بوته های شبدر را در امتداد مسیر با آب بپاشند که شبیه شبنم صبحگاهی بود. دیوا به شدت تحت تاثیر این منظره زیبا قرار گرفت. او گفت: "شنیده‌ام که زوج‌های عاشق آهو معمولاً پشت بوته‌های شبدر دراز می‌کشند. چقدر دوست دارم این را در زندگی واقعی ببینم!" نیسان به اندازه کافی شنیده بود. همان روز او بخشی از خانه اش را خراب کرد و دستور داد ده ها بوته شبدر در جایی که زمانی بخشی از اتاق خواب او بود بکارند.

در آن شب او ترتیب داد تا دهقانان آهوهای وحشی را از کوه جمع کنند و به خانه بیاورند. روز بعد دیوا دقیقاً با صحنه ای که توصیف کرده بود از خواب بیدار شد. هنگامی که او غرق در ظاهر شد و حرکت کرد، او شبدر و آهو را بردند و خانه را بازسازی کردند.

یکی از شجاع ترین عاشقان تاریخ، سرگئی سالتیکوف، این بدبختی را داشت که عاشق یکی از کمترین دسترس ترین زنان تاریخ شد: دوشس بزرگ کاترین، ملکه آینده روسیه. هر حرکت کاترین توسط شوهرش، پیتر، نظارت می شد، او به او مشکوک بود که قصد دارد به او خیانت کند و خدمتکارانی را برای مراقبت از او گماشت. او منزوی بود، مورد بی مهری قرار می گرفت و نمی توانست کاری در این مورد انجام دهد. سالتیکوف، افسر جوان خوش تیپ ارتش، مصمم بود که نجات دهنده او باشد. در سال 1752 با پیتر و همچنین زوجی که مسئول مراقبت از کاترین بودند، دوست شد. به این ترتیب او می توانست او را ببیند و گهگاه یکی دو کلمه با او مبادله کند که نیت او را آشکار می کرد. او احمقانه‌ترین و خطرناک‌ترین حرکات را انجام داد تا بتواند او را به تنهایی ببیند، از جمله اینکه اسبش را در حین شکار سلطنتی منحرف کرد و با او به جنگل رفت. او به او گفت که چقدر با مشکلات او همدردی می کند و هر کاری برای کمک به او انجام می دهد.

دستگیر شدن در حال خواستگاری با کاترین به معنای مرگ بود، و در نهایت پیتر از متحدانش مشکوک شد که چیزی بین همسرش و سالتیکوف در جریان است، اگرچه او هرگز مطمئن نبود. دشمنی او افسر شجاع را دلسرد نکرد، او فقط انرژی و نبوغ بیشتری را برای یافتن راه هایی برای ترتیب دادن تلاش های مخفیانه به کار می برد. این زوج به مدت دو سال عاشق یکدیگر بودند و سالتیکوف بدون شک پدر پل پسر کاترین بود که بعداً رئیس روسیه شد. هنگامی که پیتر سرانجام با فرستادن او به سوئد از شر او خلاص شد، خبر شجاعت او پیشاپیش او منتشر شد و زنان از خواب پریدند.

Machine Translated by Google

فتح بعدی او باشد. ممکن است مجبور نباشید آنقدرها دچار مشکل یا ریسک شوید، اما همیشه برای اعمالی که حس فداکاری یا فداکاری را آشکار می کند، پاداش دریافت خواهید کرد.

تجسم عاشق ایده آل برای دهه 1920رودلف والن تینو یا حداقل تصویری بود که از او در فیلم خلق شد. هر کاری که انجام می‌داد -هدایا، گل‌ها، رقصیدن، روشی که دست یک زن را می‌گرفت -توجه دقیقی به جزئیاتی داشت که نشان می‌داد چقدر به او فکر می‌کرد. تصویر مردی بود که خواستگاری را به زمان می برد و آن را به یک تجربه زیبایی شناختی تبدیل می کرد. مردان از والنتینو متنفر بودند، زیرا زنان اکنون انتظار داشتند که آنها با ایده آل صبر و توجهی که او نمایندگی می کرد مطابقت داشته باشند. با این حال هیچ چیز فریبنده تر از توجه صبورانه نیست. این باعث می‌شود که این رابطه عالی، زیبایی‌شناختی به نظر برسد، نه واقعاً در مورد رابطه جنسی. قدرت والنتینو، به ویژه امروزه، این است که چنین افرادی بسیار نادر هستند. هنر بازی با ایده آل یک زن تقریباً ناپدید شده است -که فقط آن را بسیار جذاب تر می کند.

اگر معشوق جوانمرد ایده آل زنان باقی بماند، مردان اغلب مدونا/فاحشه را ایده آل می کنند، زنی که حس نفسانی را با هوای معنویت یا معصومیت ترکیب می کند. به زنان بزرگ نسانس ایتالیایی مانند تولیا دوآراگونا فکر کنید –که اساساً یک فاحشه است، مانند همه ی زنان محبت آمیز، اما می تواند با ایجاد شهرت به عنوان یک شاعر و فیلسوف، نقش اجتماعی خود را پنهان کند. تولیا همان چیزی بود که در آن زمان به عنوان یک "خانواده صادق" شناخته می شد.

زنان صادق به کلیسا می رفتند، اما آنها یک انگیزه پنهان داشتند: برای مردان، حضور آنها در مراسم عشای ربانی هیجان انگیز بود. خانه‌های آن‌ها کاخ‌های تفریحی بودند، اما چیزی که این خانه‌ها را از نظر بصری بسیار لذت‌بخش می‌کرد، آثار هنری و قفسه‌های پر از کتاب، جلدهای پترارک و دانته بود. برای مرد، هیجان، فانتزی، خوابیدن با زنی بود که جنسی بود، اما ویژگی های ایده آل یک مادر و روح و شعور یک هنرمند را داشت.

در جایی که فاحشه خالص میل و انزجار را برانگیخته می‌کند، رفتار صادقانه رابطه جنسی را والاتر و بی‌گناه جلوه می‌دهد، گویی در باغ عدن اتفاق می‌افتد. چنین زنانی قدرت بسیار زیادی بر مردان داشتند. تا به امروز آنها یک ایده آل باقی مانده اند، اگر دلیل دیگری جز این نباشد که چنین طیفی از لذت ها را ارائه می دهند. نکته کلیدی در ابهام است -ترکیب نمودن ظاهر حساسیت نسبت به لذت های نفسانی با هوای معصومیت، معنویت، حساسیت شاعرانه. این ترکیب از بالا و پایین بسیار اغوا کننده است.

پویایی معشوق ایده آل امکانات بی حد و حصری دارد، نه همه آنها اروتیک. در سیاست، تالیران اساساً نقش عاشق ایده‌آل را با ناپلئون بازی می‌کرد، که ایده‌آل او هم در کابینه و هم در یک دوست، مردی اشرافی بود و با خانم‌ها صمیمی بود -همه چیزهایی که خود ناپلئون نبود. در سال 1798، زمانی که تالیران وزیر امور خارجه فرانسه بود، پس از پیروزی های نظامی خیره کننده ژنرال بزرگ در ایتالیا، مهمانی را به افتخار ناپلئون برپا کرد. تا روزی که ناپلئون درگذشت، از این مهمانی به عنوان بهترین مهمانی که تا به حال شرکت کرده بود یاد می کرد. این یک نمایشگاه مجلل بود، و تالیران با قرار دادن نیم تنه های رومی در اطراف خانه، و صحبت با ناپلئون در مورد احیای شکوه امپراتوری روم باستان، پیامی ظریف در آن ایجاد کرد. این جرقه ای در چشم رهبر برانگیخت و در واقع، چند سال بعد، ناپلئون به خود لقب امپراتور داد - حرکتی که

Machine Translated by Google

فقط تالیراند را قدرتمندتر کرد. کلید قدرت تالیران توانایی او در درک آرمان مخفی ناپلئون بود: تمایل او به یک امپراتور، یک دیکتاتور. تالیران به سادگی آینه ای را به سمت ناپلئون گرفت و به او اجازه داد تا این احتمال را ببیند. مردم همیشه در برابر تلقیناتی مانند این آسیب پذیر هستند، که غرور آنها را که تقریباً نقطه ضعف همه است، می زند. به چیزی برای آنها اشاره کنید که آرزویش را داشته باشند، ایمان خود را به برخی پتانسیل های بکر که در آنها می بینید آشکار کنید، و به زودی آنها را از دست خود خواهید خورد.

اگر عاشقان ایده آل در اغوا کردن مردم با توسل به خود برترشان، به چیزی که از دوران کودکی شان گم شده است، استاد باشند، سیاستمداران می توانند با به کار بردن این مهارت در مقیاس توده ای برای کل رای دهندگان مناسب باشند. این کاری بود که جان اف کندی کاملاً عمداً با مردم آمریکا انجام داد، که آشکارا در ایجاد هاله «کاملوت» در اطراف خود بود. کلمه «کاملوت» تنها پس از مرگش به ریاست‌جمهوری او اطلاق شد، اما رفتاری که او آگاهانه در دوران جوانی و ظاهر زیبای خود به نمایش می‌گذاشت، در طول زندگی‌اش به طور کامل عمل می‌کرد. ظریف تر، او همچنین با تصاویر آمریکا از عظمت و آرمان های از دست رفته خود بازی کرد. بسیاری از آمریکایی‌ها احساس می‌کردند که با ثروت و آسایش اواخر دهه 1950 زیان‌های زیادی وارد شده است. سهولت و سازگاری روحیه پیشگامی کشور را مدفون کرده بود. کندی از طریق تصاویر مرزی جدید، که در مسابقه فضایی به تصویر کشیده شد، به آن آرمان های گمشده متوسل شد . غریزه آمریکایی برای ماجراجویی می تواند در اینجا خروجی پیدا کند، حتی اگر بیشتر آنها نمادین باشند. و فراخوان های دیگری برای خدمات عمومی مانند ایجاد سپاه صلح وجود داشت.

کندی از طریق درخواست‌هایی از این دست، حس اتحاد مأموریت را که در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا ناپدید شده بود، زنده کرد. او همچنین واکنش احساسی بیشتری نسبت به روسای جمهور به خود جلب کرد. مردم به معنای واقعی کلمه عاشق او و تصویر شدند.

سیاستمداران می توانند با کاوش در گذشته یک کشور، قدرت فریبنده ای به دست آورند، تصاویر و آرمان هایی را که رها شده یا سرکوب شده اند، به سطح زمین بازگردانند. آنها فقط به نماد نیاز دارند. آنها واقعاً نباید نگران بازسازی واقعیت پشت آن باشند. احساسات خوبی که برمی انگیزند برای اطمینان از پاسخ مثبت کافی است.

نماد :

نقاش پرتره. زیر چشمش، همه از

نقص های فیزیکی شما ناپدید می شوند او می آورد

ویژگی های اصیل در شما، شما را در قالب یک اسطوره، می سازد

تو خداگونه، تو را جاودانه می کند. برای توانایی او در خلقت

چنین خیالاتی، او با قدرت زیادی پاداش می گیرد.

Machine Translated by Google

خطرات

خطرات اصلی در نقش عاشق ایده آل پیامدهای آن است

تی

اگر اجازه دهید واقعیت وارد شود، به وجود می آید. و این یک وظیفه متزلزل است، زیرا شما انسان و ناقص هستید. اگر عیوب شما به اندازه کافی زشت یا به اندازه کافی مزاحم باشد، حبابی را که منفجر کرده‌اید می‌ترکند و هدفتان شما را ناسزا می‌گوید. هر زمان که تولیا دآراگونا در حال رفتار مانند یک فاحشه معمولی دستگیر می شد (مثلاً زمانی که او را فقط برای پول در حال رابطه نامشروع می کردند)، باید شهر را ترک می کرد و خود را در جای دیگری مستقر می کرد. فانتزی او به عنوان یک شخصیت معنوی شکسته شد. کازانووا نیز با این خطر روبرو بود، اما معمولاً می‌توانست با یافتن راهی هوشمندانه برای قطع رابطه، پیش از این که زن بفهمد او آن چیزی نیست که تصور می‌کرد، بر آن غلبه کند: بهانه‌ای برای ترک شهر پیدا می‌کند، یا بهتر است بگویم. او قربانی را انتخاب می‌کرد که خودش به زودی شهر را ترک می‌کرد و آگاهی از اینکه این رابطه کوتاه‌مدت خواهد بود باعث می‌شد او را بیش از پیش ایده‌آل کند. واقعیت و قرار گرفتن در معرض طولانی صمیمی راهی برای کمال کردن کمال یک فرد دارد. شاعر قرن نوزدهمی آلفرد دو موس توسط نویسنده جورج ساند فریفته شد، که شخصیت بزرگتر از زندگی او برای طبیعت رمانتیک او جذاب بود. اما وقتی این زوج با هم از ونیز دیدن کردند و ساند به اسهال خونی مبتلا شد، ناگهان او دیگر یک چهره ایده آل نبود، بلکه زنی بود که مشکل جسمی غیر جذابی داشت. خود دی موسه در این سفر جنبه ناله و بچه گانه ای از خود نشان داد و عاشقان از هم جدا شدند. با این حال، زمانی که از هم جدا شدند، دوباره توانستند یکدیگر را ایده آل کنند و چند ماه بعد دوباره به هم رسیدند. وقتی واقعیت نفوذ می کند، فاصله اغلب یک راه حل است.

در سیاست خطرات مشابه است. سال‌ها پس از مرگ کندی، مجموعه‌ای از افشاگری‌ها (روابط جنسی بی‌وقفه او، شیوه دیپلماسی بسیار خطرناک او و غیره) افسانه‌ای که او خلق کرده بود را تکذیب کرد. چهره او از این لکه دار شدن جان سالم به در برده است. نظرسنجی پشت سر هم نشان می دهد که او هنوز مورد احترام است. کندی یک مورد خاص است، شاید به این دلیل که ترورش او را به شهادت رساند و روند آرمان‌سازی را که قبلاً به راه انداخته بود، تقویت کرد. اما او تنها نمونه یک عاشق ایده آل نیست که جاذبه اش از افشاگری های ناخوشایند جان سالم به در می برد. این چهره‌ها چنان فانتزی‌های قدرتمندی را رها می‌کنند، و چنان تشنه اسطوره‌ها و آرمان‌هایی است که باید بفروشند، که اغلب به سرعت بخشیده می‌شوند. با این حال، همیشه عاقلانه است که محتاط باشید و مردم را از نگاه کردن به جنبه های نه چندان ایده آل شخصیت خود باز دارید .

Machine Translated by Google

the Dandy

اکثر

از ما احساس می کنیم که در درون آن به دام افتاده ایم

نقش های محدودی که دنیا از ما انتظار دارد

بازی. ما فوراً جذب کسانی می شویم که هستند

روان‌تر، مبهم‌تر از ما -کسانی که هستیم

شخصیت خود را بسازند دندی ها ما را هیجان زده می کنند زیرا می توانند

دسته بندی نشویم و به آزادی ای که برای خود می خواهیم اشاره کنیم.

آنها با مردانگی و زنانگی بازی می کنند. آنها خود را مد می کنند

تصویر فیزیکی خود، که همیشه شگفت انگیز است. آنها مرموز هستند

بد و دست نیافتنی آنها همچنین به خودشیفتگی هر یک متوسل می شوند

جنسیت: برای یک زن از نظر روانی زن هستند، برای یک مرد

آنها مرد هستند دندی ها در بزرگی مجذوب و اغوا می شوند

شماره. از قدرت شیک پوش برای ایجاد استفاده کنید

حضوری مبهم و جذاب که

امیال سرکوب شده را برمی انگیزد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

شیک پوش زنانه

زمانی که ایلدولفو گوگلیلمی به دنیا آمد، او از آنجا مهاجرت کرد. ایتالیا به ایالات متحده در سال 1913 و از آن زمان هیچ مهارت خاصی به غیر از ظاهر زیبا و مهارت در رقصش آمد. برای استفاده از این ویژگی‌ها، او در سالن‌های رقص منهتن، جایی که دختران جوان به تنهایی یا با دوستانشان می‌رفتند و یک رقصنده تاکسی را برای یک هیجان کوتاه استخدام می‌کردند، کار پیدا کرد. رقصنده تاکسی به طرز ماهرانه ای آنها را در اطراف زمین رقص می چرخاند، معاشقه و گپ زدن، همه با هزینه اندک. گوگلیلمی به زودی نام خود را به عنوان یکی از بهترین ها بر سر زبان ها انداخت -بسیار برازنده، متین و زیبا.

گوگلیمی در کار به عنوان رقصنده تاکسی، زمان زیادی را در کنار زنان سپری کرد. او به سرعت آموخت که چه چیزی آنها را خوشحال می کند -چگونه آنها را به روش های ظریف بازتاب دهد، چگونه آنها را راحت کند (اما نه بیش از حد). او شروع به توجه به لباس‌هایش کرد و ظاهر شیک خود را ایجاد کرد: او با یک کرست زیر پیراهنش می‌رقصید تا ظاهری آراسته به خود بدهد، یک ساعت مچی (که در آن روزها زنانه به حساب می‌آمد) استفاده می‌کرد و ادعا می‌کرد که مارکی است. در سال ،1915او شغلی برای نمایش تانگو در رستوران‌های مجلل پیدا کرد و نام خود را به رودولفو دی والنتینا جذاب‌تر تغییر داد. یک سال بعد او به لس آنجلس نقل مکان کرد: او می خواست سعی کند آن را در هالیوود بسازد.

یک بار پسری به دنیا آمد

عطارد و الهه زهره، و او توسط نایادها در غارهای آیدا بزرگ شد. در ویژگی های او، آن را

شباهت به پدر و مادرش آسان بود. او بود

پس از آنها نیز صدا زد، زیرا نام او بود

هرمافرودیتوس به محض اینکه پانزده ساله شد، تپه های بومی خود و آیدا را در جایی که در آن بزرگ شده بود ترک کرد و به دلیل لذت کامل از سفر، از دورافتاده ای که اکنون به نام رودلف والنتینو شناخته می شود، بازدید کرد، گوگلیلمی در مکان هایی به تناوب یک مرد و یک زن ظاهر شد. .

.تاوانچند عکس کم

بزرگه ترفت داشت سوانه کار دیار نقش که شهر آمای زلیسکیا زندگی می کردند وقتی در سال 1919 کشف کرد و آن زمان بش این دلیل اگه را اپفه می اگر نقشاوت زوبا: که وقتش واضح بود که مرد توکه سوت دچه ساتی ابی آب را رو ی ورنوس خکر شد آنقدر باظریف شد و طرز ضاپوشاش مثل آنفکر بوساف غرق کرد شاو به قدری

.هیجان

انگیزتر از سوم به نظر می رسید . بعد از آن چهار سوار آخرالزمان آمد که در آن والنتینو نقش اصلی مرد، جولیو بازی‌بوی را بازی می‌کرد و از طریق یک سکانس تانگو که در آن یک زن جوان را با هدایت او در رقص می‌کشید، تبدیل به سمبل جنسی شد. این صحنه جوهره جذابیت او را در بر می گیرد: پاهایش صاف و روان، متانت او تقریباً زنانه، همراه با هوای کنترل. اعضای زن حضار در حالی که دستان زن متاهل را روی لب‌هایش بالا می‌برد یا عطر گل رز را با معشوقه‌اش به اشتراک می‌گذاشت، به معنای واقعی کلمه پشیمان شدند. به نظر می رسید که او در نزد زنان بسیار بیشتر از سایر مردان حساس به نظر می رسید. اما آمیخته با این ظرافت، نشانه ای از ظلم و تهدید بود که زنان را وحشی می کرد.

با چمن تازه و چمنی که همیشه سبز بود

حلقه شده بود. یک پوره [salmacis]در

آنجا ساکن بود.

.او اغلب گلها را جمع

می کرد و این اتفاق افتاد که وقتی چشمش

به پسر بچه هرمافرودیتوس افتاد به این

سرگرمی مشغول بود.

به محض اینکه دیده بود

او آرزوی تصاحب او بود

.او خطاب کرد

او گفت: «پسر عادل، مطمئناً سزاوار این

هستی که فکر کنی

والنتینو در معروف‌ترین فیلم خود، شیخ، نقش یک شاهزاده عرب را بازی کرد (بعدها مشخص شد که یک ارباب اسکاتلندی است که در کودکی در صحرا رها شده است) که یک خانم مغرور انگلیسی را در بیابان نجات می‌دهد، سپس او را به شیوه‌ای تسخیر می‌کند.

Machine Translated by Google

که در مرز تجاوز جنسی است. وقتی می پرسد "چرا مرا به اینجا آورده ای؟" پاسخ می دهد: "آیا آنقدر زن نیستی که بدانی؟" با این حال، او در نهایت عاشق او می‌شود، همان‌طور که در واقع زنان در بین تماشاگران فیلم در سراسر جهان این کار را کردند و از ترکیب عجیب او از زنانه و مردانه هیجان‌زده می‌شوند. در یکی از صحنه‌های «شیخ»، بانوی انگلیسی اسلحه را به سمت والنتینو نشانه می‌رود. پاسخ او این است که یک جا سیگاری ظریف را به سمت او نشانه بگیرد. او شلوار می پوشد. او ردای بلند و آرایش چشم فراوانی می پوشد. فیلم‌های بعدی شامل صحنه‌هایی از لباس پوشیدن و درآوردن والنتینو می‌شد، نوعی رقص استریپتیز که نماهایی از بدن او را نشان می‌داد. تقریباً در تمام فیلم‌هایش، او نقش شخصیت‌های عجیب و غریب دوره را بازی می‌کرد -یک گاوباز اسپانیایی، یک راجه هندی، یک شیخ عرب، یک نجیب زاده فرانسوی- و به نظر می‌رسید از پوشیدن لباس‌های یهودی و یونیفرم‌های تنگ لذت می‌برد.

خداوند. اگر شما هستید، شاید شاگرد کوپید هستید؟ .
چنین دختری هست ، بگذار پنهانی از عشقت لذت ببرم، اما اگر نیست، دعا می‌کنم که من عروس تو باشم و با هم ازدواج کنیم.» نایاد گفت: نه. بیشتر؛ اما رژ گونه‌های پسر را لکه‌دار کرد، زیرا او نمی‌دانست عشق چیست، حتی سرخ شدن نیز به او تبدیل شد: گونه‌هایش به رنگ سیب‌های رسیده بود، آویزان در باغی آفتابی، مانند عاج نقاشی شده یا مانند ماه در زمان کسوف. ، او یک رنگ مایل به قرمز نشان می دهد

در دهه ،1920زنان شروع به بازی با یک خانه آزادی جنسی جدید کردند. به جای اینکه منتظر باشند تا مردی به آنها علاقه مند شود، می خواستند بتوانند این ماجرا را آغاز کنند، اما همچنان می خواستند مرد در نهایت آنها را از پایشان ببرد. والنتینو این را کاملاً فهمیده بود. زندگی او در خارج از صفحه نمایش بی وقفه با تصویر سینمایی او مطابقت داشت: او دستبندهایی روی بازویش می‌بست، لباس می‌پوشید و حداقل خواستار بوسه‌های خواهرانه بود، و سعی می‌کرد او را بی‌عیب و نقص نشان دهد، و طبق گزارش‌ها نسبت به همسرش ظلم کرد و او را زد. (بازوهای دوست داشتنی او دور گردن عاجش. عموم مردم با دقت به دو ازدواج ناموفق او و ظاهراً غیرمجاز او که از موارض بعد آنها را رقم زدند، این بحث‌ها را نادیده گرفتند.) وقتی ناگهان در نیویورک در اوت 1926در «یا من» درگذشت. باید در سی و یک سالگی از موقعیت می‌دانستی؟» او گفته بود، زندگی این جنبه‌ها را ترجیح می‌دهد.

زیر روشنایی او . .

سلماسیس می ترسید: "یک پاسخ بی سابقه بود: بیش از 100000نفر در کنار تابوت او ثبت نام کردند، محل را به شما بسپارید، بسیاری از زنان عزادار هیستریک شدند، و تمام ملت غریبه بودند، من مقید نمی شوم . فیلا چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود. برای یک بازیگر صرف. مداخله کنید." و از او برگشت و وانمود کرد . پسر، برای رفتن. . در همین حال، که خودش را دیده نشده و تنها می‌پنداشت، روی شمشیر علفزار این طرف و آن طرف قدم زد و انگشتان پاهایش را در آب فرو برد" –سپس پاهایش را تا قوزک پا.

.

فیلمی از والنتینو وجود دارد، مسیو بوکر، که در آن او یک فوپ کامل را بازی می‌کند، نقشی بسیار زنانه‌تر از آنچه که معمولاً بازی می‌کرد، و بدون اشاره همیشگی‌اش به خطرناک بودن. فیلم یک شکست بود. زنان به والنتینو به عنوان یک سوئیش پاسخ نمی دادند. آنها از ابهام مردی که در بسیاری از ویژگی های زنانه خود مشترک بود، اما مرد باقی ماندند، هیجان زده شدند. والنتینو مثل یک زن لباس می پوشید و با فیزیک بدنی اش بازی می کرد، اما تصویر او مردانه بود. او همان‌طور که یک زن اگر مرد بود خواستگاری می‌کرد -به آرامی، با دقت، توجه به جزئیات، تنظیم ریتم به جای عجله برای نتیجه‌گیری. با این حال، زمانی که زمان جسارت و تسخیر فرا رسید، زمان او بی عیب و نقص بود، قربانی خود را مغلوب کرد و به او فرصتی برای اعتراض نداد. والنتینو در فیلم‌هایش همان هنر ژیگولو را تمرین می‌کرد که در دوران نوجوانی در پیست رقص به آن تسلط داشت -چت کردن، معاشقه کردن، خوشحال کردن، اما همیشه در کنترل.

سپس، وسوسه شده از خنکی فریبنده آب، به سرعت تن جوان خود را از لباس های نرم بیرون کشید. در این منظره، Salmacis طلسم شده بود.

او با اشتیاق برای داشتن زیبایی برهنه اش در آتش بود و چشمانش که با والنتینو شعله ور شده بود تا به امروز معما باقی مانده است. زندگی خصوصی او و درخشش شخصیت او مانند شخصیت تر در رمز و راز پیچیده شده است. تصویر او همچنان به فریفتن خود ادامه می دهد، همانطور که در زمان خورشید خیره کننده، زمانی که دیسک درخشان او در طول زندگی اش منعکس می شود، ادامه می دهد. او به عنوان الگوی الویس پریسلی، که وسواس داشت، خدمت کرد . او مشتاق آینه بود. . با این ستاره سکوت، و همچنین برای مرد شیک پوش مدرنی که بازی می کند، او را در آغوش بگیرید، و با جنسیت، اما لبه ای از خطر و ظلم را حفظ می کند. به سختی دیوانگی او را مهار کرد.

.

اغوا همیشه شکل زنانه قدرت بود و خواهد ماند و هرمافرودیتوس، جنگ کف زدن. در اصل پادزهر تجاوز و خشونت بود. مردی که کف دست های توخالی اش در برابر زن از این شکل قدرت استفاده می کند، در اصل بازی را برگردانده است.

Machine Translated by Google

استفاده از سلاح های زنانه علیه او؛ بدون از دست دادن هویت مردانه‌اش، هر چه به طرز ماهرانه‌ای زنانه‌تر می‌شود، اثربخشی بیشتر می‌شود. از جمله کسانی نباشید که معتقدند آنچه که اغوا کننده ترین است، مردانه بودن ویرانگر است. شیک پوش زنانه اثر گناه بسیار بیشتری دارد. او زن را با همان چیزی که او می‌خواهد جذب می‌کند -حضوری آشنا، دلپذیر و برازنده. او با انعکاس روانشناسی زنانه، توجه به ظاهر خود، حساسیت به جزئیات، کمی عشوه گری -اما همچنین نشانه ای از ظلم مردانه را نشان می دهد. زنان خودشیفته هستند و عاشق جذابیت های جنسی خود هستند. با نشان دادن جذابیت زنانه به آنها، یک مرد می تواند آنها را مسحور و خلع سلاح کند و آنها را در برابر یک حرکت جسورانه و مردانه آسیب پذیر کند.

بدن او به سرعت در رودخانه شیرجه زد. همانطور که او مطرح کرد

ابتدا یک بازو و سپس دست دیگر، بدنش در آب زلال می درخشید، گویی کسی آن را محصور کرده است

مجسمه عاج یا نیلوفرهای سفید در شیشه شفاف.

"من برنده شدم! او است

مال من!" فریاد می زند پوره، و لباس هایش را کنار می اندازد و در دل استخر فرو می رود. پسر شیک پوش زنانه می تواند در مقیاس انبوه اغوا کند . -او خیلی گریزان است -اما همه می توانند

دنبال من بیایند و از شما پذیرایی کنند. کینه‌ها و حالت‌های او تا حدی تغییر کرد. او به سلوس می‌گوید: بیا، ما باید این طرف را دنبال کنیم. سلاح انگیزه، علی‌رغم تلاش‌های او، قرار بود برای او غرشتا از او نیست. همان طور که روانشناسی اما هنگامی که تمام خرابی‌ها بیرون آورده شد و

چرخید. به هوا توسط پادشاه پرندگان: زیرا همانطور که از منقار عقاب آویزان است، مار به دور خود می پیچد.

من یک زن هستم. هر هنرمندی یک زن است و باید ذوق زنان دیگر را داشته باشد. هنرمندانی که همجنس‌گرا هستند نمی‌توانند هنرمندان واقعی باشند، زیرا مردان را دوست دارند، و از آنجایی که خودشان زن هستند، به حالت عادی برمی‌گردند.

-پابلو پیکاسو

سر و چنگال او و

با دمش مانع بال زدن او می شود. .

."تو ممکن

است بجنگی، ای یاغی، اما نمی توانی فرار کنی. خدایا این را به من عطا کنند، باشد که هرگز زمانی برای آمدن نداشته باشم.

او را از من یا من را از او جدا کن!» دعاهای او مورد لطف خدایان قرار گرفت، زیرا هنگامی که آنها در کنار هم دراز کشیده بودند، بدن هایشان با هم متحد می شد.

و از دو نفر بودن یکی شدند. همانطور که وقتی باغبان شاخه ای را به درخت پیوند می زند و می بیند که این دو در حالی که رشد می کنند با هم متحد می شوند و با هم به بلوغ می رسند، همینطور وقتی اعضای آنها در آن چسبیده به هم رسیدند پوره را در آغوش گرفتند و پسر دیگر دو نفر نبود، بلکه یک شکل واحد بود. ، دارای ماهیت دوگانه بود که می توانست

به نام مرد یا

زن، اما به نظر می رسید که هر دو در یک زمان و هیچ کدام.

-OVID ، دگرگونی ها ،

ترجمه شده توسط Mary M. Innes

شیک پوش مردانه

من در کرمه او 1870 کشیش هنر یک ژیلو عزیز سالمند بود و نوعی مسیحیت روشنگرانه را تبلیغ می کرد. ده ها دختر جوان او را دوست داشتند و فقط برای نگاه کردن به او به موعظه های او می رفتند. اما در سال 1878 با دختری آشنا شد که زندگی او را تغییر داد. نام او لو فون سالومه بود (که بعدها به نام لو آندریاس-سالومه شناخته شد) و هفده ساله بود. او چهل و دو سال داشت.

سالومه زیبا بود، با چشمان آبی درخشان. او بسیار مطالعه کرده بود، مخصوصاً برای دختری هم سن و سال خود، و به جدی ترین مسائل فلسفی و مذهبی علاقه مند بود. شدت، هوش او، پاسخگویی او به ایده ها، ژیلو را طلسم کرد. وقتی او برای گفتگوهای مکرر با او وارد دفتر او شد، مکان روشن تر و زنده تر به نظر می رسید. شاید او به شکل ناخودآگاه یک دختر جوان با او معاشقه می‌کرد -اما وقتی ژیلو به خودش اعتراف کرد که عاشق اوست و پیشنهاد ازدواج داد، سالومه وحشت کرد. کشیش گیج هرگز کاملاً از لو فون سالومه غلبه نکرد و اولین نفر از یک رشته طولانی از مردان مشهور شد که قربانی یک شیفتگی ناتمام مادام العمر به او شدند.

در سال ،1882 فیلسوف آلمانی فردریش نیچه به تنهایی در ایتالیا سرگردان بود. او در جنوا نامه‌ای از دوستش پل ری، فیلسوف پروسی که او را تحسین می‌کرد، دریافت کرد که در آن گفتگوهای خود با یک زن جوان روسی برجسته، لو فون سالومه، در رم را بازگو می‌کرد. سالومه بود

Machine Translated by Google

آنجا در تعطیلات با مادرش. ری موفق شده بود او را در پیاده روی های طولانی در شهر همراهی کند، بدون همراهی، و آنها مکالمات زیادی داشتند. عقاید او در مورد خدا و مسیحیت کاملاً شبیه نیچه بود، و هنگامی که ری به او گفت که فیلسوف مشهور دوست اوست، اصرار داشت که نیچه را دعوت کند تا به آنها بپیوندد. در نامه‌های بعدی، ری توضیح داد که سالومه چقدر اسرارآمیز جذاب بود و چقدر نگران ملاقات با نیچه بود. فیلسوف به زودی به رم رفت.

شیک پوشی مانند بسیاری از افراد بی فکر یکنواخت نیست به نظر می رسد، یک علاقه نامتعادل به ظاهر شخصی و ظرافت مادی برای شیک پوش واقعی این چیزها فقط نمادی از برتری اشرافی شخصیت اوست. . •پس این شور حاکم چیست که به مرام تبدیل شده است

. .

وقتی نیچه سرانجام با سالومه ملاقات کرد، غرق شد. او زیباترین چشم‌هایی را داشت که تا به حال دیده بود، و در طول اولین صحبت طولانی‌شان، آن چشم‌ها چنان روشن شدند که او نمی‌توانست احساس کند چیزی اروتیک در هیجان او وجود دارد. با این حال او نیز گیج شده بود: سالومه از او فاصله گرفت و به تعارف او پاسخی نداد. چه زن جوان شیطونی چند روز بعد شعری از خود را برای او خواند و او گریه کرد. ایده های او در مورد زندگی بسیار شبیه ایده های او بود. نیتس شه که تصمیم گرفت از این لحظه استفاده کند، پیشنهاد ازدواج داد. (او نمی دانست که ری نیز چنین کرده است.)

و ماهر خود را ایجاد کرد ظالمان؟ این چه قانون اساسی نانوشته است که اینقدر کاست مغرور ایجاد کرده است؟ این بیش از هر چیز، نیاز شدید به کسب اصالت است، در محدوده های ظاهری قرارداد. این نوعی کیش خود است که می تواند حتی از آنچه معمولا توهم نامیده می شود چشم پوشی کند. این لذت در ایجاد حیرت است و رضایت غرور آفرین از این که هرگز خود را شگفت زده نمی کند. .

سالومه نپذیرفت. او به فلسفه، زندگی، ماجراجویی و نه ازدواج علاقه داشت. نیچه بدون ترس به خواستگاری او ادامه داد. در سفری به دریاچه اورتا با ری، سالومه و مادرش، او موفق شد دختر را به تنهایی بیاورد و او را در پیاده روی به سمت مونت ساکرو همراهی کند در حالی که بقیه پشت سر ماندند. ظاهراً دیدگاه ها و سخنان نیچه تأثیر پرشور مناسبی داشت. او در نامه‌ای به او این پیاده روی را "زیباترین رویای زندگی من" توصیف کرد. حالا او مردی تسخیر شده بود: تنها چیزی که می توانست به آن فکر کند این بود که با سالومه ازدواج کند و او را برای خودش نگه دارد.

. .

چند ماه بعد سالومه از نیچه در آلمان دیدن کرد. آنها با هم پیاده روی های طولانی انجام دادند و تمام شب را بیدار ماندند و درباره فلسفه بحث کردند. او عمیق‌ترین افکار او را درگیر کرد، ایده‌های او درباره دین را پیش‌بینی کرد. با این حال، وقتی دوباره پیشنهاد ازدواج داد، زن به او سرزنش کرد و او را متعارف خواند: به هر حال این نیچه بود که دفاعی فلسفی از ابرمرد، مردی فراتر از اخلاق روزمره ایجاد کرده بود، اما سالومه ذاتاً بسیار کمتر از او متعارف بود. رفتار محکم و سازش ناپذیر او تنها به طلسمی که بر او افکنده بود عمیق تر کرد، و همچنین اشاره به ظلم و ظلم او هنگامی که سرانجام او را ترک کرد و روشن کرد که قصد ازدواج با او را ندارد، نیچه ویران شد. او به عنوان پادزهر درد خود، کتابی پر از اروتیسم والایی و عمیقاً الهام گرفته از گفتگوهای او با زرتشت را نوشت.

-چارلز بودلیر ،
DANDY، به نقل از VICE: AN
گلچین، ویرایش شده توسط
ریچارد دیونپورت-هاینز

آلکیبیادس در میان این نمایش دولتمردی، فصاحت، زیرکی و جاه طلبی عالی، زندگی تجملی، مستی، فسق و گستاخی شگفت انگیزی را سپری کرد. او بود

از آن زمان به بعد سالومه در سراسر اروپا به عنوان زنی که قلب نیچه را شکسته شناخته شد.

سالومه به برلین نقل مکان کرد. به زودی بزرگترین روشنفکران شهر در معرض طلسم استقلال و روحیه آزاد او قرار گرفتند. گرهارت هاپتمن و فرانتس ودکیند نمایشنامه نویسان شیفته او شدند. در سال ،1897راینر ماریا ریلکه، شاعر بزرگ اتریشی، عاشق او شد. در آن زمان شهرت او به طور گسترده ای شناخته شده بود، و او یک نویسنده رمان بود. این مطمئناً در اغوا کردن ریلکه نقش داشت، اما او همچنین جذب نوعی انرژی مردانه در او شد که هرگز در یک زن ندیده بود. ریلکه در آن زمان بیست و دو سال و سالومه سی و شش سال داشت. او نامه های عاشقانه و اشعار او را نوشت، همه جا دنبالش رفت و رابطه ای با او آغاز کرد که قرار بود چندین سال طول بکشد. او شعر او را تصحیح کرد، نظم و انضباط را تحمیل کرد

لباس‌های زنانه‌اش را به تن می‌کرد و با لباس‌های بنفش بلندش در بازار راه می‌رفت و گزاف خرج می‌کرد. او عرشه‌های سه‌گانه‌هایش را بریده بود تا راحت‌تر بخوابد، و ملافه‌هایش را به‌جای اینکه روی تخته‌های سخت پهن کنند، به طناب‌ها آویزان بودند. سپری طلایی برای او ساخته بود که با هیچ نقش بسته نبود

Machine Translated by Google

در تنگه بیش از بیدگی عاشقانه خود، ایده های الهام بخش برای شعرهای جدید. اما وابستگی کودکانه او به او، ضعف او، او را به تعویق انداخت. ناتوان از تحمل هر نوع ضعفی، در نهایت او را ترک کرد. ریلکه که از حافظه اش غرق شده بود، مدت ها به تعقیب او ادامه داد. در سال 1926، در حالی که روی بستر مرگ دراز کشیده بود، به پزشکان خود التماس کرد: "از لو بپرسید چه مشکلی با من دارد. او تنها کسی است که می داند."

مردی در مورد سالومه نوشت: "چیز وحشتناکی در آغوش او وجود داشت. وقتی با چشمان آبی درخشانش به شما نگاه می کردم، می گفت: "پذیرایی منی برای من اوج خلسه است." و او اشتهای سیری برای آن داشت. او کاملاً بی اخلاق بود... یک خون آشام." روان‌درمانگر سوئدی، پول بژر، یکی از فتوحات بعدی‌اش، نوشت: "به نظر من نیچه درست می‌گفت که لو زنی کاملاً شیطانی است. شر هر چند به معنای گوته: شری که خیر را تولید می‌کند.

او ممکن است زندگی ها و ازدواج ها را نابود کرده باشد، اما حضور او هیجان انگیز بود."

دو احساسی که تقریباً هر مردی در حضور لو آندریاس-سالومه احساس می کرد، سردرگمی و هیجان بود -دو احساس پیش نیاز برای هر اغوای موفق. مردم از آمیختگی عجیب مردانه و مؤنث او سرمست شده بودند. او زیبا بود، با لبخندی درخشان و حالتی برازنده و معاشقه، اما استقلال او و ماهیت شدید تحلیلی او را به طور عجیبی مرد جلوه می داد. این ابهام در چشمان او که هم عشوه آمیز بود و هم کاوشگر نشان می داد. این آشفتگی بود که مردان را علاقه مند و کنجکاو نگه می داشت: هیچ زن دیگری اینگونه نبود.

آنها می خواستند بیشتر بدانند. این هیجان ناشی از توانایی او در برانگیختن امیال سرکوب شده بود. او کاملاً ناسازگار بود و درگیر شدن با او به معنای شکستن انواع تابوها بود. مردانگی او باعث شد که رابطه به طور مبهم همجنس گرا به نظر برسد. رگه کمی ظالمانه و کمی سلطه جویانه او می تواند اشتیاق مازوخیستی را برانگیزد، همانطور که در نیچه انجام داد.

سالومه یک تمایلات جنسی ممنوعه را منتشر کرد. تأثیر قدرتمند او بر مردان -شیفتگی های مادام العمر، خودکشی ها (چند نفر بود)، دوره های خلاقیت شدید، توصیف او به عنوان یک خون آشام یا شیطان -گواه بر اعماق مبهم روانی است که او می توانست به آن دست یابد. و مزاحم

شیک پوش مردانه با معکوس کردن الگوی عادی برتری مرد در مسائل عشق و اغوا موفق می شود. به نظر می‌رسد که استقلال ظاهری مرد، توانایی او برای جدایی، اغلب به او دست برتر را در پویایی بین زن و مرد می‌دهد. یک زن کاملاً زنانه میل را برمی انگیزد، اما همیشه در برابر از دست دادن علاقه هوس انگیز مرد آسیب پذیر است. از طرف دیگر، یک زن کاملاً مردانه این علاقه را به هیچ وجه برانگیخته نخواهد کرد. با این حال، مسیر شیک پوش مردانه را دنبال کنید و تمام قدرت های یک مرد را خنثی می کنید. هرگز به طور کامل از خودت نده. در حالی که پرشور و جنسی هستید، همیشه هوای استقلال و خود را حفظ کنید. ممکن است به سراغ مرد بعدی بروید، یا او چنین فکری خواهد کرد. شما مسائل مهمتری دارید که باید به انها رسیدگی کنید، مانند کارتان. مردان نمی دانند چگونه با زنانی که از سلاح های خود علیه آنها استفاده می کنند بجنگند. آنها شیفته، برانگیخته و خلع سلاح می شوند. تعداد کمی از مردان می توانند در برابر لذت های تابویی که توسط شیک پوش مردانه به آنها ارائه می شود مقاومت کنند.

Machine Translated by Google

اغوای ناشی از یک فرد دارای رابطه جنسی نامشخص یا شبیه سازی شده بسیار قدرتمند است.

-کولت

کلیدهای شخصیت

•«آنطور که باید بدون نیاز به احتیاط ایستادم

امروزه هر یک از ما تصور می کنیم که آزادی جنسی اخیراً پیشرفت کرده است. اما زنان هر یک از ما تصور می کنیم که آزادی جنسی اخیراً پیشرفت کرده است. خوانش تاریخ دوره‌های بی‌رحمی را نشان می‌دهد (رم امپراتوری، انگلستان اواخر قرن هفدهم، «دنیای شناور» ژاپن قرن هجدهم) بسیار بیشتر از آنچه در حال حاضر تجربه می‌کنیم. نقش های جنسیتی قطعاً در حال تغییر هستند، اما قبلاً تغییر کرده اند.

جامعه در یک نوسان دائمی است، اما چیزی وجود دارد که تغییر نمی کند: اکثریت قریب به اتفاق مردم با هر چیزی که برای آن زمان عادی است مطابقت دارند. نقشی را که به آنها اختصاص داده شده را بازی می کنند. همنوایی یک امر ثابت است زیرا انسان ها موجوداتی اجتماعی هستند که همیشه از یکدیگر تقلید می کنند. در برخی از مقاطع تاریخ ممکن است متفاوت و سرکش بودن مد باشد، اما اگر افراد زیادی آن نقش را بازی می‌کنند، هیچ چیز متفاوت یا سرکشی در مورد آن وجود ندارد.

با این حال، ما هرگز نباید از همنوایی برده‌وارانه اکثر مردم شکایت کنیم، زیرا احتمالات ناگفته‌ای از قدرت و اغوا را برای کسانی که در معرض خطر هستند، ارائه می‌دهد. دندی ها در همه اعصار و فرهنگ ها وجود داشته اند (Al cibiades در یونان باستان، کورچیکا در اواخر قرن دهم ژاپن)، و هر جا که رفته اند در ایفای نقش های سازگارانه دیگران پیشرفت کرده اند. دندی یک تفاوت واقعی و رادیکال را با سایر افراد نشان می دهد، تفاوت ظاهری و رفتاری. از آنجایی که بیشتر ما مخفیانه به دلیل عدم آزادی خود تحت ستم هستیم، به سمت کسانی کشیده می شویم که روان تر هستند و تفاوت های خود را به رخ می کشند.

شیک پوشان از نظر اجتماعی و همچنین جنسی اغوا می کنند. گروه هایی در اطراف آنها تشکیل می شود، سبک آنها به شدت تقلید می شود، کل دادگاه یا جمعیت عاشق آنها می شوند. در تطبیق شخصیت Dandy برای اهداف خود، متوجه شوید که Dandy ذاتاً یک گل کمیاب و زیبا است. از راه هایی که هم چشمگیر و هم زیبایی شناختی است متفاوت باشید و هرگز مبتذل نباشید. گرایش ها و سبک های فعلی را مسخره کنید، به مسیری جدید بروید و در کاری که دیگران انجام می دهند کاملاً بی علاقه باشید. اکثر مردم ناامن هستند. آنها تعجب می کنند که شما در حال انجام چه کاری هستید، و به آرامی آنها را تحسین می کنند و از شما تقلید می کنند، زیرا شما با اطمینان کامل خود را ابراز می کنید.

شیک پوش به طور سنتی با لباس تعریف می شود و مطمئناً اکثر دندی ها یک سبک بصری منحصر به فرد ایجاد می کنند. بو برومل، مشهورترین دندی از همه، ساعت‌ها را در توالتش می‌گذراند، به‌ویژه گره‌ای که در کراواتش شکلی بی‌نظیر داشت، که به خاطر آن در سراسر انگلستان در اوایل قرن نوزدهم شهرت داشت. اما سبک دندی نمی تواند واضح باشد، زیرا دندی ها ظریف هستند و هرگز برای جلب توجه تلاش نمی کنند -توجه به آنها جلب می شود. فردی که لباس هایش کاملاً متفاوت است، تخیل یا سلیقه کمی دارد. شیک پوش تفاوت خود را در لمس های کوچک نشان می دهند

• 48هنر اغواگری

دختر، مادمازل
شارلوت که خیلی در شرکتش پرتاب شده بود، ناامیدانه عاشق ابه شد و وقتی ماجرا به یک رابط تبدیل شد، ابه از او پرسید.

. . او چگونه برنده شد .

با یک مرد من جز یک زن زیبا چیزی ندیدم و چرا باید من را از دوست داشتن تو منع کنند؟

لباس زنانه چه مزایایی به شما می دهد!
قلب مرد آنجاست و این تأثیر زیادی بر ما می گذارد و از طرف دیگر همه جذابیت های جنس زیبا ما را مجذوب خود می کند و ما را از احتیاط باز می دارد.

"

, -سی جی بولیت
ونوس کاستینا

بو برومل بود
او را در اشتیاق به وضو گرفتن روزانه نامتعادل می دانست. تشریفاتی او

توالت صبحگاهی بیش از 5ساعت طول کشید، یک ساعت خود را در شلوار جفتی تنگش فرو برد، یک ساعت با آرایشگر و دو ساعت دیگر.

ساعت ها بستن و "چروک کردن" یک سری کراوات نشاسته ای تا رسیدن به کمال. اما قبل از هر چیز دو ساعت صرف شستن خود با شور و شوق از سر تا پا در شیر، آب و ادکلن شد . .

.بیو .
برومل گفت که استفاده کرده است

فقط کف شامپاین برای جلا دادن چکمه های هسی او. او داشت

365جعبه انفیه که برای پوشیدن تابستانی مناسب بود در زمستان کاملاً غیرقابل تصور بود و تناسب دستکش‌های او با سپردن برش آنها به دو شرکت -یکی برای انگشتان دست و دیگری برای شست -به دست آمد .

Machine Translated by Google

تحقیر آنها از کنوانسیون: جلیقه قرمز تئوفیل گوتیه، کت و شلوار مخمل سبز اسکار وایلد، کلاه گیس های نقره ای اندی وارهول. بنجامین دیزرائیلی، نخست وزیر بزرگ انگلیسی، دو عصای باشکوه داشت، یکی برای صبح، یکی برای عصر. ظهر عصا را عوض می کرد، مهم نیست کجا بود. دندی زن نیز به همین ترتیب کار می کند. مثلاً ممکن است لباس مردانه بپذیرد، اما اگر این کار را بکند، یک لمس اینجا یا آنجا او را واقعاً متمایز می کند: هیچ مردی تا به حال مانند جورج ساند لباس نپوشیده است. کلاه بلند، چکمه‌های سواری که در خیابان‌های پاریس می‌پوشیدند، او را منظره‌ای می‌ساختند.

با این حال، گاهی اوقات استبداد ظرافت به کلی غیرقابل پشتیبانی می شد. آقای بوئبی خودکشی کرد و یادداشتی از خود به جای گذاشت که می گفت دیگر نمی تواند هوس دکمه ها و باز کردن دکمه ها را تحمل کند.

-بازی قلب ها:
هربرت ویلسون
خاطرات، ویرایش شده توسط لزلی بلانچ

به یاد داشته باشید، باید یک نقطه مرجع وجود داشته باشد. اگر سبک بصری شما ناآشنا باشد، مردم در بهترین حالت شما را یک جلب توجه آشکار و در بدترین حالت دیوانه خواهند دانست. در عوض، حس مد خود را با تطبیق و تغییر سبک‌های رایج ایجاد کنید تا خود را شیفته‌ی خود کنید. این کار را درست انجام دهید و از شما تقلید وحشیانه می شود. کنت اورسای، شیک پوش بزرگ لندن در دهه های 1830و 1840، توسط افراد شیک پوش به دقت زیر نظر گرفته شد. یک روز که در یک طوفان ناگهانی در لندن گرفتار شده بود، از پشت یک ملوان هلندی یک پالتروک، نوعی کت شلواری سنگین و کلاهدار خرید . پالتروک بلافاصله تبدیل به کتی برای پوشیدن شد. اینکه مردم از شما تقلید کنند، البته، نشانه قدرت اغواگری شماست.

شیک پوشی این شیوه سلطنتی را که [شبکه] به اوج سلطنت واقعی می رساند، شیک پوش این را از زنان گرفته است که به نظر می رسد به طور طبیعی برای چنین نقشی ساخته شده اند. این تا حدودی با استفاده از روش و روش زنانه است که شیک پوش بر آن مسلط است. و این غصب زنانگی باعث می شود که خود زنان نیز این را تایید کنند. .

با این حال، عدم انطباق Dandies بسیار فراتر از ظاهر است.
این نگرش به زندگی است که آنها را متمایز می کند. این نگرش را اتخاذ کنید و حلقه ای از پیروان در اطراف شما شکل می گیرد.
دندی ها فوق العاده گستاخ هستند. آنها به دیگران اهمیت نمی دهند و هرگز سعی نمی کنند راضی کنند. در دربار لویی چهاردهم، نویسنده لا بروییر متوجه شد که درباریان که سخت کوشش می‌کردند راضی نگه دارند، همواره در راه سقوط بودند. هیچ چیز بیشتر ضد اغوا کننده نبود. همانطور که d'Aurevilly Barbey می نویسد: "دندی ها با نارضایتی زنان، آنها را خوشحال می کنند."

.شیک پوش چیزی . غیرطبیعی و آندروژنی در مورد او دارد، دقیقاً این که چگونه او می تواند بی پایان اغوا کند.

گستاخی برای جذابیت اسکار وایلد اساسی بود. یک شب در یک تئاتر لون دون، پس از اولین اجرای یکی از نمایشنامه‌های وایلد، تماشاگران سرخورده فریاد زدند که نویسنده روی صحنه ظاهر شود. وایلد آنها را وادار کرد منتظر بمانند و منتظر بمانند، سپس در نهایت با کشیدن سیگار و ابراز انزجار کامل ظاهر شد. او طرفدارانش را سرزنش کرد: «ممکن است این رفتار بدی باشد که در حال سیگار کشیدن اینجا ظاهر شوی، اما به مراتب بدتر است که وقتی سیگار می کشم مزاحم من شوی. کنت اورسای نیز به همان اندازه گستاخ بود. یک شب در یک باشگاه لندنی، روچیلد که بسیار ارزان بود، به طور تصادفی یک سکه طلا را روی زمین انداخت، سپس خم شد تا به دنبال آن بگردد. کنت فوراً یک اسکناس هزار فرانکی (به ارزش بسیار بیشتر از سکه) بیرون آورد، آن را پیچید، مثل شمع روشن کرد و چهار دست و پا شد، گویی می خواهد راه را در جستجو روشن کند. فقط یک دندی می توانست با چنین جسارتی خلاص شود.

-ژولز لماتر،
LES CONTEMPORAINS

گستاخی راک با میل او به تسخیر یک زن گره خورده است. او به هیچ چیز دیگری اهمیت نمی دهد از سوی دیگر وقاحت دندی متوجه جامعه و قراردادهای آن است. او دوست دارد زنی را تسخیر کند، بلکه یک گروه کامل، یک جهان اجتماعی کامل است. و از آنجایی که مردم عموماً به دلیل الزام همیشه مؤدب و فداکار تحت ستم قرار می گیرند، از گذراندن وقت در کنار شخصی که از چنین کارهای خوب بیزاری می کند، خوشحال می شوند.

دندی ها استاد هنر زندگی هستند. آنها برای لذت زندگی می کنند، نه برای کار. آنها خود را با اشیاء زیبا احاطه کرده و می خورند و می نوشند

Machine Translated by Google

با همان ذوقی که برای لباس هایشان نشان می دهند. این گونه بود که پترونیوس، نویسنده بزرگ رومی، نویسنده ساتیریکون ، توانست امپراتور نرون را اغوا کند. برخلاف سنکا کسل‌کننده، متفکر بزرگ رواقی و معلم نرون، پترونیوس می‌دانست که چگونه از یک مهمانی گرفته تا یک گفت‌وگوی ساده، هر جزئیات زندگی را به یک تبلیغ بزرگ زیبایی‌شناختی تبدیل کند. این نگرشی نیست که شما نباید به اطرافیان خود تحمیل کنید -نمی توانید خودتان را مزاحم کنید -اما اگر به سادگی از نظر اجتماعی اعتماد به نفس دارید و از سلیقه خود مطمئن هستید، مردم به سمت شما کشیده می شوند. نکته کلیدی این است که همه چیز را به یک انتخاب زیبایی شناسی تبدیل کنید. توانایی شما در کاهش خستگی با تبدیل زندگی به یک هنر، شرکت شما را بسیار ارزشمند خواهد کرد.

جنس مخالف کشور عجیبی است که ما هرگز نمی توانیم آن را بشناسیم، و این باعث تحریک ما می شود، تنش جنسی مناسب ایجاد می کند. اما همچنین منبعی برای عصبانیت و ناامیدی است. مردان نمی فهمند زنان چگونه فکر می کنند و برعکس. هر کدام سعی می کنند دیگری را بیشتر شبیه به عضوی از جنس خود کنند. شیک پوشان ممکن است هرگز تلاش نکنند که راضی کنند، اما در این زمینه تأثیر خوشایندی دارند: با اتخاذ ویژگی های روانی جنس مخالف، به خودشیفتگی ذاتی ما متوسل می شوند. زنانی که با ظرافت رودلف والنتینو و توجه به جزئیات در معاشقه آشنا می شوند. مردان با عدم علاقه لو آندریاس-سالومه به تعهد یکی شدند. در دربار هیان در ژاپن قرن یازدهم، سی شوناگون، نویسنده کتاب بالش، برای مردان، به ویژه انواع ادبی، بسیار اغواکننده بود. او به شدت وابسته بود، با بهترین ها شعر می گفت و فاصله عاطفی خاصی داشت. مردان از او چیزی بیشتر از دوست یا همدم بودن او می خواستند، گویی او مرد دیگری است. مجذوب همدلی او با روانشناسی مردانه، عاشق او شدند. این نوع ترنسستیسم ذهنی -توانایی ورود به روح جنس مخالف، سازگاری با طرز فکر آنها، منعکس کردن سلیقه و نگرش آنها -می تواند یک عنصر کلیدی در اغواگری باشد. این راهی برای مسحور کردن قربانی شماست.

به گفته فروید، میل جنسی انسان اساساً دوجنسی است. بیشتر مردم به نحوی جذب افراد جنس خود می شوند، اما محدودیت های اجتماعی (متفاوت با فرهنگ و دوره تاریخی) این انگیزه ها را سرکوب می کند.

شیک نشان دهنده رهایی از چنین محدودیت هایی است. در چندین نمایشنامه شیک اسپیر، یک دختر جوان (در آن زمان نقش‌های زن در تئاتر در واقع توسط بازیگران مرد بازی می‌شد) مجبور است لباس مبدل بپوشد و لباس پسرانه بپوشد و همه نوع علاقه جنسی را از مردان برانگیزد که بعداً خوشحال می شوند که متوجه می شوند پسر در واقع یک دختر است. (به عنوان مثال، روزالیند را در »آن‌طور که دوست دارید« در نظر بگیرید.) سرگرم‌کننده‌هایی مانند ژوزفین بیکر (معروف به شکلاتی شیک) و مارلین دیتریش در کارهای خود لباس مردانه می‌پوشیدند و خود را به شدت در میان مردان محبوب می‌کردند. در همین حال، مرد کمی زنانه، پسر زیبا، همیشه برای زنان اغوا کننده بوده است. والن تینو تجسم این کیفیت بود. الویس پریسلی دارای ویژگی های زنانه (صورت، باسن) بود، پیراهن های صورتی پرزرق و برق و آرایش چشم می پوشید و در اوایل توجه زنان را به خود جلب می کرد. کنت انجر، فیلمساز، درباره میک جگر گفت که این "جذابیت دوجنسه ای بود که بخش مهمی از جذابیت او بر دختران جوان را تشکیل می داد... و بر ناخودآگاه آنها عمل می کرد."

.

در فرهنگ غرب برای قرن ها، در واقع زیبایی زنانه به مراتب بیشتر بوده است

Machine Translated by Google

از زیبایی مردانه فتیش شده است، بنابراین قابل درک است که چهره ای زنانه مانند مونتگومری کلیفت قدرت اغواگری بیشتری نسبت به جان وین داشته باشد.

چهره دندی در سیاست هم جایگاهی دارد. جان اف کندی ترکیبی عجیب از مردانه و زنانه بود، در سرسختی که با روس‌ها داشت، و در بازی‌های فوتبال چمن‌نشین کاخ سفید مردانه بود، اما از نظر ظاهری برازنده و زیبا زنانه بود. این ابهام بخش بزرگی از درخواست او بود. دیزرائیلی از نظر لباس و رفتار شیک پوشی اصلاح ناپذیر بود. در نتیجه برخی به او مشکوک بودند، اما شجاعت او در بی توجهی به اینکه مردم درباره او چه فکر می کنند نیز باعث احترام او شد. و زنان البته او را می پرستیدند، زیرا زنان همیشه شیک پوشی را می پرستند. آنها از ملایمت رفتار، حس زیبایی‌شناختی، عشق او به لباس قدردانی می‌کردند -به عبارت دیگر، ویژگی‌های زنانه‌اش. ستون اصلی قدرت دیزرائیلی در واقع یک طرفدار زن بود: ملکه ویکتوریا.

با نارضایتی سطحی که ژست شیک پوش شما ممکن است باعث شود گمراه نشوید. جامعه ممکن است بی اعتمادی خود را به آندروژنی اعلام کند (در علم مسیحی، شیطان اغلب به عنوان آندروژن معرفی می شود)، اما این شیفتگی آن را پنهان می کند. آنچه اغوا کننده ترین است اغلب آن چیزی است که سرکوب می شود. شیک پوشی بازیگوش را بیاموزید و آهنربای آرزوهای تاریک و غیر واقعی مردم خواهید شد.

کلید چنین قدرتی ابهام است. در جامعه‌ای که نقش‌هایی که هر کس ایفا می‌کند آشکار است، امتناع از انطباق با هر استانداردی باعث ایجاد علاقه می‌شود. هم مردانه و هم زنانه، گستاخ و جذاب، ظریف و ظالمانه باشید. اجازه دهید دیگران نگران مقبولیت اجتماعی باشند. آن انواع یک دوجین سکه هستند، و شما به دنبال قدرتی بیشتر از آن هستید که آنها تصور کنند.

نماد :

ارکیده. شکل و رنگ آن به طرز عجیبی تداعی می کند

هر دو جنس را داشته باشد، بوی آن شیرین و زوال است

-این یک گل استوایی شیطان است. لطیف و بسیار فریبنده

به خاطر کمیاب بودنش ارزشمند است. شبیه هیچ گل دیگری نیست

Machine Translated by Google

خطرات

تی

قدرت دندی، بلکه مشکل دندی، این است که او
اغلب از طریق احساسات متجاوزانه مربوط به نقش های جنسی کار می کند. ال
اگرچه این فعالیت بسیار پربار و اغوا کننده است، اما خطرناک است، زیرا منبعی از اضطراب و ناامنی شدید را لمس می کند. خطرات بزرگتر اغلب از جنس خودتان ناشی می شود. والنتینو جذابیت زیادی برای زنان داشت، اما مردان از او متنفر بودند. او دائماً به او متهم می شد که به طرز انحرافی غیرمردانه است و این باعث درد شدید او می شد. سالومه به همان اندازه مورد علاقه زنان بود. خواهر نیچه، و شاید نزدیکترین دوستش، او را یک جادوگر شیطانی می‌دانستند و مدت‌ها پس از مرگ فیلسوف، مبارزات خشونت‌باری را علیه او در مطبوعات رهبری می‌کردند. در مواجهه با چنین کینه ای کاری نمی توان کرد. برخی از دندی‌ها سعی می‌کنند با تصویری که خودشان ساخته‌اند مبارزه کنند، اما این عاقلانه نیست: والنتینو برای اثبات رفتار مردانه‌اش در یک مسابقه بوکس شرکت می‌کند، هر چیزی که مردانگی خود را ثابت کند. او فقط ناامید به نظر می رسید. بهتر است غرورهای گاه و بیگاه جامعه را با لطف و وقاحت بپذیرید. به هر حال، جذابیت دندی ها این است که واقعاً برایشان مهم نیست که مردم در مورد آنها چه فکر می کنند. اندی وارهول بازی را اینگونه انجام داد: وقتی مردم از شیطنت‌های او یا رسوایی‌های او خسته می‌شدند، به جای اینکه سعی کند از خود دفاع کند، به سادگی به سراغ تصویر جدیدی می‌رفت - بوهمیایی منحط، پرتره‌ساز جامعه بالا، و غیره. با نوعی تحقیر بگویید که مشکل در او نیست، بلکه در دامنه توجه دیگران است.

خطر دیگر برای شیک پوش این واقعیت است که گستاخی محدودیت هایی دارد.
بو برومل به دو چیز افتخار می کرد: تیپ اندام و شوخ طبعی اش. حامی اصلی اجتماعی او شاهزاده ولز بود که در سال های بعد، چاق شد. یک شب هنگام شام، شاهزاده برای پیشخدمت زنگ زد و برومل با اخم گفت: "زنگ بزن، بیگ بن." شاهزاده این شوخی را درک نکرد، برومل را نشان داد و دیگر هرگز با او صحبت نکرد.

بدون حمایت سلطنتی، برومل در فقر و جنون فرو رفت.
پس حتی یک دندی هم باید گستاخی خود را بسنجد. یک دندی واقعی تفاوت بین تمسخر نمایشی قدرتمندان و اظهاراتی که واقعاً آزار دهنده، توهین یا توهین باشد را می داند. بسیار مهم است که از توهین به افرادی که در موقعیتی هستند که به شما آسیب می رسانند خودداری کنید. در واقع این ژست ممکن است برای کسانی که می توانند توهین کنند -هنرمندان، غیرقانونی ها و غیره -بهترین کار را انجام دهد.
در دنیای کار، احتمالاً مجبور خواهید بود تصویر شیک خود را تغییر دهید و کم رنگ کنید. به طور دلپذیر متفاوت باشید، یک سرگرمی، به جای فردی که قراردادهای گروه را به چالش می کشد و باعث می شود دیگران احساس ناامنی کنند.

Machine Translated by Google

the Natural

کودک

کاپوت بهشت طلایی ماست

همیشه آگاهانه یا ناآگاهانه تلاش می کنند

در حال ایجاد مجدد طبیعی تجسم آرزوها

برای ویژگی های دوران کودکی -خودانگیختگی، صداقت، بی مقدمه

تندروی در حضور طبیعی، ما احساس راحتی می کنیم،

گرفتار روحیه بازیگوش آنها، به آنجا منتقل شدند

عصر طلایی. طبیعی‌ها نیز از ضعف فضیلتی می‌سازند، برمی‌انگیزند

همدردی خود را با محاکمه های آنها ابراز می کنیم و ما را وادار به محافظت می کنیم

و به آنها کمک کنید. مانند یک کودک، بسیاری از این امر طبیعی است

ral، اما برخی از آن اغراق آمیز، یک اغوا کننده آگاهانه است

مانور اتخاذ موضع از طبیعی به

خنثی کردن حالت دفاعی طبیعی مردم

و آنها را به درمانده مبتلا می کند

لذت بسیار.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ویژگی های روانی طبیعت

بچه‌ها آنقدرها هم که ما دوست داریم بی‌خداق نیستند. رنج می برند

سی

احساس درماندگی می کنند و قدرت جذابیت طبیعی خود را در رفع ضعف خود در دنیای بزرگسالان زود احساس می کنند. آنها یاد می گیرند که یک بازی انجام دهند: اگر معصومیت طبیعی آنها می تواند والدین را متقاعد کند که در یک نمونه تسلیم خواسته های خود شوند، در این صورت می توانند در نمونه ای دیگر از آن به صورت استراتژیک استفاده کنند و در لحظه مناسب آن را روی ضخامت بگذارند تا راه خود را طی کنند. . اگر اعصار دیرینه آسیب‌پذیری و ضعف آن‌ها بسیار جذاب و اغلب گیج‌کننده است، پس این چیزی است که برای مردان جذابیت می‌توانند برای تأثیرگذاری استفاده کنند. خیال پردازی. هر زمان که از محیط کنونی خود ناراضی هستند -و این اغلب به اندازه کافی اتفاق می افتد -به گذشته برمی گردند و امیدوارند که اکنون بتوانند حقیقت رویای خاموش نشدنی عصر طلایی را ثابت کنند. آنها احتمالا هنوز تحت طلسم دوران کودکی خود هستند، که با حافظه بی طرفانه آنها به عنوان زمان سعادت بی وقفه به آنها ارائه می شود.

چرا ما فریفته طبیعی بودن کودکان هستیم؟ اول، به این دلیل که هر چیزی طبیعی تأثیر عجیبی روی ما دارد. از آغاز زمان، پدیده های طبیعی -مانند طوفان های رعد و برق یا کسوف -هیبتی با ترس را در انسان ایجاد کرده است. هرچه متمدن تر شویم، چنین رویدادهای طبیعی تأثیر بیشتری بر ما می گذارند. دنیای مدرن آنقدر ما را با چیزهای ساخته شده و مصنوعی احاطه کرده است که چیزی ناگهانی و غیرقابل توضیح ما را مجذوب خود می کند. کودکان نیز این قدرت طبیعی را دارند، اما از آنجایی که آنها غیرقابل تهدید و انسانی هستند، آنقدر الهام بخش نیستند که جذاب هستند. اکثر مردم سعی می کنند راضی کنند، اما خوشایند کودک بدون هیچ زحمتی به وجود می آید و توضیح منطقی را به چالش می کشد -و آنچه غیرمنطقی است اغلب به طور خطرناکی اغوا کننده است.

مهمتر از آن، یک کودک نشان دهنده دنیایی است که ما برای همیشه از آن تبعید شده ایم. از آنجایی که زندگی بزرگسالی مملو از کسالت و سازش است، ما توهمی از دوران کودکی را به عنوان نوعی عصر طلایی در خود داریم، حتی اگر این دوره اغلب ممکن است دوره ای از سردرگمی و درد بزرگ باشد. اما نمی توان انکار کرد که دوران کودکی دارای امتیازات خاصی بود و ما در کودکی نگرش قابل قبولی نسبت به زندگی داشتیم. در مواجهه با کودکی به خصوص جذاب، اغلب احساس غم و اندوه می کنیم: گذشته طلایی خود، ویژگی هایی که از دست داده ایم را به یاد می آوریم و آرزو می کنیم که دوباره داشته باشیم. و در حضور کودک کمی از آن طلایی برمی گردیم.

-زیگموند فروید، THE STASDAR D EDITIO NOF TH E کامل‌شناسی آثار سیگموند فروید، جلد 23

وقتی هرمس به دنیا آمد
مادرش مایا او را در کوه سیلن خواباند

اغواگران طبیعی افرادی هستند که به نوعی از بیرون آمدن برخی از ویژگی های کودکانه با تجربه بزرگسالان اجتناب می کنند. چنین افرادی می توانند مانند هر کودکی به شدت فریبنده باشند، زیرا به نظر عجیب و غریب و شگفت انگیز است که آنها چنین ویژگی هایی را حفظ کرده اند. البته آنها به معنای واقعی کلمه مانند کودکان نیستند. که آنها را نفرت انگیز یا رقت انگیز می کند. بلکه این روحیه ای است که آنها حفظ کرده اند. تصور نکنید که این کودکانه چیزی خارج از کنترل آنهاست. اغواگران طبیعی ارزش حفظ یک کیفیت خاص و قدرت اغواگری آن را زود می آموزند. آنها

باندها را روی یک فن برنده قنداق می‌کرد، اما او با سرعتی شگفت‌انگیز تبدیل به پسر بچه‌ای شد و به محض برگشتن او

چرخید، لیز خورد و به دنبال ماجراجویی رفت.
با رسیدن به پیریا، جایی که آپولو از گله ای از گاوها مراقبت می کرد، تصمیم گرفت

Machine Translated by Google

آن ویژگی‌های کودکانه‌ای را که آنها توانستند حفظ کنند، تطبیق داده و روی آن‌ها بسازند، دقیقاً همانطور که کودک یاد می‌گیرد با جذابیت طبیعی خود بازی کند. این کلید است. این در اختیار شماست که همین کار را انجام دهید، زیرا در درون همه ما یک کودک شیطانی در کمین است که تلاش می کند رها شود. برای انجام موفقیت آمیز این کار، باید بتوانید تا درجه ای رها شوید، زیرا هیچ چیز طبیعی کمتر از مردد به نظر رسیدن نیست. روحیه ای را که زمانی داشتی به یاد بیاور. بگذار بدون خودآگاهی برگردد. مردم نسبت به کسانی که تمام راه را می روند، که به طور غیرقابل کنترلی احمق به نظر می رسند، بسیار بخشنده تر از بزرگسالان نیمه دل با رگه های کودکانه هستند. به یاد داشته باشید که قبل از اینکه اینقدر مودب و خودپسند شوید چه کسی بودید. برای به عهده گرفتن نقش طبیعی، از نظر ذهنی خود را در هر رابطه ای به عنوان کودک، کوچکتر قرار دهید.

آنها را بدزدند اما از ترس اینکه ردپای آنها به او خیانت کنند، به سرعت از پوست درخت بلوط افتاده تعدادی کفش اوج درست کرد و آنها را تا علف های بافته شده به پای گاوها بست و سپس آنها را شبانه در امتداد جاده راند. آپولو باخت را کشف کرد، اما ترفند هرمس فریب خورد

در زیر انواع اصلی طبیعی بالغ آورده شده است. به خاطر داشته باشید که بزرگترین اغوا کننده های طبیعی اغلب ترکیبی از بیش از یکی از این ویژگی ها هستند.

او، و اگرچه در جستجوی غرب تا پیلوس و در شرق خود به اونخستوس رفت، در پایان مجبور شد برای دستگیری دزد پاداشی ارائه دهد .

بی گناه ویژگی های اولیه معصومیت، ضعف و درک نادرست از جهان است. معصومیت ضعیف است زیرا محکوم به محو شدن در دنیای خشن و بی رحم است. کودک نمی تواند از خود محافظت کند یا در بی گناهی خود را نگه دارد. سوء تفاهم ها از ندانستن خوبی و بدی کودک و دیدن همه چیز از چشمان نابسامان ناشی می شود. ضعف کودکان باعث همدردی می شود، سوءتفاهم های آنها ما را می خنداند و هیچ چیز فریبنده تر از آمیزه ای از خنده و همدردی نیست.

سیلنوس و ساترهایش، حریص پاداش، در جهات مختلف پخش شدند تا او را ردیابی کنند، اما برای مدتی طولانی، بدون موفقیت.

سرانجام، هنگامی که گروهی از آنها از آرکادیا عبور می کردند، صدای خفه ای موسیقی را شنیدند که قبلاً هرگز نشنیده بودند، و پوره سیلن از دهان یک غار به آنها گفت که اخیراً با استعدادترین کودک متولد شده است. آنجا، که او به عنوان پرستار برای او عمل می کرد: او ساخته بود

طبیعی بالغ واقعاً بی گناه نیست -بزرگ شدن در این دنیا و حفظ معصومیت کامل غیرممکن است. با این حال طبیعی‌ها آنقدر مشتاق هستند که نگاه معصومانه خود را حفظ کنند که موفق می‌شوند توهم بی‌گناهی را حفظ کنند. آنها برای برانگیختن همدردی مناسب، ضعف خود را مبالغه می کنند.

آن‌ها طوری رفتار می‌کنند که انگار هنوز دنیا را از چشم‌های معصوم می‌بینند، که در بزرگسالان شوخ‌طبعی مضاعف نشان می‌دهد. بسیاری از این امر آگاهانه است، اما طبیعی‌های بالغ برای مؤثر بودن، باید آن را ظریف و بدون دردسر جلوه دهند -اگر آنها تلاش می‌کنند بی‌گناه عمل کنند، رقت‌انگیز خواهد بود. بهتر است آنها ضعف را به طور غیرمستقیم، از طریق نگاه ها و نگاه ها، یا از طریق موقعیت هایی که خود در آن قرار می گیرند، به جای هر چیز آشکار، به اشتراک بگذارند. از آنجایی که این نوع بی گناهی بیشتر یک عمل است، به راحتی برای اهداف خود شما قابل انطباق است. یاد بگیرید هر نقطه ضعف یا نقص طبیعی را بازی کنید.

یک اسباب بازی موزیکال مبتکرانه از پوسته یک لاک پشت و مقداری روده گاو که با آن خود را آرام کرده بود

مادر به خواب •"و روده گاو را از چه کسی گرفت؟" از ساتیرهای هوشیار پرسیدند که متوجه دو پوست بیرون از غار شدند.

«آیا بچه بیچاره را به دزدی متهم می کنی؟» سیلین پرسید. کلمات تند رد و بدل شد. •در آن لحظه آپولو آمد . کودکان بدجنس بی باکی دارند که ما بزرگترها آن را از دست داده ایم. این کشف به این دلیل است که آنها عواقب احتمالی اعمال خود را نمی بینند -اینکه چگونه ممکن است هویت دزد با مشاهده برخی افراد توهین شود، چگونه آنها ممکن است از نظر جسمی رفتار مشکوک خود را در این فرآیند صدمه بزنند. Impsگستاخ هستند، به طرز سعادتمندانه ای بی توجه هستند. آنها شما را با یک پرنده بال دراز آلوده می کنند.

با ورود به غار، روح آرام آنها را گرفت. چنین کودکانی هنوز انرژی طبیعی خود را به مایا بیدار نکرده و به آنها گفته و روحیه آنها را به دلیل نیاز به مؤدب و متمدن سرزنش نکرده اند. در خفا به آنها حسادت می کنیم. ما هم می خواهیم شیطون باشیم

او شدیداً که هرمس باید دزدیده شده را بازگرداند

گاوها مایا به کودکی که هنوز در کودک پیچیده بود اشاره کرد

دزدان بزرگسال به دلیل تفاوت آنها با بقیه افراد اغوا کننده هستند. نفس های هوای تازه در یک دنیای محتاطانه، آنها با تمام گاز حرکت می کنند، انگار

Machine Translated by Google

بد اخلاقی آنها غیر قابل کنترل و در نتیجه طبیعی بود. اگر نقش را بازی می‌کنید، هرازگاهی نگران توهین کردن مردم نباشید-شما خیلی دوست‌داشتنی هستید و به ناچار آنها شما را خواهند بخشید. فقط عذرخواهی نکنید یا پشیمان به نظر نرسید، زیرا این باعث شکسته شدن طلسم می شود. هر کاری که می‌گویید یا انجام می‌دهید، یک درخشش در چشمان خود نگه دارید تا نشان دهید که چیزی را جدی نمی‌گیرید.

قنداق زدن و تظاهر به خواب. "چه اتهام پوچ!" او گریست.

اما آپولو قبلاً پوست ها را تشخیص داده بود. او هرمس را برداشت، او را به المپوس برد و در آنجا رسماً او را به دزدی متهم کرد و پوست‌ها را به عنوان مدرک ارائه کرد. زئوس که باور نداشت پسر تازه متولد شده خود دزد است، او را تشویق کرد که خود را بی گناه بداند، اما آپولو به تعویق نیفتاد و هرمس سرانجام ضعیف شد و اعتراف کرد.

او گفت : "بسیار خوب، با من بیا، و ممکن است گله خود را داشته باشی. من فقط دو نفر را ذبح کردم و آنهایی را که به عنوان قربانی برای دوازده خدا به دوازده قسمت مساوی تقسیم کردم" •"دوازده خدا ؟ "از آپولو پرسید.

شگفتی. یک کودک شگفت انگیز استعداد ویژه و غیرقابل توضیحی دارد: هدیه ای برای موسیقی، برای ریاضیات، برای شطرنج، برای ورزش. این کودکان در کار در زمینه ای که در آن چنین مهارت ولخرجی دارند، به نظر می رسد تسخیر شده، و اقدامات آنها بدون زحمت است. اگر آنها هنرمند یا نوازنده باشند، از انواع موتزارت، به نظر می‌رسد که آثارشان از انگیزه‌های ذاتی سرچشمه می‌گیرد و به تفکر بسیار کمی نیاز دارد. اگر این استعداد جسمانی باشد، از انرژی، مهارت و خودانگیختگی غیر معمول برخوردار می شوند. در هر دو مورد به نظر می رسد آنها فراتر از سال های خود با استعداد هستند. این ما را مجذوب خود می کند.

عجایب بزرگسالان اغلب کودکان شگفت انگیز سابقی هستند که به طرز قابل توجهی توانسته اند تکانشگری جوانی و مهارت های بداهه نوازی خود را حفظ کنند.

خودانگیختگی واقعی یک نادر لذت بخش است، زیرا همه چیز در زندگی توطئه می کند تا آن را از ما سلب کند - ما باید یاد بگیریم که با دقت و عمد عمل کنیم، به این فکر کنیم که در چشمان دیگران چگونه به نظر می رسیم.

برای بازی شگفت انگیز به مهارتی نیاز دارید که آسان و طبیعی به نظر می رسد، همراه با توانایی بداهه نوازی. اگر در واقع مهارت شما به تمرین نیاز دارد، باید این را پنهان کنید و یاد بگیرید که کار خود را بدون زحمت جلوه دهید. هر چه بیشتر عرق را پشت کاری که انجام می دهید پنهان کنید، طبیعی تر و فریبنده تر به نظر می رسد.

"دوازدهم کیست؟" •هرمس متواضعانه پاسخ داد: «خدمت آقا. "من بیشتر از سهم خود نخوردم، با اینکه بسیار گرسنه بودم، و بقیه را به درستی سوزاندم. •دو خدا [هرمس و آپولو] به کوه سیلن بازگشتند، جایی که هرمس به مادرش سلام کرد و چیزی را که پنهان کرده بود بازیابی کرد.

عاشق بی دفاع با بالا رفتن سن افراد، با بستن خود از خود در برابر تجربیات دردناک محافظت می کنند. قیمت این کار این است که آنها از نظر جسمی و ذهنی سفت و سخت رشد می کنند. اما کودکان ذاتاً محافظت نشده و در معرض تجربه هستند و این پذیرا بودن فوق العاده جذاب است. در حضور کودکان، ما کمتر سفت و سخت می شویم و به باز بودن آنها مبتلا می شویم. به همین دلیل است که می خواهیم در کنار آنها باشیم.

زیر پوست گوسفند •"آنجا چه داری؟" از آپولو پرسید. •در پاسخ، هرمس غنای لاک پشتی تازه اختراع شده خود را نشان داد و با ترانه ای که خود اختراع کرده بود، چنان آهنگی به سر آن ساخت که در عین حال در ستایش نجابت، هوش و سخاوت آپولو سرود که مورد بخشش قرار گرفت. فورا. او پوست گاو و گوسفند را به سلاخی هدایت کرد و تمام راه را با نی کار و در آنجا گاو باقی مانده را که در یک خانه پنهان کرده بود به او داد.

عاشقان غیر دفاعی به نوعی فرآیند محافظت از خود را دور زده اند و روحیه بازیگوش و پذیرا کودک را حفظ کرده اند. آنها اغلب این روحیه را به صورت فیزیکی نشان می دهند؛ آنها برازنده هستند و به نظر می رسد کمتر از افراد دیگر پیر می شوند. از بین تمام خصوصیات شخصیت Natural، این یکی از همه مفیدتر است. تدافعی در اغواگری کشنده است. حالت تدافعی داشته باشید و حالت تدافعی را در افراد دیگر نشان دهید. از سوی دیگر، عاشق غیر دفاعی، بازدارندگی هدف خود را کاهش می‌دهد، بخش مهمی از کشش. مهم این است که یاد بگیرید که واکنش تدافعی نشان ندهید: به جای مقاومت خم شوید، پذیرای تأثیر دیگران باشید تا آنها راحت‌تر تحت طلسم شما قرار بگیرند.

غار •"یک معامله!" آپولو فریاد زد. "شما گاوها را نگه دارید و من لیر را می گیرم."

Machine Translated by Google

نمونه هایی از اغواگرهای طبیعی

.1چارلی چاپلین به عنوان کودکی که در انگلستان بزرگ می‌شد، سال‌ها را در فقر شدید گذراند، به‌ویژه پس از اینکه مادرش به پناهندگی متعهد شد. در اوایل نوجوانی، که مجبور به کار برای زندگی کردن شد، شغلی در وودویل پیدا کرد و در نهایت به عنوان یک کمدین به موفقیت هایی دست یافت. اما چاپلین بسیار جاه طلب بود، و بنابراین، در سال ،1910زمانی که تنها نوزده سال داشت، به امید ورود به تجارت فیلم به ایالات متحده مهاجرت کرد. او در راه رسیدن به هالیوود، گهگاه بخش‌هایی پیدا می‌کرد، اما موفقیت دست نیافتنی به نظر می‌رسید: رقابت شدید بود، و اگرچه چاپلین مجموعه‌ای از گنگ‌هایی داشت که در وودویل آموخته بود، او به‌ویژه در طنز فیزیکی که بخش مهمی از آن بود، سرآمد نبود. کمدی صامت او مانند باستر کیتون یک ژیمناستیک نبود.

در سال ،1914چاپلین موفق شد در فیلم کوتاهی به نام ساختن زندگی نقش اول را به دست آورد. نقش او نقش یک کلاهبردار بود. در بازی با لباس لباس، او یک شلوار سایزهای خیلی بزرگ پوشید، سپس یک کلاه دربی، چکمه های بزرگی که روی پاهای اشتباه پوشیده بود، یک عصا و یک سبیل چسبانده به آن اضافه کرد. . با لباس‌ها، به نظر می‌رسید یک شخصیت کاملاً جدید زنده شده است -اول راه رفتن احمقانه، سپس چرخش عصا، سپس انواع گیج‌ها. مک سنت، رئیس استودیو، ساختن یک زندگی را خیلی خنده دار ندانست و شک داشت که آیا چاپلین آینده ای در این فیلم خواهد داشت، اما برخی از منتقدان چیز دیگری را احساس می کردند. در یک بررسی در یک مجله تجاری آمده است: "بازیکن باهوشی که در این تصویر نقش یک بازیکن عصبی و بسیار تیزبین را بازی می کند، کمدین آب اول است که مانند یکی از افراد طبیعی خود طبیعت عمل می کند." و تماشاگران نیز پاسخ دادند -فیلم پول درآورد.

چیزی که به نظر می‌رسید در ساختن زندگی به اعصاب دست می‌زد و چاپلین را از انبوه کمدین‌های دیگری که در فیلم صامت کار می‌کردند متمایز می‌کرد، ساده لوحی تقریباً رقت‌انگیز شخصیتی بود که او بازی می‌کرد. چاپلین که احساس می کرد به چیزی علاقه دارد، نقش را در فیلم های بعدی شکل داد و او را بیش از پیش ساده لوح تر کرد. نکته کلیدی این بود که کاراکتر به نظر برسد که دنیا را از چشم یک کودک می بیند. در ،The Bankو سرایدار بانک است که روز در رویای کارهای بزرگ در حالی که دزدان در ساختمان مشغول به کار هستند. در ،The Pawnbrokerو یک فروشنده ناآماده مغازه است که ساعت پدربزرگ را ویران می کند. در شولدر آرمز، او سربازی در سنگرهای خونین جنگ جهانی اول است که مانند یک کودک بی گناه به وحشت جنگ واکنش نشان می دهد. چاپلین مطمئن شد که بازیگرانی را در فیلم‌هایش انتخاب می‌کرد که از نظر جسمی بزرگ‌تر از او بودند، و به طور ناخودآگاه آنها را به‌عنوان قلدرهای بالغ و خود را به‌عنوان یک فرد بی‌پناه در بچه‌ها قرار می‌داد. و همانطور که او به عمق شخصیت خود رفت، اتفاق عجیبی رخ داد: شخصیت و مرد واقعی شروع به ادغام کردند. با اینکه دوران کودکی پر دردسری را سپری کرده بود، در این دوران وسواس داشت. (برای فیلم خیابان آسان ، او مجموعه‌ای در هالیوود ساخت که خیابان‌های لندن را که به‌عنوان یک پسر می‌شناخت تکرار می‌کرد.) او به دنیای بزرگسالان بی‌اعتماد بود و همراهی با جوان‌ها یا در قلب جوان را ترجیح می‌داد: سه زن از چهار همسرش بودند. نوجوانان زمانی که با آنها ازدواج کرد.

چاپلین بیش از هر کمدین دیگری ترکیبی از خنده و احساسات را برانگیخت. او باعث شد با او به عنوان قربانی همدردی کنید، متاسف شوید

•هرمس گفت: «موافقم» و آنها با هم دست دادند . آپولو که کودک را به المپوس برگرداند، تمام آنچه را که داشت به زئوس گفت

اتفاق افتاد زئوس به هرمس هشدار داد که از این پس باید به حقوق مالکیت احترام بگذارد و از گفتن دروغ های صریح خودداری کند. اما او نمی توانست خود را سرگرم کند. "به نظر می رسد شما یک

خداپرست بسیار مبتکر، فصیح و متقاعد کننده است.» او گفت: »پس مرا بساز

منادی تو، پدر"

هرمس پاسخ داد: "و من او را مسئول امنیت همه اموال الهی خواهم کرد و هرگز دروغ نگویم، اگرچه نمی توانم همیشه قول بدهم که تمام حقیقت را بگویم." •«این نمی شود

از تو انتظار می رود، زئوس با لبخند گفت.

زئوس عصای منادی با روبان های سفید به او داد که به همه دستور داده شده بود که به آن احترام بگذارند. کلاهی گرد در برابر باران و صندل های طلایی بالدار که او را به اطراف می بردند

با تند باد

-رابرت گریوز،

اسطوره های یونان، جلد اول

ممکن است مردی با زنی ملاقات کند و از زشتی او شوکه شود. به زودی، اگر او طبیعی و بی پیرایه باشد، بیان او باعث می شود که از عیب ویژگی هایش چشم پوشی کند. او شروع به دیدن او می کند که او را جذاب می بیند، این به ذهنش می رسد که ممکن است او را دوست داشته باشند و یک هفته بعد او در امید زندگی می کند. هفته بعد او دچار ناامیدی شده است و هفته بعد او دیوانه شده است.

-استندال، عشق،

ترجمه شده توسط گیلبرت و

فروش سوزان

Machine Translated by Google

او را همانطور که برای یک سگ گمشده انجام می دهید. هم خندیدی هم گریه کردی و تماشاگران احساس کردند که نقشی که چاپلین بازی می‌کند از جایی عمیق در درونش می‌آید –که او صادق است، که در واقع خودش را بازی می‌کند. در عرض چند سال پس از ساختن زندگی، چاپلین مشهورترین باریکر جهان بود. عروسک های چاپلین، کتاب های کمیک، اسباب بازی ها وجود داشت. آهنگ ها و داستان های کوتاه محبوب در مورد او نوشته شد. او به یک نماد جهانی تبدیل شد. در سال ،1921هنگامی که او برای اولین بار پس از ترک لندن به لندن بازگشت، با استقبال گسترده جمعیت روبرو شد، گویی در بازگشت پیروزمندانه یک ژنرال بزرگ.

گریر «جغرافیایی» ارائه شده است

با گسترش مسیرهای هوایی بی‌اثر است.

آنچه باقی می ماند همین است

گریر "تکاملی" -یک سیر نزولی در فرد

رشد، به ایده‌ها و احساسات «کودکی طلایی» که ممکن است به‌خوبی به‌عنوان «پسرفت به سوی شیرخوارگی» تعریف شود، به دنیای شخصی از ایده‌های کودکانه فرار می‌کند. •در یک جامعه کاملاً منظم، که در آن زندگی از قوانین کاملاً تعریف شده پیروی می کند، میل به فرار

بزرگترین اغواگران، کسانی که مخاطبان توده‌ای، ملت‌ها، و جهان را اغوا می‌کنند، راهی برای بازی کردن با ناخودآگاه مردم دارند و باعث می‌شوند طوری واکنش نشان دهند که نه می‌توانند درک کنند و نه کنترل کنند. چاپلین به طور ناخواسته به این قدرت ضربه زد که با بیان اینکه ذهن کودکی در بدن بزرگسال دارد، متوجه تأثیری که می‌تواند با نمایش ضعف‌های خود بر تماشاگران داشته باشد، شد. در اوایل قرن بیستم، جهان به شدت و به سرعت در حال تغییر بود. مردم ساعت های طولانی و طولانی تری در مشاغل مکانیکی کار می کردند. همانطور که ویرانی های جنگ جهانی اول به وضوح نشان داده بود، زندگی به طور پیوسته غیرانسانی تر و بی رحم تر می شد. مردمی که در بحبوحه تغییرات انقلابی گرفتار شده بودند، آرزوی دوران کودکی از دست رفته ای را داشتند که تصور می کردند بهشتی طلایی است.

از زنجیره چیزها

"یک بار برای همیشه تاسیس شد" باید به شدت احساس شود. .

• . . .

و کامل‌ترین آنها [کمدین‌ها] این کار را با نهایت کمال انجام می‌دهد، زیرا او [چاپلین] در خدمت این اصل است. . از طریق ظرافت روش او که با ارائه الگوی کودکانه قابل‌توجه به تماشاگر، کودک را وارد می‌کند، او به طور مؤثر طلایی» بهشت کودکی کودکی می کشاند.

کودک بزرگسالی مانند چاپلین قدرت اغواگری بسیار زیادی دارد، زیرا او این توهم را به وجود می‌آورد که زمانی زندگی ساده‌تر و آسان‌تر بوده است و برای یک لحظه یا تا زمانی که فیلم ادامه دارد، می‌توانید آن زندگی را پس بگیرید. در دنیای بی رحمانه و غیراخلاقی، ساده لوحی جذابیت زیادی دارد. نکته کلیدی این است که آن را با یک هوای جدی تمام کنید، همانطور که مرد مستقیم در استندآپ کمدی انجام می دهد. اما مهم تر، ایجاد همدردی است. قدرت و قدرت آشکار به ندرت اغوا کننده است -باعث ترس یا حسادت ما می شود. راه سلطنتی به سوی اغواگری این است که آسیب پذیری و درماندگی خود را به نمایش بگذارید. شما نمی توانید این را آشکار کنید. به نظر می رسد التماس همدردی، نیازمند به نظر می رسد، که کاملاً ضد اغوا کننده است. خود را قربانی یا ضعیف معرفی نکنید، بلکه آن را به شیوه خود، با سردرگمی خود آشکار کنید. نمایش ضعف "طبیعی" شما را فورا دوست داشتنی می کند، هم قدرت دفاعی افراد را پایین می آورد و هم باعث می شود که آنها به طرز لذت بخشی نسبت به شما احساس برتری کنند. خود را در موقعیت هایی قرار دهید که باعث می شود شما ضعیف به نظر بیایید، که در آن فرد دیگری مزیت را دارد. آنها قلدر هستند، تو بره بی گناهی. بدون هیچ تلاشی از سوی شما، مردم نسبت به شما احساس همدردی خواهند کرد. هنگامی که چشمان مردم با مه احساسی ابری شود، نمی بینند که چگونه آنها را دستکاری می کنید.

-سرگئی آیزنشتاین، "چارلی چاپلین یادداشت های A کارگردان فیلم

.2اما کراچ، متولد 1842در پلیموث، انگلستان، از یک خانواده محترم طبقه متوسط بود. پدرش آهنگساز و استاد موسیقی بود که آرزوی موفقیت در دنیای اپرای سبک را داشت. اما در میان فرزندان زیادش، اما مورد علاقه او بود: او کودکی لذت بخش، سرزنده و عاشق معاشقه، با موهای قرمز و صورت کک و مک بود. پدرش به او علاقه داشت و مراسم جشن برای او آینده درخشانی را در تئاتر رقم زد. متأسفانه آقای کراچ یک

Machine Translated by Google

سمت تاریک: او یک ماجراجو، یک قمارباز و یک چنگک زن بود و در سال 1849خانواده خود را رها کرد و به آمریکا رفت. کراچ‌ها اکنون در وضعیت وخیمی قرار داشتند. به اما گفته شد که پدرش در یک تصادف فوت کرده و او را به صومعه فرستادند. از دست دادن پدرش عمیقاً او را تحت تأثیر قرار داد و با گذشت سالها به نظر می رسید که در گذشته گم شده است و طوری رفتار می کند که انگار هنوز به او علاقه دارد.

یک روز در سال ،1856زمانی که اِما از کلیسا به خانه می رفت، یک آقایی خوش لباس او را به خانه دعوت کرد تا کیک بخورد. او را به خانه اش تعقیب کرد، جایی که او از او سوء استفاده کرد. صبح روز بعد، این مرد، یک تاجر الماس، به او قول داد که او را در خانه‌ای که ظاهراً متعلق به خودش بود، مستقر کند ، با او خوب رفتار کند و پول زیادی به او بدهد. او پول را گرفت، اما شوخ طبعی نشان می‌دهد که او را ترک می‌کند، مصمم است کاری را انجام دهد که همیشه می‌خواست: دیگر هرگز مالکیت تعدادی از خانواده‌هایش را نبیند، هرگز به کسی وابسته نشود و زندگی بزرگی را انجام دهد که عادت‌های معمول او است. اولی احساسی است: آنها به او قول داده بودند. عادت به بازیگوشی چرا اما با پولی که تاجر الماس به او داده بود، باید به لباس های زیبا افتخار کرد و یک آپارتمان ارزان اجاره کرد. نام پر زرق و برق بازیگوش بودن را برگزیده اید؟ به یک دلیل دوگانه. اول، کورا پرل بازیگوش ، او شروع به رفت و آمد به اتاق‌های ارگیل لندن کرد، یک چین فانتزی به دوران کودکی و قصری اشاره می‌کند که فاحشه‌ها و آقایان در آن ارنج می‌مالیدند. صاحب جوانان . اگر کسی می تواند بازیگوش باشد، ارگیل، یک آقای بیگنل، به این تازه وارد به تاسیسات خود توجه کرده است -هنوز هم چیزی دارد که برای یک دختر جوان بسیار گستاخ بود. در چهل و پنج سالگی ، او از شعر و نیکاط و شادی جوانی بیرتر بود. • اما او آنجا بود. اما او تصمیم گرفت که معشوق و محافظ او باشد. تحمل فردی که می‌گوید او مفهوم عمیق‌تری است. با پول و توجه‌ی سال بعد او را به پاریس برد، جایی که باریگوش بودن، به یک معنا، در اوج شکوفایی اشرافتوری دوم بود. کورا مجذوب آزاد بودن شد. وقتی فردی پرزنگوش به اصلی‌ترین خطاهای به افتدیس که وهوا هم وادید می‌کند آن مکه پرشاهزاده ما چیزی که اوبرا ویژه جاز تعصب‌اتم ها، تأثیر رقتاپارک، ما تاجهی در به‌خانه و رابیلنای که مجدل تعرض Bois de Boulogne را برای هدایت زندگی بود. • آنچه ما را آزار می دهد نوعی زندگی است که پدر کورا برای او می خواست. او بی‌درنگ به بیگنل گفت که وقتی او به لندن برمی‌گردد، او تنها خواهد ماند. به ما اجازه ندهید که همه جاهای درست را شکل دهیم، کورا به زودی مورد توجه آقایان ثروتمند فرانسوی قرار گرفت. آنها او را در حال قدم زدن در خیابان ها با لباس صورتی روشن می دیدند تا مکمل موهای قرمز شعله ور، صورت رنگ پریده و خال هایش باشد. آنها او را در حال سواری وحشیانه از طریق Bois de Boulogneنگاه می کردند و شلاق او را به چپ و راست می شکست. آنها او را در کافه‌ها می‌دیدند که در میان مردان اخلاطه شده بود، توهین‌های شوخ‌آمیز او باعث خنده‌شان می‌شد. آنها همچنین از سوء استفاده های او شنیدند - از لذت او از نشان دادن بدنش به یک نفر و همه. نخبگان جامعه پاریس شروع به خواستگاری با او کردند؛ به ویژه مردان مسن‌تری که از سردی و محاسبات اجباری خسته شده بودند و روحیه دخترانه او را تحسین می‌کردند. هنگامی که پول از فتوحات مختلف او (دوکهای کوچولو، وان ...) تمام شد، او شروع به فروش نامه‌های عاشقانه کرد. آقایان را به هوس قانع کرد. آنها را کسی فریب داد. مانند عاشق او، زندگی تنگم که وقتی خود قیمت فقط یک هفته برای او تلف کرد. اما پول نتوانست وفاداری کورا را بخرد. او مردی را با کوچکترین هوس ترک می کرد.

شاهزاده گورتشاکوف می گفت که او [کورا مروارید] آخرین کلمه در تجمل بود، و اینکه او سعی می کرد خورشید را بدزدد برای ارضای یکی از هوس های او

-گوستاو کلودین، کورا مروارید معاصر

رفتار وحشیانه کورا پرل و تحقیر آداب معاشرت تمام پاریس را درگیر کرده بود

دنیای ما آنطور که می خواهیم . اما آنچه عمیقاً آرزو می کنیم این است که دنیای خود را برای خود بسازیم.

هر وقت بتوانیم انجام دهیم که حتی در کوچکترین درجه ای خوشحالیم. اکنون در بازی ما خودمان را ایجاد می کنیم . . جهان .

-پروفسور .HA بیش از حد خیابان، تأثیرگذار رفتار انسانی

Machine Translated by Google

حاشیه، غیرمتمرکز، در سال 1864او قرار بود در نقش کوپید در اپرت آفنباخ یا فیوس در دنیای اموات ظاهر شود. جامعه در حال مرگ بود تا ببیند او چه کاری انجام خواهد داد. تا هیجان ایجاد کند، و به زودی متوجه شد: او عملاً برهنه روی صحنه آمد، به جز الماس های گران قیمت اینجا و آنجا که به سختی او را می پوشاندند. همانطور که او روی صحنه می دوید، الماس ها از بین رفتند که هر کدام یک ثروت ارزش داشت. او خم نشد تا آنها را بردارد، بلکه اجازه داد تا به سمت چراغ‌ها بروند. آقایان حاضر که برخی از آنها آن الماس ها را به او داده بودند، به شدت او را تشویق کردند. رفتارهای شیطنت‌آمیزی از این دست، کورا را به نان تست پاریس تبدیل کرد، و او به مدت بیش از یک دهه به عنوان عالی ترین نجیب زاده شهر سلطنت کرد، تا اینکه جنگ فرانکو پروس در سال 1870به امپراتوری دوم پایان داد.

همه چیز دوباره ساخت صدرکنجی چفت را بار
او چه کاری انجام خواهد داد. تا
برده
درست در داخل نصب شده بود و در نور کم می
درخشید. آمیزی از این

سینه ها و سایر اثاثیه که در برخی
اختلالات پراکنده شده اند.

راهش را به سمت او طی کرد. او به تنهایی دراز
کشید، یک شکل کوچک.

اگرچه به طور مبهمی از مزاحمت شدنش آزرده
خاطر بود، اما ظاهراً او را برای زن چوجو گرفت
تا اینکه او روکش ها را پس زد.

مردم اغلب به اشتباه بر این باورند که چیزی که یک فرد را خواستنی و جذاب می کند زیبایی ظاهری، ظرافت یا تمایلات جنسی آشکار است. با این حال کورا پرل به طور چشمگیری زیبا نبود. بدنش پسرانه بود و استایلش شیک و بی مزه بود. با این حال، باهوش ترین مردان اروپا برای جلب لطف او رقابت کردند و اغلب خود را در این روند خراب کردند. این روحیه و نگرش کورا بود که آنها را مجذوب خود کرد. او که توسط پدرش لوس شده بود، تصور می کرد که لوس کردن او طبیعی است -که همه مردان باید همین کار را انجام دهند. نتیجه این بود که او، مانند یک کودک، هرگز احساس نمی کرد که باید برای راضی کردن تلاش کند. این هوای قدرتمند استقلال کورا بود که باعث شد مردان بخواهند او را تصاحب کنند، رام کنند. او هرگز تمایلی به چیزی بیشتر از یک اطلسی نداشت، بنابراین وقاحتی که در یک خانم می‌توانست در او غیرمدنی باشد، طبیعی و سرگرم‌کننده به نظر می‌رسید. و مانند یک کودک لوس، رابطه مرد با او مطابق شرایط او بود. لحظه ای که او سعی کرد آن را تغییر دهد، علاقه اش را از دست داد. این راز موفقیت خیره کننده او بود.

رفتارش اینطور بود .. •
به آرامی متقاعد می کند که شیاطین
و شیاطین می توانند
او را نگفتند
..او خیلی کوچک بود •
که او را به راحتی بلند کرد. وقتی از درهای اتاق
خودش می گذشت، به چوجو برخورد کرد که قبلاً
احضار شده بود. او

با تعجب صدا زد
چوجو متعجب به نوبه خود به تاریکی نگاه کرد.

عطری که مانند ابری از دود از ردای او می آمد
به او گفت که او کیست. [چوجو] به دنبال آن
رفت، اما جنجی از التماس های او کاملاً متاثر
شد. •در حالی که درها را بسته بود گفت: «صبح
به سراغش بیا». _ •

کودکان لوس نامناسبی بد شهرت دارند: در حالی که کسانی که با چیزهای مادی لوس شده اند، در واقع غالباً تحمل ناپذیرند، آنهایی که با محبت لوس شده اند، خود را عمیقاً فریبنده می دانند. این یک مزیت متمایز زمانی است که آنها بزرگ شوند. به گفته فروید (که از روی تجربه صحبت می کرد، از آنجایی که او عزیز مادرش بود)، کودکان لوس اعتماد به نفسی دارند که تمام عمر با آنها باقی می ماند. این کیفیت به بیرون تابش می کند و دیگران را به سمت خود می کشاند و در یک روند دایره ای باعث می شود که مردم بیشتر آنها را خراب کنند. از آنجایی که روح و انرژی طبیعی آنها هرگز توسط والدین انضباطی رام نشد، آنها در بزرگسالی ماجراجو و جسور و اغلب بدقلق یا گستاخ هستند.

خانم با این فکر که چوجو و دیگران نیز به چه
چیزی فکر می کنند، غرق عرق شده بود و کاملاً
در کنار خود بود. جنجی باید برایش متاسف می
شد. با این حال کلمات شیرین سرازیر شدند،
طیف وسیعی از وسایل زیبا برای تسلیم کردن
یک زن. .

درس ساده است: ممکن است برای لوس شدن توسط والدین خیلی دیر باشد، اما برای اینکه دیگران شما را لوس کنند هرگز دیر نیست. همه اینها در نگرش شماست.

مردم به سمت کسانی کشیده می شوند که انتظارات زیادی از زندگی دارند، در حالی که تمایل دارند به کسانی که ترسناک و بی نیاز هستند بی احترامی کنند. استقلال وحشی تأثیر تحریک آمیزی بر ما دارد: ما را جذب می کند، در حالی که ما را با چالشی روبرو می کند -ما می خواهیم کسی باشیم که آن را اهلی کنیم، تا فرد با روحیه را به خود وابسته کنیم. نیمی از اغواگری چنین امیال رقابتی را برمی انگیزد.

• . .
ممکن است تصور شود که او
وعده های مهربانانه زیادی پیدا
کرده است که با آن او را دلداری
می دهد. ∴ •

-موراساکی شیکیبو،
داستان جنجی،
ترجمه شده توسط ادوارد چی.
SEIDENSTICKER

.3در اکتبر ،1925جامعه پاریس از افتتاح Revue Negreهیجان زده بود. جاز، یا در واقع هر چیزی که از سیاه پوستان آمریکا آمده است،

Machine Translated by Google

آخرین مد بود و رقصندگان و اجراکنندگان برادوی که Revue Nègreرا تشکیل می‌دادند، آفریقایی-آمریکایی بودند. در شب افتتاحیه، هنرمندان و جامعه بالا سالن را پر کردند. نمایش تماشایی بود، همانطور که آنها انتظار داشتند، اما هیچ چیز آنها را برای آخرین شماره آماده نکرد، که توسط یک زن پا دراز تا حدی بداخلاق با زیباترین چهره اجرا شد: ژوزفین بیکر، یک دختر همخوان بیست ساله از سنت لوئیس شرقی. او با سینه برهنه روی صحنه آمد، دامنی از پر بر روی ته بیکینی ساتن پوشیده بود، با پرهایی دور گردن و مچ پاهایش. اگرچه او شماره خود به نام "Danse Sauvage"را با یک رقصنده دیگر اجرا کرد که او نیز پر پوشیده بود، اما همه چشم ها به او دوخته شده بود: به نظر می رسید تمام بدن او به گونه ای زنده شده است که مخاطبان قبلاً هرگز آن را ندیده بودند، پاهایش در حال حرکت بودند. لختی یک گربه، انتهای عقب او با الگوهایی که یکی از منتقدان آن را به مرغ مگس خوار تشبیه کرده است.

همانطور که رقص ادامه داشت، او تسخیر شده به نظر می رسید و از واکنش هیجان انگیز جمعیت تغذیه می کرد. و بعد از آن حالتی در چهره اش نمایان شد: او در حال لذت بردن از آن بود. او شادی را ساطع کرد که رقص وابسته به عشق شهوانی او را به طرز عجیبی بی گناه و حتی کمی کمیک کرد.

تا روز بعد، خبر منتشر شد: ستاره ای متولد شد. ژوزفین به قلب Revue Nègreتبدیل شد و پاریس در پای او بود. در عرض یک سال، چهره او در همه جا روی پوسترها بود. جوزفین بیکر در هر دود، عروسک، لباس وجود داشت. زنان شیک پوش فرانسوی با استفاده از محصولی به نام بیکرفیکس، موهای خود را با استفاده از محصولی به نام بیکرفیکس به عقب برمی گردانند. حتی سعی می کردند پوست خود را تیره کنند.

چنین شهرت ناگهانی نمایانگر یک تغییر بود، فقط برای چند سال، ژوزفین یک دختر جوان بود که در سنت لوئیس شرقی، یکی از بدترین محله های فقیر نشین آمریکا بزرگ می شد. او در هشت سالگی به سر کار رفته بود و خانه های یک زن سفیدپوست را تمیز می کرد که او را کتک می زد. او گاهی اوقات در یک زیرزمین پر از موش می خوابید. هرگز در زمستان گرما وجود نداشت. (او به خودش یاد داده بود که به سبک وحشی خود برقصد تا کمک کند خودش را گرم نگه دارد.) در سال ،1919ژوزفین فرار کرده بود و به یک نوازنده پاره وقت وودویل تبدیل شده بود و دو سال بعد بدون پول یا ارتباط در نیویورک فرود آمد. او به‌عنوان یک دختر همخوان دلقک، موفقیت‌هایی کسب کرده بود و با چشم‌های ضربدری و چهره‌ی درهم‌رفته‌اش تسکین‌دهنده‌ای به‌دست می‌آورد، اما او برجسته نبود. سپس به پاریس دعوت شد. برخی دیگر از نوازندگان سیاه‌پوست از ترس این که ممکن است اوضاع در فرانسه برای آنها بدتر از آمریکا باشد، رد شده بودند، اما ژوزفین از این فرصت استفاده نکرد.

ژوزفین علیرغم موفقیتش در ،Revue Nègreخود را فریب نداد: پاریسی‌ها به‌طور بدنامی متزلزل بودند. او تصمیم گرفت کشتی رابطه را برگرداند. اول، او حاضر نشد با هیچ باشگاهی هماهنگ شود، و به دلیل شکستن قراردادها به میل خود شهرت پیدا کرد، و به وضوح نشان داد که آماده است در یک لحظه آن را ترک کند. از کودکی از وابستگی به کسی می ترسید. اکنون هیچ کس نمی تواند او را به خودی خود بگیرد. این فقط باعث شد که ساریوها او را تعقیب کنند و مردم بیشتر از او قدردانی کنند. دوم، او می‌دانست که اگرچه فرهنگ سیاه‌پوستان به مد روز تبدیل شده است، اما آنچه فرانسوی‌ها عاشق آن شده‌اند نوعی کاریکاتور بود. اگر این چیزی بود که برای موفقیت لازم بود، همینطور باشد، اما ژوزفین به وضوح گفت که کاریکاتور را جدی نمی‌گرفت. در عوض او آن را معکوس کرد، و تبدیل به نهایی شد

Machine Translated by Google

زن فرانسوی مد، کاریکاتور نه از سیاهی بلکه از سفیدی.
همه چیز نقشی بود -کمدین، رقصنده بدوی، پاریسی فوق العاده شیک. و هر کاری که ژوزفین انجام می‌داد، با چنان روحیه‌ای سبک، آن‌چنان بی‌تظاهر انجام می‌داد که سال‌ها به فریفتن فرانسوی‌های خسته‌شده ادامه داد. مراسم تشییع جنازه او در سال 1975از تلویزیون ملی پخش شد که یک رویداد فرهنگی بزرگ بود. او را با شکوهی به خاک سپردند که معمولاً فقط مختص سران کشورهاست.

از همان ابتدا، ژوزفین بیکر نمی توانست این احساس را تحمل کند که کنترلی بر جهان ندارد. با این حال او در مواجهه با شرایط غیر امیدوارکننده خود چه می‌توانست بکند؟ برخی از دختران جوان تمام امید خود را به یک گروه شوهر گذاشتند، اما پدر ژوزفین بلافاصله پس از تولد مادرش را ترک کرد و او ازدواج را چیزی می‌دانست که فقط او را بدبخت‌تر می‌کرد. راه حل او کاری بود که بچه ها اغلب انجام می دهند: در مواجهه با یک محیط ناامید کننده، خود را در دنیایی که خودش ساخته بود، بست و از زشتی های اطرافش غافل شد. این دنیا پر از رقص، دلقک، رویاهای چیزهای بزرگ بود. بگذارید دیگران ناله و ناله کنند. خوزه فاین لبخند می زد، مطمئن و متکی به خود باقی می ماند. تقریباً همه کسانی که او را ملاقات کردند، از اولین سال های زندگی تا آخرین سال، در مورد اینکه چقدر این ویژگی اغوا کننده بود، اظهار نظر کردند. امتناع او از سازش، یا بودن آن چیزی که از او انتظار می رفت، باعث شد هر کاری که انجام می داد واقعی و طبیعی به نظر برسد.

یک کودک عاشق بازی کردن و ایجاد دنیایی کوچک است. وقتی بچه ها جذب باور می شوند، به طرز ناامیدکننده ای جذاب می شوند. چنین جدیت و احساسی را در تخیلات خود القا می کنند. طبیعی‌های بزرگسال نیز کاری مشابه انجام می‌دهند، به خصوص اگر هنرمند باشند: آن‌ها دنیای هوادار خود را خلق می‌کنند و در آن طوری زندگی می‌کنند که گویی دنیای واقعی است. فانتزی بسیار خوشایندتر از واقعیت است، و از آنجایی که اکثر مردم قدرت یا شهامت ایجاد چنین دنیایی را ندارند، از بودن در کنار کسانی که این کار را می کنند لذت می برند. عضو پاسخ: نقشی که در زندگی به شما داده شده، نقشی نیست که باید بپذیرید.

شما همیشه می توانید نقشی را که خلق کرده اید، زندگی کنید، نقشی که با فانتزی شما همخوانی دارد. یاد بگیرید که با تصویر خود بازی کنید، هرگز آن را زیاد جدی نگیرید. نکته کلیدی این است که بازی خود را با اعتقاد و احساس یک کودک القا کنید و آن را طبیعی جلوه دهید. هر چه بیشتر در دنیای پر از شادی خود جذب شوید، فریبنده تر می شوید. نیمه راه نروید: فانتزی را که در آن زندگی می کنید تا حد امکان رادیکال و عجیب و غریب کنید و مانند آهنربا توجه را به خود جلب خواهید کرد .

.4این جشن شکوفه های گیلاس در دربار هیان، در اواخر قرن دهم ژاپن بود. در کاخ امپراتور، بسیاری از درباریان مست بودند و برخی دیگر در خواب عمیقی فرو رفته بودند، اما شاهزاده خانم اوبوروزوکیو، خواهر شوهر امپراتور، بیدار بود و شعری می خواند: «چه چیزی را می توان با ماه مه آلود بهار مقایسه کرد؟ " صدایش نرم و لطیف بود. او به سمت در آپارتمانش حرکت کرد تا به ماه نگاه کند. سپس ناگهان بوی شیرینی به مشامش رسید و دستی آستین عبایش را گرفت. "شما کی هستید؟" او با ترس گفت. "چیزی برای بودن وجود ندارد

Machine Translated by Google

از ترس، صدای مردی آمد و با شعری از خودش ادامه داد: «اواخر شب از ماه مه آلود لذت می بریم. هیچ چیز مه آلودی در رابطه بین ما وجود ندارد." مرد بدون هیچ حرف دیگری شاهزاده خانم را به سمت خود کشید و او را بلند کرد و او را به داخل گالری بیرون اتاقش برد و در را پشت سرش بسته بود. او ترسیده بود و سعی کرد تا در تاریکی شنید که او گفت، اکنون کمی بلندتر گفت: "این برای شما هیچ فایده ای ندارد. من همیشه راهم را مجاز می دانم. فقط ساکت باش، اگر می خواهی، لطفا.»

حالا شاهزاده خانم صدا و عطر را تشخیص داد: این جنجی بود، پسر جوان صیغه امپراتور فقید، که لباسش عطری متمایز داشت. این تا حدودی او را آرام کرد، زیرا مرد کسی بود که او می‌شناخت، اما از سوی دیگر او از شهرت او نیز خبر داشت: گنجی اصلاح‌ناپذیرترین اغواگر دربار بود، مردی که دست از سر هیچ نمی‌کشید. او مست بود، نزدیک سپیده دم بود، و نگهبانان به زودی دور خود خواهند آمد. او نمی خواست با او کشف شود. اما بعد شروع به تشخیص خطوط کلی صورت او کرد -خیلی زیبا، قیافه‌اش خیلی صمیمانه، بدون هیچ ردی از بدخواهی. سپس شعرهای بیشتری آمد که با آن صدای جذاب خوانده شد، کلماتی که بسیار تلقین کننده بودند. تصاویری که او به ذهنش خطور کرد ذهن او را پر کرد و حواس او را از دستانش پرت کرد. او نتوانست در برابر او مقاومت کند.

وقتی نور شروع به بالا رفتن کرد، جنجی از جایش بلند شد. چند کلمه لطیف گفت، طرفداران رد و بدل کردند و بعد سریع رفت. زنان خدمتگزار از اتاق‌های امپراتور عبور می‌کردند و وقتی جنجی را دیدند که به سرعت دور می‌شود و عطر لباس‌هایش پشت سرش می‌آید، لبخند زدند، زیرا می‌دانستند که او به حقه‌های معمول خود عمل می‌کند. اما آنها هرگز تصور نمی کردند که او جرات کند به خواهر زن امپراتور نزدیک شود.

در روزهای بعد، اوبوروزوکیو فقط می توانست به جنجی فکر کند. او می‌دانست که معشوقه‌های دیگری هم دارد، اما وقتی سعی می‌کرد او را از ذهنش دور کند، نامه‌ای از او می‌رسید و او به نقطه اول باز می‌گشت.
در حقیقت، او مکاتبه را آغاز کرده بود، که از دیدار نیمه شب او غافلگیر شده بود.
مجبور شد دوباره او را ببیند. با وجود خطر کشف، و این واقعیت که خواهرش کوکیدن، همسر امپراتور، از جنجی متنفر بود، او ترتیبی داد که در آپارتمانش تلاش کند. اما یک شب یک درباری حسود آنها را با هم پیدا کرد. خبر به گوش کوکیدن رسید که طبیعتاً عصبانی بود. او خواستار اخراج جنجی از دربار شد و امپراتور چاره ای جز موافقت نداشت.

جنجی خیلی دور رفت و همه چیز حل شد. سپس امپراتور مرد و پسرش زمام امور را به دست گرفت. نوعی پوچی به دربار آمده بود: ده ها زنی که جنجی آنها را اغوا کرده بود، نمی توانستند غیبت او را تحمل کنند و او را پر از نامه کردند. حتی زنانی که هرگز او را از نزدیک نشناختند، بر هر یادگاری که او بر جای گذاشته بود گریه می‌کردند -لباسی که عطر او هنوز در آن باقی مانده بود. و امپراطور جوان دلتنگ حضور شوخ طبع او شد. و شاهزاده خانم ها دلتنگ موسیقی ای که او روی کوتو نواخته بود. و Oborozukiyoبرای بازدیدهای نیمه شب خود سنجاق کرد. سرانجام حتی کوکیدن هم شکست، متوجه شد که نمی تواند در برابر او مقاومت کند. بنابراین جنجی به دادگاه احضار شد. و نه تنها بخشیده شد، بلکه مورد استقبال قهرمان قرار گرفت. خود امپراطور جوان با چشمانی اشک آلود به او سلام کرد.

Machine Translated by Google

داستان زندگی گنجی در رمان قرن یازدهمی »داستان جنجی» نوشته موراساکی شیکیبو، زنی از دربار هیان روایت می‌شود. این شخصیت به احتمال زیاد بر اساس یک مرد واقعی به نام فوجیوارا نو کورچیکا بود.

در واقع یکی دیگر از کتاب‌های آن دوره، کتاب بالش سی شوناگون، رویارویی بین نویسنده زن و کورچیکا را شرح می‌دهد و جذابیت باورنکردنی و تأثیر تقریباً هیپنوتیزم‌کننده‌اش را بر زنان نشان می‌دهد. جنجی یک مرد طبیعی است، یک عاشق غیر دفاعی، مردی که مادام العمر نسبت به زنان وسواس دارد، اما قدردانی و محبت او نسبت به آنها او را مقاومت ناپذیر می کند. همانطور که او در رمان به اوبوروزوکیو می‌گوید: «همیشه به من اجازه داده شده است». این خودباوری نیمی از جذابیت جنجی است. مقاومت او را تدافعی نمی کند. او با ظرافت عقب نشینی می کند و کمی شعر می خواند و در حالی که می رود، عطر لباس هایش پشت سرش می آید، قربانیش تعجب می کند که چرا اینقدر ترسیده است و با طرد کردن او چه چیزی از دست داده است و راهی پیدا می کند که به او اجازه دهد. بدانید که دفعه بعد همه چیز متفاوت خواهد بود. جنجی هیچ چیز را جدی یا شخصی نمی‌پذیرد، و در سن چهل سالگی، سنی که بیشتر مردان قرن یازدهم پیر و فرسوده به نظر می‌رسند، او هنوز پسری به نظر می‌رسد. قدرت اغواگر او هرگز او را رها نمی کند.

انسان ها به شدت قابل تلقین هستند. خلق و خوی آنها به راحتی به اطرافیانشان سرایت می کند. در واقع اغوا به تقلید بستگی دارد، به ایجاد آگاهانه خلق و خوی یا احساسی که سپس توسط شخص دیگر بازتولید می شود. اما تردید و ناهنجاری نیز مسری است و برای اغواگری کشنده است. اگر در لحظه‌ای کلیدی به نظر می‌رسید بلاتکلیف یا خودآگاه به نظر می‌رسید، طرف مقابل احساس می‌کند که به جای اینکه تحت تأثیر جذابیت‌های او قرار بگیرید، به خودتان فکر می‌کنید. طلسم شکسته خواهد شد.

با این حال، به عنوان یک عاشق غیر دفاعی، نتیجه معکوس ایجاد می کنید: قربانی شما ممکن است مردد یا نگران باشد، اما در مواجهه با کسی که مطمئن و طبیعی است، در خلق و خوی او گرفتار می شود. مانند رقصیدن با کسی که بدون زحمت در پیست رقص هدایت می کنید، این مهارتی است که می توانید یاد بگیرید. این مسئله ریشه‌کن کردن ترس و ناهنجاری‌هایی است که در طول سال‌ها در شما ایجاد شده است، این که با رویکردتان برازنده‌تر شوید، وقتی به نظر می‌رسد دیگران مقاومت می‌کنند کمتر تدافعی کنید. غالباً مقاومت مردم راهی برای آزمایش شماست و در صورت بروز هر گونه ناهنجاری یا تردید، نه تنها در آزمون مردود می شوید، بلکه خطر آلوده کردن آنها را به شک و تردیدهای خود خواهید داشت.

نماد :

گوشت بره. خیلی نرم و دوست داشتنی در

بره دو روزه می تواند به زیبایی قمار کند.

در عرض یک هفته "پیرو رهبر" را پخش می کند.

ضعف آن بخشی از جذابیت آن است. The Lamb innoخالص است

آنقدر بی گناه که می خواهیم آن را در اختیار داشته باشیم، حتی آن را ببلعیم.

Machine Translated by Google

خطرات

آ کیفیت کودکانه می تواند جذاب باشد اما همچنین می تواند تحریک کننده باشد. inno صدها هیچ تجربه ای از دنیا ندارند و شیرینی آنها می تواند فریبنده باشد. در رمان «کتاب خنده و فراموشی» اثر میلان کوندرا ، قهرمان خواب می بیند که با گروهی از کودکان در جزیره ای گیر افتاده است. به زودی ویژگی های شگفت انگیز آنها برای او به شدت آزاردهنده می شود. پس از چند روز قرار گرفتن در معرض آنها، او به هیچ وجه نمی تواند با آنها ارتباط برقرار کند. این رویا به یک کابوس تبدیل می‌شود و او آرزو دارد که در میان بزرگسالان بازگردد و کارهای واقعی انجام دهد و درباره‌اش صحبت کند. از آنجایی که کودکی کامل می تواند به سرعت برطرف شود، جذاب ترین طبیعی ها کسانی هستند که مانند جوزفین بیکر، تجربه و خرد بزرگسالی را با شیوه ای کودکانه ترکیب می کنند. این ترکیبی از ویژگی ها است که جذاب ترین است.

جامعه نمی تواند طبیعیات بیش از حد را تحمل کند. با توجه به انبوه مرواریدهای کورا یا چارلی چاپلینز، جذابیت آنها به سرعت از بین می رود. در هر صورت معمولاً فقط هنرمندان یا افرادی با اوقات فراغت فراوان هستند که می توانند تمام راه را طی کنند. بهترین راه برای استفاده از نوع شخصیت طبیعی در موقعیت‌های خاصی است که لمس بی‌گناهی یا بی‌گناهی به کاهش دفاع هدف شما کمک می‌کند. یک کلاهبردار احمق بازی می کند تا طرف مقابل به او اعتماد کند و احساس برتری کند. این نوع طبیعی بودن جعلی کاربردهای بی شماری در زندگی روزمره دارد، جایی که هیچ چیز خطرناک تر از باهوش تر به نظر رسیدن فرد بعدی نیست. ژست طبیعی بهترین راه برای پنهان کردن زیرکی شماست. اما اگر به‌طور غیرقابل کنترلی کودکانه هستید و نمی‌توانید آن را خاموش کنید، در معرض خطر رقت‌انگیز به نظر رسیدن هستید و نه همدردی، بلکه ترحم و انزجار را به دست می‌آورید.

به طور مشابه، ویژگی‌های اغواگر طبیعی در افرادی که هنوز آنقدر جوان هستند که طبیعی به نظر می‌رسند بهترین کار را دارند . انجام آنها برای یک فرد مسن بسیار سخت تر است. کورا پرل زمانی که هنوز در پنجاه سالگی لباس های صورتی رنگی خود را پوشیده بود چندان جذاب به نظر نمی رسید. دوک باک اینگهام، که در دهه 1620همه را در دربار انگلیس (از جمله خود شاه جیمز اول) همجنسگرا را اغوا کرد، از نظر ظاهر و رفتار به طرز شگفت آوری کودکانه بود. اما با بزرگتر شدن او این امر ناپسند و ناخوشایند شد و در نهایت به اندازه کافی دشمن پیدا کرد که در نهایت به قتل رسید. پس با افزایش سن، ویژگی های طبیعی شما باید بیشتر نشان دهنده روحیه باز کودک باشد، کمتر معصومیتی که دیگر کسی را متقاعد نکند.

Machine Translated by Google

the Coquette

را

توانایی به تاخیر انداختن رضایت است

هنر نهایی اغواگری -در حالی که

در انتظار، قربانی در هیجان نگه داشته می شود. کوکت ها

استادان بزرگ این بازی هستند، که a

حرکت رفت و برگشت بین امید و ناامیدی.

آنها با وعده پاداش -امید جسمانی -طعمه می‌گیرند

لذت، شادی، شهرت از طریق انجمن، قدرت -همه اینها،

با این حال، ثابت می کند که گریزان است. با این حال این فقط باعث می شود اهداف آنها را دنبال کنند

آنها بیشتر عشوه‌ها کاملاً خودکفا به نظر می‌رسند: دارند

به نظر می رسد که آنها می گویند به شما نیازی ندارند و خودشیفتگی آنها شیطان را اثبات می کند

به شدت جذاب شما می خواهید آنها را تسخیر کنید، اما آنها کارت را نگه می دارند.

استراتژی Coquetteهرگز ارائه رضایت کامل نیست.

گرما و خنکی متناوب کوکت را تقلید کنید

و شما اغوا شده را در پاشنه خود نگه خواهید داشت.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

کوکته سرد و گرم

در پاییز ،1795پاریس گرفتار گیجی عجیبی شد. را

حکومت وحشت که پس از انقلاب فرانسه به پایان رسیده بود. صدای گیوتین رفته بود شهر نفسی از آرامش بخشید و جای خود را به مهمانی های وحشیانه و جشنواره های بی پایان داد.

ناپلئون بناپارت جوان، بیست و شش ساله در آن زمان، هیچ علاقه ای به چنین عیاشی هایی نداشت. او به عنوان یک ژنرال باهوش و جسور که به سرکوب شورش در ولایات کمک کرده بود، نامی برای خود دست و پا کرده بود، اما جاه طلبی او بی حد و حصر بود و در آرزوی فتوحات جدید می سوخت. بنابراین، هنگامی که در اکتبر همان سال، بیوه بدنام سی و سه ساله، ژوزفین دو بوهارنایس، از دفاتر او بازدید کرد، نتوانست گیج نشود. خوزه فاین بسیار عجیب و غریب بود و همه چیز در مورد او خسته کننده و احساسی بود.

در واقع مردانی هستند که آنها بیشتر با مقاومت چسبیده اند تا تسلیم شدن و ناخواسته یک آسمان متغیر، اکنون باشکوه، اکنون سیاه و آزاردهنده از رعد و برق را به آبی بدون ابر عشق ترجیح می دهند. اجازه دهید

(او از خارجی بودن خود استفاده کرد -او از جزیره مارتینیک آمده بود.) از طرف دیگر او به عنوان یک زن بی بند و بار شهرت داشت و ناپلئون خجالتی به ازدواج اعتقاد داشت. با این حال، هنگامی که ژوزفین او را به یکی از مهمانی های هفتگی خود دعوت کرد، پذیرفت.

فراموش نکنیم که ژوزفین باید با یک فاتح سر و کار داشته باشد و عشق شبیه جنگ است. او این کار را نکرد

در مراسم غروب، او کاملاً احساس می کرد که از عنصر خود خارج شده است. همه نویسندگان و خردمندان بزرگ شهر، و همچنین تعداد معدودی از اشراف که جان سالم به در برده بودند، آنجا بودند - ژوزفین خودش یک ویکونتس بود و به سختی از گیوتین فرار کرده بود. زنان خیره کننده بودند، برخی از آنها زیباتر از مهماندار بودند، اما همه مردان در اطراف ژوزفین جمع شده بودند که توسط حضور برازنده و رفتار ملکه او جلب شده بودند. چندین بار مردها را رها کرد و به سمت ناپلئون رفت. هیچ چیز نمی توانست بیش از چنین توجهی، نفس معالجه او را متملق کند.

تسلیم شد، او اجازه داد که تسخیر شود. اگر او مهربان تر، توجه تر، دوست داشتنی تر بود، شاید بناپارت کمتر او را دوست می داشت.

-ایمپرت دی سنت آمند،

به نقل از ملکه

ژوزفین:

افسونگر، فیلیپ دبلیو.

گروهیان

شروع به عیادت او کرد. گاهی اوقات او را نادیده می گرفت و او با عصبانیت ترک می کرد. با این حال روز بعد نامه ای پرشور از ژوزفین می رسید و او به دیدن او می شتابد. به زودی او در حال گذراندن کوکت ها بود که می داند چگونه بیشتر وقت خود را با او بگذراند. نمایش های گاه به گاه او از غم و اندوه، حملات او از لطفا. نه چگونه عشق، خشم یا اشک، فقط وابستگی او را عمیق تر کرد. در مارس ،1796ناپو به همین دلیل است که مردان عاشق لئون با ژوزفین ازدواج کردند. آنها را خیلی

دو روز پس از ازدواجش، ناپلئون برای رهبری لشکرکشی در شمال ایتالیا علیه اتریش ها رفت. او از خارج از کشور خطاب به همسرش نوشت: «شما هدف دائمی افکار من هستید. "تخیل من در حدس زدن آنچه شما انجام می دهید خسته می شود." ژنرال‌هایش او را پریشان می‌دیدند: او جلسات را زودتر ترک می‌کرد، ساعت‌ها برای نوشتن نامه صرف می‌کرد یا به مینیاتور ژوزفینی که به گردنش می‌بست خیره می‌شد. فاصله غیرقابل تحمل بین آنها و سردی خفیفی که اکنون متوجه شده بود او را به این حالت سوق داده بود.

Machine Translated by Google

در او -او به ندرت می نوشت و نامه هایش فاقد شور و شوق بود. او در ایتالیا به او ملحق نشد. او باید جنگش را سریع تمام می کرد تا بتواند به کنار او بازگردد. او که با غیرت غیرعادی با دشمن درگیر شد، شروع به گرفتن اشتباه کرد. "برای زندگی برای ژوزفین!" به او نوشت من کار می کنم تا به تو نزدیک شوم، خودم را می کشم تا به تو برسم. نامه های او پرشورتر و وابسته به عشق شهوانی شد. یکی از دوستان ژوزفین که آنها را دید، نوشت: "دست خط تقریبا غیرقابل رمزگشایی بود، املای متزلزل، سبک عجیب و گیج کننده بود... چه موقعیتی برای یک زن که خود را در آن بیابد -نیروی محرک است که مانع پیروزی شود. راهپیمایی یک ارتش کامل."

غیبت، رد دعوت به شام، ناخواسته،

سختی ناخودآگاه هستند

خدمات بیشتر از تمام لوازم آرایشی و لباس های خوب دنیا.

-مارسل پروست

ماه ها گذشت که ناپلئون از ژوزفین التماس کرد که به ایتالیا بیاید و او بهانه های بی پایان می آورد. اما سرانجام او موافقت کرد که بیاید و پاریس را به مقصد برشا، جایی که مقر او بود، ترک کرد. با این حال، یک برخورد نزدیک با دشمن در طول راه، او را مجبور کرد تا به میلان منحرف شود. ناپلئون در نبرد از برشا دور بود. وقتی برگشت و دید که او هنوز غایب است، دشمنش ژنرال وورمسر را سرزنش کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد. در چند ماه بعد به نظر می رسید که او دو هدف را با انرژی برابر دنبال می کرد: ویرمسر و ژوزفین.

شبانه، برای ناآشناها، \یک خطر وجود دارد - نه در واقع مانند عشق یا

ازدواج، \اما نه کمتر برای این به او استهلاک: \

این است- منظورم و منظورم بود

تحقیر نکردن \نمایش فضیلت حتی

در مضرات \ -می افزاید

همسرش هرگز جایی که قرار بود نبود: "من به میلان می رسم، با عجله به سمت خانه ات می روم، همه چیز را کنار گذاشته بودم تا تو را در آغوشم ببندم. تو آنجا نیستی!" ناپلئون عصبانی و حسود می‌شد، اما وقتی سرانجام با ژوزفین روبرو شد، کوچک‌ترین لطف او قلبش را آب کرد. او سوار بر کالسکه‌ای تاریک با او سواری طولانی می‌کرد، در حالی که ژنرال‌هایش دود می‌کردند -جلسات از دست رفته، دستورات و استراتژی‌ها بداهه بود.

لطف ظاهری به کالسکه آنها \ -اما

برای محکوم کردن نوع فاحشه

دوزیست، Couleu r de rose \که نه

سفید است و نه قرمز مایل به قرمز. \

به گونه ای است

او بعداً به او نوشت: «هرگز زنی چنین تسلط کامل بر قلب دیگری نداشته است.» و با این حال زمان آنها با هم بسیار کوتاه بود. در طول مبارزاتی که تقریباً یک سال به طول انجامید، ناپلئون تنها پانزده شب را با عروس جدیدش گذراند.

عشوه‌گر سرد تو، که نمی‌تواند بگوید

"نه"، \و نمی‌گوید "بله" و تو را نگه

می‌دارد و ادامه می‌دهد \در ساحلی آرام،

تا زمانی که شروع به وزیدن کند \ -سپس

قلبت را می‌بیند با یک

تمسخر درونی این ناپلئون بعداً شایعاتی شنید که ژوزفین در حالی که یک دنیا در ایتالیا کار می کرد، معشوقه ای گرفته است . احساسات او نسبت به او سرد شد، و خود او در رنجی بی‌پایان احساسی گرفت و مجموعه‌ای از معشوقه‌های سالانه ورترز را می‌فرستد. با این حال ژوزفین هرگز واقعاً نگران این موضوع به ناپوت نبود. \اما هنوز تهدیدی برای قدرت او بر شوهرش است. چند [illegible] ناپلئون سال بسته 80 گلوداو را کاملاً آخرین کلمه ای که به زبان آورد «ژوزفین» بود.

تقلب

-لور دی بایرون

عشوه سرد

در طول انقلاب فرانسه، ژوزفین در عرض چند دقیقه سرش را روی گیوتین از دست داده بود. این تجربه او را بدون توهم و با دو هدف در ذهن رها کرد: زندگی با لذت، و یافتن مردی که می تواند آن را به بهترین شکل تامین کند. او در همان اوایل ناپلئون را در نظر گرفت. او جوان بود و آینده درخشانی داشت. ژوزفین در زیر ظاهر آرام او احساس کرد که او بسیار احساساتی و پرخاشگر است، اما این او را نترساند -فقط ناامنی و ضعف او را آشکار کرد. برده شدن او آسان خواهد بود. اول، ژوزفین با حالات روحی او سازگار شد، او را با ظرافت زنانه خود مجذوب کرد، با ظاهر و رفتارش او را گرم کرد. می خواست او را تصاحب کند. و هنگامی که او این میل را برانگیخت، قدرت او در به تعویق انداختن رضایت آن، کناره گیری از او و ناامید کردن او بود. در واقع شکنجه از

راهی برای بازنمایی آرمان و رفتار با مخاطب

وجود دارد

چنین باحال و

رفتاری تحقیرآمیز که آنها باید متوجه شوند

که کسی این کار را برای رضایت آنها انجام

نمی دهد. اصل باید همیشه این باشد که

به کسانی که امتیاز ندهند

چیزی برای دادن ندارند، اما کسانی که همه

چیز برای به دست آوردن از ما دارند. ما می

توانیم صبر کنیم

Machine Translated by Google

تعقیب و گریز به نابائون لذتی مازوخیستی بخشید. او مشتاق بود که روحیه مستقل او را تسخیر کند، گویی او در جنگ دشمن است.

مردم ذاتاً منحرف هستند. فتح آسان ارزش کمتری نسبت به فتح دشوار دارد. ما فقط به خاطر چیزهایی که از ما انکار می شود واقعاً هیجان زده می شویم، از چیزهایی که نمی توانیم به طور کامل در اختیار داشته باشیم. بزرگترین قدرت شما در اغواگری، توانایی شما در رویگردانی، وادار کردن دیگران به دنبال شما و به تاخیر انداختن رضایت آنهاست. بیشتر مردم اشتباه محاسباتی می‌کنند و خیلی زود تسلیم می‌شوند، زیرا نگران این هستند که طرف مقابل علاقه‌اش را از دست بدهد، یا اینکه با دادن آنچه به دیگری می‌خواهد، نوعی قدرت به او بدهد. حقیقت برعکس است: وقتی یکی را راضی کردید، دیگر ابتکار عمل را ندارید، و این احتمال را در اختیار خود می گذارید که او با کوچکترین هوس از دست بدهد. به یاد داشته باشید: غرور در عشق بسیار مهم است. به اهداف خود بترسید که ممکن است به نقاشی علاقه داشته باشید، مبادا واقعاً علاقه ای نداشته باشید، و ناامنی ذاتی آنها را برانگیزید، ترس آنها از این که با شناختن آنها کمتر برای شما هیجان انگیز شده باشند. این ناامنی ها ویرانگر است. سپس، هنگامی که آنها را نسبت به خود و خود نامطمئن کردید، امیدشان را دوباره برانگیخت و دوباره احساس خواستن در آنها کرد. سرد و گرم، گرم و سرد –چنین عشوه‌گری‌ها به طرز نادرستی لذت‌بخش است، علاقه را افزایش می‌دهد و ابتکار عمل را در کنار شما نگه می‌دارد. هرگز با عصبانیت هدف خود ناامید نشوید. این نشانه مطمئنی از بردگی است.

او که می خواهد قدرت خود را برای مدت طولانی حفظ کند، باید از معشوق خود به صورت بیمار استفاده کند.

-OVID

کوکته سرد

در سال‌های 1952 نویسنده ترومن کاپوتی، یکی موفقیت‌ها را می‌کرد در عرصه ادبی و اجتماعی. او شبی و مجلات شده و مردم را می‌کشید که برخی از آن‌ها را برای کاپوتی فرستاد، به این امید که نویسنده آن‌ها را در یکی از کتاب‌هایش بگنجاند. کاپوتی پاسخی نداد. یک روز او به خانه آمد و متوجه شد که وارهول با مادرش که کاپوتی با او زندگی می کرد صحبت می کند. و وارهول تقریباً هر روز شروع به تلفن زدن کرد. سرانجام کاپوتی به همه اینها پایان داد: نویسنده بعداً گفت: "او یکی از آن افراد ناامید به نظر می رسید که می دانید هیچ اتفاقی برایشان نخواهد افتاد. فقط یک بازنده ناامید و متولد شده."

ده سال بعد، اندی وارهول، هنرمند مشتاق، اولین نمایش انفرادی خود را در گالری استیبل در منهتن برگزار کرد. روی دیوارها مجموعه ای از اوورتورهای چاپلوس کننده برای او بود، نقاشی های ابریشمی بر اساس قوطی

تفاوتی که بدلی کوکیلو در او نزدیکو نهدرت به او وقالتاوشی، هکی پاطیفونیل، پستهای بطرزی در افتتاحیه او عمد تأثر آن در طرفوقتی بود زهولی فریاکنارد ایدیتا که بود، متخاقاً و سرگذاشتگی وجود جوی پرواکعبیو جهانی بود سلوکم اضتبه باشمی کرد حنا و هنری

برای اینجا؟" اکو پاسخ داد: پانزده سال قبل. و چه تغییری نسبت به وارهول که کاپوتی را نشان داده بود و همچنین دلالان و حامیان هنری. منتقدان هر دو بودند

"اینجا!" نرگس ایستاد

هنوز در حیرت،

تا زمانی که آنها روی زانوها افتادند

بکشند حتی اگر زمان زیادی طول

بکشد.

زیگموند فروید، در نامه ای

به یک دانش آموز، نقل شده در پولس

روزنر، فروید و او

دنبال کردن

هنگامی که زمان او فرا رسید، آن پوره زیباترین

فرزندی به دنیا آورد که می شد با او داشت

حتی در او عاشق شد

گهواره، و او را صدا زد

فرزند. . .

قیفیسوس به فرزندش رسیده بود

سال شانزدهم، و می توان آن را به طور همزمان

پسر و مرد حساب کرد. بسیاری از پسران و

دختران بسیاری عاشق او شدند، اما بدن جوان و

نرم او غرور و افتخاری را در خود جای داده بود که

هیچ یک از آن پسرها و دخترها جرأت نمی کردند

او را لمس کنند. یک روز در حالی که گوزن ترسو

را به تورهایش می‌برد، توسط آن پوره پرحرفی که

نمی‌تواند وقتی دیگری صحبت می‌کند ساکت

بماند، اما هنوز یاد نگرفته که اول خودش صحبت

کند، او را دید. اسمش اکو است و همیشه جواب

می دهد . . •بنابراین زمانی که او

نرگس را دید که در حومه شهر پرسه می زند،

کوشش و وجد و شعف و دم و بازوی

دنبال کرد. هرچه بیشتر دنبالش می‌افت

آتشی که او را می‌سوخت نزدیک‌تر می‌شد:

همان‌طور که گوگردی که دور سر مشعل‌ها

می‌شود، به سرعت افروخته می‌شود. هر

چند وقت یکبار می خواست بسازد

Machine Translated by Google

گیج و شیفته سردی کار وارهول. آنها نمی توانستند بفهمند هنرمند چه احساسی در مورد موضوعات خود دارد. موقعیت او چه بود؟ او می خواست چه بگوید؟ وقتی آنها می پرسیدند، او به سادگی پاسخ می داد: "من این کار را انجام می دهم زیرا دوست دارم" یا "من عاشق سوپ هستم." منتقدان با تفسیرهای خود به شدت ادامه دادند: «هنر مانند وارهول لزوماً بر اسطوره های زمان خود انگلی است. دیگری، "تصمیم به تصمیم نگرفتن یک پارادوکس است که برابر با ایده ای است که چیزی را بیان نمی کند اما بعد به آن بعد می بخشد."

این نمایش موفقیت بزرگی داشت و وارهول را به عنوان یک چهره برجسته در یک جنبش جدید، هنر پاپ معرفی کرد.

در سال ،1963وارهول یک فضای زیر شیروانی بزرگ در منهتن را اجاره کرد که آن را کارخانه نامید، و به زودی به مرکز اطرافیان بزرگ تبدیل شد -آویزها، بازیگران، هنرمندان مشتاق. در اینجا، به خصوص در شب، وارهول به سادگی سرگردان می شد یا در گوشه ای می ایستاد. مردم دور او جمع می‌شدند، برای جلب توجه او می‌جنگیدند، سؤالاتی به او می‌پرداختند و او به شیوه‌ای غیر متعهد پاسخ می‌داد. اما هیچ کس نمی توانست از نظر جسمی یا روحی به او نزدیک شود. او اجازه نمی دهد. در عین حال، اگر او بدون اینکه «اوه، سلام» همیشگی خود را به شما بدهد از کنار شما رد می‌شد، ویران می‌شوید. او به شما توجه نکرده بود. شاید شما در راه خروج بودید

وارهول که به طور فزاینده ای به فیلمسازی علاقه مند بود، دوستانش را در فیلم هایش انتخاب کرد. در واقع او به آنها نوعی شهرت فوری را پیشنهاد می کرد ("پانزده دقیقه شهرت" آنها -این عبارت متعلق به وارهول است). به زودی مردم برای نقش ها به رقابت پرداختند. او به ویژه زنان را برای ستاره شدن آرایش می کرد: ادی سدویک، ویوا، نیکو. تنها بودن در کنار او نوعی شهرت را از طریق تداعی ارائه می دهد. کارخانه به مکانی برای دیدن تبدیل شد و ستارگانی مانند جودی گارلند و تنسی ویلیامز به مهمانی‌هایی در آنجا می‌رفتند و با سدویک، ویوا و طبقه‌های پایین‌تر بوهمیایی که وارهول با آن‌ها دوست شده بود، آرنج می‌رفتند. مردم شروع به ارسال لیموزین کردند تا او را به مهمانی های خودشان بیاورند. حضور او به تنهایی کافی بود تا یک عصر اجتماعی را به صحنه تبدیل کند -حتی اگر او در سکوت تقریباً از آنجا عبور می کرد، خودش را نگه می داشت و زودتر می رفت.

در سال 1967از وارهول خواسته شد تا در کالج های مختلف سخنرانی کند. او از صحبت کردن، به خصوص در مورد هنر خودش متنفر بود. او احساس کرد: «هرچه چیزی برای گفتن کمتر باشد، کامل تر است.» اما پول خوب بود و وارهول همیشه نه گفتن برایش سخت بود. راه حل او ساده بود: او از بازیگری به نام آلن میجت خواست که خود را جانشین او کند. میجت با موهای تیره، برنزه، قسمتی از چرو کی هندی بود. او هیچ شباهتی به وارهول نداشت. اما وارهول و دوستان صورتش را با پودر پوشانده و موهای قهوه ای او را نقره ای اسپری کردند، عینک تیره به او دادند و لباس وارهول را به او پوشاندند. از آنجایی که میجت هیچ چیز در مورد هنر نمی دانست، پاسخ های او به سؤالات دانش آموزان به همان اندازه کوتاه و معمایی بود که پاسخ وارهول. جعل هویت کار کرد. وارهول ممکن است یک نماد باشد، اما هیچ کس واقعاً او را نمی‌شناخت، و از آنجایی که او اغلب از عینک تیره استفاده می‌کرد، حتی چهره‌اش با جزئیات ناآشنا بود. حضار سخنرانی آنقدر دور بودند که با فکر حضور او مسخره می شدند و هیچ کس آنقدر نزدیک نمی شد که فریب را متوجه شود. او گریزان ماند.

* * *

به دور در هر جهت نگاه می کند .
او نگاه کرد . . .
پشت سرش، و وقتی کسی ظاهر نشد، دوباره گریه کرد: "چرا از من دوری می کنی؟" اما تمام چیزی که او شنید

حرف های خودش تکرار شد
بازگشت. با این حال، او اصرار کرد، فریب آنچه را که صدای دیگری می‌دانست، و گفت: "بیا اینجا و بگذار ملاقات کنیم!" اکو پاسخ داد:

"بیا ملاقات کنیم!" هرگز
دوباره او با میل بیشتری به هر صدایی پاسخ می دهد. برای اینکه حرفش را خوب کند، از چوب بیرون آمد و مجبور شد بازوهایش را پرتاب کند

دور گردن او دوست داشت:
اما او در حالی که گریه می کرد از او فرار کرد:
"این آغوش ها را دور کن! من می میرم!

قبل از اینکه تو را داشته باشم . بدین ترتیب
. من را لمس کن!" .
او با تحقیر خود را در جنگل پنهان کرد
و چهره شرمسار خود را در پناه برگها پنهان کرد و از آن روز در غارهای تنهایی ساکن است. با این حال هنوز عشق او باقی مانده است

محکم در قلب او ریشه دوانده بود و درد طرد شدن بر او افزوده شد. . •نرگس با محبت های او بازی کرده بود و با او همان گونه رفتار می کرد که قبلاً از زواج دیگر آرفتار می کرد. او هرگز هیچ چیز از آنهایی را که مورد تحقیر قرار داده بود، بلند کرد

دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا کرد: "انشاالله خودش عاشق دیگری شود، همانطور که ما با او کردیم! او هم نتواند محبوبش را به دست آورد!" نمسیس شنید و

عادل خود را بخشید •نرگس، دعا. ...
[illegible] زیبایی آن مکان و چشمه مجذوب او شده بود. در حالی که او به دنبال رفع تشنگی بود، عطش دیگری بیشتر شد

Machine Translated by Google

اندی وارهول در اوایل زندگی گرفتار احساسات متناقض بود: او شدیداً خواهان شهرت بود، اما به طور طبیعی منفعل و خجالتی بود، او بعداً گفت: «من همیشه درگیری داشته‌ام، زیرا من خجالتی هستم و در عین حال دوست دارم. برای اینکه فضای شخصی زیادی را اشغال کند. مامان همیشه می گفت: "زور نباش، اما بگذار همه بدانند که در اطرافت هستی." "در ابتدا وارهول سعی کرد خود را پرخاشگرتر کند و برای جلب رضایت و خواستگاری تلاش کرد. این کار نکرد. پس از ده سال بیهوده، او از تلاش دست کشید و تسلیم انفعال خود شد -فقط برای کشف قدرتی که فرمان عقب نشینی را می دهد.

در او، و در حال نوشیدن، از انعکاس زیبایی که دید، مسحور شد. او عاشق یک امید بی اساس شد و یک سایه صرف را با یک بدن واقعی اشتباه گرفت. طلسم از خود، بی حرکت ماند، با نگاهی ثابت، مانند مجسمه ای که از مرمر پریان تراشیده شده بود. .

وارهول این روند را در آثار هنری خود آغاز کرد که در اوایل دهه 1960به طرز چشمگیری تغییر کرد. نقاشی‌های جدید او از قوطی‌های سوپ، تمبرهای سبز، و سایر تصاویر شناخته‌شده دیگر، شما را مورد تعرض قرار ندادند. در واقع معنای آنها کاملاً مبهم بود، که فقط شیفتگی آنها را افزایش داد. آنها شما را با بی واسطه بودنشان، قدرت بصری شان، سردی شان جذب می کردند. وارهول پس از شکل‌گیری هنر خود، خود را نیز متحول کرد: مانند نقاشی‌هایش، او نیز به سطحی خالص تبدیل شد. او خودش را آموزش داد که جلوی خودش را بگیرد، حرف نزند.

.او ناخواسته خودش را می خواست، و خودش مورد تایید خودش بود، یکباره دنبالش می گشت و می جست، خودش شعله ای را که با آن می سوخت، برافروخت. چگونه

دنیا پر است از افرادی که تلاش می کنند، افرادی که خود را به شدت تحمیل می کنند. آنها ممکن است پیروزی های موقتی به دست آورند، اما هر چه بیشتر در اطراف باشند، افراد بیشتری می خواهند آنها را گیج کنند. آنها هیچ فضایی در اطراف خود باقی نمی گذارند و بدون فضا هیچ اغواگری وجود ندارد. کوت های Co Coldبا گریزان ماندن و وادار کردن دیگران به دنبال آنها فضا را ایجاد می کنند.

او اغلب بیهوده استخر خائنانه را می بوسید، چقدر دستانش را در اعماق آب فرو می برد، در حالی که سعی می کرد گردنی را که می دید ببندد! اما او

خونسردی آنها حاکی از یک اعتماد به نفس راحت است که بودن در اطراف هیجان انگیز است، حتی اگر واقعاً وجود نداشته باشد. سکوت آنها باعث می شود که شما بخواهید صحبت کنید. خویشتنداری آنها، ظاهر بی نیازی آنها به دیگران، فقط باعث می شود که ما بخواهیم برای آنها کارهایی انجام دهیم، تشنه کوچکترین نشانه ای از شناسایی و لطف. برخورد با عشوه‌های سرد ممکن است دیوانه کننده باشد -هرگز متعهد نمی‌شوند، اما هرگز نه نمی‌گویند، هرگز اجازه نزدیکی را نمی‌دهند -اما بیشتر اوقات متوجه می‌شویم که به آنها برمی‌گردیم، بر حسب سردی که از خود نشان می‌دهند. به یاد داشته باشید: اغواگری فرآیندی است که افراد را به سمت خود می کشاند و آنها را وادار به تعقیب و تصاحب شما می کند. دور به نظر می رسید و مردم دیوانه می شوند تا لطف شما را جلب کنند. انسان‌ها مانند طبیعت از خلاء متنفرند و فاصله عاطفی و سکوت باعث می‌شود تا فضای خالی را با کلمات و گرمای خود پر کنند. مانند وارهول، عقب بایستید و بگذارید سر شما دعوا کنند.

نتوانست خودش را نگه دارد نمی‌دانست به چه چیزی نگاه می‌کند، اما از این منظره شلیک شد و از همان توهمی که او را فریب داد هیجان‌زده شد.

چشم ها. بیچاره پسر احمق، چرا بیهوده به تصویر زودگذری که از تو می گریزد، چنگ بزنی؟
چیزی که شما به دنبال آن هستید وجود ندارد: فقط کنار بروید و آنچه را که دوست دارید از دست خواهید داد. آنچه می بینید جز سایه است

با بازتاب شما؛ به خودی خود چیزی نیست. با شما می آید و تا زمانی که آنجا هستید دوام می آورد. وقتی رفتی می رود، اگر بروی می توانی. . •سر خسته‌اش را روی چمن‌های سبز گذاشت و مرگ چشمانی را بست که آن‌ها را تحسین می‌کرد

زنان [خودشیفته] بیشترین شیفتگی را برای جذابیت کودک دارند تا حد زیادی در خودشیفتگی، خودکفایی و دست نیافتنی بودن او نهفته است، همانطور که جذابیت برخی از حیوانات که به نظر می رسد به ما اهمیتی نمی دهند، مانند گربه ها . . . گویی ما به آنها حسادت می‌کردیم که به قدرت آنها در حفظ یک حالت روحی سعادت‌آمیز -موقعیتی غیرقابل تسلط بر میل جنسی که خودمان از آن زمان آن را رها کرده‌ایم.

زیبایی صاحب حتی پس از آن، زمانی که او را به پذیرفته شد
محل اقامت مردگان، او مدام در آب های استیکس به خود نگاه می کرد. خواهرانش، حوریان بهار، برای او عزاداری کردند و به احترام برادر، موهای خود را کوتاه کردند. را

-فروید زیگموند

پوره های چوبی نیز برای او سوگوار شدند و اکو دکلمه او را به نوحه آنها خواند. •آتش، پرتاب

Machine Translated by Google

کلیدهای شخصیت

Coquettes طبق مفهوم رایج، عشوه‌ها طعنه‌های بی‌نقصی هستند، متخصصان در برانگیختن میل از طریق ظاهر تحریک آمیز یا نگرش فریبنده. اما ماهیت واقعی در واقع توانایی آنها در به دام انداختن عاطفی مردم و نگه داشتن قربانیان خود در چنگال آنها است که مدتها بعد از اولین هوس میل می گذرد. این مهارتی است که آنها را در ردیف مؤثرترین اغواگران قرار می دهد. موفقیت آنها ممکن است تا حدودی عجیب به نظر برسد، زیرا آنها اساسا موجوداتی سرد و دور هستند. اگر کسی را به خوبی بشناسید، هسته ی درونی او از جدایی و عشق به خود را احساس خواهید کرد. ممکن است منطقی به نظر برسد که وقتی از این ویژگی آگاه شدید، دستکاری های کوکت را مشاهده کنید و علاقه خود را از دست بدهید، اما بیشتر اوقات ما برعکس آن را می بینیم. پس از سال‌ها بازی‌های عشوه‌گرانه ژوزفین، ناپلئون به خوبی از دستکاری او آگاه بود. با این حال این فاتح پادشاهی ها، این بدبین و بدبین، نتوانست او را ترک کند.

مشعل ها و آغوش در حال آماده شدن بودند، اما جسد او در جایی یافت نشد. به جای جسد او، گلی با دایره‌ای از گلبرگ‌های سفید دور زرد پیدا کردند

مرکز

دگرگونی ها ترجمه شده توسط مری ام. اینز

-OVID،

خودخواهی یکی از ویژگی هایی است که می تواند الهام بخش عشق باشد.

-ناتانیل هاثورن

برای درک قدرت عجیب و غریب عشوه، ابتدا باید یک ویژگی مهم عشق و میل را درک کنید: هر چه واضح تر یک شخص را تعقیب کنید، احتمال اینکه او را بدرقه کنید بیشتر است. توجه بیش از حد می‌تواند برای مدتی جالب باشد، اما به زودی تبدیل به حالت کلاستروفوبیک و ترسناک می‌شود. این نشانه ضعف و نیاز است، ترکیبی فریبنده. هر چند وقت یکبار این اشتباه را مرتکب می شویم، فکر می کنیم حضور مداوم ما باعث اطمینان خاطر می شود. اما کوکت ها درک ذاتی از این پویایی خاص دارند. استادان کناره گیری انتخابی، به سردی اشاره می کنند، گاهی اوقات خود را غایب می کنند تا قربانی خود را از تعادل خارج کنند، متعجب و شیفته. عقب نشینی آنها آنها را مرموز می کند و ما آنها را در تخیلات خود می سازیم. (از سوی دیگر، آشنایی، آنچه را که ما ساخته ایم تضعیف می کند.) دوری، احساسات را بیشتر درگیر می کند. به جای اینکه ما را عصبانی کند، ما را ناامن می کند. شاید آنها واقعاً ما را دوست ندارند، شاید ما علاقه آنها را از دست داده ایم. هنگامی که غرور ما در خطر است، تسلیم عشوه می شویم تا ثابت کنیم هنوز مطلوب هستیم. عضو دیگر: جوهر عشوه گری نه در اذیت و وسوسه، بلکه در گام بعدی، یعنی کناره گیری عاطفی نهفته است. این کلید میل به بردگی است.

سقراطی که می بینید تمایل دارد عاشق مردان جوان خوش قیافه شود و همیشه در جامعه آنهاست و از آنها در خلسه است ... اما وقتی زیر سطح را ببینید درجه ای از خودکنترلی را کشف خواهید کرد. آقایان به سختی می توانید تصوری از آن بسازید. .

. .

او تمام زندگی خود را صرف تظاهر و بازی با مردم می کند، و من شک دارم که آیا کسی تا به حال گنجینه هایی را دیده است که وقتی جدی می شود و آنچه را که در درونش نگه می دارد فاش می کند، آشکار می شود. . •با این باور که او در تحسین جذابیت های من جدی است، تصور می کردم که یک خوش شانسی شگفت انگیز برای من اتفاق افتاده است. اکنون باید بتوانم در ازای لطف خود، تمام آنچه را که سقراط می دانست، دریابیم. زیرا باید بدانید که هیچ محدودیتی برای غروری که در ظاهر خوبم احساس می کردم وجود نداشت. با این هدف، خدمتکارم را که تا آن زمان همیشه در مواجهه با سقراط نزد خود نگه داشته بودم، فرستادم و خود را با او تنها گذاشتم. باید تمام حقیقت را به شما بگویم؛ با دقت شرکت کنید، و آیا شما،

برای استفاده از قدرت عشوه گری، باید یک ویژگی دیگر را درک کنید: خودشیفتگی. زیگموند فروید «زن خودشیفته» (که اغلب به ظاهرش وسواس دارد) را به عنوان تیپی که بیشترین تأثیر را بر مردان دارد توصیف می کند. او توضیح می دهد که در کودکی، ما از مرحله خودشیفتگی عبور می کنیم که بسیار لذت بخش است. ما با خوشحالی خودکفا و درگیر خود هستیم، نیاز روانی کمی به افراد دیگر نداریم. سپس، آهسته آهسته، اجتماعی می‌شویم و به ما یاد می‌دهند که به دیگران توجه کنیم -اما پنهانی آرزوی آن روزهای اولیه سعادتمند را داریم. زن خودشیفته مرد را به یاد آن دوران می اندازد و او را حسادت می کند. شاید تماس با او این احساس درگیری با خود را بازگرداند .

یک مرد نیز با استقلال زن کوکته به چالش کشیده می شود -او می خواهد کسی باشد که او را وابسته کند، حباب او را بشکند. با این حال، این احتمال بسیار بیشتر است که در نهایت برده او شود و او را تسلیم کند

Machine Translated by Google

توجه قطعی برای به دست آوردن عشق او و شکست خوردن. زیرا زن خودشیفته از نظر عاطفی نیازمند نیست. او خودکفا است و این به طرز شگفت آوری اغوا کننده است. عزت نفس در اغواگری بسیار مهم است. (نگرش شما نسبت به خودتان توسط طرف مقابل به روش های ظریف و ناخودآگاه خوانده می شود.) عزت نفس پایین باعث دفع، اعتماد به نفس و خودکفایی می شود. هر چه به نظر می رسد کمتر به افراد دیگر نیاز دارید، احتمال بیشتری وجود دارد که دیگران به سمت شما کشیده شوند. اهمیت این را در همه روابط درک کنید و نیازهای خود را راحت تر سرکوب خواهید کرد. اما خود جذبی را با نارسیسیسم اغواکننده اشتباه نگیرید. صحبت بی پایان در مورد خودتان به شدت ضد اغوا کننده است و نه خودکفایی بلکه ناامنی را آشکار می کند.

سقراط، اگر چیزی که می گویم نادرست است، مرا بالا بکش. من به خودم اجازه دادم با او خلوت کنم، می گویم، آقایان، و طبیعتاً تصور می کردم که او شروع به صحبت هایی از آن نوع صحبت هایی کند که معشوق معمولاً در زمانی که عزیزشان هستند و من هستم، با او صحبت می کند.

تک به تک،

خوشحالم هیچ چیز از نوع؛ او آن روز را با من در یک نوع صحبت معمول با او گذراند و سپس مرا ترک کرد و رفت. در مرحله بعد از او دعوت کردم تا با من تمرین کند

Coquetteبه طور سنتی به عنوان یک زن در نظر گرفته می‌شود، و مطمئناً این استراتژی برای قرن‌ها یکی از معدود سلاح‌هایی بود که زنان برای درگیر کردن و به بردگی گرفتن خواسته‌های مرد داشتند. یکی از ترفندهای کوکت، کنار گذاشتن محبت های جنسی است، و ما زنان را در طول تاریخ می بینیم که از این ترفند استفاده می کنند: نینون دو انکلوس، زن بزرگ فرانسوی قرن هفدهم، مورد نظر همه مردان برجسته فرانسه بود، اما تنها زمانی به قدرت واقعی دست یافت که او به وضوح گفت که دیگر به عنوان بخشی از وظیفه خود با مردی نخواهد خوابید. این امر طرفداران او را به ناامیدی سوق داد، که او می‌دانست چگونه می‌تواند با حمایت موقت از مردی بدتر شود، به او اجازه دسترسی به بدن او را برای چند ماه داد، سپس او را به گروه ناراضی‌ها بازگرداند. ملکه الیزابت اول انگلستان عشوه گری را به حد افراط رساند و عمداً خواسته های درباریان خود را برانگیخت اما با هیچ یک از آنها نخوابید.

ورزشگاه و من در آنجا او را همراهی کردم و معتقد بودم که اکنون باید با او موفق شوم. او

ورزش کرد و کشتی گرفت

اغلب با من، بدون حضور هیچ کس دیگری، اما به سختی نیاز دارم که بگویم به هدفم نزدیکتر نبودم. چون فهمیدم این هم خوب نیست، تصمیم گرفتم مستقیماً به او حمله کنم و کاری را که قبلاً انجام داده بودم، رها نکنم. احساس کردم باید به ته موضوع برسم. پس دعوت کردم

عشوه گری که از دیرباز ابزار قدرت اجتماعی زنان بود، به آرامی توسط مردان، به ویژه اغواگران بزرگ قرن هفدهم و هجدهم که به قدرت چنین زنانی حسادت می کردند، اقتباس شد. یکی از اغواگران قرن هفدهم، دوک د لاوزون، در هیجان‌انگیز کردن یک زن استاد بود و سپس در کناره‌گیری ناگهانی و انکارناپذیر عمل کرد. زنان بر سر او وحشی شدند. امروزه عشوه گری کمتر جنسیتی دارد. در جهانی که از رویارویی مستقیم جلوگیری می کند، متلک، سردی و دوری گزینشی نوعی قدرت غیرمستقیم است که به طرز درخشانی مورد علاقه اش را پنهان می کند. او هیچ تعرضی نداشت . برای پذیرفتن این عجله عجله کن باید قبل از هر چیز بتواند هدف دعوت خود را برانگیزد، اما در نهایت او موافقت کرد که بیاید. اولین یا توجه او. جذابیت می تواند جنسی باشد، وسوسه سلبریتی، چه زمانی که او آمد، او برخاست تا برود. در همان زمان، Coquetteسیگنال‌های مخالف را بلافاصله پس از تحریک واکنش‌های مخالف ارسال می‌کند و قربانی را در سردرگمی فرو می‌برد. تمام ، و در آن مناسبت ، قهرمان همنام رمان فرانسوی قرن هجدهم ماریو ، ماری آن، کوکت تمام عیار است. وقتی به کلیسا می‌رفت و شلوغ بود او را رفع می‌کند و او را وادار می‌کند تا با او بنشیند. او به او اجازه نمی‌دهد این کار. آشکارا مست کسی و بیش از حد به چیزهایی که او می‌خواهد، او را به مبهم و حتی متناقض باشید و ناامید کننده باشید.

من خجالت کشیدم و اجازه دادم

برو اما من به حمله برگشتم و این بار او را بعد از شام تا آخر شب در گفتگو نگه داشتم و بعد که می خواست برود، او را مجبور به ماندن کردم، با این التماس که برای او خیلی دیر شده است . او شرط کرد

رفتن. خود را برای استراحت، با استفاده به عنوان یک تخت از کاناپه ای که در آن او

هنگام شام در کنار شام من دراز کشیده بود و کسی در آن نخوابیده بود

رهبر معنوی بزرگ جیدو کریشنامورتی یک همکار ناخودآگاه بود. کریشنامورتی که توسط تئوسوفیست ها به عنوان «معلم جهانی» مورد احترام قرار می گیرد، همچنین یک شیک پوش بود. او عاشق لباس های شیک بود و به طرز شیطانی خوش تیپ بود. در

Machine Translated by Google

اتاق اما خودمان •در همان زمان، تجرد را تمرین می کرد و از لمس شدن وحشت داشت. در سال 1929یا سوگند به همه خدایان، خدابانوران را در سراسر جهان شوکه کرد و
اعلام کرد که او بهشتی است که برای هر چیزی نه خدا و نه حتی یک گورو، و هیچ پیروانی نمی‌خواهد. این تنها ارتفاعی که در این فاصله اتفاق افتاده بود به جذابیت او می‌افزاید:
زنان به تعداد زیادی عاشق او می‌شدند، و آگهی‌اش برای ما وقتی بعد از خوابیدن با سقراط از خواب برمی‌خاستم، من ویزران بیش‌تر فداکار می‌شدم. از نظر جسمی و روانی،
کریشنامورتی ممکن است در خواب بوده باشد و سیگنال‌هایی برعکس می‌فرستد. در حین موعظه عشق و پذیرش عمومی با پدر یا بزرگترم ، در زندگی شخصی مردم را از
جذابیت خود و برادرش دور می کرد. •فکر می کنید وسواس من نسبت به ظاهر او چه چیزی بوده است که ممکن است توجه او را به خود جلب کرده باشد، اما بعد از آن
[illegible]
می‌کردند، یک پویایی عشوه‌گرانه که شخصیتی عاطفی و فیزیکی ایجاد می‌کرد، وابستگی خودکنترلی او به مردی که از چنین چیزهایی دوری می‌کرد. کناره گیری او از و شجاعت .

. .نتیجه این بود که من نمی‌توانستم هیچ یک از این دو دنیا فقط باعث افزایش ارادت پیروان او شود. خود را عصبانی کنم عشوه گری به ایجاد الگوی
بستگی دارد که طرف مقابل را از او دور نگه دارد و تعادل خود را از بین ببرد. استراتژی فوق العاده موثر است. یک بار دوری از جامعه خود لذتی را تجربه می کند و نه آرزوی
تکرار آن را داریم. پس کوکته به ما لذت می‌دهد، سپس آن را پس می‌گیرد. راهی برای تسلیم کردن او به خواست من بیابم. .

من بودم تناوب گرما و سرما رایج ترین الگوی است و دارای تغییرات کاملاً نگران کننده و قدیمی است. یانگ کوئی فی،
کوکته چینی قرن هشتم که در وضعیتی سرگردان بود، امپراتور مینگ هوانگ را از طریق الگوی مهربانی و بردگی مردی که
هرگز تلخی نداشت، به بردگی گرفت: پس از آنکه او را با مهربانی مجذوب کرد، ناگهان شناخته شدن خشمگین، او را برای کوچکترین اشتباه به
[illegible]
[illegible]
که باشد نیز اغوا کننده است، به خصوص اگر به نظر ریشه ای عمیق، حتی معنوی، نه نیازمند یا رقت انگیز باشد، باعث می شود مردم به سمت
شما بیایند.

-الکیبیادس، نقل شده در

افلاطون، سمپوزیوم

عشوه‌ها هرگز حسادت نمی‌کنند -این امر تصویر آنها را از خودکفایی اساسی تضعیف می‌کند. اما آنها در برانگیختن حسادت استاد هستند: با توجه به شخص ثالث، ایجاد مثلث میل، به قربانیان خود نشان می دهند که ممکن است چندان علاقه ای نداشته باشند. این مثلث بندی در زمینه های اجتماعی و همچنین در زمینه های وابسته به عشق شهوانی بسیار اغوا کننده است. فروید که به زنان نارسیسیست علاقه مند بود، خود یک خودشیفته بود و دوری او شاگردانش را دیوانه می کرد. (آنها حتی نامی هم برای آن داشتند -"عقده خدا" او.) فروید که مانند نوعی مسیحا رفتار می کرد، بسیار والاتر برای احساسات کوچک، همیشه بین خود و شاگردانش فاصله می گرفت و به سختی آنها را برای شام دعوت می کرد. می گویند، و زندگی خصوصی خود را در هاله ای از رمز و راز نگه می دارد.

با این حال او گهگاه یکی از مشاوران خود را برای اعتماد به نفس انتخاب می کرد: کارل یونگ، اتو رنک، لو آندریاس-سالومه. نتیجه این بود که شاگردانش از کوره در رفتند و سعی کردند لطف او را جلب کنند، تا کسی باشند که او انتخاب کرد. حسادت آنها وقتی که ناگهان به یکی از آنها علاقه مند شد، فقط قدرت او را بر آنها افزایش داد.
ناامنی های طبیعی مردم در محیط های گروهی تشدید می شود. توسط

Machine Translated by Google

با حفظ دوری، کوکت ها رقابتی را برای جلب نظر خود آغاز می کنند. اگر توانایی استفاده از اشخاص ثالث برای حسادت دادن به اهداف، یک مهارت اغواکننده مهم است، زیگموند فروید یک کوکت بزرگ بود.

تمام تاکتیک های کوکت توسط رهبران سیاسی برای عاشق کردن مردم اقتباس شده است. این رهبران در حالی که توده‌ها را به هیجان می‌آورند، از درون جدا می‌مانند، که آنها را تحت کنترل نگه می‌دارد. روبرتو میشلز، دانشمند علوم سیاسی، حتی از چنین سیاستمدارانی با عنوان Cold Coquettes یاد کرده است.

ناپلئون کوکت را با فرانسوی ها بازی کرد: پس از موفقیت های بزرگ مبارزات ایتالیایی که او را به یک قهرمان محبوب تبدیل کرد، فرانسه را ترک کرد تا مصر را فتح کند، زیرا می دانست که در غیاب او دولت از هم خواهد پاشید، مردم تشنه بازگشت او خواهند بود. و عشق آنها به عنوان پایه ای برای گسترش قدرت او عمل می کند. مائو زدونگ پس از برانگیختن توده‌ها با یک سخنرانی هیجان‌انگیز، روزها متوالی از دیدگان ناپدید می‌شد و خود را به عبادت مذهبی تبدیل می‌کرد. و هیچ کس به اندازه یوزف تیتو، رهبر یوگسلاوی که به طور متناوب بین فاصله گرفتن از مردم و همذات پنداری عاطفی با مردمش تغییر می کرد، عشوه گر نبود. همه این رهبران سیاسی افراد خودشیفته تایید شده بودند. در مواقع دشواری، زمانی که مردم احساس ناامنی می کنند، تأثیر چنین عشوه گری سیاسی حتی قوی تر می شود. درک این نکته مهم است که عشوه گری در گروه بسیار مؤثر است و حسادت، عشق و فداکاری شدید را تحریک می کند. اگر با گروهی چنین نقشی را بازی می کنید، به یاد داشته باشید که فاصله احساسی و فیزیکی را رعایت کنید. این به شما این امکان را می دهد که به دستور گریه کنید و بخندید، خودکفایی کنید و با چنین جدایی می توانید احساسات مردم را مانند یک پیانو بنوازید.

نماد :

سایه. نمی توان آن را درک کرد. تعقیب

سایه تو خواهد گریخت. پشتت را برگردان

آن را دنبال خواهد کرد. این هم سمت تاریک آدم است،

چیزی که آنها را مرموز می کند. بعد از اینکه دادند

ما را خوشحال می کند، سایه کناره گیری آنها ما را مشتاق می کند

برای بازگشت آنها، همانطور که ابرها ما را به آرزوی خورشید می کشانند.

Machine Translated by Google

خطرات

کوکت ها یا یک خطر آشکار روبرو هستند: آنها یا احساسات فرار بازی می کنند.

هر بار که اونگ می چرخد، عشق به نفرت تغییر می کند. بنابراین آنها باید یا همه چیز را با دقت تشریح کنید غیبت آنها نمی تواند خیلی طولانی باشد، حملات خشم آنها باید به سرعت با لبخند همراه شود. عشوه‌ها می‌توانند قربانیان خود را برای مدت طولانی در دام عاطفی نگه دارند، اما طی ماه‌ها یا سال‌ها این پویایی می‌تواند خسته‌کننده شود. جیانگ چینگ، که بعدها به نام مادام مائو شناخته شد، از مهارت‌های عشوه‌گری برای تسخیر قلب مائو تسه تونگ استفاده کرد، اما پس از ده سال مشاجره، اشک‌ها و خونسردی به شدت آزاردهنده شد و زمانی که عصبانیت از عشق قوی‌تر شد، مائو توانست. جدا کردن ژوزفین، یک کوکته باهوش‌تر، توانست با گذراندن یک سال تمام بدون بازی‌کردن یا کناره‌گیری از ناپلئون، خود را وفق دهد.

زمان بندی همه چیز است. اما از سوی دیگر، عشوه گری احساسات قدرتمندی را برمی انگیزد و جدایی ها اغلب موقتی هستند. عشوه گری اعتیادآور است: پس از شکست طرح اجتماعی که مائو آن را جهش بزرگ برای بخش نامید، مادام مائو توانست دوباره قدرت خود را بر شوهر ویران شده خود بازگرداند.

کوکته سرد می تواند نفرت عمیقی را برانگیزد. والری سولاناس زن جوانی بود که تحت طلسم اندی وارهول قرار گرفت. او نمایشنامه‌ای نوشته بود که او را سرگرم می‌کرد، و این تصور برایش ایجاد شد که ممکن است آن را به فیلم تبدیل کند. او تصور می کرد که یک سلبریتی شود. او همچنین در جنبش فمینیستی شرکت کرد و هنگامی که در ژوئن 1968متوجه شد وارهول با او بازی می کند، خشم فزاینده خود را متوجه مردان کرد و سه بار به او شلیک کرد و نزدیک بود او را بکشد. عشوه‌های سرد ممکن است احساساتی را برانگیزد که نه آنقدر شهوانی که عقلانی هستند، شور و شوق کمتر و جذابیت بیشتری داشته باشند. نفرتی که آنها می توانند برانگیزند، موذیانه تر و خطرناک تر است، زیرا ممکن است با یک عشق عمیق خنثی نشود. آن‌ها باید محدودیت‌های بازی و تأثیرات آزاردهنده‌ای که می‌توانند روی افراد کم‌ثبات‌تر داشته باشند، درک کنند.

Machine Translated by Google

the Charmer

جذابیت اغواگری بدون رابطه جنسی است. افسونگران دستکاری کننده تمام عیار هستند،

با ایجاد حس لذت و راحتی، زیرکی خود را پنهان می کنند. آنها

روش ساده است: آنها توجه را از خود منحرف می کنند و آن را روی خود متمرکز می کنند

هدف. آنها روح شما را درک می کنند، درد شما را احساس می کنند، با خلق و خوی شما سازگار می شوند.

در حضور یک افسونگر احساس بهتری نسبت به خود دارید. افسونگران

بحث نکنید، دعوا نکنید، شکایت نکنید، یا آزار نزنید -چه چیزی می تواند بهتر باشد

مجرای؟ با جذب کردن شما با زیاده‌روی‌شان درست می‌کنند

شما به آنها وابسته هستید و قدرت آنها افزایش می یابد. یاد بگیرید

طلسم افسونگر را با هدف قرار دادن مردم انجام دهید

ضعف های اولیه: غرور و

اعتماد به نفس.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

هنر جذابیت

تمایلات جنسی به شدت مخرب است. ناامنی ها و احساساتی که برمی انگیزد

اس

بالا اغلب می تواند رابطه ای را که در غیر این صورت عمیق تر و طولانی تر خواهد بود، کوتاه کند. راه حل افسونگر این است که جنبه هایی از تمایلات جنسی را که بسیار جذاب و اعتیاد آور هستند برآورده کند -توجه متمرکز، افزایش عزت نفس، تشویق لذت بخش، درک (واقعی یا وهمی) - اما خود جنسیت را کم کنید. این نیست که افسونگر تمایلات جنسی را سرکوب یا منع می کند. نهفته در زیر سطح هر گونه تلاش برای صداها، و مردانی با این جذابیت یک مزاحمت جنسی است، یک امکان. جذابیت نمی تواند بدون اشاره ای به گفته هایی که بیشترین تنش جنسی را ایجاد می کنند وجود داشته باشد. با این حال، نمی توان آن را حفظ کرد، مگر اینکه رابطه جنسی در حد مطلوب خود یا در پس زمینه حفظ شود . نظرات.

شبیه لوله های خود هستند

کلمه "Charm"از کلمه لاتین carmenگرفته شده است، یک آهنگ، اما همچنین یک شعار که به طلسم جادویی گره خورده است. افسونگر به طور ضمنی این تاریخ را درک می کند و با دادن چیزی که به مردم توجه می کند و آنها را مجذوب خود می کند، طلسم می کند. و راز جلب توجه مردم، در حالی که قدرت عقل آنها را کاهش می دهد، ضربه زدن به چیزهایی است که کمترین کنترل را بر آنها دارند: نفس، غرور و عزت نفس آنها. همانطور که بنجامین دیزرائیلی گفت: "با مردی در مورد خودش و در آن سوی رودخانه ها صحبت کنید -او ساعت ها در حال مبارزه خواهد بود." استراتژی هرگز نمی تواند آشکار باشد. ظرافت بالادستی خوب نیست. \برو مهارت عالی .Charmerاگر هدف قرار است در صورت تلاش‌های افسونگر با شیرها یا ببرها راحت نبیند و مشکوک نشود، شاید حتی از اینکه قصد اهلی کردن آنها را دارید خسته شوید. \گاو نر مورد توجه قرار می گیرد، لمس سبک ضروری است. Charmerمانند پرتوی نور است که با درجات آهسته شخم می زند. . \مستقیماً روی یک هدف بازی نمی‌کند، اما درخشش دلپذیر بر روی آن پخش می‌کند.

با شاخه برو ، آن را خم خواهی کرد. \از زور وحشیانه استفاده کنید، می‌شکند. \با شیرها برو ، سعی کن آنها را بشکنی

. .

بنابراین، اگر او نشان می دهد که جذابیت

قلاب زدن را برای یک بازی و کنوه قرار دهید، تمام تلاش خود را برای فریب دادن او به کار ببرید. اگر او شما را تأیید کند، هر کلمه‌اش را تکرار کنید، \موافق یا مخالف، و هر زمان که او می‌خندد بخندید. به یاد داشته باش \اگر گریه کرد، تو هم گریه کن: از هر تعبیرش نشانه بگیر. فرض کنید او در حال بازی روی تخته است، \سپس تاس را پرتاب کنید

هدف خود را در مرکز توجه قرار دهید. افسونگرها در پشت زمین محو می شوند. اهداف آنها موضوع مورد علاقه آنها می شود. برای اینکه یک افسونگر باشید باید گوش دادن و مشاهده را یاد بگیرید. بگذارید اهدافتان صحبت کنند و در این فرآیند خودشان را نشان دهند. همانطور که بیشتر در مورد آنها -نقاط قوت آنها و مهمتر از آن نقاط ضعف آنها -می دانید، می توانید توجه خود را فردی کنید، خواسته ها و نیازهای خاص آنها را جلب کنید، چاپلوسی های خود را با ناامنی های آنها تطبیق دهید. با تطبیق با روحیه آنها و همدلی با مشکلاتشان، می توانید احساس بزرگتر و بهتری در آنها ایجاد کنید و احساس ارزشمندی آنها را تأیید کنید. آنها را به ستاره نمایش تبدیل کنید تا تبدیل شوند

با بی دقتی، \مهره های خود را اشتباه نگیر، \آینه‌ها و یک گاو نر مانند

Machine Translated by Google

به شما معتاد شده و به شما وابسته می شود. در سطح انبوه، حرکات ایثارگری (هرچقدر هم که جعلی باشد) انجام دهید تا به مردم نشان دهید که در درد آنها شریک هستید و به نفع آنها کار می کنید، منفعت شخصی شکل عمومی خودپرستی است.

برده ای یا نه، چنین توجهی لطفا. .
. .

-اوید، هنر عشق،
ترجمه شده توسط پیتر گرین

منبع لذت باشید. هیچ کس نمی خواهد در مورد مشکلات و مشکلات شما بشنود. به شکایات اهداف خود گوش دهید، اما مهمتر از آن، با ایجاد لذت، آنها را از مشکلاتشان دور کنید. (این کار را به اندازه کافی انجام دهید تا آنها تحت تأثیر طلسم شما قرار بگیرند.) سبک دل بودن و سرگرم کننده بودن همیشه جذاب تر از جدی و انتقادی بودن است. حضور پرانرژی نیز جذاب‌تر از بی‌حالی است، که حکایت از کسالت، یک تابو اجتماعی عظیم دارد. و ظرافت و استایل معمولاً بر ابتذال پیروز می شود، زیرا بیشتر مردم دوست دارند خود را با هر چیزی که فکر می کنند والا و بافرهنگ می دانند همراهی کنند. در سیاست، به جای واقعیت، توهم و افسانه را ارائه دهید. به جای اینکه از مردم بخواهید برای خیر بزرگتر فداکاری کنند، از مسائل اخلاقی بزرگ صحبت کنید. جذابیتی که به مردم احساس خوبی می دهد به رای و قدرت تبدیل می شود.

از دیزرائیلی خواسته شد
شام، و با شلوار سبز مخملی، با جلیقه قناری، کفش سگک دار، و سرآستین توری آمد. ظاهر او در ابتدا ناراحت کننده بود، اما با ترک میز، مهمانان به یکدیگر گفتند

شوخ ترین سخنران در
مهمانی ناهار مردی بود که جلیقه زرد پوشیده بود. بنیامین از آن زمان در گفتگوهای اجتماعی پیشرفت های زیادی کرده بود

روزهای شام موری
او که به روش خود وفادار بود، مراحل را یادآور شد: "در حال حاضر زیاد صحبت نکنید، سعی نکنید صحبت کنید. اما هر زمان که صحبت می کنید با خودداری صحبت کنید. با لحن ملایم صحبت کنید و همیشه به کسی که می گویید نگاه کنید. آدرس می دهند.

تضاد را به هارمونی بیاورید. دربار دیگ کینه و حسادت است، جایی که ترشی یک کاسیوس در حال فکر می تواند به سرعت به یک توطئه تبدیل شود. افسونگر می داند که چگونه تعارض را هموار کند. هرگز تضادهایی را تحریک نکنید که از جذابیت شما مصون باشد. در مقابل کسانی که پرخاشگر هستند، عقب نشینی کنید، بگذارید پیروزی های کوچک خود را داشته باشند. تسلیم شدن و زیاده‌روی، نبرد را با دشمنان بالقوه جذاب می‌کند.

قبل از اینکه فرد بتواند به گفتگوی کلی با هر اثری بپردازد، آشنایی خاصی با موضوعات کم اهمیت اما سرگرم کننده وجود دارد که ابتدا باید به آنها دست یافت. به زودی با گوش دادن و مشاهده به اندازه کافی خواهید رسید.

هرگز مردم را آشکارا مورد انتقاد قرار ندهید -این باعث می شود آنها ناامن و در برابر تغییر مقاومت کنند. ایده های گیاهی، پیشنهادات القایی. مردم که با مهارت های دیپلماتیک شما مجذوب شده اند، متوجه قدرت رو به رشد شما نخواهند شد.

هرگز بحث نکنید. در جامعه چیزی نباید مطرح شود. فقط نتیجه بده اگر کسی با شما متفاوت است، تعظیم کنید و گفتگو را برگردانید.

قربانیان خود را به راحتی و آسایش آرام کنید. جذابیت مانند ترفند هیپنوتیزور با ساعت چرخان است: هرچه هدف راحت تر باشد، راحت تر می توان او را به میل خود خم کرد. کلید ایجاد احساس آرامش در قربانیان این است که آنها را آینه کنید و با خلق و خوی آنها وفق دهید. مردم خودشیفته هستند—آنها به سمت کسانی کشیده می شوند که بیشتر شبیه خودشان هستند. به نظر می رسد که ارزش ها و سلیقه های آنها را به اشتراک می گذارند، روح آنها را درک می کنند، و آنها تحت طلسم شما قرار می گیرند. این به ویژه اگر شما یک فرد خارجی هستید خوب عمل می کند: نشان دادن اینکه شما ارزش های گروه یا کشور مورد قبول خود را به اشتراک می گذارید (زبان آنها را یاد گرفته اید، آداب و رسوم آنها را ترجیح می دهید و غیره) بسیار جذاب است، زیرا برای شما این ترجیح یک انتخاب است. بحث تولد نیست هرگز آزار ندهید و بیش از حد مداوم نباشید -این ویژگی های جذاب آرامشی را که برای طلسم خود نیاز دارید مختل می کند.

در جامعه هرگز فکر نکنید؛
همیشه مراقب باشید، در غیر این صورت فرصت های زیادی را از دست خواهید داد و چیزهای ناخوشایند زیادی خواهید گفت.
با زنان صحبت کنید، تا جایی که می توانید با زنان صحبت کنید. این بهترین است
مدرسه این راهی برای به دست آوردن تسلط است، زیرا نیازی نیست به آنچه می گویید اهمیتی بدهید و بهتر است نباشید
معقول. آنها نیز شما را در بسیاری از نکات جمع خواهند کرد،

Machine Translated by Google

و چون آنها زن هستند توهین نخواهی شد.

هیچ چیز برای ورود یک مرد جوان به زندگی آنقدر مهم و مفید نیست که مورد انتقاد زنان قرار گیرد.»

-آندره مائوروآ، دیزرائیلی،
ترجمه شده توسط هامیش مایلز

در مواجهه با سختی ها آرامش و تسلط خود را نشان دهید. ناملایمات و ناکامی ها در واقع محیطی عالی برای جذابیت فراهم می کنند. نشان دادن ظاهری آرام و نامرتب در مواجهه با ناخوشایند باعث آرامش مردم می شود. شما صبور به نظر می رسید، انگار منتظر هستید تا سرنوشت کارت بهتری به شما بدهد -یا انگار مطمئن هستید که می توانید خود سرنوشت ها را مجذوب خود کنید. هرگز خشم، بدخلقی، یا انتقام جویی را نشان ندهید، این همه احساسات مخربی است که باعث می شود افراد حالت تهاجمی داشته باشند. در سیاست گروه های بزرگ، از ناملایمات به عنوان فرصتی برای نشان دادن ویژگی های جذاب بزرگواری و متانت استقبال کنید. بگذارید دیگران دچار آنفولانزا شوند و ناراحت شوند -این تضاد به نفع شما خواهد بود. هرگز ناله نکنید، هرگز شکایت نکنید، هرگز سعی نکنید خود را توجیه کنید.

میدونی جذابیت چیه:
راهی برای دریافت پاسخ بله بدون پرسیدن سوال واضح.

-آلبرت کامو

خودت را مفید کن اگر این کار را با ظرافت انجام دهید، توانایی شما در بهبود زندگی دیگران به طرز شیطانی اغوا کننده خواهد بود. مهارت‌های اجتماعی شما در اینجا مهم خواهند بود: ایجاد شبکه گسترده‌ای از متحدان به شما این قدرت را می‌دهد که افراد را با یکدیگر پیوند دهید، که باعث می‌شود آنها احساس کنند با شناختن شما می‌توانند زندگی خود را آسان‌تر کنند. این چیزی است که هیچ کس نمی تواند در برابر آن مقاومت کند.

سخنرانی که مخاطبان خود را با خود همراه می کند و مورد تشویق قرار می گیرد، اغلب کمتر دلالت برانگیز است، زیرا واضح است که چنین است.

دنبال کردن مهم است: بسیاری از مردم با وعده چیزهای بزرگ به یک فرد جذاب می شوند -شغل بهتر، یک تماس جدید، یک لطف بزرگ -اما اگر آنها را دنبال نکنند، به جای دوست، دشمن پیدا می کنند. هر کسی می تواند قول بدهد. چیزی که شما را متمایز می‌کند و شما را جذاب می‌کند، توانایی شماست که در نهایت از پس قولتان برآیید و با یک عمل قطعی عمل کنید.

متقاعد کننده افرادی که با هم صحبت می کنند از طریق لحن صدایی که اتخاذ می کنند و نگاهی که به یکدیگر دارند و نه تنها از طریق نوع زبانی که استفاده می کنند، بر یکدیگر تأثیر می گذارند. ما حق داریم یک گفتگوگر خوب را افسونگر بنامیم

برعکس، اگر کسی به شما لطفی کرد، قدردانی خود را آشکارا نشان دهید.
در دنیای بلوف و دود، عمل واقعی و کمک واقعی شاید جذابیت نهایی باشد.

نمونه هایی از افسونگرها

به معنای جادویی کلمه

-گوستاو تارد، نظر
ET LA FOULE، به نقل از سرژ
موسکوویچی، عصر جهان
جمعیت

.1در اوایل دهه ،1870ملکه ویکتوریا انگلستان به نقطه پایینی در زندگی خود رسیده بود. همسر محبوبش، شاهزاده آلبرت، در سال 1861درگذشت و او را بیش از غم و اندوه فرو برد. در تمام تصمیماتش به نصیحت او تکیه کرده بود. او بیش از آن بی سواد و بی تجربه بود که نمی توانست چیز دیگری انجام دهد، یا همه این احساس را در او ایجاد کردند. در واقع، با مرگ آلبرت، بحث های سیاسی و مسائل سیاسی اشک او را خسته کرد. حالا ویکتوریا به تدریج از انظار عمومی کنار رفت. در نتیجه، سلطنت کمتر محبوب شد و در نتیجه قدرت کمتری پیدا کرد.

در سال 1874حزب محافظه کار به قدرت رسید و رهبر آن بنجامین دیزرائیلی هفتاد ساله به نخست وزیری رسید. پروتکل الحاق او به کرسی او ایجاب می کرد که برای ملاقات خصوصی با ملکه که در آن زمان پنجاه و پنج سال داشت به کاخ بیاید. دو شریک غیر محتمل دیگر را نمی‌توان تصور کرد: دیزرائیلی که در اصل یهودی بود، پوست تیره و ویژگی‌های عجیب و غریب بر اساس استانداردهای انگلیسی داشت. در جوانی شیک پوشی بود، لباسش پر زرق و برق بود و ده رمان محبوب نوشته بود که سبک عاشقانه یا حتی گوتیک داشتند. از سوی دیگر، ملکه خشن و سرسخت، رسمی و ساده بود

Machine Translated by Google

طعم دیزرائیلی برای خشنود کردن او توصیه شد که او باید از ارسطو تقلید کند. طبیعی که او شجاعی بکند. بعید او
می تواند افراد را منعطف و متعهد کند، هر چند مستعد خرچنگ و بدخواه باشیم از این رو همین ترتیب، با مؤدب بودن و رفتار دوستانه،

آنچه را که همه به او گفته بودند نادیده گرفت و به عنوان یک شاهزاده شجاع در برابر او ظاهر شد، به یک زانو افتاد، دست او را گرفت و آن را بوسید و گفت: "من به مهربان ترین معشوقه ها می سپارم." دیزرائیلی متعهد شد که اکنون کارش تحقق رویاهای ویکتوریا است. او خصوصیات او را چنان ستایش کرد که سرخ شد. با این حال به اندازه کافی عجیب، او او را خنده دار یا توهین آمیز ندانست، اما با لبخند از رویارویی بیرون آمد. فکر کرد شاید باید به این مرد عجیب و غریب فرصتی بدهد و منتظر ماند تا ببیند او در مرحله بعد چه خواهد کرد.

ادب برای فطرت انسان همان گرمی است

موم

-آرتور شوپنهاور،
نصیحت ها و نکات،
ترجمه شده توسط T. BAILEY
ساندرز

ویکتوریا به زودی شروع به دریافت گزارش‌هایی از دیزرائیلی کرد -در مورد بحث‌های پارلمانی، مسائل سیاست‌گذاری و غیره -که شبیه هر چیزی بود که وزیران دیگر نوشته بودند. او با خطاب کردن او به عنوان "ملکه پری" و دادن انواع نام های رمز شرور به دشمنان مختلف سلطنت، یادداشت های خود را پر از شایعات کرد. دیزرائیلی در یادداشتی درباره یکی از اعضای جدید کابینه نوشت: "قد او بیش از شش فوت و چهار اینچ است؛ مانند سنت پیتر در رم، هیچ کس در ابتدا از ابعاد او آگاه نیست. و همچنین شکل آن." روحیه آرام و غیررسمی وزیر در حد بی احترامی بود، اما ملکه مسحور شد. او با ولع گزارش های او را خواند و تقریباً بدون اینکه متوجه شود، علاقه اش به سیاست دوباره برانگیخته شد.

هرگز توضیح نده هرگز شکایت نکنید.

-بنجامین دیزرائیلی

در آغاز رابطه آنها، دیزرائیلی تمام رمان های خود را به عنوان هدیه برای ملکه فرستاد. او در عوض تنها کتابی را که نوشته بود به او تقدیم کرد، مجله زندگی ما در ارتفاعات. از آن پس در نامه ها و گفتگوهایش با او عبارت «ما نویسنده ها» را پرت می کرد . ملکه از غرور می درخشید. او می‌شنید که او را برای دیگران تمجید می‌کرد -او گفت که عقاید، عقل سلیم و غرایز زنانه‌اش او را با الیزابت اول برابر می‌کرد. او به ندرت با او مخالف بود. در جلساتی که با سایر وزرا داشت، ناگهان برمی گشت و از او مشورت می خواست. در سال ،1875زمانی که دیزرائیلی موفق شد خرید کانال سوئز را از خدیو غرق در مصر به پایان برساند، دستاورد خود را به گونه ای به ملکه ارائه کرد که گویی تحقق ایده های خود در مورد گسترش امپراتوری بریتانیا بود. او علت را متوجه نشد، اما اعتماد به نفس او به سرعت در حال افزایش بود.

ویکتوریا یک بار برای نخست وزیرش گل فرستاد. او بعداً لطف کرد و گل پامچال فرستاد. اما هدیه او با یک یادداشت همراه بود: "از همه گل ها، گلی که زیبایی خود را طولانی تر حفظ می کند، پامچال شیرین است." دیزرائیلی ویکتوریا را در فضایی فانتزی قرار می داد که در آن همه چیز یک استعاره بود، و سادگی گل البته نماد ملکه و همچنین رابطه بین دو رهبر بود. ویکتوریا به طعمه افتاد. رزهای پریم به زودی گل مورد علاقه او شدند. در واقع هر کاری که دیزرائیلی انجام داد با تایید او روبرو شد. او به او اجازه داد که در حضور او بنشیند، یک امتیاز ناشناخته. هر دو در فوریه شروع به تبادل ولنتاین کردند. ملکه از مردم می پرسید که دیزرائیلی در یک مهمانی چه گفته است. وقتی او کمی بیش از حد به ملکه آگوستا آلمان توجه کرد، او به شدت حسادت کرد. درباریان تعجب کردند که چه بلایی سر زن سرسخت و رسمی که می شناختند -او مانند یک دختر شیفته رفتار می کرد.

Machine Translated by Google

در سال ،1876دیزرائیلی لایحه‌ای را به تصویب پارلمان رساند که ملکه ویکتوریا را «ملکه-امپراتور» اعلام می‌کرد. ملکه با خوشحالی کنار خودش بود. او از سر قدردانی و مطمئناً عشق، این شیک پوش و رمان نویس یهودی را به همتایان خود ارتقا داد و او را تبدیل به ارل بیکنسفیلد کرد، تحقق رویایی طولانی مدت.

دیزرائیلی می‌دانست که ظاهر چقدر می‌تواند فریبنده باشد: مردم همیشه او را از روی چهره و لباس‌هایش قضاوت می‌کردند، و او آموخته بود که هرگز چنین رفتاری با آنها نداشته باشد. بنابراین او فریب ظاهر هشیارانه ملکه ویکتوریا را نخورد. او احساس کرد که در زیر آن، زنی وجود دارد که مشتاق این است که مردی جنبه زنانه او را جلب کند، زنی مهربان، گرم و حتی جنسی. میزان سرکوب شدن این سمت ویکتوریا صرفاً قدرت احساساتی را که او پس از ذوب کردن ویکتوریا برانگیخت، آشکار کرد.

ذخیره.

رویکرد دیزرائیلی جلب توجه به دو جنبه از شخصیت ویکتوریا بود که دیگران آن را از بین برده بودند: اعتماد به نفس و تمایلات جنسی او. او در چاپلوسی نفس یک شخص استاد بود. همانطور که یکی از شاهزاده خانم انگلیسی گفت: "وقتی بعد از نشستن در کنار آقای گلادستون از اتاق ناهارخوری خارج شدم، فکر کردم که او باهوش ترین مرد انگلیس است. اما بعد از نشستن در کنار آقای دیزرائیلی، فکر کردم که باهوش ترین زن انگلیس هستم. "دیزرائیلی جادوی خود را با لمسی ظریف انجام داد و فضایی از سرگرمی و آرامش را القا کرد، به ویژه در رابطه با سیاست. هنگامی که گارد ملکه از کار افتاد، او این روحیه را کمی گرم تر، کمی تحسین برانگیزتر، به طرز ماهرانه ای جنسی کرد -البته بدون معاشقه آشکار. دیزرائیلی باعث شد تا ویکتوریا به عنوان یک زن تمایل داشته باشد و به عنوان یک پادشاه استعداد داشته باشد. چگونه می توانست مقاومت کند؟ چگونه می توانست چیزی را از او انکار کند؟

شخصیت ما اغلب بر اساس نحوه برخورد با ما شکل می گیرد: اگر والدین یا همسری در برخورد با ما حالت تدافعی یا بحث برانگیز داشته باشند، ما تمایل داریم به همان شیوه پاسخ دهیم. هرگز خصوصیات بیرونی افراد را با واقعیت اشتباه نگیرید، زیرا شخصیتی که در ظاهر نشان می دهند ممکن است صرفاً بازتابی از افرادی باشد که با آنها بیشتر در تماس بوده اند یا جبهه ای باشد که مخالف خود را پنهان می کند. ظاهر خشن ممکن است فردی را که برای گرما می میرد پنهان کند. یک نوع سرکوب شده و با ظاهری هوشیار ممکن است در واقع در تلاش برای پنهان کردن احساسات غیرقابل کنترل باشد. این کلید جذابیت است -تغذیه چیزی که سرکوب شده یا انکار شده است.

دیس رایلی با اغماض به ملکه، با تبدیل کردن خود به یک منبع لذت، توانست زنی را که سخت و بداخلاق شده بود نرم کند.
زیاده‌روی ابزاری قدرتمند برای اغواگری است: سخت است که با کسی که به نظر می‌رسد با نظرات و سلیقه‌های شما موافق است عصبانی یا در حالت تدافعی باشید.
افسونگرها ممکن است ضعیف تر از اهداف خود به نظر برسند، اما در نهایت آنها قدرتمندتر هستند زیرا توانایی مقاومت را ربوده اند.

.2در سال ،1971اورل هریمن، سرمایه دار آمریکایی و بازیگر قدرت حزب دموکرات، زندگی خود را در حال پایان یافت. او هفتاد و نه ساله بود، همسر چند ساله‌اش، ماری، به تازگی فوت کرده بود، و دموکرات‌ها بیرون بودند.

Machine Translated by Google

به نظر می رسید که کار سیاسی او در سمت ریاست جمهوری تمام شده است. او که احساس پیری و افسردگی می کرد، از گذراندن آخرین سال های زندگی خود با نوه هایش در دوران بازنشستگی بی سر و صدا صرف نظر کرد.

چند ماه پس از مرگ ماری، از هریمن صحبت شد تا در یک مهمانی در واشنگتن شرکت کند. او در آنجا با یک دوست قدیمی به نام پاملا چرچیل که در طول جنگ جهانی دوم او را می شناخت، در لندن ملاقات کرد، جایی که به عنوان فرستاده شخصی رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت به آنجا فرستاده شده بود. او در آن زمان بیست و یک ساله بود و همسر راندولف پسر وینستون چرچیل بود. مطمئناً زنان زیباتری در شهر وجود داشته است، اما هیچ‌یک از آن‌ها خوشایندتر نبوده است: او بسیار مراقب بود، به مشکلات او گوش می‌داد، با دخترش دوست می‌شد (هم سن و سال‌شان) و وقتی او را می‌دید آرام می‌کرد. . ماری در ایالات متحده باقی مانده بود و راندولف در ارتش بود، بنابراین در حالی که بمب‌ها بر روی لندن می‌بارید، Averellو پاملا رابطه خود را آغاز کردند. و در طول سال‌های زیادی که از جنگ می‌گذشت، او با او در تماس بود: او از فروپاشی ازدواج او و روابط بی‌پایان او با ثروتمندترین بازی‌بازهای اروپا خبر داشت. با این حال او از زمان بازگشتش به آمریکا و همسرش او را ندیده بود. چه تصادف عجیبی است که با او در این لحظه خاص از زندگی اش برخورد کنم.

در مهمانی، پاملا هریمن را از پوسته‌اش بیرون کشید، به شوخی‌هایش می‌خندید و او را وادار می‌کرد تا درباره لندن در روزهای شکوه جنگ صحبت کند.
او احساس کرد که قدرت قدیمی‌اش باز می‌گردد -گویی او را مجذوب خود می‌کرد . چند روز بعد او را در یکی از خانه های آخر هفته اش دید. هریمن یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود، اما خرج نمی کرد. او و ماری زندگی اسپارتایی داشتند. پاملا هیچ اظهار نظری نکرد، اما وقتی او را به خانه‌اش دعوت کرد، نمی‌توانست متوجه روشنی و سرزندگی زندگی‌اش نشود -همه جا گل، کتانی زیبا روی تخت، غذاهای فوق‌العاده (به نظر می‌رسید که او همه چیزهای مورد علاقه‌اش را می‌داند. خوراکی ها). او از شهرت او به عنوان یک اطلسی شنیده بود و فریب ثروتش را فهمیده بود، با این حال بودن در کنار او نیروبخش بود و هشت هفته پس از آن مهمانی، با او ازدواج کرد.

پاملا به همین جا بسنده نکرد. او شوهرش را متقاعد کرد که هنری را که ماری جمع آوری کرده بود به گالری ملی اهدا کند. او را مجبور کرد تا از مقداری از پولش جدا شود -صندوق امانی برای پسرش وینستون، خانه‌های جدید، تزئینات دائمی. رویکرد او ظریف و صبورانه بود. او به او احساس خوبی نسبت به دادن آنچه می خواست به او داد. در عرض چند سال، تقریباً هیچ اثری از ماری در زندگی آنها باقی نماند. هریمن زمان کمتری را با فرزندان و نوه هایش می گذراند. به نظر می رسید که او دوران جوانی دوم را می گذراند.

در واشنگتن، سیاستمداران و همسرانشان به پاملا با شک و تردید نگاه می کردند. آنها از طریق او دیدند، و از جذابیت او مصون بودند، یا اینطور فکر می کردند. با این حال، آنها همیشه به مهمانی های مکرر او می آمدند و خود را با این فکر که افراد قدرتمند آنجا خواهند بود توجیه می کردند.

همه چیز در این مهمانی ها برای ایجاد فضایی آرام و صمیمی تنظیم شده بود. هیچ کس نادیده گرفته نشد: افراد کم اهمیت خود را در حال صحبت با پاملا می دیدند و به آن نگاه دقیق او باز می شدند. او به آنها احساس قدرت و احترام می کرد. پس از آن او برای آنها یک

Machine Translated by Google

یادداشت یا هدیه شخصی که اغلب به چیزی اشاره می کند که در گفتگو ذکر کرده اند. همسرانی که او را نجیب نامیده بودند و بدتر از آن به آرامی نظر خود را تغییر دادند. مردان او را نه تنها فریبنده، بلکه مفید می‌دانستند - ارتباطات جهانی او بسیار ارزشمند بود. او می‌توانست آن‌ها را دقیقاً با شخص مناسب در تماس قرار دهد، بدون اینکه نیازی به سؤال باشد. احزاب هریمانز به زودی به رویدادهای جمع آوری کمک مالی برای حزب دموکرات تبدیل شدند. با خیالی آسوده، و با داشتن فضای اشرافی که پاملا ایجاد کرده بود و احساس اهمیتی که به آن‌ها می‌داد، احساس برتری می‌کردند، بازدیدکنندگان بدون اینکه دلیل آن را بدانند، دیوارهای خود را خالی می‌کردند. البته این دقیقاً همان کاری بود که تمام مردان زندگی او انجام داده بودند.

در سال ،1986اورل هریمن درگذشت. در آن زمان پاملا آنقدر قدرتمند و ثروتمند بود که دیگر نیازی به مرد نداشت. در سال 1993به عنوان سفیر ایالات متحده در فرانسه منصوب شد و به راحتی جذابیت فردی و اجتماعی خود را به دنیای دیپلماسی سیاسی منتقل کرد. وقتی در سال 1997فوت کرد، او هنوز کار می کرد.

ما اغلب Charmersرا چنین می شناسیم. زیرکی آنها را حس می کنیم (مطمئناً هریمن باید متوجه شده باشد که ملاقات او با پاملا چرچیل در سال 1971تصادفی نبوده است.) با این وجود، ما در طلسم آنها قرار می گیریم. دلیل ساده است: احساسی که Charmersارائه می دهد آنقدر نادر است که ارزش قیمتی را دارد که ما می پردازیم.

دنیا پر از آدم های خود شیفته است. در حضور آنها، ما می دانیم که همه چیز در رابطه ما با آنها به سمت خودشان هدایت می شود -ناامنی های آنها، نیاز آنها، تشنگی آنها برای توجه. این امر تمایلات خود محوری ما را تقویت می کند. ما به طور محافظتی خودمان را می بندیم. این یک سندرم است که فقط ما را با Charmers درمانده تر می کند. اولاً، آن‌ها زیاد درباره خودشان صحبت نمی‌کنند، که رمز و راز آنها را بیشتر می‌کند و محدودیت‌هایشان را پنهان می‌کند. دوم، به نظر می رسد که آنها به ما علاقه مند هستند، و علاقه آنها به قدری لذت بخش است که ما آرامش می گیریم و به روی آنها باز می شویم.

در نهایت، Charmersلذت بخش است. آنها هیچ یک از ویژگی های زشت اکثر مردم را ندارند -نق زدن، شکایت کردن، ابراز وجود. به نظر می رسد آنها می دانند چه چیزی خوشحال می شود. مال آنها گرمای پراکنده است. اتحاد بدون جنسیت (شاید فکر کنید که یک گیشا علاوه بر جذابیت، جنسی هم هست، اما قدرت او نه در محبت های جنسی که ارائه می کند، بلکه در توجه نادر خودآگاهانه اوست.) ناگزیر، ما معتاد و وابسته می شویم. و وابستگی منبع قدرت افسونگر است.

افرادی که از نظر جسمی زیبا هستند و با زیبایی خود بازی می کنند تا حضوری پر جنب و جوش داشته باشند، در نهایت قدرت کمی دارند. شکوفه های جوانی محو می شود، همیشه فردی جوان تر و زیباتر وجود دارد، و در هر صورت مردم از زیبایی بدون لطف اجتماعی خسته می شوند. اما آنها هرگز از این احساس نمی کنند که ارزش خود را تأیید می کنند. قدرتی را که می توانید با ایجاد احساس در طرف مقابل مانند ستاره یاد بگیرید. نکته کلیدی این است که حضور جنسی خود را پراکنده کنید: از طریق یک معاشقه عمومی، یک حس هیجانی مبهم و فریبنده تر ایجاد کنید، یک تمایلات جنسی اجتماعی شده که ثابت، اعتیادآور است و هرگز کاملاً ارضا نمی شود.

Machine Translated by Google

.3در دسامبر ،1936چیانگ کای شک، رهبر متحدان ملت چین، توسط گروهی از سربازان خود که از سیاست های او خشمگین بودند دستگیر شد: او به جای جنگ با ژاپنی ها، که به تازگی به چین حمله کرده بودند، به ادامه راه خود ادامه داد. جنگ داخلی او علیه ارتش کمونیست مائو زه دونگ. سربازان هیچ تهدیدی در مائو نمی دیدند -چیانگ تقریباً کمونیست ها را نابود کرده بود. در واقع، آنها معتقد بودند که او باید با مائو علیه دشمن مشترک متحد شود -این تنها کار میهن پرستانه بود. سربازان فکر کردند با دستگیری او می توانند چیانگ را مجبور کنند نظرش را تغییر دهد، اما او مردی سرسخت بود. از آنجایی که چیانگ مانع اصلی جنگ یکپارچه علیه ژاپنی ها بود، سربازان به این فکر افتادند که او را اعدام کنند یا به کمونیست ها بسپارند.

وقتی چیانگ در زندان دراز کشیده بود، تنها می توانست بدترین را تصور کند. چند روز بعد او از ژو انلای -یک دوست سابق و اکنون یک رهبر -ملاقات کرد

کمونیست. ژو مؤدبانه و محترمانه برای یک جبهه متحد استدلال کرد: کمونیست ها و ناسیونالیست ها در برابر ژاپنی ها. چیانگ نمی توانست شروع به شنیدن چنین صحبت هایی کند. او با شور و شوق از کمونیست ها متنفر بود و به طرز ناامیدکننده ای احساساتی شد. امضای قرارداد با کمونیست ها در این شرایط فریاد زد، تحقیرآمیز بود و تمام افتخارم را در میان ارتش خودم از دست داد. از بحث خارج است. اگه مجبوری منو بکش

ژو گوش داد، لبخند زد، به سختی یک کلمه گفت. با پایان یافتن ناسزای چیانگ، او به ژنرال ملی‌گرا گفت که توجه به افتخار چیزی است که او می‌داند، اما کاری که آنها باید انجام دهند این است که تفاوت‌هایشان را فراموش کنند و با مهاجم بجنگند. چیانگ می توانست هر دو ارتش را رهبری کند. در نهایت، ژو گفت که تحت هیچ شرایطی به همتایان کمونیست خود یا هر کسی در این مورد اجازه نخواهد داد که مرد بزرگی مانند چیانگ کای شک را اعدام کند. رهبر ناسیونالیست مات و مبهوت شد.

روز بعد، چیانگ توسط نگهبانان کمونیست از زندان خارج شد، به یکی از هواپیماهای ارتش خود منتقل شد و به مقر خود بازگردانده شد. ظاهراً ژو این سیاست را به تنهایی اجرا کرده بود، زیرا وقتی خبر آن به گوش سایر رهبران کمونیست رسید، آنها عصبانی شدند: ژو باید چیانگ را مجبور می‌کرد تا با ژاپنی‌ها بجنگد، وگرنه باید دستور اعدام او را می‌داد -آزاد کردن او بدون هیچ امتیازی. اوج بی رحمی بود و ژو می پرداخت. ژو چیزی نگفت و منتظر ماند. چند ماه بعد، چیانگ توافق نامه ای برای توقف جنگ داخلی و پیوستن به کمونیست ها علیه ژاپنی ها امضا کرد. به نظر می رسید که او به تنهایی به تصمیم خود رسیده است و ارتش او به آن احترام می گذارد -آنها نمی توانند به انگیزه های او شک کنند.

ناسیونالیست ها و کمونیست ها با همکاری یکدیگر، ژاپنی ها را از چین اخراج کردند. اما کمونیست ها، که چیانگ قبلاً تقریباً آنها را نابود کرده بود، از این دوره همکاری برای بازیابی قدرت استفاده کردند. هنگامی که ژاپنی‌ها آنجا را ترک کردند، به ناسیونالیست‌ها روی آوردند، که در سال 1949مجبور شدند سرزمین اصلی چین را به مقصد جزیره فور موزا، تایوان کنونی، تخلیه کنند.

اکنون مائو به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد. چین در وضعیت وحشتناکی قرار داشت و نیاز مبرمی به کمک داشت، اما استالین نسبت به چینی ها محتاط بود و به مائو درباره اشتباهات زیادی که مرتکب شده بود سخنرانی کرد. مائو پاسخ داد.

Machine Translated by Google

استالین تصمیم گرفت به جوان تازه شروع شده درسی بدهد. او به چین چیزی نمی داد. مزاج بالا رفت مائو فوراً به دنبال ژو انلای فرستاد که روز بعد وارد شد و مستقیماً سر کار رفت.

در جلسات طولانی مذاکره، ژو نمایشی از لذت بردن از ودکای میزبانانش داشت. او هرگز بحث نکرد و در واقع پذیرفت که چینی‌ها اشتباهات زیادی مرتکب شده‌اند، چیزهای زیادی برای آموختن از سووی‌های با تجربه‌تر داشتند: «رفیق استالین»، او گفت: «ما اولین کشور بزرگ آسیایی هستیم که به اردوگاه سوسیالیست‌های زیر نظر شما ملحق شدیم . راهنمایی." ژو با انواع نمودارها و نمودارهای منظمی آمده بود و می دانست که روس ها عاشق چنین چیزهایی هستند. استالین با او گرم شد. مذاکرات ادامه یافت و چند روز پس از ورود ژو، دو طرف معاهده کمک متقابل را امضا کردند -معاهده ای که برای چینی ها مفیدتر از شوروی بود.

در سال ،1959چین دوباره با مشکل عمیق مواجه شد. جهش بزرگ مائو به جلو، تلاشی برای جرقه زدن یک انقلاب صنعتی یک شبه در چین، یک شکست ویرانگر بود. مردم عصبانی بودند: در حالی که بوروکرات‌های پکن خوب زندگی می‌کردند، گرسنه می‌مردند. بسیاری از مقامات پکن، از جمله ژو، به شهرهای مادری خود بازگشتند تا نظم را برقرار کنند. اکثر آنها با رشوه مدیریت می‌شدند -با وعده‌های مختلف -اما ژو به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کرد: او از قبرستان اجدادی خود بازدید کرد، جایی که نسل‌های نسل از خانواده‌اش در آنجا دفن شده بودند، و دستور داد که سنگ قبرها را برداشته و تابوت‌ها را عمیق‌تر دفن کنند. اکنون زمین می تواند برای غذا کشاورزی شود. به تعبیر کنفوسیوس (و ژو یک کنفسیوسی مطیع بود)، این توهین آمیز بود، اما همه معنی آن را می دانستند: ژو حاضر بود شخصاً رنج بکشد. همه باید فداکاری می کردند، حتی رهبران. ژست او تأثیر نمادین بسیار زیادی داشت.

هنگامی که ژو درگذشت، در سال ،1976هجوم غیررسمی و سازماندهی نشده غم و اندوه عمومی دولت را غافلگیر کرد. آنها نمی توانستند درک کنند که چگونه مردی که در پشت صحنه کار کرده بود و از ستایش توده ها دوری می کرد، می توانست چنین محبتی را به دست آورد.

تسخیر چیانگ کای شک نقطه عطفی در جنگ داخلی بود. اعدام او ممکن بود فاجعه آمیز باشد: این چیانگ بود که ارتش ملی گرایان را در کنار هم نگه داشت و بدون او می توانست به چند دسته تقسیم شود و به ژاپنی ها اجازه دهد کشور را تسخیر کنند. وادار کردن او به امضای قرارداد نیز کمکی نمی کرد: او چهره خود را در برابر ارتش خود از دست می داد، هرگز به توافق نامه احترام نمی گذاشت و هر کاری که می توانست برای انتقام حقارت خود انجام می داد. ژو می‌دانست که اعدام یا وادار کردن یک اسیر فقط دشمن شما را جسور می‌کند و عواقبی خواهد داشت که نمی‌توانید کنترل کنید. از سوی دیگر، جذابیت یک سلاح دستکاری است که دستکاری خود را پنهان می کند و به شما اجازه می دهد بدون تحریک میل به انتقام به پیروزی برسید.

ژو به خوبی روی چیانگ کار کرد، به او احترام گذاشت، با بازی در قسمت پایین، اجازه داد او از ترس اعدام به رهایی از آزادی غیر منتظره بگذرد. ژنرال با حفظ حیثیت خود اجازه خروج داشت.

ژو می‌دانست که همه اینها او را نرم می‌کند و بذر این ایده را می‌کارد که شاید کمونیست‌ها در نهایت بد نبودند و او می‌تواند تغییر کند.

Machine Translated by Google

بدون اینکه ضعیف به نظر برسد، فکرش را در مورد آنها می‌داند، مخصوصاً اگر این کار را مستقلاً انجام می‌داد نه زمانی که در زندان بود. ژو در هر موقعیتی از همان فلسفه فیلسوفانه استفاده می‌کرد: پست‌تر، بی‌خطر و فروتن را بازی کنید.

اگر در نهایت به آنچه می خواهید برسید، این چه اهمیتی دارد: زمان بهبودی از یک جنگ داخلی، یک معاهده، اراده خوب توده ها.

زمان بزرگترین سلاح شماست. با صبر و حوصله یک هدف بلند مدت را در ذهن داشته باشید و نه شخص و نه ارتش نمی توانند در مقابل شما مقاومت کنند. و جذابیت بهترین راه بازی برای زمان است، برای گسترش گزینه های خود در هر شرایطی.

از طریق جذابیت می توانید دشمن خود را به عقب نشینی اغوا کنید و به شما فضای روانی برای طراحی یک استراتژی متقابل مؤثر را می دهد. نکته کلیدی این است که دیگران را احساساتی کنید در حالی که جدا هستید. آنها ممکن است احساس قدردانی، خوشحالی، متاثر شدن، مغرور بودن داشته باشند -تا زمانی که احساس کنند مهم نیست. یک فرد احساساتی، فردی پریشان است. آنچه را که می خواهند به آنها بدهید، به نفع شخصی آنها متوسل شوید، کاری کنید که آنها نسبت به شما احساس برتری کنند.

وقتی کودک چاقوی تیز را گرفت، سعی نکنید آن را پس بگیرید. در عوض، آرام بمانید، آب نبات بدهید، و کودک چاقو را رها می کند تا لقمه وسوسه انگیزی که شما ارائه می دهید را بردارد.

.4در سال ،1761ملکه الیزابت روسیه درگذشت و برادرزاده او به عنوان تزار پیتر سوم به سلطنت رسید. پیتر همیشه در قلب پسر بچه ای بود -او مدت هاست که از سن مناسب با سربازان اسباب بازی بازی می کرد -و حالا به عنوان تزار، بالاخره می توانست هر کاری که می خواهد انجام دهد و دنیا لعنت شود. پیتر با فردریک کبیر پیمانی منعقد کرد که برای فرمانروای خارجی بسیار مطلوب بود (پیتر فردریک را می پرستید و به ویژه نحوه راهپیمایی منظم سربازان پروس او). این یک شکست عملی بود، اما در زمینه احساسات و آداب، پیتر توهین آمیزتر بود: او از عزاداری مناسب برای عمه امپراتور خودداری کرد و چند روز پس از تشییع جنازه بازی ها و مهمانی های جنگی خود را از سر گرفت. او چه تفاوتی با همسرش کاترین داشت.

او در هنگام تشییع جنازه محترم بود، ماه‌ها بعد همچنان سیاه پوش بود و در تمام ساعات در کنار مقبره الیزابت در حال دعا و گریه دیده می‌شد. او حتی روسی هم نبود، بلکه یک شاهزاده خانم آلمانی بود که در سال 1745برای ازدواج با پیتر به شرق آمده بود بدون اینکه حتی یک کلمه از آن زبان صحبت کند. حتی پایین‌ترین دهقان هم می‌دانست که کاترین به کلیسای ارتدوکس روسی گرویده است و یاد گرفته بود روسی را با سرعتی باورنکردنی و زیبا صحبت کند. در قلب آنها فکر می کردند که او بیشتر از همه آن فامیل های دربار روسی است.

در طی این ماه‌های سخت، در حالی که پیتر تقریباً همه مردم کشور را آزرده خاطر می‌کرد، کاترین با احتیاط عاشقی به نام گریگوری اورلوف را که یک ستوان در نگهبانان بود نگه داشت. از طریق اورلوف بود که خبر تقوای او، پدر پرستی او، شایستگی او برای حکومت را منتشر کرد. پیروی از چنین زنی چه بهتر از خدمت به پیتر. تا اواخر شب، کاترین و اورلوف با هم صحبت می کردند و او به او می گفت که ارتش پشت سرش است و از او می خواست که کودتا کند. او با دقت گوش می داد، اما همیشه پاسخ می داد که اکنون زمان چنین چیزهایی نیست. اورلوف با خود تعجب کرد: شاید او برای چنین قدم بزرگی بیش از حد ملایم و منفعل بود.

Machine Translated by Google

رژیم پیتر سرکوبگر بود و دستگیری‌ها و اعدام‌ها انباشته شد.
او همچنین با تهدید به طلاق و ازدواج با معشوقه‌اش، نسبت به همسرش سوء استفاده بیشتری کرد. یک غروب مستی که به دلیل سکوت کاتر این و ناتوانی او در تحریک او حواسش پرت شده بود، دستور دستگیری او را داد. این خبر به سرعت پخش شد و اورلوف با عجله به کاترین هشدار داد که او را زندانی یا اعدام خواهند کرد، مگر اینکه سریع عمل کند. این بار کاترین بحث نکرد. او ساده ترین لباس عزاداری خود را پوشید، موهایش را نیمه باز گذاشت، به دنبال اورلوف به سمت کالسکه منتظر رفت و با عجله به پادگان ارتش رفت.

در اینجا سربازان روی زمین افتادند و لبه لباس او را بوسیدند -آنها چیزهای زیادی در مورد او شنیده بودند اما هرگز او را شخصاً ندیده بودند و او به نظر آنها مانند مجسمه ای از مدونا بود که زنده شده است. آنها یونیفورم ارتش را به او دادند و از زیبایی ظاهری او در لباس های مردانه شگفت زده شدند و به دستور اورلوف به سمت کاخ زمستانی حرکت کردند. این راهپیمایی با عبور از خیابان های سن پترزبورگ رشد کرد. همه کاتر این را تشویق کردند، همه احساس کردند که پیتر باید از سلطنت خلع شود. به زودی کشیشان آمدند تا کاترین را برکت دهند و مردم را بیشتر هیجان زده کردند. و در میان این همه، او ساکت و باوقار بود، گویی همه در دستان سرنوشت بود.

وقتی خبر این شورش مسالمت آمیز به پیتر رسید، هیستریک شد و موافقت کرد که همان شب از سلطنت کناره گیری کند. کاترین بدون حتی یک نبرد یا حتی یک گلوله امپراتور شد.

کاترین در کودکی باهوش و با روحیه بود. از آنجایی که مادرش دختری می‌خواست که مطیع باشد نه خیره‌کننده، و بنابراین می‌توانست بهتر باشد، کودک مورد انتقاد دائمی قرار می‌گرفت و در برابر آن دفاعی ایجاد می‌کرد: او یاد گرفت که به نظر می‌رسد به دیگران توجه کند. کاملاً به عنوان راهی برای خنثی کردن تهاجم آنها. اگر صبور بود و این موضوع را مجبور نمی کرد، به جای حمله به او، تحت طلسم او قرار می گرفتند.

وقتی کاترین به روسیه آمد -در شانزده سالگی، بدون دوست یا متحد در کشور -مهارت هایی را که آموخته بود در برخورد با مادر دشوارش به کار گرفت. در مواجهه با همه هیولاهای دربار -ملکه حیرت‌انگیز الیزابت، شوهر خردسال خودش، مکرها و خائن‌های بی‌پایان -او تجاوز کرد، به تعویق افتاد، منتظر ماند و افسون کرد. او مدتها بود که می خواست به عنوان ملکه سلطنت کند و می دانست که شوهرش چقدر ناامید است. اما چه فایده ای دارد که قدرت را با خشونت به دست بگیریم و ادعایی کنیم که برخی قطعاً آن را نامشروع می دانند و سپس باید بی انتها نگران باشند که او به نوبه خود از سلطنت خلع شود؟ نه، لحظه باید فرا می رسید و او باید مردم را مجبور می کرد که او را به قدرت برسانند. این یک سبک زنانه از انقلاب بود: کاترین با منفعل بودن و صبور بودن، پیشنهاد کرد که هیچ علاقه ای به قدرت ندارد. اثر آرام بخش بود -جذاب.

همیشه برای ما افراد سختی وجود خواهند داشت که به طور مزمن در امنیت هستند، افراد ناامیدکننده سرسخت، و شاکیان هیستریک. توانایی شما در خلع سلاح این افراد یک مهارت ارزشمند است. با این حال، باید مراقب باشید: اگر منفعل باشید، همه شما را خواهند گرفت. اگر قاطعانه رفتار کنید، ویژگی های هیولایی آنها را بدتر خواهید کرد. اغوا و جذابیت موثرترین سلاح متقابل است. در ظاهر، بخشنده باشید. با تک تک آنها سازگار شوید

Machine Translated by Google

حالت. روح آنها را وارد کنید. در باطن حساب کنید و منتظر بمانید: تسلیم شدن شما یک استراتژی است، نه یک روش زندگی. زمانی که زمان فرا رسد، و به ناچار خواهد شد، ورق ها تغییر خواهد کرد. پرخاشگری آنها آنها را به دردسر می اندازد و این شما را در موقعیتی قرار می دهد که آنها را نجات دهید و برتری را دوباره به دست آورید. (همچنین می توانید تصمیم بگیرید که به اندازه کافی غذا خورده اید و آنها را به فراموشی بسپارید.) جذابیت شما مانع از پیش بینی این موضوع یا مشکوک شدن آنها شده است. یک انقلاب کامل را می توان بدون حتی یک عمل خشونت آمیز، به سادگی با انتظار برای رسیدن و افتادن سیب به اجرا گذاشت.

نماد :

آینه. روح شما آینه ای را نگه می دارد

به دیگران. وقتی شما را می بینند آنها را می بینند

خود: ارزش‌ها، سلیقه‌ها، حتی معایب‌شان. آنها

رابطه عشق مادام العمر با تصویر خود راحت است و

خواب آور؛ پس آن را تغذیه کنید هیچ کس چیزی را که پشت آینه است نمی بیند.

Machine Translated by Google

خطرات

در اینجا کسانی هستند که از یک افسونگر مصون هستند. به خصوص بدبین ها و انواع مطمئنی که نیازی به اعتبارسنجی ندارند. این افراد تمایل دارند که Charmersرا لغزنده و فریبکار ببینند و می توانند برای شما مشکل ایجاد کنند. راه حل این است که کارهایی را انجام دهید که اکثر افسونگرها به طور طبیعی انجام می دهند: دوستی و جذابیت با افراد زیادی که ممکن است. قدرت خود را از طریق اعداد و ارقام ایمن کنید و دیگر نگران موارد معدودی نخواهید بود که نمی توانید آنها را اغوا کنید. مهربانی کاترین کبیر با هرکسی که ملاقات کرد، مقدار زیادی از حسن نیت ایجاد کرد که بعدا نتیجه داد. همچنین، گاهی اوقات فاش کردن یک نقص استراتژیک جذاب است.

آیا یک نفر وجود دارد که دوست ندارید؟ آشکارا اعتراف کنید، سعی نکنید چنین دشمنی را طلسم کنید، و مردم شما را انسانی تر، کمتر لغزنده می پندارند. دیس رایلی با دشمن بزرگ خود، ویلیام گلادستون، چنین قربانی داشت.

مقابله با خطرات جذابیت سیاسی دشوارتر است: رویکرد آشتی جویانه، تغییرپذیر و منعطف شما نسبت به سیاست، هرکسی را که به یک هدف معتقد است، دشمن خواهد ساخت. اغواگران اجتماعی مانند بیل کلینتون و هنری کیسینجر اغلب می توانستند با جذابیت شخصی خود بر سرسخت ترین حریف پیروز شوند، اما نمی توانستند یکباره همه جا باشند. بسیاری از اعضای پارلمان انگلیس، دیزرائیلی را یک خبره بدبین می‌دانستند. شخصاً شیوه جذاب او می‌توانست چنین احساساتی را از بین ببرد، اما نمی‌توانست کل مجلس را یک به یک صحبت کند. در مواقع سخت، زمانی که مردم در آرزوی چیزی اساسی و محکم هستند، افسونگر سیاسی ممکن است در خطر باشد.

همانطور که کاترین کبیر ثابت کرد، زمان بندی همه چیز است. افسونگران باید بدانند چه زمانی باید به خواب زمستانی بروند و چه زمانی زمان برای قدرت متقاعدسازی آنها فرا رسیده است. آنها که به انعطاف پذیری خود معروف هستند، گاهی اوقات باید به اندازه کافی انعطاف پذیر باشند تا انعطاف ناپذیر عمل کنند. ژو انلای، آفتاب‌پرست تمام عیار، می‌توانست نقش کمونیست سرسخت را در زمانی که برایش مناسب باشد، بازی کند. هرگز برده قدرت جذابیت خود نشو. آن را تحت کنترل داشته باشید، چیزی که می توانید به دلخواه آن را خاموش و روشن کنید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

the Charismatic

جذابیت

حضوری است که ما را به وجد می آورد. آی تی

از یک کیفیت درونی ناشی می شود -اعتماد به نفس

نجابت، انرژی جنسی، احساس هدف، محتوا

چیزی که اکثر مردم فاقد آن هستند و آن را می خواهند. این

کیفیت به بیرون تابش می کند و در ژست ها نفوذ می کند

کاریزماتیک، باعث می شود که آنها خارق العاده به نظر برسند

و برتر، و باعث می شود ما تصور کنیم بیشتر وجود دارد

برای آنها بیش از آنچه به چشم می آید: آنها خدایان، مقدسین هستند،

ستاره ها. کاریزماتیک ها می توانند یاد بگیرند که خود را افزایش دهند

کاریزما با نگاهی نافذ، سخنوری آتشین،

هوای رمز و راز آنها می توانند بر روی یک اغوا کنند

مقیاس بزرگ. یاد بگیرید که ایجاد کنید

توهم کاریزماتیک با تابش

شدت در حالی که باقی مانده است

جدا شده

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

کاریزما و اغواگری

حریسما اغواگری در سطح توده است. کاریزماتیک ها باعث ایجاد جمعیت می شوند

سی

مردم عاشق آنها می شوند، سپس آنها را همراهی می کنند. روند عاشق شدن آنها ساده است و مسیری شبیه به اغواگری یک به یک را دنبال می کند. شخصیت‌های کاریزماتیک ویژگی‌های خاصی دارند که کاملاً جذاب هستند و آنها را متمایز می‌کنند. این می تواند باور خود، جسارت و آرامش آنها باشد. آنها منبع این خصوصیات را مرموز نگه می دارند. آنها توضیح نمی دهند که اعتماد به نفس یا رضایت آنها از کجا می آید، اما همه می توانند آن را احساس کنند. بدون ظاهر تلاش آگاهانه به بیرون تابش می کند. چهره کاریزماتیک معمولاً متحرک، پر از انرژی، میل، هوشیاری است -نگاه عاشقی، چهره ای که به شدت جذاب و حتی به طور مبهم جنسی است. ما با خوشحالی از کاریزماتیک پیروی می کنیم زیرا دوست داریم به ویژه توسط افرادی که وعده ماجراجویی یا رفاه را می دهند هدایت شویم. ما خودمان را در هدف آنها گم می کنیم، از نظر عاطفی به آنها وابسته می شویم، با اعتقاد به آنها احساس سرزندگی بیشتری می کنیم -عاشق می شویم. کاریزما بر روی تمایلات جنسی سرکوب شده بازی می کند، یک بار شهوانی ایجاد می کند. با این حال، منشأ این کلمه نه در جنسیت، بلکه در مذهب نهفته است، و مذهب عمیقاً در کاریزما مدرن جای گرفته است.

"کاریزما" باید باشد
به معنای کیفیت خارق‌العاده یک شخص، صرف نظر از اینکه این کیفیت واقعی، ادعایی یا مفروض است، تلقی می‌شود. از این رو، اقتدار به حکومتی اطلاق می‌شود که بر مردان، خواه غالباً خارجی یا غالباً درونی باشد، که کاملاً به دلیل اعتقاد به کیفیت فوق‌العاده شخص خاص، تسلیم آن می‌شوند.

"کاریزماتیک"

هزاران سال پیش، مردم به خدایان و ارواح اعتقاد داشتند، اما کمتر کسی می‌توانست بگوید که شاهد معجزه‌ای بوده است، یک نمایش فیزیکی از قدرت الهی. با این حال، مردی که به نظر می‌رسید روحی الهی در او تسخیر شده بود -به زبان‌ها صحبت می‌کرد، لذت‌های هیجان‌انگیز، بیان رؤیاهای شدید -به‌عنوان کسی که خدایان او را متمایز کرده بودند برجسته می‌شد. و این مرد، یک کشیش یا یک پیامبر، قدرت زیادی بر دیگران پیدا کرد. چه چیزی باعث شد که عبرانیان به موسی ایمان بیاورند، او را از مصر دنبال کنند و با وجود سرگردانی بی پایانشان در بیابان به او وفادار بمانند؟ نگاه در چشم او، سخنان الهام‌بخش و الهام‌بخش او، چهره‌ای که به معنای واقعی کلمه هنگام پایین آمدن از کوه سینا می‌درخشید -همه این چیزها به او ظاهر ارتباط مستقیم با خدا را می‌داد و منبع اقتدار او بود.

MAX از—MAX WEBER،
ویر: مقالاتی در جامعه شناسی.
ویرایش شده توسط هانس گرث و
.Cرایت میلز

و اینها معنای «کاریزما» بود، یک کلمه یونانی که به پیامبران و خود مسیح اشاره دارد. در مسیحیت اولیه، کاریزما هدیه یا استعدادی بود که با فیض خدا و آشکار کردن حضور او تضمین می شد. اکثر مذاهب بزرگ توسط فردی کاریزماتیک تأسیس شده اند، شخصی که از نظر جسمی نشانه های لطف خدا را نشان می دهد.

با گذشت سالها، جهان منطقی تر شد. سرانجام مردم نه به حق الهی بلکه به این دلیل که رای به دست آوردند یا شایستگی خود را به اثبات رساندند به قدرت رسیدند. جامعه بزرگ آلمان در اوایل قرن بیستم

Machine Translated by Google

با این حال، مکس وبر، متخصص، متوجه شد که علیرغم پیشرفت فرضی ما، افراد کاریزماتیک بیش از همیشه وجود داشتند. به گفته وبر، آنچه شخصیت کاریزماتیک مدرن را مشخص می‌کرد، ظهور ویژگی خارق‌العاده‌ای در شخصیت آن‌ها بود که معادل نشانه‌ای از لطف خداوند بود. چگونه می توان قدرت روبسپیر یا لنین را توضیح داد؟ بیش از هر چیز این نیروی شخصیت مغناطیسی آنها بود که باعث برجسته شدن این مردان شد و منبع قدرت آنها بود. آنها از خدا صحبت نکردند، بلکه از یک هدف بزرگ، چشم انداز جامعه آینده صحبت کردند. جذابیت آنها احساسی بود. آنها تسخیر شده به نظر می رسیدند. و مخاطبان آنها به همان اندازه که مخاطبان قبلی نسبت به یک پیامبر واکنش نشان دادند. هنگامی که لنین درگذشت، در سال ،1924فرقه ای پیرامون خاطره او شکل گرفت و رهبر کمونیست را به یک خدا تبدیل کرد.

و خداوند به آن گفت
موسی: «این کلمات را بنویس،
مطابق با
این کلمات را من ساخته ام
با تو و با اسرائیل عهد بست.» و او بود

آنجا با خداوند چهل روز و چهل شب. نه نان خورد و نه نوشید

اب. و کلمات عهد و ده فرمان را بر لوحها نوشت. چه زمانی

امروزه به هرکسی که حضوری دارد و با ورود به اتاق توجه را جلب می کند، می گویند دارای کاریزما است. اما حتی این گونه‌های نه چندان برتر نیز ردی از کیفیتی را نشان می‌دهند که در معنای اصلی کلمه مطرح می‌شود.
کاریزمای آنها مرموز و غیرقابل توضیح است و هرگز آشکار نیست. آنها اعتماد به نفس غیر معمولی دارند. آنها موهبتی دارند -اغلب نرمی با زبان -که باعث می‌شود آنها را از بقیه متمایز کنند. آنها یک چشم انداز را بیان می کنند. ما ممکن است متوجه نباشیم، اما در حضور آنها نوعی تجربه دینی داریم: ما به این افراد اعتقاد داریم، بدون اینکه دلیل عقلی برای این کار داشته باشیم. هنگام تلاش برای ساختن اثری از کاریزما، هرگز منبع مذهبی قدرت آن را فراموش نکنید. شما باید یک کیفیت درونی را که دارای یک لبه مقدس یا معنوی است، منتشر کنید. چشمانت باید از آتش پیامبر بدرخشد. کاریزمای شما باید طبیعی به نظر برسد، گویی از چیزی مرموز خارج از کنترل شماست، هدیه ای از خدایان. در دنیای عقلانی و سرخورده ما، مردم آرزوی تجربه مذهبی دارند، به ویژه در سطح گروهی. هر نشانه ای از کاریزما با این تمایل به اعتقاد به چیزی بازی می کند. و هیچ چیز اغوا کننده تر از این نیست که به مردم چیزی بدهیم که به آن ایمان داشته باشند و از آن پیروی کنند.

موسی از آن پایین آمد
کوه سینا با دو جدول شهادت در دست هنگام فرود آمدن

از کوه، موسی نمی دانست که پوست

صورتش می درخشید زیرا با خدا صحبت می کرد. و هنگامی که هارون

و تمامی قوم اسرائیل موسی را دیدند، اینک پوست صورتش درخشید و از نزدیک شدن به او ترسیدند. اما موسی

آنها را صدا زد؛ و هارون و جمیع سران جماعت نزد او بازگشتند و موسی با آنها صحبت کرد. و پس از آن همه قوم اسرائیل نزدیک شدند، و او به آنها دستور داد که همه چیز

کاریزما باید عرفانی به نظر برسد، اما این بدان معنا نیست که شما نمی توانید ترفندهای خاصی را یاد بگیرید که کاریزمای شما را در حال حاضر تقویت کند یا ظاهر ظاهری آن را به شما بدهد. موارد زیر ویژگی های اساسی است که به ایجاد توهم کاریزما کمک می کند:

خداوند در کوه سینا با او صحبت کرده بود. و

هنگامی که موسی سخنان خود را با آنها به پایان رساند، نقاب بر صورت خود انداخت. اما هرگاه موسی وارد شد

در حضور خداوند تا با او صحبت کند، پرده را از سر برداشت تا اینکه بیرون آمد. و هنگامی که او بیرون آمد و آنچه را که به او دستور داده شده بود به قوم اسرائیل گفت، قوم اسرائیل چهره موسی را دیدند که پوست صورت موسی درخشید. و موسی دوباره پرده را بر صورتش می‌گذاشت تا اینکه وارد شد تا با او صحبت کند.

هدف. اگر مردم باور داشته باشند که شما برنامه ای دارید و می دانید به کجا می روید، به طور غریزی از شما پیروی می کنند. جهت مهم نیست: یک علت، یک ایده آل، یک چشم انداز را انتخاب کنید و نشان دهید که از هدف خود منحرف نخواهید شد. مردم تصور خواهند کرد که اعتماد شما از چیزی واقعی سرچشمه می گیرد -درست همانطور که عبرانیان باستان معتقد بودند موسی با خدا در ارتباط است، صرفاً به این دلیل که او نشانه های ظاهری را نشان می دهد.

هدفمندی در مواقع سختی کاریزماتیک دوچندان است. از آنجایی که اکثر مردم قبل از اقدام جسورانه (حتی زمانی که اقدام لازم است) تردید می کنند، اعتماد به نفس یک جانبه شما را در کانون توجه قرار می دهد.
مردم از طریق نیروی ساده شخصیت شما را باور خواهند کرد. هنگامی که فرانکلین دلانو روزولت در بحبوحه رکود به قدرت رسید، بسیاری از مردم اعتقاد کمی داشتند که بتواند اوضاع را تغییر دهد. اما در چند ماه اول ریاست جمهوری خود چنین اعتماد به نفس، قاطعیت و وضوحی از خود نشان داد

—خروج 34:27قدیمی
وصیت نامه

Machine Translated by Google

در برخورد با مشکلات متعدد کشور، عموم مردم او را به عنوان ناجی خود، فردی با کاریزمای شدید می دیدند.

آن شیطان آدمی برایم جذابیتی ایجاد می کند که حتی نمی توانم آن را برای خودم توضیح دهم و به حدی که با اینکه نه از خدا می ترسم و نه از شیطان، وقتی در حضور او هستم آماده می شوم مانند یک کودک بلرزم و او می تواند مرا وادار کند از سوراخ سوزن عبور کنم تا خودم را در آتش بیندازم.

رمز و راز. راز در قلب کاریزما نهفته است، اما نوع خاصی از رمز و راز است -رازی که با تضاد بیان می شود. کاریزماتیک ممکن است هم پرولتر باشد و هم اشراف (مائوتسه تونگ)، هم ظالم و مهربان (پیتر کبیر)، هم هیجان‌انگیز و هم به طرز یخی جدا شده (شارل دوگل)، هم صمیمی و هم دور (زیگموند فروید). از آنجایی که اکثر مردم قابل پیش بینی هستند، تأثیر این تضادها به طرز ویرانگری کاریزماتیک است. آنها درک شما را سخت می کنند، به شخصیت شما غنا می بخشند، باعث می شوند مردم در مورد شما صحبت کنند.

-ژنرال واندام، ON ناپلئون بناپارت

اغلب بهتر است تضادهای خود را به آرامی و با ظرافت آشکار کنید—اگر آنها را یکی بر روی دیگری بیاندازید، ممکن است مردم فکر کنند که شما شخصیت منطقی تری دارید. مرموز بودن خود را به تدریج نشان دهید و اخبار منتشر خواهد شد.
شما همچنین باید افراد را در کنار هم نگه دارید تا آنها را از کشف شما دور نگه دارید.

[توده ها] هرگز تشنه حقیقت نبوده اند. آنها خواستار توهم هستند و

یکی دیگر از جنبه های رمز و راز، اشاره ای به چیزهای عجیب و غریب است. ظهور موهبت های نبوی یا روحی به هاله شما می افزاید. چیزها را با اقتدار پیش بینی کنید و مردم اغلب تصور می کنند که آنچه شما گفته اید محقق شده است.

نمی تواند بدون آنها انجام دهد.
آنها دائماً آنچه را غیر واقعی است بر آنچه واقعی است ارجحیت می دهند; آنها تقریباً به شدت تحت تأثیر چیزهای نادرست و واقعی هستند.

مقدس بودن بسیاری از ما برای زنده ماندن باید دائما مصالحه کنیم. مقدسین این کار را نمی کنند. آنها باید آرمان های خود را بدون توجه به عواقب آن زندگی کنند.
اثر مقدس کاریزما می بخشد.
قداست بسیار فراتر از مذهب است: سیاستمدارانی که متفاوت از جورج واشنگتن و لنین هستند، با ساده زیستی، علیرغم قدرتشان -با تطبیق ارزش های سیاسی خود با زندگی شخصی شان، شهرت مقدسی را به دست آوردند. هر دو مرد پس از مرگ عملاً خدایی شدند. آلبرت انیشتین نیز هاله ای مقدس داشت –کودکانه، حاضر به سازش نبود، در دنیای خودش گم شده بود. نکته کلیدی این است که شما باید ارزش های عمیقی داشته باشید. آن بخش را نمی توان جعل کرد، حداقل نه بدون خطر اتهامات شارلاتانی که در دراز مدت کاریزما شما را از بین می برد. گام بعدی این است که تا حد امکان به سادگی و با ظرافت نشان دهید که آنچه را که باور دارید زندگی می کنید. در نهایت، ظاهر ملایم و بی ادعا در نهایت می تواند به کاریزما تبدیل شود، به شرطی که به نظر کاملاً با آن راحت باشید. منشا کاریزمای هری ترومن و حتی آبراهام لینکلن، این بود که به نظر می رسید یک انسان همه کس است.

آنها تمایل آشکاری به عدم تمایز بین این دو دارند.

-زیگموند فروید، THE نسخه استاندارد OFTHE روانشناسی آثار سیگموند فروید، جلد 18

سخنوری. یک کاریزماتیک به قدرت کلمات متکی است. دلیل آن ساده است: کلمات سریعترین راه برای ایجاد اختلال عاطفی هستند. آنها می توانند بدون اشاره به چیز واقعی، خشم را بالا ببرند، بالا ببرند. در طول جنگ داخلی اسپانیا، دولورس گومز ایباروری، معروف به لا پسیوناریا، سخنرانی‌های طرفدار کمونیست‌ها را ایراد کرد که از نظر احساسی آنقدر قدرتمند بودند که چندین لحظه کلیدی در جنگ را تعیین کردند. برای از بین بردن این نوع فصاحت، اگر گوینده به اندازه مخاطب عاطفی باشد، درگیر کلمات باشد، کمک می کند. با این حال، فصاحت را می توان آموخت: وسایلی که La Pasionaria استفاده کرد-

Machine Translated by Google

کلمات کلیدی، شعارها، تکرارهای ریتمیک، عباراتی که مخاطبان باید دوباره به آن بپردازند -به راحتی قابل دستیابی هستند. روزولت، یک نوع آرام و پاتریسیست، توانست خود را به یک سخنران پویا تبدیل کند، هم از طریق شیوه ارائه اش که آهسته و هیپنوتیزم کننده بود، و هم از طریق استفاده درخشان از تصویرسازی، تجسم و بلاغت کتاب مقدس. جمعیت حاضر در راهپیمایی های او اغلب اشک می ریختند. سبک آرام و مقتدر اغلب در درازمدت مؤثرتر از اشتیاق است، زیرا به طرز ماهرانه‌ای طلسم‌کننده‌تر و کمتر خسته‌کننده است.

تئاتری بودن کاریزماتیک بزرگتر از زندگی است، حضور اضافی دارد. بازیگران قرن ها این نوع حضور را مطالعه کرده اند. آنها می دانند چگونه روی صحنه شلوغ بایستند و توجه را جلب کنند. با کمال تعجب، این بازیگری نیست که بلندترین فریاد می‌زند یا شدیدترین ژست‌ها را به نمایش می‌گذارد که این جادو را به بهترین شکل انجام می‌دهد، بلکه بازیگری است که آرام می‌ماند و از خود اطمینان می‌دهد. اثر با تلاش زیاد از بین می رود. این ضروری است که خودآگاه باشید، این توانایی را داشته باشید که خودتان را همانطور که دیگران شما را می بینند، ببینید. دوگل فهمید که خودآگاهی کلید کاریزمای اوست. در آشفته ترین شرایط -اشغال فرانسه توسط نازی ها، بازسازی ملی پس از جنگ جهانی دوم، شورش ارتش در الجزایر -او خونسردی المپیکی را حفظ کرد که به زیبایی در برابر هیستری همکارانش بازی کرد. وقتی حرف می زد، هیچ کس نمی توانست چشم از او بردارد. هنگامی که می‌دانید چگونه به این روش توجه کنید، با حضور در مراسم تشریفاتی و آیینی که مملو از تصاویر هیجان‌انگیز هستند، جلوه را افزایش دهید و شما را شاهانه و خداگونه جلوه دهید.

پر زرق و برق هیچ ربطی به کاریزما ندارد -توجه نادرستی را به خود جلب می کند.

مهارناپذیری اکثر مردم سرکوب می‌شوند و دسترسی کمی به ناخودآگاه خود دارند -مشکلی که فرصت‌هایی را برای کاریزماتیک ایجاد می‌کند، که می‌تواند به نوعی صفحه نمایش تبدیل شود که دیگران احساسات و آرزوهای طرفدار مخفی خود را روی آن به نمایش بگذارند. شما ابتدا باید نشان دهید که نسبت به مخاطبانتان کمتر مهار می‌شوید -که سکسی خطرناکی از خود ساطع می‌کنید، از مرگ نمی‌ترسید، و به طرز خودانگیخته‌ای لذت‌بخش هستید. حتی اشاره ای به این ویژگی ها باعث می شود مردم فکر کنند شما قدرتمندتر از خودتان هستید. در دهه 1850، یک هنرپیشه غیرمتعارف آمریکایی، آدا آیزاکس منکن، از طریق انرژی جنسی افسارگسیخته و نترسی‌اش، جهان را در طوفان فرو برد. او نیمه برهنه روی صحنه ظاهر می شد و کارهای مرگبار را انجام می داد. تعداد کمی از زنان می توانستند چنین چیزهایی را در دوره ویکتوریا جرأت کنند و یک هنرپیشه نسبتاً متوسط تبدیل به چهره ای پرستش فرقه شد.

بسط عدم مهار بودن شما یک ویژگی رویایی در کار و شخصیت شماست که گشودگی شما را به ناخودآگاهتان نشان می دهد. داشتن این ویژگی بود که هنرمندانی مانند واگنر و پی کاسو را به بت هایی کاریزماتیک تبدیل کرد. پسر عمویش سیال جسم و روح است. در حالی که سرکوب‌شدگان سفت و سخت هستند، کاریزماتیک‌ها سهولت و سازگاری دارند که گشودگی آنها را به تجربه نشان می‌دهد.

Machine Translated by Google

گرمی. شما باید به چیزی باور داشته باشید و آنقدر به آن اعتقاد داشته باشید که تمام حرکات شما را متحرک کند و چشمان شما را روشن کند. این را نمی توان جعل کرد. سیاستمداران ناگزیر به مردم دروغ می گویند. چیزی که کاریزماتیک ها را متمایز می کند این است که آنها دروغ های خود را باور می کنند، که آنها را بسیار باورپذیرتر می کند. یک پیش نیاز برای باور آتشین، دلیل بزرگی برای تجمع است -یک جنگ صلیبی. به نقطه تجمع نارضایتی مردم تبدیل شوید و نشان دهید که با هیچ یک از تردیدهایی که انسان های عادی را آزار می دهد، شریک نیستید. در سال ،1490ژیرولامو ساوونارولای فلورانسی از بی اخلاقی پاپ و کلیسای کاتولیک انتقاد کرد. او با ادعای الهام الهی، در طول موعظه های خود چنان متحرک شد که هیستری جمعیت را فرا می گرفت.

ساوونارولا چنان پیروانی پیدا کرد که برای مدت کوتاهی شهر را تصرف کرد تا اینکه پاپ او را دستگیر کرد و در آتش سوزاند. مردم به خاطر عمق اعتقادش به او ایمان آوردند. مثال او امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد: مردم بیشتر و بیشتر منزوی می شوند و آرزوی تجربه جمعی دارند. اجازه دهید ایمان پرشور و مسری خودتان، در عمل به هر چیزی، چیزی برای باور کردن به آنها بدهد.

آسیب پذیری کاریزماتیک ها نیاز به عشق و محبت را نشان می دهند. آنها به روی مخاطبان خود باز هستند و در واقع انرژی آن را تغذیه می کنند. مخاطب نیز به نوبه خود توسط کاریزماتیک برق می‌گیرد، جریان با عبور و مرور افزایش می‌یابد. این جنبه آسیب پذیر در برابر کاریزما، جنبه اعتماد به نفس را نرم می کند، که می تواند متعصب و ترسناک به نظر برسد.

از آنجایی که کاریزما شامل احساساتی شبیه به عشق است، شما به نوبه خود باید عشق خود را به پیروان خود آشکار کنید. این یکی از مولفه های کلیدی جذابیتی بود که مرلین مونرو در دوربین تابش کرد. او در دفتر خاطرات خود نوشت: «می دانستم که متعلق به مردم هستم و به دنیا تعلق دارم، نه به این دلیل که با استعداد یا حتی زیبا بودم، بلکه به این دلیل که هرگز به هیچ چیز یا هیچ کس دیگری تعلق نداشتم.
عمومی تنها خانواده بود، تنها شاهزاده جذاب و تنها خانه ای که تا به حال رویای آن را داشتم." در شما آنها از شما رویگردان خواهند شد.از طرف دیگر، هرگز نباید دستکاری یا نیازمند به نظر برسید. جامعه خود را فردی مجرد تصور کنید که می خواهید او را اغوا کنید -هیچ چیز برای مردم فریبنده تر از این نیست که احساس کنید آنها مورد نظر هستند.

ماجراجویی. کاریزماتیک غیر متعارف است. آنها فضایی از ماجراجویی و ریسک دارند که حوصله‌شان را جذب می‌کند. در اعمال خود گستاخانه و شجاع باشید -دیده شوید که به نفع دیگران ریسک می کنید. ناپلئون مطمئن شد که سربازانش او را در کنار توپ ها در جنگ می بینند. لنین با وجود تهدیدهایی که به مرگ دریافت کرده بود، آشکارا در خیابان ها راه می رفت. کاریزماتیک ها در آب های آشفته رشد می کنند. یک موقعیت بحرانی به آنها اجازه می دهد جسارت خود را به رخ بکشند، که هاله آنها را افزایش می دهد. جان اف کندی در برخورد با بحران موشکی کوبا زنده شد، شارل دوگل زمانی که با شورش روبرو شد.

Machine Translated by Google

الجزایر آنها به این مشکلات دیار داشتند که کاریزماتیک به نظر برسند. و در واقع برخی حتی آنها را مهم کرده اند که موقعیت هایی را برانگیخته اند (مثلاً کندی از طریق سبک دیپلماسی کوتاهش) که به عشق آنها به ماجراجویی کمک می کند. قهرمانی را نشان دهید تا کاریزمایی به خود بدهید که تا آخر عمر برای شما ماندگار باشد. برعکس، کوچکترین نشانه ای از ترسو یا ترسو، هر کاریزمایی که داشتید را از بین می برد.

آسان تر می شود

تأثیر شگفت انگیز حضور ژان بر سربازان فرانسوی را درک کنید.

مغناطیس. اگر هر ویژگی فیزیکی در اغواگری بسیار مهم است، آن چشم است.

موقعیت او به عنوان یک رهبر آنها نشان می دهد که هیجان، تنش، جدایی، بدون کلمه ای که spoمنحصر به فرد بود. او کن بود. ارتباط غیرمستقیم در اغواگری و همچنین در کاریزما بسیار مهم است. نه یک سرباز حرفه ای؛ او واقعاً یک سرباز نبود. او حتی یک مغناطیسی همنبود. آنها نگاهی نافذ دارند که احساسات هدفشان را مختل می کند. مرد. او از اعمال زورید بدون حرف یا عملی را اطلاع بود. نگاه تهاجمی، فیدلی کاسترو می تواند جلگی کند. او یک دختر نباتی پوسیده بود. اما او باورکرد و مخالفان خود را به سکوت تقلیل داد. هنگامی که بتینو موسولینی به چالش کشیده شد، دیگران را متمایل کرده بود که چشمانش را بچرخاند و روزولت بتواند از اسطوری به نشان خود مردم چرخش هایش را رکشید که او رئیس را مشهور می شود که کوبا را تسخیر شد و کارلو رولان نگاهی که کشت و کوسولینی سلوخلگو دخیل شوهان• کاریزماتیک که در 1429 آنها توانگر ترسا را رسانده را نشان نمی دهد.

Pucelle of Domrémy، در راه خود به سمت تسکین شهر بود، خبری که، همانطور که وقایع نگار بیان می کند، آنها را بسیار دلداری داد.

همه این مهارت ها قابل دستیابی هستند. ناپلئون ساعت ها در مقابل آینه سپری کرد و نگاه خود را از نگاه بازیگر بزرگ معاصر تالما الگو گرفت.

کلید خودکنترلی است. ظاهر لزوماً نباید تهاجمی باشد. همچنین می تواند رضایت را نشان دهد. به یاد داشته باشید: چشمان شما می تواند کاریزما را نشات دهد، اما همچنین می تواند شما را به عنوان یک جعلی از بین ببرد. چنین ویژگی مهمی را به شانس واگذار نکنید. اثر مورد نظر خود را تمرین کنید.

—VITA SACKVILLE-WEST، سنت جوآن از آرک

بنابراین کاریزما اصیل به معنای توانایی ایجاد درونی و ابراز هیجان شدید از بیرون است، توانایی که فرد را مورد توجه شدید و تقلید غیرقابل انعطاف دیگران قرار می دهد.

-لیا گرین فیلد

انواع کاریزماتیک -نمونه های تاریخی

پیامبر معجزه گر در سال 1425، ژان آرک، دختری دهقانی اهل روستای دومرمی فرانسه، اولین دید خود را دید: "در سیزده سالگی بودم که خداوند صدایی برای راهنمایی من فرستاد." صدا صدای سنت مایکل بود و او با پیامی از جانب خدا آمد: ژوان به عنوان فرستاده شده بود تا فرانسه را از شر مهاجمان انگلیسی که اکنون بر بیشتر کشور حکومت می کردند و از هرج و مرج و جنگ ناشی از آن خلاص کند. او همچنین باید تاج و تخت فرانسه را به شاهزاده -دوفین، بعدها چارلز هفتم -که وارث قانونی آن بود بازگرداند. سنت کاترین و سنت مارگارت نیز با جوآن صحبت کردند. رؤیاهای او فوق العاده واضح بود: او سنت مایکل را دید، او را لمس کرد، او را بویید.

Machine Translated by Google

در ابتدا جوآن چیزی را که دیده بود به کسی نگفت. برای هر کسی که می دانست، او یک دختر مزرعه آرام بود. اما رؤیاها حتی شدیدتر شدند و بنابراین در سال 1429 دومرمی را ترک کرد و مصمم بود که مأموریتی را که خدا او را برای آن انتخاب کرده بود محقق کند. هدف او ملاقات چارلز در شهر شینون بود، جایی که دادگاه خود را در تبعید تأسیس کرده بود. موانع بسیار زیاد بود

در میان جمعیت مازادی که در حاشیه جامعه [در قرون وسطی] زندگی می‌کردند، همیشه تمایل شدیدی به رهبری یک فرد غیر روحانی یا شاید یک راهب یا راهب مرتد وجود داشت که خود را نه صرفاً به عنوان یک انسان مقدس، بلکه به عنوان یک پیامبر تحمیل می‌کرد. یا حتی به عنوان یک خدای زنده. این رهبر بر اساس قوت الهامات یا مکاشفه هایی که برای آنها ادعای منشأ الهی داشت، این رهبر برای پیروان خود مأموریتی مشترک با ابعاد گسترده و اهمیت جهانی تکان دهنده را صادر می کرد. اعتقاد به داشتن چنین مأموریتی، منصوب شدن از سوی الهی برای انجام یک وظیفه شگرف، موجبات سرگشتگی و

موس: شینون خیلی دور بود، سفر خطرناک بود، و چارلز، حتی اگر به او برسد، یک مرد جوان تنبل و ترسو بود که بعید بود با انگلیسی‌ها مخالفت کند. او بدون ترس از دهکده ای به روستای دیگر نقل مکان کرد و مأموریت خود را برای سربازان توضیح داد و از آنها خواست تا او را تا شینون همراهی کنند.

دختران جوان با بینش مذهبی در آن زمان یک دوجین سکه بودند و هیچ چیزی در ظاهر جوآن وجود نداشت که اعتماد به نفس را القا کند. با این حال، یک سرباز، ژان دو متز، شیفته او بود. چیزی که او را مجذوب خود کرد جزئیات رویاهای او بود: او شهر محاصره شده اورلئان را آزاد می کرد، پادشاه را در کلیسای جامع ریمز تاج گذاری می کرد، ارتش را به پاریس هدایت می کرد. او می دانست که چگونه زخمی می شود و کجا. کلماتی که او به سنت مایکل نسبت داد کاملاً شبیه زبان یک دختر کشاورز بود. و او بسیار آرام و مطمئن بود، او با اطمینان می درخشید. دی متز تحت طلسم او قرار گرفت. او بیعت کرد و با او به سمت شینون حرکت کرد. به زودی دیگران نیز کمک خواستند، و خبر از دختر جوان عجیب و غریب در راه ملاقات با چارلز رسید.

ناامید از یاتاقان های جدید و امید جدید. این به آنها نه تنها مکانی در جهان بلکه مکانی منحصر به فرد و درخشان داد. برادری از این نوع خود را نخبه ای احساس می کرد که بی نهایت از انسان های معمولی متمایز و بالاتر از آن است و در قدرت های معجزه آسای او نیز سهیم است.

جوآن در جاده 350 مایلی به شینون، که تنها با تعداد معدودی سرباز همراهی می‌شد، از میان سرزمینی پر از گروه‌های متخاصم، نه ترس و نه تردید نشان داد. این سفر چندین ماه طول کشید. وقتی سرانجام رسید، دوفین تصمیم گرفت با دختری که به رغم توصیه مشاورانش قول داده بود او را به تخت سلطنت بازگرداند، ملاقات کند. اما حوصله اش سر رفته بود و می خواست سرگرمی کند و تصمیم گرفت با او حقه بازی کند. قرار بود او را در سالنی مملو از درباریان ملاقات کند. برای آزمایش قدرت نبوی او، خود را به عنوان یکی از این مردان درآورد و مرد دیگری را به لباس شاهزاده پوشاند. با این حال، هنگامی که جوآن وارد شد، در کمال تعجب جمعیت، مستقیماً به سمت چارلز رفت و گفت: «پادشاه آسمان مرا با این پیام نزد تو می‌فرستد که تو ستوان پادشاه بهشت، که پادشاه است، باشی. فرانسه." در صحبت‌های بعدی، به نظر می‌رسید که جوآن خصوصی‌ترین افکار چارلز را تکرار می‌کرد، در حالی که یک بار دیگر با جزئیات فوق‌العاده کارهایی را که انجام می‌داد بازگو می‌کرد. چند روز بعد، این مرد بلاتکلیف و متحجر اعلام کرد که متقاعد شده است و به او برکت داد تا ارتش فرانسه را علیه انگلیسی ها رهبری کند.

-نورمن کوهن،
تعقیب
هزاره

جدای از معجزات و تقدس، ژان آرک ویژگی های اساسی خاصی داشت که او را استثنایی می کرد. دید او شدید بود. او می‌توانست آن‌ها را چنان با جزئیات توصیف کند که باید واقعی باشند. جزئیات چنین تأثیری دارند: آنها حتی به مضحک ترین گزاره ها نیز احساس واقعیت می بخشند. علاوه بر این، در زمان بی نظمی شدید، او بسیار متمرکز بود، گویی قدرتش از جایی غیردنیایی می آمد. او با اقتدار صحبت می‌کرد و چیزهایی را پیش‌بینی می‌کرد که مردم می‌خواستند: انگلیسی‌ها شکست می‌خوردند، رفاه دوباره برمی‌گشت. او همچنین دارای عقل سلیم زمینی دهقانی بود. او مطمئناً توصیفات چارلز را در جاده شینون شنیده بود. یک بار در دادگاه، او می تواند

Machine Translated by Google

زنی که برای او که او را روی او نوازش تلاش کرد مهربان اعتراف کرد، خود در حالی که [با اطمینان] چهره نازپرورده اش را دید که هیاران که او ملاقات می کرد همیشه از
تشخیص دهند. سال بعد، رویاهای او و همچنین اعتماد به نفس او را رها کرد -او اشتباهات زیادی مرتکب شد قدرت نگاه او که تحمل آن برای مدت قابل توجهی غیرممکن بود شگفت زده می شد.
که منجر به دستگیری او توسط انگلیسی ها شد. او واقعاً انسان بود.

ممکن است دیگر به معجزه اعتقاد نداشته باشیم، اما هر چیزی که به قدرت های عجیب، غیردنیایی و حتی ماوراء طبیعی اشاره کند، کاریزما ایجاد می کند. ساختار روانی یکسان است: شما تصوراتی از آینده و چیزهای شگفت انگیزی دارید که می توانید انجام دهید. این چیزها را با جزئیات زیاد و با اقتدار توصیف کنید و ناگهان خود را برجسته کنید. و اگر پیشگویی شما -مثلاً در مورد موفقیت -فقط همان چیزی است که مردم می خواهند بشنوند، احتمالاً تحت طلسم شما قرار می گیرند و رویدادهای بعدی را تأییدی بر پیش بینی های شما می بینند.
در این نگاه مهربان و لطیف و در عین حال حیله گر و حیله گر چیزی بود. مردم تحت طلسم اراده قدرتمندی که در تمام وجود او احساس می شد درمانده بودند.
قبلاً اعتماد به نفس قابل توجهی دارید و مردم فکر می کنند اعتماد به نفس شما از دانش واقعی ناشی می شود. شما یک پیشگویی خودشکوفایی ایجاد خواهید کرد: دلتنگی مردم در شما به اقداماتی تبدیل می شود که به تحقق چشم اندازهای شما کمک می کند. هر نشانه ای از موفقیت باعث می شود آنها معجزات، قدرت های عجیب و غریب، درخشش کاریزما را ببینند.

هر چقدر هم که از این جذابیت خسته شده باشید، و هر چقدر هم که می خواستید از آن فرار کنید، به هر نحوی همیشه حیوان اصیل را پیدا می کردید. یک روز در سال ،1905سالن سنت پترزبورگ خود را به خود جلب کرد و کنتس ایگناتیف به طور غیرعادی پر بود. سیاستمداران، بانوان جامعه و درباریان برگزار کردند. •دختر جوانی که همگی زودتر از موعد وارد شده بود تا منتظر مهمان افتخاری قابل توجه باشد: گریگوری افی از قدیس عجیب و غریب جدید خود شنیده بود ، از موویچ راسپوتین، یک راهب سیبریایی چهل ساله که نام استان را به پایتخت رسانده بود. و برای خود در سراسر روسیه به عنوان یک شفا دهنده، شاید یک قدیس. هنگامی که راسپوتین در جستجوی ورود او به دیدار او رفت، تعداد کمی می توانستند ناامیدی خود را پنهان کنند: چهره او زشت، موها و آموزش های روحانی او بود. او هرگز ریسمان نبوده است، او گیج و بی دست و پا بود. تعجب کردند که چرا آمده اند. اما پس از آن راسپوتین یکی یکی به آنها نزدیک شد و دستان بزرگ خود را دور انگشتان آنها حلقه کرد و به عمق چشمان آنها خیره شد. ابتدا نگاهش ناراحت کننده بود: همانطور که آنها را بالا و پایین نگاه می کرد، به نظر می رسید که در حال کاوش است به سمت او آمد و صحبت کرد و آنها را قضاوت کرد. با این حال ناگهان حالت او تغییر کرد و مهربانی نسبت به او، او فکر کرد که او مانند شادی است و درک از چهره او تابیده می شود. چند تن از خانم هایی که او یکی از دهقانان بود. واقعاً به شکل برجسته به او آغوش گرفت. این تضاد حیرت انگیز باعث شد واعظان حرفه ای که او اغلب در کشور خود دیده بود، تأثیراتی پیدا کنند. خانه نگاه ملایم و صومعه‌ای او و موهای قهوه‌ای روشن و کاملاً برابر به طرفی غورت داده شایسته. همه در ابتدا اعتماد به نفس او را بازگشت.

یا او را دیده یا الف
قبلاً پرتره ای از او بود و برای اولین بار در خانه اش با او ملاقات کرد. زمانی که او

حال و هوای سالن خیلی زود از ناامیدی به هیجان تغییر کرد. صدای راسپوتین بسیار آرام و عمیق بود. زبان او درشت بود، با این حال ایده هایی که بیان می کرد به طرز لذت بخشی ساده و دارای حلقه حقیقت معنوی بزرگ بود. سپس، درست زمانی که مهمانان شروع به استراحت با این دهقان کثیف کردند، ناگهان حالش به خشم تغییر کرد: "من شما را می شناسم، می توانم روح شما را بخوانم. شما همگی بیش از حد متنعم هستید.

برای او، بلافاصله احساس کرد که مرد کاملاً متفاوت دیگری، مرموز، حیله گر و فاسد، از پشت چشمانی که نیکی و مهربانی را می تاباند، نگاه می کند. • روبه‌روی او نشست، لبه‌هایش را کاملاً نزدیک به او کرد و چشم‌های آبی روشنش تغییر رنگ داد و عمیق شد و

.این لباس ها و هنرهای زیبای شما

بیهوده و زیان آور است. مردها باید یاد بگیرند که خود را فروتن کنند! شما باید ساده تر، بسیار، بسیار ساده تر باشید. فقط در آن صورت خدا به شما نزدیکتر خواهد شد." چهره راهب متحرک شد، مردمک چشم هایش بزرگ شد، او کاملاً متفاوت به نظر می رسید. آن نگاه عصبانی چقدر تأثیرگذار بود، به یاد عیسی که وام دهندگان را از معبد پرت می کرد. حالا راسپوتین آرام شد، به مهربانی بازگشت. اما مهمانان از قبل او را فردی عجیب و قابل توجه می دیدند

Machine Translated by Google

در سالن‌های شهر، مهمانان را با آهنگی محلی رهبری می‌کرد و در حالی که آنها می‌خواندند، شروع به رقصیدن کرد، رقصی عجیب و غیرقابل مهار که طراحی خودش بود، و در حین رقصیدن، دور جذاب‌ترین زنان آنجا حلقه زد و با چشم آنها را دعوت کرد تا به او بپیوندند. رقص به طرز مبهم جنسی تبدیل شد. در حالی که شرکای او تحت طلسم او قرار می گرفتند، او نظرات وسوسه انگیزی را در گوش آنها زمزمه می کرد. با این حال به نظر نمی رسید که هیچ کدام از آنها توهین شده باشند.

تاریک نگاهی تیزبین از گوشه چشمانش به او رسید، حوصله اش را سر برد و او را مجذوب نگه داشت.

یک سنگینی سربی

بر اندام‌های او چیره شد که صورت بزرگ چروکیده‌اش که از میل منحرف شده بود، به چهره او نزدیک‌تر شد. نفس گرم او را روی گونه‌هایش احساس کرد و دید که چگونه چشمانش که از اعماق حدقه‌هایشان می‌سوختند، پنهانی بر روی بدن درمانده‌اش می‌چرخند، تا زمانی که پلک‌هایش را با حالتی حسی رها کرد. صدایش به زمزمه ای پرشور افتاده بود و کلمات عجیب و غریب و هوس انگیز را در گوش او زمزمه کرد. •درست همانطور که او روشن بود

طی چند ماه آینده، زنان از هر سطحی از جامعه سنت پترزبورگ از راسپوتین در آپارتمانش دیدن کردند. او با آنها در مورد مسائل روحی صحبت می کرد، اما بعد بدون هیچ هشداری به سمت جنسی روی می آورد، و زمزمه های بی رحمانه ای می کرد. او خود را از طریق عقاید روحانی توجیه می کرد: اگر گناه نکرده ای چگونه می توانی توبه کنی؟ رستگاری فقط نصیب کسانی می شود که گمراه شوند. یکی از معدود کسانی که پیشرفت های او را رد کرد توسط یکی از دوستانش پرسید: "چگونه می توان چیزی را به یک قدیس رد کرد؟" "آیا یک قدیس به عشق گناه آلود نیاز دارد؟" او پاسخ داد. دوستش گفت: "او هر چیزی را که به او نزدیک می شود مقدس می کند. من قبلاً به او تعلق داشته ام و از این کار افتخار و خوشحالم." "اما تو ازدواج کردی! شوهرت چی میگه؟" او این را افتخاری بسیار بزرگ می‌داند. اگر راسپوتین زنی را می‌خواهد، همه ما آن را یک برکت و یک تمایز می‌دانیم، شوهرمان و خودمان.

نقطه واگذاری خود به اغواگرش، خاطره‌ای در او به‌طور تاریک و گویی از فاصله‌ای دور در ذهنش به‌وجود آمد. او به یاد آورد که آمده بود بپرسد

طلسم راسپوتین به زودی بر تزار نیکلاس و به ویژه همسرش، تزارینا الکساندرا، پس از اینکه ظاهراً پسرشان را از یک جراحت خطرناک شفا داد، گسترش یافت. در عرض چند سال، او با تسلط کامل بر زوج سلطنتی به قدرتمندترین مرد روسیه تبدیل شد.

او در مورد خدا

فولوپ میلر،

راسپوتین: شیطان مقدس

مردم پیچیده تر از نقاب هایی هستند که در جامعه می زنند. مردی که بسیار نجیب و مهربان به نظر می رسد احتمالاً جنبه تاریکی را پنهان می کند که اغلب به شیوه های عجیبی ظاهر می شود. اگر اشراف و تهذیب او در واقع پوشیدن باشد، دیر یا زود حقیقت آشکار می شود و ریاکاری او را ناامید و بیگانه می کند. از سوی دیگر، ما به سمت افرادی کشیده می‌شویم که راحت‌تر انسانی به نظر می‌رسند، که به خود زحمت نمی‌دهند تناقضات خود را پنهان کنند. این منبع جذابیت راسپوتین بود. مردی با این اصالت که خودش را اصالت داشت و از خودآگاهی یا ریا تهی بود، بسیار جذاب بود. شرارت و تقدیس او به حدی بود که او را بزرگتر از زندگی جلوه می داد. نتیجه یک هاله کاریزماتیک بود که فوری و پیش کلامی بود. از چشمانش و از لمس دستانش ساطع شد.

بیشتر ما ترکیبی از شیطان و قدیس، نجیب و حقیر هستیم و زندگی خود را صرف سرکوب جنبه تاریک می کنیم. تعداد کمی از ما می‌توانیم مانند راسپوتین به هر دو طرف آزادی عمل بدهیم، اما می‌توانیم با رهایی از خودآگاهی و ناراحتی که بیشتر ما در مورد طبیعت پیچیده خود احساس می‌کنیم، کاریزما را به میزان کمتری ایجاد کنیم. شما نمی توانید آن گونه که هستید باشید، پس صادق باشید. این چیزی است که ما را به حیوانات جذب می کند: زیبا و بی رحم، آنها هیچ شکی به خود ندارند. این کیفیت در انسان جذابیت مضاعف دارد. ممکن است افراد ظاهراً جنبه تاریک شما را محکوم کنند، اما این فضیلت به تنهایی نیست که کاریزما را ایجاد می کند. هر کاری خارق العاده انجام می شود نه عذرخواهی کنید و نه نیمه راه بروید. هر چه افسار گسیخته تر به نظر می رسید، اثر مغناطیسی بیشتری خواهید داشت.

Machine Translated by Google

مجری اهریمنی. الویس پریسلی در تمام دوران کودکی خود پسری عجیب و غریب بود که تقریباً خودش را حفظ کرد. او در دبیرستان در ممفیس، تنسی، با موهای پرپشت و ساق پا، لباس‌های صورتی و مشکی‌اش توجه‌ها را به خود جلب می‌کرد، اما افرادی که سعی می‌کردند با او صحبت کنند چیزی در آنجا پیدا نمی‌کردند -او یا به طرز وحشتناکی ملایم بود یا به طرز ناامیدکننده‌ای خجالتی. در جشن دبیرستان، او تنها پسری بود که نمی رقصید. او در یک دنیای خصوصی گم شده بود، عاشق گیتاری که همه جا می برد. در سالن الیس، در پایان یک شب موسیقی انجیل یا کشتی، مدیر امتیازات اغلب الویس را روی صحنه می‌یابد که از اجرای نمایش تقلید می‌کند و در مقابل تماشاچیان خیالی تعظیم می‌کند. از او خواسته شد که برود، بی سر و صدا دور می شد. او یک جوان بسیار مودب بود.

وجود اقتدار کاریزماتیک به طور خاص ناپایدار است. دارنده ممکن است از کاریزمای خود چشم پوشی کند. او ممکن است مانند عیسی بر روی صلیب احساس کند که «خدای خود را ترک کرده است». او ممکن است به پیروان خود ثابت کند که "فضیلت از او خارج شده است." پس از آن است که ماموریت او

خاموش می شود و امید منتظر می ماند و به دنبال دارنده جدیدی از کاریزما می گردد.

.MAX WEBER—از MAX

وبر: مقالاتی در جامعه شناسی.

ویرایش شده توسط هانس گرث و

.Cرایت میلز

الویس در سال ،1953درست در دوران دبیرستان، اولین آهنگ خود را در یک استودیو محلی ضبط کرد. این رکورد یک آزمایش بود، فرصتی برای او تا صدای خودش را بشنود. یک سال بعد، صاحب استودیو، سام فیلیپس، او را برای ضبط دو آهنگ بلوز با چند نوازنده حرفه ای فراخواند. آن‌ها ساعت‌ها کار می‌کردند، اما به نظر نمی‌رسید که هیچ چیزی کلیک کند. الویس عصبی و مهار شده بود. سپس، نزدیک پایان غروب، سرگشته از خستگی، ناگهان رها شد و مانند یک کودک شروع به پریدن کرد، در یک لحظه رها شدن کامل از خود. دیگر نوازندگان به آن ملحق شدند، آهنگ وحشی‌تر و وحشی‌تر شد. چشمان فیلیپس روشن شد -او اینجا چیزی داشت.

یک ماه بعد الویس اولین اجرای عمومی خود را در فضای باز در پارک ممفیس انجام داد. او به همان اندازه که در جلسه ضبط صدا عصبی بود عصبی بود و فقط زمانی که مجبور بود صحبت کند می توانست لکنت کند. اما یک بار که او آهنگ را شکست، کلمات بیرون آمدند. جمعیت با هیجان پاسخ دادند و در لحظاتی به اوج رسیدند. الویس نمی توانست دلیل آن را بفهمد. او بعداً گفت: «بعد از آهنگ به سراغ مرد بزرگ رفتم و از او پرسیدم چه چیزی باعث دیوانه شدن جمعیت شده است. او به من گفت: «من واقعاً مطمئن نیستم، اما فکر می‌کنم هر بار که تکان می‌خورید. پای چپت شروع به جیغ زدن می کنند.

تک آهنگ الویس ضبط شده در سال 1954به یک موفقیت تبدیل شد. به زودی او مورد تقاضا بود.

روی صحنه رفتن او را مملو از اضطراب و احساسات کرد، به طوری که او به فردی متفاوت تبدیل شد، گویی تسخیر شده بود. "من با برخی از خواننده ها صحبت کرده ام و آنها کمی عصبی می شوند، اما آنها می گویند اعصابشان پس از وارد شدن به آن یک جورهایی آرام می شود. اعصاب من هرگز این کار را نمی کند. این نوعی انرژی است... چیزی شبیه به رابطه جنسی." در طول چند ماه بعد، او حرکات و صداهای بیشتری را کشف کرد -حرکات رقص تکان دهنده، صدای لرزان تر -که باعث دیوانه شدن جمعیت، به ویژه دختران نوجوان شد. در عرض یک سال او تبدیل به داغ ترین موسیقیدان آمریکا شد. کنسرت های او تمریناتی در

هیستری دسته جمعی

الویس پریسلی جنبه تاریکی داشت، زندگی پنهانی. (برخی آن را به مرگ برادر دوقلویش در بدو تولد نسبت داده اند.) او در جوانی عمیقاً این سمت تاریک را سرکوب کرد. این شامل انواع خیال پردازی هایی می شد که او تنها زمانی که تنها بود می توانست به آنها تسلیم شود، اگرچه لباس های نامتعارف او نیز ممکن است از علائم آن باشد. با این حال، وقتی او اجرا کرد، توانست این شیاطین را رها کند. آنها به عنوان یک قدرت جنسی خطرناک ظاهر شدند. تکان دادن

Machine Translated by Google

او مردی بود که تخیلات عجیب و غریبی را برای عموم به نمایش می گذاشت. تماشاگران این را احساس کردند و از آن هیجان زده شدند. این یک استایل و ظاهر پر زرق و برق نبود که به الویس کاریزمای بخشید، بلکه بیشتر بیان برق‌آمیز آشفتگی درونی او بود.

او خدایی نبود. آنها را مانند چیزی
ایران یک کنت دراکولا ساخته شده توسط

خدایی غیر از طبیعت \که انسان را بهتر
شکل می دهد. و او را تعقیب می کنند
\در برابر ما دلقک ها با اعتماد به نفس

جمعیت به یک گروه می انرژی منحصر به فرد دارند. درست در زیر سطح میل است، یک هیجان جنسی دائمی که باید سرکوب شود زیرا از نظر اجتماعی غیرقابل قبول است. اگر توانایی برانگیختن این خواسته ها را داشته باشید، جمعیت شما را دارای کاریزما می بینند. نکته کلیدی این است که یاد بگیرید به ناخودآگاه خود دسترسی پیدا کنید، همانطور که الویس وقتی رها کرد. شما سرشار از هیجانی هستید که به نظر می رسد از یک منبع درونی مرموز سرچشمه می گیرد. بی‌حوصلگی شما افراد دیگر را به باز شدن دعوت می‌کند و باعث واکنش زنجیره‌ای می‌شود: هیجان آن‌ها نیز به نوبه خود شما را بیشتر متحرک می‌کند. فانتزی هایی که به سطح می آورید نباید جنسی باشند - هر تابو اجتماعی، هر چیزی که سرکوب شده باشد و آرزوی خروجی داشته باشد، کافی است. این احساس را در ضبط‌ها، آثار هنری و کتاب‌هایتان ایجاد کنید. فشار اجتماعی مردم را چنان تحت فشار نگه می دارد که حتی قبل از اینکه شخصاً شما را ملاقات کنند جذب کاریزمای شما می شوند.

کورولانوس

با آمدن پریسلی روی صحنه، سقف بلند
شد. او به مدت بیست و پنج دقیقه آواز
خواند در حالی که تماشاگران مانند کوه
وزوویوس فوران کردند. "من هرگز

چنین هیجان و
[کارگردان فیلم هال] کانتر گفت که در تمام
زندگی‌ام جیغ می‌زدم، از قبل یا بعد از آن .

او به‌عنوان یک ناظر، حیرت‌زده شدن از
«نمایشگاه هیستری توده‌ای عمومی... موجی
از ستایش را که از 9000نفر، بالای دیوار
پلیکن‌ها را به سمت آیدالی صعود کرد، به فرانت
او، او را به ارتفاعات دیوانه وار پاسخ می
رساند."

ناجی. در مارس ،1917پارلمان روسیه، حاکم کشور، تزار نیکلاس، را مجبور به کناره گیری کرد و یک دولت موقت ایجاد کرد. روسیه در رم بود. شرکت آن در جنگ جهانی اول یک فاجعه بود. قحطی به طور گسترده در حال گسترش بود، روستاهای وسیع با غارت و قانون سیاهچاله درهم شکسته بود، و سربازان به طور دسته جمعی از ارتش فرار می کردند.

از نظر سیاسی کشور به شدت تقسیم شده بود. جناح های اصلی جناح راست، سوسیال دموکرات و انقلابیون چپ بودند و هر یک از این گروه ها خود دچار اختلاف بودند.

ولادیمیر ایلیچ لنین چهل و هفت ساله وارد این هرج و مرج شد. یک انقلابی مارکسیست، رهبر حزب کمونیست بلشویک، دوازده سال تبعید را در اروپا متحمل شده بود تا اینکه با تشخیص آشفتگی غلبه بر روسیه به عنوان فرصتی که مدتها منتظرش بود، با عجله به خانه بازگشت. اکنون او خواستار پایان دادن به مشارکت کشور در جنگ و یک انقلاب سوسیالیستی فوری شد. در هفته های اول پس از ورود او، هیچ چیز مضحک تر به نظر نمی رسید. به عنوان یک مرد، لنین غیر قابل توجه به نظر می رسید. او کوتاه و ساده بود. او همچنین سال‌ها را دور از اروپا گذرانده بود، از مردمش جدا شده بود و غرق در مطالعه و استدلال فکری بود. مهمتر از همه، حزب او کوچک بود و تنها یک گروه انشعابی را در ائتلاف چپ سازمان یافته ضعیف نمایندگی می کرد. عده کمی او را به عنوان یک رهبر ملی جدی گرفتند.

-توصیفی از الویس
کنسرت پریسلی در
تئاتر هایرید، شریوپورت،
لوئیزیانا، 17دسامبر ،1956
در پیتر ویتمر، درون
الویس: یک روانشناس
بیوگرافی الویس آرون
پریسلی

لنین بدون ترس سر کار رفت. هر جا که می رفت، همان پیام ساده را تکرار می کرد: جنگ را پایان دهید، حکومت پرولتاریا را برقرار کنید، مالکیت خصوصی را لغو کنید، ثروت را دوباره توزیع کنید. مردم خسته از درگیری های سیاسی بی پایان کشور و پیچیدگی مشکلات آن، باید گوش فرا دهند. لنین خیلی مصمم بود، خیلی مطمئن بود. او هرگز خونسردی خود را از دست نداد. در بحبوحه یک بحث پر سر و صدا، او به سادگی و منطقی نقطه نظرات مخالفان خود را جدا می کرد. کارگران و سربازان بودند

Machine Translated by Google

تحت فشار استحکام او یک بار، در بحبوحه شورش، لنین با پریدن بر روی تخته اتومبیل خود و هدایت مسیر از میان جمعیت، با خطر شخصی قابل توجه، راننده خود را شگفت زده کرد. به او گفت که ایده‌های او هیچ ربطی به واقعیت ندارد، او پاسخ می‌دهد: «برای واقعیت خیلی بدتر !»

هیچ کس نمی توانست آنقدر با نقشه هایش دیگران را اخراج کند، هیچ کس نمی توانست اراده اش را تحمیل کند و به زور شخصیتش پیروز شود، مثل این مرد به ظاهر معمولی و تا حدودی خشن که

متحد با اعتماد مسیحایی لنین به آرمان خود، توانایی یا سازماندهی او بود. حزب او که در اروپا تبعید شده بود، پراکنده و کاهش یافته بود. او در کنار هم نگه داشتن آنها مهارت های عملی بسیار زیادی پیدا کرده بود. او در مقابل جمع کثیری نیز خطیب قدرتمندی بود. سخنرانی او در اولین کنگره سراسری شوروی شوروی شوروی را برانگیخت. او گریه کرد یا انقلاب یا یک دولت بورژوایی، اما هیچ چیز در این بین -بس است از این سازش که چپ در آن سهیم بود. در زمانی که دیگر سیاستمداران به شدت در تلاش بودند تا خود را با بحران ملی تطبیق دهند و در این روند ضعیف به نظر می رسیدند، لنین از ثبات برخوردار بود. حیثیت و اعتبار او افزایش یافت، همانطور که کشتی اعضای حزب بلشویک از همه شگفت‌انگیزتر تأثیر لنین بر کارگران، سربازان و مورچه‌های نخودی بود. او این مردم عادی را هر جا می یافت خطاب می کرد -در خیابان، روی صندلی ایستاده، انگشتان شستش در یقه اش، سخنرانی او ترکیبی عجیب از ایدئولوژی، کلمات قصار دهقانی، و شعارهای انقلابی. آنها با هیجان گوش می دادند. وقتی لنین در سال 1924درگذشت -هفت سال پس از مجردی که راه را برای انقلاب اکتبر 1917باز کرد، انقلابی که او و بلشویک‌ها را به قدرت رسانده بود -همین روس‌های معمولی عزادار شدند. آنها در آرامگاه او عبادت کردند، جایی که جسد او در معرض دید قرار داشت. آنها داستانهایی درباره او گفتند و مجموعه ای از فولکلور لنین را توسعه دادند. لنین برعکس نوشته بود، هزاران دختر تازه متولد شده «نینل» نامیده شدند. این فرقه لنین ابعاد مذهبی به خود گرفت.

فاقد هر گونه منبع آشکار جذابیت بود. . .نه پلخانف و . نه مارتوف و نه

هر کس دیگری راز تابش لنین تأثیر مثبت هیپنوتیزم بر مردم را در اختیار داشت -حتی می توانم بگویم تسلط بر آنها. پلخانف بود

مارتوف با احترام رفتار می شد، اما لنین به تنهایی بدون تردید به عنوان تنها رهبر انکارناپذیر دنبال می شد. زیرا تنها لنین نماینده آن پدیده نادر، به ویژه در روسیه نادر، مردی با اراده آهنین و انرژی تسلیم ناپذیر بود که ایمان متعصبانه به جنبش، آرمان را با ایمان کمتری به خود ترکیب می کند .

-یک پوترسوف، به نقل از دانکوارت آ. راستو، اد.، فیلسوفان و پادشاهان: مطالعات در زمینه رهبری

انواع تصورات غلط در مورد کاریزما وجود دارد که به طرز متناقضی فقط بر رمز و راز آن می افزاید. کاریزما ارتباط چندانی با ظاهر فیزیکی هیجان انگیز یا شخصیت رنگارنگ ندارد، ویژگی هایی که علاقه کوتاه مدت را برمی انگیزند. به خصوص در مواقع مشکل، مردم به دنبال سرگرمی نیستند –آنها امنیت، کیفیت زندگی بهتر و انسجام اجتماعی می خواهند. باور کنید یا نه، یک مرد یا زن با ظاهری ساده، با دیدی روشن، کیفیت تک‌ذهنی و مهارت‌های عملی می‌تواند به‌طور مخربی کاریزماتیک باشد، مشروط بر اینکه با موفقیت همراه باشد. هرگز قدرت موفقیت در تقویت هاله خود را دست کم نگیرید. اما در دنیایی مملو از سازشکاران و تخطئه‌گرانی که بلاتکلیفی آنها فقط بی‌نظمی بیشتری ایجاد می‌کند، یک روح روشن‌فکر مغناطیس توجه خواهد بود -کاریزما خواهد داشت.

"امیدوار بودم عقاب کوه حزب خود را ببینم، مرد بزرگ، از نظر جسمی و همچنین از نظر سیاسی عالی. لنین را به عنوان یک غول، باشکوه و با ابهت تصور می کردم. موو بزرگ، ناامیدی من از دیدن یک مرد معمولی بود. قد زیر متوسط، به هیچ وجه، به معنای واقعی کلمه به هیچ وجه قابل تشخیص از فانیان معمولی نیست.

لنین یک به یک یا در یک کافه زوریخ قبل از انقلاب کاریزمای کمی داشت یا اصلاً کاریزما نداشت. (اعتماد به نفس او جذاب بود، اما بسیاری رفتار تند و تیز او را آزاردهنده می دانستند.) زمانی که او را مردی می دانستند که می تواند کشور را نجات دهد، کاریزما را به دست آورد. کاریزما یک ویژگی مرموز نیست که خارج از کنترل شما در شما ساکن باشد. این یک توهم در چشم کسانی است که شما را دارای چیزی می دانند که ندارند. به خصوص در مواقع مشکل، می‌توانید این توهم را از طریق آرامش، حل‌وفصل و عملی روشن‌فکر تقویت کنید. همچنین به داشتن یک پیام ساده و فریبنده کمک می کند. اسم آن را Savior Synبگذارید

-جوزف استالین، در جلسه لنین برای اولین بار در 1905، به نقل از رونالد دبلیو. کلارک، لنین: مرد پشت نقاب

Machine Translated by Google

دروم: وقتی مردم تصور کنند می‌توانید آنها را از هرج و مرج نجات دهید، عاشق شما می‌شوند، مثل کسی که در آغوش نجات‌دهنده‌اش آب می‌شود.
و عشق توده ای برابر با کاریزما است. چگونه می توان عشقی را که مردم عادی روسیه نسبت به مردی بی احساس و هیجان انگیز مانند ولادیمیر لنین احساس می کردند، توضیح داد.

مهمتر از همه، هیچ پرستیژی بدون رمز و راز وجود ندارد، زیرا آشنایی باعث تحقیر می شود. . طراحی، رفتار و عملیات ذهنی یک رهبر کاریزماتیک باید همیشه "چیزی" باشد که دیگران نمی توانند

گورو. طبق اعتقادات انجمن تئوسوفی، هر دو هزار سال یا بیشتر، روح معلم جهانی، لرد مایتریا، در بدن یک انسان ساکن می شود. ابتدا سری کریشنا بود که دو هزار سال قبل از میلاد به دنیا آمد. سپس خود عیسی وجود داشت. و در آغاز قرن بیستم تجسم دیگری در راه بود. یک روز در سال ،1909چارلز لیدبیتر، تئوسوفیست، پسری را در ساحل هند دید و عید شد: این پسر چهارده ساله، جیدو کریشنامورتی، وسیله نقلیه بعدی معلم جهان خواهد بود. لیدبیتر از سادگی پسر، که به نظر می‌رسید کوچک‌ترین اثری از خودخواهی نداشت، شگفت‌زده شد. اعضای انجمن تئوسوفی با ارزیابی او موافقت کردند و این جوان کم‌تغذیه را پذیرفتند که معلمانش بارها او را به خاطر حماقت مورد ضرب و شتم قرار داده بودند. به او غذا دادند و لباس پوشیدند و آموزش روحانی او را آغاز کردند. جوجه تیغی ژولیده به یک مرد جوان شیطون و خوش تیپ تبدیل شد.

درک کامل، که آنها را متحیر می کند، آنها را به هم می زند، و آنها را پرچ می کند

.نگه داشتن . توجه .

بخشی از دانش مخفی را ذخیره کنید که ممکن است هر لحظه مداخله کند، و به طور مؤثرتر از قرار گرفتن در ماهیت غافلگیری.

ایمان نهفته توده ها بقیه کارها را انجام خواهد داد.

زمانی که رهبر بوده است

او که می تواند وزن شخصیت خود را بر عوامل شناخته شده هر موقعیتی بیفزاید، امید و اطمینان حاصله به شدت به ایمانی که در او نهاده شده می افزاید.

در سال ،1911تئوسوفیست ها گروه Order of the Eastدر شرق را تشکیل دادند، گروهی که قصد داشتند راه را برای آمدن معلم جهانی آماده کنند.
کریشنامورتی رئیس این نظم شد. او را به انگلستان بردند، جایی که تحصیلاتش ادامه یافت، و هر جا که می‌رفت، متنعم و مورد احترام بود. هوای سادگی و قناعت او نمی‌توانست تأثیر بگذارد.

-چارلز دوگل، THE

لیه شمشیر. در دیوید

شوئن برون. سه

زندگی چارلز دوگل

به زودی کریشنامورتی شروع به دیدن دید کرد. در سال 1922او اعلام کرد: "من در چشمه شادی و زیبایی جاودانه مشروب خوردم. من مست خدا هستم."
در طول چند سال بعد، او تجربیات روانی داشت که تئوسوفیست ها آن را به عنوان دیدار معلم جهانی تعبیر کردند. اما کریشنامورتی در واقع نوع دیگری از مکاشفه داشت: حقیقت جهان از درون آمده است. هیچ خدایی، هیچ مرشد، هیچ تعصبی هرگز نمی تواند کسی را به آن بفهماند. او خود خدا یا مسیح نبود، بلکه فقط مرد دیگری بود. حرمتی که با او رفتار می شد او را منزجر می کرد. در سال ،1929در شوک شدید پیروانش، او Star of the Order را منحل کرد و از انجمن Theosophicalاستعفا داد.

بنابراین کریشنامورتی فیلسوفی شد که مصمم به انتشار حقیقتی بود که کشف کرده بود: شما باید ساده باشید و صفحه زبان و تجربه گذشته را بردارید. از طریق این ابزار، هرکسی می‌توانست به رضایتی از نوع تابش کریشنامورتی دست یابد. تئوسوفیست ها او را رها کردند اما پیروان او از همیشه بیشتر شدند. در کالیفرنیا، جایی که او بیشتر وقت خود را سپری کرد، علاقه به او به عشق مذهبی نزدیک شد. رابینسون جفرز شاعر می‌گوید که هرگاه کریشنامورتی وارد اتاقی می‌شد، می‌توانستید احساس کنید که درخشندگی فضا را پر می‌کند. آلدوس هاکسلی نویسنده در لس آنجلس با او ملاقات کرد و تحت طلسم او قرار گرفت. با شنیدن صحبت های او، نوشت: "این مانند گوش دادن به گفتار بودا بود -چنین قدرتی، چنین قدرت ذاتی." مرد روشنگری کرد.

جان بریمور بازیگر از او خواست که نقش بودا را در یک فیلم بازی کند.

Machine Translated by Google

(کریشنامورتی مؤدبانه نپذیرفت.) هنگامی که او از هند بازدید می کرد، دست ها از میان جمعیت دراز می کردند تا سعی کنند او را از طریق پنجره باز ماشین لمس کنند. مردم بر او سجده کردند.

کریشنامورتی که از این همه ستایش رانده شده بود، بیشتر و بیشتر دلبسته شد. حتی در مورد خودش سوم شخص صحبت کرد. در واقع، توانایی جدا شدن از گذشته و نگریستن به جهان از نو ، بخشی از اندیشه او توسط همان چیزی بود. محبت و احترام مردم نسبت به او بیشتر شد. پیروان او با حسادت برای نشانه هایی از لطف او می جنگیدند. به ویژه زنان به شدت عاشق او شدند، اگرچه او یک زندگی مجرد بود.

واتیکان بود، ایده غم‌انگیز، هرگز جدی گرفته نشد ، با این حال بار دیگر تأثیر آن برعکس آن چیزی بود که او انتظار داشت: قدوسیت اویتا همچنان

با بسیاری از مردم و با انتشار ادبیات عبادی با یارانه دولت تقویت شد. با تغییر نام شهرها، مدارس، کریشنامورتی هیچ تمایلی به یک گورو یا کاریزماتیک بودن نداشت، اما او در ایستگاه‌های مترو قرار داشت. و به طور کلی قانون روانشناسی انسان را کشف کرد که او را آشفته کرد. مردم به این دلیل می گویند که نمی خواهند بشنوند که قدرت شما ناشی از سال ها تلاش یا انضباط است. مدال‌ها، ریخته‌گری نیم‌تنه‌ها و صدور آن‌ها ترجیح می‌دهند فکر کنند که از شخصیت، شخصیت و تمبرهای تشریفاتی شما سرچشمه می‌گیرد . چیزی که با آن متولد شدی آنها همچنین امیدوارند که نزدیکی به زمان گورو اخبار شبانه یا کاریزماتیک باعث شود که بخشی از این قدرت بر روی آنها ساییده شود. آنها واقعاً از اینکه نمی خواستند کتاب های کریشنامورتی را بخوانند، یا سال ها صرف تمرین 8:30شب تا 8:25بعد از ظهر برای درس های کریشنامورتی نکنند، برنامه پخش شد -آنها فقط می خواستند نزدیک او باشند، هاله او را غوطه ور کنند، صحبت های او را بشنوند. نوری که با او وارد اتاق شد را احساس کنید. طرفدار کریشنامورتی سادگی را راهی برای گشودن به حقیقت می‌دانست، اما صفوف ساده‌شعله‌شده او در بیست و ششم ماه، فقط به مردم اجازه می‌دهد آنچه را که در او می‌خواهند ببینند و قدرت‌هایی را به زور مرگ او نسبت می‌دهند. . بر او که نه تنها آن را تکذیب کرد بلکه به تمسخر گرفت. اولین سالگرد او این اثر گورو است و ایجاد آن به طرز شگفت آوری ساده است. مرگ هاله ، La Prensaداستانی را در مورد یکی از آن ها چاپ کرد که شما در پی آن هستید نه یکی از آتشین ترین کاریزماها، بلکه یکی از خوانندگان اینکان است که نزول چهره ، Evitaروشنگری را می بیند . روشن فکر در مواجهه با ماه مقداری را درک کرده است، چیزی که او را قناعت می کند و این رضایت به بیرون ساطع می شود. و بعد از آن ظاهری که شما می‌خواهید این است: شما به هیچ چیز یا کسی نیاز ندارید، بسیاری از این مشاهدات در روزنامه ها گزارش شده است. برآورده می شوند. مردم به طور طبیعی به سمت کسانی کشیده می شوند که شادی را ساطع می کند. شما باید باشید و باید. برای من اشاره آنها بود. آنها این بود که آنچه را به شیوه بهتر ارائه کنید. دهندهای شما باید به کلیدهای تغییر را مبهم نگه دارید، به مردم اجازه دهید تصور کنند که چه خواهند کرد.

تنها یک ماه پس از مرگ اویتا، اتحادیه روزنامه‌فروشان نام او را برای قدیس اعلام کرد، و اگرچه این ژست یک ژست منزوی بود و

زمانی که اویتا داشت

"به جاودانگی گذشت" و هر ماه وجود داشت

به یاد داشته باشید: دوری و دوری فقط تأثیر را تحریک می کند. مردم برای کوچکترین نشانه ای از علاقه شما می جنگند. یک گورو قانع و جدا است -یک ترکیب کاریزماتیک کشنده.

همیشه قانع کننده نیست .

در تقویم 3 195بوئنوس آیرس

فروشندگان روزنامه، مانند سایر تصاویر غیررسمی، او را در لباس‌های آبی سنتی تصویر می‌کردند

قدیس درام. از رادیو شروع شد. در سراسر اواخر دهه 1930و اوایل دهه ،1940زنان آرژانتینی صدای موزیکال و غم انگیز اوا دوارته را در یکی از سریال های پرفروش صابونی که در آن زمان بسیار محبوب بود، می شنیدند. او هرگز شما را نمی خنداند، اما چند بار می توانست شما را به گریه بیاندازد -با شکایت یک معشوق خیانت شده، یا آخرین کلمات ماری آنتوانت. فکر کردن به صدای او شما را از احساس می لرزاند. و او زیبا بود، با موهای بلوند و چهره جدی اش که اغلب روی جلد مجلات شایعه پراکنده بود.

باکره، دستانش روی هم، سر غمگینش به یک طرف

و توسط یک هاله احاطه شده است.

-نیکولاس فریزر و

مریسا نارو. اویتا

Machine Translated by Google

در مورد من، من موهبت برق بخشیدن به مردان را دارم.

-ناپلئون بناپارت، در
پیتر گیل، ناپلئون: برای
و در مقابل

من تظاهر به یک مرد الهی نمی کنم، اما به هدایت الهی، قدرت الهی و نبوت الهی اعتقاد دارم. من تحصیلکرده نیستم و در هیچ زمینه خاصی متخصص نیستم -اما مخلصم و صداقتم اعتبار من است.

-مالکولم ایکس، به نقل از
یوجین ویکتورولفنشتاین،
قربانیان دموکراسی:
مالکوم ایکس و این سیاه
انقلاب

در سال ،1943آن مجلات یک داستان هیجان انگیز را منتشر کردند: اوا با یکی از باهوش ترین مردان حکومت نظامی جدید، سرهنگ خوان پرون، رابطه عاشقانه ای را آغاز کرده بود. حالا آرژانتینی‌ها شنیدند که او برای دولت تبلیغات گاندا انجام می‌دهد و «آرژانتین جدید» را که در آینده می‌درخشد، ستایش می‌کند. و سرانجام، این داستان افسانه ای به نتیجه کامل خود رسید: در سال 1945خوان و ایوا ازدواج کردند و سال بعد، سرهنگ خوش تیپ، پس از آزمایش ها و مصائب فراوان (از جمله طلسم در زندان، که با تلاش خود از آن آزاد شد. همسر فداکار) به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. او قهرمان دسکامیسادوها بود -«بی پیراهن ها»، کارگران و فقرا، درست مثل همسرش. در آن زمان فقط بیست و شش سال داشت، او خودش در فقر بزرگ شده بود.

حالا که این ستاره بانوی اول جمهوری بود، به نظر می رسید تغییر کرده است. او به طور قطع وزن کم کرد. لباس‌های او به مورچه‌ای کمتر شلخته و حتی کاملاً سختگیرانه تبدیل شد. و آن موهای زیبا و روان اکنون به شدت به عقب کشیده شده بود. شرم آور بود -ستاره جوان بزرگ شده بود. اما از آنجایی که آرژانتینی‌ها اویتا جدید را بیشتر می‌دیدند، همانطور که او اکنون شناخته می‌شد، ظاهر جدید او به شدت بر آنها تأثیر گذاشت. این نگاه یک زن مقدس و جدی بود، زنی که در واقع همان چیزی بود که شوهرش آن را "پل عشق" بین خود و مردمش می نامید. او اکنون همیشه در رادیو بود، و گوش دادن به او مثل همیشه احساساتی بود، اما او همچنین در جمع با شکوه صحبت می کرد. صدایش کمتر و زایمانش کندتر بود. او با انگشتانش هوا را کوبید و طوری دستش را دراز کرد که انگار می خواهد تماشاگران را لمس کند.

و سخنان او تا ته قلبت را سوراخ کرد: "رویاهایم را کنار راه گذاشتم تا مراقب رویاهای دیگران باشم...
من اکنون روح خود را در کنار روح مردمم
قرار می دهم. من تمام انرژی خود را به آنها تقدیم می کنم تا بدنم پلی باشد به سوی خوشبختی همه. از آن بگذر...
به سوی سرنوشت عالی میهن جدید."

اویتا دیگر تنها از طریق مجلات و رادیو احساس خود را نمی کرد. تقریباً همه شخصاً به نوعی تحت تأثیر او قرار گرفتند.
به نظر می‌رسید که همه کسی را می‌شناختند که او را ملاقات کرده بود، یا او را در دفترش ملاقات کرده بود، جایی که صفی از دعانویسان از راهروها به سمت در خانه‌اش پیچیدند. پشت میزش نشسته بود، خیلی آرام و پر از عشق. خدمه فیلم کارهای خیریه او را ضبط کردند: به زنی که همه چیزش را از دست داده بود، اویتا خانه ای می داد. به یکی با یک کودک بیمار، مراقبت رایگان در بهترین بیمارستان. او خیلی سخت کار می کرد، جای تعجبی نداشت که شایعه مریض بودن او وجود داشته باشد. و همه از بازدیدهای او از کانکس‌ها و بیمارستان‌های فقرا شنیدند، جایی که بر خلاف میل کارکنانش، گونه‌های افراد مبتلا به انواع بیماری‌ها (جذامی‌ها، مردان سیفلیس و غیره) را می‌بوسید. یک بار یک دستیار که از این عادت وحشت زده شده بود سعی کرد لب های اویتا را با الکل بمالد تا آنها را استریل کند. این قدیس زنی بطری را گرفت و به دیوار کوبید.

بله، اویتا یک قدیس بود، یک مدونای زنده. ظاهر او به تنهایی می تواند بیماران را شفا دهد. و هنگامی که او بر اثر سرطان در سال 1952درگذشت، هیچ فرد خارجی در آرژانتین احتمالاً نمی‌توانست حس غم و اندوه و فقدانی را که او به جای گذاشته بود درک کند. برای برخی، کشور هرگز بهبود نیافت.

* * *

Machine Translated by Google

بیشتر ما در حالت نیمه خواب آلود زندگی می کنیم: کارهای روزانه خود را انجام می دهیم و روزها در حال گذر هستند. دو استثنا در این مورد، دوران کودکی و آن لحظاتی است که ما عاشق هستیم. در هر دو مورد، احساسات ما درگیرتر، بازتر و فعال تر هستند. و ما احساس عاطفی را با احساس زنده بودن یکسان می‌دانیم. یک شخصیت عمومی که می تواند بر احساسات افراد تأثیر بگذارد، که می تواند آنها را احساس غم، شادی یا امید عمومی کند، تأثیر مشابهی دارد. توسل به احساسات بسیار قدرتمندتر از توسل به عقل است.

اوا پرون به عنوان یک بازیگر رادیو، این قدرت را در اوایل شناخت. صدای لرزان او می توانست تماشاگران را به گریه بیاندازد. به همین دلیل، مردم جذابیت بزرگ او را دیدند. او هرگز این تجربه را فراموش نکرد. هر کنش عمومی او در قالب های دراماتیک و مذهبی شکل می گرفت. درام یک احساس متراکم است و مذهب کاتولیک نیرویی است که به دوران کودکی شما می رسد و در جایی به شما ضربه می زند که نمی توانید به خودتان کمک کنید. دست‌های اویتا، کارهای خیریه‌اش، فداکاری‌های او برای مردم عادی -همه این‌ها مستقیماً به قلب او رفتند. تنها خوبی او نبود که کاریزماتیک بود، اگرچه ظاهر خوبی به اندازه کافی جذاب است. این توانایی او در نمایش خوبی هایش بود.

شما باید یاد بگیرید که از دو تامین کننده بزرگ احساسات بهره برداری کنید: نمایش و مذهب. درام چیزهای بیهوده و پیش پاافتاده را در زندگی قطع می کند و بر لحظات ترحم و وحشت تمرکز می کند. دین به مسائل زندگی و مرگ می پردازد.
اقدامات خیرخواهانه خود را نمایشی کنید، به کلمات محبت آمیز خود اهمیت دینی بدهید، همه چیز را در آیین ها و اسطوره های دوران کودکی غسل دهید.
درگیر احساساتی که برمی انگیزید، مردم هاله جذابیت را بالای سر شما خواهند دید.

تحویل دهنده. در هارلم در اوایل دهه ،1950تعداد کمی از آفریقایی-آمریکایی ها چیزهای زیادی در مورد ملت اسلام می دانستند، یا هرگز وارد معبد آن شدند. ملت موعظه کرد که سفیدپوستان از نسل شیطان هستند و روزی خداوند نژاد سیاه را آزاد خواهد کرد. این آموزه برای هارلمیت‌ها که برای آرامش معنوی به کلیسا می‌رفتند و مسائل عملی را به سیاستمداران محلی خود متوسل می‌کردند، معنی چندانی نداشت. اما در سال 1954وزیر جدید ملت اسلام وارد هارلم شد.

وزیر اسمش مالکوم ایکس بود و خوش‌خوان و خوش‌حرف بود، اما حرکات و کلماتش عصبانی بود. خبر پخش شد: سفیدپوستان پدر مالکوم را لینچ کرده بودند. او در یک مرکز برای نوجوانان بزرگ شده بود، سپس به عنوان یک مزاحم کوچک زنده مانده بود، قبل از اینکه به جرم دزدی دستگیر شود و شش سال را در زندان بگذراند. زندگی کوتاه او (در آن زمان فقط بیست و نه سال داشت) یک دوره طولانی با قانون بود، با این حال اکنون به او نگاه کنید -بسیار مطمئن و تحصیل کرده. هیچ کس به او کمک نکرده بود. او همه این کارها را به تنهایی انجام داده بود. هارلمیت‌ها همه جا مالکوم ایکس را می‌دیدند که در حال پخش آگهی‌ها و خطاب به جوانان بود. او بیرون از کلیساهای آنها می ایستاد و هنگامی که جماعت پراکنده می شدند، به واعظ اشاره می کرد و می گفت: "او نماینده خدای مرد سفیدپوست است؛ من نماینده خدای مرد سیاه پوست هستم." کنجکاوها برای شنیدن موعظه او در معبد ملت اسلام آمدند. از آنها می‌خواست به شرایط واقعی زندگی‌شان نگاه کنند: «وقتی گرفتی

Machine Translated by Google

از طریق نگاه کردن به چشمان او، نگاه کنید!» به آنها ملی‌گرایی بدهید و به آپارتمان‌های ویژه منتقل شوید.

در سال ،1957یک جوان مسلمان در هارلم شاهد ضرب و شتم یک سیاه پوست مست توسط چند پلیس بود. وقتی مسلمان اعتراض کرد، پلیس او را بی‌معنا کوبید و به زندان برد. جمعیت خشمگین در بیرون پاسگاه پلیس جمع شده و آماده شورش بودند. کمیسر پلیس به او گفت که فقط مالکوم ایکس می‌تواند جلوی خشونت را بگیرد، او را آورد و به او گفت که اوباش را بشکند. مالکوم نپذیرفت. کمیسر که آرام تر صحبت می کرد، از او التماس کرد که در این باره تجدید نظر کند. مالکوم با آرامش شرایطی را برای همکاری خود تعیین کرد: مراقبت پزشکی برای مسلمان کتک خورده و مجازات مناسب برای افسران پلیس. کمیسر با اکراه موافقت کرد.

در بیرون ایستگاه، مالکوم توافق را توضیح داد و جمعیت متفرق شدند. در هارلم و در سراسر کشور، او یک قهرمان یک شبه بود -سرانجام مردی که دست به اقدام زد. عضویت در معبد او افزایش یافت.

مالکوم در سراسر ایالات متحده شروع به صحبت کرد. او هرگز از روی یک متن نمی خواند. به تماشاچیان نگاه کرد، تماس چشمی برقرار کرد، انگشتش را نشان داد.
خشم او آشکار بود، نه آنقدر در لحنش -او همیشه کنترل شده بود و بیان می کرد -بلکه در انرژی شدیدش، رگ های روی گردنش بیرون زدند.
بسیاری از رهبران سیاه پوست قبلی از کلمات محتاطانه استفاده کرده بودند و از پیروان خود خواسته بودند که با حوصله و مؤدبانه با وضعیت اجتماعی خود برخورد کنند، هر چقدر هم که ناعادلانه باشد. مالکوم چه آرامشی داشت. او نژادپرست ها را مسخره کرد، لیبرال ها را مسخره کرد، رئیس جمهور را به سخره گرفت. هیچ سفیدپوستی از تمسخر او در امان نبود.

مالکوم می‌گوید اگر سفیدپوستان خشن بودند، زبان خشونت باید به آنها بازگردانده شود، زیرا این تنها زبانی بود که آنها می‌فهمیدند. Hos tiility"خوب است!" او فریاد زد. "این خیلی طولانی است." مالکوم در پاسخ به محبوبیت روزافزون رهبر بی خشونت مارتین لوتر کینگ جونیور گفت: "هر کسی می تواند بنشیند. یک پیرزن می تواند بنشیند. یک ترسو می تواند بنشیند.

ایستادن یک مرد لازم است."

مالکوم ایکس بر بسیاری از کسانی که همان خشم او را احساس می‌کردند، اما از ابراز آن می‌ترسیدند، تأثیری تقویت‌کننده داشت. در مراسم تشییع جنازه او -او در سال 1965در یکی از سخنرانی‌هایش ترور شد -اوسی دیویس، بازیگر، مداحی را در حضور جمعیتی بزرگ و احساسی ایراد کرد: او گفت: "مالکوم، شاهزاده درخشان سیاه‌پوست خودمان بود."

مالکوم ایکس از نوع موسی کاریزماتیک بود: او یک نجات دهنده بود. قدرت این نوع کاریزماتیک ناشی از بیان احساسات تیره اوست که در طی سالها سرکوب ایجاد شده است. با انجام این کار، تحویل‌دهنده فرصتی را برای رهایی از احساسات مخدوش شده توسط افراد دیگر فراهم می‌کند -خصومتی که با ادب و لبخند اجباری پوشانده شده است. جگرها باید یکی از جمعیت رنجور باشند، فقط بیشتر: درد آنها باید مثال زدنی باشد. تاریخچه شخصی مالکوم بخشی جدایی ناپذیر از کاریزمای او بود. درس او -اینکه سیاهپوستان باید به خودشان کمک کنند، نه اینکه منتظر بمانند تا سفیدپوستان آنها را بالا ببرند -به دلیل سالهای زندان که خودش در زندان بود، و به این دلیل که با آموزش او از دکترین خودش پیروی کرده بود.

Machine Translated by Google

خودش را از پایین بالا می برد. تحویل دهنده باید نمونه زنده رستگاری شخصی باشد.

جوهر کاریزما یک احساس قدرتمند است که خود را در ژست های شما، در لحن صدای شما، در نشانه های ظریفی که برای ناگفته بودن قوی تر هستند، به اشتراک می گذارد. شما چیزی را عمیق‌تر از دیگران احساس می‌کنید و هیچ احساسی قوی‌تر و قادرتر از ایجاد یک واکنش کاریزماتیک به اندازه نفرت نیست، به‌ویژه اگر ناشی از احساسات ریشه‌دار سرکوب باشد. آنچه را که دیگران از بیان آن می ترسند بیان کنید و قدرت بزرگی در شما خواهند دید. آنچه می خواهند بگویند اما نمی توانند بگویند.

هیچ وقت از زیاده روی کردن نترسید. اگر نماینده رهایی از ظلم و ستم هستید، این فرصت را دارید که باز هم دورتر بروید. موسی از خشونت سخن گفت، از نابود کردن آخرین دشمنانش. چنین زبانی مظلومان را دور هم جمع می کند و باعث می شود احساس زنده بودن بیشتر کنند. با این حال، این چیزی نیست که از طرف شما غیرقابل کنترل باشد. مالکوم ایکس از همان ابتدا خشم را احساس کرد، اما فقط در زندان به خود هنر خطابه و نحوه هدایت احساسات خود را آموخت. هیچ چیز کاریزماتیک تر از این احساس نیست که کسی با احساسات زیادی دست و پنجه نرم می کند تا اینکه به سادگی تسلیم آن شود.

بازیگر المپیکی. در 24ژانویه 1960یک شورش در الجزایر که در آن زمان هنوز مستعمره فرانسه بود، آغاز شد. هدف آن به رهبری سربازان راست‌گرای فرانسوی، جلوگیری از پیشنهاد رئیس جمهور شارل دوگل برای اعطای حق تعیین سرنوشت به الجزایر بود. در صورت لزوم، شورشیان الجزایر را به نام فرانسه تصرف می کردند.

دوگل هفتاد ساله چندین روز پرتنش سکوت عجیبی را حفظ کرد. سپس در 29ژانویه، ساعت هشت شب، در تلویزیون ملی فرانسه ظاهر شد. قبل از اینکه او کلمه ای را به زبان بیاورد، حضار شگفت زده شدند، زیرا او یونیفرم قدیمی خود را از جنگ جهانی دوم پوشیده بود، یونیفرمی که همه آن را می شناختند و واکنش احساسی شدیدی ایجاد کرد. دوگل قهرمان مقاومت، ناجی کشور در تاریک ترین لحظه آن بود. اما مدت زیادی بود که آن یونیفرم دیده نشده بود.

سپس دوگل صحبت کرد و با روشی خونسرد و با اعتماد به نفس، تمام کارهایی را که با هم در آزادسازی فرانسه از دست آلمانی ها انجام داده بودند، به عموم مردم یادآوری کرد. او به آرامی از این مسائل وطن پرستانه به شورش در الجزایر و اهانتی که به روح آزادی خواهی می کرد، رفت. او خطاب خود را با تکرار سخنان معروف خود در 18ژوئن 1940به پایان رساند: "یک بار دیگر از همه فرانسوی ها، هر کجا که هستند، هر چه هستند، می خواهم که دوباره با فرانسه متحد شوند. "Vive la République! Vive la France!

این سخنرانی دو هدف داشت. این نشان داد که دوگل مصمم بود که یک اینچ به شورشیان ندهد و به قلب همه فرانسویان میهن پرست، به ویژه در ارتش، رسید. قیام به سرعت از بین رفت و هیچ کس در ارتباط بین شکست آن و عملکرد دوگل در تلویزیون شک نکرد.

سال بعد، فرانسوی ها با اکثریت قاطع به نفع خودمختاری الجزایر رای دادند. در 11آوریل 1961، دوگل در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت که فرانسه به زودی

Machine Translated by Google

استقلال کامل کشور یازده روز بعد، از ژنرال‌های فرانسوی در الجزایر با بیانیه‌ای مبنی بر تسلط بر کشور و اعلام وضعیت محاصره شکایت شد. این خطرناک‌ترین لحظه از همه بود: در مواجهه با استقلال قریب‌الوقوع الجزایر، این ژنرال‌های دست راستی تا آخر راه خواهند رفت. ممکن است یک جنگ داخلی آغاز شود و دولت دوگل سرنگون شود.

شب بعد، دوگل بار دیگر در تلویزیون ظاهر شد و یک بار دیگر لباس قدیمی خود را پوشید. او ژنرال ها را به سخره گرفت و آنها را با حکومت نظامی آمریکای جنوبی مقایسه کرد. آرام و سخت صحبت می کرد. سپس، ناگهان، در انتهای سخنرانی، صدایش بلند شد و حتی میلرزید که حضار را صدا می کرد: -Français, aidez !iom"Françaises," («خانم‌های فرانسوی، فرانسوی‌ها، به من کمک کنید!») این هیجان‌انگیزترین لحظه در بین تمام حضورهای او در تلویزیون بود. سربازان فرانسوی در الجزایر که به رادیوهای ترانزیستوری گوش می‌دادند، غرق شدند. روز بعد تظاهرات گسترده ای به نفع دوگل برگزار کردند. دو روز بعد ژنرال ها تسلیم شدند. در اول جولای 1962دوگل استقلال الجزایر را اعلام کرد.

در سال 1940، پس از تهاجم آلمان به فرانسه، دوگل به En Glandگریخت تا ارتشی را استخدام کند که در نهایت برای آزادی به فرانسه بازگردد. در آغاز، او تنها بود و مأموریتش ناامیدکننده به نظر می رسید.

اما او از حمایت وینستون چرچیل برخوردار بود و با برکت چرچیل یک سری گفتگوهای رادیویی انجام داد که بی بی سی برای فرانسه پخش می کرد. صدای عجیب و هیپنوتیزم او، با لرزش های دراماتیکش، عصرها وارد اتاق های نشیمن فرانسوی ها می شد. تعداد کمی از شنوندگان او حتی می‌دانستند که او چه شکلی است، اما لحن او آنقدر مطمئن و تکان‌دهنده بود که لشکری خاموش از مؤمنان را به خدمت گرفت. دوگل شخصاً مردی عجیب و غمگین بود که شیوه اعتماد به نفسش به همان راحتی می‌توانست برانگیخته شود. اما از طریق رادیو، آن صدا کاریزمای شدیدی داشت. دوگل اولین استاد بزرگ رسانه های مدرن بود، زیرا او به راحتی مهارت های نمایشی خود را به تلویزیون منتقل کرد، جایی که تهوع، آرامش و خودداری کامل او باعث می شد مخاطبان هم احساس آرامش و هم الهام بگیرند.

جهان شکسته تر شده است. ملتی دیگر در خیابان ها یا میدان ها دور هم جمع نمی شود. در اتاق‌های نشیمن گرد هم آمده است، جایی که افرادی که در سراسر کشور تلویزیون تماشا می‌کنند می‌توانند همزمان تنها و با دیگران باشند. کاریزما اکنون باید از طریق امواج پخش شود وگرنه قدرتی ندارد. اما از برخی جهات پخش کردن در تلویزیون آسانتر است، هم به این دلیل که تلویزیون مستقیماً یک به یک جذابیت ایجاد می کند (به نظر می رسد کاریزماتیک شما را مورد خطاب قرار می دهد) و هم به این دلیل که کاریزما را برای چند لحظه ای که در مقابل تلویزیون سپری می کنید به راحتی جعل می کند. دوربین. همانطور که دوگل فهمید، هنگام حضور در تلویزیون بهترین کار این است که آرامش و کنترل ایجاد شود، و از جلوه های دراماتیک به اندازه کافی استفاده شود. یخ زدگی کلی دوگل لحظات کوتاهی را که در آن صدایش را بلند می کرد یا یک شوخی گزنده را رها می کرد تأثیری دو چندان می بخشید. او با حفظ آرامش و کم بازی کردن، مخاطب خود را هیپنوتیزم کرد. (اگر صدای شما سخت تر باشد، چهره شما می تواند خیلی بیشتر بیان کند.) او احساسات را به صورت بصری منتقل می کند -یکنواخت، محیط -و از طریق استفاده از برخی کلمات باردار: رهایی، ژان آرک. هرچه کمتر برای اثرگذاری تلاش می‌کرد، صادق‌تر ظاهر می‌شد.

Machine Translated by Google

همه اینها باید به دقت تنظیم شود. آرامش خود را با شگفتی نشانه گذاری کنید. صعود به اوج؛ مطالب را کوتاه و مختصر نگه دارید تنها چیزی که نمی توان جعل کرد اعتماد به نفس است، مؤلفه اصلی کاریزما از زمان موسی. اگر نورهای دوربین به ناامنی شما خیانت کند، تمام ترفندهای دنیا دوباره کاریزمای شما را جمع نمی کند.

نماد: چراغ. برای چشم نامرئی، جریانی در جریان است

از طریق یک سیم در یک ظرف شیشه ای گرمایی تولید می کند که

به شعله تبدیل می شود تنها چیزی که می بینیم درخشش است.

در تاریکی غالب، لامپ

راه را روشن می کند

خطرات

برای روز خلبز برای قطعات دکانول تو به آنها شهروندان پاریس در یک پارک جمع شدند 1794 ماکسیمیلیان دو روبسپیر، رئیس کمیته ایمنی عمومی، و مردی که در وهله اول جشنواره را طراحی کرده بود، بود. ایده ساده بود: برای مبارزه با الحاد، "به رسمیت شناختن وجود یک حق تعالی و جاودانگی روح به عنوان نیروهای هدایت کننده جهان."

روز پیروزی روبسپیر بود. او با کت و شلوار آبی آسمانی و جوراب های سفید خود در برابر توده ها ایستاده بود و جشن را آغاز کرد. جمعیت او را می پرستیدند. به هر حال، او اهداف انقلاب فرانسه را از طریق سیاست ورزی شدیدی که به دنبال آن بود، حفظ کرده بود. سال قبل، او حکومت ترور را آغاز کرده بود که با فرستادن آنها به گیوتین، انقلاب را از شر دشمنان پاک کرد. او همچنین به هدایت کشور از طریق جنگ علیه اتریشی ها و پروس ها کمک کرده بود. چیزی که باعث شد جمعیت و به ویژه زنان او را دوست داشته باشند، فضیلت فساد ناپذیر او (او بسیار متواضعانه زندگی می کرد)، امتناع او از سازش، اشتیاق به انقلاب که در هر کاری که انجام می داد مشهود بود، و زبان عاشقانه سخنرانی هایش بود که می توانست. در الهام بخشیدن شکست نخورید او یک خدا بود. آن روز زیبا بود و آینده بزرگی را برای انقلاب رقم زد.

دو ماه بعد، در 26ژوئیه، روبسپیر سخنرانی کرد که او

Machine Translated by Google

فکر جایگاه او را در تاریخ تضمین می کرد، زیرا او قصد داشت به پایان ترور و عصر جدیدی برای فرانسه اشاره کند. شایعه هم بود که او بود

فراخوانی برای فرستادن آخرین مشت مردم به گیوتین، آخرین گروهی که امنیت انقلاب را تهدید می کرد. روبسپیر در حالی که برای شرکت در کنوانسیون حکومتی کشور بر روی منبر نشسته بود، همان لباسی را پوشید که در روز جشنواره پوشیده بود. سخنرانی طولانی بود، تقریباً سه ساعت، و شامل توصیفی پرشور از ارزش‌ها و فضایلی بود که او به محافظت از او کمک کرده بود. همچنین از توطئه ها، خیانت ها، دشمنان ناشناس صحبت شد.

پاسخ مشتاقانه بود، اما کمی کمتر از حد معمول. این سخنرانی بسیاری از نمایندگان را خسته کرده بود. سپس صدایی شنیده شد، صدای مردی به نام بوردون، که مخالف چاپ سخنرانی روبسپیر بود، که نشانه ای از عدم تایید بود. ناگهان دیگران از هر طرف برخاستند و او را به ابهام متهم کردند: او از توطئه و تهدید بدون نام بردن از مجرم صحبت کرده بود. از او خواسته شد که مشخص کند، او نپذیرفت و ترجیح داد بعداً اسامی را ذکر کند.

روز بعد روبسپیر برای دفاع از سخنرانی خود ایستاد و نمایندگان او را فریاد زدند. چند ساعت بعد، او بود که به لوتین گیل فرستاده شد. در 28ژوئیه، در میان تجمع شهروندانی که به نظر می رسید در حال و هوای جشنی حتی بیشتر از جشنواره حق تعالی بودند، سر روب اسپیر در سبد افتاد و تشویق های طنین انداز شد. سلطنت تر

rorتمام شد

بسیاری از کسانی که به نظر می‌رسید روبسپیر را تحسین می‌کردند، در واقع کینه‌ای شدید از او داشتند -او بسیار با فضیلت بود، آنقدر برتر، که سرکوبگر بود. برخی از این مردان علیه او توطئه کرده بودند و منتظر کوچکترین نشانه ای از ضعف بودند -که در آن روز سرنوشت ساز هنگام آخرین سخنرانی خود ظاهر شد. او با امتناع از نام بردن دشمنان خود، یا تمایل به پایان دادن به خونریزی نشان داده بود یا می ترسید که قبل از کشتن آنها به او ضربه بزنند. این جرقه که توسط توطئه گران تغذیه شد به آتش تبدیل شد. در عرض دو روز، ابتدا یک هیئت حاکمه و سپس یک ملت علیه کاریزماتیکی که دو ماه قبل مورد احترام قرار گرفته بود، مقابله کردند.

کاریزما به اندازه احساساتی که برمی انگیزد فرار است. اغلب باعث تحریک احساسات عشقی می شود.

اما حفظ چنین احساساتی سخت است. روانشناسان از "خستگی اروتیک" صحبت می کنند -لحظات پس از عشق که در آن احساس می کنید از آن خسته شده اید، دوباره احساس می کنید. واقعیت می خزد، عشق به نفرت تبدیل می شود. خستگی وابسته به عشق شهوانی تهدیدی برای همه افراد کاریزماتیک است. کاریزماتیک اغلب با ایفای نقش ناجی عشق را به دست می آورد و مردم را از شرایط دشوار نجات می دهد، اما زمانی که احساس امنیت کنند، کاریزما کمتر برایشان اغوا کننده است. کاریزماتیک ها به خطر و ریسک نیاز دارند. آن ها بوروکرات های فتنه گر نیستند. برخی از آنها عمدا خطر را ادامه می دهند، همانطور که دوگل و کندی عادت داشتند انجام دهند، یا همانطور که روبسپیر در دوران حکومت وحشت انجام داد. اما مردم از این کار خسته می شوند و در اولین نشانه ضعف شما به شما روی می آورند. عشقی که قبلا نشان دادند با نفرت آنها در حال حاضر مطابقت خواهد داشت.

تنها راه دفاع این است که بر کاریزمای خود مسلط شوید. اشتیاق، عصبانیت، اعتماد به نفس شما شما را کاریزماتیک می کند، اما کاریزمای زیاد برای مدت طولانی باعث ایجاد خستگی و میل به آرامش و نظم می شود. نوع بهتر

Machine Translated by Google

کاریزما آگاهانه ایجاد می شود و تحت کنترل نگه داشته می شود. هنگامی که به آن نیاز دارید، می توانید با اعتماد به نفس و اشتیاق بدرخشید و الهام بخش توده ها باشید. اما وقتی ماجراجویی تمام شد، می‌توانید به یک روال عادت کنید و گرما را نه از بین ببرید، بلکه پایین بیاورید. (روبسپیر ممکن است این حرکت را برنامه ریزی کرده باشد، اما یک روز خیلی دیر انجام شد.) مردم خودکنترلی و سازگاری شما را تحسین خواهند کرد.

رابطه عاشقانه آنها با شما به محبت همیشگی زن و مرد نزدیک می شود. شما حتی این فرصت را خواهید داشت که کمی خسته کننده، کمی ساده به نظر برسید -نقشی که اگر به درستی بازی کنید، می تواند کاریزماتیک به نظر برسد. به یاد داشته باشید: کاریزما به موفقیت بستگی دارد و بهترین راه برای حفظ موفقیت، پس از عجله کاریزماتیک اولیه، عملی بودن و حتی محتاط بودن است. مائو تسه تونگ مردی دوردست و مرموز بود که برای بسیاری دارای کاریزمای هیبت انگیزی بود. او شکست‌های زیادی را متحمل شد که می‌توانست پایان یک مرد کمتر باهوش را رقم بزند. دستکم برای مدتی. این او را از خطرات یک واکنش متقابل محافظت کرد.

جایگزین دیگری هم وجود دارد: بازی در نقش پیامبر مسلح. به گفته ماکیاولی، اگرچه یک پیامبر ممکن است از طریق شخصیت کاریزماتیک خود قدرت کسب کند، اما نمی تواند برای مدت طولانی بدون قدرت پشتیبانی از آن دوام بیاورد. او به یک ارتش نیاز دارد. توده ها از او خسته خواهند شد. آنها باید مجبور شوند.

پیامبر مسلح بودن ممکن است به معنای واقعی کلمه شامل اسلحه نباشد، اما جنبه قوی شخصیت شما را می طلبد که می توانید با عمل از آن حمایت کنید. متأسفانه این بدان معنی است که تا زمانی که قدرت را حفظ می کنید، با دشمنان خود بی رحم باشید. و هیچ کس دشمنان تلخ تر از کاریزماتیک ایجاد نمی کند.

در نهایت، هیچ چیز خطرناک تر از موفقیت یک کاریزماتیک نیست.
این شخصیت‌ها غیر متعارف هستند، و حکومت آنها به سبک شخصی است و با وحشی بودن شخصیت‌هایشان همراه است. آنها اغلب هرج و مرج را به دنبال خود به جا می گذارند. کسی که دنبال یک کاریزماتیک می‌رود، دچار آشفتگی می‌شود، اما مردم آن را نمی‌بینند. آنها دلتنگ الهام بخش خود می شوند و جانشین را سرزنش می کنند. از این وضعیت به هر قیمتی اجتناب کنید. اگر اجتناب ناپذیر است، سعی نکنید آنچه را که کاریزماتیک آغاز کرده است ادامه دهید. به مسیر جدیدی بروید با عملی بودن، قابل اعتماد بودن و صریح صحبت کردن، اغلب می توانید از طریق کنتراست، جذابیت عجیبی ایجاد کنید. این گونه بود که هری ترومن نه تنها از میراث روزولت جان سالم به در برد، بلکه نوع کاریزمای خود را ایجاد کرد.

Machine Translated by Google

the Star

زندگی روزمره سخت است و اکثر ما

مدام در خیالات و خیالات به دنبال فرار از آن باشید

رویاها ستاره ها از این ضعف تغذیه می کنند. ایستاده

از دیگران از طریق متمایز و جذاب

به سبک، آنها ما را به تماشای آنها وادار می کنند. در

در عین حال، آنها مبهم و اثیری هستند،

فاصله آنها را حفظ می کنند و به ما اجازه می دهند تصور کنیم

بیشتر از آنچه وجود دارد کیفیت رویایی آنها

روی ناخودآگاه ما کار می کند. ما حتی نیستیم

آگاه باشیم که چقدر از آنها تقلید می کنیم. بودن را یاد بگیر

با فرافکنی به یک شیء جذاب تبدیل شوید

حضور پر زرق و برق اما گریزان ستاره.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ستاره فتیشیست

روزی در سال ،1922در برلین، آلمان، یک فراخوان بازیگری برای گروه پخش شد

بخشی از یک زن جوان شهوانی در فیلمی به نام تراژدی عشق. از میان صدها هنرپیشه زن جوانی که ظاهر شدند، اکثر آنها هر کاری را برای جلب توجه کارگردان انجام می‌دهند، از جمله افشای خودشان. با این حال یک زن جوان در صف بود که ساده لباس پوشیده بود و هیچ یک از شیطنت های ناامیدانه دختران دیگر را انجام نمی داد. با این حال او چهره باحال و درخشانی بود که به هر حال برجسته بود. چیزی نخواست، دختر یک توله سگ را روی یک افسار حمل کرد و یک گردنبند زیبا که به سادگی وجود داشت، دور گردن توله سگ بسته بود. مدیر بازیگران بلافاصله متوجه او شد. او منتظر بود -فکر کرد چهره ای خالی بود. چهره ای که او را در حالی که در صف ایستاده بود، تماشا می کرد، سگ را آرام در آغوش گرفته بود و می توانست با هر نگه داشتن خودش تغییر کند. وقتی سیگاری می کشید، حرکاتش به آرامی بیان می شد. یکی پیشنهادی او مجذوب پاها و صورت او بود، روشی که او می‌توانست روی آن را ببیند ، و نشانه‌ای از سردی در چشمانش بود. تا زمانی که او به جبهه آمده بود، او را انتخاب کرده بود. نام او مارلن دیتریش بود.

هر چیزی. مثل یک خانه خالی زیبا بود که منتظر فرش و عکس بود. همه امکانات را داشت -می‌توانست به قصر یا فاحشه خانه تبدیل شود. این بستگی به کسی داشت که آن را پر کرده است. همه چیزهایی که قبلاً تکمیل و برچسب گذاری شده بودند، در مقایسه چقدر محدود بودند.

در سال 1929زمانی که یوزف فون اشترنبرگ کارگردان اتریشی-آمریکایی برای شروع کار بر روی فیلم فرشته آبی به برلین آمد ، دیتریش بیست و هفت ساله در دنیای سینما و تئاتر برلین شناخته شده بود. فرشته آبی قرار بود درباره زنی به نام لولا-لولا باشد که مردان را به طرز سادیستی شکار می‌کند و همه بهترین بازیگران زن برلین این نقش را می‌خواستند- به جز، ظاهراً دیتریش، که به او اعلام کرد که نقش را تحقیرکننده می‌داند. فون استرنبرگ باید از میان بازیگران دیگری که در ذهن داشت، انتخاب کند.

-اریک اچ ماریا رمارک، در مورد مارلن دیتریش، بیگانگان.

با این حال، اندکی پس از ورود به برلین، فون اشترنبرگ برای تماشای بازیگر مردی که برای فرشته آبی در نظر داشت، در یک اجرای موزیکال شرکت کرد . ستاره موزیکال دیتریش بود، و به محض اینکه او روی صحنه آمد، فون استرنبرگ متوجه شد که نمی توانست چشم از او بردارد. مستقیم، گستاخانه، مثل یک مرد به او خیره شد. و سپس آن پاها بود، و نحوه تکیه دادن او تحریک آمیز به دیوار. فون استرنبرگ بازیگری را که برای دیدنش آمده بود فراموش کرد. او لولا-لولا خود را پیدا کرده بود.

مارلن دیتریش نیست بازیگری مانند سارا برنهارت؛ او یک اسطوره است، مانند فرین.

—آندره: مالروکس، به نقل از ادگار مورین، ستارگان، ترجمه شده توسط ریچارد هوارد

فون استرنبرگ موفق شد دیتریش را متقاعد کند که در این نقش شرکت کند و بلافاصله سر کار رفت و او را به لولای تخیل خود تبدیل کرد.

موهای او را عوض کرد، خطی نقره‌ای روی بینی‌اش کشید تا نازک‌تر به نظر برسد، به او یاد داد با وقاحتی که روی صحنه دیده بود به دوربین نگاه کند. هنگامی که فیلمبرداری شروع شد، او یک سیستم نورپردازی را فقط برای او ایجاد کرد -نوری که او را هر کجا که می‌رفت دنبال می‌کرد و به‌طور استراتژیک با گاز و دود تقویت می‌شد. او با وسواس در "آفرینش" خود، او را در همه جا دنبال می کرد. هیچ کس دیگری نمی توانست به او نزدیک شود.

وقتی پیگمالیون این زنان را دید که چنین زندگی شیطانی دارند، او بود

Machine Translated by Google

فرشته آبی موفقیت بزرگی در آلمان بود. تماشاگران شیفته دیتریش بودند: آن نگاه سرد و بی رحمانه که پاهایش را روی چهارپایه باز می کرد و لباس زیرش را بیرون می آورد. روش بی دردسر او برای جلب توجه روی صفحه نمایش. به غیر از فون استرنبرگ، دیگران به او علاقه مند شدند. مردی که بر اثر سرطان در حال مرگ بود، کنت ساشا کولورات، آخرین آرزو را داشت: دیدن پاهای مار لن شخصا. دیتریش موظف شد، او را در بیمارستان ملاقات کند و دامن او را بلند کند. آهی کشید و گفت: "ممنون. حالا می توانم خوشحال بمیرم."

به زودی استودیو پارامونت دیتریش را به هالیوود آورد، جایی که همه به سرعت درباره او صحبت می کردند. در یک مهمانی، وقتی وارد اتاق می شد، همه نگاه ها به سمت او می رفت. او توسط مردان هالیوودی اسکورت می شد و لباسی زیبا و غیرمعمول می پوشید -لباس خواب طلایی رنگ، کت و شلوار ملوانی با کلاه قایق سواری. روز بعد ظاهر توسط زنان در سراسر شهر کپی می شود. بعد به مجلات سرایت کرد و یک روند کاملاً جدید شروع شد.

با این حال، هدف واقعی شیفتگی، بی‌تردید چهره دیتریش بود. چیزی که فون استرنبرگ را مجذوب خود کرده بود، خالی بودن او بود -با یک ترفند ساده نورپردازی، او می‌توانست آن چهره را هر کاری که می‌خواهد انجام دهد. دیتریش در نهایت همکاری با فون استرنبرگ را متوقف کرد، اما هرگز آنچه را که به او آموخته بود فراموش نکرد. یک شب در سال ،1951کارگردان فریتز لانگ که قصد داشت او را در فیلم Rancho Notoriousکارگردانی کند، در حال رانندگی از کنار دفتر خود بود که نوری را از پنجره دید. از ترس دزدی، از ماشینش پیاده شد، از پله ها بالا رفت و از شکاف در نگاه کرد: دیت ریچ بود که از خودش در آینه عکس می گرفت و چهره او را از هر زاویه ای بررسی می کرد .

مارلن دیتریش از خود فاصله داشت: می توانست صورت، پاها، بدنش را طوری مطالعه کند که انگار شخص دیگری است. این به او این توانایی را داد که ظاهرش را شکل دهد و ظاهرش را برای اثرگذاری تغییر دهد. او می‌توانست به گونه‌ای ژست بگیرد که بیشتر مرد را هیجان‌زده کند، بی‌پروایش به او اجازه می‌دهد او را مطابق خیالاتش ببیند، چه سادیسمی، چه هوس‌بازی یا خطر. و هر مردی که او را ملاقات می‌کرد، یا او را روی صفحه تماشا می‌کرد، به‌طور بی‌پایان درباره‌اش حرف می‌زد. این تأثیر روی زنان نیز مؤثر بود. به قول یکی از نویسندگان، او "سکس بدون جنسیت" را طرح کرد. اما این دوری به او سردی خاصی داد، چه در فیلم و چه حضوری. او مانند یک شیء زیبا بود، چیزی برای فتیش کردن و تحسین کردن روشی که ما یک اثر هنری را منجلاب می‌کنیم.

فتیش جسمی است که به واکنش عاطفی فرمان می دهد و باعث می شود در آن جان بدهیم. از آنجا که این یک شی است که ما می توانیم هر چیزی را که می خواهیم در مورد آن تصور کنیم. بیشتر مردم آنقدر بد خلق، پیچیده و واکنش‌پذیر هستند که اجازه نمی‌دهند آنها را به‌عنوان اشیایی ببینیم که می‌توانیم بت‌سازی کنیم. قدرت ستاره Fetishisticاز توانایی تبدیل شدن به یک شی ناشی می شود، و نه هر شیئی، بلکه شیئی که ما آن را بتش می کنیم، چیزی که انواع فانتزی ها را تحریک می کند.

ستاره های فتیشیست مانند مجسمه یک خدا یا الهه یونانی کامل هستند. اثر شگفت انگیز و اغوا کننده است. نیاز اصلی آن فاصله گرفتن از خود است. اگر شما خود را به عنوان یک شیء ببینید، دیگران نیز چنین خواهند دید. هوای اثیری و رویایی این اثر را افزایش می دهد.

طغیان از عیوب بسیاری که طبیعت دارد

در جنس مونث کاشته شد، و مدت زیادی مجرد زندگی کرد، بدون اینکه همسری در خانه اش سهیم باشد.

اما در همین حین، با هنرمندی شگفت انگیز، مجسمه ای از عاج برفی را به طرز ماهرانه ای تراشید. او آن را دوست‌داشتنی‌تر از هر زنی که متولد شده بود ساخت و عاشق مخلوق خود شد. را

مجسمه تمام

ظاهر یک دختر واقعی، به طوری که به نظر می رسد زنده است، می خواهد حرکت کند، حیا را منع نمی کند. هنر او چنان زیرکانه هنر خود را پنهان کرد.

پیگمالیون با تعجب خیره شد و در قلبش عشقی پرشور نسبت به این تصویر از یک انسان وجود داشت. اغلب دستانش را روی کار می‌کشید و آن را حس می‌کرد تا ببیند که آیا این اثر از گوشت است یا عاج، و هنوز نمی‌پذیرفت که عاج تمام آن چیزی است که هست. او مجسمه را بوسید و تصور کرد که مجسمه او را بوسید، با آن صحبت کرد و آن را در آغوش گرفت و فکر کرد که احساس می کند انگشتانش در اندام هایی که لمس کرده است فرو می رود، به طوری که می ترسد در جایی که گوشت را فشار داده بود کبودی ظاهر شود.

گاهی به آن پرداخت

در سخنرانی های تملق آمیز، گاهی از نوع هدایایی که دختران . او لباس پوشید

لذت ببرید. . اندام مجسمه او را در ردای زنانه به تن کرده و انگشترهایی به انگشتانش زده و گردنبندهای بلند دور آن

.این همه ظرافت به . گردن. . خوبی به تصویر تبدیل شد، اما بدون تزئینات هم کمتر دوست داشتنی نبود. پیگمالیون سپس مجسمه را روی نیمکتی که با آن پوشانده شده بود قرار داد

پارچه‌های بنفش تینان، سرش را روی بالش‌های نرمی گذاشت که انگار می‌توانست از آن‌ها قدردانی کند، و آن را هم‌خوابه‌اش نامید. • جشن زهره که با بزرگترین جشن گرفته می شود

Machine Translated by Google

شما یک صفحه خالی هستید. بدون تعهد در زندگی شناور شوید و مردم می خواهند شما را بگیرند و مصرف کنند. از میان تمام اعضای بدن شما که این توجه فتیشیستی را به خود جلب می کند، قوی ترین صورت، صورت است. بنابراین یاد بگیرید که صورت خود را مانند یک ساز کوک کنید، و باعث می شود که ابهام جذابی برای جلوه ایجاد کند.

و از آنجایی که باید از دیگر ستارگان آسمان متمایز شوید، باید سبکی برای جلب توجه ایجاد کنید. دیتریش شاگرد بزرگ این هنر بود. استایل او به اندازه‌ای شیک بود که خیره‌کننده باشد، آن‌قدر عجیب و غریب که هیجان‌انگیز باشد. به یاد داشته باشید، تصویر و حضور شما موادی هستند که می توانید کنترل کنید. این حس که شما درگیر این نوع بازی هستید باعث می شود مردم شما را برتر و شایسته تقلید ببینند.

او چنین اقتصاد خوبی داشت. او به اندازه یک مودیلیانی جذاب شد. .

.

او یک ویژگی ستاره ای ضروری را داشت: او می توانست عالی باشد و هیچ کاری انجام ندهد.

-لیلی درواس بازیگر برلین در مارلن ای دیتریک اچ

ستاره اسطوره ای

در 2ژوئیه 1960، چند هفته قبل از جزیره ملی ساده دموکراتیک که آن سال کندی -که به اندازه کافی نمایندگانی را به دست آورده بود تا نامزد حزبش برای ریاست جمهوری انتخاب شود -برای این کار بسیار جوان و بی تجربه است. پاسخ کندی شگفت‌انگیز بود: او در 4ژوئیه یک کنفرانس مطبوعاتی برای پخش زنده تلویزیونی و سراسری در سراسر کشور برگزار کرد. درام کنفرانس با این واقعیت تشدید شد که او در تعطیلات نبود، به طوری که تا آن رویداد هیچ‌کس او را ندید یا چیزی از او شنید. خود سپس، در ساعت مقرر، کندی مانند کلانتری که وارد دوج سیتی شده بود، وارد اتاق کنفرانس شد. او با بیان اینکه در تمام انتخابات مقدماتی ایالتی با هزینه قابل توجه پول و تلاش شرکت کرده است، شروع کرد و مخالفان خود را منصفانه و واضح شکست داد. ترومن چه کسی بود که روند دموکراتیک را دور زد؟ کندی ادامه داد: «این کشور جوانی است، صدایش بلندتر می‌شود، که توسط مردان جوان تأسیس شده است... و هنوز در قلب جوان هستند...

زمان آن فرا رسیده است که نسل
جدیدی از رهبری با مشکلات و فرصت های جدید کنار بیایند.»

حتی دشمنان کندی موافق بودند که سخنرانی او در آن روز هیجان‌انگیز بود. او چالش ترومن را برگرداند: مسئله بی تجربگی او نبود، بلکه انحصار نسل قدیمی‌تر بر قدرت بود. سبک او به همان اندازه سخنانش شیوا بود، زیرا بازی او فیلم های آن زمان را تداعی می کرد -آلن لاد در شین در حال رویارویی با دامداران فاسد قدیمی، یا جیمز دین در شورشی بدون دلیل. کندی حتی شبیه دین بود، مخصوصاً در هوای خونسردش.

چند ماه بعد، که اکنون به عنوان رئیس جمهور دموکرات ها تایید شده است، کندی در اولین مناظره تلویزیونی ملی خود در مقابل رقیب جمهوری خواه خود، ریچارد نیکسون قرار گرفت. نیکسون تیز بود. او می دانست

شکوه و عظمت در سراسر قبرس اکنون در جریان بود، و تلیسه ها، شاخ های کج خود را که برای این مناسبت طلاکاری شده بودند، در محراب افتاده بودند، در حالی که تبر به گردن برفی آنها برخورد کرد. دود داشت بلند می شد

از بخور، وقتی
پیگمالیون که قربانی خود را تقدیم کرد، کنار قربانگاه ایستاد و با ترس دعا کرد و گفت: "اگر شما خدایان می توانید همه چیز را بدهید، ممکن است من همسرم باشم، دعا می کنم -او جرأت نمی کرد بگوید: "عاج عاج "اما تمام کرد: "یکی مثل کنیز عاج." با این حال، زهره طلایی که شخصاً در جشنواره او حضور داشت، متوجه شد که او چه چیزی است

معنی دعا بود، و به نشانه مهربانی خدایان، شعله های آتش سه بار شعله ور شد و زبانه ای از آتش را به هوا پرتاب کرد. چه زمانی

پیگمالیون به خانه برگشت، مستقیماً مجسمه دختری را که دوست داشت درست کرد، روی کاناپه خم شد و

او را بوسید. او به نظر می رسید
گرم: دوباره لب هایش را روی لب های او گذاشت و با دستانش سینه اش را لمس کرد

لمس او عاج سختی خود را از دست داد و نرم شد.

-OVID، ،دگرگونی ها INNE S . DBY MAR YMرا ترجمه کنید

[جان اف.] کندی مولفه های رایج در دنیای فیلم را به اخبار تلویزیون و عکاسی خبری آورد: کیفیت ستاره و داستان اسطوره ای.

کندی با نگاه‌های تله‌ژنیک، مهارت‌های خود در ارائه خود، خیال‌پردازی‌های قهرمانانه و هوش خلاقانه‌اش، به طرز درخشانی آماده بود تا یک شخصیت بزرگ را به نمایش بگذارد. او گفتمان‌های فرهنگ توده‌ای به‌ویژه هالیوود را تصاحب کرد و به آن منتقل کرد

Machine Translated by Google

پاسخ به سؤالات و با ذکر آماری از دستاوردهای دولت آیزنهاور که در آن معاون رئیس جمهور بوده است، بحث و گفتگو شد. اما در زیر تابش خیره کننده دوربین ها، در تلویزیون سیاه و سفید، او یک چهره وحشتناک بود -سایه ساعت پنج او با پودر پوشانده شده بود، رگه هایی از عرق روی ابروها و گونه هایش، صورتش از خستگی افتاده بود، چشمانش می چرخیدند و چشمک می زند، بدنش سفت است. او اینقدر نگران چه بود؟ تضاد با کندی شگفت انگیز بود. اگر نیکسون فقط به حریف خود نگاه می کرد، کندی به تماشاگران نگاه می کرد، با بینندگانش ارتباط چشمی برقرار می کرد و آنها را در اتاق نشیمنشان خطاب می کرد که هیچ سیاستمداری تا به حال انجام نداده بود. اگر نیکسون از داده‌ها و نکات مبهم صحبت می‌کرد، کندی از آزادی، از ساختن یک جامعه جدید، از بازپس گیری روحیه پیشگامی آمریکا صحبت می‌کرد. رفتارش صمیمانه و مؤکد بود. سخنان او مشخص نبود، اما شنوندگان خود را به تصور آینده ای شگفت انگیز واداشت.

اخبار. با این استراتژی او اخبار را مانند رویاها ساخت
و مانند فیلم ها -الف
قلمرویی که در آن تصاویر
سناریوهایی را اجرا می کنند که
مطابق با بیننده است
عمیق ترین آرزوها .
او هرگز در یک فیلم واقعی ظاهر
نشد، بلکه با تبدیل دستگاه تلویزیون
به صفحه نمایش خود، به بزرگترین
ستاره سینمای قرن بیستم تبدیل شد.

روز بعد از مناظره، تعداد نظرسنجی های کندی به طرز معجزه آسایی افزایش یافت و هر جا که او می رفت با انبوهی از دختران جوان که جیغ می کشیدند و می پریدند از او استقبال می کردند. همسر زیبایش جکی در کنارش، او نوعی شاهزاده دموکرات بود. حالا حضورهای تلویزیونی او یک رویداد بود. او در زمان مناسب به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و سخنرانی افتتاحیه او که از تلویزیون نیز پخش شد، هیجان انگیز بود. روز سرد و زمستانی بود. در پس‌زمینه، آیزن هاور در کت و روسری نشسته بود و پیر و کتک خورده به نظر می‌رسید. اما کندی بدون کلاه و بدون کت ایستاد تا ملت را خطاب کند: «من باور نمی کنم که هیچ یک از ما جای خود را با هیچ قوم یا نسل دیگری عوض کنیم.

-JOH N HELLMANN، THE
وسواس کندی: THE
اسطوره آمریکایی JFK

انرژی، ایمان، فداکاری که ما برای این تلاش به ارمغان می آوریم، کشور ما و همه کسانی را که به آن خدمت می کنند روشن می کند -و درخشش آن آتش واقعاً می تواند جهان را روشن کند."

اما ما دیدیم که
به عنوان یک کل در نظر گرفته شده است
پدیده، تاریخ ستارگان، به نسبت خود، تاریخ خدایان را تکرار می کند. قبل از خدایان (قبل از ستارگان) جهان افسانه ای (صفحه نمایش) مملو از اشباح یا شبح هایی بود که به زرق و برق و جادوی دوتایی اعطا شده بودند. •تعدادی از این حضورها به تدریج جسم و جوهر به خود گرفته اند، شکل گرفته، تقویت شده و به خدایان و الهه ها شکوفا شده اند. و حتی زمانی که برخی از خدایان اصلی پانتئون های باستانی خود را به قهرمان -خدایان نجات تبدیل می کنند، الهه های ستاره ای خود را انسانی می کنند و جدید می شوند.

در ماه‌های آینده، کندی کنفرانس‌های مطبوعاتی زنده بی‌شماری را در مقابل دوربین‌های تلویزیون برگزار کرد، چیزی که هیچ رئیس‌جمهوری قبلی جرأت آن را نداشت.
روبروی جوخه تیرباران لنزها و سوال ها، نترسید، خونسرد و کمی کنایه آمیز صحبت می کرد. پشت آن چشم ها چه خبر بود، آن لبخند؟ مردم می خواستند درباره او بیشتر بدانند. این مجلات خوانندگان خود را با اطلاعاتی مسخره می کردند -عکس کندی با همسر و فرزندانش، یا در حال بازی فوتبال در زمین چمن کاخ سفید، مصاحبه هایی که او را به عنوان یک مرد خانواده فداکار، در عین حال که با ستاره های پر زرق و برق برابری می کند، احساس می کرد. تصاویر همه با هم ذوب شدند -مسابقه فضایی، سپاه صلح، کندی که در جریان بحران موشکی کوبا با شوروی روبه رو شد، درست همانطور که با ترومن روبرو شده بود.

میانجی بین
دنیای خارق العاده رویاها و زندگی روزمره
انسان روی زمین. •قهرمانان . به شیوه ای
مفهوم الهی شدن هستند.
آشکارا ضعیف شدن قهرمانان اسطوره ای به این
فیلمها .

پس از ترور کندی، جکی در مصاحبه‌ای گفت که قبل از اینکه به رختخواب برود، اغلب موسیقی متن فیلم‌های موزیکال برادوی را می‌نواخت و مورد علاقه‌اش کملوت بود، با ترانه‌هایش: «نگذارید فراموش شود / آن یک بار. یک نقطه بود / برای یک لحظه درخشان / که به نام کملوت شناخته می شد. جکی گفت که دوباره روسای جمهور بزرگی وجود خواهند داشت، اما هرگز "کاملوت دیگری". به نظر می‌رسید که نام «کاملوت» چسبیده است و باعث می‌شود بازیگری که بخشی از هزاران روز ریاست کندی را به خود جذب می‌کند، به عنوان اسطوره طنین‌انداز شود. جوهر قهرمانانه -یعنی الوهی شده و اسطوره‌ای -قهرمان یا قهرمان فیلم‌ها و کسی که به نوبه خود این ماده را با

ستاره بازیگر یا

اغوای کندی از مردم آمریکا آگاهانه و حساب شده بود.
همچنین هالیوودتر از واشنگتن بود، که جای تعجب نداشت:

Machine Translated by Google

سهم خودش

استفاده وقتی از اسطوره ستاره صحبت می کنیم، اول از همه منظورمان روند الوهیتی است که بازیگر فیلم طی می کند، روندی که او را به بت جمعیت تبدیل می کند.

پدر کندی، جوزف، زمانی تهیه کننده سینما بود و خود کندی مدتی را در هالیوود گذرانده بود و با بازیگران سرگرم بود و تلاش می کرد بفهمد چه چیزی آنها را به ستاره تبدیل کرده است. او به ویژه مجذوب گری کوپر، مونتگومری کلیفت و کری گرانت بود. او اغلب برای مشاوره با گرانت تماس می گرفت.

-ادگار مورین. ستارگان.

ترجمه شده توسط ریچارد هوارد

هالیوود راه‌هایی برای متحد کردن کل کشور حول مضامین یا اسطوره‌های خاص پیدا کرده بود -که اغلب اسطوره بزرگ آمریکایی غرب است. ستارگان بزرگ تجسم گونه های اسطوره ای بودند: جان وین پدرسالار، کلیفت شورشی پرومته، جیمی استوارت قهرمان نجیب، مرلین مونرو آژیر. اینها انسانهای فانی صرف نبودند، بلکه خدایان و الهه هایی بودند که باید در مورد آنها رویا و خیال پردازی کرد. تمام اقدامات کندی در چارچوب کنوانسیون های هالیوود بود. او با مخالفان خود بحث نمی کرد، به طور چشمگیری با آنها مقابله می کرد. او ژست گرفت، و به شیوه‌های بصری جذابی -چه با همسرش، چه با فرزندانش، یا به تنهایی روی صحنه. او از حالات چهره، حضور یک دین یا یک کوپر کپی می کرد. او درباره جزئیات سیاست صحبت نکرد، اما در مورد مضامین اسطوره‌ای بزرگ سخن گفت، نوعی که می‌تواند ملتی تقسیم‌شده را متحد کند. و همه اینها برای تلویزیون محاسبه شد، زیرا کندی بیشتر به عنوان یک تصویر تلویزیونی وجود داشت. آن تصویر رویاهای ما را تسخیر کرد. کندی خیلی قبل از ترورش، با فراخوانش برای احیای روح پیشگام، یک مرز جدید، فانتزی های بی گناهی از دست رفته آمریکا را جذب کرد.

سن: ،22جنسیت: زن، ملیت: بریتانیایی، تنها چیزی که من [اینجا] می‌بینم اولین تم به عنوان

تا حد ممکن شبیه او، چه در رفتار و چه در لباس من. هر وقت که قرار بود

یک لباس جدید بگیرید، من از مجموعه‌ام یک عکس زیبا از دینا پیدا می‌کنم و از همه تیپ‌های شخصیتی، ستاره اسطوره‌ای قوی‌ترین لباسی است که می‌پوشید. من از همه. مردم بر اساس انواع دسته بندی های آگاهانه شناخته شده تقسیم می شوند - مکان‌های من به اندازه موهای او که می‌تواند یک دیوانه باشد، گروه فقط گروهی دیگر را بیگانه می‌کند. ما خودآگاه با این حال، ما چیزهایی زیادی به اشتراک می گذاریم و همه ما فانی هستیم. هیچ چیز بیشتر از افسانه این تجربه مشترک را تداعی نمی کند. الگوهای اسطوره که از احساسات جنگ طلبانه درماندگی از یک سو و تشنگی جاودانگی از سوی دیگر به وجود آمده اند،

آزاردهنده یا تشدیدکننده، متوجه شدم که فکر می‌کنم دینا چه کار خواهد کرد و واکنش‌های خودم را بر این اساس اصلاح کردم. ... •سن: ،26جنسیت: زن، ملیت: بریتانیایی «من فقط یک بار عاشق یک فیلم شدم.

"

ستارگان اسطوره ای چهره هایی از اسطوره هستند که جان می گیرند. برای به دست آوردن قدرت آنها، ابتدا باید حضور فیزیکی آنها را مطالعه کنید. چگونه آنها یک سبک متمایز را اتخاذ می کنند، چگونه باحال و از نظر بصری جذاب هستند. سپس باید ژست یک شخصیت اسطوره ای را در نظر بگیرید. شورشی، پدرسالار خردمند، ماجراجو. (ژست ستاره‌ای که یکی از این ژست‌های اسطوره‌ای را زده ممکن است این کار را انجام دهد.)

بازیگر ویلیام دافو [ژست] را به طرز جالبی تجسم می کند. او به طرز جالبی جذاب است. صدا و حرکات او مرا مجذوب خود کرد. از او متنفر بودم، از او می ترسیدم، دوستش داشتم.

این ارتباطات را مبهم کنید. آنها هرگز نباید برای ذهن آگاه آشکار باشند. گفتار و اعمال شما باید تفسیری فراتر از ظاهر ظاهری آنها را به دنبال داشته باشد. به نظر می رسد که شما نه با مسائل و جزئیات خاص و غم انگیز، بلکه با مسائل زندگی و مرگ، عشق و نفرت، اقتدار و هرج و مرج سر و کار دارید. حریف شما نیز به همین ترتیب، نه تنها باید به‌عنوان یک دشمن به دلایل ایدئولوژی یا رقابت، بلکه به‌عنوان یک شرور، یک دیو، در نظر گرفته شود. مردم به طرز ناامیدانه ای مستعد اسطوره هستند، پس خود را قهرمان یک درام بزرگ بسازید. و فاصله خود را حفظ کنید—اجازه دهید افراد بدون اینکه بتوانند شما را لمس کنند با شما همذات پنداری کنند. آنها فقط می توانند تماشا کنند و رویاپردازی کنند.

وقتی او مرد به نظر می رسید من که بخش مهمی از تخیلاتم هم مرد و دنیای رویاهایم خالی شد.

Machine Translated by Google

زندگی جک بیشتر با اسطوره، جادو، افسانه، حماسه و داستان ارتباط داشت تا با نظریه سیاسی یا علوم سیاسی.

—ژاکلین کندی، یک هفته پس از مرگ جان کندی

وحشی بت های چوبی و سنگی را می پرستد. انسان متمدن، بت های گوشت و خون.

-جرج برنارد شاو

کلیدهای شخصیت

هنگامی که پرتوهای چشم با شیء شفاف و صیقلی روبرو می شوند -خواه فولاد براق شده یا شیشه یا آب، سنگ درخشان یا هر ماده صیقلی و درخشان دیگری که درخشندگی، زرق و برق و درخشندگی داشته باشد. . آن پرتوهای چشم به عقب منعکس می‌شوند، و سپس ناظر

اموزش شکلی از متقاعد کردن است که به دنبال دور زدن آگاهی است

اس

در عوض به ذهن ناخودآگاه زنگ بزنید. دلیل این امر ساده است: ما آنقدر توسط محرک هایی احاطه شده ایم که برای جلب توجه ما رقابت می کنند، ما را با پیام های آشکار بمباران می کنند، و توسط افرادی که آشکارا سیاسی و دستکاری هستند، که به ندرت توسط آنها افسون می شویم یا فریب می خوریم. ما به طور فزاینده ای بدبین شده ایم. سعی کنید با توسل به شعور او، با گفتن صریح آنچه می خواهید، با نشان دادن تمام کارت های خود، و به چه امیدی فردی را متقاعد کنید؟ شما فقط یک ناراحتی دیگر هستید که باید از آن خارج شوید.

.

برای جلوگیری از این سرنوشت، باید هنر تلقین، رسیدن به ناخودآگاه را بیاموزید. گویاترین بیان ناخودآگاه رویا است که به طرز پیچیده ای با اسطوره مرتبط است. پس از بیدار شدن از رویا، ما اغلب توسط تصاویر و پیام های مبهم آن تسخیر می شویم. رویاها ما را به وسواس می اندازند زیرا واقعی و غیر واقعی را با هم مخلوط می کنند. آنها مملو از شخصیت های واقعی هستند و اغلب با موقعیت های واقعی سروکار دارند، با این حال به طرز لذت بخشی غیرمنطقی هستند و واقعیت ها را تا حد افراط هذیان می برند. اگر همه چیز در رویا واقع بینانه بود، هیچ قدرتی بر ما نداشت. اگر همه چیز غیر واقعی بود، کمتر درگیر لذت ها و ترس های آن می شدیم. ادغام آن از این دو چیزی است که آن را ترسناک می کند. این همان چیزی است که فروید آن را «غیرطبیعی» نامید: چیزی که همزمان عجیب و آشنا به نظر می رسد.

خود را می بیند و دید چشمی از شخص خود به دست می آورد. این همان چیزی است که وقتی به آینه نگاه می کنید می بینید. در آن موقعیت شما همانگونه هستید که به خود از چشمان دیگری نگاه می کنید.

-ابن حزم، انگشتر کبوتر: رساله ای در مورد هنر و تمرین عرب LOVE، ترجمه شده توسط AJ اربری

ما گاهی اوقات در زندگی بیداری عجیب و غریب را تجربه می کنیم -در یک دژاوو، یک تصادف معجزه آسا، یک رویداد عجیب و غریب که یک تجربه کودکی را به یاد می آورد.

تنها افراد مهم می توانند تأثیر مشابهی داشته باشند. برای مثال ، ژست‌ها، کلمات، خود صورت فلکی مردان جمعی مانند کندی یا اندی وارهول، هم واقعیت و هم اغواکننده‌ای را که همان چیزی است که آنها را در واقعیت ما ممکن می‌کند، متوقف می‌کند. برای گوستاو یونگ، ما باید بتوانیم (و بتوانیم) ما واقعاً، اما آنها برای ما ستاره هستند. تنها اسطوره آنها را می‌توان چهره‌های قابل ایجاد بیرون از زمان، ویژگی‌هایی که تقریباً صورتی دارند، آنها را در مقابل ابعاد زندگی ما قرار می‌دهند. اما آنها همچنین با چهره‌های زندگی ما ارتباط دارند و سیاست‌گذاری طولی آن‌ها را به این اگزیستانسیالیسم و با این اگزیستانسیالیسم، آمیزه‌ای برای درک از نظر جسمی و روانی. اما چگونه می‌توانیم فردی را از پرتره‌های روان‌شناختی، رویا، یا یک ستاره سینما یا ستاره سیاسی، یا حتی یکی از آن فاش‌های زندگی واقعی، مانند یک وارهول، تصاحب کنیم که ممکن است از مسیر ما عبور کند؟ ما که نمی‌توانیم آنها را داشته باشیم، تأثیرات معنی‌داری که از خود به جا می‌گذارد -اینها همه با آنها وسواس پیدا می‌کنیم -آنها افکار، رویاها، خیالات ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ما ناخودآگاه از آنها تقلید می کنیم. روانشناس Sandor Fer Enczi این را "درون سازی" می نامد: شخص دیگری بخشی از نفس ما می شود، ما شخصیت او را درونی می کنیم. این قدرت فریبنده موذیانه یک ستاره است، قدرتی که می توانید با تبدیل خود به رمز، ترکیبی از واقعی و غیر واقعی، آن را تصاحب کنید. اکثر مردم به طرز ناامیدکننده ای پایه‌ای هستند. یعنی غیلی واقعی

ثانوی. فقط اسطوره قدرتمند است و در قلب اسطوره سینماتوگرافی اغواگری نهفته است -شخصیت اغواگر مشهور، مرد یا زن (اما

Machine Translated by Google

کاری که باید انجام دهید این است که خود را اثیری کنید. به نظر می رسد که کلمات و اعمال شما از ناخودآگاه شما سرچشمه می گیرند -سستی خاصی نسبت به آنها دارند. شما خود را عقب نگه می‌دارید، گهگاه ویژگی‌هایی را آشکار می‌کنید که باعث می‌شود مردم تعجب کنند که آیا واقعاً شما را می‌شناسند یا خیر.

ستاره ساخته سینمای مدرن است. جای تعجب نیست: فیلم دوباره دنیای رویا را خلق می کند. ما فیلمی را در تاریکی، در حالت نیمه‌خوابی تماشا می‌کنیم. تصاویر به اندازه کافی واقعی هستند و به درجات مختلف موقعیت های واقع گرایانه را به تصویر می کشند، اما آنها برآمدگی، نورهای سوسوزن، تصاویر هستند –ما می دانیم که واقعی نیستند. انگار داریم رویای دیگری را تماشا می کنیم. این سینما بود و نه تئاتر که ستاره را خلق کرد.

در صحنه تئاتر، بازیگران بسیار دور هستند، در میان جمعیت گم می شوند، در حضور بدنی خود بیش از حد واقعی هستند. چیزی که فیلم را قادر ساخت تا ستاره را بسازد کلوزآپ بود که ناگهان بازیگران را از زمینه هایشان جدا می کند و ذهن شما را با تصویر آنها پر می کند. به نظر می رسد کلوزآپ چیزی را نه در مورد شخصیتی که آنها بازی می کنند بلکه در مورد خودشان نشان می دهد. وقتی با دقت به صورت او نگاه می کنیم، چیزی از خود گرتا گاربو می بینیم. در حالی که خود را به عنوان یک ستاره مد می کنید، هرگز این را فراموش نکنید. اول، شما باید آنقدر حضور گسترده داشته باشید که بتوانید ذهن هدف خود را همانطور که یک نمای نزدیک صفحه را پر می کند، پر کنید. شما باید سبک یا حضوری داشته باشید که شما را از بقیه متمایز کند. مبهم و رویایی باشید، اما دور یا غایب نباشید -نمی خواهید مردم نتوانند روی شما تمرکز کنند یا به یاد شما بیایند.

آنها باید وقتی شما آنجا نیستید در ذهن خود شما را ببینند.

دوم، صورت خالی و مرموز را پرورش دهید، مرکزی که ستاره را تابش می کند. این به مردم اجازه می‌دهد تا هر آنچه را که می‌خواهند برای شما بخوانند و تصور کنند می‌توانند شخصیت شما، حتی روح شما را ببینند. ستاره به جای علامت دادن به حالات و عواطف، به جای احساسات یا احساسات بیش از حد، تفسیرها را به تصویر می کشد. این همان قدرت وسواسی در مواجهه با گاربو یا دیتریش، یا حتی کندی است که عبارات خود را بر روی جیمز دین شکل داده است.

یک موجود زنده پویا و در حال تغییر است در حالی که یک شی یا تصویر منفعل است، اما در انفعال خود، خیالات ما را تحریک می کند. یک فرد می تواند با تبدیل شدن به نوعی شیء به آن قدرت دست یابد. کنت سن ژرمن چارلا تان بزرگ قرن هجدهم از بسیاری جهات پیشروی ستاره بود. او ناگهان در شهر ظاهر می شد، هیچ کس نمی دانست از کجا. او به زبان های زیادی صحبت می کرد، اما لهجه اش متعلق به هیچ کشوری نبود. همچنین مشخص نبود که چند ساله است -به وضوح جوان نبود، اما چهره اش درخشش سالمی داشت. شمارش فقط شب ها بیرون رفت. او همیشه مشکی و همچنین جواهرات دیدنی می پوشید. با ورود به دربار لویی پانزدهم، او احساس فوری کرد. او بوی ثروت می داد، اما هیچ کس منبع آن را نمی دانست. او پادشاه و مادام دو پومپادور را به این باور رساند که او دارای قدرت های خارق العاده ای است، از جمله توانایی تبدیل ماده پایه به طلا (هدیه سنگ فیلسوف)، اما او هرگز ادعای بزرگی برای خود نکرد. همه اش کنایه بود او هرگز نگفت بله یا نه، فقط شاید. او برای شام می نشست، اما هرگز دیده نشد که غذا بخورد. او یک بار به خانم د پومپادور یک آب نبات در جعبه ای هدیه داد که بسته به نحوه نگه داشتن آن، رنگ و جنبه آن تغییر می کرد. او گفت که این شیء جذاب، خود شمارش را به او یادآوری کرد. سنت ژرمن عجیب ترین نقاشی هایی را که کسی تا به حال دیده بود نقاشی کرد -رنگ ها

بیش از همه یک زن) مرتبط با قدرت مهیج اما عجیب و غریب خود تصویر سینمایی . ... •ستاره به هیچ وجه ایده آل نیست یا

موجود متعالی: او مصنوعی است. . .حضور او در خدمت ·
غوطه ور شدن تمام احساسات و بیان در زیر شیفتگی آیینی با خلأ، زیر خلسه نگاه او و پوچی لبخندش است. این گونه است که او به مقامی اسطوره ای دست می یابد و مشمول آیین های دسته جمعی فداکاری می شود. •عروج بت های سینما، الوهیت توده ها، یک داستان اصلی دوران مدرن بوده و هست.

وجود ندارد . . .
اشاره به رد کردن آن صرفاً به عنوان رویاهای توده های مرموز. یک اتفاق فریبنده است. .

• . .
به یقین، اغواگری در عصر توده‌ها دیگر مانند آن نیست. .

Diary، یا. Les Liaisons Dangereuses
نه T he Seducer's
به همین دلیل، مانند آنچه در اساطیر باستان یافت می شود، که بدون شک حاوی داستان های غنی از اغواگری است.

در این اغواگری داغ است، در حالی که بت های امروزی ما سرد است، قرار گرفتن در تقاطع دو رسانه سرد، تصویر و اغواگر • ستاره های بزرگ یا اغواگران هرگز

... توده ها

به خاطر استعداد یا هوششان خیره شوند، اما به خاطر نبودشان.

آنها در بیهودگی خود خیره کننده هستند و در سردی خود -سردی آرایش و هیئاتیسم آیینی. .

•اینها . .
مجسمه های اغوا کننده بزرگ ماسک های ما، مجسمه های جزیره شرقی ما هستند.

-ژان بودریار،
اغوا، ترجمه شده توسط
برایان سینگر

Machine Translated by Google

اگر می‌خواهید همه چیز را درمورد اندی وارهول بدانید، فقط به سطح نقاشی‌ها و فیلم‌های من و من نگاه کنید و من آنجا هستم.

آنقدر پر جنب و جوش بودند که وقتی او جواهرات را نقاشی می کرد، مردم فکر می کردند آنها واقعی هستند.

نقاشان از دانستن اسرار او ناامید بودند اما او هرگز آنها را فاش نکرد. همانطور که وارد شده بود، ناگهان و بی سر و صدا شهر را ترک می کرد. بزرگترین تبلیغ کننده او کازانووا بود که با او ملاقات کرد و هرگز او را فراموش نکرد. وقتی او مرد، هیچ کس آن را باور نکرد. سال‌ها، دهه‌ها، یک قرن بعد، مردم مطمئن بودند که او در جایی پنهان شده است. فردی با قدرت هایی مانند او هرگز نمی میرد.

هیچی پشتش نیست

-و ای وارهول، نقل قول در استفن کوچ. استارگازر: زندگی، جهان و فیلم های اندی وارهول

شمارش تمام ویژگی های ستاره را داشت. همه چیز درباره او مبهم و قابل تفسیر بود. او رنگارنگ و پر جنب و جوش از میان جمعیت متمایز بود. مردم فکر می کردند که او جاودانه است، همانطور که به نظر می رسد یک ستاره نه پیر می شود و نه ناپدید می شود. کلمات او مانند حضور او بودند -جذاب، متنوع، عجیب، معنی آنها نامشخص. چنین قدرتی است که می توانید با تبدیل خود به یک شی درخشان فرمان دهید.

اندی وارهول بیش از حد به همه کسانی که او را می شناختند وسواس داشت. او یک استایل متمایز داشت -آن کلاه گیس های نقره ای -و صورتش خالی و مرموز بود. مردم هرگز نمی دانستند که او به چه فکر می کند. مانند نقاشی هایش، او سطحی خالص بود.

وارهول و سن ژرمن در کیفیت حضور خود نقاشی های بزرگ ترومپ لوئل قرن هفدهم یا چاپ های ام سی را به یاد می آورند.

-Escherآمیزه‌های شگفت‌انگیز از واقع‌گرایی و غیرممکن‌ها، که مردم را متحیر می‌کند که آیا واقعی هستند یا خیالی.

یک ستاره باید برجسته باشد، و این ممکن است شامل استعداد دراماتیک خاصی باشد، از نوعی که دیتریش در حضورش در مهمانی ها آشکار کرد. با این حال، گاهی اوقات می‌توان با لمس‌های ظریف جلوه‌ای ترسناک‌تر و رویایی‌تر ایجاد کرد: روشی که سیگار می‌کشید، انحراف صوتی، روش راه رفتن. اغلب چیزهای کوچکی هستند که زیر پوست افراد فرو می‌روند و آنها را وادار می‌کنند از شما تقلید کنند -تار موی روی چشم راست ورونیکا لیک، صدای کری گرانت، لبخند کنایه‌آمیز کندی. اگرچه این تفاوت های ظریف ممکن است به سختی در ذهن خودآگاه ثبت شود، اما به طور ناخودآگاه می توانند به اندازه یک شی با شکل چشمگیر یا رنگ عجیب جذاب باشند. ناخودآگاه ما به طرز عجیبی به سمت چیزهایی کشیده می شویم که هیچ معنایی فراتر از ظاهر جذابشان ندارند.

ستاره ها ما را وادار می کنند که بیشتر در مورد آنها بدانیم. باید یاد بگیرید که هم بزنید

کنجکاوی مردم با اجازه دادن به آنها در زندگی خصوصی شما، چیزی که به نظر می رسد عنصری از شخصیت شما را آشکار می کند. بگذارید خیال پردازی کنند و تصور کنند. ویژگی‌ای که اغلب باعث این واکنش می‌شود، نشانه‌ای از معنویت است که می‌تواند به طرز شیطانی اغواکننده باشد، مانند علاقه جیمز دین به فلسفه شرقی و غیبت. نکات خوبی و بزرگ دلی می تواند تأثیر مشابهی داشته باشد. ستاره ها مانند خدایان کوه المپ هستند که برای عشق و بازی زندگی می کنند. چیزهایی که شما دوست دارید -مردم، سرگرمی ها، حیوانات -نوع زیبایی اخلاقی را که مردم دوست دارند در یک ستاره ببینند را نشان می دهد. با نشان دادن نگاهی به زندگی خصوصی خود، دلایلی که برای آنها می جنگید، شخصی که عاشق او هستید (در حال حاضر) از این میل سوء استفاده کنید.

راه دیگری که ستاره‌ها را اغوا می‌کنند این است که ما را وادار می‌کنند با آنها همذات پنداری کنیم و به ما هیجانی جانشین می‌دهد. این همان کاری بود که کندی در کنفرانس مطبوعاتی خود در مورد ترومن انجام داد: با قرار دادن خود به عنوان مرد جوانی که توسط یک مرد مسن تر مورد ظلم قرار گرفته است و تضاد کهن الگوی نسلی را برانگیخت، باعث شد جوانان با او همذات پنداری کنند. (محبوبیت در فیلم های هالیوودی شخصیت نوجوان ناامید و مظلوم در اینجا به او کمک کرد.) نکته کلیدی این است که نشان دادن یک

Machine Translated by Google

از آنجایی که جیمی استوارت نماینده اصلی آمریکایی میانه‌ای بود، کری گرانت اشراف آرام. افراد همنوع شما به سمت شما جذب می شوند، با شما همذات پنداری می کنند، شادی یا درد شما را به اشتراک می گذارند. جاذبه باید ناخودآگاه باشد، نه در کلمات شما، بلکه در ژست شما، نگرش شما منتقل شود.

اکنون بیش از هر زمان دیگری، مردم ناامن هستند و هویت آنها در حال تغییر است.
به آنها کمک کنید نقشی را که باید در زندگی ایفا کنند ثابت کنند و آنها برای همذات پنداری با شما جمع خواهند شد. به سادگی تایپ خود را دراماتیک، قابل توجه و قابل تقلید آسان کنید. قدرتی که شما در تأثیرگذاری بر حس خود افراد به این شیوه دارید، درونی و عمیق است.

به یاد داشته باشید: همه یک مجری عمومی هستند. مردم هرگز دقیقا نمی دانند که شما چه فکری می کنید یا چه احساسی دارید. آنها شما را از روی ظاهر شما قضاوت می کنند. شما یک بازیگر هستید و موثرترین بازیگران فاصله ای درونی دارند: مانند دیتریش، می توانند حضور فیزیکی خود را طوری شکل دهند که گویی از بیرون آن را درک کرده اند.
این فاصله درونی ما را مجذوب خود می کند. ستاره ها در مورد خود بازیگوش هستند، همیشه تصویر خود را تنظیم می کنند، آن را با زمان تطبیق می دهند. هیچ چیز خنده دارتر از تصویری نیست که ده سال پیش مد بود اما دیگر مد نیست. ستاره ها باید همیشه درخشش خود را تجدید کنند یا با بدترین سرنوشت ممکن روبرو شوند: فراموشی.

نماد :

بت یک تکه سنگ حک شده در

شکل خدایی که شاید با طلا می درخشد

و جواهرات چشمان نمازگزاران سنگ را پر می کند

با زندگی، تصور کنید که قدرت واقعی دارد. شکل آن اجازه می دهد

آن‌ها آنچه را که می‌خواهند ببینند -یک خدا -را ببینند، اما در واقع اینطور است

فقط یک تکه سنگ خدا در تصورات آنها زندگی می کند.

Machine Translated by Google

خطرات

S tarتوهماتی ایجاد می کند که دیدن آنها لذت بخش است. خطر این است که مردم از آنها خسته شوید -توهم دیگر مجذوب کننده نیست -و به دیگری روی آورید

ستاره. اجازه دهید این اتفاق بیفتد و به دست آوردن مجدد جایگاه خود در کهکشان بسیار دشوار خواهد بود. شما باید به هر قیمتی که شده همه نگاه ها را روی خود نگه دارید.

در مورد بدنامی یا در مورد توهین به تصویر خود نگران نباشید. ما به طور قابل توجهی ستاره های خود را می بخشیم. پس از مرگ پرزیدنت کندی، انواع حقایق ناخوشایند در مورد او آشکار شد -امور بی پایان، اعتیاد به خطر و خطر. هیچ کدام از اینها از جذابیت او کم نکرد و در واقع افکار عمومی هنوز او را یکی از بزرگترین روسای جمهور آمریکا می دانند. ارول فلین با رسوایی های زیادی از جمله یک مورد تجاوز جنسی بدنام روبرو شد. آنها فقط تصویر خشن او را تقویت کردند. وقتی مردم ستاره ای را تشخیص دادند، هر نوع تبلیغات، حتی بد، به سادگی وسواس را تغذیه می کند. مطمئناً می‌توانید زیاده روی کنید: مردم دوست دارند یک ستاره زیبایی متعالی داشته باشند و ضعف بیش از حد انسانی در نهایت آنها را ناامید می‌کند. اما تبلیغات بد کمتر از ناپدید شدن برای مدت طولانی، یا دور شدن بیش از حد، خطر کمتری دارد. شما نمی توانید رویاهای مردم را تحت الشعاع قرار دهید اگر آنها هرگز شما را نبینند. در عین حال، شما نمی توانید اجازه دهید که عموم مردم بیش از حد با شما آشنا شوند یا اجازه دهید تصویر شما قابل پیش بینی شود.

مردم در یک لحظه بر ضد شما خواهند شد اگر شما شروع به بی حوصلگی آنها کنید، زیرا کسالت نهایت آسیب اجتماعی است.

شاید بزرگترین خطری که ستارگان با آن روبرو هستند توجه بی پایانی است که آنها به خود جلب می کنند.

توجه وسواسی می تواند نگران کننده و بدتر شود. همانطور که هر زن جذابی می تواند تأیید کند، نگاه کردن همیشه خسته کننده است و تأثیر آن می تواند مخرب باشد، همانطور که در داستان مرلین مونرو نشان داده شده است. راه حل این است که فاصله ای را از خود ایجاد کنید که دیتریش داشت -توجه و بت پرستی را با یک دانه نمک جلب کنید و جدایی خاصی از آنها حفظ کنید. با بازیگوشی به تصویر خود نزدیک شوید. مهمتر از همه، هرگز در مورد کیفیت وسواس گونه علاقه مردم به شما وسواس نکنید.

Machine Translated by Google

the anti-Seducer

ducersقرعه کشی

شما توسط fo

مورد توجه، فردی

آنها به شما پرداخت می کنند. ضد اغوا کننده

برعکس هستند: ناامن، خود شیفته،

و قادر به درک روانشناسی یک

شخص دیگر، آنها به معنای واقعی کلمه دفع می کنند. ضد

اغواگران نه خودآگاهی دارند و نه هرگز

متوجه می شوند که چه زمانی اذیت می کنند، تحمیل می کنند،

زیاد حرف زدن آنها فاقد ظرافت هستند

برای ایجاد نوید لذت که اغوا می کند

نیاز دارد. ضد اغوا کننده را ریشه کن کنید

ویژگی های خود را، و آنها را شناسایی کنید

در دیگران -هیچ لذت یا سودی وجود ندارد

ضدبراغواگر با

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

گونه شناسی ضد اغواگران

آ

Inti-Seducersشکال و انواع مختلفی دارند، اما تقریباً همه آنها یک ویژگی واحد را به اشتراک بگذارید، منبع دفع آنها: ناامنی. همه ما ناامن هستیم و به خاطر آن رنج می بریم. با این حال، ما می‌توانیم بر این احساس‌ها غلبه کنیم. یک نامزدی اغوا کننده می تواند ما را از جذب معمول خود خارج کند و به میزانی که اغوا می کنیم یا فریفته می شویم، احساس شارژ و اعتماد به نفس می کنیم. با این حال، ضد اغوا کننده ها تا حدی ناامن هستند که نمی توانند به این روند اغوا کننده کشیده شوند. نیازهایشان، اضطراب‌هایشان، خودآگاهی‌شان، آنها را می‌بندد. آنها کوچکترین ابهامی از طرف شما را به عنوان کوچکترین ابهام برای نفس آنها تفسیر می کنند. آنها صرفاً اشاره به کناره گیری را خیانت می دانند و احتمالاً به شدت از آن شکایت می کنند.

پسر اوی بکوشد با لبخند متذکر شد:

«به شما قول می دهم که درباری عاقل ما هرگز این کار را نخواهد کرد

اینقدر احمقانه رفتار کن تا لطف یک زن را به دست بیاوری.» •سزار گونزاگا پاسخ داد: «نه آنقدر احمقانه به عنوان نجیب زاده ای که به یاد می آورم، معروفی که نمی خواهم از رزگونه های مردانه چشم پوشی کنم.»

•سپس سزار ادامه داد:

"او را خیلی دوست داشتند

آسان به نظر می رسد. ضد اغوا کننده ها دفع می کنند، پس دفع شوید -از آنها دوری کنید. متأسفانه، با این حال، بسیاری از Seducers Anti-را نمی توان در نگاه اول به عنوان چنین افرادی تشخیص داد. آنها ظریف تر هستند و اگر مراقب نباشید شما را در یک رابطه ناخوشایند گرفتار می کنند. شما باید به دنبال سرنخ هایی برای درگیری و ناامنی آنها بگردید: شاید آنها سخاوتمندانه هستند، یا با سرسختی غیرعادی بحث می کنند، یا بیش از حد قضاوت می کنند. شاید آنها شما را با تمجیدهای ناشایست تجلیل می کنند و قبل از اینکه چیزی در مورد شما بدانند عشق خود را اعلام می کنند. یا مهمتر از همه به جزئیات توجه نمی کنند. از آنجایی که آنها بانوی بزرگ، و در او نمی توانند ببینند چه چیزی شما را متفاوت می کند، نمی توانند شما را با درخواستی که او مخفیانه به شهری که در آن بود، غافلگیر کنند. توجه

ذکر با نام "خب، حداقل به ما بگویید چه چیزی دوست دارید."

•سپس سزار ادامه داد:

"او را خیلی دوست داشتند

پس از اینکه او را دید و تا زمانی که به او اجازه داد از معاشرت با او لذت برد، آهی کشید و به شدت گریه کرد تا رنجی را که از ترک او رنج می‌برد، نشان دهد و از او التماس کرد که هرگز او را فراموش نکند. و سپس اضافه کرد که او باید هزینه اقامت او را در مسافرخانه بپردازد، زیرا این او بود که برای او فرستاده بود و به نظر او درست بود، بنابراین، او نباید درگیر

تشخیص ویژگی های ضد اغواگر نه تنها در دیگران، بلکه در خودمان نیز ضروری است. تقریباً همه ما یکی دو ویژگی از ویژگی های ضد اغواگر را در شخصیت خود داریم و تا جایی که بتوانیم آگاهانه آنها را ریشه کن کنیم، اغواگرتر می شویم. فقدان سخاوت، به عنوان مثال، اگر تنها تقصیر یک شخص باشد، نیازی به علامت ضد اغواگر نیست، اما یک فرد غیر سخاوتمند به ندرت واقعاً جذاب است. اغوا به معنای باز کردن خود است، حتی اگر فقط برای اهداف فریب باشد. ناتوانی در دادن با صرف پول معمولاً به معنای ناتوانی در دادن به طور کلی است.

بی سخاوت را کنار بگذارید مانعی برای قدرت و گناهی بزرگ در اغواگری است.

بهتر است زودتر از افراد ضد اغواگر جدا شوید، قبل از اینکه شاخک های نیازمند خود را در شما فرو کنند، پس یاد بگیرید که نشانه ها را بخوانید. اینها انواع اصلی هستند.

هر گونه هزینه در طول سفر." •در این، همه

Machine Translated by Google

بی رحم. اگر اغواگری نوعی مراسم یا تشریفات باشد، مطمئناً بخشی از لذت مدت آن است -مدت زمانی که طول می کشد، انتظاری که انتظار را افزایش می دهد. وحشی ها حوصله چنین چیزهایی را ندارند. آنها فقط به فکر لذت خود هستند، نه هرگز به لذت شما. صبور بودن به معنای نشان دادن این است که به شخص مقابل فکر می کنید، که هرگز تحت تأثیر قرار نمی گیرد. بی حوصلگی نتیجه معکوس دارد: با فرض اینکه شما آنقدر به آنها علاقه دارید که دلیلی برای صبر کردن ندارید، Brutesبا خودخواهی خود شما را آزار می دهد. در زیر این خودتیسم نیز، اغلب یک احساس حقارت وجود دارد، و اگر آنها را طرد کنید یا آنها را وادار به صبر کنید، بیش از حد واکنش نشان می دهند. اگر مشکوک هستید که با یک Bruteسر و کار دارید، یک آزمایش انجام دهید -او را مجبور کنید منتظر بماند. پاسخ او همه چیزهایی را که باید بدانید را به شما می گوید.

خانم ها شروع به خندیدن کردند و گفتند که مرد مربوطه به سختی لیاقت نام آقا را دارد. و بسیاری از مردان آنطور که باید احساس شرمندگی کردند

بوده است، آیا او تا به حال این حس را داشته است که چنین رفتار شرم‌آوری را که هست تشخیص دهد.

-بالداسار کاستگلیون،

کتاب دربار،

ترجمه شده توسط جورج پول

حالا ببینیم که عشق چگونه خفقان است. خفقان قبل از اینکه حتی نصف بشی عاشقت میشن . این اتفاق می افتد با آگاهی از وجود آنها. این ویژگی فریبنده است -ممکن است فکر کنید که آنها از طریق آسانی شما را طاقت فرسا یافته اند -اما واقعیت این است که آنها از یک خلأ درونی رنج می برند، دسترسی به تسلی های آن، از طریق چاه عمیق نیاز فرد که نمی تواند پر شود. هرگز با خفگی که قادر به دیدن و تورم است درگیر نشوید . آنها تقریبا غیرممکن هستند که خود را از شر بدون اسیب رها کنند. آنها با حسیدن به تو گفتگوی طولانی می کنند تا اینکه مجبور به عقب نشینی می شوی. پس از آن معشوق را با عباس و راه رفتن نامناسب عاشق، با احساس گناه خفه می کند. ما تمایل داریم یک عزیز را ایده آل کنیم، لطفا به عشق زمان شما کمک کند تا شما را از خفقان خفقان شما با اسرار می کنید که تا حد شما باشد باشید. اما وقتی یک اقدام گرفت ایده میگوید ممکن شود به این غرایز اعتماد کنید.

• • فقر. .

علت کاسته شدن از عشق، پی بردن به بدنامی معشوق است و از بخل او، زیرمجموعه ی خفقان، درگاه است، آدمی که بندگی بد اخلاقی دارد و ژنرال از شما تقلید می کند. با دیدن این که آیا آنها توانایی شرارت دارند یا خیر، این نوع را زود تشخیص دهید . همچنین هر گونه رابطه با زن دیگر، حتی داشتن ایده ای از خودشان. ناتوانی در مخالفت با شما در صورتی بد است که شامل هیچ احساس نشانه ای نباشد. عشق. عشق هم هست

اگر زن بفهمد که معشوق اوست،

کاهش می یابد

احمق و غیرقابل تشخیص، یا اگر بیند که او در تقاضای عشق زیاده‌روی می‌کند و به فروتنی شریک زندگی‌اش فکر نمی‌کند و نمی‌خواهد سرخ شدن‌های او را ببخشد. یک عاشق وفادار باید سخت ترین دردهای عشق را انتخاب کند نه اینکه با خواسته هایش باعث شرمندگی شریک زندگی اش شود یا از انکار عفت او لذت ببرد. زیرا کسی که فقط به نتیجه لذت خود فکر می کند و رفاه شریک زندگی خود را نادیده می گیرد، باید خائن خوانده شود تا عاشق. •

اخلاق ستار: اغواگری یک بازی است و باید با قلبی سبک انجام شود. همه چیز در عشق و اغوا عادلانه است. اخلاق هرگز وارد تصویر نمی شود. شخصیت Moralizer، اما، سفت و سخت است. اینها افرادی هستند که از ایده های ثابت پیروی می کنند و سعی می کنند شما را به استانداردهای آنها خم کنید. آن‌ها می‌خواهند شما را تغییر دهند، تا شما را به انسان بهتری تبدیل کنند، بنابراین بی‌پایان انتقاد می‌کنند و قضاوت می‌کنند -این لذت آنها در زندگی است. در حقیقت، عقاید اخلاقی آنها از ناراحتی خودشان سرچشمه می‌گیرد و تمایل آنها برای تسلط بر اطرافیانشان را پنهان می‌کند. ناتوانی آنها در سازگاری و لذت بردن، تشخیص آنها را آسان می کند. سفتی ذهنی آنها ممکن است با سفتی فیزیکی نیز همراه باشد. سخت است که انتقادات آنها را شخصی نگیرید، بنابراین بهتر است از حضور و اظهار نظرهای مسموم آنها خودداری کنید.

Tightwad، ارزانی چیزی بیش از مشکل پول را نشان می دهد. این یک عشق است که اگر نشانه ای از چیزی در شخصیت یک فرد محدود شود، کاهش می یابد -چیزی که زن متوجه می شود و او را از رها کردن یا ریسک کردن باز می دارد. ضد اغوا کننده ترین است

معشوقش در جنگ می ترسد،

Machine Translated by Google

یا می بیند که ندارد

صبر، یا آلوده به رذیله غرور است. هیچ چیز برای شخصیت هر عاشقی مناسبتر از پوشیدن زینت نیست

از فروتنی، کاملاً دست نخورده از برهنگی غرور. •پس از آن، نزدیکی یک احمق یا یک دیوانه اغلب عشق را کاهش می دهد. قوس وجود دارد

بسیاری مایلند سخنان دیوانه وار خود را در حضور یک زن طولانی کنند و فکر می کنند که اگر از زبان احمقانه و بد قضاوتی استفاده کنند او را خوشحال می کنند، اما در واقع به طرز عجیبی فریب خورده اند.

همانا کسی که گمان می‌کند رفتار احمقانه‌اش زنی عاقل را خشنود می‌کند، از بدترین فقر رنج می‌برد.

احساس، مفهوم.

آندریاس کاپلانوس، "چگونه
عشق کاهش یافته است"
ترجمه شده توسط PGWALSH

مردان واقعی \نباید

ظاهر زیبای آنها را تقویت کند. .

\تمیز نگه دارید، ورزش . ·

کنید، در فضای باز کار کنید \برنزه. کاملاً مطمئن شوید که توگا شما مناسب است \و لکه‌ها را نشان نمی‌دهد. کفش‌هایتان را خیلی محکم نبندید \یا سگک‌های زنگ‌زده را نادیده نگیرید، یا در یک اتصال خیلی بزرگ به اطراف نچرخید. اجازه ندهید یک آرایشگر نالایق \ظاهر شما را خراب کند: هم مو و هم ریش نیاز دارند \توجه متخصص. ناخن های خود را صاف و بدون کثیفی نگه دارید. \نگذارید آن موهای بلند در سوراخ های بینی شما جوانه بزند ، مطمئن شوید که نفس شما هرگز توهین آمیز نیست \از بوی بد مردانه دوری کنید \که

\من بودم . . چین و چروک بینی .

می خواهم به شما [زنان] هشدار بدهم که از زیر بزهای بزی انحراف داشته باشید \و موهای زائد روی پاهایتان

ویژگی همه، و شما نمی توانید به خود اجازه دهید به آن تسلیم شوید. بیشتر افراد تنگ متوجه نمی شوند که مشکلی دارند. آنها در واقع تصور می کنند که وقتی به کسی خرده های ناچیز می دهند، سخاوتمند هستند. به خودتان نگاه کنید، احتمالاً ارزان‌تر از آن چیزی هستید که فکر می‌کنید. سعی کنید هم از پولتان و هم از خودتان آزادانه تری بدهید و پتانسیل فریبنده را در سخاوت انتخابی خواهید دید. البته شما باید سلامت جنسی خود را تحت کنترل داشته باشید. دادن بیش از حد می تواند نشانه ناامیدی باشد، گویی می خواهید کسی را بخرید.

بامبلر. بامبلرها خودآگاه هستند و خودآگاهی آنها خودآگاهی شما را افزایش می دهد. در ابتدا ممکن است فکر کنید که آنها به شما فکر می کنند، و آنقدر که آنها را ناخوشایند می کند. در واقع آنها فقط به خودشان فکر می کنند –نگران ظاهرشان یا عواقب تلاششان برای اغوای شما. نگرانی آنها معمولا مسری است: به زودی شما نیز نگران خودتان هستید. بامبل‌ها به ندرت به مراحل پایانی یک اغوا می‌رسند، اما اگر تا این حد پیش بروند، آن را نیز به هم می‌زنند. در مجرای خود، سلاح کلیدی جسارت است و از زمان توقف و فکر کردن به هدف خودداری می کند. بامبل ها هیچ حسی از زمان بندی ندارند. ممکن است تلاش برای آموزش یا آموزش آنها برای شما سرگرم کننده باشد، اما اگر آنها هنوز هم از سن خاصی گذشته باشند، احتمالاً این مورد ناامیدکننده است -آنها قادر به بیرون رفتن از خودشان نیستند.

کیسه بادی مؤثرترین اغواگری ها از نگاه، اعمال غیرمستقیم، وسوسه های فیزیکی هدایت می شوند. کلمات جای خود را دارند، اما صحبت بیش از حد به طور کلی طلسم را از بین می برد، تفاوت های سطحی را افزایش می دهد و همه چیز را سنگین می کند.
افرادی که زیاد صحبت می کنند اغلب در مورد خودشان صحبت می کنند. آنها هرگز آن ندای درونی را به دست نیاورده اند که تعجب می کند، آیا من تو را خسته می کنم؟ کیسه بادی بودن یعنی داشتن یک خودخواهی ریشه دار. هرگز با این تیپ ها حرف نزنید یا با آنها بحث نکنید -این فقط به باد باد آنها دامن می زند. به هر قیمتی یاد بگیرید که زبان خود را کنترل کنید.

راکتور. راکتورها بسیار حساس هستند، نه به شما، بلکه نسبت به نفس خود. آنها هر حرف و عمل شما را برای نشانه هایی از غرور جزئی شانه می کنند. اگر از نظر استراتژیک عقب نشینی کنید، همانطور که گاهی اوقات در اغواگری مجبورید، آنها به شما فکر می کنند و به شما حمله می کنند. آنها مستعد ناله و شکایت هستند، دو ویژگی بسیار ضد اغواگر. آنها را با گفتن یک جوک یا داستان ملایم به قیمت آنها امتحان کنید: همه ما باید بتوانیم کمی به خودمان بخندیم، اما راکتور نمی تواند. کینه را در چشمانشان می‌توان خواند. هر ویژگی واکنشی در شخصیت خود را پاک کنید -آنها ناخودآگاه مردم را دفع می کنند.

مبتذل. افراد مبتذل به جزئیاتی که در اغواگری بسیار مهم است بی توجه هستند. شما می توانید این را در ظاهر شخصی آنها ببینید

Machine Translated by Google

اما من ها را هرگز به دام نمی اندازم. آنها نمی دانند که گاهی بهترین راه برای ختم خود را نمی دانند. آنها به دلیل بی‌توجهی تغییر رنگ دهند یا فراموش کنند \دست‌هایتان را هر روز صبح بشویید؟

از تسلیم شدن در برابر انگیزه های خود سرباز بزنیم. مبتذل ها هر چیزی را در ملاء عام می گویند. آنها حس زمان بندی ندارند و به ندرت با سلیقه شما هماهنگ هستند. بی احتیاطی یک نشانه مطمئن از افراد مبتذل است (مثلاً صحبت کردن با دیگران در مورد رابطه شما). ممکن است تکانشی به نظر برسد، اما منشأ واقعی آن خودخواهی رادیکال آنهاست، یعنی توانایی آنها برای دیدن خود همانطور که دیگران آنها را می بینند. بیشتر از صرفاً اجتناب از ،Vul garians باید خود را متضاد آنها قرار دهید -درایت، سبک و توجه به جزئیات همگی الزامات اساسی یک اغواگر هستند.

شما می دانید چگونه رنگ خود را روشن کنید \با پودر، رنگ سرخ را به صورت بی خون اضافه کنید، \به طرز ماهرانه ای خطوط خام را مسدود کنید.

نمونه هایی از ضد اغواگر

.1کلودیوس، نوه ناتنی امپراطور بزرگ روم، آگوستوس، در جوانی یک فرد احمق به حساب می آمد و تقریباً همه اعضای خانواده با او بد رفتار می کردند. برادرزاده‌اش کالیگولا، که در سال 37بعد از میلاد به مقام سلطنت رسید، شکنجه او را به ورزش تبدیل کرد، و او را وادار کرد تا به خاطر حماقت‌اش با حداکثر سرعت در اطراف قصر بدود، صندل‌های کثیفی را که به دستانش در هنگام شام بسته بودند، و غیره. با بزرگتر شدن کلودیوس، به نظر می رسید که او حتی کندتر می شود، و در حالی که همه بستگانش زیر تهدید دائمی ترور زندگی می کردند، او تنها ماند. بنابراین برای همه، از جمله خود کلودیوس، شگفت‌انگیز بود که وقتی در سال 41پس از میلاد، گروهی از سربازان کالیگولا را ترور کردند، کلودیوس را نیز امپراطور اعلام کردند. او که تمایلی به حکومت نداشت، بیشتر حکومت را به افراد معتمد (گروهی از بردگان آزاد شده) سپرد و وقت خود را صرف کارهایی کرد که بیشتر دوست داشت: خوردن، نوشیدن، قمار و فاحشه کردن.

صورت بسیار غلیظ شده \با پنکیک از کردن عرق کرده شما می گذرد \ناچار است که دافعه ایجاد کند.

و آن گوه از پشم‌های شسته نشده \ -شاید آتنی، اما عزیزم، بویش! \ -برای کرم صورت استفاده می‌شود: اجتناب کنید همسر کلودیوس، والریا مسالینا، یکی از زیباترین آن‌ها بود. وقتی شرکت دارید \زنان را در رم دست و پا ندهید. با اینکه به نظر می رسید او را دوست دارد، اما کلودیوس به او در مورد جوش های شما نهی داد، توجه نکنید ، و او شروع به رابطه کرد. در ابتدا او با احتیاط بود، اما بیش از تمیز کردن دندان های خود را: \سال، برانگیخته از غفلت شوهرش، او بیشتر و بیشتر نتیجه ممکن است جذاب، اما این روند فاسد است. او یک اتاق برای او در قصر ساخته بود که در آنجا بیمار وارد می شد. . تعداد زیادی مرد را به دام انداخت و تمام تلاش خود را کرد تا از بدنام ترین فاحشه رم که نامش روی در نوشته شده بود تقلید کند. هر مردی که از پیشرفت های او امتناع می کرد به مرگ محکوم می شد. تقریباً همه در روم از این شادی ها می دانستند، اما کلودیوس چیزی نگفت. او غافل به نظر می رسید.

از یک ابرو، \یک وصله روی یک گونه بی عیب و نقص بچسبانید. \تو کوچک نمی شوی

از پوشاندن چشمان خود با ریمل تیره \یا لمس زعفران سیلیسی. .

. . ۱

اما اجازه ندهید که معشوقه‌تان همه آن شیشه‌ها و بطری‌ها را روی میز آرایش شما بیابد: بهترین آرایش بدون مزاحمت باقی می‌ماند. آ

. .

هنر عشق، ، -OVID

ترجمه شده توسط پیتر گرین

علاقه مسالینا به معشوقه مورد علاقه‌اش، گایوس سیلیوس، آنقدر زیاد بود که تصمیم گرفت با او ازدواج کند، اگرچه هر دو قبلاً ازدواج کرده بودند.

در حالی که کلودیوس دور بود، آنها یک مراسم عروسی برگزار کردند، با یک قرارداد ازدواج که خود کلودیوس فریب خورده بود تا امضا کند. پس از پایان مراسم، گایوس به کاخ نقل مکان کرد. اکنون شوک و انزجار کل شهر سرانجام کلودیوس را مجبور به عمل کرد و او دستور اعدام گایوس و دیگر عاشقان مسالینا را صادر کرد -اما نه خود مسالینا. با این وجود، گروهی از سربازان که بر اثر این رسوایی ملتهب شده بودند، او را شکار کردند و با ضربات چاقو او را کشتند. هنگامی که این موضوع به امپراتور گزارش شد، او فقط شراب بیشتری سفارش داد و به غذایش ادامه داد. چند شب

Machine Translated by Google

اما اگر معشوق مانند گربه زمستانی بر روی آتشگاه به هنگام اخراج بچسبد و طاقت رفتن را نداشته باشد، باید برای ساختن او راههای خاصی در نظر گرفت.

هیچ چیز آزاردهنده تر از بی توجهی نیست. در فرآیند اغوا کردن، ممکن است مجبور شوید گاهی اوقات خود را عقب بکشید و هدف خود را در معرض لحظات شک و تردید قرار دهید. اما بی‌توجهی طولانی‌مدت نه تنها این طلسم را می‌شکند، بلکه می‌تواند باعث ایجاد نفرت شود. کلودیوس افراطی این رفتار بود.

فهمیدن؛ و اینها باید به تدریج گستاخ تر و بی ادب تر باشند، تا زمانی که او را به بدنش برسانند. •او باید تخت او را رد کند و او را بی‌ساحت‌سیلیت‌ته‌لوب‌که‌دلیل‌ضرورت ایجاد شد: او با رفتاری مانند یک نادان، جاه‌طلبی خود را پنهان کرد و از خود در میان رقبای خطرناک محافظت کرد. مادرش را علیه او برانگیزد، او باید با فقدان آشکاری با او رفتار کند و خود را در ملاحظات طولانی درباره ویرانی او بگستراند. خروج او را باید

اما عدم حساسیت به طبیعت دوم تبدیل شد. کلودیوس بی‌حوصله رشد کرد و دیگر متوجه اتفاقات اطرافش نشد. بی توجهی او تأثیر عمیقی بر همسرش داشت: او با خود می اندیشید که چگونه مردی، به ویژه مردی مانند کلودیوس که از نظر جسمی جذاب نیست، می تواند متوجه من نشود تا به روابط من با مردان دیگر اهمیتی ندهد؟ اما به نظر می رسید هیچ کاری برای او مهم نبود.

یک بار پولی به من بدهکار بود و به من بدهکار بود. کرد، فقرش را خشمگین کرد. او باید به او اجازه دهد که او را ببیند

کلودیوس افراطی را نشان می دهد، اما طیف بی توجهی گسترده است. بسیاری از مردم به جزئیات، سیگنال هایی که شخص دیگری می دهد، توجه بسیار کمی دارند. حواسشان در اثر کار، سختی، خود جذبی، مات شده است.

ما اغلب می بینیم که این امر باعث از بین رفتن اتهامات اغوا کننده بین دو نفر می شود، بدون جدول بین زوج هایی که سال ها با هم بوده اند. اگر بیشتر انجام شود، احساسات تلخ و عصبانیت را برمی انگیزد. اغلب، کسی که توسط یک شریک فریب خورده است، پویایی را با الگوهای بی توجهی شروع می کند.

با مرد دیگری همدردی می کند، باید او را به شدت سرزنش کند

کلمات در هر مناسبت؛ او باید دروغ بگوید

(بعد هلکات)، 1739 آمریکن اوتلش کافر انسلوی به شهر ولیتالیل رفت و به فرمان کرد. و به لنگل گوفیش تورآور خود را باید کلوبای اویا قطع کرد. شهر و به فدور فرزندان وی عطر و غلیه کنند. همسران برخی از برجسته ترین مردان تورین بیشتر از خانه بودند. او باید جستجو کند

مواقع دعوا، و او را قربانی هزار اهلی کند

مستعد -شوهرانشان مشغول بودند و معشوقه های خودشان را نگه می داشتند. تنها خواسته همسران این بود که خواستگار با قواعد شجاعت بازی کند.

اشوالیه به نامزد باری گفت، شوالیه جیدا کرد خود او باید یک دزد زمانی در تورن ژرمن زیبا را نتوانست یک دیگر بزند که به زودی خود فکر کرد افتاد تا او را آزاد کند.

مخصوص شوالیه برنگ این زمین شد. دوطنو زامانی به خلوت زیبک قصر ماتا آبلج از مشهور نیاد در گرهای شوالیه لاق که خانم باید شان ارلترک کند روز دیام تا نداسبرافود و مادموازل دو سن ژرمن را به شوخ طبعی های او به شدت می خنداند، اما ماتا به این خوبی عمل نکرد. او حوصله ای برای این تجارت شجاعانه نداشت، و وقتی او و مادام دو سنانت قدم زدند، دست او را فشرد و با جسارت ابزار علاقه کرد. خانم البته متحیر بود و وقتی به تورین برگشتند بدون اینکه به او نگاه کند آنجا را ترک کرد. ماتا غافل از اینکه او را آزرده خاطر کرده بود، تصور کرد که او با احساسات غلبه کرده است و نسبتاً از خودش راضی بود. اما شوالیه او دنگرامون تا از تعجب که چرا این دختر از هم جدا شده اند به دیدار ما آمده در بیابان رفت و از او پرسید که چطور پیش می رفت و او به او گفت که ماتا از تعجب ظرف تعظیم کرده بود و آماده بود که او را بخواباند. شوالیه

تا آنجا که ممکن است، و اجازه دهید دیده شود که او ندارد

نیاز واقعی برای انجام این کار همه

این وسایل برای نشان دادن در به مرد خوب است.

—عشق شرقی، جلد دوم:

خلاصه داستان هارلو

KSHEMENDRA، ترجمه شده توسط

E. POWYS MATHERS

Machine Translated by Google

خندید و با خود فکر کرد که اگر او بود که مادام دوست داشتنی را جلب می کرد، چقدر متفاوت امور را اداره می کرد.

طی چند روز بعد، ماتا به اشتباه خواندن علائم ادامه داد. او طبق عادت به ملاقات شوهر مادام دو سنانت نرفت. رنگ های او را نپوشید. وقتی آن دو با هم سوار شدند، او به تعقیب خرگوش‌ها می‌رفت، گویی طعمه‌های جالب‌تری هستند، و وقتی او انفیه گرفت، نتوانست مقداری به او بدهد. در همین حال، او به پیشرفت های خود ادامه داد. بالاخره مادام سیر شده بود و مستقیماً از او شکایت کرد. ماتا عذرخواهی کرد او متوجه اشتباهات خود نشده بود. خانم متاثر از عذرخواهی او، بیش از حد آماده بود تا خواستگاری را از سر بگیرد -اما چند روز بعد، پس از چند ضربه خنثی به تحسین، ماتا بار دیگر تصور کرد که برای خواب آماده است. با ناراحتی او، او مانند قبل او را رد کرد. ماتا به دروغگو گفت: «من فکر نمی‌کنم که [زن‌ها] به شدت توهین شوند، اگر کسی گاهی اوقات چیزهای بی‌اهمیت را کنار می‌گذارد، سر اصل مطلب است». اما مادام دو سنانت دیگر کاری با او نداشت، و شوالیه دو گرامون که فرصتی را دید که نمی توانست از کنارش بگذرد، از نارضایتی او استفاده کرد و مخفیانه به درستی از او خواستگاری کرد و در نهایت لطفی را که ماتا سعی کرده بود به دست آورد. زور.

همانطور که خانم ها مردها را دوست دارند که شجاع و جسور باشند

در زیر بغل، به همین ترتیب، آنها را دوست می‌دارند، همان‌گونه که عاشق هستند. و مردی که نسبت به آنها ترسو و بیش از حد محترم باشد، هرگز لطف آنها را جلب نخواهد کرد. نه اینکه آنها آنها را چنین بخواهند

سرسخت، جسور، و متکبر، چنان که باید با نیروی اصلی آنها را روی زمین بگذارند. بلکه در آنها حیای معینی می خواهند، یا شاید بهتر از آن سرسختی متواضعانه. برای

در حالی که خودشان نیستند

دقیقاً ناخواسته است، و نه مردی را طلب می کند و نه

با این حال در واقع لطف خود را ارائه می دهند، اما آنها به خوبی می دانند که چگونه آنها را برانگیزند

اشتها و اشتیاق، و بسیار جذاب به درگیری در چنین عاقلانه است

او که نمی گیرد

به مناسبت پیش قفل و ملاقات، و بدون کمترین هیبت از مقام و عظمت، بدون عذاب وجدان یا ترس و یا هر گونه تردید، او به راستی ابله و مردی بی روح است و شایستگی آن را دارد. برای همیشه از ثروت مهربان رها شده است. •من در مورد دو آقا و رفیق بزرگوار شنیده ام که برای آنها دو خانم بسیار شریف و به هیچ وجه متواضعانه سعی کردند یک روز در پاریس به قدم زدن در باغی بروند. با آمدن به آنجا، هر خانمی یکی را از دیگری جدا کرد، هر کدام تنها با خود

هیچ چیز ضد اغوا کننده تر از این نیست که احساس کنید کسی تصور می کند شما مال او هستید و نمی توانید در مقابل او مقاومت کنید. کوچکترین ظاهر این نوع خودپسندی برای اغواگری کشنده است. باید خودتان را ثابت کنید، وقت بگذارید، قلب هدفتان را به دست آورید. شاید می ترسید که او با سرعت کمتری آزرده خاطر شود یا علاقه خود را از دست بدهد. با این حال، احتمال بیشتری وجود دارد که ترس شما منعکس کننده ناامنی شما باشد و ناامنی همیشه ضد اغوا کننده است. در حقیقت، هر چه بیشتر طول بکشد، عمق علاقه خود را بیشتر نشان می‌دهید و طلسم عمیق‌تری را ایجاد می‌کنید.

در دنیایی که تشریفات و تشریفات کمی دارد، اغواگری یکی از معدود آثار باقی مانده از گذشته است که الگوهای باستانی را حفظ کرده است. این یک آیین است و باید آداب آن رعایت شود. عجله عمق احساسات شما را آشکار نمی کند، بلکه میزان خود جذبی شما را نشان می دهد. ممکن است گاهی اوقات بتوان کسی را به عشق عجله کرد، اما فقط با کمبود لذتی که این نوع عشق به شما می دهد جبران خواهید کرد. اگر به طور طبیعی تندخو هستید، هر کاری می توانید انجام دهید تا آن را پنهان کنید. به طرز عجیبی، تلاشی که برای عقب نگه داشتن خود صرف می کنید، ممکن است توسط هدف شما به عنوان عمیقا اغوا کننده خوانده شود.

.3در پاریس در دهه ،1730مرد جوانی به نام میلکور زندگی می کرد که برای اولین بار رابطه عاشقانه خود را تازه وارد کرده بود. دوست مادرش، مادام دو لورسای، بیوه ای حدودا چهل ساله، زیبا و جذاب بود، اما به دست نیافتنی بودن شهرت داشت. به عنوان یک پسر، میلکور شیفته او بود، اما هرگز انتظار نداشت که عشقش برگردانده شود. بنابراین با شگفتی و هیجان بسیار متوجه شد که حالا که به اندازه کافی بزرگ شده است، ظاهر لطیف مادام دو لورسی نشان از علاقه ای بیش از مادرانه به او دارد.

سواره نظام، هر کدام در چند کوچه باغ، که خیلی نزدیک با آن پوشیده شده بود

پرده‌های زیبای شاخه‌ها، زیرا آن نور روز واقعاً به ندرت می‌توانست به آنجا نفوذ کند، و خنکی مکان بسیار سپاسگزار بود.

Machine Translated by Google

به مدت دو ماه میلکور در حضور دولورسای می لرزید. از او می ترسید و نمی دانست چه کند. یک روز عصر آنها مشغول بحث درباره یک نمایشنامه اخیر بودند. مادام خاطرنشان کرد که یک شخصیت چقدر خوب عشق خود را به یک زن اعلام کرده بود. او با توجه به ناراحتی آشکار میلکور، ادامه داد: "اگر اشتباه نکنم، یک اعلامیه فقط می تواند بسیار شرم آور به نظر برسد، زیرا خود شما باید یک اعلامیه ارائه دهید." مادام دو لورسی به خوبی می‌دانست که او منشأ بدخلقی مرد جوان است، اما او یک مسخره بود. او گفت که باید به من بگویی که عاشق کی هستی. سرانجام میلکور اعتراف کرد: در واقع این مادام بود که او می خواست.

بالاخره ... آن دو ماه میلکور ... [illegible]
می‌دانست که چگونه مهمانی برای چیز دیگری
ساخته شده است جز اینکه صرفاً راه برود و
هوا را بگیرد و از روی چهره خانمش قضاوت
کند

الف-آتش، که اشتیاق داشت تا طعمی غیر
از عضلانی را بچشد

آویزان به داربست، همانطور که با سخنان داغ،
بیهوده و وحشیانه او، فوراً از فرصتی بسیار
[illegible]
مراسمی او را گرفت و او را روی یک مبل کوچک
دراز کشید

دوست مادرش به او توصیه کرد که اینطور به او فکر نکن، اما او هم آهی کشید و نگاهی بلند و بی حال به او انداخت. کلمات او یک چیز می گفت، چشمان او چیز دیگری. شاید او آنقدرها هم که او فکر می کرد دست نخورده نبود.

با این حال، با پایان شب، مادام دو لورسی گفت که شک دارد احساسات او دوام داشته باشد و میلکور جوان را نگران کرد که چیزی در مورد تلافی عشق او نگفته است.

در آنجا از چمن ساخته شده بود و طی چند روز
بعد، میلکور مکرراً از د لرسای خواست تا کلوخ های زمین را اعلام کند، و او را بسیار دوست داشت، و او مکرراً امتناع کرد. سرانجام مرد جوان با خوشرویی کار کرد و خواست خود را ناامید کرد و دست از کار کشید. اما چند شب بعد، در یک مهمانی او، بدون اینکه هیچ کلمه‌ای به زبان بیاورد، فقط: در خانه‌اش، لباسش از همیشه جذاب‌تر به نظر می‌رسید، و نگاهش به "آسمان! آقا، چه چیزی خوشش را به هم زد. او
[illegible]
ادامه داد

وقتی بالاخره تنها شدند، او را مجبور کرد کنارش روی مبل بنشیند.

او به سختی می توانست صحبت کند. سکوت ناراحت کننده بود برای اینکه او حرف بزند، همان موضوع قدیمی را مطرح کرد: جوانی او عشق او را به او تبدیل می کرد. به‌جای انکار، افسرده به نظر می‌رسید و به فاصله‌ی مؤدبانه‌ای ادامه می‌داد، به طوری که در نهایت با کنایه‌ای آشکار فریاد زد: «اگر بعد از سه یا چهار بار ، معلوم می‌شد که با رضایت من اینجا بودی، من داوطلبانه آمده بودم. و با شما هماهنگ کردم... چه چیزی ممکن است ... [illegible] ... حاضر چقدر اشتباه می کنند، زیرا هیچ کس نمی تواند محترم تر از شما باشد. از نو شروع کن آنون در حالی که به سمت دیگری باز شد و وارد عمل شد، میلکور دست او را گرفت و به چشمانش نگاه کرد. او در کوچه، سرخ شده را دیدند و به او گفتند که باید برود، اما طوری که او خودش را روی قسمت دیگری از مبل باغ قرار داد و به او نگاه کرد، به او پیشنهاد کرد که باید برعکس عمل کند. با این حال، میل جفت دیگر، که با هم راه می‌رفتند، هنوز تردید داشت: او به او گفته بود که برود، و اگر نافرمانی کند، ممکن است آنها را رها کرده باشند و هرگز او را نبخشد. او اول احمق می کرد . پس از آن خانم، خود، و همه، از جمله مادرش، از آن می شنیدند. او خیلی زود راضی شد، به آقا گفت و به خاطر جسارت لحظه ای خود عذرخواهی کرد. حالت حیرت‌انگیز و تا حدودی او ، "من واقعاً معتقدم که نگاه سرد به این معنی بود که او واقعاً از حد گذشته بود، او تصور کرد، و چنین و چنان گفت : خداحافظی کرد و رفت. مغرور احمقانه، و هیچ سرگرمی دیگری جز کلمات به خانمش نداد. ، سخنرانی های خوب و پیاده روی.» • پس از آن، وقتی هر چهار نفر با هم جمع شدند، دو خانم از همدیگر خواستند

او شروع کرده بود که او به پایان رساند،
[illegible]

میلکور و مادام دو لورسای در رمان «سر و قلب متعصب» که در سال 1738 توسط کربیلون فیلس نوشته شده بود، ظاهر می‌شوند که شخصیت‌هایش را بر اساس آزادی‌هایی که در فرانسه آن زمان می‌شناخت، بنا کرد. برای Crébillon fils، اغواگری تماماً به نشانه‌ها مربوط می‌شود، یعنی توانایی ارسال و خواندن آنها. این نیست

Machine Translated by Google

زیرا تمایلات جنسی سرکوب شده و مستلزم صحبت با رمز است. بلکه ارتباط بی کلام (از طریق لباس، حرکات، اعمال) لذت بخش ترین، هیجان انگیزترین و فریبنده ترین شکل زبان است.

در رمان ،Crébillon filsمادام دو لورسای اغواگر مبتکری است که شروع کردن مردان جوان را هیجان انگیز می داند. اما حتی او نیز نمی تواند بر حماقت جوانی میلکور غلبه کند که قادر به خواندن نشانه های او نیست زیرا در افکار خود غرق شده است. بعداً در داستان، او موفق می شود او را آموزش دهد، اما در زندگی واقعی افراد زیادی هستند که نمی توانند آموزش ببینند. آنها بیش از حد تحت اللفظی هستند و نسبت به جزئیاتی که حاوی قدرت اغوا کننده هستند بی احساس هستند. آنها با تعابیر نادرست مداوم خود آنقدر شما را آزار نمی دهند و شما را عصبانی می کنند، همیشه زندگی را از پشت پرده نفس خود می بینند و نمی توانند چیزها را آنطور که واقعا هستند ببینند. میلکور آنقدر درگیر خودش است که نمی تواند ببیند که مادام از او انتظار دارد حرکت جسورانه ای را انجام دهد که باید تسلیم شود. تردید او نشان می دهد که او به فکر خودش است، نه به او. که او نگران ظاهرش است، نه اینکه تحت تأثیر جذابیت های او قرار بگیرد. هیچ چیز نمی تواند ضد اغوا کننده تر باشد. این گونه تیپ ها را بشناسید و اگر از سن کم آنها گذشته اند که بهانه ای برایشان به ارمغان می آورد، خودتان را درگیر ناهنجاری هایشان نکنید، آنها شما را دچار شک و تردید می کنند.

چگونه آن را با هر یک.
سپس آن که بود
با رضایت کامل پاسخ داد او بسیار خوب بود، در واقع او پاسخ داد. در واقع برای هیچ زمانی که او ممکن است کمیاب باشد
بهتر. دیگری که از او خوشش نمی آمد،
به سهم خود اعلام کرد که با بزرگترین احمق و ترسوترین معشوقی که داشت رابطه دارد.

تا کنون دیده شده؛ و در تمام مدت دو آقا می توانستند آنها را ببینند که با هم می خندیدند و در حالی که راه می رفتند فریاد می زدند: "اوه! احمق احمق! شرمسار و ترسو!" در این هنگام شجاع موفق به همراه خود گفت: "به خانم های ما که بر شما فریاد می زنند و شما را به شدت مسخره می کنند.

.4در دربار هیان در اواخر قرن دهم ژاپن، نجیب زاده جوان، کائورو، که ظاهراً پسر خود جنجی اغواگر بزرگ بود، چیزی جز بدبختی در عشق نداشت. او شیفته یک شاهزاده خانم جوان به نام اوگیمی شده بود که در خانه ای ویران در حومه شهر زندگی می کرد و پدرش روزهای سختی را پشت سر گذاشته بود. سپس یک روز او با خواهر اویگیمی، ناکانوکیمی، برخورد کرد که او را متقاعد کرد که او همان کسی است که او واقعاً دوستش دارد. گیج شده به دادگاه بازگشت و مدتی به ملاقات خواهران نرفت. سپس پدرشان فوت کرد و مدت کوتاهی پس از آن خود اویگیمی نیز درگذشت.

متوجه می‌شوید که در این مسابقه
بیش از حد از گستاخی و شانه‌ی گاوبازی بازی کرده‌اید.» بنابراین
او خیلی اجازه داد. ولی
دیگر زمانی برای
خطای او را جبران کن، زیرا فرصتی به او دست نداد تا از آن استفاده کند
او توسط
-سیگنور دی برانتمه،
زندگی منصفانه و شجاع
خانم ها، ترجمه شده توسط .AR
آلینسون

حالا کائورو به اشتباه خود پی برد: او در تمام مدت اوگیمی را دوست داشت و او از ناامیدی که به او اهمیت نمی داد مرده بود. او هرگز دوباره او را ملاقات نخواهد کرد. او تمام چیزی بود که او می توانست به آن فکر کند. وقتی ناکانوکیمی، پدر و خواهرش که مرده بودند، برای زندگی در دادگاه آمدند، کائورو خانه‌ای را که اویگیمی و خانواده‌اش در آن زندگی می‌کردند به زیارتگاه تبدیل کرد.

یک روز، ناکانوکیمی، با دیدن غم و اندوهی که کائورو در آن افتاده بود، به او گفت که خواهر سومی به نام اوکیفونه وجود دارد که شبیه اویگیمی محبوبش است و در حومه شهر مخفیانه زندگی می کند. کائورو زنده شد - شاید او فرصتی داشت تا خود را نجات دهد، گذشته را تغییر دهد. اما چگونه می توانست با این زن ملاقات کند؟ زمانی رسید که او از آن بازدید کرد

زیارتگاه برای ادای احترام به اویگیمی درگذشته، و شنید که اوکیفونه مرموز نیز آنجاست. آشفته و هیجان زده، موفق شد نگاهی اجمالی به او از شکاف یک در بیندازد. با دیدن او نفس او را بند آورد: اگرچه او یک دختر روستایی با ظاهری ساده بود، اما از نظر کائورو او تجسم زنده اویگیمی بود. صدایش در همین حال شبیه بود

Machine Translated by Google

صدای ناکانوکیمی که او را نیز دوست داشت. اشک در چشمانش حلقه زد.

چند ماه بعد کائورو موفق شد خانه ای را در کوه هایی که اوکیفونه در آن زندگی می کرد پیدا کند. او آنجا او را ملاقات کرد و او ناامید نشد. او به او گفت: "یک بار از شکاف در یک نگاه تو را دیدم." سپس او را در آغوش گرفت و به کالسکه ای برد. او را به حرم برمی گرداند و سفر به آنجا تصویر اویگیمی را برای او به ارمغان می آورد. دوباره چشمانش از اشک ابری شد. با نگاهی به اوکیفونه، او را در سکوت با اویگیمی مقایسه کرد -لباس‌هایش کمتر زیبا بود اما موهای زیبایی داشت .

وقتی اویگیمی زنده بود، او و کائورو با هم کوتو می‌نواختند، بنابراین یک بار در زیارتگاه کوتوها را بیرون آوردند. اوکیفونه به خوبی اویگیمی بازی نکرد و رفتارهای او کمتر اصلاح شده بود. نگران نباشید -او به او درس می داد، او را به یک خانم تبدیل می کرد. اما پس از آن، همانطور که او با اویگیمی انجام داده بود، کائورو به دادگاه بازگشت و اوکیفونه را در عبادتگاه به حال خود رها کرد. مدتی گذشت تا اینکه دوباره او را ملاقات کرد. او بهبود یافته بود، زیباتر از قبل بود، اما او نمی توانست از فکر کردن به اویگیمی دست بردارد.

یک بار دیگر او را ترک کرد و قول داد که او را به دادگاه بیاورد، اما هفته های بیشتری گذشت و سرانجام او خبر ناپدید شدن Ukifuneرا دریافت کرد، آخرین باری که در حال حرکت به سمت رودخانه بود. او به احتمال زیاد خودکشی کرده بود.

در مراسم تشییع جنازه اوکیفونه، کائورو از گناه غرق شد:
چرا زودتر برای او نیامده بود؟ او سزاوار سرنوشت بهتری بود.

کائورو و دیگران در رمان ژاپنی قرن یازدهم، داستان جنجی، اثر نجیب زاده موراساکی شیکیبو ظاهر می شوند. شخصیت‌ها بر اساس افرادی هستند که نویسنده می‌شناخت، اما نوع کائورو در هر فرهنگ و دوره‌ای ظاهر می‌شود: این‌ها مردان و زنانی هستند که به نظر می‌رسد به دنبال یک شریک ایده‌آل هستند. چیزی که آنها دارند هرگز کاملاً درست نیست. در نگاه اول یک نفر آنها را هیجان زده می کند، اما خیلی زود عیب هایی را می بینند و وقتی یک فرد جدید از مسیر آنها عبور می کند، ظاهر بهتری پیدا می کند و نفر اول فراموش می شود. این تیپ‌ها اغلب سعی می‌کنند روی فانی ناقصی که آنها را به هیجان آورده است کار کنند تا آنها را از نظر فرهنگی و اخلاقی ثابت کنند. اما این برای هر دو طرف بسیار رضایت بخش نیست.

حقیقت در مورد این تیپ این نیست که آنها به دنبال یک ایده آل هستند، بلکه این است که ناامیدانه از خودشان ناراضی هستند. ممکن است نارضایتی آنها را با استانداردهای بالای یک کمال گرا اشتباه بگیرید، اما در واقع هیچ چیز واقعاً آنها را راضی نمی کند، زیرا ناراحتی آنها ریشه ای عمیق دارد. می توانید آنها را از روی گذشته شان بشناسید که مملو از عاشقانه های کوتاه مدت و طوفانی خواهد بود. همچنین، آنها تمایل دارند شما را با دیگران مقایسه کنند و سعی در بازسازی شما دارند. ممکن است در ابتدا متوجه نشوید که به چه چیزی دچار شده اید، اما افرادی مانند این در نهایت به طرز ناامیدکننده ای ضد اغوا کننده هستند زیرا نمی توانند ویژگی های فردی شما را ببینند. قبل از وقوع عاشقانه را قطع کنید.

این افراد سادیست های کمد هستند و شما را با اهداف دست نیافتنی خود شکنجه می دهند.

Machine Translated by Google

.5در سال ،1762در شهر تورین، ایتالیا، جیووانی جاکومو کازانووا با یکی از کنت ،ABیک نجیب زاده میلانی آشنا شد که به نظر می رسید او را بسیار دوست دارد. حساب در روزهای سختی افتاده بود و کازانووا مقداری پول به او قرض داد. کنت برای قدردانی از کازانووا دعوت کرد تا با او و همسرش در میلان بماند. او گفت که همسرش اهل بارسلونا بود و به خاطر زیبایی اش بسیار مورد تحسین قرار گرفت. او نامه‌های او را به کازانووا نشان داد که دارای شوخ طبعی جذابی بود. کازانووا او را به عنوان جایزه ای تصور می کرد که ارزش آن را دارد. او به میلان رفت.

با رسیدن به خانه کنت ،ABکازانووا متوجه شد که بانوی اسپانیایی قطعا زیباست، اما او نیز ساکت و جدی است. چیزی در مورد او او را آزار می داد. در حالی که داشت لباس هایش را باز می کرد، کنت اس یک لباس قرمز خیره کننده را که با سمور تزئین شده بود، در میان وسایلش دید. کازانووا توضیح داد که این یک هدیه برای هر خانم میلانی بود که قلب او را به دست آورد.

عصر روز بعد هنگام شام، کنتس ناگهان دوستانه تر شد و با کازانووا مسخره و شوخی می کرد. او این لباس را به عنوان رشوه توصیف کرد -او از آن برای متقاعد کردن یک زن برای تسلیم شدن به او استفاده می کرد. برعکس، کازانووا گفت، او فقط بعد از آن هدایایی به نشانه قدردانی خود داد. آن روز عصر، در کالسکه ای در راه بازگشت از اپرا، از او پرسید که آیا یکی از دوستان ثروتمندش می تواند لباس را بخرد، و وقتی او جواب منفی داد، به وضوح عصبانی بود. با احساس بازی او، کازانووا به او پیشنهاد داد که اگر با او مهربان بود، لباس سمور را به او بدهد. این فقط او را عصبانی کرد و آنها با هم دعوا کردند.

سرانجام کازانووا از حال و هوای کنتس به قدر کافی خسته شده بود: او لباس را به قیمت 15000 فرانک به دوست ثروتمندش فروخت و او نیز به نوبه خود آن را همانطور که در تمام مدت برنامه ریزی کرده بود به او داد. اما برای اثبات عدم علاقه خود به پول، کازانووا به کنتس گفت که 15000فرانک را به او خواهد داد. او گفت: "تو مرد بسیار بدی هستی، اما می توانی بمانی، مرا سرگرم می کنی." او رفتار عشوه آمیز خود را از سر گرفت، اما کازانووا فریب نخورد. او به او گفت: "تقصیر من نیست، خانم، اگر جذابیت های شما قدرت کمی بر من دارد." "اینجا 15000فرانک برای دلداری شماست." او پول را روی میز گذاشت و بیرون رفت و کنتس را ترک کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد.

هنگامی که کازانووا برای اولین بار با این بانوی اسپانیایی ملاقات کرد، دو چیز در مورد او او را دفع کرد. اول، غرور او: به جای درگیر شدن در دادن و گرفتن اغواگری، انقیاد مرد را خواستار شد. غرور می تواند منعکس کننده اعتماد به نفس باشد و نشان دهد که شما خود را در مقابل دیگران تحقیر نخواهید کرد. با این حال، به همان اندازه اغلب از عقده حقارت نشات می‌گیرد، که از دیگران می‌خواهد خود را در مقابل شما تحقیر کنند. اغواگری مستلزم گشودگی به طرف مقابل، تمایل به خم شدن و سازگاری است. غرور بیش از حد، بدون هیچ توجیهی، به شدت ضد اغوا کننده است.

ویژگی دومی که کازانووا را منزجر می کرد، حرص کنتس بود: بازی های کوچک عشوه گرانه او فقط برای به دست آوردن لباس طراحی شده بود -او هیچ علاقه ای به عاشقانه نداشت. برای کازانووا، اغواگری یک بازی سبک دل بود که مردم برای سرگرمی متقابل خود انجام می دادند. در نقشه اش، اگر زن هم پول و هدایا بخواهد خوب است. او می توانست این خواسته را درک کند و مردی سخاوتمند بود. اما او همچنین احساس کرد که این یک خواسته است

Machine Translated by Google

زن باید خود را مبدل کند -باید این تصور را ایجاد کند که چیزی که دنبالش بود لذت بود. شخصی که آشکارا به دنبال پول یا سایر پاداش های مادی است فقط می تواند دفع کند. اگر قصد شما این است، اگر به دنبال چیزی غیر از لذت هستید -برای پول، برای قدرت -هرگز آن را نشان ندهید. سوء ظن به غرض باطنی ضد اغوا کننده است. هرگز اجازه نده هیچ چیز توهم را بشکند.

.6در سال ،1868ملکه ویکتوریا انگلستان میزبان اولین ملاقات خصوصی خود با نخست وزیر جدید کشور، ویلیام گلادستون بود. او قبلاً با او ملاقات کرده بود و شهرت او را به عنوان یک مطلقه اخلاقی می دانست، اما این قرار بود یک مراسم باشد، تبادل خوشایند. اما گلادستون حوصله چنین چیزهایی را نداشت. در همان جلسه اول، او نظریه خود را درباره سلطنت به ملکه توضیح داد: او معتقد بود که ملکه باید نقشی مثال زدنی در انگلستان ایفا کند -نقشی که اخیراً نتوانسته بود به آن عمل کند، زیرا بیش از حد خصوصی بود .

این سخنرانی لحن بدی را برای آینده ایجاد کرد و همه چیز بدتر شد: به زودی ویکتوریا نامه هایی از گلادستون دریافت کرد که به این موضوع با عمق بیشتری پرداخته بود. نیمی از آنها را هرگز به خود زحمت نمی داد بخواند، و به زودی تمام تلاش خود را برای جلوگیری از تماس با رهبر دولت خود انجام داد. اگر مجبور بود او را ببیند، ملاقات را تا حد امکان کوتاه می کرد. برای این منظور، او هرگز به او اجازه نداد که در حضور او بنشیند، به این امید که مردی به سن او به زودی خسته شود و برود. برای یک بار که او به موضوعی که برای قلبش عزیز است پرداخت، متوجه نگاه بی‌علاقه‌ی شما یا اشک در چشمانتان از خمیازه نشد. یادداشت های او حتی در مورد ساده ترین مسائل باید توسط یکی از کارکنانش به انگلیسی ساده برای او ترجمه شود. بدتر از همه، گلدستون با او بحث کرد و مشاجرات او راهی برای ایجاد احساس حماقت در او داشت. او به زودی یاد گرفت که سرش را تکان دهد و به نظر برسد که با هر نکته انتزاعی که او می‌خواست بیان کند موافقت کند. او در نامه‌ای به منشی خود، با اشاره به خود در سوم شخص، نوشت: «او همیشه به شیوه [گلادستون] احساس لجبازی و امپراتوری بیش از حدی می‌کرد که هرگز از جانب هیچ‌کس دیگری تجربه نکرد و آن را بسیار ناخوشایند می‌دانست . «با گذشت سالها، این احساسات به یک نفرت ناخواسته تبدیل شد.

عصمت . .

به عنوان رئیس حزب لیبرال، گلادستون دشمنی داشت، بنجامین دیزرائیلی، رئیس حزب محافظه کار. او دیزرائیلی را غیراخلاقی، یهودی شیطان صفت می دانست. در یکی از جلسات پارلمان، گلادستون به رقیب خود ضربه زد و امتیاز پس از آن به ثمر رساند و او توضیح داد که سیاست های مخالفانش به کجا می انجامد. او که در حین صحبت عصبانی می‌شد (همانطور که معمولاً وقتی از دیزرائیلی صحبت می‌کرد، اتفاق می‌افتاد)، با چنان قدرتی روی میز سخنران می‌کوبید که خودکارها و کاغذها به پرواز درآمدند. با همه اینها دیزرائیلی نیمه خواب به نظر می رسید.

وقتی گلادستون تمام شد، چشمانش را باز کرد، روی پاهایش بلند شد و آرام به سمت میز رفت. او گفت: «آقای محترم، با شور و اشتیاق فراوان، شیوای بسیار و خشونت بسیار-آهم- صحبت کرده است .» سپس، پس از مکثی طولانی، ادامه داد: «اما آسیب را می توان ترمیم کرد» -و به جمع آوری هر چیزی که افتاده بود ادامه داد.

Machine Translated by Google

از روی میز و آنها را در جای خود قرار دهید. سخنرانی بعد از آن به دلیل تضاد آرام و کنایه آمیز آن با سخنرانی گلادستون استادانه تر بود. را

اعضای پارلمان طلسم شده بودند و همه موافق بودند که او در آن روز برنده شده است.

اگر دیزرائیلی اغواگر و افسونگر اجتماعی کامل بود، گلادستون ضد اغواگر بود. البته او حامیانی داشت، عمدتاً در میان عناصر خالص‌تر جامعه -او دو بار در یک انتخابات عمومی دیزرائیلی را شکست داد. اما برای او دشوار بود که جذابیت خود را فراتر از دایره مؤمنان گسترش دهد. به ویژه زنان او را غیرقابل تحمل می دانستند. البته آنها در آن زمان رای نداشتند، بنابراین مسئولیت سیاسی کمی داشتند. اما گلادستون حوصله یک دیدگاه زنانه را نداشت. او احساس می کرد که یک زن باید بیاموزد که چیزها را مانند یک مرد ببیند، و هدف او در زندگی این بود که کسانی را که احساس می کرد غیرمنطقی یا از طرف خدا رها شده بودند، تربیت کند.

طولی نکشید که گلادستون روی اعصاب کسی خورد. این طبیعت افرادی است که به حقیقتی متقاعد شده‌اند، اما حوصله دیدگاهی متفاوت یا برخورد با روان‌شناسی دیگران را ندارند. این گونه ها قلدر هستند و در کوتاه مدت اغلب راه خود را پیدا می کنند، به ویژه در میان افراد کم تهاجمی. اما آنها خشم زیادی را برمی انگیزند و ضدیت ناگفته ای را برمی انگیزند که در نهایت آنها را به هم می ریزد. مردم از طریق موضع اخلاقی عادلانه خود، که اغلب پوششی برای بازی قدرت است، می بینند -اخلاق نوعی قدرت است. یک اغواگر هرگز به دنبال متقاعد کردن مستقیم نیست، هرگز اخلاق خود را به نمایش نمی گذارد، هرگز سخنرانی نمی کند یا تحمیل نمی کند.

همه چیز ظریف، روانی و غیرمستقیم است.

نماد :

خرچنگ در دنیای خشن، خرچنگ سور

با پوسته سخت شده اش، با تهدیدش زنده می شود

انبر، و با نقب زدن در شن و ماسه. هیچکس جرات نداره

خیلی نزدیک شوید اما خرچنگ نمی تواند دشمن خود را غافلگیر کند و دارد

تحرک کم قدرت دفاعی آن محدودیت عالی آن است.

Machine Translated by Google

کاربردهای ضد اغواگری

بهترین راه برای جلوگیری از درگیری با ضد اغواگران، تشخیص است
تی
آنها فوراً به آنها اسکله گسترده می دهند، اما آنها اغلب ما را فریب می دهند. درگیر شدن با این نوع افراد دردناک است و به سختی می توان از آن جدا شد، زیرا هرچه واکنش عاطفی بیشتری نشان دهید، به نظر می رسد درگیرتر هستید. عصبانی نشوید -این ممکن است فقط آنها را تشویق کند یا تمایلات ضد اغواگرانه آنها را تشدید کند. در عوض، دور و بی تفاوت رفتار کنید، به آنها توجه نکنید، کاری کنید که احساس کنند چقدر برای شما اهمیت دارند. بهترین پادزهر برای ضد اغوا کننده اغلب این است که خودتان ضد اغوا کننده باشید.

کلئوپاترا بر هر مردی که از راه او عبور می کرد تأثیر ویرانگری داشت.
اکتاویوس -امپراتور آگوستوس آینده و مردی که معشوق کلئوپاترا مارک آنتونی را شکست داده و از بین می‌برد -به خوبی از قدرت او آگاه بود و از خود در برابر آن دفاع می‌کرد و همیشه با او بسیار دوستانه بود، تا حد زیادی مودب بود، اما هرگز نشان نداد کوچکترین احساس، خواه علاقه یا ناپسندی. به عبارت دیگر، با او به گونه ای رفتار می کرد که گویی زن دیگری است. در مواجهه با این جبهه، او نمی توانست قلاب های خود را در او فرو کند. اکتاویوس دفاع ضد اغواگری خود را در برابر مقاومت ناپذیرترین زن تاریخ مطرح کرد. به یاد داشته باشید: اغواگری یک بازی توجه است که آرام آرام ذهن طرف مقابل را با حضور شما پر می کند. دوری و بی توجهی نتیجه معکوس ایجاد می کند و در صورت نیاز می تواند به عنوان یک تاکتیک مورد استفاده قرار گیرد .

در نهایت، اگر واقعاً می‌خواهید «ضد اغوا» کنید، به سادگی ویژگی‌های ذکر شده در ابتدای فصل را تظاهر کنید. نق زدن؛ زیاد صحبت کنید، به خصوص در مورد خودتان؛ بر خلاف سلیقه طرف مقابل لباس بپوشید. به جزئیات توجه نکنید؛ خفه کردن و غیره یک هشدار: با نوع مشاجره، کیسه باد، هرگز زیاد حرف نزنید. کلمات فقط شعله های آتش را شعله ور می کنند. استراتژی ملکه ویکتوریا را بپذیرید: سر تکان دهید، به نظر موافق هستید، سپس بهانه ای برای کوتاه کردن گفتگو پیدا کنید. این تنها دفاع است.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

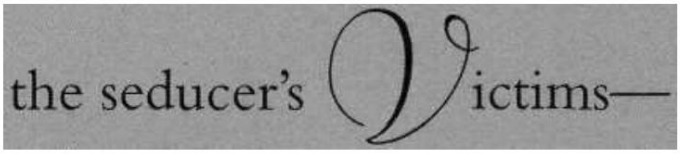

هجده نوع

اطرافیان شما همگی قربانیان بالقوه الف هستند

اغوا، اما ابتدا باید بدانید که چه نوع vic

زمانی که با آن سر و کار دارید قربانیان دسته بندی می شوند

با توجه به چیزی که احساس می کنند در زندگی از دست می دهند -آگهی

سرمایه گذاری، توجه، عاشقانه، یک تجربه شیطانی

برنج، تحریک ذهنی یا جسمی و غیره.

هنگامی که نوع آنها را شناسایی کردید، دارید

مواد لازم برای اغوا کردن

:tionشما کسی هستید که می دهید

آنچه را که ندارند و نمی توانند

به خودی خود برسند در درس خواندن

قربانیان احتمالی، دیدن را یاد بگیرید

واقعیت پشت ap

تسلیم یه آدم ترسو

ممکن است مشتاق بازی کردن باشد

ستاره؛ ممکن است مغرور

آرزوی یک ترنس

هیجان

تهاجمی

هرگز سعی نکنید

خود را اغوا کند

نوع خود

اووو

اوه

o

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

تئوری قربانی

نکسی در این دنیا احساس کامل و کامل می کند. همه ما فاصله ای را احساس می کنیم در شخصیت ما چیزی است که به آن نیاز داریم یا می خواهیم اما نمی توانیم به تنهایی به دست آوریم. وقتی عاشق می شویم، اغلب با کسی است که به نظر می رسد این شکاف را پر می کند. این روند معمولاً ناخودآگاه است و به شانس بستگی دارد: ما منتظر می‌شویم تا فرد مناسبی از مسیر ما عبور کند و وقتی به او علاقه‌مند شدیم، امیدواریم که او عشق ما را برگرداند. اما اغواگر چنین چیزهایی را به شانس نمی گذارد.

به آدم های اطرافت نگاه کن بیرونی اجتماعی، ویژگی های شخصیتی آشکار آنها را فراموش کنید. به پشت همه اینها نگاه کنید، بر روی شکاف ها، تکه های گمشده در روان آنها تمرکز کنید. این ماده خام هر اغواگری است. به لباس‌هایشان، حرکاتشان، کامنت‌های نابخردانه‌اشان، چیزهایی که در خانه‌اشان است، نگاه‌های خاصی در چشم‌هایشان دقت کنید. آنها را وادار کنید تا در مورد گذشته خود، به خصوص عاشقانه های گذشته صحبت کنند. و به آرامی طرح کلی آن قطعات گم شده نمایان می شود. درک کنید: مردم دائماً علائم کمبود آنها را می دهند. آنها آرزوی کامل بودن را دارند، چه توهم آن باشد و چه واقعیت، و اگر باید از طرف شخص دیگری باشد، آن شخص قدرت فوق العاده ای بر آنها دارد. ما ممکن است آنها را قربانیان یک اغواگری بنامیم، اما آنها تقریباً همیشه قربانیان مایل هستند.

این فصل به تشریح هجده نوع قربانی می پردازد که هر کدام از آنها کمبودی غالب دارند. اگرچه هدف شما ممکن است ویژگی های بیش از یک نوع را آشکار کند، معمولاً یک نیاز مشترک وجود دارد که آنها را به هم پیوند می دهد. شاید شما کسی را هم به عنوان یک ستاره جدید و هم یک ستاره خرد شده ببینید، اما چیزی که در هر دو مشترک است احساس سرکوب و در نتیجه تمایل به شیطان بودن، همراه با ترس از ناتوانی یا جرات کافی است. در تشخیص نوع قربانی خود مراقب باشید که مورد توجه ظاهری قرار نگیرید. چه عمداً و چه ناخودآگاه، ما اغلب یک نمای بیرونی اجتماعی ایجاد می کنیم که به طور خاص برای پنهان کردن ضعف ها و کمبودهایمان طراحی شده است. برای مثال، ممکن است فکر کنید با فردی سرسخت و بدبین روبه‌رو هستید، بدون اینکه متوجه باشید که در اعماق درون او یک هسته احساساتی نرم وجود دارد.

آنها مخفیانه برای عاشقانه کاج می کنند. و تا زمانی که نوع آنها و احساسات زیر سرسختی آنها را شناسایی نکنید، شانس اغوای واقعی آنها را از دست خواهید داد. از همه مهمتر: عادت بد فکر کردن به اینکه دیگران هم همان کمبودهایی را دارند که شما دارید را از بین ببرید. شما ممکن است هوس راحتی و امنیت کنید، اما در دادن آسایش و امنیت به شخص دیگری، با این فرض که او نیز باید آنها را بخواهد، به احتمال زیاد او را خفه کرده و از خود دور می کنید.

هرگز سعی نکنید کسی را که از نوع خودتان است اغوا کنید. شما مانند خواهد بود
دو پازل که قسمت های مشابهی ندارند

Machine Translated by Google

هجده نوع

راک اصلاح شده یا آژیر. افرادی از این نوع زمانی اغواگران خوش شانسی بودند که با جنس مخالف راه خود را داشتند. اما روزی فرا رسید که آنها مجبور شدند این کار را رها کنند -یک نفر آنها را به یک رابطه منحرف کرد، آنها با خصومت اجتماعی بیش از حد روبرو شدند، آنها پیرتر شدند و تصمیم گرفتند ساکن شوند. دلیلش هرچه باشد، می‌توانید مطمئن باشید که آنها مقداری رنجش و احساس از دست دادن دارند، گویی عضوی از دست رفته است. ما همیشه سعی می‌کنیم لذت‌هایی را که در گذشته تجربه کرده‌ایم، دوباره بدست آوریم، اما این وسوسه به‌ویژه برای Rake یا Siren اصلاح‌شده بزرگ است، زیرا لذت‌هایی که آنها در اغواگری پیدا می‌کردند شدید بود. این گونه ها برای چیدن آماده هستند: تنها چیزی که لازم است این است که از مسیر آنها عبور کنید و به آنها فرصت دهید تا راه های رکیک یا آژیر خود را از سر بگیرند. خونشان به جوش می‌آید و ندای جوانی آنان را فرا می‌گیرد.

با این حال، بسیار مهم است که به این افراد این توهم داده شود که آنها کسانی هستند که اغوا می کنند. با Reformed Rake، باید به طور غیرمستقیم علاقه او را برانگیخت، سپس اجازه دهید او بسوزد و از اشتیاق بدرخشد. با تشکیل Siren Re، می‌خواهید این تصور را به او بدهید که او هنوز هم قدرت مقاومت‌ناپذیری دارد که یک مرد را به درون خود بکشاند و او را وادار کند همه چیز را برای او رها کند. به یاد داشته باشید که آنچه شما این نوع را ارائه می دهید، یک رابطه دیگر، تنگی دیگری نیست، بلکه فرصتی برای فرار از دخمه و دویدن است. اگر آنها در یک رابطه هستند به تعویق نیفتید. یک تعهد پیش از گذشته اغلب فویل عالی است. اگر می خواهید آنها را به یک رابطه متصل کنید، آن را تا جایی که می توانید پنهان کنید و متوجه شوید که ممکن است امکان پذیر نباشد. Rake یا Siren ذاتاً بی وفا است. توانایی شما در برانگیختن احساس قدیمی به شما قدرت می دهد، اما در این صورت مجبور خواهید بود با پیامدهای روش های بی رحم آنها زندگی کنید.

رویاپرداز ناامید. در دوران کودکی، این افراد احتمالاً زمان زیادی را به تنهایی می گذرانند. آنها برای سرگرمی خود یک زندگی فانتزی قدرتمند را ایجاد کردند که از کتاب ها و فیلم ها و دیگر انواع فرهنگ عامه تغذیه می شد. و با افزایش سن، تطبیق زندگی فانتزی خود با واقعیت به طور فزاینده ای دشوار می شود، و بنابراین اغلب از آنچه به دست می آورند ناامید می شوند. این به ویژه در روابط صادق است. آنها رویاهای عاشقانه، خطر و هیجان را در سر می پروراندند، اما چیزی که دارند عاشقانی با ضعف های انسانی، ضعف های کوچک زندگی روزمره است. با گذشت سالها، آنها ممکن است خود را مجبور به سازش کنند، زیرا در غیر این صورت باید زندگی خود را به تنهایی بگذرانند. اما در زیر سطح آنها تلخ هستند و هنوز تشنه چیزی بزرگ و رمانتیک هستند.

شما می‌توانید این نوع را از روی کتاب‌هایی که می‌خوانند و فیلم‌هایی که می‌خوانند تشخیص دهید، وقتی گوش‌هایشان هنگام شنیدن ماجراهای واقعی زندگی می‌کنند، گوش‌هایشان تیز می‌شود. در لباس ها و اثاثیه منزل آنها، ذائقه عاشقانه یا درام پرشور به چشم می خورد. آنها اغلب در دام روابط بیهوده اسیر می شوند و اظهار نظرهای کوچک در اینجا و آنجا ناامیدی و تنش درونی آنها را آشکار می کند.

Machine Translated by Google

این نوع قربانیان عالی و رضایت بخش هستند. اولاً، آنها معمولاً شور و انرژی زیادی دارند که می توانید آن را رها کنید و روی خود تمرکز کنید. آنها همچنین تخیل عالی دارند و به هر چیزی مبهم مرموز یا عاشقانه که شما به آنها پیشنهاد دهید پاسخ خواهند داد. تنها کاری که باید انجام دهید این است که برخی از ویژگی های نه چندان عالی خود را پنهان کنید و بخشی از رویای خود را به آنها بدهید. این می تواند فرصتی برای زندگی کردن ماجراهای آنها باشد یا توسط یک روح جوانمرد دوست شود. اگر بخشی از آنچه را که می خواهند به آنها بدهید، بقیه را تصور خواهند کرد. به هر قیمتی شده، اجازه ندهید واقعیت توهمی را که ایجاد می کنید بشکند. یک لحظه کوچکی و آنها خواهند رفت، تلخ تر از همیشه ناامید.

رویال متنعم. این افراد بچه های کلاسیک لوس بودند. تمام خواسته‌ها و خواسته‌های آن‌ها توسط یک والدین پرستش برآورده شد -سرگرمی‌های بی‌پایان، رژه اسباب‌بازی‌ها، هر چیزی که آنها را برای یک یا دو روز راضی نگه داشت.
در جایی که بسیاری از کودکان یاد می‌گیرند خود را سرگرم کنند، بازی‌هایی اختراع کنند و دوستان پیدا کنند، به خانواده‌های سلطنتی ناز و نوازش آموزش داده می‌شود که دیگران این کار را برای آنها انجام خواهند داد. از آنجایی که لوس می شوند، تنبل می شوند و وقتی بزرگتر می شوند و پدر و مادر دیگر برای نوازش آنها حضور ندارند، احساس بی حوصلگی و بی قراری می کنند. راه حل آنها این است که از تنوع لذت ببرند، به سرعت از فردی به فرد دیگر، از شغلی به شغل دیگر یا مکانی به مکانی دیگر قبل از شروع کسالت حرکت کنند. آنها به خوبی وارد روابط نمی شوند زیرا عادت و روال عادی در چنین اموری اجتناب ناپذیر است. اما جستجوی بی وقفه آنها برای تنوع برای آنها خسته کننده است و هزینه ای نیز به همراه دارد: مشکلات کاری، مجموعه ای از رومانس های رضایت بخش، دوستانی که در سراسر جهان پراکنده شده اند. بی قراری و خیانت آنها را با واقعیت اشتباه نگیرید -چیزی که شاهزاده یا شاهزاده خانم نازپرورده واقعاً به دنبال آن است یک نفر است، آن شخصیت والدین، که به آنها غارتی را که میل دارند، بدهد.

برای اغوا کردن این نوع، آماده باشید تا حواس پرتی زیادی را ایجاد کنید -مکان‌های جدید برای بازدید، تجربیات بدیع، رنگ‌ها، دیدنی‌ها. شما باید فضایی از رمز و راز را حفظ کنید و مدام هدف خود را با جنبه جدیدی از شخصیت خود غافلگیر کنید. تنوع کلید است. هنگامی که Pampered Royalsقلاب می شوند، همه چیز آسان تر می شود زیرا آنها به سرعت به شما وابسته می شوند و می توانید تلاش کمتری انجام دهید. مگر اینکه نوازش دوران کودکی آنها را بیش از حد سخت و تنبل کرده باشد، این افراد قربانیان بسیار خوبی می شوند——آنها به همان اندازه به شما وفادار خواهند بود که زمانی به مامان یا باباشان وفادار بودند. اما شما باید بسیاری از کارها را انجام دهید. اگر به دنبال یک رابطه طولانی هستید، آن را پنهان کنید. امنیت طولانی‌مدت را به رویال Pamperedارائه دهید و پروازی وحشت‌زده خواهید داشت. این تیپ‌ها را با آشفتگی در گذشته‌شان -تغییرات شغلی، مسافرت، روابط کوتاه‌مدت -و هوای اشرافیت، بدون توجه به طبقه اجتماعی‌شان، که از زمانی که با آنها مانند خانواده سلطنتی رفتار می‌شود، بشناسید.

پراید جدید. احتیاط جنسی هنوز وجود دارد، اما کمتر از آنچه بود رایج است. با این حال، احتیاط هرگز فقط مربوط به رابطه جنسی نیست. مغرور کسی است که بیش از حد به ظواهر و آنچه جامعه آن را مناسب می داند اهمیت می دهد.

Machine Translated by Google

رفتار مناسب و قابل قبول پرودها به شدت در مرزهای درستی می مانند، زیرا بیش از هر چیز از قضاوت جامعه می ترسند. در این منظر، احتیاط به همان اندازه رایج است که همیشه بوده است.

New Prudeبیش از حد به معیارهای خوبی، انصاف، حساسیت سیاسی، سلیقه و غیره توجه دارد. با این حال، چیزی که New Prudeرا نشان می دهد، و همچنین قدیمی، این است که در اعماق وجود آنها واقعاً هیجان زده و مجذوب لذت های گناهکارانه و متجاوزانه هستند. . آنها که از این جذابیت می ترسند، در جهت مخالف می دوند و از همه درست تر می شوند.

آنها تمایل به پوشیدن رنگ های بی رنگ دارند. آنها مطمئنا هرگز خطرات مد را نمی پذیرند. آنها می توانند نسبت به افرادی که ریسک می کنند و کمتر درست می گویند، بسیار قضاوت کننده و انتقادی باشند. آنها همچنین به روال عادی معتاد هستند، که راهی به آنها می دهد تا آشفتگی درونی خود را از بین ببرند.

پرودهای جدید مخفیانه به دلیل درستی خود تحت ستم قرار می گیرند و آرزوی تجاوز دارند. درست همانطور که پرودهای جنسی اهداف اصلی راک یا آژیر هستند، نیو پرود اغلب توسط کسی که جنبه خطرناک یا شیطانی دارد وسوسه می شود. اگر خواهان یک مغرور جدید هستید، مورد قضاوت آنها از شما یا انتقادات آنها قرار نگیرید. این تنها نشانه ای از این است که شما چقدر آنها را مجذوب خود می کنید. شما در ذهن آنها هستید شما اغلب می توانید یک نیو پرود را به سمت اغواگری بکشانید، در واقع با دادن فرصتی برای انتقاد از شما یا حتی تلاش برای اصلاح شما. البته هیچ چیز از آنچه آنها می گویند را به دل نگیرید، اما اکنون شما بهانه ای عالی برای گذراندن وقت با آنها دارید -و New Prudesرا می توان به سادگی از طریق تماس با شما اغوا کرد. این گونه ها در واقع قربانیان عالی و باارزشی هستند. هنگامی که آنها را باز می کنید و آنها را وادار می کنید که درستی خود را کنار بگذارند، آنها مملو از احساسات و انرژی می شوند. آنها حتی ممکن است شما را تحت تأثیر قرار دهند. شاید آنها در رابطه با فردی به همان اندازه که خودشان به نظر می رسند در رابطه هستند -به تعویق نیفتید.

آنها به سادگی در خواب هستند و منتظر بیدار شدن هستند.

ستاره خرد شده. همه ما خواهان توجه هستیم، همه ما می خواهیم بدرخشیم، اما برای اکثر ما این خواسته ها زودگذر هستند و به راحتی خاموش می شوند. مشکل Crushed Starsاین است که در مقطعی از زندگی‌شان خود را در مرکز توجه یافتند -شاید زیبا، جذاب و جوشان بودند، شاید ورزشکار بودند یا استعداد دیگری داشتند - اما آن روزها گذشته است. ممکن است به نظر برسد که آنها این را پذیرفته باشند، اما خاطره ای که یک بار درخشیده اند به سختی از بین می رود. به طور کلی، ظاهر خواستن توجه، تلاش برای برجسته شدن، در جامعه مودب یا در محل کار چندان مهربان دیده نمی شود. بنابراین برای کنار آمدن، Crushed Starsیاد می گیرند که خواسته های خود را پایین بیاورند. اما ناتوانی در جلب توجهی که احساس می کنند سزاوار آن است، دوباره حساس می شوند. شما می‌توانید ستارگان خرد شده را با برخی لحظات بدون محافظت بشناسید: آنها به طور ناگهانی در یک محیط اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرند و باعث درخشش آنها می‌شود. روزهای جلال خود را یاد می کنند، و در چشم ها اندکی برق می زند. کمی شراب در سیستم، و آنها جوشان.

اغوا کردن این نوع ساده است: فقط آنها را در مرکز توجه قرار دهید.
وقتی با آنها هستید طوری رفتار کنید که انگار آنها ستاره هستند و شما در حال درخشش آنها هستید. آنها را وادار کنید تا صحبت کنند، به خصوص در مورد خودشان. در موقعیت اجتماعی-

Machine Translated by Google

رنگ های خود را بی صدا کنید و اجازه دهید با مقایسه بامزه و درخشان به نظر برسند. به طور کلی، افسونگر را بازی کنید. پاداش اغوا کردن Crushed Starsاین است که احساسات قدرتمندی را تحریک می کنید. آنها به شدت از شما سپاسگزار خواهند بود که به آنها اجازه درخشش دادید. به هر میزانی که احساس می‌کردند له شده‌اند، کاهش آن درد، شدت و اشتیاق را رها می‌کند که همه متوجه شماست. آنها دیوانه وار عاشق خواهند شد. اگر خودتان هر گونه تمایلات ستاره ای یا شیک پوشی دارید، عاقلانه است که از چنین قربانیانی اجتناب کنید. دیر یا زود آن تمایلات ظاهر می شود و رقابت بین شما زشت خواهد بود.

تازه کار. چیزی که تازه کارها را از جوانان معمولی بی گناه جدا می کند این است که آنها به شدت کنجکاو هستند. آنها تجربه کمی از جهان دارند یا اصلاً تجربه ندارند، اما به طور دست دوم در معرض آن قرار گرفته اند -در روزنامه ها، فیلم ها، کتاب ها. از آنجایی که بی گناهی خود را سربار می دانند، آرزو دارند که به راه های دنیا راه یابند. همه آنها را بسیار شیرین و بی گناه می بینند، اما می دانند که اینطور نیست -آنها نمی توانند آنقدر که مردم فکر می کنند فرشته باشند.

اغوا کردن یک تازه کار آسان است. با این حال، انجام آن به خوبی نیاز به کمی هنر دارد.
تازه کارها علاقه مند به افراد با تجربه هستند، به ویژه افرادی که دارای نوعی فساد و شر هستند. با این حال، آن تماس را خیلی قوی کنید، و آنها را بترساند و بترساند. آنچه با یک مبتدی بهترین کار را می کند ترکیبی از کیفیت است. شما تا حدودی شبیه خودتان هستید، با روحیه بازیگوش. در عین حال، واضح است که شما اعماق پنهانی دارید، حتی اعماق شوم.

(این راز موفقیت لرد بایرون با بسیاری از زنان بی گناه بود.) شما تازه کارهای خود را نه فقط از نظر جنسی، بلکه تجربی آغاز می کنید، آنها را در معرض ایده های جدید قرار می دهید، آنها را به مکان های جدید می برید، دنیاهای جدید، هم تحت اللفظی و هم استعاری. اغوای خود را زشت یا کثیف نکنید- همه چیز باید عاشقانه باشد، حتی جنبه بد و تاریک زندگی.

جوانان آرمان های خود را دارند. بهتر است آنها را با یک لمس زیبایی شناختی آغاز کنید. زبان اغوا کننده در افراد تازه کار معجزه می کند، همانطور که توجه به جزئیات نیز معجزه می کند. عینک ها و رویدادهای رنگارنگ برای حواس حساس آنها جذابیت دارد. آنها به راحتی توسط این تاکتیک ها گمراه می شوند، زیرا آنها تجربه کافی برای دیدن آنها را ندارند.

گاهی اوقات افراد تازه کار کمی بزرگتر هستند و حداقل تا حدودی به روش های دنیا آموزش دیده اند. با این حال، آنها نمایشی از بی گناهی به نمایش می گذارند، زیرا قدرت آن را بر افراد مسن می بینند. این‌ها تازه‌کارهایی هستند که از بازی‌ای که انجام می‌دهند آگاه هستند، اما تازه‌کار هستند. آنها ممکن است به آسانی نسبت به تازه‌کارهای نابـ‌تر گمراه شوند، اما راه اغوا کردن آنها تقریباً یکسان است -بی‌گناهی و فساد را با هم مخلوط کنید و آنها را مجذوب خود خواهید کرد.

فاتح. این انواع انرژی غیرمعمولی دارند که کنترل آن دشوار است. آنها همیشه در حال غلبه بر موانع و غلبه بر موانع هستند. شما همیشه فاتحان را از روی ظاهرشان تشخیص نخواهید داد -آنها می توانند در موقعیت های اجتماعی کمی خجالتی به نظر برسند و می توانند مقداری ذخیره داشته باشند. نه به گفتار یا ظاهر آنها، بلکه به آنها نگاه کنید

Machine Translated by Google

اعمال، در کار و در روابط. آنها عاشق قدرت هستند و با قلاب یا کلاهبردار آن را بدست می آورند.

فاتحان تمایل دارند احساساتی باشند، اما عواطف آنها فقط در طغیان، زمانی که تحت فشار قرار می گیرند، ظاهر می شود. در مسائل عاشقانه، بدترین کاری که می توانید با آنها انجام دهید این است که دراز بکشید و خود را طعمه آسانی کنید. آنها ممکن است از ضعف شما استفاده کنند، اما به سرعت شما را دور می اندازند و بدتر از آن را رها می کنند. شما می خواهید به فاتحان فرصت دهید تا تهاجمی شوند، بر برخی از مقاومت ها یا موانع غلبه کنند، قبل از اینکه به آنها اجازه دهید فکر کنند که بر شما غلبه کرده اند. شما می خواهید آنها را خوب تعقیب کنید. کمی سخت گیر بودن یا بدخلقی بودن، استفاده از عشوه گری، اغلب این کار را انجام می دهد. تهاجمی و انرژی آنها را مرعوب نکنید -این دقیقاً همان چیزی است که می توانید به نفع خود تبدیل کنید. برای شکستن آنها، آنها را مانند گاو نر در حال شارژ نگه دارید. در نهایت آنها ضعیف و وابسته خواهند شد، زیرا ناپلئون برده ژوزفین شد.

فاتح عموماً مرد است، اما کنکاورهای زن زیادی در آنجا وجود دارد -لو آندریاس-سالومه و ناتالی بارنی آن‌ها معروف هستند. هر چند فاتحان زن تسلیم عشوه گری می شوند، همانطور که فاتحان مرد تسلیم می شوند.

فتیشیست عجیب و غریب. بسیاری از ما هیجان زده و شیفته چیزهای عجیب و غریب هستیم.
چیزی که فتیشیست های عجیب و غریب را از بقیه ما جدا می کند میزان این علاقه است که به نظر می رسد بر همه انتخاب های آنها در زندگی حاکم است. در حقیقت آنها از درون احساس پوچی می کنند و دوز شدیدی از خود نفرت دارند. آنها از هر کجا که هستند، طبقه اجتماعی خود (معمولا متوسط یا بالا) و فرهنگ خود را دوست ندارند زیرا خودشان را دوست ندارند.

این انواع به راحتی قابل تشخیص هستند. آنها دوست دارند سفر کنند. خانه های آنها پر از اشیاء از مکان های دور است. آنها موسیقی یا هنر این یا آن فرهنگ بیگانه را فتیش می کنند. آنها اغلب دارای یک رگه شورشی قوی هستند. واضح است که راه برای اغوا کردن آنها این است که خود را به عنوان یک شخصیت عجیب و غریب قرار دهید -اگر حداقل به نظر نمی رسد که از پس زمینه یا نژاد دیگری آمده اید، یا هاله ای بیگانه دارید، حتی نباید به خود زحمت دهید. اما همیشه می توان آنچه را که شما را عجیب و غریب می کند بازی کرد تا آن را به نوعی تئاتر برای سرگرمی آنها تبدیل کرد.

لباس‌هایتان، چیزهایی که درباره‌شان صحبت می‌کنید، مکان‌هایی که با آن‌ها می‌روید، تفاوت شما را نشان می‌دهد. کمی اغراق کنید و بقیه را تصور خواهند کرد، زیرا این گونه افراد تمایل به خودفریبی دارند. با این حال، فتیشیست های عجیب و غریب قربانیان خوبی نمی شوند. هر چیز عجیب و غریبی که داشته باشید به زودی برای آنها پیش پا افتاده به نظر می رسد و آنها چیز دیگری می خواهند. این یک مبارزه برای حفظ علاقه آنها خواهد بود. ناامنی اساسی آنها نیز شما را در معرض خطر قرار می دهد.

یکی از انواع این نوع، مرد یا زنی است که در یک رابطه خفه کننده، یک شغل پیش پا افتاده، یک شهر بن بست گرفتار شده است. این موقعیت، بر خلاف روان رنجوری شخصی، است که باعث می‌شود چنین افرادی چیزهای عجیب و غریب را فتیش کنند. و این فتیشیست های عجیب و غریب، قربانیان بهتری نسبت به آنهایی هستند که از خود متنفر هستند، زیرا شما می توانید به آنها یک فرار موقت از هر نوع عملی ارائه دهید.

Machine Translated by Google

آنها را فشار می دهد. با این حال، هیچ چیز به فتیشیست های عجیب و غریب واقعی فرار نمی کند.

ملکه درام. افرادی هستند که نمی توانند بدون درام دائمی در زندگی خود انجام دهند -این روش آنها برای منحرف کردن خستگی است. بزرگترین اشتباهی که می توانید در فریب دادن این کوئین های درام مرتکب شوید این است که بیایید ثبات و امنیت را ارائه دهید. این فقط باعث می شود آنها به سمت تپه ها فرار کنند.
اغلب، درام کوئینز (و مردان زیادی در این دسته وجود دارند) از بازی قربانی لذت می برند. چیزی برای شکایت می خواهند، درد می خواهند. درد برای آنها مایه لذت است. با این نوع، شما باید تمایل داشته باشید و بتوانید رفتار خشن ذهنی مورد نظرشان را با آنها انجام دهید.

این تنها راه برای اغوا کردن آنها به شیوه ای عمیق است. لحظه ای که خیلی خوب رفتار کنید، آنها دلیلی برای نزاع یا خلاص شدن از شر شما پیدا می کنند.
شما درام کوئینز را با تعداد افرادی که به آنها صدمه زده اند، تراژدی ها و آسیب هایی که بر آنها وارد شده است، می شناسید. در اوج، آنها می توانند ناامیدکننده خودخواه و ضد اغواگر باشند، اما اکثر آنها نسبتاً بی ضرر هستند و اگر بتوانید با طوفان و سرخوردگی زندگی کنید، قربانیان خوبی خواهند شد. اگر به دلایلی به دنبال چیزی طولانی مدت با این نوع هستید، باید دائماً درام به رابطه خود تزریق کنید.

برای برخی، این می تواند یک چالش هیجان انگیز و منبعی برای از سرگیری مداوم رابطه باشد. با این حال، به طور کلی، شما باید درگیر شدن با ملکه درام را به عنوان چیزی زودگذر و راهی برای آوردن یک درام کوچک به زندگی خود ببینید.

استاد. این گونه ها نمی توانند از دام تجزیه و تحلیل و انتقاد از هر چیزی که در مسیرشان قرار می گیرد خارج شوند. ذهن آنها بیش از حد توسعه یافته و بیش از حد تحریک شده است. حتی وقتی در مورد عشق یا رابطه جنسی صحبت می کنند، با تفکر و تحلیل عالی است. بسیاری از آنها که ذهن خود را به بهای بدن خود توسعه داده اند، از نظر جسمی احساس حقارت می کنند و با برتری ذهنی خود بر دیگران جبران می کنند. مکالمه آنها اغلب خنده دار یا کنایه آمیز است -شما هرگز کاملاً نمی دانید چه می گویند، اما احساس می کنید که آنها از بالا به شما نگاه می کنند. آنها دوست دارند از زندان روانی خود فرار کنند، بدنی خالص را بدون هیچ تحلیلی دوست دارند، اما نمی توانند به تنهایی به آنجا برسند. تیپ‌های پروفسوری گاهی اوقات با سایر تیپ‌های استاد یا با افرادی که می‌توانند به‌عنوان پست‌تر رفتار کنند، درگیر می‌شوند. اما در اعماق وجود آنها آرزوی غرق شدن توسط شخصی با حضور فیزیکی -برای مثال یک Rake یا یک آژیر - دارند.

استادان می توانند قربانیان بسیار خوبی باشند، زیرا در زیر قدرت فکری آنها ناامنی های غم انگیز نهفته است. کاری کنید که آنها حتی تا حدی شبیه دون خوان ها یا آژیرها شوند و آنها برده شما هستند. بسیاری از آنها یک رگه مازوخیستیک دارند که وقتی حواس خفته آنها را تحریک کنید ظاهر می شود.

شما یک راه فرار از ذهن ارائه می دهید، پس تا حد امکان آن را کامل کنید: اگر خودتان تمایلات فکری دارید، آنها را پنهان کنید. آنها فقط خواهند کرد

Machine Translated by Google

آب رقابتی هدف خود را هم بزنید و ذهن آنها را متحول کنید. اجازه دهید اساتید شما احساس برتری ذهنی خود را حفظ کنند. بگذار آنها تو را قضاوت کنند شما خواهید دانست که آنها سعی خواهند کرد چه چیزی را پنهان کنند: اینکه شما کسی هستید که کنترل می کنید، زیرا شما چیزی را به آنها می دهید که هیچ کس نمی تواند به آنها بدهد -تحریک فیزیکی.

زیبایی. از همان اوایل زندگی، زیبایی مورد توجه دیگران قرار می گیرد. میل آنها برای نگاه کردن به او منبع قدرت او است، اما همچنین منشأ ناراحتی های زیادی است: او دائما نگران است که قدرتش در حال کاهش باشد، که دیگر جلب توجه نمی کند. اگر با خودش صادق باشد، همچنین احساس می‌کند که پرستش فقط برای ظاهرش یکنواخت و رضایت‌بخش نیست –و تنها. بسیاری از مردان مرعوب زیبایی هستند و ترجیح می دهند از دور آن را بپرستند. دیگران جذب می شوند، اما نه برای گفتگو. زیبایی از انزوا رنج می برد.

از آنجایی که او کمبودهای زیادی دارد، فریب دادن زیبایی نسبتاً آسان است، و اگر به درستی انجام شود، نه تنها شکار بسیار ارزشمندی را کسب خواهید کرد، بلکه کسی را خواهید برد که وابسته به آنچه شما ارائه می دهید رشد خواهد کرد. مهمترین چیز در این اغوا، اعتبار بخشیدن به بخش هایی از زیبایی است که هیچ کس قدردان آن نیست -هوش او (به طور کلی بالاتر از تصور مردم)، مهارت های او، شخصیت او. البته شما باید بدن او را پرستش کنید -نمی توانید هیچ ناامنی را در زمینه ای که او قدرت خود را می شناسد و قدرتی که بیشتر به آن وابسته است برانگیزید -اما باید ذهن و روح او را نیز پرستش کنید. تحریک فکری به خوبی روی زیبایی اثر می گذارد، او را از تردیدها و ناامنی هایش منحرف می کند و به نظر می رسد که شما برای آن جنبه از شخصیت او ارزش قائل هستید.

از آنجا که زیبایی همیشه مورد توجه است، او تمایل دارد منفعل باشد.
با این حال، در زیر انفعال او، اغلب ناامیدی نهفته است: زیبایی دوست دارد فعال تر باشد و در واقع تعقیب و گریز خودش را انجام دهد. کمی عشوه گری می تواند در اینجا به خوبی کار کند: در یک نقطه از تمام عبادت های خود، ممکن است کمی سرد شوید و از او دعوت کنید که دنبال شما بیاید. به او آموزش دهید تا فعال تر باشد و یک قربانی عالی خواهید داشت. تنها نقطه ضعف این است که ناامنی های فراوان او نیاز به توجه و مراقبت مداوم دارد.

کودک پیر. برخی افراد از بزرگ شدن امتناع می کنند. شاید از مرگ یا پیر شدن می ترسند. شاید آنها عاشقانه به زندگی ای که در کودکی داشتند وابسته هستند. آنها با بیزاری از مسئولیت، تلاش می کنند تا همه چیز را به بازی و تفریح تبدیل کنند. در بیست سالگی آنها می توانند جذاب باشند، در سی سالگی جالب هستند، اما زمانی که به چهل سالگی می رسند شروع به لاغر شدن می کنند.

برخلاف تصور شما، یک کودک سالخورده نمی‌خواهد با کودک سالخورده دیگری درگیر شود، حتی اگر به نظر برسد که این ترکیب شانس بازی و سبکسری را افزایش می‌دهد. کودک سالخورده رقابت نمی خواهد، بلکه یک شخصیت بالغ است. اگر مایل به اغوای این نوع هستید، باید آماده باشید که مسئولیت پذیر و ثابت قدم باشید. که ممکن است یک

Machine Translated by Google

راه عجیب اغوا کردن، اما در این مورد کار می کند. به نظر می رسد که از روحیه جوانی کودک سالخورده خوشتان می آید (اگر واقعا این کار را انجام دهید کمک می کند)، می توانید با آن درگیر شوید، اما شما همچنان یک فرد بالغ خوش گذرانید. با مسئولیت پذیری، کودک را آزاد می کنید تا بازی کند. بزرگسالان دوست داشتنی را تا حد زیادی رفتار کنید، هرگز در مورد رفتار آنها قضاوت یا انتقاد نکنید، و یک وابستگی قوی ایجاد می شود. سالخوردگی نوزادان می تواند برای مدتی سرگرم کننده باشد، اما، مانند همه کودکان، آنها اغلب به شدت نارسیسیتیک هستند. این لذتی که می توانید با آنها داشته باشید را محدود می کند. شما باید آنها را به عنوان سرگرمی های کوتاه مدت یا خروجی های موقتی برای غرایز ناامید والدین خود ببینید.

نجات دهنده. ما اغلب به سمت افرادی کشیده می شویم که آسیب پذیر یا ضعیف به نظر می رسند -غم و اندوه یا افسردگی آنها در واقع می تواند بسیار اغوا کننده باشد. با این حال، افرادی هستند که این موضوع را بسیار فراتر می‌برند و به نظر می‌رسد که فقط جذب افراد دارای مشکل می‌شوند. این ممکن است نجیب به نظر برسد، اما امدادگران معمولاً انگیزه های پیچیده ای دارند: آنها اغلب طبیعت حساسی دارند و واقعاً می خواهند کمک کنند. در عین حال، حل مشکلات مردم به آن‌ها نوعی قدرت می‌دهد که از آن لذت می‌برند –این باعث می‌شود احساس برتری و کنترل کنند. همچنین این بهترین راه برای منحرف کردن آنها از مشکلات خود است. شما این تیپ‌ها را از روی همدلی‌شان می‌شناسید -آنها خوب گوش می‌دهند و سعی می‌کنند شما را وادار کنند که حرف خود را باز کنید و صحبت کنید. همچنین متوجه خواهید شد که آنها سابقه روابط با افراد وابسته و مشکل دار دارند.

امدادگران می توانند قربانیان بسیار خوبی داشته باشند، به ویژه اگر از توجه مادرانه یا جوانمردانه لذت می برید. اگر زن هستید، نقش دختری را که در مضیقه است، بازی کنید، و به مردی این فرصت را بدهید که بسیاری از مردان آرزوی آن را دارند -نقش شوالیه را بازی کند. اگر مرد هستید، پسری را بازی کنید که توان مقابله با این دنیای خشن را ندارد. یک نجات دهنده زن شما را تحت توجه مادر قرار می دهد و رضایت بیشتری از احساس قدرت و کنترل بیشتر از یک مرد برای خود به دست می آورد. غم و اندوه هر دو جنس را به خود جلب می کند. نقاط ضعف خود را بزرگنمایی کنید، اما نه از طریق کلمات یا حرکات آشکار -اجازه دهید آنها احساس کنند که شما خیلی کم عشق داشته اید، که یک رشته روابط بد داشته اید، که ده تا یک بار خام دارید. معامله در زندگی پس از اینکه امدادگر خود را با فرصتی برای کمک به شما جذب کردید، می توانید آتش رابطه را با عرضه مداوم نیازها و آسیب پذیری ها شعله ور کنید. شما همچنین می توانید نجات اخلاقی را دعوت کنید: شما بد هستید.

کارهای بدی کردی شما به یک دست سخت و در عین حال دوست داشتنی نیاز دارید. در این مورد، نجات دهنده احساس برتری اخلاقی می کند، اما در عین حال هیجان جانشینی از درگیر شدن با فردی شیطان را نیز تجربه می کند.

روئه. این گونه ها زندگی خوبی داشته اند و لذت های زیادی را تجربه کرده اند. آنها احتمالاً یا زمانی پول خوبی برای تأمین مالی زندگی لذت طلبانه خود داشتند. در بیرون تمایل دارند بدبین و خسته به نظر برسند، اما دنیا طلبی آنها اغلب احساساتی را پنهان می کند که برای سرکوب آن تلاش کرده اند. روئه ها اغواگران تمام عیار هستند، اما یک نوع وجود دارد که می تواند به راحتی آنها را اغوا کند: جوان و بی گناه. همانطور که آنها می گیرند

Machine Translated by Google

بزرگتر، آنها مشتاق جوانی از دست رفته خود هستند. با از دست دادن معصومیت دیرینه خود، شروع به طمع آن در دیگران می کنند.
اگر بخواهید آنها را اغوا کنید، احتمالاً باید جوان باشید و حداقل ظاهر معصومانه را حفظ کنید. انجام این کار آسان است -نشان دهید که چقدر تجربه کمی در جهان دارید، چگونه در دوران کودکی چیزها را می بینید. همچنین خوب است که به نظر می رسد در برابر پیشرفت های آنها مقاومت می کنید: روئه ها فکر می کنند که تعقیب شما سرزنده و هیجان انگیز است. حتی ممکن است به نظر بیاید که آنها را دوست ندارید یا به آنها بی اعتماد هستید -این واقعاً آنها را تحریک می کند. با بودن در مقابل مقاومت، پویایی را کنترل می کنید. و از آنجایی که شما جوانی را دارید که آنها از دست داده اند، می توانید دست بالا را حفظ کنید و آنها را عمیقاً عاشق کنید. آنها اغلب در معرض چنین سقوطی قرار می گیرند، زیرا تمایلات عاشقانه خود را برای مدت طولانی از بین برده اند که وقتی به بیرون می زند، کنترل خود را از دست می دهند. هرگز خیلی زود تسلیم نشوید، و هرگز مراقب خود را ناامید نکنید -این گونه ها می توانند خطرناک باشند.

بت پرست. همه احساس کمبود درونی می کنند، اما بت پرستان از بیشتر مردم خلأ بزرگتری دارند. آنها نمی توانند از خودشان راضی باشند، بنابراین در جهان به دنبال چیزی برای پرستش، چیزی برای پر کردن خلاء درونی خود می گردند. این اغلب شکل علاقه زیاد به مسائل معنوی یا به دلایلی ارزشمند را به خود می گیرد. با تمرکز بر چیزی که ظاهراً والاتر است، حواس خود را از خلأ خود، از آنچه در مورد خود دوست ندارند، منحرف می‌کنند. بت پرستان را به راحتی می توان تشخیص داد -آنها هستند که انرژی خود را به یک دلیل یا دین می ریزند. آن‌ها اغلب در طول سال‌ها جابجا می‌شوند و فرقه‌ای را به فرقه‌ای دیگر واگذار می‌کنند.

راه اغوای این گونه ها این است که صرفاً تبدیل به موضوع عبادت آنها شوند و جای علت یا دینی را بگیرند که به آن وقف دارند. در ابتدا ممکن است به نظر برسد که شما در علایق معنوی آنها سهیم باشید، در عبادت آنها به آنها بپیوندید، یا شاید آنها را در معرض هدف جدیدی قرار دهید. در نهایت شما آن را جابجا خواهید کرد. با این نوع شما باید معایب خود را پنهان کنید، یا حداقل به آنها درخشش مقدس بدهید. پیش پا افتاده باشید و بت پرستان از کنار شما عبور خواهند کرد.

اما ویژگی هایی را که آنها آرزو دارند برای خود داشته باشند منعکس کنید و به آرامی ستایش خود را به شما منتقل می کنند. همه چیز را در یک هواپیمای مرتفع نگه دارید—اجازه دهید عاشقانه و مذهب در یکی شوند.

هنگام اغوای این نوع دو نکته را در نظر داشته باشید. اول، آنها تمایل به داشتن ذهن بیش فعال دارند، که می تواند آنها را کاملا مشکوک کند. از آنجا که آنها اغلب فاقد تحریک فیزیکی هستند و از آنجا که تحریک فیزیکی حواس آنها را پرت می کند، به آنها کمک کنید: کوهپیمایی، سفر با قایق یا رابطه جنسی این کار را انجام می دهد. اما این کار زیادی می طلبد، زیرا ذهن آنها همیشه در حال تیک تیک است.

دوم، آنها اغلب از عزت نفس پایین رنج می برند. سعی نکنید آن را بالا ببرید؛ آنها از طریق شما خواهند دید و تلاش های شما برای تمجید از آنها با تصویر خود آنها در تضاد خواهد بود. آنها باید تو را بپرستند; شما نباید آنها را بفرستید. بت پرستان در کوتاه مدت قربانیان کاملاً کافی می شوند، اما نیاز بی پایان آنها به جستجو در نهایت آنها را به دنبال چیز جدیدی برای پرستش می کند.

Machine Translated by Google

حس گرا. چیزی که این تیپ ها را مشخص می کند عشق آنها به لذت نیست بلکه حواس بیش فعالی آنهاست. گاهی اوقات آنها این ویژگی را در ظاهر خود نشان می دهند -علاقه آنها به مد، رنگ، استایل. اما گاهی اوقات ظریف تر است: از آنجایی که آنها بسیار حساس هستند، اغلب کاملاً خجالتی هستند و از برجسته شدن یا پر زرق و برق بودن دور می شوند. شما آنها را از این که چقدر به محیط خود پاسخ می دهند، نمی توانند یک اتاق بدون نور خورشید را تحمل کنند، از رنگ های خاص افسرده می شوند یا بوهای خاص هیجان زده می شوند، درک خواهید کرد. آنها اتفاقاً در فرهنگی زندگی می‌کنند که به تجربه حسی اهمیت می‌دهد (به جز شاید برای حس بینایی). و بنابراین، چیزی که حس‌گرایان فاقد آن هستند، دقیقاً به اندازه کافی تجربیات حسی برای قدردانی و لذت بردن است.

نکته کلیدی برای اغوا کردن آنها این است که حواس خود را هدف بگیرید، آنها را به مکان های زیبا ببرید، به جزئیات توجه کنید، آنها را در عینک بپوشانید و البته از فریب های فیزیکی فراوان استفاده کنید. حس گرایان مانند حیوانات را می توان طعمه رنگ و بو کرد. تا جایی که ممکن است به حواس بیشتر متوسل شوید و اهداف خود را منحرف و ضعیف نگه دارید. اغوای حس‌گرایان اغلب آسان و سریع است، و می‌توانید بارها و بارها از همان تاکتیک‌ها استفاده کنید تا علاقه‌اشان را حفظ کنید، اگرچه عاقلانه است که جذابیت‌های نفسانی خود را تا حدودی تغییر دهید، اگر نه از نظر کیفیت. این همان روشی بود که کلئوپاترا روی مارک آنتونی کار کرد، یک سرمایه‌گذار حس‌گرا. این افراد قربانیان فوق العاده ای می شوند زیرا اگر آنچه را که می خواهند به آنها بدهید نسبتا مطیع هستند.

رهبر تنها. افراد قدرتمند لزوماً با همه متفاوت نیستند، اما با آنها متفاوت رفتار می شود و این تأثیر زیادی بر شخصیت آنها دارد. همه اطرافیانشان تمایل دارند حنایی و درباری باشند، زاویه داشته باشند، چیزی از آنها بخواهند. این باعث می‌شود آنها مشکوک و بی‌اعتماد شوند، و در لبه‌ها کمی سخت‌گیرند، اما ظاهر را با واقعیت اشتباه نگیرید: رهبران تنها مشتاق هستند که مجبور شوند، کسی را وادار کنند که انزوای آنها را بشکند و بر آنها چیره شود. مشکل این است که بیشتر مردم آنقدر ترسیده‌اند که نمی‌توانند از آن نوع تاکتیک‌ها استفاده کنند - چاپلوسی، جذابیت -که آنها را از پیش می‌بینند و آن‌ها را تحقیر می‌کنند. برای اغوا کردن چنین تیپ‌هایی، بهتر است مانند همتایان یا حتی مافوق‌اشان رفتار کنید -رفتاری که هرگز با آنها نمی‌شود. اگر با آنها رک و پوست کنده باشید، واقعی به نظر می رسید، و آنها تحت تأثیر قرار خواهند گرفت -به اندازه کافی برای صادق بودن اهمیت دارید، حتی شاید در معرض خطر. (صادق بودن با قدرتمندان می‌تواند خطرناک باشد.) رهبران تنها می‌توانند با ایجاد مقداری درد و به دنبال آن حساسیت، احساساتی شوند.

این یکی از سخت‌ترین انواع برای اغوا کردن است، نه تنها به این دلیل که مشکوک هستند، بلکه به این دلیل که ذهن آنها با مراقبت‌ها و مسئولیت‌ها سنگین شده است. فضای ذهنی کمتری برای اغواگری دارند. شما باید صبور و باهوش باشید و به آرامی ذهن آنها را با افکار شما پر کنید. با این حال، موفق شوید و به نوبه خود می توانید قدرت زیادی به دست آورید، زیرا در تنهایی آنها به شما وابسته خواهند شد.

Machine Translated by Google

جنسیت شناور. همه ما ترکیبی از مردانه و زنانه را در شخصیت‌هایمان داریم، اما بیشتر ما یاد می‌گیریم که جنبه اجتماعی قابل قبول را توسعه دهیم و در عین حال سرکوب دیگری کنیم. افراد از جنس شناور احساس می کنند که جداسازی جنسیت ها به چنین جنسیت های متمایز یک بار است. گاهی اوقات تصور می‌شود که آنها همجنس‌گرای سرکوب‌شده یا پنهان هستند، اما این یک سوء تفاهم است: آنها ممکن است دگرجنس‌گرا باشند اما جنبه‌های مردانه و زنانه‌شان در نوسان است، و چون ممکن است دیگران را در صورت نشان دادن آن ناراحت کنند، یاد می‌گیرند که آن را سرکوب کنند. ، شاید با رفتن به یک افراط. آنها واقعاً دوست دارند که بتوانند با جنسیت خود بازی کنند تا به هر دو طرف ابراز نظر کنند. بسیاری از مردم بدون اینکه واضح باشد در این نوع قرار می گیرند: یک زن ممکن است دارای انرژی مردانه باشد، یک مرد جنبه زیبایی شناختی توسعه یافته ای داشته باشد. به دنبال نشانه های واضح نباشید، زیرا این گونه ها اغلب به زیرزمین می روند و آن را پنهان نگه می دارند. این باعث می شود آنها در برابر یک اغوای قدرتمند آسیب پذیر باشند.

چیزی که تیپ های جنس شناور واقعاً به دنبال آن هستند، فرد دیگری با جنسیت نامشخص، همتای آنها از جنس مخالف است. به آنها نشان دهید که در حضور شما و آنها می توانند آرامش داشته باشند، جنبه سرکوب شده شخصیت خود را بیان کنند. اگر چنین تمایلاتی دارید، این یکی از مواردی است که در آن بهتر است همان جنس مخالف را اغوا کنید. هر فرد امیال سرکوب شده را در دیگری برمی انگیزد و ناگهان مجوز کشف انواع ترکیبات جنسیتی را خواهد داشت، بدون ترس از قضاوت. اگر از جنس شناور نیستید، این نوع را به حال خود رها کنید. شما فقط آنها را مهار می کنید و ناراحتی بیشتری ایجاد می کنید.

Machine Translated by Google

Part Two
the Seductive process

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

از ما می‌دانیم که اعمال خاصی از سوی ما تأثیر خوشایند و اغواکننده‌ای بر شخصی که می‌خواهیم اغوا کنیم خواهد داشت. اکثر
مشکل این است که ما به طور کلی بیش از حد خود شیفته هستیم: ما بیشتر به آنچه از دیگران می خواهیم فکر می کنیم تا آنچه آنها می توانند از ما بخواهند. گاهی اوقات ممکن است کاری انجام دهیم که اغوا کننده باشد، اما اغلب این کار را با یک اقدام خودخواهانه یا پرخاشگرانه دنبال می کنیم (برای رسیدن به آنچه می خواهیم عجله داریم). یا، غافل از اینکه چه کار می‌کنیم، جنبه‌ای از خودمان را نشان می‌دهیم که کوچک و پیش پا افتاده است و هر توهم یا خیالی را که ممکن است یک فرد در مورد ما داشته باشد، از بین می‌برد. تلاش‌های ما برای اغواگری معمولاً آنقدر طول نمی‌کشد که تأثیر زیادی داشته باشد.

شما هیچ کس را صرفاً با وابستگی به شخصیت جذاب خود یا با انجام گهگاه کاری نجیب یا جذاب فریب نخواهید داد. اغواگری فرآیندی است که در طول زمان اتفاق می‌افتد -هر چه بیشتر طول بکشد و هرچه کندتر پیش بروید، عمیق‌تر در ذهن قربانی خود نفوذ خواهید کرد. این هنری است که به صبر، تمرکز و تفکر استراتژیک نیاز دارد. شما باید همیشه یک قدم جلوتر از قربانی خود باشید، غبار در چشمان او بپاشید، طلسم کنید، تعادل او را حفظ کنید.

بیست و چهار فصل در این بخش شما را با یک سری تاکتیک مسلح می کند که به شما کمک می کند از خود بیرون بیایید و به ذهن vic tim خود وارد شوید، به طوری که بتوانید آن را مانند یک ساز بنوازید. فصل‌ها در یک ترتیب شل قرار می‌گیرند، از تماس اولیه با قربانی شما تا نتیجه‌گیری موفقیت‌آمیز. این نظم بر اساس برخی قوانین جاودانه روانشناسی انسان است. از آنجایی که افکار مردم حول دغدغه‌ها و ناامنی‌های روزانه‌شان می‌چرخد، نمی‌توانید تا زمانی که به آرامی اضطراب آن‌ها را بخوابانید و ذهن پریشان را با افکار شما پر کنید، به یک اغواگری ادامه دهید. فصل های آغازین به شما در انجام این امر کمک می کند.

یک تمایل طبیعی در روابط وجود دارد که افراد آنقدر با یکدیگر آشنا می شوند که کسالت و رکود را به وجود می آورد. رمز و راز مایه حیات فریب است و برای حفظ آن باید دائماً قربانیان خود را غافلگیر کنید، همه چیز را تحریک کنید، حتی آنها را شوکه کنید. یک اغوا هرگز نباید به یک روال راحت تبدیل شود. فصل میانی و بعدی به شما هنر متناوب امید و ناامیدی، لذت و درد را می‌آموزد تا زمانی که قربانیان شما ضعیف شوند و تسلیم شوند. در هر مورد، یک تاکتیک راه‌اندازی تاکتیک بعدی است که به شما امکان می‌دهد آن را با چیزی جسورانه‌تر و خشن‌تر جلو ببرید. یک اغواگر نمی تواند ترسو یا مهربان باشد.

برای کمک به شما در پیشبرد اغواگری، فصل‌ها مرتب شده‌اند

Machine Translated by Google

چهار مرحله، هر مرحله با هدفی خاص: اینکه قربانی به شما فکر کند. دستیابی به احساسات خود با ایجاد لحظات لذت و سردرگمی؛ با کار بر روی ناخودآگاه آنها عمیق تر می شوند و امیال سرکوب شده را تحریک می کنند. و در نهایت، القای تسلیم فیزیکی. (فازها به وضوح مشخص شده و با یک مقدمه کوتاه توضیح داده شده است.) با دنبال کردن این مراحل به طور موثرتری بر روی ذهن قربانی خود کار می کنید و سرعت آهسته و هیپنوتیزم کننده یک مراسم را ایجاد می کنید. در واقع، فرآیند اغوا کننده ممکن است به عنوان نوعی مراسم آغاز در نظر گرفته شود، که در آن شما افراد را از عاداتشان ریشه کن می‌کنید، به آنها تجربیات بدیع می‌دهید، آنها را تحت آزمایش قرار می‌دهید، قبل از اینکه آنها را وارد زندگی جدیدی کنید.

بهتر است تمام فصل ها را بخوانید و تا جایی که ممکن است دانش کسب کنید. هنگامی که زمان اعمال این تاکتیک ها فرا می رسد، می خواهید انتخاب کنید که کدام یک برای قربانی خاص شما مناسب است. بسته به سطح مقاومتی که با آن مواجه می‌شوید و پیچیدگی مشکلات قربانی، گاهی فقط تعداد کمی کافی است. این تاکتیک‌ها به همان اندازه برای اغواهای اجتماعی و سیاسی، منهای مؤلفه جنسی در فاز چهار، قابل استفاده هستند.

به هر قیمتی شده، در مقابل وسوسه عجله به اوج اغواگری خود یا بداهه گویی مقاومت کنید. شما اغواگر نیستید بلکه خودخواه هستید. همه چیز در زندگی روزمره شتابزده و بداهه است و شما باید چیز متفاوتی ارائه دهید. با صرف وقت و احترام به روند فریبنده، نه تنها مقاومت قربانی خود را از بین می برید، بلکه آنها را عاشق می کنید.

Machine Translated by Google

فاز یک

جدایش، جدایی-
برانگیختن علاقه و میل

قربانیان شما در دنیای خودشان زندگی می کنند، ذهنشان درگیر آن است
نگرانی ها و نگرانی های روزانه هدف شما در این مرحله اولیه این است که
آرام آرام آنها را از آن دنیای بسته جدا کنید و ذهنشان را پر کنید
با افکار تو زمانی که تصمیم گرفتید چه کسی را اغوا کنید
:1)قربانی مناسب را انتخاب کنید)، اولین وظیفه شما این است که وییک خود را بدست آورید
توجه تایمز، برای برانگیختن علاقه به شما. برای کسانی که ممکن است باشند
مقاوم تر یا سخت تر، باید آهسته تر و بیشتر را امتحان کنید
رویکرد شیطانی، ابتدا به دست آوردن دوستی آنها :2)ایجاد یک
احساس امنیت کاذب -رویکرد غیر مستقیم)؛ برای کسانی که هستند
بی حوصله و دسترسی کمتر دشوار است، یک رویکرد نمایشی تر خواهد بود
کار، یا با حضور مرموز آنها را مجذوب خود می کند :3)
سیگنال‌های مختلط بفرستید) یا به نظر می‌رسد فردی مورد علاقه است
و بر سر دیگران دعوا کردند :4)به نظر می رسد هدف میل است).

هنگامی که قربانی به درستی مجذوب شد، باید تغییر شکل دهید
علاقه آنها به چیزی قوی تر -میل. تمایل به طور کلی است
قبل از احساس پوچی، چیزی که در درون وجود ندارد
که نیاز به تحقق دارد شما باید عمداً چنین احساساتی را القا کنید،
قربانیان خود را از ماجراجویی و عشقی که هستند آگاه کنید
در زندگی آنها کم است :5)ایجاد نیاز -برانگیختن اضطراب و ناراحتی
محتوا). اگر آنها شما را به عنوان کسی می بینند که جای خالی آنها را پر می کند، بین
estبه آرزو شکوفا خواهد شد. میل را باید تقویت کرد
به طرز ماهرانه ای ایده هایی را در ذهن آنها کاشت، نکاتی از درخواست اغوا کننده
مطمئناً در انتظار آنهاست :6)بر هنر تلقین مسلط شوید). میر
ارزش‌های قربانیان خود را به خطر بیندازید، آنها را در خواسته‌هایشان قرار دهید و
خلق و خوی آنها را مجذوب و خوشحال می کند :7)وارد روح آنها شوید).
بدون اینکه بدانند چگونه این اتفاق افتاده است، بیشتر و بیشتر از آنها
افکار اکنون حول شما می چرخند زمان برخی فرا رسیده است
چیز قوی تر آنها را با یک لذت غیر قابل مقاومت یا ظهور فریب دهید
:8) tureایجاد وسوسه) و آنها از شما پیروی خواهند کرد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

1

قربانی مناسب را انتخاب کنید

همه چیز د

به هدف اغوای شما بستگی دارد

یون. طعمه خود را به طور کامل مطالعه کنید و انتخاب کنید

فقط کسانی که به شما مستعد هستند

جذابیت ها قربانیان مناسب کسانی هستند که می توانید آنها را پر کنید

خلأ، که در تو چیزی عجیب و غریب می بیند. آنها اغلب هستند

منزوی یا حداقل تا حدودی ناراضی (شاید به دلیل دوباره

سنت شرایط نامطلوب)، یا به راحتی می تواند چنین شود -برای

اغوا کردن فرد کاملاً راضی تقریباً غیرممکن است.

قربانی کامل دارای برخی ویژگی های طبیعی است که جذب می کند

شما. احساسات قوی این کیفیت برانگیخته می شود

کمک کنید تا مانورهای اغوا کننده شما بیشتر به نظر برسد

طبیعی و پویا قربانی کامل

تعقیب و گریز کامل را امکان پذیر می کند.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

آماده شدن برای شکار

تی

ویکومت دو والمونت جوان یک آزادیخواه بدنام در پاریس بود
دهه ،1770ویرانی بسیاری از دختران جوان و اغواگر مبتکر همسران اشراف برجسته. اما پس از مدتی تکرار همه چیز او را خسته کرد. موفقیت‌های او خیلی راحت به دست آمد بنابراین یک سال، در ماه آهسته آگوست، تصمیم گرفت از پاریس استراحت کند و عمه‌اش را در قلعه‌اش در استان‌ها ببیند. زندگی در آنجا چیزی نبود که او به آن عادت کرده بود -پیاده روی روستایی، گپ زدن با معاون محلی، بازی با ورق وجود داشت. دوستان شهر او، به ویژه همکار آزاده و معتمدش مارکیز دو مرتویل، از او انتظار داشتند که عجله کند.

با این حال، مهمانان دیگری در قصر بودند، از جمله ،Prési dente de Tourvelزن بیست و دو ساله‌ای که شوهرش موقتاً غایب بود و در جای دیگری کار داشت. پرزیدنت در قصر در حال لکنت بود و منتظر بود تا او به او بپیوندد. والمونت قبلاً با او ملاقات کرده بود. او مطمئناً زیبا بود، اما به عنوان یک فرد مغرور شهرت داشت که به شوهرش بسیار فداکار بود. او خانم درباری نبود. سلیقه او در لباس پوشیدن وحشیانه بود (او همیشه گردن خود را با زواید وحشتناک پوشانده بود) و مکالمه او فاقد شوخ طبعی بود. با این حال، به دلایلی، دور از پاریس، والمونت شروع به دیدن این ویژگی ها در نور جدیدی کرد. او به دنبال او به نمازخانه رفت و او هر روز صبح برای دعا می رفت. او در هنگام شام یا ورق بازی او را دید. برخلاف خانم های پاریس، به نظر می رسید که او از جذابیت های خود بی خبر بود. این او را هیجان زده کرد او به دلیل گرما یک لباس کتان ساده پوشیده بود که هیکل او را نمایان می کرد. تکه ای از خراطین سینه های او را پوشانده بود و بیش از آنکه تصورش را بکند به او اجازه می داد آنها را بچسباند. موهایش، که در حالت نامرتب اندکی مد نشده بودند، اتاق خواب را مجسم می کرد. و چهره او -او هرگز متوجه نشده بود که چقدر رسا است. وقتی به یک گدا صدقه داد، چهره‌هایش روشن شد. او با کوچکترین تمجید سرخ شد. او بسیار طبیعی و ناخودآگاه بود. و وقتی از شوهرش یا مسائل مذهبی صحبت می کرد، می توانست عمق احساسات او را حس کند. اگر چنین طبیعت پرشوری هرگز به یک رابطه عاشقانه منحرف می شد. .

نهم •آیا من
کور شدن؟ دارد
چشم درونی روح قدرت خود را از دست داد؟ من او را دیده‌ام، اما گویی مکاشفه‌ای آسمانی دیده‌ام -پس تصویر او دوباره برای من ناپدید شده است. بیهوده همه را احضار می کنم

قدرت روح من برای تجسم این تصویر. اگر دوباره او را ببینم، می‌توانم فوراً او را بشناسم، حتی اگر او در میان صدها نفر دیگر باشد. اکنون او فرار کرده است و چشم جان من بیهوده تلاش می کند تا او را زیر بگیرد

با اشتیاقش در امتداد لانجلینی قدم می‌زدم، ظاهراً بی‌تفاوت و بدون توجه به اطرافم، اگرچه نگاه شناسایی‌ام چیزی را نادیده انگاشت -و سپس چشمانم به او افتاد.

چشمانم بی تاب به او خیره شد.

آنها دیگر از خواست ارباب خود اطاعت نکردند. برای من غیرممکن بود که نگاهم را تغییر دهم و به شیئی که می خواستم ببینم چشم پوشی کنم -نگاه نکردم، خیره شدم. همانطور که یک شمشیرباز در هجوم خود یخ می زند، به همین دلیل چشمان من در جهتی که در ابتدا گرفته شده بود متحجر شده بود. نگاه کردن غیرممکن بود

. .

والمونت اقامت خود را در قصر تمدید کرد تا خاله‌اش را که نمی‌توانست دلیل آن را حدس بزند بسیار خوشحال کرد. و او به Marquise de Merteuilنامه نوشت و جاه طلبی جدید خود را توضیح داد: فریفتن مادام دو تورول. مارکیز ناباور بود. او می خواست این مغرور را اغوا کند؟

اگر او موفق می‌شد، چقدر لذت کمی به او می‌داد، و اگر شکست می‌خورد، چه شرم‌آوری -آزادیخواه بزرگ که نمی‌توانست همسری را که شوهرش دور بود، اغوا کند! او نامه ای طعنه آمیز نوشت که فقط خز والمونت را ملتهب کرد

Machine Translated by Google

آنجا تسخیر این زن بدنام با فضیلت بزرگترین اغوای او را ثابت می کرد. شهرت او فقط افزایش می یابد.

با این حال، مانعی وجود داشت که به نظر می‌رسید موفقیت را تقریباً ممکن می‌کرد: همه از شهرت والمونت، از جمله رئیس جمهور، می‌دانستند.
او می‌دانست که تنها ماندن با او چقدر خطرناک است، چگونه مردم در مورد کمترین معاشرت با او صحبت می‌کنند. والمونت هر کاری کرد تا شهرت خود را تکذیب کند، حتی تا آنجا پیش رفت که در مراسم کلیسا شرکت کرد و به نظر می رسید که از روش های خود توبه کرده است. رئیس جمهور متوجه شد، اما همچنان از او فاصله گرفت. چالشی که او به والمونت ارائه کرد غیرقابل مقاومت بود، اما آیا او می‌توانست با آن مقابله کند؟

پایین، غیرممکن است نگاهم را پس بگیرم، غیرممکن است که ببینم، زیرا خیلی زیاد دیدم. تنها چیزی که من حفظ کرده ام این است که او یک شنل سبز به تن داشت . او از من فرار کرده است. . .و فقط شنلش رو گذاشت دختر بر من تاثیر گذاشت. •شانزدهم • من هیچ بی تابی نمی کنم، زیرا او باید اینجا در شهر زندگی کند و همین لحظه برای من ناگفته نیست. او سلفکار همه چیز در پیش نویس های آهسته لذت می برد. . •نوزدهمین •پس کوردلیا نام او شست!

والمونت تصمیم گرفت آب ها را آزمایش کند. یک روز با رئیس جمهور و عمه اش ترتیب کمی پیاده روی داد. او مسیر لذت بخشی را انتخاب کرد که قبلاً هرگز آن را طی نکرده بودند، اما در نقطه ای خاص به یک گودال کوچک رسیدند که برای خانمی مناسب نبود که به تنهایی از آن عبور کند. و با این حال، والمونت گفت، بقیه راه برای آنها خیلی خوب بود که نمی‌توانستند به عقب برگردند، و او با شجاعت خاله‌اش را در آغوش گرفت و او را از خندق عبور داد و رئیس جمهور را با هیاهو خنده‌ای کرد. اما بعد نوبت او بود و والمونت عمداً او را کمی ناجور بلند کرد، به طوری که او در آغوش او گرفت و در حالی که او را روی خود نگه داشت، ضربان قلبش را تندتر احساس کرد و او را سرخ شد. عمه اش هم این را دید و فریاد زد: بچه می ترسد!

. . .

. .

اما والمونت چیز دیگری را احساس کرد. حالا او می‌دانست که می‌توان با این چالش روبرو شد، که می‌توان Présidenteرا برد. اغوا می تواند ادامه یابد.

کوردلیا! این نام زیبایی است و این نیز مهم است، زیرا اغلب ممکن است بسیار آزاردهنده باشد که مجبور شوید نامی زشت را همراه با لطیف ترین صفت ها نام ببرید.

تفسیر. ،Valmont، Présidente de Tourvel وMarquise de Merteuil همگی شخصیت‌های رمان فرانسوی قرن هجدهم ،Danger ous Liaisons اثر Choderlos de Laclos هستند. (شخصیت والمونت توسط چندین آزادی واقعی در آن زمان الهام گرفته شده بود، که برجسته‌تر از همه دوک دی ریشلیو بود.) در داستان، والمونت نگران است که اغواهای او مکانیکی شده باشد. او حرکتی انجام می دهد، و زن تقریباً همیشه به همان روش پاسخ می دهد. اما هیچ دو اغواگری نباید یکسان باشند -یک هدف متفاوت باید کل پویایی را تغییر دهد. مشکل والمونت این است که او همیشه در حال اغوای همان تیپ‌های اشتباه است . او این را زمانی متوجه می شود که با مادام دو تورول ملاقات می کند.

-SØREN KIERKEGAARD، THE
خاطرات اغواگر، ترجمه شده
توسط هوارد .Vهانگ و
EDNA H. HONG

عشق همانطور که دون خوان درک می کند احساسی شبیه به طعم شکار است. این یک ولع برای فعالیتی است که نیاز به بی وقفه دارد

به این دلیل نیست که شوهرش یک کنت است که تصمیم می گیرد او را اغوا کند، یا به این دلیل که او شیک لباس می پوشد، یا مورد علاقه مردان دیگر است -دلایل معمول. او او را انتخاب می کند زیرا به روش ناخودآگاه خود او قبلاً او را اغوا کرده است. یک بازوی برهنه، یک خنده تکرار نشده، یک حالت بازیگوش -همه اینها توجه او را به خود جلب کرده است، زیرا هیچ یک از آنها ساختگی نیست. هنگامی که او تحت طلسم او قرار می گیرد، قدرت میل او باعث می شود که مانورهای بعدی او کمتر حساب شده به نظر برسد. او ظاهرا قادر به کمک به خود نیست.

تنوع محرک ها برای به چالش کشیدن مهارت

-استندال، عشق،
ترجمه شده توسط گیلبرت و
فروش سوزان

و احساسات قوی او به آرامی او را آلوده می کند.
گذشته از تأثیری که پرزیدنت بر والمونت می گذارد، ویژگی های دیگری نیز دارد که او را به قربانی کامل تبدیل می کند. او بی حوصله است و همین امر او را به سمت سرمایه گذاری تبلیغاتی می کشاند. او ساده لوح است و قادر به دیدن ترفندهای او نیست. سرانجام، پاشنه آشیل: او معتقد است که از اغواگری مصون است. تقریبا همه ما

این کیفیت شی مورد نظر نیست که به ما لذت می‌دهد، بلکه انرژی اشتهای ماست.

-چارلز بودلیر ،
پایان دون ژوان

Machine Translated by Google

نسبت به جذابیت های افراد دیگر آسیب پذیر هستند و ما در برابر خطاهای ناخواسته اقدامات احتیاطی انجام می دهیم. مادام دو تورول هیچ کدام را نمی گیرد. هنگامی که والمونت او را در خندق آزمایش کرد و دید که او از نظر فیزیکی آسیب پذیر است، می داند که در نهایت سقوط خواهد کرد.

زندگی کوتاه است و نباید با تعقیب و اغوا کردن افراد اشتباه تلف شود. انتخاب هدف حیاتی است. این راه اندازی اغواگری است و همه چیزهای بعدی را تعیین می کند. قربانی کامل ویژگی های خاص صورت، یا همان سلیقه در موسیقی، یا اهداف مشابهی در زندگی ندارد. اینگونه است که یک اغواگر پیش پا افتاده اهداف خود را انتخاب می کند. قربانی کامل کسی است که شما را به گونه ای تحریک می کند که با کلمات قابل توضیح نیست و تأثیر آن بر شما ربطی به سطحی نگری ندارد. او اغلب ویژگی‌هایی دارد که خود شما فاقد آن هستید، و حتی ممکن است پنهانی به آن حسادت کنید- برای مثال، رئیس جمهور دارای معصومیتی است که والمونت مدت‌ها پیش آن را از دست داده یا هرگز نداشت. باید کمی تنش وجود داشته باشد—قربانی ممکن است کمی از شما بترسد، حتی اندکی از شما متنفر باشد. چنین تنشی سرشار از پتانسیل شهوانی است و اغوا را بسیار زنده تر می کند. در انتخاب طعمه خود خلاقیت بیشتری به خرج دهید و با اغوای هیجان انگیز تری پاداش خواهید گرفت. البته، اگر قربانی بالقوه در معرض نفوذ شما نباشد، معنایی ندارد. ابتدا فرد را تست کنید. هنگامی که احساس کردید که او نیز نسبت به شما آسیب پذیر است، شکار می تواند آغاز شود.

این یک شانس خوب است که کسی را پیدا کنید که ارزش تلاش کردن را داشته باشد. .
بیشتر مردم با عجله جلو می روند، نامزد می شوند یا کارهای احمقانه . .
دیگری انجام می دهند و در یک نوبت همه چیز تمام می شود و نه می دانند چه چیزی را برده اند و نه چه چیزی را از دست داده اند.

-سورن کیرکگارد

کلیدهای اغواگری

در طول زندگی ما خودمان را مجبور می کنیم مردم را متقاعد کنیم -ببینند تی آنها را مجبور کنید برخی از آنها نسبتاً در معرض نفوذ ما هستند، حتی اگر به روش‌های ظریفی باشند، در حالی که برخی دیگر در برابر جذابیت‌های ما نفوذ ناپذیر به نظر می‌رسند. شاید ما متوجه شویم که این یک راز خارج از کنترل ماست، اما این یک روش ناکارآمد برای برخورد با زندگی است. اغواگران، چه جنسی و چه اجتماعی، ترجیح می دهند شانس را انتخاب کنند. تا آنجا که ممکن است آنها به سمت افرادی می روند که آسیب پذیری را به آنها نشان می دهند و از افرادی که نمی توانند جابجا شوند اجتناب می کنند. تنها گذاشتن افرادی که برای تو دست نیافتنی هستند، راه عاقلانه ای است. شما نمی توانید همه را اغوا کنید از سوی دیگر، شما باید به طور فعال طعمه‌ای را که به درستی پاسخ می‌دهد شکار کنید.

این اغوای شما را بسیار لذت بخش تر و رضایت بخش تر می کند.
چگونه قربانیان خود را بشناسید؟ به هر حال آنها به شما پاسخ می دهند.
شما نباید آنقدر به پاسخ های آگاهانه آنها توجه کنید -شخصی که آشکارا سعی دارد شما را راضی کند یا شما را مجذوب خود کند، احتمالاً با غرور شما بازی می کند و چیزی از شما می خواهد. در عوض، توجه بیشتری به آن واکنش‌های خارج از کنترل آگاهانه داشته باشید -سرخ شدن، یک میر غیرارادی.

به نوبه خود عاشقانی را دنبال می کنند که به او آرامش می دهند: پسری که خیلی زود از دست رفته است

از اقتدار و نصیحت پدرش، نویسنده‌ای که با شاهزاده‌ای ساده‌اندیش، پسری تاجر که افتخارش رقابت با دیگر عاشقان است، زاهدی که در خفا برده عشق است، پسر پادشاهی که حماقت‌هایش بی‌پایان است. و

که ذوق رذل است، پسر وطن زاده فلان روستا، برهمن، معشوقه زن متاهل، خواننده ای که به تازگی پول بسیار زیادی به جیب زده است، ارباب کاروان اما اخیرا آمده است. این دستورات مختصر به تفاسیر بی‌نهایت گوناگونی را می‌پذیرد، فرزند عزیز، بنا به شرایط. و برای استفاده بهینه از هر مورد خاص، به هوش، بینش و تأمل نیاز دارد.

در.

EASTER N LOVE، —جلد دوم:
خلاصه داستان هارلو
KSHEMENDRA، ترجمه شده توسط
E. POWYS MATHERS

زنانی که می توانند
به راحتی برنده شوید

.یک زن • کنگره: .
که از پهلو به . زنی که
• شما؛ .
از شوهرش یا کسی که مورد تنفر اوست متنفر است. .آ زنی که نداشته است

هر بچه ای؛ . زنیآ که خیلی به جامعه علاقه دارد. زنی که ظاهراً نسبت به شوهرش بسیار مهربان است. همسر یک بازیگر؛ یک بیوه . زن علاقه مند به لذت; . زن زنی که شوهرش از او پست تر است

آ . •

.یک بیهوده
.

Machine Translated by Google

از برخی ژست های شما، خجالتی غیرمعمول، حتی شاید جرقه ای از خشم یا خشم. همه اینها نشان می دهد که شما بر روی فردی تأثیر می گذارید که در معرض نفوذ شماست.

مانند ،Valmontشما همچنین می توانید اهداف مناسب را با تأثیری که روی شما می گذارند تشخیص دهید. شاید آن‌ها شما را ناراحت می‌کنند -شاید با ایده‌آل‌های ریشه‌دار دوران کودکی مطابقت دارند، یا نوعی تابو شخصی را نشان می‌دهند که شما را هیجان زده می‌کند، یا پیشنهاد می‌کنند فردی که تصور می‌کنید اگر جنس مخالف بودید، باشید. وقتی فردی چنین تأثیر عمیقی روی شما بگذارد، تمام مانورهای بعدی شما را متحول می کند. چهره و حرکات شما متحرک تر می شود. شما انرژی بیشتری دارید؛ وقتی قربانیان در برابر شما مقاومت می کنند (همانطور که یک قربانی خوب باید) شما نیز به نوبه خود خلاق تر خواهید بود و انگیزه بیشتری برای غلبه بر مقاومت آنها خواهید داشت. اغواگری مانند یک بازی خوب جلو می رود. میل شدید شما هدف را آلوده می کند و به آنها احساس خطرناکی می دهد که آنها بر شما قدرت دارند. البته، شما هستید که در نهایت کنترل را در دست دارید، زیرا قربانیان خود را در لحظات مناسب احساساتی می کنید و آنها را به جلو و عقب هدایت می کنید. اغواگران خوب اهدافی را انتخاب می کنند که به آنها الهام می شود، اما می دانند چگونه و چه زمانی باید خود را مهار کنند.

هرگز در آغوش منتظر اولین کسی که به نظر می رسد شما را دوست دارد عجله نکنید. این اغوا نیست بلکه ناامنی است. نیازی که شما را به خود جلب می‌کند، یک دلبستگی سطح پایین ایجاد می‌کند و علاقه هر دو طرف کاهش می‌یابد. به انواعی که قبلاً در نظر نگرفته‌اید نگاه کنید -اینجاست که چالش و ماجراجویی خواهید یافت. شکارچیان باتجربه طعمه خود را به راحتی صید نمی کنند. آنها هیجان تعقیب و گریز را می خواهند، یک مبارزه مرگ و زندگی -هر چه شدیدتر، بهتر.

اگرچه قربانی که برای شما مناسب است به شما بستگی دارد، برخی از انواع خاص خود را به اغوای رضایت بخش تری وامی دارند. کازانووا از زنان جوانی خوشش می آمد که ناراضی بودند یا اخیراً دچار بدبختی شده بودند. چنین زنانی به میل او برای بازی در نقش ناجی متوسل شدند، اما به ضرورت نیز پاسخ دادند: اغوا کردن افراد شاد بسیار دشوارتر است. رضایت آنها آنها را غیر قابل دسترس می کند. ماهیگیری در آبهای ناآرام همیشه راحت تر است. همچنین، هوای غم و اندوه به خودی خود کاملاً اغوا کننده است -جنجی، قهرمان رمان ژاپنی «داستان جنجی»، نتوانست در برابر زنی با هوای مالیخولیایی مقاومت کند. در کتاب خاطرات اغواگر کی یرکگور، راوی، یوهانس، یک نیاز اصلی در قربانی خود دارد: او باید تخیل داشته باشد. به همین دلیل است که او زنی را انتخاب می‌کند که در دنیایی خیالی زندگی می‌کند، زنی که تمام ژست‌هایش را در شعر می‌پوشاند و بسیار بیشتر از آنچه هست تصور می‌کند. همانطور که اغوا کردن کسی که خوشحال است سخت است، اغوا کردن کسی که تخیل ندارد سخت است.

برای زنان، مرد مرد اغلب قربانی کامل است. مارک آنتونی از این نوع بود -او عاشق لذت بود، کاملاً احساساتی بود و وقتی نوبت به زنان می رسید، درست فکر کردن برایش سخت بود. دستکاری کلئوپاترا برای او آسان بود. هنگامی که احساسات او را کنترل کرد، او را دائماً روی یک رشته نگه داشت. یک زن هرگز نباید توسط مردی که سخن می گوید، زمانی که مردی بیش از حد پرخاشگر به نظر می رسد، نا امید کند. او اغلب قربانی کامل است. آسان است، با تعداد کمی از ترفندهای عشوه آمیز، این پرخاشگری را برگردانید و او را برده خود کنید. زندگی او برای مردم عادی چنین مردانی در واقع از اینکه مجبور به تعقیب یک زن می شوند لذت می برند. کسب و کار زندگی، یین،

در رتبه یا توانایی؛ زنی که به مهارت خود در هنر افتخار می کند. . زنی که توسط شوهرش بدون هیچ اهمیّت گرفته می شود. زنی که

علت؛ . .
شوهر به
مسافرت؛ همسر یک جواهر فروش؛
زن حسود؛
یک زن طمع

-هندی: هنر عشق،
ویرایش شده توسط ادوارد ویندزور

اوقات فراغت محرک عشق است،
اوقات فراغت تماشاگر
عاشق، \اوقات فراغت علت و رزق است
این شیرین \شر
اوقات فراغت را از بین ببرید،
کمان کوپید شکسته می شود، \
مشعل های او بی نور و تحقیر شده اند. \همانطور که چنار از شراب
شادی می کند ، مانند صنوبر در آب ، \
مانند نی مرداب در زمین باتلاقی ، پس

. . زهره دوست دارد \اوقات فراغت. .
\به نظر شما چرا آگیستوس \
زناکار شد؟ آسان: او بیکار و بی حوصله بود. \

همه در یک کمپین طولانی در تروی دور بودند: تمام یونان نیروهای خود را به سراسر کشور ارسال کرده بود. فرض کنید او مشتاق جنگ بود؟

آرگوس \هیچ جنگی برای ارائه نداشت. فرض کنید او به دادگاه علاقه داشت؟ \آرگوس فاقد دعوی قضایی بود. عشق بهتر از هیچ کاری نبود. \
اینگونه است که کوپید به درون می لغزد.
اینجوری میمونه

-OVID ، S FOR R LOVE درمان ،
ترجمه شده توسط پیتر گرین

چینی ها الف دارند
ضرب المثل: "وقتی یانگ در صعود است، یین متولد می شود" که به معنای ترجمه شده است

Machine Translated by Google

مراقب ظاهر باشید فردی که از نظر آتشفشانی پرشور به نظر می رسد، اغلب ناامنی و درگیری خود را پنهان می کند. این همان چیزی بود که اکثر مردان در لولا مونتز بارز قرن نوزدهم نتوانستند درک کنند.

او خیلی دراماتیک، خیلی هیجان انگیز به نظر می رسید. در واقع، او یک زن پریشان و خود شیفته بود، اما زمانی که مردان متوجه این موضوع شدند دیگر دیر شده بود -آنها با او درگیر شده بودند و نمی توانستند خود را بدون آن رها کنند.

ماه های نمایش و شکنجه افرادی که از نظر ظاهری دور هستند یا خجالتی هستند، اغلب اهداف بهتری نسبت به افراد برونگرا هستند. آنها می میرند تا بیرون کشیده شوند و آب های ساکن در اعماق آن جاری می شوند.

افرادی که زمان زیادی در دست دارند، به شدت مستعد تراکم هستند. آنها فضای ذهنی برای پر کردن شما دارند. تولیا دآراگونا، زن معروف ایتالیایی قرن شانزدهم، مردان جوان را به عنوان قربانیان خود ترجیح می داد. علاوه بر دلیل فیزیکی چنین ترجیحی، آنها بیکارتر از مردان کارگر با شغل بودند، و بنابراین در برابر یک اغواگر مبتکر بی دفاع بودند. از سوی دیگر، به طور کلی باید از افرادی که درگیر تجارت یا کار هستند دوری کنید -اغواگری نیاز به توجه دارد و افراد پرمشغله فضای کمی در ذهن خود دارند تا شما بتوانید آن را بتوانید انجام دهید.

یا جنبه عاطفی ذات او، به سطح می آید و حقوق خود را مطالبه می کند.

وقتی چنین دوره‌ای رخ می‌دهد، همه چیزهایی که قبلاً مهم به نظر می‌رسند اهمیت خود را از دست می‌دهند. اراده ی توهم انسان را به این طرف و آن طرف می برد و او را به انحرافات عجیب و پیچیده ای از مسیر قبلی اش در زندگی می برد.

مینگ هوانگ، "امپراتور روشن" سلسله تانگ، نمونه ای از حقیقت عمیق این نظریه بود. از لحظه‌ای که یانگ کوئی‌فی را در حال حمام کردن در دریاچه نزدیک قصرش در کوه‌های لی دید، مقدر شد که پای او بنشیند و از او اسرار احساسی چیزی را که چینی‌ها یین می‌نامند یاد بگیرد.

را اشغال کند.

به گفته فروید، اغواگری در اوایل زندگی، در رابطه ما با والدینمان آغاز می شود. آنها هم با تماس بدنی و هم با ارضای امیال مانند گرسنگی ما را از نظر جسمی اغوا می کنند و ما نیز به نوبه خود سعی می کنیم آنها را اغوا کنیم تا به ما توجه کنند. ما ذاتاً موجوداتی هستیم که در طول زندگی خود در برابر اغواگری آسیب پذیر هستیم. همه ما می خواهیم اغوا شویم. ما مشتاق این هستیم که از خودمان بیرون بیاییم، از کارهای روزمره خود بیرون بیاییم و وارد درام اروس شویم. و چیزی که بیش از هر چیز ما را به خود جلب می کند این است که احساس کنیم کسی چیزی دارد که ما نداریم، کیفیتی که ما آرزویش را داریم. قربانیان کامل شما اغلب افرادی هستند که فکر می‌کنند شما چیزی دارید که ندارید، و از ارائه آن برایشان مسحور می‌شوند. چنین قربانیانی ممکن است خلق و خوی کاملاً مخالف شما داشته باشند و این تفاوت باعث ایجاد تنش هیجان انگیز می شود.

-الویز تالکوت هیبرت.

گاد وانیشاده

پرتره های مشهور

خانم های چینی

هنگامی که جیانگ چینگ، که بعدها به نام مادام مائو شناخته شد، برای اولین بار در سال 1937مائو تسه تونگ را در خلوتگاه کوهستانی خود در غرب چین ملاقات کرد، او می‌توانست حس کند که او چقدر از کمی رنگ و چاشنی در زندگی خود ناامید است: همه زنان اردوگاه مانند لباس‌هایشان لباس می‌پوشیدند. مردان، و از هرگونه ظرافت زنانه بیزاری می جوید. جیانگ در شانگهای یک هنرپیشه بود و هر چیزی جز سختگیر بود. او آنچه را که کمبود داشت فراهم کرد، و همچنین به او هیجان بیشتری داد که می‌توانست او را در کمونیسم آموزش دهد، و به عقده پیگمالیون او -میل به تسلط، کنترل و بازسازی یک شخص - متوسل شد. در واقع این جیانگ چینگ بود که شوهر آینده اش را کنترل کرد.

بزرگترین کمبود، هیجان و ماجراجویی است، که دقیقا همان چیزی است که اغواگری ارائه می دهد. در سال ،1964بازیگر چینی شی پی پو، مردی که به عنوان یک جعل زن به شهرت رسیده بود، با برنارد بوریسکو، دیپلمات جوانی که به سفارت فرانسه در چین منصوب شده بود، ملاقات کرد. Bouriscoutبه دنبال ماجراجویی به چین آمده بود و از ارتباط کمی با مردم چین ناامید شده بود. شی پی پو با تظاهر به زنی که در کودکی مجبور شده بود به عنوان یک پسر زندگی کند -ظاهراً خانواده از قبل دختران زیادی داشتند -از کسالت مرد جوان فرانسوی استفاده کرد و

Machine Translated by Google

نارضایتی از دستکاری او او با ابداع داستانی از فریب هایی که مجبور به انجام آن شده بود، بوریسکوت را به آرامی وارد رابطه ای کرد که سال ها ادامه خواهد داشت. (بوریسکوت قبلاً با همجنس‌بازی‌ها برخورد کرده بود، اما خود را دگرجنس‌گرا می‌دانست.) در نهایت دیپلمات به سمت جاسوسی برای چینی‌ها سوق داده شد. در تمام مدت، او معتقد بود شی پی پو یک زن است -اشتیاق او برای ماجراجویی او را آسیب پذیر کرده بود. انواع سرکوب شده قربانیان عالی برای یک اغوای عمیق هستند.

افرادی که اشتهای لذت را سرکوب می کنند، قربانیان بالغی می شوند، به ویژه در اواخر زندگی خود. مینگ هوانگ، امپراتور چین در قرن هشتم، بسیاری از دوران سلطنت خود را صرف رهایی از اعتیاد پرهزینه دربار خود به ادرارهای تجملی کرد و خود الگوی ریاضت و فضیلت بود. اما لحظه ای که او صیغه یانگ کوئی فی را در حال حمام کردن در دریاچه قصر دید، همه چیز تغییر کرد. جذاب ترین زن در قلمرو، معشوقه پسرش بود. امپراتور با به کارگیری قدرت خود، او را از دست داد -فقط برده خوار او شد.

انتخاب قربانی مناسب در سیاست نیز به همان اندازه مهم است. انبوه سازان مانند ناپلئون یا جان اف کندی همان چیزی را که فاقد آن هستند به مردم ارائه می دهند. هنگامی که ناپلئون به قدرت رسید، احساس غرور مردم فرانسه با عواقب خونین انقلاب فرانسه از بین رفت. او به آنها شکوه و فتح را تقدیم کرد. کندی متوجه شد که آمریکایی‌ها از آسایش غم‌انگیز سال‌های آیزنهاور خسته شده‌اند. او به آنها ماجراجویی و ریسک داد. مهمتر از آن، او جذابیت خود را برای گروهی که بیشتر در برابر آن آسیب پذیر بودند، طراحی کرد: نسل جوان. سیاستمداران موفق می‌دانند که همه مستعد جذابیت آن‌ها نیستند، اما اگر بتوانند گروهی از مومنان را بیابند که نیاز به پرکردن دارند، حامیانی دارند که هر چه باشد در کنارشان خواهند بود.

سمبل:

بازی بزرگ. شیرها خطرناک هستند -برای شکار

آنها دانستن هیجان ریسک است. پلنگ ها باهوش هستند

و سریع، هیجان یک تعقیب و گریز دشوار را ارائه می دهد. هرگز

به شکار بشتاب طعمه خود را بشناسید و آن را با دقت انتخاب کنید. انجام دادن

وقت خود را با بازی های کوچک تلف نکنید -خرگوش هایی که به دام باز می گردند،

راسو که وارد یک تله معطر می شود. چالش لذت است.

Machine Translated by Google

واژگونی

در اینجا امکان برگشت وجود ندارد. از تلاش چیزی به دست نمی آید
برای اغوا کردن شخصی که به شما بسته است یا نمی تواند آن را فراهم کند
لذت و تعقیب که شما نیاز دارید.

تی

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

2

یک احساس کاذب از امنیت ایجاد کنید

رویکرد غیر مستقیم

اگر شما هم هستید

مستقیم در اوایل، شما خطر هم زدن

مقاومتی را به صدا در آورید که هرگز نخواهد بود

پایین آورد. در ابتدا نباید چیزی از آن وجود داشته باشد

اغواگر به شیوه شما اغواگری باید شروع شود

در یک زاویه، به طور غیر مستقیم، به طوری که هدف تنها به تدریج

از شما آگاه می شود اطراف هدف خود را تسخیر کنید

زندگی -از طریق شخص ثالث رویکرد کنید، یا به نظر می رسد که الف

رابطه نسبتاً خنثی، به تدریج از یک دوست به سمت دیگر حرکت می کند

عاشق گاه به گاه یک برخورد «شانس» ترتیب دهید، گویی شما و خودتان

هدف قرار بود با هم آشنا شوند -هیچ چیز اغوا کننده تر نیست

از حس سرنوشت هدف را آرام کنید تا احساس امنیت کنید، سپس ضربه بزنید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

دوست به عاشق

ماری لوئیس، d'Orléansدوشس دو مونپنسیه، معروف در فرانسه قرن هفدهم به عنوان La Grande Mademoiselle، هرگز در زندگی خود عشق را نشناخته بود. مادرش در جوانی مرده بود. پدرش دوباره ازدواج کرد و او را نادیده گرفت. او از یکی از بدبخت ترین خانواده های اروپا بود: پدربزرگش پادشاه هنری چهارم بود. پادشاه آینده لویی چهاردهم پسر عموی او بود. زمانی که او جوان بود، بین او و پادشاه بیوه اسپانیا، پسر امپراتور روم مقدس، و حتی خود پسر عموی لوئیس، و بسیاری دیگر، مسابقه ای پیشنهاد شده بود. اما همه این مسابقات برای اهداف سیاسی یا به دلیل ثروت عظیم خانواده او طراحی شده بودند. هیچ کس به خود زحمت نمی داد که او را جلب کند. او حتی به ندرت خواستگارانش را ملاقات می کرد. بدتر از آن، گراند مادمازل ایده آلیستی بود که به ارزش های قدیمی جوانمردی اعتقاد داشت: شجاعت، شرافت، فضیلت. او از دسیسه‌بازانی که انگیزه‌هایشان در خواستگاری با او در بهترین حالت مشکوک بود، متنفر بود. به چه کسی می توانست اعتماد کند؟ یکی یکی دلیلی برای طرد آنها پیدا کرد. به نظر می‌رسید که اسپینستر بودن سرنوشت او بوده است.

بسیاری از زنان چیزهای گریزان را می پرستند،

\ از اشتیاق بیش از حد متنفرند. بیاد باشید

سخت سازی کنید تا به دست آورید \از

توسعه کسالت دست بردارید. و اجازه ندهید

که التماس های شما \بیش از حد مطمئن

به نظر برسد.

القای رابطه جنسی \

استتار به عنوان دوستی.

من فوق سرسخت را دیده ام

موجودات \فریب این گامبیت، تغییر از

همدم به گل میخ.

-اوید، قلب عشق،

ترجمه شده توسط پیتر گرین

در آوریل 1669، گراند مادمازل، که در آن زمان چهل و دو سال بود، با یکی از عجیب‌ترین مردان دربار ملاقات کرد: مارکی آنتونین پگویلین، که بعدها به نام دوک د لاوزون شناخته شد. مارکیز سی و شش ساله که مورد علاقه لویی چهاردهم بود، یک سرباز شجاع و با ذکاوت اسیدی بود. او همچنین یک دون خوان قابل درمان بود. اگرچه او کوتاه قد بود و قطعاً خوش تیپ نبود، اما رفتارهای گستاخانه‌اش و بهره‌برداری‌های نظامی‌اش او را در خیابان، زنان را متوقف نمی‌کنم مقاومت‌ناپذیر کرد. مادمازل گرانده چند سال قبل به او توجه کرده بود، او را تبلیغ کرد، یا من با او سلام و احوالپرسی می کنم، اما هرگز ظرافت و جسارت او را از بین نبردم. اما فقط این بار، در سال 1669 [illegible]

[illegible] شد. آنها به افق تبدیل شده بودند یک سیاره جدید ظاهر شده است، که در دوره خود دوستان. آن ماری در دفتر خاطرات خود خاطرنشان کرد که مکالمات او با لاوزون در زمان وقوع آنها به طرز نگران کننده ای مورد تجاوز قرار گرفته است. هنگامی که او در دادگاه کنجکاوانه در اختیار او نبود، غیبت او را احساس کرد. مطمئناً برخوردهای او با او اغلب به روشی بدون مزاحمت انجام می شد، اما او به اندازه کافی تصور نمی کند که این برخوردها از سوی او تصادفی نباشد، اما او همیشه به نظر می رسید که قانون اساسی این امر، دیدن او شگفت زده می شود. در همان زمان، او احساس ناراحتی را ضبط کرد. قبل از اینکه احساسات عجیب و غریبی به او سرازیر شود، او نمی دانست چرا. باید حمله ام را شروع کنم

. جنبش. .

Machine Translated by Google

زمان گذشت و گراند مادمازل قرار بود برای یک یا دو هفته پاریس را ترک کند. حالا لاوزون بدون اخطار به او نزدیک شد و خواهش احساسی کرد که او را معتمد او بدانند، دوست بزرگی که هر کاری را که لازم بود در زمانی که او نبود اجرا می کرد. شاعر و جوانمرد بود، اما واقعاً منظورش چه بود؟ آن ماری در دفتر خاطرات خود سرانجام با احساساتی روبرو شد که از اولین مکالمه آنها در او موج می زد: "به خودم گفتم، اینها تفکرات مبهم نیستند؛ باید برای همه این احساسات یک هدف وجود داشته باشد، و من نمی توانستم تصور کنم که آن چه کسی است. بود... بالاخره بعد از چند روزی که خودم را با این موضوع درگیر کردم، فهمیدم که این M. de Lauzun بود که دوستش داشتم، این او بود که به نوعی در قلب من لغزید و آن را تسخیر کرد.

ابتدا با او و کل او آشنا شوید

حالت ذهنی.

-SØREN KIERKEGAARD. THE خاطرات اغواگر، ترجمه شده توسط HOWARD V. HON G AND EDNA H. HONG

گراند مادمازل که از منبع احساسات خود آگاه بود، مستقیم تر شد. اگر قرار بود لاوزون معتمد او باشد، می‌توانست با او در مورد ازدواج صحبت کند، درباره مسابقاتی که هنوز به او پیشنهاد می‌شد. موضوع ممکن است به او فرصتی بدهد تا احساساتش را بیان کند. شاید حسادتش را نشان دهد متأسفانه به نظر می رسید لاوزون این اشاره را نپذیرفت. در عوض، از او پرسید که چرا اصلاً به ازدواج فکر می‌کند -او خیلی خوشحال به نظر می‌رسید. علاوه بر این، چه کسی می تواند لایق او باشد؟ این برای هفته ها ادامه داشت. او نمی توانست هیچ چیز شخصی را از او بیرون بکشد. به نوعی، او فهمید -تفاوت هایی در رتبه (او بسیار بالاتر از او بود) و سن (او شش سال بزرگتر بود) وجود داشت. سپس، چند ماه بعد، همسر برادر پادشاه درگذشت و شاه لوئی به گراند مادمازل پیشنهاد کرد که او جایگزین خواهر شوهر مرحومش شود، یعنی با برادرش ازدواج کند.

به محض اینکه او صحبت کرده بود، گاوهای نر که از مراتع کوهستانی خود رانده شده بودند، همانطور که جوو دستور داده بود، در راه ساحل بودند. آنها برای شن‌هایی درست می‌کردند که دختر [اروپا] پادشاه بزرگ با دختران جوان بازی می‌کرد.

تایر که همراهان او بودند. •آبان با وقار که صدای خود پیچ رشته‌ها و نر و مادی چندگان را به دست می گیرد، که تکانش جهان را تکان می دهد، کسوت گاو نر را برگزید. و با اختلاط با گاو نرهای دیگر، به پایین آمدند و در علف‌های لطیف دویدند. پوست او سفید بود

آن ماری منزجر شد. به وضوح برادر در تلاش بود تا به ثروت او دست یابد. او نظر لاوزون را پرسید. به عنوان خادمان وفادار پادشاه، او پاسخ داد، آنها باید خواسته سلطنتی را اطاعت کنند. پاسخ او او را خشنود نکرد و بدتر از آن، از ملاقات با او منصرف شد، گویی دیگر شایسته نیست که با هم دوست شوند. این آخرین نی بود. مویزل Grande Made به پادشاه گفت که با برادرش ازدواج نخواهد کرد و تمام شد.

برف رد نشده، برفی که هنوز توسط باد بارانی جنوبی آب نشده است. ماهیچه ها

حالا آن ماری با لاوزون ملاقات کرد و به او گفت که نام مردی را که همیشه می خواست با او ازدواج کند، روی یک کاغذ خواهد نوشت. قرار بود کاغذ را زیر بالش بگذارد و صبح روز بعد بخواند. وقتی این کار را کرد، کلمات "C'est vous" را پیدا کرد -این شما هستید. لاوزون عصر روز بعد با دیدن گرانده مادمازل، گفت که او باید شوخی کرده باشد. او را به مایه خنده دادگاه تبدیل می کرد. او اصرار داشت که جدی است. او شوکه و متعجب به نظر می رسید -اما نه به اندازه بقیه دادگاه چند هفته بعد، هنگامی که نامزدی بین این دون خوان نسبتا پایین رتبه و دومین بانوی بالاترین رتبه در فرانسه، زنی معروف به هم فضیلت و هم مهارت او در دفاع از آن.

روی گردنش ایستاده بود و چین های عمیق پوست در امتداد پهلوهایش آویزان بود. درست است که شاخ‌هایش کوچک بودند، اما آنقدر زیبا ساخته شده بودند که قسم می‌خورید کار یک هنرمند است، از هر جواهری صیقلی‌تر و درخشان‌تر. هیچ تهدیدی در سر و چشمانش وجود نداشت. او کاملا آرام به نظر می رسید. •دختر آگنور [اروپا] برای دختری بسیار خوش تیپ و دوست داشتنی پر از تحسین بود.

تفسیر. دوک دو لاوزون یکی از بزرگترین اغواگران تاریخ بود و اغوای آرام و پیوسته او از گراند مادمازل شاهکار او بود. روش او ساده بود: غیر مستقیم. با احساس علاقه او به او در اولین گفتگو، تصمیم گرفت او را با دوستی فریب دهد.

اما، اگرچه او ملایم به نظر می رسید، اما در ابتدا می ترسید که او را لمس کند. سپس نزدیکتر رفت و گلها را به لبهای درخشان او کشید.

عاشق خوشحال شد

Machine Translated by Google

او فداکارترین دوست او می شد. در ابتدا این جذاب بود. مردی وقت می‌گذاشت تا با او درباره شعر، تاریخ، کارهای جنگ -موضوعات مورد علاقه‌اش صحبت کند. او به آرامی شروع به اعتماد به او کرد. سپس، تقریباً بدون اینکه او متوجه شود، احساسات او تغییر کرد: مرد بانوی عالی فقط به دوستی علاقه داشت؟ او به عنوان یک زن جذب او نشد؟ چنین افکاری او را متوجه می کرد که عاشق او شده است. این تا حدی چیزی بود که در نهایت باعث شد او مسابقه با برادر پادشاه را رد کند -تصمیمی که به طور هوشمندانه و غیرمستقیم توسط خود لاوزون تحریک شد، زمانی که او از ملاقات با او منصرف شد. و چگونه می‌توانست دنبال پول یا موقعیت یا رابطه جنسی باشد، در حالی که هرگز هیچ حرکتی نکرده بود؟

و تا زمانی که او توانست به مورد امید برای لذت دست یابد، دستان او را بوسید. او می توانست به سختی منتظر بقیه بود، فقط با سختی زیاد خود را مهار کرد. •حالا او خندید و روی چمن سبز بازی کرد، حالا دراز کشیده بود، تمام سفید برفی روی شن های زرد.

به تدریج شاهزاده خانم ترس خود را از دست داد و با دستان معصوم خود نوازش کرد سینه‌اش را وقتی برای نوازش او تقدیم کرد و حلقه‌های گلدسته‌ای تازه به شاخ‌هایش آویخت: وقتی قربانی مناسب را انتخاب

نه، درخشش اغوای لاوزون در این بود که گرانده مادمازل معتقد بود این او بود که تمام حرکات را انجام می داد.

کردی، باید او را به دست بیاوری تا در نهایت او حتی میل و میل را برانگیزد. حرکت از دوستی به عشق می‌تواند موفقیت را کسب کند که به گاو نر سوار می‌شود، کم می‌دانیم که بدون جلب
توجه به خود به عنوان یک مانور، اول، کلاهبردار دوستانه شما در حال استراحت بود. سپس نسخه‌هایی با اهداف شما اطلاعات ارزشمندی را در مورد آنها که خدا از شخصیت‌ها دور کرده
[illegible]
با اعتقاد به لبه آب، و سپس شما فقط به افکار آنها علاقه مند می شوید، در شرکت آنها، آنها به سمت دریا حرکت می کنند، تا زمانی که او غنیمت خود را به مقاومت آنها برد، و تنش معمولی بین دو
جنس را از بین می برد. اکنون آنها در سراسر جهان آسیب پذیر هستند، زیرا دوستی شما با آنها دروازه طلایی را به امتداد میانه اقیانوس باز کرده است: بدن آنها. ذهن آنها. در این مرحله، هر گونه اظهارنظر غیرمجاز، هرگونه تماس فیزیکی جزئی، جرقه فکری متفاوت را برمی انگیزد، که آنها را غافلگیر می کند: شاید چیز دیگری بین شما وجود داشته باشد. هنگامی که این احساس برانگیخته شد، آنها تعجب می کنند که چرا شما حرکتی انجام نداده اید، و خودشان ابتکار عمل را به دست می گیرند و از این توهم لذت می برند که آنها کنترل می کنند.

دگردیسی، -OVID،
ترجمه شده توسط Mary M. Innes

هیچ چیز در اغواگری مؤثرتر از این نیست که افراد اغوا شده را گمان کنند که آنها اغوا کننده هستند.

این چند تامل ما را به این درک می رساند که از آنجایی که در تلاش برای اغوا کردن، انجام اولین قدم ها بر عهده مرد است، برای اغواگر، اغوا کردن چیزی جز کاهش فاصله نیست، در این مورد تفاوت بین جنسیت و اینکه برای تحقق این امر لازم است که خود را زنانه کند یا حداقل خود را با هدف اغواگری خود یکی کند. .

من به او نزدیک نمی شوم، من فقط اطراف او را دور می زنم. این اولین وب است که او باید در آن وجود داشته باشد. .
چرخید.

-سورن کیرکگارد

کلید اغواگری

.مانند.

آلن راجر می نویسد: «اگر اغوای وجود داشته باشد، این اغواگر است که ابتدا گمراه می شود، به این معنا که از جنس خود کناره گیری می کند.

اغوا بدون شک هدف جنسی است

به کمال می رسد، اما تنها در ایجاد نوعی به آنجا می رسد

جایی که شما به عنوان یک اغواگر به دنبال آن هستید، توانایی حرکت دادن افراد در دی است
واکنشی که می خواهید آنها بروند. اما بازی خطرناک است. مثلا
اگر آنها مشکوک شوند که تحت تأثیر شما عمل می کنند، عصبانی می شوند. ما موجوداتی هستیم که نمی توانیم این احساس را تحمل کنیم که از خواست دیگران اطاعت می کنیم. اگر اهداف شما به دست شما برسد، دیر یا زود آنها علیه شما خواهند چرخید. اما اگر بتوانید آنها را مجبور کنید کاری را که می خواهید انجام دهند بدون اینکه متوجه شوند چه؟ اگر فکر کنند که کنترل دارند چه ؟ به این معنا که

Machine Translated by Google

قدرت غیرمستقیم و هیچ اغواگر نمی تواند جادوی خود را بدون آن انجام دهد.

اولین حرکت برای تسلط ساده است: هنگامی که هر پسر مناسب را انتخاب کردید، باید هدف را به سمت شما بیاورید. اگر در مراحل ابتدایی، بتوانید اهداف خود را به این فکر کنید که آنها کسانی هستند که اولین برنامه را ایجاد می کنند، بازی را برده اید. هیچ رنجشی، هیچ واکنش متقابل انحرافی، هیچ پارانویایی وجود نخواهد داشت.

شبیه‌سازی‌های گومورا
اغواگر چیزی بیش از یک لزبین نیست."

-فردریک مونیرون،
SÉDUIRE: L'IMAGINAIRE DE LA SÉDUCTION DE DON GIOVANNI
میک جگر

برای اینکه آنها به سمت شما بیایند نیاز به دادن فضا به آنها دارد. این را می توان به روش های مختلفی انجام داد. شما می توانید اطراف وجود آنها را تحت الشعاع قرار دهید، اجازه دهید آنها در مکان های مختلف متوجه شما شوند اما هرگز به آنها نزدیک نشوند. شما از این طریق توجه آنها را به خود جلب خواهید کرد و اگر آنها بخواهند این شکاف را پر کنند، باید به سمت شما بیایند. شما می توانید با آنها دوست شوید، همانطور که Lauzunبا Grande Mademoiselleانجام داد، به طور پیوسته نزدیک تر می شوید و همیشه فاصله مناسب برای دوستان جنس مخالف را حفظ می کنید. همچنین می‌توانید با آن‌ها موش و گربه بازی کنید، ابتدا علاقه‌مند به نظر می‌رسید، سپس عقب‌نشینی کنید —فعالانه آنها را فریب دهید تا شما را در وب‌تان دنبال کنند. هر کاری که انجام می دهید، و هر نوع اغواگری که انجام می دهید، باید به هر قیمتی از تمایل طبیعی به شلوغ کردن اهداف خود اجتناب کنید. این اشتباه را مرتکب نشوید که فکر کنید آنها علاقه خود را از دست می دهند، مگر اینکه فشار وارد کنید، یا اینکه آنها از سیل توجه لذت خواهند برد. توجه بیش از حد در اوایل در واقع فقط نشان دهنده ناامنی است و در مورد انگیزه های شما تردید ایجاد می کند. بدتر از همه این است که به اهداف شما جایی برای تخیل نمی دهد. یک قدم به عقب برو؛ اجازه دهید افکاری که شما برانگیخته اید طوری به سراغشان بیایند که انگار مال خودشان است. اگر با کسی سروکار دارید که تأثیر عمیقی روی شما دارد، این اهمیت دو چندان می‌شود.

همانطور که او [مشتری] با عجله به این طرف و آن طرف می‌رفت ، با دیدن یک دوشیزه آرکادی کوتاه ایستاد. آتش شور، مغز استخوان هایش را شعله ور کرد. این دختر کسی نبود که وقت خود را صرف ریسندگی الیاف نرم پشم یا چیدن موهایش به سبک های مختلف کند. او یکی از جنگجویان دایانا بود که تونیک خود را با سنجاق سنجاق به هم پوشیده بود، بند هایش را با بی احتیاطی توسط یک روبان سفید گیر کرده بود و یک نیزه سبک یا خود را در دست داشت.

. . . تعظیم.
اوج اوج خود را پشت سر گذاشته بود، وقتی وارد بیشه ای شد که درختانش هرگز تبر را حس نکرده بودند. در اینجا او کتک خود را از روی شانه هایش برداشت، کمان انعطاف پذیر خود را باز کرد و روی چمن دراز کشید و سرش را روی کتک نقاشی شده اش گذاشت. وقتی مشتری او را خسته و بی‌حفاظ دید، گفت: این رازی است که همسرم از آن چیزی نمی‌داند، یا اگر با آن آشنا شود، ارزش سرزنش او را دارد! •بدون اتلاف وقت ظاهر و لباس دیانا را به خود گرفت و با دختر صحبت کرد.

ما هرگز نمی توانیم واقعاً جنس مخالف را درک کنیم. آنها همیشه برای ما ترسناک هستند، و این راز است که تنش بسیار لذت بخش در اغوا را فراهم می کند. اما همچنین منبع ناراحتی است. فروید به طرز معروفی از خود می پرسید که زنان واقعاً چه می خواهند. حتی برای این متفکران روان‌شناس، جنس مخالف سرزمینی بیگانه بود. هم برای مردان و هم برای زنان، احساسات ریشه‌ای ترس و اضطراب در رابطه با جنس مخالف وجود دارد. پس در مراحل اولیه یک اغواگری، باید راه هایی برای آرام کردن هرگونه حس بی اعتمادی که ممکن است فرد مقابل تجربه کند، بیابید. (احساس خطر و ترس می تواند بعداً اغواگری را تشدید کند، اما اگر در مراحل اول چنین احساساتی را تحریک کنید، به احتمال زیاد هدف را می ترسانید.) یک فاصله خنثی ایجاد کنید، بی ضرر به نظر می رسد و به خود فرصت می دهید که حرکت. کازانووا اندکی زنانگی را در شخصیت خود پرورش داد -علاقه به لباس، تئاتر، مسائل خانگی -که دختران جوان به آن آرامش می دادند.

تولیا دآراگونا، نجیب‌زاده رنسانس، با ایجاد دوستی با متفکران و شاعران بزرگ زمان خود، از ادبیات و فلسفه صحبت می‌کرد -هر چیزی جز بودوآر (و هر چیزی جز پول که هدف او نیز بود). یوهانس، راوی کتاب خاطرات اغواگر سورن کیرکگارد، هدف خود، کوردلیا را از دور دنبال می کند. وقتی مسیرهای آنها متقابل می شود، او خوش اخلاق و ظاهراً خجالتی است. وقتی کوردلیا با او آشنا می شود، او را نمی ترساند. در واقع او به قدری بی‌ضرر است که آرزو می‌کند کاش کمتر چنین بود.

گفت: «عزیزترین یاران من، کجا شکار می‌کردی؟» روی کدام پشته‌های کوه؟» او خودش را از روی چمن‌ها بلند کرد: «سلام ای معشوقه الهی»، فریاد زد: «در نظر من از

دوک الینگتون، هنرمند بزرگ جاز و یک اغواگر تمام عیار، این کار را خواهد کرد

Machine Translated by Google

در ابتدا خانم ها را با ظاهر زیبا، لباس های شیک و چا ریزما خیره می کند. اما وقتی با زنی خلوت می‌کرد، کمی به عقب برمی‌داشت، بیش از حد مؤدب می‌شد و فقط حرف‌های کوچک می‌گفت. مکالمه پیش پا افتاده می تواند یک تاکتیک درخشان باشد. هدف را هیپنوتیزم می کند. کسل بودن جلوی شما به ظریف ترین کلمه وسوسه انگیز، کوچکترین نگاه، قدرتی تقویت شده می دهد. هرگز به عشق اشاره نکنید و غیبت آن را به وضوح بیان کنید -قربانیان شما تعجب خواهند کرد که چرا هرگز درباره احساسات خود صحبت نمی کنید، و از آنجایی که آنها چنین افکاری دارند، فراتر می روند و تصور می کنند چه چیز دیگری در ذهن شما می گذرد. آنها کسانی هستند که موضوع عشق یا محبت را مطرح می کنند. dullness De liberateکاربردهای زیادی دارد. در روان‌درمانی، پزشک پاسخ‌های تک هجایی می‌دهد تا بیماران را به سمت خود بکشاند و باعث آرامش و باز شدن آنها شود. در مذاکرات بین‌المللی، هنری کیسینجر دیپلمات‌ها را با جزئیات خسته‌کننده آرام می‌کرد، سپس با درخواست‌های جسورانه اعتصاب می‌کرد. در اوایل یک اغوا، کلمات کم رنگ اغلب موثرتر از کلمات واضح هستند -هدف آنها را کوک می کند، به صورت شما نگاه می کند، شروع به تخیل می کند، خیال پردازی می کند، تحت طلسم شما قرار می گیرد.

خود جوو -برایم مهم نیست که صدایم را بشنود!" جوو با شنیدن صحبت های او خندید.
با خوشحالی از اینکه او را به خودش ترجیح می دهد، او را بوسید -نه با محدودیتی که به بوسه های دوشیزه تبدیل شود: و

همانطور که او شروع به گفتن از شکارهای خود در جنگل کرد، او با در آغوش گرفتن او مانع شد و با یک اقدام شرم آور به خود واقعی خود خیانت کرد. تا آنجایی که یک زن می توانست در برابر او مقاومت کرد. . اما چگونه می تواند یک

.

دختر بر مرد غلبه می کند و چه کسی می تواند مشتری را شکست دهد؟
او راه خود را داشت و به هوای بالا بازگشت.

دگرگونی ها -OVID ،
ترجمه شده توسط Mary M. Innes

رسیدن به اهداف خود از طریق افراد دیگر بسیار موثر است. در فیلتر کردن دایره آنها و شما دیگر غریبه نیستید. قبل از اینکه اغواگر قرن هفدهم، کنت دو گرامونت حرکتی انجام دهد، با خدمتکار اتاق هدف خود، پیشخدمت او، یک دوست و حتی یک معشوقه دوست می شد. به این ترتیب او می‌توانست اطلاعات جمع‌آوری کند و راهی برای نزدیک شدن به او بی‌خطر بیابد. او همچنین می‌توانست ایده‌هایی بسازد، چیزهایی بگوید که شخص ثالث احتمالاً تکرار می‌کند، چیزهایی که خانم را مجذوب خود می‌کند، به‌ویژه وقتی از طرف کسی که او می‌شناسد آمده باشد.

من ترجیح می‌دادم صدای پارس سگم از روی یک کلاغ را بشنوم تا یک مرد
قسم بخور که دوستم دارد

-بیتریس، در ویلیام
شکسپیر، هیاهوی بسیار
در مورد هیچ چیز

Ninon de l'Enclos، خصمانه قرن هفدهم و استراتژیست اغواگری، معتقد بود که پنهان کردن مقاصد نه تنها یک ضرورت است، بلکه به لذت بازی می‌افزاید. مرد هرگز نباید احساسات خود را اعلام کند، او احساس کرد، به خصوص در اوایل. تحریک کننده است و باعث بی اعتمادی می شود. نینون یک بار اظهار داشت: «زن خیلی بهتر متقاعد می شود که با آنچه حدس می زند دوست داشته شود تا آنچه به او گفته می شود. اغلب عجله یک فرد در بیان احساساتش ناشی از تمایل کاذب برای راضی کردن است و فکر می کند که این باعث تملق دیگران می شود. اما میل به خشنود کردن می تواند آزار دهنده و آزار دهنده باشد. بچه‌ها، گربه‌ها و عشوه‌ها با ظاهراً تلاش نکردن، حتی به ظاهر بی‌علاقه، ما را به سمت خود می‌کشند. یاد بگیرید که احساسات خود را پنهان کنید و به مردم اجازه دهید بفهمند چه اتفاقی برای خودشان می افتد.

من مردی را می شناسم که معشوق با او کاملاً دوستانه و راحت بود. اما اگر با کمترین اشاره ای آشکار می کرد که عاشق است، معشوق می گفت

از او به اندازه Pleiadesکه ستارگان آنها در بهشت آویزان هستند، دور شوید. در چنین مواردی، نوعی دولت داری است. طرف مورد نظر به شدت و تا آخرین درجه از همنشینی با عزیزش لذت می برد، اما اگر به درون خود اشاره می کرد

در همه عرصه‌های زندگی، هرگز نباید این تصور را ایجاد کنید که به دنبال چیزی هستید -که مقاومتی را بالا می‌برد که هرگز آن را پایین نمی‌آورید.
یاد بگیرید که از طرفی به مردم نزدیک شوید. رنگ‌هایتان را بی‌صدا کنید، با هم ترکیب کنید، خطرناک به نظر می‌رسند، و بعداً فضای بیشتری برای مانور خواهید داشت. همین امر در سیاست نیز صادق است، جایی که جاه طلبی آشکار اغلب مردم را می ترساند.
ولادیمیر ایلیچ لنین در نگاه اول شبیه یک روسی روزمره به نظر می رسید. او مانند یک کارگر لباس می پوشید، با لهجه دهقانی صحبت می کرد، هوای عظمت نداشت.
این باعث شد تا عموم احساس راحتی کنند و با او همذات پنداری کنند. البته در زیر این ظاهر ظاهراً ملایم، مردی عمیقاً باهوش بود که همیشه در حال مانور دادن بود. زمانی که مردم متوجه این موضوع شدند دیگر خیلی دیر شده بود.

احساساتی که او می توانست به دست آورد، اما بدبخت بود
کسری از لطف معشوق، و در معامله تمام تکبر را تحمل کرد

Machine Translated by Google

نماد: تار عنکبوت. عنکبوت گوشه ای بی خطر پیدا می کند

که وب خود را بچرخاند. هر چه وب بیشتر طول بکشد، شگفت‌انگیزتر است

ساخت و ساز آن، با این حال تعداد کمی واقعاً متوجه آن می‌شوند -رشته‌های غول‌آمیز آن هستند

تقریبا نامرئی عنکبوت نیازی به تعقیب غذا ندارد، یا

حتی برای حرکت آرام در گوشه ای نشسته و منتظر است

قربانیان خود به خود به سراغ آن بیایند و به دام بیفتند

خودشان در وب

و هوسی که عشق قادر به انجام آن است.

—IBN HAZM; حلقه از

کبوتر: رساله ای در مورد

هنر و تمرین عرب

LOVE، ترجمه شده توسط AJ

اربری

واژگونی

در جنگ شما به فضا نیاز دارید تا نیروهای خود را هماهنگ کنید، فضایی برای مانور دادن غلبه کنیم و فرصتی برای فکر کردن یا واکنش به آنها ندهیم. اگرچه کازانووا استراتژی های خود را با زن مورد نظر تطبیق داد، اما اغلب سعی می کرد تأثیری فوری بگذارد و در اولین برخورد، میل او را برانگیخت. شاید او کمی شجاعت انجام دهد و یک زن در خطر را نجات دهد. شاید طوری لباس می پوشید که هدفش در میان جمعیت متوجه او شود. در هر صورت، هنگامی که توجه زن را جلب می کرد، با سرعت برق حرکت می کرد. آژیر مانند کلئوپاترا سعی می کند تأثیر فیزیکی فوری بر مردان بگذارد و به قربانیان خود فرصت یا فضایی برای عقب نشینی نمی دهد. او از عنصر غافلگیری استفاده می کند. اولین دوره تماس شما با کسی می تواند سطحی از میل را شامل شود که هرگز تکرار نخواهد شد. جسارت روز را به همراه خواهد داشت.

فضای بیشتری دارید. استراتژی شما می تواند پیچیده تر باشد. اما گاهی اوقات بهتر است به بوسه سلمن غلبه

اما اینها اغواهای کوتاه هستند. Sirensو Casanovasفقط از تعداد قربانیان خود لذت می برند و به سرعت از یک فتح به فتح دیگر می روند و این می تواند خسته کننده باشد. کازانووا خود را سوخت. آژیرها، سیری ناپذیر، هرگز راضی نمی شوند. اغواگری غیرمستقیم و با دقت ساخته شده ممکن است تعداد فتوحات شما را کاهش دهد، اما بیشتر با کیفیت آنها جبران می کند.

Machine Translated by Google

3

ارسال سیگنال های ترکیبی

زمانی که مردم از حضور شما آگاه شوند و

شاید مبهم مجذوب، شما نیاز به هم بزنید

علاقه قبل از اینکه روی شخص دیگری ثابت شود. obچیست

بدبین و چشمگیر ممکن است در ابتدا توجه آنها را جلب کند، اما

که توجه اغلب کوتاه مدت است. در دراز مدت، ambi

guityبسیار قوی تر است. بسیاری از ما بیش از حد آگاه هستیم

- ousدر عوض، به سختی می توان فهمید. ارسال سیگنال های ترکیبی:

هم سخت و هم لطیف، هم روحانی و هم خاکی، هر دو بی‌نظیر

سنت و حیله گری ترکیبی از کیفیت ها عمق را نشان می دهد که

حتی اگر گیج کننده باشد، مجذوب می شود. هاله ای مبهم و مرموز

باعث می شود مردم بخواهند بیشتر بدانند و آنها را بکشند

به حلقه شما با اشاره چنین قدرتی ایجاد کنید

در چیزی متناقض در درون شما

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

خوب و بد

در سال ،1806زمانی که پروس و فرانسه در حال جنگ بودند، آگوست، خوش تیپ شاهزاده بیست و چهار ساله پروس و برادرزاده فردریک کبیر توسط ناپلئون اسیر شد. ناپلئون به جای حبس کردن او، او را مجبور کرد تا در قلمرو فرانسه سرگردان شود و از طریق جاسوسان او را زیر نظر داشت. شاهزاده وقف لذت بود و وقت خود را از شهری به شهر دیگر می‌گذراند و دختران جوان را اغوا می‌کرد. در سال 1807او تصمیم گرفت از کاخ دو کوپت در سوئیس بازدید کند، جایی که نویسنده بزرگ فرانسوی مادام دو استال در آن زندگی می کرد.

آگوست توسط مهماندارش با تشریفاتی که می‌توانست مورد استقبال قرار گرفت. بعد از اینکه او را به مهمانان دیگرش معرفی کرد، همه به اتاق نشیمن رفتند و در آنجا از جنگ ناپلئون در اسپانیا، مدهای فعلی پاریس و غیره صحبت کردند. ناگهان در باز شد و مهمان دیگری وارد شد، زنی که به نحوی در اتاقش در هنگام شلوغی ورودی شاهزاده مانده بود. مادام رکامیه سی ساله، نزدیکترین دوست مادام دو استال بود. او خود را به شاهزاده معرفی کرد، سپس به سرعت به اتاق خواب خود رفت.

رایشارت ژولیت را دیده بود

در یک رقص دیگر، با کمال احتیاط اعتراض کرد که نمی رقصد، و بعد از مدتی، لباس شب سنگینش را درآورد تا یک لباس روشن از زیرش نشان دهد. از هر طرف،

زمزمه هایی وجود داشت و

زمزمه هایی در مورد عشوه گری و محبت او.

مثل همیشه، ساتن سفید پوشیده بود، برش خیلی کم پشت، و شانه های جذاب او را آشکار می کرد. مردها از او خواستند برقصد، آگوست می دانست که مادام رکامیر در قصر است. در واقع برای آنها. .. او داستان های زیادی در مورد این زن بدنام شنیده بود، که در سال های موسیقی پس از انقلاب فرانسه، زیباترین موسیقی فرانسه به حساب می آمد. اتاقی در لباس یونانی دیافان او. سرش این بود رنگی را که معروف کرده بود، آشکار می کرد و به چنین راه آرزوی می رقصید. نقاشان رزرو و دیوید. چهره و مد همیشه او و حتی پاهایش را آگوستن کرد. در واقع، او کوچکترین امپراتور بود که تا به امشال دوام شاه لوئیس بود. برادر امپراتور ناپلئون را شکسته بود.

با یک فیچو موسلین بسته شده است.

او با ترس به حضار تعظیم کرد و سپس در حالی که به آرامی به دور خود می چرخید، یک روسری شفاف را با نوک انگشتانش تکان داد، به طوری که به نوبه خود به داخل روسری تبدیل شد.

شباهت پرده، حجاب، ابر. همه اینها با ترکیبی عجیب از دقت و کسالت، او از چشمانش به شیوه ای ظریف و جذاب استفاده کرد. او با چشمانش رقصید. گفتگوهای دیگر، خود مادام رکامیه. اما آگوست فقط می توانست به مادام رکامیه فکر کند.

اما آن چند لحظه ای که او صحنه را با ورود ناگهانی خود دزدیده بود، او را غافلگیر کرد: او همانطور که مردم می گفتند زیبا بود، اما چشمگیرتر از زیبایی او، نگاه او بود که بسیار شیرین و در واقع آسمانی به نظر می رسید. نشانه ای از غم در چشم ها مهمانان دیگر به بدن، تمام آن تکان دادن ریتمیک بی سر و صدا سر، حسی است. مردان را به قلمروی از

آن شب هنگام شام، او را تماشا کرد. او زیاد صحبت نمی کرد و چشمانش را به سمت پایین نگه داشت، اما یکی دو بار به بالا نگاه کرد -مستقیماً به شاهزاده. بعد از شام، مهمانان در گالری جمع شدند و چنگ آوردند. مادام رکامیه برای شادی شاهزاده شروع به نواختن کرد.

Machine Translated by Google

خواندن یک آهنگ عاشقانه و حالا، ناگهان، او تغییر کرد: وقتی به او نگاه می کرد، نگاهی شیطانی در چشمانش بود. صدای فرشته، نگاه ها، انرژی که چهره او را متحرک می کرد، ذهن او را به لرزه انداخت. او گیج شده بود. وقتی شب بعد همان اتفاق افتاد، شاهزاده تصمیم گرفت اقامت خود را در قصر تمدید کند.

سعادت غیر زمینی ژولیت یک عصبانیت کشنده بود و برای شبیه به فرشته شدن بسیار خطرناک تر! موسیقی ضعیف تر شد. ناگهان با یک ترفند ماهرانه، موهای شاه بلوطی ژولیت شل شد

در روزهای بعد، شاهزاده و مادام رکامیه با هم قدم زدند، در دریاچه پارویی زدند و در رقص شرکت کردند و سرانجام او را در آغوش گرفت. تا پاسی از شب صحبت می کردند. اما هیچ چیز برای او روشن نشد: او بسیار روحانی، بسیار نجیب به نظر می رسید، و سپس یک لمس دست، یک اظهارات عشوه گرانه ناگهانی وجود داشت. پس از دو هفته در قصر، واجد شرایط ترین لیسانس در اروپا تمام عادات آزادانه خود را فراموش کرد و به مادام رکامیه پیشنهاد ازدواج داد. او به مذهب کاتولیک گروید، و او از شوهر بسیار بزرگترش طلاق گرفت. (او به او گفته بود که ازدواج او هرگز به پایان نرسیده است و بنابراین کلیسای کاتولیک می تواند آن را باطل کند.) سپس او می آمد تا با او در پروس زندگی کند. مادام قول داد هر طور که می خواهد عمل کند. شاهزاده با عجله به پروس رفت تا از خانواده‌اش رضایت بگیرد و مادام برای ابطال درخواست به پاریس بازگشت. آگوست او را با نامه های عاشقانه پر کرد و منتظر ماند. زمان گذشت؛ او احساس کرد که دارد دیوانه می شود. سپس، در نهایت، یک نامه: او نظر خود را تغییر داده بود.

و در ابرهای اطراف او افتاد. کمی بند آمده، در بودوار کم نورش ناپدید شد. و در آنجا جمعیت به دنبال او رفتند و او را دیدند که با لباس چای گشاد روی رختخوابش دراز کشیده است و رنگ پریده به نظر می رسید، مانند روان ژرار، در حالی که خدمتکارانش پیشانی او را خنک می کردند.

آب دستشویی.

-مارگارت ترونسر،
مادام ریکامیر

چند ماه بعد، مادام رکامیه برای آگوست هدیه ای فرستاد: نقاشی معروف ژرار از او که روی مبل دراز کشیده بود. شاهزاده ساعت ها را در مقابل منتقدان گذراند. آنها بر این اساس ، سعی می کنند رمز و راز پشت نگاه او را سوراخ کنند. او به جمع زیبای فتوحات او ملحق شده بود -مردانی مانند نویسنده بنجامین کنستانت، که بیان فلورنتین به بهترین شکل در مورد او گفت: "او آخرین عشق من بود. تا آخر عمرم مثل یک درخت تضادهایی که رعد و برق زد.» تسلط بر زندگی شهوانی زنان؛ کنتراست

این ایده که دو متمایز است
عناصر در ترکیب شده اند
لبخند مونالیزا یکی است
که به چندین مورد ضربه زده است

تفسیر. فهرست فتوحات مادام رکامیر با بزرگتر شدنش چشمگیرتر شد: شاهزاده مترنیچ، دوک ولینگتون، نویسندگان کنستانت و شاتوبریان وجود داشتند. برای همه این مردان، او یک وسواس بود، که تنها زمانی که از او دور می‌شدند شدت آن بیشتر می‌شد. منبع قدرت او دوگانه بود. اول، او چهره ای ژلیک داشت که مردان را به سمت خود می کشاند. این غرایز پدرانه را جذب می کرد و با معصومیتش جذاب بود. اما پس از آن، کیفیت دومی به چشم می خورد، در نگاه های عشوه گر، رقص وحشیانه، شادی ناگهانی -همه این مردان غافلگیر شده بودند. واضح است که او بیشتر از آن چیزی که فکر می کردند وجود داشت، پیچیدگی جالبی. هنگامی که تنها بودند، خود را در حال تفکر در این تناقضات می دیدند، گویی سمی در خونشان جاری است. مادام رکامیر یک معما بود، مشکلی که باید حل می شد. هر چه می خواستی، چه یک شیطان عشوه گر یا یک الهه دست نیافتنی، به نظر می رسید که باشد. او مطمئناً با نگه داشتن مردانش در فاصله معینی به این توهم دامن می زد، بنابراین آنها هرگز نمی توانستند او را بفهمند. و او ملکه اثر محاسبه شده بود، مانند ورود غافلگیرکننده اش در ،Chateau de Coppetکه او را در مرکز توجه قرار داد، حتی برای چند ثانیه.

بین رزرو و
اغوا، و بین
فداکارترین مهربانی
و شهوانی که بی‌رحمانه مطالبه
می‌کند —مردان را چنان می‌بلعد
که انگار موجوداتی بیگانه هستند.

-سیگمون دی فروید، لئوناردو
داوینچی و خاطره ای از
دوران کودکی او، ترجمه شده
توسط آلن تایسون

دستان [اسکار وایلد] چاق و شل بود. دست دادن او گیرش نداشت، و در اولین برخورد، از لنگی مخملی خود عقب نشینی کرد، اما این بیزاری به زودی برطرف شد.

او شروع به صحبت کرد، زیرا مهربانی و میل واقعی او برای خشنود کردن باعث می شد فرد آنچه را که ناخوشایند بود فراموش کند

Machine Translated by Google

فرآیند اغوا کننده شامل پر کردن ذهن کسی با تصویر شماست.
معصومیت، یا زیبایی شما، یا عشوه گری شما می تواند توجه آنها را جلب کند، اما نه وسواس آنها را. آنها به زودی به تصویر چشمگیر بعدی خواهند رفت. برای تعمیق علاقه آنها، باید به پیچیدگی ای اشاره کنید که در یک یا دو هفته قابل درک نیست. شما یک رمز و راز گریزان هستید، یک فریب مقاومت ناپذیر، که نویدبخش لذت بزرگی است اگر فقط بتوان آن را تصرف کرد. هنگامی که آنها شروع به خیال پردازی در مورد شما می کنند، در آستانه شیب لغزنده اغوا می شوند و نمی توانند جلوی سر خوردن خود را بگیرند.

در ظاهر و تماس ظاهری، به آداب او جذابیت می بخشید و به دقت گفتار او لطف می بخشید. اولین نگاه او به طرق مختلف مردم را تحت تأثیر قرار داد.

برخی به سختی می‌توانستند خنده خود را مهار کنند، برخی دیگر احساس خصومت می‌کردند، عده کمی دچار «خزش‌هایی» بودند که بسیاری از ناآرامی بودنشان آگاه بودند، اما به جز یک اقلیت کوچک که هرگز نتوانستند از اولین احساس تنفر خود خلاص شوند و از سر راه خود دوری کردند. دبلیو بی ییتس می گوید، هر دو جنس او را غیرقابل مقاومت می دانستند و به گفته دبلیو بی ییتس، از نظر مردان جوان زمان خود، او مانند شخصیتی پیروز و دستور از عصری دیگر بود.

مصنوعی و طبیعی

او که موفق شد در سال 1881در برادوی، اپرت گیلبرت و سالیوان بود.

تی

طنزی درباره دنیای بی‌نظیر زیبایی‌شناسان و شیک پوشان که در لندن بسیار مد شده بودند. مروجین اپرت برای کسب درآمد از این مد، تصمیم گرفتند یکی از بدنام ترین زیبایی های انگلستان را برای یک تور سخنرانی به آمریکا دعوت کنند: اسکار وایلد. در آن زمان تنها بیست و هفت سالگی، وایلد بیشتر به خاطر شخصیت عمومی‌اش مشهور بود تا به خاطر مجموعه کوچک کارهایش. مروجین آمریکایی مطمئن بودند که مردم آنها مجذوب این مرد می شوند، کسی که تصور می کردند مثل همیشه با یک گل در دست راه می رود، اما انتظار نداشتند که دوام بیاورد. او چند سخنرانی انجام می‌داد، سپس نوآوری از بین می‌رفت و او را به خانه می‌فرستادند.

-هسکت پیرسون، اسکار وایلد: زندگی و هوش او

روزی روزگاری آهنربایی وجود داشت و در همسایگی نزدیک او چند برادر خودکامی زندگی می‌کرد. یک روز دو یا سه ساده کوچک تمایل ناگهانی به رفتن و بازدید از آهنربا پیدا کردند و شروع کردند به صحبت در مورد کار خوشایندی که انجام دادن آن خواهد بود. پرونده های دیگر در همان نزدیکی آنها را شنیدند.

پول خوبی بود و وایلد قبول کرد. در بدو ورود به نیویورک، مرد گمرکی از او پرسید که آیا چیزی برای اظهار وجود دارد یا خیر: او پاسخ داد: «من هیچ چیز برای اظهار کردن ندارم، جز نبوغم».

دعوت‌نامه‌ها سرازیر شدند. جامعه نیویورک کنجکاو بود که با این اتفاق عجیب روبرو شود. زنان وایلد را مسحور کننده می دانستند، اما روزنامه ها کمتر مهربان بودند. نیویورک تایمز او را "شاهی زیبایی شناختی" نامید. سپس، یک هفته پس از ورودش، اولین سخنرانی خود را ایراد کرد. سالن مملو از جمعیت بود. بیش از هزار نفر آمدند، بسیاری از آنها فقط برای اینکه ببینند او چه شکلی است. ناامید نشدند. وایلد گلی با خود حمل نمی‌کرد و بلندتر از آن چیزی بود که انتظار داشتند، اما موهای بلندی داشت و کت و شلوار مخملی سبز رنگ و کت و شلوار و جوراب ابریشمی به تن داشت. بسیاری از مخاطبان به تعویق افتادند. همانطور که از روی صندلی به او نگاه می کردند، ترکیبی از جثه بزرگ و لباس زیبایش نسبتاً نفرت انگیز بود. برخی از مردم آشکارا می خندیدند، برخی دیگر نمی توانستند ناراحتی خود را پنهان کنند. آنها انتظار داشتند از آن مرد متنفر باشند. سپس شروع به صحبت کرد.

گفتگو کردند و آنها نیز به همین میل مبتلا شدند. هنوز دیگران به آنها ملحق شد، تا اینکه در نهایت همه پرونده ها شروع به بحث در مورد این موضوع کردند، و بیشتر و بیشتر تمایل مبهم آنها به یک انگیزه تبدیل شد.

"چرا امروز نمیری؟" یکی از آنها گفت؛ اما دیگران بر این عقیده بودند که بهتر است صبر کنیم تا فردا.

موضوع «رنسانس انگلیسی»، جنبش «هنر برای هنر» در انگلستان در اواخر قرن نوزدهم بود. صدای وایلد ثابت شد که هیپ نوک است. او یک جور متری، متین و تصنعی صحبت می‌کرد، و کمتر کسی واقعاً می‌فهمید چه می‌گوید، اما سخنرانی بسیار شوخ‌آمیز بود و روان بود.

در همین حین، بدون اینکه متوجه شوند، به طور غیرارادی به آهنربا نزدیک‌تر می‌شدند، آهنربایی که کاملاً ساکن آنجا بود و ظاهراً توجهی به آنها نداشت. و بنابراین آنها همیشه به بحث و گفتگو ادامه دادند.

ظاهر او قطعاً عجیب بود، اما در مجموع، هیچ نیویورکی تا به حال چنین مرد جذابی را ندیده یا نشنیده بود، و این سخنرانی موفقیت بزرگی بود.

حتی روزنامه ها هم با آن گرم شدند. چند هفته بعد در بوستون، حدود شصت پسر از هاروارد کمینی را آماده کرده بودند: آنها با پوشیدن زانو شلوار، حمل گل و اپ، این شاعر برجسته را مسخره می کردند.

Machine Translated by Google

با صدای بلند در ورودی او تمجید می کند. وایلد کمترین آشفتگی نداشت.
حضار به کامنت های بداهه او خندیدند و وقتی پسرها به او سر زدند، او وقار خود را حفظ کرد و به هیچ وجه عصبانی نشد. بار دیگر، تضاد بین رفتار و ظاهر او باعث شد تا او نسبتاً خارق العاده به نظر برسد. بسیاری از آنها عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند و وایلد در راه تبدیل شدن به یک هیجان بود.

به طور نامحسوسی به همسایه خود نزدیک می شوند. و هر چه بیشتر صحبت می‌کردند، بیشتر احساس می‌کردند که انگیزه قوی‌تر می‌شود، تا اینکه افراد بی‌صبرتر اعلام کردند که آن روز می‌روند، هر کاری که بقیه انجام دهند. برخی شنیده شد

تور سخنرانی کوتاه به یک ماجرای بین‌المللی تبدیل شد. در سان فران سیسکو، این مدرس مدعو هنر و زیبایی‌شناسی ثابت کرد که می‌تواند همه را زیر میز بنوشد و پوکر بازی کند، که او را به بهترین فصل تبدیل کرد.

می گویند که این وظیفه آنهاست که از آهنربا بازدید کنند و آنها باید مدتها پیش می رفتند. و در حالی که صحبت می‌کردند، همیشه نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شدند، بدون اینکه متوجه شوند که حرکت کرده‌اند. سپس، سرانجام، بی حوصله ها پیروز شدند، و با یک تکانه مقاومت ناپذیر، تمام بدن فریاد زد: "انتظار فایده ای ندارد. امروز می رویم.

در راه بازگشت از ساحل غربی، وایلد قرار بود در کولو رادو توقف کند و به او اخطار داده شد که اگر شاعر پسر زیبا جرات کند در شهر معدنی لیدویل ظاهر شود، از بلندترین درخت آویزان خواهد شد. این دعوتی بود که وایلد نمی توانست رد کند. با رسیدن به لیدویل، او به هوسبازان و نگاه های زننده نادیده گرفت. او معادن را گشت، نوشید و ورق بازی کرد، سپس درباره بوتیچلی و سلینی در سالن سخنرانی کرد. معدنچیان نیز مانند دیگران تحت طلسم او قرار گرفتند و حتی معدنی را به نام او نامگذاری کردند. از یکی از گاوچران شنیده شد که می گفت: "آن فرد هنرمندی است، اما او می تواند هر کدام از ما را زیر میز بنوشد و بعد ما را دو تا به خانه ببرد."

الان میریم ما فوراً می رویم." و سپس در یک توده متفق القول آنها را رد کردند و در لحظه ای دیگر

تفسیر. اسکار وایلد در افسانه‌ای که یک بار در شام بداهه‌نویسی کرد، با چسبیدن به آهن‌ربا در مورد چند براده فولادی صحبت کرد که میل ناگهانی برای بازدید از آهن‌ربای مجاور پیدا می‌کرد. در هر طرف سپس همانطور که آنها در مورد این موضوع با یکدیگر صحبت می کردند، متوجه شدند که آهنربای متحرک لبخند زد -برای نزدیکتر به آهنربا بدون اینکه بدانند چگونه یا چرا. در نهایت آنها براده های فولادی جارو شده بودند، هیچ شکی نداشتند، اما در یک جرم به سمت آهنربا قرار داشتند. "سپس آهنربا لبخند زد -زیرا فولادی که از پرونده های آنها بازدید می کرد هیچ شکی نداشت، اما آنها به میل خود این بازدید را انجام می دادند. چنین تأثیری بود که خود وایلد روی همه اطرافیانش گذاشت.

-به نقل از OSCA R WILDE، ریچارد لو گالین در هسکت پیرسون، اسکار وایلد: زندگی و هوش او

جذابیت وایلد بیش از یک محصول جانبی شخصیت او بود، بلکه کاملاً حساب شده بود. او که طرفدار پارادوکس بود، آگاهانه عجیب و غریب و ابهام خود را به نمایش گذاشت، تضاد بین ظاهر شیک او و عملکرد شوخ و بی دردسرش. او طبیعتاً گرم و بی‌نظیر بود ، او تصویری ساخت که برخلاف طبیعت او بود. مردم بودند و شوالیه‌ها پراکنده می‌شدند و هرکدام رانده ، گیج، کنجکاو و در نهایت به سمت این مرد کشیده می‌شدند که به نظر می‌رسید راهی به جایی می‌رسید که نمی‌توانست بفهمد. افکار او را متمایل کردند، به احتمال زیاد ریوالین بود

حالا که bohort

پارادوکس اغوا کننده است زیرا با معنا بازی می کند. ما مخفیانه تحت فشار عقلانیت زندگی خود هستیم، جایی که همه چیز معنایی دارد. در مقابل، اغوا با ابهام، سیگنال‌های مختلط، و هر چیزی که از تفسیر دوری می‌کند، رشد می‌کند. اکثر مردم به طرز دردناکی آشکار هستند.

با دیدن این، او به سمت او رفت و در چشمان او نگاه کرد، با خوشایندی به او سلام کرد. •"خدا حفظت کنه زن دوست داشتنی!" •دختر گفت: متشکرم و با شرمندگی ادامه داد: خدای متعال که همه دلها را شاد می کند، دل و ذهن شما را شاد کند!

اگر شخصیت آنها نمایشی باشد، ممکن است لحظه ای جذب شویم، اما کشش از بین می رود. هیچ عمق و هیچ حرکت مخالفی وجود ندارد که ما را به درون بکشد. کلید جذب و حفظ توجه، پرتوافکنی اسرار است. و هیچ کس به طور طبیعی مرموز نیست، حداقل برای مدت طولانی. رمز و راز چیزی است که باید روی آن کار کنید، یک ترفند از طرف شما، و چیزی که باید در اوایل اغواگری مورد استفاده قرار گیرد. بگذارید یک قسمت از شخصیت شما نشان داده شود، تا همه متوجه آن نشوند. (در مثال وایلد، این رفتار محبت آمیز بود

Machine Translated by Google

لباس‌ها و مؤسسه‌های اطرافش را نظاره می‌کنند.) اما همچنین یک سیگنال مختلط ارسال کنید -نشانه‌ای از این که شما آنطور که به نظر می‌رسید نیستید، یک پارادوکس. نگران نباشید اگر این کم کیفیتی منفی است، مانند خطر، ظلم، یا بی اخلاقی. مردم به هر حال به سمت معما کشیده می شوند و خوبی ناب به ندرت اغوا کننده است.

پارادوکس با او تنها حقیقتی بود که برای جلب توجه روی سرش ایستاده بود.

-ریچارد لو گالین، در مورد دوستش اسکار وایلد

کلیدهای اغواگری

همه چیز می تواند در اغواگری پیش برود مگر اینکه بتوانید خود را جذب و نگه دارید توجه قربانی، حضور فیزیکی شما تبدیل به یک حضور آزاردهنده مردانه می شود. در واقع ایجاد اولین تکان بسیار آسان است -یک سبک لباس پوشیدن جذاب، یک نگاه تحسین برانگیز، چیزی افراطی در مورد شما. اما بعد از آن چه اتفاقی می افتد؟ ذهن ما مملو از تصاویر است -نه فقط از رسانه ها، بلکه از بی نظمی زندگی روزمره. و بسیاری از این تصاویر کاملاً چشمگیر هستند.

شما فقط یک چیز دیگر می شوید که برای جلب توجه فریاد می زند. جذابیت شما از بین خواهد رفت مگر اینکه جرقه طلسم ماندگارتری را برانگیزید که باعث شود مردم در غیاب شما به شما فکر کنند. این بدان معناست که تخیل آنها را درگیر کنید، و آنها را وادار کنید فکر کنند بیشتر از آنچه می بینند برای شما وجود دارد. هنگامی که آنها شروع به تزئین تصویر شما با فانتزی های خود می کنند، قلاب می شوند.

با این حال، این کار باید زودتر انجام شود، قبل از اینکه اهداف شما خیلی چیزها را بدانند و برداشت آنها از شما مشخص شود. این باید در لحظه ای رخ دهد که آنها به شما چشم دوخته اند. با ارسال سیگنال های مختلط در اولین برخورد، کمی تعجب ایجاد می کنید، کمی تنش: به نظر می رسد یک چیز هستید (بی گناه، بی پروا، روشنفکر، شوخ)، اما به آنها نگاهی اجمالی به چیز دیگری نیز می اندازید (شیطانی، خجالتی، خود به خود، غمگین). مسائل را ظریف نگه دارید: اگر کیفیت دوم خیلی قوی باشد، به نظر شما اسکیزوفرنی خواهید بود. اما آنها را وادار به تعجب کنید که چرا ممکن است در زیر ذکاوت روشنفکرانه خود خجالتی یا غمگین باشید و توجه آنها را جلب خواهید کرد. به آنها ابهامی بدهید که به آنها اجازه می دهد آنچه را که می خواهند ببینند ببینند، تخیل آنها را با نگاه های اجمالی فضولی کوچک به روح تاریک شما جذب کنید.

سقراط فیلسوف یونانی یکی از بزرگترین اغواگران تاریخ بود. مردان جوانی که او را به عنوان دانشجو دنبال می کردند نه تنها مجذوب ایده های او شدند، بلکه عاشق او شدند. یکی از این جوانان آلکیبیادس بود، بازی‌بازی بدنام که در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد به یک شخصیت سیاسی قدرتمند تبدیل شد . در اسطوره های یونانی، سیلنوس بسیار زشت بود، اما همچنین یک پیامبر دانا بود. بر این اساس، مجسمه‌های سیلنوس توخالی بودند، و وقتی آنها را جدا می‌کردید، پیکرهای کوچک خدایان را در درون آنها می‌بینید -حقیقت درونی و زیبایی در زیر بیرونی غیرجذاب. و به این ترتیب، برای آلسی طرفداران، سقراط که آنقدر زشت بود که منفور بود، اما از چهره اش زیبایی و رضایت درونی می کرد. اثر گیج کننده بود

که بایدیا شما بحث فرامش کردم.» •"چه ان نازنین، چه

انجام داده ام؟" بود

پاسخ مودبانه ریوالین •"تو از طریق یکی از دوستانم مرا آزار دادی، بهترین چیزی که تا به حال داشتم."

•

او با خود فکر کرد: «بهشت خوب، این یعنی چه؟

چه کار کرده ام

او را ناراضی کنی؟ او می‌گوید من چه کار کرده‌ام؟» و او تصور کرد که ناخواسته باید یکی از نزدیکان او را در ورزش‌های شوالیه‌ای آن‌ها مجروح کرده باشد و به همین دلیل است که او از او عصبانی شده است.

اما نه، دوستی که او به او اشاره کرد قلب او بود که در آن او را رنج داد: این دوستی بود که او از او صحبت می کرد، اما او چیزی از آن نمی دانست.

•او با تمام جذابیت عادتش گفت: «زن دوست داشتنی»، «نمی خواهم با من قهر کنی یا از من بدخواهی کنی. پس اگر آنچه به من می گویی درست است، خودت بر من جمله بگو: من خواهم کرد. هر چه دستور می دهی انجام بده." دختر نازنین پاسخ داد: «من به خاطر اتفاقی که افتاده زیاد از تو متنفر نیستم، نه به خاطر آن دوستت دارم .

اما برای اینکه ببینیم چه چیزی اصلاح می شود

تو اشتباهی را که به من کردی مرتکب می شوی، بار دیگر تو را آزمایش خواهم کرد.» و به همین دلیل تعظیم کرد

انگار قراره بره و اون دختر دوست داشتنی مخفیانه آهی کشید و با احساسی لطیف گفت: آه عزیزم

دوست، خدا خیرت بده!"

از این زمان به بعد

افکار هر یک روی دیگری می چرخید. •ریوالین روی برگرداند و به چیزهای زیادی فکر کرد. او از بسیاری جهات به این فکر کرد که چرا بلانچفلور باید آزرده شود و چه چیزی پشت همه اینها نهفته است. او

سلام او را در نظر گرفت، او

Machine Translated by Google

جذاب و جذاب کلئوپاترا، اغواگر بزرگ دیگر دوران باستان، نیز سیگنال‌های متفاوتی را ارسال کرد: از نظر صدا، چهره، بدن و شیوه‌های ظاهری جذاب، او همچنین ذهن فعالی داشت که برای بسیاری از نویسندگان آن زمان او را تا حدودی مردانه جلوه می‌داد. روح. این ویژگی های متضاد به او پیچیدگی می بخشید و پیچیدگی به او قدرت می بخشید.

برای جلب توجه و جلب توجه، باید ویژگی هایی را نشان دهید که برخلاف ظاهر فیزیکی شما هستند و عمق و رمز و راز ایجاد می کنند. اگر چهره ای شیرین و هوایی معصومانه دارید، نشانه هایی از چیزی تاریک، حتی به طور مبهم بی رحمانه در شخصیت خود منتشر کنید. به قول شما تبلیغ نمی شود، بلکه به شیوه شما تبلیغ می شود. ارول فلین بازیگر چهره ای پسرانه فرشته ای و کمی غمگین بود. با این حال، در زیر این ظاهر ظاهری، زنان می‌توانستند ظلم و ستم، یک جنایت و یک نوع هیجان انگیز خطر را احساس کنند. این بازی با خصوصیات متضاد علاقه وسواسی را به خود جلب کرد. معادل مونث آن نوعی است که مرلین مونرو تجسم کرده است. او چهره و صدای یک دختر بچه را داشت، اما چیزی جنسی و شیطنت آمیز از او نیز به شدت بیرون رفت. مادام رکامیر همه این کارها را با چشمانش انجام داد -نگاه یک فرشته که ناگهان چیزی شهوانی و عاشقانه قطع شد.

کلمات; آه، خداحافظی و کل رفتار او را به دقت بررسی کرد.
ولی . .
از آنجا که او از انگیزه او مطمئن نبود -آیا او
از روی دشمنی یا عشق عمل کرده بود - او تزلزل کرد
گیجی او در افکارش تزلزل پیدا کرد حالا اینجا، حالا آنجا. در یک لحظه

او در یک جهت بود، سپس ناگهان در جهت دیگر، تا زمانی که او به دام افتاده بود

خودش را در زحمت های میل خودش که بود
ناتوان برای فرار .
گرفتاری‌اش او را در بلاتکلیفی قرار داده بود، زیرا نمی‌دانست که آیا او آرزویش را دارد یا نه

خوب یا بد؛ او نمی توانست تشخیص دهد که آیا او
دوستش داشت یا ازش متنفر بود خیر
امید یا ناامیدی را در نظر می‌گرفت که نه
او را از پیشروی یا عقب نشینی منع کنید -
امید و ناامیدی او را در اختلافات حل نشده به این سو و آن سو سوق داد.

بازی با نقش های جنسیتی نوعی پارادوکس جذاب است که سابقه ای طولانی در اغواگری دارد. بزرگ‌ترین دون‌ژوان‌ها رنگی از زیبایی و زنانگی داشته‌اند، و جذاب‌ترین زن‌های جلیقه‌ای دارای رگه‌ای مردانه بوده‌اند. با این حال، این استراتژی تنها زمانی قدرتمند است که عدم کیفیت صرفاً به آن اشاره شود. اگر ترکیب خیلی واضح یا قابل توجه باشد، عجیب به نظر می رسد یا هوپ با او از عشق صحبت می کند، حتی تهدیدکننده. نیک‌خواه فرانسوی قرن هفدهم، نینون، از نفرت ناامید شد. به دلیل این اختلاف، او می‌توانست د انکلوس در ظاهر کاملاً زنانه باشد، با این حال هرکسی که ملاقات می‌کند اعتقاد داشت که او مردانه بود، اما حوصله‌ای ملایم وجود داشت که ناامیدی

بدانید به کجا مراجعه کنید: نه
کجا می تواند جلو برود
هر چه بیشتر برای فرار تلاش می‌کرد، عشق محکم‌تر او را مجبور به بازگشت می‌کرد. او سخت تر
برای فرار تلاش کرد، عشق او را محکم تر به عقب کشید.

-گاتفرید فون استراسبورگ،
TRISTAN. ترجمه شده توسط AT.
هاتو

وقتی مارلن دیتریش وارد اتاقی شد یا به یک مهمانی رسید، همه نگاه ها به ناچار به او معطوف شد. ابتدا لباس های حیرت انگیز او بود که برای چرخاندن سر انتخاب شده بود. سپس هوای بی‌تفاوتی او وجود داشت. مردان و زنان نیز مدتها پس از محو شدن دیگر خاطرات عصر، به او فکر می کردند. به یاد داشته باشید: اولین برداشت، آن

پوشی مانند بو برومل و اندی وارهول کام به دنبال فرار بودند: اما یکباره امید به وجود آمد، ظاهری ظاهری خیره کننده با نوعی سردی رفتار، عشق او را به خود جلب کرد و از همه چیز و همه کس دلبستگی داشت. آنها هر دو فریبنده و گریزان، آرمان، و بنابراین زور هستند و مردم تمام عمر را در تعقیب چنین مردانی می گذرانند و سعی می کنند باقیمانده او را در هم بشکنند. در مواجهه با چنین اختلافی دست نیافتنی نبود . (قدرت افراد به ظاهر دست نیافتنی به طرز شیطانی اغوا کننده است؛ ما می خواهیم کسی باشیم که آنها را از بین ببریم.) آنها همچنین خود را در ابهام و رمز و راز می پوشانند، یا خیلی کم صحبت می کنند یا فقط در مورد مسائل سطحی صحبت می کنند و به عمق شخصیت شما اشاره می کنند. هرگز نمی تواند برسد.

Machine Translated by Google

ورودی، حیاتی است. نشان دادن تمایل بیش از حد به توجه، نشانه عدم کنجکاوی است و اغلب مردم را از خود دور می کند. از طرف دیگر آن را خیلی سرد و بی علاقه بازی کنید و هیچکس زحمت نزدیک شدن به آن را نخواهد داد. ترفند این است که این دو نگرش را در یک لحظه ترکیب کنید. این جوهر است

عشوه گری

شاید شما به کیفیت خاصی شهرت داشته باشید که با دیدن شما بلافاصله به ذهنتان خطور می کند. بهتر است توجه آنها را با بیان اینکه در پس این شهرت، کیفیت دیگری در کمین است، جلب خواهید کرد. هیچ کس شهرت تاریک تر و گناه آلودتر از لرد بایرون نداشت.

آنچه زنان را وحشی می کرد این بود که پشت سر او تا حدودی سرد و تحقیرکننده بود

در بیرون، آنها می توانستند احساس کنند که او واقعاً کاملاً رمانتیک است، حتی روحی. بایرون این را با هواهای مالیخولیایی و کارهای مهربانانه گاه و بیگاهش بازی کرد. بسیاری از زنان متحیر و گیج فکر کردند که می توانند او را به نیکی برگردانند تا او را به یک معشوق وفادار تبدیل کنند. هنگامی که زنی به چنین فکری مشغول شد، کاملاً تحت طلسم او قرار گرفت. ایجاد چنین جلوه اغوا کننده ای دشوار نیست. اگر شما را کاملاً منطقی می شناسند، مثلاً به چیزی غیرمنطقی اشاره کنید. یوهانس، راوی در دفتر خاطرات اغواگر کی یرکگور، ابتدا با کوردلیا جوان با ادبی کاسبکارانه رفتار می کند، همانطور که شهرت او باعث می شود او انتظارش را داشته باشد. با این حال، او خیلی زود سخنانی از او را می شنود که به رگه ای وحشیانه و شاعرانه در شخصیت او اشاره می کند. و او هیجان زده و شیفته است.

این اصول بسیار فراتر از اغوای جنسی کاربرد دارند. برای جلب توجه عموم مردم، برای اغوا کردن آنها به فکر کردن در مورد شما، باید سیگنال های خود را با هم ترکیب کنید. بیش از حد یک کیفیت را نشان دهید -حتی اگر یک کیفیت عالی باشد، مانند دانش یا کارآمدی -و مردم احساس می کنند که شما فاقد انسانیت هستید. همه ما پیچیده و مبهم و پر از انگیزه های متناقض هستیم. اگر فقط یک طرفت را نشان بدهی، حتی اگر طرف خوبت باشد، اعصاب مردم را خورد می کنی. آنها به شما مشکوک خواهند شد که منافق هستید. مهاتما گاندی، یک شخصیت مقدس، آشکارا به احساس خشم و پری انتقام اعتراف کرد. جان اف کندی، اغواکننده‌ترین چهره عمومی آمریکایی در دوران مدرن، یک پارادوکس راهپیمایی بود: یک اشراف در ساحل شرقی با عشق به مردم عادی، یک مرد آشکارا مردانه -یک قهرمان جنگ -با آسیب‌پذیری که می‌توانی در زیر آن احساس کنی. روشنفکری که عاشق فرهنگ مردمی بود. مردم مانند براده های فولادی در افسانه وایلد به سمت کندی کشیده شدند. یک سطح روشن ممکن است جذابیت تزئینی داشته باشد، اما چیزی که چشم شما را به یک نقاشی می کشاند، عمق میدان، ابهام غیرقابل بیان، پیچیدگی سورئال است .

Machine Translated by Google

نماد: پرده تئاتر. روی صحنه، پرده قرمز عمیق است

چین ها با سطح هیپنوتیزم کننده خود چشم شما را جذب می کنند. اما واقعا چی

شما را مجذوب و جذب می کند، همان چیزی است که فکر می کنید ممکن است اتفاق بیفتد

از پشت پرده می گذرد -نوری که از آن می گذرد

پیشنهاد یک راز، چیزی در شرف وقوع است.

شما هیجان یک فضول را در مورد آن احساس می کنید

تماشای یک اجرا

واژگونی

تی

پیچیدگی‌هایی که به دیگران نشان می‌دهید فقط بر روی آنها تأثیر می‌گذارد
اگر آنها ظرفیت لذت بردن از یک راز را داشته باشند. برخی از مردم چیزهای ساده را دوست دارند
و حوصله دنبال کردن فردی را ندارند که آنها را گیج می کند.
آنها ترجیح می دهند که خیره و غرق شوند. دختر بزرگ Belle Epoque cour tesan معروف به Otero
La Belle جادوی پیچیده ای روی هنرمندان و شخصیت های سیاسی که عاشق او شده بودند انجام می
داد، اما در برخورد با مرد بی عارضه تر و شهوانی، آنها را با تماشایی و زیبایی متحیر می کرد.

هنگامی که کازانووا برای اولین بار با یک زن ملاقات می کند، ممکن است در خارق العاده ترین لباس، با جواهرات و رنگ های درخشان برای خیره کردن چشم ها، لباس بپوشد. او از واکنش هدف برای سنجش اینکه آیا او خواستار اغواگری پیچیده تری است یا خیر استفاده می کرد. برخی از قربانیان او، به ویژه دختران جوان، به چیزی بیش از ظاهر درخشان و طلسم‌کننده نیاز نداشتند، چیزی که واقعاً می‌خواستند، و اغواگری در آن سطح باقی می‌ماند.

همه چیز به هدف شما بستگی دارد: برای ایجاد عمق برای افرادی که نسبت به آن حساس نیستند، یا حتی ممکن است توسط آن به تعویق بیفتند یا مزاحم شوند، زحمت ایجاد نکنید. شما می‌توانید چنین تیپ‌هایی را از روی ترجیحشان برای لذت‌های ساده‌تر در زندگی، و عدم صبرشان برای یک داستان ظریف‌تر تشخیص دهید. با آنها، آن را ساده نگه دارید.

Machine Translated by Google

4

به نظر می رسد که یک شیء میل است -ایجاد مثلث

عده کمی به سمت شخصی جذب می شوند که دیگران از او دوری می کنند یا از او دوری می کنند

گلی مردم در اطراف کسانی که قبلا در آن جمع شده اند

علاقه مندی ما همان چیزی را می خواهیم که دیگران می خواهند. کشیدن

قربانیان خود را نزدیک تر کنید و آنها را گرسنه تصاحب شما، شما، کنید

باید هاله ای از مطلوبیت ایجاد کند -خواستن و

مورد علاقه بسیاری برای آنها تبدیل به یک نقطه غرور خواهد شد

موضوع مورد توجه شما باشد تا شما را از آن دور کند

انبوهی از تحسین کنندگان توهم محبوبیت را بسازید

با احاطه کردن خود با اعضای مخالف

رابطه جنسی -دوستان، عاشقان سابق، خواستگاران فعلی. سه را ایجاد کنید

زوایایی که رقابت را تحریک می کند و ارزش شما را بالا می برد.

شهرتی بسازید که پیش از شما باشد: اگر زیاد باشد

تسلیم جذابیت های تو شده اند،

باید دلیلی وجود داشته باشد

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ایجاد مثلث

عصر سال ،1882فیلسوف سی و دو ساله پروسی

پل ری که در آن زمان در رم زندگی می کرد، از خانه زنی مسن که سالنی برای نویسندگان و هنرمندان داشت دیدن کرد. ری متوجه یک تازه وارد در آنجا شد، یک دختر بیست و یک ساله روسی به نام لو فون سالومه، که برای تعطیلات با مادرش به رم آمده بود. ری خود را معرفی کرد و آنها مکالمه ای را آغاز کردند که تا شب ادامه داشت. ایده های او اجازه دهید در مورد خدا و اخلاق به شما بگویم مانند ایده های او بود. او با چنان شدتی صحبت می‌کرد، آقایی که زمانی می‌شناختم که با وجود اینکه اهل او بود، اما در عین حال به نظر می‌رسید که چشمانش با او معاشقه می‌کردند. طی چند روز ظاهر نگذشته بود که ری و سالومه ایده روزهای طولانی در شهر را داشتند. شرکت زنان و او چنین نهضت که در عین حال روز، لو فون یک پایه‌ای بود. او گفت هر یک از آنها جای می‌کند که او را دوست ندارد، کسانی که فیلسوف را فریب دهند و نجات او واقع‌بینانه‌تر و زندگی هایی که در یک نوع مدیریت فلاسفه در یک تروآ پیدا نشوند. خیلی بهتر با این حال، به عنوان منتقد شانس اخلاق مسیحی، ری این ایده را لذت بخش یافت. او برای دوستش، دوستی خاص درباره سالومه، نوشت و توضیح داد که چقدر از ملاقات با او ناامید شده است. پس از آن که بانو شدیداً عاشق چند نامه از این قبیل شد، نیچه با عجله به رم رفت. با او. او دید که او

ری این دعوت را انجام داده بود تا سالومه را راضی کند و او را تحت تأثیر قرار دهد. او همچنین می‌خواست ببیند که آیا نیچه با اشتیاق خود برای ایده‌های دختر جوان شریک است یا خیر. اما به محض ورود نیچه، اتفاق ناخوشایندی رخ داد: فیلسوف بزرگ، که همیشه تنها بود، آشکارا با سالومه برخورد کرد. به نظر می‌رسید که نیچه به‌جای اینکه سه نفر با هم گفتگوهای روشنفکرانه‌ای داشته باشند، توطئه می‌کرد تا دختر را تنها نگه دارد.

همین احساس را داشت و از آنجایی که عشقش روز به روز بیشتر می شد و هیچ راهی برای مخفی کردن احساسات خود را برای خانم دیگری فاش کرد که امیدوار بود در این رابطه به او خدمت کند.

وقتی ری نگاه اجمالی به نیچه و سالومه داشت که بدون اینکه او را پنهان کنند، با هم صحبت می کردند، لرزه هایی از حسادت در او احساس شد. مدیریت برخی از فیلسوفان را فراموش کنید: سالومه متعلق به او بود، او او را کشف کرده بود و او را حتی با دوست خوبش به اشتراک نمی گذاشت. یه جورایی مجبور شد تنهاش کنه.

حالا این خانم نه از نظر رتبه و نه از نظر زیبایی ذره ای کمتر از اولی بود. و زمانی اتفاق افتاد که او متوجه شد که

شنید که مرد جوان (که هرگز او را ندیده بود) اینقدر محبت آمیز صحبت کرد و فقط در این صورت می‌توانست او را جلب کند و برنده شود.

مادام سالومه قصد داشت دخترش را به روسیه اسکورت کند، اما سالومه می خواست در اروپا بماند. ری مداخله کرد و به آنها پیشنهاد داد تا با سالومس به آلمان سفر کند و آنها را به مادرش معرفی کند، مادرش که قول داده بود از دختر مراقبت کند و به عنوان پیشخدمت عمل کند. (ری می دانست که مادرش در بهترین حالت یک نگهبان سست خواهد بود.) مادام سالومه با این پیشنهاد موافقت کرد، اما تکان دادن نیچه سخت تر بود. او تصمیم گرفت به آنها برسد. سفر شمال به خانه ری در پروس بپیوندد. در یک نقطه از سفر، نیچه و سالومه به تنهایی قدم زدند و

زن دیگر که می‌دانست بسیار عاقل و باهوش است، او را بیش از هر کلمه دوست داشت، بلافاصله شروع به تصور بودن او کرد. نهایت. با احتیاط‌ترین مرد باشد، و به طور خلاصه،

Machine Translated by Google

وقتی آنها برگشتند، ری این احساس را داشت که یک اتفاق فیزیکی بین آنها رخ داده است. خونش به جوش آمد؛ سالومه از دستش لیز می خورد

فهم.

سرانجام گروه از هم جدا شد، مادر به روسیه بازگشت، نیچه به مکان تابستانی خود در تاوتنبورگ، ری و سالومه در خانه ری ماندند. اما سالومه مدت زیادی درنگ نکرد: او دعوت نیتس شی را پذیرفت تا او را بدون همراهی در تاوتنبورگ ملاقات کند. در غیاب او ری غرق در تردید و عصبانیت بود. او بیش از هر زمان دیگری او را می خواست و آماده بود تا تلاش خود را دوچندان کند. هنگامی که او سرانجام بازگشت، ری تلخی خود را تخلیه کرد، نیچه را مورد انتقاد قرار داد، از فلسفه او انتقاد کرد و انگیزه های او را نسبت به دختر زیر سوال برد. اما سالومه طرف نیچه را گرفت. ری در ناامیدی بود. احساس کرد او را برای همیشه از دست داده است. با این حال چند روز بعد دوباره او را غافلگیر کرد: تصمیم گرفته بود که می خواهد با او و تنها با او زندگی کند.

مردی که شایسته ترین عشق او در تمام دنیاست. بنابراین، او که هرگز به او نگاه نکرده بود، چنان با شور و اشتیاق عاشق او شد که قصد داشت او را نبرد.

برای دوستش اما برای خودش و در این کار با اندک تلاشی موفق شد، زیرا او زنی بود که بیشتر دوست داشت.

نسبت به انجام واو
و حالا گوش کن

عاقبت پر زرق و برق: چندی بعد این اتفاق افتاد که نامه ای که او داشت

بالاخره ری چیزی را که می خواست داشت، یا اینطور فکر می کرد. این زوج در برلین زندگی کردند، جایی که با هم یک آپارتمان اجاره کردند. اما اکنون، با ناراحتی ری، الگوی قدیمی تکرار شد. آنها با هم زندگی می کردند، اما سالومه از هر طرف مورد محبت مردان جوان قرار گرفت. عزیز روشنفکران برلین، که روحیه مستقل او، امتناع او از سازش را تحسین می کردند، دائماً توسط حرمسرایی از مردان احاطه شده بود که او را به عنوان "جناب سابقش" یاد می کردند. یک بار دیگر ری خود را در حال رقابت برای جلب توجه او یافت.

نوشته شده برای معشوق به دست زن دیگری با درجه، جذابیت و زیبایی مشابه افتاد. و از آنجایی که او نیز مانند اکثر زنان کنجکاو و مشتاق آموختن اسرار بود، نامه را باز کرد و خواند. با درک اینکه این نامه از اعماق اشتیاق و با محبت آمیزترین و پرشورترین عبارات نوشته شده است، در ابتدا تحت تأثیر شفقت قرار گرفت، زیرا به خوبی می دانست که نامه از چه کسی و به چه کسی رسیده است.

او که ناامید شده بود، چند سال بعد او را ترک کرد و در نهایت خودکشی کرد.

در سال ،1911زیگموند فروید در کنفرانسی در آلمان با سالومه (که اکنون به نام لو آندریاس سالومه شناخته می شود) ملاقات کرد. او گفت که او می‌خواست خود را وقف جنبش روانکاوانه کند و فروید او را مسحورکننده می‌دید، اگرچه او نیز مانند دیگران داستان رابطه بدنام او با نیچه را می‌دانست (به صفحه 46،"شبکه" مراجعه کنید). سالومه هیچ پیشینه‌ای در تحلیل روان‌کاوی یا هر نوع درمانی نداشت، اما فروید او را در حلقه نزدیک از پیروانی که در سخنرانی‌های خصوصی او شرکت می‌کردند پذیرفت. بلافاصله پس از پیوستن او به حلقه، یکی از امیدوارترین و باهوش ترین شاگردان فروید، دکتر چنان عشق بزرگی را برانگیخت، او بلافاصله عاشق او شد ویکتور تاوسک، شانزده سال کوچکتر از سالومه، عاشق او شد. سا

خطاب شد؛ با این حال، قدرت کلماتی که او خوانده بود چنین بود، آنها را در ذهنش برگرداند و به این فکر کرد که چه نوع مردی باید باشد که توانسته است

واقع‌بین‌تر و خوش‌بین‌تر از سالومه بود، او تا حدی از این بود که به مرد جوان به او بگوید که او را دوست ندارد، و گل می فرستاد. درگیر شدن او در یک رابطه عاشقانه آن را به او نوشت. و همانطور که گاه اتفاق می افتد که زهر آماده شده برای شاهزاده، طعم دهنده غذای او را می کشد، آن زن بیچاره نیز در حرص خود معجون عشقی را که برای دیگری آماده کرده بود نوشید، چه چیز بیشتری برای گفتن هست؟ این رابطه مخفی نبود و اوضاع آنقدر پیشرفت کرد که علاوه بر این، بسیاری از زنان تا حدی به خاطر کینه توزی با دیگران و تا حدی به دنبال آنها بودند.

تاوسک او را به شدت حسادت کرد و او شروع به رقابت برای جلب توجه او کرد. تاوسک برای او مانند یک پسر بود، اما پسر معشوق افلاطونی پدر را تهدید به سرقت می کرد. اما به زودی سالومه تاوسک را ترک کرد. اکنون دوستی او با فروید قوی‌تر از همیشه بود و بنابراین تا زمان مرگ او در سال 1937ادامه داشت.

تفسیر. مردان فقط عاشق لو آندریاس-سالومه نشدند. آنها غرق در میل به تصاحب او، دور کردن او از دیگران، برای اینکه صاحب افتخار جسم و روح او باشند، بودند. آنها به ندرت او را تنها می دیدند. او همیشه به نوعی خود را با مردان دیگر احاطه می کرد.

Machine Translated by Google

وقتی این داستان را می‌خواندم، به یاد آوردم که چگونه شوهر زنی که با دوستش ملاقات می‌کرد، او را به ملاقات با نیچه متهم می‌کرد و استراتژی‌های او برای مدتی مانند پسران به نیچه، به میل او نسبت به این زن خیانت می‌کرد و این اصرار داشت که دوستش را ملاقات کند. نامه‌های او برای مدتی مانند پسران به نیچه، به میل او نسبت به این زن خیانت می‌کرد و این به توبه خود باعث شعله‌ور شدن گیلاس شد.

تمایل خود نیچه به او، حتی قبل از اینکه او را ملاقات کند. هر بار که یکی از دو مرد با او تنها می شد، دیگری در پس زمینه بود.

-بالدسار کاستگلیون،

کتاب دربار،

ترجمه شده توسط جورج گول

سپس، بعداً، بیشتر مردانی که با او ملاقات کردند، از ماجرای بدنام نیچه مطلع شدند، و این تنها تمایل آنها را برای تصاحب او، رقابت با خاطره نیچه افزایش داد. محبت فروید به او نیز زمانی که مجبور شد برای جلب توجه او با تاوسک رقابت کند، به میل شدید تبدیل شد. سالومه از نظر خودش به اندازه کافی باهوش و جذاب بود. اما استراتژی همیشگی او برای تحمیل مثلثی از روابط به خواستگارانش، باعث شد تا او شبیه داشتن شدید شود. و در حالی که بر سر او می‌جنگیدند، او قدرتی داشت که همه می‌خواستند و تابع هیچ‌کس نبودند.

ترجیح می دهیم زیرا این چیزی است که

ما داریم

دوستان قبلاً ترجیح می دهند یا به این

دلیل که آن شی دارای اهمیت اجتماعی

است.

بزرگسالان، زمانی که گرسنه هستند،

ترجیح می دهند غذاهایی را بخورند که دوستان

غذاهایی را ترجیح می دهند که به دنبال

آنها در روابط عاشقانه خود به دنبال مرد

یا زنی می گردند که دیگران آنها را جذاب

می دانند و آنها را رها می کنند

کسانی که دنبالشان نیستند وقتی در

مورد مرد یا زن می گوییم که او یا

او مطلوب است، منظور ما واقعاً این

است که دیگران آنها را آرزو می کنند

این نیست

آنها کیفیت خاصی دارند، اما به این

دلیل که با برخی از مدل های فعلی

مطابقت دارند.

-سرژ موسکوویچی، عصر

از جمعیت: تاریخی

رساله در مورد روان جمعی

ترجمه شده توسط JC ،OGY

کاخ سفید

تمایل ما به شخص دیگر تقریباً همیشه شامل ملاحظات اجتماعی است: ما جذب کسانی می شویم که برای افراد دیگر جذاب هستند، ما تنها زمانی که دیگران آنها را تصاحب کنیم و آنها را بدزدیم. شما می توانید تمام مزخرفات احساسی را که می خواهید در مورد میل باور کنید، اما در نهایت، بسیاری از آنها به غرور و طمع مربوط می شود. در مورد خودخواهی مردم ناله و اخلاق نکنید، بلکه فقط از آن به نفع خود استفاده کنید. این توهم که مورد نظر دیگران هستید، جذابیت شما را برای قربانیانتان بیشتر از چهره زیبا یا اندام کاملتان می کند. و موثرترین راه برای ایجاد این توهم ایجاد یک مثلث است: فرد دیگری را بین خود و قربانی خود تحمیل کنید و به طور ماهرانه قربانی خود را آگاه کنید که این شخص دیگر چقدر شما را می خواهد. نکته سوم در مثلث نباید فقط یک نفر باشد: اطراف خود را با تحسین کنندگان محاصره کنید، فتوحات گذشته خود را آشکار کنید -به عبارت دیگر، خود را در هاله ای از مطلوبیت قرار دهید. اهداف خود را در رقابت با گذشته و حال خود قرار دهید. آنها آرزو خواهند کرد که همه شما را برای خودشان تصاحب کنند، تا زمانی که شما از چنگ آنها فرار کنید، به شما قدرت بزرگی می دهند. از همان ابتدا خود را هدف آرزو قرار ندهید، و در نهایت برده هوس‌های عاشقانتان خواهید شد—آنها شما را در لحظه‌ای که علاقه‌شان را از دست می‌دهند، رها می‌کنند.

سرگرم کردن بانویی که برنده می‌شوید با حساب تعداد زنانی که عاشق شما هستند و پیشرفت‌های قطعی شده‌تان بسیار به نفع شما خواهد بود.

[شخص] مادامی که متقاعد شده باشد که مورد نظر شخص دیگری است که او را تحسین می کند، به هر شیئی میل خواهد کرد.

-رنه ژیرارد

آنها برای شما ساخته اند; زیرا این نه تنها ثابت می کند که شما محبوب خانم ها هستید و مردی با افتخار واقعی هستید، بلکه او را متقاعد می کند که ممکن است افتخار ثبت نام در همان لیست را داشته باشد و در لیست مورد تحسین قرار گیرد.

کلیدهای اغواگری

ما موجوداتی اجتماعی هستیم و به شدت تحت تأثیر سلیقه‌ها و سلیقه‌های خانواده‌های افراد دیگر یک اجتماع بزرگ را تصور کنید می‌بینید. مردی به تنهایی، که هیچ کس برای مدت طولانی با او صحبت نمی کند، و بدون همراهی در حال سرگردانی است. آیا نوعی انزوای خودشکوفایی در مورد او وجود ندارد؟ چرا تنهاست، چرا از او دوری می‌کنند؟ باید دلیلی وجود داشته باشد. تا اینکه کسی به این مرد رحم می کند و صحبتی را شروع می کند

Machine Translated by Google

تا لوط و مردانی احاطه و شاخوا است به نظرتان بوسه خاص او آمیخته شما را این شکل به سر جدید خود گود زیر شود در زمانی که آنها می خندند، دیگران به گروه ملحق می شوند که جذب شادی آن می شوند. وقتی او را خوشحال می کند، و شما نیاز به حرکت دارید، مردم دنبال می کنند. صورتش از توجه می درخشد. جای تعجب نیست اگر او تحسین خود را از دلیل بودن شهادت دهد. شخصیت خود را با انداختن بازوهای او به دور گردن شما در لقطه.

در هر دو مورد، البته، در واقع اصلاً دلیلی وجود ندارد. مرد نادیده گرفته شده ممکن است ویژگی های کاملاً جذابی داشته باشد، فرض کنید شما با او صحبت می کنید. اما به احتمال زیاد این کار را نخواهید کرد. مطلوبیت یک توهم اجتماعی است. منشأ آن چیزی است که شما می‌گویید یا انجام می‌دهید، یا هر نوع لاف زدن یا خود تبلیغی، تا حسی که دیگران به شما می‌خواهند. برای تبدیل علاقه‌ی هدف‌هایتان به چیزی عمیق‌تر، به میل، باید کاری کنید که آنها شما را به‌عنوان فردی ببینند که دیگران دوستش دارند و به او علاقه دارند. میل هم تقلیدی است (ما آنچه را که دیگران دوست دارند دوست داریم) و هم رقابتی است (ما می خواهیم آنچه را که دیگران دارند از آنها بگیریم). در کودکی می خواستیم توجه والدین را در انحصار خود درآوریم تا آن را از سایر خواهر و برادرها دور کنیم. این حس رقابت در تمام طول زندگی ما تکرار می شود. کاری کنید مردم برای جلب توجه شما به رقابت بپردازند، کاری کنید که شما را به عنوان مورد علاقه دیگران ببینند. هاله مطلوبیت شما را در بر خواهد گرفت.

.LOL A MONTEZ -هنرها و اسرار زیبایی، با نکاتی به آقایان در مورد هنر جذاب

طرفداران شما می توانند دوست یا حتی خواستگار باشند. اسمش را بگذارید اثر حرمسرا.

پائولین بناپارت، خواهر ناپلئون، ارزش خود را در نظر مردان با داشتن گروهی از مردان پرستش در اطراف خود در مهمانی ها و مهمانی ها افزایش داد. اگر او برای پیاده روی می رفت، هرگز با یک مرد نبود، همیشه با دو یا سه نفر.

شاید این مردان صرفاً دوستان و یا حتی فقط وسایل و چوب لباسی بودند. دیدن آنها کافی بود تا نشان دهد که او ارزشمند و مورد علاقه است، زنی که ارزش جنگیدن را دارد. اندی وارهول نیز خود را با جذاب ترین و جذاب ترین افرادی که می توانست پیدا کند احاطه کرد. اینکه بخشی از حلقه نزدیک او باشید به این معنی بود که شما نیز مطلوب هستید. او با قرار دادن خود در وسط اما دور نگه داشتن خود از همه چیز، همه را به رقابت برای جلب توجه خود واداشت. او میل مردم را برای تصاحب او با خودداری برانگیخت.

[رنه] میل تقلیدی ژیرار زمانی رخ می دهد که یک سوژه فردی به شیئی میل می کند زیرا توسط سوژه دیگری که در اینجا به عنوان رقیب نامیده می شود میل می کند: میل بر اساس آن الگوبرداری می شود خواسته ها یا اعمال یکی دیگر. فیلیپ لاکو لابارت می گوید: «فرضیه اساسی که تحلیل معروف ژیرار بر آن استوار است [این است که] هر میل میل دیگری است (و نه میل فوری یک شی)، هر ساختار میل مثلثی است (شامل دیگری -واسطه یا میل).

تمرین‌هایی مانند این‌ها نه تنها تمایلات رقابتی را تحریک می‌کنند، بلکه ضعف اصلی افراد را هدف قرار می‌دهند: غرور و عزت نفس آنها. ما می‌توانیم این احساس را تحمل کنیم که شخص دیگری استعداد یا پول بیشتری دارد، اما این احساس که رقیب از ما خواستنی‌تر است -این غیرقابل تحمل است. در اوایل قرن هجدهم، دوک دی ریشلیو، یک چنگک زن بزرگ، موفق شد زن جوانی را که نسبتاً مذهبی بود، اما شوهرش، که یک دولت، اغلب دور بود، فریب دهد. او سپس به اغوای همسایه طبقه بالای او که یک بیوه جوان بود، ادامه داد. وقتی دو زن متوجه شدند که او در همان شب از یکی به دیگری می رود، با او روبرو شدند. یک مرد کوچکتر می توانست فرار کند، اما دوک نه. او پویایی غرور و میل را درک کرد. هیچ یک از زنان نمی خواستند احساس کنند که او دیگری را ترجیح می دهد. و بنابراین او موفق شد یک منیج کوچک تروا را ترتیب دهد، زیرا می دانست که اکنون آنها بین خودشان مبارزه می کنند تا مورد علاقه باشند. وقتی غرور مردم در خطر است، می توانید آنها را مجبور کنید هر کاری که می خواهید انجام دهند. به گفته استاندال، اگر زنی وجود دارد که به او علاقه دارید، به خواهر او توجه کنید. این یک میل مثلثی را تحریک می کند.

مدل -آرزوی هر کسی

بنابراین هر خواسته ای از بدو پیدایش با نفرت و رقابت مواجه می شود. به طور خلاصه، منشأ میل، تقلید است -تقلید - و نه

میل همیشه جعل می شود که نمی خواهد فوراً مرگ یا ناپدید شدن مدل یا شخصیت نمونه ای را ایجاد کند.

به آن

-جیمز ماندرل، دون ژوان و نقطه افتخار و احترام

شهرت شما -گذشته درخشان شما به عنوان یک اغواگر -یک راه موثر است

Machine Translated by Google

اینجا به خاطر مهارت‌های بازیگری اش را به عنوان چیزهای اندیشند آنها که به خاطر شهرت آشنای آنها می‌دانستند که زنان دیگر برازندگی بازیگر بود و آرایش،
خورشید او را مقاومت ناپذیر یافته بود. هنگامی که او این شهرت را به دست آورد، همه را درخشید. دیگر لازم نیست زنان را تعقیب کنند. نزد او
آمدند. مردانی که معتقدند ماه همراه با ستارگان بی‌شمار است، حتی باعث می‌شود که آواره‌ای خشن باعث ترس یا بی‌اعتمادی زنان به آن‌ها شود، و
باید حیوانات را مرتع کنند. آنچه کمرنگ می شود، کاملا اشتباه است. برعکس، این باعث می‌شود که آن‌ها بیشتر به جذاب‌تر فکر کنند . دوشس با
فضیلت د مونپنسیه، مادمازل بزرگ از آب؟ اما برای تمام دنیا جریان دارد. آیا عشق در فرانسه قرن هفدهم، با لذت بردن از دوستی با جنگک به
تنهایی و سپس چیزی لاوزون آغاز شد، اما فکر نگران کننده ای به زودی به ذهنش خطور کرد. اگر مردی که به جای گذشته لاوزون گردیده بود، او را به
عنوان یک معشوق احتمالی نمی دید، باید کاری انجام می داد. اشتباه است چیزی که باید در آن تجلیل شود؟

دقیقاً همین است -من با او این
اضطراب در نهایت او را در آغوشش هل داد. عضویت در یک باشگاه فتوحات فتوحان خوب را نمی خواهم می تواند باعث غرور و غرور شود. ما چیزهای زندگی هستیم،
مگر اینکه مردم از بودن در چنین شرکتی، از پخش نام ما به عنوان این مرد خوشحال شوند یا به آنها حسادت کنند. معشوقه زن ممکن است شهرت شما چندان جذاب
نباشد، اما باید راهی پیدا کنید تا به قربانی خود نشان دهید که دیگران، بسیاری دیگر، شما را مطلوب یافته اند. آرامش بخش است. هیچ چیز مثل یک رستوران پر از
میزهای خالی نیست که شما را متقاعد کند که داخل آن نروید.

-پترونیوس، ساتیریکون،

ترجمه شده توسط JP SULLIVAN

یک تغییر در استراتژی مثلث، استفاده از تضادها است: بهره برداری دقیق از افرادی که کسل کننده یا غیرجذاب هستند، ممکن است در مقایسه، توانایی شما را افزایش دهد. به عنوان مثال، در یک رابطه اجتماعی، مطمئن شوید که هدف شما باید با کسل کننده ترین فرد موجود چت کند. به نشانه نجات بیایید و هدف شما از دیدن شما خوشحال خواهد شد. در کتاب خاطرات اغواگر، اثر سورن کیرکگارد، یوهانس طرح هایی روی کوردلیا جوان بی گناه دارد.

او با دانستن اینکه دوستش ادوارد به طرز ناامیدکننده ای خجالتی و کسل کننده است، این مرد را تشویق می کند تا از او خواستگاری کند. توجه چند هفته ای ادوارد باعث می شود که چشمان او در جستجوی شخص دیگری، هر کس دیگری سرگردان شود و یوهانس مطمئن شود که آنها به او می پردازند. یوهانس استراتژی و مانور را انتخاب کرد، اما تقریباً هر محیط اجتماعی دارای تضادهایی است که می توانید تقریباً به طور طبیعی از آنها استفاده کنید. نل گوین، هنرپیشه انگلیسی قرن هفدهمی، معشوقه اصلی شاه چارلز دوم شد، زیرا شوخ طبعی و بداخلاقی‌های بی‌تأثیر او، او را در میان بسیاری از خانم‌های سرسخت و پرمدعا در دربار چارلز خواستنی‌تر کرد. هنگامی که جیانگ چینگ، هنرپیشه شانگهای، در سال 1937 مائو تسه تونگ را ملاقات کرد، مجبور نبود کار زیادی برای اغوا کردن او انجام دهد. زنان دیگر در اردوگاه کوهستانی او در ینان مانند مردان لباس می پوشیدند و کاملاً غیر زنانه بودند. تنها منظره جیانگ برای اغوای مائو کافی بود که به زودی همسرش را به خاطر او ترک کرد. برای استفاده از تضادها، یا آن ویژگی‌های جذاب (طنز، سرزندگی و غیره) را که کمیاب‌ترین ویژگی‌های گروه اجتماعی شما هستند را توسعه دهید و به نمایش بگذارید، یا گروهی را انتخاب کنید که ویژگی‌های طبیعی شما در آن نادر است و می‌درخشد.

استفاده از تضادها پیامدهای سیاسی گسترده ای دارد، زیرا یک شخصیت سیاسی نیز باید فریبنده باشد و مطلوب به نظر برسد. یاد بگیرید که ویژگی هایی را که رقبای شما فاقد آن هستند بازی کنید. پیتر دوم، تزار در روسیه در قرن هجدهم، متکبر و مسئول بود، بنابراین همسرش، کاترین کبیر، تمام تلاش خود را کرد تا متواضع و قابل اعتماد به نظر برسد. هنگامی که ولادیمیر لنین در سال 1917 پس از برکناری تزار نیکلاس دوم به روسیه بازگشت، قاطعیت خود را نشان داد.

Machine Translated by Google

و نظم و انضباط -دقیقاً چیزی که هیچ رهبر دیگری در آن زمان نداشت. در رقابت های انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ،1980بی تصمیمی جیمی کارتر باعث شد که رونالد ریگان یکدل باشد. تضادها بسیار اغوا کننده هستند زیرا به کلمات یا تبلیغات شخصی شما بستگی ندارند. مردم ناخودآگاه آنها را می خوانند و آنچه را که می خواهند ببینند می بینند.

در نهایت، اینکه دیگران به نظر شما می‌خواهند، ارزش شما را افزایش می‌دهد، اما اغلب این که چگونه خود را حمل می‌کنید، می‌تواند بر این موضوع نیز تأثیر بگذارد. اجازه ندهید که اهداف شما اغلب شما را ببینند. فاصله خود را دور از دسترس آنها، به نظر دست نیافتنی نگه دارید.
شیئی که کمیاب است و بدست آوردن آن سخت است، عموماً ارزشمندتر است.

نماد: جام.

چه چیزی باعث می شود که بخواهید جام را ببرید و آن را به عنوان آن ببینید

چیزی که ارزش داشتن را دارد، دید سایر رقبا است. مقداری،

از روی روحیه مهربانی، ممکن است بخواهد برای تلاش به همه پاداش دهد، اما

تروفی ارزش خود را از دست می دهد. نه تنها باید نمایندگی کند

پیروزی تو اما شکست دیگران

واژگونی

در اینجا هیچ معکوس وجود ندارد. ضروری است که در چشمان مطلوب به نظر برسد دیگران.

Machine Translated by Google

5

ایجاد نیاز -

اضطراب و نارضایتی را تحریک کنید

کاملا راضی

فرد را نمی توان اغوا کرد تنش و

ناهماهنگی باید در ذهن اهداف شما القا شود. هم بزنید

در درون آنها احساس نارضایتی، نارضایتی از خود

شرایط و با خود: زندگی آنها فاقد ماجراجویی است، آنها

از آرمان های دوران جوانی خود دور شده اند، خسته کننده شده اند.

احساس بی کفایتی که ایجاد می کنید به شما فضایی برای ورود می دهد

خودت را غرق کن تا آنها تو را به عنوان پاسخی برای خود ببینند

چالش ها و مسائل. درد و اضطراب پیش سازهای مناسبی هستند

لذت ساختن نیاز را بیاموزید

که می توانید پر کنید.

Machine Translated by Google

باز کردن یک زخم

من در شهر استخراج زغال سنگ ایستوود، در مرکز انگلستان، دیوید هربرت

لارنس یک پسر عجیب و غریب به حساب می آمد. رنگ پریده و ظریف، زمانی برای بازی یا کارهای پسرانه نداشت، اما به ادبیات علاقه مند بود. و شرکت دخترانی را که بیشتر دوستانش را تشکیل می دادند ترجیح می داد. لارنس اغلب به دیدار خانواده چمبرز می رفت که تا زمانی که از ایستوود به مزرعه ای نه چندان دور نقل مکان کردند، همسایگان او بودند. او دوست داشت با خواهران چمبرز، به ویژه جسی، درس بخواند. او خجالتی و جدی بود و واداشتن او به حرف زدن و اعتماد کردن به او چالشی لذت بخش بود. جسی در طول سالها کاملاً به لارنس وابسته شد و او هم همینطور است. تجربه عاشق شدن نشات گرفته از تبدیل شدن به دوستان خوب است. یک افسردگی شدید، یک روز در سال ،1906 لارنس، بیست و یک ساله در آن زمان، نتوانست چیزی را در ساعت معمول برای جلسه مطالعه خود با جسی پیدا کند . او سرانجام به چیزهای زیادی رسید که در زندگی روزمره ارزش دارد. "نشانه" بعد، با خلق و خوی که قبلاً هرگز ندیده [illegible] فقط دوست بودند. اما این ناعادلانه بود که او را از دیدن دیگران باز داشت. آنها البته باید دوست بمانند و صحبت کنند، اما شاید کمتر. وقتی کارش تمام شد و رفت، خلاء عجیبی احساس کرد. او هنوز خیلی به عشق یا ازدواج فکر نکرده بود. ناگهان او شک داشت. آینده او چه خواهد بود؟ چرا او به آن فکر نمی کرد؟ او بدون اینکه بفهمد چرا احساس اضطراب و ناراحتی می کرد.

لارنس به دیدار ادامه داد، اما همه چیز تغییر کرده بود. او را به خاطر این و آن مورد انتقاد قرار داد. او خیلی فیزیکی نبود. در هر صورت او چه نوع همسری خواهد داشت؟ یک مرد بیشتر از حرف زدن به یک زن نیاز دارد. او را به یک راهبه تشبیه کرد. آنها کمتر شروع به دیدن یکدیگر کردند. زمانی که مدتی بعد، لارنس یک موقعیت تدریس در مدرسه ای خارج از لون دان را پذیرفت، از اینکه برای مدتی از شر او خلاص شد، احساس آرامش کرد. اما وقتی با او خداحافظی کرد و گفت که ممکن است برای آخرین بار باشد، او شکست و گریه کرد. سپس شروع به ارسال نامه های هفتگی برای او کرد. او در مورد دخترانی که می دید می نوشت. شاید یکی از آنها همسرش باشد. سرانجام، به دستور او، او را در لندن ملاقات کرد. آنها مانند زمان های قدیم خوب با هم کنار می آمدند، اما او همچنان در مورد آینده اش به او گفت و گو کرد و آن زخم قدیمی را برداشت. در کریسمس او به ایستوود بازگشته بود و وقتی او را ملاقات کرد خوشحال به نظر می رسید. او تصمیم گرفته بود که این جسی است که باید با او ازدواج کند، که در واقع تمام مدت جذب او شده بود. آنها باید آن را برای مدتی ساکت نگه دارند. اگرچه حرفه نویسندگی او در حال اوج گیری بود (اولین

هیچ کس می تواند عاشق شود اگر حتی تا حدی از آنچه که دارد یا کسی راضی باشد

میل به انجام این کار، میل شدید برای غنی سازی زندگی مان. این احساس عمیق بی ارزش بودن و داشتن هیچ چیز ارزشمند و شرم از نداشتن آن است.

.به همین . . دلیل، عاشق شدن در میان جوانان بیشتر اتفاق می افتد، زیرا آنها عمیقاً نامطمئن [illegible] از ارزش خود مطمئن نیستند و اغلب از خود شرمنده هستند. همین امر در مورد افراد در سنین دیگر نیز صدق می کند، هنگامی که چیزی را در زندگی خود از دست می دهند. وقتی جوانی آنها به پایان می رسد یا زمانی که شروع به پیرشدن می کنند.

-فرانچسکو آلبرونی،
عاشق شدن، ترجمه شده
توسط لارنس ونوتی

Machine Translated by Google

رمان در شرف انتشار بود)، او نیاز به کسب درآمد بیشتر داشت. جسی که با این اعلام ناگهانی غافلگیر شده بود و غرق در خوشحالی بود، با همه چیز موافقت کرد و آنها عاشق شدند.

با این حال، به زودی، الگوی آشنا تکرار شد: انتقاد، جدایی، اعلامیه ای مبنی بر نامزدی او با دختر دیگری. این فقط کنترل او را بر او عمیق تر کرد. در سال 1912بود که سرانجام تصمیم گرفت دیگر هرگز او را نبیند، زیرا از تصویری که او از او در رمان زندگی‌نامه‌ای پسران و عاشقان به تصویر می‌کشید، آشفته بود. اما لارنس برای او یک وسواس مادام العمر باقی ماند.

در سال ،1913یک زن جوان انگلیسی به نام آیوی لو، که رمان‌های لارنس را خوانده بود، با او مکاتبه کرد و نامه‌هایش از تحسین می‌درخشید. در حال حاضر لارنس با یک زن آلمانی به نام بارونس فریدا فون ریشتهوفن ازدواج کرده بود. با این حال، در کمال تعجب لو، او را به دیدار او و همسرش در ایتالیا دعوت کرد. او می دانست که او احتمالاً شبیه یک دون خوان است، اما مشتاق دیدار او بود و دعوت او را پذیرفت.

لارنس آن چیزی نبود که انتظارش را داشت: صدایش بلند بود، چشمانش نافذ بود، و چیزی مبهم زنانه در او وجود داشت.
به زودی آنها با هم قدم می زدند، در حالی که لارنس به لو اعتماد می کرد.
او احساس می کرد که آنها با هم دوست می شوند، که او را خوشحال کرد. سپس ناگهان، درست قبل از رفتن او، او یک سری انتقادات را از او آغاز کرد -او بسیار ناخودآگاه، بسیار قابل پیش بینی، کمتر از روبات انسانی بود. او که از این حمله غیرمنتظره ویران شده بود، با این وجود مجبور شد موافقت کند -آنچه او گفته بود درست بود. در وهله اول چه چیزی می توانست در او ببیند؟ اصلا اون کی بود؟ لو با احساس پوچی ایتالیا را ترک کرد -اما پس از آن لارنس به نوشتن برای او ادامه داد، گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. او به زودی متوجه شد که علیرغم همه چیزهایی که به او گفته بود، ناامیدانه عاشق او شده است. یا علیرغم گفته های او نبود، بلکه به خاطر آن بود؟

در سال ،1914نویسنده جان میدلتون موری نامه ای از لارنس، دوست خوب او دریافت کرد. در این نامه، لارنس از ناکجاآباد از میدلتون-موری انتقاد کرد که به خاطر بی‌شور بودن و عدم شجاعت کافی در رابطه با همسرش، رمان‌نویس کاترین منسفیلد است. میدلتون موری بعداً علاقه زیادی به زیبایی داشت و به همین ترتیب برای زیبایی نوشت: "قبلاً هیچ احساسی نسبت به مردی نداشتم که نامه او باعث شد نسبت به خود آفرودیت، او او را بوسه‌ای رکیم. التماس کردن بدون کار چیزی نهفته است، از تمرین با من، فراهم بود که در آن به بغل مکنوقت و لاینلی او می‌توانم برای او ارضی اندیشه‌ای احساس می کرد و برای جاذبه فیزیکی عجیبش فقری را احساس می کرد که نمی توانست توضیح دهد. مادر او شخصیت زیر را دارد. او همیشه فقیر است و به دور از حساس و زیبا بودن، همانطور که بیشتر مردم تصور می کنند، شخت و بد آب و هوا. بی کفش و بی خانمان است. همیشه به دنبال کمبود تخت. روی زمین: در آشپزخانه خانه و در خانه می خوابد. خیابان

تفسیر. تعداد زنان و مردانی که تحت طلسم لارنس قرار گرفتند با توجه به ناخوشایند بودن او شگفت آور است. تقریباً در همه موارد، این رابطه با دوستی آغاز شد -با گفتگوهای صریح، تبادل اعتماد، و یک پیوند معنوی. سپس، بدون تغییر، ناگهان به مخالفت با آنها می پرداخت و انتقادهای شخصی تند را بیان می کرد. تا آن زمان او آنها را به خوبی می شناخت و انتقادات اغلب کاملاً دقیق بود و به اعصاب آسیب می زد.

ابتدا، او هرگز نمی‌توانست به عادت سرد گدی قرقره‌ای اندگلو و ساختار اضطراب می شود، احساسی که مشکلی در آنها وجود ندارد. آنها که از حس عادی عادی خود خارج شده بودند، در درون خود احساس دودستگی می کردند. با نیمی از ذهنشان

"عشق چه می تواند باشد
سپس؟ گفتم
فانی؟" "دور از آن."
"خب، چی؟" همانطور که در نمونه های
قبلی من، او در نیمه راه بین فانی و
جاودانه است. چه نوع

دیوتیما، او روح بزرگی است،
سقراط. هر چیزی که از طبیعت روح
است ، نیمه خدا و نیمی انسان است.»

.«او چه کسانی هستند .
پاورنو مادر؟ پرسیدم. داستان نسبتا
طولانی است، او پاسخ داد، "اما من به
شما خواهم گفت. روزی که آفرودیت به
دنیا آمد، خدایان در میان آنها پسر تدبیر
جشن گرفتند.

اختراع; و بعد از شام چون دید که
مهمانی در راه است، فقر به التماس آمد
و دم در ایستاد. در حال حاضر تدبیر

با شهد مست بود-
می توانم بگویم شراب هنوز کشف نشده
بود -و به باغ زئوس رفت و خواب بر او
چیره شد. بنابراین فقر، به فکر کاهش
بدبختی اوست

شرط با آوردن فرزند به ،Contrivanceدراز
کشیدن با او و حامله شدن عشق.

از آنجایی که عشق متولد شد
تولد آفرودیت، و از آنجایی که او نیز ذاتی
دارد

اما از پدرش بودن

Machine Translated by Google

آنها تعجب کردند که چرا او این کار را می کند و احساس می کردند که او بی انصافی است. با نیمی دیگر، آنها معتقد بودند که همه چیز درست است. سپس، در آن لحظات شک به خود، نامه یا ملاقاتی از او دریافت می کردند که در آن او خود جذاب قدیمی او بود.

پسر، او نقشه می کشد تا هر چه زیبا و خوب است برای خود به دست آورد. او جسور و رو به جلو و سخت کوش است و همیشه مانند یک شکارچی حیله گر ترفندهایی می اندیشد."

حالا آنها او را متفاوت می دیدند و اکنون ضعیف و آسیب پذیر بودند و به چیزی نیاز داشتند. و او بسیار قوی به نظر می رسید. اکنون آنها را به سوی خود می کشاند، احساسات دوستی به عشق و میل تبدیل می شود. زمانی که نسبت به خود نامطمئن بودند، مستعد عاشق شدن بودند.

-افلاطون، سمپوزیوم،
ترجمه شده توسط والتر
همیلتون

بسیاری از ما با تسلیم شدن به روال ها و الگوها، با دوری از دیگران، خود را از سختی زندگی محافظت می کنیم. اما زیربنای این عادات احساس ناامنی و تدافعی شدید است. ما احساس می کنیم واقعاً زندگی نمی کنیم. اغواگر باید این زخم را بچیند و این افکار نیمه خودآگاه را به آگاهی کامل برساند. این کاری بود که لارنس انجام داد: ضربات ناگهانی و غیرمنتظره او به مردم در نقطه ضعفشان ضربه می زد.

همه ما مثل تکه‌های سکه‌ای هستیم که بچه‌ها در آن می‌شکنند
نیمی برای یادگاری -درست کردن دو تا از یک، مانند ماهی پهن -و هر یک از ما برای همیشه به دنبال نیمه ای هستیم که با خودش همخوانی داشته باشد.

اگرچه لارنس با رویکرد جلویی خود موفقیت بزرگی داشت، اغلب بهتر است به طور غیرمستقیم، با اشاره به مقایسه با خود یا دیگران، و با القای اینکه زندگی قربانیان شما کمتر از آنچه تصور می‌کرده‌اند، افکار نارسایی و عدم اطمینان را برانگیخت. . شما می خواهید که آنها احساس کنند در جنگ با خودشان هستند، از دو جهت شکاف دارند و نگران آن هستند. اضطراب، احساس کمبود و نیاز، پیشروی همه خواسته هاست. این تکان‌ها در ذهن قربانی فضایی را برای شما ایجاد می‌کند تا سم خود را تلقین کنید، صدای آژیر ماجراجویی یا تحقق که باعث می‌شود آنها شما را به وب‌تان دنبال کنند. بدون اضطراب و احساس کمبود، هیچ اغواگری وجود ندارد.

.و بنابراین، تمام این .
کارها یادگاری از آن حالت اولیه ماست، زمانی که ما کامل بودیم، و اکنون، زمانی که به دنبال آن تمامیت اولیه هستیم و از آن پیروی می کنیم، می گوییم عاشق هستیم.

-سخنرانی آریستوفان در
سمپوزیوم افلاطون ، نقل شده در
جیمز ماندرل، دون ژوان
و نقطه افتخار

میل و عشق برای هدف خود چیزها یا ویژگی هایی دارند که انسان در حال حاضر آنها را ندارد اما فاقد آنهاست.

-سقراط

دان جان: خوب آشنا شدی، دختر زیبا! چی! آیا در میان این دشت‌ها، این درختان و صخره‌ها موجودات زیبایی مانند شما وجود دارند؟ •شارلوتا: من همانطور هستم که می بینید، قربان. •دون جان: آیا شما اهل این دهکده هستید؟ •شارلوتا: بله قربان. •دون جان: چی؟

کلیدهای اغواگری

همه افراد به جامعه ما بسیار همسو هستند و دیگران نگاهی اجتماعی به این شک در درون شما داشته باشند. در حقیقت، منیت و شخصیت ما بسیار شکننده تر از آن چیزی است که به نظر می رسد. آنها احساس سردرگمی و پوچی را می پوشانند. به عنوان یک اغواگر، هرگز نباید ظاهر یک شخص را با واقعیت اشتباه بگیرید. مردم همیشه مستعد اغوا شدن هستند، زیرا در واقع همه فاقد حس کامل بودن هستند، احساس می کنند چیزی در عمق وجودشان کم است. شک ها و نگرانی های آنها را به سطح بیاورید و می توان آنها را به دنبال شما سوق داد و فریب داد.

خود نسبت به ما ما نمی‌خواهیم که دیگران نگاهی اجتماعی به این شک در درون شما داشته باشند. در حقیقت، منیت و شخصیت ما بسیار شکننده تر از آن چیزی است که به نظر می رسد. آنها احساس سردرگمی و پوچی را می پوشانند. به عنوان یک اغواگر، هرگز نباید ظاهر یک شخص را با واقعیت اشتباه بگیرید. مردم همیشه مستعد اغوا شدن هستند، زیرا در واقع همه فاقد حس کامل بودن هستند، احساس می کنند چیزی در عمق وجودشان کم است. شک ها و نگرانی های آنها را به سطح بیاورید و می توان آنها را به دنبال شما سوق داد و فریب داد.

اسم شما؟ •شارلوتا: شارلوتا، آقا، در خدمت شما هستم. •دون جان: آه چه شخص خوبی است!
چه چشم های نافذی! •شارلوتا: آقا، شما مرا شرمنده می کنید. •دان
. . .
جان: شارلوتا زیبا، تو ازدواج نکردی، نه ؟ • شارلوتا: نه، قربان، اما من به زودی با پیرو، پسر گودی سیمونتا خواهم بود. •دان جان:

هیچ‌کس نمی‌تواند شما را به‌عنوان کسی ببیند که باید او را دنبال کرد یا عاشق او شد، مگر اینکه ابتدا به نحوی به خود و آنچه از دست داده است فکر کند. قبل از شروع اغوا، باید یک آینه در مقابل آنها قرار دهید

چی! باید همچین یکی رو
همانطور که شما همسر یک

Machine Translated by Google

که آنها به آن خلاء درونی که ما می گفتیم. به آنگاهی از کمبودی که نمی توانند روی شما به عنوان فردی که
می تواند آن فضای خالی را پر کند تمرکز کنند. به یاد داشته باشید: بیشتر ما تنبل هستیم: برای از بین
بردن احساس کسالت یا بی کفایتی خود به تنهایی تلاش زیادی می طلبد. اجازه دادن به شخص دیگری
برای انجام کارهای عشق تو به هم می خورد.

که آنها به آن خلاء درونی که ما می گفتیم. به آنگاهی از کمبودی که نمی توانند روی شما به عنوان فردی که
می تواند آن فضای خالی را پر کند تمرکز کنند. به یاد داشته باشید: بیشتر ما تنبل هستیم: برای از بین
بردن احساس کسالت یا بی کفایتی خود به تنهایی تلاش زیادی می طلبد. اجازه دادن به شخص دیگری
برای انجام کارهای عشق تو به هم می خورد.

که آنها به آن خلاء درونی که ما می گفتیم. به آنگاهی از کمبودی که نمی توانند روی شما به عنوان فردی که
می تواند آن فضای خالی را پر کند تمرکز کنند. به یاد داشته باشید: بیشتر ما تنبل هستیم: برای از بین
بردن احساس کسالت یا بی کفایتی خود به تنهایی تلاش زیادی می طلبد. اجازه دادن به شخص دیگری
برای انجام کارهای عشق تو به هم می خورد.

آن را به خوبی می داند، مرا عمداً به اینجا رساند تا مانع این ازدواج و رعایت عدالت در مورد افسون شما شود. به طور خلاصه، شارلوتا منصفانه،
من تو را دوست دارم در گفت و گوی افلاطون سمپوزیوم -قدیمی ترین رساله غرب در مورد عشق، و با تمام وجود، و اگر متنی که تأثیر تعیین کننده
ای بر ایده های ما از میل داشته باشد، شما موافقت خواهید کرد. من تو را از سر این بدبخت رهایی خواهم داد ، دیوتیما به سقراط درباره اصل و
نیازی که شما را به عشق تو وصل می کند. انگیزتر است. آرزوی داشتن کسی که جای خالی ما را پر کند،
ضعفی است که همه اغواگران آن را شکار می کنند. مردم را نسبت به آینده مضطرب کنید، آنها را افسرده
کنید، هویت خود را زیر سوال ببرند، احساس خستگی کنند که زندگی آنها را می بلعند. زمین آماده شده
است.

بذر اغوا را می توان کاشت.

محل، و شما را در اروس قرار داد پدر تدبیر، یا حیله گری، و مادرش فقر، یا شرایطی که شما سزاوار آن هستید.

نیازی که شما را به عشق تو وصل می کند. انگیزتر است. آرزوی داشتن کسی که جای خالی ما را پر کند،
ضعفی است که همه اغواگران آن را شکار می کنند. مردم را نسبت به آینده مضطرب کنید، آنها را افسرده
کنید، هویت خود را زیر سوال ببرند، احساس خستگی کنند که زندگی آنها را می بلعند. زمین آماده شده
است.

بذر اغوا را می توان کاشت.

این همان کاری است که
تیرهای او انجام می دهد: گوشت مردم را سوراخ می کند، آنها را دچار کمبود، درد، گرسنگی می کند. این جوهره وظیفه شما به عنوان
یک اغواگر است. مانند اروس، شما باید زخمی در قربانی خود ایجاد کنید، و نقطه نرم او را هدف قرار دهید،
او. اگر در بلاتکلیفی گیر کرده‌اند، کاری کنید که آن را عمیق‌تر احساس کنند، «به‌عنوان» آن را مطرح کنید و در مورد آن صحبت کنید.
آنچه شما می خواهید زخمی است، ناامنی که می توانید کمی آن را گسترش دهید، اضطرابی که با درگیر شدن با شخص دیگری،
یعنی شما، به بهترین وجه از بین می رود. قبل از اینکه عاشق شوند باید زخم را احساس کنند. توجه کنید که چگونه لاورنس
را برانگیخت و همیشه به نقطه ضعف قربانیانش ضربه زد: برای جسی چمبرز، سردی فیزیکی او. برای آیوی
او. برای میدلتون موری، فقدان شجاعت او.

شکافی در عزت نفس
او، عدم خودانگیختگی

اگر من نظر افراد را به عنوان شما
من تو را به اندازه ای که باید در یک ربع
ساعت دوست دارم

یک بازگشت خوش
چگونه لاورنس
LIBERTINE، ترجمه شده توسط
جان اوزل، در اسکار
ماندل، اد.، تئاتر
دون ژوان

کلئوپاترا در اولین شبی که ژولیوس سزار را ملاقات کرد، او را مجبور کرد تا با او بخوابد، اما اغوای
واقعی، همان چیزی که او را برده خود کرد، بعداً آغاز شد. در مکالمات بعدی آنها، او بارها و بارها از اسکندر
مقدونی، قهرمانی که ظاهراً از او نشات گرفته بود، صحبت کرد. هیچ کس نمی توانست با او مقایسه
شود. به طور ضمنی، سزار احساس حقارت کرد. کلئوپاترا با درک این موضوع که سزار دلاور او ناامن است،
اضطراب و گرسنگی برای اثبات عظمت خود را در او بیدار کرد. به محض اینکه چنین احساسی کرد، به
راحتی بیشتر اغوا شد. تردید در مورد مردانگی او نقطه لطیف او بود.

زیرا من امشب رو به غرب در جایی
که زمانی بود ایستاده ام

آخرین مرز از زمین هایی که امتداد سه

هزاران مایل پشت سر من، پیشگامان قدیم
امنیت، آسایش و گاه جان خود را به دست
دادند

در اینجا دنیای جدیدی بسازید
غرب. آنها اسیر تردیدهای خودشان
نبودند، اسیر قیمت های خودشان بودند.
شعار آنها این نبود: «هر کس برای خودش،
بلکه «همه برای هدف مشترک» بود

هنگامی که سزار ترور شد، کلئوپاترا توجه خود را به مارک آنتونی، یکی از جانشینان سزار در رهبری رم
معطوف کرد. آنتونی عاشق لذت و تماشا بود و ذائقه‌اش خشن بود. او ابتدا با کشتی سلطنتی خود به او
ظاهر شد، سپس شراب خورد و شام خورد و او را ضیافت کرد. همه چیز برای نشان دادن برتری شیوه
زندگی مصری ها بر رومی ها، حداقل در مورد لذت، به او پیشنهاد می شود. رومی ها در مقایسه کسل
کننده و ساده بودند. و هنگامی که آنتونی احساس کرد که چقدر در گذراندن وقت خود با سربازان کسل‌کننده
و همسر رومی‌اش غایب است، می‌توان کلئوپاترا را به عنوان میخک تمام چیزهای هیجان‌انگیز ببیند. برده
او شد.

آن دنیای جدید قوی و آزاد، برای غلبه بر
خطرات و سختی های آن، برای غلبه بر
دشمنانی که از بیرون و درون تهدید می کردند.
•امروز برخی می گویند که آن مبارزات تمام شده
است -که تمام افق ها بوده است
. . .

این جذابیت عجیب و غریب است. در نقش اغواگر خود، سعی کنید خود را به عنوان یک غریبه از
خارج نشان دهید. شما نماینده هستید

کاوش کرد، که همه نبردها برنده
شده اند، که دیگر وجود ندارد

Machine Translated by Google

تغییر، تفاوت، از هم گسیختگی روال ها. به قربانیان خود احساس کنید که در مقایسه با آنها زندگی آنها خسته کننده است و دوستانشان کمتر از آنچه فکر می کردند جالب است. لارنس باعث شد که اهدافش شخصاً ناکافی باشند. اگر برایتان سخت است که تا این حد وحشیانه رفتار کنید، روی دوستانشان، موقعیت‌هایشان و جنبه‌های بیرونی زندگی‌شان تمرکز کنید. افسانه های زیادی درباره دون خوان وجود دارد، اما آنها اغلب او را توصیف می کنند که یک دختر روستایی را اغوا می کند و به او احساس می کند که زندگی او به طرز وحشتناکی استانی است. او در این میان لباس های پر زرق و برق می پوشد و دارای رفتاری نجیب است. عجیب و غریب، او همیشه از جای دیگری است.

او ابتدا کسالت زندگی خود را احساس می کند، سپس او را به عنوان نجات خود می بیند.
به یاد داشته باشید: مردم ترجیح می‌دهند احساس کنند که اگر زندگی‌شان بی‌علاقه است، به خاطر خودشان نیست، بلکه به خاطر شرایطشان، مردم کسل‌کننده‌ای است که می‌شناسند، شهری که در آن متولد شده‌اند. هنگامی که آنها را وادار کردید که طعم عجیب و غریب را احساس کنند، اغواگری آسان است.

یکی دیگر از مناطق شیطانی اغوا کننده برای هدف قرار دادن گذشته قربانی است. پیر شدن یعنی چشم پوشی یا مصالحه از آرمان های جوانی، کمتر خودبخودی و به نوعی کمتر زنده بودن. این دانش در وجود همه ما نهفته است. به‌عنوان پیش‌بینی‌کننده، باید آن را آشکار کنید، روشن کنید که مردم چقدر از اهداف و آرمان‌های گذشته‌شان دور شده‌اند. شما به نوبه خود خود را به عنوان نماینده آن ایده آل معرفی می کنید، به عنوان فرصتی برای بازپس گیری جوانی از دست رفته از طریق ماجراجویی -از طریق اغواگری.
در سالهای آخر عمر، ملکه الیزابت اول از غده ان به عنوان یک حاکم نسبتاً سختگیر و خواستار شناخته می شد. او این نکته را بیان کرد که اجازه ندهد درباریانش چیزی نرم یا ضعیف در او ببینند. اما پس از آن رابرت دورو، دومین ارل اسکس، به دادگاه آمد. اسکس جسور که بسیار جوانتر از ملکه بود، اغلب او را به خاطر ترشی بودنش تنبیه می کرد.

ملکه او را می بخشید -او آنقدر سرزنده و خودجوش بود که نمی توانست خود را کنترل کند. اما نظرات او زیر پوست او رفت. در حضور اسکس، او تمام آرمان های جوانی را به یاد آورد -روحیه، جذابیت زنانه -که از آن زمان از زندگی او ناپدید شده بود. او همچنین احساس کرد که کمی از آن روحیه دخترانه زمانی که در اطراف او بود بازگشت. او به سرعت مورد علاقه او شد و خیلی زود عاشق او شد. پیری دائماً توسط جوانی تحریک می شود، اما ابتدا جوانان باید روشن کنند که بزرگترها چه چیزی را از دست داده اند، چگونه ایده آل های خود را از دست داده اند. تنها در این صورت است که آنها احساس خواهند کرد که حضور جوانان به آنها اجازه می دهد دوباره آن جرقه، روح سرکشی را که عصر و جامعه برای سرکوبش توطئه کرده اند، به دست آورند.

این مفهوم کاربردهای بی نهایت دارد. شرکت‌ها و سیاستمداران می‌دانند که نمی‌توانند مردم خود را به خرید آنچه می‌خواهند بخرند یا آنچه را که می‌خواهند انجام دهند، اغوا کنند، مگر اینکه ابتدا احساس نیاز و نارضایتی را بیدار کنند. توده ها را در مورد هویت خود نامطمئن کنید و می توانید به تعریف آن برای آنها کمک کنید. در مورد گروه ها یا ملت ها به همان اندازه که در مورد افراد صادق است: آنها را نمی توان بدون احساس کمبود اغوا کرد. بخشی از استراتژی انتخاباتی جان اف کندی در سال 1960این بود که آمریکایی ها را از دهه 1950ناراضی کند، و اینکه چقدر این کشور از آرمان های خود دور شده بود. در صحبت از دهه ،1950او به ثبات اقتصادی کشور یا ظهور آن به عنوان یک ابرقدرت اشاره نکرد. در عوض، او تلویحاً اشاره کرد که دوره با انطباق، عدم ریسک و ماجراجویی، از دست دادن ارزش‌های مرزی ما مشخص شده است. رای دادن به کندی به معنای سوار شدن بود

مرز آمریکا •اما من اعتماد دارم که هیچ کس در این کار نیست

مجموعه وسیعی با این احساسات موافق . خواهند بود. .

من به شما می گویم جدید . . . •

مرز اینجاست، چه

دنیالش هستیم یا نه .

کوچک شدن آسان تر خواهد بود

از آن مرز برگردیم، به میانه‌روی امن گذشته بنگریم، با نیت خوب و لفاظی بلند آرام شوم -و کسانی که

ترجیح می دهند که بدون در نظر گرفتن حزب، رأی خود را به من ندهند. •اما من معتقدم که زمان

تقاضای اختراع، تخیل، تصمیم. من از هر یک از شما می خواهم که پیشگامان جدیدی در آن مرز جدید باشید. ندای من به جوان دل، صرف نظر از سن است.

-جان اف کندی،

سخنرانی پذیرش به عنوان

نامزد ریاست جمهوری

حزب دموکراتیک، به نقل از

جان هلمن، THE

وسواس کندی: THE

اسطوره آمریکایی JFK

ریتم عادی زندگی به طور کلی بین یک رضایت خفیف از خود و یک ناراحتی جزئی در نوسان است که منشأ آن آگاهی از کمبودهای شخصی است. ما باید دوست داشته باشیم که باشیم

خوش تیپ، جوان، قوی یا باهوش مانند سایر افراد آشنا. ای کاش می توانستیم به همان اندازه دست پیدا کنیم

آنها آرزوی مزیت ها، موقعیت ها، موفقیت های یکسان یا بیشتر را دارند. لذت بردن از خود استثناست و اغلب به اندازه کافی پرده دودی است که برای خود و البته برای دیگران تولید می کنیم. جایی در آن است

احساس ناراحتی طولانی مدت نسبت به خود و نارضایتی جزئی از خود. من ادعا می کنم که افزایش

Machine Translated by Google

در یک ماجراجویی جمعی، برای بازگشت به ایده آل هایی که از دست داده بودیم. اما قبل از اینکه کسی به جنگ صلیبی او بپیوندد، باید از این که چقدر از دست داده اند، چه چیزهایی گم شده است، آگاه می شدند. یک گروه، مانند یک فرد، می تواند در روال عادی غرق شود و مسیر اهداف اصلی خود را از دست بدهد. رفاه بیش از حد آن را از این نگرش پریشان می کند، ناخودآگاه است، اما در برخی نظر من راست نیست شما. مراتب بیشتر آگاهی نارضایتی هر قلب را در کادر ناخ من زمینه حال آن و افزایش گذاشته بیش کهف به کردهم می توانند نارضایتی که نه راحتی یا احساس هویت آنها را متزلزل کند. سپس شما می توانید آن را بازتعریف کنید -یک نارضایتی راکد، یا درک یک اغوای بزرگ ناراحت. بدون اینکه بدانیم چرا

این روح نارضایتی، شخص را مستعد "عاشق شدن" می کند. .

.در بیشتر موارد

.

-تئودور رایک،

از عشق و شهوت

نماد: پیکان کوپید. آنچه در اغوا شده میل را بیدار می کند این است

نه یک لمس نرم یا یک احساس خوشایند؛ این یک زخم است ar

ردیف درد، درد، نیاز به تسکین قبل از میل ایجاد می کند

باید درد وجود داشته باشد تیر را به سمت قربانی بگیرید

ضعیف ترین نقطه، ایجاد یک زخم است که شما

می تواند باز شود و دوباره باز شود.

واژگونی

اگر در کاهش عزت نفس هدف ها زیاده روی کنید، ممکن است آن ها هم احساس کنند

من

امن برای ورود به اغوای خود را. سنگین دست نباشید؛ مانند لارنس، همیشه حمله زخمی را با یک حرکت آرامش بخش دنبال کنید.

در غیر این صورت به سادگی آنها را از خود بیگانه خواهید کرد.

جذابیت اغلب مسیری ظریف تر و مؤثرتر برای اغواگری است. را

بنجامین دیزرائیلی نخست وزیر ویکتوریا همیشه باعث می شد مردم احساس بهتری نسبت به خودشان داشته باشند. او آنها را به تعویق انداخت، آنها را در مرکز توجه قرار داد، آنها را باهوش و سرزنده ساخت. او مایه ای برای غرور آنها بود و آنها به او معتاد شدند. این نوعی اغوای پراکنده است که فاقد ده سیون و احساسات عمیقی است که تنوع جنسی برمی انگیزد. این گرسنگی مردم، نیاز آنها به نوعی برآورده شدن را دور می زند. اما اگر زیرک و باهوش هستید، می‌تواند راهی برای کاهش قدرت دفاعی آنها باشد و یک دوستی خطرناک ایجاد کند. هنگامی که به این طریق تحت طلسم شما قرار گرفتند، می توانید زخم را باز کنید. در واقع، پس از اینکه دیزرائیلی ملکه ویکتوریا را مجذوب خود کرد و با او دوستی برقرار کرد، او را به طور مبهمی در ایجاد یک امپراتوری و تحقق آرمان‌هایش ناتوان کرد. همه چیز به هدف بستگی دارد. افرادی که دچار ناامنی هستند ممکن است به تنوع ملایم تری نیاز داشته باشند. هنگامی که آنها با شما احساس راحتی کردند، هدف خود را نشانه گیری کنید

Machine Translated by Google

6

در هنر تلقین مسلط شوید

ساختن اهداف خود را به احساس

راضی و نیازمند حضور شما

ضروری است، اما اگر خیلی واضح هستید،

آنها از طریق شما خواهند دید و حالت تدافعی پیدا خواهند کرد.

با این حال، هیچ دفاع شناخته شده ای وجود ندارد،

در برابر تلقین -هنر گیاه

ایده ها در ذهن مردم توسط

رها کردن اشارات گریزان است که

حتی روزها بعد ریشه کن

به آنها ظاهر می شود

ایده خودشان اینسینوا

یون برترین وسیله است

از تأثیرگذاری بر مردم Cre

یک زیر زبان -حالت جسورانه خورد

پس از انقباض و

عذرخواهی، نظرات مبهم، صحبت های پیش پا افتاده

همراه با نگاه های جذاب -که وارد می شود

هدف ناخودآگاه است تا واقعی شما را منتقل کند

معنی همه چیز را پیشنهادی کنید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

میل تلقین کننده

عصری در دهه ،1770مرد جوانی به اپرای پاریس رفت

با معشوقش کنتس د ملاقات کند. این زوج با هم دعوا کرده بودند و او مشتاق بود که دوباره او را ببیند. کنتس هنوز به جعبه‌اش نرسیده بود، اما از طرف یکی از دوستانش، خانم دو تی، مرد جوان را صدا زد که به او بپیوندد، و گفت که این یک شانس عالی بود که آن‌ها عصر ملاقات کردند. او باید در اتاقش شرکت کند ، و در سفری که باید می رفت توقف کرد. مرد جوان می خواست فوراً مرا ببیند . کنتس گفت: "یادت باشد" کنتس، اما مادام جذاب و اصرار داشت و او با جدیت پذیرفت که با او برود ، "شما فرض می‌کنید که شما او همانطور که می گوید، در سرعت حرکت کرد. حتی مشکوک شد، پناهگاهی که می خواهید بروید. •همه اینها

حالا مرد جوان به مهماندارش دستور داد که به او بگوید او را کجا می برد. او ابتدا فقط خندید، اما در نهایت به او گفت: به قصر گروه همسرش. زن و شوهر از هم جدا شده بودند، اما تصمیم گرفته بودند که دوباره فکر کنند. او با دست من را از یک دیوار کوچک و تاریک عبور داد. با این حال، شوهرش بی حوصله بود و او یک راهرو مرد جوان جذاب را احساس می کرد. قلبم مثل خودش بود که به مرد جوان قبلی از مرد جوان یک دیگر شنیدم که او را صدا می‌کرد، اما زنی که او را صدا می‌کرد، آنها را سرعت می‌کرد و او یک راهرو را طی کرد. می‌دانستم که چه چیزی در انتظارش است. حال عبور نگاه کرد، همانطور که او انجام می داد. "او کنتس شما ...

. .

برای انجام سایتش کار را گرفت شد در آغوشش افتاد. او آنجا همانطور که یک کرد، پاسخ که من گفت او ای بتواند. می‌خواهد طور خانم او که دورهای شد کارش بعد از یک سی ناجور که با تحسین قطع شد. او گفت: "آیا قصد داری مرا به بی احتیاطی متقاعد کنی که حیرت کردم، خوشحال شدم، دیگر به این توجهی ندارم ؟" او اعتراض کرد که این حادثه یک تصادف بوده است و اطمینان داد که می دانم چه در سر من آمده است. او خودش رفتار خواهد کرد. با این حال، در حقیقت، داشتن او در آغوش او باعث شد و من با حسن نیت شروع به کار کردم ، او را به فکر دیگری واداشت. به جادو ایمان داشتن .

.در .

حقیقت، من خود را در قفس وسیعی از آینه‌ها دیدم که روی آن تصاویر چنان هنرمندانه نقاشی شده بودند که توهم تمام اشیایی را که نشان می‌دادند ایجاد می‌کردند.

به قصر رسیدند. شوهر به ملاقات آنها آمد و مرد جوان تحسین خود را از ساختمان ابراز کرد: "آنچه می بینید چیزی نیست" مادام حرفش را قطع کرد: "باید شما را به آپارتمان مسیو ببرم."

قبل از اینکه بپرسد منظور او چیست، موضوع به سرعت تغییر کرد. شوهر واقعاً بی حوصله بود، اما بعد از شام خود را بهانه کرد. حالا مادام و مرد جوان تنها بودند. او را دعوت کرد تا با او در باغ قدم بزند. یک عصر باشکوه بود، و در حالی که آنها راه می رفتند، او بازوی خود را در دست او فرو کرد. او گفت نگران نبود که او از او سوء استفاده کند، زیرا می دانست که چقدر به دوست خوبش کنتس وابسته است. آنها در مورد چیزهای دیگری صحبت کردند، و سپس او به موضوع بازگشت

—ویوانت دنون،«نه فردا، در میشل فهر، اد.، خواننده آزاد

Machine Translated by Google

کاملاً خوشحال می‌کند. او به من هدیه می‌دهد." چادام سال کمال تعجب شهر ماجولن شروع به کار کرد که صحبت از کنتس به گونه ای نه از عشق یا وفاداری، در آنجا به نظر می رسید که او به او خیانت کرده است (که بعضی از آنها نجیب زنی با زیبایی و چیزهای خیره کننده بودند. مشکوک بود). مادام آهی کشید -او از گفتن چنین چیزهایی در مورد دوستش پشیمان شد و از او خواست که او را ببخشد. سپس، گویی فکر جدیدی از طرف طبیعت به ذهنش خطور کرده بود، از غرفه ای نزدیک یاد کرد، مکانی لذت بخش، با رفیع پر از خاطرات دلپذیر. اما شرم از آن بود که قفل شده بود و او خلق و خوی و عقل زیرکانه ای داشت که کلید نداشت. و با این حال آنها راه خود را به غرفه پیدا کردند، و نگاه کنید، در باز مانده بود. هوا تاریک بود اما مرد جوان می‌توانست احساس کند که اینجا مکانی برای تلاش است. وارد شدند و روی مبل فرو رفتند و قبل از اینکه بفهمد چه بر سرش آمده است، او را در آغوش گرفت.

در هر زن دیگری در زمان خود یافت می شود، اینکه او را تحقیر کند، او را شرمنده کند و به استاد پارچه پشمی ازدواج کرده بود، نتوانست تحقیر قلبی او را خفه کند، زیرا او کاملاً بر این عقیده بود که هیچ مرد ضعیفی، هرچند ثروتمند نیست. ، سزاوار همسری بزرگوار بود.

به نظر می‌رسید که مادام او را کنار می‌زند، اما بعد تسلیم شد. بالاخره به خود آمد: آنها باید به خانه برگردند. آیا او خیلی دور شده بود؟ او باید سعی کند خودش را کنترل کند.

همانطور که آنها به سمت خانه برگشتند، مادام گفت: "چه شب خوشمزه ای را گذراندیم." آیا او به اتفاقی که در غرفه افتاده بود اشاره می کرد؟ او ادامه داد: «اتاق بسیار جذاب‌تری در قصر وجود دارد، اما من نمی‌توانم چیزی را به شما نشان دهم،» به این معنی که او بیش از حد برای بند بوده است. او قبلاً چندین بار به این اتاق ("آپارتمان مسیو") اشاره کرده بود. او نمی‌توانست تصور کند چه چیزی می‌تواند اینقدر جالب باشد، اما در حال حاضر از دیدن آن می‌مرد و اصرار می‌کرد که آن را به او نشان دهد. او در حالی که چشمانش گرد شده بود پاسخ داد: "اگر قول می دهی خوب باشی." از میان تاریکی خانه، او را به داخل اتاق هدایت کرد، که در کمال خوشحالی او نوعی معبد لذت بود: روی دیوارها آینه‌هایی وجود داشت، نقاشی‌های ترومپ لوئیل که صحنه‌ای از جنگل را تداعی می‌کرد، حتی یک غار تاریک. و مجسمه اروس گلدسته.

و وقتی فهمید که او با وجود ثروت هنگفتش، تنها تواناییش را دارد، تشخیص پشم از پنبه، نظارت بر نصب ماشین بافندگی، یا بحث در مورد فضیلت یک نخ خاص با یک زن ریسنده است، تصمیم گرفت که تا آنجایی که در آن وجود دارد. با قدرت او هیچ کاری با او نخواهد داشت

مرد جوان که از حال و هوای آن مکان غرق شده بود، به سرعت کاری را که در غرفه شروع کرده بود از سر گرفت و اگر خدمتکار عجله نمی کرد و به آنها هشدار نمی داد که هوا در حال روشن شدن است -مسیو به زودی خواهد بود. بالا

نوازش های حیوانی علاوه بر این، او مصمم به جستجو بود

لذت او در جای دیگری، در جمع کسی که به نظر می رسید شایسته تر از محبت او بود، و به این ترتیب بود که او عمیقاً عاشق مردی بسیار واجد شرایط در حدود سی سالگی شد. و

سریع از هم جدا شدند. بعداً همان روز، در حالی که مرد جوان آماده رفتن می شد، مهماندارش گفت: "خداحافظ مسیو؛ من خیلی لذت ها را مدیون شما هستم؛ اما با یک رویای زیبا به شما پول دادم. حالا عشق شما را فرا می خواند. کنتس را ندهید. باعث دعوا با من شود.» با تأمل در تجربه‌اش در راه بازگشت، نمی‌توانست معنی آن را بفهمد. او احساس مبهمی داشت که مورد استفاده قرار گرفته است، اما لذت هایی که به یاد می آورد بیشتر از تردیدهایش بود. • برگشتن. .

هر گاه روزی می گذشت که او به او نگاه نمی کرد، تمام شب بعد بی قرار بود. •با این حال، آقا به همه اینها مشکوک نشد و هیچ توجهی به او نکرد. و به نوبه خود، که بسیار محتاط بود، جرأت نمی کرد که عشق خود را با اعزام خدمتکار یا نوشتن به او ابراز کند.

تفسیر. مادام دو تی شخصیتی در داستان کوتاه قرن هجدهم «فردا نیست» اثر ویوانت دنون است. مرد جوان راوی داستان است. اگرچه تخیلی بود، اما تکنیک‌های مادام به وضوح مبتنی بر تکنیک‌های چند لیبرتین معروف آن زمان، استادان بازی اغوا بود. و خطرناک ترین سلاح آنها تلقین بود -وسیله ای که مادام به وسیله آن مرد جوان را طلسم کرد و او را متجاوز جلوه داد و شب لذتی را به او داد.

Machine Translated by Google

و حفظ شهرت بی گناه او، همه در یک حرکت. به هر حال، او کسی بود که تماس فیزیکی را آغاز کرد، یا اینطور به نظر می رسید. در حقیقت، او کسی بود که کنترل می‌کرد و دقیقاً ایده‌هایی را که می‌خواست در ذهنش کاشت. به عنوان مثال، اولین برخورد فیزیکی در کالسکه با دعوت او به نزدیک‌تر راه انداخته بود: بعداً او را به خاطر جلو بودن سرزنش کرد، اما چیزی که در ذهن او نقش بست هیجان آن لحظه بود. صحبت او از کنتس او را گیج و گناهکار کرد. اما بعد اشاره کرد که معشوقش خیانت کرده است و بذر دیگری در ذهنش کاشت: خشم و میل به انتقام. سپس از او خواست که حرف‌هایش را فراموش کند و او را به خاطر گفتنش ببخشد، یک تاکتیک تلقین‌کننده کلیدی: «از تو می‌خواهم حرف‌هایم را فراموش کنی، اما می‌دانم که نمی‌توانی؛ این فکر در ذهنت باقی می‌ماند». پرو به این ترتیب صدا کرد، اجتناب ناپذیر بود که او را در غرفه بگیرد. او چندین بار به اتاق در قصر اشاره کرد -البته او اصرار داشت

یک نامه، از ترس خطراتی که ممکن است در پی داشته باشد. اما با درک این که او با یک کشیش خاص رابطه بسیار دوستانه ای دارد، فردی کثیف، نازک، که با این وجود به دلیل شیوه زندگی بسیار مقدسش، به عنوان یک راهب بسیار توانا در نظر گرفته می شود، محاسبه کرد که این شخص به عنوان یک فرد ایده آل عمل می کند. به خاطر او و مردی که دوستش داشت، برو . و بنابراین، پس از تأمل در مورد استراتژی ای که در پیش خواهد گرفت، در ساعت مناسبی از روز به کلیسایی که قرار بود او را پیدا کنند، رفت و پس از جستجوی او، از او پرسید که آیا او

دارم میرم اونجا. او عصر را در فضایی از ابهام فرا گرفت. حتی کلمات او "اگر قول می دهی خوب باشی" را می توان به چندین روش خواند. سر و قلب مرد جوان با تمام احساسات -نارضایتی، سردرگمی، میل - که به طور غیرمستقیم به او القا کرده بود، ملتهب بود.

به خصوص در مراحل اولیه یک اغواگری، یاد بگیرید هر چیزی را که می گویید بسازید و نوعی تلقین انجام دهید. با اظهار نظر در مورد سایر افراد در زندگی قربانی شک و تردید را در اینجا و آنجا ایجاد کنید و باعث شود قربانی احساس آسیب پذیری کند. تماس بدنی خفیف، مانند یک نگاه زودگذر اما به یاد ماندنی، یا لحن صدای گرم غیرمعمول، هر دو برای کوتاه ترین لحظات، میل را تلقین می کند. یک نظر گذرا نشان می دهد که چیزی در مورد قربانی به شما علاقه دارد. اما آن را ظریف نگه دارید، سخنان شما یک احتمال را آشکار می کند و شک ایجاد می کند. شما در حال کاشت بذرهایی هستید که در هفته های آینده ریشه خواهند داشت.

قبول می کند که او را اعتراف کند. •از آنجا که او می تواند در یک

با نگاهی به اینکه او یک بانوی با کیفیت است، عابد با خوشحالی اعتراف او را شنید و وقتی به پایان رسید، چنین ادامه داد: »پدر ، همانطور که فعلاً برای شما توضیح خواهم داد، موضوع خاصی وجود دارد. که من هستم

هنگامی که شما آنجا نباشید، اهداف شما در مورد ایده هایی که شما برانگیخته اید خیال پردازی می کنند و به شک و تردید می پردازند. آنها به آرامی به وب شما هدایت می شوند، غافل از اینکه شما کنترل را در دست دارید. آنها چگونه می توانند مقاومت کنند یا حالت تدافعی داشته باشند اگر حتی نتوانند ببینند چه اتفاقی می افتد؟

ناگزیر از مشاوره و کمک شما هستم.

من که قبلاً نامم را به شما گفته ام، مطمئن هستم که خانواده و شوهرم را خواهید شناخت. او مرا بیشتر از خود زندگی دوست دارد، و از آنجایی که او بسیار ثروتمند است، هرگز در تهیه تک تک اشیایی که من به آن اشتیاق دارم، کوچکترین مشکل یا تردیدی ندارد.

> چیزی که یک پیشنهاد را از انواع دیگر تأثیرات روانی، مانند دستور یا دادن اطلاعات یا دستور متمایز می کند، این است که در مورد یک پیشنهاد، ایده ای در مغز شخص دیگری برانگیخته می شود که بررسی نمی شود. به منشأ خود رسیده است، اما درست به گونه ای پذیرفته می شود که گویی به طور خود به خود در آن مغز بوجود آمده است.
>
> -فروید زیگموند

در نتیجه، عشق من به او کاملاً بی حد و حصر است، و اگر افکارم، و از رفتار واقعی من چیزی نگویم، برخلاف میل و شرافت او باشد، سزاوارتر از شرورترین زنی به آتش جهنم خواهم بود.

کلیدهای اغواگری

مردم را به چیزی متقاعد کنید و سایر مسائل را رها کنید. شما نمی توانید از زندگی بدون تلاش به هر طریقی صحبت کنید و دقیقاً همان چیزی را که می خواهید بگویید و صداقت شما ممکن است احساس خوبی به شما بدهد اما احتمالاً به جایی نمی رسید. مردم مجموعه‌ای از ایده‌های خاص خود را دارند که با عادت به سنگ تبدیل می‌شوند. کلمات شما با ورود به ذهن آنها، com

تا بحال زیسته است. •«الان، یک فرد خاص، از نظر ظاهری محترم است

Machine Translated by Google

با هزاران تصور از پیش تعیین شده ای که در حال حاضر وجود دارد و به جایی نمی رسند، دست و پا کنید. علاوه بر این، مردم از تلاش شما برای متقاعد کردن آنها رنجش می‌برند، گویی که خودشان قادر به تصمیم‌گیری نیستند -گویی شما بهتر می‌دانید.
در عوض قدرت تلقین و تلقین را در نظر بگیرید. این نیاز به کمی صبر و هنر دارد، اما نتایج ارزشش را دارد.

ظاهر، که مگر من اشتباه نکنم نزدیک است
آشنای شما واقعاً نمی‌توانستم بگویم اسمش چیست، اما او قد بلند و خوش‌تیپ است، لباس‌هایش قهوه‌ای و بریده بریده‌اند، و احتمالاً چون از ماهیت مصمم من بی‌خبر است، به نظر می‌رسد که مرا محاصره کرده است. هر وقت از پنجره به بیرون نگاه می کنم یا به پنجره می ایستم، معصومانه می آید

روش کار تلقین ساده است: در یک اظهارنظر پیش پا افتاده یا در مقابل، یک اشاره حذف می شود.
این در مورد برخی از مسائل عاطفی است -لذت احتمالی که هنوز به دست نیامده است، فقدان هیجان در زندگی یک فرد. اشاره در پشت ذهن هدف ثبت می شود، خنجر ظریفی به ناامنی های او. منبع آن به سرعت فراموش می شود. در آن زمان برای به یاد ماندنی بودن بسیار ظریف است، و بعداً، وقتی ریشه می‌گیرد و رشد می‌کند، به نظر می‌رسد که به طور طبیعی از ذهن خود هدف بیرون آمده است، گویی در تمام مدت آنجا بوده است. تلقین به شما این امکان را می دهد که مقاومت طبیعی مردم را دور بزنید، زیرا به نظر می رسد که آنها فقط به آنچه از خودشان سرچشمه گرفته است گوش می دهند. این زبان به تنهایی است که مستقیماً با ناخودآگاه ارتباط برقرار می کند. هیچ اغواگر و هیچ متقاعد کننده ای نمی تواند بدون تسلط بر زبان و هنر تلقین به موفقیت امیدوار باشد.

درب ورودی یا خانه را ترک کنید، و من در واقع تعجب می کنم که او اکنون اینجا نیست. ناگفته نماند که من از همه اینها بسیار ناراحت هستم، زیرا نوع رفتار او اغلب نام بدی به یک زن صادق می دهد، اگرچه او کاملاً طرفدار است.

یک بار مرد عجیبی به دربار لویی پانزدهم رسید. هیچ کس چیزی در مورد او نمی دانست و لهجه و سن او غیرقابل تغییر بود. او خود را کنت سن ژرمن نامید. او آشکارا ثروتمند بود. همه جواهرات عاشق خداست، پس من و الماس بر کاپشن و آستین و کفش و انگشتانش می درخشم. او از شما التماس می‌کند که با او صحبت کنید، می‌تواند ویولن را تا حد کمال بنوازد، با شکوه نقاشی کند. اما بیشترین چیزی که او را به شدت متقاعد کرد که از مسمومیت خود در مورد او خودداری کند، گفتگوی او بود. واردات بسیاری از زنان دیگر وجود دارند که بی‌تردید چنین چیزهایی را سرگرم‌کننده می‌دانند، و از زیر نظر گرفتن و جاسوسی او لذت می‌برند، اما من شخصاً تمایلی به آن ندارم و رفتار او را بسیار ناپسند می‌دانم . "در پایان سخنانش، خانم سرش را خم کرد که انگار قرار است اشک بریزد . • بی گناه. " . . .

در حقیقت، کنت بزرگترین شارلاتان قرن هجدهم بود -مردی که در هنر تلقین تسلط داشت. همانطور که او صحبت می کرد، یک کلمه از اینجا و آنجا می لغزید -کنایه ای مبهم به سنگ فیلسوف، که فلز معمولی را به طلا یا اکسیر زندگی تبدیل کرد. او نگفته است که این چیزها را در اختیار دارد، بلکه شما را وادار کرد که او را با قدرت های آنها شریک سازید. اگر او به سادگی ادعا می کرد که آنها را دارد، هیچ کس او را باور نمی کرد و مردم روی گردان می شدند. این شمارش ممکن است به مردی اشاره داشته باشد که چهل سال قبل از آن مرده بود، گویی او را شخصاً می‌شناخت. اگر این‌طور بود، شمارش باید در هشتاد سالگی‌اش می‌بود، اگرچه به نظر می‌رسید چهل‌ساله باشد. از اکسیر حیات یاد کرد. .. او چنین به نظر می رسد

جوان. . . .
کلید کلمات شمارش ابهام بود. او همیشه نکات خود را در یک مکالمه پر جنب و جوش، نت های لطف در یک ملودی مداوم رها می کرد. فقط بعداً مردم به آنچه او گفته بود فکر می کردند. پس از مدتی، مردم به سراغ او آمدند و در مورد سنگ فیلسوف و اکسیر حیات جویا شدند و متوجه نشدند که او این عقاید را در ذهن آنها کاشته است.

اشاره کرد و به گرمی از پاکی ذهن او تمجید کرد. . او قول داد که همه را بگیرد .

به یاد داشته باشید: برای کاشت یک ایده فریبنده باید تخیلات مردم، خیالات آنها و عمیق ترین آرزوهایشان را درگیر کنید. چیزی که چرخ ها را به چرخش در می آورد، پیشنهاد چیزهایی است که مردم از قبل می خواهند بشنوند -امکان لذت، ثروت، سلامتی، ماجراجویی. در نهایت، این چیزهای خوب دقیقاً همان چیزی است که به نظر می رسد به آنها ارائه می دهید. آن‌ها مثل خودشان به سراغ شما می‌آیند، غافل از اینکه شما این ایده را در سرشان تلقین کرده‌اید.

اقدامات لازم برای اطمینان از اینکه هموطن دیگر او را اذیت نمی کند. • اینکه هایدمانتقلی گورخوظرا یک مهمانی بزرگوار انجام داد و پس از مدتی که در مورد ژنرال با هم صحبت کردند.

در سال ،1807ناپلئون بناپارت تصمیم گرفت که برای او بسیار مهم است که تزار روسیه الکساندر اول را به سمت خود جلب کند. او دو چیز را از آن می خواست

Machine Translated by Google

تزار: معاهده صلحی که در آن توافق کردند اروپا و شرق میانه را جدا کنند. و یک اتحاد ازدواج، که در آن او از همسرش ژوزفین طلاق گرفت و با خانواده تزار ازدواج کرد. ناپلئون به جای پیشنهاد مستقیم این چیزها، تصمیم گرفت تزار را اغوا کند. او با استفاده از برخوردهای اجتماعی مؤدبانه و گفتگوهای دوستانه به عنوان میدان جنگ، به سر کار رفت.

لغزش آشکار زبان نشان داد که ژوزفین نمی تواند بچه ها را تحمل کند. ناپلئون به سرعت موضوع را تغییر داد. به نظر می رسید که یک نظر اینجا و آنجا نشان دهنده پیوند سرنوشت فرانسه و روسیه است. قبل از اینکه یک روز عصر از هم جدا شوند، او از تمایل خود به بچه‌ها صحبت کرد، آهی غمگین کشید، سپس خود را برای رختخواب بهانه کرد و سزار را رها کرد تا روی آن بخوابد. او تزار را برای نمایشی با مضامین شکوه، افتخار و امپراتوری همراهی کرد. حالا، در گفتگوهای بعدی، می‌توانست تلقینات خود را زیر پوشش بحث درباره نمایشنامه پنهان کند. در عرض چند هفته، تزار با وزرای خود در مورد یک اتحاد ازدواج و یک معاهده با فرانسه صحبت می کرد، به گونه ای که انگار آنها ایده های خود او هستند.

عارف او را به یک طرف کشید و با مهربانی او را به خاطر نگاه های عاشقانه ای سرزنش کرد که همانطور که خانم به او داده بود بفهمد، او معتقد بود که او را به سمت خود می اندازد. •نه غیرطبیعی، آقا متحیر شد، زیرا هرگز آنقدر به آن خانم نگاه نکرده بود و خیلی به ندرت از خانه او عبور می کرد. _ •

. . .

نجیب زاده، که نسبت به برادر بزرگوار فهیم تر بود، در قدردانی از زیرکی خانم بسیار دیر عمل نکرد، و با بیانی تا حدی گشنه آمیز، قول داد که دیگر او را اذیت نکند. اما پس از خروج از امامزاده، به سمت خانه آن بانو که به طور مداوم در کنار پنجره کوچکی مراقب بود حرکت کرد تا او

لغزش‌های زبان، کامنت‌های ظاهراً سهوی «روی آن بخواب»، ارجاعات فریبنده، جملاتی که سریعاً به خاطر آنها عذرخواهی می‌کنید - همه این‌ها قدرت تلقین‌کننده‌ای بسیار زیادی دارند. آنها مثل یک پسر زهرآلود زیر پوست مردم می روند و زندگی خودشان را به دست می گیرند. کلید موفقیت در سینویشن ها این است که آنها را زمانی بسازید که اهداف شما در آرامش یا حواس پرت هستند، به طوری که از آنچه در حال رخ دادن است آگاه نباشند. شوخی مودبانه اغلب جلوی مناسبی برای این کار است. مردم به آنچه در آینده خواهند گفت فکر می کنند یا در افکار خود غرق شده اند. تلقینات شما به سختی ثبت می شود، که شما آن را می خواهید.

اگر اتفاقی می افتاد او را می دید. .

. .

و از آن روز جان اف کندی در طول جنگ جهانی دوم PT-109 که بیشترین ضربه محتاطانه را به او تبدیل کرده بود -برای همه شناخته شده بود. اما در سخنرانی، یکی از کمپین‌های اولیه‌اش، گروهی از فوروارد‌ها را خطاب قرار داد و با کهنه سربازان پیش رفت. موفقیت‌های شجاعانه کندی در او و انتقال این تصور که او از دیگر مردان در قایق صحبت می‌شود، هرگز خود را با این حال، او می‌دانست که کاری که انجام داده است در همه بوده است. زیرا در واقع او کاملا کارش را انجام داده است. سکوت او در مورد این موضوع که تنها باعث شد که آنها به تنهایی بفهمند که همه چیز را می‌توان در یک نگاه روایت کرد. اگر کنفرانسی که تلاش کردند بر اساس موضوع رومیزی قرار دهند و یک بلندگوی خوب نگینی برای دوید هدف شما آن را به روش شما بخواند. سکوت شما در مورد موضوع، قدرت تلقین بیشتری نسبت به زمانی خواهد داشت که مستقیماً به آن پرداخته باشید.

-جیووانی بوکاچیو، THE

دکامرون، ترجمه شده توسط

ایچ.MCWILLIA M.

نه تنها کلمات القا می کنند. به ژست ها و نگاه ها توجه کنید. تکنیک مورد علاقه مادام رکامیر این بود که کلماتش را پیش پا افتاده و نگاه در چشمانش را فریبنده نگه می داشت. جریان گفت و گو باعث می شود مردان از تفکر عمیق در مورد این نگاه های گاه به گاه جلوگیری کنند. اما آنها توسط این نگاه ها تسخیر می شوند. لرد بایرون «بی‌نگاه» معروف خود را داشت: در حالی که همه در حال بحث درباره موضوعی غیرجالب بودند، به نظر می‌رسید که سرش را آویزان می‌کرد، اما زن جوانی (هدف) او را می‌دید که به او نگاه می‌کرد، در حالی که سرش هنوز کج بود. این نگاهی بود که خطرناک، چالش برانگیز و در عین حال مبهم به نظر می رسید. بسیاری از زنان به آن گیر کرده بودند. صورت به زبان خودش صحبت می کند. ما عادت کرده ایم که سعی کنیم چهره افراد را بخوانیم، که اغلب نشانه های بهتری از احساسات آنها نسبت به آنچه می گویند است، که کنترل آن بسیار آسان است.

نگاه‌ها توبخانه سنگین معاشقه هستند:

همه چیز را می‌توان در یک نگاه منتقل کرد. اما همیشه نمی‌توان آن نگاه را واضح کرد و دوباره به صورت کلمه غیرکلمه آن را نقل کرد.

-استاندال، به نقل از

ریچارد دیونیورت هاینز،

ویرایش، معاون: یک آنتولوژی

Machine Translated by Google

از آنجایی که مردم همیشه ظاهر شما را می خوانند، از آنها برای انتقال سیگنال های درونی انتخابی شما استفاده کنید.

در نهایت، دلیل اینکه تلقین اینقدر خوب عمل می کند این نیست که مقاومت طبیعی مردم را دور بزند. همچنین زبان لذت است. راز بسیار کمی در جهان وجود دارد. بسیاری از مردم دقیقاً آنچه را که احساس می کنند یا می خواهند می گویند. ما مشتاق چیزی مبهم هستیم، برای چیزی که هواداران ما را تغذیه کند. به دلیل عدم وجود پیشنهاد و ابهام در زندگی روزمره، فردی که از آنها استفاده می کند ناگهان چیزی جذاب و پر از نوید به نظر می رسد. این یک نوع بازی تیتراژ است -این شخص در چه کاری است؟ منظور او چیست؟ اشاره ها، پیشنهادها و تلقین ها فضایی اغوا کننده ایجاد می کند و نشان می دهد که قربانی آنها دیگر درگیر کارهای روزمره زندگی نیست، بلکه وارد قلمرو دیگری شده است.

نماد: دانه

خاک با دقت آماده می شود. بذرها کاشته می شوند

ماه قبل وقتی آنها در زمین هستند، هیچ کس

می داند چه دستی آنها را به آنجا پرتاب کرده است. آنها بخشی از

زمین. دستکاری های خود را با کاشت بذر پنهان کنید

که خود به خود ریشه می دهند.

واژگونی

خطر او در تلقین این است که وقتی چیزها را مبهم می گذارید هدف ممکن است آنها را اشتباه بخواند. لحظاتی وجود دارد، مخصوصاً بعداً در یک اغوا، که بهترین تی کار این است که ایده خود را مستقیماً مطرح کنید، به ویژه هنگامی که می دانید هدف از آن استقبال می کند، کازانووا اغلب چیزها را به همین شکل بازی می کند. وقتی می‌توانست احساس کند که زنی او را می‌خواهد، و به آمادگی کمی نیاز دارد، از یک اظهارنظر مستقیم، صمیمانه و فوران‌کننده استفاده می‌کرد تا مثل مواد مخدر مستقیماً به سر او برود و او را تحت طلسم خود قرار دهد. زمانی که گابریل دآنونزیو، نویسنده و نویسنده، زنی را که می خواست ملاقات می کرد، به ندرت دراز می کشید. چاپلوسی از دهان و قلمش جاری شد. او با «صداقت» خود جذابیت می‌کند (صداقت را می‌توان جعل کرد، و تنها یک مکر در میان دیگران است). با این حال، این تنها زمانی کار می کند که احساس کنید هدف به راحتی متعلق به شماست. در غیر این صورت، دفاع ها و سوء ظن هایی که با حمله مستقیم مطرح می کنید، اغوای شما را غیرممکن می کند. هنگامی که شک دارید، مسیر غیرمستقیم مسیر بهتری است.

Machine Translated by Google

7

روح آنها را وارد کنید

اکثر

مردم در خود قفل شده اند

دنیاهای خود را، آنها را سرسخت می کند

و متقاعد کردن سخت است راه فریب دادن

آنها را از پوسته خود بیرون بیاورید و اغوای خود را راه اندازی کنید

برای وارد شدن به روح آنها طبق قوانین آنها بازی کنید، از آنچه آنها هستند لذت ببرید

لذت ببرید، خود را با خلق و خوی آنها وفق دهید. در انجام این کار شما

خودشیفتگی ریشه دار آنها را از بین ببرید و قدرت دفاعی آنها را پایین بیاورید.

با هیپنوتیزم تصویر آینه ای که ارائه می کنید، آنها باز می شوند،

در برابر نفوذ ظریف شما آسیب پذیر می شود. به زودی می توانید

پویایی را تغییر دهید: هنگامی که روحیه آنها را وارد کردید

می تواند آنها را وارد مال شما کند، در نقطه ای که هست

برای برگشتن خیلی دیر است اهداف خود را زیاد کنید

هر خلق و خوی و هوس، دادن به آنها

چیزی برای واکنش در برابر یا

مقاومت کردن.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

استراتژی دلپذیر

در اکتبر ،1961روزنامه نگار آمریکایی، سیندی آدامز، جایزه گرفت

مصاحبه اختصاصی با سوکارنو رئیس جمهور اندونزی. دوباره بود

کودتای قابل توجه، زیرا آدامز در آن زمان روزنامه نگاری کمتر شناخته شده بود، در حالی که سوکارنو یک چهره جهانی در بحبوحه بحران بود. او که رهبر مبارزات برای استقلال اندونزی بود، از سال ،1949زمانی که هلندی ها سرانجام مستعمره خود را رها کردند، رئیس جمهور این کشور بود. در اوایل دهه ،1960سیاست خارجی جسورانه او باعث نفرت او در ایالات متحده شد و برخی او را هیتلر آسیا می نامند.

آیا نگران نگه داشتن معشوقه خود هستید؟
\او را متقاعد کنید که او همه شما را از بین
برده است \با نگاه خیره کننده اش. اگر
بدش پوشیده شد، بلش را تحسین
کنید \وقتی لباس کسالت مرده شده. اگر
ابریشم \بیشتر از همه به او می آید.

آدامز تصمیم گرفت که به خاطر یک مصاحبه پر جنب و جوش، سوکارنو او را مورد آزار و اذیت قرار ندهد و صحبت را با شوخی با او آغاز کرد. در کمال تعجب او، تاکتیک شکستن یخ او مؤثر بود: سوکارنو با او گرم شد. او اجازه داد مصاحبه بیش از یک ساعت طول بکشد، و وقتی تمام شد او را با هدایایی پر کرد. موفقیت او به اندازه کافی قابل توجه بود، اما نامه های دوستانه ای که پس از بازگشت او و همسرش به نیویورک از سوکارنو دریافت کرد، حتی بیشتر از آن بود. چند سال بعد، او به او پیشنهاد کرد که در زندگی نامه خود با او همکاری کند.

.او را تحسین کنید
صدای آواز، حرکات او در حین رقصیدن، \
گریه کن "Encore!"وقتی او متوقف می
شود
شما حتی می توانید \عملکرد او در
رختخواب، استعداد او در عشق ورزی را
ستایش کنید \ -آنچه شما را برانگیخته
است را بنویسید. \اگرچه ممکن است او
شهرت را دارد، فرانسوی ها او را اغواگر بزرگ می‌نامند. او چهار زن و صدها فتوح داشت. او خوش تیپ بود و معلوم است که جذب او شده بود؛ اما چرا او را برای این کار معتبر انتخاب کرد؟ شاید میل جنسی او آنقدر قوی بود که نمی توانست به چنین چیزهایی اهمیت دهد. با این وجود، این پیشنهادی بود که او نمی توانست رد کند.

آدامز که عادت داشت روی افراد مشهور درجه سه پاف بزند، گیج شده بود. او می‌دانست که سوکارنو به عنوان یک دون‌ژوان شیطانی معشوقش همیشه او را مهربان \و مهربان
توصیف می‌کند. اما مواظب باش که وقتی
\با اینگونه تعارفات بی زبانی می کنی،
خودت را تسلیم نکنی، اجازه نده \بیان تو
پیام را خراب کند. هنر موثرترین \وقتی
پنهان است. تشخیص

در ژانویه ،1964آدامز به اندونزی بازگشت. او تصمیم گرفته بود که استراتژی او به همان شکل باقی بماند: او همان بانوی برنجار و رک صحبت می‌کرد که به نظر می‌رسید سه سال قبل سوکارنو را مجذوب خود کرده بود. در اولین مصاحبه اش با او برای این کتاب، او با عبارات نسبتاً قوی از اتاق هایی که به عنوان اقامتگاه به او داده شده بود، شکایت کرد. گویی منشی او بود، نامه‌ای را به او دیکته کرد که باید آن را امضا می‌کرد و جزئیات رفتار ویژه‌ای را که باید با او انجام می‌شد، بیان می‌کرد. در کمال تعجب او نامه را به طور کامل کپی کرد و آن را امضا کرد. شما را برای همیشه بی اعتبار می کند

هنر عشق، ،OVID-
ترجمه شده توسط پیتر گرین

برنامه بعدی آدامز تور اندونزی برای مصاحبه با افرادی بود که سوکارنو را در جوانی اش می شناختند. بنابراین از او در مورد هواپیمایی که باید با آن پرواز می کرد شکایت کرد که به گفته او ناامن بود. به او گفت: «به تو می گویم عزیزم، فکر می کنم باید هواپیمای خودم را به من بدهی.» "خوب" او پاسخ داد

پسر کوچک را آخر بر دوش مالیده مجذوب
کردن والدین خود است. در ادبیات مشرق
زمین تقلید است

Machine Translated by Google

ظاهراً؛ تا وجود خاطره شد خوبی به این دلیل هوکینه کافی کنبود ملیکوپتر و افتراق های دیگر زیارت به انسکاریت آوینیاز داشت . او با همه چیز موافقت کرد. رهبر اندونزی به عنوان مثال، به نظر می رسد مهم است که نه تنها توسط آدامز مرعوب، بلکه کاملا تحت طلسم او. او از ترفند زن کپی لباس جدا شد، هوش و ذکاوت او را ستود. او در یک لحظه گفت: "آیا عبارات و گفتارهایی را می‌دانید که چرا این زندگی‌نامه را انجام می‌دهم؟...

فقط به خاطر تو به همین دلیل است." او معشوقش. این نوع توجه به لباس های او، تعارف از لباس های او، توجه به هر درام تقلیدی به زن توصیه می شود که "در آنها تغییر کند. او بیشتر شبیه یک خواستگار حنایی بود تا "هیتلر که نمی تواند با آسیای خود متحد شود ".

البته به ناچار به او پاس می داد. او زن جذابی بود. اول دست بالای دستش بود، بعد یک بوسه دزدیده شده. او هر بار او را طرد می‌کرد و مشخص می‌کرد که ازدواج خوشبختی دارد، اما نگران بود: اگر تمام چیزی که او می‌خواست یک رابطه‌ی جنسی بود، کل معامله کتاب ممکن بود از هم بپاشد. با این حال، یک بار دیگر، استراتژی سرراست او درست به نظر می رسید. در کمال تعجب، او بدون عصبانیت و کینه از خود عقب نشینی کرد. او قول داد که محبتش نسبت به او افلاطونی باقی بماند. او باید اعتراف می کرد که او اصلاً آن چیزی نبود که او انتظار داشت یا آنچه برایش توصیف شده بود. شاید دوست داشت تحت سلطه یک زن باشد.

مصاحبه ها چندین ماه ادامه یافت و او متوجه تغییرات جزئی در او شد. او همچنان با او آشنا بود و گفتگو را با اظهارنظرهای گستاخانه آمیزه می کرد، اما اکنون او آنها را بازگرداند و از این نوع شوخی های تند لذت می برد. او همان خلق و خوی پر جنب و جوشی را که او به طور استراتژیک به خودش تحمیل کرده بود، در نظر گرفت. در ابتدا او لباس نظامی یا کت و شلوار ایتالیایی خود را پوشیده بود. حالا او غیررسمی لباس می‌پوشید، حتی پابرهنه می‌رفت و مطابق با سبک غیررسمی رابطه آنها بود. یک شب گفت که از رنگ موهای او خوشش آمده است. او توضیح داد که Clairolبود، آبی-سیاه. او می خواست همان رنگ را داشته باشد. مجبور شد برایش بطری بیاورد. او همانطور که او خواسته بود انجام داد و تصور کرد که او شوخی می کند، اما چند روز بعد از او خواست که در قصر حضور داشته باشد تا موهایش را برای او رنگ کند. او این کار را کرد و حالا دقیقاً همان رنگ مو را داشتند.

کتاب، سوکارنو: زندگی‌نامه‌ای که به سیندی آدامز گفته می‌شود، در سال 1965منتشر شد . در کمال تعجب خوانندگان آمریکایی، سوکارنو به‌طور قابل‌توجهی جذاب و دوست‌داشتنی بود، که در واقع آدامز او را برای همه توصیف کرد. اگر کسی دعوا می‌کرد، می‌گفت که او را آن‌طور که او می‌شناسد، نمی‌شناسند. سوکارنو بسیار خشنود بود و از توزیع کتاب در همه جا استفاده کرد. این امر به جلب همدردی با او در اندونزی کمک کرد، جایی که اکنون او را به یک کودتای نظامی تهدید می کردند. و سوکارنو تعجب نکرد -او از تمام مدت می دانست که آدامز با خاطراتش کار بسیار بهتری از هر روزنامه نگار «جدی» انجام می دهد.

معشوق، از او تقلید می کند تا افکارش را منحرف کند.» •کودک نیز با استفاده از ابزارهای تقلید نگرش، لباس پوشیدن و غیره، به دنبال مجذوب کردن پدر یا مادر، تا یک قصد جادویی و در نتیجه «منحرف کردن افکارش» است.

شناسایی به این معناست که فرد امیال عاشقانه را رها می کند و ترک نمی کند. این یک فریب است که

کودک برای دستگیری والدینش استفاده می کند و باید اعتراف کرد که آنها گرفتار آن می شوند.

همین امر در مورد توده‌هایی که رهبر خود را تقلید می‌کنند، نام او را می‌برند و ژست‌های او را تکرار می‌کنند، صادق است. آنها به او تعظیم می کنند، اما در عین حال ناخودآگاه طعمه ای برای نگه داشتن او می چینند. عالی

مراسم و

تظاهرات به همان اندازه مواردی هستند که

انبوهی ها را جذاب می کنند

رهبر برعکس

-سرژ موسکوویچی، عصر

.OF THE Crowdترجمه شده توسط

JCWHITEHOUSE

برادر ششم من، او که هر دو لبش را بریده بود، شاهزاده مؤمنان، شاکاشیک نام دارد. •در او

در جوانی بسیار فقیر بود.

یک روز که در کوچه های تفسیر گدایی می کرد. چه کسی چه کسی را اغوا می کرد؟ این سوکارنو بود که مشغول بغداد بود، از کنار یک اغواگر گذشت و اغوای او از آدامز دنباله ای کلاسیک را دنبال کرد. عمارت باشکوهی که در دروازه‌های آن قرار داشت ، او قربانی مناسب را انتخاب کرد. یک روزنامه‌نگار باتجربه می‌توانست مجموعه‌ای چشمگیر از فریب یک رابطه شخصی با سوژه را حفظ کند و یک مرد هم از دستیاران. پس از پرس و جو شده اند کمتر مستعد به جذابیت خود را. و به این ترتیب زنی را برگزید و به برادرم خبر دادند

Machine Translated by Google

کسی که فاوتی به رومان کرنگاری یا اثر دیگری از او می‌شناسد، می‌داند که نمی‌توان به کریک سلیمان‌آدم‌ها را تا وقتی نشکند، دستگیر کرد. او از هر خانواده، شاکاشیک ممکن است فقط یک رابطه عاشقانه داشته باشد؟)، او را آینه کرد. او از هر حال و هوای او لذت می‌برد و هر بار که او شکایت می‌کرد عقب‌نشینی می‌کرد. افراط و تفریط یک شخص نوعی ورود به روحیه اوست و اجازه می‌دهد فعلاً بر او مسلط شود.

به دربان نزدیک شد و صدقه خواست. •

گفتند: داخل شو و ارباب ما هر چه می خواهی

به تو می دهد. •برادرم وارد دهلیز رفیع شد و

به سمت تالار بزرگ سنگفرش شده با سنگ

مرمر که با تابلو فرش ویران مشدد بود و

یک دون خوان شهرت داشت. ناکامی در پاس دادن به او احساسات او را جریحه دار می کرد. (زنان اغلب کمتر از آنچه که تصور می شود

ایستاد و نمی دانست قدم هایش را به کجا

برگرداند و سپس تا انتهای سالن پیش رفت.

آنجا در میان کوسن‌ها تکیه داده بود

شاید پاس‌های سوکارنو در آدامز نشان‌دهنده میل جنسی غیرقابل کنترل او در محل کار بود، یا شاید آنها حیله‌گرتر بودند. او به عنوان از اینکه جذاب دیده شود آزرده می شوند، و سوکارنو به اندازه کافی باهوش بود که به هر یک از چهار همسرش این تصور را داد که زن مورد علاقه اوست.) پس از گذشتن از راه، او بیشتر به سمت او رفت. روحیه، هوای معمولی او را به خود می گیرد، حتی با استفاده از رنگ موهای او کمی خود را زنانه می کند. نتیجه این بود که او به این نتیجه رسید که او آن چیزی نیست که انتظار داشت یا از او می ترسید. او به هیچ وجه تهدید کننده نبود و بالاخره او کسی بود که کنترل می کرد. چیزی که آدامز متوجه نشد این بود که وقتی دفاعش کم شد، غافل بود که چقدر عمیقاً احساساتش را درگیر کرده بود. او او را مجذوب نکرده بود، او او را مجذوب کرده بود.

پیرمرد خوش تیپ با یک

ریش بلندی که برادرم بلافاصله او را صاحب

خانه تشخیص داد. •"دوست من برای تو چه

کار کنم؟" پیرمرد در حالی که به استقبال برادرم

برخاست. هنگامی که شاکاشیک پاسخ داد که

او گدای گرسنه است، پیرمرد عمیق ترین ترحم

را ابراز کرد و لباس های زیبایش را کرایه کرد و

گریه کرد. "آیا ممکن است در شهری که من

زندگی می‌کنم، چنین اتفاقی بیفتد؟ آیا

بلند؟ به راستی که ننگی است که نمی توانم

آن را تحمل کنم!» سپس برادرم را دلداری داد

و افزود: اصرار دارم که پیش من بمانی و از

شام من بخوری. •با این کار صاحب خانه

دست هایش را زد و یکی از غلامان را صدا زد:

حوض و میخ را بیاور. بعد گفت به

چیزی که او همیشه می خواست چیزی بود که به دست آورد: یک خاطره شخصی که توسط یک خارجی دلسوز نوشته شده بود، که پرتره نسبتا جذابی از مردی که بسیاری به او مشکوک بودند را به جهان ارائه داد.

از بین تمام تاکتیک های اغوا کننده، ورود به روحیه یک نفر شاید شیطانی ترین از همه باشد. این به قربانیان شما این احساس را می دهد که شما را اغوا می کنند. این واقعیت که شما آنها را اغوا می کنید، از آنها تقلید می کنید، وارد روحیه آنها می شوید، نشان می دهد که شما تحت طلسم آنها هستید. شما فردی خطرناک نیستید که بخواهید مراقبش باشید، بلکه فردی سازگار و بی خطر هستید. توجهی که به آنها می کنید مست کننده است -از آنجایی که شما آنها را بازتاب می دهید، هر آنچه از شما می بینند و می شنوند منعکس کننده منیت و سلیقه آنهاست.

چه تقویتی برای غرور آنها. همه اینها اغواگری را راه می‌اندازد، مجموعه‌ای از مانوورها که پویایی را به اطراف می‌چرخاند. هنگامی که دفاع آنها از بین می رود، آنها در معرض نفوذ ظریف شما هستند. به زودی شما شروع به تسلط بر رقص خواهید کرد و حتی بدون اینکه متوجه تغییر آن شوید، آنها خود را وارد روح شما خواهند کرد. این پایان بازی است.

زنان راحت نیستند مگر با کسانی که با آنها شانس می آورند و وارد روحیه آنها می شوند.

-نینو ند لنکلو اس

برادرم: "دوست من بیا جلو و دستانت را

بشور." •شاکاشیک برای انجام این کار

برخاست، اما نه اویر را دید و نه

کلیدهای اغواگری

حوضه او گیج شده بود

برای دیدن ساخت میزبانش

حرکاتی که انگار روی دستانش آب می ریزد

سرسختی بیشتر ناامیدی در زندگی ما افراد دیگری است که آنها چیزها را به روش ما ببینند. ما اغلب رسیدن به آنها، تلاشی که آنها

این تصور را داریم که وقتی به نظر می‌رسد به حرف‌های ما گوش می‌دهند، و ظاهراً با ما موافق هستند، همه چیز سطحی است -لحظه‌ای که ما رفته‌ایم، آنها به ایده‌های خود باز می‌گردند. ما زندگی مان را سپری می کنیم

Machine Translated by Google

در برابر مردم، گویی دیوارهای سنگی هستند. اما به جای گله و شکایت از اینکه چقدر شما را درک نکرده اند یا نادیده گرفته شده اید، چرا چیز متفاوتی را امتحان نکنید: به جای اینکه دیگران را کینه توز یا بی تفاوت ببینید، به جای اینکه سعی کنید بفهمید چرا اینطور رفتار می کنند، به آنها نگاه کنید. اغواگر راه اغوا کردن افراد از طبیعي بودنشان در انعطاف پذیري و خود وسواسي، ورود به روحیه آنهاست.

همه ما خودشیفته هستیم. وقتی بچه بودیم خودشیفتگی ما جسمانی بود: ما به تصویر خودمان، بدن خودمان علاقه مند بودیم، انگار که موجودی جداگانه است. هر چه بزرگتر می شویم، خودشیفتگی ما از نظر روانی بیشتر می شود: ما در ذائقه، نظرات و تجربیات خودمان غرق می شویم. یک میز تخیلی سخت که می گوید، پوسته در اطراف ما شکل می گیرد. به طرز متناقضی، روشی برای اغوا کردن مردم از این «با خوردن این گوشت به من افتخار کن». •پوسته پیرمرد این است که بیشتر شبیه آنها شود، در واقع نوعی تصویر آینه ای از آنها.

از یک ظرف نامرئی و سپس خشک کردن آنها با یک حوله نامرئی. زمانی که او

تمام شد، میزبان به خادمانش صدا زد: "میز را بیاورید!" •متعدد

خادمان با عجله وارد و خارج شدند

از سالن، انگار برای یک غذا آماده می شوند.

برادرم هنوز چیزی نمی دید. با این حال میزبان او را دعوت کرد تا در آن بنشیند

شما مجبور نیستید روزها را صرف مطالعه ذهن آنها کنید. به سادگی با خلق و خوی آنها مطابقت داشته باشید، با سلیقه آنها سازگار شوید، با هر چیزی که آنها برای شما ارسال می کنند بازی کنید. با انجام این کار، قدرت دفاعی طبیعی آنها را کاهش خواهید داد. احساس عزت نفس آنها با غریبگی یا عادت های متفاوت شما تهدید نمی شود.

مردم واقعاً خودشان را دوست دارند، اما چیزی که بیشتر از همه دوست دارند این است که عقاید و سلیقه‌هایشان را در شخص دیگری منعکس کنند. این به آنها اعتبار می دهد. ناامنی دوگانه آنها از بین می رود. آنها که با تصویر آینه ای خود هیپنوتیزم می شوند، آرام می شوند.

اکنون که دیواره داخلی آن ها فرو ریخته است، می توانید به آرامی آنها را بیرون بکشید و در نهایت پویایی را برگردانید. هنگامی که آنها به روی شما باز می شوند، به راحتی می توانید آنها را با حالات و گرمای خود آلوده کنید. ورود به روحیه طرف مقابل نوعی هیپنوتیزم است. این موذیانه ترین و مؤثرترین شکل متقاعد کردن است که برای بشر شناخته شده است.

دستانش را به عنوان حرکت داد

با اینکه ظروف نامرئی را لمس می کرد و آرواره ها و لب هایش را طوری حرکت می داد که انگار در حال جویدن است.

سپس گفت به

شاکاشیک: دوست من سیرت را بخور که باید گرسنه باشی. •برادرم شروع کرد به حرکت دادن آرواره هایش، جویدن و قورت دادن، انگار که دارد غذا می خورد، در حالی که پیرمرد هنوز

او را اغوا کرد و گفت: بخور دوست من و به عالی بودن این نان توجه کن و •

در رمان چینی قرن هجدهم رویای اتاق قرمز، همه دختران جوان در خانه مرفه چیا عاشق پائو یو راک‌کش هستند. او مطمئناً خوش تیپ است، اما چیزی که او را غیرقابل مقاومت می کند، توانایی عجیب او در ورود به روحیه یک دختر جوان است. پائو یو دوران جوانی خود را در کنار دخترانی گذرانده است که شرکت آنها را همیشه ترجیح داده است. در نتیجه، او هرگز تهدیدآمیز و پرخاشگر نمی شود. به او اجازه ورود به اتاق دختران داده می شود، آنها او را در همه جا می بینند و هر چه بیشتر او را می بینند بیشتر تحت طلسم او قرار می گیرند. اینطور نیست که پائو یو زنانه باشد. او یک مرد باقی می‌ماند، اما کسی که می‌تواند کمابیش مردانه باشد که شرایط اقتضا می‌کند. علاقه خانوادگی او با دختران جوان به او این امکان را می دهد که به روحیه آنها وارد شود.

سفیدی آن "

شاکاشیک فکر کرد مرد، باید شوخی های عملی را دوست داشته باشد. پس گفت: «آقا، این سفیدترین نانی است که تا به حال دیده‌ام و در تمام عمرم چنین مزه‌ای را نچشیده‌ام. میزبان گفت : این نان را کنیز پخته که من او را پانصد دینار خریدم.

این یک مزیت بزرگ است. تفاوت بین جنسیت ها چیزی است که عشق و اغواگری را ممکن می کند، اما در عین حال یک عنصر ترس و بی اعتمادی را نیز شامل می شود. یک زن ممکن است از پرخاشگری و خشونت مرد بترسد. مرد اغلب نمی تواند وارد روحیه زن شود و بنابراین عجیب و تهدید آمیز باقی می ماند. بزرگترین اغواگران تاریخ، از کازانووا تا جان اف.

سپس یکی را صدا زد

از غلامانش: "پودینگ گوشت را بیاورید و چربی زیادی در آن باشد!"

- ..پس از آن میزبان انگشتانش را حرکت داد، انگار که لقمه ای را از ظرفی خیالی برمی دارد، و لذیذ نامرئی را در دهان برادرم می ریخت. •پیرمرد

کندی، در محاصره زنان بزرگ شد و خود نیز حسی از زنانگی داشت. سورن کی یرکگارد فیلسوف، در رمان خاطرات اغواگر، گذراندن وقت بیشتر با جنس مخالف، آشنایی با «دشمن» و نقاط ضعف آن را توصیه می کند تا بتوانید این دانش را به نفع خود تبدیل کنید.

در حالی که برادرم چنین شد

Ninon de l'Enclos، یکی از بزرگترین اغواگرانی که تا به حال زندگی کرده است، ویژگی های مردانه مشخصی داشت. او می توانست مردی را با شدت خود تحت تاثیر قرار دهد

به شدت گرسنه بود که با کمال میل می مرد

Machine Translated by Google

و غریب یک زن می تواند باعث ناامیدی و حتی خصومت شود. او ممکن است به یک برخورد جنسی اغوا شود، اما نمی توان بدون یک اغوای ذهنی همراه، یک طلسم طولانی مدت ایجاد کرد. کلید ورود به روح اوست. مردان اغلب توسط عنصر مردانه در رفتار یا منش زن اغوا می شوند.

"از ادویه های این ظروف؟" شاکاشیک

پاسخ داد: «در واقع هرگز. •«بخورید

میزبانش گفت: پس از صمیم قلب، و

نباش

شرمنده!" •"متشکرم

در رمان «کلاریسا» (8471) اثر ساموئل ریچاردسون، کلاریسا هارلو جوان و متعهد مورد محاکمه لولیس بدنام چنگک انداخته است.

شاکاشیک پاسخ داد شما، آقا، اما من قبلاً سیر

شده ام. "

•

کلاریسا شهرت لاولیس را می‌داند، اما در بیشتر موارد او آن‌طور که انتظار داشت رفتار نکرده است: او مؤدب است، کمی غمگین و گیج به نظر می‌رسد. در یک لحظه او متوجه می شود که او نجیب ترین و

اما در حال حاضر، پیرمرد دوباره دستش را زد و

خیرخواهانه ترین کار را برای خانواده ای در تنگنا انجام داده است، به پدر پول می دهد، به دختر مرد کمک می کند تا ازدواج کند، و آنها را نصیحت می کند. در نهایت لاولیس به کلاریسا اعتراف می کند که او به آن

فریاد زد: شراب را بیاور! •شاکاشیک گفت:

مشکوک است: او می خواهد توبه کند، راه خود را تغییر دهد. نامه های او به او احساسی و تقریباً مذهبی در شور و اشتیاقشان است. شاید او کسی باشد که او را به سوی عدالت هدایت کند؟ اما البته لاولیس او

"سخاوت تو بر من چیره شده!" فنجان نامرئی

را روی لبهایش دید و اگر می خواهد یک

او به مقام اندکه اشک او او فکر کند اگر استفاده می‌کند که ذائقه‌های او را بازتاب می‌دهد، در این مورد معنویت او. هنگامی که او مراقب خود را پایین می‌آورد، زمانی که باور می‌کند می‌تواند او را اصلاح کند،

لقمه آن را تخلیه کند. •"سلامتی و شادی برای

محکوم به فناست: اکنون او می‌تواند به آرامی روح خود را در نامه‌ها و برخوردهایش با او تلقین کند. به یاد داشته باشید: کلمه عملی "روح" است و اغلب دقیقاً همان جایی است که باید هدف گرفت. به نظر

شما!" پیرمرد در حالی که وانمود می کرد برای

می‌رسد که با منعکس کردن ارزش‌های معنوی یک نفر، می‌توانید هماهنگی ریشه‌ای بین شما دو نفر برقرار کنید، که سپس می‌تواند تا زمانی که شاکاشیک، خود را مست وانمود می‌کند، هواپیما می‌شود، به مد

خودش مقداری شراب می ریزد و می نوشد

فریاد زد و فنجان را پر کرد. مهمانش داد و هر

دو به این کار ادامه دادند

شروع کرد به چرخاندن سر از این طرف به

آن طرف، سپس به کرکره پنجره نگاه کرد

خود را

بی خبر ناگهان بازویش را آنقدر بالا آورد که

سفیدی زیر بغلش دیده می شد و برخورد کرد.

ضربه ای به گردن او زد

که باعث شد سالن طنین انداز شود

با طنین و

او

خارج از

شراب های قوی افسوس که مست شد و

ادبش را فراموش کرد! اما شما آنقدر بزرگوارید،

آقا، که خواهید کرد

هنگامی که ژوزفین بیکر در سال 1925به عنوان بخشی از یک نمایش تمام سیاه به پاریس نقل مکان کرد، عجیب و غریب بودن او را یک شبه به یک حس تبدیل کرد. اما فرانسوی ها بدنام بی ثبات هستند و بیکر احساس کرد که علاقه آنها به او به سرعت به شخص دیگری منتقل می شود. برای اینکه آنها را برای همیشه اغوا کند، او وارد روح آنها شد. او زبان فرانسه را آموخت و شروع به خواندن در آن کرد. او به عنوان یک خانم شیک پوش فرانسوی شروع به لباس پوشیدن و بازیگری کرد، انگار که می خواهد بگوید سبک زندگی فرانسوی را به آمریکایی ترجیح می دهد. کشورها مانند مردم هستند: ناامنی های گسترده ای دارند و آداب و رسوم دیگر آنها را تهدید می کند. اغلب برای مردم بسیار اغوا کننده است که ببینند یک فرد خارجی روش آنها را در پیش گرفته است. بنجامین دیزرائیلی متولد شد و تمام عمرش را در انگلستان گذراند، اما اصالتاً یهودی بود و ویژگی‌های عجیب و غریبی داشت. انگلیسی های استانی او را یک خارجی می دانستند، با این حال، او در رفتار و سلیقه خود انگلیسی‌تر از بسیاری از انگلیسی‌ها بود، و این بخشی از جذابیت او بود، که با تبدیل شدن به رهبر حزب محافظه کار ثابت کرد. اگر شما یک فرد خارجی هستید (همانطور که اکثر ما در نهایت هستیم)، آن را به نفع خود تبدیل کنید: با طبیعت بیگانه خود به گونه ای بازی کنید که به گروه نشان دهید که چقدر سلیقه و آداب و رسوم آنها را به سلیقه خود ترجیح می دهید.

با عصبانیت و فریاد زد: چه کار می کنی ای

موجود پست؟ برادرم در پاسخ گفت : «آقا،

غلام خود را می خرید و با

سخاوت خود بر او بار آوردی، با بهترین غذا به

او غذا دادی و با بیشترین میزان تشنگی او را

سیراب کردی.

در سال 1752، سالتیکوف بدنام تصمیم گرفت که اولین مردی در دربار روسیه باشد که دوشس بزرگ بیست و سه ساله، ملکه آینده کاترین کبیر را اغوا می کند. او می دانست که او تنها است. گروه همسرش پیتر، مانند بسیاری از درباریان دیگر، او را نادیده گرفتند. و با این حال ob

Machine Translated by Google

پشته ها بسیار زیاد بود: او روز و شب جاسوسی می شد. با این حال، مرد سالتیکوف برای دوستی با زن جوان و ورود به حلقه بسیار کوچک او پیر شد.
سرانجام او را به حال خود رها کرد و برای او روشن کرد که چقدر تنهایی او را درک می کند، چقدر عمیقاً از شوهرش بدش می آید و چقدر علاقه او را به ایده های جدیدی که اروپا را فرا گرفته بود، دارد. به زودی متوجه شد که می تواند جلسات بیشتری ترتیب دهد، جایی که او این تصور را به او داد که وقتی با او بود، هیچ چیز دیگری در دنیا مهم نبود.

کاترین عمیقاً عاشق او شد و او در واقع اولین معشوق او شد. سالتیکوف وارد روحیه او شده بود.

وقتی افراد را آینه می کنید، توجه شدید را روی آنها متمرکز می کنید. آنها تلاشی که انجام می دهید را احساس می کنند و آن را چاپلوس می دانند. بدیهی است که شما آنها را انتخاب کرده اید و آنها را از بقیه جدا می کنید. به نظر می رسد هیچ چیز دیگری جز آنها در زندگی شما وجود ندارد -حالات آنها، ذائقه آنها، روحیه آنها.

هر چه بیشتر روی آنها تمرکز کنید، طلسم عمیق‌تری ایجاد می‌کنید و تأثیر مسموم‌کننده‌ای بر غرور آنها خواهید داشت.

بسیاری از ما در آشتی دادن شخصی که در حال حاضر هستیم با شخصی که می خواهیم باشیم مشکل داریم. ما از اینکه آرمان‌های جوانی‌مان را به خطر انداخته‌ایم ناامید شده‌ایم و هنوز هم خود را فردی تصور می‌کنیم که وعده‌های زیادی داشت، اما شرایط مانع از تحقق واقعی آن شد. وقتی در حال آینه کاری کسی هستید، در کسی که شده متوقف نشوید. وارد روحیه آن فرد ایده آلی که می خواستند باشند. اینگونه بود که نویسنده فرانسوی شاتوبریان با وجود زشتی جسمانی خود توانست به یک هنرپیشه بزرگ تبدیل شود. هنگامی که او در حال رشد بود، در اواخر قرن هجدهم، رمانتیسم در حال تبدیل شدن به مد بود، و بسیاری از زنان جوان به دلیل فقدان روابط عاشقانه در زندگی خود به شدت تحت فشار بودند.

شاتوبریان فانتزی را که به عنوان دختران جوان از جارو شدن و تحقق ایده آل های عاشقانه داشتند، دوباره بیدار می کرد. این شکل از ورود به روح دیگری شاید موثرترین نوع باشد، زیرا باعث می شود افراد احساس بهتری نسبت به خودشان داشته باشند. در حضور شما، آنها زندگی همان شخصی را می کنند که می خواستند باشند -یک عاشق بزرگ، یک قهرمان رمانتیک، هر چه که باشد. آن آرمان های خرد شده را کشف کنید و آنها را آینه کنید و با بازتاب آنها به هدف خود آنها را به زندگی بازگردانید. تعداد کمی می توانند در برابر چنین فریب مقاومت کنند.

حتما گناهش را ببخش • »وقتی اینها را شنید

پیرمرد از خنده منفجر شد و گفت: "من مدتهاست که با همه نوع مرد شوخی کرده ام، اما هیچ کس مانند شما حوصله یا ذکاوت وارد شدن به طنزهای من را نداشته است. من تو را عفو می کنم و از تو می خواهم تا زمانی که من زنده هستم با من گربه و شراب بنوشی و او همدم من باشد. • «سپس پیر .

مرد به خدمتکارانش دستور داد
برای سرو تمام غذاها
که آن‌ها به‌صورت فانتزی مصرف کرده بودند،
و وقتی او و برادرم سیر شدند، به اتاق نوشیدنی
رفتند، جایی که زنان جوان زیبا می‌خواندند و
موسیقی می‌ساختند. بارمسید پیر ردای افتخاری
به شکاشیک داد و او را ثابت خود کرد

همراه و همدم.

-"داستان شاکاشک،
برادر ششم آرایشگر"
داستان از هزار
و یک شب، ترجمه شده
توسط NJ DAWOOD

نماد :

آینه شکارچی. لارک یک saاست

پرنده ،vioryاما گرفتن آن دشوار است. در زمینه،

شکارچی یک آینه را روی پایه قرار می دهد. لارک فرود می آید

جلوی شیشه، قدم‌ها به جلو و عقب می‌رود، خودش مجذوب می‌شود

تصویر متحرک و با رقص جفت گیری تقلیدی که می بیند

جلوی چشمانش شکل گرفت پرنده که هیپنوتیزم می شود، تمام حس خود را از دست می دهد

اطراف، تا زمانی که تور شکارچی آن را در مقابل آینه به دام می اندازد.

Machine Translated by Google

واژگونی

این میل به دو جنس دیگر که شبیه است

ما کاملاً در حالی که هنوز دیگری هستیم، برای موجودی جادویی که خودمان هستیم، در حالی که بر تمام تصوراتمان برتری داریم.

. . وجود خودمختار .

حتی در پیش پا افتاده ترین ها نیز ردپایی از آن را می یابیم

شرایط عشق: در جاذبه ای که با هر تغییری، هر تغییری مرتبط است، مانند اهمیت اتحاد و تکرار خود در دیگری. .

.احساسات عاشقانه .

بزرگ و سرسخت همه به این واقعیت مرتبط است که موجودی تصور می کند پنهان ترین خود را در پشت پرده چشم دیگری می بیند که از او جاسوسی می کند.

-رابرت موزیل، به نقل از دنیس دو روژمون، عشق اعلام شده، ترجمه شده توسط ریچارد هوارد

من در سال 1897در برلین، شاعر راینر ماریا ریلکه، که شهرت او خواهد بود بعدها دور دنیا چرخید، لو آندریاس-سالومه، نویسنده و زیبایی روسی الاصل را دید که به دلیل شکستن قلب نیچه بدنام بود. او عزیز روشنفکران برلین بود، و با اینکه ریلکه بیست و دو ساله و او سی و شش ساله بود، عاشق او شد. او را با نامه های عاشقانه پر کرد، که نشان می داد همه کتاب های او را خوانده است و سلیقه او را از نزدیک می شناسد. این دو با هم دوست شدند. به زودی او در حال ویرایش شعر او بود و او تمام کلمات او را آویزان کرد.

سالومه از انعکاس روح خود توسط ریلکه، مسحور توجه شدیدی که به او می‌کرد و ارتباط روحانی که آنها شروع به توسعه کردند، متملق شد. معشوقه او شد. اما او نگران آینده او بود. گذران زندگی به عنوان یک شاعر دشوار بود و او را تشویق کرد که زبان مادری خود، روسی را یاد بگیرد و مترجم شود. او آنقدر مشتاقانه تبلیغ او را دنبال کرد که در عرض چند ماه توانست روسی صحبت کند. آن‌ها با هم از روسیه دیدن کردند و ریلکه تحت تأثیر آنچه می‌دید –مورچه‌های نخودی، آداب و رسوم مردمی، هنر، معماری، غرق شد. او در برلین، اتاق‌هایش را به نوعی زیارتگاه روسیه تبدیل کرد و شروع به پوشیدن بلوز مورچه نخودی روسی کرد و صحبت‌هایش را با عبارات روسی پر کرد. حالا جذابیت آینه کاری او به زودی از بین رفت. در ابتدا سالومه از این که او به شدت در علایق او سهیم بود، متملق بود، اما اکنون او این را چیز دیگری می دانست: به نظر می رسید که او هویت واقعی ندارد. او برای عزت نفس خود به او وابسته شده بود. این همه بسیار برده وار بود. در سال 1899، بسیار وحشتناک، او رابطه را قطع کرد.

درس ساده است: ورود شما به روحیه یک فرد باید یک تاکتیک باشد، راهی برای تحت الشعاع قرار دادن او. شما نمی توانید به سادگی یک اسفنج باشید و حال و هوای طرف مقابل را خیس کنید. آنها را برای مدت طولانی آینه کنید تا شما را ببینند و توسط شما دفع شوند. در زیر شباهت‌هایی که به آن‌ها وادار می‌کنید ببینند، باید یک حس زیربنایی قوی از هویت خود داشته باشید. هنگامی که زمان فرا رسد، شما می خواهید آنها را به روح خود هدایت کنید. شما نمی توانید در چمن آنها زندگی کنید. پس هرگز آینه کاری را زیاد دور نکنید. فقط در مرحله اول اغواگری مفید است. در یک نقطه پویا باید معکوس شود.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

8

وسوسه ایجاد کنید

با ایجاد آن، هدف را در اعماق اغوای خود فریب دهید

وسوسه مناسب: نگاهی اجمالی به لذت های آینده. مانند

مار حوا را با وعده حرام وسوسه کرد

دانش، شما باید یک میل را در تار خود بیدار کنید

می شود که نمی توانند کنترل کنند. اون نقطه ضعف رو پیدا کن

از آنها، آن فانتزی که هنوز واقعی نشده است

و اشاره کنید که می توانید آنها را به سمت هدایت کنید

آی تی. این می تواند ثروت باشد، می تواند ماجراجویی باشد

می تواند لذت های ممنوعه و گناهکار باشد. را

کلید این است که آن را مبهم نگه دارید. قبلش جایزه رو آویزون کن

چشمانشان، رضایت را به تعویق می اندازند و اجازه می دهند

ذهن بقیه کارها را انجام می دهد به نظر می رسد آینده با امکانی آماده است

توانایی کنجکاوی قوی تر از شک و تردید را تحریک کنید

و نگرانی هایی که با آن همراه است، و آنها شما را دنبال خواهند کرد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

شیء وسوسه انگیز

زمانی در دهه ،1880آقایی به نام دون خوان د تودلاس بود

در حال پرسه زدن در پارکی در مادرید وقتی زنی را دید که در اوایل بیست سالگی از یک مربی پیاده می‌شد و به دنبال آن یک کودک دو ساله و یک پرستار پرستار. زن جوان لباس شیک پوشیده بود، اما چیزی که نفس دون خوان را بند آورد، شباهت او به زنی بود که نزدیک به سه سال پیش می شناخت. مطمئناً او نمی تواند همان شخص باشد. زنی که او می‌شناخت، کریستا مورولا، دختر نمایشی در یک تئاتر درجه دو بود.

او یک یتیم بود و کاملاً فقیر بود -شرایط او نمی توانست آنقدر تغییر کند. نزدیکتر شد: همان چهره زیبا. و سپس صدای او را شنید. آنقدر شوکه شد که مجبور شد بنشیند: همینطور بود

در واقع همان زن

دون خوان یک اغواگر اصلاح ناپذیر بود که فتوحاتش بی شمار و از هر نوع بود. اما او رابطه خود با کریستا را کاملاً به وضوح به خاطر می آورد، زیرا او مبسوط و زنانه بود. بغل می‌کرد اختری که تا به حال ملاقات کرده بود. او را در تئاتر دیده بود، مشتاقانه از او خواستگاری کرده بود و موفق شده بود او را متقاعد کند که با او به یک شهر ساحلی سفر کند.

اگرچه اتاق‌های جداگانه‌ای داشتند، اما هیچ چیز نمی‌توانست جلوی دون خوان را بگیرد: او داستانی در مورد مشکلات تجاری ساخت، همدردی او را جلب کرد و در یک لحظه لطیف از ضعف او استفاده کرد. چند روز بعد او را ترک کرد، به این بهانه که باید به تجارت بپردازد. او معتقد بود که دیگر هرگز او را نخواهد دید. او که کمی احساس گناه می‌کرد -اتفاقی نادر برای او 5000 -پستا برای او فرستاد و وانمود کرد که در نهایت دوباره به او خواهد پیوست. در عوض به پاریس رفت. او به تازگی به مادرید بازگشته بود.

وقتی نشسته بود و همه اینها را به یاد می آورد، یک فکر او را آزار می داد: کودک.

آیا ممکن است پسر از او باشد؟ اگر نه، او باید تقریباً بلافاصله پس از رابطه آنها ازدواج کرده باشد. او چگونه می توانست چنین کاری انجام دهد؟ او آشکارا زیبا بود، چرا انجیر شیرین، زیتون رسیده و به همین راحتی او را رها کرده بود؟ به نحوی، حتی اگر او ازدواج کرده بود، او مجبور بود اناره‌هایی که به او آویزان است، او را برگرداند. شاخه ها؟ اما هر زمان که دون خوان شروع به رفت و آمد هر روز به پارک کرد، او را چند دشت دیگر دید تا به اوقات خوشی برسد . چشمان آنها به هم رسید اما او وانمود کرد که وقت او نیست. بله، او را نگه می‌دارد. آنها را از تیر دست او و او برای یک سفر کاری طولانی مأمور می‌کند. او صحبت همچنین به او گفت که کریستا در کجا زندگی می کند. دون خوان یادداشتی به او داد تا به او بدهد

به خاطر این دو جنایت، تانتالوس با ویرانی پادشاهی خود و پس از مرگش به دست زئوس، با عذاب ابدی در همراهی ایکسیون، سیزیف، تیتوس، دانایی ها و دیگران مجازات شد. حالا او که دائماً از تشنگی و گرسنگی درگیر است، از شاخه درخت میوه ای آویزان می شود که بر روی دریاچه ای باتلاقی تکیه دارد. امواج آن به کمرش می‌رسد و وقتی بوده‌اند، بلافاصله می‌ترسند اما هر گاه خم می‌شود تا بنوشد، دور می‌شوند و چیزی جز گل سیاه در او باقی نمی‌ماند.

پا؛ یا اگر موفق شد

در جمع کردن یک مشت آب، قبل از اینکه بتواند کاری بیش از خیس کردن تیک خورده‌اش انجام دهد، از میان انگشتانش می‌لغزد.

الکنوس اروتنته تولد، شوهرش کی میتونه باشه؟ آیا از گذشته او خبر داشت؟ مخلوط با گلابی، سیب درخشان، با سردرگمی او میل شدید بود. او خیلی جوان و درخت بار شده است

کم رسید اما او وانمود کرد که وقت او نیست. بله، او را نگه می‌دارد. آنها را از تیر دست او و او برای یک سفر کاری طولانی مأمور می‌کند. او صحبت

-رابرت گریوز، یونانی

افسانه ها، جلد 2

Machine Translated by Google

زمانی که ازدواج، خواه با سوء نیت و حیله، انجام نشود، می تواند محقق شود

•آرمینتا: . . . باطل شد. حق با شماست. اما، خدایا کمکم کن، آن لحظه که مرا از شوهرم جدا کردی، مرا رها نمی کنی؟ . •دان

. .

خوان: آرمینتا، نور چشمان من، فردا پاهای زیبای تو در دمپایی های نقره ای صیقلی با دکمه هایی از ناب ترین طلا فرو خواهند رفت.

و گلوی سنگی تو در گردنبندهای زیبا محبوس خواهد شد. بر روی انگشتان شما، حلقه هایی که با آمتیست ساخته شده اند مانند ستاره ها می درخشند و از گوش های شما مرواریدهای شرقی بیرون می آید. •آرمینتا: من مال تو هستم.

-TIRSO DE MOLINA.

پلی بوی سویا،

ترجمه شده توسط ADRIENNE M.

اسکیزانو و اسکار

ماندل، این ماندل، اد.،

تئاتر دون ژوان

اکنون مار از همه موجودات وحشی دیگر از خداوند ظریف تر بود

خدا ساخته بود او گفت

به زن گفت: «آیا خدا گفت تو نباید گربه ای داشته باشی؟

زمانی که ازدواج، خواه با سوء نیت و حیله، انجام نشود، می تواند محقق شود

. دادگاه. .

. .

سرانجام کریستا موافقت کرد که یک بار دیگر در تئاتر با دون خوان ملاقات کند، جایی که جرأت نمی کرد رسوایی را به خطر بیندازد. آنها جعبه ای برداشتند، جایی که می توانستند صحبت کنند.
او به او اطمینان داد که کودک مال او نیست. او گفت که اکنون او را فقط می‌خواهد زیرا به دیگری تعلق دارد، زیرا او نمی‌تواند او را داشته باشد. نه، او گفت، او تغییر کرده است. او برای پس گرفتن او دست به هر کاری می زد. ناراحت شد، در لحظاتی به نظر می رسید که چشمان او با او معاشقه می کنند. اما بعد به نظر می‌رسید که می‌خواست گریه کند و سرش را روی شانه‌اش گذاشت –فقط بلافاصله بلند شد، انگار متوجه شد که این یک اشتباه است. او گفت این آخرین ملاقات آنها بود و به سرعت فرار کرد. دون خوان کنار خودش بود. داشت با او بازی می کرد. او یک عشوه گر بود او فقط ادعا می کرد که تغییر کرده است، اما شاید درست بود: هیچ زنی تا به حال با او این گونه رفتار نکرده بود. او هرگز اجازه نمی داد.

چند شب بعد دون خوان بد خوابید. تنها چیزی که می توانست به آن فکر کند کریستا بود. او در مورد کشتن شوهرش، در مورد پیر شدن و تنها بودن کابوس می دید. همه چیز خیلی زیاد بود. او مجبور شد شهر را ترک کند. او نامه خداحافظی برای او فرستاد و او در کمال تعجب پاسخ داد: می خواست او را ببیند، چیزی برای گفتن داشت. در حال حاضر او ضعیف تر از آن بود که مقاومت کند. همانطور که او خواسته بود، او را در یک پل، در شب ملاقات کرد. این بار او هیچ تلاشی برای کنترل خود نکرد: بله، او هنوز دون خوان را دوست داشت و آماده بود تا با او فرار کند. اما فردا در روز روشن به خانه او بیاید و او را ببرد. هیچ مخفی کاری نمی توانست وجود داشته باشد.

دون خوان در کنار خودش با خوشحالی با خواسته های او موافقت کرد. روز بعد او در ساعت مقرر در کاخ او حاضر شد و سنیورا مارتینز را خواست. زن دم در گفت: کسی به این نام آنجا نبود. دون خوان اصرار کرد: نام او کریستا است. آه، کریستا، زن گفت: او در پشت، با مستاجران دیگر زندگی می کند. دون خوان گیج شده به پشت قصر رفت. در آنجا او فکر کرد که پسرش را دیده است که در خیابان با لباس های کثیف بازی می کند. اما نه، با خود گفت، حتما بچه دیگری است. او به سمت در کریستا آمد و به جای خدمتکارش، خود کریستا در را باز کرد. او وارد شد. اتاق یک فقیر بود. با این حال، لباس‌های زیبای کریستا روی قفسه‌های تعبیه‌شده آویزان بود. گویی در خواب بود، مات و مبهوت نشست و گوش داد که کریستا حقیقت را فاش کرد.

Machine Translated by Google

او ازدواج نکرده بود، فرزندی نداشت. چند ماه پس از اینکه او او را ترک کرد، او متوجه شد که قربانی یک اغواگر تمام عیار شده است. او هنوز دون خوان را دوست داشت، اما مصمم بود که جدول را برگرداند. او که از طریق یکی از دوستان مشترکش متوجه شد که او به مادرید بازگشته است، پنج هزار پستایی را که او برایش فرستاده بود برداشت و لباس های گران قیمت خرید. او بچه همسایه ای را قرض گرفت، از پسر عموی همسایه خواست که نقش پرستار بچه را بازی کند، و یک مربی اجاره کرد -همه اینها برای ایجاد یک فانتزی مفصل که فقط در ذهن او وجود داشت. کریستا حتی مجبور نبود دروغ بگوید: او در واقع هرگز نگفته بود که ازدواج کرده یا فرزندی دارد. او می‌دانست که ناتوانی در داشتن او باعث می‌شود بیشتر از همیشه او را بخواهد. این تنها راه اغوا کردن مردی مثل او بود.

مادر زیرک پاسخ داد: «ما می‌توانیم از میوه‌های درختان باغ بخوریم، اما خدا گفت: «از میوه درختی که در وسط باغ است نخورید و آن را لمس نکنید، کراواجیتا پاسخ داد: «ما می‌توانیم از آن بخوریم، اما خدا گفت: «از میوه درختی که در وسط باغ است نخورید و آن را لمس نکنید، زن به اغوا

اما

خداوند می داند که چون از آن بخورید چشمان شما باز می شود و مانند خدا دانای نیک و بد خواهید بود. "پس وقتی که

زن آن درخت را دید

برای غذا خوب بود، و این برای چشم لذت بخش بود، و این درخت باید باشد

او که می‌خواست کسی را عاقل کند، از میوه آن برداشت و خورد. و او نیز مقداری به شوهرش داد و او خورد.

دون خوان که تحت تأثیر سختی هایی که کشیده بود و احساساتی که ماهرانه در او برانگیخته بود غرق شده بود، کریستا را بخشید و به او پیشنهاد ازدواج داد. در کمال تعجب و شاید برای تسکین او، او مؤدبانه نپذیرفت.

او گفت، لحظه ای که ازدواج کردند، چشمان او به جای دیگری سرگردان بود.
فقط اگر آنها همان طور که بودند بمانند، او می توانست دست بالا را حفظ کند. دون خوان چاره ای جز موافقت نداشت.

تفسیر. کریستا و دون خوان شخصیت های رمان Dulce y Sabrosa(شیرین و خوش طعم، ،(1891نویسنده اسپانیایی Jacinto Octavio Picon هستند. بیشتر کارهای پیکن به اغواگران مرد و زنانگی آنها می پردازد

کتاب عهد عتیق —پیدایش 3:1

ای اغواگر قوی، فرصت.

—جان درایدن

قربانیان، موضوعی که او مطالعه کرد و در مورد آن اطلاعات زیادی داشت. کریستا که توسط دون خوان رها شده بود، و با تفکر در مورد ماهیت خود، تصمیم گرفت دو پرنده را با یک سنگ بکشد: او انتقام می گرفت و او را پس می گرفت. اما چگونه می تواند چنین مردی را فریب دهد؟ میوه یک بار مزه می کرد، دیگر آن را نمی خواست.
چیزی که به راحتی به او می رسید، یا به آغوشش می افتاد، هیچ جذابیتی برای او نداشت. چیزی که دون خوان را وسوسه می کرد تا دوباره کریستا را بخواهد و او را تعقیب کند، این احساس بود که او قبلاً گرفته شده بود، و میوه ممنوعه بود. این نقطه ضعف او بود -به همین دلیل بود که به دنبال دوشیزگان و زنان ازدواج کرد، زنانی که قرار نبود داشته باشد. او استدلال کرد که برای یک مرد، علف همیشه در جای دیگری سبزتر به نظر می رسد. او برای خود آن شیء دوردست و جذاب را درست می کرد که دور از دسترس بود و او را وسوسه می کرد و احساساتی را که نمی توانست کنترل کند تحریک می کرد. او می دانست که زمانی برای او چقدر جذاب و خواستنی بوده است. فکر تسخیر دوباره او و لذتی که تصور می کرد برایش زیاد بود: طعمه را قورت داد.

ماستتو در حین گوش دادن، چنان اشتیاق برای رفتن و ماندن با این راهبه ها را تجربه کرد که تمام بدنش از هیجان گزگز می کرد، زیرا از شنیده هایش معلوم بود که باید

بتواند به آنچه او دست یابد

در ذهن داشتن، به یاد سپردن، در نظر داشتن.

اما فهمید که با افشای نیت خود به نوتو به جایی نمی رسد، پاسخ داد: "چقدر حق داشتی که از [صومعه] دوری! او ممکن است با یک دسته شیاطین زندگی کند.

وسوسه یک فرآیند دوگانه است. اول شما عشوه گر، عشوه گر هستید. شما با وعده لذت و حواس پرتی از زندگی روزمره، میل خود را تحریک می کنید.
در همان زمان، شما به اهداف خود روشن می کنید که آنها نمی توانند شما را داشته باشند، حداقل نه بلافاصله. شما در حال ایجاد یک مانع، نوعی تنش هستید.

در روزهای گذشته، با بهره گیری از موانع اجتماعی از قبل موجود -از قبیل طبقه، نژاد، ازدواج، مذهب، چنین موانعی به راحتی ایجاد می شد. امروز موانع باید بیشتر روانی باشند: قلب شما توسط شخص دیگری گرفته شده است. شما واقعاً به هدف علاقه ای ندارید. رازی شما را عقب نگه می دارد. زمان بد است؛ شما به اندازه کافی برای طرف مقابل خوب نیستید. دیگری

ذهن ها.» •اما زمانی که آنها

Machine Translated by Google

شخص به اندازه کافی برای شما خوب نیست، به او فیره بیرعکس، شما می توانید فردی را انتخاب کنید که یک مانع داخلی دارد: آنها گرفته شده اند، قرار نیست شما را بخواهند. این موانع ظریف‌تر از انواع اجتماعی یا مذهبی هستند، اما با این وجود موانعی هستند و روان‌شناسی یکسان باقی می‌ماند.

مردم از چیزهایی که نمی توانند یا نباید داشته باشند به طرز انحرافی هیجان زده می شوند.
این تضاد درونی را ایجاد کنید -هیجان و علاقه وجود دارد، اما شما در دسترس نیستید -و آنها را مانند تانتالوس برای آب درک خواهید کرد. و مانند دون خوان و کریستا، هرچه بیشتر اهداف خود را وادار می‌کنید شما را تعقیب کنند، بیشتر تصور می‌کنند که این خود آنها هستند که متجاوز هستند. اغوای شما کاملا مبدل است.

از دست دادن شغل در آن نمره خاص، اما او می ترسید که مبادا به دلیل جوانی و ظاهر غیرعادی جذابش رد شود. و بنابراین، با رد تعدادی از مصلحت‌های احتمالی دیگر، در نهایت با خود فکر کرد: " صومعه خیلی دور است، و کسی آنجا نیست که مرا بشناسد. اگر بتوانم تظاهر به گنگ بودن کنم، آنها مرا برای این کار خواهند برد. مطمئن."

تنها راه رهایی از وسوسه تسلیم شدن در برابر آن است.

-اسکار وایلد.

کلیدهای اغواگری

اغلب اوقات، مردم برای حفظ امنیت و احساس تلاش می کنند
تعادل در زندگی آنها اگر آنها همیشه به دنبال هر فرد یا خیالی جدیدی که از کنارشان می گذشت، خود را از ریشه در می آوردند، نمی توانستند از روزمرگی جان سالم به در ببرند. آنها معمولاً در مبارزه پیروز می شوند، اما این کار آسان نیست. دنیا پر از وسوسه است. آنها درباره افرادی می خوانند که بیشتر از آنها دارند، درباره ماجراهایی که دیگران دارند، درباره افرادی که ثروت و خوشبختی پیدا کرده اند. امنیتی که آنها برای آن تلاش می کنند و به نظر می رسد در زندگی خود دارند، در واقع یک توهم است. تنش دائمی را می پوشاند.

پس محکم به این حدس و گمان چسبیده بود، از این رو لباس های فقیرانه پوشید و تبر را بر شانه اش انداخت و بدون اینکه به کسی بگوید کجا می رود، به سمت صومعه حرکت کرد. در خود

به عنوان یک اغواگر، هرگز نمی توانید ظاهر افراد را با واقعیت اشتباه بگیرید. می دانید که مبارزه آنها برای حفظ نظم در زندگی آنها طاقت فرسا است و شک و تردید و پشیمانی آنها را می بلعد. سخت است که خوب و با فضیلت باشی، همیشه باید قوی ترین خواسته ها را سرکوب کنی. با در نظر گرفتن این دانش، جذب آسان تر است. آنچه مردم می خواهند، وسوسه نیست. وسوسه هر روز اتفاق می افتد آنچه مردم می‌خواهند تسلیم شدن به وسوسه، تسلیم شدن است. این تنها راه رهایی از تنش در زندگی آنهاست. هزینه مقاومت در برابر وسوسه بسیار بیشتر از تسلیم شدن است.

با رسیدن به حیاط سرگردان شد و به بخت و اقبال به آنجا آمد

در سراسر مهماندار، و با کمک حرکاتی مانند استفاده از افراد گنگ، او این تصور را منتقل می‌کرد که برای خوردن چیزی التماس می‌کند و در ازای آن به هر گونه چوب‌ریزی که لازم بود رسیدگی می‌کرد. _ •

پس وظیفه شما ایجاد وسوسه ای قوی تر از انواع روزانه است. باید روی آنها متمرکز شود، آنها را به عنوان یک فرد مورد هدف قرار دهد -در نقطه ضعف آنها. درک کنید: هر کسی یک نقطه ضعف اصلی دارد که دیگران از آن نشات می گیرند. آن ناامنی دوران کودکی، کمبودی که در زندگی آنها وجود دارد را بیابید، و کلید وسوسه کردن آنها را در دست دارید. ضعف آنها ممکن است حرص، غرور، کسالت، برخی میل عمیق سرکوب شده، گرسنگی برای میوه ممنوعه باشد. آنها آن را با جزئیات کوچکی که از کنترل آگاهانه آنها دور است، نشان می دهند: سبک لباس پوشیدن آنها، یک اظهار نظر نابخردانه. گذشته آنها، و به ویژه عاشقانه های گذشته آنها، مملو از سرنخ خواهد بود. به آنها وسوسه‌ای قوی و متناسب با ضعف‌هایشان بدهید، و می‌توانید امید لذتی را که در آنها ایجاد می‌کنید برجسته‌تر از تردیدها و اضطراب‌های همراه آن باشید.

مباشر با خوشحالی چیزی برای خوردن به او داد و پس از آن انبوهی از کنده ها را به او داد که

نوتو نتوانسته بود
تصور زمانی که مهماندار
کشف کرده بود
او به او اشاره کرد که چه باغبان عالی ای بود
ماستتو، از او می‌پرسد که آیا دوست دارد؟

در آنجا بماند، و دومی نشانه هایی نشان داد که حاضر است هر کاری را که مباشر انجام دهد انجام دهد

در سال ،1621فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا به شدت می خواست یک ال

Machine Translated by Google

ارتباط با انگلستان با ازدواج دخترش با پسر پادشاه انگلیس، جیمز اول.

سفیر اسپانیا در دربار انگلیس، فردی به نام گوندومار، وظیفه پیشبرد طرح فیلیپ را بر عهده گرفت. او دوک (ارل سابق) باکینگهام را مورد علاقه شاه قرار داد.

گوندومار نقطه ضعف اصلی دوک را می دانست: غرور. باکینگهام مشتاق شکوه و ماجراجویی بود که به شهرت او بیفزاید. او از کارهای محدود خود حوصله سر رفته بود و در این مورد غر می زد و ناله می کرد. سادور سفیر ابتدا بسیار او را تملق گفت -دوک تواناترین مرد کشور بود و مایه شرمساری بود که به او کم کاری داده می شد. سپس، او شروع به زمزمه کردن یک ماجراجویی بزرگ با او کرد. دوک، همانطور که گوندومار می‌دانست، طرفدار مسابقه با شاهزاده خانم اسپانیایی بود، اما این مذاکرات ازدواج لعنتی با شاه جیمز بسیار طولانی شد و به جایی نرسید.

اگر قرار بود دوک پسر پادشاه، دوست خوبش پرنس چارلز، را به اسپانیا همراهی کند، چه؟ البته این کار باید مخفیانه و بدون نگهبان یا اسکورت انجام شود، زیرا دولت انگلیس و وزرای آن هرگز چنین سفری را تایید نمی کنند. اما این امر آن را خطرناک تر و دیوانه تر می کند. هنگامی که شاهزاده به مادرید می‌رفت، شاهزاده می‌توانست خود را به پای پرنسس ماریا بیندازد، عشق بی‌دردش را اعلام کند و او را با موفقیت به انگلستان برگرداند. چه کار جوانمردانه ای خواهد بود و همه برای عشق. دوک تمام اعتبار را به دست آورد و نام او را برای قرن ها مشهور کرد.

دوک با این ایده مخالفت کرد و چارلز را متقاعد کرد که همراهی کند. پس از بحث و جدل زیاد، آنها همچنین یک شاه جیمز را متقاعد کردند. این سفر تقریباً یک فاجعه بود (چارلز برای بردن ماریا باید به مذهب کاتولیک می رفت) و ازدواج هرگز اتفاق نیفتاد، اما گوندومار کار خود را انجام داده بود.

او با پیشنهادهای پول یا قدرت به دوک رشوه نمی‌داد -او بخش کودکی او را هدف قرار داد که هرگز بزرگ نشد. کودک قدرت کمی برای ایستادن دارد. اکنون همه چیز را می خواهد و به ندرت به عواقب آن فکر می کند. کودکی در کمین همه نهفته است -لذتی که از آنها دریغ شد، آرزویی که سرکوب شد. در آن نقطه ضربه بزنید، آنها را با اسباب بازی مناسب وسوسه کنید (تبلیغات، پول، سرگرمی)، و آنها توانایی منطقی عادی بزرگسالان خود را از دست خواهند داد. ضعف آنها را با هر رفتار کودکانه ای که در زندگی روزمره نشان می دهند، تشخیص دهید -این نوک کوه یخ است.

ناپلئون بناپارت در سال 1796به عنوان ژنرال عالی ارتش فرانسه منصوب شد. مأموریت او شکست نیروهای اتریشی بود که شمال ایتالیا را تصرف کرده بودند. موانع بسیار زیاد بودند: ناپلئون در آن زمان تنها بیست و شش سال داشت. ژنرال های زیردست او به موقعیت او حسادت می کردند و به توانایی های او شک داشتند. سربازان او خسته، کم‌تغذیه، کم دستمزد و بدخلق بودند. او چگونه توانست این گروه را برای جنگ با ارتش بسیار مجرب اتریش تحریک کند؟ ناپلئون در حالی که آماده عبور از کوه های آلپ به ایتالیا بود، برای سربازانش سخنرانی کرد که شاید نقطه عطفی در کار و زندگی او بود: "سربازان، شما نیمه گرسنه و نیمه برهنه هستید. دولت به شما مدیون است. زیاد است، اما نمی تواند کاری برای شما انجام دهد، صبر، شجاعت شما، باعث افتخار است، اما به شما افتخار نمی کند ...

من شما را به حاصلخیزترین دشت
های جهان هدایت خواهم کرد. در آنجا شهرهای پر رونق، استان های پر رونق را خواهید دید. در آنجا افتخار، جلال و ثروت درو خواهید کرد."

•حالا، یک روز، . . . تحت تعقیب. زمانی که ماستتو پس از یک طلسم کار سخت به استراحت پرداخت، دو راهبه بسیار جوان به او نزدیک شدند که در باغ قدم می زدند.

از آنجایی که او این تصور را به آنها داد که خواب است، آنها شروع کردند به خیره شدن به او و جسورتر از آن دو به او گفت:

همراه: •"اگر می‌توانستم مطمئن باشم که آن را مخفی نگه می‌داری، در مورد ایده‌ای که اغلب به ذهنم خطور کرده است، و ایده‌ای که ممکن است به خوبی به نفع یکدیگر باشد، به تو می‌گفتم.

یکی پاسخ داد : "به من بگو. "

هر عشق ساده تر شروع کرد به صحبت کردن او گفت : "من نمی دانم، "آیا شما تا به حال به این فکر کرده اید که یک

زندگی سخت گیرانه ای که باید داشته باشیم، و چگونه تنها مردانی که جرأت کرده اند پا به این مکان بگذارند مباشر، مسن، و این باغبان گنگ ما هستند. با این حال بارها شنیده‌ام که از چندین خانمی که به دیدن ما آمده‌اند گفته‌اند که همه لذت‌های دیگر در دنیا در مقایسه با لذتی که یک زن وقتی با مردی می‌رود تجربه می‌کند، جزئی نیست.

بنابراین، از آنجایی که هیچ کس دیگری را در اختیار ندارم، به این فکر می‌کردم که می‌خواهم با کمک این شخص گنگ بفهمم که آیا آنها راست می‌گویند یا خیر. همانطور که اتفاق می افتد، مرد بهتری برای این هدف وجود ندارد، زیرا حتی اگر بخواهد گربه را از کیف بیرون بیاورد، نمی تواند. او حتی نمی خواهد

بلد باشید توضیح دهید، زیرا خودتان می توانید ببینید که یک جوان کم توان ذهنی و کم هوش

Machine Translated by Google

گفتار تأثیر قدرتمندی داشت. چند روز بعد، همین سربازان، پس از یک صعود سخت از کوه ها، به دره پیمونت خیره شدند. سخنان ناپلئون در گوش آنها طنین انداز شد و یک باند ژنده پوش و غرغر به ارتشی الهام گرفته تبدیل شد که شمال ایتالیا را در تعقیب اتریشی ها در نوردید .

همکار است. خوشحال می شوم نظر شما را در مورد این ایده بدانم.» دیگری گفت: «عزیز من !

آیا متوجه نیستی که ما به خدا قول داده ایم که باکرگی خود را حفظ کنیم؟ •"پاه!" او گفت. "ما هستیم

استفاده ناپلئون از وسوسه دو عنصر داشت: پشت سر شما گذشته ای تلخ است. اگر از من پیروی کنی

این ده های که رشد نشیج و ه ای خود اپیسکه ره ای هرگز به آن انتقال نکنیم. اکنون ما به دادن و بازی دست آوردن ما نگیزند نشان

اهمیتی دارد . زمان حال امید

اگرچه او دهه آینده اگر نتوانیم آنها را حفظ کنیم مرد تواند سرشار از لذت خواهید بود باشید به و یادداشته یگری در اکنون خواهید یافت که آینده باکرگی یکی نگه برای او

حفظ کنند. ناامید کردن قول را خیلی نزدیک کنید و نخواهید توانست . قبل از فرا رسیدن زمان ، رضایت را آنقدر به تعویق بیندازید تا به آنچه می

خواهید برسید. موانع و تنش ها در وسوسه وجود دارد تا مانع از انجام آزمایش های مکرر سواری هموطنان گنگ شود که خیلی آسان و خیلی سطحی

تسلیم شوند. شما می خواهید که آنها مبارزه کنند، توانایی داشته باشند، و بعداً، هنگامی که مقاومت می کنند، مضطرب شوند. ملکه ویکتوریا

مورد علاقه شما پیر بود، اما توافق خود شده که این یک یهودی خیره پوست بود). کلاس او. البته، یک ملکه بود و الهیه اجتماعی (او به عنوان یک تجربه

مطمئناً عاشق دورا آن نخواهد بود تنها مشغول تعویض وزیر، نه امپراتوری بود، اما موانع زیادی وجود داشت (او یک پادشاه در

زندگی خوش رو آنها که من موجه شلوغ فضیلت واقع یک شرکت آن شوربدار). این شرایط هارگن آگرنه از موانع که آن برای متهم شدند بود ، اما این موانع چه لذیذی به

• "

.

و از آن به بعد، هر وقت فرصتی پیش می آمد، ساعاتی خوش را در آغوش هموطنان گنگ می گذراندند. •اما یک روز یکی از همراهانشان از پنجره سلولش به بیرون نگاه کرد و ماجرا را دید و توجه دو نفر دیگر را به آنچه در جریان بود جلب کرد. پس از صحبت در مورد موضوع

امروزه بسیاری از این موانع اجتماعی از بین رفته اند. بنابراین باید آنها را تولید کرد -این تنها راه برای اغوا کردن است. تابوها از هر نوعی که باشند منبع تنش هستند و اکنون روانی هستند نه مذهبی. شما به دنبال یک سرکوب، یک آرزوی پنهانی هستید که اگر قربانی شما به آن ضربه بزنید، به طرز ناخوشایندی تکان بخورد، اما آنها را بیشتر وسوسه کند. جستجو در گذشته آنها؛ هر چیزی که به نظر می رسد از آن می ترسند یا از آن فرار می کنند، ممکن است کلید را در دست داشته باشد. این می تواند یک اشتیاق برای انجیر مادر یا پدر یا یک میل نهفته همجنس گرایی باشد. شاید بتوانید با نشان دادن خود به عنوان یک زن مذکر یا یک مرد مؤنث این خواسته را برآورده کنید. برای دیگران، شما نقش لولیتا یا پدر را بازی می کنید -کسی که قرار نیست آنها را داشته باشند، جنبه تاریک شخصیت آنها. ارتباط را مبهم نگه دارید -می خواهید آنها به چیزی دست نیافتنی برسند، چیزی که از ذهن خودشان بیرون می آید.

بین خودشان، آنها در ابتدا تصمیم گرفتند جفت را به صومعه سرا گزارش کنند. اما سپس نظر خود را تغییر دادند و با توافق مشترک با دو نفر دیگر، کازانووا در لندن در سال 1769با زنی جوان به نام چارپیون آشنا شد. سهامی در Masetto's Sheبسیار جوانتر از او بود، زنی زیبا که او همیشه داشت . و به دلیل شناخته شده، و با شهرت برای از بین بردن مردان. در یکی از اولین بی‌احتیاطی‌هایشان، این پنج نفر متعاقباً به او گفت که عاشق او می‌شود و او با باقی‌مانده ویران می‌پیوندد. در کمال ناباوری، کازانووا او را تعقیب کرد. در هر برخورد سه، یکی پس از دیگری. •او اشاره کرد که ممکن است تسلیم شود—شاید دفعه بعد، اگر او با او مهربان بود.

سرانجام، صومعه، که هنوز از همه چیز بی خبر بود، کنجکاوی او را برانگیخت -چه لذتی از او خواهد گرفت. او این بود ، اول قدم می زد ، او را اهلی می کرد او بعداً نوشت: "زهر میلی در تمام روز بسیار گرم من در باغ نفوذ کرد و آنقدر کامل بود که اگر آنقدر آرزو می کردم وقتی همه چیزهایی را که داشتم از من غارت می کرد، به تنهایی می توانستم برای یک بوسه کوچک از خودم استماس کردم." این «امر» واقعاً تباهی او را ثابت کرد. او را تحقیر کرد.

با ماستتو برخورد کرد

در زیر سایه بادام به خواب عمیق کشیده شده است

چارپیون به درستی ارزیابی کرده بود که نقطه ضعف اصلی کازانووا اوست

Machine Translated by Google

درخت سواری زیاد در شب او را با قدرت بسیار کمی برای کارهای روزانه رها کرده بود، و بنابراین همان جا دراز کشیده بود و لباس هایش را در مقابل باد ژولده کرده بود و همه او را آشکار می کرد. در عهد عتیق می خوانیم که "داوود از روی کاناپه برخاست و چشمانش به این منظره گره خورده بود، و او

نیاز به فتح، غلبه بر چالش، چشیدن طعمی که هیچ مرد دیگری نچشیده بود. در زیر این یک نوع مازوخیسم بود، لذتی از دردی که یک زن می توانست به او بدهد. او با بازی زن غیرممکن، وسوسه و سپس ناامید کردن او، وسوسه نهایی را ارائه کرد. چیزی که اغلب انجام می دهد این است که به هدف این حس را بدهیم که شما یک چالش هستید، جایزه ای که باید برنده شوید. با تصاحب شما، آنها چیزی را به دست خواهند آورد که هیچ کس نداشته است. آنها حتی ممکن است درد داشته باشند. اما درد به لذت نزدیک است و وسوسه های خود را ارائه می دهد.

کرد. بالشی که موزه در یوبیام و خانه چاپ را کرد و داود را همراه کرد. ظاهراً سالنگین زن فرفگار قابل‌تشدید غشاره بود؛ و آن زن بسیار زیبا بود.» زنی که جوان او را متهم

.

بنابراین، پس از برانگیختن ماستتو، از سر شوهرش، اوریا، در جنگ خلاص شد. با این حال، در واقع، این زن بود که او را به بت‌شبای خود برد که داوود را اغوا کرده بود. او روی پشت بام خود در اتاق یک ساعته حمام کرد و وقتی می دانست که او در بالکن خود خواهد ایستاد او را در آنجا نگه داشت. پس از چند روز وسوسه کردن مردی و در نتیجه برانگیختن شکایات تلخی که می دانست برای زنان ضعف دارد، عشوه گری را بازی کرد و او را از راهبه ها مجبور کرد که به دنبال او بیاید. این استراتژی فرصت است: به فردی ضعیف بدهید که دست‌کار شانسی را داشته است که آنچه را که میل دارد داشته باشد، تنها با قرار دادن خود در محل

قرار صحنه او تا گویا را تفسیر ملذوسه را خلاف لذت رکوط و به زمانی شبوید تریاغ اسلاف قبل‌خواز بازگرداندن قائل به موحله از آن به بعیر او ضعفات در تخصیص ناهای تکه‌ی آنها منظم بود که به میزان قابل توجهی بیشتر از سهم منصفانه اش بود.

Bathshebaاز تمام بدن خود به عنوان یک فریب استفاده می کند، اما اغلب موثرتر است که فقط از بخشی از بدن استفاده کند و یک اثر فتیش مانند ایجاد کند. مادام ری کامیر به شما اجازه می‌داد زیر لباس‌های شفافی که می‌پوشید نگاهی اجمالی به بدنش بیندازید، اما فقط برای مدت کوتاهی، زمانی که لباس‌هایش را برای رقصیدن درآورد. مردها در آن غروب با رویای چیزهای کمی که دیده بودند ترک می کردند. ملکه ژوزفین به این نکته اشاره کرد که بازوهای زیبای خود را در ملاء عام بیرون آورد. فقط بخشی از خود را به هدف بدهید که در مورد آن خیال پردازی کند و بدین ترتیب یک وسوسه دائمی در ذهن او ایجاد کنید.

-جیووانی بوکاچیو،
دکامرون، ترجمه شده
MCWILLIAMS-BVG

سمبل:

سیب در باغ

از عدن میوه عمیق به نظر می رسد

دعوت کردن، و شما قرار نیست

از آن بخورید؛ ممنوع است. اما این قبل است

دقیقاً چرا روز و شب به آن فکر می کنید.

شما آن را می بینید اما نمی توانید آن را داشته باشید. و

تنها راه خلاص شدن از شر این وسوسه

عمل به محصول و طعم است

میوه.

Machine Translated by Google

واژگونی

معکوس وسوسه امنیت یا رضایت است و هر دو برای آنها کشنده است

اغواگری اگر نتوانید کسی را از آسایش همیشگی اش وسوسه کنید، نمی توانید او را اغوا کنید. اگر خواسته ای را که بیدار کرده ای ارضا کنی، اغواگری تمام شده است. هیچ برگشتی برای وسوسه وجود ندارد. اگرچه برخی از مراحل را می توان پشت سر گذاشت، اما هیچ اغواگری بدون نوعی وسوسه نمی تواند ادامه یابد، بنابراین همیشه بهتر است آن را با دقت برنامه ریزی کنید و آن را متناسب با ضعف و کودکانه بودن هدف خاص خود تنظیم کنید.

Machine Translated by Google

منحرف کردن - ایجاد لذت و سردرگمی

قربانیان شما به اندازه کافی مجذوب شده اند و تمایل آنها به شما این است
در حال رشد است، اما دلبستگی آنها ضعیف است و هر لحظه می توانستند
تصمیم بگیرید که به عقب برگردید هدف در این مرحله هدایت قربانیان خود است
بسیار به بیراهه رفته -آنها را احساساتی و گیج نگه می دارد و آنها را التماس می کند
مطمئناً اما وادار کردن آنها بیشتر بخواهند -این عقب نشینی دیگر ممکن نیست.
ایجاد یک سورپرایز خوشایند باعث می شود که آنها شما را به عنوان deببینند
تا حدی غیرقابل پیش بینی است، اما آنها را از تعادل خارج می کند :9)نگه دارید
آنها در تعلیق -بعد چه می شود؟). استفاده هنرمندانه از نرم و
کلمات خوشایند آنها را مست می کند و خیالات را تحریک می کند :10)استفاده کنید
قدرت شیطانی کلمات برای کاشتن سردرگمی). لمس های زیبایی شناختی و
تشریفات کوچک دلپذیر حواس آنها را تحریک می کند، ذهن آنها را پرت می کند
:11)به جزئیات توجه کنید).

بزرگترین خطر شما در این مرحله صرفاً اشاره به روتین یا خانواده است
شفافیت شما باید کمی راز را حفظ کنید تا کمی فاصله بگیرید
که در غیاب شما قربانیان شما نسبت به شما وسواس پیدا می کنند Poeti :12)
حضور خود را حفظ کنید). آنها ممکن است متوجه شوند که به شما علاقه دارند، اما
آنها هرگز نباید مشکوک شوند که چه مقدار از این از مانیپوی شما ناشی شده است
روابط نمایش به موقع ضعف شما، میزان احساسات شما
تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند، به پوشاندن مسیرهای شما کمک می کند Dis :13)
از ضعف و آسیب پذیری استراتژیک استفاده می کند). برای برانگیختن وییک شما
زمانی که آنها را به شدت احساساتی کنید، باید این احساس را به آنها بدهید
که آنها در واقع در حال زندگی برخی از فانتزی هایی هستند که شما در آن به راه انداخته اید
تخیل آنها :14)میل و واقعیت را با هم اشتباه می گیرند). با دادن آنها
تنها بخشی از فانتزی، شما آنها را برای بازگشت بیشتر نگه دارید.
توجه خود را روی آنها متمرکز کنید تا بقیه دنیا محو شوند
دور کردن، حتی بردن آنها به سفر، آنها را به گمراهی دوری می کشاند :15)منزوی کنید
قربانی شما). راه برگشتی نیست.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

9

آنها را در حالت تعلیق نگه دارید

بعدش چی پیش میاد؟

لحظه ای که مردم احساس می کنند می دانند از چه چیزی انتظار دارند

شما، طلسم شما در مورد آنها شکسته است. بیشتر: شما واگذار کرده اید

قدرت آنها تنها راه برای هدایت اغوا شده همراه و

حفظ دست بالا برای ایجاد تعلیق، یک سور محاسبه شده است

جایزه مردم عاشق یک رمز و راز هستند و این کلید فریب دادن است

آنها را بیشتر وارد وب شما می کنند. طوری رفتار کن که ترک کند

آنها تعجب می کنند، شما چه کار می کنید؟ انجام کاری

آنها از شما انتظار ندارند به آنها لذت بخش است

احساس خودانگیختگی -آنها قادر به پیش بینی نخواهند بود

ببین بعدش چی میشه تو همیشه یک قدمی

جلوتر و تحت کنترل به قربانی الف بدهید

هیجان با تغییر ناگهانی

جهت.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

سورپرایز محاسبه شده

در سال 1753، جیوانی کازانووا بیست و هشت ساله با دختر جوانی آشنا شد.

به نام کاترینا که عاشق او شد. پدرش می‌دانست که کازانووا چه نوع مردی است، و برای جلوگیری از بروز حوادث ناگوار قبل از اینکه بتواند با او ازدواج کند، او را به صومعه‌ای در جزیره مورانو ونیزی فرستاد، جایی که قرار بود چهار سال در آنجا بماند.

با این حال، کازانووا کسی نبود که دلهره کند. او به کاترینا نامه قاچاق می کرد. او چندین بار در هفته شروع به شرکت در مراسم عشای ربانی در صومعه کرد و نگاه های اجمالی به او داشت. راهبه ها شروع کردند به صحبت کردن: این جوان خوش تیپ که اینقدر ظاهر می شد کی بود؟ یک روز صبح، هنگامی که کازانووا در حال خروج از مراسم عشای ربانی بود، می خواست سوار یک گوندولا شود، یک خدمتکار صومعه از آنجا گذشت و نامه ای را زیر پای او انداخت. با فکر اینکه ممکن است از کاترینا باشد، آن را برداشت. در واقع برای او در نظر گرفته شده بود، اما از طرف کاترینا نبود. نویسنده آن یک راهبه در صومعه بود که در بازدیدهای متعدد او متوجه او شده بود و می خواست با او آشنا شود. آیا او علاقه مند بود؟ اگر چنین است، او باید در یک زمان خاص به سالن صومعه بیاید، زمانی که راهبه پذیرای یک بازدیدکننده از دنیای بیرون است، یکی از دوستان او که یک کنتس بود. او می توانست در فاصله ای دور بایستد، او را مشاهده کند و تصمیم بگیرد که آیا او مطابق میل او است یا خیر.

عمل جسورانه مردم را بر هم می زند و از
یک تازگی بزرگ مات و مبهوت می شوند.

به نقل از امیل لودویگ
ناپلئون، ترجمه شده توسط
ام. ویلیامز

اولین مراقبت از هر شیک پوشی این است
که هرگز کاری را که از او انتظار دارد انجام
ندهد، همیشه فراتر از آن عمل کند. .

. .

کازانووا بیست ساله بود و برای اولین بار به صومعه رفت. بیشتر آن روز زمان را غیرمنتظره و سرگرم کننده سپری کرد. او در سالن صومعه به زن‌ها نگاه می‌کرد و چیزی که برای او جالب بود این بود که در زیر عادت راهبه‌اش، می‌توانست حیوانی را ببیند. گفت: "آه، دقیقاً همان چیزی بود که من می‌خواستم که او یک زن جوان زیبا بود، مخصوصاً در چشمانش که قرار بود اتفاق بیفتد . : تا زمانی که یک آبی درخشان شاید او نیاز به لطف داشت و قصد داشت که شایعات آتشی ها به عنوان پنجه گربه او عمل کند. این، آنها نخواهند گفت که کنجکاوی او بر او چیره شد. چند روز بعد او به هر چیزی بدتر از من بازگشت .» •جلب توجه صومعه است و از او خواسته می شود که او را ببیند. همانطور که منتظر او بود، قلبش با یک گل نه تنها یک مایل در دقیقه می‌تپید –نمی‌دانست چه انتظاری داریم او در نماد تنها ظاهر شد و یک پوش آبی به میلی خواهد آمد! در پشت توری نشسته است. آنها در اتاق تنها هستند و او با دوش های غیرمنتظره و چهره مضحک گرفته است. او می‌گوید: "دهکده تنها با هم در ویلای کوچک آبی پیدا می‌کند. شام بخورید. کازانووا خوشحال شد اما متعجب بود که با چه راهبه ای کار دارد است. او آیا جز من معشوقی نداری؟" او درخواست کرد. "من دم سگ های آنها را دارم !

Machine Translated by Google

دوستی که کاملاً ارباب من هم هست.» او پاسخ داد: «من ثروتم را مدیون او هستم.» او پرسید که آیا او معشوقی دارد؟ بله، او پاسخ داد. سپس با لحنی مرموز گفت: «به شما هشدار می دهم که اگر یک بار به من اجازه بدهی جای او را در قلبت بگیرم، هیچ قدرتی روی زمین نمی تواند مرا از آن جدا کند." سپس کلید ویلا را به او داد و به او گفت که دو شب دیگر او را در آنجا ملاقات کند. او او را بوسید. رنده کرد و با گیج رفت.» او نوشت: «دو روز بعد را با حالتی تب‌آلود گذراندم که مانع خواب یا خوردنم شد. فراتر از تولد، زیبایی و شوخ طبعی، فتح جدید من جذابیت بیشتری داشت: او میوه ممنوعه بود. نزدیک بود رقیب شوم

بارون سنت کریک، برای مثال، با چکمه های بستنی اش: یک روز بسیار گرم، او به تورتونیس دو یخ سفارش داد.

خامه، وانیل در چکمه سمت راستش، توت فرنگی در چکمه سمت چپ سرو می شود. .

.شمار .

سن ژرمن دوست داشت

دوستانش را با کالسکه هوسناکش که با ساتن صورتی رنگ پوشیده شده و توسط دو اسب سیاه با دم های بزرگ کشیده شده است، به تئاتر بیاورد. با لحن تکرار نشدنی اش از دوستانش پرسید: "دوست داشتی کدام سرگرمی را ببینی؟ وودویل،

از کلیسا." او او را در عادت خود و با سر تراشیده اش تصور کرد.
در ساعت مقرر وارد ویلا شد. ماتیلد منتظر او بود. در کمال تعجب، او یک لباس شیک پوشید و به نوعی از تراشیدن سر خودداری کرد، زیرا موهایش شینیون باشکوهی بود.

کازانووا شروع به بوسیدن او کرد. او مقاومت کرد، اما فقط کمی، و سپس عقب نشینی کرد و گفت که یک وعده غذایی برای آنها آماده است. در طول شام، او چند شکاف دیگر را پر کرد: پولش به او اجازه می داد به افراد خاصی رشوه بدهد، به طوری که هر چند وقت یکبار بتواند از صومعه فرار کند. او کازانووا را برای دوست و اربابش ذکر کرده بود و او رابط آنها را تایید کرده بود. او باید پیر باشد؟ کازانووا پرسید. نه، او پاسخ داد، یک برق در چشم او، او در چهل سالگی است، و بسیار خوش تیپ. بعد از شام، زنگ به صدا درآمد -علامت او برای بازگشت سریع به صومعه، در غیر این صورت دستگیر می شود. او دوباره به عادت خود تغییر کرد و رفت.

واریته نمایش، تئاتر کاخ سلطنتی؟ من این آزادی را گرفتم که برای هر سه آنها یک جعبه بخرم."

به محض اینکه انتخاب می‌شد، با نگاهی بسیار تحقیرآمیز، بلیط‌های استفاده نشده را برمی‌داشت، آنها را جمع می‌کرد و برای روشن کردن سیگارش از آنها استفاده می‌کرد.

اکنون به نظر می رسید منظره ای زیبا پیش از کازانووا کشیده شده است، ماه هایی که در ویلا با این موجود لذت بخش گذرانده شده است، همه اینها به لطف استاد عجیب و غریبی است که همه هزینه ها را پرداخت کرده است. او به زودی به صومعه بازگشت تا جلسه بعدی را ترتیب دهد. آنها در میدانی در ونیز قرار ملاقات گذاشتند، سپس به ویلا بازنشسته شدند. در زمان و مکان مقرر، کازانووا مردی را دید که به او نزدیک شد. از ترس اینکه دوست مرموز او باشد یا مرد دیگری که برای کشتن او فرستاده شده باشد، عقب نشینی کرد. مرد پشت سر او حلقه زد، سپس از نزدیک آمد: ماتیلد بود که ماسک و لباس مردانه به تن داشت. از ترسی که به او داده بود خندید. چه راهبه شیطانی او باید اعتراف می کرد که با پوشیدن لباس مردانه او را بیشتر هیجان زده کرده است.

- MAU D DE BELLEROCHE،
DU DANDY AU PLAY-BOY

در حالی که شاه زمان بر یکی از پنجره های مشرف به باغ شاه نشسته بود، دری را در قصر باز دید که بیست کنیز و بیست سیاه پوست از آن بیرون می آمدند.

کازانووا شروع به شک کرد که همه چیز آنطور که به نظر می رسید نیست. برای اولین بار، او مجموعه ای از رمان ها و جزوه های آزاد را در خانه ماتیلد پیدا کرد.
سپس او اظهارات توهین آمیزی کرد، به عنوان مثال در مورد شادی که در طول روزه با هم خواهند داشت، "گوشت آنها را تلف کرد". اکنون او را به عنوان معشوق به دوست مرموزش معرفی می کنند. نقشه ای در ذهن او شکل گرفت تا او را از این مرد و از صومعه دور کند و با او فرار کند و خودش او را تصاحب کند.

در میان آنها او بود
ملکه برادر [شاه شهریار] ،
زنی با زیبایی بی‌نظیر. آنها راه خود را به فواره رساندند و در آنجا همه لباس هایشان را درآوردند و روی چمن ها نشستند. زن شاه ندا داد: بیا مسعود! و

چند روز بعد نامه ای از او دریافت کرد که در آن اعتراف کرد: در یکی از تلاش های پرشورتر آنها در ویلا، معشوقش در کمد پنهان شده بود و همه چیز را تماشا می کرد. به او گفت که عاشق سفیر فرانسه در ونیز بود و کازانووا او را تحت تأثیر قرار داده بود.

بلافاصله غلام سیاه پوستی به سراغش آمد که پس از خفه کردن او با آغوش و بوسیدن او را سوار کرد.

کازانووا سیاه‌پوستان نیز چنین بود ، اما روز بعد او با کنیزان بود و در صومعه شادی می‌کرد و تسلیمانه ترتیب یک امتحان دیگر را می‌داد. این بار او با هم تا زمانی که نزدیک شد در ساعتی که نام برده بودند ظاهر شد و او او را در آغوش گرفت -فقط تا شب. ...

Machine Translated by Google

متوجه شوید که او کاترینا را در آغوش گرفته بود که لباس ماتیلد را پوشیده بود.

ماتیلد با کاترینا دوست شد و داستان او را آموخت. ظاهراً با دلسوزی به او، این کار را ترتیب داده بود تا کاترینا بتواند برای عصر صومعه را ترک کند و با کازانووا ملاقات کند. تنها چند ماه قبل از کازانووا عاشق این دختر شده بود، اما او را فراموش کرده بود.

در مقایسه با ماتیلد مبتکر، کاترینا آدم بی حوصله‌ای بود. او نتوانست ناامیدی خود را پنهان کند. او برای دیدن ماتیلد سوخت.

کازانووا از حقه‌ای که ماتیلد بازی کرده بود عصبانی بود. اما چند روز بعد، وقتی دوباره او را دید، همه بخشیده شدند. همانطور که او در اولین مصاحبه آنها پیش بینی کرده بود، قدرت او بر او کامل شده بود. او برده او شده بود، به هوس های او و لذت های خطرناک او معتاد شده بود.

چه کسی می‌داند که او چه اقدام عجولانه‌ای را از طرف او انجام می‌داد، اگر رابطه آنها بر اساس شرایط کوتاه نمی‌شد.

تفسیر. کازانووا تقریباً همیشه در اغوای خود کنترل داشت.

او کسی بود که قربانی خود را به یک کشور ناشناخته سفر کرد و او را به وب خود کشاند. در تمام خاطرات او، داستان ماتیلد تنها فریبنده‌ای است که در آن ورق‌ها با خوشحالی ورق می‌خورد: او همان قربانی، قربانی گیج‌شده است.

چیزی که باعث شد کازانووا ماتیلد برده شود، همان تاکتیکی بود که او در مورد دختران بیشماری به کار برده بود: فریب مقاومت ناپذیر رهبری شدن توسط شخص دیگری، هیجان غافلگیر شدن، قدرت رمز و راز. هر بار که ماتیلد را ترک می‌کرد، سرش با سوالاتی می‌چرخید. توانایی او برای غافلگیر کردن او، او را همیشه در ذهنش نگه داشت، طلسم او را عمیق تر کرد و کاترینا را از بین برد.

هر غافلگیری برای تأثیری که ایجاد می کرد به دقت محاسبه می شد. اولین نامه غیرمنتظره کنجکاوی او را برانگیخت، همانطور که اولین نگاه او در اتاق انتظار بود. ناگهان دیدن او در لباس یک زن زیبا، میل شدیدی را برانگیخت. سپس دیدن او در لباس مردانه، ماهیت تجاوزکارانه هیجان انگیز رابط آنها را تشدید کرد. غافلگیری او را از تعادل خارج کرد، با این حال او را با انتظار برای بعدی می لرزاند. حتی یک غافلگیری ناخوشایند، مانند برخورد با کاترینا که ماتیلد ترتیب داده بود، او را احساساتی و ضعیف نگه داشت. ملاقات با کاترینای تا حدی آرام در آن لحظه فقط باعث شد که او بیشتر مشتاق ماتیلد باشد.

در اغواگری، باید تنش و تعلیق دائمی ایجاد کنید، احساسی که با شما هیچ چیز قابل پیش بینی نیست. به این به عنوان یک چالش دردناک فکر نکنید. شما در زندگی واقعی درام خلق می کنید، پس انرژی خلاقانه خود را در آن بریزید، کمی لذت ببرید. انواع سورپرایز حساب شده ای وجود دارد که می توانید برای قربانیان خود ایجاد کنید - ارسال نامه ای غیر منتظره، ظاهر شدن غیرمنتظره، بردن آنها به مکانی که هرگز نرفته اند. اما بهتر از همه، شگفتی هایی است که چیز جدیدی را در مورد شخصیت شما نشان می دهد. این باید راه اندازی شود. در آن چند هفته اول، اهداف شما بر اساس ظواهر، قضاوت‌های فوری در مورد شما انجام می‌دهند. شاید آنها شما را کمی خجالتی، عملی، پاکدامن ببینند. شما می دانید که این شما واقعی نیستید، اما نحوه رفتار شما در موقعیت های اجتماعی است. با این حال، بگذارید آنها این تأثیرات را داشته باشند و در واقع آنها را کمی برجسته کنند، بدون اینکه زیاده روی کنند: به عنوان مثال،

شاه و وزیر که در این کاروان بودند را
[برای] شاه شهریار نقل کرد.
باغ پادشاه آن روز . •در این هنگام شهریار اعلام
کرد که قصد دارد
به سفر دیگری برود. سپاهیان با خیمه ها از
شهر بیرون رفتند و شاه شهریار نیز به دنبال
آنها رفت.
و پس از آنکه مدتی در اردوگاه ماند، به غلامان
خود دستور داد که نه
یکی قرار بود در آن پذیرش شود
چادر پادشاه سپس خود را مبدل کرد و
بدون توجه به خانه بازگشت
کاخ، جایی که برادرش منتظر او بود. هر دو پشت
یکی از پنجره های مشرف به باغ نشستند. و چون
مدت کوتاهی در آنجا بودند، ملکه و زنانش با
غلامان سیاه ظاهر شدند و مانند شاه زمان رفتار
کردند.
•به زودی . . شرح داده شده. .
وقتی وارد قصر شدند،
شاه شهریار همسرش را با زنان و سیاهپوستان
به قتل رساند
بردگان از آن پس گرفتن را رسم خود کرد
هر شب باکره ای را به رختخواب خود می کشد
و صبح روز بعد او را می کشد. او به مدت سه
سال به این کار ادامه داد تا اینکه غوغایی در
میان مردم بلند شد و برخی از آنها با دختران
خود از کشور گریختند. •حالا وزیر دو دختر داشت.
بزرگتر را صدا زدند
شهرزاد و دنیازاد کوچکتر.
شهرزاد دستاوردهای فراوانی داشت و به
حکمت شاعران و افسانه های شاهان باستانی
مسلط بود. •آن روز شهرزاد متوجه او شد
مضطرب پدر شد و از او پرسید این چیست؟
او را اذیت کرد وقتی که
وزیر از گرفتاری خود به او گفت، او
گفت:
"من را به ازدواج با

Machine Translated by Google

کمی محتاط تر از حد معمول به نظر می رسند. اکنون جا دارید که ناگهان آنها را با برخی اقدامات جسورانه یا شاعرانه یا شیطانی غافلگیر کنید. هنگامی که نظرشان در مورد شما تغییر کرد، دوباره آنها را غافلگیر کنید، همانطور که ماتیلد با کازانووا انجام داد -ابتدا راهبه ای که می خواهد رابطه عاشقانه داشته باشد، سپس یک آزاده، سپس یک زن اغواگر با یک رگه سادیستی. همانطور که آنها تلاش می کنند تا شما را بفهمند، همیشه به شما فکر می کنند و می خواهند بیشتر در مورد شما بدانند.

کنجکاوی آنها آنها را بیشتر به وب شما هدایت می کند، تا زمانی که برای برگشتن آنها خیلی دیر شده باشد.

> اگر کنون فقط
> این رقص همیشه برای افراد جالب است. .
> بلد باشد غافلگیر کند، همیشه برنده بازی است. انرژی شخص درگیر به طور موقت معلق می شود. یکی او را غیرممکن می کند تا بتواند عمل کند.
>
> -سورن کیرکگارد

کلیدهای اغواگری

کودک معمولاً موجودی با اراده و سرسخت است که عمداً این کار را می کند آ
برعکس چیزی که ما میپرسیم اما یک سناریو وجود دارد که در آن کودکان با خوشحالی از اراده معمول خود دست می کشند: زمانی که به آنها وعده غافلگیری می دهند. شاید یک هدیه پنهان در یک جعبه، یک بازی با پایانی غیر قابل پیش بینی، سفری با مقصدی نامعلوم، داستانی پر از تعلیق با پایانی غافلگیرکننده. در آن لحظاتی که کودکان منتظر یک سورپرایز هستند، اراده آنها به حالت تعلیق در می آید. آنها تا زمانی که احتمال را در مقابل آنها قرار دهید، در تسلط شما هستند. این عادت کودکانه در اعماق ما دفن شده است و منبع یک لذت اساسی انسانی است: هدایت شدن توسط شخصی که می داند به کجا می رود و ما را به سفر می برد.

(شاید شادی ما از همراهی با یک خاطره دفن شده از حمل و نقل واقعی توسط والدین در زمانی که ما کوچک هستیم باشد.)

وقتی فیلمی را تماشا می‌کنیم یا یک فیلم هیجان‌انگیز می‌خوانیم، هیجان مشابهی به ما دست می‌دهد: ما در دست کارگردان یا نویسنده‌ای هستیم که ما را به پیش می‌برد و ما را از پیچ و خم‌ها می‌برد. روی صندلی‌هایمان می‌مانیم، ورق می‌زنیم، با خوشحالی اسیر تعلیق. این لذتی است که یک زن از رهبری شدن توسط یک رقصنده با اعتماد به نفس برخوردار است، هر حالت تدافعی را که ممکن است احساس کند را رها می کند و اجازه می دهد ما، خواهرم، داستان شخص دیگری کار را انجام دهیم. عاشق شدن مستلزم انتظار است. ما شگفت زده شده ایم، به طوری که شبی که قرار است به سمتی جدید حرکت کند، وارد زندگی جدیدی شویم، جایی که همه چیز ممکن است به خوبی بگذرد.» او پاسخ داد: «خوشحالم» ، عجیب خواهد بود. مانند "اگر پادشاه اجازه دهد. کودک. اگر قابل پیش بینی باشید، جذابیت از بین می رود. زندگی روزمره پیش است و پادشاه که قابل دیکته بود. در داستان‌های عربی هزار و یک شب، شاه شهریار هر شب که از بی‌خوابی رنج می‌برد، باکره‌ای را به همسری می‌گیرد، سپس صبح روز بعد او را می‌کشد که مشتاقانه به قصه شهرزاد گوش می‌داد: روزی روزگاری. یکی از این باکره ها، شهرزاد، با گفتن زمان، در شهر شاه داستانی که تنها روز بعد تکمیل می شود، موفق می شود از این سرنوشت فرار کند . او این بصره را انجام می دهد، در آنجا شبی از شب زندگی می کرد و پادشاه را دائما در تعلیق نگه می داشت. وقتی یک خیاط موفق داستان که به ورزش علاقه داشتن شهرزاد هستم. [تقریباً تا زمانی که پادشاه در نهایت تصمیم می‌گیرد جان او را ببخشد. • "

این پادشاه؛ یا می‌میرم و فدیه دختران مسلمین می‌شوم، یا زنده می‌شوم و موجب رهایی آنها می‌شوم».

با جدیت از او در برابر چنین خطری خواهش کرد. اما شهرزاد حل شد و تسلیم التماس پدرش نشد. .

• . .

پس وزیر، دخترش را لباس عروس پوشاند و او را با جواهرات تزئین کرد و آماده اعلام خبر شهرزاد شد.

عروسی با پادشاه •شهرزاد قبل از خداحافظی با خواهرش این دستورها را به او داد: «هنگامی که شاه از من پذیرایی کرد، به دنبال تو می‌فرستم، سپس وقتی شاه با من کارش را تمام کرد، باید بگو: خواهرم به من بگو. ، برخی از داستان های شگفت انگیز برای فریب شب. سپس برای شما قصه ای می گویم که اگر خدا بخواهد وسیله نجات ما خواهد بود. • «وزیر

با دخترش نزد شاه رفت. و هنگامی که شاه شهرزاد دوشیزه را به اتاق خود برد

و با او دراز کشیده بود، گریه کرد و گفت: من یک خواهر کوچک دارم که می خواهم با او خداحافظی کنم. •شاه به دنبال دنیازاد فرستاد. وقتی رسید، دستش را دور گردن خواهرش انداخت و کنارش نشست. •سپس دنیازاد به شهرزاد گفت: «بگو

Machine Translated by Google

سه سال می گذرد.] در این مدت شهرزاد شاه شهریار را سه سو به دنیا آورد. در هزار و یکمین شب که داستان معارف را تمام کرد، برخاست و زمین را در برابر او بوسید و گفت: پادشاه بزرگ، هزار و یک شب است که برای تو افسانه های اعصار گذشته را بازگو می کنم. افسانه های پادشاهان باستان

داستان های جدید، بدون احساس انتظار، اغوای شما خواهد مرد.
به شعله ور کردن آتش شب به شب ادامه دهید. اهداف شما هرگز نباید بدانند که چه چیزی در آینده در راه است -چه شگفتی هایی برای آنها در نظر گرفته اید. مانند شاه شهریار، تا زمانی که بتوانید آنها را حدس بزنید، آنها تحت کنترل شما خواهند بود.

در سال ،1765کازانووا با یک کنتس جوان ایتالیایی به نام کلمنتینا آشنا شد که با دو خواهرش در یک قصر زندگی می کرد. کلمنتینا عاشق خواندن بود و علاقه چندانی به مردانی که دور او جمع می شدند نداشت. کازانووا افزود

خودش را به تعداد آنها می‌خرید، کتاب‌های او را می‌خرید، او را در بحث‌های ادبی شرکت می‌داد، اما او نسبت به او بی‌تفاوتی کمتری نسبت به آنها نداشت.

سپس یک روز او تمام خانواده را به یک سفر کوچک دعوت کرد. به آنها نمی گفت کجا می روند. آنها در کالسکه انباشته شدند و در تمام طول مسیر سعی کردند مقصد خود را حدس بزنند. چند ساعت بعد آنها وارد میلان شدند -چه خوشحالی، خواهران هرگز آنجا نرفته بودند. کازانووا آنها را به آپارتمان خود هدایت کرد، جایی که سه لباس چیده بودند -باشکوه ترین لباس هایی که دختران تا به حال دیده بودند. او به آنها گفت برای هر یک از خواهرها یکی بود و سبزه برای کلمنتینا. مات و مبهوت آن را پوشید و صورتش روشن شد. غافلگیری ها متوقف نشدند -یک غذای خوشمزه، شامپاین و بازی وجود داشت. زمانی که آنها به قصر بازگشتند، در اواخر عصر، کلمنتینا ناامیدانه عاشق کازانووا شده بود.

آیا می توانم آنقدر جسارت داشته باشم که خواهان لطفی از اعلیحضرت شما باشم؟» پادشاه پاسخ داد: «بخواهید و اجابت خواهد شد. •شهرزاد پرستاران را صدا زد و گفت: بچه هایم را برایم بیاورید. "

"ببین . . . •
این سه [پسر کوچک] که خداوند به ما عطا کرده است. به خاطر آنها از شما خواهش می کنم که از جان من بگذرید. زیرا اگر مادر این نوزادان را نابود کنید، در میان زنان هیچ کس را نمی یابند که آنها را به اندازه من دوست داشته باشد . «

دلیل آن ساده بود: غافلگیری لحظه‌ای را ایجاد می‌کند که قدرت دفاعی افراد پایین می‌آید و احساسات جدید می‌توانند وارد شوند. اگر غافلگیری قادر به لذت باشد، سم اغواگر بدون اینکه متوجه شوند وارد رگ‌های آنها می‌شود. هر رویداد ناگهانی تأثیر مشابهی دارد، قبل از اینکه ما حالت دفاعی بگیریم، مستقیماً به احساسات ما ضربه می زند. راکس این قدرت را به خوبی می شناسد.

پادشاه سه سوش را در آغوش گرفت و چشمانش پر از اشک شد و او پاسخ داد:

«به خدا سوگند شهرزاد تو را قبل از آمدن این بچه ها عفو کردند.

یک زن جوان متاهل در دربار لویی پانزدهم، در قرن هجدهم فرانسه، متوجه یک درباری جوان خوش‌تیپ شد که او را ابتدا در اپرا و سپس در کلیسا تماشا می‌کرد. او با پرس و جو متوجه شد که این دوک دی ریشلیو، بدنام ترین چنگک در فرانسه است. هیچ زنی از دست این مرد در امان نبود، به او هشدار داده شد. مقاومت او غیرممکن بود و او باید به هر قیمتی از او دوری کند. او پاسخ داد که مزخرف است، او با خوشحالی ازدواج کرده است. او احتمالاً نتوانست او را اغوا کند. با دیدن دوباره او، از اصرار او خندید.

من تو را دوست داشتم زیرا تو را پاکدامن و لطیف و خردمند و خوش بیان یافتم.

خداوند تو را برکت دهد و پدر و مادرت و اجدادت و همه فرزندانت را برکت دهد.

خودش را به شکل یک گدا در می آورد و در پارک به او نزدیک می شد، یا مربیش ناگهان کنار مربی او می آمد. او هرگز پرخاشگر نبود و به اندازه کافی بی ضرر به نظر می رسید. او به او اجازه داد در دادگاه با او صحبت کند. او جذاب و شوخ بود و حتی از او خواست تا با شوهرش ملاقات کند.

ای شهرزاد این شب هزار و یکم برای ما از روز روشن تر است!»

هفته ها گذشت و زن متوجه شد که مرتکب اشتباهی شده است: او مشتاقانه منتظر دیدن مارکی بود. او گارد خود را از دست داده بود. این باید متوقف می شد. حالا او شروع به دوری از او کرد و به نظر می‌رسید که او به احساسات او احترام می‌گذارد: دیگر اذیتش نمی‌کند. سپس یک روز، هفته‌ها بعد، او در عمارت روستایی یکی از دوستانش بود که ناگهان مارکی ظاهر شد. سرخ شد، لرزید، رفت، اما ظاهر غیرمنتظره‌اش او را غافلگیر کرده بود -او را از لبه پرت کرده بود. چند روز بعد او یکی دیگر از قربانیان ریشلیو شد. البته او همه چیز را تنظیم کرده بود، از جمله برخورد غافلگیرانه فرضی.

-داستان از هزاران
و یک شب، ترجمه شده
توسط NJ DAWOOD

ناگهانی نه تنها یک تکان اغوا کننده ایجاد می کند، بلکه دستکاری را پنهان می کند

Machine Translated by Google

یون ها به طور غیرمنتظره در جایی ظاهر شوید، کاری را به طور ناگهانی بگویید یا انجام دهید و مردم وقت نخواهند داشت بفهمند که حرکت شما محاسبه شده است. آنها را به مکانی جدید ببرید، گویی که فقط به ذهن شما رسیده است، ناگهان رازی را فاش کنید. اگر از نظر عاطفی آسیب پذیر شوند، آنقدر گیج خواهند شد که نمی توانند شما را ببینند. هر چیزی که به طور ناگهانی اتفاق می افتد طبیعی به نظر می رسد و هر چیزی که طبیعی به نظر می رسد جذابیت فریبنده ای دارد.

فقط چند ماه پس از ورود به پاریس در سال ،1926ژوزفین بیکر با رقص وحشیانه خود عموم مردم فرانسه را کاملا مجذوب و فریفته کرده بود. اما کمتر از یک سال بعد او احساس کرد که علاقه آنها کم شده است. او از دوران کودکی از احساس عدم کنترل زندگی خود متنفر بود. چرا در دام مردم بی ثبات باشیم؟ او پاریس را ترک کرد و یک سال بعد بازگشت، رفتارش کاملاً تغییر کرد -حالا او نقش یک زن فرانسوی ظریف را بازی می‌کرد که اتفاقاً یک رقصنده و مجری مبتکر بود. فرانسوی ها دوباره عاشق شدند. قدرت به سمت او برگشته بود. اگر در معرض دید عموم هستید، باید از این ترفند غافلگیری درس بگیرید. مردم نه تنها از زندگی خود، بلکه از افرادی که قرار است آنها را از بی حوصلگی دور نگه دارند، خسته هستند.

لحظه ای که احساس کنند می توانند قدم بعدی شما را پیش بینی کنند، شما را زنده می خورند. اندی وارهول هنرمند مدام از تجسم به تجسم حرکت می کرد و هیچ کس نمی توانست بعدی را پیش بینی کند -هنرمند، فیلمساز، مرد جامعه. همیشه یک سورپرایز را در آستین خود نگه دارید. برای حفظ توجه عموم، آنها را در حدس زدن نگه دارید. بگذارید اخلاق گرایان شما را به بی صداقتی، بدون هسته و مرکزی متهم کنند. آنها در واقع به آزادی و بازیگوشی شما در شخصیت عمومی خود حسادت می کنند.

در نهایت، ممکن است فکر کنید عاقلانه تر است که خود را به عنوان فردی قابل اعتماد معرفی کنید، نه به هوسبازی. اگر چنین است، در واقع شما فقط ترسو هستید. برای اغوا کردن نیاز به شجاعت و تلاش دارد. قابلیت اطمینان برای جذب افراد خوب است، اما قابل اعتماد بمانید و خسته خواهید ماند. سگ ها قابل اعتماد هستند، اغواگر نه. از سوی دیگر، اگر ترجیح می دهید بداهه بنویسید و تصور کنید که هر نوع برنامه ریزی یا محاسبه ای مخالف روحیه غافلگیری است، اشتباه بزرگی مرتکب شده اید. بداهه نوازی مداوم به این معنی است که شما تنبل هستید و فقط به خودتان فکر می کنید. چیزی که اغلب یک فرد را اغوا می کند این است که شما برای او تلاش کرده اید. نیازی نیست این را با صدای بلند بوق بزنید، اما در هدایایی که می‌دهید، سفرهای کوچکی که برنامه‌ریزی می‌کنید، طعنه‌های کوچکی که مردم را با آن‌ها فریب می‌دهید، آن را روشن کنید. تلاش‌های اندک مانند این‌ها با تسخیر قلب و اراده فریفته‌شدگان، پاداش زیادی به همراه خواهد داشت.

نماد: ترن هوایی.

ماشین به آرامی به سمت بالا بالا می رود، سپس ناگهان شما را با ضربه وارد می کند

فضا، شما را به پهلو می زند، شما را وارونه می اندازد، در هر جهت ممکن.

سواران می خندند و جیغ می زنند. چیزی که آنها را به وجد می آورد این است که رها کنند، کنترل را به دیگری واگذار کنند،

که آنها را به سمت های غیرمنتظره سوق می دهد. چه هیجان جدیدی در گوشه بعدی در انتظار آنها است؟

Machine Translated by Google

واژگونی

غافلگیری می تواند جای تعجب نداشته باشد اگر دوباره همین کار را انجام دهید و از نو. جیانگ چینگ سعی می کرد شوهرش مائو تسه تونگ را با تغییرات ناگهانی خلق و خوی غافلگیر کند، از خشن گرفته تا مهربانی و پشت سر. در ابتدا او اسیر شد; او این احساس را دوست داشت که هرگز نمی دانست چه چیزی در راه است.

اس

اما سالها ادامه داشت و همیشه همینطور بود. به زودی، تغییرات خلقی ظاهراً غیرقابل پیش بینی مادام مائو فقط او را آزار داد. شما باید روش سورپرایز خود را تغییر دهید. زمانی که مادام دو پومپادور عاشق شاه لوئی پانزدهم و کسل‌شده بود، هر غافلگیری را متفاوت می‌کرد -یک سرگرمی جدید، یک بازی جدید، یک مد جدید، یک حالت جدید. او هرگز نمی‌توانست پیش‌بینی کند که چه اتفاقی می‌افتد، و در حالی که منتظر غافلگیری بعدی بود، قدرت اراده‌اش موقتاً به حالت تعلیق درآمد. هیچ مردی به اندازه لویی برای مادام دو پمپادور برده یک زن نبود. وقتی مسیر را تغییر می دهید، مسیر جدید را واقعاً جدید بسازید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

10

از قدرت شیطانی کلمات استفاده کنید

برای کاشت سردرگمی

آی تی

ساختنش سخته

مردم گوش می دهند؛ آنها مصرف می شوند

با افکار و خواسته های خود و

وقت کمی برای خود داشته باشید ترفند ساخت آنها

گوش دادن برای گفتن چیزی است که می خواهند بشنوند، تا گوش هایشان را پر کنند

با هر آنچه برایشان خوشایند است. این جوهر اغوا کردن است

زبان خصوصی احساسات مردم را با عبارات بارگذاری شعله ور کنید،

آنها را چاپلوسی کنید، ناامنی هایشان را تسکین دهید، آنها را در تخیلات غرق کنید،

سخنان شیرین و وعده ها و نه تنها به آنها گوش می دهند

شما، آنها اراده خود را برای مقاومت در برابر شما از دست خواهند داد. شبکه خود را حفظ کنید

مبهم است، به آنها اجازه می دهد در آن چه چیزی بخوانند

آنها می خواهند. از نوشتن برای برانگیختن خیالات استفاده کنید

و برای ایجاد یک ایده آل

پرتره شما

خود.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

خطابه اغوا کننده

در 13مه ،1958راست‌گرایان فرانسوی و هوادارانشان در

ارتش کنترل الجزایر را که در آن زمان مستعمره فرانسه بود به دست گرفت.

آنها می ترسیدند که دولت سوسیالیست فرانسه استقلال الجزیره را اعطا کند. اکنون، با تحت کنترل خود الجزایر، آنها تهدید کردند که تمام فرانسه را به تصرف خود درآورند. جنگ داخلی قریب الوقوع به نظر می رسید.

در این لحظه وخیم همه نگاه ها به ژنرال شارل دوگل معطوف شد، قهرمان جنگ جهانی دوم که نقش مهمی در آزادی فرانسه از دست نازی ها ایفا کرده بود. در ده سال گذشته دوگل از سیاست دوری کرده بود و از درگیری های درونی میان احزاب مختلف بیزار بود. او بسیار محبوب باقی ماند و عموماً به عنوان فردی که می تواند کشور را متحد کند دیده می شد، اما او همچنین محافظه کار بود و جناح راست مطمئن بودند که اگر او به قدرت برسد از آرمان آنها حمایت خواهد کرد. چند روز پس از کودتای 13مه، دولت فرانسه -جمهوری چهارم -سقوط کرد و پارلمان از دوگل خواست تا به تشکیل دولت جدید، جمهوری پنجم کمک کند. او درخواست کرد و به مدت چهار ماه اختیارات کامل به او اعطا شد. در 4ژوئن، چند روز پس از رسیدن به ریاست دولت، دوگل به الجزایر پرواز کرد.

بعد از عملیات فتنه، در حال درمان با عملیات اغوا هستیم.

-موریک ای کریگل

ارام مونت روی جاوید

کلمات بسیار آمیز

قدرت فرضی عمومی

معشوقه‌ام قفلی به راه انداخت

\برگشتم به . . بیرون .

آیات و تعارف، \سلاح طبیعی من.

کلمات نامرد حذف شد

استعمارگران فرانسه به وجد آمده بودند. این کودتای آنها بود که به طور غیرمستقیم دوگل را به قدرت رساند. مطمئناً، آنها تصور می کردند، او می آمد تا از آنها تشکر کند و به آنها اطمینان دهد که الجزایر فرانسوی خواهد ماند. وقتی او به الجزیره رسید، هزاران نفر در میدان اصلی شهر پر شدند. خلق و خوی بسیار جشن بود -بنرها، موسیقی، و شعارهای بی پایان ،"Algérie française"شعار فرانسوی-استعماری. وجود داشت. ناگهان دوگل در بالکن مشرف به میدان ظاهر شد. جمعیت وحشی شد. ژنرال، مردی بسیار بلند قد، دستانش را بالای سرش برد و صدای شعار دو برابر شد. جمعیت از او التماس می‌کردند که به آن ملحق شود. در عوض، او دست‌هایش را پایین انداخت تا سکوت فرا رسید، سپس آنها را باز کرد و به آرامی با صدای عمیق خود گفت: - "Je vous ai compris"من شما را درک کردم. لحظه‌ای سراکت شد. و سپس، همانطور که کلمات او فرو رفت، غرش ناشنوا کننده ای شنید: او آنها را درک کرد. این تنها چیزی بود که آنها باید بشنوند.

زنجیر در در شعر جادو هست، قدرتش \ می تواند ماه خونین را پایین بکشد، \ خورشید را برج بوجود دارد. شکست‌ناگهان رودخانه ها در بالادست جاری شوند. \درها با چنین طلسم‌آمیزی قابل مقایسه نیستند، سخت‌ترین قفل‌ها را می‌توان با جذابیت‌هایش تزییت کرد. اما حماسه برای آن یک ضایعه مردم است. با آشیل تندپا و یا با پسران آترئوس به جایی نمی رسم. \ قدیمی چیه

دوگل از عظمت فرانسه صحبت کرد. به سلامتی بیشتر او وعده داد که انتخابات جدیدی برگزار خواهد شد و "با آن نمایندگان منتخب، ما خواهیم دید که چگونه بقیه را انجام دهیم." بله، یک دولت جدید، دقیقاً همان چیزی که جمعیت می خواستند -تشویق های بیشتر. او "جای الجزایر" را در "آنسامبل" فرانسه پیدا می کرد. باید "انضباط کامل، بدون صلاحیت و بدون شرایط" وجود داشته باشد -چه کسی می تواند با آن بحث کند؟ او با صدای بلندی بسته بود: "France! Vive la République! Vive la"شعار احساسی که

نام او بیست سال در جنگ و مسافرت تلف شد \هکتور بیچاره در غبار کشیده شد \ -خوب نیست. اما کلمات پر زرق و برق در پروفایل برخی از دختران جوان \و دیر یا زود پوسته مناقصه

خود را به عنوان هزینه، \یک پاداش فراوان برای شما

Machine Translated by Google

فریبندگی چند سطر بعد نازی‌ها سخنرانی‌های او را در طرف چند الجزایر خارج از کنترل. قهرمانانه سوپرمن‌های کلاف‌گونه
به فرانسه، کلمات زیبای‌های او بر سر آهنگ‌های عاشقانه‌ام غوطه‌ور شدند -این سخنرانی‌ها غرق شدند: یک بار هم قول نداده بود که الجزایر را
فرانسوی نگه دارد. در واقع همان چیزی است که من می‌خواهم. او اشاره کرده بود که ممکن است به اعراب رای بدهد و ممکن است شورشیان
الجزایری را که برای اخراج فرانسوی‌ها از کشور می‌جنگیدند، عفو کند. به نوعی، در هیجانی که سخنان او ایجاد کرده بود، استعمارگران نتوانسته
بودند بر آنچه واقعاً منظورشان بود تمرکز کنند. دوگل آنها را فریب داده بود. و در واقع، در ماه‌های آینده، برای اعطای استقلال الجزایر تلاش کرد -
وظیفه‌ای که سرانجام در سال 1962 به انجام رساند.

آنها را
ترجمه شده توسط پیتر گرین

هنگامی که او یک دریافت کرده است

نامه، وقتی زهر شیرینش وارد خونش شد، یک کلمه کافی است تا عشق او را بیدار کند. .

تفسیر. دوگل به یک مستعمره قدیمی فرانسوی اهمیت چندانی نمی‌داد، و به چیزی که برای برخی فرانسوی‌ها
نماد آن بود، او با کسی که جنگ داخلی را دامن می‌زد، همدردی نمی‌کرد. یکی از دغدغه‌های او این بود که فرانسه
را به یک قدرت مدرن تبدیل کند. و بنابراین، زمانی که او به الجزایر رفت، یک برنامه بلندمدت داشت: تضعیف
جناح راست با ترغیب آنها به جنگ بین خود، و تلاش برای استقلال الجزایر. هدف کوتاه مدت او باید این بود که
تنش را کاهش دهد و برای خودش زمان بخرد. او با گفتن اینکه از آرمان استعمارگران حمایت می‌کند دروغ
نمی‌گوید -این امر باعث ایجاد دردسر در خانه می‌شود. در عوض آنها را با خطابه‌های اغوا کننده فریب می‌داد،
آنها را با کلمات مست می‌کرد. «من تو را درک کرده‌ام» معروف او به راحتی می‌توانست به این معنی باشد:
«می‌فهمم که شما نماینده چه خطری هستید». اما جمعیتی که منتظر حمایت او بودند، آن را آنطور که می
خواستند خواندند. دوگل برای نگه داشتن آن‌ها در تب و تاب، ارجاعات احساسی داشت –به عنوان مثال، به
مقاومت فرانسه در طول جنگ جهانی دوم، و به نیاز به «دیسیپلین»، واژه‌ای که برای راست‌گرایان جذابیت زیادی
داشت. او گوش آنها را پر از وعده کرد -یک دولت جدید، یک آینده باشکوه. او آنها را وادار کرد تا شعار دهند و یک
پیوند عاطفی ایجاد کرد. او با صدایی دراماتیک و احساساتی لرزان صحبت می‌کرد. سخنان او نوعی هذیان ایجاد
کرد.

.حضور شخصی من از خلسه جلوگیری می‌کند. اگر من فقط در یک نامه حضور داشته باشم، او به راحتی می‌تواند با من کنار بیاید. تا حدودی، او مرا با موجودی .
جهانی در اشتباه می‌گیرد که
در عشق او ساکن است سپس در یک نامه نیز با سهولت بیشتری می‌توان اختیار داشت. در یک نامه می‌توانم به شکلی عالی و غیره خودم را جلوی پای او بیاندازم -چیزی که اگر شخصاً آن را
انجام دهم به راحتی بیهوده به نظر می‌رسد و این توهم از بین می‌رود. . •روشن

. .

کل، حروف هستند و
aادامه خواهد یافت

وسیله ای بی ارزش برای تأثیرگذاری بر یک دختر جوان؛ حرف مرده نوشتن غالباً تأثیر بسیار بیشتری نسبت به کلمه زنده دارد. یک حرف یک است

دوگل سعی نمی‌کرد احساسات خود را بیان کند یا حقیقت را بیان کند. او سعی می‌کرد اثری ایجاد کند. این کلید سخنوری فریبنده است.

فرقی نمی‌کند با یک فرد صحبت می‌کنید یا با یک جمعیت، آزمایش کوچکی را امتحان کنید: میل خود را برای بیان نظر خود مهار کنید. قبل از اینکه دهان خود را باز کنید، از خود یک سوال بپرسید: چه چیزی می‌توانم بگویم که بیشترین تأثیر را بر شنوندگان من بگذارد؟ غالباً این مستلزم تملق نفس آنها، تسکین ناامنی آنها، ایجاد امیدهای مبهم برای آینده، همدردی با درد و رنج آنها است ("من شما را درک کردم"). با چیزهای خوشایند شروع کنید و همه چیز در آینده آسان خواهد شد: دفاع مردم از بین خواهد رفت. آنها سازگار، آماده به پیشنهاد رشد خواهند کرد. به سخنان خود به عنوان یک داروی مست کننده فکر کنید که مردم را احساساتی و گیج می‌کند. زبان خود را مبهم و مبهم نگه دارید و به شنوندگان اجازه دهید با خیالات و تخیلات خود جای خالی را پر کنند. به‌جای اینکه شما را کنار بگذارند، عصبانی شوند یا حالت تدافعی بگیرند، برای ساکت شدن شما بی‌صبر باشند، آنها منعطف خواهند بود و از کلمات شیرین شما خوشحال می‌شوند.

ارتباط پنهانی؛
یکی استاد موقعیت است،
هیچ فشاری از حضور واقعی کسی
احساس نمی‌کند، و من معتقدم یک
دختر جوان ترجیح می‌دهد با ایده آل خود
تنها باشد.

-SØRE N KIERKEGAARD.
دفتر خاطرات اغواگر،
ترجمه هاوارد وی.
EDNA H. HON G وHONG

Machine Translated by Google

نوشتن اغوا کننده

بگذار موم راه را برای تو هموار کند، روی لوح های صاف پهن شود، \موم را از قبل به عنوان گواه بر ذهنت بگذار \ -کلمات تملق آمیز خود را برای او بیاور، کلماتی که عاشق را میمون می کند: \و به یاد داشته باش که هر که هستی، مقداری بینداز. خوب \التماس.

التماس ها هستند که ساخته شده است

آشیل \بدن هکتور را به پریام پس می دهد. حتی خدای خشمگین \از صدای دعا متاثر می شود. قول بده، چه ضرری دارد \

بعد از ظهر بهاری در اواخر دهه ،1830در خیابانی در کینهاگ، یک

مردی به نام یوهانس نگاهی اجمالی به یک دختر جوان زیبا انداخت. او که خود را جذب کرده و در عین حال به طرز لذت بخشی بی گناه بود، او را مجذوب خود کرد و او از راه دور او را دنبال کرد و متوجه شد که کجا زندگی می کند. در طول چند هفته بعد او پرس و جو کرد و اطلاعات بیشتری در مورد او پیدا کرد. نام او کوردلیا وال بود و با عمه اش زندگی می کرد. آن دو زندگی آرامی داشتند. کوردلیا دوست داشت بخواند و تنها باشد. اغوا کردن دختران جوان تخصص یوهانس بود، اما کوردلیا می‌توانست از آن لذت ببرد: او قبلاً چندین خواستگار واجد شرایط را رد کرده بود .

یوهانس تصور کرد که کوردلیا ممکن است تشنه چیز دیگری از زندگی باشد، چیزی بزرگ، چیزی شبیه کتاب‌هایی که خوانده بود و رویاهایی که احتمالاً تنهایی او را پر کرده بودند. او با یکی از دوستانش به نام ادوارد ملاقاتی ترتیب داد و به خانه او رفت و آمد کرد. این مرد جوان افکار خود را در مورد محاکمه کردن کوردلیا داشت، اما او بی دست و پا بود و تلاش می کرد تا او را راضی کند. از طرف دیگر یوهانس عملاً او را نادیده گرفت و در عوض با عمه اش دوست شد.

امیدوار کننده؟ اینجا جایی است که هر کسی می تواند پولدار بازی کند .... \یک نامه متقاعد کننده \چیزی که باید با آن هدایت شود ، ذهن او را کشف کنید \چشم انداز را شناسایی کنید.

پیامی که روی سیب خراشیده شد \سیدیپه خیانت کرد: او در دام حرف های خودش افتاد. پس توصیه من، مردان جوان روم، این است که نجیب و وکیل را یاد بگیرند

آنها در مورد پیش پا افتاده ترین چیزها صحبت می کردند -زندگی در مزرعه، هر آنچه در اخبار بود. گهگاه یوهانس به بحث فلسفی تری منحرف می شد، زیرا با گوشه چشم متوجه شده بود که در این مواقع کوردلیا از نزدیک به او گوش می دهد، در حالی که همچنان تظاهر می کرد که ده به ادوارد می گوید.

هنر -نه تنها به شما اجازه می دهد از یک مشتری لرزان دفاع کنید: یک زن، نه کمتر از مردم، \سناتور نخبه یا قاضی قبر، \

این چند هفته ادامه داشت. یوهانس و کوردلیا به سختی صحبت می‌کردند، اما می‌توانست بگوید که او را مجذوب خود کرده است و ادوارد او را بی‌پایان عصبانی کرده است. یک روز صبح که می دانست عمه اش بیرون است، به خانه آنها رفت. این اولین باری بود که او و کوردلیا با هم تنها بودند. تا حد امکان خشک و مودبانه به خواستگاری او ادامه داد. نیازی به گفتن نیست که او شوکه شده بود. مردی که کمترین علاقه ای به او نشان نداده بود ناگهان می خواست با او ازدواج کند؟ او چنان متعجب شد که موضوع را به عمه‌اش ارجاع داد، و همانطور که یوهانس انتظار داشت، او را تایید کرد.

تسلیم خواهد شد

فصاحت با این وجود، \قدرت های خود را از بین ببرید، از کلمات طولانی بپرهیزید، \زیاد ابرو به نظر نرسید. چه کسی جز یک نینی بی فکر \به معشوقه خود می گوید؟

اگر کوردلیا مقاومت می کرد، عمه اش به خواسته های او احترام می گذاشت. اما او این کار را نکرد.

سبکی بیش از حد \دختران را دفع می کند.

از زبان معمولی، \واژه‌های آشنا و در عین حال فریبنده استفاده کنید -انگار \شما در حضور او آنجا بودید.

در بیرون همه چیز تغییر کرده بود. این زوج نامزد کرده بودند. جو هانس اکنون تنها به خانه آمد، با کوردلیا نشست، دست او را گرفت، با او صحبت کرد. اما در باطن مطمئن شد که همه چیز یکسان است. او دور و مودب بود. او گاهی اوقات گرم می شد، مخصوصاً وقتی در مورد ادبیات صحبت می کرد (موضوع مورد علاقه کوردلیا)، اما در یک نقطه خاص همیشه به مسائل پیش پا افتاده تر می رفت. او می‌دانست که کوردلیا این ناامید شده را می‌دانست، که انتظار داشت حالا او متفاوت باشد. با این حال، حتی وقتی با هم بیرون می رفتند، او را به اجتماعات رسمی می برد که برای زوج های نامزد ترتیب داده شده بود. چقدر متعارف! آیا قرار بود عشق و ازدواج در مورد این باشد، این پیرمردهای نابهنگام از خانه ها و آینده تلخ خود صحبت می کنند؟ کوردلیا که در بهترین مواقع خجالتی بود، از یوهانس خواست که از کشاندن او به این امور دست بردارد.

اگر نامه شما را رد کرد، \آن را خوانده نشده پس می فرستد، ادامه دهید.

هنر عشق،، ،OVID-

ترجمه شده توسط پیتر گرین

میدان جنگ آماده شد. کوردلیا گیج و مضطرب بود.

Machine Translated by Google

سپس، چند هفته پس از نامزدی آنها، یوهانس نامه ای برای او فرستاد. در اینجا او وضعیت روح خود و اطمینان خود را از دوست داشتن او توصیف کرد. او در استعاره صحبت کرد و گفت که سال‌ها، فانوس در دست، منتظر ظاهر کوردلیا بوده است. استعاره در واقعیت ذوب شد، عقب و جلو. سبک شاعرانه بود، کلمات از اشتیاق می درخشیدند، اما کل آن به طرز لذت بخشی مبهم بود -کوردلیا می توانست ده بار نامه را بدون اینکه مطمئن باشد چه می گوید بازخوانی کند. روز بعد یوهانس پاسخی دریافت کرد.

نوشته ساده و سرراست بود، اما پر از احساسات: نامه او او را بسیار خوشحال کرده بود، کوردلیا نوشت، و او این جنبه از شخصیت او را تصور نمی کرد. او با نوشتن پاسخ داد که تغییر کرده است. او نگفت چگونه و چرا، اما مفهوم این بود که به خاطر او بود.

حالا نامه هایش تقریبا هر روز می آمد. آنها اکثراً به یک اندازه بودند، با سبکی شاعرانه که رنگی از جنون داشت، گویی او در مسمومیت عشق است. او از اسطوره یونانی صحبت کرد و کوردلیا را به یک پوره و خود را با رودخانه ای که عاشق دوشیزه ای شده بود مقایسه کرد. او گفت که روح او فقط تصویر او را منعکس می کند. او تمام چیزی بود که او می توانست ببیند یا به آن فکر کند.

در همین حین، او تغییراتی را در کوردلیا تشخیص داد: نامه‌های او ادبی‌تر، کمتر ممتنع‌تر شدند. او بدون اینکه متوجه شود ایده های او را تکرار کرد، سبک و تصویر او را طوری تقلید کرد که گویی ایده های او بود. همچنین وقتی همدیگر را حضوری می دیدند عصبی می شد. او به این نکته اشاره کرد که یکسان بماند، گوشه‌گیر و سلطنتی باشد، اما می‌توانست بگوید که او را متفاوت می‌بیند و اعماق‌هایی را در او حس می‌کرد که نمی‌توانست بفهمد. در ملاء عام او به تک تک کلمات او آویزان بود. او باید نامه های او را حفظ کرده باشد، زیرا در صحبت هایشان مدام به آنها اشاره می کرد. این زندگی مخفیانه ای بود که آنها با هم داشتند. وقتی دست او را گرفت، این کار را محکم تر از قبل انجام داد. چشمانش بی حوصلگی را نشان می داد، گویی امیدوار بود که هر لحظه او کاری جسورانه انجام دهد.

یوهانس نامه‌هایش را کوتاه‌تر، اما تعدادشان بیشتر می‌کرد و گاهی چندین نامه را در یک روز ارسال می‌کرد. تصویرسازی فیزیکی تر و تداعی کننده تر شد، سبک از هم گسیخته تر شد، گویی او به سختی می توانست افکارش را سازماندهی کند. گاهی فقط یک یا دو جمله یادداشت می فرستاد. یک بار، در یک مهمانی در خانه کوردلیا، او چنین یادداشتی را در سبد بافتنی او انداخت و نگاه کرد که او برای خواندن آن فرار می کند، صورتش سرخ شده بود. در نامه های او نشانه هایی از احساسات و آشفتگی را می دید. او با تکرار احساسی که او در نامه قبلی به آن اشاره کرده بود، نوشت که از کل کار نامزدی متنفر است -این خیلی کمتر از عشق آنها بود.

همه چیز آماده بود. به زودی او همان طور که او می خواست، او می شد.
او نامزدی را قطع می کرد. ترتیب دادن یک قرار ملاقات در کشور ساده است -در واقع او کسی است که آن را پیشنهاد می کند. این ماهرانه ترین اغوای او خواهد بود.

تفسیر. یوهانس و کوردلیا شخصیت‌های رمان زندگی‌نامه‌ای آزادانه »خاطرات اغواگر» (3481)، اثر سورن کیرکگارد، فیلسوف دانمارکی هستند. یوهانس یک اغواگر با تجربه است که در کار بر روی ذهن قربانی خود تخصص دارد. این دقیقا همان جایی است که کوردلیا قبلی بود

که در مقعد می خوابد

بنابراین، شخصی که قادر به نوشتن نامه نیست

و نت ها هرگز به الف تبدیل نمی شوند

اغواگر خطرناک

-سورن کیرکگارد،

یا/یا، ترجمه شده توسط

هاوارد وی. هانگ

و EDNA H. HONG

ایستاده روی صخره ای از المپوس \تاج و تخت طلا

هرا برادرش را دید، \

مال شوهرش کی بود

برادر هم، \مشغول در مزارع جلال بشری \و دلش آواز می خواند. سپس زئوس را دید که بر بلندترین قله آیدا نشسته بود و پر از کینه شد. هرا با چشم گاوی \مدتی در مورد چگونگی فریب دادن \ذهن زئوس \ Aegis-holderو نقشه ای که برای او بهترین به نظر می رسید \این بود که بسازد.

خود را بلند کرد و نزد آیدا رفت، \او را اغوا کرد و سپس بر پلکهایش ریخت \و ذهن حیله گر خوابی لطیف و گرم. . \وقتی همه چیز عالی شد ، از اتاقش بیرون آمد و آفرودیت را صدا کرد \و در برای من انجام می دهد: \"فرزند عزیزم آیا کاری کنی ، زیرا عصبانی می شوی. \من طرفدار یونانیان و شما تروجان ها هستم؟ و آفرودیت دختر زئوس پاسخ داد: الهه که به عنوان دختر کرونوس مورد احترام است، نظر خود را بگو. و هرا با هر قصدی برای فریب دادن: «حالا سکس را به من بده

و \ Desireشما استفاده می کنید

رام کردن جاودانه ها و

انسان. ...

آفرودیت که عاشق لبخند زدن بود: \"چطور می توانم با می توانم کسی را رد کنم؟"

Machine Translated by Google

خواستگاران شکست خورده اند: آنها با تحمیل خود شروع کرده اند، یک اشتباه رایج. ما فکر می کنیم که با پشتکار بودن، با تحت تأثیر قرار دادن اهدافمان با توجه عاشقانه، آنها را نسبت به محبت خود متقاعد می کنیم. در عوض ما آنها را متقاعد می کنیم که بی صبری و ناامنی ما هستند. توجه پرخاشگرانه چاپلوس کننده نیست زیرا شخصی نیست. این میل جنسی افسارگسیخته در محل کار است. هدف از طریق آن می بیند. یوهانس آنقدر باهوش است که نمی‌تواند اینقدر واضح شروع کند. در عوض، او یک گام به عقب برمی‌دارد و کوردلیا را با کمی سرد رفتاری مجذوب خود می‌کند و با دقت تصور یک مرد رسمی و تا حدودی رازدار را ایجاد می‌کند. تنها پس از آن او را با اولین نامه خود شگفت زده می کند. بدیهی است که او بیشتر از آن چیزی است که او فکر می کرد، و هنگامی که او به این باور رسید، تخیل او بیداد می کند. حالا او می تواند او را با نامه هایش مست کند و حضوری ایجاد کند که او را مانند یک شبح آزار می دهد. کلام او با سن و سال و اشارات شاعرانه اش دائماً در ذهن اوست. و این نهایت اغوای همسر است: داشتن ذهن او قبل از حرکت برای تسخیر بدنش.

داستان یوهانس نشان می دهد که یک نامه می تواند چه سلاحی در اسلحه خانه یک اغواگر باشد. اما مهم است که یاد بگیرید چگونه حروف را در seductionترکیب کنید. بهتر است مکاتبات خود را حداقل تا چند هفته پس از تماس اولیه شروع نکنید. اجازه دهید قربانیان شما تصوری از شما داشته باشند: شما جذاب به نظر می رسید، اما علاقه خاصی به آنها نشان نمی دهید. وقتی احساس می کنید که آنها به شما فکر می کنند، وقت آن است که با اولین حرف خود به آنها ضربه بزنید. هر آرزویی که برای آنها ابراز کنید، غافلگیرکننده خواهد بود. غرورشان غلغلک خواهد شد و بیشتر می خواهند. اکنون نامه های خود را مکرر کنید، در واقع بیشتر از ظاهر شخصی خود. این به آن‌ها زمان و فضا می‌دهد تا شما را ایده‌آل کنند، که اگر همیشه در مقابل آن‌ها بودید، کار سخت‌تر بود. بعد از اینکه آنها تحت طلسم شما قرار گرفتند، همیشه می توانید یک قدم به عقب بردارید و حروف را کمتر کنید—اجازه دهید فکر کنند که علاقه خود را از دست می دهید و گرسنه دریافت بیشتر خواهند بود.

نامه های خود را به عنوان ادای احترام به اهداف خود طراحی کنید. کاری کنید که همه چیزهایی که می نویسید به آنها برگردد، گویی آنها تمام چیزی هستند که می توانید به آن فکر کنید -یک اثر هذیانی. اگر حکایتی می‌گویید، آن را به نحوی با آنها مرتبط کنید.

مکاتبات شما نوعی آینه است که در برابر آنها نگه داشته اید -آنها می توانند خود را از طریق میل شما منعکس کنند. اگر به دلایلی از شما خوششان نمی آید، طوری برایشان بنویسید که انگار دوست دارند. به یاد داشته باشید: لحن نامه های شما چیزی است که زیر پوست آنها می رود. اگر زبان شما در ستایش بلند، شاعرانه، خلاق باشد، آنها را با وجود خودشان آلوده می کند. هرگز بحث نکنید، هرگز از خود دفاع نکنید، هرگز آنها را متهم به بی عاطفه بودن نکنید. این طلسم را خراب می کند.

یک نامه می تواند احساسات را با به نظر رسیدن آشفته، از موضوعی به موضوع دیگر نشان دهد. واضح است که فکر کردن برای شما سخت است. عشقت به تو کمک نکرده افکار آشفته افکار هیجان انگیزی هستند. زمان را برای اطلاعات واقعی تلف نکنید. روی احساسات و احساسات تمرکز کنید، با استفاده از عباراتی که دارای مفهوم هستند. ایده‌ها را با انداختن نکات، نوشتن به‌طور واضح و بدون توضیح خودتان پیشنهاد می‌دهد. هرگز سخنرانی نکنید، هرگز روشنفکر یا برتر به نظر نرسید -شما فقط خود را مجلل خواهید کرد، که کشنده است. بهتر است که به صورت عامیانه صحبت کنید، هرچند با زبانی شاعرانه که زبان را بالاتر از حد معمول قرار دهید. احساساتی نشوید -خسته کننده است، و همچنین

زئوس قادر مطلق؟" \و با آن او آزاد شد

از سینه او \ارسی مزین شده با طلسم های جادویی. \سکس در آن است و میل و فریبنده \شیرین صحبت که حتی خردمندان را هم فریب می دهد. .

هرا به سرعت به . .

گارگاروس، بلندترین قله آیدا نزدیک می شد که زئوس او را دید. \و وقتی که

او را دید، شهوت او را فرا گرفت، \درست مثل اولین باری که عاشق شدند \پشت سر پدر و مادرشان به رختخواب رفتند. نزدیک او ایستاد و گفت:

\"هرا، چرا المپوس را ترک کردی؟ \و اسب ها و ارابه هایت کجا هستند؟" \و هرا با هر قصدی برای فریب دادن: \"من به دیدن اقصی نقاط زمین می روم \و پدر اقیانوس

و مادر تتیس \که در آن از من پرستاری و دلسوزی کرد

\ "و . . خانه خود. .

زئوس، ابرهایی که در اطراف او می‌چرخند: \"شما هم می‌توانید بعداً به آنجا بروید. \ حالا بیایید در رختخواب بنشینیم و دوست داشته باشیم. \هیچ الهه یا زنی تا به حال \ ساخته نشده است.

احساس می کنم خیلی غرق شهوت هستم . \من هرگز . .

کسی را دوست داشتم همانطور که اکنون دوستت دارم، \هرگز به این شیرینی در چنگال آرزو نبودم.

و هرا با هر قصدی برای فریب دادن: \

"چه چیزی برای گفتن، ارباب عالی من. The \

به این فکر کرد که ما اینجا روی آیدا \امی دراز کشیده ایم و در فضای باز در حال عشق ورزی هستیم

نور روز! \چه می شد اگر یکی از جاودانه ها ما را می دید \

خوابید و رفت پیش همه خدایان دیگر به آنها گفت؟ من هرگز نتوانستم بلند شوم \و به خانه برگردم. شرم آور خواهد بود. \اما اگر واقعاً می خواهید این کار را انجام دهید، \اتاق خواب پسر عزیزتان هفائستوس \برای شما ساخته شده است با درهای محکم خوب. بیا بریم اونجا و دراز بکشیم چون تو حال داری. \ "

Machine Translated by Google

مشتکیم، بهتر است بدانید که هدفتان چه تأثیری روی شما می‌گذارد تا اینکه در مورد" احساستان هجوم بیاورید. مبهم و مبهم بمانید و به خواننده اجازه دهید تا فضایی برای تصور و خیال پردازی داشته باشد. هدف از نوشتن شما ابراز احساسات نیست، بلکه ایجاد احساسات در خواننده، گسترش سردرگمی و تمایل است.

زمانی که اهداف شما افکار شما را منعکس می‌کنند و کلماتی را که نوشته‌اید، چه در نامه‌های خود یا شخصاً تکرار می‌کنند، می‌دانید که حروف شما تأثیر مناسبی دارند. این زمان برای حرکت به سمت امور فیزیکی و وابسته به عشق شهوانی است. از زبانی استفاده کنید که بار معنایی جنسی داشته باشد، یا بهتر است با کوتاه‌تر کردن، مکررتر کردن و حتی بی‌نظم‌تر کردن حروف خود، تمایلات جنسی را نشان دهد. هیچ چیز اروتیک تر از نت کوتاه و ناگهانی نیست. افکار شما ناتمام است؛ آنها فقط می توانند توسط شخص دیگر تکمیل شوند.

ایلیاد، ۱-هومر
ترجمه شده توسط استنلی لومباردو

آنتونی: دوستان،
رومی ها، هموطنان، گوش های خود را به من قرض دهید. \من آمده ام تا قیصر را دفن کنم، نه برای ستایش او. \بدی که مردان

زندگی پس از آنها را انجام دهید. \خوبی ها اغلب با استخوان هایشان دفن می شوند. \پس بگذار
\من . . با سزار .
صحبت می کنم نه برای رد آنچه
بروتوس گفته است \اما اینجا هستم تا آنچه را می دانم بگویم. \شما همه عاشق بودید
او یک بار، نه بدون
علت. \چه علتی
پس شما را از سوگواری برای او باز می دارد؟ \ای قضاوت، تو به دامان وحشی گریخته ای، و آدمها عقلشان را گم کرده اند! خرس

با من. قلب من در آنجا با سزار در تابوت است و باید مکث کنم تا به من بازگردد. . \

. .
پلبیان: بیچاره روح! چشمانش مثل صنوبر قرمز است
گریه کردن \پلبیان: مرد نجیب تری وجود ندارد
در رم از آنتونی. \
پلبیان: حالا علامت بزنید
به او. او دوباره شروع می کند
صحبت. \آنتونی: اما
دیروز ممکن است کلام سزار در برابر
جهان ایستاده باشد. اکنون او آنجا دراز کشیده است و هیچ کس آنقدر فقیر نیست که به او احترام بگذارد. \ای استادان! اگر می‌خواستم دل‌ها و ذهن‌های شما را به هم بزنم

شورش و خشم، \باید بروتوس را اشتباه کنم و

کاسیوس اشتباه می کند، \که همه شما
می دانید، چه کسی هستید

اسکارلت به دون خوان: خوب، چیزی که باید بگویم این است.
دانم چه بگویم؛ زیرا شما با سخنان خود اوضاع را به گونه ای تغییر می دهید که به نظر می رسد حق با شماست. و با این حال، حقیقت آن این است که شما نیستید. من بهترین افکار دنیا را داشتم و کلمات شما کاملاً آنها را در هم ریخته است.

-مولیره

کلیدهای اغواگری

ما به ذهن قبل من رسیده است و فکر می‌کنم چیزی که اولین است آن است که حرف اول را بزند
چیزی در مورد خودمان ما در درجه اول از کلمات برای بیان احساسات، ایده ها و نظرات خود استفاده می کنیم. (همچنین شکایت کردن و بحث کردن.) این به این دلیل است که ما عموماً خود شیفته هستیم -شخصی که بیشتر ما را مورد علاقه قرار می دهد خود ما هستیم.
تا حدی این امر اجتناب ناپذیر است و در بسیاری از زندگی ما هیچ مشکلی وجود ندارد. ما می توانیم از این طریق به خوبی عمل کنیم. با این حال، در نتیجه، پتانسیل ما را محدود می کند.

شما نمی توانید بدون توانایی بیرون آمدن از پوست خود و دیگران و تحت تأثیر قرار دادن روانشناسی آنها اغوا کنید. کلید زبان اغوا کننده کلماتی که بر زبان می آورید یا لحن فریبنده شما نیست. این یک تغییر اساسی در دیدگاه و عادت است. شما باید اولین چیزی را که به ذهنتان می‌رسد را از گفتن دست بردارید—شما باید میل به پرخاشگری و بیان نظرات خود را کنترل کنید. نکته کلیدی این است که کلمات را نه ابزاری برای انتقال افکار و احساسات واقعی، بلکه برای گیج‌کننده، لذت بخش و مست کننده بدانیم.

تفاوت زبان عادی و زبان اغوا کننده مانند تفاوت بین نویز و موسیقی است. سر و صدا در زندگی مدرن ثابت است، چیزی آزاردهنده است که اگر بتوانیم آن را تنظیم می کنیم. زبان عادی ما مانند سر و صدا است - مردم ممکن است در حین انجام کارهای خود نیمه به ما گوش دهند، اما به همان اندازه که افکارشان یک میلیون مایل دورتر است. هرازگاهی وقتی چیزی که ما می‌گوییم به آنها برخورد می‌کند گوش‌هایشان تیز می‌شود، اما این فقط تا زمانی ادامه دارد

Machine Translated by Google

ما به داستان دیگری در مورد خودمان برمی گردیم. از همان دوران کودکی ما یاد می گیریم که این نوع سر و صدا را (مخصوصاً زمانی که از والدینمان می آید) کم کنیم .

از طرف دیگر موسیقی اغوا کننده است و زیر پوست ما می رود. برای لذت است. یک ملودی یا ریتم تا روزها پس از شنیدن آن در خون ما می ماند و حالات و احساسات ما را تغییر می دهد، ما را آرام می کند یا هیجان زده می شود. برای ساختن موسیقی به جای سروصدا، باید چیزهایی بگویید که خوشایند باشد -چیزهایی که به زندگی مردم مربوط می شود، که غرور آنها را لمس می کند. اگر مشکلات زیادی دارند، می‌توانید با منحرف کردن حواسشان، دور کردن تمرکزشان از خودشان با گفتن چیزهایی که شوخ‌آمیز و سرگرم‌کننده هستند یا آینده را روشن و امیدوارکننده جلوه می‌دهند، همین اثر را ایجاد کنید. قول و چاپلوسی به گوش هر کسی می رسد. این زبانی است که برای حرکت دادن مردم و کاهش مقاومت آنها طراحی شده است. این زبانی است که برای آنها طراحی شده است، نه برای آنها.

نویسنده ایتالیایی گابریل دآنونزیو از نظر بدنی جذاب نبود، با این حال زنان نمی توانستند در برابر او مقاومت کنند. حتی کسانی که از شهرت دون خوان می‌دانستند و به خاطر آن از او متنفر بودند (مثلاً بازیگر الئونورا دوز و رقصنده ایزدورا دانکن) تحت طلسم او قرار گرفتند. راز جریان کلماتی بود که او زنی را در آن محصور کرد. صدای او موزیکال، زبانش شاعرانه بود، و از همه ویرانگرتر، او می دانست که چگونه چاپلوسی کند. چاپلوسی او دقیقاً متوجه نقاط ضعف یک زن بود، در مناطقی که او نیاز به اعتبار داشت. زنی زیبا بود، اما به شوخ طبعی و هوش خود اعتماد نداشت؟ او مطمئن شد که او را نه از زیبایی او، بلکه توسط ذهن او جادو کرده است. او ممکن است او را با یک قهرمان ادبیات، یا با یک شخصیت اساطیری که به دقت انتخاب شده است مقایسه کند. با صحبت کردن با او، منیت او دو برابر می شود.

چاپلوسی در خالص ترین شکلش زبان فریبنده است. هدف آن بیان یک حقیقت یا یک احساس واقعی نیست، بلکه تنها ایجاد تأثیر بر گیرنده است.
مانند D'Annunzio، یاد بگیرید که چاپلوسی خود را مستقیماً به سمت روابط ناامن یک فرد نشانه بگیرید. برای مثال، اگر مردی بازیگر خوبی باشد و نسبت به مهارت‌های حرفه‌ای‌اش اعتماد به نفس داشته باشد، تملق در مورد بازیگری‌اش تأثیر چندانی نخواهد داشت، و حتی ممکن است برعکس آن را انجام دهد -او می‌تواند احساس کند که بیش از نیاز به داشتن نفس خود است. نوازش کرد، و به نظر می رسد چاپلوسی شما چیز دیگری می گوید. اما بگذارید بگوییم که این بازیگر یک موسیقیدان یا نقاش آماتور است. او این کار را به تنهایی و بدون حمایت حرفه ای یا تبلیغات انجام می دهد و به خوبی می داند که دیگران از این طریق امرار معاش می کنند. چاپلوسی از ادعاهای هنری او مستقیماً به سر او می رود و شما را دو برابر می کند. بیاموزید که بخش هایی از منیت یک فرد را که نیاز به تایید دارند، استشمام کنید. آن را غافلگیر کنید، چیزی که هیچ کس قبلاً فکرش را نکرده است که به آن تملق بگوید -چیزی که می توانید به عنوان یک استعداد یا ویژگی مثبت توصیف کنید که دیگران متوجه آن نشده اند. با کمی لرز صحبت کنید، گویی جذابیت های هدف شما را تحت تاثیر قرار داده و شما را احساساتی کرده است.

چاپلوسی می تواند نوعی پیشبازی کلامی باشد. قدرت اغواگری آفرودیت، که گفته می‌شد از کمربند باشکوهی که به تن داشت سرچشمه می‌گرفت، شیرینی زبان را به همراه داشت –مهارتی با کلمات نرم و چاپلوسی که راه را برای افکار شهوانی آماده می‌کند. ناامنی ها و شک و تردیدهای آزاردهنده نسبت به خود تأثیری بر میل جنسی دارند. با کلمات تملق آمیز خود به اهداف خود احساس امنیت و فریبندگی دهید و مقاومت آنها از بین خواهد رفت.

مردان شریف \من نمی کنم
آنها را اشتباه کنید . اینجا پوسته ای با مهر سزار است. \در کمدش پیداش کردم. اراده اوست \

بگذار اما عوام بشنوند
این وصیت نامه را که (ببخشید) قصد خواندن آن را ندارم، می رفتند زخم های قیصر مرده را می بوسیدند و دستمال هایشان را در مقدس او فرو می کردند.

خوانیان: \
ما اراده را خواهیم شنید! خواندن آن، مارک آنتونی. :ALL \اراده، اراده! وصیت سزار را خواهیم شنید! \

آنتونی: صبر داشته باشید، دوستان مهربان. من نباید آن را بخوانم. نمی‌دانی سزار چگونه عشق می‌ورزید

شما. \شما چوب نیستید، سنگ نیستید، بلکه مرد هستید. و مرد بودن، شنیدن اراده قیصر، شما را ملتهب می کند، دیوانه می کند. \'خوب است که نمی دانی که وارث او هستی. \زیرا اگر بخواهی، ای، چه نتیجه ای حاصل می شود؟ .

\اگر . .
اشک دارید، همین حالا برای ریختن آنها آماده شوید. \همه شما
این مانتو را بشناسید من
به یاد داشته باشید \اولین باری که سزار آن را پوشید. .
\ببین، در این مکان خنجر کاسیوس را از میان برد. \ببینید چه اجاره ای است

حسود کاسکا ساخته شده است. \
از این طریق بروتوس محبوب چاقو زد. \و همانطور که او فولاد نفرین شده خود را از بین می برد ، / نشان دهید که چگونه خون سزار دنبال آن می رود.

همانطور که می . . .
دانید بروتوس فرشته سزار بود. ای خدایان، قضاوت کنید، سزار چقدر او را دوست داشت! \این

بدترین برش بود
از همه؛ \زیرا وقتی سزار بزرگوار او را دید که چاقو می زند \ناسپاسی ، قوی تر از بازوان خائنان \ کاملاً او را شکست داد. .

\اوه ، . .
اکنون تو گریه می کنی ، و من احساس می کنم \ صدای ترحم. اینها لطف دارند

Machine Translated by Google

گاهی اوقات خوشایندترین چیز برای شنیدن وعده چیزی شگفت انگیز است، آینده ای مبهم اما گلگون که همین نزدیکی است. پرزیدنت فرانکلین دلانو روزولت، در سخنرانی های عمومی خود، کمی در مورد برنامه های خاص برای مقابله با افسردگی صحبت کرد. در عوض او از لفاظی های مهیج برای ترسیم تصویری از آینده باشکوه آمریکا استفاده کرد. در انتهای مختلف پاهای دون خوان، اغواگر بزرگ فوراً توجه زنان را به آینده معطوف می‌کرد، دنیایی خارق‌العاده که او قول داده بود آنها را به سمت آن سوق دهد. کلمات شیرین خود را با مشکلات و تخیلات خاص اهداف خود تنظیم کنید. چیزی قابل تحقق، چیزی ممکن را قول دهید، اما آن را خیلی مشخص نکنید. شما آنها را به رویا دعوت می کنید. اگر در روال کسل کننده ای غرق شده اند، ترجیحاً با شما در مورد ماجراجویی صحبت کنید. در مورد چگونگی انجام آن بحث نکنید. طوری صحبت کنید که انگار به طور جادویی از قبل وجود داشته است، جایی در آینده. افکار مردم را به ابرها ببرید و آنها آرام می شوند، دفاعشان پایین می آید و مانور دادن و گمراه کردن آنها بسیار آسان تر خواهد بود. سخنان شما به نوعی ماده مخدر بالابرنده می شود.

قطره می کند. \جانهای مهربان، چه گریه می کنید وقتی که می بینید \ قیصر ما
لباس زخمی؟ نگاه کن
تو اینجا \اینجا خودش است، چنان که می بینید تا خائنان مخدوش است.

-ویلیام شکسپیر،
سزار ژولیوس

ضد اغوا کننده ترین شکل زبان استدلال است. با بحث و جدل چند دشمن خاموش ایجاد می کنیم؟ یک راه برتر برای ترغیب مردم به گوش دادن و متقاعد شدن وجود دارد: شوخ طبعی و لمس سبک. بنجامین دیزرائیلی، سیاستمدار انگلیسی قرن نوزدهم در این بازی استاد بود. در پارلمان، پاسخ ندادن به یک اتهام یا اظهارنظر توهین آمیز یک اشتباه مرگبار بود: سکوت به این معنی بود که متهم حق داشت. با این حال، پاسخ دادن با عصبانیت، وارد شدن به بحث، زشت و تدافعی به نظر می رسید. دیزرائیلی از تاکتیک متفاوتی استفاده کرد: آرام ماند. وقتی زمان پاسخ دادن به حمله فرا می رسید، او به آرامی به سمت میز گوینده می رفت، مکث می کرد، سپس پاسخی خنده دار یا کنایه آمیز می گفت. همه می خندیدند. حالا که او مردم را گرم کرده بود، به رد دشمنش می‌پرداخت و همچنان در نظرات خنده‌دار می‌آمیخت. یا شاید به سادگی به سراغ موضوع دیگری می رفت، گویی که از همه چیز بالاتر است. شوخ طبعی او نیش هرگونه حمله ای را به او می زد. خنده و تشویق اثر دومینویی دارد: هنگامی که شنوندگان شما بخندند، احتمال بیشتری دارد که دوباره بخندند. در این خلق و خوی سبک دل، آنها نیز مستعدتر برای گوش دادن هستند. یک لمس ظریف و کمی کنایه به شما فضایی می دهد تا آنها را متقاعد کنید، آنها را به سمت خود حرکت دهید، دشمنان خود را مسخره کنید. این شکل فریبنده استدلال است.

اندکی پس از قتل ژولیوس سزار، بروتوس، رئیس گروه توطئه‌گرانی که او را کشته بودند، به گروهی خشمگین پرداخت. او سعی کرد با جمعیت استدلال کند و توضیح دهد که می خواست جمهوری روم را از دیکتاتوری نجات دهد. مردم برای لحظه ای متقاعد شدند -بله، بروتوس مرد شایسته ای به نظر می رسید. سپس مارک آنتونی روی صحنه رفت و او نیز به نوبه خود برای سزار مداحی کرد. او غرق در احساسات به نظر می رسید. او از عشق خود به سزار و از عشق سزار به مردم روم صحبت کرد. وصیت قیصر را ذکر کرد; جمعیت برای شنیدن آن فریاد زدند، اما آنتونی گفت: نه، زیرا اگر او آن را بخواند، می‌دانستند که سزار چقدر آنها را دوست داشته است و این قتل چقدر شرم‌آور بوده است. جمعیت دوباره وصیت نامه را خواند. درعوض، خرقه خون آلود سزار را بالا گرفت و اشک و خراش آن را نریزد. اینجا جایی بود که بروتوس به ژنرال بزرگ چاقو زد. کاسیوس اینجا او را با چاقو زده بود. سپس سرانجام وصیت نامه را خواند که

Machine Translated by Google

گفت که سزار چقدر ثروت برای مردم روم باقی گذاشته است. این کودتای فیض بود -جمعیت بر علیه توطئه‌گران چرخیدند و رفتند تا آنها را لینچ کنند.

آنتونی مرد باهوشی بود که می‌دانست چگونه جمعیت را برانگیزد. پلوتارک مورخ یونانی می گوید: «وقتی دید که سخنوری او مردم را طلسم کرده است و آنها از سخنان او به شدت برانگیخته شده اند، شروع کرد به ستایش [سزار] یادداشتی متأسفانه و خشمگین از او. سرنوشت سزار." هدف زبان اغوا کننده احساسات مردم است، زیرا افراد احساساتی راحت تر فریب می دهند. آنتونی از وسایل مختلفی برای تحریک جمعیت استفاده کرد: لرزش در صدایش، لحن پریشان و سپس عصبانیت. صدای عاطفی تأثیر فوری و مسری بر شنونده دارد. آنتونی همچنین با اراده جمعیت را اذیت کرد و خواندن آن را تا انتها متوقف کرد، زیرا می‌دانست که این کار مردم را از لبه خارج می‌کند. او شنل را در دست گرفت و تصویر خود را احشایی کرد.

شاید شما در تلاش نیستید که جمعیت را به جنون بکشانید. شما فقط می خواهید مردم را به سمت خود بیاورید. استراتژی و کلمات خود را با دقت انتخاب کنید.
شاید فکر کنید بهتر است با مردم استدلال کنید، ایده های خود را توضیح دهید. اما برای مخاطبان سخت است که تصمیم بگیرند که آیا یک بحث منطقی است زیرا آنها به صحبت های شما گوش می دهند. آنها باید تمرکز کنند و از نزدیک گوش کنند، که نیاز به تلاش زیادی دارد. افراد به راحتی توسط محرک های دیگر منحرف می شوند و اگر بخشی از بحث شما را از دست بدهند، احساس سردرگمی، از نظر فکری در پست و ناامنی مبهم خواهند کرد.
جلب توجه به دل مردم بیشتر از سر آنها متقاعد کننده است. همه احساسات مشترک دارند و هیچ کس نسبت به گوینده ای که احساسات آنها را تحریک می کند احساس حقارت نمی کند. جمعیت با هم پیوند می خورند، هر یک به طور مسری احساسات یکسانی را تجربه می کنند. آنتونی طوری از سزار صحبت کرد که گویی او و شنوندگان در حال تجربه قتل از دیدگاه سزار هستند. چه چیزی می تواند تحریک کننده تر باشد؟ از چنین تغییرات چشم اندازی استفاده کنید تا شنوندگان خود را احساس کنند که شما چه می گویید. جلوه های خود را هماهنگ کنید. حرکت از یک احساس به احساس دیگر موثرتر از زدن یک نت است. تضاد بین علاقه آنتونی به سزار و خشم او نسبت به قاتلان بسیار قوی تر از این بود که او با این یا آن احساس باقی بماند.

احساساتی که سعی در برانگیختن آنها دارید باید قوی باشند. از دوستی و اختلاف صحبت نکنید. از عشق و نفرت صحبت کن و بسیار مهم است که سعی کنید چیزی از احساساتی را که می خواهید برانگیزید احساس کنید. اینطوری باورپذیرتر خواهید شد. این نباید دشوار باشد: قبل از صحبت کردن، دلایل دوست داشتن یا نفرت را تصور کنید. در صورت لزوم، به چیزی از گذشته خود فکر کنید که شما را پر از خشم می کند. احساسات مسری هستند. اگر خودت گریه کنی راحت تر است کسی را به گریه انداخت. صدای خود را به ابزاری تبدیل کنید و آن را برای انتقال احساسات آموزش دهید. یاد بگیرید که صمیمانه به نظر برسید.

ناپلئون بزرگ‌ترین بازیگران زمان خود را مطالعه می‌کرد و وقتی تنها بود تمرین می‌کرد که احساسات را در صدایش بگذارد.

هدف از گفتار اغوا کننده اغلب ایجاد نوعی هیپنوتیزم است: شما حواس مردم را پرت می کنید، قدرت دفاعی آنها را پایین می آورید، و آنها را در برابر پیشنهادات آسیب پذیرتر می کنید. درس های هیپنوتیزور از تکرار و تاکید را بیاموزید، عناصر کلیدی در خواباندن سوژه. تکرار مستلزم استفاده است

Machine Translated by Google

همان کلمات بارها و بارها، ترجیحاً کلمه ای با محتوای احساسی: "مالیات"، "لیبرال ها"، "متعصب". این تأثیر مسحورکننده است -ایده‌ها را می‌توان به طور دائمی در ناخودآگاه افراد به سادگی با تکرار مکرر آنها کاشت. تأیید صرفاً بیان جملات مثبت قوی است، مانند دستورات هیپنوتیزور. زبان فریبنده باید نوعی جسارت داشته باشد که انبوه گناهان را بپوشاند. مخاطبان شما آنقدر درگیر زبان پررنگ شما خواهند شد که فرصتی برای تأمل در مورد درست بودن یا نبودن آن ندارند. هرگز نگویید "فکر نمی کنم طرف مقابل تصمیم عاقلانه ای گرفته باشد". بگویید "ما لایق بهتری هستیم" یا "آنها همه چیز را به هم ریخته اند." زبان تأییدی، زبان فعال، پر از افعال، دستورات و جملات کوتاه است. "من معتقدم"، "شاید"، "به نظر من" را قطع کنید. مستقیم به سمت قلب حرکت کنید.

شما در حال یادگیری صحبت کردن با زبان دیگری هستید. اکثر مردم از زبان نمادین استفاده می کنند - کلمات آنها نشان دهنده چیزی واقعی است، احساسات، ایده ها و باورهایی که واقعا دارند. یا از چیزهای ملموس در دنیای واقعی دفاع می کنند. (منشأ کلمه "سمبولیک" در یک کلمه یونانی به معنای "به هم رساندن اشیا" نهفته است -در این مورد، یک کلمه و چیزی واقعی است.) شما به عنوان یک اغواگر از عکس آن استفاده می کنید: زبان شیطانی . سخنان شما هیچ چیز واقعی را نشان نمی دهد. صدای آنها، و احساساتی که برمی انگیزند، مهمتر از چیزی است که قرار است آن را داشته باشند. (کلمه "dia bolic"در نهایت به معنای جدا کردن، از هم پاشیدن چیزها -در اینجا، کلمات و واقعیت است.) هر چه بیشتر مردم را بر روی زبان شیرین خود و روی توهمات و خیالاتی که این زبان القا می کند تمرکز کنید، بیشتر می شوید. ارتباط آنها با واقعیت را کاهش دهد. شما آنها را به ابرها هدایت می کنید، جایی که تشخیص حقیقت از دروغ، واقعی از غیر واقعی دشوار است. کلمات خود را مبهم و مبهم نگه دارید، بنابراین مردم هرگز کاملاً مطمئن نیستند که منظور شما چیست. آنها را با زبان شیطانی و شیطانی بپوشانید و آنها نخواهند توانست بر روی مانورهای شما و عواقب احتمالی اغوای شما تمرکز کنند. و هر چه بیشتر خود را در توهم گم کنند، گمراه کردن و اغوای آنها آسان تر خواهد بود.

نماد: ابرها در ابرها به سختی می توان آن را دید

اشکال دقیق چیزها همه چیز مبهم به نظر می رسد.

تخیل وحشی می شود، با دیدن چیزهایی که هستند

اونجا نه. سخنان شما باید مردم را به سمت آن سوق دهد

ابرها، جایی که برایشان آسان است

راه خود را گم کنند

Machine Translated by Google

واژگونی

زبان گلی را با اغواگری اشتباه نگیرید: در استفاده از لان گلدار

تشخیص دهید که شما در معرض خطر این هستید که اعصاب مردم را به هم بریزد و ظاهراً ادعایی داشته باشید. پرحرفی بیش از حد نشانه خودخواهی و ناتوانی شما در مهار تمایلات طبیعی است. اغلب با زبان، کمتر، بیشتر است. عبارت گریزان، مبهم و مبهم نسبت به جمله ای پر از انفجار و خودپسندی، فضای بیشتری برای تخیل در شنونده باقی می گذارد.

همیشه باید ابتدا به اهداف خود فکر کنید و به آنچه برای گوش آنها خوشایند است فکر کنید. زمان های زیادی وجود خواهد داشت که سکوت بهترین است. چیزی که نمی گویید می تواند تلقین کننده و گویا باشد و شما را مرموز جلوه دهد. در کتاب خاطرات دربار ژاپنی قرن یازدهم، کتاب بالش سی شوناگون، مشاور یوشیچیکا مجذوب زنی می شود که او را در کالسکه، ساکت و زیبا می بیند. او یک یادداشت برای او می فرستد، و او یک یادداشت را پس می فرستد. او تنها کسی است که آن را خوانده است، اما با واکنش او همه می توانند بفهمند که بد سلیقه یا بد نوشته شده است. جلوه زیبایی او را خراب می کند. شوناگون می نویسد، "شنیده ام که مردم پیشنهاد می کنند که هیچ پاسخی بهتر از پاسخ بد نیست." اگر فصیح نیستید، اگر نمی توانید بر زبان اغوا کننده مسلط شوید، حداقل یاد بگیرید که زبان خود را مهار کنید -از سکوت برای پرورش حضوری مرموز استفاده کنید.

بالاخره اغواگری سرعت و ریتم دارد. در فاز اول محتاط و غیر مستقیم هستید. اغلب بهترین کار این است که نیت خود را پنهان کنید و هدف خود را با کلمات بی طرفانه راحت کنید. مکالمه شما باید بی ضرر باشد، حتی کمی ملایم. در این مرحله دوم، بیشتر به سمت حمله می روید. این زمان برای زبان فریبنده است. حالا وقتی آنها را در کلمات و حروف جذاب خود قرار می دهید، غافلگیرکننده ای است. این احساس فوق‌العاده خوشایند به آن‌ها می‌دهد که آن‌ها هستند که ناگهان چنین شعر و کلمات مست کننده‌ای را به شما القا می‌کنند.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

11

به جزئیات توجه کنید

بلند

کلمات و بزرگ

حرکات می توانند مشکوک باشند

:ciousچرا تلاش می کنی

خیلی سخت است راضی کردن؟ جزئیات

از یک اغوا ges -ظریف

تورس، کارهای بیهوده ای که انجام می دهید-

اغلب جذاب ترند و

آشکار شدن. باید یاد بگیرید که حواس خود را پرت کنید

قربانیان خود را با هزاران دلپذیر

تشریفات کوچک -هدایای متفکرانه طراحی شده است

فقط برای آنها، لباس و زینت

طراحی شده برای خشنود کردن آنها، ژست هایی که

زمان و توجه خود را نشان دهید

پرداخت به آنها همه حواسشون هست

درگیر جزئیاتی که شما تنظیم می کنید.

عینک هایی ایجاد کنید تا آنها را خیره کنید

چشم ها؛ مسحور آنچه آنها هستند

ببینید، آنها متوجه چه چیزی نخواهند شد

شما واقعا آماده هستید یاد بگیرید

احساسات مناسب را پیشنهاد دهید

و خلق و خوی از طریق

جزئیات.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

اثر مسحور کننده

در دسامبر ،1898همسران هفت سفیر بزرگ غربی در

چین دعوت عجیبی دریافت کرد: ملکه دواگر تزو هسی شصت و سه ساله در شهر ممنوعه پکن میزبان ضیافتی به افتخار آنها بود. خود سفیران به دلایل متعددی از ملکه ملکه ناراضی بودند. او یک مانچوی بود، نژادی از شمالی‌ها که چین را در اوایل قرن هفدهم فتح کردند و سلسله چینگ را تأسیس کردند و نزدیک به سیصد سال بر کشور حکومت کردند. در دهه ،1890قدرت‌های غربی شروع به جدا کردن بخش‌هایی از چین کردند، کشوری که آن‌ها آن را عقب مانده می‌دانستند. آنها می خواستند چین مدرن شود، اما منچوها محافظه کار بودند و در برابر همه اصلاحات مقاومت کردند.

پیش از این در سال ،1898امپراتور چین، کوانگ هسو، برادر زاده بیست و هفت ساله امپراتور، در واقع یک سری اصلاحات را با برکت غرب آغاز کرده بود. سپس، صد روز پس از این دوره اصلاحات، خبر به دیپلمات‌های غربی از شهر ممنوعه رسید که امپراتور کاملاً بیمار است و امپراطور قدرت را به دست گرفته است.

آنها مشکوک به بازی ناپسند بودند. امپراتور احتمالاً برای متوقف کردن شکل‌های مجدد اقدام کرده بود. با امپراتور بدرفتاری می‌شد، احتمالاً مسموم می‌شد -شاید او قبلاً مرده بود. هنگامی که همسران هفت سفیر در حال آماده شدن برای دیدار غیرعادی خود بودند، شوهرانشان به آنها هشدار دادند: به مهره ملکه اعتماد نکنید. زنی زیرک با رگه‌های بی‌رحمانه، او از گمنامی برخاسته بود تا صیغه امپراتور قبلی شود و در طول سال‌ها مرد را پیر کرده بود تا قدرت زیادی جمع کند. خیلی بیشتر از امپراتور، او مخوف ترین فرد چین بود.

در روز مقرر، زنان در صفوفی از صندلی‌های سدان که توسط خواجه‌های دربار به شکل‌های یونی خیره‌کننده حمل می‌شد، به شهر ممنوعه منتقل شدند. خود زنان، کم کم، جدیدترین مدهای غربی را می پوشیدند -کرست های تنگ، لباس های مخملی بلند با آستین های گوشتی گوسفندی، کت و شلوارهای کوتاه، کلاه های پردار بلند. ساکنان شهر ممنوعه با تعجب به لباس‌هایشان نگاه می‌کردند، و به‌ویژه به شکلی که لباس‌هایشان سینه‌های برجسته‌شان را نشان می‌داد. همسران مطمئن بودند که میزبانان خود را تحت تأثیر قرار داده اند. در تالار تماشاگران، شاهزاده‌ها و شاهزاده‌ها و همچنین خانواده‌های سلطنتی پایین‌تر از آنها استقبال کردند. زنان چینی لباس‌های باشکوه مانچویی با روسری‌های سنتی مرتفع و مشکی با جواهرات پوشیده بودند. آنها به ترتیب سلسله مراتبی چیده شده بودند که در رنگ لباس هایشان منعکس شده بود، رنگین کمان حیرت انگیزی از رنگ.

سپس در لطیف ترین فنجان های چینی به همسران چای می دادند

بارجی که در آن نشسته بود، مانند تاج و تختی براق، \روی آب سوخت: مدفوع به طلا کوبیده شد. \بادبان‌ها را بنفش و چنان معطر کرد

\بادها مریض عشق بودند

با آنها؛ پاروها نقره‌ای بودند، \که به آهنگ فلوت‌ها را نگه می‌داشتند و \آبی را می‌ساختند که

آنها می زنند تا سریعتر دنبال شوند، \به عنوان عاشق ضرباتشان. برای خودش

شخص، \این همه توصیف را التماس می کند: او در غرفه اش -پارچه ای از طلا -دراز کشیده است.

طبیعت کاری فانتزی: در هر طرف او ایستاده بود

پسران زیبای چال، مانند کوپیدهای خندان، \با طرفداران رنگارنگ غواصی که بادشان به نظر می رسید \گونه های ظریفی را می درخشد.

آنها جالب بودند، \و آنچه را که انجام ندادند \انجام دادند. .

نجیب‌زنان او، مانند نریدها، \پری دریایی‌های بسیار، از چشمان او مراقبت می‌کردند، \و خم‌هایشان را زینت می‌دادند: در راس \یک پری دریایی ظاهراً هدایت می‌کند: وسایل ابریشمی \

با لمس آن دست های نرم گلی پف کن \که دفتر را قاب می کند. از بارج \یک عطر نامرئی عجیب به حس \از

Machine Translated by Google

به حضور ملکه ملکه اسکورت شدند. این منظره نفسشان را بند آورد. ملکه بر تخت اژدها نشسته بود که با جواهرات پوشانده شده بود. او لباس‌های براده‌دار، روسری باشکوهی که دارای الماس، مروارید و یشم بود، و گردن‌بند بزرگی از مرواریدهای کاملاً هماهنگ به تن داشت. او یک زن کوچک بود، اما روی تخت سلطنت، با آن لباس، یک غول به نظر می رسید. او با گرمی و صمیمیت بسیار به خانم ها لبخند زد. برای تسکین آنها، برادرزاده اش امپراتور، زیر او روی تختی کوچکتر نشسته بود. رنگ پریده به نظر می رسید، اما مشتاقانه با آنها سلام و احوالپرسی کرد و به نظر روحیه خوبی داشت. شاید او واقعاً بیمار بود.

اسکله های مجاور شهر مردمش را بر او بیرون انداخت. و آنتونی، 'Enthron'd I \بازار

جا، تنها نشستم، \سوت زدن به هوا.
که اما برای جای خالی، \رفته بود به
کلئوپاترا هم خیره شود \و شکافی در
طبیعت ایجاد کرده بود.

-ویلیا ام شکسپیر،
آنتونی و کلئوپاترا

شهبانو با هر یک از زنان دست داد. هنگامی که او این کار را انجام داد، یکی از خواجه‌ها حلقه‌ای طلایی بزرگ با مروارید بزرگی به او داد و او آن را روی دست هر زن می‌لغزد. پس از این مقدمه، همسران را به اتاق دیگری همراهی کردند، جایی که دوباره چای خوردند، و سپس به سالن ضیافت هدایت شدند، جایی که ملکه اکنون روی صندلی ساتن زرد -زرد که رنگ امپراتوری است، می‌نشیند. مدتی با آنها صحبت کرد. او صدای زیبایی داشت (گفته شد که صدای او به معنای واقعی کلمه می تواند پرندگان را از درختان جذاب کند.) در پایان گفتگو، دوباره دست هر زن را گرفت و با احساس بسیار به آنها گفت: "یک خانواده -همه یک خانواده." سپس زنان نمایشی را در تئاتر شاهنشاهی دیدند. سرانجام ملکه برای آخرین بار آنها را دریافت کرد. او به خاطر عملکردی که اخیراً دیده بودند، عذرخواهی کرد، که مطمئناً کمتر از آنچه در غرب به آن عادت داشتند، بود. یک دور دیگر چای نوشیده شد و این بار همانطور که همسر سفیر آمریکا گزارش داد، ملکه "جلو رفت و هر فنجان چای را به لب های خود نوک زد و جرعه ای نوشید و سپس فنجان را از طرف دیگر بلند کرد. به لبانمان آمد و دوباره گفت: «یک خانواده—همه یک خانواده».

در روزگاری که در محله های همجنس گرایان در ادو کار می کرد، یک خیره از مد به نام ساکاکورا وجود داشت که با کیتوز، باتجربه بزرگ صمیمی شد.

این زن خیلی بود

به خاطر نوشیدن داده می شود. به عنوان یک غذای جانبی او از آن لذت برد

به اصطلاح خرچنگ های گل، که در رودخانه موگامی در شرق یافت می شود، و او برای لذت بردن از آنها در نمک ترشی کرده بود.

زنان اعتقاد جدی خود را به شوهران خود منتقل کردند که همه آنها در مورد ملکه اشتباه کرده اند. همسر سفیر آمریکا گزارش داد: «او شاداب و شاد بود و چهره‌اش از حسن نیت می‌درخشید.

ساکاکورا با دانستن این موضوع، نقاش مدرسه کانو را مأمور اجرای حکم کرد

تاج بامبو او در

پودر طلا روی پوسته های ریز این خرچنگ ها. او قیمت هر صدف رنگ شده را بر روی یک قطعه طلای مستطیل شکل تعیین کرد و آنها را در طول سال به چیتوز تقدیم کرد تا او هرگز از آنها کم نکند.

اثری از ظلم دیده نمی شد. . . . اعمال او سرشار از آزادی و گرما بود. .
.[ما رفتیم] پر از تحسین عظمت او و امید به چین.» شوهران به .
دولت‌های خود گزارش دادند: حال امپراتور خوب است و می‌توان به ملکه اعتماد کرد.

-ایهارا سایکاکو، زندگی
یک زن عاشق، و
نوشته های دیگر، ترجمه شده
توسط ایوان موریس

تفسیر. نیروهای خارجی در چین نمی دانستند که واقعاً در شهر ممنوعه چه اتفاقی می افتد. در حقیقت، امپراتور برای دستگیری و احتمالا قتل عمه اش توطئه کرده بود. با کشف این نقشه، جنایتی وحشتناک به تعبیر کنفوسیوس، او را مجبور کرد که کناره گیری خود را امضا کند، او را در حبس قرار داد و به دنیای خارج گفت که بیمار است. به عنوان بخشی از مجازاتش، او قرار بود در مراسم دولتی حاضر شود و طوری رفتار کند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

برای مردانی که دارند

عشق را تمرین کرده‌ایم، تا به حال این را به عنوان یک قاعده معتبر در نظر گرفته‌ایم

که با زنی که در لباسش قابل مقایسه نیست.
دوباره وقتی فکر می کنید که یک مرد چگونه شجاع می شود، مچاله می کند، ظروف بانویش را می فشارد و سبک می کند و چگونه انجام می دهد.

شهبانو از غربی ها که آنها را بارها می دانست متنفر بود. او از همسران سفیران، با مدهای زشت و شیوه های ساده دلش خوشش نمی آمد. این ضیافت یک نمایش بود، یک اغوا کننده، برای دلجویی از غرب

Machine Translated by Google

قدرت‌های ارزی، که اگر امپراطور با پارچه‌های بزرگ از طلا و تار کشته می‌شد، تهدید به حمله می‌کردند. هدف از اغواگری ساده بود: خیره کردن همسران با رنگ، نقره ای، تماشای رقیق، تئاتر. امپراتور کلی خراب و ضرر به

تمام تخصص خود را در این کار به کار برد، و او و ادوات ابریشمی، مرواریدها و جزئیات نابغه بود. او عینک ها را به ترتیبی رو به رشد طراحی کرده بود- سنگ های قیمتی، ابتدا خواجه های یونیفورم

پوش، سپس خانم های ماتچویی در روسری هایشان، چگونه بر شور و اشتیاق و رضایت او افزوده می شود و در نهایت خود ملکه. این تئاتر ناب بود، و بسیار متنوع بود -بسیار بیشتر از نمایش.

سپس ملکه عینک را تا حدی پایین آورد و با هدایایی، احوالپرسی های گرم، حضور اطمینان بخش امپراتور، چای، چوپان یا زن دیگر با کیفیت، چه او و چه سرگرمی هایی که به هیچ وجه پایین تر از آن

نبود، آن را انسانی کرد. به هر چیزی در غرب منصفانه به عنوان او ممکن است. •و چرا او ضیافت را با صدای بلند دیگری به پایان رساند. درام کوچکی که مربوط به دوران گذشته بود این بود که

زهره انگشتان فنجان های چای را به اشتراک می گذاشت و به دنبال آن هدایای باشکوه گری نیز به همراه داشت. عادلانه و بسیار پسندیده، اگر نگوییم سر زنان در هنگام خروج می چرخید. در حقیقت

آنها همزمان می‌رفتند و به اعتراض غریبان نداده بودند که جزئیات آن با چه دقتی توسط امپراتور تنظیم شده بود. آنها که از این منظره مجذوب شده بودند، احساسات شاد خود را به

که با تمام زیبایی‌اش همیشه به همین

ترتیب با ظرافت و خوشبویی پوشیده

می‌شد و بوی شیرین می‌داد.

صد قدم دورتر؟ زیرا این عطرها همیشه

محرک بزرگی برای عشق هستند. •به

همین دلیل است که امپراتورها و زنان

بزرگ از این سلاح استفاده می

کردند، مانند خانم های بزرگ ما در فرانسه

-و بالاتر از همه آن ها اسپانیا و ایتالیا که از

قدیم الایام گنجاوتر و گنجاوتر بوده اند.

کلید منحرف کردن مردم (اغواگری حواس پرتی است) پر کردن چشم و گوش آنها با جزئیات، تشریفات کوچک، اشیاء رنگارنگ است. بزرگترین چیزی است که باعث می شود چیزها واقعی و اساسی به نظر برسند. به نظر نمی رسد یک هدیه متفکر انگیزه پنهانی داشته باشد. یک مراسم پر از اقدامات کوچک جذاب بسیار لذت بخش است. جواهرات، اثاثیه زیبا، رنگ آمیزی در لباس، چشم را خیره می کند. این یک ضعف کودکانه ماست: ما ترجیح می‌دهیم روی جزئیات کوچک دلپذیر تمرکز کنیم تا روی تصویر بزرگتر. هرچه حواس بیشتری را جذب کنید، اثر مسحورکننده تر است. اشیایی که در دوش خود استفاده می‌کنید (هدایا، لباس‌ها و غیره) به زبان خودشان صحبت می‌کنند و بسیار قدرتمند است. هرگز یک جزئیات را نادیده نگیرید و آن را به شانس بسپارید. آنها را به صورت یک نمایش هماهنگ کنید و هیچ کس متوجه نخواهد شد که شما چقدر دستکاری می کنید.

از نظر تجملات نفیس تر از زنان فرانسوی،

و همچنین در عطرها و لباس ها و لباس

های باشکوه، از جمله موارد منصفانه

فرانسه از آن زمان وام گرفته است

الگوها و کپی برداری از طرز کار ظریف.

علاوه بر این، دیگران، ایتالیایی و اسپانیایی،

همین از مدل‌های قدیمی و مجسمه‌های

باستانی زنان رومی الهام می‌گیرند، که در

قالب‌های باستانی بیشتر، که هنگام

اسپانیا و ایتالیا وجود دارد، دیده می‌شود.

که اگر کسی به آنها دقت کند، در آرایش

مو و مد لباس بسیار عالی خواهد بود و

به زودی پس از ورود او، مردانی از بالاترین رتبه شروع به جلب او کردند. جنجی به همه گفته بود که دختر گمشده اوست. در نتیجه، آنها تصور می کردند که او زیبا است، زیرا جنجی خوش تیپ ترین مرد دربار بود. (در آن زمان، مردان به ندرت صورت دختر جوانی را قبل از ازدواج می دیدند؛ از نظر تئوری، تنها در صورتی مجاز بودند که او در آن سوی صفحه باشد، با او صحبت کنند.)

اثر حسی

روزی یک پیام رسان از شاهزاده خانم جوانی که گهگاه اسیر شده بود و یک مرد مسن، زن جوان به نام تاماکازورا را پیشنهاد کرد. جنجی پدر تاماکازورا نبود، اما تصمیم گرفت او را به دادگاه بکشاند و در هر صورت محافظ او باشد.

با اغواگر در دربار همان اواخر قرن هفدهم

جنجی به او توجه نشان داد و به او کمک کرد تا تمام نامه‌های عاشقانه‌ای را که دریافت می‌کرد مرتب کند و به او در مورد انتخاب مناسب توصیه کرد.

به عنوان محافظ تاماکازورا، جنجی توانست چهره او را ببیند و او واقعاً زیبا بود. عاشقش شد. او فکر کرد چه شرم آور است که این موجود دوست داشتنی را به مرد دیگری هدیه کنم. یک شب، غرق در

سرگرمی گفتن:

زندگی منصفانه و شجاع

خانم ها، ترجمه شده توسط AR

آلینسون

Machine Translated by Google

دست او را گرفت و به او گفت که چقدر شبیه مادرش است که زمانی او را دوست داشته است. او می‌دانست که او را در کنار گذاشته شدند.

لرزید -اما نه از هیجان، بلکه از ترس، زیرا اگرچه او پدرش نبود، قرار بود محافظ او باشد، نه خواستگار.
خادمین او نبودند و شب زیبایی بود. جنجی بی صدا ردای معطر خود را از تنش درآورد و او را در کنار خود به پایین کشید. شروع کرد به گریه کردن و مقاومت کردن. جنجی که همیشه یک جنتلمن بود به او گفت که به خواسته‌های او احترام می‌گذارد، همیشه به او اهمیت می‌دهد و او هیچ ترسی ندارد. سپس مودبانه خود را توجیه کرد.

به عنوان مثال، برای سال نو (بهار) او شکوفه‌های زردآلو، آلوچه داشت و چند روز بعد جنجی به تاماکازورا با گل نرگس کمک می‌کرد. برای تابستان، وقتی او نامه ای عاشقانه از برادر کوچکترش شاهزاده هوتارو خواند، نیلوفر آبی را پذیرفت. برای کسانی که در میان خواستگاران او قرار دارند. در نامه، هوتارو پاییز تاما را سرزنش کرد، او آنها را از گل صد تومانی الگو گرفت. برای کازورا که به او اجازه نداد آنقدر به او نزدیک شود که با او صحبت کند و زمستان را بگوید، او احساسات خود را به کار گرفت. تاماکازورا پاسخی نداده بود. به آداب گل داوودی استفاده نشده است. در دادگاه، او احساس خجالتی و ترس کرده بود. گنجی انگار برای کمک به او یکی از جواهراتی را که مرواریدها را دوست داشت و بهترین خدمتکارانش را به دست آورد تا به نام او برای هوتارو بنویسد. نامه ای که بر روی محصولات آرایشی دنیا نوشته شده بود ، کاغذ عطری کامل پیدا کرد و به گرمی از شاهزاده دعوت کرد تا از او دیدن کند. آنها وارد بودوار او شدند و اغلب روی او گلدوزی می شدند

هوتارو در ساعت مقرر ظاهر شد. او بویی فریبنده، مرموز و اغوا کننده به مشام می داد. (در این رایحه عطر خود جنجی مخلوط شده بود.) شاهزاده موجی از هیجان را احساس کرد. نزدیک شدن به صفحه نمایش تجسمی بود که تاماکازورا پشت آن نشست و به عشق خود به او اعتراف کرد. بدون اینکه همه چیزهایی که دوست‌داشتنی بود و صدایی بسازد، به صفحه‌ای دیگر، دورتر، عقب نشینی کرد. ناگهان اسراف وجود دارد. جای تعجب نیست که هیچ شاهی، شاهزاده، برقی از نور نبود، گویی مشعلی شعله ور شده است، و هوتارو نمایه خود را درباری یا متواضع در پشت صفحه دید: او زیباتر از آن چیزی بود که او تصور می کرد. دو چیز شاهزاده را به وجد آورد: فلاش ناگهانی و مرموز نور و جذابیت او. علاوه بر این، او نگاهی کوتاه به معشوق خود داشت. حالا او واقعاً عاشق شده بود. هنرمندانه ترین بود

لباس های متعدد •کوئی

خدمتکاری که تا به حال او را ملاقات کرده است می تواند در برابر جذابیت مقاومت کند

هوتارو مشتاقانه شروع به خواستگاری با او کرد. در همین حال، تاماکازورا، با احساس اطمینان از اینکه جنجی دیگر او را تعقیب نمی کند، بیشتر اوقات محافظ خود را می دید.
و حالا نمی‌توانست به جزئیات کوچک توجهی نداشته باشد: به نظر می‌رسید که لباس‌های جنجی در رنگ‌های دلپذیر و پر جنب و جوش می‌درخشند، گویی توسط دست‌های غیردنیایی رنگ شده‌اند. لباس‌های هوتارو در مقایسه بی‌رحمانه به نظر می‌رسیدند. و عطرها در جامه های جنجی می سوختند، چقدر مست بودند. هیچ کس دیگری چنین عطری را تحمل نمی کرد. نامه‌های هو تارو مؤدبانه و به خوبی نوشته شده بود، اما نامه‌هایی که جنجی برای او می‌فرستاد روی کاغذی باشکوه، معطر و رنگ‌آمیزی بود، و آن‌ها ردیف‌هایی از شعر را نقل می‌کردند که همیشه شگفت‌انگیز و در عین حال همیشه مناسب با موقعیت است. جنجی همچنین گل هایی را رشد داد و جمع آوری کرد -مثلاً میخک های وحشی -که به عنوان هدیه می داد و به نظر می رسید که نماد جذابیت منحصر به فرد او باشد.

زنان و می دانستند که چگونه از مواهب طبیعی او برای بهترین هدف استفاده کنید. .

مینگ هوانگ، برتر در سرزمین و با هزاران تن از خوش تیپ ترین دوشیزگان

را انتخاب کنید، برده کامل قدرت مغناطیسی او شد. روز و شب را در جمع او گذراند و به خاطر او تمام پادشاهی خود را رها کرد.

یک روز عصر، جنجی پیشنهاد کرد که به تاماکازورا نحوه نواختن کوتو را آموزش دهد. او خوشحال شد. او عاشق خواندن رمان‌های عاشقانه بود و هر زمان که جنجی کوتو می‌نواخت، احساس می‌کرد که به یکی از کتاب‌هایش منتقل شده است. هیچ کس این ساز را بهتر از جنجی نمی نواخت. مفتخر است که از او بیاموزد. حالا اغلب او را می‌دید و روش درس‌هایش ساده بود: آهنگی را برای نواختن او انتخاب می‌کرد و سپس سعی می‌کرد از او تقلید کند. بعد از بازی، کنار هم دراز می کشیدند، سرشان را روی کوتو قرار می دادند و به ماه خیره می شدند. جنجی مشعل هایی در باغ نصب می کرد که ملایم ترین درخشش را به منظره می بخشید.

یانگ کوئی ،-شو-چیونگ

FEI:مشهورترین زیبایی چین

سپس [پائو یو] برایت دیزاین را نزد خود صدا کرد و به او گفت: «برو ببین [بلک جید] چه می‌کند.

تاماکازورا هر چه بیشتر از دربار می دید -شاهزاده هوتارو، دیگری

اگر او در مورد من می پرسد، فقط بگویید که من کاملاً همه چیز هستم

Machine Translated by Google

خواستگاران، خود امپراتور -هرچه بیشتر متوجه شد که هیچ‌کس نمی‌تواند با جنجی مقایسه شود. او قرار بود محافظ او باشد، بله، هنوز هم درست بود، اما آیا این چنین گناهی بود که عاشق او شوید؟ او که گیج شده بود، تسلیم نوازش ها و بوسه هایی شد که او شروع به غافلگیری کرد، حالا که او برای مقاومت بسیار ضعیف بود.

تفسیر. جنجی شخصیت اصلی رمان قرن یازدهم داستان جنجی است که توسط موراساکی شیکیبو، زنی از دربار هیان نوشته شده است.
این شخصیت به احتمال زیاد از اغواگر واقعی فوجیوارا نو کورچیکا الهام گرفته شده است.

در اغوای تاماکازورا، استراتژی جنجی ساده بود: او با احاطه کردن او با جزئیات ناگفته، او را به طور غیرمستقیم متوجه می‌کرد که چقدر جذاب و غیرقابل مقاومت است. او همچنین او را با برادرش در تماس قرار داد. مقایسه با این رقم ضعیف و سفت، برتری جنجی را روشن می کند. شبی که هوتارو برای اولین بار او را ملاقات کرد، جنجی همه چیز را تنظیم کرد، گویی برای حمایت از اغواگر هوتارو -رایحه مرموز، سپس فلش نور کنار صفحه. (نور از یک افکت بدیع می آمد: اوایل شب، جنجی صدها کرم شب تاب را در یک کیسه پارچه ای جمع کرده بود. در لحظه مناسب همه آنها را به یکباره رها کرد.) اما وقتی تاماکازورا دید که جنجی در تعقیب هوتارو او را تشویق می کند. ، دفاع او در برابر محافظش آرام شد و اجازه داد حواس او توسط این استاد جلوه های اغوا کننده پر شود.

جنجی تمام جزئیات ممکن را تنظیم کرد -کاغذهای معطر، لباس‌های رنگی، چراغ‌های باغ، میخک‌های وحشی، شعرهای مناسب، درس‌های کوتو که حس هماهنگی غیرقابل مقاومتی را القا می‌کرد. تاماکازورا خود را در گردابی نفسانی می‌کشاند. جنجی با دور زدن خجالتی و بی اعتمادی که کلمات یا اعمال فقط بدتر می‌شد، بخش خود را با اشیا، مناظر، صداها و رایحه‌هایی احاطه کرد که نماد لذت شرکت او بسیار بیشتر از حضور فیزیکی واقعی او بود - در واقع حضور او فقط می‌توانست. تهدید کرده اند. او می دانست که حواس یک دختر جوان آسیب پذیرترین نقطه اوست.

کلید ارکستراسیون استادانه جنجی در جزئیات، توجه او به هدف اغوای خود بود. مانند Genji، شما باید حواس خود را با اهداف خود هماهنگ کنید، آنها را با دقت تماشا کنید، با خلق و خوی آنها سازگار شوید. شما احساس می کنید زمانی که آنها دفاعی هستند و عقب نشینی می کنند. شما همچنین احساس می کنید که چه زمانی تسلیم می شوند و به جلو حرکت می کنید. در این بین، جزئیاتی که تنظیم می‌کنید -هدایا، سرگرمی‌ها، لباس‌هایی که می‌پوشید، گل‌هایی که انتخاب می‌کنید -دقیقاً بر اساس سلیقه و تمایلات آنها است. جنجی می دانست که با دختر جوانی روبه رو است که عاشق رمان های عاشقانه است. گلهای وحشی، کوتو نوازی و شعر او دنیای خود را برای او زنده کرد. به هر حرکت و خواسته ی اهداف خود توجه کنید و توجه خود را در جزئیات و اشیایی که آنها را احاطه کرده اید نشان دهید و حواس آنها را با خلق و خوی مورد نیاز برای الهام گرفتن پر کنید. آنها می توانند با کلمات شما بحث کنند، اما نه با تأثیری که شما روی حواس آنها می گذارید.

به جزئیات توجه کنید 271 •

• "خواهید داشت"

همین الان. برایت دیزاین گفت که به بهانه ای بهتر از آن فکر کنم.

"آیا چیزی نیست که بتوانید بفرستید یا بخواهید قرض بگیرید؟ من نمی خواهم

برو اونجا و بدون هیچ حرفی مثل یه احمق احساس کن."

پائو یو یک لحظه فکر کرد و بعد دو تا گرفت

دستمال‌هایی از زیر بالش انداخت و به خدمتکار داد و گفت: «خب پس بگو که من تو را با اینها فرستادم.» خدمتکار لبخند زد: «چه هدیه عجیبی فرستادم». "چی

آیا او دو پیر می خواهد؟

دستمال برای؟ او دوباره عصبانی می شود و می گوید که شما سعی می کنید او را مسخره کنید. • ""نگران نباش" پائو یو به او اطمینان داد.

"او متوجه خواهد شد." •

بلک جید قبلاً بازنشسته شده بود که برایت دیزاین به بامبو رسید

عقب نشینی "چه چیزی تو را در این ساعت به ارمغان آورد؟" جید سیاه پرسید. •"[پائو یو] از من خواست که این دستمال ها را برای [یشم سیاه] بیاورم ." •برای یک لحظه

بلک جید در باخت بود

ببینید چرا پائو یو باید در آن لحظه برای او چنین هدیه ای بفرستد.

او گفت: "فکر می کنم آنها باید چیز غیرعادی باشند که کسی به او داده است.

به او بگویید که آنها را خودش نگه دارد یا به کسی که می خواهد بدهد

از آنها قدردانی کنیم من به آنها نیازی ندارم." •"آنها چیز غیرعادی نیستند."

طراحی روشن گفت. "فقط دو دستمال معمولی که او به طور اتفاقی در اطراف داشت."

حتی بیشتر متحیر شد، و ناگهان به او رسید: پائو یو می دانست که برای او گریه خواهد کرد و بنابراین دو نفر فرستاد.

دستمال های خودش او به برایت دیزاین گفت: «پس می‌توانید آنها را رها کنید.»

Machine Translated by Google

بنابراین به نظر من وقتی درباری می‌خواهد عشق خود را اعلام کند، باید این کار را با اعمال خود انجام دهد نه با گفتار، زیرا احساسات یک مرد گاهی با وضوح بیشتری آشکار می‌شود . ژست احترام یا خجالتی خاص نسبت به حجم کلمات.

-بالداسار کاستگلیون

از این که بلک جید از چیزی که به نظر او بی ادبی به نظر می رسید، توهین نکرد، متعجب شد

شوخی •وقتی بلک جید به اهمیت دستمال‌ها فکر می‌کرد، به نوبت خوشحال و غمگین می‌شد: خوشحال چون پائو یو عمیق‌ترین افکار او را می‌خواند و غمگین، زیرا فکر می‌کرد که آیا آنچه در افکارش بالاترین وجود داشت برآورده می‌شود یا نه.

کلیدهای اغواگری

به این ترتیب با خود به آینده و گذشته فکر می کرد، نمی توانست بخوابد.

علیرغم اعتراض فاخته بنفش، او چراغ خود را روشن کرد و شروع به سرودن یک سری رباعی کرد و آنها را مستقیماً روی دستمالهایی که پائو یو فرستاده بود نوشت.

وقتی بچه بودیم حواس ما خیلی فعال تر بود. سرهنگ

یا یکی سبب بازی. بدید یا یک منظره مانند سیرک، ما را در هیجان فرو می برد. یک بو یا یک صدا می تواند ما را مجذوب خود کند. در بازی‌هایی که ما ایجاد کردیم، بسیاری از آنها چیزی را در دنیای بزرگسالان در مقیاس کوچک‌تر بازتولید می‌کنند، چه لذتی از هماهنگ کردن هر جزئیات می‌بردیم. ما متوجه همه چیز شدیم.

با افزایش سن، حواس ما ضعیف می شود. ما دیگر آنقدرها متوجه نمی شویم، زیرا دائماً برای انجام کارها عجله داریم تا به کار بعدی برویم. در اغواگری همیشه سعی می کنید هدف را به لحظات طلایی دوران کودکی برگردانید. کودک کمتر منطقی است، راحت تر فریب می خورد. کودک نیز بیشتر با لذت های حواس سازگار است. بنابراین، وقتی اهداف شما با شما هستند، هرگز نباید به آنها احساسی بدهید که در دنیای واقعی، جایی که همه ما عجله دارند، بی رحمانه، برای خودمان بیرون می آییم. شما باید عمداً سرعت کارها را کاهش دهید و آنها را به دوران ساده جوانی خود بازگردانید. جزئیاتی که شما هماهنگ می‌کنید -رنگ‌ها، هدایا، مراسم‌های کوچک -حواس آنها را هدف قرار می‌دهد، به لذت کودکانه‌ای که ما از جذابیت‌های فوری دنیای طبیعی می‌بریم. حواسشان پر از د

-TSA O HSUEH CHIN،

رویای اتاق قرمز،

ترجمه شده توسط CHI-CHE N

وانگ

چیزهای سبک، کمتر توانایی عقل و عقلانیت را دارند. به جزئیات توجه کنید و خواهید دید که سرعت کمتری دارید. اهداف شما روی چیزی که ممکن است دنبالش باشید (محبت های جنسی، قدرت و غیره) تمرکز نمی کنند، زیرا شما بسیار با ملاحظه و توجه به نظر می رسید. در قلمرو حواس کودکانه ای که آنها را در بر می گیرید، آنها این حس واضح را دریافت می کنند که شما آنها را در چیزی متمایز از دنیای واقعی درگیر می کنید -یک عنصر ضروری برای اغواگری. به یاد داشته باشید: هرچه بیشتر مردم را به تمرکز روی چیزهای کوچک ترغیب کنید، کمتر متوجه مسیر بزرگتر شما خواهند شد. اغواگری سرعت آهسته و هیپنوتیزمی یک مراسم را به خود می گیرد که در آن جزئیات اهمیت بالایی دارند و لحظات پر از مراسم هستند.

در قرن هشتم چین، امپراتور مینگ هوانگ نگاهی اجمالی به یک زن جوان زیبا انداخت که موهای خود را در کنار یک استخر امپراتوری شانه می کرد. نام او یانگ کوئی فی بود و با وجود اینکه صیغه پسر امپراتور بود، باید او را برای خود می داشت. از آنجایی که او امپراتور بود، هیچ بدنی نتوانست جلوی او را بگیرد. امپراطور مردی عملی بود -او صیغه های زیادی داشت و همه آنها جذابیت های خود را داشتند، اما او هرگز سر خود را بر سر یک زن از دست نداده بود. اما یانگ کوئی فی متفاوت بود. بدن او شگفت انگیزترین عطر را متصاعد می کرد. او لباس‌هایی می‌پوشید که از صاف‌ترین پارچه‌های ابریشمی ساخته شده بودند، که هر کدام بسته به فصل با گل‌های مختلف گلدوزی شده بودند. در راه رفتن به نظر می رسید که او شناور است و قدم های کوچکش زیر لباسش نامرئی است. او

Machine Translated by Google

به کمال می رقصید، به افتخار او آهنگ هایی می نوشت که او با شکوه می خواند، نگاهی به او داشت که خونش را از اشتیاق به جوش می آورد. او به سرعت مورد علاقه او شد.

یانگ کوئی فی امپراتور را به حواس پرتی سوق داد. برای او قصرهایی ساخت، تمام وقتش را با او گذراند، هر هوس او را راضی کرد. دیری نگذشت که پادشاهی او ورشکسته و ویران شد. یانگ کوئی فی یک اغواگر باهوش بود که تأثیر مخربی بر همه مردانی که از مسیر او عبور کردند، داشت. راه های زیادی وجود او را مجذوب خود می کرد -رایحه ها، صداها، حرکات، گفتگوی شوخ، نگاه های هنرمندانه، لباس های گلدوزی شده. این جزئیات لذت بخش، یک پادشاه قدرتمند را به نوزادی پریشان تبدیل کرد.

از زمان‌های بسیار قدیم، زنان می‌دانستند که در درون مردی که ظاهراً خوددارتر است، حیوانی وجود دارد که می‌توانند با پر کردن حواس او با فریب‌های فیزیکی مناسب، او را هدایت کنند. نکته کلیدی این است که تا آنجا که ممکن است در بسیاری از جبهه ها حمله کنید. صدایت، حرکاتت، راه رفتنت، لباست، نگاهت را نادیده نگیر. برخی از جذاب‌ترین زنان تاریخ، قربانیان خود را چنان با جزئیات شهوانی پرت کرده‌اند که مردان متوجه نمی‌شوند که همه اینها یک توهم است.

از دهه 1940تا اوایل دهه 1960، پاملا چرچیل هریمن مجموعه ای از روابط با برخی از برجسته ترین و ثروتمندترین مردان جهان داشت: اوریل هریمن (که سال ها بعد با او ازدواج کرد)، جیانی آنیلی (وارث ثروت فیات)، بارون الی دو روچیلد. چیزی که این مردان را به خود جذب می کرد و آنها را در هیجان نگه می داشت، زیبایی یا نسب یا شخصیت زنده او نبود، بلکه توجه فوق العاده او به جزئیات بود. با نگاه دقیق او شروع شد که به تک تک کلمات شما گوش می داد و ذائقه شما را جذب می کرد. هنگامی که او راه خود را به خانه شما پیدا می کرد، آن را با گل های مورد علاقه شما پر می کرد، از سرآشپزتان می خواست آن غذایی را که فقط در بهترین رستوران ها چشیده اید بپزد. به هنرمندی اشاره کردید که دوست داشتید؟ چند روز بعد آن هنرمند در یکی از مهمانی های شما شرکت خواهد کرد. او تیکه های مناسبی برای شما پیدا کرد، با لباسی که بیشتر از همه شما را خوشحال می کرد یا هیجان زده می کردید، و این کار را بدون اینکه شما یک کلمه بگویید انجام داد -جاسوسی کرد، اطلاعاتی را از اشخاص ثالث جمع آوری کرد، شنید که شما با شخص دیگری صحبت می کنید. توجه هریمن به جزئیات تأثیر مست کننده ای بر تمام مردان زندگی او داشت. وجه مشترکی با نوازش یک مادر داشت تا نظم و آسایش را در زندگی آنها ایجاد کند و به نیازهای آنها رسیدگی کند. زندگی سخت و رقابتی است. توجه به جزئیات به گونه ای که برای طرف مقابل آرامش بخش باشد، آنها را به شما وابسته می کند. نکته کلیدی این است که نیازهای آنها را به گونه ای بررسی کنید که خیلی واضح نباشد، به طوری که وقتی دقیقاً حرکات درست را انجام می دهید، عجیب به نظر می رسد، گویی ذهن آنها را خوانده اید. این یک راه دیگر برای بازگرداندن اهداف شما به دوران کودکی است، زمانی که تمام نیازهای آنها برآورده شد.

از نظر زنان در سراسر جهان، رودولف والنتینو به عنوان معشوق بزرگ در بسیاری از دهه 1920سلطنت کرد. ویژگی های پشت جذابیت او قطعاً شامل چهره زیبا و تقریباً زیبای او، مهارت های رقصیدن او، و رگه های عجیب و غریب هیجان انگیز از ظلم او بود. اما شاید دوست‌داشتنی‌ترین ویژگی او رویکرد زمان‌بر او به خواستگاری بود. فیلم‌های او او را نشان می‌دادند که زنی را به آرامی و با جزئیات دقیق اغوا می‌کند -برای او گل می‌فرستد (انتخاب تنوع برای مطابقت با روحیه‌ای که می‌خواست.

Machine Translated by Google

القاء کردن)، دست او را می گیرند، سیگارش را روشن می کنند، او را به مکان های عاشقانه همراهی می کنند، او را روی زمین رقص هدایت می کنند. این‌ها فیلم‌های صامت بودند و مخاطبانش هرگز نتوانستند صحبت‌های او را بشنوند -همه اینها در ژست‌های او بود. مردان به شدت از او متنفر شدند، زیرا همسران و دوست دخترانشان اکنون انتظار درمان آهسته و دقیق والنتینو را داشتند.

والنتینو رگه ای زنانه داشت. گفته می شد که او زنی را به همان شکلی که زن دیگر دوست می دارد، جلب می کند. اما لازم نیست زنانگی در این رویکرد برای اغواگری شکل بگیرد. در اوایل دهه ،1770 شاهزاده گریگوری پوتمکین رابطه ای را با امپراطور کاترین کبیر روسیه آغاز کرد که قرار بود سال ها طول بکشد. پوتمکین مردی مرد بود و اصلاً خوش تیپ نبود. اما او پیر شد تا با کارهای کوچک زیادی که انجام داد، قلب ملکه را به دست آورد و مدت ها پس از شروع رابطه به این کار ادامه داد. او را با هدایای شگفت‌انگیز خراب کرد، از نوشتن نامه‌های طولانی او خسته نشد، انواع سرگرمی‌ها را برای او ترتیب داد، برای زیبایی او آهنگ ساخت. با این حال او جلوی او پابرهنه، موهای شانه نشده، لباس های چروکیده به نظر می رسید. هیچ نوع سر و صدایی در توجه او وجود نداشت، که، با این حال، روشن می کرد که او برای او تا انتهای زمین خواهد رفت. حواس زن بهتر از حواس مرد است. برای یک زن، جذابیت شهوانی آشکار یانگ کوئی فی بیش از حد عجولانه و مستقیم به نظر می رسد. با این حال، معنای آن این است که تنها کاری که مرد واقعاً باید انجام دهد این است که آن را به آرامی انجام دهد و اغواگری را به مراسمی پر از انواع کارهای کوچکی که باید برای هدفش انجام دهد تبدیل کند. اگر وقت بگذارد، او را مجبور می کند که از دستش غذا بخورد.

همه چیز در اغوا نشانه است و چیزی جز لباس. این طور نیست که شما باید جالب، شیک یا تحریک آمیز لباس بپوشید، بلکه باید برای هدف خود لباس بپوشید -باید مطابق با سلیقه هدف خود باشید.

هنگامی که کلئوپاترا مارک آنتونی را اغوا می کرد، لباس او وقاحتاً جنسی نبود. او به عنوان یک الهه یونانی لباس می پوشید، زیرا ضعف او را برای چنین چهره های جذاب می دانست. مادام دو پومپادور، معشوقه شاه لویی پانزدهم، ضعف پادشاه و کسالت مزمن او را می دانست. او مدام لباس‌های مختلف می‌پوشید، نه تنها رنگ، بلکه سبک آن‌ها را تغییر می‌داد، و برای چشمان شاه مهمانی دائمی می‌داد. پاملا هریمن در مدهایی که می پوشید، تسلیم شده بود، که مناسب نقش او به عنوان یک گیشا جامعه بالا بود و نشان دهنده ذائقه هوشیار مردانی بود که او اغوا می کرد. کنتراست در اینجا به خوبی کار می کند: در محل کار

یا در خانه، ممکن است بی‌تفاوت لباس بپوشید -برای مثال مریلین مونرو در خانه شلوار جین و تی‌شرت می‌پوشید -اما وقتی با هدف قرار می‌گیرید، چیز مفصلی می‌پوشید، انگار که لباسی به تن می‌کنید. دگرگونی Cin derellaشما هیجان و این احساس را ایجاد می کند که فقط برای شخصی که با او هستید کاری انجام داده اید. هر زمان که توجه شما فردی باشد (برای هیچ کس دیگری چنین لباسی نمی پوشید)، بی نهایت اغوا کننده تر است.

در دهه ،1870ملکه ویکتوریا خود را مورد تشویق بنجامین دیس رایلی، نخست وزیر خودش قرار داد. سخنان دیزرائیلی تملق آمیز و شیوه او تداعی کننده بود. او همچنین برای او گل، ولنتاین، هدایایی فرستاد -اما نه هر گل یا هدایایی، آن چیزی که بیشتر مردان می فرستادند. گل ها پامچال بودند، نمادی از دوستی ساده و در عین حال زیبای آنها. از آن زمان به بعد، هر وقت ویکتوریا گل پامچال را می دید، به دیزرائیلی فکر می کرد. یا او این کار را می کرد

Machine Translated by Google

در ولنتاین بنویسید که او، «دیگر نه در غروب، بلکه در گرگ و میش وجودش، باید با یک زندگی پر از اضطراب و زحمت مواجه شود؛ اما این نیز عاشقانه‌ای دارد، وقتی به یاد می‌آورد که برای بخشنده‌ترین چیزها تلاش می‌کند. باش!" یا ممکن است یک جعبه کوچک برای او بفرستد، بدون کتیبه، اما با قلبی که با یک فلش در یک طرف و کلمه "Fideliter" یا "Fithfully" در طرف دیگر چسبانده شده است. ویکتوریا عاشق دیزرائیلی شد.

یک هدیه دارای قدرت اغواگری بی‌نظیری است، اما خود شی از ژست، و اندیشه یا احساس ظریفی که منتقل می‌کند، اهمیت کمتری دارد. شاید انتخاب مربوط به چیزی از گذشته هدف باشد، یا نماد چیزی بین شما باشد، یا صرفاً نشان‌دهنده طولی باشد که برای خشنود کردن آن خواهید رفت. این پولی که دیزرائیلی خرج کرد نبود که ویک توریا را تحت تأثیر قرار داد، بلکه زمانی بود که او برای یافتن چیز مناسب یا انجام حرکت مناسب صرف کرد. هدایای گران قیمت هیچ احساسی ندارند. آنها ممکن است به طور موقت گیرنده خود را هیجان زده کنند، اما به سرعت فراموش می شوند، زیرا کودک یک اسباب بازی جدید را فراموش می کند. شیئی که نشان دهنده توجه بخشنده خود است دارای یک قدرت احساسی است که هر بار که صاحبش آن را می بیند دوباره ظاهر می شود.

در سال 1919، نویسنده و قهرمان جنگ ایتالیایی، گابریله دآنونزیو، موفق شد گروهی از پیروان را گرد هم آورد و شهر فیومه، در سواحل آدریاتیک (اکنون بخشی از اسلوونی) را تصرف کند. آنها دولت خود را در آنجا تأسیس کردند که بیش از یک سال دوام آورد. D'Annunzio مجموعه ای از نمایش های عمومی را آغاز کرد که قرار بود بر سیاستمداران جاهای دیگر تأثیر بسزایی داشته باشد. او از بالکن مشرف به میدان اصلی شهر که مملو از بنرهای رنگارنگ، پرچم ها، نمادهای مذهبی بت پرست و شب ها مشعل بود، برای مردم سخنرانی می کرد. سخنرانی ها با راهپیمایی دنبال می شد. گرچه دآنونزیو اصلاً فاشیست نبود، اما کاری که او در فیومه انجام داد به‌شدت بر بنیتو موسولینی تأثیر گذاشت، که سلام‌های رومی‌اش، استفاده از نمادها و شیوه سخنرانی‌اش را به عاریت گرفت. از آن زمان چنین عینک هایی توسط دولت ها در همه جا، حتی دولت های دموکراتیک، استفاده شده است. تصور کلی آنها ممکن است بزرگ باشد، اما این جزئیات هماهنگ است که آنها را به کار می‌اندازد - تعداد حواس آنها، تنوع احساساتی که برمی‌انگیزند. شما قصد دارید حواس مردم را پرت کنید، و هیچ چیز به اندازه انبوهی از جزئیات حواس پرت کننده تر نیست -آتش بازی، پرچم ها، موسیقی، یونیفرم ها، سربازان راهپیمایی، احساس جمعیت در کنار هم. درست فکر کردن سخت می شود، به خصوص اگر نمادها و جزئیات احساسات میهن پرستانه را تحریک کنند.

در نهایت، کلمات در اغواگری مهم هستند و قدرت زیادی برای گیج کردن، منحرف کردن و تقویت غرور هدف دارند. اما چیزی که در درازمدت بیشتر اغوا کننده است، چیزی است که نمی گویید، چیزی است که به طور غیرمستقیم با آنها ارتباط برقرار می کنید. کلمات به راحتی می آیند و مردم به آنها بی اعتماد می شوند. هر کسی می تواند کلمات درست را بیان کند. و هنگامی که آنها گفته می شوند، هیچ چیز الزام آور نیست، و حتی ممکن است به طور کلی فراموش شوند. ژست، هدیه متفکرانه، جزئیات کوچک بسیار واقعی تر و اساسی تر به نظر می رسند. آنها همچنین بسیار جذاب تر از کلمات بلند در مورد عشق هستند، دقیقاً به این دلیل که از طرف خودشان صحبت می کنند و اجازه می دهند افراد اغوا شده بیشتر از آنچه که وجود دارد در آنها بخوانند. هرگز به کسی نگو که چه احساسی داری؛ اجازه دهید آنها آن را در ظاهر و عملکرد شما حدس بزنند. این زبان قانع کننده تر است.

Machine Translated by Google

نماد: ضیافت. آ

جشنی به افتخار شما تدارک دیده شده است. همه چیز دارد

به طور مفصل هماهنگ شده است -گل ها، تزئینات، انتخاب

مهمانان، رقصنده ها، موسیقی، غذای پنج وعده ای، پایان

شراب کم جریان ضیافت زبانت را شل می کند،

و همچنین بازدارندگی های شما

واژگونی

اینجا معکوس نیست جزئیات برای هر اغوای موفق ضروری است، و

نمی توان نادیده گرفت.

تی

Machine Translated by Google

12

حضور خود را شاعرانه کنید

چیزهای مهم زمانی اتفاق می‌افتند که هدف شما باشد

تنها هستند: کوچکترین احساس آرامشی که

شما آنجا نیستید و همه چیز تمام شده است. فا

میلیاریت و نوردهی بیش از حد باعث خواهد شد

این واکنش گریزان بمان، پس،

به طوری که وقتی شما دور هستید، آنها

مشتاق دیدار دوباره شما خواهد بود و

شما را فقط با

افکار خوشایند آنها را اشغال کند

ذهن با تغییر یک هیجان

حضور با دیس باحال

لحظات پر شور

به دنبال غیبت های محاسبه شده

خودتان را با شاعرانه همراه کنید

تصاویر و اشیاء، به طوری که وقتی

آنها به شما فکر می کنند، آنها شروع به دیدن می کنند

شما از طریق یک هاله ایده آل. را

بیشتر در ذهن آنها شکل می گیرد،

بیشتر آنها شما را در اغوا کننده قرار می دهند

فانتزی ها این خیالات را با ظرافت تغذیه کنید

ناهماهنگی و تغییر در رفتار شما.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

حضور / غیبت شاعرانه

در سال ،1943ارتش آرژانتین دولت را سرنگون کرد. یک محبوب

سرهنگ چهل و هشت ساله، خوان پرون، به عنوان وزیر کار و امور اجتماعی منصوب شد. پرون بیوه ای بود که به دختران جوان علاقه داشت. در زمان انتصاب او با نوجوانی درگیر بود که او را به عنوان دخترش به همه معرفی کرد.

یک شب در ژانویه ،1944پرون در میان دیگر رهبران نظامی در استادیوم بوئنوس آیرس نشسته بود و در جشنواره هنرمندان شرکت می کرد. دیر وقت بود و چند صندلی خالی در اطرافش بود. از ناکجاآباد دو بازیگر جوان زیبا از او اجازه خواستند تا بنشینند. آیا آنها شوخی می کردند؟ او خوشحال خواهد شد. او یکی از بازیگران زن را شناخت -اوا دوارته، ستاره سریال‌های رادیویی بود که عکسش اغلب روی جلد روزنامه‌ها به صورت یک دختر شاعرانه بود. بازیگر دیگر جوانتر و زیباتر بود، اما از او بود که پرون نتوانست چشمش را از اوا که با سرهنگ دیگری صحبت می کرد، بردارد. همانطور که او می‌خواهد پیش می‌رود -او هست و او واقعاً نوع او نبود. او بیست و چهار ساله بود، خیلی پیرتر از آن بود که بقایای او به عنوان یک جشره‌باز باقی بماند. طعم؛ او نسبتاً شیک پوشیده بود، و چیزی کمی پخی در شاعر کردن خود به شیوه او وجود داشت. اما او گهگاه به او نگاه می‌کرد و نگاه هیجان‌زده‌اش به دختر هنر است. به او. برای لحظه ای نگاهش را برگرداند و نگاه بعدی متوجه شد که او صندلی خود را عوض کرده و کنار او نشسته است. آنها آرشیو آرژانتین بودند. به صدا خود را به او نزدیک کرد. او را به تنگ دست و کلمات را آهسته بر زبان روی پشت‌بام هر چه او گفت، دقیقاً همان را گفت. او حضور شما متشکرم."

. .

-سورن کیرکگارد،

اغواگر اغوا.

ترجمه هاوارد وی.

EDNA H. HONG; وHONG;

چه چیز دیگری؟ اگر بیرون است، روی

بستر می‌خوابد. ۷ویکتور خود را

محاط‌تر از آن است. می‌کوفت وقتی اینکه

گوش‌های تیزبین اطرافیانتان را روباه کنید

۱ -هوشمندانه هر عبارت ۱را با ظرافت‌های

مبهم معما کنید. اگر او به آرامی در حال

قدم‌زدن، ۶ نشستن و خلاص، شما شود

در آنجا قدم بزنید ۱ -سرعت خود را به

سرعت او تغییر دهید، به جلو بروید، پشت

سرش بیایید. ۱ دور و بر کند تند بچرخید.

جستجو باشید. -زنان رنج‌کشیده و خیابان

بین خود، شخص خود را مسواک بزنید

۱به مدت طولانی از او عبور کنید. هرگز

نباید شکست بخوری ۱

در چند روز بعد، اوا موفق شد از شر "دختر" پرون خلاص شود و خود را در آپارتمان او مستقر کند. به هر طرف که می‌چرخید، او آنجا بود، برای او که در سرسرا می‌کوفت وقتی اینکه مریض بود از او مراقبت می‌کرد، در مورد سیاست نصیحتش می‌کرد.

چرا اجازه داد او بماند؟ معمولاً او با یک دختر جوان سطحی برخورد می کرد، سپس وقتی به نظر می رسید که او بیش از حد به اطراف چسبیده است، او را نشر سونتاگ خلاص می شود. اما هیچ چیز سطحی در مورد اوا وجود نداشت. با گذشت زمان او متوجه شد که به احساسی که او به او می دهد معتاد شده است. او به شدت وفادار بود، هر ایده او را منعکس می کرد و بی انتها او را پف می کرد. او در حضور او مردانه‌تر احساس می‌کرد، همین بود، و قدرتمندتر -او را به رهبر ایده‌آل کشور تبدیل می‌کرد و باورش بر او تأثیر گذاشت. او مانند زنان تصنیف‌های تانگو بود که او بسیار دوست داشت، -زنان رنج‌کشیده و خیابان که به مادران مقدس تبدیل شدند و از مردان خود مراقبت می‌کردند. پرون هر روز او را می دید، اما هرگز احساس نکرد که او را کاملا می شناسد. یک روز نظرات او کمی زشت بود، روز بعد او بود

Machine Translated by Google

خانم کامل او ریکا نگرانی به دلش تا خیر او شوی \ خواسته با ازدواج کند، و با او هرگز نمی توانیم با او ازدواج کند. او 1945، پرون از سمت خود برکنار شد و به زندان افتاد. بازیگری بود به گذشته مشکوک: سرمشق های دیگر فقط به دلیل درگیری او با او رشوه شده بودند. با این حال، ماجرا ادامه پیدا کرد.

سرنوشت او را به دلیل فاشیست خواهد کرد او می تواند قدرت مطلق او را به نظامی برساند. به نظر می رسد که چه کسی بر او تأثیر کامل دارد. این اولین بار در تقریبا دو علامت بود. \وقتی چند سالی واقعاً تنها بود و واقعاً از اوا جدا شد، تشویق کنید. ناگهان احساس کرد که رقصنده مرد در حالی که احساسات جدید او را فراگرفته است، روی او می‌چرخد: او عکس‌های او را به تمام دیوار چسباند. در خارج، اعتصابات گسترده ای برای اعتراض به زندانی شدن او سازماندهی می شد، اما تنها چیزی که او می توانست به آن فکر کند، ایوا بود. او یک قدیس، یک زن سرنوشت ساز، یک قهرمان بود. او به او نوشت: "فقط جدای از عزیزان است که می توانیم محبت خود را بسنجیم. از روزی که تو را ترک کردم...

قهرمان، \برای نقش هر عاشق تشویق کنید. \چه زمانی

او می‌رود، تو هم برو ، اما تا زمانی که او می‌رود، آنجا بنشین: \به میل معشوقه‌ات وقت تلف کن. .

\گرفتن . .

او به شما عادت کرده است \عادت کلید است، تا زمانی که به آن دست یابید از هیچ دردسری دریغ نکنید. \بگذار همیشه تو را در اطراف ببیند، همیشه حرفهایت را بشنود \شب و روز چهره خود را به او نشان بده. \وقتی مطمئن هستید که از دست می‌دهید، وقتی غیبت شما \به نظر می‌رسد مطمئناً باعث او می‌شود

نتوانستم دل

غتنگلیم را آرام کنم من پر از خاطره توست.» حالا به او .

قول داد که با او ازدواج کند.

شدت اعتصابات افزایش یافت. پس از هشت روز، پرون از زندان آزاد شد. او بلافاصله با ایوا ازدواج کرد. چند ماه بعد او به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. اوا به عنوان بانوی اول در مراسم ایالتی با لباس ها و جواهرات تا حدی شیک خود شرکت می کرد. او به عنوان یک بازیگر سابق با کمد لباس بزرگ دیده می شد.

سپس، در سال ،1947او را برای یک تور اروپا ترک کرد، و آرژانتینی ها همه حرکت های او را دنبال کردند

داشتند. در اسپانیا، جایی که دو اسپانیایی از او استقبال کردند، او اشک ریخت و شگفت زده شد. آیا شما به او محبت \خوب او روح آرژانتینی را نشان می دهد، سادگی نجیب آن، استعداد آن برای خاک خشک شده این درام را خیس می کند. چند هفته بعد وقتی برگشت، باران او را غرق کردند. حضور دمقوفون توجهی به فیلیپس نکرد. بیش از هیجان خفیف؛ \دریاتوردی او باعث آتش سوزی در قلب او شد. \"پنه لوپه" از غیبت اولیس حیله گر گرفتار شد \ "پرونسیلوس" در خارج از کشور ساخته شد

اوا نیز در طول سفرش به اروپا تغییر کرده بود: حالا موهای بلوند رنگ‌شده‌اش را در یک شینیون کشیده بودند و کت و شلوارهای دوخت می‌پوشید. این یک نگاه جدی بود که در خور زنی بود که قرار بود ناجی فقرا شود.

به زودی تصویر او در همه جا دیده می شد -حروف اول او روی دیوارها، ملحفه ها، حوله های بیمارستان های فقرا. نمایه او روی پیراهن‌های یک تیم فوتبال از فقیرترین بخش آرژانتین، که او از باشگاهش رنج می‌برد. چهره خندان غول پیکر او که دو طرف ساختمان ها را پوشانده است. از آنجایی که یافتن چیزهای شخصی در مورد او غیرممکن شده بود، انواع فانتزی ها درباره او شروع به ظهور کردند. و هنگامی که سرطان زندگی او را کوتاه کرد، در سال ،1952در سن سی و سه سالگی (سن مسیح که درگذشت)، کشور ماتم گرفت. میلیون ها نفر از کنار بدن مومیایی شده او عبور کردند.

سوختگی لائودامیا \کوتاه

هر چند جدایی بهترین کار را دارد: زمان محبت ها را از بین می برد، عشق غایب محو می شود، عشق جدیدی جای آن را می گیرد. \با دوری منلائوس، بی میلی هلن به خوابیدن \به تنهایی او را به تختخواب گرم مهمانش هدایت کرد. دیوانه بودی منلائوس؟

او دیگر بازیگر رادیو، همسر، بانوی اول نبود، بلکه اویتا، یک قدیس بود.

هنر عشق، ، -OVID

ترجمه شده توسط پیتر گرین

تفسیر. اوا دوارته فرزند نامشروعی بود که در فقر بزرگ شده بود، به بوئنوس آیرس گریخت تا بازیگر شود و برای زنده ماندن و پیشرفت در دنیای تئاتر مجبور به انجام کارهای کثیف بسیاری شد. رویای او فرار از همه محدودیت‌های آینده‌اش بود، زیرا او در »درباره تولد عشق «بود . پرون قربانی کامل بود. او خود را یک رهبر بزرگ تصور می کرد، اما واقعیت این بود که او به سرعت در حال تبدیل شدن به یک پیرمرد بداخلاق بود که آنقدر ضعیف بود که نمی توانست خود را بالا ببرد. اوا شعر را به او تزریق کرد

در روح اتفاق می افتد: .1 •تحسین.
.2 •شما

فکر کنید، "کوه کردن آن لذت بخش است

Machine Translated by Google

زندگی زبان او شکوفا و نمایشی بود. او او را با توجه احاطه کرد، در واقع تا حد خفگی، اما خدمت وظیفه‌آمیز یک زن به یک مرد بزرگ، تصویری کلاسیک بود، و در تعداد بی‌شماری پسران تانگو بال جشن گرفته می‌شد. با این حال او موفق شد مانند ستاره‌ای که همیشه روی پرده می‌بینید، اما واقعاً نمی‌دانید، گریزان، مرموز باقی بماند. و هنگامی که پرون سرانجام تنها بود، در زندان، این تصاویر و تداعی های شاعرانه در ذهن او پدیدار شد. او را دیوانه وار ایده آل کرد. تا آنجا که به او مربوط می شد، او دیگر بازیگری با گذشته ای تلخ نبود . او یک ملت را به همین ترتیب اغوا کرد. راز حضور شاعرانه دراماتیک او، همراه با لمس فاصله ای گریزان بود. با گذشت زمان، هر چه می خواستی در او می دیدی. تا به امروز مردم در مورد اینکه ایوا واقعاً چه شکلی بود خیال پردازی می کنند.

این خواهد بود که او را ببوسید، او را ببوسید.» و بنابراین .3 •امید.

. . بر. .

زن واقعاً باید تسلیم شود، برای نهایت لذت جسمانی. حتی محتاط ترین زنان هم سرخ می شوند

به سفیدی چشمانشان در این لحظه امید.

شور و شوق آنقدر قوی است و لذت آنقدر تیز است که بی تردید به خود خیانت می کنند. .4 •عشق متولد می شود. دوست داشتن یعنی لذت بردن از دیدن، لمس کردن و حس کردن با تمام حواس، تا جایی که ممکن است، یک شی دوست داشتنی که در ازای آن عشق می ورزد. .5 •اولین تبلور شروع می شود. اگر مطمئن هستید که یک زن شما را دوست دارد، خوشحال کننده است که او را به او وقف کنید

آشنایی اغواگری را از بین می برد. این به ندرت در اوایل اتفاق می افتد. چیزهای زیادی برای یادگیری در مورد یک فرد جدید وجود دارد. اما زمانی که هدف شروع به ایده آل سازی و خیال پردازی در مورد شما کرده است، ممکن است نقطه میانی به دست بیاید و متوجه شود که شما آن چیزی نیستید که او فکر می کرد. آن طور که برخی تصور می کنند، مسئله زیاد دیده شدن، زیاد در دسترس بودن نیست. در واقع، اگر اهداف شما به ندرت شما را می بینند، چیزی برای تغذیه به آنها نمی دهید و ممکن است توجه آنها توسط شخص دیگری جلب شود. شما باید ذهن آنها را مشغول کنید. این بیشتر به موضوع بیش از حد سازگار، بیش از حد آشکار، بیش از حد انسانی و واقعی است. تار شما نمی تواند شما را ایده آل کند، اگر آنها چیزهای زیادی در مورد شما بدانند، اگر شروع کنند شما را بسیار انسانی ببینند. نه تنها باید فاصله‌ای را حفظ کنید، بلکه باید چیزی خارق‌العاده و شگفت‌انگیز در شما وجود داشته باشد که انواع احتمالات لذت‌بخش را در ذهن آنها ایجاد کند. احتمالی که ایوا داشت این احتمال بود که او و همان چیزی بود که در فرهنگ آرژانتین به عنوان زن ایده‌آل تلقی می‌شد -فداکار، مادرانه، قدیس -اما تعدادی ایده‌آل شاعرانه وجود دارد که می‌توانید سعی کنید آن را مجسم کنید. جوانمردی، ماجراجویی، عاشقانه و غیره به همان اندازه قدرتمند هستند، و اگر از آنها در مورد خود دمی داشته باشید، می توانید آنقدر شعر در هوا دمید که ذهن مردم را پر از فانتزی ها و رویاها کند. به هر قیمتی که شده، باید چیزی را تجسم کنید، حتی اگر فحشا و شیطانی باشد. هر چیزی برای جلوگیری از لکه دار بودن آشنایی و اشتراک.

هزار کمال و با رضایت بی نهایت نعمت هایت را بشمارم. در پایان شما به شدت زیاده روی می کنید و او را چیزی می دانید که از بهشت افتاده است، هنوز ناشناخته است، اما مطمئناً مال شماست.

•

یک معشوق را نزد او بگذار

بیست و چهار ساعت فکر می کنند، و این چیزی است که اتفاق خواهد افتاد: •در معادن نمک سالزبورگ، آنها یک شاخه زمستانی بدون برگ را به داخل یکی از کارخانه های متروکه می اندازند. دو یا سه ماه بعد آن را می‌کشند که با الف

> چیزی که من نیاز دارم زنی است که چیزی باشد، هر چیزی. خیلی زیبا یا خیلی مهربون یا در آخرین راه خیلی بد. خیلی شوخ یا خیلی احمقانه، اما چیزی.
>
> -آلفرد د موست

رسوب درخشان کریستال ها

کوچکترین شاخه، بزرگتر از پنجه یک زن پاره شده، با کهکشانی از الماس های درخشان پوشیده شده است. شاخه اصلی دیگر قابل تشخیص نیست. •آنچه من تبلور نامیده ام یک فرآیند ذهنی است که از هر اتفاقی که می افتد، شواهد جدیدی از کمال معشوق می گیرد.

کلیدهای اغواگری

همگی تصویری از خود دارند که چاپلوس‌تر از حقیقت است: ما خود را سخاوتمندتر، فداکار، صادق‌تر، مهربان‌تر، باهوش‌تر یا خوش‌نظرتر از آنچه هستیم می‌دانیم. برای ما بسیار دشوار است که در مورد محدودیت های خود با خود صادق باشیم. ما نیاز مبرمی به ایده آل کردن خود داریم. همانطور که نویسنده آنجلا کارتر بیان می کند، ما ترجیح می دهیم خود را با فرشتگان هماهنگ کنیم تا با نخستی های برتر که در واقع از آنها نشات گرفته ایم.

ما

•مرد عاشق . . یکی.

هر کمالی را در مورد عشق خود می بیند، اما توجه او مستوجب است

Machine Translated by Google

این نیاز به ایده آل کردن به درگیری های عاشقانه ما نیز تسری پیدا می کند، زیرا وقتی عاشق می شویم یا تحت طلسم شخص دیگری قرار می گیریم، بازتابی از خودمان می بینیم. انتخابی که در تصمیم‌گیری برای درگیر شدن با شخص دیگری انجام می‌دهیم، چیزی مهم و صمیمی را در مورد ما آشکار می‌کند: ما در مقابل اینکه خودمان را به‌عنوان کسی که ارزان‌قیمت، بد مزه یا بی‌مزه است ببینیم، مقاومت می‌کنیم، زیرا این موضوع به شکل بدی بر شخصیت ما منعکس می‌شود. علاوه بر این، ما اغلب به احتمال زیاد عاشق کسی می شویم که به نوعی به ما شباهت دارد. اگر این فرد ناقص باشد یا بدتر از همه معمولی باشد، در این صورت چیزی ناقص و معمولی در مورد ما وجود دارد. نه، به هر قیمتی که شده است، حداقل به خاطر عزت نفس خود، باید عزیزان را بیش از حد ارزش گذاری و ایده آل کرد. علاوه بر این، در دنیایی که خشن و پر از ناامیدی است، بسیار لذت بخش است که بتوانید درباره شخصی که با او درگیر هستید خیال پردازی کنید.

بعد از مدتی سرگردان شوید زیرا از هر چیزی یکنواخت خسته می شود، حتی از خوشبختی کامل. این همان چیزی است که بعداً برای تثبیت توجه اتفاق می افتد: .6 •شک

او ملاقات می کند

مرگ. با بی تفاوتی، سردی یا حتی عصبانیت اگر بیش از حد مطمئن به نظر برسد. .

. .

معشوق کمتر از خوشبختی ای که پیش بینی می کرد مطمئن می شود و زمینه های امید خود را در معرض یک بررسی انتقادی قرار می دهد. •او

این کار اغواگر را آسان می کند: مردم می میرند تا به آنها فرصت داده شود درباره شما خیال پردازی کنند. این فرصت طلایی را با افشای بیش از حد خود، یا آنقدر آشنا و پیش پا افتاده شدن از دست ندهید که هدف فانتزی شما را دیگر کاملاً عاشقانه نمی‌کند. اگر شما طوری رفتار کنید که هر کسی را به شما جذب کند، مجبور نیستید یک موقعیت یا شخصیت باشید. این کاملا خسته کننده خواهد بود. بسته به سلیقه قربانی خود می توانید خطرناک، شیطان، حتی تا حدودی مبتذل باشید. اما هرگز نباشید یا دینی یا محدود. در شعر (بر خلاف واقعیت) هر چیزی ممکن است.

سعی می کند با افراط در لذت های دیگر جبران کند، اما آنها را پوچ می بیند. او دستگیر شده است

"او-این را دوست دارد."

خودتان می دانیم که چه کسی هستید و چه آدمی هستید. ممکن است ارائه دهنده باشید، به شما اجازه می‌دهد خود را در زمان تولد شک و تردید داشته باشید. آیا شوقت تنها است یا مرتبط، دایکتا این تصویر را می‌شناسی بهتر بیایید. در کارگاه‌هایی که من تشویق و «تجلوای» از زندگی و داستانی را بیان می‌کند که چگونه در سالزبورگ، اتریش، پس از آن به خود اطمینان می‌داد «او من را دوست دارد». و بدون برگ به اعماق مدروی معدن نمک در تبلور شروع می‌شود تا اواسط زمستان. وقتی این ساخته ماه‌ها بعد بیرون کشیده شد، جذابیت‌های جدیدی را آشکار می‌کرد. سپس با کریستال های دیدنی پوشیده شود. این چیزی است که برای یک عزیز در ذهن ما اتفاق می افتد.

به زودی پس از اینکه تحت طلسم یک فرد قرار می گیریم، هر چند دقیقه یک بار تصاویری را در ذهن

به گفته استاندال، هر چند، دو تبلور وجود دارد. اولین مورد زمانی اتفاق می افتد که ما برای اولین بار با آن شخص ملاقات می کنیم. مورد دوم و مهم‌تر بعداً اتفاق می‌افتد، زمانی که کمی شک به وجود می‌آید -شما به شخص دیگری تمایل دارید، اما آنها از شما فرار می‌کنند، مطمئن نیستید که آنها مال شما هستند. این شک و تردید بسیار مهم است -تخیل شما را دو چندان می کند، روند شاعرانه را عمیق تر می کند. در قرن هفدهم، چنگک بزرگ Duc de Lauzun یکی از دیدنی‌ترین اغوای تاریخ را به وجود آورد -فریبندگی گراند مادمازل، پسر عموی پادشاه لوئی چهاردهم، و ثروتمندترین و قدرتمندترین زن فرانسه. او تخیل او را با چند برخورد کوتاه در دادگاه غلغلک داد و به او اجازه داد تا نگاهی اجمالی به شوخ طبعی، جسارت و رفتار خونسردش بیابد. وقتی تنها بود شروع به فکر کردن به او می کرد. سپس در دادگاه بیشتر با او برخورد می‌کرد و آن‌ها مکالمه یا قدم زدن کمی داشتند. وقتی این ملاقات ها تمام می شد، شک داشت: آیا او به من علاقه مند است یا ندارد؟ این باعث شد که او بیشتر بخواهد او را ببیند تا شک او برطرف شود. او شروع کرد به ایده آل کردن او بدون تناسب با واقعیت، زیرا دوک یک شرور ناسازگار بود.

یک بار دیگر چشم ناامید شک او را سوراخ می کند و او متحیر می ایستد. او نفس کشیدن را فراموش می کند و غر می زند: "اما او مرا دوست دارد؟"

بین شک و تردید و

با خوشحالی، عاشق بیچاره خود را متقاعد می کند که می تواند چنان لذتی را به او بدهد که او در هیچ کجای زمین نمی تواند پیدا کند.

-استندال، عشق،

ترجمه شده توسط گیلبرت و

فروش سوزان

عاشق شدن به طور

خودکار به سمت جنون می رود. به حال خود رها می شود، به افراط می رسد. این را "فاتحان" هر دو جنس به خوبی می دانند. یک بار مال یک زن

به یاد داشته باشید: اگر شما به راحتی به دست آورید، نمی توانید آنقدر ارزش داشته باشید. این است

Machine Translated by Google

سخت است که شاعرانه در مورد کسی که به این ارزانی می آید. اگر پس از علاقه اولیه، روشن کنید که نمی‌توان شما را بدیهی تلقی کرد، اگر کمی شک و تردید را برانگیزید، هدف تصور می‌کند چیزی خاص، بلند و دست نیافتنی در شما وجود دارد. تصویر شما در ذهن طرف مقابل متبلور می شود .

توجه به مرد معطوف است، تسلط او بر او بسیار آسان است

افکار کاملا یک بازی ساده دمیدن گرم و سرد، طلبکاری و تحقیر، حضور و غیاب تمام چیزی است که لازم است. ریتم آن تکنیک مانند یک دستگاه پنوماتیک بر توجه یک زن عمل می کند و با خالی کردن او از تمام دنیا به پایان می رسد. مردم ما چقدر خوب می گویند: «مکیدن حواس»! در واقع: یکی جذب می شود -جذب یک شی! بیشتر «عشق‌ها» با توجه عاشق به این بازی مکانیکی معشوق خلاصه می‌شود. •تنها چیزی که می تواند یک عاشق را نجات دهد یک است

کلئوپاترا می دانست که او واقعاً با هیچ زن دیگری تفاوتی ندارد و در واقع چهره او زیبایی خاصی ندارد. اما او می‌دانست که مردان تمایل زیادی به ارزش‌گذاری بیش از حد یک زن دارند. تنها چیزی که لازم است این است که اشاره کنید که چیز متفاوتی در شما وجود دارد، تا آنها را وادار کنید که شما را با چیزی بزرگ یا شاعرانه مرتبط کنند. او سزار را از ارتباط خود با پادشاهان و ملکه های بزرگ گذشته مصر آگاه کرد. او با آنتونی این فانتزی را ایجاد کرد که از نسل خود آفرودیت است. این مردان نه فقط با یک زن با اراده، بلکه نوعی الهه بودند. ممکن است امروزه انجام چنین تداعی‌هایی دشوار باشد، اما مردم هنوز از ارتباط دادن دیگران با نوعی انجیر فانتزی دوران کودکی لذت عمیقی می‌برند. جان اف کندی خود را به عنوان شخصیتی جوانمرد معرفی کرد -نجیب، شجاع، جذاب. پابلو پیکاسو فقط یک نقاش بزرگ با تشنگی برای دختران جوان نبود، او مینوتور افسانه یونانی یا شخصیت شیطون شیطونی بود که برای زنان بسیار فریبنده است. این پیوندها نباید خیلی زود انجام شود. آنها تنها زمانی قدرتمند می شوند که هدف شروع به درگیر شدن در طلسم شما کند و در برابر پیشنهادات آسیب پذیر باشد. مردی که به تازگی کلئوپاترا را ملاقات کرده بود، انجمن آفرودیت را مضحک می دانست. اما کسی که عاشق می شود تقریباً هر چیزی را باور می کند. ترفند این است که از طریق لباس هایی که می پوشید، چیزهایی که می گویید، مکان هایی که می روید، تصویر خود را با چیزی افسانه ای مرتبط کنید.

شوک خشونت آمیز از بیرون، رفتاری که بر او تحمیل می شود. بسیاری گمان می کنند که غیبت و سفرهای طولانی درمان خوبی برای عاشقان است. توجه کنید که اینها

درمان برای توجه است. دوری از معشوق ما را گرسنگی می کشد

در رمان «یاد چیزهای گذشته» اثر مارسل پروست ، شخصیت سوان به تدریج فریفته زنی می شود که واقعاً همنوع او نیست. او یک زیبایی شناس است و چیزهای ظریف زندگی را دوست دارد. او از طبقه پایین تر، کمتر تصفیه شده، حتی کمی بی مزه است. چیزی که او را در ذهنش شاعرانه می کند، مجموعه ای از لحظات پر نشاط است که با هم به اشتراک می گذارند، لحظاتی که از آن به بعد با او همراه می شود. یکی از اینها کنسرتی در سالنی است که در آن حضور دارند، که در آن او از ملودی کمی در یک سونات مست می شود. هر وقت به او فکر می کند این عبارت کوچک را به یاد می آورد. هدایای کوچکی که او به او داده است، اشیایی که او لمس کرده یا با آنها دست زده است، شروع به فرض زندگی خود می کنند.

توجه به او؛ مانع از برانگیختن مجدد توجه می شود. سفرها، با وادار کردن ما به بیرون آمدن از خود و حل صدها مشکل کوچک، با ریشه کن کردن ما از محیط همیشگی و تحمیل صدها شی غیرمنتظره به ما، موفق می شوند پناهگاه دیوانه را در هم بشکنند و

هر نوع تجربه افزایش یافته، هنری یا معنوی، بسیار طولانی تر از تجربه عادی در ذهن باقی می ماند. شما باید راهی برای به اشتراک گذاشتن چنین لحظاتی با اهداف خود بیابید -یک کنسرت، یک نمایش، یک برخورد معنوی، هر آنچه که لازم است -تا آنها چیزی عالی را با شما مرتبط کنند. لحظات مشترک پرشور، کشش بسیار اغوا کننده ای دارند. همچنین، همانطور که در فصل آخر به آن پرداخته شد، هر نوع شی می تواند با طنین شاعرانه و تداعی های احساسی آغشته شود. هدایایی که می دهید و سایر اشیاء می توانند با حضور شما آغشته شوند. اگر با خاطرات خوشی همراه باشد، دیدن آنها شما را در ذهن نگه می دارد و روند شاعری را تسریع می بخشد.

کانال هایی را در آگاهی مهر و موم شده او باز می کند که از طریق آنها هوای تازه و چشم انداز عادی وارد می شود.

-JosÉ ORTEGA Y GASSET،
در مورد عشق: جنبه های A
تک تم، ترجمه شده توسط
توبی تالبوت

اگرچه گفته می‌شود که غیبت قلب را دوست می‌دارد، غیبت زودهنگام برای فرآیند تبلور کشنده خواهد بود. مثل اوا

Machine Translated by Google

شرط شما باید این باشد که فقط وقتی به شما نزدیک شد که آرامش را از دست می‌دهید و کاری برای از دست دادن ندارید. شما باید دهید تا هدفتان به این فکر کند که پیش از حد به شما علاقه مند شده است. نامه‌ها، یادگاری‌ها، هدایا، ملاقات‌های غیرمنتظره - همه این‌ها به شما یک مرد جوان خوش تیپ و همه‌جانبه را می‌دهد. همه چیز باید آنها را به یاد شما بیاورد. همان سنی که تمرین پاس کردن را انجام می‌داد در نهایت، اگر هدف های شما باید شما را بلند مرتبه و شاعرانه ببینند، در زیر پنجره او چیزهای زیادی وجود دارد که می توانید با ایجاد احساس بلندی و شاعرانه در غروب خود در هنگام شب به دست آورید. نوبت اوست نویسنده فرانسوی شاتوبریان باعث می شود زن احساس کند مادری او را به آن دعوت کرده است

یک هفته را با آنها دیکشور بگذرانید. اعتراف می‌کنم که این درمان جسورانه‌ای بود، اما دختر روحیه‌ای عاشقانه داشت و مرد جوان یک آدم بی‌اهمیت بود. در عرض سه روز او را تحقیر کرد. الهه، او چنین تاثیر قدرتمندی بر او داشت. او شعرهایی را که ظاهراً از او الهام گرفته بود برایش می فرستاد. بنجامین دیزرائیلی برای اینکه ملکه ویکتوریا احساس کند که هم یک زن اغواگر و هم یک رهبر بزرگ است، او را با شخصیت‌های اساطیری و پیشینیان بزرگی مانند ملکه الیزابت اول مقایسه می‌کند. برگردید، زیرا شما باید به همان اندازه عالی باشید تا بتوانید تمام خصوصیات خوب آنها را قدر بدانید و ببینید. آنها همچنین به احساس بالایی که به آنها می دهید معتاد خواهند شد.

-استندال، عشق،

ترجمه شده توسط گیلبرت و

فروش سوزان

نماد: هاله

به آرامی، وقتی هدف تنهاست، شروع به این می کند

یک نوع درخشش ضعیف را در اطراف سر خود تصور کنید که توسط همه ایجاد شده است

لذت های احتمالی که ممکن است ارائه دهید، درخشندگی شارژ شما

حضور، صفات والای شما Haloشما را از دیگران جدا می کند

مردم. با فا تبدیل شدن آن را ناپدید نکنید

نظامی و معمولی

واژگونی

ممکن است به نظر برسد که تاکتیک معکوس افشای همه چیز در مورد است

من خودتان، در مورد عیوب و خوبی های خود کاملاً صادق باشید. این نوع صمیمیت کیفیتی بود که لرد بایرون داشت -او تقریباً از افشای تمام خصوصیات زشت و زشت خود هیجان زده شد، حتی در اواخر زندگی اش تا آنجا پیش رفت که در مورد درگیری های محارم خود با خواهر ناتنی اش به مردم بگوید. .

این نوع صمیمیت خطرناک می تواند بسیار اغوا کننده باشد. هدف، رذایل و صداقت شما را در مورد آنها شاعرانه خواهد کرد. آنها شروع به دیدن بیشتر از آنچه وجود دارد خواهند کرد. به عبارت دیگر، فرآیند ایده آل سازی اجتناب ناپذیر است. تنها چیزی که نمی توان آن را ایده آل کرد، حد وسط است، اما هیچ چیز اغوا کننده ای در میان گرایی وجود ندارد. هیچ راهی برای اغوا کردن بدون ایجاد نوعی فانتزی و شاعرانه وجود ندارد.

Machine Translated by Google

13

خلع سلاح از طریق ضعف و آسیب پذیری استراتژیک

خیلی زیاد مادر

نگذاشتن از طرف شما ممکن است باعث شود

سوء ظن بهترین راه برای پوشاندن مسیرهای خود

این است که طرف مقابل احساس برتری کند و

قوی تر اگر به نظر می رسد ضعیف، آسیب پذیر، شیفته هستید

توسط طرف مقابل و ناتوانی در کنترل خود، این کار را خواهید کرد

اعمال خود را طبیعی تر و کمتر حساب شده جلوه دهید. فیزیکی

ضعف -اشک، خجالت، رنگ پریدگی -به ایجاد efکمک می کند

اثر برای جلب اعتماد بیشتر، صداقت را با فضیلت مبادله کنید: ایجاد کنید

"صداقت" شما با اعتراف به گناهی از جانب شما -اینطور نیست

باید واقعی باشد اخلاص مهمتر از خوبی است. بازی

قربانی، سپس همدردی هدف خود را به عشق تبدیل کنید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

استراتژی قربانی

کلاهی که در اوت دهه ،1770زمانی که Présidente de Tourvel پر شده بود

تی

در حال بازدید از قصر دوست قدیمی‌اش مادام دو روزموند بود و شوهرش را در خانه رها می‌کرد، او انتظار داشت که از آرامش و آرامش زندگی روستایی کم و بیش به تنهایی لذت ببرد. اما او عاشق لذت‌های ساده بود و به زودی زندگی روزمره‌اش در قصر الگویی راحت به خود گرفت -مراسم عشای ربانی روزانه، پیاده‌روی در روستا، کار خیریه در همسایه‌ای که بر ما حاکم است. دهکده‌های روشن ، ورق بازی در شب. وقتی برادرزاده‌های مادام دو روزموند که می‌توانم انجام دهم برای ملاقات آمدند، رئیس‌جمهور احساس ناراحتی کرد -اما در عین حال کنجکاو شد.

ضعیف ها یک دارند

بدون. من ضعیفم و

من ذاتاً بلاتکلیف هستم، و زنی که ساکت و گوشه گیر است و از خواسته های یک مرد پیروی می کند، حتی تا جایی که اجازه می دهد از خود استفاده شود، جذابیت بیشتری دارد. یک مرد می‌تواند او را هر طور که می‌خواهد شکل دهد و بسازد، و همیشه عاشق او می‌شود.

برادرزاده ویکام د والمونت بدنام ترین آزاده پاریس بود. او مطمئناً خوش تیپ بود، اما آن چیزی نبود که او انتظار داشت: غمگین به نظر می رسید، تا حدودی سرکوب شده، و عجیب تر از همه این که به سختی به او توجه می کرد. پرزیدنت اهل عشوه نبود. او ساده لباس می پوشید، مد را نادیده می گرفت و به شوهرش عشق می ورزید. با این حال، او جوان و زیبا بود و عادت داشت توجه مردان را از خود دور کند. در پس ذهن او، او کمی آشفته بود که او توجه کمی به او داشت. سپس، یک روز در مراسم عشای ربانی، نگاهی به والمونت انداخت که ظاهراً در نماز گم شده بود. این فکر به ذهنش خطور کرد که او در بحبوحه یک دوره جستجوی روح است.

-موراساکی شیکیبو،

داستان جنجی،

ترجمه شده توسط ادوارد جی.

SEIDENSTICKER

به محض اینکه اخباری درز پیدا کرد که والمونت در قصر است، رئیس جمهور نامه ای از یکی از دوستانش دریافت کرده بود که در مورد این مرد خطرناک هشدار می داد. اما او خود را آخرین زنی در جهان می دانست که در برابر او آسیب پذیر است. علاوه بر این، به نظر می رسید که او در آستانه توبه از گذشته شیطانی خود است. شاید بتواند به او کمک کند تا او را به آن سمت سوق دهد. چه پیروزی شگفت انگیزی برای خدا خواهد بود. و بنابراین رئیس جمهور آمدن و رفتن وال مونت را یادداشت کرد و سعی کرد بفهمد در سر او چه می گذرد. به عنوان مثال، عجیب بود که او اغلب صبح ها برای شکار رفتن را ترک می کرد، اما هرگز با هیچ شکاری بر نمی گشت. یک روز، او تصمیم گرفت که خدمتکارش را به جاسوسی کوچک بی‌آزار بپردازد، و از اینکه فهمید والمونت اصلاً به شکار نرفته است، شگفت‌زده و خوشحال شد. او از یک روستای محلی بازدید کرده بود، جایی که به خانواده فقیری که در شرف اخراج از خانه شان بود، پول پرداخت کرده بود. بله، حق با او بود، روح پرشور او از حس نفسانی به فضیلت می رفت. چقدر این باعث خوشحالی او شد.

هرا، دختر کرونوس و رئا، که در جزیره ساموس یا، برخی می‌گویند، در آرگوس به دنیا آمد، توسط تمنوس، سوئه پلاگوس، در آرکادیا بزرگ شد. فصل ها پرستاران او بودند. پس از تبعید پدرشان کرونوس، برادر دوقلوی هرا، زئوس، او را در کنوسوس در کرت یا، برخی می‌گویند، در کوه تورنکس (که اکنون کوه فاخته نامیده می‌شود) در آرگولیس جستجو کرد، جایی که او عصر همان روز، والمونت و رئیس جمهور خود را برای او تنها یافتند . در ابتدا ناموفق بار اول، و والمونت ناگهان با اعتراف شگفت انگیزی منفجر شد.

او فقط به او رحم کرد.

Machine Translated by Google

قبلاً هرگز تجربه نکرده بود: فضیلت، خوبی، زیبایی، روش های مهربان او کاملاً او را تحت تأثیر قرار داده بود. سخاوت او به فقرا در آن بعدازظهر به خاطر او بود -شاید از او الهام گرفته شده بود، شاید چیزی شوم تر: برای تحت تاثیر قرار دادن او بود. او هرگز به این اعتراف نمی کرد، اما وقتی خودش را با او تنها می دید، نمی توانست احساساتش را کنترل کند. سپس به زانو درآمد و از او التماس کرد که به او کمک کند و او را در بدبختی راهنمایی کند.

فاخته ای را که در بند انداخته بود به تن کرد و او را در آغوشش گرم کرد.

آنجا او یکباره از سر گرفت

شکل واقعی او را به وجد آورد، به طوری که از ازدواج با او شرمنده شد.

-رابرت گریوز،

اسطوره های یونانی

رئیس جمهور غافلگیر شد و شروع به گریه کرد. او که به شدت خجالت زده بود از اتاق فرار کرد و چند روز بعد وانمود کرد که بیمار است. او نمی‌دانست که چگونه به نامه‌هایی که والمونت به او می‌فرستد واکنش نشان دهد. او چهره زیبای او را ستایش کرد و اغواگری او روح زیبا را می کشاند و ادعا کرد که او را مجبور کرده است در تمام زندگی خود تجدید نظر کند. این نامه های احساسی باعث ایجاد احساسات آزاردهنده شد و تورول به آرامش و احتیاط خود افتخار می کرد. که می‌ترسید که برایش اتفاقی بیفتد. تا به حال، او به نظر می‌رسید که ناظر و با قدرت تمام کرد، زمانی که او افتاد، او دیگر شرکت نداشت. او از زمین بود، رئیس جمهور احساس گناه کرد: اسس میزبان و عمه اش دلشان برای او تنگ خواهد شد و او بسیار رنگ پریده به نظر می رسید و او آشکارا رنج می برد.

همچنین منطقه ضعف اوست. یک ضعف حساب شده، یک

ضعف بی حساب: یک

• دیگری بودن را به چالش می کشد

اغوا کردن .... گرفته شده است

ضعیف جلوه دادن است

اغوا کردن یعنی ضعیف کردن.

ما با خود اغوا می کنیم

ضعف، هرگز با علائم یا قدرت های

قوی. در اغوا ما این را اجرا می کنیم

ضعف، و این همان چیزی است که به اغوا

قدرت می بخشد. •ما با خود اغوا می کنیم

مرگ، آسیب پذیری ما، و با این خلأ

ما را آزار می دهد راز این است که

بدانید چگونه با مرگ در غیاب نگاه یا

اشاره، در غیاب دانش یا معنا بازی کنید. •

روانکاوی به ما می گوید که خودمان را فرض

کنیم

اکنون نامه‌های والمونت شروع به رسیدن کردند و تورول به زودی از اینکه این آزادی را به او داد پشیمان شد. او درخواست او را برای دوری از موضوع عشق نادیده گرفت -در واقع او عهد کرد که او را برای همیشه دوست داشته باشد. او را به خاطر سردی و بی احساسی اش سرزنش کرد. او مسیر بد خود را در زندگی توضیح داد - تقصیر او نبود، او هیچ جهتی نداشت، توسط دیگران به بیراهه کشیده شده بود. بدون کمک او دوباره به آن دنیا می‌افتد. ظلم مکن، گفت تو مرا اغوا کردی . من غلام تو هستم، قربانی جذابیت ها و خوبی های تو. از آنجایی که شما قوی هستید و مانند من احساس نمی کنید، هیچ ترسی ندارید. در واقع Présidente de Tourvelبه والمونت ترحم کرد -او بسیار ضعیف به نظر می رسید، بنابراین کنترل نشده بود. چگونه می توانست به او کمک کند؟ و چرا او حتی به او فکر می کرد که اکنون بیشتر و بیشتر انجام می دهد؟ او یک زن متاهل خوشبخت بود. نه، او باید حداقل به این مکاتبات خسته کننده پایان دهد. او نوشت که دیگر از عشق صحبتی نمی شود، وگرنه جواب نمی داد.

شکنندگی و انفعال، اما در اصطلاحات تقریباً مذهبی، آنها را به شکلی از کناره گیری و پذیرش تبدیل می کند تا تعادل روانی را ایجاد کند. در مقابل، اغواگری با ضعف به بازی می‌پردازد و با قوانین خاص خود بازی می‌کند.

نامه های او دیگر نمی آمدند. او احساس آرامش کرد. بالاخره کمی آرامش و سکوت.

با این حال، یک روز عصر، هنگامی که سر میز شام نشسته بود، ناگهان صدای والمونت را از پشت سرش شنید که خطاب به مادام دو رز موند بود. او گفت که در همان لحظه تصمیم گرفته بود برای یک ملاقات کوتاه برگردد. لرزش را بالا و پایین ستون فقراتش احساس کرد، صورتش برافروخته شد. نزدیک شد و کنارش نشست. او به او نگاه کرد، او نگاهش را به سمت دیگر گرفت و به زودی بهانه ای برای ترک میز و رفتن به اتاق او پیدا کرد. اما او نتوانست در چند روز بعد به طور کامل از او دوری کند و دید که او رنگ پریده تر از همیشه به نظر می رسید. او مؤدب بود و ممکن بود یک روز کامل بدون دیدن او بگذرد، اما این غیبت های کوتاه تأثیر متناقضی داشت: حالا تورول متوجه شد که چه اتفاقی افتاده است. دلش برایش تنگ شده بود، می خواست او را ببیند. این الگوی فضیلت و خوبی به نوعی عاشق چنگکی اصلاح ناپذیر شده بود. از خودش و آنچه اجازه داده بود بیزار بود

-ژان بودریار،

اغوا، ترجمه شده توسط

برایان سینگر

Machine Translated by Google

ضرب‌المثل قدیمی آمریکایی می‌گوید اگر می‌خواهید کسی را فریب دهید، ابتدا باید کاری کنید که او به شما اعتماد کند، یا حداقل احساس برتری نسبت به شما داشته باشد (این دو ایده به هم مرتبط هستند)، و او را وادار کنید که گاردش را ناامید کند.

ضرب المثل چیزهای زیادی در مورد تبلیغات تلویزیونی توضیح می دهد. اگر فرض کنیم مردم احمق نیستند، باید به تبلیغاتی که تلویزیون به آنها نشان می‌دهد واکنش نشان دهند.

اتفاق افتاد، او در نیمه های شب، بدون اینکه به کسی چیزی بگوید، قصر را ترک کرد و به سمت پاریس حرکت کرد، جایی که قصد داشت به نحوی از این گناه هولناک توبه کند.

تفسیر. شخصیت والمونت در رمان سرگذشتی ، Choderlos de Laclos، Dangerous Liaisons بر اساس چندین مورد از آزادی های واقعی زندگی واقعی فرانسه در قرن هجدهم است. تمام کارهایی که والمونت انجام می دهد برای اثرگذاری محاسبه شده است -اقدامات مبهم که تورول را وادار می کند، عمل خیریه در دهکده (او می داند که تحت تعقیب قرار می گیرد)، بازدید مجدد از قلعه، رنگ پریدگی صورتش (او داشتن احساس برتری رابطه‌ای که به آن‌ها اجازه می‌دهد با دختری در قصر ایمان بیاورند و چرخ و فلک‌های شبانه‌شان به او تضعیف می‌کند که کنترلشان را در دست دارند . ویرانگرتر از همه این است که او خود را به عنوان یک فرد ضعیف، به عنوان این توهم اراده اغوا شده، قربانی قرار می دهد. رئیس آگاهانه و چگونه برای تواند تا آگهی که او اما فقط نیاز دارد درستکاری شده معنوی؟ وقتی می‌توانید فریبکار باشید موفق‌تر که به مردم بگو طورقه کیرایتم الی شبه اعتماد دارند، به اعتراف "حقیقت" در مورد خود اشاره می کند: او اعتراف می کند که هر چیزی که آنها در مورد آن صدقه کرده اند انگیزه سوال انگیزی داشته است، او توضیح می دهد که چرا به بیراهه رفته است، او معتقد است که آنها چنین کرده اند. کنترل. • تلویزیون کام به او اجازه می دهد تا احساساتش را درگیر کند. (البته همه این «صداقت» حساب شده است.)

. .

مرسیال عمداً احمقانه، دست و پا چلفتی و بی اثر به نظر می رسند. آنها ساخته شده است تا بتوانند

در اصل او مانند یک زن، یا حداقل مانند یک زن آن زمان است -احساساتی، ناتوان از کنترل خود، بد خلق، ناامن. او همان است که مانند یک مرد او بود و رحم طبیعت آگاهانه با قرار دادن خود به عنوان قربانی تورول، نه تنها می تواند دستکاری های خود را پنهان کند، بلکه باعث ترحم و نگرانی می شود.

آگاهانه مورد تمسخر و طرد شدن قرار گیرد. .

با بازی قربانی او می تواند احساسات لطیف ناشی از یک کودک بیمار یا یک حیوان زخمی را تحریک کند. و این احساسات به راحتی به عشق منتقل می شوند - همانطور که ارزیابی جمهور با ناراحتی او کشف می کند.

آگهی‌های تبلیغاتی به فروش رسیده‌اند

بهترین. یک تبلیغ تلویزیونی موثر به طور هدفمند برای توهین به شعور بیننده طراحی شده است

اغوا بازی کاهش بدگمانی و مقاومت است. هوشمندانه ترین راه برای انجام این کار این است که طرف مقابل احساس کند قوی تر، کنترل بیشتری بر همه چیز دارد. سوء ظن معمولاً از ناامنی ناشی می شود. اگر اهداف شما در حضور شما احساس امنیت و امنیت می کنند، بعید است که به انگیزه های شما شک کنند.

هوش، در نتیجه به دفاع او نفوذ می کند.

-کلید ویلسو ان برایان،

شما بیش از حد ضعیف، بیش از حد احساساتی هستید که نمی توانید کاری را انجام دهید. این بازی را تا جایی که می خواهد پیش ببرید. احساسات خود را به رخ بکشید و اینکه چقدر عمیقاً روی شما تأثیر گذاشته اند. این که مردم احساس کنند قدرتی که بر شما دارند برایشان بسیار جذاب تر است. به کار بدی، یا حتی به کار بدی که انجام داده‌اید، یا در فکر انجام آن بوده‌اید، نزد آنها اعتراف کنید. صداقت مهمتر از فضیلت است و یک حرکت صادقانه آنها را در برابر بسیاری از اعمال فریبکارانه کور می کند. ایجاد احساس ضعف جسمی، ذهنی، عاطفی. قدرت و اعتماد به نفس می تواند ترسناک باشد. ضعف خود را به مایه آرامش تبدیل کنید و قربانی قدرت آنها بر شما، شرایط و به طور کلی زندگی کنید.

استفاده از خجالت به هنر بزرگی نیاز دارد، اما با آن به دستاوردهای بزرگی دست می‌یابد.

چقدر برای فریب یک خانم کوچک از خجالت استفاده کرده ام! معمولاً دختران جوان در مورد مردان شرمسار بسیار تند صحبت می کنند، اما پنهانی آنها را دوست دارند. کمی خجالت، غرور دختر نوجوان را تملق می‌کند، او را برتری می‌دهد. خودشه

این بهترین راه برای پوشاندن مسیرهای شماست.

می دانید، اگر مردی نتواند در زمان مناسب گریه کند، ارزش لعنتی ندارد.

-لیندون بینز جانسون

Machine Translated by Google

کلیدهای اغواگری

همه دارای نقاط ضعف، آسیب پذیری، ضعف در ساختار ذهنی ما هستند. شاید ما خجالتی یا بیش از حد حساس هستیم، یا نیاز به توجه داریم –نقطه ضعف هر چه که باشد، چیزی است که نمی توانیم کنترل کنیم. ما ممکن است سعی کنیم آن را جبران کنیم یا آن را پنهان کنیم، اما این اغلب یک اشتباه است: مردم چیزی غیراصیل یا غیر طبیعی را احساس می کنند. به یاد داشته باشید: آنچه برای شخصیت شما طبیعی است ذاتاً اغوا کننده است. آسیب پذیری یک فرد، چیزی که به نظر می رسد قادر به کنترل آن نیست، اغلب چیزی است که بیشتر از همه در مورد او اغوا کننده است. از سوی دیگر، افرادی که هیچ نقطه ضعفی از خود نشان نمی دهند، اغلب حسادت، ترس و خشم را برمی انگیزند -ما می خواهیم آنها را خراب کنیم تا آنها را پایین بیاوریم.

ما

با آسیب پذیری های خود مبارزه نکنید، یا سعی نکنید آنها را سرکوب کنید، بلکه آنها را در بازی قرار دهید. یاد بگیرید که آنها را به قدرت تبدیل کنید. بازی جزئی است: اگر در ضعف خود غوطه ور شوید، دست خود را بیش از حد بازی کنید، به عنوان ماهیگیر برای همدردی، یا بدتر از آن، رقت انگیز دیده خواهید شد. نه، بهترین کار این است که به افراد اجازه دهید گاه به گاه جنبه نرم و ضعیف شخصیت شما را ببینند و معمولاً فقط پس از مدتی که شما را می شناسند. آن نگاه اجمالی به شما کمک خواهد کرد ، اما شکل دیگری از شما را شیفته می کند، سوء ظن آنها را کاهش می دهد، و زمینه را برای یک خیریه آماده می کند ، که وابستگی عمیق تراست . به طور معمول قوی و تحت کنترل، در لحظاتی که رها می کنید، اغلب برای تسلیم شدن در برابر ضعف خود تمرین می کنید، اجازه دهید آن ها را ببینند. زندانیان بیچاره ای که در سیاه چال ها محبوس شده اند و والمونت دزدیده شده اند از ضعف او در این راه استفاده کردند. او مدتها بود که بی گناهی خود را از تمام لذت های گذشته از دست داده بود و با این حال، آنان در دربار پادشاه سیسیلی بود. او در برابر زنان آسیب پذیر بود . او در مورد دختری که حتی گاهی اوقات به او اجازه می رئیس جمهور موفقیت آمیز بود زیرا مادیک عمل بود. ضعف واقعی پارتی طرف او وجود داشت که حتی گاهی اوقات به او اجازه می دهد تا از زندان فرار کند. او به رئیس جمهور اجازه داد تا از زندان فرار کند. شما باید بتوانید از آن استفاده کنید تا به دیگران اجازه دهید تا از شما مراقبت کنید. ضعف شما باید واقعی باشد و باید در مورد آن صادق باشید. اگر شما از آن استفاده می کنید، باید آن را کمی ضخیم بگذارید. تزیین کیفیتی که از قبل دارید برای شما باید آسان باشد.

-SØRE N KIERKEGAARD،

دفتر خاطرات اغواگر،

ترجمه هاوارد وی.

EDNA H. HONGو HONG

بیعانه. هنگامی که آنها به خواب می روند، در همان زمان آنها معتقدند که شما در شرف نابودی هستید

از خجالت، به آنها نشان می دهید که آنقدر از آن دور هستید که کاملاً به خود متکی هستید. خجالت مرد را از دست می دهد

اهمیت مردانه دارد و بنابراین وسیله نسبتا خوبی برای خنثی کردن رابطه جنسی است.

زنان و زنان دروازه بان که مسئولیت آنها را بر عهده دارند، یا شاتلانی که مسئولیت دارند

اسیران جنگی در قلعه خود، ترحم کنید و از روی صدقه و مهربانی به آنها سهمی از عشق خود بدهید. . •همسران این زندانبانان، شاتلین های نجیب و

. .

پس از اینکه لرد بایرون اولین شعر مهم خود را در سال 1812منتشر کرد، فوراً به یک شهرت تبدیل شد. او فرانسه را ایفا کرد. نوشتن با استعداد بود. بسیاری از خوش اقبال پسر و شخصیت بزرگی بود و به اندازه شخصیت جسمی نمی کنند. . •برای تایید آنچه می گویم، باستانی را مثال می زنم که

هایی که درباره آنها می نوشت، متفکر و معمایی بود. زنان بر سر لرد بایرون وحشی شدند. او نگاه بدنامی داشت، کمی سرش را پایین انداخته بود و به زنی نگاه می کرد و او را به لرزه در می آورد. اما بایرون ویژگی های دیگری هم داشت: وقتی برای اولین بار با او ملاقات کردید، نمی توانستید متوجه حرکات بی قرار، لباس های نامناسب، خجالتی عجیبش و لنگی قابل توجه او نشوید. این مرد بدنام، که همه قراردادها را تحقیر می کرد و بسیار خطرناک به نظر می رسید، شخصاً درمان نشده و آسیب پذیر بود.

. .

کاپیتان بولیو، کاپیتان گالی‌های پادشاه، که قبلاً یک بار در مورد او صحبت کرده‌ام و در شعر بایرون، دون خوان، قهرمان کمتر اغواگر زنان است تا دوباره ، به من گفت. او مردی بود که دائماً توسط آنها تعقیب می شد. شعر اتوبیوگرافیک بود. زنان در خدمت آن مرحوم می خواستند از این مرد تا حدی شکننده مراقبت کنند، که به نظر می رسید پیشخانه بزرگ فرانسه را روشن کرده بود ، کنترلی بر احساسات او داشت. سپس از یک قرن بعد. جان افی کندی ، عضو خاندان لومن، که تقریباً یک پسر بچه بود، با بایرون مردی که بیشتر می خواست از او تقلید کند، وسواس پیدا کرد. به او چسبیده است . رفتن او حتی شعری در «محتوای نگاه» بایرون را قرض بگیرد کندی خودش زمانی ضعیف بود که حامی جوانی اش بود و مشکلات سلامتی دائمی داشت. او همچنین کمی زیبا بود، و دوستانی که در کشتی مالت در یک

Machine Translated by Google

کشتی‌های سیسیلی او را بردند و به مادیان کاستل در پالرمو بردند، جایی که او را در سیاه‌چال بسیار باریک، تاریک و بدبختی محبوس کردند و به مدت سه ماه مورد بدخواهی قرار گرفت. به حمدالله فرماندار قلعه که اسپانیایی بود، دو دختر بسیار زیبا داشت که با شنیدن ناله و ناله او، روزی برای عزت خدای خوب، از پدرشان اجازه خواستند تا او را ملاقات کنند. و این را آزادانه به آنها اجازه داد. و با دیدن کاپیتان مطمئناً یک جنتلمن شجاع بود، و به همان اندازه آماده زبان بود، او توانست آنها را در

چیزی کمی زنانه در او دید. ضعف‌های کندی -جسمی و ذهنی، زیرا او نیز ناامن، خجالتی و بیش از حد حساس بود -دقیقاً همان چیزی بود که زنان را به سمت او می‌کشاند. اگر بایرون و کندی سعی می‌کردند آسیب‌پذیری‌های خود را با فحاشی مردانه بپوشانند، هیچ جذابیت اغواکننده‌ای نداشتند. در عوض، آنها یاد گرفتند که چگونه ضعف های خود را به شکلی ظریف نشان دهند و به زنان اجازه دهند این جنبه نرم را برای خود احساس کنند.

ترس ها و ناامنی های خاص برای هر جنس وجود دارد. استفاده شما از ضعف استراتژیک همیشه باید این تفاوت ها را در نظر بگیرد. به عنوان مثال، یک زن ممکن است جذب قدرت و اعتماد به نفس یک مرد شود، اما بیش از حد آن می تواند ترس ایجاد کند، به نظر غیرطبیعی، حتی زشت. به خصوص دوستیابی ترسناک این است که مرد سرد و بی احساس است. او ممکن است احساس ناامنی کند که او فقط بعد از رابطه جنسی است و نه چیز دیگری. اغواگران مرد مدت ها پیش یاد گرفتند که زنانه تر شوند -احساسات خود را نشان دهند و به نظر می رسد به زندگی هدف خود علاقه مند شوند. تروبادورهای قرون وسطی اولین کسانی بودند که بر این استراتژی تسلط یافتند. آنها به احترام زنان شعر می سرودند، بی انتها در مورد احساسات آنها عاطفه می کردند و ساعت ها در بودورهای زنانه خود می گذراندند و به شکایات زنان گوش می دادند و روح آنها را تسخیر می کردند. در ازای تمایل خود به بازی ضعیف، تروبادورها حق عشق را به دست آوردند.

از آن زمان تا کنون چیز کمی تغییر کرده است. برخی از بزرگ‌ترین اغواگران تاریخ معاصر -گابریل دی آنونزیو، دوک الینگتون، ارول فلین -ارزش برده‌داری را برای یک زن، مانند تروبادوری روی زانوی خمیده، درک کردند.

این اولین ملاقات بود که آنها از پدرشان اجازه گرفتند تا از سیاه چال بدش بیرون بیاید و در اتاقی به ظاهر کافی قرار بگیرد و درمان بهتری دریافت کند.

نکته کلیدی این است که در عین حال که تا حد امکان مردانه باقی بمانید، از طرف نرم تر خود لذت ببرید. این ممکن است شامل نمایش گاه به گاه خجالتی باشد، که فیلسوف سورن کیرکگارد آن را تاکتیکی بسیار اغواکننده برای یک مرد می‌دانست -این به زن احساس راحتی و حتی برتری می‌دهد. با این حال، دوباره عضو شوید تا همه چیز را در حد اعتدال نگه دارید. یک نگاه اجمالی به خجالت کافی است. بیش از حد از آن و هدف ناامید خواهد شد، ترس از اینکه او مجبور شود تمام کارها را انجام دهد.

همه اینها هم نبود، زیرا آنها هوس می کردند و اجازه می گرفتند که هر روز آزادانه او را ببینند و با او گفتگو کنند. •و این خیلی خوب از بین رفت که در حال حاضر هر دوی آنها عاشق آنها بودند

ترس ها و ناامنی های مرد اغلب به احساس مردانگی او مربوط می شود. او معمولاً توسط زنی که بیش از حد آشکارا دستکاری می کند، که بیش از حد کنترل دارد، احساس خطر می کند. بزرگ‌ترین اغواگران تاریخ می‌دانستند چگونه با بازی در نقش دختر کوچکی که نیاز به محافظت از خط مردانه دارد، دستکاری‌های خود را پنهان کنند. سو شو، یک زن معروف چینی باستان، صورت خود را طوری آرایش می کرد که رنگ پریده و ضعیف به نظر برسد. او همچنین طوری راه می رفت که او را ضعیف به نظر می رساند. کورا پرل، برجسته قرن نوزدهمی، به معنای واقعی کلمه مانند یک دختر بچه لباس می پوشید و رفتار می کرد. مرلین مونرو می‌دانست چگونه این تصور را ایجاد کند که برای زنده ماندن به قدرت یک مرد وابسته است. در تمام این موارد، زنان کسانی بودند که کنترل پویایی را در دست داشتند و حس مردانگی مرد را تقویت کردند تا در نهایت او را به بردگی بگیرند. برای اینکه این کار بیشترین تاثیر را داشته باشد، یک زن باید هم نیاز به محافظت داشته باشد و هم از نظر جنسی تحریک‌پذیر باشد و به مرد فانتزی نهایی بدهد.

او، هر چند او خوش تیپ نبود، و آن ها خانم های بسیار نجیبی بودند.

و بنابراین، بدون اینکه به احتمال زندانی سخت‌تر یا حتی مرگ فکر کند، بلکه وسوسه شده از چنین فرصت‌هایی، با حسن نیت و اشتهای قلبی خود را به لذت بردن از دو دختر رساند. و این لذت‌ها بدون هیچ رسوایی ادامه یافت

او در این امر خوش شانس بود

فتح او به مدت هشت ماه تمام، که در تمام این مدت هیچ رسوایی اتفاق نیفتاد، و هیچ بیماری،

ملکه ژوزفین، همسر ناپلئون بناپارت، در اوایل با یک عشوه گری حساب شده بر شوهرش تسلط یافت. با این حال، بعداً با استفاده مداوم و نه چندان معصومانه اش از اشک، این قدرت را حفظ کرد. دیدن گریه شخصی معمولاً تأثیر فوری بر ایموهای ما دارد

Machine Translated by Google

ما نمی توانیم بی طرف بمانیم. ما احساس همدردی می کنیم و اغلب برای جلوگیری از اشک هر کاری انجام می دهیم -از جمله کارهایی که معمولاً انجام نمی دهیم. گریه کردن یک تاکتیک فوق العاده قدرتمند است، اما گریه کننده همیشه آنقدر بی گناه نیست. معمولاً چیزی واقعی در پشت اشک وجود دارد، اما ممکن است عنصری از بازیگری، بازی برای اثرگذاری نیز وجود داشته باشد. (و اگر هدف این را حس کند، تاکتیک محکوم به شکست است.) فراتر از تأثیر عاطفی اشک، چیزی اغوا کننده در غم وجود دارد. ما می خواهیم به طرف مقابل دلداری بدهیم، و همانطور که تورول کشف کرد، این میل به سرعت به عشق تبدیل می شود. متاثر کردن از غم به من سوگند خورد، اینکه من خودم هستم ، حتی گاهی گریه کردن، حتی برای یک مرد ارزش استراتژیک زیادی دارد. این یک دوست صمیمی است همانطور که او بود، مهارتی که می توانید یاد بگیرید. شخصیت اصلی فرانسوی قرن هجدهم که در روزهایی که رمان «ماریان» نوشته ماریووکس نوشته بود، هرگز به چیزی غم انگیز در گذشته اش فکر نمی کرد، اگر از آن لذت می برد بسیار عالی بود که در زمان حال گریه کند یا غمگین به نظر برسد. سرگرمی یا احساس تندتر از اشک ها کم استفاده کنید و آنها را برای لحظه مناسب ذخیره کنید. شاید این شور یا آستانه‌ای بهتر ممکن است زمانی باشد که به نظر می رسد هدف به انگیزه های شما مشکوک است، یا زمانی که نگران نظر آنها که هیچ تأثیری روی او نداشت. اشک ها فشار را بسیار موثر می دهد طرف مقابل چقدر عاشق شما شده است. اگر به

ناراحتی، و نه هیچ گونه شگفتی یا کشف در همه.

در واقع برای دو خواهر تفاهم بسیار خوبی بین آنها داشت و این کار را سخاوتمندانه به یکدیگر دراز کرد و همینطور

اجباراً برای یکدیگر نگهبان بازی کنید، که هیچ اتفاق ناخوشایندی رخ نداده است. و او

زندان -که واقعاً یک زندان خوب برای او بود، اگرچه مردم می گویند هیچ زندانی نمی تواند خوب باشد. و این زمان خوش به مدت هشت ماه ادامه داشت تا اینکه آتش بس برقرار شد

در موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، به‌نظر رسیدن بیش از حد جاه‌طلبانه یا بیش از حد تحت کنترل، باعث ترس مردم از شما می‌شود. بسیار مهم است که جنبه نرم خود را نشان دهید. نمایش یک ضعف واحد بسیاری از دستکاری ها را پنهان می کند. احساسات یا حتی اشک در اینجا نیز موثر خواهد بود. اغوا کننده تر از همه بازی قربانی است. بنیامین دیزرائیلی برای اولین سخنرانی خود در پارلمان سخنرانی مفصلی را آماده کرد، اما وقتی آن را ایراد کرد، مخالفان چنان فریاد زدند و خندیدند که به سختی صدای آن شنیده می شد. او پیشاپیش شخم زد و تمام سخنرانی را ایراد کرد، اما وقتی نشست احساس کرد به طرز بدی شکست خورده است. در کمال تعجب، همکارانش به او گفتند که این سخنرانی موفقیت شگفت انگیزی بود. اگر او شکایت می کرد یا تسلیم می شد، شکست می خورد. اما با پیشروی خود، خود را قربانی یک جناح ظالم و غیرمنطقی قرار داد. تقریباً همه اکنون با او همدردی می کردند که در آینده به او کمک می کند. حمله به حریفان بداخلاق می تواند شما را نیز زشت جلوه دهد. در عوض، ضربات آنها را خیس کنید و نقش قربانی را بازی کنید. مردم در یک واکنش احساسی که زمینه را برای یک اغوای سیاسی بزرگ فراهم می کند، به طرف شما جمع خواهند شد.

بین امپراتور و هانری دوم، پادشاه فرانسه، به موجب آن همه زندانیان سیاه چال های خود را ترک کردند و آزاد شدند. قسم خورد

که او هرگز بیشتر از این نبود

از ترک این زندان خوب خود غمگین بود، اما بسیار متأسف بود که این خدمتکاران نجیب را ترک می‌کرد، که با آن‌ها بسیار مورد لطف بودند، و از رفتن او اظهار پشیمانی کردند.

-سیگنور دی برانتمه،

زندگی منصفانه و شجاع

خانم ها، ترجمه شده توسط AR

آلینسون

نماد: لکه. یک چهره زیبا لذت بخش است، اما

اگر خیلی کامل باشد ما را سرد و حتی اندکی می ترساند.

این خال کوچک، علامت زیبایی است که چهره را می سازد

انسانی و دوست داشتنی پس تمام وجودت را پنهان نکن

لکه ها شما به آنها نیاز دارید تا شما را نرم کنند

ویژگی ها و ایجاد مناقصه

احساسات

Machine Translated by Google

واژگونی

تی فرا رسیدن همه چیز در اغوا است. همیشه باید به دنبال نشانه هایی باشید که هدف در حال سقوط است تحت طلسم شما. فردی که عاشق می شود تمایل دارد نقاط ضعف طرف مقابل را نادیده بگیرد یا آنها را دوست داشتنی ببیند. از طرف دیگر، یک فرد منطقی و فریفته ممکن است خجالت یا طغیان عاطفی را تاسف بار بیابد. همچنین نقاط ضعف خاصی وجود دارد که هیچ ارزش اغواگری ندارد، مهم نیست که هدف چقدر عاشق باشد.

نیک‌خواه قرن هفدهمی، نینون دو انکلوس، مردانی را دوست داشت که جنبه‌های نرم داشتند. اما گاهی اوقات مردی زیاده‌روی می‌کرد و شکایت می‌کرد که او را به اندازه کافی دوست ندارد، او بیش از حد متزلزل و مستقل است، از اینکه با او بدرفتاری و ظلم می‌شود. برای نینون، چنین رفتاری طلسم را می شکند و او به سرعت به رابطه پایان می داد. شکایت، ناله کردن، نیاز و درخواست فعالانه برای همدردی در نظر اهداف شما نه به عنوان نقاط ضعف جذاب، بلکه به عنوان تلاش های دستکاری برای نوعی قدرت منفی ظاهر می شود. بنابراین، وقتی قربانی را بازی می‌کنید، این کار را با ظرافت انجام دهید، بدون اینکه بیش از حد آن را تبلیغ کنید. تنها نقاط ضعفی که ارزش بازی کردن را دارد، آنهایی هستند که شما را دوست داشتنی نشان می دهند. همه دیگران باید به هر قیمتی سرکوب و ریشه کن شوند .

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

14

میل و واقعیت را با هم اشتباه بگیرید - توهم کامل

به

مشکلات موجود در آنها را جبران کند

زندگی، مردم زمان زیادی را صرف خیال پردازی می کنند، تصویر

در آینده ای پر از ماجراجویی، موفقیت، و عاشقانه. اگه میتونی

این توهم را ایجاد کنید که از طریق شما می توانند زندگی خود را انجام دهند

رویاها، آنها را در رحمت خود خواهید داشت. من است

مهم است که به آرامی شروع کنید و اعتماد آنها را جلب کنید

و به تدریج ساختن فانتزی

که با خواسته های آنها مطابقت دارد. نشانه گیری به سوی

آرزوهای پنهانی که خنثی شده اند

یا سرکوب، تحریک غیرقابل کنترل

احساسات، قدرت عقل آنها را مخدوش می کند. را

توهم کامل آن است که زیاد از آن فاصله نگیرد

واقعیت، اما در آن لمسی از غیر واقعی است، مانند رویای بیداری،

فریفته ها را به نقطه ای از سردرگمی هدایت کنید که در آن می توانند

دیگر تفاوت بین توهم را نگویید

و واقعیت

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

فانتزی در بدن

من در سال ،1964یک جوان فرانسوی بیست ساله به نام برنارد بوریسکو آر به پکن چین رفت تا به عنوان حسابدار در سفارت فرانسه کار کند.

هفته های اول او در آنجا چیزی نبود که انتظار داشت. Bouriscoutدر استان های فرانسه بزرگ شده بود و رویای سفر و ماجراجویی را در سر می پروراند.

وقتی به او مأموریت داده شد که به چین بیاید، تصاویری از شهر ممنوعه و لانه های قمار ماکائو در ذهنش رقصیده بود. اما اینجا چین کمونیستی بود و ارتباط بین غربی ها و چینی ها در آن زمان تقریبا غیرممکن بود. Bouriscout مجبور بود با سایر اروپایی‌های مستقر در شهر معاشرت کند، و آنها چقدر کسل‌کننده و پرجمعیت بودند. او تنها شد، از انجام این وظیفه پشیمان شد و شروع به برنامه ریزی برای رفتن کرد.

عاشقان و دیوانگان دارند

چنین مغزهای جوشان، \چنین خیال‌پردازی‌های شکل‌دهنده‌ای که می‌فهمند \بیش از آن چیزی که عقل سرد درک می‌کند.

-ویلیام شکسپیر،

یک شب نیمه تابستان

رویا

سپس در جشن کریسمس آن سال، چشمان بوریسکوت به یک مرد جوان چینی در گوشه ای از اتاق جلب شد. او هرگز در هیچ یک از این امور چینی را ندیده بود. مرد جذاب بود: لاغر و کوتاه قد بود، کمی محجوب بود، اما حضور جذابی داشت. بوریسکوت بالا رفت و خود را معرفی کرد. این مرد، شی پی پو، ثابت کرد که یک نویسنده اپراهای چینی است که به اعضای سفارت فرانسه نیز زبان چینی را آموزش می‌داد. او در بیست و شش سالگی فرانسوی کاملاً صحبت می کرد. همه چیز در مورد او Bouriscoutرا مجذوب خود کرد. صدای او مانند موسیقی بود، ملایم و فریاد، و او شما را رها کرد تا بیشتر در مورد او بدانید. ،Bouriscoutگرچه معمولاً خجالتی بود، اصرار داشت که شماره تلفن را مبادله کند. شاید Pei Puبتواند معلم چینی او باشد.

او آدم جنسی نبود.

او شبیه . . کسی که از ابرها پایین آمده بود او

انسان. شما نمی توانید بگویید که او یک دوست مرد یا یک دوست زن بود. او فردی متفاوت بود. . تنها دوستی بود که از سیاره ای دیگر می آمد و همچنین بسیار خوب، بسیار طاقت فرسا و جدا از حیات‌زمین.

آنها چند روز بعد در یک رستوران با هم آشنا شدند. Bouriscoutتنها غربی در آنجا بود -بالاخره طعم چیزی واقعی و عجیب و غریب را چشید. مشخص شد که پی پو یک بازیگر سرشناس در اپراهای چینی بوده و از خانواده‌ای بود که با سلسله حاکم سابق ارتباط داشتند. حالا او اپراهایی درباره کارگران می‌نوشت، اما این را با نگاهی کنایه آمیز گفت. بوریس کوت داستان‌هایش را دوست داشت -پی پو آهسته صحبت می‌کرد و به نظر می‌رسید که تمام جزئیات تاریخی در حین صحبت زنده می‌شدند و دستانش برای تزیین کلماتش حرکت می‌کردند.

-برنارد بوریسکوت، در

جویس وادلر، رابط

او ممکن است بگوید اینجا جایی است که آخرین امپراتور مینگ خود را حلق آویز کرد و همزمان به آن نقطه اشاره کرد و داستان را گفت. یا، آشپز رستورانی که ما در آن غذا خوردیم، یک بار در قصر آخرین امپراتور خدمت می کرد و سپس داستان باشکوه دیگری دنبال می شد. پی پو همچنین از زندگی در اپرای پکن صحبت کرد، جایی که مردان اغلب نقش های زنانه را می نواختند و گاهی اوقات به خاطر آن مشهور می شدند.

رمانس دوباره به راه خود آمده بود که توسط یک افسر جوان آلمانی زیبا، ستوان کنراد فردریش، که از او در Neuillyخواست تا از او کمک بخواهد. او می خواست که پائولین [بناپارت] از او استفاده کند

Machine Translated by Google

این دو مرد با هم دوست شدند. تماس چینی ها با خارجی ها دوباره سخت شد، اما آنها توانستند راه هایی برای ملاقات بیابند. یک روز عصر Bouriscoutزمانی که پی پو از خانه یک مقام فرانسوی بازدید کرد تا به بچه‌ها آموزش دهد، برچسب‌گذاری کرد. او گوش داد که پی پو به آنها "داستان پروانه" را گفت، داستانی از اپرای چینی: دختر جوانی مشتاق تحصیل در مدرسه امپراتوری است، اما دختران در آنجا پذیرفته نمی شوند. او خود را به شکل یک پسر در می آورد، امتحانات را قبول می کند و وارد مدرسه می شود. همکلاسی عاشق او می شود و او جذب او می شود، بنابراین به او می گوید که در واقع یک دختر است. مانند بسیاری از این داستان ها، داستان به طرز غم انگیزی به پایان می رسد. پی پو با احساساتی غیرعادی به آن گفت. در واقع او نقش دختر را در اپرا بازی کرده بود.

نفوذ ناپلئون در ارتباط با تأمین نیازهای سربازان فرانسوی در ایالات پاپ.

او یک لحظه ساخت

تاثیری بر شاهزاده خانمی که او را در اطراف اسکورت می کرد

باغ او تا اینکه به صخره رسیدند.

در آنجا ایستاد و با نگاهی مرموز به چشمان مرد جوان به او دستور داد که برگردد

چند شب بعد، در حالی که در جلوی دروازه‌های شهر ممنوعه قدم می‌زدند، پی پو به «داستان پروانه» بازگشت و گفت: «به دستانم نگاه کن.» او گفت: «به صورت من نگاه کن. آن داستان پروانه. ، این داستان من هم هست." او در زایمان آهسته و دراماتیک خود توضیح داد که دو فرزند اول مادرش دختر بوده اند. پسران در چین بسیار مهمتر بودند. اگر فرزند سوم دختر بود، پدر باید زن دوم می گرفت. فرزند سوم آمد: دختر دیگری. اما مادر آنقدر ترسیده بود که حقیقت را فاش نمی کرد و با دایه عهد می بندد که بگویند بچه پسر است و به همین صورت بزرگ شود. این فرزند سوم پی پو بود.

به همین نقطه در همان ساعت روز بعد که ممکن است خبرهای خوبی برای او داشته باشد. افسر جوان تعظیم کرد و مرخصی گرفت. .

.در خاطراتش .

او به تفصیل آنچه را آشکار کرد

پس از اولین ملاقات با پائولین انجام شد: •"در ساعت توافق شده، دوباره به سمت Neuillyرفتم، خود را به محل تعیین شده در باغ رساندم و در کنار سنگر ایستادم. خیلی وقت بود که آنجا نرفته بودم که یک خانم آماده شد. ظاهر او با من خوشامد گفت و مرا از در کناری به داخل صخره هدایت کرد که چندین نفر در آنجا بودند.

در طول سال‌ها، پی پو مجبور شد برای مخفی کردن جنسیت خود دست به هر کاری بزند. او هرگز از حمام های عمومی استفاده نمی کرد، خط موهایش را طوری چیده بود که انگار کچل شده است. بوریسکوت مجذوب این داستان شد، و همچنین خیالش راحت شد، زیرا مانند پسر داستان پروانه، در اعماق وجودش احساس می کرد که جذب پی پو شده است. حالا همه چیز معقول شد -دست های کوچک، صدای بلند، گردن ظریف. او عاشق او شده بود، و به نظر می رسید، احساسات متقابل بود.

پی پو شروع به بازدید از آپارتمان Bouriscoutکرد و به زودی آنها با هم خوابیدند. او حتی در آپارتمانش همچنان مردانه می پوشید، اما زنان در چین به هر حال لباس مردانه می پوشیدند و پی پو بیشتر از زنان چینی که دیده بود شبیه یک زن رفتار می کرد. در رختخواب، او خجالتی و روشی برای هدایت دستانش داشت که هم هیجان انگیز و هم زنانه بود. او همه چیز را عاشقانه و بلند کرد. وقتی از او دور بود، تک تک کلمات و حرکاتش در ذهنش طنین انداز می شد. چیزی که این ماجرا را هیجان انگیزتر می کرد این بود که آنها مجبور بودند آن را مخفی نگه دارند.

اتاق ها و گالری ها و در یک سالن باشکوه یک حمام مجلل به نظر می رسد.

ماجرا بود

به نظرم خیلی رمانتیک بود، تقریباً مثل یک افسانه، و درست زمانی که فکر می کردم نتیجه چه می شود زنی با ردای نازکی که از یک در بغلی وارد شد، به سمت من آمد و با لبخند از من پرسید که چطور؟ دوست داشت آنجا باشد من فوراً خواهر زیبای ناپلئون را شناختم که هیکل کاملش با هر حرکت ردای او به وضوح مشخص می شد. دستشو دراز کرد تا ببوسم و گفت بشینم

در دسامبر Bouriscout ،1965پکن را ترک کرد و به پاریس بازگشت. او سفر کرد، امور دیگری داشت، اما افکارش مدام به Pei Puبرمی‌گشت. انقلاب فرهنگی در چین رخ داد و ارتباط او با او قطع شد. قبل از اینکه او رفته بود، او به او گفته بود که بچه آنها را باردار است. او نمی دانست که آیا بچه به دنیا آمده است یا خیر. وسواس او نسبت به او بیش از حد قوی شد و در سال 1969یک شغل دولتی دیگر را در پکن انجام داد.

تماس با خارجی‌ها اکنون حتی بیشتر از اولین دیدارش دلسرد شده بود، اما او موفق شد پی پو را ردیابی کند. او به او گفت که در سال 1966پسری به دنیا آورده است، اما او شبیه بوریسکوت شده است و با توجه به نفرت فزاینده خارجی ها در چین و نیاز به حفظ راز جنسیت خود، او را مجبور به فرستادن او به منطقه ای دورافتاده کرد. نزدیک روسیه آنجا خیلی سرد بود -شاید او مرده بود. او عکس های Bouriscoutرا نشان داد

روی کاناپه کنار

او به همین مناسبت من

قطعا اینطور نبود

Machine Translated by Google

پسر وازاشتباهات هایی را انجام داد. پس چند هفته بعد، آنها موفق شدند اینجا و آنجا ملاقات کنند، و سپس بوریسکوت ایده‌ای داشت: او با انقلاب فرهنگی ابراز همدردی می‌کرد، و می‌خواست ممنوعیت‌هایی را که

پائولین طناب جهنمی را کشید و به زنی که

مانع از دیدن Pei Pu می‌شد دور بزند، بنابراین پیشنهاد کرد که این کار را انجام دهد. برخی جاسوسی این پیشنهاد به افراد مناسب منتقل شد و به زودی بوریسکوت اسناد کمونیست ها را می دزدید. پسری که

پاسخ داد دستور داد

بهترین کتانی ما برتراند نام داشت، به پکن فراخوانده شد و بوریسکوت سرانجام او را ملاقات کرد. اکنون نزدیک به یک ساعت در ماجراجویی سه گانه زندگی Bouriscout را پر کرده است: Pei Puجذاب، هیجان

آمیز، هاول به شفافیت دستمالی

یک هایی تهیه کنم که او را بیابی. خواست تا آن

را به اشتراک بگذارم.

پوشیدن لباس حمام از

بعد ما یک جاسوس بزرگ داشتیم و یک

بچه نامشروع که می خواست او را به فرانسه بازگرداند. در سال 1972، بوریسکوت پکن را ترک کرد . در طول چند سال بعد او بارها تلاش کرد تا پی پو و پسرش را به فرانسه برساند و یک دهه بعد در نهایت موفق

شد. هر سه در سال 1983 به یک خانواده تبدیل شدند، اما مقامات فرانسوی به این رابطه بین یکی از مقامات وزارت خارجه و یک مرد چینی مشکوک شدند و با کمی تحقیق به جاسوسی بوریسکوت پی بردند. او

دستگیر شد و به زودی اعتراف شگفت‌انگیزی کرد: مردی که با او زندگی می کرد واقعاً یک زن بود. فرانسوی‌ها گیج شده‌اند یا به بررسی Pei Pu پرداختند. همانطور که آنها فکر می کردند، او بسیار مرد بود.

اتاق و تا غروب با هم درگیر کردند. وقتی رفتم

بایدقول بدهم که برای رفتن دوباره برگردم و

بعدازظهرهای زیادی را با شاهزاده خانم به

همین ترتیب گذراندم."

-هریسون برنت،

پائولین بناپارت: الف

زن از امور

حتی پس از اینکه بوریسکوت اعترافات معشوق سابقش را شنید، همچنان متقاعد شده بود که پی پو یک زن است. بدن نرم او، رابطه صمیمانه آنها -چطور ممکن است اشتباه کند؟ تنها زمانی که پی پو، که در همان زندان زندانی بود، مدرک غیرقابل انکار جنسیت خود را به او نشان داد، سرانجام بوریسکوت آن را پذیرفت.

منظور از اطلس است

یک چهره نیمه تعریف شده و شناور باشد که

هرگز خود را در تخیل ثابت نمی کند.

او خاطره یک تجربه است، نقطه ای که یک

رویا در آن است

تفسیر لحظه ای که پی پو با بوریسکوت ملاقات کرد، متوجه شد که قربانی کامل را پیدا کرده است. Bouriscoutتنها، بی حوصله، ناامید

بود، نحوه پاسخ او به پی پو نشان می دهد که او احتمالاً همجنس گرا یا شاید دوجنسه است -حداقل گیج شده است. Bouriscout)در

واقع در دوران کودکی با همجنس‌گرایانه برخوردهای جنسی داشته است؛ او که در این مورد گناهکار بود، سعی کرده بود این طرف خود را

سرکوب کند.) Pei Puقبلاً نقش‌های زنانه را بازی کرده بود و در آن کاملاً خوب بود. او کوچک و زنانه بود. از نظر فیزیکی کشش نداشت.

اما چگونه کسی چنین داستانی را باور می کند یا حداقل نسبت به آن شک و تردید ندارد؟

ایده ی جلیل، باغی از دلخوشی هاست که

عاشق در آن قدم می زند، اول این گل را

می بوید و بعد آن را، اما هرگز

بخش مهم اغواگری پی پو، که در آن او فانتزی ماجراجویی فرانسوی را زنده کرد، این بود که به آرامی شروع شود و ایده ای را در ذهن قربانی خود ایجاد کند. او با زبان فرانسوی کامل خود (که پر از عبارات جالب چینی بود)، بوریسکو را به شنیدن داستان ها و قصه ها عادت داد. برخی دیدند، برخی نه، اما همه با آن لحن دراماتیک و در عین حال باورپذیر ارائه شده بودند. سپس با «داستان پروانه» خود، ایده جعل هویت جنسیتی را کاشت. زمانی که او به "حقیقت" جنسیت خود اعتراف کرد، بوریسکوت کاملاً مسحور او شده بود.

فهمیدن عطری که او را مست می کند از

کجا می آید. چرا باید اطلسی تکامل

فرار از تجزیه و تحلیل؟ او نمی‌خواهد به خاطر

آنچه هست شناخته شود، بلکه می‌خواهد به او

اجازه داده شود که قدرتمند و مؤثر باشد. او

حقیقت خودش را ارائه می‌کند –یا، بهتر است

بگوییم، احساساتی را که متوجه او می‌شوند. و

Bouriscoutتمام افکار مشکوک را دفع کرد زیرا می خواست داستان Pei Puرا زنده کند. از آنجا به راحتی پی پو قاعدگی هایش را جعل کرد. به دست آوردن فرزندی که او می تواند به طور منطقی به عنوان پسر آنها از دست بدهد، پول زیادی لازم نیست. مهمتر از آن، او نقش فانتزی را تا انتها بازی کرد، و همچنان گریزان و مرموز باقی ماند (این همان چیزی بود که یک غربی از یک

آنچه او پس می دهد، خود و یک ساعت لطف

در حضور او است. عشق زنده می شود

Machine Translated by Google

• 300هنر اغواگری

این آکادمی‌ها سرشار از کارهایی از تاریخ هنر است که تمام تجربه‌ها و دانش آنها را در بر می‌گیرد. Bouriscout وقتی به لوح نگاه می‌کند، Pei Pu آیلروی مولد یک من را در سر پیچاند.

رابطه داشته و در افکار و رویاهایم توهم، نقطه تولدم سال‌ها نوری با آنچه حقیقت بود فاصله داشتم. پی پو فانتزی خود را مجسم کرد و به آن گوشت بخشید. ابتدا

شکر بدنی بوریسکوت فکر می‌کرد که ماجراجویی عجیبی دارد، زیبایی ماندگار. او با آگاهی کمتر، دریچه‌ای برای همجنسگرایی سرکوب شده خود داشت.

انگیز در مورد شما را ببینند، گلاستر به سر نوشت تا علاقه آنها را اذیت کند. سپس شما داستان خود را بسازید. مثل هر داستان تخیلی پایه‌ای از اعتماد را ایجاد کرد -اکنون خیال‌پردازی‌ها و رویاهایی که آنها را در بر می‌گیرد ناگهان باورپذیر هستند.

-لین لاونر، زندگی می کند

دادگاه: پرتره

رنسانس

در 16مارس بود

ویلیام، که گوته اولین اجرای شناخته شده از آنچه قرار بود نامیده شود را ضبط کرد

نگرش های اما فقط اینها چه بودند، به زودی خواهیم آموخت. ابتدا باید تاکید کرد که نگرش ها نمایشی بود

به یاد داشته باشید: مردم می خواهند به چیزهای خارق العاده اعتقاد داشته باشند. با کمی زمینه سازی، کمی پیش بازی ذهنی، آنها درگیر توهم شما خواهند شد. اگر چیزی وجود دارد، در کنار واقعیت اشتباه کنید: از وسایل واقعی استفاده کنید (مانند کودکی که Pei Puبه Bouriscoutنشان داد) و لمس های خارق العاده را در کلمات خود اضافه کنید، یا گاه به گاه فقط برای چشم های مورد علاقه. ژستی که به شما کمی غیر واقعی می دهد. وقتی حس کردی که هستند .. . گوته، شاگرد قلاب، می‌توانی طلسم را عمیق‌تر کنی، بیشتر و بیشتر به فانتزی بروی.

•

وینکلمان، در این زمان بود. در آن نقطه، آن‌ها آنقدر در ذهن خود فرو رفته‌اند که شما از شکل انسان به وجد می‌آیید، زیرا یک معاصر دیگر نیازی به آزار حقیقت ندارد. می نویسد. اینجا ایده آل بود

تماشاگر درام کلاسیک اما و سر

ویلیام در عصرهای طولانی زمستان کار کرده بود.

اجازه دهید در صندلی هایمان کنار هم بنشینیم

گوته و راضی به تماشا

نمایش را همانطور که او توصیف می کند

بشین ویلیام

هایلتون

برآورده شدن آرزو

در سال 1762، کاترین که هوسیه تنها بیست و سومین کودتا علیه ناتوان خود انجام داد، حکومت کرد، اما یک سری از عاشقان را حفظ کرد. روس ها این افراد را ورمینچیکی، "مردان لحظه" نامیدند و در سال 1774پس از گذشت سالها از مرد لحظه، گریگوری پوتمکین، مستأجر سی و پنج ساله، در سال کوچکتر از کاترین، یک کودتا را در یک تصادف از دست داده بود). اما او می‌دانست که چگونه کاترین را بخنداند، و او را چنان با کشتی پرستش کرد که در نهایت تسلیم شد. او به سرعت به عشق زندگی او تبدیل شد.

کاترین پوتمکین را بالاتر و بالاتر در سلسله مراتب ارتقا داد و در نهایت او را فرماندار روسیه سفید، منطقه جنوب زندگی کند. او می‌دانست که کاترین نمی‌تواند بدون همراهی مردانه کار کند، بنابراین بر عهده گرفت تا نام ورمینچیکی بعدی کاترین را بگذارد. او نه تنها این ترتیب را تأیید کرد، بلکه روشن کرد که پوتمکین همیشه مورد علاقه او باقی خواهد ماند.

رویای کاترین شروع جنگ با ترکیه و بازپس گیری کنستان بود

• 300هنر اغواگری

دوست داشتنی

می کند. او چیزی را می بیند که هزاران هنرمند

Machine Translated by Google

بیان پیش از او در حرکات و

دگرگونی‌های شگفت‌انگیز : ایستادن، زانو زدن، نشستن، دراز کشیدن، جدی، غمگین، بازیگوش، هیجان‌زده، پشیمان‌کننده، فریبنده، تهدیدآمیز، مضطرب، یک ژست بدون وقفه به دنبال دیگری می‌آید.

او می داند که چگونه چین های حجاب خود را به گونه ای تنظیم کند که با هر خلق و خوی مطابقت داشته باشد، و صد راه برای تبدیل آن به روسری دارد. قدیمی

شوالیه او را بت می کند و در مورد هر کاری که انجام می دهد بسیار مشتاق است. او تمام آثار باستانی، تمام مشخصات سکه های سیسیلی، حتی آپولو بلودر را در او پیدا کرده است. این خیلی مسلم است: به عنوان یک

عملکرد مانند هیچ چیزی است که قبلاً در زندگی خود ندیده اید. ما قبلاً در دو شب از آن لذت برده ایم."

-فلورا فریزر،
اِما، لیدی همیلتون

زیرا این عجیب و غریب در واقع چیزی جدید یا بیگانه نیست، بلکه چیزی آشنا و قدیمی در ذهن است

و که شده است

تنها از طریق فرآیند سرکوب از آن بیگانه شده است. این ارجاع به عامل سرکوب ما را قادر می سازد تا تعریف شلینگ از امر غیرعادی را به عنوان چیزی که باید پنهان می ماند درک کنیم.

امّا آشکار شده است .
یکی دیگر وجود دارد .. •

نکته کاربردی کلی که می خواهم اضافه کنم.

.این آن است . .

اثر عجیب و غریب اغلب و به راحتی هنگام تمایز بین ایجاد می شود

تخیل و واقعیت از بین می رود، مانند چیزی که تا به حال داشته ایم

خیالی تلقی می شود

تینوپول برای کلیسای ارتدکس و بیرون راندن ترکها از اروپا. او پیشنهاد داد که این جنگ صلیبی را با امپراتور جوان هاپسبورگ، جوزف دوم، به اشتراک بگذارد، اما جوزف هرگز خود را به امضای قراردادی که آنها را در جنگ متحد می کرد، دعوت نکرد. در سال 1783کاترین که بی تاب شده بود، کریمه را ضمیمه کرد، شبه جزیره جنوبی که اکثراً توسط تاتارهای مسلمان پر جمعیت بود. او از پوتمکین خواست همان کاری را که قبلاً در اوکراین انجام داده بود، در آنجا انجام دهد -منطقه را از وجود راهزنان خلاص کند، جاده بسازد، بنادر را مدرن کند، برای فقرا رفاه به ارمغان بیاورد. هنگامی که او آن را پاکسازی کرد، کریمه پست پرتاب کاملی برای جنگ علیه ترکیه خواهد بود

کریمه یک زمین بایر عقب مانده بود، اما پوتمکین عاشق چالش بود. با شروع به کار بر روی صدها پروژه مختلف، او با دیدن معجزاتی که در آنجا انجام می داد مست شد. او پایتختی در رودخانه دنیپر به نام اکاترینوسلاو ("به شکوه کاترین") تأسیس کرد که رقیب سنت پترزبورگ بود و دانشگاهی را در خود جای داد که بر هر چیزی در اروپا برتری داشت. در حومه شهر مزارع بی‌پایانی ذرت، یا شاتون‌هایی با میوه‌های کمیاب شرق، مزارع کرم ابریشم، شهرهای جدید با بازارهای شلوغ وجود دارد. پوتمکین در ملاقات با امپراتور در سال ،1785از این چیزها به گونه ای صحبت کرد که گویی از قبل وجود داشته اند، توصیفات او بسیار واضح بود. ملکه خوشحال شد، اما وزیران او شک داشتند -پوتمکین دوست داشت صحبت کند. کاترین با نادیده گرفتن هشدارهای آنها، در سال 1787 ترتیبی داد تا در منطقه گردش کند. او از جوزف دوم خواست تا به او بپیوندد -او چنان تحت تأثیر مدرن سازی کریمه قرار می گیرد که فوراً برای جنگ علیه ترکیه امضا می کند. به طور طبیعی، پوتمکین قرار بود کل ماجرا را سازماندهی کند.

و بنابراین، در ماه مه همان سال، پس از ذوب شدن رودخانه دنیپر، کاترین برای سفر از کیف، در اوکراین، به سباستوپول، در کریمه آماده شد. پوتمکین هفت قصر شناور ترتیب داد تا کاترین و همراهانش را به پایین رودخانه ببرند. سفر آغاز شد، و هنگامی که کاترین، جوزف و درباریان به سواحل دو طرف نگاه می کردند، طاق های سه گانه را در مقابل شهرهایی با ظاهر تمیز دیدند که دیوارهایشان تازه رنگ آمیزی شده بود. گاوهای سالمی که در مراتع چرا می کنند. جریان های نیروهای راهپیمایی در جاده ها؛ ساختمان ها همه جا بالا می روند هنگام غروب آنها با دهقانان خوش لباس و دخترانی خندان با گل در موهایشان که در ساحل می رقصیدند وارد شدند. کاترین سال‌ها قبل از این منطقه سفر کرده بود و فقر دهقانان آنجا او را اندوهگین کرده بود -او در آن زمان تصمیم گرفته بود که به نحوی سرنوشت آنها را تغییر دهد. برای دیدن نشانه‌های چنین دگرگونی در جلوی چشمش، او را تحت تأثیر قرار داد، و منتقدان پوتمکین را مورد سرزنش قرار داد: ببینید مورد علاقه‌ام چه کارهایی انجام داده است، به این معجزات نگاه کنید!

آنها در طول مسیر در سه شهر لنگر انداختند و در هر مکان در یک قصر باشکوه و جدید با آبشارهای مصنوعی در باغ‌های به سبک انگلیسی اقامت کردند. آنها در خشکی در روستاهایی با بازارهای پر جنب و جوش حرکت کردند. دهقانان با خوشحالی مشغول کار، ساخت و ساز و تعمیر بودند. هر جا که آنها شب را سپری کردند، تماشایی چشمانشان را پر کرد -رقص ها، رژه ها، تابلوهای افسانه ای منطقی، آتشفشان های مصنوعی که باغ های مورها را روشن می کردند.

در پایان، در پایان سفر، در کاخ در سباستوپل، کاترین و

Machine Translated by Google

جوزف در مورد جنگ با ترکیه صحبت کرد. جوزف نگرانی های خود را تکرار کرد. پوتمکین ناگهان حرفش را قطع کرد: "من 100000 سرباز دارم که منتظرند تا بگویم "برو!" «در آن لحظه پنجره‌های کاخ باز شد و با صدای توپ‌های پر رونق، صف‌هایی از نیروها را تا آنجا که چشم کار می‌کرد دیدند و ناوگانی از کشتی‌ها که بندر را پر کرده بودند. با شگفتی از این منظره، تصاویر کمی به جلوه عجیب و غریب شهرهای اروپای شرقی بازگرفته شده از ترک ها در حال رقصیدن در ذهن او و پیوست به جوزف دوم جادویی سرانجام این معاهده را امضا کرد. کاترین به وجد آمده بود، و عشق او به تمرین. عنصر کودکی در این، که پوتمکین نیز به ارتفاعات جدیدی رسید. رویاهای او را محقق کرده بود. بر ذهن روان رنجورها تسلط دارد، جعلی است، شاید مفصل ترین توهمی که تا به حال توسط یک مرد ایجاد شده است. تأکید بیش از حد واقعیت روانی در مقایسه با واقعیت مادی -ویژگی نزدیکی با اعتقاد به قدرت مطلق افکار.

در واقعیت پیش روی ما ظاهر می شود، یا زمانی که یک نماد تمام کارکردهای چیزی را که نماد آن است به عهده می گیرد و غیره. این عامل است که کمک نمی کند

کاترین هرگز گمان نمی کرد که تقریباً همه چیزهایی که دیده بود خالص است

تفسیر. پوتمکین در چهار سالی که فرماندار کریمه بود، دستاوردهای کمی داشت، زیرا بهبود این پس‌آب ده‌ها سال طول می‌کشد. اما در چند ماه قبل از دیدار کاترین، او کارهای زیر را انجام داده بود: به هر ساختمانی که رو به جاده یا ساحل بود یک لایه رنگ تازه داده می شد. درختان مصنوعی برای پنهان کردن نقاط نامناسب در منظره نصب شده بودند. سقف های شکسته با تخته های سست رنگ آمیزی شده بودند تا شبیه کاشی شوند. به هر کس که حزب می دید دستور داده شد که بهترین لباس های خود را بپوشد و خوشحال به نظر برسد. همه پیر و ناتوان باید در خانه بمانند. همراهان امپراتوری که در قصرهای خود در پایین دنیپر شناور بودند، روستاهای کاملاً جدیدی را دیدند، اما بیشتر ساختمان ها فقط نما بودند. گله های گاو را از فواصل دور حمل می کردند و شب ها به مزارع تازه در طول مسیر منتقل می شدند. دهقانان رقصنده برای سرگرمی ها آموزش دیده بودند. بعد از هر کدام آنها را در گاری‌ها بار می‌کردند و با عجله به محل جدید پایین رودخانه منتقل می‌شدند، مانند سربازان راهپیمایی که به نظر می‌رسید همه جا هستند. باغ های کاخ های جدید پر از درختان پیوند شده بود که چند روز بعد مردند. خود کاخ ها به سرعت و بد ساخته شده بودند، اما آنقدر با شکوه مبله شده بودند که کسی متوجه آن نشد. یکی از قلعه ها در مسیر از ماسه ساخته شده بود و کمی بعد در اثر رعد و برق ویران شد.

-فروید زیگموند،
"TH E uncanny," IN
نوشته‌های
و حروف

هزینه این توهم بزرگ بسیار زیاد بود و جنگ با ترکیه شکست می خورد، اما پوتمکین به هدف خود رسیده بود. از دید ناظران، البته، در طول مسیر نشانه هایی وجود داشت که همه چیز آنطور که به نظر می رسید نبود، اما وقتی خود ملکه اصرار داشت که همه چیز واقعی و باشکوه است، درباریان فقط می توانستند موافقت کنند. این جوهر اغواگری بود: کاترین به شدت می‌خواست به‌عنوان حاکمی دوست‌داشتنی و پیشرو دیده شود، کسی که ترک‌ها را شکست دهد و اروپا را آزاد کند، که وقتی نشانه‌هایی از تغییر در کریمه دید، ذهنش در تصویر پر شد. .

وقتی احساسات ما درگیر هستند، اغلب در دیدن چیزها آنطور که هستند مشکل داریم. احساس عشق دید ما را تیره می کند و باعث می شود که رویدادها را رنگ آمیزی کنیم تا با خواسته هایمان هماهنگ شویم. برای اینکه مردم به توهماتی که ایجاد می کنید باور کنند، باید احساساتی را تغذیه کنید که آنها کمترین کنترل را روی آنها دارند. اغلب بهترین راه برای انجام این کار این است که خواسته های برآورده نشده آنها را مشخص کنید، آرزوهایی که فریاد برآورده شدن آنهاست. شاید آنها می خواهند خود را نجیب یا عاشقانه ببینند، اما زندگی آنها را ناکام گذاشته است. شاید آنها خواهان یک ماجراجویی هستند. اگر

Machine Translated by Google

به نظر می رسد چیزی این آرزو را تأیید می کند، آنها احساسی و غیرمنطقی می شوند، تقریباً تا حد توهم.

به یاد داشته باشید که آنها را به آرامی در توهم خود بپوشانید . پوتمکین با نمایش های باشکوه شروع نکرد، بلکه با دیدنی های ساده در طول مسیر، مانند چرای گاو، شروع کرد. سپس آنها را به خشکی آورد، و این درام را تشدید کرد، تا زمانی که پنجره ها باز شد تا یک ماشین جنگی قدرتمند آشکار شود -در واقع چند هزار مرد و قایق به گونه ای صف آرایی کرده بودند که نشان دهنده بسیاری دیگر باشد. مانند پوتمکین، هدف را در نوعی سفر، فیزیکی یا غیر آن، درگیر کنید. احساس یک ماجراجویی مشترک مملو از تداعی های فانتزی است. به مردم این احساس را بدهید که می‌توانند چیزی را ببینند و زندگی کنند که به عمیق‌ترین آرزوهایشان مربوط می‌شود و روستاهای شاد و مرفهی را خواهند دید که در آن فقط نما وجود دارد.

اینجا سفر واقعی در سرزمین پریان پوتمکین آغاز شد. این مانند یک رویا بود -رویای بیداری یک جادوگر که راز تحقق رؤیاهای خود را کشف کرده بود. . .

.

[کاترین] و همراهانش دنیای واقعیت را پشت سر گذاشته بودند. .

.صحبت آنها درباره ایفیگنیا و خدایان باستان بود و کاترین احساس کرد که .

او هم اسکندر و هم کلئوپاترا است.

-چینا کاوس

کلیدهای اغواگری

دنیای واقعی می تواند ناپخشودنی باشد: رویدادهایی رخ می دهند که ما آنها را روشن کرده ایم برای کنترل. افراد دیگر احساسات ما را در تلاش برای به دست آوردن آنچه که نیاز دارند نادیده می گیرند، قبل از اینکه ما به آنچه می خواستیم برسیم زمان تمام می شود. اگر زمانی متوقف می شدیم تا به حال و آینده کاملاً عینی نگاه کنیم، ناامید می شدیم. خوشبختانه ما عادت رویا دیدن را در اوایل به وجود می آوریم. در این دنیای ذهنی دیگر که ما در آن زندگی می کنیم، آینده پر از امکانات گلگون است. شاید فردا آن ایده درخشان را بفروشیم یا با شخصی که زندگی ما را تغییر خواهد داد ملاقات کنیم. فرهنگ ما این تخیلات را با تصاویر و داستان های مداوم از اتفاقات شگفت انگیز و شاد تحریک می کند

عاشقانه ها

مشکل اینجاست که این تصاویر و فانتزی ها فقط در ذهن ما یا روی صفحه وجود دارند. آنها واقعاً کافی نیستند -ما آرزوی چیز واقعی را داریم، نه این خیال پردازی و تیتراژ بی پایان. وظیفه شما به عنوان یک اغواگر این است که با تجسم یک شخصیت فانتزی، یا ایجاد سناریویی شبیه رویاهای آن شخص، مقداری گوشت و خون را وارد زندگی فانتزی یک نفر کنید. هیچ کس نمی تواند در برابر کشش یک آرزوی پنهانی که جلوی چشمانش زنده شده است مقاومت کند. ابتدا باید اهدافی را انتخاب کنید که سرکوب یا رویاهای تحقق نیافته دارند -که همیشه احتمالاً قربانیان یک اغوا هستند. به آرامی و به تدریج، این توهم را ایجاد خواهید کرد که آنها می توانند رویاهای خود را ببینند، احساس کنند و زندگی کنند. هنگامی که آنها این احساس را داشته باشند، ارتباط خود را با واقعیت از دست خواهند داد، و شروع به دیدن فانتزی شما واقعی تر از هر چیز دیگری می کنند. و یک بار آنها

Machine Translated by Google

ارتباط خود را با واقعیت از دست می دهند، آنها (به نقل از استاندال در مورد قربانیان زن لرد بایرون) مانند خرچنگ بریان شده ای هستند که در دهان شما می افتند.

اکثر مردم تصور نادرستی از توهم دارند. همانطور که هر شعبده‌بازی می‌داند، لازم نیست از هیچ چیز بزرگ یا نمایشی ساخته شود. بزرگ و نمایشی در واقع می تواند مخرب باشد و توجه بیش از حد را به شما و نقشه های شما جلب کند. در عوض ظاهر عادی را ایجاد کنید. هنگامی که اهداف شما احساس امنیت کردند -هیچ چیز غیرعادی نیست -جایی برای فریب دادن آنها دارید. پی پو فوراً این دروغ را در مورد جنسیت خود نگفته است. او وقتش را گرفت و باعث شد بوریسکوت به سراغش بیاید. هنگامی که Bouriscoutبه آن علاقه پیدا کرد، Pei Puبه پوشیدن لباس های مردانه ادامه داد. در متحرک سازی یک فانتزی، اشتباه بزرگ این است که تصور کنید باید بزرگتر از زندگی باشد. این به اردوگاه محدود می شود، که سرگرم کننده است اما به ندرت اغوا کننده است. در عوض، هدف شما همان چیزی است که فروید آن را «غیرعادی» می‌نامد، چیزی عجیب و در عین حال آشنا، مانند دژاوو، یا خاطره‌ای از دوران کودکی –هر چیزی کمی غیرمنطقی و رویایی. عجیب و غریب، ترکیبی از واقعی و غیر واقعی، قدرت بسیار زیادی بر تصورات ما دارد. فانتزی هایی که برای اهداف خود زنده می کنید نباید عجیب یا استثنایی باشند. آنها باید در واقعیت ریشه داشته باشند، با اشاره ای به چیزهای عجیب، نمایشی، غیبی (مثلاً در بحث از سرنوشت کوچک). شما به طور مبهم چیزی را در دوران کودکی یا شخصیتی در یک فیلم یا کتاب به مردم یادآوری می کنید. حتی قبل از اینکه بوریسکوت داستان پی پو را بشنود، احساس عجیبی از چیزی قابل توجه و خارق العاده در این مرد معمولی داشت. راز ایجاد یک جلوه عجیب و غریب این است که آن را ظریف و دلنشین نگه دارید.

اما هارت از یک پس‌زمینه‌ی پروزائی بود، پدرش آهنگر روستایی در انگلستان قرن هجدهم بود. اما زیبا بود، اما هیچ استعداد دیگری برای او وجود نداشت. با این حال، او به یکی از بزرگترین اغواگران تاریخ تبدیل شد و ابتدا سر ویلیام همیلتون، سفیر انگلیس در دربار ناپل، و سپس (به عنوان لیدی همیلتون، همسر سر ویل لیام) معاون دریاسالار لرد نلسون را اغوا کرد. وقتی با او آشنا شدید، عجیب‌ترین احساس این بود که او شخصیتی از گذشته است، زنی خارج از اسطوره یونان یا تاریخ باستان. سر ویلیام یک گردآورنده آثار باستانی یونانی و رومی بود. اما برای اغوای او، با زیرکی خود را شبیه مجسمه یونانی و چهره های اسطوره ای در نقاشی های آن زمان کرد. فقط نحوه پوشیدن موها یا لباس پوشیدن او نبود، بلکه ژست‌های او، نحوه حمل خود بود. انگار یکی از تابلوهایی که جمع آوری کرده بود جان گرفته بود. به زودی سر ویلیام شروع به میزبانی مهمانی هایی در خانه خود در ناپل کرد که در آن اِما لباس می پوشید و ژست می گرفت و تصاویری از اساطیر و تاریخ را بازسازی می کرد. ده ها مرد عاشق او شدند، زیرا او تصویری از دوران کودکی آنها را مجسم کرد، تصویری از زیبایی و کمال. کلید این آفرینش فانتزی، برخی انجمن‌های فرهنگی مشترک بود -اسطوره‌شناسی، اغواگران تاریخی مانند کلئوپاترا. هر فرهنگی دارای حوضچه ای از چنین چهره هایی از گذشته های دور و نه چندان دور است. شما به شباهت، از نظر روحی و ظاهری اشاره می کنید -اما شما گوشت و خون هستید. چه چیزی می تواند هیجان انگیزتر از حس بودن در حضور یک شخصیت فانتزی که به اولین خاطرات شما برمی گردد؟

یک شب پائولین بناپارت، خواهر ناپلئون، یک مراسم جشن برگزار کرد

Machine Translated by Google

در خانه او پس از آن، یک افسر زیبای آلمانی در باغ به او نزدیک شد و از او برای رساندن درخواستی به امپراتور کمک خواست.
پائولین گفت که تمام تلاشش را می کند و سپس با نگاهی مرموز در چشمانش از او خواست که شب بعد به همان نقطه برگردد. افسر برگشت و زن جوانی از او استقبال کرد و او را به چند اتاق نزدیک باغ و سپس به سالنی باشکوه و با یک حمام عجیب و غریب هدایت کرد. لحظاتی بعد، زن جوان دیگری با پوشیدن لباس های نازک از در کناری وارد شد. پائولین بود. زنگ‌ها به صدا درآمدند، طناب‌ها کشیده شدند و خدمتکاران ظاهر شدند و حمام را آماده کردند، لباسی به افسر دادند و سپس ناپدید شدند. افسر بعداً شب را چیزی خارج از افسانه توصیف کرد و او این احساس را داشت که پولین عمداً نقش یک اغواگر افسانه ای را بازی می کند. پائولین به اندازه کافی زیبا و قدرتمند بود که تقریباً هر مردی را که می خواست به دست آورد، و علاقه ای به اغوا کردن یک مرد به رختخواب نداشت. او می خواست او را درگیر ماجراجویی عاشقانه کند، ذهنش را اغوا کند. بخشی از ماجرا این احساس بود که او نقشی را بازی می‌کرد و هدفش را به این فانتزی مشترک دعوت می‌کرد.

ایفای نقش فوق العاده لذت بخش است. جذابیت آن به دوران کودکی برمی گردد، جایی که ما برای اولین بار هیجان امتحان کردن قسمت های مختلف، تقلید از بزرگسالان یا چهره های داستانی را می آموزیم. همانطور که ما بزرگتر می شویم و جامعه نقشی را برای ما تعیین می کند، بخشی از ما مشتاق رویکرد بازیگوشی ای است که قبلا داشتیم، ماسک هایی که می توانستیم بپوشیم. ما هنوز هم می‌خواهیم آن بازی را انجام دهیم، تا نقشی متفاوت در زندگی داشته باشیم. هدف های خود را در این آرزو غرق کنید، ابتدا مشخص کنید که در حال ایفای نقش هستید، سپس آنها را دعوت کنید تا در یک فانتزی مشترک به شما بپیوندند. هر چه بیشتر مواردی را مانند یک نمایشنامه یا یک داستان تخیلی تنظیم کنید، بهتر است. توجه کنید که چگونه پولین اغواگری را با درخواستی مرموز آغاز کرد که افسر شب بعد گلابی درو کند. سپس زن دومی او را به یک سری اتاق جادویی هدایت کرد. خود پائولین ورودش را به تأخیر انداخت و وقتی ظاهر شد، به تجارت او با ناپلئون یا چیزهای پیش پا افتاده اشاره ای نکرد.

او هوای اثیری در مورد او داشت. او را برای ورود به یک افسانه دعوت می کردند. شب واقعی بود، اما شباهت عجیبی به یک رویای شهوانی داشت.

کازانووا نقش ایفای بیشتر از این را ایفا کرد. او با یک کمد لباس بزرگ و یک صندوق عقب پر از وسایل، که بسیاری از آنها هدایایی برای اهدافش بود، سفر کرد -طرفداران، جواهرات، وسایل دیگر. و برخی از چیزهایی که او گفت و کرد از رمان هایی که خوانده بود و داستان هایی که شنیده بود به عاریت گرفته شده بود. او زنان را در فضایی رمانتیک قرار داد که در عین حال کاملاً واقعی بود. مانند کازانووا، شما باید جهان را به عنوان یک آتر ببینید.
سبک خاصی را به نقش هایی که بازی می کنید تزریق کنید. سعی کنید حس درام و توهم ایجاد کنید. مردم را با کمی غیر واقعی بودن کلمات و حرکات الهام گرفته از داستان گیج کنید. در زندگی روزمره، بازیگر تمام عیار باشید. فرهنگ ما به بازیگران به دلیل آزادی آنها در ایفای نقش احترام می گذارد. این چیزی است که همه ما به آن حسادت می کنیم.

کاردینال دو روهان سال‌ها می‌ترسید که به نوعی به ملکه‌اش، ماری آنتوانت توهین کرده باشد. او نمی خواهد به او نگاه کند. سپس، در سال 1784، Comtesse de Lamotte-Valois به او پیشنهاد کرد که

Machine Translated by Google

ملکه نه تنها آماده بود که این وضعیت را تغییر دهد بلکه در واقع با او دوست شود. لاموت والوا گفت که ملکه این را در پذیرایی رسمی بعدی خود نشان می دهد -او به شیوه ای خاص برای او سر تکان می دهد.

در حین پذیرایی، روهان واقعاً متوجه تغییر جزئی در رفتار ملکه نسبت به او شد و یک نگاه به سختی قابل درک به او بود. او بسیار خوشحال شد. حالا کنتس به آنها پیشنهاد داد نامه‌ها را با هم تبادل کنند و روهان روزها را صرف نوشتن و بازنویسی اولین نامه خود به ملکه کرد. به دل روشنی او یکی را پس گرفت. سپس ملکه درخواست مصاحبه خصوصی با او در باغ های ورسای کرد. روهان با ناراحتی و اضطراب در کنار خودش بود. شب هنگام در باغ ها ملکه را ملاقات کرد، به زمین افتاد و لبه لباس او را بوسید. او گفت: «شاید امیدوار باشید که گذشته فراموش شود. در این لحظه صدای نزدیک شدن را شنیدند و ملکه از ترس اینکه کسی آنها را با هم ببیند به سرعت با خادمان فرار کرد. اما روهان به زودی دوباره از طریق کنتس درخواستی از او دریافت کرد: او شدیداً می خواست زیباترین گردنبند الماسی را که تا به حال ساخته شده است به دست آورد. او نیاز به واسطه داشت تا آن را برایش بخرد، زیرا پادشاه فکر می کرد خیلی گران است. او روهان را برای این کار انتخاب کرده بود. کاردینال خیلی مایل بود. در انجام این وظیفه وفاداری خود را ثابت می کرد و ملکه برای همیشه مدیون او می ماند. روهان گردنبند را به دست آورد. کنتس قرار بود آن را به ملکه تحویل دهد. حالا روهان منتظر بود که ملکه هم از او تشکر کند و هم آهسته آهسته جبران کند .

با این حال این هرگز اتفاق نیفتاد. کنتس در واقع یک کلاهبردار بزرگ بود. ملکه هرگز برای او سر تکان نداده بود، او فقط آن را تصور کرده بود. نامه هایی که از او دریافت کرده بود جعلی بودند و حتی نامه های خیلی خوبی هم نداشتند. زنی که او در پارک ملاقات کرده بود، یک فاحشه بود که برای لباس پوشیدن و ایفای نقش پرداخته بود. گردنبند البته واقعی بود، اما زمانی که روهان هزینه آن را پرداخت و آن را به کنتس تحویل داد، ناپدید شد. به قطعاتی تقسیم شد که در سرتاسر اروپا به مقدار هنگفتی شکسته شد. و هنگامی که روهان در نهایت به ملکه شکایت کرد، خبر خرید گزاف به سرعت پخش شد. مردم داستان روهان را باور کردند -که ملکه در واقع گردنبند را خریده بود و خلاف آن را وانمود می کرد. این داستان اولین قدم در تخریب شهرت او بود.

هر کس چیزی را در زندگی از دست داده است، دردهای ناامیدی را احساس کرده است. این ایده که می توانیم چیزی را پس بگیریم، اینکه یک اشتباه را می توان اصلاح کرد، بسیار اغوا کننده است. روهان با این تصور که ملکه آماده است اشتباهی را که مرتکب شده بود ببخشد، همه جور چیزها را دچار توهم کرد -تکان هایی که وجود نداشتند، نامه هایی که ضعیف ترین جعلی بودند، روسپی که تبدیل به ماری آنتوانت شد. ذهن در برابر پیشنهادات بی نهایت آسیب پذیر است و حتی بیشتر از آن زمانی که تمایلات قوی در میان باشد. و هیچ چیز قوی تر از میل به تغییر گذشته، اصلاح یک اشتباه، ارضای یک ناامیدی نیست. این امیال را در قربانیان خود بیابید و ایجاد یک فانتزی قابل باور برای شما ساده خواهد بود: تعداد کمی از آنها قدرت دیدن توهمی را دارند که به شدت می خواهند به آن باور داشته باشند.

Machine Translated by Google

نماد: شانگری لا. هرکسی در ذهن خود دیدی از الف دارد

مکانی عالی که در آن مردم مهربان و نجیب هستند، جایی که آنها هستند

رویاها می توانند محقق شوند و آرزوهای آنها برآورده شود، جایی که زندگی

پر از ماجراجویی و عاشقانه است. هدف را بر روی aهدایت کنید

به آنجا سفر کنید، نگاهی اجمالی به شانگری به آنها بدهید

لا در میان مه های روی کوه،

و عاشق خواهند شد

واژگونی

ایجاد توهم حس دنیای واقعی ها جدا از واقعیت

در اینجا هیچ بازگشت به این فصل وجود ندارد. هیچ اغواگری نمی تواند بدون آن ادامه یابد

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

15

قربانی را منزوی کنید

یک ایزو

فرد دیر شده ضعیف است

با جداسازی آهسته عیب خود

بارها، شما آنها را بدتر می کنید

نسبت به نفوذ شما حساس است آنها

انزوا ممکن است روانی باشد: با پر کردن

میدان دید خود را از طریق لذت بخش

به آنها توجه کنید، همه را از بین می برید

چیز دیگری در ذهن آنها وجود دارد می بینند و فکر می کنند

فقط از تو انزوا ممکن است فیزیکی نیز باشد: شما آنها را از محل

زندگی عادی، دوستان، خانواده و خانه خود دور می کنید. به آنها

بدهید

احساس به حاشیه رانده شدن، در برزخ -آنها

یک دنیا را پشت سر می گذارند و وارد می شوند

یکی دیگر. زمانی که اینگونه منزوی می شوند، این کار را کرده اند

بدون حمایت خارجی، و در سردرگمی آنها

به راحتی گمراه می شوند.

اغوا شده را به درون خود فریب دهید

لانه، جایی که هیچ چیز نیست

آشنا

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

انزوا -اثر عجیب و غریب

در اوایل قرن پنجم قبل از میلاد، فو چای، پادشاه چینی وو، شکست خورد

دشمن بزرگ او، کو چین، پادشاه یوه، در یک سری نبرد. کو چین دستگیر شد و مجبور شد به عنوان داماد در اصطبل فو چای خدمت کند. او سرانجام اجازه یافت به خانه بازگردد، اما هر سال مجبور بود خراج زیادی از پول و هدایایی به فو چای بپردازد. با گذشت سالها، این ادای احترام اضافه شد، به طوری که پادشاهی وو رونق گرفت و فو چای ثروتمند شد.

در ایالت وو مقدمات بسیار خوبی برای

یک سال کو چین هیئتی را به فو چای فرستاد: آنها می خواستند بدانند که آیا او هدیه ای از دو دختر زیبا را به عنوان بخشی از قبیله می پذیرد. فو چای کنجکاو شد و این پیشنهاد را پذیرفت. پذیرایی از این دو زیبایی فراهم شده بود.

زنان چند روز بعد در میان انتظارات فراوان وارد شدند و پادشاه آنها را در کاخ خود پذیرفت. آن دو به تاج و تخت نزدیک شدند -موهایشان به طرز شگفت‌انگیزی با خز به سبک «خوشه‌ای ابری» بود شاه آنها را در حضار پذیرایی کرد

که با تزئینات مروارید و پرهای شاه ماهی تزئین شده بود. همانطور که راه می رفتند، آویزهای یشمی که از کمربندهایشان آویزان بود، ظریف ترین صدا را می داد. هوا پر از عطر دلپذیر بود. پادشاه

بسیار خوشحال شد. زیبایی یکی از معطرها با رایحه دخترانه بسیار بیشتر از دیگری بود. نام او هسی شیه بود. او به لباس های آنها نگاه کرد. مروارید او را در چشم بدون نشانه ای از خجالت. در واقع در محاصره وزیران و تمام دربارش. هنگامی

او اعتماد به نفس داشت و زیورآلات و پرهای شاه ماهی زینت دهنده موهایشان بود. بی حیا، چیزی که عادت نداشت در چنین دختر جوانی ببیند. •فو چای، پادشاه وو، به چشمان دوست داشتنی که آنها به او نزدیک شدند، آویزهای یشمی

که به کمربندهایشان وصل شده بود شلیک کرد و مردم و دولت خود را فراموش کرد. حالا او این کار را نکرد Hsi Shih (495-472 قبل از میلاد) نگاه کرد

موزیکال می داد و هوا روشن شد.

فو چای خواستار برگزاری جشن هایی برای بزرگداشت این مناسبت شد. سالن ها

قصر پر از عیاشی. هسی شیه که از شراب ملتهب شده بود پیش شاه رقصید. آواز می خواند و صدایش زیبا بود. او که روی یک کاناپه از یشم سفید تکیه داده بود، شبیه یک الهه بود. شاه نمی توانست کنار او را ترک کند.

او زیبا بود و چشمانش را از روی بوفون برداشت. کلاسیک‌ها نقل قول روی بوفون را بر روی تخت شاه و ترک کمانش را به سلطان شوخ داد. بیزه نوتگاه را بوسه داد. او از توصیه بهره برد. آنچه که بود . به زودی او را با خود به مجالس خود آورد و از معشوقه اش در مورد هنر اغواگری خواست و او در امور مهم خلاف می دانست. او به او گفت که کمتر به سخنان وزرای خود گوش دهد. او از آنها عاقل تر بود و قضاوتش برتر بود.

چگونه شاه را تشویق کنیم که دوباره نگاه

کند. فو چای به سختی متوجه دختر دوم

قدرت Hsi Shih آرام و از افزایش نمی یافت. با این حال راضی کردن او آسان نبود. اگر پادشاه نتواند آرزوی او را برآورده کند، اشک چشمانش را پر می کند، قلبش آب می شود و تسلیم می شود. یک روز از او التماس کرد که برایش قصری در خارج از پایتخت بسازد. البته او را موظف کرد. و هنگامی که از کاخ دیدن کرد، از شکوه و عظمت آن شگفت زده شد، با اینکه قبض ها را پرداخت کرده بود: هسی شیه آن را با گزاف ترین وسایل پر کرده بود. محوطه شامل یک دریاچه مصنوعی با راه‌های خارجی بود که از روی آن عبور می کردند. فو چای زمان بیشتری را در اینجا می گذراند و کنار استخر می نشیند و Hsi را تماشا می کند فقط به Hsi چشم داشت

که در

دادگاه متوجه شد که این دختر یک نیروی

قابل حساب خواهد بود و او

قادر به تأثیرگذاری خواهد بود

Machine Translated by Google

شیه موهایش را شانه کند و از استخر به عنوان آینه استفاده کند. او را تماشا می کرد که با پرندگانش بازی می کرد، در قفس های جواهراتی آنها، یا به سادگی در قصر قدم می زد، زیرا او مانند بید در نسیم حرکت می کرد. ماه ها گذشت؛ او در قصر ماند. او شوراها را از دست می داد، خانواده و دوستان خود را نادیده می گرفت، وظایف عمومی خود را نادیده می گرفت. حس زمان را از دست داد. هنگامی که هیئتی برای صحبت با او در مورد مسائل فوری آمد، او بیش از حد پریشان بود که نمی توانست گوش دهد. اگر چیزی جز هسی شیه وقت او را می گرفت، به طور غیرقابل تحملی نگران بود که او باشد

پادشاه یا برای خوب یا بد. •در میان ...

عیاشی در سالن های وو، Hsi Shihتور خود را بافته است

.او اکنون که از شراب ملتهب شده است شروع به خواندن می کند / آوازهای وو برای خشنود کردن شاه فریبنده؛ / و در رقص تسو او به طرز ماهرانه ای / همه حرکات موزون را به پایان های حسی خود می آمیزد. .

خشمگین.

سرانجام خبر بحرانی فزاینده به او رسید: ثروتی که در قصر خرج کرده بود، خزانه را ورشکست کرده بود و مردم ناراضی بودند. او به پایتخت بازگشت، اما دیگر دیر شده بود: ارتشی از پادشاهی یوه به وو حمله کرده بود و به پایتخت رسیده بود. همه از دست رفت. فو چای زمانی برای پیوستن به محبوب خود Hsi Shihنداشت. به جای اینکه اجازه دهد توسط پادشاه یوه، مردی که زمانی در اصطبل او خدمت می کرد، اسیر شود، خودکشی کرد.

.

او می توانست بیش از برای سرگرم کردن پادشاه بخوان و برقص. او شوخ طبعی داشت و درک او از سیاست او را شگفت زده کرد. چه زمانی

او نمی دانست که کو چین سال ها این تهاجم را طراحی کرده بود.

هر چیزی که او می خواست وجود داشت که می توانست اشک بریزد

و اینکه اغواگری مفصل هسی شیه بخش اصلی نقشه او بود.

که معشوقش را بسیار متاثر کرد دلش که نمی توانست هیچ چیز او را رد کند. زیرا همانطور که فن لی گفته بود، او یگانه و یگانه، هسی شیه بی نظیری بود که شخصیت مغناطیسی اش همه را جذب می کرد، حتی بسیاری را برخلاف میل خودشان. •گلدوزی شده

تفسیر. کو چین می خواست مطمئن شود که تهاجم او به وو شکست نخواهد خورد. دشمن او ارتش فو چای، یا ثروت و منابع او نبود، بلکه ذهن او بود. اگر می توانست عمیقاً حواسش پرت شود، ذهنش با چیزی غیر از امور دولتی پر شود، مثل میوه رسیده سقوط می کرد.

. . .

پرده های ابریشمی پوشیده شده با مرجان و جواهرات، مبلمان معطر و پرده های منبت کاری شده با یشم و مروارید مادر از جمله تجملاتی بود که اطراف را احاطه کرده بود.

کو چین زیباترین دوشیزه را در قلمرو خود پیدا کرد. به مدت سه سال او را در تمام هنرها آموزش داد -نه فقط آواز خواندن، رقصیدن، و خوشنویسی، بلکه نحوه لباس پوشیدن، چگونه صحبت کردن، چگونه عشوه گری. و کار کرد: هسی شی به فو چای اجازه نداد لحظه ای استراحت کند. همه چیز در مورد او عجیب و غریب و ناآشنا بود. هر چه بیشتر به موهایش، حالات، نگاه هایش، نحوه حرکتش توجه می کرد، کمتر به دیپلماسی و جنگ فکر می کرد. او را به حواس پرتی سوق دادند.

مواردیکلاقه . در میان تپه‌های نزدیک کاخ، استخر مشهوری از آب زلال وجود داشت که از آن زمان تاکنون شناخته شده است.

همه ما امروز پادشاهانی هستیم که از قلمرو کوچک زندگی خود محافظت می‌کنند، با انواع مسئولیت‌ها و وزرا و مشاوران احاطه شده‌اند. دیواری در اطراف ما شکل می گیرد -ما از نفوذ دیگران در حوض پادشاه مردم مصونیم، زیرا ما بسیار مشغول هستیم. پس مانند Hsi Shihباید وو را فریب دهید. در آینده، برای شرکرم کردن معشوق، هسی شی، اهداف شما را به آرامی، به آرامی، از آموزی که ذهن آنها را پر می کند دور می کند. استراحت را به رویاهای آینده بازسازی کنید که به چیزی که آنها را از گذشته آنها را از گذشته ایشان دور می کند توجه می کند. شاه شیفته موهایش را شانه کرد . . در رفتار و ظاهر شما متفاوت است و آهسته آهسته آنها را در این دنیای متفاوت خود قرار دهید. با تغییرات عشوه آمیز خلق و خوی اهداف خود را متعادل نگه دارید. نگران نباشید که اختلالی که شما نشان می دهید آنها را احساساتی می کند -این نشانه ضعف فرآیده آنها است. بیشتر مردم دوشوگرا هستند: از یک سو با عادات و وظایف خود احساس آرامش می‌کنند، از سوی دیگر حوصله‌شان سر می‌رود و برای هر چیزی که عجیب به نظر می‌رسد، به نظر می‌رسد که از جای دیگری آمده است، آماده هستند. آنها ممکن است مبارزه کنند یا شک داشته باشند، اما لذت های عجیب و غریب غیرقابل مقاومت هستند. هر چه بیشتر بتوانید آنها را دریافت کنید

. .

-الویز تالکوت هیبرت،

گلدوزی شده

پرتره یا مشهور

خانم های چینی

Machine Translated by Google

در قاهره آلی دوباره به [خواننده] ژولیت گرکو برخورد کرد. از او خواست برقصد. •«تو خیلی بدی

یک شهرت،" او پاسخ داد.

"ما قرار است خیلی دور از هم بنشینیم. •

"فردا چه کار می کنی؟" او"اصرار کرد. "فردا من

با هواپیما به بیروت بروید.» •وقتی او سوار شد

آلی قبلاً در هواپیما بود و به او پوزخند می زد

•لباس غافلگیرانه

شلوار پرمی مک مشکی و یک ژاکت مشکی

[گرکو] در صندلی راحتی خانه اش در پاریس دراز کشیده بود و مشاهده کرد: •«می گویند

من زن خطرناکی هستم.

خب، علی مرد خطرناکی بود. او به شکلی بسیار خاص جذاب بود. یک جور مردی هست که با زنها خیلی باهوش است. او

شما را به رستوران می برد و اگر زیباترین زن وارد شود، به او نگاه نمی کند. او

باعث می شود احساس کنید ملکه

هستید البته من متوجه شدم. من این کار را نکردم

باور کن می خندیدم و به زن زیبا اشاره می

کردم. اما آن من هستم.

.اکثر زنان

.

-او

را به خود نگاه داشت." او گفت. "او فکر می کند، اما من

همان کسی خواهم بود."

به دنیای شما، ضعیف تر می شوند. همانطور که در مورد پادشاه وو، زمانی که آنها متوجه می شوند چه اتفاقی افتاده است، دیگر خیلی دیر شده است.

انزوا -اثر "تنها تو".

این در سال 1948 رخ داد. ریتا هیوورث بازیگر مست و زن سالم، معروف به "عشق هالیوود"، در مرحله پایین زندگی خود قرار داشت. ازدواج او با اورسن ولز در حال از هم پاشیدن بود، مادرش فوت کرده بود و به نظر می رسید که حرفه او متوقف شده بود. آن تابستان او راهی اروپا شد. ولز در آن زمان در ایتالیا بود و در پس ذهنش رویای آشتی را در سر می پروراند.

ریتا ابتدا در ریویرای فرانسه توقف کرد. دعوت‌نامه‌ها، به‌ویژه از سوی مردان ثروتمند، سرازیر شد، زیرا در آن زمان او را زیباترین زن جهان می‌دانستند. ارسطو اوناسیس و شاه ایران تقریباً هر روز با او تماس می گرفتند و از او خواستگاری می کردند. او همه آنها را رد کرد. با این حال، چند روز پس از ورود او، دعوت نامه ای از السا ماکسول، مهماندار انجمن، که در حال برگزاری یک مهمانی کوچک در کن بود، دریافت کرد. ریتا مخالفت کرد اما ماکسول اصرار کرد و به او گفت که یک لباس جدید بخرد، کمی دیر حاضر شود و یک ورودی باشکوه ایجاد کند.

ریتا با هم بازی کرد و با لباس سفید یونانی به مهمانی رسید و موهای قرمزش روی شانه های برهنه اش ریخته بود. او با واکنشی روبرو شد که به آن عادت کرده بود: همه صحبت‌ها متوقف شد، زیرا مردان و زنان روی صندلی‌های خود چرخیدند، مردان با تعجب نگاه می‌کردند، زنان حسادت می‌کردند. مردی با عجله به سمت او رفت و او را تا میزش همراهی کرد. این شاهزاده علی خان سی و هفت ساله، پسر آقاخان سوم، رهبر جهانی فرقه اسماعیلیه اسلامی و یکی از ثروتمندترین افراد بود.

مردان در جهان به ریتا در مورد علی خان، یک شن کش بدنام هشدار داده شده بود.

با ناراحتی او، آنها در کنار یکدیگر نشسته بودند و او هرگز کنار او را ترک نکرد. او یک میلیون سوال از او پرسید -در مورد هالیوود، علایق او، و همیشه. او کمی آرام شد و باز شد. زنان زیبای دیگری نیز در آنجا بودند، شاهزاده خانم ها، بازیگران زن، اما علی خان همه آنها را نادیده گرفت و طوری رفتار کرد که گویی ریتا تنها زن آنجاست. او را به سمت زمین رقص برد، و با اینکه یک رقصنده متخصص بود، او احساس ناراحتی کرد -او از این نوع توجه بسیار خوشحال می شوند.

او بود یک

.

حرکت کردند، آن شب زیبایی بود. برای یک افسونگر بزرگ، یک عشق عالی، او داشت بود بسیاری از مشکلات خود را فراموش کند، و او اغواگر بود. او شما را وادار کرد. احساس شکرگزاری کرد، اما او همچنان عاشق ولز بود، و رابطه‌ای با چنگ مانند خوب داشت و همه چیز آسان بود.

Grande Corniche

دیگران خواهند رفت.

علی خان آن چیزی نبود که او نیاز داشت.

علی خان مجبور شد چند روزی برای تجارت پرواز کند. او از او التماس کرد تا در ریویرا بماند تا او برگردد. در مدتی که دور بود مدام تلفن می کرد. هر روز صبح یک دسته گل غول پیکر از راه رسید. در تلفن به نظر می رسید که او از این که شاه ایران سخت تلاش می کند او را ببیند، آزرده خاطر بود و به او قول داد که تاریخی را که سرانجام با آن موافقت کرده بود، زیر پا بگذارد. در این مدت، یک فالگیر کولی از هتل بازدید کرد و ریتا پذیرفت که فال او را بخواند. "شما در شرف سوار شدن هستید

جای نگرانی نیست

یا پشیمانی همیشه این بود که "چه کاری می توانم برای شما انجام دهم؟"

چه چیزی نیاز دارید؟'

بلیط هواپیما، اتومبیل، قایق؛ احساس کردی روی ابر صورتی هستی."

-لئونارد اسلیتر،

:ALYیک زندگی نامه

Machine Translated by Google

کولی به او گفت که بزرگترین عاشقانه زندگی توست. . . . شما باید تسلیم شوید و کاملاً به او تسلیم شوید. فقط اگر این کار را انجام دهی بالاخره خوشبختی پیدا می‌کنی.» ریتا که ضعفی در غیبت داشت، نمی‌دانست که این مرد چه کسی می‌تواند باشد، تصمیم گرفت اقامت خود را تمدید کند.

علی خان برگشت. او به او گفت که قصرش مشرف به دریای مدیتر مکانی عالی برای فرار از مطبوعات و فراموش کردن مشکلاتش است و او خودش رفتار خواهد کرد. او تسلیم شد. زندگی در قصر مانند یک افسانه بود. به هر جا که او روی می‌آورد، دستیاران هندی‌اش آنجا بودند تا به هر آرزوی او رسیدگی کنند. شب ها او را به سالن رقص عظیم خود می برد، جایی که آنها به تنهایی می رقصیدند. آیا ممکن است منظور فالگیر این باشد؟

علی خان دوستانش را برای ملاقات با او دعوت کرد. در میان این شرکت عجیب، او دوباره احساس تنهایی کرد و افسرده شد. تصمیم گرفت قصر را ترک کند. درست در همان لحظه، علی خان، گویی افکار او را خوانده بود، او را به اسپانیا برد، کشوری که بیشتر او را مجذوب خود کرد. مطبوعات به این ماجرا پی بردند و شروع به تعقیب آنها در اسپانیا کردند: ریتا با ولز صاحب یک دختر شده بود -آیا این راهی برای یک مادر بود؟ شهرت علی خان کمکی نکرد، اما او در کنار او ایستاد و تا جایی که می توانست از او در برابر مطبوعات محافظت کرد.

خالا او بیشتر از همیشه تنها بود و بیشتر به او وابسته بود.

تفسیر. علی خان، مانند بسیاری از مردان، عاشق ریتا هی شد که ارزش لحظه دیدن فیلم گیلدا را در سال 1948داشت. او تصمیم گرفت که او را به نحوی اغوا کند. لحظه ای که شنید او به ریویرا می آید، از دوستش السا مکسول خواست تا او را به مهمانی بکشاند و در کنار خود بنشیند. او از فروپاشی ازدواج او و اینکه چقدر آسیب پذیر است می دانست. استراتژی او این بود که همه چیز را در دنیای او مسدود کند -مشکلات، مردان دیگر، سوء ظن به او و انگیزه هایش و غیره.

کمپین او با نشان دادن علاقه شدید به زندگی او آغاز شد -تماس های تلفنی مداوم، گل ها، هدایا، همه برای اینکه او را در ذهن او نگه دارد. او فالگیر را برای کاشت بذر قرار داد. وقتی عاشق او شد، او را به دوستانش معرفی کرد، زیرا می‌دانست که در میان آنها احساس بیگانگی می‌کند و بنابراین به او وابسته است. وابستگی او با سفر به اسپانیا، جایی که او در قلمروی ناآشنا بود، توسط خبرنگاران محاصره شد و مجبور شد برای کمک به او بچسبد، افزایش یافت. آرام آرام بر افکار او مسلط شد. هر جا که زن چرخید، او آنجا بود. سرانجام او به دلیل ضعف و تقویت غرور او که توجه او نشان می داد تسلیم شد. در طلسم او، شهرت وحشتناک او را فراموش کرد و از سوء ظن که تنها چیزی بود که او را در برابر او محافظت می کرد، چشم پوشی کرد.

این ثروت یا قیافه علی خان نبود که او را به یک اغواگر بزرگ تبدیل کرد.

آنا: نکشتی؟
این پادشاه [هنری ششم]؟ \
ریچارد: من به شما اجازه می دهم. ..
آنه: و تو برای هیچ جایی غیر از جهنم مناسب نیستی. \
ریچارد: بله، یک جای دیگر، اگر مرا بشنوید
\آن: برخی نام ببرید.
ریچارد: سیاه چال.
اتاق خواب شما، :ANNE \
در کنار اتاق استراحت می کنم
کجا دراز میکشی \
ریچارد: همینطور خواهد بود،
خانم، تا زمانی که با شما دراز بکشم.
اما بانوی مهربان \نیست . . .
. . آنه
عامل مرگهای بی انتها \از اینها
Plantagenets،هنری و
ادوارد، \به اندازه سرزنش
جلاد؟ :ANNE \
تو عامل بودی و
نفرین شده ترین اثر \ریچارد: زیبایی تو باعث شد که در اواخر سفر، علی خان از ریتا خواستگاری کرد. او اثر او را برگرداند- \زیبایی تو، آن پایین. او فکر نمی کرد که او آن مردی است که شما با آن ازدواج کرده اید.
او مرا در خواب تعقیب کرد \تا مرگ او را به هالیوود برسانم ، جایی که دوستان سابقش کمتر از همه دنیا دوستانه بودند \بنابراین من ممکن است پیشرو باشم. خدا را شکر که علی خان به او کمک کرد. یک سال بعد او سرانجام یک ساعت در تسلیم نازنین شما زندگی کرد، کار خود را رها کرد، به قلعه علی خان و در آغوشش رفت. ازدواج با او
-ویلیام شکسپیر،
تراژدی کینگ
ریچارد سوم
فرزندم، خواهرم، خواب ببین
\اگر همه چیز در آن بودیم چقدر شیرین به نظر می رسید
آن سرزمین مهربان برای زندگی
با هم، \و آنجا عشق آهسته و طولانی است
\آنجا عشق و مردن در میان \آن صحنه هایی که تو را به تصویر می کشد آن هوای مجلل. \
خورشیدهای غرق شده که
درخشش در آنجا \در هوای پر از ابر \
مرا با چنین چیزی حرکت دهید
رمز و راز همانطور که به نظر می رسد \
در آن آسمان های دیگر \
از چشمان خائن تو \
وقتی آنها را می بینم
از میان اشک هایشان می درخشد
\در آنجا جز لطف و میزان و غنا و آرامش و لذت نیست. .
\ .ببینید، .

Machine Translated by Google

او در واقع خیلی خوش تیپ نبود و ثروت او بیش از آن بود که با شهرت بدش جبران شود. موفقیت او استراتژیک بود: او قربانیان خود را منزوی می کرد و آنقدر آهسته و ظریف کار می کرد که آنها متوجه آن نمی شدند. شدت توجه او باعث شد زنی احساس کند که در آن لحظه او تنها زن جهان است. این انزوا به عنوان لذت تجربه شد. زن متوجه وابستگی فزاینده او نشد، چگونه ذهنش را با توجهش پر کرد، او را به آرامی از دوستان و محیطش جدا کرد، سپس ظن طبیعی او به این مرد به دلیل تأثیر مسموم کننده او بر نفس او از بین رفت. علی خان تقریباً همیشه فریفتگی های خود را با بردن زن به مکانی مشخص شده در جهان خاتمه می داد -جایی که او به خوبی می شناخت، اما جایی که زن احساس می کرد گم شده بود.

آنجا در کانال های ساکن \
آن کشتی‌های خواب‌آلود که رویای حرکت را
در سر دارند. \برای ارضای \کمترین آرزوی
[illegible]
چاخادی \خورشید در نزدیکی روز \مزارع بوزنجه
را می پوشاند \سپس کانال ها ، سرانجام
تمام شهر \در سنبل و طلا: \زمین آرام آرام
می چرخد \زیر دریایی از آتش ملایم به خواب
می رود. \در آنجا جز لطف و میزان و غنا و
آرامش و لذت نیست.

به اهداف خود زمان یا فضایی برای نگرانی، شک کردن یا مقاومت در برابر شما ندهید. آنها را با نوع توجهی که همه افکار، نگرانی ها و مشکلات دیگر را از بین می برد، پر کنید. به یاد داشته باشید -مردم پنهانی آرزو دارند توسط کسی که می داند به کجا می روند گمراه شوند. اگر اغواگری به آرامی و با ظرافت انجام شود، رها کردن، و حتی احساس انزوا و ضعف می‌تواند باعث دلگرمی باشد.

-چارلز بودلیر،
"دعوت به سفر"
گلهای شیطان،
ترجمه شده توسط ریچارد
ویلبور

آنها را در جایی قرار دهید که جایی برای رفتن ندارند و قبل از فرار خواهند مرد.

-SUN-TZU

کلیدهای اغواگری

تی

ممکن است اطرافیان شما قوی به نظر برسند و کم و بیش کنترل آنها را در دست داشته باشند زندگی آنها، اما این فقط یک نما است. در زیر، افراد شکننده تر از آن هستند که اجازه دهند. چیزی که به آنها اجازه می دهد قوی به نظر برسند مجموعه ای از لانه ها و شبکه های ایمنی است که خود را در آنها می پوشانند -دوستانشان، خانواده هایشان، کارهای روزمره شان، که به آنها احساس تداوم، امنیت و کنترل می دهد. ناگهان فرش را از زیر آنها بیرون بیاورید، آنها را به تنهایی به مکانی خارجی بیندازید که تابلوهای راهنمایی آشنا از بین رفته اند یا درهم ریخته شده اند، و شما شخص بسیار متفاوتی را خواهید دید.

هدفی که قوی و مستقر است به سختی اغوا می شود. اما اگر بتوانید آنها را از لانه‌ها و شبکه‌های ایمنی جدا کنید، حتی افراد قوی‌تر نیز می‌توانند آسیب‌پذیر شوند. دوستان و خانواده آنها را با حضور دائمی خود مسدود کنید، آنها را از دنیایی که به آن عادت کرده اند بیگانه کنید و آنها را به جاهایی ببرید که نمی شناسند. آنها را وادار کنید تا زمانی را در محیط شما بگذرانند . عادات آنها را آزادانه بر هم بزنید، آنها را وادار به انجام کارهایی کنید که هرگز انجام نداده اند.

آنها احساساتی می شوند و به بیراهه بردن آنها آسان تر می شود. همه اینها را در قالب یک تجربه لذت بخش پنهان کنید و اهداف شما روزی با فاصله از هر چیزی که به طور معمول آنها را راحت می کند از خواب بیدار می شوند. آنگاه از شما کمک خواهند گرفت، مانند کودکی که هنگام خاموش شدن چراغ ها برای مادرش فریاد می زند. در اغواگری، مانند جنگ، هدف منزوی ضعیف و آسیب پذیر است.

در کلاریسا ساموئل ریچاردسون ، نوشته شده در سال ،1748چنگک لاولیس است

Machine Translated by Google

تلاش برای اغوای قهرمان زیبای رمان. کلاریسا جوان، با فضیلت است و بسیار مورد حمایت خانواده اش است. اما لاولیس یک ادم آموزنده است. ابتدا با خواهر کلاریسا، آرابلا خواستگاری می کند. مسابقه بین آنها محتمل به نظر می رسد. سپس او ناگهان توجه خود را به کلاریسا معطوف می کند و در رقابت خواهر و برادر بازی می کند تا آرابلا را خشمگین کند. برادر آنها، جیمز، از تغییر احساسات لاولیس خشمگین شده است. او با لاولیس دعوا می کند و زخمی می شود.

تمام خانواده در غوغا هستند و علیه لاولیس متحد شده اند، که با این حال موفق می شود نامه هایی را به کلاریسا قاچاق کند و زمانی که او در خانه یکی از دوستانش است به دیدار او برود. خانواده متوجه می شوند و او را به بی وفایی متهم می کنند.
کلاریسا بی گناه است. او نامه ها یا دیدارهای لاولیس را تشویق نکرده است. اما اکنون والدینش مصمم هستند که او را با یک مرد مسن ثروتمند ازدواج کنند.
تنها در دنیا، در شرف ازدواج با مردی که او را نفرت انگیز می داند، به لاولیس روی می آورد که تنها کسی است که می تواند او را از این آشفتگی نجات دهد. در نهایت متحد او را نجات می دهد و او را به لندن می برد، جایی که او می تواند از این ازدواج مخوف فرار کند، اما در آنجا نیز به طرز ناامیدانه ای منزوی شده است. در این شرایط احساسات او نسبت به او ملایم تر می شود. همه اینها به طرز استادانه ای توسط خود لاولیس تنظیم شده است -آشفتگی درون خانواده، بیگانگی نهایی کلاریسا از آنها، کل سناریو.

بدترین دشمنان شما در یک اغوای اغلب خانواده و دوستان هدف شما هستند. آنها خارج از حلقه شما هستند و از جذابیت های شما مصون هستند. آنها ممکن است صدای عقل را برای فریفته ها فراهم کنند. شما باید بی سر و صدا و زیرکانه کار کنید تا هدف را از آنها دور کنید. القا کنید که آنها نسبت به بخت خوب تار شما در یافتن شما حسادت می کنند، یا اینکه آنها شخصیت های والدینی هستند که ذائقه ماجراجویی را از دست داده اند. استدلال اخیر در مورد جوانانی که هویت آنها در حال تغییر است و بیش از حد آماده شورش علیه هر مرجعی، به ویژه والدین خود هستند، بسیار مؤثر است. شما نشان دهنده هیجان و زندگی هستید. دوستان و والدین نشان دهنده عادت و کسالت هستند.

در تراژدی شاه ریچارد سوم شکسپیر ، ریچارد، زمانی که هنوز دوک گلاستر بود، شاه هنری ششم و پسرش، شاهزاده اد وارد، را به قتل رساند. اندکی پس از آن، با لیدی آن، بیوه شاهزاده ادوارد، برخورد می‌کند که می‌داند با دو مرد نزدیک به او چه کرده است و به همان اندازه که یک زن می‌تواند از او متنفر باشد. با این حال ریچارد سعی می کند او را اغوا کند. روش او ساده است: او به او می گوید که کاری را که انجام داده است، به خاطر عشقش به او انجام داده است. او دوست داشت هیچکس جز او در زندگی او نباشد. احساسات او آنقدر قوی بود که به قتل کشیده شد. البته لیدی آن نه تنها در برابر این استدلال مقاومت می کند، بلکه از او متنفر است. اما او پافشاری می کند. آن در لحظه‌ای از آسیب‌پذیری شدید به سر می‌برد -تنها در دنیا، بدون کسی که از او حمایت کند، در اوج غم و اندوه. به طرز باورنکردنی، سخنان او شروع به تأثیرگذاری می کند.

قتل یک تاکتیک اغوا کننده نیست، اما اغواگر نوعی قتل را اجرا می کند -یک قتل روانی. دلبستگی های گذشته ما مانعی برای زمان حال است. حتی افرادی که پشت سر گذاشته‌ایم می‌توانند همچنان ما را تحت کنترل داشته باشند. به عنوان یک اغواگر، در مقایسه با خواستگاران قبلی، ممکن است در سطح پایینتری قرار بگیرید. اجازه ندهید به آن نقطه برسد. گذشته را با توجهات خود در زمان حال از بین ببرید. در صورت لزوم، راه هایی برای تحقیر معشوق قبلی خود بیابید -بسته به موقعیت، به طور نامحسوس یا نه چندان ظریف. حتی تا آنجا پیش بروید که زخم های کهنه را باز کنید و آنها را احساس درد کهنه کنید و با دیدن آن ها از راه دور شوید.

Machine Translated by Google

ببینید حال چقدر بهتر است هرچه بیشتر بتوانید آنها را از گذشته خود جدا کنید، آنها با شما در زمان حال عمیق تر فرو خواهند رفت.
اصل انزوا را می توان به معنای واقعی کلمه با حرکت دادن هدف به یک مکان عجیب و غریب در نظر گرفت. این روش علی خان بود. یک جزیره منزوی بهترین کار را داشت، و در واقع جزایری که از بقیه جهان جدا شده بودند، همیشه با جستجوی لذت های نفسانی همراه بوده اند. امپراتور روم، تیبریوس، هنگامی که به خانه خود در جزیره کاپری باز شد، به فسق افتاد. خطر سفر این است که اهداف شما کاملاً در معرض شما قرار می گیرند -حفظ یک فضای مرموز دشوار است. اما اگر آنها را به جایی ببرید که به اندازه کافی جذاب باشد تا حواس آنها را پرت کند، از تمرکز آنها بر روی هر چیز پیش پا افتاده در شخصیت شما جلوگیری می کنید. کلئوپاترا ژولیوس سزار را فریب داد تا در رودخانه نیل سفر کند. با رفتن به عمق مصر، او بیشتر از روم منزوی شد و کلئوپاترا فریبنده‌تر بود.

ناتالی بارنی، اغواگر لزبین اوایل قرن بیستم، دوباره با شاعر رنه ویوین رابطه عاشقانه داشت. برای بازیابی محبت هایش، رنه را به سفری به جزیره لسبوس برد، جایی که ناتالی بارها از آن بازدید کرده بود. با انجام این کار، او نه تنها رنه را منزوی کرد، بلکه او را خلع سلاح کرد و حواس او را با تداعی های آن مکان، خانه شاعر افسانه ای لزبین، سافو، منحرف کرد. ویوین حتی شروع به تصور کرد که ناتالی خود ساپ فو است. هدف را هر جا نبرید. مکانی را انتخاب کنید که بیشترین ارتباط را داشته باشد.

قدرت فریبنده انزوا فراتر از قلمرو جنسی است. هنگامی که هواداران جدید به حلقه پیروان فداکار مهاتما گاندی پیوستند، تشویق شدند که روابط خود را با گذشته -با خانواده و دوستان خود -قطع کنند. این نوع انصراف از الزامات بسیاری از فرقه های دینی در طول قرن ها بوده است. افرادی که خود را به این طریق منزوی می کنند، در برابر نفوذ و متقاعد شدن بسیار آسیب پذیرتر هستند. یک سیاستمدار کاریزماتیک احساسات بیگانگی مردم را تغذیه می کند و حتی آنها را تشویق می کند. جان اف.

کندی این کار را زمانی انجام داد که به طرز ماهرانه ای سال های آیزنهاور را تحقیر کرد. آسایش دهه 1950، او به طور ضمنی، آرمان های آمریکایی را به خطر انداخت.
او از آمریکایی ها دعوت کرد تا در یک زندگی جدید، در «مرز جدید»، پر از خطر و هیجان، به او بپیوندند. این یک فریب بسیار اغوا کننده بود، به ویژه برای جوانان، که مشتاق ترین حامیان کندی بودند.

در نهایت، در نقطه ای از اغواگری باید نشانه ای از خطر در ترکیب وجود داشته باشد. اهداف شما باید احساس کنند که با دنبال کردن شما به یک ماجراجویی بزرگ دست می یابند، اما در عین حال چیزی را از دست می دهند -بخشی از گذشته خود، راحتی عزیزشان. فعالانه این احساسات دوسوگرا را تشویق کنید. عنصر ترس، چاشنی مناسب است. اگرچه ترس بیش از حد ناتوان کننده است، اما در مقادیر کم باعث می شود احساس زنده بودن کنیم. مانند غواصی از هواپیما، هیجان‌انگیز، هیجان‌انگیز و در عین حال کمی ترسناک است. و تنها کسی که در آنجا سقوط می کند، یا آنها را می گیرد، شما هستید.

Machine Translated by Google

نماد: .Pied Piperمردی با نشاط با شنل قرمز و زردش،

او با صداهای دلنشین خود بچه ها را از خانه هایشان بیرون می آورد

فلوت طلسم شده، متوجه نمی شوند که چقدر راه می روند، چگونه

آنها خانواده های خود را پشت سر می گذارند. آنها حتی متوجه غار نمی شوند

او در نهایت آنها را به داخل هدایت می کند و برای همیشه بر آنها بسته می شود.

واژگونی

تی

خطرات این استراتژی ساده است: کسی را خیلی سریع منزوی کنید و
شما یک احساس وحشت ایجاد خواهید کرد که ممکن است به پرواز هدف ختم شود. انزوایی که
شما به ارمغان می آورید باید تدریجی باشد و به عنوان لذت پنهان شود -لذت شناخت شما و پشت سر
گذاشتن دنیا. در هر صورت، برخی افراد شکننده تر از آن هستند که از پایگاه حمایتی خود بریده شوند.
پاملا هریمن، زن بزرگ مدرن، راه حلی برای این مشکل داشت: او قربانیان خود را از خانواده‌هایشان،
همسران سابق یا فعلی‌شان جدا می‌کرد و به جای آن ارتباطات قدیمی، به سرعت برای معشوقه‌هایش
امکانات رفاهی جدیدی فراهم می‌کرد. او آنها را غرق در توجه کرد و به همه نیازهای آنها توجه کرد. در مورد
اوریل هریمن، میلیاردری که در نهایت با او ازدواج کرد، او به معنای واقعی کلمه خانه جدیدی برای او ایجاد
کرد، خانه ای که هیچ ارتباطی با گذشته نداشت و سرشار از لذت های حال بود. عاقلانه نیست که فرد
اغوا شده را برای مدت طولانی در هوا معلق نگه دارید، بدون هیچ چیز آشنا یا آرامش بخشی. در عوض،
چیزهای آشنا را که آنها را از آنها جدا کرده اید، با یک خانه جدید، یک سری امکانات رفاهی جدید جایگزین
کنید.

Machine Translated by Google

فاز سه

پرتگاه - تعمیق اثر از طریق اقدامات شدید

هدف در این مرحله این است که همه چیز را عمیق تر کنید -تأثیری که دارید
در ذهن آنها، احساس عشق و وابستگی، تنش در درون بدن شما
تایمز با قلاب های خود در عمق آنها، می توانید آنها را به عقب هل دهید
و بعد، بین امید و ناامیدی، تا زمانی که ضعیف شوند و بشکنند. نمایش دهید
این که تا چه حد حاضرید برای قربانیان خود پیش بروید، کارهایی نجیبانه انجام دهید یا
اقدام جوانمردانه :16)خودت را ثابت کن) تکان قدرتمندی ایجاد می کند، جرقه ای را به وجود می آورد
واکنش مثبت شدید همه زخم ها، امیال سرکوب شده و ناامیدی دارند
کار را از کودکی به پایان رساند. این آرزوها و زخم ها را به سوی خود بیاورید
ظاهر، به قربانیان خود احساس کنند آنچه را که هرگز به دست نیاورده‌اند به دست می‌آورند
کودک و شما به اعماق روان آنها نفوذ خواهید کرد، به هم بزنید غیر قابل کنترل
احساسات :17)اثر یک رگرسیون). اکنون می توانید قربانیان خود را از بین ببرید
محدودیت‌هایشان، وادار کردن آن‌ها برای نشان دادن جنبه‌های تاریکشان، افزودن حسی به آن‌ها
خطر برای اغوای شما :18)متجاوز و تابو را برانگیزد).

شما باید طلسم را عمیق تر کنید و هیچ چیز بیشتر گیج کننده و مسحور کننده نخواهد بود
قربانیان شما از دادن روکش معنوی به اغوای شما. شهوت نیست
که به شما انگیزه می دهد، اما سرنوشت، افکار الهی و همه چیز عالی است
:19)از فتنه های معنوی استفاده کنید). اروتیک در زیر امر معنوی نهفته است. اکنون
قربانیان شما به درستی تنظیم شده اند. با آزار دادن عمدی آنها،
با القای ترس ها و نگرانی ها، آنها را به لبه ی این مسیر هدایت خواهید کرد
پرتگاهی که به راحتی می توان از آن فشار داد و آنها را به زمین انداخت :20)مخلوط کنید
لذت همراه با درد). آنها تنش زیادی را احساس می کنند و در آرزوی تسکین هستند.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

16

خودت را ثابت کن

اکثر

مردم می خواهند اغوا شوند اگر

آنها در برابر تلاش های شما مقاومت می کنند، محتمل است

شرمنده چون راه دوری نرفته ای

به اندازه کافی برای رفع شک و تردید آنها -در مورد

انگیزه های شما، عمق احساس شما

،ingsو غیره. یک ACبه موقع

چیزی که نشان می دهد چقدر دور هستید

مایل به رفتن است تا آنها را بر اراده جلب کند

شک آنها را برطرف کند نگران نباش

در مورد احمق به نظر رسیدن یا ساختن یک

اشتباه -هر نوع عملی که باشد

از خود گذشتگی و برای اهداف خود

به خاطر emoآنها را تحت تاثیر قرار خواهد داد

آنها هیچ چیز دیگری را متوجه نخواهند شد.

هرگز از نظر مردم ناامید ظاهر نشوید

مقاومت یا شکایت در عوض، ملاقات کنید

چالش با انجام کاری سابق

ترم یا جوانمردی برعکس، تحریک

دیگران برای اثبات خود با ساختن

رسیدن به خود سخت، دست نیافتنی

توانا، ارزش جنگیدن را دارد

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

شواهد فریبنده

هر کس می تواند بزرگ صحبت کند، چیزهای بلندی در مورد احساسات خود بگوید، بر چگونگی آن اصرار کند آنها به ما و همچنین برای همه مردم ستمدیده در نقاط دوردست کره زمین اهمیت می دهند. اما اگر هرگز به گونه‌ای رفتار نکنند که پشتیبان حرف‌هایشان باشد، ما شروع به شک در صداقت آن‌ها می‌کنیم -شاید با یک شارلاتان، یا یک منافق یا ترسو روبرو هستیم. چاپلوسی و کلمات خوب فقط تا آنجا پیش می رود. سرانجام زمانی فرا می رسد که باید به قربانی خود شواهدی نشان دهید تا گفتار خود را با کردار مطابقت دهید.

عشق یک نوع جنگ است.

سربازان سست، به جای دیگر بروید! \بیشتر طول می کشد

از ترسوها برای نگهبانی \این استانداردها. وظیفه شبانه در زمستان، راهپیمایی های طولانی، هر سختی، هر نوع رنج: اینها در انتظار هستند \سربازی که

این نوع شواهد دو کارکرد دارد. اول، هر گونه شک و تردید در مورد شما را برطرف می کند. دوم، عملی که برخی از ویژگی های مثبت را در شما آشکار می کند، به خودی خود بسیار اغوا کننده است. اعمال شجاعانه یا فداکارانه یک واکنش عاطفی قدرتمند و مثبت ایجاد می کند. نگران نباشید، اعمال شما نباید آنقدر شجاعانه و فداکار باشد که در این راه همه چیز را از دست بدهید. ظاهر اشراف به تنهایی اغلب کافی است. در واقع، در دنیایی که مردم بیش از حد تحلیل می‌کنند و بیش از حد صحبت می‌کنند، هر نوع عملی اثری تقویت‌کننده و هدایت‌کننده دارد.

انتظار یک گزینه نرم را دارد.

شما اغلب در Cloudbursts \و bivouacبیرون خواهید بود

روی زمین برهنه

طبیعی است که در طول یک اغوا با مقاومت مواجه شوید. آیا پایداری \موانع بیشتری را که بر آنها غلبه می کنید دوست داشته باشید، البته لذتی که در انتظار جاه طلبی است بیشتر است؟ سپس شما را کنار بگذارید ، اما بسیاری از اغواگری ها با شکست مواجه می شوند زیرا اغواگر تمام غرور را به درستی نمی خواند . \ساده، مقاومت های هدف. اغلب اوقات خیلی راحت تسلیم می شوید. راه ساده ممکن است از شما رد شود، Doors \اول، یک قانون اولیه اغواگری را درک کنید: مقاومت نشانه آن است که پیچ و مهره، بسته در صورت شما -احساسات دیگران درگیر این فرایند هستند. تنها کسی که برای لغزش آماده باشید ، نمی توانید او را اغوا کنید، کسی دور و سرد است. مقاومت عاطفی است. و از پشت بام از طریق چاه نور، \یا دزدکی

ولی اگر شما مقاومت نمی کنید، خود تسلیم شوید. این که در بیست پا راه بروید، مقاومت نکنید در یک جا بنشینید و به سقف نگاه کنید، یا از حمله که تاریخ، حس کنید برای رسیدن به مقصد او را پس از حمله می کند. اگر عاطفی او مایل به تسلیم شدن کار. هستند خود تلفن بیلک در مایل قدرتمند اشتباه، به آنها ماهیت نمی کند که هر هستند و که نیازمند هستند اگر مرکز نیاز فرض نداشت هستند بیشتر به فضیل وفاداری به برای اغواگر اغوا به دلیل است."

TH E AR TO F D EVOTION

ترجمه شده توسط پیتر گرین

دو راه برای اثبات خود وجود دارد. اول، اقدام خود به خود: موقعیتی پیش می آید که در آن هدف نیاز به کمک دارد، مشکلی نیاز به حل دارد، یا مرد تن گوید" به سادگی راه نیاز به لطف دارد. شما نمی توانید این موقعیت ها را پیش بینی کنید، اما موقعیت هایی که از بالا خود بر داشت به پیش روی برای آن آماده باشند. زیرا می توانند در هر زمانی رویش کنند. فاو را شیرین تر از معدنی که به دست می آوریم کمک بالیر قرار دهید، به پیش روی بیش از آنچه واقعاً لازم است -فدا کردن پول، زمان بیشتر، و تلاش بیشتر از آنچه انتظار داشتند. هدف شما اغلب از اینها استفاده می کند

از درخت غریبه و آنچه به دست آمده است

Machine Translated by Google

تلاش بزرگتر از آنچه یا دارید که به دست می آید ارزشمندتر است.

لحظه ها، یا حتی آنها را به عنوان نوعی ارزمایش بسازید: آیا عقب نشینی خواهید کرد؟ یا به این مناسبت خواهی رسید؟ شما نمی توانید حتی برای یک لحظه درنگ کنید یا تلنگر بزنید وگرنه همه چیز از دست رفته است. در صورت لزوم به نظر برسد که این عمل بیشتر از آنچه بوده برای شما هزینه داشته است، هرگز با کلمات، بلکه به طور غیرمستقیم -نگاه های خسته، گزارش هایی که از طریق شخص ثالث منتشر می شود، هر چه که لازم باشد.

شاسطور مدرسه لسمل لوم گوید: «جایزه های بزرگ بدست نمی آید شکر اینکه کار شما تشویق داده شود.»

راه دوم برای اثبات خود، اقدام شجاعانه ای است که از قبل، به تنهایی و در لحظه مناسب، برنامه ریزی و اجرا می کنید –ترجیحاً راهی برای اغواگری، زمانی که هر شک و تردیدی که قربانی هنوز در مورد شما دارد خطرناک تر از گذشته است. یک اقدام دراماتیک و دشوار را انتخاب کنید که زمان و تلاش دردناکی که در آن وجود دارد را نشان دهد. خطر می تواند بسیار فریبنده باشد. با هوشمندی قربانی خود را وارد یک بحران، لحظه ای از خطر کنید، یا به طور غیرمستقیم او را در موقعیتی ناراحت کننده قرار دهید، و می توانید نقش نجات دهنده، شوالیه شجاع را بازی کنید. احساسات و عواطف قدرتمندی که این امر برمی انگیزد می تواند به راحتی به عشق هدایت شود.

زن می‌گوید: «اگر نمی‌توان جایزه‌های بزرگی به دست آورد، مگر اینکه کار سنگینی انجام شود، باید زحمات بسیاری را متحمل شوی تا بتوانی به نعمت‌هایی که می‌خواهی دست یابی، زیرا آنچه می‌خواهی جایزه بزرگ‌تری است». •مرد می گوید: من از شما تشکر می کنم که وقتی زحمات بزرگی انجام داده ام اینقدر عاقلانه به من قول عشق داده اید. با زحمات فراوان."

چند نمونه

.1در فرانسه در دهه ،1640ماریون دو اورمه، مردانی بود که بیش از همه هوس می کردند. او که به زیبایی شهرت داشت، معشوقه کار دینال ریشلیو، در میان دیگر شخصیت‌های برجسته سیاسی و نظامی بود. بردن تخت او نشانه موفقیت بود.

-آندریا اس کاپلانوس

در مورد عشق، ترجمه شده توسط PGWALSH

چند هفته بود که کنت گرامانت دلاورمه را جلب کرده بود و در نهایت برای یک عصر خاص به او وقت ملاقات داده بود. کنت خود را برای یک ملاقات لذت‌بخش آماده کرد، اما در روز ملاقات، نامه‌ای از او دریافت کرد که در آن، با عباراتی مودبانه و ملایم، پشیمانی وحشتناک خود را ابراز می‌کرد -او وحشتناک‌ترین سردرد را داشت و باید بماند. آن شب در رختخواب قرار ملاقات آنها باید به تعویق بیفتد. کنت مطمئن بود که او را به خاطر شخص دیگری به کناری می راندند، زیرا د اورمه به همان اندازه که زیبا بود دمدمی مزاج بود.

یک روز، [سن پریو] بیش از حد معمول التماس کرد که [مادام دو لا مازونفور] نهایت لطفی را که یک زن می تواند به او ارائه دهد، به او عطا کند، و او در التماس خود فراتر از کلمات صرف شد. مادام با گفتن اینکه خیلی زیاده روی کرده است، به او دستور داد که هرگز هرگز

گرامونت دریغ نکرد. هنگام شب، او سوار بر ،Marais جایی که de l'Ormeزندگی می کرد، رفت و منطقه را جستجو کرد. در میدانی نزدیک خانه او مردی را دید که پیاده نزدیک می‌شد. او با شناخت دوک دو بریساک، بلافاصله می‌دانست که این مرد قرار است جای او را در رختخواب زن باردار بنشیند.

دوباره در برابر او ظاهر شود

از اتاقش خارج شد. تنها یک ساعت بعد، خانم در حال قدم زدن معمول خود در امتداد یکی از آن کانال های زیبا در باگنوله بود، که سن پروی از پشت پرچین، کاملا برهنه بیرون پرید و در مقابل معشوقه خود با این حالت ایستاده بود، فریاد زد: آخرین بار، خانم -خداحافظ! پس از آن، او ابتدا خود را به داخل کانال انداخت. خانم که از چنین منظره ای وحشت کرده بود،

بریساک از دیدن شمارش ناراضی به نظر می رسید، بنابراین گرامانت با عجله به او نزدیک شد و گفت: "بریساک، دوست من، باید خدمتی بسیار مهم به من انجام دهی: من برای اولین بار با دختری که در نزدیکی زندگی می کند قرار ملاقات دارم. این مکان؛ و چون این دیدار فقط برای کنسرت است، من فقط یک اقامت بسیار کوتاه خواهم داشت، آنقدر مهربان باش که خرقهایت را به من قرض بده، و اسبم را کمی راه برو تا من برگردم؛ اما مهمتر از همه، نرو. دور از این مکان." گرمونت بدون اینکه منتظر جواب باشد، شنل دوک را گرفت و افسار اسبش را به او داد. وقتی به عقب نگاه کرد، دید که بریساک او را تماشا می کند، بنابراین وانمود کرد که وارد خانه ای می شود، از پشت سر خورد، دور اطراف چرخید و بدون اینکه باشد به خانه دو اورمه رسید.

Machine Translated by Google

گرامونت در را زد و خدمتکاری که او را با دوک اشتباه گرفته بود، به او اجازه داد وارد شود. او مستقیماً به سمت اتاق خانم حرکت کرد، جایی که او را دید که روی یک کاناپه دراز کشیده بود، با لباسی شفاف. او شنل بریساك را از تن بیرون انداخت و او از ترس نفسش را بیرون داد. "چی شده، عزیز من؟" او درخواست کرد. "سردرد شما، در ظاهر، از بین رفته است؟" او خسته به نظر می رسید، فریاد زد که هنوز سردرد دارد، و اصرار کرد که او برود. او گفت که این به او بستگی داشت که قرار ملاقات بگذارد یا شکست دهد. گرامونت با خونسردی گفت: «خانم، من می‌دانم چه چیزی شما را گیج می‌کند: می‌ترسید که مبادا بریساک مرا اینجا ملاقات کند؛ اما ممکن است به این دلیل خودتان را راحت کنید.» سپس پنجره را باز کرد و بریساک را در میدان نشان داد که با وظیفه‌شناسی مانند یک پسر اصطبل معمولی با اسبی جلو و عقب می‌رفت. او مضحک به نظر می رسید. د اورمه از خنده منفجر شد، دستانش را دور کنت انداخت و فریاد زد: "شوالیه عزیزم، من دیگر نمی توانم تحمل کنم؛ تو آنقدر دوست داشتنی و آنقدر غیرعادی هستی که نمی توانی عفو کنی." او تمام ماجرا را به او گفت و او قول داد که دوک می تواند تمام شب اسب ها را ورزش دهد، اما او اجازه ورود او را نمی دهد.

شروع به گریه کرد و به سمت خانه اش دوید که به محض رسیدن غش کرد. به محض اینکه توانست صحبت کند، دستور داد که یکی برود و ببیند چه اتفاقی برای سن پریو افتاده است، که در واقع مدت زیادی در کانال نمانده بود و به سرعت لباس هایش را پوشید و به سرعت به پاریس رفت و در آنجا خود را پنهان کرد. برای چند روز. در همین حین شایعه فوت وی منتشر شد. مادام د لا

Maisnnfortعمیقاً تحت تأثیر اقدامات شدیدی بود که برای اثبات احساسات خود اتخاذ کرده بود.

برای عصر روز بعد قرار گذاشتند. در بیرون، کنت شنل را پس داد، از اینکه این همه طول کشید عذرخواهی کرد و از دوک تشکر کرد.
بریساک بسیار مهربان بود، حتی اسب گرامونت را در دست داشت تا او سوار شود، و هنگام حرکت برای خداحافظی دست تکان داد.

این عمل او به نظر او نشانه عشقی خارق العاده بود. و شاید متوجه جذابیت هایی در برهنگی او شده باشد

تفسیر. کنت گرامونت می‌دانست که اکثر اغواگران بالقوه خیلی راحت تسلیم می‌شوند و هوس‌بازی یا خونسردی ظاهری را به عنوان نشانه‌ای از عدم علاقه واقعی اشتباه می‌گیرند. در واقع می‌تواند به معنای چیزهای زیادی باشد: شاید شخص شما را امتحان می‌کند و از خود می‌پرسد که آیا واقعاً جدی هستید یا خیر. رفتار خاردار دقیقاً این نوع آزمون است -اگر در اولین نشانه دشواری تسلیم شوید، واضح است که آنقدرها آنها را نمی خواهید. یا ممکن است آنها خودشان در مورد شما نامطمئن هستند یا سعی می کنند بین شما و شخص دیگری یکی را انتخاب کنند. در هر صورت، تسلیم شدن پوچ است. یک نمایش غیرقابل انکار از این که چقدر مایل به رفتن هستید، بر همه شک ها غلبه خواهد کرد. همچنین رقبای شما را شکست خواهد داد، زیرا بیشتر مردم ترسو هستند، نگران این هستند که خود را احمق کنند و به ندرت خطری را به خطر می اندازند.

حضوری که او با لباس کامل ندیده بود، عمیقاً از ظلم خود پشیمان شد و علناً احساس از دست دادن خود را اعلام کرد. این خبر به گوش سن پریو رسید و او بلافاصله خود را زنده کرد و برای بهره بردن از چنین احساس مساعدی در معشوقه خود زمان را از دست نداد.

—Count T BUSSY-RABUTIN، HISTOIRES AMOUREUSES DES

گاول ها

هنگام برخورد با اهداف دشوار یا مقاوم، معمولاً بهتر است به روشی که Grammontانجام داد، پیش بینی کنید. اگر اقدام شما ناگهانی و غافلگیر کننده به نظر می رسد، آنها را احساساتی تر می کند، آنها را شل می کند. کمی انباشت اطلاعات -کمی جاسوسی -همیشه ایده خوبی است. مهمتر از همه روحیه ای است که شما برهان خود را ارائه می کنید. اگر سبک دل و بازیگوش هستید، اگر هدف را بخندانید، خود را ثابت کنید و در عین حال آنها را سرگرم کنید، فرقی نمی‌کند که به هم ریخته باشید یا ببینند شما کمی حقه بازی کرده‌اید. آنها به حال و هوای دلپذیری که ایجاد کرده اید تسلیم خواهند شد. توجه داشته باشید که شمارش هرگز ناله نمی کرد یا عصبانی یا تدافعی نمی کرد. تنها کاری که او باید انجام می داد این بود که پرده را کنار زد و دوک را که در حال راه رفتن با اسبش بود، نشان داد و مقاومت د اورمه را با خنده ذوب کرد. در یک عمل خوب، او نشان داد که برای یک شب لطف او چه خواهد کرد.

برای تبدیل شدن به رعیت یک خانم. . تروبادور .

انتظار می رفت که از چهار مرحله گذر کند، یعنی: مشتاق، تضرع، مستضعف و عاشق.

هنگامی که او به آن دست یافت

آخرین مرحله شروع عاشقانه او عهد وفاداری بست و این ادای احترام با یک بوسه مهر شد. • در این شکل آرمانگرایانه عشق درباری که مختص نخبگان اشرافی جوانمردی است، پدیده عشق یک حالت در نظر گرفته می شد.

Machine Translated by Google

کوتاه‌ترین رابطه‌ی ناپلئون و زنی که او را برای خواهرش نامزد کرد، تنها ۲۸ روز طول کشید. او چند هفته پس از بازگشت از مصر، در سال ۱۸۰۱ با ژوزفین ازدواج کرد. ناپلئون در آن زمان ۳۲ سال داشت و ژوزفین ۳۸ سال. او بود. پس از اینکه ناپلئون او را

و ژول دو کانوویل ملاقات کرد؟ همه تصور کردند که این رابطه هیچ گونه سوء استفاده بزرگی نخواهد داشت ؛ طولانی تر از بقیه. البته سرگرد یک سرباز آراسته بود، نشانه های بارز یک عاشق واقعی با شاهزاده کامیلو بورگزه ازدواج کرد، در ستایش شوالیه - تا بقیه سال 1803 پیوند خورد، امور او فقط چند برابر شد. و به این ترتیب، هنگامی که او در سال 1810با سرگرد باهوش یک نجیب زاده تحصیل کرده، یک رقصنده ماهر، و یکی از خوش تیپ ترین مردان و یک شوالیه کامل تقریباً یکسان بودند. ارتش _اما پائولین، سی ساله در آن زمان، با ده ها مرد رابطه داشت که می توانستند با آن رزومه مطابقت داشته باشند.

عاشق مقید به خدمت بود

چند روز پس از شروع رابطه، دندانپزشک امپراتوری وارد چز شوالیه شد و به ارباب خود خدمت کرد. در هر دو مورد تعهد پولین بود. یک دندان درد باعث بی خوابی او شده بود، و دندانپزشک دید که باید دندان را بیرون آورد. او متناع آن زمان از هیچ مسکنی استفاده نمی شد، و وقتی مرد شروع به بیرون آوردن ابزارهای مختلف خود کرد، پائولین دچار وحشت شد. با وجود

یک طبیعت مقدس

- NIN A EPTON،

عشق و فرانسوی

سرگرد کانوویل با ردای ابریشمی روی کاناپه ای دراز کشیده بود. در یکی از شهرهای خوب این شهر، سعی کرد او را تشویق کند که این کار را انجام دهد: "یک یا دو لحظه از دردهای پادشاهی فرانسه و برای همیشه تمام شد...

بچه‌ای زندگی‌اش را در آن زد. او از سلیقه‌اش کشید و از آنجا یک پشت به والدین خود انتخاب کرد و یا یاد گرفت که چگونه فضیلت و شرافت باعث کشیدن آن شد. دندان کاملاً خوبی کشیده شد و کانو ویل به سختی یک مژه زد. پائولین به دندانپزشک اجازه داد کارش را انجام دهد، نظر او در مورد کانوویل تغییر کرد: هیچ مردی تا به حال چنین کاری را برای او انجام نداده بود.

باید در میان مردان نیکوکار به دست آید. ولی

اگرچه او آنقدر موفق بود که در سن هفده یا هجده سالگی، به قولی، هم دستور و هم الگو برای دیگران بود، عشق نتوانست درس خود را به بقیه اضافه کند. و، تا او بهتر باشد و

این ماجرا فقط چند هفته طول می کشید. حالا کشیده شد

ناپلئون راضی نبود. پائولین یک زن متاهل بود. روابط کوتاه مجاز بود، اما وابستگی عمیق شرم آور بود. او کانوویل را به اسپانیا فرستاد تا پیامی را به ژنرالی در آنجا برساند. این ماموریت هفته ها طول می کشد و در این بین پائولین شخص دیگری را پیدا می کند. دریافت کرد، خود را در صورت و چشمان زیباترین بانوی کل کشور پنهان کرد که در سال 2018به شهر آمده بود.

کانوویل معشوقه معمولی شما نبود. سوار بر شبانه روز، بدون توقف برای خوردن یا خوابیدن، ظرف چند روز به سالامانکا رسید.

در آنجا متوجه شد که نمی‌تواند بیشتر از این پیش برود، زیرا ارتباطات قطع شده بود، و بنابراین، بدون اینکه منتظر دستورات بیشتر باشد، بدون اسکورت از طریق قلمرو دشمن به پاریس بازگشت. او می تواند با قانون ملاقات کند. اما قبل از آن که عشق به دنبال شکست دادن پائولین بود، فقط برای مدت

به منظور پیشبرد کت و شلوار

کوتاه می‌ایستاد تا پائولین را فریب دهد. او به برای اولین بار با رابطه با مرد بیاور که بجنگد. از این طریق نشان داد که او قبل از پولین کار را انجام جلب کرد. او کمالات بخشی را می بیند. این بار ناپلئون کانوویل را به آلمان و در نهایت به روس این لرد جوان فرستاد . او تنها معشوقی بود که پولین به نظر، لطف، احساس و همیشه منتظرش بود، و تنها کسی بود که او تا به حال شوگوار بود . بزرگی گفتار او با هیچ کدام پیشی نگرفت. "تو که می دانی آتش تاویل چه راه سریعی می سازد . در اغوا، زمانی فرا می رسد که هدف عشق است، زمانی که یک بار اسلحه را محکم می بندد تا به سمت شما بیفتد، اما ناگهان عقب می کشد. انگیزه های شما در قلب و فانتزی شروع شده است

Machine Translated by Google

مشکوک به نظر می رسد. شاید تمام چیزی که به دنبال آن هستید، لطف جنسی، یا قدرت یا پول باشد. اکثر مردم ناامن هستند و چنین شک هایی می توانند توهم اغوا کننده را از بین ببرند. در مورد پائولین بناپارت، او کاملاً عادت داشت که از مردان برای لذت استفاده کند و کاملاً می دانست که از او استفاده می شود. او کاملا بدبین بود. اما مردم اغلب از بدبینی برای پوشاندن ناامنی استفاده می کنند. نگرانی پنهانی پائولین این بود که هیچ یک از معشوقه هایش هرگز واقعاً او را دوست نداشته اند -اینکه همه آنها برای یک مرد واقعاً فقط از او خواسته های جنسی یا سیاسی داشتند. هنگامی که کانویل با اقدامات مشخص، فداکاری هایی را که برای او انجام می داد -دندانش، شعلش، زندگی اش -نشان داد، زنی عمیقاً خودخواه را به یک عاشق فداکار تبدیل کرد. نه اینکه پاسخ او کاملاً بی خودانه بود: کارهای او تقویتی برای غرور او بود. اگر می توانست این اعمال را از او الهام بگیرد، باید ارزشش را داشته باشد. اما اگر قرار بود به ذات شریف ذات او متوسل شود، او نیاز به ارزش آن سطح نیز بالا می رفت و با وفاداری به او خود را ثابت می کرد.

به آسانی تصور کنید که بین دو موضوع بسیار عالی مانند اینها، کمتر کسی می دانست تا اینکه آنها را به میل خود داشت و آنقدر آنها را از نور روشن خود پر می کرد که هنگامی آرزو و تعلق شدن او را شعله ور می کند. چنین که باعث ترس در ارباب جوان شد، او را وادار کرد تا کت و شلوار خود را با آن لطافتی که می توان تصور کرد، اصرار کرد. اما او که توسط عشق تسخیر شده بود، برای بدبینی آرزو و نیاز به ارزش دندان

با این وجود، شرم، که تا جایی که می تواند با خانم ها معطل می شود، برای مدتی او را از اظهار نظر باز داشت. اما سرانجام دژ دل که سرای عزت است، چنان تا در هم شکست

انجام دادن عمل خود تا حد امکان شجاعانه و جوانمردانه، اغواگری را به سطح جدیدی ارتقا می دهد، احساسات عمیق را برمی انگیزد و هرگونه انگیزه پنهانی را که ممکن است داشته باشید پنهان می کند. فداکاری هایی که می کنید باید قابل مشاهده باشند. صحبت کردن در مورد آنها، یا توضیح دادن هزینه ای که آنها برای شما داشته اند، مانند فخرفروشی به نظر می رسد. از دست دادن خواب، بیمار شدن، از دست دادن زمان ارزشمند، شغل خود را به خطر بیندازید، بیش از توان مالی خود پول خرج کنید. شما می‌توانید همه اینها را برای اثربخشی اغراق کنید، اما در مورد آن غافل نشوید یا برای خودتان متاسف شوید: خودتان را به دردسر بیندازید و بگذارید آنها آن را ببینند. از آنجایی که به نظر می رسد تقریباً همه افراد دیگر در جهان زاویه دارند، عمل نجیب و فداکارانه شما غیر قابل مقاومت خواهد بود.

خانم بیچاره به چیزی رضایت داد که هرگز نداشت

قصد امتناع داشت اما برای اینکه صبر، پایداری و عشق معشوق را آزمایش کند، او را با شرایط بسیار سخت به او عطا کرد و به او اطمینان داد که اگر آن را برآورده کند، او را برای همیشه دوست خواهد داشت. در حالی که اگر در آن شکست می خورد، قطعاً تا زمانی که زنده بود، او را برنده نمی شد. و

.3در طول دهه 1890و تا اوایل قرن بیستم، گابریل دآنونزیو یکی از رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان برتر ایتالیا به حساب می‌آمد. با این حال بسیاری از ایتالیایی ها نتوانستند این مرد را تحمل کنند. نوشته‌های او پر رونق بود، و شخصاً پر از خود، بیش از حد دراماتیک به نظر می‌رسید -برهنه سوار بر اسب‌ها در ساحل، تظاهر به مردی رنسانس، و بیشتر از این قبیل.

شرط این بود: او حاضر بود با او صحبت کند، هر دو با هم در رختخواب بودند و فقط کتانی خود را پوشیده بودند، اما او جز کلمات و بوسه ها چیزی از او نمی خواست. •

رمان‌های او اغلب درباره جنگ و شکوه مواجهه با مرگ و شکست دادن آن بود –موضوعی سرگرم‌کننده برای کسی که هرگز چنین نکرده بود. و بنابراین، در آغاز جنگ جهانی اول، هیچ کس تعجب نکرد که D'Annunzioدعوت ایتالیا را برای جانبداری از متفقین و وارد شدن به معارضه رهبری کرد.

او که فکر می کرد هیچ لذتی برای مقایسه با آنچه که او به او وعده داده بود وجود ندارد، با این پیشنهاد موافقت کرد و آن عصر وعده عمل کرد. به گونه ای که با وجود تمام نوازش هایی که به او کرد و

به هر طرف که می روید، او آنجا بود و به نفع جنگ سخنرانی می کرد -کارزاری که در سال 1915موفق شد، زمانی که ایتالیا سرانجام به آلمان و اتریش اعلام جنگ کرد. نقش D'Annunzioتاکنون کاملاً قابل پیش بینی بوده است. اما چیزی که مردم ایتالیا را متعجب کرد، کاری بود که این مرد پنجاه و دو ساله انجام داد: او به ارتش پیوست. او هرگز در ارتش خدمت نکرده بود، قایق ها او را دریازده کردند، اما نمی شد او را منصرف کرد. سرانجام مقامات به او پستی در یک لشکر سواره نظام دادند، به این امید که او را از جنگ دور نگه دارند.

با وسوسه‌هایی که او را فراگرفته بود، عهدش را نمی‌شکند. و هر چند او

عذاب به نظر او نه کمتر از برزخ

ایتالیا تجربه کمی در جنگ داشت و ارتش آن تا حدودی آشفته بود. ژنرال ها به نحوی مسیر D'Annunzioرا گم کردند

Machine Translated by Google

مورد تصمیم گرفته بود لشکر سواره نظام خود را ترک کند و واحدهای خود را تشکیل دهد (به هر حال او یک معترضه بود و نمی توانست تحت انضباط ارتش قرار گیرد.) او که خود را فرمانده می خواند، بر دریاردگی همیشگی خود غلبه کرد و یک سری از حملات جسورانه را انجام داد، گروه هایی از قایق های موتوری را در نیمه های شب به بندرگاه های اتریش هدایت کرد و اژدرها را به سمت کشتی های لنگر انداخته شلیک کرد.

او همچنین یاد گرفت که چگونه پرواز کند و شروع به هدایت سورتی پروازهای خطرناک کرد. او در اوت 1915بر فراز شهر تریست پرواز کرد و سپس در دست دشمن بود و پرچم های ایتالیا و هزاران جزوه حاوی پیام امید را به زمین انداخت و ده به سبک بی نظیر خود نوشت: "پایان شهادت شما نزدیک است! طلوع شادی تو نزدیک است، از بلندای بهشت، بر بال های ایتالیا، این عهد، این پیام را از قلبم به تو می اندازم.» او در ارتفاعات ناشناخته در آن زمان و از میان آتش غلیظ دشمن پرواز کرد. اتریشی ها روی سر او قیمت گذاشتند.

در یک ماموریت در سال D'Annunzio ،1916به مسلسل خود افتاد و یک چشم خود را مجروح کرد و چشم دیگر را به شدت آسیب دید. به او گفت که روزهای پروازش به پایان رسیده است، او در خانه اش در ونیز بهبود یافت. در آن زمان، به طور کلی زیباترین و شیک ترین زن ایتالیا، کنتس موروسینی، معشوقه سابق قیصر آلمان بود. کاخ او در کانال بزرگ، روبروی خانه D'Annunzioبود. اکنون او خود را در محاصره نامه‌ها و شعرهای این سرباز نویسنده می‌دید که جزئیات عملیات پروازی او را با اظهارات عشق او مخلوط می‌کرد. در میانه حملات هوایی به ونیز، او از کانال عبور می کرد و به سختی می توانست از یک چشم ببیند تا آخرین شعر خود را ارائه دهد. D'Annunzioبسیار زیر نظر موروسینی بود، یک نویسنده صرف، اما تمایل او برای شجاعت هر چیزی از جانب او او را به خود جلب کرد. این واقعیت که رفتار بی پروا او می توانست هر روز او را به قتل برساند، فقط فریب را تسریع کرد.

D'Annunzioتوصیه های پزشکان را نادیده گرفت و به پرواز بازگشت و حتی بیشتر از قبل حملات جسورانه ای را انجام داد. در پایان جنگ، او مفتخرترین قهرمان ایتالیا بود. اکنون، در هر کشوری که او ظاهر شد، مردم برای شنیدن سخنرانی‌های او میدان‌ها را پر کردند. پس از جنگ، او یک راهپیمایی را در فیومه، در سواحل آدریاتیک رهبری کرد. در مذاکرات برای حل و فصل جنگ، ایتالیایی ها معتقد بودند که باید این شهر به آنها اعطا می شد، اما متفقین موافقت نکردند. نیروهای D'Annunzioشهر را به تصرف خود درآوردند و شاعر رهبر شد و بیش از یک سال به عنوان یک جمهوری خودمختار بر فیومه حکومت کرد. در آن زمان، همه گذشته نه چندان باشکوه او را به عنوان یک نویسنده منحط فراموش کرده بودند. حالا او هیچ غلطی نمی توانست بکند.

تفسیر. جذابیت اغواگری این است که از روال عادی خود جدا شویم و هیجان ناشناخته را تجربه کنیم. مرگ همسر نهایی ناشناخته است. در دوره‌های هرج و مرج، سردرگمی و مرگ -بلاهایی که اروپا را در قرون وسطی فرا گرفت، وحشت انقلاب فرانسه، حملات هوایی به لندن در طول جنگ جهانی دوم -مردم اغلب احتیاط معمول خود را کنار می‌گذارند و کارهایی را انجام می‌دهند. هرگز در غیر این صورت. آنها نوعی هذیان را تجربه می کنند. چیزی فوق العاده اغوا کننده وجود دارد

غالباً ممکن است به خانه فکر کند که این به خاطر این دختر است و نه به خاطر خودش. عشق ورزیدن به دختر؛ و او که او را بسیار زیبا و خوش صحبت می دید، دروغ های او را بیش از دیگران باور کرد

حقیقت، و او را به اندازه ای دوست داشت که گویی خودش بسیار مورد علاقه او بود. •معشوقه متوجه شد که اوضاع خوب است

پیشرفته، اگرچه ارباب جوان از ادعای خود دست برنداشت

قول او به او اجازه داد تا ساعت یک ساعت بعد از نیمه شب بیاید و او را ببیند و بعد از آن گفت

Machine Translated by Google

خطر، در مورد رفتن به ناشناخته. نشان دهید که رگه ای بی پروا و طبیعتی جسورانه دارید، که ترس معمولی از مرگ را ندارید، و فوراً برای بخش عمده ای از بشریت جذاب هستید.

عشق و اطاعتی را که داشت کاملاً آزمایش کرد به او نشان داده شد، فقط باید به خاطر صبر طولانی خود پاداش داده شود. در شادی عاشق از شنیدن این سخن، تردیدی ندارید، و او نتوانست در وقت مقرر حاضر شود. •اما بانو که همچنان می خواست نیروی عشقش را امتحان کند، به دختر زیبایش گفته بود: »خوب می دانم.

چیزی که در این مورد ثابت می‌کنید این نیست که چه احساسی نسبت به یک شخص دیگر دارید، بلکه چیزی در مورد خودتان است: شما می‌خواهید با دست و پا بیرون بروید. شما فقط یک سخنگو و لاف زن دیگر نیستید. این یک دستور العمل برای کاریزمای فوری است. هر شخصیت سیاسی -چرچیل، دوگل، کندی -که خود را در میدان جنگ ثابت کرده باشد، جذابیت بی نظیری دارد. بسیاری D'Annunzio را به عنوان یک زن زن بداخلاق تصور می کردند. تجربه او در جنگ به او درخششی قهرمانانه، هاله ای ناپلئونی داد. در واقع او همیشه یک اغواگر مؤثر بوده است، اما اکنون به طرز شیطانی‌تری جذاب‌تر شده بود. لزوماً مجبور نیستید خطر مرگ را به جان بخرید، اما قرار دادن خود در مجاورت آن، بار اغوا کننده ای به شما می دهد. (اغلب بهتر است این کار را تا حدی برای اغواگری انجام دهید و باعث شگفتی خوشایندی شود.) شما مایلید وارد ناشناخته شوید. هیچ کس فریبنده تر از کسی نیست که مرگ را به جان خریده است. مردم به سمت شما کشیده خواهند شد. شاید آنها امیدوارند که مقداری از روحیه ماجراجویانه شما بر آنها جاری شود.

از عشقی که یک نجیب زاده به شما دارد، و من فکر می کنم شما هم کمتر عاشق او نیستید. و من برای هر دوی شما بسیار متاسفم که تصمیم گرفتم

به شما زمان و مکان می دهد تا با خیال راحت با هم صحبت کنید.» •دختر چنین بود

مسحور شده است که او می تواند آرزوهای خود را پنهان نمی کند، اما پاسخ داد که او از حضور کوتاهی نمی کند. •پس به اطاعت از نصیحت و فرمان معشوقه‌اش، لباس‌های خود را درآورد و روی تختی زیبا دراز کشید، در اتاقی که خانم در آن را نیمه باز گذاشت، در حالی که در داخل آن چراغی روشن کرد تا زیبایی آن دوشیزه باشد. به وضوح دیده می شود. سپس خود او وانمود کرد که می رود، اما خود را در نزدیکی تخت با احتیاط پنهان کرد که دیده نشد. •معشوق بیچاره اش که به فکر یافتن او بر طبق وعده اش بود، نتوانست در ساعت مقرر تا آنجا که می توانست آرام وارد اتاق نشود. و بعد از اینکه در را بست و

.4طبق یکی از نسخه های افسانه آرتور، شوالیه بزرگ سر لانسلوت یک بار نگاهی اجمالی به ملکه گینور، همسر شاه آرتور انداخت و همین نگاه کافی بود -او دیوانه وار عاشق شد. و از این رو وقتی خبر ربوده شدن ملکه گینویر توسط یک شوالیه شیطانی به او رسید، لنسلوت درنگ نکرد -او دیگر کارهای جوانمردانه خود را فراموش کرد و به تعقیب عجله پرداخت. اسب او از تعقیب و گریز سقوط کرد، بنابراین او به پیاده روی ادامه داد. بالاخره به نظر می رسید که او نزدیک است، اما خسته شده بود و نمی توانست جلوتر برود. گاری اسب سواری رد شد. گاری پر بود از مردانی با ظاهر نفرت انگیز که به هم بسته شده بودند. در آن روزها رسم بود که جنایتکاران -قاتل، خائن، ترسو، دزد -را در چنین گاری قرار می دادند، که سپس از هر خیابان شهر عبور می کرد تا مردم بتوانند آن را ببینند. وقتی سوار گاری شدی، تمام حقوق فئودالی را تا آخر عمر از دست دادی.

گاری چنان نماد وحشتناکی بود که دیدن گاری خالی باعث می‌شد بلرزید و علامت صلیب بدهید. با این حال، سر لانسلوت به راننده گاری که یک کوتوله بود برخورد کرد: "به نام خدا، به من بگو آیا دیده ای که ملکه خانم از این راه رد شده است؟" کوتوله گفت: "اگر می خواهی سوار این گاری شوی که من رانندگی می کنم، تا فردا می دانی که چه بلایی سر ملکه آمده است."

سپس گاری را به سمت جلو راند. لنسلوت فقط برای دو پله اسب تردید کرد، سپس به دنبال آن دوید و از آن بالا رفت.

لباس‌ها و کفش‌های خزش را درآورد، روی تخت رفت و در آنجا جستجو کرد تا آنچه را که می‌خواهد بیابد. اما به محض اینکه دستانش را دراز کرد تا او را در آغوش بگیرد

هرجا گاری می رفت، مردم شهر آن را هول می دادند. در بین مسافران بیشتر درباره شوالیه کنجکاو بودند. جرمش چه بود؟ چگونه او را به قتل رساندند؟ غرق شد؟ بر آتش خار سوخته؟ بالاخره کوتوله به او اجازه داد بیرون بیاید، بدون اینکه در مورد مکان ملکه حرفی بزند. بدتر از همه، هیچ کس در حال حاضر نزدیک و یا صحبت با لنسلوت، زیرا او در گاری بود. او به تعقیب ملکه ادامه داد، و در تمام طول مسیر توسط شوالیه های دیگر مورد نفرین قرار گرفت، تف به او خورد، و او را به چالش کشید. او

که معتقد بود مال اوست معشوقه، از دختر بیچاره، او را به طور کامل باور دارد

Machine Translated by Google

با سوار شدن بر گاری، مقام شوالیه را رسوا کرده بود. اما هیچ کس نتوانست او را متوقف کند یا سرعت او را کاهش دهد، و در نهایت او متوجه شد که رباینده ملکه، Meleagantشریر است. او به Meleagantرسید و این دو با هم دوئل کردند. به نظر می‌رسید که لانسلوت هنوز از تعقیب و گریز ضعیف شده بود، به شکست نزدیک می‌شد، اما وقتی به او خبر رسید که ملکه نبرد را تماشا می‌کند، قدرت خود را بازیافت و در آستانه کشتن ملگانت بود که آتش‌بس اعلام شد. گینویر به او تحویل داده شد.

خودش، دستانش را دور گردنش انداخته بود و با چنان کلمات محبت آمیز و با چهره ای زیبا با او صحبت می کرد که گوشه نشینی وجود ندارد.

•اما وقتی آقا تشخیص داد لنسلوت او را به سختی می‌توانست جلوی شادی خود را از این فکر کند که بالاخره بسیار مقدس است، اما او به خاطر عشق به او، مهره های خود را فراموش می کرد. هم با چشم و هم با گوش در میان است و حضور خانمش. اما در کمال تعجب، او عصبانی به نظر می‌رسید و به نظر نمی‌رسید که او همراه او در محل نجاتش نبود . او به پدر ملیگانت گفت: "آقا، در حقیقت او تلاشهاي خود را به خاطر کساني که این همه تلاش کرده هدر داده است. من همیشه قدرداني نسبت به او را انکار خواهم کرد." لانسلوت به شدت رنج می برد، عشقی که او را به این شدت واداشته بود، ناراحت شد. اما او شکایت نکرد. خیلی بعد، پس از اینکه به سرعت به رختخواب رفت و آزمایشات بدتر انجام داد، سرانجام تسلیم شد و آنها عاشق شدند. یک روز او از آن بلند شد و از او پرسید: وقتی او توسط Meleagantربوده شده بود، آیا او به سرعت شیده بود؟ و در حسم به همان اندازه با معشوقه و داستان کاری، و چگونه او شوالیه را رسوا کرده بود؟ به همین دلیل بود که دختر، او گفت: "آن روز هیچکدام به این سردی با او رفتار نکرده بودند؟ ملکه پاسخ داد: "با تأخیر به خاطر حماقت خود یا بدخواهی دو پله، عدم تمایل خود را برای بالا رفتن از آن نشان دادید. این که به او که تو را آنجا گذاشته بگویم می تواند من را غیر از من کند. حقیقت این است که چرا من نمی خواستم شما را ببینم یا با شما صحبت کنم."

اما آیا سعی می‌کنی زنی صادق باشی، زیرا هرگز آن نام نیکو را به واسطه من از دست نخواهی داد. •پس گفتن او با عجله از اتاق خارج شد در بزرگترین خشم قابل تصور، و مدت زیادی بود که او برای دیدن معشوقه خود بازگشت. اما عشقی که هرگز خالی از امید نیست، به او اطمینان داد که هر چه پایداری او بیشتر و آشکارتر با همه این آزمایش ها ثابت شود، سعادت او طولانی تر و لذت بخش تر خواهد بود. _ •

"

تفسیر. فرصت انجام عمل فداکارانه اغلب به طور ناگهانی به سراغ شما می آید. شما باید ارزش خود را در یک لحظه و در همان جا نشان دهید. این می تواند یک موقعیت نجات، هدیه ای باشد که می توانید انجام دهید یا لطفی که می توانید انجام دهید، یک درخواست ناگهانی برای رها کردن همه چیز و کمک به آنها. مهم‌تر از همه این نیست که عجولانه رفتار می‌کنید، اشتباه می‌کنید یا کارهای احمقانه انجام می‌دهید، بلکه این است که به نظر می‌رسد بدون فکر کردن به خود یا عواقب آن، از طرف آنها عمل می‌کنید.

در چنین لحظاتی، تردید، حتی برای چند ثانیه، می تواند تمام کارهای سخت اغواگری شما را از بین ببرد و شما را فردی خود شیفته، بداخلاق و ترسو نشان دهد. این، به هر حال، اخلاق نسخه قرن دوازدهمی de Troyes Chrétienاز داستان لانسلوت است. به یاد داشته باشید: نه تنها کاری که انجام می دهید، بلکه نحوه انجام آن نیز مهم است. اگر به طور طبیعی خود شیفته هستید، یاد بگیرید که آن را پنهان کنید. تا جایی که ممکن است خود به خود واکنش نشان دهید و با به نظر رسیدن متزلزل، هیجان زده و حتی احمقانه، تأثیر را اغراق کنید -عشق شما را به آن نقطه سوق داده است. اگر به خاطر گینویر مجبور به پریدن به سبد خرید هستید، مطمئن شوید که او می بیند که شما بدون کوچکترین تردیدی این کار را انجام می دهید.

بانویی که همه آنچه را که گذشت دیده و شنیده بود، از دیدن عمق و پایداری عشق او چنان مسرور و متحیر شد که بی تاب بود دوباره او را ببرد تا از غم و اندوهی که به بار آورده بود بخواهد.

.5در حدود سال 1531در رم، خبر یک زن جوان پر شور به نام تولیا دآراگونا منتشر شد. طبق استانداردهای آن دوره، تولیا یک زیبایی کلاسیک نبود. او قد بلند و لاغر بود، در زمانی که زن چاق و هوس انگیز ایده آل به حساب می آمد. و او فاقد رفتار خنده‌دار و خنده‌دار اکثر دختران جوانی بود که خواهان توجه مردانه بودند. نه، کیفیت او نجیب تر بود. لاتین او عالی بود، می توانست درباره آخرین ادبیات بحث کند، عود می نواخت و آواز می خواند. به عبارت دیگر، او یک چیز بدیع بود و از آنجایی که اکثر مردان به دنبال آن بودند، شروع به ملاقات با او کردند.

او را تحمل کند و به عنوان به محض اینکه او می تواند ملاقات کند با او، او نتوانست او را در این مورد خطاب کند سخنان عالی و دلنشین که نه تنها تمام مشکلات خود را فراموش کرد، بلکه آنها را بسیار خوشبخت تلقی کرد، زیرا می دید که مسئله آنها به جلال پایداری و کمال او است.

Machine Translated by Google

اعداد عالی او یک معشوقه داشت، یک دیپلمات، و این فکر که یک مرد لطف فیزیکی او را به دست آورده است، همه آنها را دیوانه کرد. بازدیدکنندگان مرد او شروع به رقابت برای جلب توجه او کردند، شعرهایی به افتخار او نوشتند و برای تبدیل شدن به مورد علاقه او رقابت کردند. هیچ یک از آنها موفق نشدند، اما به تلاش خود ادامه دادند.

البته عده ای هم بودند که از او آزرده شدند و علناً اعلام کردند که او فاحشه ای سطح بالا بیش نیست. آنها این شایعه را تکرار کردند (شاید درست باشد) که او مردان بزرگتر را در حالی که عود می نواخت به رقصیدن واداشته بود و اگر رقص آنها او را خوشحال می کرد، می توانستند او را در آغوش بگیرند. برای پیروان وفادار تولیا، که همگی اصالتاً متولد شده بودند، این تهمت بود. آنها سندی نوشتند که در همه جا پخش شد: «معشوقه محترم ما، بانوی خوش‌زاده و شریف تولیا دوآراگونا، با ویژگی‌های خیره‌کننده‌اش از همه بانوان گذشته، حال یا آینده پیشی می‌گیرد.

هنرهای شما را انطباق با این بیانیه امتناع ورزد، موظف است به یکی از شوالیه های امضاکننده زیر وارد لیست شود، که او را به روش متعارف متقاعد کند ."

تولیا در سال 1535رم را ترک کرد، ابتدا به ونیز رفت، جایی که شاعر تاسو معشوق او شد، و سرانجام به فرارا، که در آن زمان شاید متمدن ترین دربار ایتالیا بود. و چه حسی در آنجا ایجاد کرد. صدای او، آواز او، حتی اشعار او بسیار مورد ستایش قرار گرفت. او یک آکادمی ادبی را افتتاح کرد که به ایده های آزاداندیشی اختصاص داشت. او خود را یک موزه می نامید و مانند رم، گروهی از مردان جوان دور او جمع شدند. آنها او را در شهر دنبال می کردند، نام او را روی درختان حک می کردند، به افتخار او غزل می نوشتند و برای هر کسی که گوش می داد می خواندند.

یکی از نجیب زاده های جوان توسط این فرقه پرستش حواسش پرت شد: به نظر می رسید که همه تولیا را دوست داشتند، اما هیچ کس در عوض عشق او را دریافت نکرد. این مرد جوان که مصمم بود او را بدزدد و با او ازدواج کند، او را فریب داد و اجازه داد شبانه با او ملاقات کند. او ارادت بی پایان خود را اعلام کرد، او را با جواهرات و هدایا باران کرد و دست او را خواست. او رد کرد. او چاقویی را بیرون آورد، او باز هم امتناع کرد و به همین دلیل خود را با چاقو زد. او زندگی می کرد، اما اکنون شهرت تولیا حتی از قبل بیشتر شده بود: حتی با پول نمی توانست لطف او را بخرد، یا اینطور به نظر می رسید. با گذشت سالها و محو زیبایی او، شاعر یا روشنفکری همیشه به دفاع از او می آمد و از او محافظت می کرد. تعداد کمی از آنها تا به حال به واقعیت فکر کرده اند: اینکه تولیا واقعاً یک جلیقه زن بود، یکی از محبوب ترین و پردرآمدترین ها در این حرفه.

تفسیر. همه ما به نوعی نقص هایی داریم. ما با برخی از اینها به دنیا آمده ایم و نمی توانیم کمک کنیم. تولیا چنین عیوب زیادی داشت. از نظر فیزیکی او ایده آل رنسانس نبود. همچنین مادرش یک اطلسی بود و او نامشروع بود. با این حال مردانی که تحت طلسم او قرار گرفتند اهمیتی ندادند.

آنها بیش از حد از تصویر او پریشان شده بودند -تصویر یک زن بلند مرتبه، زنی که برای پیروزی باید با او مبارزه کنید. ژست او مستقیماً از قرون وسطی، دوران شوالیه ها و تروبادورها بیرون آمد. سپس، زنی که اغلب متاهل بود، توانست با خودداری از لطف خود، پویایی قدرت بین دو جنس را کنترل کند تا اینکه شوالیه به نحوی ارزش خود را ثابت کرد.

اطمینان از عشق او، که از ثمره آن از همان زمان به طور کامل بهره برد

او می تواند آرزو کند.

—QUEE N MARGARET OF

باوار. هیتامرون.

ریچارد دیونپورت هاینز

گلچین. ویرایش شده توسط

یک سرباز شهرها را محاصره می کند،
یک عاشق خانه های دختران، \یکی به
دریاهای دوردست سفر می کند، \یکی به
دره های وروجی. \عشق، مانند جنگ،
دستپاچگی است. شکست‌خورده‌ها
می‌توانند بهبود یابند، \در حالی که ممکن
است برخی فکر کنید شکست‌ناپذیر
سقوط می‌کنند. \بنابراین اگر عشق را به
عنوان یک گزینه آسان نوشته اید \بهتر
است دو بار فکر کنید. عشق می خواهد
\برای جرات و ابتکار. عالی

آشیل به دنبال بریسیس می‌سوزد \ —سریع،
تروجان‌ها، دیوار Argiveرا بشکنید! \هکتور به
جنگ رفت

از آغوش آندروماخ \با کلاه ایمنی همسرش. \
خود آگاممنون، سوپرمو، غرق شد \با دیدن
موهای ریخته شده کاساندرا. \حتی مریخ در کار
گرفتار شد، مش های آهنگر را حس کرد-

\بهترین رسوایی بهشت در
سال ها. سپس \مورد خودم را بگیرید. من بیکار
بودم، برای اوقات فراغت به دنیا آمدم، \ذهن با
نوشتن تنبل در سایه نرم شد. \اما عشق به یک
دختر زیبا به زودی تنبل را وادار به عمل کرد، او را
وادار کرد تا بپیوندد. \و حالا فقط به من نگاه کن -
تناسب اندام مبارزه، مشتاق تمرینات شبانه: \
اگر برای سستی درمانی می خواهی، عاشق شو!

آمورها.

-OVID،

ترجمه شده توسط پیتر گرین

Machine Translated by Google

و صداقت احساسات او. او می تواند به یک جستجو فرستاده شود، یا مجبور شود در میان جذامیان زندگی کند، یا در مسابقه ای احتمالاً کشنده برای افتخار او رقابت کند.
و این را باید بدون شکایت انجام می داد. اگرچه دوران تروبا دور خیلی گذشته است، اما این الگو همچنان باقی است: یک مرد در واقع دوست دارد بتواند خود را ثابت کند، به چالش کشیده شود، رقابت کند، آزمایش ها و آزمایش ها را پشت سر بگذارد و پیروز بیرون بیاید. او یک رگه مازوخیستیک دارد. بخشی از او درد را دوست دارد.
و به طرز عجیبی، هر چه یک زن بیشتر بخواهد، ارزشمندتر به نظر می رسد.
زنی که به راحتی بدست می آید نمی تواند ارزش زیادی داشته باشد.
مردم را وادار به رقابت برای جلب توجه شما کنید، آنها را وادار کنید تا خود را به نحوی ثابت کنند، و خواهید دید که آنها در حال مقابله با چالش هستند. گرمای اغواگری با چنین چالش هایی افزایش می یابد -به من نشان دهید که واقعاً من را دوست دارید.
هنگامی که یک نفر (از هر جنس) به این مناسبت برمی‌خیزد، اغلب انتظار می‌رود که دیگری نیز همین کار را انجام دهد و اغواگری افزایش می‌یابد. با وادار کردن مردم به اثبات خود، ارزش خود را افزایش می دهید و عیب های خود را می پوشانید. اهداف شما بیش از حد مشغول تلاش برای اثبات خود هستند تا متوجه ایرادات و عیوب شما شوند.

نماد: تور

نام در میدان، با پرچم های درخشانش

بانو و اسب‌های سرگردان، شوالیه‌ها را برایش می‌جنگند

دستش. او شنیده است که آنها بر روی زانوی خم شده ابراز عشق می کنند

آهنگ های بی پایان و وعده های زیبا همه آنها در چنین چیزهایی خوب هستند.

اما سپس صدای شیپور به صدا در می آید و مبارزه آغاز می شود. در تورنا

در صورتی که هیچ جعل یا تردیدی وجود ندارد. شوالیه او

انتخاب ها باید روی صورتش خون باشد و چند

اندام های شکسته

واژگونی

کسی را که برای توانایی بدنی ارزش قائل نیست تحت تأثیر قرار نخواهد داد. این فقط نشان می دهد که شما دنبال توجه هستید و خودتان را به رخ می کشید. اغواگران باید راه خود را برای اثبات خود با شک و تردیدها و ضعف‌های خود منطبق کنند. برای برخی، سخنان خوب، دلیل بهتری نسبت به اعمال جسورانه هستند، به ویژه اگر نوشته شده باشند. با این افراد احساسات خود را در نامه ای نشان دهید -یک نوع اثبات فیزیکی متفاوت، و یکی با جذابیت شاعرانه تر از یک عمل نمایشی. هدف خود را به خوبی بشناسید و شواهد فریبنده خود را به سمت منبع شک و یا مقاومت آنها هدف بگیرید.

Machine Translated by Google

17

تاثیر یک رگرسیون

افرادی که

نوع خاصی را تجربه کرده اند

لذت در گذشته سعی خواهد کرد تکرار شود یا دوباره زنده شود

آی تی. ریشه دارترین و لذت بخش ترین خاطرات

معمولاً آنهایی هستند که از همان دوران کودکی هستند و اغلب غیرعادی هستند

آگاهانه با شخصیت والدین همراه است. قیر خود را بیاورید

با قرار دادن خود در مثلث ادیپی به آن نقطه باز می گردد

و قرار دادن آنها به عنوان یک کودک نیازمند. بی اطلاع از علت

پاسخ عاطفی آنها، آنها عاشق شما خواهند شد. جایگزین

شما نیز می توانید پسرفت کنید و به آنها اجازه دهید نقش حرفه ای را بازی کنند

پرستاری، والدین پرستاری در هر دو صورت شما در حال ارائه آن هستید

فانتزی نهایی: شانس داشتن یک رابطه صمیمی

رابطه با مامان یا بابا، پسر یا دختر.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

رگرسیون وابسته به عشق شهوانی

ما بزرگسالان تمایل داریم که برای دوران کودکی خود ارزش قائل شویم. در وابستگی آنها و
از ناتوانی، کودکان واقعاً رنج می‌برند، اما وقتی بزرگتر می‌شویم به راحتی آن را فراموش می‌کنیم و بهشت فرضی را که پشت سر گذاشته‌ایم
احساساتی می‌کنیم. ما درد را فراموش می کنیم و فقط لذت را به یاد می آوریم.

چرا؟ از آنجا که مسئولیت های زندگی بزرگسالی باری بسیار ظالمانه است که گاهی اوقات ما پنهانی آرزوی وابستگی دوران کودکی را داریم، زیرا [در
ثانی بیشتر در اسیری که به همه نیازهای ما رسیدگی می‌کردند مراقبت‌ها و نگرانی‌های ما را برعهده گرفت. به نظر می‌رسد این شیوه سنتی تربیت
کودک را رویاپردازی می‌کند. برای احساس وابستگی مفعول و کودکی، عاطفه شهوانی قوی دارد. وابستگی به والدین منجر به تهوع
و آنها انواع فانتزی‌ها را به کودک نسبت می‌دهند. طرفداران مشکوک به احساس مطلق‌گرایی و نوشته‌های کودک که شبانه پیرزن‌گرایی نسبت‌زیتا می‌دهند با مادر را به سخواند.
جلو سوق نمی دهند، اما مشتاق عقب نشینی هستیم. بیرونی بزرگسالان را رها می کنیم و کالیسکه را بیرون می ریزیم ، تا با احساسات کودکانه ای
که در زیر سطح زمین باقی مانده اند روبرو شویم. ریکموند فروید به تنهایی، اما محکم به پشت مادرش بسته شده است، در اوایل کارش، ریکموند
فروید با مشکل عجیبی روبرو شد: بسیاری از بیماران زنش عاشق او شده بودند. او فکر می‌کرد که می‌داند چه اتفاقی دارد می‌افتد: با تشویق فروید،
بیمار به دوران کودکی خود می‌پردازد، که البته منشأ بیماری یا روان رنجوری او بود.

پیله نرم وقتی مادر تعظیم می کند،
کودک نیز این کار را انجام می دهد،
بنابراین فیض های اجتماعی به طور
خودکار در حالی که ضربان قلب مادر را
احساس می کند، کسب می شود.
بنابراین، رابطه اش با پدرش، اولین تجربه هایش از مهربانی و عشق، و همچنین از غفلت و رها شدن صحبت می کرد. این امنیت تقریباً به طور کامل به این فرآیند بستگی دارد
فروید کلمه وخامت را قدرتمند و رایج می کند. به نوعی، حضور فیزیکی او به دوران کودکی او منتقل می شود. تشدید این تاثیر مادر بود. . •بچه ها این واقعیت که خود

. .
بیاموزند که نشان دادن وابستگی
منفعلانه بسیار مهم است، اگرچه به
نظر می رسید که او دلسوز است - به عبارت دیگر، کاملاً شبیه بهترین راه سنتی برای جلب لطف به عنوان شخصیت پدری است. در همین حال بیمار روی کاناپه دراز کشیده بود و
در چاهی محبت بود. یک موقعیت درمانده یا غیرفعال وجود دارد ، به طوری که موقعیت نقش‌های فعل parرا برای این در ژاپنی تکرار می‌کند: ent و .child در نهایت او شروع
به هدایت برخی از amaeru گیج کرد، که در فرهنگ لغت به این صورت ترجمه شده است: "احساساتی را که با فروید درگیر بود، به خود فروید فرض کند . غافل از اینکه چه چیزی
بر سر عشق دیگری بود و اتفاق می افتاد، با او مانند پدرش ارتباط برقرار می کرد. پسرفت می کرد و بچه را بازی می کرد.» با توجه به عاشق شدن فروید این پدیده را «انتقال»

در شرکت ها یا هر گروه دیگری انجام می دهند، زنان این کار را با مردان انجام می دهند، مردان این کار را با آنها انجام می دهند.

با این حال، اثر انتقال به حدی قوی بود که فروید اغلب قادر نبود بیماران خود را از شیفتگی آنها عبور دهد.
در واقع انتقال یک راه قدرتمند برای ایجاد یک دلبستگی عاطفی است -هدف هر اغوا کننده -

Machine Translated by Google

یون. این روش کاربردهای بی نهایتی در خارج از روانکاوی دارد. برای تمرین آن در زندگی واقعی، باید نقش درمانگر را بازی کنید و مردم را تشویق کنید تا در مورد دوران کودکی خود صحبت کنند. بسیاری از ما آنقدر خوشحالیم که مجبور نیستیم. و خاطرات ما آنقدر واضح و عاطفی هستند که بخشی از ما فقط در صحبت کردن در مورد سالهای اولیه زندگی به عقب می نشینیم. همچنین، در طول صحبت، رازهای کوچکی از بین می رود: ما انواع اطلاعات ارزشمند در مورد نقاط ضعف و ضعف خود را فاش می کنیم.

مادران و گاهی اوقات همسران ..•...
مجله ای به نام Youn g
خانم مقاله ای را معرفی کرد
(ژانویه (1982در مورد «چگونه خودمان را بسازیم
زیبا.» به عبارت دیگر چگونه مردان را
جذب کنیم. سپس یک مجله آمریکایی یا
اروپایی به خواننده می گوید که چگونه

ساختار ذهنی ما، اطلاعاتی که باید به آنها توجه کنید و به خاطر بسپارید. سخنان اهداف خود را به ارزش اسمی نگیرید. آنها غالباً وقایع دوران کودکی را به رخ می کشند یا بیش از حد نمایش می دهند. اما به لحن صدای آنها، به هر گونه تیک عصبی در حین صحبت کردن، و به ویژه به هر چیزی که نمی خواهند درباره آن صحبت کنند، هر چیزی که انکار می کنند یا آنها را احساساتی می کند توجه کنید. بسیاری از جملات در واقع به معنای مخالف آنهاست: مثلاً اگر آنها بگویند که از پدرشان متنفرند، مطمئن باشید که ناامیدی زیادی را پنهان می‌کنند -زنان . شاید هرگز «زنان سرشار از عشق مادرانه نیستند. زنان از او به آنچه می خواستند رسیدند. برای مضامین و داستان های تکراری به دقت گوش دهید. مهمتر از همه، یاد بگیرید که واکنش‌های احساسی را تجزیه و تحلیل کنید و ببینید پشت آن‌ها چه چیزی نهفته است.

از نظر جنسی مطلوب باشد، بدون
شک پفک ها، کرم ها و اسپری
های مختلف را پیشنهاد می کند.
در مورد بانوی جوان اینطور نیست .
"جذاب ترین

بدون عشق مادری هستند
انواعی که مردان هرگز نمی خواهند یکی
ازدواج کردن. . به مردها از چشم مادر نگاه
کن "

هنگامی که آنها صحبت می کنند، وضعیت درمانگر را حفظ کنید -مراقب اما ساکت، اظهار نظرهای گهگاهی و بدون قضاوت. مراقب باشید و در عین حال دور باشید -در واقع تا حدودی خالی -و آنها شروع به انتقال احساسات و طرح فانتزی به شما خواهند کرد. با اطلاعاتی که درباره دوران کودکی آن‌ها جمع‌آوری کرده‌اید، و پیوند اعتمادی که ایجاد کرده‌اید، اکنون می‌توانید شروع به اعمال پسرفت کنید. شاید شما یک وابستگی قوی به والدین، خواهر و برادر، معلم یا هر شیفتگی اولیه، شخصی که بر زندگی کنونی آنها سایه افکنده است، کشف کرده باشید. با دانستن اینکه چه چیزی در مورد این شخص بود که آنقدر قوی روی او تأثیر گذاشت، اکنون می توانید آن نقش را به عهده بگیرید. یا شاید شما از یک شکاف بزرگ در کودکی آنها یاد گرفته اید -برای مثال یک پدر غفلت کننده. شما اکنون مانند آن والد رفتار می کنید، اما غفلت اولیه را با توجه و محبتی جایگزین می کنید که والد واقعی هرگز ارائه نکرده است.

.IA N BURUMA-پشت سر
ماسک: روی شیاطین جنسی،
مادران،
ترنسوستیت ها، گانگسترها
DRIFTERو غیره
قهرمانان فرهنگی ژاپنی

من بر این واقعیت تاکید کرده ام که فرد
محبوب جایگزین ایگوی ایده آل است.

همه از دوران کودکی کارهای ناتمام دارند -ناامیدی ها، کمبودها، خاطرات دردناک. آنچه ناتمام است را تمام کن. آنچه را که هدف شما هرگز به دست نیاورده است کشف کنید و مواد لازم برای یک اغوای ریشه دار را دارید.

دو نفر که همدیگر را دوست دارند در حال
تبادل هستند. آرمان های نفسانی آنها
اینکه آنها یکدیگر را دوست دارند به این معنی
است که آنها ایده آل خود را در دیگری دوست
دارند. آنجا

نکته کلیدی این نیست که فقط در مورد خاطرات صحبت کنید -این ضعیف است. آنچه شما می خواهید این است که مردم را وادار کنید تا در مسائل قدیمی فعلی خود از گذشته خود عمل کنند، بدون اینکه از آنچه در حال رخ دادن است آگاه باشند. رگرسیون هایی که می توانید اعمال کنید به چهار نوع اصلی تقسیم می شوند.

هیچ عشقی روی زمین نخواهد بود
اگر این فانتوم آنجا نبود ما عاشق می شویم
زیرا نمی توانیم به آن برسیم

تصویری که خود بهتر و بهترین خود ماست از این مفهوم مشخص است که خود عشق فقط در سطح فرهنگی خاصی یا پس از رسیدن به مرحله خاصی از رشد شخصیت امکان پذیر است. ایجاد یک آرمان من خود نشان دهنده پیشرفت انسان است. وقتی مردم کاملا راضی هستند

رگرسیون نوزادی. اولین پیوند -پیوند بین مادر و نوزادش -قوی ترین پیوند است. بر خلاف سایر حیوانات، نوزادان انسان دوره طولانی درماندگی دارند که طی آن به مادر خود وابسته هستند و وابستگی ایجاد می کند که بر بقیه زندگی آنها تأثیر می گذارد.

کلید تأثیرگذاری این پسرفت، بازتولید حس عشق بی قید و شرط مادر به فرزندش است. هرگز اهداف خود را قضاوت نکنید -به آنها اجازه دهید هر کاری که می خواهند انجام دهند، از جمله رفتار بد. در عین حال آنها را با توجه محبت آمیز بپوشانید، آنها را با راحتی خفه کنید. بخشی از

Machine Translated by Google

آنها به همان سال های اولیه که مادرشان مراقب همه چیز بود و به ندرت آنها را تنها می گذاشت، پس می روند. این تقریباً روی همه کار می کند، زیرا عشق بی قید و شرط نادرترین و ارزشمندترین شکل است. شما حتی نمی کنید

باید رفتار خود را با هر چیز خاصی در دوران کودکی خود تنظیم کنید. اکثر ما این نوع توجه را تجربه کرده ایم. در همین حال، فضاهایی ایجاد کنید که احساسی را که ایجاد می کنید تقویت می کند -محیط های گرم، فعالیت های بازی، رنگ های روشن و شاد.

رگرسیون ادیپی پس از پیوند بین مادر و فرزند، مثلث ادیپی مادر، پدر و فرزند می آید. این مثلث در دوره اولیه ترین فانتزی های وابسته به عشق شهوانی کودک شکل می گیرد. یک پسر مادرش را برای خودش می‌خواهد، یک دختر هم با پدرش همین کار را می‌کند، اما آنها هرگز اینطور نیستند، زیرا والدین همیشه با همسر یا بزرگسالان دیگر روابط رقابتی دارند. عشق بی قید و شرط رفته است. اکنون، ناگزیر، گاهی اوقات والدین باید آنچه را که کودک می خواهد انکار کنند. قربانیان خود را به این دوره برگردانید. نقش والدین را بازی کنید، محبت کنید، اما گاهی اوقات سرزنش کنید و انضباط را القا کنید. بچه ها در واقع کمی نظم و انضباط را دوست دارند –این باعث می شود احساس کنند که بزرگسال به آنها اهمیت می دهد. و کودکان بزرگسال نیز اگر شما حساسیت خود را با کمی سخت گیری و تنبیه مخلوط کنید، هیجان زده خواهند شد.

بر خلاف رگرسیون نوزادی، رگرسیون ادیپی باید متناسب با هدف شما باشد. بستگی به اطلاعاتی دارد که جمع آوری کرده اید. بدون دانستن کافی، ممکن است با یک فرد مانند یک کودک رفتار کنید، گاهی اوقات او را مورد سرزنش قرار دهید، اما متوجه می شوید که خاطرات زشتی را ایجاد می کنید -آنها در کودکی نظم و انضباط زیادی داشتند. یا ممکن است خاطرات پدر و مادری را که از آنها متنفر بودند ایجاد کنید و آنها این احساسات را به شما منتقل کنند. تا زمانی که همه چیزهایی را که در مورد دوران کودکی آنها می توانید یاد نگرفته اید، به عقب نشینی ادامه ندهید -چه چیزهای زیادی داشتند، چه چیزهایی نداشتند و غیره. اگر هدف به شدت به والدین وابسته بود، اما این دلبستگی تا حدی منفی بود، استراتژی رگرسیون ادیپی همچنان می‌تواند کاملاً مؤثر باشد. ما همیشه نسبت به والدین احساس دوسوگرایی داریم. حتی زمانی که آنها را دوست داریم، از اینکه مجبور شده ایم به آنها وابسته باشیم ناراحت هستیم. نگران دامن زدن به این دو ظرفیتی نباشید، که ما را از گره خوردن به والدینمان باز نمی دارد. به یاد داشته باشید که یک جزء وابسته به عشق شهوانی را در رفتار والدین خود بگنجانید. حالا تارهای شما نه تنها مادر یا پدرشان را به خودشان می‌رسانند، بلکه چیزی بیشتر می‌گیرند، چیزی که قبلاً ممنوع بود اما اکنون مجاز است.

رگرسیون ایده آل ایگو ما در کودکی اغلب از رویاها و جاه طلبی های خود یک چهره ایده آل را تشکیل می دهیم. اولاً، آن شخصیت ایده آل، فردی است که می خواهیم باشیم. ما خودمان را ماجراجویان شجاع، چهره های رمانتیک تصور می کنیم. سپس، در نوجوانی، ما توجه خود را به دیگران معطوف می کنیم و اغلب ایده آل های خود را به آنها فرافکنی می کنیم. اولین پسر یا دختری که عاشقش می‌شویم ممکن است به نظر ویژگی‌های ایده‌آلی داشته باشد که برای خودمان می‌خواستیم، یا ممکن است باعث شود احساس کنیم که می‌توانیم آن نقش ایده‌آل را در رابطه با آنها ایفا کنیم. اکثر ما اینها را حمل می کنیم

من به [سیلفید] چشمان یکی از دختران دهکده و رنگ چهره ی دیگر را دادم. پرتره‌های خانم‌های بزرگ زمان فرانسیس اول، هنری چهارم و لویی چهاردهم که در اتاق نشیمن ما آویزان بودند، ویژگی‌های دیگری را به من بخشید و من حتی زیبایی‌هایی را از عکس‌های مدونا در کلیساها قرض گرفتم. این موجود جادویی به طور نامرئی همه جا مرا دنبال می کرد، من با او به گونه ای صحبت می کردم که گویی با یک شخص واقعی. او ظاهر خود را با توجه به درجه جنون من تغییر داد. آفرودیت بدون حجاب، دیانا

پوشیده در لاجوردی و

گل رز، تالیا در نقاب خنده، هبه با جام جوانی -یا او تبدیل به یک

پری، به من فرمانروایی می دهد. را

. بر سر طبیعت .

توهم دو کل طول کشید

سالهایی که روح من در طی آن به بالاترین قله تعالی دست یافت.

-شاتوبریاند، خاطرات

از آن سوی قبر.

نقل شده در فریدریش سیبورگ،

شاتوبریاند، ترجمه شده

توسط ویولت ام مکدونالد

Machine Translated by Google

ایده‌آل‌هایی که در اطراف ما هستند، درست در زیر سطح مدفون شده‌اند. ما مخفیانه از اینکه چقدر مجبور به سازش بوده ایم، چقدر پایین تر از ایده آل هستیم، با افزایش سن ناامید هستیم. کاری کنید که هدف‌هایتان احساس کنند که دارند این ایده‌آل جوانی را دنبال می‌کنند و به فردی که می‌خواستند نزدیک‌تر می‌شوند، نوع دیگری از پسرفت را ایجاد می‌کنید و احساسی شبیه به دوران نوجوانی ایجاد می‌کنید. رابطه بین شما و افراد اغوا شده در این مورد برابرتر از انواع قهقرایی های قبلی است -بیشتر شبیه محبت بین خواهر و برادر است. در واقع ایده آل اغلب از یک برادر یا خواهر الگوبرداری می شود. برای ایجاد این اثر، سعی کنید حال و هوای شدید و معصومانه یک شیفتگی جوانی را بازتولید کنید.

رگرسیون معکوس والدین. این شما هستید که به عقب می روید: شما عمدا نقش یک کودک بامزه، دوست داشتنی و در عین حال دارای جنس جنسی را بازی می کنید. افراد مسن همیشه افراد جوان تر را فوق العاده اغوا کننده می دانند. در حضور جوانان، اندکی از بازگشت جوانی خود احساس می کنند. اما آنها در واقع مسن‌تر هستند و آمیخته به شور و نشاطی که در همراهی با جوانان احساس می‌کنند، لذت بازی مادر یا پدر برای آنهاست. اگر کودکی نسبت به والدین احساسات اروتیک داشته باشد، احساساتی که به سرعت سرکوب می شوند، والدین باید با همان مشکل به صورت معکوس برخورد کنند. با این حال، نقش کودک را در رابطه با اهداف خود در نظر بگیرید و آنها برخی از آن احساسات سرکوب شده شهوانی را به نمایش بگذارند. ممکن است به نظر برسد که این استراتژی نیاز به تفاوت در سن دارد، اما این در واقع حیاتی نیست. ویژگی های اغراق آمیز مرلین مونرو در مورد دختر کوچولوها به خوبی روی مردان هم سن و سال او کار می کرد. تاکید بر یک نقطه ضعف یا آسیب پذیری از طرف شما به هدف فرصتی می دهد تا نقش محافظ را بازی کند.

چند نمونه

1.والدین ویکتور هوگو مدت کوتاهی پس از تولد این رمان نویس، در سال ،1802از هم جدا شدند. مادر هوگو، سوفی، با افسر مافوق شوهرش که یک ژنرال بود، رابطه عاشقانه داشت. او سه پسر هوگو را از پدرشان گرفت و به پاریس رفت تا آنها را به تنهایی بزرگ کند.

حالا پسرها زندگی پرفراز و نشیبی داشتند که شامل حملات فقر، جابه‌جایی‌های مکرر و رابطه‌ای مداوم مادرشان با ژنرال بود. از بین همه پسرها، ویکتور بیشترین دلبستگی را به مادرش داشت و تمام ایده‌ها و عصبانیت‌های او، به ویژه نفرت او از پدرش را پذیرفت. اما با همه آشفتگی‌های دوران کودکی‌اش، هرگز احساس نمی‌کرد که به اندازه کافی از مادری که او را می‌پرستید، محبت و توجه کافی دریافت کند. هنگامی که او در سال ،1821فقیر و بدهکار درگذشت، وی را ویران کرد.

سال بعد هوگو با معشوق دوران کودکی خود، آدل که از نظر ظاهری شبیه مادرش بود، ازدواج کرد. مدتی این ازدواج خوشبختی بود، اما به زودی ادل از جهات مختلف به مادرش شباهت پیدا کرد: در سال ،1832او متوجه شد که او با منتقد ادبی فرانسوی سنت بوو، که اتفاقاً بهترین هوگو نیز بود، رابطه دارد. دوست در

Machine Translated by Google

زمان. هوگو در حال حاضر یک نویسنده مشهور بود، اما او آن نوع محاسبه گر نبود. او عموماً قلبش را روی آستین می پوشاند. با این حال او نمی توانست در مورد رابطه ادل به کسی اعتماد کند. خیلی تحقیر آمیز بود تنها راه حل او این بود که خودش رابطه داشته باشد، با هنرپیشه ها، زنان مجلسی، زنان متاهل. هوگو اشتهای فوق العاده ای داشت، گاهی اوقات سه زن مختلف را در یک روز ملاقات می کرد.

در اواخر سال ،1832تولید یکی از نمایشنامه های هوگو آغاز شد و او قرار بود بر انتخاب بازیگران نظارت کند. یک بازیگر بیست و شش ساله به نام جولی ات دروئه برای یکی از نقش های کوچکتر تست داد. هوگو که معمولاً با خانم ها کاملاً ماهر بود، در حضور ژولیت دچار لکنت زبان شد. او به سادگی زیباترین زنی بود که او تا به حال دیده بود، و این و رفتار متشکل او او را می ترساند. طبیعتا ژولیت برنده این قسمت شد.

او متوجه شد که مدام به او فکر می کند. به نظر می رسید که او همیشه توسط گروهی از مردان ستایشگر احاطه شده است. واضح است که او به او علاقه ای نداشت یا او چنین فکر می کرد. با این حال، یک روز عصر، پس از اجرای نمایشنامه، او به دنبال او رفت و متوجه شد که او نه عصبانی است و نه تعجب کرده -در واقع او او را به آپارتمانش دعوت کرد. او شب را سپری کرد و به زودی تقریباً هر شب را در آنجا سپری کرد.

هوگو دوباره خوشحال شد. برای خوشحالی او، ژولیت حرفه خود را در تئاتر رها کرد، دوستان سابق خود را رها کرد و آشپزی را آموخت. او عاشق لباس های فانتزی و امور اجتماعی بود. حالا او منشی هوگو شد و به ندرت آپارتمانی را که او در آن تأسیس کرده بود ترک می کرد و به نظر می رسید که فقط برای ملاقات هایش زندگی می کند. با این حال، پس از مدتی، هوگو به روش قبلی خود بازگشت و شروع به انجام امور کوچک در کنار خود کرد. او شکایت نکرد -تا زمانی که همان زنی بود که او مدام به او باز می گشت. و هوگو در واقع کاملاً به او وابسته شده بود.

در سال ،1843دختر محبوب هوگو در یک تصادف درگذشت و او در افسردگی فرو رفت. تنها راهی که او برای غلبه بر غمش می دانست این بود که با یک نفر جدید رابطه برقرار کند. و به این ترتیب، اندکی پس از آن، او عاشق یک اشراف زاده جوان متاهل به نام لئونی دوآنت شد. او شروع به دیدن ژولیت کمتر و کمتر کرد. چند سال بعد، لئونی که مطمئن بود او ترجیح داده شده است، به او اولتیماتوم داد: اصلاً ژولیت را نبینی، وگرنه تمام شد.

هوگو نپذیرفت. در عوض تصمیم گرفت مسابقه ای برگزار کند: او همچنان هر دو زن را می دید و چند ماه دیگر قلبش به او می گفت کدام یک را ترجیح می دهد. لئونی عصبانی بود، اما چاره ای نداشت. رابطه او با هوگو ازدواج و جایگاه او را در جامعه خراب کرده بود. او به او وابسته بود به هر حال، چگونه می‌توانست ببازد -او در اوج زندگی بود، در حالی که ژولیت تا به حال موهای خاکستری داشت. بنابراین او وانمود کرد که با این مسابقه همراهی می کند، اما با گذشت زمان، عصبانیت او از این موضوع افزایش یافت و شکایت کرد. از طرف دیگر جولیت طوری رفتار می کرد که انگار هیچ چیز تغییر نکرده است. هر وقت او به ملاقاتش می آمد، مثل همیشه با او رفتار می کرد و همه چیز را رها می کرد تا به او آرامش دهد و او را مادر کند.

این مسابقه چندین سال به طول انجامید. در سال ،1851هوگو با لوئی-ناپلئون، پسر عموی ناپلئون بناپارت و اکنون رئیس جمهور فرانسه، دچار مشکل شد. هوگو به شدت و شاید بی پروا به تمایلات دیکتاتوری خود در مطبوعات حمله کرده بود، زیرا لوئی-ناپلئون مردی انتقام جو بود. ترس برای

Machine Translated by Google

زندگی نویسنده، ژولیت موفق شد او را در خانه یکی از دوستانش پنهان کند و ترتیبی داد که یک پاسپورت جعلی، مبدل و گذری امن به بروکسل بدهد. همه چیز طبق برنامه پیش رفت. ژولیت چند روز بعد به او پیوست و با ارزش ترین دارایی او را حمل کرد. واضح است که اقدامات قهرمانانه او در مسابقه رقابت برای او پیروز شده بود.

و با این حال، پس از پایان یافتن تازگی زندگی جدید هوگو، امور او دوباره به پایان رسید. در نهایت، ژولیت، از ترس سلامتی‌اش، و نگران این بود که دیگر نمی‌تواند با یک زن عشوه‌گر بیست‌ساله دیگر رقابت کند، درخواستی آرام اما سخت‌گیرانه مطرح کرد: دیگر زن یا او را ترک نمی‌کرد. هوگو که کاملاً غافلگیر شده بود، و در عین حال مطمئن بود که او هر کلمه ای را می خواهد، شکست و گریه کرد. او که در حال حاضر پیرمردی بود، زانو زد و روی کتاب مقدس و سپس روی نسخه‌ای از رمان معروفش « بیچارگان» قسم خورد که دیگر گمراه نخواهد شد. تا زمان مرگ ژولیت، در سال ،1883طلسم او بر او کامل شد.

تفسیر. زندگی عاشقانه هوگو با رابطه او با مادرش تعیین شد. او هرگز احساس نکرد که او به اندازه کافی او را دوست داشته است. تقریباً تمام زنانی که او با آنها رابطه داشت، شباهت ظاهری به او داشتند. به نحوی او کمبود عشق او را با حجم زیاد جبران می کرد. وقتی ژولیت او را ملاقات کرد، نمی توانست همه اینها را بداند، اما باید دو چیز را احساس می کرد: او به شدت از همسرش ناامید شده بود و هرگز واقعاً بزرگ نشده بود. طغیان های عاطفی و نیازش به توجه، او را بیشتر پسر بچه می کرد تا یک مرد. او تا آخر عمر بر او برتری خواهد داشت و تنها چیزی را که او هرگز نداشته است: عشق کامل و بدون قید و شرط مادری.

ژولیت هرگز هوگو را قضاوت نکرد و او را به خاطر شیطنت هایش مورد انتقاد قرار نداد. او او را با توجه تحسین کرد. دیدار او مانند بازگشت به رحم بود. در حضور او، در واقع، او بیشتر از همیشه پسر کوچک بود. چگونه می‌توانست او را رد کند یا او را ترک کند؟ و هنگامی که او در نهایت تهدید کرد که او را ترک خواهد کرد، او به حالت یک نوزاد ناله در آمد که برای مادرش گریه می کرد. در نهایت او بر او قدرت کامل داشت.

عشق بی قید و شرط نادر است و یافتن آن سخت است، با این حال آن چیزی است که همه ما آرزوی آن را داریم، زیرا یا یک بار آن را تجربه کرده ایم یا آرزو می کنیم که آرزو داشته باشیم. لازم نیست تا ژولیت دروئه پیش بروید. تنها اشاره ای به توجه فداکارانه، پذیرفتن معشوقان خود به گونه ای که هستند، برآوردن نیازهای آنها، آنها را در موقعیتی کودکانه قرار می دهد. احساس وابستگی ممکن است کمی آنها را بترساند، و ممکن است یک جریان پنهانی از دوسوگرایی را احساس کنند، نیاز به ابراز وجود دوره ای، همانطور که هوگو در امور خود انجام داد. اما پیوندهای آنها با شما قوی خواهد بود و آنها به دنبال این توهم هستند که عشق مادری را که ظاهراً برای همیشه از دست داده بودند یا هرگز نداشتند، دوباره به دست خواهند آورد.

.2در اواخر قرن بیستم، پروفسور موت، استاد مدرسه در کالج مردان جوان در یک شهر کوچک آلمان، شروع به حذف

Machine Translated by Google

نفرت شدیدی نسبت به دانش آموزان خود ایجاد کند. موت در اواخر پنجاه سالگی خود بود و سالها در همان مدرسه کار کرده بود. او یونانی و لاتین را تدریس می کرد و یک دانشمند برجسته کلاسیک بود. او همیشه نیاز به تحمیل نظم و انضباط را احساس می‌کرد، اما حالا دیگر زشت می‌شد: دانش‌آموزان دیگر به هومر علاقه‌ای نداشتند. آنها به موسیقی بد گوش می دادند و فقط ادبیات مدرن را دوست داشتند. با وجود اینکه آنها سرکش بودند، موت آنها را نرم و بی انضباط می دانست. او می خواست به آنها درس عبرت بدهد و زندگی آنها را بدبخت کند. روش معمول او برای برخورد با حملات مزاحم آنها، قلدری محض بود، و اغلب کارساز بود.

یک روز، یکی از دانش‌آموزان موت -جوانی متکبر و خوش‌پوش به نام لومان -سر کلاس برخاست و گفت: "پروفسور، من نمی‌توانم در این اتاق کار کنم. بوی گل می‌آید." Mudنام مستعار پسران پروفسور موت بود. پروفسور بازوی لومان را گرفت، آن را به سختی پیچاند و سپس او را از اتاق بیرون کرد. او بعداً متوجه شد که لومان دفتر تمرین خود را پشت سر گذاشته است و با نگاه کردن به آن پاراگراف را در مورد بازیگری به نام رزا فرولیش دید. توطئه ای در ذهن موت شکل گرفت: او لومان را با این بازیگر زن که بدون شک یک زن بد شهرت است، در حال اختناق می گرفت و پسر را از مدرسه اخراج می کرد.

اول باید می فهمید کجا اجرا می کند. او بالا و پایین را جستجو کرد و سرانجام نام او را بیرون از باشگاهی به نام فرشته آبی پیدا کرد.
او داخل شد. آنجا مکانی پر از دود بود، پر از انواع طبقه کارگر که از تحقیر به آنها نگاه می کرد. رزا روی صحنه بود. او داشت آهنگ می خواند. نگاهی که او به همه حضار به چشم می‌نگریست نسبتاً گستاخانه بود، اما به دلایلی موت این را خلع سلاح کرد. کمی آرام گرفت، کمی شراب خورد. پس از اجرای او، او به سمت رختکن او رفت و مصمم بود که او را درباره لومان کباب کند. وقتی آنجا به طرز عجیبی احساس ناراحتی کرد، اما شجاعت خود را جمع کرد، او را متهم کرد که بچه‌های مدرسه‌ای را به بیراهه می‌برد و تهدید کرد که پلیس را وادار به بستن مکان می‌کند. رزا اما نترسید. او تمام جملات موت را برگرداند: شاید او کسی بود که پسران را گمراه کرد. لحنش متلک و متلک بود. بله، لومان برایش گل و شامپاین خریده بود -پس چی؟ هیچ کس تا به حال با موت اینگونه صحبت نکرده بود. لحن مقتدرانه او معمولاً مردم را وادار به تسلیم می کرد. او باید احساس آزرده خاطر می کرد: او از طبقه پایین و یک زن بود و او معلم مدرسه بود، اما او طوری با او صحبت می کرد که گویی آنها با هم برابرند. در عوض، او نه عصبانی شد و نه رفت -چیزی او را مجبور به ماندن کرد.

حالا او ساکت بود. او جوراب بلندی را برداشت و شروع به فحش دادن به آن کرد و او را آزار داد. چشمانش هر حرکت او را دنبال می کردند، به خصوص نحوه مالیدن زانوی برهنه اش. سرانجام او دوباره لومان و پلیس را مطرح کرد. او گفت: "شما نمی دانید این زندگی چگونه است." "هر کسی که به اینجا می آید فکر می کند که او تنها سنگریزه ساحل است. اگر آنچه را که می خواهند به آنها ندهید، با پلیس شما را تهدید می کنند." او با ناراحتی پاسخ داد: «مطمئناً متأسفم که احساسات یک خانم را جریحه دار کردم. وقتی از روی صندلی بلند شد، زانوهایشان به هم مالیده شد و او احساس کرد که لرزش در ستون فقراتش فرو رفته است. حالا دوباره با او مهربان بود و مقداری شراب دیگر برایش ریخت. او از او دعوت کرد که برگردد، سپس ناگهان آنجا را ترک کرد تا شماره دیگری را اجرا کند.

Machine Translated by Google

روز بعد او مدام به حرف های او و قیافه اش فکر می کرد. فکر کردن در مورد او در حالی که او تدریس می کرد به او نوعی هیجان شیطانی می داد. آن شب او به باشگاه برگشت، همچنان مصمم بود که لومان را در عمل دستگیر کند، و بار دیگر خود را در رختکن رزا دید، در حالی که شراب می‌نوشید و به طرز عجیبی منفعل می‌شد. او از او خواست که به او کمک کند تا لباس بپوشد. این کاملاً افتخار به نظر می رسید و او او را ملزم کرد. او با کمک او در کرست و آرایشش، لومان را فراموش کرد. او احساس می کرد که دارد وارد دنیای جدیدی شده است. گونه‌های او را نیشگون گرفت و چانه‌اش را نوازش کرد و گهگاه به او اجازه می‌داد تا پای برهنه‌اش را در حالی که جورابی را بالا می‌کشید، نگاه کند.

حالا پروفسور موت شب به شب حاضر می شد و به لباس پوشیدن او کمک می کرد، اجرای او را تماشا می کرد، همه با غرور عجیبی. او آنقدر آنجا بود که لومان و دوستانش دیگر حاضر نمی شدند. او جای آنها را گرفته بود -او بود که برایش گل می آورد، برای شامپاینش پول می داد، کسی بود که به او سرویس می داد. بله، پیرمردی مثل خودش، لومان جوان را که خودش را خیلی دلپذیر می‌دانست، برتری داده بود! وقتی چانه‌اش را نوازش می‌کرد، از او به خاطر انجام درست کارها تعریف می‌کرد، خوشش می‌آمد، اما وقتی او را سرزنش می‌کرد، پف پودری به صورتش می‌اندازد یا او را از روی صندلی هل می‌داد، بیشتر احساس هیجان می‌کرد. به این معنی بود که او را دوست دارد. و به این ترتیب، به تدریج، او شروع به پرداخت تمام هوس های او کرد. این یک پنی برای او تمام شد، اما او را از مردان دیگر دور نگه داشت. سرانجام از او خواستگاری کرد. آنها ازدواج کردند و رسوایی به وجود آمد: او شغل خود و به زودی تمام پول خود را از دست داد. بالاخره به زندان افتاد. با این حال، او هرگز نتوانست با رزا عصبانی شود. در عوض او احساس گناه کرد: او هرگز به اندازه کافی برای او انجام نداده بود.

تفسیر. پروفسور موت و رزا فرولیش شخصیت‌های رمان فرشته آبی هستند که توسط هاینریش مان در سال 1905نوشته شد و بعدها با بازی مارلن دیتریش فیلمی ساخته شد. اغوای موت توسط رزا از الگوی کلاسیک رگرسیون ادیپی پیروی می کند. اول، زن با مرد همان طور رفتار می کند که مادر با پسر کوچک رفتار می کند. او را سرزنش می کند، اما سرزنش تهدید کننده نیست. لطیف است و لبه ی آزاردهنده ای دارد. مانند یک مادر، او می داند که با فردی ضعیف سروکار دارد که نمی تواند از رفتار شیطنت آمیز او جلوگیری کند.

او ستایش و تایید زیادی را با تمسخرهایش مخلوط می کند. هنگامی که مرد شروع به پسرفت می کند، او به هیجان جسمانی می افزاید -برخی تماس های بدنی برای تحریک او، مضامین جنسی ظریف. به عنوان پاداشی برای پسرفت خود، ممکن است مرد این هیجان را داشته باشد که در نهایت با مادرش بخوابد. اما همیشه یک عنصر رقابت وجود دارد که شخصیت مادر باید آن را افزایش دهد. مرد به تنهایی او را تصاحب می کند، کاری که با پدرش نمی توانست انجام دهد، اما ابتدا باید او را از دیگران دور کند.

کلید این نوع پسرفت این است که اهداف خود را مانند کودکان ببینید و با آنها رفتار کنید. هیچ چیز در مورد آنها شما را نمی ترساند، صرف نظر از اینکه آنها چقدر اقتدار یا جایگاه اجتماعی دارند. رفتار شما به وضوح نشان می دهد که احساس می کنید طرف قوی تری هستید. برای انجام این کار، تصور یا تجسم آنها به عنوان کودکانی که قبلا بودند، ممکن است مفید باشد. ناگهان وقتی افراد قدرتمند را در تصورات خود عقب نشینی می کنید، آنقدر قدرتمند و تهدیدآمیز به نظر نمی رسند. به خاطر داشته باشید که انواع خاصی از آن آسیب پذیرتر هستند

Machine Translated by Google

رگرسیون ادیپی به دنبال کسانی بگردید که مانند پروفسور موت، از نظر ظاهری بالغ‌ترین افراد به نظر می‌رسند -تنگدست، جدی، کمی پر از خودشان. آنها در تلاشند تا تمایلات قهقرایی خود را سرکوب کنند و ضعف های خود را بیش از حد جبران کنند. غالباً کسانی که به نظر می‌رسند بیش از همه بر خود مسلط هستند، آماده‌ترین افراد برای پسرفت هستند. در واقع آنها پنهانی در آرزوی آن هستند، زیرا قدرت، موقعیت و مسئولیت آنها بیش از آنکه لذتی داشته باشد، بار است.

.3نویسنده فرانسوی فرانسوا رنه دو شاتوبریان متولد 1768در قلعه ای قرون وسطایی در بریتانی بزرگ شد. قلعه سرد و تاریک بود، گویی ارواح گذشته اش در آن زندگی می کردند. خانواده در آنجا در نیمه انزوا زندگی می کردند.

شاتوبریان بیشتر وقت خود را با خواهرش لوسیل می گذراند و وابستگی او به او به اندازه ای قوی بود که شایعات مربوط به زنای با محارم بر سر زبان ها افتاد. اما زمانی که او حدود پانزده سال داشت، زنی جدید به نام سیلفید وارد زندگی او شد -زنی که او در تخیل خود خلق کرد، ترکیبی از تمام قهرمانان، الهه ها و زنانی که در کتاب ها درباره آنها خوانده بود. او مدام ویژگی های او را در ذهنش می دید و صدای او را می شنید. به زودی او با او قدم می زد و گفتگوها را ادامه می داد. او او را بی گناه و عالی تصور می کرد، با این حال آنها گاهی اوقات کارهایی را انجام می دادند که چندان بی گناه نبود. او این رابطه را دو سال تمام ادامه داد تا اینکه سرانجام به پاریس رفت و زنانی از گوشت و خون را جایگزین سیلفید کرد.

مردم فرانسه که پس از وحشت های دهه 1790خسته شده بودند، با مشتاقانه از اولین کتاب های شاتوبریان استقبال کردند و روح جدیدی را در آنها احساس کردند.

رمان‌های او مملو از قلعه‌های بادگیر، قهرمانان متفکر و قهرمانان پرشور بود. رمانتیسم در هوا بود. خود شاتوبریان شبیه بود

شخصیت‌های رمان‌هایش، و علی‌رغم ظاهر نسبتاً غیرجذاب‌اش، زنان به او دست و پنجه نرم می‌کردند - با او می‌توانستند از ازدواج کسل‌کننده‌شان فرار کنند و عاشقانه‌ای پرتلاطم را که او درباره‌اش نوشته بود، زندگی کنند.

نام مستعار شاتوبریان افسونگر بود، و اگرچه او متاهل و یک کاتولیک سرسخت بود، با گذشت سالها بر تعداد امور او افزوده شد. اما او طبیعتی ناآرام داشت -او به خاورمیانه، ایالات متحده و سراسر اروپا سفر کرد. او چیزی را که به دنبالش می‌گشت هیچ جا نمی‌توانست پیدا کند، و نه زن مناسب را: پس از پایان یافتن تازگی یک رابطه، او می‌رفت. در سال 1807، او کارهای زیادی داشت و هنوز آنقدر احساس نارضایتی می کرد، که تصمیم گرفت به املاک روستایی خود به نام Vallée aux Loupsبازنشسته شود. او این مکان را با درختانی از سراسر جهان پر کرد و زمین را به چیزی از یکی از رمان‌هایش تبدیل کرد. در آنجا او شروع به نوشتن خاطراتی کرد که تصور می کرد شاهکار او باشد.

با این حال، در سال 1817، زندگی شاتوبریان از هم پاشید. مشکلات پولی او را مجبور کرده بود که Vallée aux Loupsرا بفروشد. تقریباً پنجاه سال، ناگهان احساس پیری کرد، الهامش خشک شد. در آن سال او به ملاقات نویسنده مادام دو استال رفت که بیمار بود و اکنون در آستانه مرگ بود. او چندین روز را به همراه نزدیکترین دوستش، ژولیت رکامیر، کنار بالین او گذراند. امور مادام ر کامیر بدنام بود. او با مردی بسیار مسن تر ازدواج کرده بود، اما مدتی بود که با هم زندگی نکرده بودند. او قلب برجسته ترین مردان اروپا، از جمله شاهزاده مترنیخ، دوک را شکسته بود.

Machine Translated by Google

ولینگتون و نویسنده بنجامین کنستانت. همچنین شایع شده بود که با وجود تمام معاشقه هایش، او هنوز باکره است. او اکنون تقریباً چهل ساله بود، اما از آن دسته زنی بود که در هر سنی جوان به نظر می رسید.
او و شاتوبریان که از غم و اندوهشان به خاطر مرگ دو استال به هم نزدیک شده بودند، با هم دوست شدند. او چنان با دقت به او گوش داد، حالات روحی او را پذیرفت و احساسات او را تکرار کرد، که او احساس کرد بالاخره با زنی ملاقات کرده است که او را درک می کند. در مورد مادام رکامیر نیز چیزی نسبتاً اثیری وجود داشت. راه رفتن، صدایش، چشمانش -بیش از یک مرد او را با فرشته ای غیرزمینی مقایسه کرده بودند. شاتوبریان به زودی در میل به تصرف فیزیکی او سوخت.

یک سال پس از شروع دوستی آنها، او یک سورپرایز برای او داشت: او دوستی را متقاعد کرده بود که Vallée aux Loupsرا بخرد. دوست برای چند هفته دور بود و شاتوبریان را دعوت کرد تا مدتی را با او در ملک سابقش بگذراند. او با خوشحالی پذیرفت. او اطراف را به او نشان داد، و توضیح داد که هر تکه کوچک زمین چه معنایی برای او دارد، خاطراتی که آن مکان تداعی کرده است. او احساس کرد که احساسات جوانی در درونش موج می زند، احساساتی که فراموش کرده بود. او بیشتر به گذشته پرداخت و وقایع دوران کودکی خود را توصیف کرد. در لحظه‌هایی که با مادام رکامیه راه می‌رفت و به آن چشم‌های مهربان نگاه می‌کرد، لرزی از تشخیص احساس می‌کرد، اما کاملاً نمی‌توانست آن را تشخیص دهد. تنها چیزی که می دانست این بود که باید به خاطراتی که کنار گذاشته بود برگردد. او گفت: "من قصد دارم از زمان کمی که برایم باقی مانده است برای توصیف دوران جوانی خود استفاده کنم، تا زمانی که ماهیت آن برای من قابل لمس باشد."

به نظر می رسید که مادام رکامیر عشق شاتوبریان را برگرداند، اما طبق معمول تلاش کرد تا آن را یک رابطه معنوی حفظ کند. با این حال، افسونگر شایسته نام مستعار خود بود. شعر او، هوای مالیخولیایی او، و استقامت او سرانجام روز را به دست آورد و او شاید برای اولین بار در زندگی اش تسلیم شد. حالا به عنوان عاشق، جدایی ناپذیر بودند. اما مثل همیشه با چا تیبریاند، با گذشت زمان یک زن کافی نبود. روح ناآرام برگشت. او دوباره شروع به رابطه کرد. به زودی او و Récamierدیگر را نمی بینند.

در سال ،1832شاتوبریان در حال سفر از طریق سوئیس بود. یک بار دیگر زندگی او رو به پایین بود. فقط این بار او واقعاً پیر بود، از نظر جسم و روح. در کوه‌های آلپ، افکار عجیب دوران جوانی‌اش به او حمله کردند، خاطراتی از قلعه بریتانی. خبر به او رسید که مادام ر کامیر در آن منطقه است. سال ها بود که او را ندیده بود و با عجله به مسافرخانه ای رفت که او در آن اقامت داشت. مثل همیشه با او مهربان بود. روزها با هم قدم می زدند و شب ها تا دیروقت بیدار می ماندند و صحبت می کردند.

یک روز شاتوبریان به رکامیر گفت که بالاخره تصمیم گرفته است خاطراتش را تمام کند. و او باید اعترافی بکند: او داستان سیلفید، معشوق خیالی خود را در زمان بزرگ شدن برای او تعریف کرد. او زمانی امیدوار بود که در زندگی واقعی با سیلفید ملاقات کند، اما زنانی که او می شناخت در مقایسه با او رنگ پریده بودند. با گذشت سالها او عاشق خیالی خود را فراموش کرده بود، اما اکنون پیرمردی شده بود و نه تنها دوباره به او فکر می کرد، بلکه می توانست چهره او را ببیند و صدایش را بشنود. و با آن خاطرات او واقعی است

متوجه شد که او در واقع سیلفید را در زندگی واقعی ملاقات کرده است -این خانم رئو بود.

Machine Translated by Google

بادامک. صورت و صدا نزدیک بود. مهمتر از آن، روح آرام، کیفیت معصومانه و باکره وجود داشت. با خواندن دعای سیلفید که به تازگی نوشته بود، به او گفت که می‌خواهد دوباره جوان شود و دیدن او جوانی را به او بازگرداند. او که با مادام ر کامیر آشتی کرد، دوباره شروع به کار بر روی خاطرات کرد که در نهایت با عنوان خاطرات از آن سوی گور منتشر شد. اکثر منتقدان موافق بودند که این کتاب شاهکار او بود. این خاطرات به مادام رکامیه تقدیم شد که تا زمان مرگش در سال 1848به او ارادت داشت.

تفسیر. همه ما در درون خود تصویری از یک نوع پسر ایده آل داریم که آرزوی ملاقات و دوست داشتن او را داریم. اغلب این نوع ترکیبی است که از تکه‌ها و تکه‌های افراد مختلف دوران جوانی ما و حتی شخصیت‌های کتاب‌ها و فیلم‌ها تشکیل شده است. افرادی که به طور غیرمنتظره ای بر ما تأثیر گذاشته اند -به عنوان مثال یک معلم -نیز ممکن است چنین باشند. صفات ربطی به علایق سطحی ندارند. در عوض، آنها ناخودآگاه هستند و به سختی قابل بیان هستند.

ما در دوران نوجوانی، زمانی که آرمان‌گراتر بودیم، به سختی به دنبال این تیپ ایده‌آل بودیم. اغلب عشق های اول ما بیشتر از این ویژگی ها نسبت به روابط بعدی ما دارند. برای شاتوبریان که با خانواده‌اش در قلعه‌ای دورافتاده زندگی می‌کرد، اولین عشقش خواهرش لوسیل بود که او را می‌ستود و ایده‌آل می‌شمرد. اما از آنجایی که عشق با او غیرممکن بود، او با تخیل خود چهره ای خلق کرد که تمام ویژگی های مثبت او را داشت -اشراف روح شهامت، شجاعت

مادام رکامیه نمی‌توانست از تیپ ایده‌آل شاتوبریان اطلاعی داشته باشد، اما قبل از اینکه او را ملاقات کند، چیزهایی درباره او می‌دانست. او تمام کتاب‌های او را خوانده بود و شخصیت‌های او به شدت اتوبیوگرافیکی بودند. او از وسواس او نسبت به جوانی از دست رفته اش خبر داشت. و همه از روابط بی پایان و رضایت بخش او با زنان، روح بیش از حد بیقرار او می دانستند. مادام رکامیه می دانست که چگونه مردم را آینه کند و به روح آنها وارد شود، و یکی از اولین کارهای او این بود که شاتوبریان را به Vallée aux Loupsبرد، جایی که احساس کرد بخشی از جوانی خود را ترک کرده است. او که با خاطرات زنده بود، دوباره به دوران کودکی خود رفت، به روزهایی که در قلعه بود. او به طور فعال این را تشویق کرد. مهمتر از همه، او روحی را تجسم می بخشد که به طور طبیعی برای او به وجود می آید، اما با ایده آل جوانی او مطابقت دارد: بی گناه، نجیب، مهربان. (این واقعیت که مردان زیادی عاشق او شدند نشان می دهد که بسیاری از مردان ایده آل های مشابهی داشتند.) مادام رکامیه لوسیل/ سیلفید بود. سال ها طول کشید تا او متوجه این موضوع شود، اما وقتی متوجه شد، طلسم او کامل شد.

تجسم ایده آل یک نفر به طور کامل تقریبا غیرممکن است. اما اگر به اندازه کافی نزدیک شوید، اگر مقداری از آن روح ایده آل را برانگیزید، می توانید آن شخص را به یک اغوای عمیق سوق دهید. برای ایجاد این رگرسیون باید نقش درمانگر را بازی کنید. از اهداف خود بخواهید در مورد گذشته خود، به ویژه عشق های قبلی و به ویژه عشق اول خود صحبت کنند. به هر گونه ابراز ناامیدی توجه کنید، اینکه چگونه این یا آن شخص آنچه را که می خواستند به آنها نداده است. آنها را به مکان هایی ببرید که جوانی آنها را تداعی می کند.

در این رگرسیون شما نه چندان رابطه ای وابسته ایجاد می کنید.

Machine Translated by Google

نجابت و ناپختگی بلکه روحیه نوجوانی عشق اول است. حسی از معصومیت در رابطه وجود دارد. بسیاری از زندگی بزرگسالی شامل سازش، همفکری و سرسختی خاص است. با دور نگه داشتن چنین چیزهایی، جذب طرف مقابل به نوعی ضعف متقابل، ایجاد باکرگی دوم، فضای ایده آل جو را ایجاد کنید. باید رویایی مانند کیفیت در رابطه وجود داشته باشد، انگار که هدف آن عشق اول را دوباره زنده می‌کند، اما نمی‌تواند آن را کاملاً باور کند. بگذارید همه اینها به آرامی آشکار شوند، هر برخوردی ویژگی های ایده آل بیشتری را آشکار می کند. مقاومت در برابر حس تجدید لذت گذشته غیرممکن است.

.4مدتی در تابستان ،1614چند تن از اعضای اشراف بالای انگلستان، از جمله اسقف اعظم کانتربری، گرد هم آمدند تا تصمیم بگیرند که در مورد ارل سامرست، محبوب شاه جیمز اول، که در آن زمان چهل و هشت سال داشت، چه کنند. . پس از هشت سال به عنوان محبوب، ارل جوان چنان قدرت و ثروت و عناوین زیادی جمع کرده بود که چیزی برای کسی باقی نمانده بود. اما چگونه می توان از شر این مرد قدرتمند خلاص شد؟ در حال حاضر توطئه گران پاسخی نداشتند.

چند هفته بعد، پادشاه در حال بازرسی اصطبل های سلطنتی بود که چشمش به مرد جوانی افتاد که تازه وارد دربار شده بود: جورج ویلیرز بیست و دو ساله، یکی از اعضای اشراف پایین. درباریان که در آن روز شاه را همراهی می کردند، چشمان شاه را به دنبال ویل لیرز تماشا کردند و دیدند که او با چه علاقه ای در مورد این جوان سؤال می کند. در واقع همه باید قبول می کردند که او خوش تیپ ترین جوانی بود، با چهره ای فرشته و رفتاری جذاب کودکانه. هنگامی که خبر علاقه پادشاه به ویلیرز به توطئه گران رسید، آنها فوراً فهمیدند آنچه را که به دنبالش بودند پیدا کرده اند: مرد جوانی که می تواند شاه را اغوا کند و جایگزین مورد علاقه مخوف کند. با این حال، این اغوا هرگز اتفاق نخواهد افتاد. آنها باید به آن کمک می کردند. بنابراین، بدون اینکه ویلیرز از نقشه خود بگویند، با او دوست شدند.

پادشاه جیمز پسر مری ملکه اسکاتلند بود. دوران کودکی او یک کابوس بود: پدرش، محبوب مادرش، و نایب السلطنه او همگی به قتل رسیده بودند. مادرش ابتدا تبعید شد و بعد اعدام شد. وقتی جیمز جوان بود، برای فرار از سوء ظن، نقش یک احمق را بازی کرد. او از دیدن شمشیر متنفر بود و نمی توانست کوچکترین علامت استدلالی را تحمل کند.

هنگامی که پسر عموی او ملکه الیزابت اول در سال 1603درگذشت و هیچ وارثی باقی نگذاشت، او پادشاه انگلستان شد.

جیمز خود را با مردان جوان شاد و باهوش احاطه کرد و به نظر می‌رسید که شرکت پسرها را ترجیح می‌داد. در سال ،1612پسرش، شاهزاده هنری، درگذشت. شاه تسلی ناپذیر بود. او به حواس پرتی و شادی نیاز داشت و محبوب او، ارل سامرست، دیگر چندان جوان و جذاب نبود. زمان برای یک اغوا عالی بود. و به این ترتیب، توطئه‌گران به بهانه تلاش برای کمک به او در پیشروی در دربار، روی ویلیرز کار کردند.

آنها کمد لباسی باشکوه، جواهرات، ماشین پر زرق و برق، چیزهایی که پادشاه متوجه شد به او دادند. آنها روی سوارکاری او کار کردند،

Machine Translated by Google

شمشیربازی، تنیس، رقص، مهارت های او با پرندگان و سگ ها. هنر مکالمه به او آموزش داده شد -چگونه چاپلوسی کند، جوک بگوید، در لحظه مناسب آه بکشد. خوشبختانه کار با Villiersآسان بود. او به طور طبیعی حالت مورچه ای شناور داشت و به نظر می رسید هیچ چیز او را آزار نمی دهد. در همان سال توطئه‌گران موفق شدند او را به عنوان جام‌بردار سلطنتی منصوب کنند: او هر شب شراب شاه را می‌ریخت تا شاه بتواند او را از نزدیک ببیند. پس از چند هفته، شاه عاشق شد. به نظر می رسید که پسر هوس توجه و لطافت داشت، دقیقاً همان چیزی که او آرزوی ارائه آن را داشت. چقدر عالی خواهد بود که او را قالب و آموزش دهیم. و چه هیکل کاملی داشت!

توطئه گران ویلیرز را متقاعد کردند که نامزدی خود را با یک خانم جوان قطع کند. پادشاه در محبت های خود یک دل بود و نمی توانست رقابت را تحمل کند. به زودی جیمز می خواست همیشه در اطراف ویلیرز باشد، زیرا او ویژگی هایی را داشت که پادشاه آن را تحسین می کرد: معصومیت و روحیه ای سبک. پادشاه ویلیرز را به عنوان نجیب زاده اتاق خواب منصوب کرد و این امکان را برای آنها فراهم کرد که با هم تنها باشند. چیزی که جیمز را مجذوب خود کرد این بود که ویلیرز هرگز چیزی نخواست و همین امر باعث می‌شد که او را لوس کند.

در سال Villiers ،1616به طور کامل جایگزین مورد علاقه قبلی بود. او اکنون ارل باکینگهام و یکی از اعضای شورای خصوصی پادشاه بود. با این حال، با ناراحتی توطئه‌گران، او به سرعت امتیازات بیشتری از ارل سامرست به دست آورد. پادشاه در جمع او را یار صدا می کرد، دوتایی هایش را درست می کرد، موهایش را شانه می کرد. جیمز با اشتیاق از مورد علاقه خود محافظت می کرد، که مشتاق حفظ بی گناهی مرد جوان بود. او به تمام هوس های جوانان گرایش داشت و در واقع برده او شد. در واقع به نظر می رسید که پادشاه عقب نشینی می کند. هر زمان که استینی، نام مستعار وی ویلیرز، وارد اتاق می‌شد، مانند یک کودک رفتار می‌کرد. این دو تا زمان مرگ پادشاه در سال 1625جدایی ناپذیر بودند.

تفسیر. ما قطعاً برای همیشه توسط والدینمان مهر خورده ایم، به گونه ای که هرگز نمی توانیم به طور کامل درک کنیم. اما والدین به همان اندازه تحت تأثیر و اغوای کودک قرار می گیرند. آنها ممکن است نقش محافظ را بازی کنند، اما در این فرآیند روح و انرژی کودک را جذب می کنند، بخشی از دوران کودکی خود را زنده می کنند. و درست همانطور که کودک با احساسات جنسی نسبت به والدین خود مبارزه می کند، والدین نیز باید احساسات شهوانی مشابهی را که درست در زیر لطافتی که دارند سرکوب کنند. بهترین و موذیانه ترین راه برای اغوا کردن مردم اغلب این است که خود را در جایگاه کودک قرار دهید. با تصور قوی تر و کنترل بیشتر، آنها به وب شما جذب می شوند. آنها احساس خواهند کرد که چیزی برای ترس ندارند. بر ناپختگی، ضعف خود تأکید کنید و به آنها اجازه دهید تا در خیالات محافظت از شما و پدر و مادر کردن شما غرق در خیال پردازی شوند -میل شدیدی با افزایش سن افراد. چیزی که آنها متوجه نمی شوند این است که شما زیر پوست آنها می روید و به خودتان تلقین می کنید -این کودک است که بزرگسالان را کنترل می کند. بی گناهی شما باعث می شود که آنها بخواهند از شما محافظت کنند، اما از نظر جنسی نیز متهم است. معصومیت بسیار فریبنده است. حتی برخی از مردم آرزو دارند که نقش مفسد بی گناهی را بازی کنند. احساسات جنسی نهفته آنها را تحریک کنید و

Machine Translated by Google

می‌توانید با امید به تحقق بخشیدن به یک فانتزی قوی و در عین حال سرکوب شده، آنها را گمراه کنید: خوابیدن با کودک. در حضور شما نیز به قهقرا خواهند رفت و به روح کودکانه و بازیگوش شما مبتلا می شوند.

بیشتر این موارد به طور طبیعی به Villiersرسید، اما احتمالاً باید از محاسباتی استفاده کنید. خوشبختانه همه ما تمایلات کودکانه شدیدی در درون خود داریم که دسترسی به آنها آسان و اغراق آمیز است. حرکات خود را خودجوش و بدون برنامه جلوه دهید. هر عنصر جنسی رفتار شما باید بی گناه و ناخودآگاه به نظر برسد. مانند ویلیرز، برای احسان اصرار نکنید. والدین ترجیح می‌دهند بچه‌هایی را که چیزی نمی‌خواهند، اما به روش خودشان دعوت می‌کنند، بدشان بیاورند. به نظر غیرقابل قضاوت و انتقاد نکردن از اطرافیان، هر کاری که انجام می دهید طبیعی تر و ساده لوح تر به نظر می رسد. رفتاری شاد و شاد، اما با ظاهری بازیگوش داشته باشید. بر نقاط ضعفی که ممکن است دارید، چیزهایی که نمی توانید کنترل کنید، تأکید کنید. به یاد داشته باشید: بسیاری از ما سال های اولیه زندگی خود را با علاقه به یاد می آوریم، اما اغلب، به طور متناقض، افرادی که وابستگی شدید به آن دوران دارند، کسانی هستند که سخت ترین دوران کودکی را پشت سر گذاشته اند. در واقع، شرایط آنها را از بچه دار شدن باز داشت ، بنابراین آنها هرگز واقعاً بزرگ نشدند، و آرزوی بهشتی را دارند که هرگز تجربه نکردند. جیمز اول در این دسته قرار می گیرد. این انواع اهداف رسیده برای رگرسیون معکوس هستند.

نماد: تخت. دراز کشیدن تنها در رختخواب، کودک

احساس محافظت نشدن، ترس و نیاز می کند. در اتاق نزدیک، تخت والدین وجود دارد. بزرگ است و

ممنوع، سایت چیزهایی که قرار نیست در مورد آنها بدانید. به هر دوی اغوا شده احساس بدهید

در حالی که آنها را در رختخواب می خوابانید و می خوابانید.

واژگونی

برای معکوس کردن رگرسیون، اغوا کننده باید بتواند به طرف مقابل اغوا شود. این یک فرآیند بسیار لذت بخش اغوا به معنای تحقق بخشیدن به خیالات خاص است. بالغ بودن و مسئولیت پذیر بودن یک تخیل نیست، یک وظیفه است. علاوه بر این، اغوا کردن فردی که در رابطه با شما بالغ باقی می ماند، سخت تر است. در هر نوع اغواگری ـسیاسی، رسانه ای، شخصی ـهدف باید پسرفت کند. تنها خطر این است که کودک، خسته از وابستگی، علیه والدین روی آورده و عصیان کند. شما باید برای این کار آماده باشید و بر خلاف والدین هرگز آن را شخصی نگیرید.

Machine Translated by Google

18

متجاوز و تابو را تحریک کنید

همیشه محدودیت های اجتماعی برای کارهایی که فرد می تواند انجام دهد وجود دارد.

برخی از این تابوها، اساسی ترین تابوها، به قرن ها پیش باز می گردد.

دیگران سطحی تر هستند و به سادگی مودبانه را تعریف می کنند و می پذیرند

رفتار توانا کاری کنید که اهدافتان احساس کنند که آنها را هدایت می کنید

گذشته از هر یک از این محدودیت ها بسیار اغوا کننده است. مردم مشتاق سابق شدن هستند

جنبه تاریک آنها را کشف کنید همه چیز در عشق رمانتیک قرار نیست

لطیف و نرم باشد؛ اشاره کنید که شما یک رگه ظالمانه و حتی سادیستی دارید.

شما به تفاوت سنی، عهد ازدواج، روابط خانوادگی احترام نمی گذارید. یک بار

میل به تجاوز اهداف شما را به سمت شما می کشد، برای آن سخت خواهد بود

آنها را متوقف کنند آنها را فراتر از آنچه تصور می‌کردند ببرید

احساس گناه و همدستی یک پیوند قوی ایجاد می کند.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

خود گمشده

من در مارس ،1812میخانه بیست و چهار ساله جورج گوردون بایرون

اولین کانتوهای شعر خود چایلد هارولد را بیان کرد. شعر مملو از تصاویر گوتیک آشنا بود -صومعه ای ویران، فسق، سفر به شرق اسرارآمیز -اما چیزی که آن را متفاوت می کرد این بود که قهرمان شعر، شرور آن نیز بود: هارولد مردی بود که زندگی بدی داشت، تحقیر. کنوانسیون های جامعه هنوز به نوعی بدون مجازات باقی مانده است. همچنین، این شعر نه در سرزمینی دور، بلکه در انگلستان امروزی سروده شده است. چایلد هارولد سر و صدایی فوری به پا کرد و به بحث لندن تبدیل شد. چاپ اول به سرعت فروخته شد. در عرض چند روز شایعه ای بر سر زبان ها افتاد: این شعر، در مورد یک جوان نجیب زاده فاسد، در واقع زندگی نامه ای بود.

این موضوع نوعی احساس است: غرق شدن. خیلی ها هستند که ترس شدیدی از اینکه کسی بر آنها غلبه کند، دارند. به عنوان مثال، کسی که آنها را می سازد

اکنون کرم جامعه برای ملاقات با لرد بایرون فریاد زدند و بسیاری از آنها کارت ویزیت خود را در اقامتگاه او در لندن گذاشتند. به زودی او در خانه های آنها ظاهر شد. به اندازه کافی عجیب، او فراتر از انتظارات آنها بود. او به طرز شیطانی خوش تیپ بود، با موهای فرفری و چهره فرشته. لباس مشکی رنگ رنگ پریده اش را نشان می داد. او زیاد صحبت نمی کرد، که خود باعث شد، و وقتی صحبت می کرد، صدایش آهسته و هیپنوتیزم کننده بود و لحنش کمی تحقیرآمیز بود. او لنگی داشت (با پای پرانتزی به دنیا آمد)، بنابراین وقتی یک ارکستر والس می زد (هوس رقص ،(1812به پهلو می ایستاد و نگاهی دور در چشمانش داشت. خانم ها با رون وحشی رفتند. با ملاقات با او، لیدی رزبری احساس کرد که قلبش چنان شدید می زند (ترکیبی از ترس و هیجان) که مجبور شد از آنجا دور شود. زنان می جنگیدند تا در کنار او بنشینند، توجه او را جلب کنند و توسط او اغوا شوند. آیا درست بود که او مانند قهرمان شعرش مرتکب گناه پنهانی شده بود؟

برخلاف میل آنها بخندد یا آنها را تا حد مرگ قلقلک دهد یا بدتر از آن چیزهایی را به آنها می گوید که آنها احساس می کنند دقیق است اما آنها را کاملاً درک نمی کنند ، چیزهایی که فراتر از تعصبات آنها است و خرد دریافت کرده اند ، به عبارت دیگر آنها نمی خواهند. اغوا شدن، زیرا اغوا به معنای مواجهه افراد با محدودیت‌هایشان است، محدودیت‌هایی که قرار است تعیین شده و پایدار باشند، اما

اغواگر ناگهان باعث تزلزل می شود.

لیدی کارولین لمب -همسر ویلیام لمب، پسر لرد و لیدی ملبورن -یک زن جوان پر زرق و برق در صحنه اجتماعی بود، اما در اعماق درونش نارضایتی بود. او یک دختر جوان، او آرزوی ماجراجویی، ماجراجویی، سفر را داشت. حالا از او انتظار می رفت که نقش همسر جوان مودب را بازی کند و این برای او مناسب نبود. لیدی کارولین یکی از اولین کسانی بود که چایلد هارولد را خواند و چیزی بیشتر از تازگی آن او را به هیجان آورد. وقتی لرد بایرون را در یک مهمانی شام دید که در میان زنان احاطه شده بود، به صورت او نگاه کرد، سپس رفت. در آن شب او در مورد او در دفتر خاطراتش نوشت: "دیوانه، اخیراً یک بیماری بد دیدم و دانستن آن خطرناک است." او افزود: "آن صورت رنگ پریده زیبا اسب نر من است \سرنوشت بیت را بگیر."

در دندان هایش و پیچ \مانند

رعد و برق -با این حال، همان لحظه که او احساس کرد افسار سست شده، \یال پرنده اش را رها کرد، \او از مرگ ایستاد.

روز بعد، در کمال تعجب لیدی کارولین، لرد بایرون با او تماس گرفت.

ظاهراً او را دیده بود که از او دور می‌شد و خجالتی بودن او را آزار می‌داد -او از زنان پرخاشگری که دائماً در خدمت او بودند بیزار بود.

Machine Translated by Google

پاشنه بلند، همانطور که به نظر می رسید او از همه چیز، از جمله موفقیت خود بیزار بود. به زودی او روزانه با لیدی کارولین ملاقات می کرد. او در بودوار او درنگ کرد، با فرزندانش بازی کرد، به او کمک کرد تا لباس آن روز را انتخاب کند. او را تحت فشار قرار داد تا درباره زندگی اش صحبت کند: او پدر وحشیانه اش، مرگ های نابهنگام که به نظر می رسید یک نفرین خانوادگی بود، صومعه در حال فروپاشی که او به ارث برده بود، سرمایه گذاری های تبلیغاتی اش در ترکیه و یونان را توصیف کرد. زندگی او در واقع مانند زندگی چایلد هارولد گوتیک بود.

در عرض چند روز این دو عاشق شدند. با این حال، اکنون ورق برگشت: لیدی کارولین با پرخاشگری بی‌خانمانه بایرون را تعقیب کرد. او لباس صفحه ای پوشید و مخفیانه وارد کالسکه او شد، نامه های بسیار احساسی برای او نوشت و این موضوع را به رخ او کشید. در نهایت فرصتی برای بازی در نقش عاشقانه بزرگ فانتزی های دخترانه اش. بایرون شروع به مخالفت با او کرد. او قبلاً عاشق شوک زدن بود. اکنون او به او اعتراف کرد که ماهیت گناه پنهانی که در چایلد هارولد به آن اشاره کرده بود -روابط همجنس‌گرایانه‌اش در طول سفرهایش. او اظهارات بی رحمانه ای کرد، بی تفاوت شد. اما به نظر می رسید که این فقط او را بیشتر فشار می آورد.

او موهای معمولی را برای او فرستاد، اما از ناحیه تناسلی. او او را در خیابان تعقیب کرد، صحنه های عمومی ساخت -سرانجام خانواده اش او را برای جلوگیری از رسوایی بیشتر به خارج از کشور فرستادند. پس از اینکه بایرون روشن کرد که این رابطه به پایان رسیده است، او به جنون فرو رفت که چندین سال طول کشید.
در سال ،1813یکی از دوستان قدیمی بایرون، جیمز وبستر، شاعر را به اقامت در املاک روستایی خود دعوت کرد. وبستر همسری جوان و زیبا به نام لیدی فرانسیس داشت و شهرت بایرون را به عنوان یک اغواگر می دانست، اما همسرش ساکت و پاکدامن بود -مطمئناً او در برابر وسوسه مردی مانند بایرون مقاومت می کرد. برای آسودگی وبستر، بایرون به سختی با فرانسیس صحبت کرد، که به نظر به همان اندازه به او بی علاقه بود. با این حال، چند روز پس از اقامت بایرون، او با او در اتاق بیلیارد خلوت کرد و در آنجا از او سوالی پرسید: چگونه زنی که مردی را دوست دارد می‌تواند او را از این موضوع آگاه کند در حالی که او این کار را نمی‌کند.

آن را درک کنید؟ بایرون پاسخی تندخو را روی یک تکه کاغذ نوشت که باعث شد هنگام خواندن آن، سرخ شود. به زودی پس از آن او از زوج دعوت کرد تا در صومعه بدنامش با او بمانند. در آنجا، لیدی فرانسیس اصلی و شایسته او را دید که از جمجمه انسان شراب می نوشد. آنها تا دیر وقت در یکی از اتاق های مخفی صومعه بیدار ماندند و شعر می خواندند و می بوسیدند. به نظر می رسید با بایرون، لیدی فرانسیس خیلی مشتاق کشف زنا بود.

در همان سال، آگوستا خواهر ناتنی لرد بایرون به لندن آمد تا از شوهرش که با مشکلات مالی روبرو بود، دور شود. بایرون مدتی بود که آگوستا را ندیده بود. این دو از نظر فیزیکی شبیه به هم بودند -یک چهره، یک رفتار. او به عنوان یک زن لرد بایرون بود. و رفتار او با او بیش از برادری بود. او را برای رقصیدن به تئاتر برد، او را در خانه پذیرفت و با روحیه ای صمیمی با او رفتار کرد که آگوستا به زودی بازگشت. در واقع توجه محبت آمیز و مهربانی که بایرون به او کرد، به زودی فیزیکی شد.

آگوستا همسری فداکار با سه فرزند بود، اما در مقابل پیشرفت های برادر ناتنی خود تسلیم شد.
چگونه می توانست به خودش کمک کند؟ او شور عجیبی را در او برانگیخت، شوری قوی تر از آنچه که او نسبت به هر مرد دیگری از جمله شوهرش احساس می کرد. برای بایرون، رابطه او با آگوستا، گناه غایی و تاج کاری او بود. و به زودی به دوستانش علنا نامه می نوشت

ما برای همیشه از محدودیت ها غافلیم، طمع داریم \هرچه ممنوع است.
(نگاه کنید چگونه به یک مرد مریض گفته می شود \بدون غوطه وری دور حمام آویزان است.) \ Desire . \
برای ته‌چین‌هایی که سوار اوزن‌ستودس یکه دزد جذب شده \توسط محل ضد سرقت. هر چند وقت یکبار عشق \در عشق رقیب رشد می کند

تصویب؟ این زیبایی همسرت نیست، بلکه اشتیاق خودت برای اوست که ما را جذب می کند -او باید \داشته باشد

چیزی، فقط برای اینکه شما را جذب کرده باشم. دختری که توسط شوهرش قفل شده است \شوهرش عفیف نیست اما تعقیب شده است ، ترسش \بزرگتر از شکل اوست. اشتیاق نامشروع -دوست داشته باشیم \یا نه -هست

شیرین تر فقط منو روشن میکنه \وقتی دختره میگه من میترسم.

آمورها، ،OVID-
ترجمه شده توسط پیتر گرین

اغلب این امکان برای [زنان] وجود ندارد که بعداً ارتباطی را که در ذهنشان بین آنها شکل گرفته است، خنثی کنند

فعالیت های نفسانی و
چیزی ممنوع است، و معلوم می شود که از نظر روانی ناتوان هستند، یعنی سرد، زمانی که در نهایت چنین فعالیت هایی تبدیل شوند.

مجاز این منشأ تمایل بسیاری از زنان به مخفی نگه داشتن حتی روابط مشروع برای مدتی است. و ظاهر شدن ظرفیت احساس طبیعی در دیگران به محض اینکه

شرط ممنوعیت با یک دسیسه مخفی بازیابی می شود -که برای شوهر نادرست است، آنها می توانند مرتبه دوم ایمان را نزد معشوق نگه دارند. •به نظر من شرط لازم حرام در زندگی شهوانی زن همان جایگاهی است که مرد دارد.

Machine Translated by Google

باید جنسیتش رو کم کنه

هدف -شی. . تمدن به سطوح بالاتر تمدن معمولاً از ممنوعیت فعالیت جنسی در دوران انتظار تخطی نمی کند و بنابراین این ارتباط نزدیک بین حرام و امر جنسی را به دست می آورد. _ •

اعتراف به آن در واقع او از پاسخ‌های شوکه‌کننده آن‌ها لذت می‌برد و شعر داستانی طولانی‌اش، عروس ابیدوس، موضوع ازدواج با محارم خواهر و برادر را در نظر گرفته است.

شایعات در مورد روابط بایرون با آگوستا که اکنون فرزندش را باردار بود، شروع شد. جامعه مودب از او دوری می‌کرد -اما زنان بیشتر از قبل به سوی او گرایش داشتند و کتاب‌هایش محبوب‌تر از همیشه.

آنابلا میلبانک، پسر عموی لیدی کارولین لمب، بایرون را در اولین ماه های سال 1812ملاقات کرده بود، زمانی که او نان تست لندن بود. آنابلا

هوشیار و زمینی بود و علایقش علم و دین بود. نتایج زیان آور از اما چیزی در مورد بایرون بود که او را جذب کرد. و به نظر می‌رسید که احساس محرومیت از رابطه جنسی برگشته است؛ که تنها آن دو با هم دوست شدند، بلکه با لذت گیج‌آمیز او در ابتدا خود را با کمبود بایرون بود و میل جنسی بعداً به کارولین لمب داده شد و آنابلا این پیشنهاد را جدی نگرفت. مرتاز او اختیار و در ازدواج. اما، چند ماه بعد او نشان داد، او نوع دیگری از علاقه را به او نشان داد. حتی در یک نقطه از رضایت کامل هنگام پیشنهاد ازدواج. این در مجموعه رسمی او در سال 1813 او به فعال کرد نوشت: "من از سوی من بزرگ، آنابلا، ابتدا من حتی به آشوبلاری او را شبیه کردم شیطان آوردهاند که این بود طرح خود را به او عرضه کرد. او از این و اما جدول به ایش و اما که نتیجه‌ای بهتر از آن نامیده شوم؛ برای لذت بردن از آن، لباس زدن آسان است." با خواندن اشعار جدید او، او نوشت که او نشان می دهد که ارزش "توصیف عشق تقریباً مرا عاشق می کند." او در حال توسعه یک جلسه bobبا بایرون بود که به رودی خبر آن به او رسید. آنها دوستی خود را تجدید کردند و در سال 1814او دوباره پیشنهاد داد. این بار او قبول کرد بایرون یک فرشته سقوط کرده بود و او کسی بود که او را اصلاح می کرد.

ذهن بر روی نیازهای شهوانی تنظیم می شود

به محض اینکه رضایت به راحتی به دست می آید، فوراً فرو می رود. یه مانع

برای متورم کردن جزر و مد میل جنسی به اوج آن ضروری است. و در تمام ادوار تاریخ، هر جا که موانع طبیعی بر سر راه رضایت کافی نبوده، بشر موانع متعارف را در

اینطور نشد. بایرون امیدوار بود که زندگی زناشویی او را آرام کند، اما پس از مراسم متوجه شد که این یک اشتباه بوده است. او به آنابلا گفت: "اکنون متوجه خواهید شد که با یک شیطان ازدواج کرده اید." در عرض چند سال ازدواج از هم پاشید.

در سال ،1816بایرون انگلستان را ترک کرد و دیگر برنگشت. مدتی در ایتالیا سفر کرد. همه داستان او را می دانستند -روابط، محارم، ظلم به عاشقانش. اما هر جا که او می‌رفت، زنان ایتالیایی، به‌ویژه زنانی که ازدواج نمی‌کردند، او را تعقیب می‌کردند و به روش خود روشن می‌کردند که چقدر برای قربانی بعدی بایرونیک آماده هستند. در حقیقت، زنان متجاوز شده بودند. همانطور که بایرون به شاعر شلی گفت: "هیچ کس به اندازه فقیر من از بین رفته است -من از زمان جنگ تروا بیشتر از هر کس دیگری مورد تجاوز قرار گرفته ام."

تا بتوان از عشق لذت برد این هم در مورد افراد و هم در مورد ملت ها صادق است.

در مواقعی که هیچ مانعی برای رابطه جنسی وجود ندارد

رضایت وجود داشت، مثلاً شاید در دوران افول تمدن‌های باستان، عشق بی‌ارزش شد، زندگی خالی شد، و قبل از بازیابی ارزش احساسی ضروری عشق، تشکل‌های واکنشی قوی لازم بود.

تفسیر. زنان زمان بایرون در آرزوی ایفای نقشی متفاوت از آنچه جامعه به آنها اجازه می داد، داشتند. آنها قرار بود نیروی شایسته و اخلاقی فرهنگ باشند. فقط مردان راه‌هایی برای تکانه‌های تیره‌تر خود داشتند.

شاید زیربنای محدودیت‌های اجتماعی برای زنان، ترس از بخش غیراخلاقی‌تر و لجام گسیخته‌تر روان زن بود.

زنان آن زمان که احساس سرکوب و بی قراری می‌کردند، رمان‌ها و رمان‌های عاشقانه گوتیک را می‌خوردند، داستان‌هایی که در آن زنان ماجراجو بودند و ظرفیت خوبی و بدی را با مردان داشتند. کتاب‌هایی از این دست به شورش کمک کردند، زنانی مانند لیدی کارولین کمی از زندگی فانتزی‌ای که در دوران دختری خود داشتند، جایی که تا حدی مجاز بود، بازی کردند.

Machine Translated by Google

تد بایرون در زمان مناسب وارد صحنه شد. او تیر برق آرزوهای بیان نشده زنان شد. با او می توانستند از محدودیت هایی که جامعه تحمیل کرده بود فراتر بروند. برای برخی فریب زنا بود، برای برخی دیگر شورش عاشقانه، یا فرصتی برای غیرمنطقی و غیرمتمدن شدن. (میل به اصلاح او صرفاً حقیقت را می پوشاند -میل به غرق شدن در او.) در همه موارد این فریب حرام بود که در این مورد بیش از یک وسوسه ظاهری بود: یک بار درگیر شدی. با لرد بایرون، او شما را فراتر از آن چیزی که تصور می کردید یا لحظه های انحرافی در زمانی که او می خواست، برد، زیرا هیچ محدودیتی تشخیص نمی داد. زنان نه تنها عاشق طمع و لذت او نشدند، بلکه به او اجازه دادند زندگی آنها را زیر و رو کند، حتی آنها را خراب کند. آنها خود را تحقیر کردند بدون اینکه این سرنوشت را به مرزهای امن ازدواج بسپارند. بر اعتبار اجتماعی او تأثیر می گذارد.

اینجوری مسیو Maudairنگرش مردان نسبت به روسپی ها را تحلیل کرد: نه عشق یک معشوقه پرشور اما تربیت شده، و نه ازدواج او با زنی که او به او احترام می گذارد، نمی تواند جایگزین فاحشه حیوان انسانی در آن ها شود.

هیچ چیز نمی تواند جایگزین این شود . از برخی جهات، وضعیت زنان در اوایل قرن نوزدهم عجیب و قدرتمند در اوایل قرن بیست و یکم عمومیت یافته است. خروجی‌های لذت بد مرد از توانایی رفتار -جنگ، سیاست کثیف، نهاد معشوقه‌ها و اجبارها -همه چیز را می‌گویند، هر کاری را انجام می‌دهند، ناسزا و محو شده‌اند. امروز، نه تنها زنان، بلکه مردان قرار است بدون ترس از متمدن و معقولانه، تقلید امی باشند. و بسیاری از آنها برای تلافی، پشیمانی یا اینها زندگی سختی دارند . ما در کودکی می‌توانیم جنبه‌های تاریک‌تر شخصیت‌هایمان را آشکار کنیم، یک مسئولیت جانبی. این یک شورش کامل علیه آن چیزی است که همه ما داریم. اما تحت فشار جامعه (در ابتدا به شکل جامعه سازمان یافته، او از والدین ما)، ما به آرامی رگه های شیطان، شرکتمن و منحرف نشان یافته و تحصیل کرده شخصیت هایمان را سرکوب می کنیم. برای کنار آمدن، یاد می‌گیریم که جنبه‌های تاریک خود را سرکوب کنیم، که مخصوصا او به نوعی خود گمشده تبدیل می‌شود، بخشی از روان ما که در زیر دین مؤدبانه ما مدفون است.» مسیو موکلر ندای ظاهر را می‌شنود. شیطان در این تاریکی

به عنوان بزرگسالان، ما مخفیانه می خواهیم آن خود گمشده را دوباره به دست آوریم -بخشی ماجراجویانه تر، کم احترام تر، و بخش کودکی ما. ما به سمت کسانی کشیده می شویم که در بزرگسالی خود گمشده خود را زندگی می کنند، حتی اگر شامل شرارت یا تخریب باشد. شما نیز مانند بایرون می توانید تیر برق چنین آرزوهایی شوید. با این حال، باید یاد بگیرید که این پتانسیل را تحت کنترل داشته باشید و از آن به صورت استراتژیک استفاده کنید. از آنجایی که هاله ممنوعه های اطراف شما اهدافی را به داخل وب شما می کشد، خطر خود را بیش از حد بازی نکنید، در غیر این صورت آنها ترسیده خواهند شد. هنگامی که احساس کردید که آنها تحت طلسم شما قرار می گیرند، افسار آزادتری خواهید داشت. اگر آنها شروع به تقلید از شما کردند، همانطور که لیدی کارولین از بایرون تقلید کرد، پس آن را فراتر ببرید -ظلم و ستم را با آنها مخلوط کنید، آنها را در گناه، جنایت، فعالیت تابو، هر چه که لازم است، درگیر کنید. خود گمشده را در درون آنها آزاد کنید. هرچه بیشتر آن را به نمایش بگذارند، تسلط شما بر آنها بیشتر می شود. نیمه راه رفتن طلسم را می شکند و خودآگاهی ایجاد می کند. تا جایی که می توانید آن را ببرید.

شور شاعرانه بودلر "

فاحشه نشان دهنده ناخودآگاهی است که قادر می سازد مسئولیت های خود را کنار بگذاریم.»

- NIN A EPTON،

عشق و فرانسوی

دل‌ها و چشم‌ها در مسیرهایی حرکت می‌کنند که همیشه برایشان شادی داشته است. و اگر کسی سعی کند بازی آنها را خراب کند، فقط آنها را بیشتر می کند

پستی همه را جذب می کند.

-یوهان ولفگانگ گوته

به آن علاقه دارم، خدا می داند. . . همینطور بود .

تریستان و ایزولد مانند

به محض اینکه از امیالشان منع شدند و جاسوسان و نگهبانان از لذت بردن از یکدیگر ممانعت کردند، سخت رنج کشیدند.

کلیدهای اغواگری

جامعه و فرهنگ بر اساس محدودیت‌هایی استوار است -این نوع رفتار قابل قبول است قادر است، این نیست. محدودیت ها سیال هستند و با گذشت زمان تغییر می کنند، اما همیشه محدودیت هایی وجود دارد. جایگزین هرج و مرج است، بی قانونی طبیعت، که ما از آن می ترسیم. اما ما حیوانات عجیبی هستیم: لحظه ای که هر نوع محدودیتی وجود دارد

اس

هوس اکنون آنها را با جادوی خود به شدت آزار می دهد، چند برابر بدتر از قبل. نیاز آنها به یکدیگر بیشتر بود

Machine Translated by Google

از نظر جسمی یا روانی، ما فوراً کنجکاو هستیم. بخشی از ما می خواهیم از آن حد فراتر برویم و حرام را کشف کنیم.

اگر در کودکی به ما گفته شود که از نقطه خاصی در جنگل عبور نکنیم، دقیقاً همان جایی است که می خواهیم برویم. اما ما پیرتر می‌شویم و اهل ادب و احترام می‌شویم. مرزهای بیشتر و بیشتری زندگی ما را محصور می کنند. اما ادب را با شادی اشتباه نگیرید. ناامیدی، سازش ناخواسته را می پوشاند. چگونه می توانیم جنبه سایه شخصیت خود را بدون تنبیه یا طرد شدن کشف کنیم؟ در رویاهای ما تراوش می کند. ما گاهی اوقات با احساس گناه در قتل، زنای با محارم، زنا، و ضرب و شتم که در رویاهایمان می گذرد از خواب بیدار می شویم، تا زمانی که متوجه می شویم هیچ کس جز خودمان نیازی به دانستن آن ندارد. اما به یک فرد این حس را بدهید که با شما فرصتی برای کاوش در بیرونی رفتارهای قابل قبول و مودبانه خواهد داشت، که با شما می توانند برخی از خصوصیات شخصی خود را بیرون بیاورند، و شما مواد لازم را برای یک اغوای عمیق و قدرتمند ایجاد می کنید. .

شما باید فراتر از این که فقط آنها را با یک خیال پردازی گریزان اذیت کنید بروید. شوک و قدرت اغوا کننده از واقعیت چیزی است که شما به آنها ارائه می دهید. مانند بایرون، در یک نقطه خاص حتی می توانید آن را بیشتر از آن چیزی که آنها بخواهند بروند فشار دهید. اگر آنها صرفاً از روی کنجکاوی شما را تعقیب کرده باشند، ممکن است کمی احساس ترس و تردید کنند، اما زمانی که قلاب شوند، مقاومت در برابر شما را سخت دوست خواهند داشت، زیرا زمانی که تجاوز کرده اید و از آن عبور کرده اید، بازگشت به حد دشوار است. انسان بیشتر فریاد می زند و نمی داند چه زمانی باید متوقف شود. شما برای آنها تعیین خواهید کرد که چه زمانی زمان توقف است.

لحظه ای که مردم احساس کنند چیزی ممنوع است، بخشی از آنها آن را می خواهند. این همان چیزی است که یک مرد یا زن متاهل را به چنین هدف خوشمزه ای تبدیل می کند -هر چه کسی ممنوع تر باشد، تمایل او بیشتر می شود. جرج ویل لیرز، ارل باکینگهام، مورد علاقه اول پادشاه جیمز اول و سپس پسر جیمز، شاه چارلز اول بود. در سال ،1625در سفری به فرانسه، با ملکه زیبای آنا آشنا شد و ناامیدانه عاشق شد. چه چیزی می تواند غیرممکن تر، دور از دسترس تر از ملکه یک قدرت رقیب باشد؟ او تقریباً هر زن دیگری را می توانست داشته باشد، اما طبیعت ممنوعه ملکه او را کاملاً شعله ور کرد، تا اینکه با تلاش برای بوسیدن او در ملاء عام، خود و کشورش را شرمسار کرد.

خودش

از آنجایی که حرام مطلوب است، باید به نوعی خود را حرام جلوه دهید. آشکارترین راه برای انجام این کار انجام رفتاری است که به شما هاله ای تاریک و ممنوع می دهد. از لحاظ نظری شما فردی هستید که باید از آن اجتناب کنید. در واقع شما آنقدر فریبنده هستید که نمی توانید مقاومت کنید. این جذابیت هنرپیشه ارول فلین بود، که مانند بایرون اغلب خود را تحت تعقیب قرار می داد تا تعقیب کننده. فلین به طرز شیطانی خوش تیپ بود، اما چیز دیگری هم داشت: یک رگه جنایی مشخص. در جوانی وحشی خود به انواع فعالیت های سایه مشغول بود. در دهه 1950او به تجاوز به عنف متهم شد. اما محبوبیت او در میان زنان تنها افزایش یافت. سمت تاریک خود را بازی کنید و تأثیر مشابهی خواهید داشت. برای اینکه اهداف شما با شما درگیر شوند به معنای فراتر از محدودیت های آنها، انجام کاری شیطانی و غیرقابل قبول است -برای جامعه، با همتایان خود. برای بسیاری این دلیلی برای گاز گرفتن طعمه است.

ارسطو و فوری نسبت به قوانین

. . .

خانم ها خیلی کارها را فقط به خاطر حرام بودن انجام می دهند که اگر منع نمی شدند قطعا انجام نمی دادند. .

.خداوند ما .

خدا به حوا این آزادی را داد تا هر کاری را که می خواهد انجام دهد

تمام میوه‌ها و گل‌ها و گیاهانی که در بهشت بود، جز یک مورد که او را از دست زدن به درد مرگ نهی کرد. .

.او نگاه می کند .

میوه و فرمان خدا را شکست.

.اما آن .

اکنون اعتقاد راسخ من است که حوا هرگز این کار را نمی کرد

این، اگر او منع نشده بود.

-گاتفرید فون استراسبورگ،

تریستان و ایزولد، به نقل از

در آندریا هاپکینز، THE

کتاب عشق دادگاهی

یکی از دوستان موسیو لئوپولد استرن یک تخته مجردی کرایه کرد که در آنجا همسرش را به عنوان معشوقه پذیرفت، با پورت و پت فور از او پذیرایی کرد و "همه هیجان گزگز زنا را تجربه کرد." او به استرن گفت که این یک حس لذت بخش برای فاحشه است

- NIN A EPTON

عشق و فرانسوی

Machine Translated by Google

در رمان شن روان نوشته جونیچیرو تانازاکی در سال ،1928سونوکو کاکیوچی، همسر یک وکیل محترم، بی حوصله است و تصمیم می گیرد برای فریب دادن زمان در کلاس های هنری شرکت کند. در آنجا، او خود را مجذوب یکی از دانش‌آموزان زن، میتسوکو زیبا می‌بیند که با او دوست می‌شود، سپس او را اغوا می‌کند. کاکیوشی مجبور می شود در مورد درگیری او با میتسوکو و تلاش های مکرر آنها به شوهرش دروغ های بی پایان بگوید. میتسوکو به آرامی او را درگیر انواع فعالیت های شرورانه می کند، از جمله مثلث عشقی با یک مرد جوان عجیب و غریب.

هر بار که کاکیوچی مجبور می شود لذتی ممنوع را کشف کند، میتسوکو او را به چالش می کشد تا بیشتر و بیشتر برود. کاکیوشی تردید می کند، احساس پشیمانی می کند -او می داند که در چنگ یک اغواگر جوان شیطان صفت است که با بی حوصلگی او بازی کرده تا او را به بیراهه بکشاند. اما در نهایت، او نمی‌تواند از پیروی میتسوکو جلوگیری کند -هر عمل خلافکاری او را بیشتر می‌خواهد.

هنگامی که اهداف شما توسط فریب حرام ها کشیده شد، آنها را جرأت کنید تا در رفتار متجاوزانه با شما مطابقت کنند. هر نوع چالشی اغوا کننده است.
تنها زمانی که نشانه‌هایی از تسلیم شدن به شما نشان دادند، به آرامی چالش را تشدید کنید. هنگامی که آنها تحت طلسم شما قرار می گیرند، ممکن است حتی متوجه نشوند که شما تا چه حد آنها را از بدن خارج کرده اید.

دوک دی ریشلیو، رنک بزرگ قرن هجدهم، علاقه زیادی به دختران جوان داشت و اغلب با درگیر کردن آنها در رفتارهای متجاوزانه، که جوانان به ویژه در معرض آن هستند، اغواگری را تشدید می کرد. به عنوان مثال، او راهی برای ورود به خانه دختر جوان پیدا می کرد و او را به رختخوابش می برد. والدین فقط در پایین راهرو هستند و ادویه مناسب را اضافه می کنند. گاهی اوقات طوری رفتار می کرد که انگار قرار بود آنها را کشف کنند، ترس لحظه ای هیجان کلی را تشدید می کرد. در همه حال سعی می‌کرد دختر جوان را علیه والدینش برانگیزد و غیرت دینی یا تدبیر یا تقوای آنها را به سخره بگیرد. حکومت دوک این بود که به ارزش هایی که برای اهدافش بسیار مهم بود حمله کند -دقیقاً به ارزش هایی که یک حد را نشان می دهد. در جوان، پیوندهای فامیلی، دینی و مانند آن برای اغوا کننده مفید است; جوانان به سختی به دلیلی برای شورش علیه آنها نیاز دارند. با این حال، این استراتژی را می توان برای افراد در هر سنی به کار برد: برای هر ارزش عمیقاً یک طرف سایه وجود دارد، شک، میل به کشف آنچه آن ارزش ها ممنوع می کند.

در ایتالیای رنسانس، یک فاحشه لباس زنانه می پوشید و به کلیسا می رفت. هیچ چیز برای یک مرد هیجان‌انگیزتر از تبادل نظر با زنی نبود که او می‌دانست که فاحشه است، زیرا همسر، خانواده، همسالانش و مقامات کلیسا او را احاطه کرده بودند. هر دین یا نظام ارزشی یک جنبه تاریک ایجاد می کند، قلمرو سایه هر چیزی که ممنوع می کند. اهداف خود را اذیت کنید، آنها را وادار کنید تا با هر چیزی که ارزش های خانوادگی آنها را نقض می کند، معاشقه کنند، ارزش هایی که اغلب احساسی و در عین حال سطحی هستند، زیرا از بیرون تحمیل می شوند .

یکی از فریبنده ترین مردان قرن بیستم، رودلف والنتینو، به عنوان تهدید جنسی شناخته می شد. جذابیت او برای زنان دو گونه بود: او می‌توانست مهربان و توجه باشد، اما به ظلم هم اشاره می‌کرد. در هر لحظه ممکن است به طرز خطرناکی جسور شود، شاید حتی کمی وام داده شود. استودیوها تا آنجا که ممکن بود این تصویر دوگانه را پخش کردند -زمانی که گزارش شد که او با همسرش بدرفتاری کرده است، برای مثال، آنها قبلا

Machine Translated by Google

داستان را ساخت. ترکیبی از مردانه و زنانه، خشن و لطیف، همیشه متجاوزانه و جذاب به نظر می رسد. عشق قرار است لطیف و لطیف باشد، اما در واقع می تواند احساسات خشونت آمیز و مخرب را آزاد کند. و خشونت احتمالی عشق، روشی که معقولیت عادی ما را از بین می برد، همان چیزی است که ما را جذب می کند. با آمیختن یک رگه ظالمانه در توجهات حساس خود به جنبه خشونت آمیز عاشقانه نزدیک شوید، به ویژه در مراحل آخر اغواگری، زمانی که هدف در چنگال شماست. لولا مونتز بارز به خشونت روی می‌آورد و هرازگاهی از شلاق استفاده می‌کرد و لو آندریاس-سالومه می‌توانست به طرز استثنایی نسبت به مردانش بی‌رحمانه رفتار کند، بازی‌های عشوه‌آمیز انجام دهد، متناوباً یخ زده و خواستار شود. ظلم و ستم او فقط باعث شد که اهدافش برای بیشتر بازگردند. یک درگیری مازوخیستی می تواند نشان دهنده رهایی متجاوزانه بزرگ باشد.

هرچه اغواگری شما غیرقانونی تر باشد، تأثیر آن قوی تر است. به اهداف خود این احساس را بدهید که مرتکب نوعی جنایت هستند، عملی که گناه آن را با شما شریک هستند. لحظات عمومی را ایجاد کنید که در آن شما دو نفر چیزی را می دانید که اطرافیان شما نمی دانند. این می تواند عبارات و ظاهری باشد که فقط شما می شناسید، یک راز. جذابیت فریبنده بایرون به لیدی فرانسیس به نزدیکی همسرش مرتبط بود -برای مثال، در شرکت او، او نامه ای عاشقانه از بایرون را در آغوشش پنهان کرده بود. جو هانس، قهرمان کتاب خاطرات اغواگر سورن کیرکگارد، در میانه یک مهمانی شام که هر دو در آن شرکت می کردند، پیامی به هدف خود، کوردلیا جوان فرستاد. او نمی‌توانست به مهمانان دیگر فاش کند که از او بوده است، زیرا در این صورت باید توضیحی می‌داد. او همچنین ممکن است در ملاء عام چیزی بگوید که برای او معنای خاصی داشته باشد، زیرا به چیزی در یکی از نامه های او اشاره می کند. همه اینها با ایجاد احساس یک راز مشترک، حتی یک جنایت مجرمانه، به این ماجرا افزوده است. بازی با تنش هایی از این دست در ملاء عام، ایجاد حس همدستی و تبانی علیه جهان بسیار مهم است.

در افسانه تریستان و ایزولد، عاشقان مشهور دقیقاً به دلیل تابوهایی که می شکنند به اوج سعادت و شادی می رسند . ایزولد با شاه مارک نامزد شده است. او به زودی یک زن متاهل خواهد شد. تریستان یک رعایای وفادار و جنگجو در خدمت شاه مارک، که هم سن پدرش است، است.

کل ماجرا حس دزدیدن عروس را از پدر دارد.
این افسانه که مظهر مفهوم عشق در دنیای غرب است، تأثیر بسیار زیادی در طول اعصار داشته است و بخش مهمی از آن این ایده است که بدون موانع، بدون احساس تجاوز، عشق ضعیف و بی‌طعم است .

مردم ممکن است تلاش کنند تا محدودیت‌های رفتار خصوصی را حذف کنند، تا همه چیز را آزادتر کنند، در دنیای امروز، اما این فقط اغواگری را دشوارتر و کمتر هیجان‌انگیز می‌کند. هر کاری که می توانید انجام دهید تا احساس تجاوز و جنایت را دوباره به شما بازگردانید، حتی اگر فقط روانی یا توهمی باشد.

قبل از اینکه اغواگری به نتیجه برسد، باید موانعی وجود داشته باشد که باید بر آنها غلبه کرد، هنجارهای اجتماعی نادیده گرفته شد، قوانینی برای شکستن. ممکن است به نظر برسد که یک جامعه سهل گیر محدودیت های کمی را اعمال می کند. پیداکردن برخی از. همیشه محدودیت ها، گاوهای مقدس، معیارهای رفتاری وجود خواهد داشت -مهمات بی پایان برای تحریک متجاوزان و تابوها.

Machine Translated by Google

نماد: جنگل. به بچه ها گفته می شود که داخل اتاق نروند

جنگلی که درست فراتر از محدوده امن خانه آنها قرار دارد.

هیچ قانونی در آنجا وجود ندارد، فقط بیابان، حیوانات وحشی و

جنایتکاران اما فرصت کاوش، تاریکی جذاب

و حرام بودن آن غیرممکن است

قادر به مقاومت و یک بار داخل، آنها می خواهند

دورتر و دورتر رفتن

واژگونی

معکوس کردن تحریک تابوها، ماندن در محدوده است

رفتار قابل قبول این یک اغوای بسیار ملایم را ایجاد می کند. این بدان معنا نیست که فقط رفتار بد یا وحشی اغوا کننده است. نیکی، مهربانی و هاله ای از معنویت می توانند به شدت جذاب باشند، زیرا ویژگی های کمیاب هستند. اما توجه داشته باشید که بازی همان است. فردی که در حدی که جامعه تجویز می کند مهربان یا خوب یا معنوی باشد جذابیت ضعیفی دارد. این کسانی هستند که به افراط می روند -گاندی ها، کریش نامورتی ها -که ما را اغوا می کنند. آنها صرفاً یک سبک زندگی معنوی را بیان نمی کنند، بلکه تمام آسایش مادی شخصی را کنار می گذارند تا به آرمان های زاهدانه خود عمل کنند. آنها نیز فراتر از حد و مرزها می روند و از رفتار قابل قبول تخطی می کنند، زیرا اگر همه به این راه ها بروند، عملکرد جوامع برایشان دشوار خواهد بود. در اغواگری مطلقاً هیچ قدرتی در رعایت مرزها و حدود وجود ندارد.

Machine Translated by Google

19

از فریب های معنوی استفاده کنید

هر
یکی شک دارد و در

اوراق بهادار -در مورد بدن آنها، ارزش خود، تمایلات
جنسی آنها. اگر اغوای شما منحصراً جنبه فیزیکی داشته
باشد، این تردیدها را برانگیخته و اهداف خود را خودآگاه
خواهید کرد. در عوض، آنها را از ناامنی‌هایشان بیرون بیاورید

عنایت به چیزی متعالی و معنوی: دینی
تجربه، یک اثر هنری عالی، غیبت. پخش کن
صفات الهی شما؛ بر هوای نارضایتی تأثیر می گذارد
امور دنیوی؛ از ستاره ها، سرنوشت، پنهان ها صحبت کن
رشته هایی که شما و هدف فریبنده را متحد می کند
یون. گم شدن در مه معنوی، هدف احساس خواهد کرد
سبک و بدون مهار عمق بخشیدن به اثر
اغوای خود را با ایجاد نقطه عطف جنسی
تدبیر به نظر معنوی می رسد
اتحاد دو روح

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

شیء عبادت

لیان دو پوگی، نجیب زاده سلطنتی پاریس در دهه 1890بود. باریک و آندروژن، او یک تازگی بود، و ثروتمندترین مردان اروپا برای تصاحب او رقابت کردند. با این حال، در اواخر دهه، او از همه اینها خسته شده بود.
او یکی از دوستانش نوشت: "چه زندگی عقیمی." "همیشه روال یکسان است: Bois، مسابقات، اتصالات؛ و برای پایان دادن به یک روز بی مزه: شام!" چیزی که این خانم را بیشتر خسته می کرد توجه مداوم طرفداران مرد او بود که می خواستند جذابیت های فیزیکی او را در انحصار خود درآورند.

آه! همیشه بتوانی آزادانه کسی را دوست داشته باشی که
یکی دوست داره! تا زندگی ام را مثل آخرین روزهای با هم بودن در پای تو بگذرانم. تا از تو در برابر ساتیرهای خیالی محافظت کنم تا بتوانم تنها کسی باشم که تو را بر این بستر خزه بیاندازم. .

یک روز بهاری در سال 1899، لیان سوار بر کالسکه‌ای روباز از طریق Bois de Boulogne بود.
طبق معمول، مردان هنگام عبور از آنجا کلاه خود را به او سر زدند. اما یکی از این ستایشگران او را غافلگیر کرد: زن جوانی با موهای بلوند بلند که نگاهی شدید و پرستش به او انداخت. لیان به زن لبخند زد و او هم در عوض لبخند زد و تعظیم کرد.

. .
ما دوباره همدیگر را در لسبوس پیدا خواهیم کرد، و وقتی غروب می شود، به اعماق جنگل می رویم تا مسیرهای منتهی به این قرن را گم کنیم. من می خواهم ما را در این جزیره جادویی جاودانه ها تصور کنم. به نظرم خیلی زیباست بیا، آن زوج های زن ظریف را برایت تعریف می کنم و دور از شهرها و هیاهو، همه چیز را فراموش می کنیم جز اخلاق زیبایی.

چند روز بعد لیان شروع به دریافت کارت و گل از یک آمریکایی بیست و سه ساله به نام ناتالی بارنی کرد که خود را به عنوان ستایش کننده بلوند در Bois de Boulogne معرفی کرد و درخواست یک رن دزوو کرد. لیان ناتالی را به دیدار دعوت کرد، اما برای سرگرم کردن خود تصمیم گرفت کمی شوخی کند: دوستی جای او را می گرفت و روی تختش در تاریکی بودوار می خوابید، در حالی که لیان پشت یک صفحه پنهان می شد. ناتالی در ساعت مقرر رسید. او لباس یک صفحه فلورانسی را پوشید و یک دسته گل به همراه داشت. او که در مقابل تخت زانو زده بود، شروع به تعریف و تمجید از جلیقه زن کرد و او را با نقاشی فرا آنجلیکو مقایسه کرد. خیلی زود، صدای خنده یک نفر را شنید -و بلند شد و متوجه شوخی شد که با او انجام شده بود. سرخ شد و به سمت در رفت. وقتی لیان با عجله از پشت پرده بیرون آمد، ناتالی او را تنبیه کرد: زن جلیقه چهره یک فرشته داشت، اما ظاهراً روح نداشت. پشیمان، لیان زمزمه کرد: "فردا صبح برگرد. من تنها خواهم بود."

-ناتالی بارنی، نامه ای به
لیان دی پوگی، به نقل از
ژان شالون، پرتره A
اغواگر:دنیای
ناتالی بارنی، ترجمه شده
توسط کارول بارکو

این جوان آمریکایی روز بعد با همان لباس ظاهر شد.
او شوخ و باهوش بود. لیان در حضور او آرام گرفت و از او دعوت کرد تا برای مراسم صبحگاهی بارزان - آرایش مفصل، لباس‌ها و جواهراتی که قبل از رفتن به دنیا به تن کرده بود، بماند. ناتالی که با احترام تماشا می کرد، خاطرنشان کرد که زیبایی را می پرستد و لیان زیباترین زنی است که تا به حال دیده است. او با بازی کردن قسمتی از صفحه، لیان را به کالسکه تعقیب کرد، در را با کمان به روی او باز کرد و او را در سواری معمولی خود از طریق Bois de Boulogne همراهی کرد. وقتی وارد پارک شد، ناتالی دور از چشم آقایان عبوری که کلاه خود را به لیان سر می‌دادند، روی زمین زانو زد. او شعرهایی را که سروده بود می خواند

ناتالی وحشتناک که سرزمین عشق را ویران می کرد.
ناتالی وحشتناک که شوهران از او می ترسیدند زیرا هیچ کس نمی توانست در برابر او مقاومت کند
فریبندگی و یکی
می توانست ببیند چگونه زنان

Machine Translated by Google

ده به افتخار لیان، و او به جلیقه زن گفت که این ماموریتی است که همسران، خانه ها، فرزندانش را نجات دهند و او را از شغل پردردسری که در آن افتاده بود نجات دهند. برای پیروی از این سیرس لسبوس. •روش سیرس

آنها را رها می کردند

آن شب ناتالی او را به تئاتر برد تا سارا برنهارت را در نقش هملت ببیند. در خلال وقفه، او به لیان گفت که دل هملت و همه زنان پسندیده می کند. در مقابل، گرسنگی او برای امر متعالی، نه تفرت او از استبداد -که برای او، ظلم مردان بر زنان بود. در چند روز بعد، لیان یک جریان دائمی گل از ناتالی دریافت کرد و تلگراف هایی با شعرهای کوچک به افتخار او دریافت کرد. آهسته آهسته کلمات و نگاه‌های عبادت‌آمیز با لمس‌های گاه و بی‌گاه، سپس یک نوازش، حتی یک بوسه -و بوسه‌ای که با تمام تجربه‌های لیان متفاوت بود، فیزیکی‌تر شدند. یک روز صبح، با حضور ناتالی، لیان آماده حمام کردن شد. ناتالی در حالی که از لباس خواب بیرون می آمد، ناگهان خود را به پای دوستش پرت کرد و مچ پاهای او را بوسید. زن جلیقه خود را آزاد کرد و با عجله به داخل حمام رفت، فقط ناتالی لباس هایش را انداخت و به او ملحق شد. در عرض چند روز، تمام پاریس می دانستند که لیان دو پوگی یک معشوقه جدید دارد: ناتالی بارنی.

جسمانی و معنوی

—ژان شالون، پرتره

یک اغواگر: جهان

ناتالی بارنی، ترجمه شده

توسط کارول بارکو

زمانی در آنجا زندگی می کردند

شهر گفسا، در باربری، مردی بسیار ثروتمند که فرزندان متعددی داشت، از جمله یک دختر جوان دوست داشتنی و برازنده به نام علیبچ. او نبود

لیان هیچ تلاشی برای پنهان کردن رابطه جدید خود نکرد و رمانی به نام Idylle Saphique منتشر کرد که تمام جنبه‌های اغواگری ناتالی را شرح می‌داد. او پیش از این هرگز با زنی رابطه نداشت و درگیری خود با ناتالی را چیزی شبیه به یک تجربه عرفانی توصیف کرد. حتی در پایان عمر طولانی خود، او این رابطه را به عنوان شدیدترین رابطه خود به یاد می آورد.

خودش مسیحی بود، اما تعدادشان زیاد بود

مسیحیان در شهر، و یک روز، به مناسبت شنیدن آنها را تمجید

او در مورد ایمان مسیحی و خدمت به خدا، نظر یکی از آنها را در مورد بهترین و آسان ترین راه برای "خداوند" به قول خودشان، خواست. جواب او را داد که خدمتگزاران

رنه ویوین یک زن جوان انگلیسی بود که به پاریس آمده بود تا شعر بنویسد و از ازدواجی که پدرش در تلاش بود برای او ترتیب دهد فرار کند. رنه وسواس مرگ داشت. او همچنین احساس کرد که مشکلی در او وجود دارد، و لحظاتی از نفرت شدید از خود را تجربه کرد. در سال 1900، رنه با ناتالی در تئاتر آشنا شد. چیزی در مورد چشمان مهربان آمریکایی ذخایر معمولی رنه را ذوب کرد و او شروع به ارسال اشعاری برای Natalie کرد که با شعرهای خودش پاسخ داد. آنها خیلی زود با هم دوست شدند.

رنه اعتراف کرد که دوستی شدیدی با زن دیگری داشته است، اما این دوستی افلاطونی باقی مانده است -فکر درگیری فیزیکی او را دفع می کند. ناتالی در مورد شاعر یونان باستان سافو به او گفت که عشق بین زنان را تنها عشقی پاک و معصوم می دانست. یک شب رنه، با الهام از بحث های آنها، ناتالی را به آپارتمانش دعوت کرد که او آن را به نوعی کلیسای کوچک تبدیل کرده بود. اتاق پر بود از شمع ها و با نیلوفرهای سفید، گل هایی که او با ناتالی مرتبط می کرد. آن شب آن دو زن عاشق شدند. آنها به زودی با هم به خانه رفتند، اما وقتی رنه متوجه شد که ناتالی نمی تواند به او وفادار باشد، عشق او به نفرت تبدیل شد. او رابطه را قطع کرد، از خانه رفت و عهد کرد که دیگر او را نبیند.

خدا بهترین کسانی بودند که بیشترین فاصله را بین خود و

کالاهای زمینی، همانطور که در مورد مردمی که برای زندگی به مناطق دورافتاده صحرا رفته بودند اتفاق افتاد. او دیگر در این مورد به کسی نگفت، اما صبح روز بعد، علیبچ که یک موجود بسیار ساده و چهارده ساله بود، به تنهایی و مخفیانه به راه افتاد و به سمت صحرا رفت، که هیچ چیز منطقی تر از آن نبود. انگیزه قوی نوجوان

در طول چند ماه بعد، ناتالی نامه‌ها و شعرهایش را فرستاد و در خانه جدیدش حاضر شد -همه اینها بی فایده بود. رنه با او کاری ندارد. اما یک روز عصر در اپرا، ناتالی کنار او نشست و شعری را که به افتخار او سروده بود به او داد. او از گذشته ابراز پشیمانی کرد و همچنین یک درخواست ساده داشت: این دو زن باید برای زیارت به جزیره یونانی لسبوس، خانه سافو بروند. فقط آنجا می توانستند خود و رابطه شان را پاک کنند. رنه نتوانست مقاومت کند.

چند روز بعد خسته از خستگی و گرسنگی به دل بیابان رسید.

Machine Translated by Google

در آنجا که از دور کلبه ای کوچک را دید، به سمت آن برخورد کرد و در آستانه در، مرد مقدسی را یافت که

در جزیره قدم‌های شاعره را برمی‌گردانند و تصور می‌کردند که به روزهای بت پرست و بی‌گناه یونان باستان بازگردانده شده‌اند. برای رنه، ناتالی خود سافو شده بود. وقتی سرانجام به پاریس بازگشتند، رنه به او نوشت: «آژیر بلوند من، نمی‌خواهم تو مانند کسانی باشی که روی زمین زندگی می‌کنند...

از دیدن او در شگفت زده شد

آن قسمت‌ها و از او پرسیدند که در آنجا چه می‌کند.

او به او گفت که دارد

من از تو می خواهم که خودت بمانی، زیرا این راهی است که تو مرا طلسم کردی.» رابطه آنها تا زمان مرگ رنه در سال 1909 ادامه داشت.

از جانب خدا الهام شده بود، و او در تلاش بود، نه تنها به او خدمت کند، بلکه برای یافتن کسی که بتواند به او بیاموزد که چگونه باید

تفسیر. لیان دو پوگی و رنه ویوین هر دو ستم مشابهی را متحمل شدند: آنها خود شیفته بودند و بیش از حد از خود آگاه بودند. منشأ این عادت در لیان توجه مداوم مردان به بدن او بود. او هرگز نمی توانست از نگاه آنها فرار کند، که او را با احساس سنگینی آزار می داد. رنه، در همین حال، بیش از حد به مشکلات خود فکر می کرد - سرکوب لزبینیسم خود، مرگ و میر او. او احساس می کرد که از تنفر از خود غرق شده است.

برو در موردش •مرد خوب با مشاهده اینکه او چقدر جوان و فوق العاده زیباست، می ترسید او را زیر بال بگیرد تا مبادا شیطان دستگیرش کند.

او بی خبر بنابراین او

او را به خاطر حسن نیتش تحسین کرد و مقداری ریشه گیاهی، سیب وحشی و خرما و مقداری آب برای نوشیدن به او داد و به او گفت: «دخترم، نه چندان دور از اینجا یک مکان مقدس وجود دارد. مردی که در آموزش آنچه می خواهی بدانی از من بسیار تواناتر است. پیش او برو." و او را فرستاد

از سوی دیگر، ناتالی بارنی، سرزنده، سبک دل و غرق در دنیای اطرافش بود. اغواهای او -و تا پایان عمرش به صدها نفر رسید -همگی کیفیت مشابهی داشتند: او قربانی را بیرون از خودش می برد و توجهش را به زیبایی، شعر، و عشق بی عاطفه سافی معطوف می کرد. او زنان خود را به شرکت در نوعی فرقه دعوت می کرد که در آن آنها این حقایق را می پرستیدند. برای تشدید احساس مذهبی، او آنها را درگیر آیین‌های کوچکی می‌کرد: همدیگر را با نام‌های جدید صدا می‌زدند، در تلگرام روزانه برای هم شعر می‌فرستادند، لباس می‌پوشیدند، اماکن مقدس را زیارت می‌کردند. دو چیز ناگزیر اتفاق می‌افتد: زنان برخی از احساسات پرستش‌آمیز خود را به سمت ناتالی هدایت می‌کردند، ناتالی که به‌اندازه چیزهایی که او برای ستایش به‌نظر می‌رسید، عالی و زیبا به نظر می‌رسید. و با انحراف خوشایند به این قلمرو معنوی، هرگونه سنگینی را که در مورد بدن، خود و هویت خود احساس می کردند، از دست می دادند. سرکوب تمایلات جنسی آنها از بین خواهد رفت. زمانی که ناتالی آنها را می بوسید یا نوازش می کرد، احساس می کرد چیزی بی گناه و پاک است، گویی آنها قبل از سقوط به باغ عدن بازگشته اند.

•هنگامی که او

در را به او به این مرد دوم آمد، دقیقاً همین را به او گفتند، و او تا آمدن ادامه داد

در سلول یک گوشه نشین جوان، مردی بسیار مؤمن و مهربان به نام روستیکو، که او همان سؤالی را که از دیگران خطاب کرده بود، از او پرسید.

دین مرهم بزرگ وجود است، زیرا ما را به بیرون از خودمان می برد، ما را به چیزی بزرگتر متصل می کند. وقتی به موضوع پرستش (خدا، طبیعت) می اندیشیم، بارهای ما برداشته می شود. فوق‌العاده است که احساس می‌کنی از زمین بلند شده‌ای، تجربه‌ای آن سبکی را. مهم نیست که زمان چقدر پیشرونده است، بسیاری از ما با بدن خود، رانندگی حیوانات خود احساس ناراحتی می کنیم. اغوا کننده ای که بیش از حد توجه خود را به امور فیزیکی معطوف می کند، خودآگاهی را برمی انگیزد و باقی مانده انزجار را برمی انگیزد. پس توجه خود را روی چیز دیگری متمرکز کنید. طرف مقابل را به پرستش چیز زیبای دنیا دعوت کنید. این می تواند طبیعت باشد، یک اثر هنری، حتی خدا (یا خدایان -بت پرستی هرگز از مد نمی افتد). مردم میمیرند تا در چیزی زندگی کنند برخی از تشریفات را اضافه کنید. اگر بتوانید خود را شبیه چیزی کنید که می پرستید -شما طبیعی، زیبایی شناس، نجیب و والا هستید -اهداف شما عبادت خود را به شما منتقل خواهند کرد. دین و

او که مشتاق بود به خود ثابت کند که اراده ای آهنین دارد، مانند دیگران او را بدرقه نکرد و به جای دیگری هدایت نکرد، بلکه او را در سلولش در گوشه ای از آن نگه داشت که

وقتی شب فرا رسید، تختی موقت از برگ خرما آماده کرد و او را دعوت کرد که روی آن دراز بکشد

پایین و استراحت •یک بار او

Machine Translated by Google

معنویت مملو از ته مایه های جنسی است که زمانی که اهداف خود را از دست دادید، می توانند آشکار شوند. از وجد روحی به وجد جنسی فقط یک قدم کوچک است.

او این گام را برداشته بود، زمان بسیار کمی سپری شد تا وسوسه بر خلاف اراده او وارد جنگ شود، و پس از چند حمله اول، که خود را در همه جبهه ها برتر از مانور دید، اسلحه خود را زمین گذاشت و تسلیم شد.

برگرد تا سریع مرا ببری و به دوردست ها هدایتم کنی. مرا با آتشی عظیم از عشق الهی پر کن که از نوع حیوانی نیست. همه شما روح هستید وقتی می خواهید باشید، وقتی آن را احساس کردید مرا از بدنم دور کنید.

او با کنارگذاشتن افکار تقوا و نماز و تمرینات توبه، شروع به تمرکز قوای ذهنی خود بر جوانی و زیبایی دختر کرد و راه و روش مناسبی برای نزدیک شدن به او اندیشید که او را ناپسند بداند. تا پیشنهادی را که در ذهن داشت ارائه دهد. با طرح سؤالات خاصی از او، به زودی متوجه شد که او هرگز نبوده است

-لیان د یوگی

کلیدهای اغواگری

انتخاب اغوا کننده ترین نظامی است که بشر ایجاد کرده است. مرگ

آر

بزرگترین ترس ماست و دین این توهم را به ما می دهد که فانی نیستیم و چیزی در مورد ما زنده خواهد ماند. این ایده که ما جزئی بی نهایت از یک جهان وسیع و بی تفاوت هستیم، وحشتناک است. دین این جهان را انسانی می کند، به ما احساس مهم بودن و دوست داشتن می دهد. ما حیواناتی نیستیم که تحت کنترل انگیزه های غیرقابل کنترل باشند، حیواناتی که بی دلیل می میرند، بلکه موجوداتی هستیم که به شکل یک موجود عالی ساخته شده اند. ما نیز می توانیم با والای متضاد ، معقول و خیر صمیمی باشیم. هر چیزی که به یک میل یا یک سکس آرزویی دامن می زند و به همان اندازه که او به نظر می رسد بی گناه بوده است. Illusionاغوا کننده است و هیچ چیز در این عرصه نمی تواند با دین برابری کند. و بنابراین او فکر کرد که لذت طعمه ای است که شما برای جذب یک شخص به وب خود استفاده می کنید. اما هیچ راه معکوسی برای متقاعد کردن شما وجود ندارد که حقیقت اغواگر باهوش هستید در پس ذهن اهداف خود آنها و را به بهانه بندگی خدا، به او عطا کنید که از پایان باری گناه اسبی نتیجه گیری که سقف آرزوی آن را دارید. او با شروع کرد ممکن است فکر کنید که هدف شما سرکوب نشده است و تشنه لذت است، کوتاه مدت فریب و فقط آرائو باشد کند طرح تقویم وقتی خواهد ارزش را حتی وصل ساختن دنیا خود بود چگونه خلق کنید، اتصال به زمان است و فضایی برای خلسه در اعماق وب خود بکشید، و لذت جسمانی را عالی و متعالی جلوه دهید. معنویت دستکاری های شما را پنهان می کند. نشان می دهد که رابطه شما بی زمان است و فضایی برای خلسه در ذهن قربانی ایجاد می کند. به یاد داشته باشید که اغواگری یک فرآیند ذهنی است و هیچ چیز به اندازه دین، معنویت و غیبت مست کننده ذهنی نیست.

شیطان یک دشمن قدرتمند برای خداوند خداوند بود، و به دنبال آن، او را تحت تأثیر قرار داد که از بین همه راههای بندگی خدا، یکی از راههای بندگی خدا بیشتر از همه قدردانش بود که شیطان را به جهنم بازگرداند، جایی که خداوند متعال او را به آن سپرده بود. در وهله اول. • دختر از او پرسید که چگونه این کار را انجام داد، و روستیکو پاسخ داد: •"به زودی متوجه خواهید شد، اما فقط هر کاری را که می بینید برای حال انجام می دهم انجام دهید." پوشیدن، خود را کاملا برهنه رها کرد.

در رمان مادام بواری اثر گوستاو فلوبر، رودولف بولانژر به ملاقات دکتر بواری می رود و خود را به همسر زیبای دکتر، اما، علاقه مند می بیند. بولانجر بی رحم و زیرک بود. او تا حدی خبره بود: زنان زیادی در زندگی او وجود داشته است." او احساس می کند که اما حوصله اش سر رفته است. چند هفته بعد موفق می شود در یک نمایشگاه شهرستان با او برخورد کند، جایی که او را به تنهایی می گیرد. او روی یک هوا تأثیر می گذارد. از غم و اندوه و غم: «خیلی وقت‌ها از گورستانی زیر نور مهتاب گذشتم و از خودم می‌پرسیدم آیا بهتر نیست با بقیه در آنجا دراز بکشم. ...

او به شهرت "

دختر از او الگو گرفت و او چنان به زانو در آمد که انگار اوست

بد خود اشاره می کند. او می گوید که لیاقتش را دارد، اما آیا این تقصیر اوست؟ "آیا واقعا نمی دانید که ارواح وجود دارند که بی وقفه در عذاب هستند؟" Sev

Machine Translated by Google

گاهی اوقات او دست اما را می گیرد، اما او مودبانه آن را پس می گیرد. او از عشق صحبت می کند، نیروی مغناطیسی که دو نفر را به هم نزدیک می کند. شاید ریشه در وجود قبلی، برخی تجسم قبلی روح آنها داشته باشد.

"مثلاً ما را در نظر بگیرید. چرا باید همدیگر را ملاقات می کردیم؟ چگونه این اتفاق افتاد؟ فقط می تواند این باشد که چیزی در تمایلات خاص ما باعث شد که در فاصله ای که ما را از هم جدا کرده است، یعنی راهی که دو رودخانه با هم جریان دارند، نزدیک تر و نزدیک تر شویم." دوباره دستش را می گیرد و این بار به او اجازه می دهد آن را بگیرد.

پس از نمایشگاه، او برای چند هفته از او دوری می‌کند، سپس ناگهان ظاهر می‌شود و ادعا می‌کند که سعی کرده دور بماند، اما سرنوشت، سرنوشت او را به عقب کشیده است. او اِما را سوار می کند. هنگامی که او در نهایت حرکت خود را انجام می دهد، در جنگل، به نظر می رسد ترسیده است و پیشرفت های او را رد می کند. او اعتراض می کند: «حتما تصور اشتباهی دارید. "من تو را در قلبم دارم مانند مدونا روی یک پایه...

من از شما خواهش می کنم: دوست من باشید، خواهرم، فرشته من!» زیر طلسم کلمات او، به او اجازه می دهد او را نگه دارد و به عمق جنگل هدایت کند، جایی که تسلیم می شود.

استراتژی رودولف سه گانه است. او ابتدا از غم و اندوه، مالیخولیا، نارضایتی صحبت می کند، صحبت هایی که باعث می شود او را نجیب تر از دیگران به نظر بیاورد، گویی که کارهای مشترک مادی زندگی نمی تواند او را راضی کند. بعد او از سرنوشت صحبت می کند، جاذبه مغناطیسی دو روح. این باعث می‌شود که علاقه او به اما نه آنقدر یک انگیزه لحظه‌ای به نظر برسد که چیزی بی‌زمان و مرتبط با حرکت ستاره‌ها. در نهایت او از فرشتگان، برافراشته ها و آهک های متعالی صحبت می کند. با قرار دادن همه چیز در سطح معنوی، او حواس اِما را از جنبه های فیزیکی منحرف می کند، او را گیج می کند، و اغواگری را در خود جای می دهد که می توانست چند ماه طول بکشد.

منابعی که رودولف استفاده می کند ممکن است با استانداردهای امروزی کلیشه ای به نظر برسد، اما خود استراتژی هرگز قدیمی نخواهد شد. به سادگی آن را با مدهای پنهانی روز تطبیق دهید. با نشان دادن نارضایتی از پیوندهای پیش پا افتاده زندگی، بر هوای معنوی تأثیر بگذارید. این پول یا سکس یا موفقیت نیست که شما را به حرکت در می آورد. درایوهای شما هرگز آنقدر ساده نیستند. نه، چیزی بسیار عمیق تر به شما انگیزه می دهد. هر چه هست، آن را مبهم نگه دارید و به هدف اجازه دهید اعماق پنهان شما را تصور کند. ستارگان، به عنوان ترولوژی، سرنوشت، همیشه جذاب هستند. این حس را ایجاد کنید که سرنوشت شما و هدفتان را به هم نزدیک کرده است. این باعث می شود که اغوای شما طبیعی تر باشد. در دنیایی که بیش از حد کنترل و تولید می شود، این حس که سرنوشت، ضرورت یا قدرت بالاتری رابطه شما را هدایت می کند، دوچندان اغوا کننده است. اگر می خواهید نقوش مذهبی را در اغوای خود ببافید، همیشه بهترین کار این است که یک دین دوردست و عجیب و غریب با هوای کمی بت پرست انتخاب کنید. حرکت از معنویت بت پرستی به خاکی بودن بت پرستی آسان است.

زمان مهم است: هنگامی که روح هدف خود را تحریک کردید، به سرعت به سمت جسمی حرکت کنید، کاری کنید که تمایلات جنسی صرفاً بسط ارتعاشات معنوی که تجربه می کنید به نظر برسد. به عبارت دیگر، استراتژی معنوی را تا حد امکان نزدیک به زمان حرکت جسورانه خود به کار بگیرید.

امر معنوی منحصراً امر دینی یا غیبی نیست. این هر چیزی است که کیفیتی عالی و جاودانه به اغوای شما بیافزاید. در دنیای مدرن، فرهنگ و هنر به نوعی جای دین را گرفته است. دو راه برای استفاده از هنر در اغواگری وجود دارد: اول، خودتان آن را به افتخار تار دریافت کنید. ناتالی بارنی شعر می‌نوشت و هدف‌هایش را به رگبار می‌بست

می خواستند دعا کنند و او را به زانو درآوردند. • در این حالت، زیبایی دختر با شکوه و عظمت به روستیکو نشان داده شد و اشتیاق او شدیدتر از همیشه شعله ور شد و باعث اصلاح جسم شد.

علیبیچ به این در داخل خیره شد تعجب کرد و گفت : "روستیکو، این چه چیزی است که من می بینم روستیکو گفت : «اوه، دخترم، این همان شیطانی است که من بودم. «

به شما گفتن در مورد میبینی داره چیکار میکنه؟ آنقدر اذیتم می کند که به سختی می توانم آن را تحمل کنم. • "

دختر گفت: الحمدلله، می بینم که از تو بهترم، چون چنین شیطانی ندارم که با او مبارزه کنم. •

"تو همین جا هستی" روستیکو گفت. اما شما در عوض چیز دیگری دارید که من ندارم. •"اوه؟" گفت

علیبیچ. "و چه چیزی روستیکو گفت : »تو جهنم داری. و من

صادقانه باور کن که خداوند تو را برای نجات روح من به اینجا فرستاده است، زیرا اگر این شیطان همچنان زندگی من را آزار می دهد، و اگر آمادگی کافی برای ترحم به من داشته باشی تا بتوانم او را به جهنم برگردانم به من تسکین شگفت انگیزی بدهی، و همچنین خدمت و رضایت بی حسابی به خدا انجام دهی، همان چیزی است که تو می گویید که در وهله اول به اینجا آمده اید.» •دختر با بی گناهی تمام پاسخ داد: «اوه، پدر، «اگر واقعاً من واقعاً جهنم داشته باش، به محض اینکه آماده شدی، همان کاری را که تو پیشنهاد می کنی، انجام دهیم.» روستیکو گفت : «خدا رحمتت کند، دخترم.» «بیا برویم و او را برگردانیم، و بعد شاید او مرا تنها بگذارد. •در آن نقطه

Machine Translated by Google

آنها نیمی از زندگی خود را برای یک هدف بزرگ صرف کرده اند. اما در این بین، شما ممکن است مانند آنها باشید. اگر شما تخیلی گذرا باشد، محبوس کردن آن در کلمات ممکن است به شما آسیب برساند. اگر شما بر روی یک ایده تمرکز کنید، ایده شما نفرین شده با گرفتن آن در یک اثر هنری، توهم اغواکننده ابدیت را به او می دهید. شیطان •هرگز قرار ندادن راه دوم برای استفاده از هنر این است که آن را نجیب بخشیدن به این امر قبل از این که دختر، داکت را یک قربانی بلند یافت. 18ال بارنی اهداف خود را به تاثر برد. تا ابتدا کمی اپرا را تجربه کند، به موزه ها، مکان هایی پر از تاریخ و قصا. در چنین دردناکی، و او به مکان هایی گفت که روح شما می‌تواند به همان طول موج معنوی ارتعاش کند. البته روستیکو: •"این شیطان باید از کارهای هنری که خاکی یا مبتذل هستند، که توجه شما را به نیت شما جلب می کند، اجتناب کنید. نمایشنامه، فیلم یا کتاب می تواند معاصر باشد، حتی کمی خام، به شرطی که حاوی یک نجیب باشد. پیام است و به علتی عادلانه گره خورده است.

حتما باید خیلی بد باشد، پدر، و دشمن واقعی خدا، زیرا او علاوه بر آفت دادن بشر، حتی به جهنم نیز آسیب می رساند.

• " به داخل آن رانده شد. روستیکو گفت: دختر، همیشه اینطور نخواهد بود. و به منظور

مطمئن شوید که این کار انجام نمی‌شود، قبل از اینکه از تخت بیرون بیایند، او را دوازده بار عقب انداختند، و غرور او را به حدی کاهش دادند که او از اینکه تا پایان روز ثابت بماند، خوشحال بود. •با این حال، طی چند روز بعد، غرور شیطان مکرراً سر خود را بالا می‌برد و دختر که همیشه آماده بود تا به وظیفه اطاعت کند و او را تحت کنترل درآورد، اتفاقاً ذائقه این ورزش را پیدا کرد و شروع به گفتن به روستیکو کرد. : •"من مطمئناً می توانم بفهمم که آن مردان شایسته در غفسا چه معنایی داشتند وقتی گفتند که خدمت به خدا بسیار پسندیده است. من صادقانه به خاطر نمی آورم که تا به حال کاری انجام داده باشم که آنقدر لذت و رضایت من را از بازگرداندن شیطان به دست آورده باشد. در جهنم. از نظر طرز فکر من، هرکسی که انرژی خود را صرف هر چیزی جز بندگی خدا کند، یک سرسری کامل است." •و بنابراین، خانم های جوان، اگر محتاج لطف خدا هستید، ببینید

حتی یک جنبش سیاسی می تواند از نظر روحی نشاط بخش باشد. به یاد داشته باشید که فریب های معنوی خود را به هدف بچینید. اگر هدف زمینی و بدبین باشد، بت پرستی یا هنر مولدتر از تقوای غیبی یا دینی خواهد بود.

راسپوتین عارف روسی به دلیل قداست و قدرت شفابخشش مورد احترام بود. زنان به ویژه مجذوب راسپوتین بودند و برای راهنمایی معنوی او را در آپارتمانش در سن پترزبورگ ملاقات می کردند. او با آنها از خوبی های ساده دهقانان روسی، بخشش خدا و سایر امور عالی صحبت می کرد. اما بعد از چند دقیقه، او یک یا دو کامنت را تزریق می‌کرد که ماهیت بسیار متفاوتی داشتند -چیزی در مورد زیبایی زن، لب‌های او که بسیار دعوت‌کننده بود، و خواسته‌هایی که می‌توانست به یک مرد القا کند. او از انواع مختلف عشق صحبت می کرد - عشق به خدا، عشق بین دوستان، عشق بین زن و مرد -اما همه آنها را طوری با هم مخلوط می کرد که انگار یکی هستند. سپس هنگامی که به بحث در مورد مسائل معنوی باز می گشت، ناگهان دست زن را می گرفت یا در گوش او زمزمه می کرد. همه اینها تأثیر مست کننده ای خواهد داشت -زنان خود را در نوعی گرداب کشیده می شوند، هم از نظر روحی ارتقا یافته و هم از نظر جنسی هیجان زده. صدها زن در این دیدارهای روحانی تسلیم شدند، زیرا او همچنین به آنها می گفت که تا زمانی که گناه نکرده باشند نمی توانند توبه کنند و با چه کسی بهتر از راسپوتین گناه کنند.

راسپوتین ارتباط نزدیک بین امر جنسی و معنوی را درک کرد. معنویت، عشق به خدا، نسخه تصعید شده عشق جنسی است. زبان عرفای دینی قرون وسطی پر از تصاویر اروتیک است. اندیشیدن به خدا و تعالی می تواند نوعی ارگاسم روانی ایجاد کند. هیچ نوشیدنی اغوا کننده تر از ترکیب معنوی و جنسی، عالی و پست نیست. وقتی در مورد مسائل معنوی صحبت می کنید، اجازه دهید ظاهر و حضور فیزیکی شما در عین حال نشانه ای از تمایلات جنسی باشد. کاری کنید که هماهنگی جهان و اتحاد با خدا با هماهنگی فیزیکی و اتحاد بین دو نفر اشتباه گرفته شود. اگر بتوانید پایان بازی اغواگری خود را به عنوان یک تجربه معنوی جلوه دهید، لذت جسمانی را افزایش خواهید داد و اغواگری با اثری عمیق و ماندگار ایجاد خواهید کرد.

. . .

Machine Translated by Google

اینکه شما یاد بگیرید که شیطان را به جهنم بازگردانید، زیرا این امر بسیار مورد پسند او و برای طرفین ذینفع است، و خیر زیادی می تواند در این فرآیند پدید آید و جاری شود.

-جیووانی بوکاچیو،
دکامرون، ترجمه شده
توسط GH MCWILLIAM

نماد: ستارگان در آسمان. اشیاء عبادت برای قرن
نمادها و نمادهای متعالی و الهی. در تامل
با آنها، ما به طور لحظه ای از همه چیز پرت می شویم
دنیوی و فانی احساس سبکی می کنیم. قیر خود را بلند کنید
ذهن را به سمت ستاره ها می برد و آنها نمی توانند
توجه کنید که اینجا چه اتفاقی می افتد
روی زمین.

واژگونی

در تعیین اهداف خود احساس می کنید که محبت شما نه موقتی است و نه سطحی اغلب باعث می شود که آنها بیشتر تحت تاثیر طلسم شما قرار گیرند. با این حال، در برخی، می‌تواند اضطراب را برانگیزد: ترس از تعهد، از یک رابطه بند هراسی بدون خروجی. پس هرگز اجازه ندهید که فریب های معنوی شما به این سمت هدایت شود. تمرکز توجه بر آینده دور ممکن است به طور ضمنی آزادی آنها را محدود کند. شما باید آنها را اغوا کنید، نه اینکه به آنها پیشنهاد ازدواج بدهید. آنچه شما می خواهید این است که آنها را وادار کنید خود را در لحظه از دست بدهند و عمق بی زمانی احساسات شما را در زمان حال تجربه کنند. وجد مذهبی مربوط به شدت است، نه وسعت زمانی.

جیووانی کازانووا در اغوای خود از فریب های معنوی بسیاری استفاده کرد -فرقه غیبت، هر چیزی که الهام بخش احساسات والا باشد. تا زمانی که با زنی درگیر بود، زن احساس می کرد که برای او هر کاری انجام می دهد، فقط برای رها کردنش از او استفاده نمی کرد. اما او همچنین می‌دانست که وقتی پایان دادن به رابطه راحت می‌شود، گریه می‌کند، یک هدیه باشکوه به او می‌دهد، سپس بی‌صدا می‌رود. این همان چیزی بود که بسیاری از زنان جوان می خواستند -انحراف موقت از ازدواج یا یک خانواده ظالم.

گاهی اوقات لذت وقتی بهترین است که بدانیم زودگذر است.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

20

لذت را با درد مخلوط کنید

را

بزرگترین اشتباه در اغواگری این است که بیش از حد خوب باشید.

در ابتدا، شاید مهربانی شما جذاب باشد، اما به زودی رشد می کند

یکنواخت؛ شما بیش از حد برای راضی کردن تلاش می کنید و ناامن به نظر می رسید. بجای

از اینکه اهداف خود را با زیبایی غلبه کنید، سعی کنید کمی درد ایجاد کنید. آنها را فریب دهید

با توجه متمرکز وارد شوید، سپس جهت را تغییر دهید، ناگهان بی علاقه ظاهر شوید.

کاری کنید که آنها احساس گناه و ناامنی کنند. حتی به جدایی دامن بزند و آنها را در معرض خطر قرار دهد

پوچی و دردی که به شما فضایی برای مانور می دهد -اکنون یک نزدیکی،

یک عذرخواهی، بازگشت به محبت قبلی شما، آنها را در این زمینه ضعیف خواهد کرد

زانو. هرچه پایین‌ترین نقطه‌ها را ایجاد کنید، اوج‌ها بیشتر می‌شوند. به

بار شهوانی را افزایش دهید، هیجان ایجاد کنید

از ترس.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ترن هوایی احساسی

ای بعد از ظهر گرم تابستانی در سال ،1894دون متئو دیاز، سی و هشت ساله یک ساله ساکن سویا، تصمیم گرفت از یک کارخانه تنباکوی محلی بازدید کند به دلیل ارتباطاتش، دون متئو اجازه یافت در آن مکان بازدید کند، اما علاقه او به سمت تجارت نبود. دون متئو دختران جوان را دوست داشت و صدها نفر از آنها در کارخانه کار می کردند. همان‌طور که انتظار داشت، آن روز بسیاری از آنها به دلیل گرما لباس‌هایشان را از تن بیرون می‌کردند . او برای مدتی از مناظر لذت برد، اما سر و صدا و به طور کلی، یک درجه حرارت کمتر به زودی به او رسید. با این حال، همانطور که او به سمت در می رفت، بسیار خوشحال می شود. کارگری که بیش از شانزده سال سن نداشت، او را صدا زد: "کابالرو، اگر یک پنی به من بدهی، برایت آهنگی خواهم خواند."

-استندال، عشق.

ترجمه شده توسط گیلبرت و

نام این دختر کونچیتا پرز بود و جوان و بی‌گناه به نظر می‌رسید، در واقع زیبا به نظر می‌رسید، با برقی در چشمانش که ذائقه‌ی تبلیغاتی را نشان می‌داد. طعمه کامل او به آهنگ او گوش داد (که به طور مبهم به نظر می رسید)، سکه ای را به او پرتاب کرد که برابر با حقوق یک ماه بود، کلاهش را نوک زد، سپس رفت. هرگز خوب نبود که خیلی زود به میدان بروم. همانطور که او سرگرم کننده است. او را از خیابانی که در خیابان راه می رفت بیرون ببندید ، او نقشه کشید که چگونه او را به یک رابطه عاشقانه بکشاند.

رد \با شادی تو

خانه، بگذار آنجا منتظر بماند \به آن در

ناگهان، دولت‌ها را روی بازوهایش احساس کرد و برگشت و دید که او در کنارش قدم می‌زد. برای کار خیلی گرم بود -آیا او یک آقا می شد و او را به خانه اسکورت می کرد؟ البته. آیا شما یک عاشق دارید؟ اواز او پرسید. نه، او گفت: "من موزیتا هستم" -پاک، باکره.

تهدید کند.

شیرینی کام را می بندد \شیره تلخ خوشبو

کننده است.

کونچیتا با مادرش در قسمتی فرسوده از شهر زندگی می کرد. دون ما تئو چیزهای خوشایندی رد و بدل کرد، مقداری پول به مادر داد (او از روی تجربه می دانست که راضی نگه داشتن مادر چقدر مهم است)، سپس رفت. او آنها را، \به میل خود، که این همه همسر کوانچیتا بارشونه روی بازوهایش نگاه می کرد، از او قبل تا دو خانه‌شان تا از سرگرفتند \او از کهاله تو یک خانگی آرام بوی رانندبان ماشین‌بیرون تابوه او و بگوید: «در دامانش نگه دار، دست‌هایش را دور او بگذار و او را بوسید. استراتژی او پرواز می‌کند. بیرون "و به زودی با میل \پنجره روبرو می‌شود ، او را گرفت و بوسه را برگرداند. او فورا از جا پرید، چشمانش از عصبانیت برق زدند. تو با من بی‌اهمیت می شوی، او از من برای یک هیجان سریع استفاده می کند. دون متئو هرگونه چنین قصدی را انکار کرد و بابت زیاده روی در این مورد عذرخواهی کرد. وقتی او رفت، احساس گیجی کرد. او همه چیز را شروع کرده بود. چرا باید احساس گناه کند؟ و با این حال او انجام داد. دختران جوان می توانند بسیار غیرقابل پیش بینی باشند. بهتر است به او امی آنها را بشکنید

غلبه یک لبه کاف کوچک \توسط

بادهای مساعد غرق می شود: دسترسی

شوهرانشان به آن است

از طریق ناامیدی. فویل‌های بی‌نقص خود را زمین بگذارید، با سلاح‌های تیز بجنگید. وقتی یک عاشق تازه اسیر \در سختی ها دست و پا می زند ، پس بگذار \او را باور کند

طی چند روز بعد دون متئو یک جنتلمن عالی بود. او هر روز ملاقات می کرد، هدایایی به مادر و دخترش می داد، هیچ پیشرفتی نداشت –حداقل در ابتدا. دختر لعنتی خیلی آشنا شده بود

به تنهایی حق روی تخت شما دارد -اما بعداً او را مرتب کنید

Machine Translated by Google

با او که در مقابل او لباس بپوشد، یا با لباس شب به او سلام کند. این نگاه‌های اجمالی به بدنش او را دیوانه می‌کرد، و گاهی اوقات سعی می‌کرد تا یک بوسه یا نوازش بدزدد، اما او را کنار زد و او را سرزنش کرد. هفته ها گذشت؛ او به وضوح نشان داده بود که او اهل خیال نیست.

او که از خواستگاری بی پایان خسته شده بود، یک روز مادر کونچیتا را کنار زد و به او پیشنهاد داد که دختر را در خانه خودش بگذارد. او با او مانند یک ملکه رفتار می کرد. او هر آنچه را که می خواست خواهد داشت. (البته مادرش هم همینطور.) مطمئناً خواستگاری او دو زن را راضی می کرد -اما روز بعد یادداشتی از کونچیتا آمد که در آن نه از قدردانی، بلکه از جنایت مجدد ابراز داشت: او سعی می کرد عشق او را بخرد. او در پایان گفت: "شما دیگر هرگز مرا نخواهید دید." او با عجله به سمت خانه رفت و متوجه شد که زنان همان روز صبح از خانه نقل مکان کرده اند، بدون اینکه از کجا می روند .

دون متئو احساس وحشتناکی کرد. بله، او مثل یک گنده رفتار کرده بود. دفعه بعد ماه ها یا در صورت لزوم سال ها منتظر می ماند تا اینقدر جسور باشد. اما به زودی، فکر دیگری به او حمله کرد: او دیگر هرگز کونچیتا را نخواهد دید.
فقط آن موقع بود که فهمید چقدر او را دوست دارد.
زمستان گذشت، بدترین دوران زندگی متئو. یک روز بهاری داشت در خیابان راه می رفت که شنید کسی نامش را صدا می کند. نگاهش را بلند کرد: کونچیتا در پنجره ای باز ایستاده بود و از هیجان می درخشید. به سمت او خم شد و دست او را بوسید و در کنار خود با خوشحالی. چرا اینقدر ناگهانی ناپدید شده بود؟ او گفت: همه چیز خیلی سریع پیش می رفت. او از نیت او و از احساسات خود ترسیده بود. اما با دیدن دوباره او مطمئن شد که او را دوست دارد. بله، او آماده بود تا معشوقه او شود. او آن را ثابت می کرد، به سراغ او می آمد.

او فکر کرد که جدا بودن هر دو را تغییر داده بود.
چند شب بعد طبق قولی که داده بود در خانه او ظاهر شد. آنها را بوسیدند و شروع به درآوردن کردند. او می خواست هر دقیقه را بچشد، آن را به آرامی انجام دهد، اما احساس می کرد که بالاخره یک گاو نر در قفس آزاد شده است. او را به دنبال او به رختخواب، دستانش تماماً روی او بود. شروع کرد به درآوردن لباس زیرش اما به روشی پیچیده بسته شده بود. در نهایت مجبور شد بنشیند و نگاهی بیندازد: او یک پارچه بوم پیچیده به تن داشت، از نوعی که او هرگز ندیده بود. هرچقدر هم می کشید و می کشید، جدا نمی شد.

گفتم: «مطمئناً، بارها به شما گفته ام که درد برای من جذابیت خاصی دارد و هیچ چیز به اندازه ظلم ستمگری و مهمتر از همه بی وفایی در یک زن زیبا، شور و شوق مرا برمی انگیزد.»

او می خواست کونچیتا را بزند، خیلی مضطرب بود، اما در عوض شروع به گریه کرد. او توضیح داد: او می خواست همه چیز را با او انجام دهد، اما همچنان موزیتا باقی بماند. این حفاظت او بود. عصبانی، او را به خانه فرستاد.
طی چند هفته بعد، دون متئو شروع به ارزیابی مجدد نظر خود در مورد کونچیتا کرد. او او را در حال معاشقه با مردان دیگر، و رقصیدن یک فلامنکو پیشنهادی در یک بار دید: او موزیتا نبود ، او تصمیم گرفت، او برای پول با او بازی می کرد. و با این حال نتوانست او را ترک کند. مرد دیگری جای او را می گرفت -یک فکر غیر قابل تحمل. او را دعوت می کرد تا شب را در رختخوابش بگذراند، تا زمانی که او قول داده بود که به او زور نزند. و پس از آن، گویی که می خواهد او را بدون عقل شکنجه کند، برهنه به رختخواب می رود (ظاهراً به دلیل گرما). همه اینها را به این دلیل تحمل کرد که هیچ مرد دیگری چنین امتیازاتی را نداشت. اما یک شب که تا مرز ناامیدی پیش رفت، از عصبانیت منفجر شد و اولتیماتوم داد: یا آنچه را که می‌کنم به من بده.

آگاه \از رقبا، از لذت های مشترک. غفلت \این وسایل -شور او

از بین خواهد رفت. یک اسب مسابقه می دود

به شدت \وقتی میدان جلوتر است ، باید با سرعت \\و گذشت. بنابراین اخگرهای در حال مرگ عشق را می توان با برخی خشم به شعله تازه شعله ور کرد - من فقط وقتی می توانم خودم را دوست داشته باشم، اعتراف می کنم که ظلم شود. اما اجازه نده که علت \درد خیلی آشکار باشد: بگذار یک عاشق

مشکوک \بیش از آنچه او می داند. برده ای اختراع کن که

هر \حرکت شما را تماشا می کند، روشن کنید که چه مارتینت حسودی است این مرد شما -چنین چیزهایی او را هیجان زده می کند.

لذت \لذت بردن بیش از حد ایمن فاقد ذوق است. شما می خواهید آزاد باشید \به عنوان تائیس؟ ترسیده عمل کن اگرچه در کاملا امن است، اجازه دهید او از پنجره وارد شود. عصبی نگاه کن هوشمند \

خدمتکار با عجله وارد می شود و فریاد می زند "ما گرفتار شدیم!" در حالی که شما لرزان \جوانان را از نظر دور می کنید. اما مطمئن باشید \برای خنثی کردن ترس او با لحظاتی از لذت بی دغدغه \ —یا او فکر می کند یک شب با شما ارزش ریسک کردن را ندارد.

هنر عشق، OVID
ترجمه شده توسط پیتر گرین

-لئوپولد فون ساچر ماسوخ، زهره در خز،
ترجمه DBY JEA N MCNEI L

Machine Translated by Google

Oderint, dum metuant[تا زمانی که از من می ترسند از من متنفر باشند]، گویی فقط ترس و نفرت با هم هستند، در حالی که ترس و عشق هیچ ربطی به هم ندارند، گویی این ترس نبوده است که عشق را جذاب می کند. با چه عشقی طبیعت را در آغوش می گیریم؟ آیا وجود ندارد.

بخواهی وگرنه دیگر من را نخواهی دید ناگهان کونچیتا شروع به گریه کرد. او هرگز گریه او را ندیده بود و این او را متاثر کرد. او هم از این همه خسته شده بود، صدایش می لرزید. اگر دیر نشده بود، آماده بود پیشنهادی را که یک بار رد کرده بود بپذیرد. او را در خانه ای قرار دهید تا ببیند که او چه معشوقه فداکاری خواهد بود.

دون متئو وقت تلف نکرد. برایش ویلا خرید، پول زیادی به او داد تا آن را تزئین کند. بعد از هشت روز خانه آماده شد. نیمه شب او را در آنجا پذیرفت. چه شادی هایی در انتظار او بود.

دون متئو در ساعت مقرر حاضر شد. درب حیاط بسته بود. زنگ را زد. او به آن طرف در آمد. از میان میله‌ها گفت: «دست‌هایم را ببوس» حالا لبه دامنم را ببوس و نوک پایم را در دمپایی آن. او همانطور که او خواسته بود انجام داد. او گفت: "این خوب است." "حالا سمت راست بروی." اقیانوس شوکه او فقط باعث خنده او شد. او را مسخره کرد، سپس اعتراف کرد: از او دفع شد.

اضطراب و وحشت پنهانی در آن وجود دارد، زیرا همانطور که زیبایی آن از بی تفاوتی و سردی آن وحشت آمیز است، آیا اقیانوس نمی‌دهد؟ اما دقیقاً این اضطراب بیش از همه تسخیر می کند. همینطور با عشق، اگر برای او جالب باشد.

حالا که ویلا به نامش داشت، بالاخره از دستش رها شد. فریاد زد و مرد جوانی از زیر سایه حیاط ظاهر شد. در حالی که دون متئو، آنقدر مبهوت شده بود که نمی‌توانست حرکت کند، تماشا می کرد، آنها شروع به عشق ورزی روی زمین، درست جلوی چشمان او کردند.

در پشت آن باید شبی عمیق و مضطرب که از آن گل عشق سرچشمه می‌گیرد بپروراند.

صبح روز بعد کونچیتا در خانه دون متئو ظاهر شد، احتمالاً برای اینکه ببیند آیا او خودکشی کرده است یا خیر. در کمال تعجب او این کار را نکرده بود -در واقع آنقدر سیلی محکمی به او زد که به زمین افتاد. او گفت: "کونچیتا، تو مرا فراتر از تمام توان انسانی رنج دادی. تو شکنجه های اخلاقی اختراع کردی تا آنها را بر روی تنها مردی که عاشقانه دوستت داشت محاکمه کنی. اکنون اعلام می کنم که به زور تو را تصرف خواهم کرد." کونچیتا فریاد زد که هرگز او نخواهد بود، اما او بارها و بارها او را زد. بالاخره متاثر از اشک های او ایستاد. حالا با محبت به او نگاه کرد. او گفت گذشته را فراموش کن، تمام کارهایی که انجام داده ام را فراموش کن. حالا که او را زد، حالا که می توانست درد او را ببیند، مطمئن شد که او را واقعا دوست دارد. او هنوز یک موزیتا بود -رابطه با مرد جوان شب قبل فقط برای نمایش بود و به محض رفتن او به پایان رسید -و او هنوز به او تعلق داشت. "به زور من را نمی گیری. من در آغوشم منتظرت هستم." بالاخره او صادق بود. در کمال خوشحالی او متوجه شد که او واقعاً هنوز باکره است.

استوکی که نگارش دفتر خاطرات اغواگر، ترجمه هاوارد لی، ENGLISH EDITION

موجود مرمری دوست داشتنی سرفه کرد و شعور را دور ساده هایش مرتب کرد.

پاسخ دادم : «از شما برای درس کلاسیک متشکرم، اما من نمی توانم این را در دنیای آرام و آفتابی شما مانند مرد و زن آب و هوای مه آلود ما انکار کنم.

دشمنان طبیعی هستند عشق

ممکن است آنها را برای مدت کوتاهی متحد کند تا یک ذهن، یک قلب، یک اراده تشکیل دهند، اما خیلی زود از هم می‌پاشند. و این را تو بهتر از من می دانی: یا یکی باید دیگری را بپذیرد و خودخواهی و غرور پیروز شود یا دیگری را لوئیس بونوئیل آن شی مبهم آرزو.

تفسیر. دون متئو و کونچیتا پرز شخصیت‌های رمان زن و عروسک 1896اثر پیر لوئیس هستند. این رمان بر اساس یک داستان واقعی - اپیزود "خانم شاربیون" در خاطرات کازانووا -اساس دو فیلم بوده است: شیطان یک زن اثر یوزف فون استرنبرگ، با مار لن دیتریش، و لوئیس بونوئیل آن شی مبهم آرزو. در داستان لوئیس، کونچیتا یک پیرمرد مغرور و پرخاشگر را می گیرد و در عرض چند ماه او را به یک برده خوار تبدیل می کند. روش او ساده است: او تا آنجا که ممکن است احساسات، از جمله دوزهای سنگین درد را تحریک می کند. او شهوت او را تحریک می کند، سپس باعث می شود که او احساس کند که از او سوء استفاده می کند. او را وادار می کند تا نقش محافظ را بازی کند و سپس او را به خاطر تلاش برای خرید او احساس گناه می کند.

زن. "و این که تو بهتر از من می دانی." • «البته به همین دلیل توهم ندارم». •«به عبارت دیگر تو اکنون بدون توهم برده من هستی و من خواهم کرد

ناپدید شدن ناگهانی او او را آزار می دهد -او او را از دست داده است -به طوری که وقتی او دوباره ظاهر می شود (هرگز به طور تصادفی) احساس شادی شدیدی می کند. که، با این حال، او

Machine Translated by Google

به سرعت دوباره به گریه تبدیل می شود سپس حسادت و تحقیر بر آخرین لحظه ای که زن باکره خود را به او می دهد، مقدم می شود. (حتی پس از این، طبق داستان، او راه هایی برای ادامه عذاب او پیدا می کند.) هر پستی که او القا می کند -احساس گناه، ناامیدی، حسادت، پوچی- فضا را برای اوج شدیدتر ایجاد می کند. او به یک معتاد تبدیل می شود و به تناوب اتهام و کناره گیری وابسته است.

اغوای شما هرگز نباید یک مسیر ساده به سمت لذت و هماهنگی را دنبال کند. اوج خیلی زود خواهد آمد و لذت ضعیف خواهد بود. چیزی که ما را به شدت از چیزی قدردانی می کند، رنج قبلی است. مسواک زدن با مرگ ما را عاشق زندگی می کند. یک سفر طولانی، بازگشت به خانه را بسیار لذت بخش تر می کند. وظیفه شما این است که لحظات غمگینی، ناامیدی و ناراحتی را ایجاد کنید تا تنشی ایجاد کنید که امکان رهایی عالی را فراهم کند. نگران عصبانی کردن مردم نباشید. عصبانیت نشانه مطمئنی است که شما قلاب های خود را در آنها دارید. همچنین نباید از این بترسید که اگر خودتان را سخت کنید، مردم فرار می کنند -ما فقط کسانی را رها می کنیم که ما را خسته می کنند. سواری که قربانیان خود را در آن سوار می کنید می تواند پر پیچ و خم باشد اما هرگز کسل کننده نیست. به هر قیمتی که شده، اهداف خود را احساساتی و در آستانه حفظ کنید. بالا و پایین های کافی ایجاد کنید و آخرین بقایای اراده آنها را از بین خواهید برد.

بی رحمانه پایمالت کنند "
"خانم!" •«تو نمی کنی
هنوز منو بشناس من اعتراف می کنم که ظالم هستم -از همان زمان
شما را بسیار خوشحال می
کند -اما آیا من حق ندارم چنین باشم؟ این مرد است که آرزو می کند، زن
است که آرزو می کند. این تنها مزیت زن است، اما تعیین کننده است. با آسیب پذیری انسان در برابر

شور و شوق، طبیعت او را در اختیار زن قرار داده است و آن که عقل ندارد

با او مانند یک فروتن رفتار کند

سوژه، برده، اسباب بازی، و در نهایت با خنده به او خیانت کند -خوب، او یک زن خردمند است.» •«عزیزم، اصول تو. "

اعتراض کردم. او با شیطنت پاسخ داد: "بر اساس تجربه هزار ساله بنا شده اند." «هرچه زن مطیع‌تر باشد، مرد راحت‌تر استیلا می‌یابد و سلطه‌جو می‌شود؛ اما ظالم‌تر و ظالم‌تر می‌شود.

سختگیری و مهربانی

در سال 1972 هنری کیسینجر در مورد واقعیت‌های سیاست خارجی ایالات متحده در نیکسون دعوا مصاحبه دریافت کرد. کیسینجر به ندرت مصاحبه می کرد. او هیچ کنترلی بر محصول نهایی نداشت و او مردی بود که باید کنترل را در دست داشت. اما او مصاحبه فالاچی با یک ویتنامی شمالی را خوانده بود

او بی ایمان است، هر چه بیشتر با او بدرفتاری می کند، بداخلاق تر با او بازی می کند و خشن تر

او است، هر چه بیشتر میل
او را تسریع می کند و عشق او را تضمین می کند و

کلی بود و آموزنده بود. او به خوبی از جنگ ویتنام مطلع بود. شاید بتواند اطلاعاتی از خودش جمع آوری کند، مغز او را انتخاب کند. او تصمیم گرفت برای یک پیش مصاحبه، یک جلسه مقدماتی درخواست کند. تحسین همیشه او را در موضوعات مختلف کباب می کرد. اگر او آزمون را قبول می کرد، از زمان مصاحبه مناسب با او چنین می شد. آنها ملاقات کردند و او تحت تأثیر قرار گرفت. او هلن و دلیلا بسیار باهوش و سرسخت بودند. این یک چالش لذت بخش خواهد بود که او را گول بزنیم و ثابت کنیم که او سرسخت‌تر است. او چند روز بعد با یک مصاحبه کوتاه موافقت کرد.

راهی به کاترین کبیر و لولا مونتز.

-لئوپولد فون ساچر
ماسوخ، زهره در خز
ترجمه شده توسط JEAN MCNEIL

فالاچی با ناراحتی کیسینجر مصاحبه را با این سوال آغاز کرد که آیا از سرعت کند مذاکرات صلح با ویتنام شمالی ناامید شده است یا خیر. او در مورد مذاکرات صحبت نمی کند -او این را در پیش مصاحبه به وضوح بیان کرده بود. با این حال، او همان خط سوال را ادامه داد در اصل، دامنه .ingو کمی عصبانی شد گفت: بس است. من نمی‌خواهم در مورد اروتیسم دیگر حوزه صحبت درباره ویتنام باشد . اگرچه او بلافاصله خشونت، خشونت را منع نکرد . . با توجه به موضوع، سؤالات او ملایم‌تر شد: احساس شخصی او چه بود . با این حال، او رد کرد: "من آدمی نیستم که تحت تأثیر احساسات قرار بگیرم. احساسات هیچ هدفی ندارند." او به سمت مسائل فلسفی بزرگتر رفت -جنگ، صلح. او

. .

درونی ترین هسته موجود زنده، به طوری که قلب . را
ثابت می ایستد .

Machine Translated by Google

او را به خاطر نقشش در نزدیکی با چین تحسین کرد. بدون اینکه متوجه شود، کیسینجر شروع به باز کردن صحبت کرد. او از درد و رنجی که در برخورد با ویتنام احساس می‌کرد، و از لذت‌های استفاده از قدرت صحبت کرد. سپس ناگهان سؤالات سخت‌تر برگشتند -آیا همان‌طور که بسیاری گمان می‌کردند، او صرفاً قایق نیکسون بود؟ بالا و پایین می رفت و متناوبا او را طعمه می گرفت و چاپلوسی می کرد. هدف او این بود که او را برای کسب اطلاعات در حالی که چیزی درباره خودش فاش نمی کرد، پمپاژ کند. با این حال، در پایان، او چیزی به او نداده بود، در حالی که او طیفی از نظرات شرم آور را فاش کرده بود -نگاهش به زنان به عنوان اسباب بازی، و اعتقاد او به این که او در میان مردم محبوب است، زیرا مردم او را به عنوان یک مهربان می‌دانستند. یک گاوچران تنها، قهرمانی که خودش همه چیز را تمیز می کند. وقتی مصاحبه منتشر شد، نیکسون، رئیس کیسینجر، از این موضوع عصبانی بود.

کل کار اروتیسم این است که شخصیت خودکفای شرکت کنندگان را به همان شکلی که در زندگی عادی خود هستند از بین ببرد. .

. .

هرگز نباید فراموش کنیم که علیرغم وعده های سعادت، عشق اولین اثر آن آشفتگی و پریشانی است. اشتیاق برآورده شده خود چنان برانگیختگی خشونت آمیزی را برمی انگیزد که شادی ناشی از آن، قبل از اینکه شادی قابل لذت باشد، آنقدر زیاد است که بیشتر شبیه متضاد آن، یعنی رنج است. .

در سال 1973، شاه ایران، محمدرضا پهلوی، با فالاچی مصاحبه کرد. او می‌دانست که چگونه با مطبوعات رفتار کند -غیر متعهد باشد، کلیات صحبت کند، قاطع و در عین حال مؤدب به نظر برسد. این رویکرد قبلا هزاران بار جواب داده بود. فالاچی مصاحبه را در سطح شخصی آغاز کرد و از خود پرسید که چه احساسی دارد که پادشاه بودن، هدف سوءقصد قرار گرفتن و اینکه چرا شاه همیشه اینقدر غمگین به نظر می رسید. او از بارهای موقعیت خود، درد و تنهایی که احساس می کرد صحبت کرد. به نظر می رسید که صحبت کردن در مورد مشکلات حرفه ای او به نوعی آزاد باشد. در حالی که او صحبت می کرد، فالاچی کم حرف می زد و سکوتش او را به راه می انداخت. سپس او ناگهان موضوع را تغییر داد: او با همسر دوم خود مشکل داشت. مطمئناً این باید به او آسیب برساند؟ این نقطه دردناک بود و پهلوی عصبانی شد. او سعی کرد موضوع را تغییر دهد، اما او مدام به آن بازگشت. او گفت که چرا وقت را برای صحبت در مورد همسران و زنان تلف کنیم؟ او سپس تا آنجا پیش رفت که به طور کلی از زنان انتقاد کرد -فقدان خلاقیت آنها، وحشی بودن آنها. فالاچی به او ادامه داد: او تمایلات دیکتاتوری داشت و کشورش فاقد آزادی های اولیه بود. کتاب های خود فالاچی در لیست سیاه دولت او قرار داشت. با شنیدن این سخن، شاه تا حدودی متحیر به نظر می رسید -شاید او با نویسنده ای برانداز سر و کار داشت. اما سپس دوباره لحن خود را ملایم کرد و از او در مورد دستاوردهای فراوانش پرسید. این الگو تکرار شد: لحظه ای که او آرام شد، او را با یک سوال تند کور کرد. وقتی او تلخ شد، او روحیه را سبک کرد. مانند کیسینجر، او متوجه شد که با وجود خودش، حرف‌هایش را باز کرده و چیزهایی را ذکر می‌کند که بعداً از آنها پشیمان می‌شود، مانند قصدش برای افزایش قیمت نفت. او به آرامی تحت طلسم او قرار گرفت، حتی شروع به معاشقه با او کرد. او در پایان مصاحبه گفت: «حتی اگر در لیست سیاه مقامات من باشی، تو را در لیست سفید قلبم قرار می دهم».

.احتمال رنج بسیار .
بیشتر است زیرا رنج به تنهایی مجموع را آشکار می کند

اهمیت شیء محبوب

-جرج باتایل،
اروتیسم: مرگ و
حسی، ترجمه شده توسط
مری دالوود

همیشه کمی شک برای استراحت وجود دارد - این چیزی است که فرد را به عشق پرشور میل می کند. چون مشتاق ترین

بدگمانی همیشه وجود دارد، لذت های آن هرگز خسته کننده نمی شود. •سنت

سیمون، تنها مورخ
فرانسه می گوید: «پس از گذشت بسیار

دوشس د را دوست دارد
بری عمیقاً عاشق ریوم شده بود، یکی از اعضای
کوچک خانواده d'Aydie، پسر یکی از

خواهران مادام دو بایرون.
او نه قیافه داشت و نه مغز. او چاق، کوتاه قد، چاق، رنگ پریده بود و چنان جوش هایی داشت که به نظر یک آبسه بزرگ می رسید. او دندان های زیبایی داشت، اما نه کمترین تصور از این که او می خواست شوری را القا کند که به سرعت از تفسیر. بیشتر مصاحبه‌های فالاچی با رهبران قدرتمند، مردان و زنانی بود که نیاز شدیدی به کنترل اوضاع داشتند تا از افشای چیزهای شرم‌آور جلوگیری کنند. این موضوع او و سوژه‌هایش را در تضاد قرار داد، زیرا واداشتن آن‌ها به باز شدن -احساساتی شدن، کنار گذاشتن کنترل -دقیقاً همان چیزی بود که او می‌خواست. رویکرد اغوا کننده کلاسیک از جذابیت و چاپلوسی او را با این افراد به جایی نمی رساند. آنها درست از طریق آن خواهند دید. در عوض، فالاچی عواطف آنها را شکار کرد و سختی و مهربانی را به تناوب تغییر داد. او یک سوال بی رحمانه می پرسید که عمیق ترین آنها را تحت تأثیر قرار می داد

کنترل خارج شد. تشویق کننده او عمر و رفاه شد، علی رغم تعدادی از معاشقه ها و امور فرعی.
•او این کار را می کرد

. .

Machine Translated by Google

نامزد سوژه را که احساسات دفاعی او را می‌شود با این حال، شرط اساسی برای وجود، چیزی دیگری در روزن آنها نیست.
وجود می آمد -میل به اثبات به فالاچی که سزاوار انتقادات ضمنی او نیستند. ناخودآگاه می خواستند او را راضی کنند، تا او را دوست داشته باشند. هنگامی که لحن او تغییر کرد و به طور غیرمستقیم آنها را تحسین کرد، آنها احساس کردند که او را جذب می کنند و تشویق شدند که حرف خود را باز کنند. آنها بدون اینکه متوجه شوند، کنترل بیشتری به احساسات خود می دادند.

به تدریج او را مجبور کرد که بدون اجازه او هیچ کاری انجام ندهد، حتی چیزهای بی اهمیت. گاهی که آماده رفتن به اپرا بود، اصرار می کرد که در خانه بماند. و گاهی او را بر خلاف میلش به آنجا واداشت. او او را موظف کرد که به زنانی که آنها را دوست ندارند یا خیر بدهد

در موقعیت های اجتماعی همه ما ماسک می زنیم و دفاع خود را حفظ می کنیم. به هر حال، آشکار ساختن احساسات واقعی خود شرم آور است. به عنوان یک اغواگر باید راهی برای کاهش این مقاومت ها پیدا کنید. رویکرد چاپلوسی و توجه افسونگر می تواند در اینجا موثر باشد، به ویژه در مورد افراد ناامن، اما می تواند ماه ها کار طول بکشد، و همچنین می تواند نتیجه معکوس داشته باشد. برای به دست آوردن نتیجه سریعتر، و برای از بین بردن افراد غیرقابل دسترس، اغلب بهتر است سختگیری و مهربانی را جایگزین کنید. با خشن بودن تنش‌های درونی ایجاد می‌کنید—ممکن است اهدافتان از شما ناراحت باشند، اما از خود سؤالاتی نیز می‌پرسند. آنها برای جلب نارضایتی شما چه کرده اند؟ وقتی مهربان باشید، احساس آرامش می‌کنند، اما نگران این هستند که هر لحظه ممکن است دوباره شما را خوشحال نکنند. از این الگو استفاده کنید تا آنها را در حالت تعلیق نگه دارید -از خشن بودن خود می ترسید و می خواهید شما را مهربان نگه دارید. مهربانی و سختگیری شما باید ظریف باشد. تعریف و تمجید غیرمستقیم بهترین هستند. روانکاو را بازی کنید: در مورد انگیزه های ناخودآگاه آنها نظرات کوتاهی ارائه کنید (شما فقط راست می گویید)، سپس بنشینید و گوش کنید. سکوت شما آنها را به پذیرش شرم آور سوق می دهد. قضاوت های خود را با ستایش گاه به گاه کنار بگذارید و آنها مانند سگ ها تلاش خواهند کرد تا شما را راضی کنند.

که به او حسادت می کرد او حتی آزاد نبود که آن طور که می خواست لباس بپوشد. او خودش را با وادار کردن او به عوض کردن مانتو یا لباسش در لحظه آخر سرگرم کند. او این کار را آنقدر علنی انجام داد که او به آن عادت کرد

دستورات او را در شب برای کاری که او انجام می داد و روز بعد می پوشید. سپس روز بعد او همه چیز را تغییر می داد و شاهزاده خانم بیشتر گریه می کرد. در پایان او

عشق گل گران قیمتی است، اما باید آرزو داشت که آن را از لبه پرتگاه کند.

-استاندال

از طریق پیاده‌روهای مورد اعتماد برای او پیام‌هایی فرستاد، زیرا از ابتدا در لوکزامبورگ اقامت داشت. پیام هایی که ادامه یافت

کلیدهای اغواگری

در سراسر توالت او، تا بداند او چه روبان هایی دارد چه لباس مجلسی و چه زیور آلات دیگر را می پوشید.

تقریباً همه کم و بیش مودب هستند. ما زود یاد می گیریم که نگوییم مردم واقعاً در مورد آنها چه فکر می کنیم. ما به شوخی های آنها لبخند می زنیم، به داستان ها و مشکلات آنها علاقه مند عمل می کنیم. این تنها راه زندگی با آنهاست.
در نهایت این تبدیل به یک عادت می شود. ما خوب هستیم، حتی زمانی که واقعاً ضروری نیست. ما سعی می کنیم دیگران را خشنود کنیم، روی انگشتان آنها پا نگذاریم، از توافقات و درگیری اجتناب کنیم.

تقریباً همیشه او را مجبور می کرد چیزی بپوشد که او نمی خواست. زمانی که او

اما خوب بودن در اغواگری، اگرچه ممکن است در ابتدا کسی را به سمت شما بکشاند (آرامش بخش و آرامش بخش است)، اما به زودی اثر خود را از دست می دهد. خیلی خوب بودن می تواند به معنای واقعی کلمه هدف را از شما دور کند. احساس شهوانی به ایجاد تنش بستگی دارد. بدون تنش، بدون اضطراب و تعلیق، هیچ احساس رهایی، لذت و لذت واقعی وجود ندارد، وظیفه شماست که آن تنش را در هدف ایجاد کنید، احساسات اضطراب را تحریک کنید، آنها را به این سو و آن سو هدایت کنید تا به اوج برسند. اغوا دارای وزن و شدت واقعی است. بنابراین خود را از شر عادت ناپسند اجتناب از درگیری خلاص کنید، که در هر یک از آنها وجود دارد

گهگاه جرأت می کرد بدون اجازه او کاری هر چند کوچک انجام دهد، با او مانند یک خدمتکار رفتار می کرد و او چندین روز اشک می ریخت. . •قبل از جمع آوری شرکت، او چنان پاسخ های بی رحمانه ای به او می داد که همه پیشکان را روی کاپلین می انداختند و

سرخ شدن، هر چند اشتیاق او

Machine Translated by Google

برای او به هیچ وجه محدود نشده بود." •برای شاهزاده خانم، ریوم یک داروی مستقل در برابر کسالت بود.

-استندال، عشق، ترجمه شده توسط گیلبرت و فروش سوزان

مورد غیر طبیعی شما اغلب نه به خاطر خوبی درونی خود، بلکه به دلیل ترس از نارضایتی، به دلیل ناامنی خوب هستید. از این ترس فراتر بروید و ناگهان گزینه هایی خواهید داشت -آزادی ایجاد درد، سپس به طور جادویی آن را از بین ببرید. قدرت اغواگری شما ده برابر خواهد شد.

مردم کمتر از آنچه تصور می کنید از اعمال آسیب رسان شما ناراحت می شوند. در دنیای امروز، ما اغلب احساس می کنیم که گرسنه تجربه هستیم. ما مشتاق احساسات هستیم، حتی اگر منفی باشد. بنابراین، دردی که برای اهداف خود ایجاد می کنید، تقویت کننده است -باعث می شود آنها احساس زنده بودن کنند. آنها چیزی برای شکایت دارند، می توانند نقش قربانی را بازی کنند. در نتیجه، هنگامی که درد را به لذت تبدیل کردید، به راحتی شما را خواهند بخشید. حسادت آنها را تحریک کنید، آنها را وادار کنید احساس ناامنی کنند، و تأییدی که بعداً با ترجیح دادن آنها بر رقبای خود به آنها می دهید، لذتی مضاعف دارد. به یاد داشته باشید: شما با خسته کردن اهدافتان بیشتر از تکان دادن آنها می ترسید. زخمی کردن مردم آنها را عمیق تر از مهربانی به شما پیوند می دهد. تنش ایجاد کنید تا بتوانید آن را رها کنید. اگر به الهام نیاز دارید، بخشی از هدف را پیدا کنید که بیشتر شما را آزار می دهد و از آن به عنوان سکوی پرشی برای برخی درگیری های درمانی استفاده کنید. هر چه ظلم شما واقعی تر باشد، موثرتر است.

در سال ،1818استاندال نویسنده فرانسوی که در آن زمان در میلان زندگی می کرد، با کنتس متیلدا ویسکونتینی آشنا شد. برای او این عشق در نگاه اول بود. او زنی مغرور و تا حدودی دشوار بود و استاندال را ترسانده بود که به شدت می‌ترسید با یک اظهارنظر احمقانه یا عمل غیرقابل وقار او را ناراضی کند.

بالاخره که دیگر طاقت نیاورد، یک روز دست او را گرفت و به عشقش اعتراف کرد. کنتس وحشت زده به او گفت که برود و دیگر برنگردد.
استاندال نامه‌های ویسکونتینی را پر کرد و از او التماس کرد که او را ببخشد. در نهایت، او پشیمان شد: دوباره او را می دید، اما به یک شرط -او فقط هر دو هفته یک بار، حداکثر یک ساعت، و فقط در حضور جمع می توانست به ملاقاتش بیاید. استاندال موافقت کرد. او چاره ای نداشت او اکنون برای آن ملاقات‌های کوتاه دو هفته‌ای زندگی می‌کرد، که به موقعیت‌های اضطراب و ترس شدید تبدیل می‌شد، زیرا هرگز مطمئن نبود که آیا او نظرش را تغییر خواهد داد و او را برای همیشه طرد خواهد کرد. این بیش از دو سال ادامه داشت و در طی آن کنتس هیچگاه کوچکترین نشانی از لطف او نشان نداد. استاندال هرگز نفهمید که چرا او بر این ترتیب اصرار کرده است -شاید می خواست با او بازی کند یا او را دور نگه دارد. تنها چیزی که می‌دانست این بود که عشقش به او فقط قوی‌تر شد، شدیدتر شد تا اینکه سرانجام مجبور شد میلان را ترک کند.

استاندال برای غلبه بر این ماجرای غم انگیز کتاب معروف خود در مورد عشق را نوشت که در آن تأثیر ترس بر میل را توصیف کرد. اولاً، اگر از کسی که دوستش دارید می ترسید، هرگز نمی توانید خیلی به او نزدیک شوید یا با او آشنا شوید. پس از آن معشوق عنصری از رمز و راز را حفظ می کند، که فقط عشق شما را تشدید می کند. ثانیاً، چیزی در مورد ترس وجود دارد. این باعث می شود که شما با احساس ارتعاش کنید، آگاهی شما را افزایش می دهد، به شدت وابسته به عشق شهوانی است. به گفته استاندال، هرچه فرد مورد علاقه شما را به لبه پرتگاه نزدیک‌تر کند، به این احساس که می‌تواند شما را رها کند، سرگیجه‌تر و گم‌تر خواهید شد. عاشق شدن به معنای واقعی کلمه سقوط است -از دست دادن کنترل، ترکیبی از ترس و هیجان.

این حکمت را به صورت معکوس اعمال کنید: هرگز اجازه ندهید اهداف شما خیلی راحت باشند

Machine Translated by Google

با تو. آنها نیاز به احساس ترس و اضطراب دارند. کمی سردی به آنها نشان دهید، جرقه ای از خشم که انتظارش را نداشتند. در صورت لزوم غیر منطقی باشید. همیشه برگ برنده وجود دارد: جدایی. بگذارید احساس کنند شما را برای همیشه از دست داده اند، کاری کنید که بترسند که قدرت جذب شما را از دست داده اند. بگذارید این احساسات مدتی با آنها بنشیند، سپس آنها را از پرتگاه عقب بکشید. آشتی شدید خواهد بود.

در سال 33قبل از میلاد، مارک آنتونی شایعه‌ای شنید که کلئوپاترا، معشوق چندین ساله‌اش، تصمیم به اغوای رقیب خود، اکتاویوس، دارد و او قصد دارد آنتونی را مسموم کند. کلئوپاترا قبلاً مردم را مسموم کرده بود. در واقع او در این هنر متخصص بود. آنتونی دچار پارانوئید شد و بالاخره یک روز با او روبرو شد. کلئوپاترا به بی گناهی خود اعتراض نکرد. بله، درست بود، این کاملاً در توان او بود که هر لحظه آنتونی را مسموم کند. هیچ اقدام احتیاطی نمی توانست انجام دهد. فقط عشقی که به او احساس می کرد می توانست از او محافظت کند. برای نشان دادن، او چند گل برداشت و در شراب او انداخت. آنتونی تردید کرد، سپس فنجان را روی لبانش برد. کلئوپاترا بازوی او را گرفت و او را متوقف کرد. او یک زندانی را آورد تا شراب بنوشد، و زندانی بی‌درنگ به زمین افتاد و مرد. آنتونی با افتادن به پای کلئوپاترا اظهار داشت که اکنون او را بیشتر از همیشه دوست دارد. او از روی بزدلی صحبت نمی کرد. هیچ مردی شجاع تر از او نبود، و اگر کلئوپاترا می توانست او را مسموم کند، می توانست او را ترک کند و به رم بازگردد. نه، چیزی که او را از مرز فراتر برد، این احساس بود که او بر احساسات او، بر زندگی و مرگ کنترل دارد. غلام او بود. نمایش قدرت او بر او نه تنها مؤثر بود، بلکه اروتیک بود.

مانند آنتونی، بسیاری از ما بدون اینکه متوجه باشیم اشتیاق مازوخیستی داریم. لازم است کسی دردی را به ما تحمیل کند تا این خواسته های عمیقا سرکوب شده به سطح بیایند. شما باید یاد بگیرید که انواع مازوخیست های مخفی را در آنجا تشخیص دهید، زیرا هر یک از نوع خاصی از درد لذت می برد. به عنوان مثال، افرادی هستند که احساس می‌کنند لایق هیچ چیز خوبی در زندگی نیستند، و از اینکه نمی‌توانند با موفقیت کنار بیایند، دائماً خود را خرابکاری می‌کنند. با آنها خوب رفتار کنید، بپذیرید که آنها را تحسین می کنید، و آنها ناراحت هستند، زیرا احساس می کنند که نمی توانند با چهره ایده آلی که شما به وضوح تصور می کنید مطابقت داشته باشند. چنین خود خرابکارانی با اندکی تنبیه بهتر عمل می کنند. آنها را سرزنش کنید، آنها را از نارسایی هایشان آگاه کنید. آن‌ها احساس می‌کنند سزاوار چنین انتقادی هستند و زمانی که به میان می‌آید، احساس آرامش می‌کنند. همچنین ایجاد احساس گناه در آنها آسان است، احساسی که در اعماق وجود آنها از آن لذت می برند.

افراد دیگر مسئولیت ها و وظایف زندگی مدرن را به عنوان بار سنگینی تجربه می کنند که آرزو دارند همه آن را رها کنند. این افراد اغلب به دنبال کسی یا چیزی برای پرستش هستند -یک علت، یک دین، یک مرشد.
کاری کن که تو را بپرستند. و سپس کسانی هستند که می خواهند نقش شهید را بازی کنند. آنها را با لذتی که از شکایت کردن، احساس درستکاری و ظلم شدن می برند، بشناسید. سپس به آنها دلیلی برای شکایت بدهید. به یاد داشته باشید: ظاهر فریب می دهد. اغلب قوی ترین افراد -کیسینجرها و دون متئوس -ممکن است مخفیانه بخواهند مجازات شوند. در هر صورت درد را با لذت دنبال کنید و حالتی از وابستگی ایجاد خواهید کرد که برای مدت طولانی ادامه خواهد داشت.

Machine Translated by Google

نماد: پرتگاه. در لبه یک صخره، مردم اغلب احساس می کنند

سبک سر، هم ترسیده و هم سرگیجه. یک لحظه آنها

می توانند خود را در حال سقوط تصور کنند. در

در عین حال، بخشی از آنها وسوسه می شوند. رهبری

اهداف خود را به همان اندازه نزدیک به لبه

ممکن است، سپس آنها را بکشید

بازگشت. بدون هیجان

بدون

ترس

واژگونی

پ

افرادی که اخیراً درد یا فقدان زیادی را تجربه کرده اند فرار خواهند کرد
شما سعی می کنید بیشتر به آنها تحمیل کنید. آنها به اندازه کافی در زندگی خود آل
آماده. به مراتب بهتر است که این گونه ها را با لذت احاطه کنید -که آنها را تحت طلسم شما قرار می دهد. تکنیک ایجاد درد روی کسانی که آسان هستند، قدرت دارند و مشکلات کمی دارند، بهترین کار را دارد. افرادی که زندگی راحت دارند نیز ممکن است احساس گناه کنند، گویی از چیزی فرار کرده اند. آنها ممکن است آگاهانه آن را ندانند، اما پنهانی آرزوی مجازاتی دارند، یک کوبیدن ذهنی خوب، چیزی که آنها را به زمین بازگرداند.

همچنین، به یاد داشته باشید که خیلی زود از تاکتیک لذت از طریق درد استفاده نکنید. برخی از بزرگترین اغواگران تاریخ -بایرون، جیانگ چینگ (مادام مائو)، پیکاسو -دارای رگه‌های سادیستی بودند، توانایی ایجاد شکنجه روانی. اگر قربانیان آنها از قبل می دانستند که درگیر چه چیزی هستند، حتماً به سمت تپه ها می دویدند. در حقیقت، بیشتر این اغواگران با به نظر رسیدن شیرینی و محبت، اهداف خود را به تارهای خود جذب کردند. حتی بایرون در اولین ملاقات با زنی مانند یک فرشته به نظر می رسید، به طوری که او تمایل داشت به شهرت شیطانی او شک کند -شکی اغوا کننده، زیرا به او اجازه می داد خود را تنها کسی بداند که واقعاً او را درک می کند. ظلم او بعداً آشکار می شد، اما تا آن زمان دیگر خیلی دیر شده بود. عواطف قربانی درگیر بودند و تندخویی او فقط احساسات او را تشدید می کرد.

پس در ابتدا ماسک بره بپوشید و لذت و توجه را طعمه خود کنید. ابتدا به زیر پوست آنها بروید،
سپس آنها را به یک سواری وحشی هدایت کنید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

فاز چهار

حرکت در برای کشتن

ابتدا روی ذهن آنها کار کردید -اغوای ذهنی. سپس شما
آنها را گیج و برانگیخت -اغوای عاطفی. در حال حاضر
زمان مبارزه تن به تن فرا رسیده است -اغوای فیزیکی.
در این مرحله، قربانیان شما ضعیف و بالغ هستند: با نمایش-.
با کمی سردی یا بی علاقگی، شما جرقه وحشت را بر خواهید انگیخت -آنها این کار را خواهند کرد
با بی حوصلگی و انرژی شهوانی به دنبال شما بیایند :21)به آنها بدهید
فضا برای سقوط -تعقیب کننده تعقیب می شود). برای اینکه آنها را به جوش بیاورید، شما
باید ذهن خود را بخوابانند و حواس خود را گرم کنند. بهترین است
تا با ارسال سیگنال های بارگذاری شده خاصی که دریافت خواهند کرد، آنها را به سمت شهوت سوق دهید
زیر پوست آنها میل جنسی را مانند سم پخش می کنند :22)استفاده
فریب های فیزیکی). لحظه ضربه زدن و حرکت برای کشتن است
وقتی قربانی شما مملو از میل است، اما نه آگاهانه سابق
به امید رسیدن به اوج :23)استاد هنر حرکت جسورانه).

پس از پایان اغوا، این خطر وجود دارد که افسون کردن وجود دارد
تمام کار سخت شما را به راه می اندازد و خراب می کند :24)مراقب باشید
پس از اثرات). اگر دنبال یک رابطه هستید، پس باید تقلب کنید
قربانی را دوباره اغوا کنید، تنش ایجاد کنید و آن را رها کنید. اگر
قربانی شما باید قربانی شود، پس باید به سرعت انجام شود و
به طور پاکیزه، شما را آزاد می گذارد (از نظر جسمی و روانی) برای حرکت
به قربانی بعدی سپس بازی از اول شروع می شود.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

21

به آنها فضایی برای سقوط بدهید- تعقیب کننده تعقیب می شود

اگر اهداف شما بیش از حد به شما عادت کرده است
متجاوز، آنها انرژی کمتری از خود خواهند داد، و
تنش کاهش خواهد یافت باید آنها را بیدار کنید، بچرخانید
جداول هنگامی که آنها تحت طلسم شما قرار گرفتند، یک قدم به عقب بردارید و
آنها شروع به آمدن به دنبال شما خواهند کرد. با لمس دوری شروع کنید
یک ظاهر نشدن غیرمنتظره، اشاره ای به اینکه شما در حال رشد هستید
حوصله سر رفته با به نظر رسیدن علاقه مندی به شخص دیگری، قابلمه را هم بزنید.
هیچ یک از اینها را به صراحت بیان نکنید. اجازه دهید آنها فقط آن را و خود را احساس کنند
تخیل بقیه کارها را انجام می دهد و شکی را که می خواهید ایجاد می کند.
به زودی آنها می خواهند شما را از نظر فیزیکی تصاحب کنند و دوباره
فشار از پنجره بیرون خواهد رفت. هدف داشتن آنهاست
به خواست خودشان در آغوش شما بیفتند ایجاد کنید
توهم اینکه اغواگر در حال اغوا شدن است.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

جاذبه اغوا کننده

در اوایل دهه ،1840مرکز توجه دنیای هنر فرانسه بود

زن جوانی به نام آپولونی ساباتیر. او آنقدر زیبایی طبیعی داشت که مجسمه سازان و نقاشان برای جاودانه کردن او در آثارشان با هم رقابت می کردند، و همچنین جذاب بود، به راحتی می توان با او صحبت کرد و به طرز فریبنده ای خودکفا بود -مردان به سوی او جذب می شدند. آپارتمان او در پاریس به محلی برای گردهمایی نویسندگان و هنرمندان تبدیل شد و به زودی مادام ساباتیه -همانطور که او را می شناختند، اگرچه ازدواج نکرده بود -میزبان یکی از مهم ترین سالن های ادبی در فرانسه بود. نویسندگانی مانند گوستاو فلوبر، الکسان دوما و تئوفیل گوتیه از مهمانان همیشگی او بودند.

در دهه ما نیز، تئوفیل گوتیه از مهمانان همیشگی او بود.

انحراف ها، و فروتنی- همه با هدف تحریک این حالت دوم، راز اغوای واقعی است. مبتذل در اواخر سال ،1852زمانی که مادام ساباتیه سی ساله بود، ممکن است با نامه ای ناشناس اغوا شود. نویسنده اعتراف کرد که او را عمیقا دوست دارد. اصرار بد ، اما اغوای واقعی از این که او احساسات او را مضحک می‌داند، عواقب غیبت خود را فاش نمی‌کرد . . نام؛ با این حال باید به او می‌گفت که او را می‌پرستید. ساباتیر عادت داشت . مثل شمشیربازی است: آدم برای تظاهر به میدانی نیاز دارد. چنین توجه هایی -مردها یکی پس از دیگری عاشق او شده بودند -اما در تمام این دوره، اغواگر [یوهانس]، بسیار

.

این نامه متفاوت بود: به نظر می رسید که او در این مرد شوری شبه مذهبی برانگیخته است. نامه، که با دست خطی مبدل نوشته شده بود، حاوی شعری بود که به او تقدیم شده بود. با عنوان "به کسی که خیلی همجنسگرا است" با ستایش زیبایی او شروع شد، اما با سطرها به پایان رسید.

از تلاش برای نزدیک شدن به او، به دنبال حفظ فاصله خود با ترفندهای مختلف است: او مستقیماً با او صحبت نمی کند، بلکه فقط با عمه اش صحبت می کند، و سپس در مورد چیزهای بی اهمیت یا بی اهمیت صحبت می کند.

سوژه های احمقانه؛ او همه چیز را با کنایه و فضول گرایی ساختگی خنثی می کند. او به هیچ حرکت زنانه یا وابسته به عشق شهوانی پاسخ نمی دهد، و حتی او را خواستگاری برای افسون کردن می بیند.

و بنابراین، یک شب، دوست دارم یواشکی بروم، وقتی تاریکی ساعت لذت را رقم می زند، دزد هوس باز، به سوی گنجی که شخص توست، چاق و شیک. . .

.

و سرگیجه آورترین لذت!
در آن لب ها، به دلخواه من، بسیار تازه و هر روز دوست داشتنی تر -زهر کینه ام را تزریق کن.

و او را فریب دهند، تا جایی که خودش ابتکار عمل را به دست می گیرد و نامزدی خود را قطع می کند و بدین ترتیب اغواگری را تکمیل می کند و موقعیت ایده آلی را برای رها کردن کامل او ایجاد می کند.

به وضوح با ستایش ستایشگر او آمیخته شده بود، نوعی شهوت عجیب بود، همراه با حسی از ظلم. این شعر هم او را مجذوب و هم آزار می‌داد -و او نمی‌دانست چه کسی آن را نوشته است.

چند هفته بعد نامه دیگری رسید. مانند قبل، نویسنده Sabatierرا در عبادت فرقه‌وار، با آمیختن امور جسمانی و معنوی، محصور کرد.

-ژان بودریار، اغوا، ترجمه شده توسط برایان سینگر

و مثل قبل شعری به نام «همه در یک» بود که در آن نوشت:

Machine Translated by Google

هیچ زیبایی تنها بهترین نیست، زیرا او یک گل الهی است ای مسخ عارف!____

حواس من در یک حس جاری می شود -صدای او هنگام صحبت کردن عطر می دهد، نفس او موسیقی ضعیف و ضعیف است!

واضح است که نویسنده از حضور ساباتیر تسخیر شده بود و دائماً به او فکر می کرد -اما اکنون او شروع به تسخیر او کرد و شب و روز به او فکر می کرد و متعجب بود که او کیست. نامه های بعدی او فقط باعث تعمیق این طلسم شد. شنیدن این که او بیش از زیبایی او مسحور شده بود، متملق کننده بود، در عین حال اینکه می دانستم از جذابیت های فیزیکی او در امان نیست، نیز متملق کننده بود.

یک روز فکری به ذهن مادام ساباتیه رسید که نویسنده ممکن است کی باشد: شاعر جوانی که چندین سال در سالن او رفت و آمد می کرد، شارل بودلر. او خجالتی به نظر می رسید، در واقع به سختی با او صحبت کرده بود، اما او برخی از شعرهای او را خوانده بود، و اگرچه اشعار در نامه ها صیقلی تر بود، سبک مشابه بود. بودلر در آپارتمانش مودبانه در گوشه ای می نشست، اما حالا که به این فکر می کرد، عجیب و عصبی به او لبخند می زد. این قیافه مرد جوان عاشق بود. حالا وقتی او به ملاقاتش رفت، او را با دقت تماشا کرد، و هر چه بیشتر تماشا کرد، مطمئن بود که او نویسنده است، اما هرگز شهود خود را تأیید نکرد، زیرا نمی خواست با او روبرو شود - ممکن بود خجالتی باشد، اما او یک نویسنده بود. مرد، و در یک نقطه او باید به او بیاید. و او مطمئن بود که او این کار را خواهد کرد. سپس، ناگهان نامه‌ها از آمدن بازماندند -و مادام ساباتیه نمی‌توانست دلیل آن را بفهمد، زیرا نامه‌های آخر حتی از همه نامه‌های قبلی تحسین‌برانگیزتر بود.

چندین سال گذشت و او اغلب به نامه های ستایشگر ناشناس خود فکر می کرد، اما آنها هرگز تمدید نشدند. با این حال، در سال 1857بود لیر کتاب شعری به نام گل های شیطان را منتشر کرد و مادام ساباتیه چندین بیت را تشخیص داد -آنها همان هایی بودند که برای او نوشته بود. حالا آنها در فضای باز بودند تا همه ببینند. مدتی بعد شاعر هدیه ای برای او فرستاد: نسخه ای از کتاب و نامه ای که این بار با نام او امضا شده بود. بله، او نوشت، او نویسنده ناشناس بود -آیا او او را به خاطر مرموز بودن در گذشته می بخشید؟

علاوه بر این، احساسات او نسبت به او مثل همیشه قوی بود: "تو حتی یک لحظه فکر نکردی که می توانم تو را فراموش کنم؟ ... همراه همیشگی من، راز من!
. .

این نامه تأثیر قوی تری بر مادام ساباتیه داشت تا بقیه. شاید این صمیمیت کودکانه او بود، و اینکه بالاخره مستقیماً برای او نامه نوشته بود. شاید به این دلیل بود که او را دوست داشت اما چیزی از او نپرسید، بر خلاف تمام مردان دیگری که می شناخت و در مقطعی معلوم شد همیشه چیزی می خواستند. هر چه بود، میل غیرقابل کنترلی برای دیدن او داشت. روز بعد او را به تنهایی به آپارتمانش دعوت کرد.

شایعه همه جا پخش شد. حتی به ملکه [Guinevere]که در هنگام شام نشسته بود، گفته شد. او

با شنیدن شایعه دروغین مرگ لنسلوت نزدیک بود خود را بکشد.

او فکر می کرد که این حقیقت دارد و به شدت از این موضوع ناراحت بود

به‌سختی قادر به صحبت کردن است .
او فوراً از روی میز بلند شد و توانست غم و اندوه خود را بدون توجه یا شنیده شدن تخلیه کند.

او خیلی دیوانه شده بود

به فکر کشتن خود افتاد که بارها گلویش را گرفت. با این حال، او ابتدا با وجدان اعتراف کرد، توبه کرد و از خدا طلب بخشش کرد. او خود را متهم کرد که در برابر کسی که می‌دانست گناه کرده است

همیشه مال او بود، و اگر او بود، هنوز چه کسی بود
.او همه را شمرد . زنده. .
از نامهربانی ها و به یاد تک تک افراد

نامهربانی؛ او همه را یادداشت می کرد و اغلب تکرار می کرد: "آه بدبختی! به چه فکر می کردم که معشوقم جلوتر از من آمد و من از او استقبال نکردم و حتی حوصله شنیدن او را نداشتم! آیا احمقی نبودم که از صحبت کردن امتناع کنم یا حتی به او نگاه کن ؟

او را زد که فانی
فوت کردن، دمیدن. وقتی او آمد
با خوشحالی از من انتظار داشت که او را با خوشحالی پذیرایی کنم و از او دوری کردم و

هرگز حتی نگاه نمی کند
او، آیا این یک ضربه مرگبار نبود؟ در آن لحظه که حاضر به صحبت نشدم، فکر می‌کنم هر دوی او را قطع کردم

قلب و زندگی او فکر می کنم آن دو ضربه او را کشت و نه هیچ قاتلی اجیر شده. •
«آه خدا!

آیا این قتل، این گناه بخشیده می شود؟
هرگز! تمام رودخانه ها

Machine Translated by Google

"امروز آرام‌ترم و می‌توانم با وضوح بیشتری تصور بله را، کاملاً برهنه‌مان را در نزدیکی عصر سه‌شنبه با هم احساس کنم. می‌توانم به شما بگویم، بدون خطر فکر کردن به او، تا از اینکه او هستم لذت ببرید. اغراق آمیز، اینکه من کاملاً خوشبخت ترین زن روی زمین هستم . .

.وقتی که من . ." . .

هرگز نیستم‌ارزش‌ایزر امروز نمی‌دانم که خوشحال کارم‌ویرگزه او رسیده ام، آنها در فاصله شش یا هفت لیگ از قلعه زیباتر، دوست داشتنی تر به نظر می رسند، دوست الهی من!» جایی که شاه بادماگو در آن اقامت

مادام ساباتیه قبلاً چنین نامه ای ننوشته بود. او همیشه کسی بود که تحت تعقیب قرار می گرفت. حالا او خودداری همیشگی اش را از دست داده بود.

و فقط بدتر شد: بودلر بلافاصله جواب نداد. وقتی بعد او را دید، سردتر از قبل بود. او این احساس را داشت که یک نفر دیگر وجود دارد، کو معشوقه قدیمی اش، ژان دووال، ناگهان در زندگی او ظاهر شده و او را از خود دور می کند. یک شب او پرخاشگر شد، او را در آغوش گرفت، سعی کرد او را ببوسد، اما او پاسخی نداد و به سرعت بهانه ای برای رفتن پیدا کرد. چرا ناگهان از دسترس خارج شد؟ او شروع به پر کردن نامه‌ها به او کرد و از او التماس کرد که نزد او بیاید. او که نمی توانست بخوابد، تمام شب منتظر بود تا او ظاهر شود. او هرگز چنین ناامیدی را تجربه نکرده بود. او باید به نحوی او را اغوا می کرد، او را تصاحب می کرد، همه او را برای خودش نگه می داشت. او همه چیز را امتحان کرد -نامه ها، عشوه ها، انواع قول ها -تا اینکه سرانجام نوشت که دیگر عاشق او نیست و بس .

از شنیدن خوشحال شد؛ لنسلوت زنده بود و

او در رفتن به اطلاع ملکه درست ترین رفتار را

داشت. او به او گفت: "خوب آقا، من این را

باور دارم، زیرا شما به من گفتید.

اما اگر او مرده بود، به شما اطمینان می‌دهم

که دیگر نمی‌توانم خوشحال باشم.»

.حالا لنسلوت داشت . . •

تمام آرزوهای او: ملکه با کمال میل به دنبال

همراهی و محبت او بود در حالی که او را در

آغوش می گرفت و

او را در مال خود نگه داشت. او

عشقبازی، هم بوسه ها و هم نوازش هایش

برای او چنان ملایم و خوب به نظر می رسید،

که در حقیقت، آن دو احساس شادی و شگفتی

می کردند که هرگز شنیده نشده است یا

شناخته شده. اما اجازه خواهم داد که برای

همیشه راز بماند، زیرا نباید باشد

نوشته شده است: لذت بخش ترین و

برگزیده ترین لذت، لذتی است که به آن

اشاره شود، اما هرگز گفته نشود.

-کریتین دی تروییز،

ناهنجاری ها.

ترجمه شده توسط ویلیام دیلیو.

کیبلر

تفسیر. بودلر یک اغواگر روشنفکر بود. او می خواست مادام ساباتیه را با کلمات غرق کند، بر افکار او مسلط شود، و او را عاشق خود کند. او می‌دانست که از نظر فیزیکی نمی‌تواند با بسیاری از تحسین‌کنندگان دیگر او رقابت کند -او خجالتی، بی دست و پا بود، نه چندان خوش‌تیپ. بنابراین او به یک نقطه قوت خود یعنی شعر متوسل شد. تعقیب کردن او با نامه های ناشناس به او هیجانی منحرف کرد. او باید می‌دانست که در نهایت متوجه می‌شود که او خبرنگار اوست –هیچ کس دیگری مانند او ننوشته است – اما می‌خواست او خودش این موضوع را بفهمد. چون به شخص دیگری علاقه مند شده بود، نوشتن برای او را متوقف کرد، اما می دانست که او به او فکر می کند، شاید در انتظار او باشد. و وقتی کتابش را منتشر کرد، تصمیم گرفت دوباره به او بنویسد، این بار مستقیماً و زهر قدیمی را که به او تزریق کرده بود، تحریک کند. وقتی آنها تنها بودند، او می دید که او منتظر است تا کاری انجام دهد، او را بگیرد، اما او آن جور اغواگر نبود. بعلاوه، به او لذت می‌برد که خود را عقب نگه دارد، قدرتش را بر زنی که خیلی‌ها آرزویش را داشتند، حس کند. زمانی که او حالت فیزیکی و تهاجمی پیدا کرد، اغواگری برای او تمام شده بود. او را عاشق کرده بود. همین کافی بود

او گاهی اینطور بود

روشنفکری که احساس می کردم به

عنوان یک زن نابود شده ام. در زمان

های دیگر او بسیار وحشی و

پرشور، آنقدر آرزومند، که تقریباً بلرزم

تاثیر مخرب فشار و کش بودلر بر مادام ساباتیه درس بزرگی در مورد اغواگری به ما می دهد. اولاً، همیشه بهتر است از اهداف خود کمی فاصله داشته باشید. شما مجبور نیستید تا جایی که ناشناس بمانید پیش بروید، اما نمی خواهید خیلی وقت ها دیده شوید، یا به عنوان دیده شوید

Machine Translated by Google

قبل از دهه ۱۹۷۰ اگر همسایه ی شما در یک چهره آنها باشید، هیچ کاری نمی کند که بعد از آن بیشتر آنها به منفعل بودن عادت خواهند کرد و تنش در اغوای شما برجسته خواهد شد. از حروف استفاده کنید تا آنها را مجبور کنید همیشه در مورد شما فکر کنند، تا تخیل خود را تغذیه کنید. رمز و راز را پرورش دهید -آنها را از کشف شما بازدارید. نامه های بودلر به طرز لذت بخشی مبهم بود، و امور فیزیکی و معنوی را در هم می آمیخت و ساباتیه را با تعدد تفسیرهای ممکن آزار می داد.

-توصیف کوردلیا یوهانس، در سورن کیرکگارد، اغواگر خاطرات، ترجمه شده توسط هاوارد V. HONG و EDNA V. HONG

سپس، در نقطه ای که آنها به میل و علاقه رسیده اند، زمانی که احتمالاً از شما انتظار دارند که حرکتی انجام دهید -همانطور که مادام ساباتیه آن روز در آپارتمانش انتظار داشت -یک قدم به عقب بردارید. شما به طور غیرمنتظره ای دور، دوستانه هستید، اما نه بیشتر از این -مطمئناً جنسی نیستید. بگذارید این یک یا دو روز غرق شود. کناره گیری شما باعث ایجاد اضطراب می شود. تنها راه رهایی از این اضطراب، تعقیب و تصاحب شماست. اکنون عقب نشینی کنید و باعث می‌شوید که اهدافتان مانند میوه‌های رسیده در آغوشتان بیفتند، در مقابل نیروی گرانشی که آنها را به سمت شما می‌کشد، کور شوید. هرچه بیشتر مشارکت کنند، اراده آنها بیشتر درگیر می شود، تأثیر شهوانی عمیق تر می شود. شما آنها را به چالش کشیده اید تا از قدرت اغواگر خود بر روی شما استفاده کنند، و هنگامی که آنها پاسخ دادند، جدول برمی گردد و با انرژی ناامیدانه شما را تعقیب خواهند کرد.

درست است که اگر خاطره‌ای در وجودمان نبود -تا حد زیادی یک خاطره ناخودآگاه -که زمانی دوستش داشته‌ایم، نمی‌توانستیم دوستش داشته باشیم. اما ما هم نمی‌توانستیم دوست داشته باشیم، اگر این احساس دوست‌داشتن زمانی دچار تردید نمی‌شد. اگر همیشه از آن مطمئن بودیم به عبارت دیگر، عشق بدون عشق ورزیدن و سپس از دست دادن یقین دوست داشتنی شدنی ممکن نیست. . . زای‌ن•به دوست داشته شدن ابتدایی نیست. این نیاز قطعاً با تجربه در دوران کودکی بعدی به دست می آید. بهتر است بگوییم: با تجارب زیادی که این تولد را برمی‌انگیزد، نوع منفی هستند. کودک متوجه می شود که دوستش ندارند یا محبت مادرش بی قید و شرط نیست. کودک یاد می گیرد که مادرش می تواند از او ناراضی باشد، که می تواند او را کنار بکشد

/عقب نشینی کن و از این طریق به او بیاموز که پیروز شود در حالی که او مرا تعقیب می کند. من پیوسته به عقب می افتم و در این حرکت رو به عقب به او می آموزم که از طریق من تمام نیروهای عشق شهوانی، افکار متلاطم، شور و اشتیاق آن، اشتیاق و امید و انتظار بی صبرانه را بشناسد.

-سورن کیرکگارد

کلیدهای اغواگری

از آنجایی که انسان ها به طور طبیعی موجوداتی بی‌سرسخت و با اراده و مستعد هستند، با سوء ظن به انگیزه‌های افراد، طبیعی است که در جریان هر اقدامی، هدف شما به نوعی در مقابل شما مقاومت کند. بنابراین، اغواگری به ندرت آسان یا بدون شکست است. اما هنگامی که قربانیان شما بر برخی از تردیدهای خود غلبه کنند و تحت طلسم شما قرار بگیرند، به نقطه ای می رسند که شروع به رها شدن می کنند. آنها ممکن است احساس کنند که شما آنها را هدایت می کنید، اما از آن لذت می برند. هیچ کس دوست ندارد همه چیز پیچیده و دشوار باشد و هدف شما انتظار دارد که به سرعت به نتیجه برسد. با این حال، این نقطه ای است که باید خود را آموزش دهید که جلوی خود را بگیرید. اوج لذت بخشی را که آنها با طمع در انتظار آن هستند به ارمغان بیاورید، تسلیم گرایش طبیعی برای پایان سریع اغوا شوید و اگر او آنطور که می خواهد رفتار نکند، آن فرصت را برای افزایش تنش و ایجاد آن از دست خواهید داد. ماجرا داغ تر شد بعد از اینکه او می تواند عصبانی یا متقابل باشد. من همه، شما نمی خواهید که درگیر نمی کنید که برای فتح او اشتیاق نشان دهید. شرکت می کنید که این تاخیر را تمام قوا از خود برمی انگیزد. داکشن . شما می خواهید که آنها شما را تعقیب کنند، و ناامیدانه خود را در دام احتمال از دست دادن وب شما در این روند گرفتار کنند. تنها راه برای انجام این کار این است که مطمئنا عشق مادری را به عقب برگردانیم و آنها را مضطرب کنیم. شما قبلا به طور استراتژیک عقب نشینی کرده اید (به فصل 12مراجعه کنید) به کودک ضربه می زند ، اما این نیروی متفاوتی است که دیگر نمی تواند انجام شود.

Machine Translated by Google

[illegible]

تغییر شخصیت آن آنها دمای وابسته به عشق شهوانی را افزایش می دهند. درک کنید: قدرت اراده یک فرد تنها پس از ارتباط مستقیم با میل جنسی، میل شهوانی او به وجود می آید . وقتی قربانیان شما شکست خورده اند. وقتی کودک منفعلانه منتظر شماست، سطح شهوانی او پایین است. هنگامی که آنها تعقیب می کنند، متوجه می شوید که تلاش شکست خورده است و اکنون با درگیر شدن در فرآیند، بر از تنش و اضطراب، دمای بسیار مناسب افزایش می یابد. پس تا جایی که می توانید آن را بالا ببرید. اتفاق می افتد چیزی وقتی کار می کشید. آن را تعریف کنید. شما در حال القای ناراحتی هستید. چیزی که به طور کلی دوری می کند **دوستانه** [illegible] شما قرار دهند. بنابراین آنها با کمال میل به سمت آغوش شما پیشروی می کنند بدون اینکه آن را به روش تهاجمی، تحت فشار قرار دهند. این همان طور که قبلا بود. هدف این است که قربانیان خود را ضعیف و وابسته کنید، در اینجا این است که آنها را وادار کنید کودک همان کاری را انجام دهد که فعال و پرخاشگر باشد. اینکه کدام استراتژی را ترجیح می دهید (این دو را نمی توان با هم ترکیب کرد) به آنچه می خواهید و تمایلات قربانی شما بستگی دارد.

مادر با او در
آن زمان خوشی که گذشت این روند بسیار
روشنگر است زیرا به طور کلی الگوی عشق را
شکل می دهد برای پسر کوچک در خود فشار
آرامی دهد

یوهانس در کتاب خاطرات اغواگر سورن کیرکگارد قصد دارد کوردلیا جوان و زیبا را اغوا کند. او با او شروع می کند که نسبتاً روشنفکر است و به او را مجذوب می کند. سپس نامه هایی عاشقانه و فریبنده برای او می فرستد. اکنون شیفتگی او به عشق شکوفا می شود. اگرچه شخصاً کمی دور می ماند، اما او اعماق زیادی را در او احساس می کند و مطمئن است که او را دوست دارد. سپس یک روز، در حالی که آنها صحبت می کنند، کوردلیا احساس عجیبی پیدا می کند: چیزی در مورد او متفاوت است. به نظر می رسد او بیشتر به ایده ها علاقه مند است تا به او. طی چند روز آینده، این شک قوی‌تر می‌شود -حرف‌ها کمی کمتر عاشقانه هستند، چیزی کم است. او با احساس اضطراب، به آرامی پرخاشگر می شود، به جای تعقیب کننده، تعقیب کننده می شود. اغواگری اکنون بسیار هیجان انگیزتر است، حداقل برای یوهانس.

این آرزو را با ابراز لطافت و محبت خود نسبت
به مادرش که قبلاً اینها را به او داده بود، اعلام
می کند. تلاشی برای غلبه بر یأس و احساس از
دست دادن در به عهده گرفتن نقش مادر است.
پسر سعی می کند آنچه را که دارد نشان دهد

گام به عقب یوهانس ظریف است. او فقط این تصور را به کوردلیا می دهد که علاقه اش نسبت به روز قبل کمی کمتر عاشقانه است. او به روشنفکر بودن برمی گردد. این فکر نگران‌کننده را برمی‌انگیزد که جذابیت‌ها و زیبایی طبیعی او دیگر چندان تأثیری بر او ندارد. او باید بیشتر تلاش کند، او را از نظر جنسی تحریک کند، به خودش ثابت کند که بر او قدرت دارد. او اکنون سرشار از میل وابسته به عشق شهوانی است که با کناره گیری ظریف جو هانس از محبت به آن نقطه رسیده است.

با انجام این کار خودش آرزو می کند: ببین، من
دوست دارم با من اینطور رفتار کنی، آنقدر با من
مهربان و دوست داشتنی باشی. البته این نگرش
نتیجه تأمل یا استدلال نیست

هر جنسیتی فریب های اغوا کننده خاص خود را دارد که به طور طبیعی به آنها می رسد.

زمانی که به نظر می‌رسید به کسی علاقه دارید اما از نظر جنسی پاسخ نمی‌دهید، آزاردهنده است و یک چالش ایجاد می‌کند: او راهی برای اغوا کردن شما پیدا می‌کند. برای ایجاد این اثر، ابتدا علاقه خود را به اهداف خود از طریق نامه ها یا تلقین های ظریف آشکار کنید. اما زمانی که در حضور آنها هستید، نوعی را فرض کنید

برنامه ریزی اما یک فرآیند احساسی از طریق
شناسایی، تبادل طبیعی نقش ها با هدف
ناخودآگاه است

Machine Translated by Google

اغوا کردن مادر برای برآورده کردن آرزوی خود او با اعمال خود نشان می دهد که چگونه می خواهد باشد

بی طرفی بدون جنسیت صمیمی باشید، حتی گرم، اما نه بیشتر. شما آنها را وادار می کنید تا خود را با جذابیت های اغوا کننده ای که برای جنسشان طبیعی است مسلح کنند -دقیقاً همان چیزی که شما می خواهید.

بدون اغواگری نمی‌توانید به هدف خود برسید. شما باید شکل اغوای خود را داشته باشید. این یک گام اساسی است، نمونه ای از بازگشت. هنگامی که ناپلئون بناپارت برای اولین بار در سال 1795با ژوزفین دو بیوه جوان آشنا شد که چگونه کاری را انجام دهد که پوما رنایس انجام دهد، از زیبایی عجیب و غریب او و ظاهری که او می خواست توسط او انجام می شد هیجان زده شد. در این ارائه زندگی می کند به او داده است. او شروع به شرکت در مهمانی‌های هفتگی او کرد و با خوشحالی او که توجه‌ها را به خاطر می‌آورد، مردان دیگر را نادیده می‌گرفت و در کنار او می‌ماند و با ملایمت و با دقت به او گوش می‌داد. او متوجه شد که عاشق ژوزفین شده است و دلایل زیادی داشت که باور کند او نیز همین احساس را دارد.

دوست داشتنی ها پس از دریافت از طرف مادر یا افراد دوست داشتنی

-تئودو آر رایک، از عشق و شهوت

سپس، در یکی از مهمانی‌ها، طبق معمول رفتاری دوستانه و توجه نشان داد -با این تفاوت که او به همان اندازه با مرد دیگری در آنجا دوست بود، اشرافی سابق، مانند ژوزفین، مردی که ناپلئون هرگز نمی‌توانست با او رقابت کند. . شک و حسادت در درون شروع شد. به عنوان یک مرد نظامی، او ارزش حمله به حمله را می دانست و پس از چند هفته کارزار سریع و تهاجمی، او را به خود اختصاص داد و در نهایت با او ازدواج کرد. البته ژوزفین، یک اغواگر باهوش، همه چیز را تنظیم کرده بود.

او نگفت که به مرد دیگری علاقه مند است، اما صرف حضور او در خانه اش، نگاهی به اینجا و آنجا، حرکات ظریف، اینطور به نظر می رسید.
هیچ راه قدرتمندتری برای اشاره به این که میل خود را از دست می دهید وجود ندارد. با این حال، علاقه خود را به دیگری خیلی واضح نشان دهید، و ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد. این موقعیتی نیست که بخواهید بی رحمانه به نظر برسید. شک و اضطراب اثراتی هستند که شما به دنبال آن هستید. علاقه احتمالی خود را به دیگری که به سختی با چشم غیرمسلح قابل درک است.

هنگامی که کسی عاشق شما شد، هرگونه غیبت فیزیکی باعث ایجاد آرامش می شود. شما به معنای واقعی کلمه در حال ایجاد فضا هستید. لو آندریاس سالومه اغواگر روسی حضور پررنگی داشت. وقتی مردی با او بود، چشمان او را خسته می‌کرد و اغلب شیفته شیوه‌ها و روحیه عشوه‌گرانه او می‌شد. اما پس از آن، تقریباً همیشه، چیزی پیش می آمد -او باید برای مدتی شهر را ترک می کرد، یا آنقدر مشغول بود که نمی توانست او را ببیند. در دوران غیبت های او بود که مردان ناامیدانه عاشق او شدند و قول دادند دفعه بعد که با او باشند پرخاشگرتر باشند. غیبت شما در این مرحله آخر اغواگری باید حداقل تا حدودی موجه به نظر برسد. شما نه یک بی‌اعتنایی آشکار، بلکه یک شک جزئی را القا می‌کنید: شاید می‌توانستید دلیلی برای ماندن پیدا کنید، شاید علاقه‌تان را از دست می‌دهید، شاید شخص دیگری وجود داشته باشد. در غیاب شما، قدردانی آنها از شما بیشتر خواهد شد. آنها عیب های شما را فراموش می کنند، گناهان شما را می بخشند. لحظه‌ای که برگردی، آن‌طور که می‌خواهی تعقیبت می‌کنند. گویی از مردگان برگشته اید.

به گفته روانشناس تئودور ریک، ما عشق ورزیدن را فقط از طریق طرد شدن می آموزیم. ما به عنوان نوزادان، مادرمان از عشق غرق می شویم -ما هیچ چیز دیگری نمی دانیم. اما وقتی کمی بزرگتر می شویم، احساس می کنیم که عشق او بی قید و شرط نیست. اگر ما رفتار نکنیم، اگر او را راضی نکنیم، او می تواند آن را پس بگیرد. این ایده که او محبت خود را پس خواهد گرفت، ما را پر از اضطراب می کند، و در ابتدا، با خشم -به او نشان خواهیم داد، پرتاب خواهیم کرد

Machine Translated by Google

یک عصبانیت اما این هرگز جواب نمی‌دهد، و ما کم کم متوجه می‌شویم که تنها راه برای جلوگیری از طرد مجدد او این است که از او تقلید کنیم -به همان اندازه که او دوست داشتنی، مهربان و مهربان باشیم. این او را به عمیق ترین شکل با ما پیوند می دهد. این الگو تا آخر عمر در ما ریشه دوانده است: با تجربه یک طرد یا سردی، می آموزیم که خواستگاری کنیم، دنبال کنیم، عشق بورزی.

این الگوی اولیه را در اغوای خود دوباره ایجاد کنید. ابتدا قیرتان را با محبت دوش دهید. آنها مطمئن نیستند که این از کجا می آید، اما این یک احساس لذت بخش است، و آنها هرگز نمی خواهند آن را از دست بدهند. وقتی از بین برود، در یک گام استراتژیک شما به عقب، لحظاتی از اضطراب و عصبانیت را خواهند داشت، شاید یک عصبانیت و سپس همان عکس العمل کودکانه را داشته باشند: تنها راه برای برگرداندن شما، داشتن شما مطمئناً این است که الگو را معکوس کنید، از شما تقلید کنم، محبت آمیز باشم، یکی را تقلید کنم. این وحشت طرد شدن است که ورق را می چرخاند.

این الگو اغلب به طور طبیعی در یک رابطه یا رابطه تکرار می شود.
یک نفر سرد می شود، دیگری تعقیب می کند، سپس به نوبه خود سرد می شود و نفر اول را تعقیب کننده می کند و ادامه می دهد. به عنوان یک اغواگر، این را به شانس ندهید. این اتفاق بیفتد. شما به طرف مقابل یاد می دهید که یک اغواگر شود، همانطور که مادر به روش خود به کودک یاد داد که با پشت کردن عشق خود را به او برگرداند. به خاطر خودتان یاد بگیرید که از این تغییر نقش ها لذت ببرید. فقط با تعقیب شدن بازی نکنید، بلکه از آن لذت ببرید، تسلیم آن شوید.

لذت تعقیب شدن توسط قربانی اغلب می تواند از هیجان شکار فراتر رود.

نماد :

انار. با دقت کشت می شود و

انار شروع به رسیدن می کند. انجام ندهید

خیلی زود آن را جمع کنید یا به زور از ساقه جدا کنید -سخت خواهد بود و

تلخ. بگذارید میوه سنگین و پر از آب شود، سپس بایستید-

خود به خود سقوط خواهد کرد آن وقت است که پالپ آن بسیار خوشمزه است.

Machine Translated by Google

واژگونی

تی

در اینجا لحظاتی است که فضاسازی و غیبت در آن منفجر می شود
صورتت. غیبت در یک لحظه حساس در اغوا می تواند باعث شود
هدف از دست دادن علاقه به شما همچنین خیلی چیزها را به شانس واگذار می کند -وقتی شما دور هستید، آنها می توانند شخص دیگری را پیدا کنند که افکار آنها را از شما منحرف کند. کلئوپاترا به راحتی مارک آنتونی را اغوا کرد، اما پس از اولین مبارزه آنها، او به رم بازگشت. کلئوپاترا اسرارآمیز و جذاب بود، اما اگر اجازه می داد زمان زیادی بگذرد، جذابیت های او را فراموش می کرد. بنابراین او عشوه های معمول خود را کنار گذاشت و زمانی که او در یکی از لشکرکشی های خود بود به دنبال او آمد. او می‌دانست که وقتی او را ببیند، دوباره تحت طلسم او قرار می‌گیرد و او را تعقیب می‌کند.

فقط زمانی از غیبت استفاده کنید که از محبت هدف مطمئن هستید و هرگز اجازه ندهید که خیلی طول بکشد. بعداً در اغواگری مؤثرتر است. همچنین، هرگز فضای زیادی ایجاد نکنید -خیلی به ندرت ننویسید، خیلی سرد رفتار نکنید، علاقه زیادی به شخص دیگری نشان ندهید. این استراتژی آمیختن لذت با درد است که در فصل 20به تفصیل شرح داده شده است، و یک قربانی وابسته ایجاد می کند، یا حتی او را به طور کامل تسلیم می کند. برخی افراد نیز به شدت منفعل هستند: آنها منتظرند تا شما حرکت جسورانه ای را انجام دهید و اگر این کار را نکنید، فکر می کنند شما ضعیف هستید. لذت بردن از چنین قربانی کمتر از لذتی است که از کسی فعال تر دریافت می کنید. اما اگر با چنین تیپی درگیر هستید، اگر می خواهید راه خود را پیدا کنید، کاری را که لازم است انجام دهید، سپس ماجرا را تمام کنید و ادامه دهید.

Machine Translated by Google

22

از فریب های فیزیکی استفاده کنید

اهداف با ذهن فعال

خطرناک هستند: اگر از طریق شما ببینند

دستکاری، ممکن است به طور ناگهانی ایجاد شوند

شک و تردید ذهن آنها را به آرامی استراحت دهید و بیدار شوید

حواس خفته خود را با ترکیب یک nondefen

نگرش مثبت با حضور جنسی باردار

در حالی که هوای خنک و آرام شما آرام بخش است

ذهن آنها و کاهش بازداری های آنها،

نگاه ها، صدا، و تحمل جنسی شما

و میل -زیر پوستشان می شوند، آگی

حواس آنها را می چشند و دمای آنها را بالا می برند.

هرگز جسمی را مجبور نکنید. در عوض اهداف خود را آلوده کنید

با گرما، آنها را به شهوت بکشانید. آنها را به داخل هدایت کنید

لحظه -حال تشدید شده ای که در آن مو

رایت، قضاوت و نگرانی برای فو

همه ذوب می شوند و بدن

تسلیم لذت می شود

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

بالا بردن دما

در سال ،1889ارنست یورگنس، مدیر ارشد تئاتر نیویورک از او دیدن کرد

فرانسه در یکی از بسیاری از سفرهای پیشاهنگی خود. یورگنس به دلیل صداقتش، کالایی نادر در دنیای سرگرمی های مخفی، و توانایی اش در یافتن کارهای غیرعادی معروف بود. او مجبور شد شب را در مارسی بگذراند، و در حالی که در اسکله بندر قدیمی سرگردان بود، صدای زنگ های هیجان انگیز یک کاباره طبقه کارگر را شنید و تصمیم گرفت به داخل برود. یک رقصنده اسپانیایی بیست و یک ساله به نام کارولین اوترو در حال اجرا بود و لحظه ای که یورگنز به او نگاه کرد، او مردی تغییر یافته بود. ظاهر او بیش از دوجین حیرت‌انگیز بود -پنج قدم، چشم‌های تیره آتشین، موهای سیاه تا کمر، سال‌های بدنش . داستان به شکل یک ساعت شنی کامل تعریف شده بود. اما این شیوه رقصیدن او توسط M. Maurice Chevalierبود. •"من یک ستاره جوان بودم که سالش 17 بود، و او تمام بدنش را به رقص انداخت -تمام بدنش زنده بود، مثل حیوانی که در آستانه اجرای اولین گرمای من است، می پیچید، همانطور که او یک فندانگو را اجرا می کرد. رقص او به سختی حرفه ای بود، اما ظاهرش در Folies Bergère بود. او از خودش لذت می برد. یورگنس نیز نمی‌توانست متوجه شود مردانی که در کاباره مشغول تماشای او هستند و دهان‌هایشان باز شده بود، هیچ‌کدام از آن تشک لا پل [اوترو] تا آن زمان یک بازیکن بین‌المللی بود

اوترو خسته نشده بود .

چند هفته ای سرتیتر آنجا بودم و با اینکه

می دانستم او کیست، داشتم

پس از نمایش، یورگنس برای معرفی خود به پشت صحنه رفت. هنگامی که اوترو از شغل خود و نیویورک صحبت می کرد، چشمان او را روی صحنه یا بیرون ندیده بودم. •"اوترو روبالا نگاه کرد و وقتی او را بالا و پایین نگاه می کرد، گرما، تکان خوردن در بدنش احساس کرد. صدایش عمیق و خش دار بود، وقتی که بودم و به چیزی فکر می کردم. روپیه خود را می چرخاند، زبان مدام در حال بازی بود. اوترو با بستن در، به ضربه ها و التماس های ستایشگرانی که می خواستند با او صحبت کنند، توجهی نکرد. او گفت که روش رقصیدن او طبیعی است -مادرش یک کولی بود، به زودی از یورگنس خواست که اسکورت او باشد، و همانطور که او با کتش به او کمک می کرد، کمی به سمت او خم شد، گویی تعادلش را از دست داده است. . همان طور که لا پل باشد زن هوگانی که با او بود. من می‌رفت، اوترو در آن زمان بود در شهر قدم می زدند، بازویش را در دستانش داشت، گهگاه در گوشش زمزمه می کرد. یورگنس احساس کرد که ذخیره همیشگی اش از بین می رود. او را محکم تر نگه داشت. او یک مرد خانواده بود، هرگز به خیانت به همسرش فکر نکرده بود، اما بدون فکر، اوترو را به اتاق هتلش بازگرداند. او شروع به درآوردن برخی از لباس هایش -کت، دستکش، کلاه -کرد که کاری کاملاً بد نیست، اما روشی که او این کار را انجام داد باعث شد که او تمام خویشتنداری را از دست بدهد. یورگنس نه چندان ترسو وارد حمله شد.

زیبا بود! •"او قد بلند، موهای تیره، با

هیکلی باشکوه، مثل اندام زنان آن روزگار

بود، نه مثل سبک وزن های امروزی." •

شوالیه لبخند زد. •"البته من زنان مدرن را

نیز دوست دارم، اما اوترو جذابیت مرگباری

داشت. ما سه نفر هستیم.

صبح روز بعد یورگنس قراردادی پرسود با اوترو امضا کرد -با توجه به اینکه او در بهترین حالت آماتور بود، ریسک بزرگی بود. او را به پاریس آورد و یک مربی برتر تئاتر به او منصوب کرد. او با عجله به نیویورک بازگشت و گزارش هایی از این زیبایی مرموز اسپانیایی که آماده فتح جهان بود به روزنامه ها داد. به زودی روزنامه های رقیب مدعی شدند که او یک کنتس اندلسی، یک دختر فراری از حرمسرا، بیوه یک شیخ بود. او

یک دختر فقیر جلیقه‌دار است که به روزنامه

لا پل خرده شده نه آنقدرها که قبلا جوان

بود و شاید آنقدرها هم زیبا نبود، اما

Machine Translated by Google

بارها به پاریس سفر می‌کرد تا با او باشد، خانواده‌اش را فراموش کرد، پول و هدایایی را برای او هدر داد.

اولین حضور اوترو در نیویورک، در اکتبر ،1890یک موفقیت خیره کننده بود. مقاله ای در نیویورک تایمز خوانده شده است: «اوترو با رها می رقصد» .

"بدن لطیف و انعطاف پذیر او شبیه مارهایی است که در انحناهای سریع و برازنده ای می پیچد." در چند هفته کوتاه او به نان تست جامعه نیویورک تبدیل شد و تا دیروقت در مهمانی های خصوصی اجرا کرد. ویل لیام وندربیلت، سرمایه دار، با جواهرات گران قیمت و شب ها در قایق بادبانی خود از او خواستگاری کرد. میلیونرهای دیگر برای جلب توجه او رقابت کردند. در همین حال، یورگنس در شرکت غوطه ور بود تا برای او هدایایی را بپردازد -او برای حفظ او هر کاری می کرد، وظیفه ای که در آن با رقابت سنگینی روبرو بود. چند ماه بعد، پس از علنی شدن اختلاسش، او مردی خراب بود.

هه بل گفت که چشمان زیبایی دارد و مستقیم به من نگاه می کند، بالا و پایین. •«بعد تقریباً با صراحتش مرا زیر پا گذاشت. فکر می کنم از او بپرسم! فقط اون اینقدر ظریف نگفت.

او در نهایت خودکشی کرد.

اوترو به فرانسه، به پاریس بازگشت، و در چند سال بعد به بدنام ترین زن جلیقه خوشگل تبدیل شد. خبر به سرعت پخش شد: یک شب با La Belle Otero(که اکنون او را می‌شناختند) مؤثرتر از تمام داروهای تقویت‌کننده جنسی در جهان بود. او دارای خلق و خوی بود، و بداخلاق بود، اما این قابل انتظار بود. شاهزاده آلبرت موناکو، مردی که از شک و تردید در مردانگی خود رنج می برد، پس از یک شب با اوترو، مانند یک ببر سیری ناپذیر احساس می کرد. معشوقه او شد. دیگر افراد سلطنتی به دنبال داشتند: شاهزاده آلبرت ولز (بعدها پادشاه ادوارد هفتم)، شاه ایران، دوک بزرگ نیکلاس روسیه. مردان کمتر ثروتمند حساب های بانکی خود را خالی کردند و یورگنس تنها اولین نفری بود که اوترو او را به سمت خودکشی سوق داد.

او بسیار خشن تر بود و

در طول جنگ جهانی اول، یک سرباز بیست و نه ساله آمریکایی به نام فردریک، مستقر در فرانسه، در یک بازی چهار روزه 37000دلار برنده شد. در مرخصی بعدی به نیس رفت و خود را در بهترین هتل جای داد.

در اولین شب خود در رستوران هتل، اوترو را که تنها پشت میز نشسته بود، شناخت. او ده سال قبل اجرای او را در پاریس دیده بود و به او علاقه زیادی داشت. او اکنون نزدیک به پنجاه سال بود، اما جذاب تر از همیشه بود. چند کف دستش را چرب کرد و توانست پشت میز او بنشیند. او به سختی می‌توانست حرف بزند: آن‌طور که چشم‌هایش حوصله‌اش را سر می‌برد، یک جابجایی ساده روی صندلی‌اش، بدنش در حالی که بلند می‌شد به او برخورد می‌کرد، روشی که توانست جلوی او راه برود و خودش را نشان دهد. بعداً با قدم زدن در امتداد بولوارد، از کنار یک جواهرفروشی رد شدند. او داخل شد و لحظاتی بعد متوجه شد که در حال پایین آوردن 31000دلار برای یک گردنبند الماس است. سه شب La Belle Otero متعلق به او بود. هرگز در زندگی اش اینقدر احساس مردانه و من نداشت

نازک سال ها بعد، او هنوز معتقد بود که ارزش آن بهایی را دارد که پرداخت کرده بود.

تفسیر. اگرچه La Belle Oteroزیبا بود، صدها زن زیباتر بودند، یا جذاب تر و با استعدادتر بودند. اما اوترو مدام در آتش بود. مردان می توانستند آن را در چشمان او بخوانند، نحوه حرکت بدنش، ده ها نشانه دیگر. حرارتی که از او تابش می کرد از خواسته های درونی خودش می آمد: او به طور سیری ناپذیری جنسی بود. اما او همچنین یک نجیب زاده عمل کرده و حسابگر بود و می دانست که چگونه میل جنسی خود را عملی کند.

هنوز کاملا یک زن •«او دقیقاً به من نگاه کرد، سپس به طرف خانمی که با او بود -حدس می‌زنم یکی از دوستانش -برگشت و به انگلیسی با او صحبت کرد که فکر می‌کرد من نمی‌فهمم.

با این حال، من انجام دادم. "" •مرد جوان بسیار خوش تیپ کیست؟" اوترو پرسید. •«دیگری یکی پاسخ داد، او است شوالیه.» •

بیشتر به این نکته •«در این لحظه بود که داشتم تصمیمم را خیلی سریع بگیرم لا بل به سمت من حرکت کرد. بجای

با معرفی خودم و تسلیم شدن در برابر عواقب، وانمود کردم که متوجه حرف او نشده‌ام، به زبان فرانسوی لحن دلنشینی به زبان آوردم و به اتاق رختکنم رفتم. • «من توانستم لا را ببینم

وقتی از کنارش رد شدم، دختر خوشگل به شکلی عجیب لبخند زد. مثل یک ببر براق که شامش را تماشا می کند. برای یک ثانیه زودگذر فکر کردم که او ممکن است برگردد و دنبال من بیاید. • شوالیه چه می کرد "

او را تعقیب کرد؟ لب پایینی او در آن نیمی از دهانش افتاد که انحصاری مرد فرانسوی است

مالکیت. بعد پوزخندی زد. •«من سرعتم را کم می کردم و اجازه می دادم بگیر."

-آرتور اچ. لوئیس، LA BELLE OTERO

Machine Translated by Google

او روی صحنه همه مرد تماشاگران را زنده کرد و خود را در رقص رها کرد. شخصاً او خونسردتر بود یا اندکی. مرد دوست دارد احساس کند که یک زن نه به خاطر داشتن اشتهای سیری ناپذیر بلکه باعث التهاب او شده است. بنابراین اوترو تمایلات جنسی خود را شخصی کرد، با استفاده از نگاه‌ها، برس کشیدن پوست، لحن خشن‌تر، اظهارنظری تند و تیز، تا نشان دهد که مرد او را داغ کرده است. او در خاطرات خود فاش کرد که شاهزاده آلبرت یک عاشق ناتوان بود. با این حال، او، همراه با بسیاری از مردان دیگر، معتقد بود که با او، خود هرکول است. تمایلات جنسی او در واقع از او سرچشمه می گیرد، اما او این توهم را ایجاد کرد که مرد متجاوز است.

شما مشتاقانه از من انتظار دارید که شما را همراهی کنم \در مهمانی ها: در اینجا نیز از من مشاوره بگیرید. \دیر رسیدن، وقتی لامپ ها روشن می شوند. یک ورودی برازنده بسازید \ — تأخیر جذابیت را افزایش می‌دهد، تأخیر یک مزاحمت بزرگ است. \ممکن است ساده باشید، اما در شب برای افراد بداخلاق خوب به نظر می رسید: \نورها و سایه های ملایم عیب های شما را می پوشانند. \غذای خود را با انگشتان خوش طعم بخورید: اخلاق خوب سفره مهم است: \لکه نگیرید

کلید اغوا کردن هدف به عمل نهایی اغواگری این است که آن را آشکار نکنید، اعلام نکنید که آماده هستید (برای حمله کردن یا حمله به آن). همه چیز باید در جهت ضمیر خودآگاه باشد، تمام صورت شما با یک، بلکه به حواس باشد. شما می خواهید که هدف شما نشانه ها را بخواند نه از کلمات یا پنجه های چرب شما. \آیا اعمال گربه اما از بدن خود را. شما باید بدن خود را با میل بدرخشید -ابتدا در خانه و نوک بزنید -اما به همان اندازه، برای هدف زیاده‌روی نکنید . ارزوی تو را باید در چشمانت، در لرزشی در \اشتهایت، صدایت، در عکس العملت وقتی بدنت نزدیک می شود خوانده شود. خودش را به کره چشم پر می کند. (به فصل 1 مراجعه کنید) که این تاثیر را روی شما دارد. همه چیز به طور طبیعی جریان می یابد. در طول مدتی که او از شما نفرت دارد، فرآیند اغواگری را آغاز می کند. شما حالا می خواهید بدانید چرا او شما را رد کرد. شما می خواهید شکست خود را درک کنید. اما هدف قبلی شما افتاده است و نمی توانید به عقب برگردید، اجازه دهید آن آرزوهای ناامید شده در خون شما بگذرند و شما را گرم کنند. نیازی نیست که قطران خود را لمس کنید یا جشمی شوید. همانطور که La Belle Otero فهمید، میل جنسی مشتری است. آنها در عوض گرما و درخشش شما را می گیرند. بگذارید اولین حرکت را انجام دهند. مسیرهای شما را پوشش خواهد داد. حرکت دوم و سوم مال شماست.

\هر یک اشتباه احمقانه. . زن باید بداند

خودش روش‌ها را انتخاب می‌کند \متناسب با بدنش: یک مد . برای همه انجام نخواهد داد \دختر خوش قیافه را به پشت دراز بکشد، بگذار خانم \که پشت خوبی دارد \از پشت دیده شود.

میلانیون آتالانتا را متحمل شد

پاها روی شانه هایش: همیشه باید از پاهای خوب استفاده کرد \ریزه اندام باید اسب سوار شود.

(آندروماش، هکتور

ثبان \عروس، برای این بازی ها خیلی قد بلند بود: بدون جوکی او); \اگه تو هستی

ساخته شده مانند یک مدل مد، با چهره ای بید، \

سپس روی تخت زانو بزنید، گردنتان \کمی قوس دار. دختری که پاها و سینه های عالی دارد \باید دروغ بگوید

به پهلو، و معشوقش را وادار به ایستادن کند. \ سرخ نشو

برای باز کردن موهایت مانند یک مائناد وجدآمیز \

و بندهای بلند را در مورد \انحنای شما بچرخانید

گلو.

هنر عشق، -OVID ،

ترجمه شده توسط پیتر گرین

وقتی در مورد اوترو صحبت می کنید، SEXرا با حروف بزرگ بنویسید.
او آن را تراوش کرد.

-موریس شوالیه

کاهش مهارها

پرسلای در سالی 1931 در روستایی در گینه نو درخت‌های جوان به نام تو خوشحال شده‌ای شنیده‌ای. پدرش علامتی که چند ماه قبل برای کار در مزرعه تنباکو رفته بود، برای دیدار برگشته بود. توپرسلای به استقبال او دوید. همراه پدرش مردی سفیدپوست بود که منظره ای غیرعادی در این قسمت ها بود. او یک ترالین بیست و دو ساله از تاسمانی بود و صاحب مزرعه بود. نام او ارول فلین بود.

فلین به گرمی به توپرسلای لبخند زد و به نظر می رسید که به سینه های برهنه او علاقه خاصی دارد. (همانطور که در آن زمان در گینه نو مرسوم بود، او فقط یک دامن چمنی می پوشید.) او به انگلیسی تند گفت که چقدر زیباست و مدام نام او را تکرار می کرد که به طرز قابل توجهی آن را خوب تلفظ می کرد. او نگفت

Machine Translated by Google

خیلی چیزهای دیگر، توجه داشته باشید -او به زبان او صحبت نمی کرد -پس او خداحافظی کرد و با پدرش رفت. اما بعداً در همان روز، در کمال تاسف متوجه شد که آقای فلین به او علاقه داشته است و او را به دو خوک، مقداری سکه انگلیسی و مقداری پول صدف از پدرش خریده است. در 3ژوئیه 1910از La Belleپرسید. •"خودت را درست کن . خانواده فقیر بودند و پدر از قیمت آن خوشش آمد . که جرات ترین ها از پدرش سرپیچی کردند و او با آقای فلین به کارخانه تنباکو رفتند.

در چند روز اول، توپرسلای به طرز وحشتناکی دلتنگ روستای خود شد و احساس ناراحتی و بی قراری می کرد. اما آقای فلین مودب بود و با صدایی آرام صحبت می کرد. او شروع به استراحت کرد و از آنجایی که او فاصله خود را حفظ کرد، تصمیم گرفت که نزدیک شدن به او بی خطر باشد. پوست سفید او برای پشه ها خوش طعم بود، بنابراین او را هر شب با گیاهان بوته ای معطر بشویید تا آنها را دور نگه دارد.

به زودی او فکر کرد: آقای فلین تنها بود و یک همراه می‌خواست.
به همین دلیل او را خریده بود. شبها معمولاً می خواند؛ در عوض، او می تواند او را با آواز خواندن و رقص سرگرم کند. گاهی اوقات او سعی می کرد با کلمات و حرکات ارتباط برقرار کند، در حالی که در پیچین مبارزه می کرد. او نمی دانست چه می خواهد بگوید، اما او را به خنده انداخت. و یک روز او چیزی را درک کرد: کلمه "شنا". او از او دعوت می کرد تا با او در رودخانه لالوکی شنا کند. او خوشحال بود که می رفت، اما رودخانه پر از تمساح بود، بنابراین او نیزه خود را با خود آورد.

با دیدن رودخانه، به نظر می رسید که آقای فلین زنده شده بود -او لباس هایش را درید و کبوتر کرد.
او به دنبال او رفت و شنا کرد. دستانش را دور او گرفت و بوسید. آنها به پایین دست رفتند و او به او چسبید.
او تمساح ها را فراموش کرده بود. او همچنین پدرش، دوست پسرش، دهکده اش و هر چیز دیگری را فراموش کرده بود.
در اطراف یک پیچ رودخانه، او را برداشت و به بیشه‌ای منزوی در نزدیکی لبه رودخانه برد. همه چیز کاملاً ناگهانی اتفاق افتاد، که برای توپرسلای خوب بود. از آن زمان به بعد این یک مراسم روزانه بود -رودخانه، بیشه -تا زمانی که مزارع تنباکو دیگر به خوبی کار نمی کرد و آقای فلین گینه نو را ترک کرد.

یک روز حدود ده سال بعد، دختر جوانی به نام بلانکا رزا ولتر به مهمانی در هتل ریتز در مکزیکو سیتی رفت. در حالی که او در بار پرسه می زد و به دنبال دوستانش می گشت، مردی قد بلند راه او را مسدود کرد و با لهجه ای جذاب گفت: "تو باید بلانکا رزا باشی." او مجبور نبود خودش را معرفی کند -او بازیگر مشهور هالیوود ارول فلین بود. چهره او همه جا روی پوسترها چسبانده شده بود، و او با بدن، چهره، میزبان ها، دیویس ها دوست حزب بود و شنیده بود که آنها زیبایی بلانکا روزا، حرکت فیزیکی، صدا را که در زیر هجده ساله می شد تعریف می کردند. روز او را به سمت یک میز در زنانه، زنانه هدایت کرد. کاملاً
آن گوشه رفتار او برازنده و با اعتماد به نفس بود، و گوش دادن به صحبت های او، نه چیز دیگری. این همان چیزی است که او
دوست‌ناپذیر را. قرار بود که به بهشت چه اتفاقی برای او رخ داد. بهتر بود نام او را تکرار کرده و هیچ صدمه آکاپولکو خواهد داشت که او قطعاً یکی را
مادر گذر را هرگز به طوافت نشود دیگر نباشد. دوستان مشترک آنها، می توانند به عنوان همراه بیایند. او گفت که فوق العاده خواهد بود، اما
حضور .

خبرنگار پاریس: "چگونه یک مرد را جذب می کنید؟"

استکهلم افتونبلادت

بخش های جالب آناتومی شما تاکید می شود. و به آرامی به آقا اجازه دهید بداند که شما مایل به تسلیم هستید. " • "

زمان مناسب. . روشی برای نگه داشتن یک مرد» اوترو کمی بعد به a

نویسنده کارکنان از
ژوهانسبورگ مورنین گ
ژورنال، "این است که طوری رفتار کنید که گویی هر بار که او را ملاقات می کنید، شور و شوق تازه ای بر شما غلبه می کند و با اشتیاق به سختی مهار شده، منتظر او هستید.

تند».

-آرتور اچ. لوئیس.

LA BELLE OTERO

«دلم برای روحیات تنگ شده بود
تحریک زمانی که من بودم
جوان تر، "او پاسخ داد.
اما از زمانی که شروع به داشتن زنان کردم، اگر بگوییم، بر اساس خط مونتاژ، متوجه شدم که تنها چیزی که شما نیاز دارید، می خواهید یا باید داشته باشید این است که

کاملا فیزیکی به سادگی فیزیکی. اصلا عقل نداره ذهن یک زن اراده می کند

مانع شوید." •"واقعا؟" •"برای من .
من هستم . .
صحبت از خودم من به جای انسان مرد صحبت نمی کنم .
من برای چیزی که کشف کرده ام یا چیزی را که نیاز دارم صحبت می کنم:

مالکیت در آن.» •من او را از نزدیک تماشا کردم. •او گفت: «من جدی هستم.
"این دیدگاه و احساس من است.
فقط ابتدایی

Machine Translated by Google

در مورد آن، فلین پاسخ داد، و روز بعد او با یک هدیه زیبا برای بلانکا به خانه آنها آمد، حلقه ای با سنگ تولد او. مادر بلانکا که زیر لبخند جذاب او ذوب شد، با نقشه او موافقت کرد. بعداً در همان روز، بلانکا خود را در هواپیمای آکاپولکو یافت. همه اش مثل یک رویا بود.

خانواده دیویس، به دستور مادر بلانکا، سعی کردند او را از دید خود دور نکنند، بنابراین فلین او را روی یک قایق سوار کرد و آنها به سمت اقیانوس، دور از ساحل حرکت کردند. حرف های تملق آمیزش گوش هایش را پر کرد و اجازه داد دستش را بگیرد و گونه اش را ببوسد. آن شب آنها با هم رقصیدند، و وقتی عصر تمام شد، او را تا اتاقش همراهی کرد و در نهایت او را با آهنگی سروصدا کرد و سرانجام از هم جدا شدند. پایان یک روز عالی بود. در نیمه‌های شب، او از بالکن اتاق هتلش با شنیدن صدای او از خواب بیدار شد. چگونه به آنجا رسیده بود؟ اتاقش یک طبقه بالاتر بود. او باید به نحوی پریده یا به سمت پایین تاب خورده باشد، یک مانوور خطرناک. او به هیچ وجه نمی ترسید، اما کنجکاو نزدیک شد. او را به آرامی در آغوشش کشید و بوسید. بدنش تشنج شد. او گفت که غرق در احساسات جدید، کاملاً در دریا، شروع به گریه کرد -از خوشحالی.

فلین با یک بوس او را دلداری داد و به همان روش غیرقابل توضیحی که آمده بود به اتاقش در بالا برگشت. حالا بلانکا ناامیدانه عاشق او شده بود و هر کاری که از او می خواست انجام می داد. چند هفته بعد، در واقع، او را به هالیوود دنبال کرد و در آنجا به یک هنرپیشه موفق تبدیل شد که به نام لیندا کریستین شناخته می شد.

در سال 1942، دختری هجده ساله به نام نورا ادینگتون در دادگاه لس آنجلس، شغل موقت فروش سیگار داشت. آن مکان در آن زمان یک دیوانه خانه بود که مملو از روزنامه نگاران روزنامه بود: دو دختر جوان ارول فلین را به تجاوز متهم کرده بودند. نورا البته متوجه فلین شد، مردی قد بلند و باهوش که گهگاه از او سیگار می‌خرید، اما فکرش با دوست پسرش، یک تفنگدار جوان بود. چند هفته بعد، فلین تبرئه شد، محاکمه به پایان رسید و محل ساکن شد. مردی که او در جریان محاکمه ملاقات کرده بود، یک روز او را صدا زد: او دست راست فلین بود و از طرف فلین، او می خواست او را به خانه بازیگر در Drive Mulhollandدعوت کند. نورا هیچ علاقه ای به فلین نداشت و در واقع کمی از او می ترسید، اما دوست دختری که برای ملاقات با او جان می داد، از او خواست که برود و او را با خود بیاورد. او چه چیزی را برای از دست دادن داشت؟ نورا قبول کرد که برود. در آن روز، دوست فلین ظاهر شد و آنها را به خانه ای باشکوه در بالای تپه برد. وقتی رسیدند، فلین بدون پیراهن کنار استخرش ایستاده بود. او برای احوالپرسی به او و دوست دخترش آمد، در حالی که چنان با ظرافت حرکت می کرد -مثل یک گربه ی لاغر -و رفتارش آنقدر آرام بود که احساس کرد عصبانیت هایش از بین می رود. او در خانه ای که پر از آثار باستانی سفرهای دریایی مختلف او بود به آنها گشت. او به قدری از عشق خود به ماجراجویی صحبت می کرد که آرزو می کرد کاش خودش ماجراهایی داشت. او یک جنتلمن کامل بود و حتی به او اجازه می داد بدون کوچکترین نشانه ای از حسادت در مورد دوست پسرش صحبت کند.

نورا روز بعد با دوست پسرش ملاقات داشت. به نوعی دیگر چندان جالب به نظر نمی رسید. آنها با هم دعوا کردند و در همانجا از هم جدا شدند.
آن شب، فلین او را به شهر، به کلوپ شبانه معروف موکامبو برد. او مشروب می خورد و شوخی می کرد و او به روح افتاد و هاپ

رن فیزیکی چیزی بیشتر از این نیست، وقتی به آن دست پیدا کردید، برای مدت کوتاهی به آن بمانید."

-ارل کنراد،
ارول فلین: یک خاطره

یک اختلال شیرین در لباس \کیندلز در لباس الف
بیچارگی: \یک چمنزار
در مورد شانه های پرتاب شده
\به یک حواس پرتی خوب: \
توری خطاکاری که اینجا و آنجا \را مجذوب خود می کند
شکم زرشکی: \کاف نادیده گرفته شده و در نتیجه \
نوارهایی که گیج‌آمیز جاری می‌شوند: \یک موج برنده (یادداشت شایسته) \در کت‌پوش طوفانی: \

یک بند کفش بی خیال که در کراواتش \وحشی می بینم
مدنیت: \بیشتر مرا جادو کن، تا وقتی که هنر \هم هست
دقیق در هر قسمت

-رابرت هریک، "شادی در اختلال،" نقل قول در پیتر واشنگتن، اد.، اشعار اروتیک

ساتنی، پسر فرعون اوسیمارس، زنی بسیار زیبا را بر روی سنگ های ساده معبد دید.

او به صفحه خود زنگ زد و گفت: برو و به او بگو که من پسر فرعون ده طلا به او می دهم تا یک ساعت با من بگذرد.

بانوی ثوبیت پاسخ می دهد: "من یک پاک هستم، من آدم پستی نیستم." "اگر می خواهی از من لذت ببری، به خانه من در بوباستیس می آیی.

همه چیز آنجا آماده خواهد شد.» ساتنی به سمتش رفت

Bubastisبا قایق. توبیت گفت: "به جانم، با من بیا بالا." در طبقه فوقانی که با گرد و غبار لاجورد و فیروزه پوشیده شده بود، ساتنی چندین تخت را دید که با آن پوشیده شده بود.

کتانی سلطنتی و طلاهای فراوان

Machine Translated by Google

اجازه دهید او دست او را لمس کند. سپس ناگهان او وحشت کرد. او با صدای بلند گفت: «من یک کاتولیک و یک باکره هستم، و یک روز با روبنده در راهروی کلیسا قدم می‌زنم –و اگر فکر می‌کنید با کاری که آمده‌ام بخوابید. "من، اشتباه می‌کنی." فلین کاملاً آرام و بی‌آرام گفت که هیچ حواس به ساتنی نداده است، در حالی که پیدگان برای لرزیدن چوب معطر می‌گذاشت. او به سادگی دوستی داشت با او باشد. او آرام شد و مودبانه روی آستین پرسید و او را پراکنده کرد تا دستش را که به ایزگرد آمده داریم به هفته‌ها را تقریباً شوی می‌گذراند دید. «این بکارهای را روزانه تا قایق سوئیس بر او شهمپه از دیالی شتکارهای آمد هانوتا دست او را لمس کرد، او مراقبت من است، "توبویت احساس کرد که تحت تأثیر یک حس هیجان انگیز، گزگز روی پوستش قرار گرفته است که پاسخ داد، "و شما را با دوش گرفتن با سورن سرد در یک روز گرم و فرمز مقایسه خواهید کرد. به رودی برای من جهیزیه‌ای از همه چیزها و کالاهایی که او کمتر به کلیسا می رفت برای من تعیین کرد و از زندگی شناخته شده ای که متعلق به تو بود دور شد . اگرچه ظاهراً چیزی بین آنها تغییر نکرده بود، در باطن نوشتن." ستنی قبول کرد، تمام ظاهر مقاومت در برابر او از بین رفته بود. یک شب، پس از یک مهمانی، گفت: "کاتب مدرسه را برای من بیاور." تسلیم شد. او و فلین سرانجام زمانی که کاری را انجام داد که هفت سال به طول انجامید ، وارد یک ازدواج طوفانی شد .

کاسه های روی میز "لطفا Thubuitگفت: "غذا را بخور. اینطور نیست

او پرسید، Thubuitبرخاست و لباسی از کتان نازک به تن کرد، که ساتنی از طریق آن می‌توانست تمام اعضای بدنش را ببیند. شور و اشتیاق او بیشتر شد، اما زن گفت: «اگر این حقیقت دارد که می‌خواهی از من لذت ببری، فرزندانت را شریک عمل من می‌کنی تا در پی نزاع با فرزندان من نباشند». سطنی به دنبال فرزندانش فرستاد. «اگر راست باشد که می‌خواهی از من لذت ببری، فرزندانت را می‌کشی تا با فرزندان من نزاع نکنند». ساتنی رضایت داد

تفسیر. زنانی که با ارول فلین درگیر شدند (و تا پایان عمر او به هزاران نفر رسید) دلایل زیادی در دنیا داشتند که به او مشکوک شوند: او نزدیکترین چیز زندگی واقعی به یک دون خوان بود. (در واقع او نقش اغواگر افسانه ای را در یک فیلم بازی کرده بود.) او دائماً توسط زنان احاطه شده بود که می دانستند هیچ درگیری با او نمی تواند ادامه یابد. و سپس شایعاتی از خلق و خوی او و عشق او به خطر و ماجراجویی بود. هیچ زنی به اندازه نورا ادینگتون دلیلی برای مقاومت در برابر او نداشت. او با مرد دیگری درگیر بود. او یک کاتولیک خداترس بود. با این حال، او تحت طلسم او افتاد، درست مثل بقیه. برخی از اغواگران -به عنوان مثال - DH Lawrenceبیشتر روی ذهن کار می کنند، شیفتگی ایجاد می کنند و نیاز به داشتن آنها را تحریک می کنند. فلین جسد را عمل کرد. رفتار خونسرد و بی‌تفاوت او زنان را مبتلا می‌کرد و مقاومت آنها را کاهش می‌داد. این اتفاق تقریباً در همان لحظه‌ای که آنها با او ملاقات کردند، مانند مواد مخدر اتفاق افتاد: او در اطراف زنان راحت بود، خوش‌نظر و با اعتماد به نفس. آنها به این روحیه افتادند و بر جریانی که او آفرید حرکت کردند و دنیا و سنگینی آن را پشت سر گذاشتند -این فقط شما و او بودید. سپس -شاید در همان روز، شاید چند هفته بعد- لمسی از دست او می‌افتد، یک نگاه خاص، که باعث می‌شد صدای قلع، ارتعاش، هیجان فیزیکی خطرناکی را احساس کنند. آنها در چشمانشان به آن لحظه خیانت می کردند، سرخی، خنده ای عصبی، و او به دنبال کشتن می رفت. هیچ کس سریعتر از ارول فلین حرکت نکرد.

باز هم می فرماید: «هر جنایتی که دلت می خواهد به آنها شود». "رفتن به

آن اتاق، گفت: Thubuit،و در حالی که اجساد کوچک به بیرون پرتاب شد

سگ‌ها و گربه‌های ولگرد، ساتنی سرانجام روی تختی از عاج و آبنوس دراز کشید تا عشقش به او پاداش داده شود، و توبویت در کنار او دراز کشید. متون متواضعانه می گویند: «سپس، جادو و خدا آمین کارهای زیادی انجام داد». •جذابیت های زنان الهی باید داشته باشد

بزرگترین مانع برای بخش فیزیکی اغواگری، تحصیلات هدف است، میزان متمدن بودن و اجتماعی بودن او.

چنین آموزشی توطئه می کند تا بدن را محدود کند، حواس را کسل کند، ذهن را پر از تردید و نگرانی کند. فلین این توانایی را داشت که زن را به حالت طبیعی تری بازگرداند، که در آن میل، لذت و رابطه جنسی هیچ چیز منفی به آنها وابسته نبود. او زنان را نه با جر و بحث، بلکه به ماجراجویی کشاند

مقاومت‌ناپذیر بود، حتی اگر «عاقل‌ترین مردان» باشند

Machine Translated by Google

آماده انجام هر کاری در تمایل خود برای رها کردن هستند

خود، حتی برای چند لحظه، به آموزش دیده خود

در آغوش می گیرد.

-گرتابوئیس، خصوصی

زندگی توتانخامن،

ÃÐÐÐÐÐÐÝÃ همه کنید .

با نگرش باز و بی بند و باری که ذهن آنها را آلوده کرد. درک کنید: همه چیز از شما شروع می شود. زمانی که زمان آن فرا رسید که اغواگری را فیزیکی کنید، خود را آموزش دهید تا از بازداری‌های خود، شک‌ها، احساس گناه و اضطراب خود خلاص شوید. اعتماد به نفس و سهولت شما بیش از تمام الکلی که می توانید مصرف کنید، در مسموم کردن قربانی قدرت بیشتری دارد. سبکی روح را از خود نشان دهید -هیچ چیز شما را آزار نمی دهد، هیچ چیز شما را دلسرد نمی کند، شما هیچ چیز را شخصی نمی گیرید. شما اهداف خود را دعوت می کنید تا بار تمدن را کنار بگذارند، به دنبال رهبری و رانش شما باشند. از کار، وظیفه، ازدواج، گذشته یا آینده صحبت نکنید. بسیاری از افراد دیگر این کار را انجام خواهند داد. در عوض، هیجان نادر از دست دادن خود را در لحظه ارائه دهید، جایی که حواس فرو می روند و ذهن پشت سر می ماند.

CÉLIE: لحظه چیست و چگونه آن را تعریف می کنید؟ چون باید با کمال صداقت بگویم که شما را درک نمی کنم.

•

دوک: معین

حالت حواس، چه غیرمنتظره و چه غیرارادی، که زن می تواند آن را پنهان کند، اما در صورتی که توسط کسی که ممکن است سودمند باشد، درک یا حس شود.

وقتی او مرا بوسید، پاسخی را برانگیخت که قبلاً هرگز نمی‌شناختم یا تصورش را نمی‌کردم، گیج شدن تمام حواسم. این شادی غریزی بود، که هیچ هشداری، نظارت بر استدلال درون من در برابر آن فایده ای نداشت. جدید و غیرقابل مقاومت و در نهایت قدرتمند بود. اغوا -این کلمه به معنای هدایت شدن است -و به آرامی، با لطافت.

-لیندا کریستین

از این رو، او را در خطر بزرگ‌ترین خطر قرار می‌دهد که کمی بیشتر از آنچه که فکر می‌کرد باید یا می‌توانست، تمایل داشت.

کلیدهای اغواگری

-کربیلون فیلس، له هازارد

سکه ،AU DU FEU. نقل شده در

میشل فهر، اد.، THE

لیبرتین ریدر

اکنون بیش از هر زمان دیگری، ذهن ما در حالت حواس برتری دائمی است. مملو از اطلاعات بی‌پایان، به هر جهت کشیده شده است. بسیاری از ما مشکل را تشخیص می‌دهیم: مقاله‌ها نوشته می‌شوند، مطالعات تکمیل می‌شوند، اما به سادگی اطلاعات بیشتری برای هضم می‌شوند. خاموش کردن ذهن بیش فعال تقریبا غیرممکن است. این تلاش به سادگی افکار بیشتری را تحریک می کند -یک سالن اجتناب ناپذیر از آینه ها. شاید ما به الکل، مواد مخدر، فعالیت بدنی روی می آوریم -هر چیزی که به ما کمک کند ذهن را کند کنیم، در لحظه حضور بیشتری داشته باشیم. نارضایتی ما فرصتی بی نهایت به اغواگر حیله گر می دهد. آب های اطراف شما مملو از افرادی است که به دنبال نوعی رهایی از تحریک بیش از حد ذهنی هستند. فریب لذت جسمانی بی‌نهایت باعث می‌شود طعمه شما را بگیرند، اما همانطور که در آب می‌چرخید، این را درک کنید: تنها راه برای آرام کردن ذهن پریشان این است که آن را روی یک چیز متمرکز کنید. یک هیپنوتیزم کننده از بیمار می خواهد که روی ساعتی که به جلو و عقب می چرخد تمرکز کند. هنگامی که بیمار تمرکز می کند، ذهن آرام می گیرد، حواس بیدار می شوند، بدن مستعد انواع احساسات جدید و پیشنهادات می شود. به عنوان یک اغواگر، شما یک هیپنوتیزم کننده هستید و چیزی که هدف را روی آن متمرکز می کنید، شما هستید.

وقتی در یک غروب پاییزی با چشمان بسته \

تاریکی گرم را نفس می کشم

عطر سینه ات \در مقابل من سواحل سعادتمند نوازش شده \با آتشهای خیره کننده از آسمان آبی تغییر ناپذیر. و آنجا، در آن جزیره آرام و غرق‌کننده، میوه‌های خوش‌طعم را در میان درختان خارق‌العاده بکارید.

از آن دریاها \با نگاهشان که مکر نمی شناسد حیرت کن. \عطر تو مثل باد مرا در آنجا می پیچد: \بندری می بینم

پر از دکل ها و بادبان ها \هنوز خسته از هیاهوی طوفان ها. \و

در طول این فرآیند فریبنده، شما ذهن هدف را پر کرده اید. نامه‌ها، یادگاری‌ها، تجربیات مشترک شما را دائماً در حال حاضر نگه می‌دارد، حتی زمانی که آنجا نیستید. اکنون، همانطور که به بخش فیزیکی اغوا می شوید، باید اهداف خود را بیشتر ببینید. توجه شما باید شدیدتر شود. ارول فلین در این بازی استاد بود. زمانی که او

Machine Translated by Google

با آواز ملوانی که به سوی من می‌آید \آیا
بوهای تمر هندی در هم می‌آیند - \و
همه‌ی جانم رایحه و آهنگ است.

-چارلز بودلیر،
"عطر عجیب و غریب"
گلهای شیطان،
ترجمه شده توسط ALAN CONDER

او در حالی که قربانی قربانی شد، همه چیز را رها کرد. زن احساس می کرد که همه چیز برای او در درجه دوم قرار دارد -شغل او، دوستانش، همه چیز. سپس او را به سفری کوچک می برد، ترجیحاً با آب در اطراف. به تدریج بقیه جهان در پس زمینه محو می شوند و فلین در مرکز صحنه قرار می گیرد. هرچه اهداف شما بیشتر به شما فکر کنند، کمتر حواسشان به کار و وظیفه پرت می شود. وقتی ذهن روی یک چیز متمرکز می شود، آرام می شود، و وقتی ذهن آرام می شود، تمام افکار پارانوئیدی کوچکی که ما مستعد آن هستیم -آیا واقعاً من را دوست دارید، آیا من به اندازه کافی باهوش هستم یا زیبا هستم، آینده چه چیزی در انتظار شماست -از سطح ناپدید می شوند. . عضو پاسخ: همه چیز از شما شروع می شود. حواس‌پرتی نداشته باشید، در لحظه حاضر باشید، و هدف نیز از آن پیروی خواهد کرد. نگاه شدید هیپنوتیزم کننده واکنش مشابهی را در بیمار ایجاد می کند.

هنگامی که ذهن بیش فعال هدف شروع به کند شدن کند، حواس او زنده می شود و فریب های فیزیکی شما قدرت دو برابری خواهند داشت. حالا یک نگاه گرم آنها را برافروخته می کند. شما تمایل به استفاده از فریب های فیزیکی خواهید داشت که عمدتاً روی چشم ها کار می کنند، حسی که ما در فرهنگ خود بیشتر به آن تکیه می کنیم. ظاهر فیزیکی بسیار مهم است، اما شما به دنبال یک آشفتگی عمومی از حواس هستید. La Belle Oteroمطمئن شد که مردان متوجه سینه‌ها، هیکل، عطر و راه رفتن او می‌شوند. هیچ بخشی اجازه نداشت که غالب شود. حواس به هم پیوسته اند -علاقه به بویایی باعث لامسه می شود، علاقه به لمس باعث بینایی می شود: تماس اتفاقی یا "تصادفی" -بهتر است در حال حاضر یک برس زدن پوست تا چیزی قوی تر -یک تکان ایجاد کند و چشم ها را فعال کند. . صدا را به آرامی تعدیل کنید، آهسته تر و عمیق تر کنید. حواس زنده فکر منطقی را از بین خواهند برد.

در رمان آزادانه قرن هجدهم ، سر و قلب متعصب، نوشته کربیلون فیلس، مادام دو لورسای سعی دارد مرد جوانتری به نام میلکور را اغوا کند. اسلحه های او چند تا است. یک شب در مهمانی که او میزبانی می کند، لباسی آشکار می پوشد. موهایش کمی ژولیده است. نگاه های داغی به او می اندازد. صدایش کمی می لرزد وقتی آنها تنها هستند، او بی گناه او را مجبور می کند که نزدیک خود بنشیند و آهسته تر صحبت می کند. یک لحظه شروع به گریه می کند.

میلکور دلایل زیادی برای مقاومت در برابر او دارد. او عاشق دختری هم سن و سال خود شده است و شایعاتی در مورد مادام دو لرسای شنیده است که باعث می شود به او بی اعتماد شود. اما لباس‌ها، قیافه‌ها، عطر، صدا، نزدیکی بدنش، اشک‌ها -همه‌ی این‌ها شروع به غلبه بر او می‌کنند. "آشفتگی وصف ناپذیری حواس من را برانگیخت." میلکور تسلیم شد.

لیبرتین های فرانسوی قرن هجدهم این را «لحظه» نامیدند. اغواگر قربانی را به نقطه‌ای هدایت می‌کند که در آن نشانه‌های داوطلبانه تحریک فیزیکی را آشکار می‌کند که در علائم مختلف قابل خواندن است.
هنگامی که آن نشانه ها شناسایی می شوند، اغواگر باید به سرعت کار کند و بر هدف فشار بیاورد تا در لحظه گم شود -گذشته، آینده، همه ظلم های اخلاقی که در هوا محو می شوند. هنگامی که قربانیان شما در لحظه خود را گم می کنند، همه چیز تمام می شود—ذهن، وجدان آنها دیگر آنها را باز نمی دارد. بدن تسلیم لذت می شود. مادام دو لورسای میلکور را با ایجاد یک اختلال تعمیم یافته حواس به لحظه جذب می کند و او را از تفکر مستقیم ناتوان می کند.

در هدایت قربانیان خود به لحظه، چند چیز را به خاطر بسپارید. اولین،

Machine Translated by Google

ظاهر نامرتب (موهای ژولیده مادام دو لورسای، لباس ژولیده او) بیشتر از ظاهر آراسته بر روی حواس تأثیر می گذارد. اتاق خواب را پیشنهاد می کند.
دوم، نسبت به علائم تحریک فیزیکی هوشیار باشید. سرخ شدن، لرزش صدا، اشک، خنده‌های شدید غیرمعمول، حرکات آرام بخش بدن (هر نوع آینه‌کاری غیرارادی، حرکات آنها شبیه شما)، لغزش آشکار زبان -اینها نشانه‌هایی هستند که قربانی در حال لغزیدن به لحظه است و فشار اعمال شود

در سال 1934یک فوتبالیست چینی به نام لی در شانگهای با بازیگر جوانی به نام لان پینگ آشنا شد. او شروع به دیدن او در مسابقات خود کرد و او را تشویق کرد. آنها در امور عمومی ملاقات می کردند، و او متوجه می شد که او با "چشم های عجیب و غریب و مشتاق" به او نگاه می کند، سپس به دور نگاه می کند. یک شب او را در یک پذیرایی در کنار خود نشسته بود. پای او بر روی پایش قرار گرفت. آنها با هم گپ زدند و او از او خواست که با او در سینمای اطراف فیلم ببیند. هنگامی که آنها آنجا بودند، سر او راه خود را روی شانه او پیدا کرد. او در گوش او زمزمه کرد، چیزی در مورد فیلم. بعداً در خیابان ها قدم زدند و او دستش را دور کمر او انداخت. او را به رستورانی آورد که در آنجا مقداری شراب نوشیدند. لی او را به اتاق هتلش برد و در آنجا غرق نوازش ها و کلمات شیرین شد. نه جایی برای عقب نشینی به او داد و نه زمانی برای خنک شدن. سه سال بعد لان پینگ -که به زودی به جیانگ چینگ تغییر نام داد -بازی مشابهی را در مائو زه دونگ انجام داد. او قرار بود همسر مائو شود -مادام مائو بدنام، رهبر گروه چهار نفر.

اغواگری، مانند جنگ، اغلب بازی دوری و نزدیکی است. در ابتدا دشمن خود را از راه دور ردیابی می کنید. سلاح های اصلی شما چشمان شما هستند، و شیوه ای مرموز. بایرون نگاه معروف خود را داشت، مادام مائو، چشمان مشتاق او. نکته کلیدی این است که ظاهر را کوتاه و دقیق نشان دهید، سپس به دور نگاه کنید، مانند یک راپر که به گوشت نگاه می کند. کاری کنید که چشمانتان تمایل خود را آشکار کند و بقیه صورت را ثابت نگه دارید. (لبخند اثر را از بین می برد.) هنگامی که قربانی گرم شد، به سرعت فاصله را از بین می برید، و به نبرد تن به تن روی می آورید که در آن به دشمن فرصتی برای عقب نشینی، فرصت فکر کردن یا در نظر گرفتن موقعیت در آن نمی دهید. که شما او را قرار داده اید. برای از بین بردن عنصر ترس از این، از چاپلوسی استفاده کنید، هدف را بیشتر مردانه یا زنانه نشان دهید، جذابیت آنها را تحسین کنید. تقصیر آنهاست که شما اینقدر فیزیکی و پرخاشگر شده اید. هیچ فریب فیزیکی بالاتر از این نیست که هدف را فریبنده کنید. به یاد داشته باشید: کمربند آفرودیت که به او قدرت اغواگری ناگفته می داد، شامل تملق شیرین نیز می شد.

فعالیت فیزیکی مشترک همیشه یک فریب عالی است. راسپوتین، عارف روسی، اغوای خود را با یک فریب روحانی آغاز می کرد -نوید یک تجربه مذهبی مشترک. اما سپس چشمانش به هدفش در یک مهمانی فرو می‌رفت و ناگزیر او را به رقصی هدایت می‌کرد، که هرچه به او نزدیک‌تر می‌شد، بیشتر و بیشتر به او اشاره می‌کرد. صدها زن تسلیم این تکنیک شدند. برای فلین شنا یا قایقرانی بود. در چنین فعالیت های بدنی، ذهن خاموش می شود و بدن طبق قوانین خود عمل می کند. بدن هدف از شما پیروی می کند، حرکات شما را تا جایی که می خواهید منعکس می کند.

در لحظه، همه ملاحظات اخلاقی محو می شوند و بدن دوباره

Machine Translated by Google

به حالت بی گناهی تبدیل می شود. شما می توانید تا حدی این احساس را از طریق نگرش شیطانی ایجاد کنید. شما نگران دنیا نیستید یا اینکه مردم در مورد شما چه فکر می کنند. شما هدف خود را به هیچ وجه قضاوت نمی کنید. بخشی از جذابیت فلین پذیرش کامل یک زن بود. او علاقه ای به تیپ بدنی خاص، نژاد زن، سطح تحصیلات و زندگی سیاسی او نداشت. او عاشق حضور زنانه او بود. او را به یک ماجراجویی می کشاند، فارغ از سخت گیری ها و قضاوت های اخلاقی جامعه. با او می‌توانست یک فانتزی را به نمایش بگذارد -که برای خیلی‌ها فرصتی برای پرخاشگری یا متجاوز بودن و تجربه خطر بود. پس خود را از تمایل خود به اخلاقی سازی و قضاوت خالی کنید. شما اهداف خود را به دنیای لحظه ای لذت کشانده اید -نرم و سازگار، همه قوانین و تابوها از پنجره بیرون ریخته شده اند .

نماد: رافت. شناور به دریا، رانش با جریان. به زودی ساحل

خط از دید ناپدید می شود و شما دو نفر تنها هستید. آب شما را دعوت می کند

تمام نگرانی ها و نگرانی ها را فراموش کن تا خودت را زیر آب ببری. بدون لنگر یا جهت، برش دهید

با دور شدن از گذشته، تسلیم احساس دریفت می شوید و به آرامی تمام خویشتنداری را از دست می دهید.

واژگونی

اطلاعی از افراد وقتی احساس می کنند که در حال سقوط در لحظه هستند این واژگونی کمک می کند.

اغلب، انسان‌ها از فریادهای معنوی به پنهان کردن تمایلات فیزیکی گرایش دارند. ناتالی بارنی اغواگر لزبین اینگونه عمل کرد. در دوران اوج خود، در آغاز قرن بیستم، رابطه جنسی لزبین بسیار متجاوزانه بود، و زنان تازه وارد اغلب احساس شرم یا کثیفی داشتند. بارنی آن‌ها را به سمت امور فیزیکی هدایت کرد، اما آن‌ها را چنان در شعر و عرفان آغشته کرد که آرامش یافتند و با این تجربه احساس پاکی کردند. امروزه، افراد کمی از طبیعت جنسی خود احساس دفع می کنند، اما بسیاری از آنها با بدن خود ناخوشایند هستند. یک رویکرد صرفا فیزیکی آنها را می ترساند و مزاحم می کند. در عوض، آن را یک اتحاد معنوی و عرفانی جلوه دهید، و آنها کمتر متوجه دستکاری های فیزیکی شما خواهند شد.

Machine Translated by Google

23

در هنر حرکت جسورانه مسلط شوید

یک لحظه دارد

رسید: قربانی شما آشکارا شما را می خواهد،

اما حاضر نیست آشکارا آن را بپذیرد، چه رسد به اینکه به آن عمل کند.

وقت آن است که جوانمردی، مهربانی و عشوه گری را کنار بگذاریم

و با یک حرکت جسورانه غلبه کند. به قربانی مهلت ندهید که فکر کند

عواقب؛ ایجاد تضاد، برانگیختن تنش، به طوری که حرکت جسورانه انجام شود

انتشار عالی نشان دادن تردید یا ناهنجاری به این معنی است که شما به آن فکر می کنید

خودتان، بر خلاف این که تحت تأثیر جذابیت های قربانی قرار بگیرید. هرگز نگه ندارید

برگردید یا در نیمه راه به هدف برسید، با این باور که هستید

درست و حسابی؛ الان باید اغوا کننده باشی نه

سیاسی یک نفر باید برود

توهین آمیز، و این شما هستید.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

اوج کامل

از طریق یک کارزار فریب -ظاهر گمراه کننده الف

تبدیل شدن به نیکی -شن کش والمونت رئیس جمهور جوان و نیکوکار د تورول را محاصره کرد تا اینکه روزی فرا رسید که از اعتراف عشقش به او ناراحت شد و اصرار کرد که او قلعه را ترک کند که هر دو به عنوان مهمان در آنجا اقامت داشتند. او رعایت کرد. با این حال، از پاریس، او را با نامه‌ها پر کرد و عشق خود را به او با شدیدترین عبارات توصیف کرد . او از او التماس کرد که دست از کار بکشد، و یک بار دیگر او موافقت کرد. سپس، چندین مزیت دیگر: چند هفته بعد، او یک بازدید غافلگیرکننده از قلعه داشت. تورول در شرکتش که در اوقات فراغت من او را مشاهده می‌کرد ، برافروخته بود و می‌پرید، و چشمانش را دور نگه می‌داشت -همه نشانه‌هایی از تأثیر او بر چهره‌ی جذاب، زیباتر از همیشه، مانند او بود. دوباره از او خواست که برود. از چه چیزی باید ترسید؟ او پاسخ داد: من به قدرتمندان پیشنهاد داده‌ام که همیشه آنچه را خواسته‌اید انجام دهند، هرگز خود را به شما تحمیل نکرده‌ام. او فریفته اشک است. من از او فاصله گرفت و او ارام ارام گرفت. وقتی خون می‌سوخت و من وارد شدم، او دیگر از اتاق بیرون نمی‌رفت و او می‌توانست مستقیما به او نگاه کند. وقتی او به او پیشنهاد داد که آنقدر کنترل خودم را نداشتم که وسوسه شدم او را در یک بازوی نگذارم، او امتناع نکرد. او گفت که آنها دوست دارند و برای استفاده حداکثری از آن، هستی خود را انجام دهند. وقتی در داشت او بدامنی نگذاشتم، او امتناع. مدتها بعد، چقدر آنها شعیب بودیم یک روز برای خود آماده شده روی همیشگی خود را انجام دهد. وقتی در داشت وارد اتاقش می شد او را در راهرو ملاقات کرد. برای اولین بار او را به داخل دعوت کرد.

اگر حتی من بدون فکر کردن به برنامه‌هایم،

می‌توانستم تمام جذابیت‌های یک مبارزه

طولانی را از دست بدهم، حاکمیت شرایط

چقدر قوی است

او آرام به نظر می رسید و والمونت نزدیک او روی مبل نشسته بود. از عشقش به او گفت. او ضعیف ترین اعتراض را کرد. دستش را گرفت؛ آن را همانجا رها کرد و به بازوی او تکیه داد. صدایش می لرزید. او به او نگاه کرد، مجذوب یک فرد پر زحمت و او احساس کرد قلبش به لرزه در می آید - نگاهی لطیف و عاشقانه بود. او با صحبت کردن شروع به شکست دادن کرد -"خب! بله، من ..." -سپس ناگهان در آغوش او افتاد و گریه کرد. این یک پیروزی زودرس است. اگر خواستش به یک لحظه ضعف بود، ولی والمونت خودش را نگه داشت. گریه او تازگی ترین آرزوها باشد؛ من تشنج شدم. او از او التماس کرد که به او کمک کند. قبل از اینکه بخواهد اتفاق وحشتناکی بدهد، اتاق را ترک کند. او این کلمه را گفت. سپس روز بعد که از خواب بیدار شد، فاتح مادام دو تورول با یک به خبرهای غافلگیرکننده ای برسد: در نیمه های شب تورول که مدعی بود بیمار است، قلعه را ترک کرده و به خانه بازگشته است.

هیچ چیز برای ثمره زحمات او جز بی مزه

ها نیست

وجه تمایز اضافه کردن یک نام دیگر به

رول.

آه، بگذار تسلیم شود، اما بگذار بجنگد!

بگذارید آنقدر ضعیف باشد که نتواند پیروز

شود اما آنقدر قوی باشد که مقاومت کند.

اجازه دهید در اوقات فراغت خود از آگاهی

از ضعف خود لذت ببرد، اما اجازه دهید او

تمایلی به پذیرش شکست نداشته باشد.

ترک

والمونت او را به پاریس دنبال نکرد. در عوض شروع به بیدار ماندن تا دیروقت کرد و از هیچ پودری برای پنهان کردن قیافه های اوج گرفته استفاده نکرد. او هر روز به کلیسای کوچک می رفت و با ناامیدی خود را به اطراف قلعه می کشید. او می‌دانست که مهماندارش برای رئیس‌جمهور می‌نویسد، او از وضعیت غمگین او خواهد شنید. سپس به پدر کلیسایی در پاریس نامه نوشت و از او خواست که پیامی را به تورول بدهد: او آماده است زندگی خود را برای همیشه تغییر دهد. او می خواست آخرین ملاقات را داشته باشد، خداحافظی کند و نامه هایی را که در چند ماه گذشته برایش نوشته بود برگرداند. پدر ترتیب یک

Machine Translated by Google

ملاقات، و بنابراین، یک بعد از ظهر اواخر در پاریس، والمونت بار دیگر خود را تنها با تورول، در اتاقی در خانه اش دید.

پرزیدنت آشکارا در حاشیه بود. او نمی توانست در چشمان او نگاه کند.

آنها به تبادل نظر پرداختند، اما سپس والمونت خشن شد: او با او ظالمانه رفتار کرده بود، ظاهراً مصمم بود که او را ناراضی کند.

خب، این پایان بود، آنها برای همیشه از هم جدا می شدند، زیرا او اینگونه می خواست. تورول پاسخ داد: او یک زن متاهل بود، او چاره ای نداشت. والمونت لحن خود را ملایم کرد و عذرخواهی کرد: او گفت: او به داشتن چنین احساسات شدید عادت نداشت و نمی توانست خود را کنترل کند. با این حال، او هرگز دوباره او را اذیت نمی کند. سپس نامه هایی را که برای بازگشت آمده بود روی میزی گذاشت.

شکارچی متواضع برای کشتن گوزن در جایی که او را در مخفیگاهش غافلگیر کرده است. شکارچی واقعی خواهد بود

آن را به خلیج بیاورید

-ویکامت د والمونت،

در ،CHODERLOS DE LACLOS

روابط خطرناک،

ترجمه شده توسط ،PWK STONE

در میشل فهر، اد.

خواننده آزاد

تورول نزدیک‌تر شد: دیدن نامه‌های او، و خاطره همه آشفتگی‌هایی که نشان می‌دادند، به شدت بر او تأثیر گذاشت. او گفت که فکر می کرد تصمیم او برای کنار گذاشتن شیوه زندگی آزادانه اش داوطلبانه است -با حس تلخی در صدایش، گویی از اینکه رها شده اند ناراحت است. او پاسخ داد نه، داوطلبانه نبود، به این دلیل بود که او او را طرد کرده بود. سپس ناگهان نزدیکتر شد و او را در آغوش گرفت. او مقاومت نکرد.

آیا نمی دانی که هر چقدر هم بخواهیم، هر چقدر هم که مشتاق به دادن خود باشیم، باید بهانه ای داشته باشیم؟ و آیا راحت تر از

ظاهر تسلیم شدن به زور؟ در مورد من، باید اعتراف کنم که یکی از چیزهایی که بیش از همه من را چاپلوسی می‌کند، حمله‌ای پر جنب و جوش و خوب است، زمانی که همه چیز به‌سرعت اما منظم اتفاق می‌افتد. که هرگز تورول به طور ناگهانی نگرفت. او گفت: "شما باید به من گوش دهید. من اصرار می کنم." او گفت، ما را در موقعیت شرم آور قرار می دهد و بازوی او را گرفت. برگشت و در آغوش گرفتند. این بار مجبور شد برخی را بپوشاند ، دیگر منتظر ماند، او را بلند کرد، او را نزد عثمانی برد، اشتباهی بزرگ که او را با بوسه ها و کلمات شیرین خوشحالی که اکنون احساس می کرد، به همراه داشت. قبل از برخاستن، ما باید از مزیت استفاده کنیم، که این سیل ناگهانی نوازش، تمام مقاومتش را از دست داد. او گفت: «از این موهبت ظاهری بر من باقی می‌ماند که من مال تو هستم، و تو نه امتناع می‌کنی و نه وفاداری. با همه آن خوشحالی‌هایی که از آن می‌آیند، تو در قولش وفادار بود و به سوء ظن والمونت که ما کاملا آماده تسلیم شدن هستیم. و باید درست ثابت شود: لذت هایی که او از او به دست آورده بود بسیار بیشتر از آن بود که به طرز ماهرانه ای ما را با هر زن دیگری که او اغوا کرده بود تملق کند. احساسات مورد علاقه -غرور دفاع و لذت شکست.

"زن شایان ستایش!" او گریه. "شما هیچ ایده ای از عشقی که القا می کنید ندارید.

هرگز نخواهی فهمید که چگونه تو را پرستش کرده ام. چقدر احساساتم برایم عزیزتر از زندگی بوده است!

«[تورول] با همه خوشحالی‌هایی که من در اینجا کردی

مبارک باد!» سپس او را رها کرد و برگشت تا برود.

تفسیر. والمونت -شخصیتی در رمان روابط خطرناک Choderlos de Laclosدر قرن هجدهم -می تواند چندین چیز را در مورد Prési dente در نگاه اول احساس کند. او ترسو و عصبی است. شوهرش تقریباً مطمئناً با او با احترام رفتار می کند -احتمالاً بیش از حد. در زیر او که به خدا، دین و فضیلت علاقه مند است، زنی پرشور قرار دارد که در برابر طعمه های عاشقانه و توجه تملق آمیز خواستگاری پرشور آسیب پذیر است. هیچ کس، حتی شوهرش، این احساس را به او نداده است، زیرا همه آنها از ظاهر پرمحتوای بیرونی او ترسیده اند.

-مارکیز د مرتویل این

چادرلوس د لاکلوس،

روابط خطرناک،

ترجمه شده توسط PWK STONE

در میشل فهر، اد.

خواننده آزاد

چه انسان عاقل می خواهد

تلاقی او را با بوسه؟ حتی اگر او جواب نبوسد، \باز هم بدون توجه به زور! او ممکن است مبارزه کند، گریه کند "شیطون!" \با این حال او می خواهد بر او غلبه کند. فقط

والمونت اغواگری خود را با غیرمستقیم بودن آغاز می کند. او می داند که تورول مخفیانه مجذوب شهرت بد خود شده است. با رفتار کردن به گونه‌ای که گویی در حال فکر کردن به تغییر در زندگی‌اش است، می‌تواند او را وادار کند که او را اصلاح کند -تمایلی که ناخودآگاه میل به دوست داشتن او است. هنگامی که او تا حدودی به تأثیر او باز شد، به غرور او ضربه می زند: او هرگز احساس نکرده است

Machine Translated by Google

مراقب باشید \کبود نشود

به عنوان یک زن مورد نظر است، و در برخی سطوح نمی تواند از عشق او به لب های لطیفش با چنین او لذت نبرد . البته او مبارزه می‌کند و مقاومت می‌کند، اما این تنها نشانه‌ای است که بوسه‌های ایموهای او که سخت ربوده شده‌اند، درگیر شده‌اند. (بی‌تفاوتی تنها عامل بازدارنده‌ای است که به او فرصتی برای اغوا کردن ندهید .) با وقت گذاشتن، با انجام هیچ حرکت جسورانه‌ای حتی وقتی اعتراض دارد \تو خیلی خشن هستی.

کسانی که فرصت را برایشان غنیمت

می‌کنند، حس امنیت کاذب را در او القا می‌کند و می‌بوسد، اما نه چیزی که با صبور بودن خود را ثابت می‌کند. در موردی که وانمود می کند آخرین دیدارش با اوست، می گوید: \سزاوار باختن با این حال، او می تواند احساس کند که او آماده است -ضعیف، گیج، بیشتر از از دست دادن همه چیزهایی که به دست آورده اند می ترسد. چقدر احساس اعتیاد آور بودن به جای رنج بردن از عواقب کوتاهی، بعد از تمام خیانت هایت از هدف نهایی بودی . او عمدا او را احساساتی می کند، به طور چشمگیری نشان می دهد که اجازه بوسیدن او را می دهد؟ این بود که با انجام یک بازی هل دادن و کشیدن مقداری تنش ایجاد می کند و وقتی گوش، نه حیا، بازوی او را می گیرد، می داند که وقت ضربه زدن است؛ حالا او به سرعت حرکت می کند، می ترسم . به او فرصتی برای شک و تردید یا افکار دوم نمی دهد. اما به نظر می رسد حرکت او از عشق ناشی می شود نه شهوت. بعد از اینهمه مقاومت و تنش، چه لذتی دارد که بالاخره تسلیم شدم. اوج اکنون به عنوان یک نسخه عالی می آید.

. .

هنر عشق، ،OVID-

ترجمه شده توسط پیتر گرین

هرگز نقش غرور در عشق و اغواگری را دست کم نگیرید. اگر بی حوصله به نظر می رسید و به شدت به دنبال رابطه جنسی هستید، نشان می دهید که همه آرزوی او را می‌گیرید. این مربوط می شود و ارتباط چندانی با جذابیت های خود هدف ندارد. به همین دلیل است که باید اوج را به تعویق بیندازید. خواستگاری طولانی‌تر غرور هدف را تغذیه می‌کند و تأثیر حرکت جسورانه شما را قوی‌تر و ماندگارتر می‌کند. با این حال، بیش از حد صبر کنید -با نشان دادن تمایل، اما بعد از انجام حرکت خیلی ترسو -و نوع دیگری از حس کنجکاوی را برانگیزید: "شما مرا خواستنی دیدید، اما به خواسته های خود عمل نمی کنید، شاید چندان علاقه مند نیست.» شبهاتی از این دست به غرور هدف شما توهین می کند (اگر شما علاقه ای ندارید، شاید من چندان جالب نباشم)، و در مراحل آخر اغواگری کشنده هستند. ناهنجاری و سوء تفاهم در همه جا ظاهر می شود. هنگامی که در ژست های اهداف خود می خوانید که آنها آماده و باز هستند -نگاهی به چشمان، رفتارهای آینه ای، عصبی بودن عجیب در حضور شما -باید حمله کنید، به آنها احساس کنید که جذابیت های آنها شما را از بین برده و فشار آورده است. شما را به حرکت جسورانه. آنها نهایت لذت را خواهند داشت: تسلیم فیزیکی و تقویت روانی برای غرورشان.

عزیزم، مخصوصاً اگر پس از انکار طولانی و

تبعید مداوم باشد. برای

آنگاه شعله اشتیاق بسیار داغ می شود، و

کوره اشتیاق شعله ور می شود، و آتش امید

مشتاق هر چه بیشتر می سوزد .

IB N—حزم. حلقه از

کبوتر: رساله ای در مورد

هنر و تمرین عرب

LOVE،ترجمه شده توسط AJ

اربری

هر چه یک عاشق ترسو با ما بیشتر نشان دهد، بیشتر به غرور ما مربوط می شود که او را تشویق کنیم. هر چه او برای مقاومت ما احترام بیشتری قائل باشد، ما از او احترام بیشتری می خواهیم. ما با کمال میل به شما مردان می گوییم: "آه، به نام حیف، ما را اینقدر با فضیلت فرض نکنید، شما ما را مجبور می کنید که زیاد از آن داشته باشیم."

من زمانی دو برادر بزرگ را می‌شناختم، هر دوی آن‌ها آقایان بسیار باسواد و با مهارتی بودند که عاشق دو بانو بودند، اما یکی از اینها کیفیت بسیار بالاتر و در کل از دیگری حساب‌تر بود.

-نینون دی لنکلوس

کلیدهای اغواگری

تذکر اغواگری به عنوان دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، دنیایی که جدا است و تفاوت است و آنچه در دنیای واقعی کار می کند می تواند در اغواگری اثر معکوس داشته باشد. ترس از دنیای واقعی

احترام می گذارد. در حال حاضر هر دو وارد اتاق

Machine Translated by Google

یک انگیزه دموکراتیک کننده و یکسان کننده را ایجاد می کند که در آن همه چیز باید حداقل چیزی شبیه به یکسان به نظر برسد. عدم تعادل آشکار قدرت، میل آشکار به قدرت، حسادت و کینه را برمی انگیزد. ما یاد می گیریم حداقل در ظاهر مهربان و مودب باشیم. حتی کسانی که قدرت دارند عموماً سعی می کنند متواضعانه و متواضعانه رفتار کنند -آنها نمی خواهند توهین کنند. از سوی دیگر، در اغواگری، می‌توانید همه آن‌ها را دور بریزید، از جنبه‌های تاریک خود لذت ببرید، کمی درد را تحمیل کنید –از جهاتی بیشتر خودتان باشید. طبیعی بودن شما در این زمینه به خودی خود جذاب خواهد بود. مشکل این است که پس از سال ها زندگی در دنیای واقعی، توانایی خودمان بودن را از دست می دهیم. ما ترسو، فروتن، بیش از حد مودب می شویم.

وظیفه شما این است که برخی از ویژگی های دوران کودکی خود را به دست آورید و این همه فروتنی کاذب را ریشه کن کنید. و مهمترین ویژگی برای بازپس گیری جسارت است.

بدون هیچ مراسمی، هیچکس ترسو به دنیا نمی آید. ترسو محافظتی است که ما ایجاد می کنیم. اگر هرگز کلمات یا عبارات زیبا را نداریم، اگر هرگز تلاش نکنیم، هرگز مجبور نخواهیم شد که عواقب عادلانه او را به تسمت شکست یا موفقیت ببریم. اگر مهربان و محجوب باشیم، هیچ‌کس پنجره‌ای را قرو نمی‌کشد و بی‌اختیاری آزاد کردن را آزرده نمی‌کند -در واقع ما مقدس و دوست‌داشتنی به نظر می‌رسیم. در حقیقت، او با او رفتار ترسو داشت (زیرا او اغلب خود را شیفته و وسواس دید مردم و به قوی) بود. خیلی زود، کاملاً مقدس نشان داد. و فروتنی ممکن است کاربردهای اجتماعی خود را داشته باشد، اما در اغواگری او مزخرف است. شما باید بتوانید گاهی وقت‌ها قدرت فکر کردن را رها کنید. عشق شهوانی است که چشمان شما را قادر به دیدن نقص‌ها نمی‌کند. توانایی اغواگر ما ضرایب آن را برای اگر در جسارت انجام شود، مد و حالت مناسب به اهداف شما می گوید که آنها باعث شده اند محدودیت عادی خود را از دست بدهید و هر عاشق واقعی باید آرزو کند. در حال حاضر مجوز این کار را به آنها می دهد. مردم در آرزوی داشتن فرصتی برای به پایان رساندن وظیفه او هستند، او جنبه های سرکوب شده شخصیت آنها را به نمایش می گذارد. در مرحله پایانی از اتاق خارج شوید. اما همانطور که او می گوید، جسارت هرگونه ناهنجاری یا شک را از بین می برد. به برادرش می‌گوید در یک رقص، دو نفر می‌روند، انقدر بلند که خانمش نتواند به مردم رهبری کند. یکی زمام امور را به دست می گیرد و دیگری را با خود جارو می کند. اغواگری این است که این کلمات را بشنوید. کاری سیاه و کثیف نیست. با این حال، مقاومت یک مقدرت غیب مانند است. اما اگر شما هیچ کاری نمی کنید، انجام جاع با شما برابر و برای توانمند توهین آماده باشید. این عرصه نه برای سیاست، بلکه برای لذت است. می تواند مانند شما برای مرد یا زن سخت باشد، اما یک حرکت جسورانه لازم است. اگر شما نشستید. پس در کجا، اما اگر نسبت به طرف مقابل خود ناسزا نمی‌دهی، با این فکر که سخنی‌هایت در اینجا و اکنون، رسوا شده‌ای، دلداری بده، زیرا لذت کسی که تسلیم می‌شود اغلب بیشتر از لذت اینجاست، جایی نیست. از احترام و احترام، اما جایی که شما خانم خود را در مقابل خود می بینید، که فقط منتظر حمله شماست.» پس با این کار برادرش را رها کرد که تا آن مدت از او خودداری کرد و آن را به زمان دیگری موکول کرد. اما برای این، خانم به هیچ وجه او را بیشتر از این ارج نمی‌نهد، خواه آن را به شدت سرد کند.

این بانوی بزرگ که فعلاً رختخواب خود را نگه می داشت، هر کدام برای پذیرایی از معشوقه خود از هم جدا شدند. یکی انجام داد

با هر چیزی که ممکن است با دختر قدیم صحبت کنید
احترام و سلام خضوع و بوسیدن دستها، با کلمات افتخار آمیز و تعارف باشکوه، بدون این که هیچ تلاشی برای نزدیک شدن و تلاش برای تحمیل آن مکان انجام شود. برادر دیگر،

متجاوز

در جوانی، ارول فلین بازیگر به طرز غیرقابل کنترلی جسور بود. این اغلب او را به دردسر می انداخت. او نسبت به زنان مطلوب بیش از حد پرخاشگر شد. سپس، در حین سفر در خاور دور، به تمرین جنسی تانتریک آسیایی علاقه مند شد، که در آن مرد باید خود را آموزش دهد تا انزال نداشته باشد، قدرت خود را حفظ کند و لذت هر دو طرف را از این روند افزایش دهد. فلین بعداً این اصل را در مورد اغواگری های خود نیز به کار گرفت و به خود آموخت که جسارت طبیعی خود را مهار کند و پایان اغواگری را تا آنجا که ممکن است به تاخیر بیندازد. بنابراین، در حالی که جسارت می تواند معجزه کند، جسارت غیرقابل کنترل فریبنده نیست، بلکه ترسناک است. باید بتوانید به دلخواه آن را روشن و خاموش کنید، بدانید چه زمانی از آن استفاده کنید. همانطور که در Tantrism، شما می توانید لذت بیشتری را با به تاخیر انداختن اجتناب ناپذیر ایجاد کنید.

در عشق، یا فقدان شجاعت، یا نقص نیروی بدنی.

-سیگنور دی برانتمه،
زندگی منصفانه و شجاع
خانم ها، ترجمه شده توسط AR
آلینسون

در دهه ،1720دوک دی ریشلیو شیفته یک دوشس خاص شد. زن فوق‌العاده زیبا بود، و همه او را می‌خواستند، اما او بسیار با فضیلت‌تر از آن بود که معشوق بگیرد، اگرچه او

Machine Translated by Google

مرد باید زمانی که هر زنی به او فرصتی می دهد و عشق خود را با نشانه های زیر بر او آشکار می سازد، لذت ببرد: مردی را بدون صدا می خواند.

می تواند کاملا عشوه گر باشد ریشلیو وقت خود را صرف کرد. او با او دوست شد و او را با شوخ طبعی که او را مورد علاقه خانم ها قرار داده بود، مجذوب خود کرد.

یک شب، گروهی از چنین زنانی، از جمله دوشس، تصمیم گرفتند با او یک شوخی عملی انجام دهند که در آن او را مجبور کردند از اتاقش در کاخ ورسای برهنه کنند. این جوک تا حد کمال کار کرد، خانم ها همه او را در شکوه مادری اش دیدند، و با دیدن فرار او خنده خوبی داشتند. جاهای زیادی وجود داشت که ریشلیو می توانست پنهان کند. جایی که او انتخاب کرد اتاق خواب دوشس بود. دقایقی بعد او را تماشا کرد که وارد شد و لباس‌هایش را درآورد و وقتی شمع‌ها خاموش شدند، با او به رختخواب رفت. او اعتراض کرد، سعی کرد فریاد بزند. او دهان او را با بوسه پوشاند و او در نهایت و با خوشحالی تسلیم شد. ریشلیو در آن زمان به چند دلیل تصمیم گرفته بود که حرکت جسورانه خود را انجام دهد. اول اینکه دوشس او را دوست داشت و حتی میل پنهانی به او داشت. او هرگز به آن عمل نمی کرد یا آن را قبول نمی کرد، اما او مطمئن بود که وجود دارد. دوم، او را برهنه دیده بود و نمی توانست تحت تأثیر قرار نگیرد. ثالثاً، او برای وضعیت مخمصه‌اش، و برای شوخی‌ای که با او انجام می‌شد، احساس ترحم می‌کرد. ریشلیو، یک اغواگر تمام عیار، لحظه ای عالی تر از این پیدا نمی کند.

ابتدا توسط

به او؛ او خود را در مکان های مخفی به او نشان می دهد. او با لرزان و بی بیان با او صحبت می کند. صورتش از خوشحالی شکوفا می شود و انگشتان دست یا پاهایش عرق می کنند. و گاهی او باقی می ماند

در حالی که هر دو دستش را روی بدنش گذاشته، انگار از چیزی غافلگیر شده باشد، یا انگار از خستگی غلبه کرده باشد. •بعد از اینکه زن با علائم ظاهری و با حرکات بدن عشق خود را به او نشان داد، مرد باید تمام تلاش خود را برای تسخیر او انجام دهد. نباید وجود داشته باشد

این حرکت جسورانه باید یک غافلگیری خوشایند باشد، اما نه خیلی غافلگیرکننده. یاد بگیرید که نشانه هایی را بخوانید که نشان می دهد هدف برای شما در حال سقوط است. رفتار او نسبت به شما تغییر کرده است - انعطاف پذیرتر خواهد بود، با کلمات و حرکات بیشتر منعکس کننده رفتار شما -با این حال هنوز حسی از عصبی بودن و عدم اطمینان وجود خواهد داشت. در باطن تسلیم شما شده اند، اما انتظار حرکت جسورانه ای ندارند. این زمان اعتصاب است. اگر بیش از حد منتظر بمانید، تا جایی که آنها آگاهانه بخواهند و از شما انتظار داشته باشند که حرکتی را انجام دهید، این حس شگفت‌انگیز بودن را از دست می‌دهد. شما درجه ای از تنش و دوسوگرایی می خواهید، به طوری که حرکت نشان دهنده رهایی عالی است. تسلیم شدن آنها تنش را مانند طوفان تابستانی که مدت ها در انتظارش بودید را از بین می برد. حرکت جسورانه خود را از قبل برنامه ریزی نکنید. به نظر نمی رسد محاسبه شود. منتظر لحظه مناسب باشید، همانطور که ریشلیو کرد. مراقب شرایط مساعد باشید. این به شما فضایی برای بداهه‌گویی و همراهی با لحظه می‌دهد، که این تصوری را که می‌خواهید از غرق شدن ناگهانی میل ایجاد کنید، افزایش می‌دهد. اگر زمانی احساس کردید که قربانی انتظار حرکت جسورانه را دارد، یک قدم به عقب بردارید، او را در یک احساس امنیت کاذب آرام کنید، سپس ضربه بزنید.

بلاتکلیفی یا دودلی: اگر روزنه ای پیدا شد، مرد باید حداکثر استفاده را ببرد.

از آن زن اگر از شانس مرد ترسیده باشد و پرتاب کند، در واقع از او منزجر می شود.

آنها را دور جسارت یک قانون است، زیرا همه چیز را باید به دست آورد و هیچ چیز را از دست داد.

-هنر هندو عشق،

جمع آوری و ویرایش شده توسط

ادوارد ویندزور

بندلو نویسنده نقل می کند که در قرن پانزدهم، یک بیوه جوان ونیزی شهوت ناگهانی یک نجیب زاده خوش تیپ را داشت. او از پدرش خواسته بود که او را به کاخ آنها دعوت کند تا در مورد تجارت صحبت کنند، اما در طول جلسه، پدر مجبور شد ترک کند و او به مرد جوان پیشنهاد داد تا در آن مکان بازدید کند. کنجکاوی او توسط اتاق خوابش برانگیخته شد، اتاق خوابش که او آن را با شکوه ترین اتاق کاخ توصیف کرد، اما بدون اینکه اجازه دهد او وارد شود از آنجا عبور کرد. او التماس کرد که اتاق را به او نشان دهند و او آرزویش را برآورده کرد.

او طلسم شده بود: مخمل ها، اشیاء کمیاب، نقاشی های تلقین کننده، شمع های سفید ظریف. رایحه ای فریبنده اتاق را پر کرده بود. بیوه همه شمع ها را خاموش کرد، به جز یک شمع، سپس مرد را به تختی که با تابه گرم شده بود، برد. سریع تسلیم نوازش های او شد. از نمونه بیوه پیروی کنید: حرکت جسورانه شما باید کیفیتی نمایشی داشته باشد.

که آن را به یاد ماندنی می کند و پرخاشگری شما را دلپذیر می کند،

Machine Translated by Google

بخشی از درام تئاتری بودن می تواند ناشی از محیط باشد -یک مکان عجیب و غریب یا حسی. همچنین می تواند ناشی از اعمال شما باشد. بیوه با ایجاد تعلیق در مورد اتاق خواب خود، کنجکاوی قربانی خود را برانگیخت. یک عنصر ترس -مثلاً ممکن است کسی شما را پیدا کند -تنش را تشدید خواهد کرد.

به یاد داشته باشید: شما در حال خلق لحظه ای هستید که باید از همان زندگی روزمره متمایز شود.

احساساتی نگه داشتن اهداف، هم آنها را تضعیف می کند و هم هیجان لحظه را تشدید می کند. و بهترین راه برای نگه داشتن آنها در سطح عاطفی این است که آنها را با احساسات خود آلوده کنید. وقتی والمونت می‌خواست روسای جمهور آرام، عصبانی یا حساس شوند، ابتدا این احساس را نشان داد و او آن را منعکس کرد. مردم نسبت به خلق و خوی اطرافیان خود بسیار حساس هستند. این امر به ویژه در مراحل آخر دوکشن، زمانی که مقاومت کم است و هدف تحت تأثیر طلسم شما قرار گرفته است، شدید است.

در نقطه حرکت جسورانه، بیاموزید که هدف خود را با هر نوع خلق و خوی احساسی که نیاز دارید، آلوده کنید، در مقابل این حالت را با کلمات نشان دهید. شما می خواهید به ناخودآگاه هدف دسترسی داشته باشید که به بهترین وجه با آلوده کردن آنها به احساسات و دور زدن توانایی آگاهانه آنها برای مقاومت به دست می آید.

ممکن است به نظر برسد که مرد باید این حرکت جسورانه را انجام دهد، اما تاریخ مملو از زنان موفق جسور است. دو شکل اصلی از جسارت زنانه وجود دارد. در اولین شکل سنتی‌تر، زن عشوه‌گر میل مرد را برمی‌انگیزد، کاملاً کنترل را در دست دارد، سپس در آخرین لحظه، پس از اینکه قربانی خود را به جوش می‌آورد، به عقب برمی‌گردد و به او اجازه می‌دهد تا حرکت جسورانه را انجام دهد. او آن را تنظیم می کند، سپس با چشمان خود و با حرکات خود علامت می دهد که برای او آماده است. تزان های کور در طول تاریخ از این روش استفاده کرده اند. این است که چگونه کلئوپاترا روی آنتونی کار کرد، چگونه ژوزفین ناپلئون را اغوا کرد، چگونه لابل اوترو در دوران بلو اپوک ثروتی جمع کرد. این به مرد اجازه می دهد تا توهمات مردانه خود را حفظ کند، اگرچه زن واقعاً متجاوز است.

شکل دوم جسارت زنانه با چنین توهم‌هایی آزار نمی‌دهد: زن به سادگی مسئولیت را بر عهده می‌گیرد، اولین بوسه را آغاز می‌کند، به قربانی خود می‌پرد. مارگریت دو والوا، لو آندریاس-سالومه و مادام مائو اینگونه عمل می کردند و بسیاری از مردان آن را اصلاً مایه خواری نبود بلکه بسیار هیجان انگیز می دانند. همه چیز به ناامنی ها و تمایلات قربانی بستگی دارد. این نوع جسارت زنانه جذابیت خود را دارد زیرا از نوع اول نادرتر است، اما همه جسارت ها تا حدودی نادر است. یک حرکت جسورانه در مقایسه با رفتار معمولی که توسط گروه خونسرد، عاشق ترسو، خواستگار مردد ارائه می شود، همیشه برجسته خواهد بود. اینطوری که شما می خواهید. اگر هرکس جسور بود، جسارت به سرعت جذابیت خود را از دست می داد.

Machine Translated by Google

نماد: طوفان تابستان. روزهای گرم یکی پس از دیگری می آیند، بدون پایان. زمین خشک و خشک شده است. سپس یک سکون در هوا فرا می رسد، غلیظ و سرکوبگر -آرامش

قبل از طوفان. ناگهان وزش باد از راه می رسد، و

رعد و برق، هیجان انگیز و ترسناک. اجازه

وقتی زمانی برای واکنش یا فرار برای سرپناه وجود ندارد، باران می

آید و حسی را با خود به ارمغان می آورد

رهایی. در آخر.

واژگونی

اگر دو نفر با توافق یکدیگر گرد هم آیند، این اغوا کننده نیست.

من معکوس وجود ندارد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

24

مراقب عواقب آن باشید

خطر به دنبال دارد

در عواقب یک سه موفقیت آمیز

لوله کشی بعد از اینکه احساسات به حدی رسیدند،

آنها اغلب در جهت مخالف حرکت می کنند -به سمت

سستی، بی اعتمادی، ناامیدی. مراقب طولانی بودن باشید،

خداحافظی کشیده ناامن، قربانی می چسبد و پنجه می کند،

و هر دو طرف متضرر خواهند شد. اگر قرار است جدا شوید، فداکاری کنید

سریع و ناگهانی در صورت لزوم، عمداً طلسم خود را بشکنید

ایجاد کرده اند. اگر می خواهید در یک رابطه بمانید، مراقب یک پرچم باشید

افزایش انرژی، آشنایی خزنده ای که باعث خراب شدن می شود

فانتزی اگر قرار است بازی ادامه پیدا کند، اغوای دوم است

ضروری. هرگز اجازه ندهید طرف مقابل شما را برای شما قبول کند

داده شده -از غیبت استفاده کنید، درد ایجاد کنید

تلنگر، به نگه داشتن اغوا شده در ده

قلاب ها

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

افسون زدگی

تعلیم و تربیت نوعی طلسم و افسون است. وقتی اغوا می کنی، هستی
خود کاملاً عادی شما نیست. حضور شما افزایش یافته است، شما در حال بازی هستید
بیش از یک نقش، شما به طور استراتژیک تیک ها و ناامنی های خود را پنهان می کنید. شما عمدا رمز و راز و
تعلیق ایجاد کرده اید تا قربانی یک درام واقعی را تجربه کند. تحت طلسم شما، فرد اغوا شده احساس می کند که
از دنیای کار و مسئولیت دور شده است.

شما تا زمانی که بخواهید یا بتوانید این کار را ادامه خواهید داد، تنش را افزایش می دهید، احساسات را تحریک می کنید تا سرانجام زمان
تکمیل اغواگری فرا برسد. پس از آن، افسونگری تقریباً به ناگزیر آغاز می‌شود. رها شدن تنش با ناامیدی -هیجان و انرژی -به دنبال دارد که حتی
می‌تواند به عنوان نوعی انزجار از سوی قربانی شما به شما تحمیل شود، حتی اگر آنچه در حال رخ دادن است واقعاً طبیعی باشد. دوره احساسی
گویی یک دارو در حال از بین رفتن است و به هدف اجازه می دهد شما را همانطور که هستید ببیند -و از نقص هایی که به طور اجتناب ناپذیر وجود
دارد ناامید می شود. از طرف شما، احتمالاً شما نیز تمایل داشته اید که اهداف خود را تا حدودی ایده آل کنید، و هنگامی که خواسته شما برآورده
شد چیز ممکن است آنها را ضعیف ببینید. (بالاخره آنها به شما تسلیم شده اند.)

شما نیز ممکن است احساس ناامیدی کنید. حتی در بهترین شرایط، اکنون به جای تخیل، با واقعیت سروکار دارید و شعله های آتش به آرامی
خاموش می شوند -مگر اینکه اغوای دوم را شروع کنید.

ممکن است فکر کنید که اگر قربانی قربانی شود، هیچ یک از اینها مهم نیست. اما گاهی اوقات تلاش شما برای قطع رابطه، طلسم را برای
طرف مقابل زنده می‌کند و باعث می‌شود که او سرسختانه به شما بچسبد. نه، در هر دو جهت -فداکاری، یا ادغام شما دو نفر در یک زوج -باید
افسون زدگی را در نظر بگیرید.

هنر پشت اغواگری نیز وجود دارد.
برای جلوگیری از عوارض ناخواسته، بر تاکتیک های زیر مسلط شوید.

مبارزه با اینرسی. این احساس که کمتر تلاش می کنید اغلب برای افسون کردن قربانیانتان کافی است. با تأمل
در مورد کاری که در طول اغوا انجام دادید، آنها شما را دستکاری می‌دانند: شما در آن زمان چیزی می‌خواستید و
بنابراین روی آن کار می‌کردید، اما اکنون آنها را بدیهی می‌پذیرید.

پس از پایان اغوای اول، نشان دهید که واقعاً تمام نشده است -که می خواهید به اثبات خود ادامه دهید، توجه
خود را روی آنها متمرکز کنید، آنها را فریب دهید. این اغلب برای مسحور نگه داشتن آنها کافی است. با تمایل به
اینکه بگذارید همه چیز به راحتی و روال عادی شود، مبارزه کنید. قابلمه را هم بزنید، حتی اگر به معنی الف باشد

در یک کلام، وای بر زن با خلق و خوی بیش
از حد یکنواخت. یکنواختی او را سیر می
کند و منزجر می کند. او همیشه همان
مجسمه است، با او همیشه حق با مرد
است. او آنقدر خوب است، آنقدر مهربان
است که امتیاز دعوا کردن با او را از مرد
می گیرد و این اغلب لذت بزرگی دارد! به
جای او یک زن سرزنده، دمدمی مزاج،
مصمم، تا حدی مشخص قرار دهید، اما
همه چیز ممکن است به آنها را ضعیف
عاشق لذت تنوع را در همان شخص خواهد
یافت. مزاج نمک است، کیفیتی که از کهنه
شدن جلوی آن جلوگیری می کند.

اس

ن قراری، سگادت را در نظر بگیرید.
کینه توزی، همه غذای عشق است. تنوع
مسحور کننده؟ .

یک صلح بیش
از حد ثابت مولد یک حس کشنده است.

یکنواختی عشق را می کشد، زیرا به محض
آمیختن روح روش در امر قلبی، شور و
اشتیاق ناپدید می شود، خستگی شروع به
فرسودگی می کند، و انزجار فصل را به
پایان می رساند.

، -نینو ند لنکلوس
زندگی، نامه ها و اپیکور
فلسفه نینون دی
L'ENCLOS

Machine Translated by Google

بازگشت به ایجاد درد و عقب کشیدن. هرگز به جذابیت های فیزیکی خود تکیه نکنید. حتی زیبایی با قرار گرفتن در معرض مکرر جذابیت خود را از دست می دهد. فقط استراتژی و تلاش با اینرسی مبارزه می کند.

سن نه می‌تواند او را پژمرده کند و نه کهنه‌شده. اما او گرسنه می کند \جایی که بیشتر سیر می کند.

رمز و راز را حفظ کنید. آشنایی مرگ اغوا است. اگر هدف همه چیز را در مورد شما بداند، رابطه سطحی از آرامش را به دست می آورد اما عناصر فانتزی و اضطراب را از دست می دهد. بدون اضطراب و احساس ترس، تنش شهوانی حل می شود. به یاد داشته باشید: واقعیت فریبنده نیست.

-ویلیام شکسپیر.

آنتونی و کلئوپاترا

گوش‌های بتاتریکس شبیه صدف حلزونی او کوچک است. او می‌تواند آستان را به سرعت روشن کند. شما از خود بیرون می‌روید. شما از خود بیرون می‌روید. اما او را رها کنید. خود و خواهید جابه‌جا کنید. برای طرکه تجربه در پی خواهد آمد به گردن من افتاده است . زحمت می کشد. .

\چرا عجله کن جوان؟ کشتی شما هنوز در وسط گذر است \و بندری که من در جستجوی آن هستم دور است سبکی را . . حفظ کنید. اغواگری یک بازی است، نه موضوع مرگ و زندگی. دور \از طریق آیات من، در مرحله "پست" تمایلی به جدی گرفتن چیزها وجود خواهد داشت ، درست است، ممکن است شما یک معشوقه به دست آورده باشید، \اما و شخصا، و در مورد رفتاری که شما را خوشایند نمی کند ناله کنید. مبارزه کن که کافی نیست اگر من این را تا آنجا که ممکن است، برای آن دقیقا اثر شما نمی خواهید ایجاد کنید هنر، \او را گرفتار کن. هنر من شما نمی توانید با تنش زدن در شکایت به طرف مقابل را کنترل کنید. باید او را نگه دارید. باید برای محافظت از یک فتح، به همان اندازه که آنها را مدافعی می کند، مشکل را تشدید می کند. شما با ساختن آن ایراد. بیشتری خواهید داشت . اگر روحیه از برای سخت‌شدن و احساس کنید کمتر و آنها با کار گرفته شود با اغواگری شما از چوب و آنها مهار تو طلب و مگر یک خیال اگر هرگز نقر با نیاز این کار را سازگار و آسان کنم. هرگز سعی نکنید حمایت مورد نیاز خود را از ونوس و پسر و قربانیان تغییر دهید . در عوض، آنها را تشویق کنید که از شما پیروی کنند.

از فرسودگی آهسته خودداری کنید. اغلب، یک نفر دلسرد می شود اما شجاعت لازم برای شکستن را ندارد. در عوض، او به درون خود عقب نشینی می کند. به عنوان یک غیبت، این گام به عقب روانی ممکن است به طور ناخواسته تمایل طرف مقابل را دوباره شعله ور کند و یک چرخه ناامیدکننده از تعقیب و عقب نشینی آغاز شود.

اراتو -موز \اروتیک

با نام -اکنون برای پروژه بسیار جاه طلبانه من است \برای ارتباط چند تکنیکی که ممکن است مهار کند \آن جهانگرد جوان بی ثبات،

همه چیز به آرامی باز می شود. هنگامی که احساس ناامیدی کردید و فهمیدید که تمام شده است، بدون عذرخواهی سریع به آن پایان دهید. این فقط به هر پسر دیگری توهین می کند. جدایی سریع اغلب راحت‌تر از بین می‌رود -مثل این است که شما یک نیریوس یا هیلاس جوان مشکل وفاداری دارید، برخلاف این که احساس می‌کنید فریفته‌شده توسط آن بدها ربوده نشده است. هنگامی که شما واقعاً افسون شده اید، دیگر نایادها در راه نیستند . اما به هر حال، به عقب، پس از ترحم کاذب خود را معطوف نکنید. دلسوزانه تر است که برای جلوگیری از فرار غافلگیرانه \و پاکی خود را حفظ کنید. اگر نامناسب یا خیلی زشت به نظر می رسد، پس عمداً دختری را از خود دور کنید، بهتر است هدیه ای داشته باشید که قربانی را با رفتاری ضد اغواگرانه شعار دهید. ذهن \علاوه بر جذابیت های فیزیکی. زیبایی شکننده است، سال‌ها که می‌گذرند، جوهرش را کم می‌کنند، آن را بخور. \بنفشه و زنبق دهان زنگوله نه

\دوست داشته شدن . . عشق. .

شما باید خود را دوست داشتنی نشان دهید \ —چیزی که به تنهایی خوب به نظر می رسد \هرگز نمی توانید به دست آورید. شما ممکن است مانند هومر خوش تیپ باشید

نمونه هایی از فداکاری و ادغام

شکوفه برای همیشه، \سخت 1 در دهه ،1770 شوالیه دو بلروش خوش تیپ رابطه عاشقانه ای را آغاز کرد ...او بسیاری از او را دید؟ اما گل رز دمیده شد. پس به زودی او شروع به فرار با او کرد. توسط او غیر قابل پیش بینی وارد شده است

تو ای جوان خوش تیپ من:

Machine Translated by Google

او به سختی تلاش می کرد تا او را راضی کند و او را با توجه و مهربانی پر کرد. سرانجام نزاع متوقف شد و با گذشت روزها، دو بلروش احساس اطمینان کرد که مرتویل او را دوست دارد -تا اینکه یک روز

\بدن شما؛ زود، خیلی زود، موهای شما

که برای ملاقات آمد و متوجه شد که او در خانه نیست. پیاده و دم در به او سلام کرد و گفت که او شوالیه را به خانه مخفی شعله های آتش می برد \تو را بخر.

خاکستری می شود. \سپس ذهنی

ماندگار بسازید، این را به زیبایی خود

اضافه کنید: \به تنهایی تا آخر عمر باقی

خواهد ماند

مرتویل خارج از پاریس است. در آنجا مارکیز منتظر او بود، در حالتی که هوش خود را تیز و تازه از عشوه گری حفظ کنید: او طوری رفتار کرد که گویی این اولین تلاش آنهاست. هنرهای لیبرال را

گاوش کنید؛ شاهزاده هرگز او را تا این حد پرشور ندیده بود. او در سپیده دم بیشتر با تسلط بر یونانی ۲و همچنین لاتین رفت. اولیش بیشتر از همیشه عاشق شد، اما چند روز بعد دوباره با هم دعوا

کردند. اگر او را خواستار باشید، از آن ببرید که نظر نه تنها و سپس مرا را دیشب که دوباره با مهمانیها یا مردان دیگر تو معاشرت کنید، خوش تو تکرار می کرد این حالی او برای تمام بود او یک سلسله سادت. هیچ چیز در

خلق و خوی مانند تساهل زیرکانه کار نمی کند: سختی \تحریک می کند

. .

زن

حالا مرتویل مجبور شد چند هفته ای را در خانه روستایی خود بگذراند تا در آنجا تجارت کند. او از د بلروش دعوت کرد تا برای یک اقامت سابق به او ملحق شود، و او با خوشحالی موافقت کرد و زندگی جدیدی را که اقامت قبلی در آنجا برای رابطه آنها ایجاد کرده بود به یاد آورد. یک بار دیگر او را غافلگیر کرد: علاقه و میل او به راضی کردن او دوباره جوان شد. اما این بار مجبور نشد صبح روز بعد آنجا را ترک کند. روزها گذشت اما مرتویل او را رها نکرد. او از پذیرایی از مهمانان خودداری کرد. دنیا به آنها نفوذ نخواهد کرد. و این بار نه سردی بود و نه دعوا، فقط شادی و عشق بود. با این حال، اکنون د بل روشه کمی از مارکیز خسته شده است. او به پاریس و توپ هایی که از دست داده بود فکر کرد. یک هفته بعد به بهانه ای کاری اقامت خود را کوتاه کرد و با عجله به شهر بازگشت. به نوعی مارکیز دیگر چندان جذاب به نظر نمی رسید.

نفرت، صف های زننده ایجاد می کند. \ما

از شاهین متنفریم و

کری. از شکارچیان طبیعی. \همیشه

شکار گله ها را دوست دارند. \و او از پذیرایی

دام انسان در امان می ماند. ما خانه های

کوچک برجکی برای کبوترها می‌سازیم. \از

همه دعواها، سرزنش‌های تند زبانی دوری

کنید \-عشق حساس است، باید با کلمات

ملایم تغذیه شود.

نق زدن را به زنها و شوهرها بسپار، \اگر

خواستند بگذار آن را قانون طبیعی بدانند \

حالت خصومت دائمی. زنها با دعوا رشد

می کنند، \مهریه آنها همین است. یک

معشوقه باید همیشه بشنود \آنچه می

خواهد به او گفته شود. . \

Marquise de Merteuil، شخصیتی در رمان روابط خطرناک Choderlos de La clos، یک اغواگر تمرین شده است که هرگز اجازه نمی دهد امورش خیلی طولانی شود. د بلروش جوان و خوش تیپ است اما همین. همانطور که علاقه او به او کاهش می یابد، او تصمیم می گیرد او را به خانه مخفی بیاورد تا سعی کند چیز جدیدی را به این ماجرا تزریق کند. این برای مدتی کار می کند، اما کافی نیست. شوالیه باید خلاص شود. او سردی، عصبانیت (به امید شروع دعوا)، حتی نشان دادن علاقه به مرد دیگری را امتحان می کند. همه اینها فقط وابستگی او را تشدید می کند. او نمی تواند او را تنها بگذارد -ممکن است او انتقام بگیرد یا حتی بیشتر تلاش کند تا او را به دست آورد. او حتی شوالیه را غلبه بر توجه او، طلسم را می‌شکند. او با کنار گذاشتن الگوی متناوب گرما با سردی، در عشق ناامیدانه عمل می کند.

استفاده از لحن ملایم، زبانی که نوازش

می کند ؟

آمدی.

-OVID، TH E AR TOF LOVE،

ترجمه شده توسط پیتر گرین

روزها روز تنها با او بود. بدون جلسه برای خیال پردازی، او دیگر او را مسحور کننده نمی بیند و رابطه را قطع می کند. این هدف او در تمام مدت بود.

اگر جدایی با قربانی خیلی نامرتب یا سخت است (یا اعصاب ندارید)، بهترین کار بعدی را انجام دهید: عمداً طلسمی را که او را به شما پیوند می دهد بشکنید. دوری یا عصبانیت فقط ناامنی طرف مقابل را تحریک می کند و باعث ایجاد یک وحشت چسبیده می شود. در عوض، سعی کنید آنها را با عشق و توجه خفه کنید: خود را چسبیده و مالک باشید، ماه بر تمام اعمال و ویژگی های شخصیتی معشوق، این حس را ایجاد کنید که این محبت یکنواخت خواهد شد.

Chaleux.

آنها نیمه اول را بازی

کردند و سپس یک ساعت فاصله وجود

داشت-

ما آن را وقفه می نامیم -که در طی آن

یک بوفه افسانه ای روی یک میز طولانی

بزرگ مملو از غذاهای خوشمزه و کنیاک

وجود داشت.

Machine Translated by Google

برای همیشه با ما به یکدیگر نه رمز و راز، نه عشوه گری، نه عقب نشینی -فقط عشق بی پایان. کمتر کسی می تواند چنین تهدیدی را تحمل کند. چند هفته از آن و آنها خواهند رفت.

مردم، اشراف و خدمتگزاران، برخی دست و زانو، مشغول جستجوی چیزی روی زمین بودند. الف .2چارلز دوم پادشاه انگلستان یک آزادیخواه فداکار بود. او اصطبل دوشس را نگه می داشت، که یکی از عاشقان بود: همیشه یک معشوقه مورد علاقه اشراف وجود داشت، و شمار مهمانداران، یک زن کمتر مهم دیگر را از دست داده بود. او هوس تنوع داشت. یک شب در سال ،1668پادشاه یک شب را در تئاتر گذراند و در آنجا ازدواج ناگهانی برای یک بازیگر جوان به نام نل گوین در سر داشت. او زیبا و معصوم به نظر می رسید (در آن زمان فقط هجده سال داشت)، با درخششی دخترانه در گونه هایش، اما حملاتی که روی صحنه می خواند بسیار گستاخانه و گستاخانه بود. پادشاه که به شدت هیجان زده بود تصمیم گرفت که او را داشته باشد. پس از اجرا او را برای یک شب مشروب و شادی بیرون برد، سپس او را به تخت سلطنتی خود برد.

• از الماس های بزرگتر او .
دوشس بالاخره از دیدن مردمی که در تمام زمین به دنبال حلقه می گشتند خسته شد. او با غرور به اطراف نگاه کرد، سپس بازوی دوک را گرفت و گفت: "این هیچ معنایی ندارد. من همیشه می توانم الماس بگیرم، اما چند وقت یکبار می توانم مردی مانند دوک را پیدا کنم.

نل دختر یک ماهی فروش بود و شروع به فروش یا آنج در تئاتر کرده بود. او با همخوابی با نویسندگان و دیگر مردان تئاتر به مقام بازیگری رسید. او در این مورد شرم نداشت. (زمانی که یکی از پیاده‌روهای او با کسی که می‌گفت برای یک فاحشه کار می‌کند دعوا کرد، او با گفتن این که "من فاحشه هستم. چیز بهتری برای دعوا پیدا کنید" آن را شکست. ، اما او متولد شده بود، و یک بازیگر، و او به سختی توانست او را مورد علاقه خود قرار دهد. پس از چندین شب با «نل زیبا و شوخ»، او نزد معشوقه اصلی خود، لوئیز کروال، یک زن فرانسوی خوش‌تولد، بازگشت.

•او با دوک ناپدید شد.
گروه شروع کرد
نیمه دوم به تنهایی، و در نهایت دوک با لبخند دوباره ظاهر شد تا کنسرت را تمام کند.
الینگتون؟»

-دو ن جورج، مرد شیرین:
دوک واقعی الینگتون

کروال یک اغواگر باهوش بود. او برای به دست آوردن آن سخت بازی کرد و روشن کرد که تا زمانی که پادشاه به او قولی نداده باشد، باکرگی خود را به او نمی دهد. این نوعی تعقیب و گریز بود که چارلز از آن لذت می برد و او را دوشس پورتسموث کرد. اما به زودی طمع و سختی او روی اعصاب او تأثیر گذاشت. برای اینکه خودش را منحرف کند، به سمت نل برگشت. هر زمان که او را ملاقات می کرد، به طور سلطنتی با غذا، نوشیدنی و شوخ طبعی عالی او سرگرم می شد. پادشاه بی حوصله بود یا مالیخولیا؟ او را به نوشیدن مشروب یا قمار یا به خارج از کشور برد و در آنجا ماهیگیری را به او یاد داد. او همیشه یک سورپرایز دلپذیر در آستین خود داشت. چیزی که او بیش از همه دوست داشت، شوخ طبعی او بود، روشی که کروال پرمدعا را به سخره می گرفت. دوشس عادت داشت که هر وقت نجیب زاده ای از کشور دیگری می میرد، به عزاداری برود، گویی یکی از خویشاوندان است. نل نیز در این مواقع با لباس سیاه در قصر حاضر می‌شد و با اندوه می‌گفت که برای "چم تارتاری" یا "بوگ اورونوکو" -بستگان بزرگ خودش -سوگوار است. او در چهره خود، دوشس را به دلیل رفتارهای ساده و دلخراشش "Squintabella"و "Weeping Willow"نامید. به زودی پادشاه زمان بیشتری را با نل می گذراند تا با دوشس. زمانی که کروآل از دست رفت، نل اساساً مورد علاقه پادشاه بود که تا زمان مرگ او در سال 1685باقی ماند.

با این حال، من می دانم که مردان زمانی که این ظن را پیدا کنند که معشوقه هایشان کمتر به آن اهمیت می دهند، عاشق تر و بزرگتر می شوند.

آنها وقتی یک مرد
خودش را تنها معشوق زندگی یک زن می داند، سوت می زند و راهش را می رود. /•
باید بداند. من در بیست سال اخیر این حرفه
و اصطبل کرده ام. اگر بخواهی بدانی، تو نمی گویم یک

پیش.
معشوق ثابت، دموفانتوس معین،
رباخواری که در نزدیکی پوکیله زندگی می کند. او هرگز بیش از پنج درم به من نداده بود و خود را مرد من نشان می داد.

اما عشق او فقط سطحی بود،
کریسیس. او هرگز آه نکشید، هرگز برای
من اشک نریخت و شب را به انتظار نگذراند

تفسیر. نل گوین جاه طلب بود. او خواهان قدرت و شهرت بود، اما در قرن هفدهم تنها راهی که یک زن می‌توانست به آن‌ها دست یابد

Machine Translated by Google

همه چیز از طریق یک مرد بود -و چه کسی بهتر از پادشاه؟ اما درگیر شدن با چارلز بازی خطرناکی بود. مردی مثل او که به راحتی حوصله اش سر می رود و به تنوع نیاز دارد، از او برای پرت کردن استفاده می کند، سپس شخص دیگری را پیدا می کند.

استراتژی نل برای این مشکل ساده بود: او به پادشاه اجازه داد تا دختران دیگر خود را داشته باشد و هرگز شکایت نکرد. با این حال، هر بار که او را می دید، مطمئن می شد که او سرگرم شده و منحرف شده است. حواس او را پر از خشنودی کرد و طوری رفتار کرد که گویی موقعیت او ربطی به عشق او به او ندارد. تنوع در زنان می تواند بر اعصاب پوشیده شود و پادشاه پرمشغله را خسته کند. همه آنها خواسته های زیادی داشتند. اگر یک زن می توانست همان تنوع را فراهم کند (و نل، به عنوان یک بازیگر، می دانست چگونه نقش های مختلف را بازی کند)، یک مزیت بزرگ داشت.

نل هرگز پول نخواست، بنابراین چارلز به او ثروت داد. او هرگز نخواست که مورد علاقه باشد -چگونه می توانست؟ او یک مردم عادی بود -اما او او را به این مقام منت گذاشت.

درب من یک روز به دیدن من آمد، در خانه ام را زد، اما باز نکردم.

ببینید، من نقاش، کالیدس را در اتاقم داشتم. کالیدس ده درهم به من داده بود. دموفانتوس فحش داد و مشتش را به در زد و با فحش دادن به من رفت. چندین روز گذشت بدون اینکه من به دنبال او بفرستم. کالیدس هنوز در خانه من بود. پس از آن، دموفانتوس، که قبلاً کاملاً هیجان زده بود، وحشی شد. در را شکست، گریه کرد، مرا به اطراف کشاند، تهدید به کشتن کرد، تن پوشم را پاره کرد، و در واقع هر کاری که مرد حسود انجام می‌داد، انجام داد و سرانجام شش هزار درهم به من هدیه کرد. که در

بسیاری از اهداف شما مانند پادشاهان و ملکه ها خواهند بود، به خصوص آنهایی که به راحتی خسته می شوند. پس از پایان اغوا، آنها نه تنها در ایده آل کردن شما دچار مشکل می شوند، بلکه ممکن است به سراغ مرد یا زن دیگری بروند که ناآشنایی او هیجان انگیز و شاعرانه به نظر می رسد. با نیاز به دیگران برای منحرف کردن آنها، آنها اغلب این نیاز را از طریق تنوع برآورده می کنند. با شکایت کردن، دلسوزی به خود، یا گرفتن امتیاز، دست این خانواده های سلطنتی کسل کننده را بازی نکنید. این تنها زمانی که اغواگری تمام شود، افسون طبیعی آنها را بیشتر می کند. درعوض، کاری کنید که ببینند شما آن کسی نیستید که آنها فکر می کردند. ایفای نقش‌های جدید، شگفت‌انگیز کردن آن‌ها، تبدیل شدن به یک منبع بی‌پایان سرگرمی را به یک بازی لذت‌بخش تبدیل کنید. تقریباً غیرممکن است که در برابر شخصی که بدون هیچ گونه رشته ای لذت می برد، مقاومت کنید.

با درنظر گرفتن این مبلغ، من برای مدت هشت ماه او بودم. همسرش می گفت من او را با بعضی جادو کرده ام

پودر آن پودر جادوگر، مطمئناً، حسادت بود. به همین دلیل است که کریسیس، من به شما توصیه می کنم که با کورگی به همین ترتیب عمل کنید.

وقتی آنها با شما هستند، روح را سبک و بازیگوش نگه دارید. قسمت هایی از شخصیت خود را که به نظر آنها لذت بخش است را بازی کنید، اما هرگز اجازه ندهید احساس کنند که شما را خیلی خوب می شناسند. در پایان شما پویایی را کنترل خواهید کرد و یک پادشاه یا ملکه مغرور برده ی بد شما خواهد شد.

دادگاه، ترجمه شده توسط ALH .

3.هنگامی که آهنگساز بزرگ جاز دوک الینگتون به شهر آمد، او و گروهش همیشه جذابیت بزرگی داشتند، اما به ویژه برای خانم های آن منطقه.

البته آنها برای شنیدن موسیقی او آمده بودند، اما یک بار در آنجا توسط خود "دوک" مسحور شدند. روی صحنه، الینگتون آرام و ظریف بود و به نظر می رسید که اوقات خوبی را سپری می کند. صورتش بسیار زیبا بود و چشمان اتاق خوابش بدنام بود. (او خیلی کم می خوابید و زیر چشمانش کیسه های دائمی داشت.) پس از اجرا، زن ناگزیر او را به میز خود دعوت می کرد، دیگری مخفیانه وارد رختکن او می شد و دیگری در راه خروج به او نزدیک می شد. دوک اشاره کرد که در دسترس است و وقتی دست زنی را می بوسید، چشمان او و او برای لحظه ای به هم می رسند. گاهی اوقات به او نشان می داد که به او علاقه دارد و نگاهش در مقابل می گفت که او بیش از حد آماده است.

جینتا درباره گیون گفت : «همسر کسی است که تمام عمر به او خیره می‌شود، اما اگر زیبا باشد، می‌تواند به آرامی این، با زنان زیبا مانند مناظر زیباست: اگر کسی همیشه به آنها نگاه کند، به زودی از جذابیت آنها خسته می شود. این را می توانم از روی تجربه خودم قضاوت کنم.

It is impossible for a beautiful woman to be a mere spectator.

گاهی چشمانش اولین کسانی بودند که حرف می زدند. تعداد کمی از زنان می توانند در برابر این نگاه مقاومت کنند، حتی خوشبخت ترین آنها.

در حالی که موسیقی شب هنوز در گوشش می پیچید، زن در اتاق هتل الینگتون ظاهر شد. او یک کت و شلوار شیک می پوشید -او

یک سال بعد، وقتی او برای دیدن یکی از دوستانش به لندن رفت، هنوز تحت تأثیر زیبایی آن مکان قرار گرفتم و دست هایم را با آن کف زدم.

Machine Translated by Google

گفتم: «اگر فقط یک پیانو داشتم و وقت کافی برای تمرین و نواختن داشتم، می‌توانستم شاعری شیک و بی ادب را به اینجا بیاورم، زن را نابود می‌دید. برای نشان دادن این تئاتر عالی به او، ادامه‌ای دلپذیر از نمایشی که او به تازگی شاهد آن بوده است: «تعجب!» - با این حال، پس از اینکه داشتم و وقتی تمام شد و الینگتون مجبور شد شهر را ترک کند، به او می‌داد که به صحنه خیره شود. از صبح تا شب، یک هدیه متفکرانه. او اینطور به نظر می‌رسید که تنها چیزی که او را به جزایر بی‌شمار از او دور می‌کرد، گردش او بود. چند هفته بعد، زن ممکن است بوی ناخوشایندی از آهنگ جدید الینگتون را در رادیو بشنود، یا اشعار که نشان می‌دهد او در جلبک دریایی بوده است، اما جایی که در ماسوپاما پوینت می‌گویند. اگر او دوباره از آن منطقه عبور می‌کرد، راهی پیدا می‌کرد که به او می‌داد که به بداخلاق شود. قبل از اینکه آنجا باشد، و الینگتون اغلب این رابطه را تجدید می‌کرد، حتی برای یک شب.

می دانستم که به همه اجازه داده ام

زمانی در دهه ،1940دو زن جوان از آلاباما به شیکاگو آمدند تا در یک رقص دبیوتانت شرکت کنند. الینگتون و گروهش سرگرمی های سرگرم کننده بودند. او نوازنده مورد علاقه زنان بود و بعد از نمایش از او امضا خواستند. او آنقدر جذاب و جذاب بود که یکی از دخترها از خود پرسید که در چه هتلی اقامت دارد. با پوزخند بزرگی به آنها گفت. دخترها هتل را عوض کردند و بعداً همان روز با الینگتون تماس گرفتند و او را برای نوشیدنی به اتاق خود دعوت کردند. او قبول کرد. آنها نگلیژهای زیبایی می پوشیدند که تازه خریده بودند. وقتی الینگتون آمد، کاملاً طبیعی رفتار کرد، گویی سلام گرمی که به او دادند کاملاً عادی بود. وقتی یکی از زن‌های جوان فکری به ذهنش رسید، هر سه به اتاق خواب رفتند: مادرش الینگتون را می‌پرستید. حالا مجبور شد با او تماس بگیرد و الینگتون را به تلفن بگذارد. الینگتون به هیچ وجه با این پیشنهاد مخالفت نکرد. چند دقیقه ای با مادر تلفنی صحبت کرد و از دختر جذابی که بزرگ کرده بود تعریف و تمجید کرد و به او گفت که نگران نباش، او به خوبی از دختر مراقبت می کند. دختر دوباره با تلفن تماس گرفت و گفت: "ما خوب هستیم زیرا با آقای الینگتون هستیم و او یک جنتلمن عالی است." به محض اینکه تلفن را قطع کرد، سه نفر به شیطنت هایی که شروع کرده بودند، ادامه دادند. برای این دو دختر، بعداً یک شب لذت بی گناه اما فراموش نشدنی به نظر می رسید.

شکوفه های گیلاس در پراکندگی شیوگاما؛ صبح زیاد خوابیدم و دلتنگ برف سحر شدم

کوه کینکا؛ ماه غروب در ناگانه یا اوشیما چندان تحت تأثیر قرار نگرفتم. و در آخر چند سنگریزه سفید و سیاه در یارو برداشتم و با چند بچه غرق در بازی شش موساشی شدم.

-ایهارا سایکاکو، زندگی یک زن عاشق، ترجمه ایوان موریس

مردان زنانی را که بیش از حد دوست دارند تحقیر می کنند و نابخردانه

-لوسیان، دیالوگ ها از درباریان، DBY ALHرا ترجمه کنید.

گاهی اوقات چندین نفر از این معشوقه های دور افتاده در یک کنسرت ظاهر می شدند. الینگتون بالا می رفت و هر کدام از آنها را چهار بار می بوسید (عادتی که او برای همین معضل طراحی کرده بود). و هر یک از آنها احساس می کرد که او برای شما بود که چه چیزی شما را به او وابسته می کند. او در زمان بدست آوردن عمیق تر کرد. آنها می گویند که می توان آن را در تفسیر خاص افزایش داد. دوک الینگتون دو علاقه داشت: موسیقی و زنان. با تبدیل آن به یک تجارت نادر و دشوار برای دو نفر، به هم مرتبط بودند. امور بی‌پایان او الهام‌بخشی همیشگی برای عاشقانش بود تا به هر موسیقی توجه کنند . او همچنین با آنها به گونه ای رفتار می کرد که گویی تئاتر هستند، یک اثر هنری در دیگران ، برای خود بزرگتر . زمانی که زمان جدایی فرا می رسید، او همیشه با سختی نمایش دادن و دریافت تماس مشترک، آن را مدیریت می کرد. یک سخن هوشمندانه و یک هدیه باعث می شود که به نظر می رسد که برای تسلیت شما از ترک شهر حفظ می کند. اگر کسی شبیه به شما باشد، یک شب، اما یک لحظه اوج در زندگی زن بود. و مراقبت او از یک معشوق در عین حال به شدت آزادانه است که احساس گناه را غیرممکن می کند. افکار مادر یا ترس از شریک زندگی

Machine Translated by Google

خشم هنگام برانگیختن ممکن است برای مدت نامحدود سخت شود. وقتی حسادت واقعی یکی از عاشقان را به خود مشغول کند، دوباره تجربه عشق افزایش می یابد، زیرا حسادت را پرورش دهنده عشق می گویند. در واقع، حتی اگر عاشق نه با حسادت واقعی، بلکه با سوء ظن حقیر تحت ستم قرار گیرد، عشق همیشه به دلیل آن افزایش می یابد و با نیروی خود قدرتمندتر می شود.

شوهر این توهم را از بین نمی برد. الینگتون هرگز در مورد اشتهای خود برای زنان دفاعی یا عذرخواهی نکرد. این طبیعت او بود و هرگز تقصیر زن نبود که او خیانت کرد. و اگر او نمی توانست به همسران خود کمک کند، چگونه می تواند او را مسئول بداند؟ کینه توزی از چنین مردی یا شکایت از رفتار او غیرممکن بود.

الینگتون یک خرچنگ زیبایی شناس بود، نوعی که وسواس او نسبت به زنان تنها با تنوع بی پایان ارضا می شود. گربه زنی یک مرد معمولی در نهایت او را در آب گرم فرو می برد، اما خرچنگ زیبایی به ندرت احساسات زشت را برمی انگیزد. بعد از اینکه زنی را اغوا می کند، نه یکپارچگی وجود دارد و نه قربانی. او آنها را آویزان و امیدوار نگه می دارد. طلسم روز بعد شکسته نمی شود، زیرا شن کش زیبایی، جدایی را به تجربه ای دلپذیر و حتی زیبا تبدیل می کند. طلسمی که الینگتون بر روی یک زن انداخت هرگز از بین نرفت.

کاپلانوس -آندریاس

در مورد عشق، ترجمه شده

توسط PG WALSH

درس ساده است: لحظات پس از اغوا و جدایی را در همان کلید قبلی، بلند، زیباشناسانه و دلپذیر نگه دارید. اگر به خاطر رفتار بی‌عقل خود گناهکار نباشید، برای طرف مقابل احساس خشم یا رنجش سخت است. اغوا یک بازی سبک دل است که در آن تمام انرژی خود را در لحظه سرمایه گذاری می کنید. جدایی باید سبک و شیک باشد: این کار، مسافرت، برخی مسئولیت های ترسناک است که شما را فرا می خواند. یک تجربه به یاد ماندنی ایجاد کنید و سپس ادامه دهید، و قربانی شما به احتمال زیاد اغوای لذت بخش را به یاد می آورد نه جدایی. شما هیچ دشمنی نخواهید داشت و حرمسرای مادام العمری از عاشقان خواهید داشت که وقتی اینقدر تمایل دارید می توانید به آنها بازگردید.

شما آتشی را دیده‌اید که می‌سوزد

هیچ، تاجی از خاکستر کم رنگ می روید \ بر روی اخگرهای پنهانش (با این حال پاشیدن گوگرد \آیا برای روشن کردن دوباره شعله کافی است)؟ \پس با دل. از فقدان نگرانی می‌ترسد، \برای برانگیختن عشق به محرکی تیز نیاز دارد. \او را بگیر

.4در سال ،1899فریدا فون ریشتهوفن، بارونس بیست ساله، با مردی انگلیسی به نام ارنست ویکلی، استاد دانشگاه نتینگهام ازدواج کرد و خیلی زود به نقش همسر پروفسور نشست. ویکلی با او خوب رفتار کرد، اما او از زندگی آرام آنها و عشق ولرم او خسته شد. در سفرهای خود به آلمان، او چند رابطه عاشقانه داشت، اما این چیزی نبود که او می‌خواست، و بنابراین او به وفاداری و مراقبت از سه فرزندشان بازگشت.

نگران شماست، شور و اشتیاق او را دوباره گرم کنید، \رازهای گناهکارتان را به او بگویید، مراقب سفید شدن او باشید. \سه بار

خوش شانس آن مرد، حساب گذشته، \چه کسی می تواند دختر بیچاره مجروح را وادار کند \خودش را بخاطر او شکنجه کند، صدایش را از دست بدهد، رنگ پریده شود، وقتی خبر ناخوشایندی می رسد از حال برود.

یک روز در سال ،1912دیوید هربرت لارنس، دانش‌آموز سابق ویکلی، از خانه این زوج بازدید کرد. لارنس، نویسنده ای مبارز، خواستار مشاوره حرفه ای استاد بود. او هنوز خانه نبود، بنابراین فریدا از او پذیرایی کرد. او هرگز مرد جوانی به این شدت را ندیده بود. او از جوانی فقیر خود، ناتوانی اش در درک زنان صحبت کرد. و او با دقت به شکایات خود او توجه کرد. او حتی او را به خاطر چای بدی که برایش درست کرده بود سرزنش کرد -به نوعی، با وجود اینکه او یک بارونس بود، این او را هیجان زده کرد.

او آه، کاش من آن باشم که موهایش را پاره می کند

در خشم او، کسی که \گونه‌های نرمش را با ناخن‌هایش می‌کند، \که او را می‌بیند، چشمانی خیره‌کننده، از میان بارانی از اشک. بدون او، \هر طور که می خواهد تلاش کند، او نمی تواند زندگی کند! \تا کی (شاید بپرسید) باید او را رها کنید که او را اشتباه ناله کند؟ اندکی \در حالی که مبادا خشم نیرو بگیرد \با تعلل. تا آن زمان باید هق هق او را در سراسر خود داشته باشید

لارنس برای دیدارهای بعدی برگشت، اما اکنون برای دیدن فریدا، نه ویکلی.
یک روز به او اعتراف کرد که عمیقاً عاشق او شده است. او به احساسات مشابه اعتراف کرد و به آنها پیشنهاد داد که یک نقطه آزمایش پیدا کنند. در عوض، لارنس از خودش یک پیشنهاد داشت: فردا شوهرت را رها کن -او را برای من بگذار. بچه ها چطور؟ فریدا پرسید. لارنس پاسخ داد اگر بچه ها مهمتر از عشق ما هستند، پس با آنها بمان. اما اگر در عرض چند روز با من فرار نکنی، هرگز مرا نخواهی دید

Machine Translated by Google

قفسه سینه، بازوهایت را دور گردنش محکم کرده است. ۱شما صلح می خواهید؟ او را ببوسید، با دختر در حالی که گریه می کند عشق بازی کنید ۱ -این تنها راه برای از بین بردن روحیه عصبانی او است.

هنر عشق، ،OVID-
ترجمه شده توسط پیتر گرین

از نو. برای فریدا انتخاب وحشتناک بود. او اصلاً به شوهرش اهمیت نمی داد، اما بچه ها همان چیزی بودند که او برایش زندگی می کرد. با این حال، چند روز بعد، او به پیشنهاد لارنس تسلیم شد. او چگونه می‌توانست در برابر مردی که حاضر بود این همه درخواست کند و چنین قماری بکند، مقاومت کند؟ اگر او نپذیرفت همیشه تعجب می کرد، زیرا چنین مردی فقط یک بار از زندگی شما می گذرد.

این زوج انگلستان را ترک کردند و راهی آلمان شدند. فریدا گاهی می‌گفت چقدر دلش برای بچه‌هایش تنگ شده است، اما لارنس حوصله‌اش را نداشت: او می‌گفت هر لحظه می‌توانی پیش آنها برگردی، اما اگر ماندی، به عقب نگاه نکن. او را به یک سفر سخت کوهنوردی در کوه های آلپ برد. یک بارونس، او هرگز چنین سختی را تجربه نکرده بود، اما لارنس قاطع بود: اگر دو نفر عاشق هستند، چرا آرامش مهم است؟

در سال ،1914فریدا و لارنس با هم ازدواج کردند، اما در سال‌های بعد همین الگو تکرار شد. او را به خاطر تنبلی، دلتنگی برای فرزندانش، خانه داری بدش سرزنش می کرد. او را با پول بسیار کم به سفرهای دور دنیا می برد و هرگز اجازه نمی داد آرام بگیرد، اگرچه این بهترین آرزویش بود. جنگیدند و جنگیدند. یک بار در نیومکزیکو، در مقابل دوستانش، سر او فریاد زد: "سیگار کثیف را از دهانت بیرون بیاور! و دیگر آن شکم چاق خود را بیرون نکش!" او پاسخ داد : "بهتر است این صحبت را متوقف کنید وگرنه من در مورد چیزهای شما می گویم." (او یاد گرفته بود که داروی خودش را به او بچشاند.) هر دو بیرون رفتند.

دوستان آنها تماشا می کردند، نگران بودند که ممکن است به خشونت تبدیل شود. آنها از دید ناپدید شدند تا لحظاتی بعد دوباره ظاهر شوند، دست در دست، خندیدن و ماه بر روی یکدیگر. این نگران‌کننده‌ترین چیز در مورد کرسی‌های قانون بود: آنها سال‌ها متاهل بودند و اغلب مانند تازه‌ازدواج‌های شیفته رفتار می‌کردند.

تفسیر. زمانی که لارنس برای اولین بار فریدا را ملاقات کرد، فوراً متوجه شد که نقطه ضعف او چیست: او احساس می کرد در یک رابطه ی تحقیرکننده و یک زندگی متنعم به دام افتاده است. شوهرش، مانند بسیاری از شوهران، مهربان بود، اما هرگز به او توجه کافی نداشت. او هوس بازی درام و ماجراجویی داشت، اما تنبل تر از آن بود که خودش آن را به دست آورد. درام و ماجراجویی همان چیزی بود که لارنس ارائه می کرد. به جای اینکه احساس کند در دام افتاده است، او این آزادی را داشت که هر لحظه او را ترک کند. به جای اینکه او را نادیده بگیرد، مدام از او انتقاد می کرد –حداقل حواسش بود و هرگز او را بدیهی نمی دانست. به جای آسایش و کسالت، ماجراجویی و عاشقانه به او داد. دعواهایی که او با فرکانس تشریفاتی انتخاب کرد، همچنین درام بی وقفه و فضایی برای آشتی قدرتمند را تضمین کرد. او حس ترس را در او الهام بخشید، که او را از تعادل خارج می کرد، هرگز کاملاً از او مطمئن نبود. در نتیجه، این رابطه هرگز کهنه نشد. مدام خودش را تجدید می کرد.

اگر به دنبال یکپارچگی هستید، اغواگری هرگز نباید متوقف شود. در غیر این صورت بی حوصلگی وارد می شود. و بهترین راه برای ادامه روند اغلب تزریق درام متناوب است. این می تواند دردناک باشد - باز کردن زخم های قدیمی، تحریک حسادت، کمی کناره گیری. (این رفتار را با انتقادهای آزاردهنده یا زمخت اشتباه نگیرید -این درد استراتژیک است و برای از بین بردن الگوهای سفت و سخت طراحی شده است.) از طرف دیگر می تواند خوشایند نیز باشد: فکر کنید

Machine Translated by Google

ثابت کردن دوباره خود، توجه به جزئیات کوچک زیبا، ایجاد وسوسه های جدید. در واقع باید این دو جنبه را با هم ترکیب کنید، زیرا درد یا لذت زیاد اغوا کننده نخواهد بود. شما اولین دوکشن را تکرار نمی کنید، زیرا هدف قبلاً تسلیم شده است. شما صرفاً تکان‌های کوچک، زنگ‌های بیدارباش کوچکی را ارائه می‌دهید که دو چیز را نشان می‌دهند: شما دست از تلاش برنداشته‌اید، و آنها نمی‌توانند شما را بدیهی بگیرند. تکان کوچک زهر کهنه را برمی انگیزد، اخگرها را به جریان می اندازد، موقتاً شما را به آغاز باز می گرداند، زمانی که درگیری شما طراوت و تنش دلپذیری داشت.

به یاد داشته باشید: آسایش و امنیت مرگ اغوا است. یک سفر مشترک با کمی سختی، بیشتر از هدایای گران قیمت و تجملات، به ایجاد پیوند عمیق کمک می کند. حق جوان است که در مسائل عشقی به راحتی اهمیت نمی دهد و وقتی به آن احساس برگردید، جرقه جوانی دوباره شعله ور می شود.

.5در سال ،1652نیکوکار مشهور فرانسوی، نینون دو لِانکلوس، با مارکی دو ویارسو آشنا شد و عاشق او شد. نینون یک آزادیخواه بود. فلسفه و لذت برای او مهمتر از عشق بود. اما مارکیز احساسات جدیدی برانگیخت: او آنقدر جسور بود، آنقدر تند که برای یک بار در زندگی اش اجازه داد کمی کنترل خود را از دست بدهد. مارکیز مالکیت داشت، ویژگی ای که معمولاً از آن متنفر بود. اما در او طبیعی و تقریباً جذاب به نظر می رسید: او به سادگی نمی توانست به خودش کمک کند. و بنابراین نینون شرایط او را پذیرفت: هیچ مرد دیگری در زندگی او وجود نداشت. او به نوبه خود به او گفت که هیچ پول یا هدیه ای از او نمی پذیرد. این در مورد عشق بود، نه چیز دیگری.

او خانه ای روبروی او در پاریس اجاره کرد و هر روز همدیگر را می دیدند.
یک روز بعدازظهر مارکی ناگهان وارد خانه شد و او را متهم کرد که معشوقه دیگری دارد. سوء ظن او بی اساس، اتهامات او پوچ بود، و او به او گفت. این او را راضی نکرد و او به بیرون هجوم آورد. روز بعد نینون خبری دریافت کرد که به شدت بیمار شده است. او عمیقا نگران بود. به عنوان یک توسل ناامیدانه، نشانه عشق و تسلیم او، تصمیم گرفت موهای بلند زیبای خود را که به آن شهرت داشت کوتاه کند و برای او بفرستد. این ژست جواب داد، مارکیز بهبود یافت، و آنها با شور و شوق بیشتری رابطه خود را از سر گرفتند. دوستان و عاشقان سابق از تبدیل ناگهانی او به زن فداکار شکایت کردند، اما او اهمیتی نداد -او خوشحال بود.

حالا نینون پیشنهاد داد که با هم بروند. مارکی که مردی متاهل بود، نتوانست او را به قصر خود ببرد، اما یکی از دوستان خود را در کشور به عنوان پناهگاهی برای عاشقان عرضه کرد. هفته ها تبدیل به ماه شد و اقامت کم آنها به ماه عسل طولانی تبدیل شد. با این حال، به آهستگی، نینون این احساس را داشت که چیزی اشتباه است: مارکیز بیشتر شبیه یک شوهر رفتار می کند. اگرچه او مانند قبل پرشور بود، اما چنان با اعتماد به نفس به نظر می رسید، گویی حقوق و امتیازات خاصی دارد که هیچ مرد دیگری نمی توانست انتظارش را داشته باشد. مالکیتی که زمانی او را مجذوب خود کرده بود شروع به ظالمانه نمود. ذهن او را هم تحریک نکرد. او می‌توانست مردان دیگر و به همان اندازه خوش‌تیپ‌ها را وادار کند که او را بدون آن همه حسادت از نظر جسمی ارضا کنند.

Machine Translated by Google

به محض اینکه متوجه شد، نینون وقت تلف نکرد. او به مرکویس گفت که در حال بازگشت به پاریس است و این برای همیشه تمام شده است. او با احساس بسیار التماس کرد و از او درخواست کرد -چگونه او می تواند اینقدر بی عاطفه باشد؟ اگرچه نینون جابجا شد، اما محکم بود. توضیحات فقط اوضاع را بدتر می کند. او به پاریس بازگشت و زندگی یک اطلسی را از سر گرفت.

خروج ناگهانی او ظاهراً مارکی را تکان داد، اما ظاهراً نه خیلی بد، زیرا چند ماه بعد به او خبر رسید که عاشق زن دیگری شده است.

تفسیر. یک زن اغلب ماه ها را صرف تفکر در مورد تغییرات ظریف در رفتار معشوق خود می کند. او ممکن است شکایت کند یا عصبانی شود. او حتی ممکن است خودش را سرزنش کند. زیر بار شکایات او، مرد ممکن است برای مدتی تغییر کند، اما سوء تفاهم‌های پویایی زشت و بی‌پایانی در پی خواهد داشت. هدف همه اینها چیست؟ وقتی افسون شدی واقعا خیلی دیر شده است. نینون می‌توانست تلاش کند بفهمد که چه چیزی او را ناراضی کرده است -قیافه‌های خوب که حالا او را خسته می‌کرد، فقدان تحریک ذهنی، احساس بدیهی بودن. اما چرا برای کشف آن وقت تلف می کنیم؟ طلسم شکسته شد، بنابراین او ادامه داد. او به خود زحمت نداد که توضیح دهد، نگران احساسات دو ویارسو باشد تا همه چیز را برای او نرم و آسان کند. او به سادگی رفت. کسی که به نظر می رسد بسیار با ملاحظه نسبت به دیگری، که سعی می کند اوضاع را اصلاح کند یا بهانه بیاورد، واقعاً ترسو است. مهربانی در چنین مسائلی می تواند نسبتاً بی رحمانه باشد. مارکیز می توانست همه چیز را به گردن طبیعت بی عاطفه و بی ثبات معشوقه اش بیندازد. غرور و غرور او در تدبیر، او به راحتی می‌توانست به سراغ یک رابطه دیگر رفته و او را پشت سر بگذارد.

مرگ طولانی و طولانی یک رابطه نه تنها باعث درد بیهوده شریک زندگی شما می شود، بلکه عواقب طولانی مدتی برای شما نیز به همراه خواهد داشت و در آینده شما را بداخلاق تر می کند و شما را با احساس گناه سنگین می کند.
هرگز احساس گناه نکنید، حتی اگر هم اغواگر و هم کسی بودید که اکنون احساس افسون کرده اید. تقصیر تو نیست. هیچ چیز نمی تواند برای همیشه دوام بیاورد. شما برای قربانیان خود لذت آفریدید و آنها را از رکود بیرون کشیدید. اگر یک استراحت سریع انجام دهید، در درازمدت از آن قدردانی خواهند کرد. هر چه بیشتر عذرخواهی کنید، بیشتر به غرور آنها توهین می کنید و احساسات منفی را برمی انگیزید که سال ها طنین انداز می شود. آنها را از توضیحات نابخردانه ای که فقط مسائل را پیچیده می کند، در امان بگذارید. قربانی باید قربانی شود نه شکنجه.

.6پس از پانزده سال تحت حاکمیت ناپلئون بناپارت، فرانسوی ها خسته شدند. جنگ های بسیار زیاد، درام بیش از حد. هنگامی که ناپلئون در سال 1814شکست خورد و در جزیره البا زندانی شد، فرانسوی ها بیش از حد آماده صلح و آرامش بودند. بوربن ها -خانواده سلطنتی که با انقلاب 1789خلع شد- به قدرت بازگشتند. پادشاه لویی هجدهم بود. او چاق، کسل کننده و پر زرق و برق بود، اما حداقل وجود داشت

صلح
سپس، در فوریه ،1815خبر فرار چشمگیر ناپلئون از البا با هفت کشتی کوچک و هزار مرد به فرانسه رسید. او

Machine Translated by Google

می‌توانست به آمریکا برود، از اول شروع کند، اما در عوض آنقدر دیوانه بود که در کن فرود آمد. داشت به چی فکر می کرد؟ هزار نفر در برابر تمام ارتش فرانسه؟ او با لشکر ژولیده خود به سمت گرنوبل حرکت کرد. حداقل باید شجاعت او، عشق سیری ناپذیر او به شکوه و فرانسه را تحسین کرد.

سپس دهقانان فرانسوی نیز از دیدن امپراتور سابق خود طلسم شدند. این مرد پس از همه، زمین های زیادی را بین آنها تقسیم کرده بود، که پادشاه جدید در تلاش بود آن را پس بگیرد. آنها با دیدن معیارهای عقاب معروف او، احیای نمادهای انقلاب، غمگین شدند.

مزارع خود را ترک کردند و به راهپیمایی او پیوستند. در خارج از گرنوبل، اولین سربازی که پادشاه برای توقف ناپلئون فرستاد، با او روبرو شد.
ناپلئون پیاده شد و پیاده به سمت آنها رفت. "سربازان سپاه پنجم ارتش!" او فریاد زد. "مگر من را نمی شناسی؟ اگر در بین شما یکی است که می خواهد امپراتور خود را بکشد، بگذارید جلو بیاید و این کار را انجام دهد. من اینجا هستم!" او شنل خاکستری خود را باز کرد و از آنها دعوت کرد که هدف بگیرند.

لحظه ای سکوت برقرار شد و سپس از هر طرف صدای فریادهای "Vive l'Empereur!" در یک حرکت، تعداد ارتش ناپلئون دو برابر شد.
راهپیمایی ادامه یافت. سربازان بیشتری با به یاد آوردن جلالی که او به آنها داده بود، سمت خود را تغییر دادند. شهر لیون بدون جنگ سقوط کرد. ژنرال‌هایی با ارتش‌های بزرگ‌تر برای متوقف کردن او اعزام شدند، اما مشاهده ناپلئون در راس نیروهایش برای آنها تجربه‌ای بسیار احساسی بود و آنها وفاداری خود را تغییر دادند. شاه لویی از فرانسه گریخت و در این روند از سلطنت کناره گیری کرد. در 20مارس، ناپلئون دوباره وارد پاریس شد و به کاخی که تنها سیزده ماه قبل از آن ترک کرده بود، بازگشت -همه اینها بدون نیاز به شلیک یک گلوله.

دهقانان و سربازان ناپلئون را در آغوش گرفته بودند، اما پاریسی ها، به ویژه کسانی که در دولت او خدمت کرده بودند، کمتر مشتاق بودند.
آنها از طوفانی که او می آورد می ترسیدند. ناپلئون صد روز بر کشور حکومت کرد تا اینکه متحدان و دشمنانش از درون او را شکست دادند. این بار او را به جزیره دورافتاده سنت هلنا فرستادند، جایی که قرار بود بمیرد.

تفسیر. ناپلئون همیشه فرانسه و ارتشش را مانند تاری می‌پنداشت که می‌توان آن را اغوا کرد. همانطور که ژنرال دو سیگور درباره ناپلئون می نویسد: "در لحظات قدرت متعالی، او دیگر مانند یک مرد فرمان نمی دهد، بلکه مانند یک زن عمل می کند." در مورد فرارش از البا، او یک ژست جسورانه و غافلگیرکننده را برنامه ریزی کرد که ملتی را خسته می کند. او بازگشت خود را به فرانسه در میان مردمی آغاز کرد که بیشترین استقبال را از او داشتند: دهقانانی که به او احترام می گذاشتند. او نمادهایی را احیا کرد -رنگهای انقلابی، معیارهای عقاب -که احساسات قدیمی را برانگیخت. او خود را در رأس ارتش خود قرار داد و به سربازان سابقش جرأت داد تا به او شلیک کنند. راهپیمایی در پاریس که او را به قدرت بازگرداند، تئاتری ناب بود که در هر مرحله از راه برای تأثیرات احساسی محاسبه شده بود. این عشق سابق چه تضادی را در برابر شاهی که اکنون بر آنها حکومت می کرد ارائه می کرد.

دومین اغوای ناپلئون از فرانسه، یک اغوای کلاسیک و طبق مراحل معمول نبود، بلکه یک اغوای مجدد بود. بر اساس احساسات قدیمی ساخته شده بود

Machine Translated by Google

و عشق قدیمی را زنده کرد. هنگامی که یک شخص (یا یک ملت) را اغوا کردید، تقریباً همیشه یک آرامش وجود دارد، یک ناامیدی جزئی، که گاهی منجر به جدایی می شود. با این حال، به طرز شگفت آوری آسان است که دوباره همان هدف را اغوا کنید. احساسات قدیمی هرگز از بین نمی روند، آنها خفته هستند و در یک لحظه می توانید هدف خود را غافلگیر کنید.

لذتی نادر است که بتوانی گذشته و جوانی خود را دوباره احساس کنی، احساسات قدیمی را احساس کنی.
مانند ناپلئون، به اغوای مجدد خود یک استعداد دراماتیک اضافه کنید: تصاویر قدیمی، نمادها، عباراتی که خاطره را تحریک می کنند را احیا کنید.
مانند فرانسوی ها، اهداف شما تمایل دارند زشتی جدایی را فراموش کنند و فقط چیزهای خوب را به خاطر بسپارند. شما باید این اغوای دوم را جسورانه و سریع انجام دهید و به اهداف خود فرصتی برای تأمل یا تعجب ندهید.
مانند ناپلئون، در تضاد با معشوق فعلی خود بازی کنید و رفتار او را در مقایسه ترسو و خجالتی جلوه دهید.

همه پذیرای یک اغوای مجدد نخواهند بود و برخی لحظات نامناسب خواهند بود. وقتی ناپلئون از البا برگشت، پاریسی‌ها برای او بسیار پیچیده بودند و می‌توانستند او را درست ببینند. برخلاف دهقانان جنوب، آنها از قبل او را به خوبی می شناختند. و ورود مجدد او خیلی زود انجام شد، آنها بسیار فرسوده شده بودند. اگر می‌خواهید کسی را دوباره اغوا کنید، کسی را انتخاب کنید که شما را به خوبی نمی‌شناسد، خاطراتش از شما پاک‌تر است، ذاتاً کمتر مشکوک است و از شرایط کنونی ناراضی است. همچنین، ممکن است بخواهید اجازه دهید مدتی بگذرد.

زمان درخشش شما را باز می گرداند و عیوب شما را محو می کند. هرگز جدایی یا فداکاری را نهایی نبینید. با کمی درام و برنامه ریزی، می توان قربانی را در کوتاه ترین زمان پس گرفت.

نماد: Em

برس، بقایای آتش در

صبح بعد اخگرها به حال خود رها می شوند

آرام آرام از بین می رود آتش را به شانس و شانس نگذارید

عناصر. برای خاموش کردنش، خفه کردنش، خفه کردنش، چیزی بهش نده

تغذیه در برای بازگرداندن آن به زندگی، آن را بادبزنید، آن را تقویت کنید تا شعله ور شود

دوباره فقط توجه و هوشیاری مداوم شما آن را روشن نگه می دارد.

Machine Translated by Google

واژگونی

برای اینکه یک شخص را مسحور نگه دارید، باید دوباره او را فریب دهید

بی وقفه اما شما می توانید اجازه دهید کمی آشنایی به شما راه پیدا کند. هدف می خواهد احساس کند که شما را می شناسد. رمز و راز بیش از حد باعث ایجاد شک می شود. همچنین برای شما که باید آن را حفظ کنید خسته کننده خواهد بود. نکته این است که کاملاً ناآشنا باقی بمانید، بلکه در مواردی، قربانیان را از خود راضی نگه دارید و آنها را غافلگیر کنید، همانطور که در گذشته آنها را غافلگیر کردید. این کار را درست انجام دهید و آن‌ها این حس لذت‌بخش را خواهند داشت که دائماً در حال کسب اطلاعات بیشتر در مورد شما هستند -اما هرگز بیش از حد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

پیوست اول

محیط اغوا کننده / زمان اغوا کننده

در se

duction، vicشما

زمان باید کم کم بیاد

برای احساس تغییر درونی

تحت تأثیر شما، آنها

دفاع خود را پایین بیاورند و احساس آزادی کنند

متفاوت عمل کن، برای متفاوت بودن

فرزند پسر. مکان ها، محیط های خاص،

و تجربیات به شما کمک زیادی خواهد کرد

تلاش شما برای تغییر و تبدیل

اغوا کرد. فضاهایی با تئاتر،

کیفیت بالا -مجلل، پر زرق و برق

سطوح، یک روح بازیگوش -یک شناور ایجاد کنید

مورچه، احساس کودکانه که کار را سخت می کند

تا قربانی درست فکر کند. cre

یک حس تغییر یافته از زمان دارای یک

اثر مشابه -به یاد ماندنی، سرگیجه آور

لحظاتی که برجسته، حال و هوای

جشنواره و نمایش شما باید بسازید

قربانیان شما این وجود را احساس می کنند

با شما به آنها تفاوت می دهد

تجربه گرم از

بودن در واقعیت

جهان

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

زمان و مکان جشنواره

قرن‌ها پیش، زندگی در بیشتر فرهنگ‌ها مملو از کار و روال بود.

سی

اما در لحظات خاصی از سال، این زندگی با جشنواره قطع می شد. در طول این فستیوال ها -ساتورنالیاهای روم باستان، جشن های میپل در اروپا، گلخانه های بزرگ سرخپوستان چینوک -کار در مزارع یا بازار متوقف شد. کل قبیله یا شهر در یک فضای مقدس که برای جشنواره اختصاص داده شده بود جمع می شدند. با برکناری موقت از مسئولیت و مسئولیت، به افراد مجوز فعالیت داده شد. آن‌ها ماسک‌ها یا لباس‌هایی می‌پوشیدند که به آنها هویت‌های دیگری می‌بخشید، گاهی اوقات هویت شخصیت‌های قدرتمندی که اسطوره‌های بزرگ فرهنگ خود را بازسازی می‌کنند. این جشنواره رهایی فوق العاده از بار زندگی روزمره بود. این حس افراد را نسبت به زمان تغییر داد و لحظاتی را به ارمغان آورد که در آن از خود خارج شدند.

به نظر می رسید زمان از حرکت ایستاده بود. چیزی شبیه به این تجربه را هنوز می توان در کارناوال های بزرگ بازمانده جهان یافت.

این جشنواره نمایانگر وقفه ای در زندگی روزمره یک فرد بود، تجربه ای کاملاً متفاوت از روال. در سطحی صمیمی تر، این گونه است که باید فریفتگی های خود را تصور کنید. با پیشرفت فرآیند، اهداف شما تفاوت اساسی با زندگی روزمره را تجربه می کنند -آزادی از کار یا مسئولیت. در لذت و بازی غوطه ور می شوند، می توانند متفاوت عمل کنند، می توانند به شخص دیگری تبدیل شوند، گویی که نقاب زده اند. زمانی که با آنها می گذرانید به آنها اختصاص داده شده است نه چیز دیگری. به جای چرخش معمول کار و استراحت، لحظات بزرگ و دراماتیکی را به آنها هدیه می دهید. شما آنها را به مکان‌هایی می‌آورید که برخلاف مکان‌هایی که در زندگی روزمره می‌بینند –مکان‌های نمایشی و برجسته. محیط فیزیکی به شدت بر خلق و خوی افراد تأثیر می گذارد. مکانی که به لذت و بازی اختصاص داده شده است، افکار لذت و بازی را القا می کند. هنگامی که قربانیان شما به وظایف خود و به دنیای واقعی باز می گردند، تضاد را به شدت احساس می کنند و شروع به هوس کردن مکان دیگری می کنند که شما آنها را به آن کشانده اید. چیزی که شما اساساً خلق می کنید زمان و مکان جشنواره است، لحظاتی که دنیای واقعی متوقف می شود و فانتزی حاکم می شود. فرهنگ ما دیگر چنین تجربیاتی را فراهم نمی کند و مردم مشتاق آن هستند. به همین دلیل است که تقریباً همه منتظر هستند تا اغوا شوند و اگر درست بازی کنید در آغوش شما خواهند افتاد.

موارد زیر مولفه های کلیدی برای بازتولید زمان و مکان جشنواره هستند:

جلوه های تئاتری ایجاد کنید. تئاتر حس دنیایی مجزا و جادویی را ایجاد می کند. گریم بازیگران، دکورهای ساختگی اما جذاب، کمی غیر واقعی

Machine Translated by Google

لباس‌ها -این جلوه‌های بصری بالا، همراه با داستان نمایش، توهم ایجاد می‌کند. برای ایجاد این اثر در زندگی واقعی، باید لباس‌ها، آرایش و نگرش خود را طوری بسازید که ظاهری بازیگوش، مصنوعی و جذاب داشته باشید -احساسی که برای لذت بردن مخاطب خود لباس پوشیده‌اید. این جلوه الهه مانند مارلن دیتریش یا جلوه جذاب شیک پوشی مانند Beau Brum melاست. رویارویی شما با اهدافتان نیز باید حس درام داشته باشد که از طریق تنظیماتی که انتخاب می کنید و از طریق اقدامات شما به دست می آید. هدف نباید بداند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. از طریق پیچ و تاب هایی که به پایان خوش می انجامد تعلیق ایجاد کنید. شما در حال اجرا هستید هنگامی که اهداف شما با شما روبرو می شوند، آنها به این احساس مبهم بودن در یک نمایش باز می گردند. هر دوی شما هیجان ماسک زدن، بازی کردن نقشی متفاوت از نقشی که زندگیتان برایتان تعیین کرده است را دارید.

از زبان بصری لذت استفاده کنید. انواع خاصی از محرک های بصری نشان می دهد که شما در دنیای واقعی نیستید. شما می خواهید از تصاویری که دارای عمق هستند، که ممکن است افکار یا احساس گناه را برانگیزند، اجتناب کنید. در عوض، باید در محیط هایی کار کنید که همه سطحی هستند، پر از اشیاء درخشان، آینه ها، حوضچه های آب، بازی مداوم نور. بار حسی بیش از حد این فضاها احساسی سرمست کننده و شناور ایجاد می کند. هرچه مصنوعی تر، بهتر است. به اهداف خود دنیایی بازیگوش نشان دهید، پر از مناظر و صداهایی که کودک یا کودک درون آنها را هیجان زده می کند. تجمل گرایی -این حس که پول خرج شده یا حتی هدر رفته است -به این احساس می افزاید که دنیای واقعی وظیفه و اخلاق رانده شده است. اسمش را اثر فاحشه خانه بگذارید.

آن را شلوغ یا نزدیک نگه دارید. افرادی که دور هم جمع می شوند دمای روانی را به سطح گرمخانه افزایش می دهند. جشنواره ها و کارناوال ها به احساس مسری که یک جمعیت ایجاد می کند بستگی دارد. گاهی اوقات هدف خود را به چنین محیط هایی بیاورید تا قدرت دفاعی عادی آنها را کاهش دهید. به همین ترتیب، هر نوع موقعیتی که افراد را برای مدت طولانی در یک فضای کوچک گرد هم می آورد، برای اغواگری بسیار مساعد است. برای سال‌ها، زیگموند فروید یک اصطبل کوچک و تنگ از شاگردان داشت که در سخنرانی‌های خصوصی او شرکت می‌کردند و در تعداد شگفت‌انگیزی از روابط عاشقانه شرکت داشتند. یا گروه را به محیطی شلوغ و جشنواره مانند هدایت کنید یا در یک دنیای بسته به دنبال اهداف بگردید.

جلوه های عرفانی بسازید. تأثیرات معنوی یا عرفانی ذهن افراد را از واقعیت منحرف می کند و باعث می شود که آنها احساس تعالی و سرخوشی کنند. از اینجا فقط یک گام کوچک به سوی لذت جسمانی است. از هر وسیله ای که در دست دارید استفاده کنید -کتاب های طالع بینی، تصاویر فرشته ای، موسیقی با صدای عرفانی از فرهنگ های دور. فرانتس مسمر، شارلاتان بزرگ اتریشی قرن هجدهم، سالن‌هایش را پر از موسیقی چنگ، عطر عودهای عجیب و غریب و صدای مردانه‌ای بود که در اتاقی دور می‌خواند. روی دیوارها شیشه های رنگی گذاشت و

Machine Translated by Google

آینه. افراد فریبنده او احساس آرامش می‌کردند، سرحال می‌شدند، و وقتی در اتاقی می‌نشستند که از آهن‌ربا برای قدرت شفابخشی خود استفاده می‌کرد، احساس می‌کردند که نوعی سوزن سوزن شدن از بدن به بدن دیگر منتقل می‌شود. هر چیز مبهم عرفانی به مسدود کردن دنیای واقعی کمک می کند و حرکت از معنوی به امر جنسی آسان است.

احساس آنها را از زمان -سرعت و جوانی -تحریف کنید. زمان جشنواره نوعی سرعت و جنون دارد که به مردم احساس سرزندگی بیشتری می دهد. اغوا باید ضربان قلب را تندتر کند تا فرد اغوا شده گذر زمان را از دست بدهد. آنها را به مکان های فعالیت و حرکت مداوم ببرید. با آنها به نوعی سفر با هم سفر کنید و ذهن آنها را با دیدن مناظر جدید منحرف کنید.

جوانی ممکن است محو شود و ناپدید شود، اما اغواگری بدون توجه به سن افراد درگیر، احساس جوان بودن را به ارمغان می آورد. و جوانی بیشتر انرژی است.
سرعت اغوا باید در یک لحظه خاص افزایش یابد و یک اثر چرخشی در ذهن ایجاد کند. جای تعجب نیست که کازانووا بیشتر اغواگری های خود را در توپ ها انجام می داد، یا اینکه والس ابزار ترجیحی بسیاری از چنگک زن های قرن نوزدهمی بود.

لحظه ها را خلق کنید. زندگی روزمره سختی است که در آن همان اعمال بی انتها تکرار می شود. از سوی دیگر، جشنواره را به‌عنوان لحظه‌ای به یاد می‌آوریم که همه چیز دگرگون شد -زمانی که کمی ابدیت و اسطوره وارد زندگی ما شد. اغوای شما باید چنین اوج هایی داشته باشد، لحظاتی که اتفاقی دراماتیک می افتد و زمان به گونه ای متفاوت تجربه می شود.

شما باید چنین لحظاتی را به اهداف خود بدهید، چه با اجرای اغواگری در مکانی -کارناوال، تئاتر -جایی که به طور طبیعی رخ می دهد یا خودتان آنها را خلق کنید، با اقدامات نمایشی که احساسات قوی را برمی انگیزد. آن لحظات باید فراغت و لذت خالص باشد -هیچ فکر کاری یا اخلاقی نمی تواند دخالت کند. مادام دو پومپادور، معشوقه پادشاه لویی پانزدهم، مجبور بود هر چند ماه یک بار معشوق خود را که به راحتی خسته می شد، دوباره اغوا کند. او که به شدت خلاق بود، مهمانی‌ها، توپ‌ها، بازی‌ها و یک تئاتر کوچک در Ver Sailleابداع کرد. اغوا شده در اموری از این دست لذت می برد و تلاش شما را برای منحرف کردن و مسحور کردن آنها احساس می کند.

صحنه هایی از زمان و مکان اغوا کننده

.1در حوالی سال ،1710مرد جوانی که پدرش یک دلال شراب مرفه در اوزاکای ژاپن بود، بیش از پیش خود را در رویاپردازی دید.
شب و روز برای پدرش کار می کرد و بار زندگی خانوادگی و همه وظایف آن ظلم بود. مانند هر مرد جوانی، او در مورد مناطق تفریحی شهر شنیده بود -محله هایی که قوانین معمولی سختگیرانه شوگونات را می توان زیر پا گذاشت. اینجا بود که می توانستید ukiyoرا بیابید ، «دنیای شناور» لذت های گذرا، جایی که بازیگران و مهربانان

Machine Translated by Google

sansحکومت کرد. این همان چیزی بود که مرد جوان در مورد آن خیال پردازی می کرد. با صرف زمان، او توانست عصری را بیابد که بدون توجه از آن خارج شود.
او مستقیماً به سمت بخش تفریحی حرکت کرد.
این مجموعه‌ای از ساختمان‌ها بود -رستوران‌ها، کلوپ‌های منحصربه‌فرد، چای‌خانه‌ها -که با شکوه و رنگ‌شان از بقیه شهر متمایز بودند. لحظه ای که مرد جوان وارد آن شد، فهمید که در دنیای دیگری است. بازیگران با کیمونوهای رنگ‌آمیزی در خیابان‌ها پرسه می‌زدند.

آنها چنان آداب و نگرش هایی داشتند که انگار هنوز روی صحنه هستند. خیابان ها پر از انرژی. سرعتش سریع بود فانوس‌های روشن در مقابل شب خودنمایی می‌کردند، همانطور که پوسترهای رنگارنگ تئاتر کابوکی در آن نزدیکی بود.
زن ها هوای کاملاً متفاوتی در موردشان داشتند. آنها با وقاحت به او خیره شدند و با آزادی یک مرد رفتار کردند. چشمش به آناگاتا افتاد ، یکی از مردانی که نقش های زن را در تئاتر بازی می کرد -مردی زیباتر از بسیاری از زنانی که دیده بود و رهگذران با او مانند خانواده سلطنتی رفتار می کردند.

مرد جوان مردان جوان دیگری مانند خودش را دید که وارد یک چایخانه می‌شوند، پس آنها را تعقیب کرد. در اینجا بالاترین طبقه اجباری، تایوهای بزرگ ، تجارت خود را انجام می‌دادند. چند دقیقه بعد از نشستن مرد جوان، سروصدا و شلوغی به گوشش رسید و از پله ها پایین آمدند چند تایو که نوازندگان و شوخی ها به دنبالشان آمدند. ابروهای زنان تراشیده شده بود و با یک خط مشکی ضخیم قرار داده شد. موهای آن‌ها به صورت کاملاً جمع شده بود و او هرگز به این زیبایی کیمونو ندیده بود. به نظر می‌رسید که تایوها روی زمین شناور بودند و از انواع مختلف پله‌ها (پیشنهادی، خزنده، محتاطانه و غیره) استفاده می‌کردند، بسته به اینکه به چه کسی نزدیک می‌شدند و چه چیزی می‌خواستند با او ارتباط برقرار کنند .
آنها مرد جوان را نادیده گرفتند. او نمی دانست چگونه آنها را دعوت کند، اما متوجه شد که برخی از پیرمردها روشی برای شوخی با آنها داشتند که یک زبان خاص خود بود. شراب شروع به جاری شدن کرد، موسیقی پخش شد و در نهایت برخی از کرت سان های سطح پایین وارد شدند. در آن زمان زبان مرد جوان شل شد. این زنان خصمانه بسیار دوستانه تر بودند و مرد جوان شروع به از دست دادن تمام حس زمان کرد.

بعداً موفق شد به خانه برود و فقط صبح روز بعد متوجه شد که چقدر پول خرج کرده است. اگر پدر متوجه شد . .
با این حال چند هفته بعد او برگشت. او مانند صدها پسر از این قبیل در ژاپن که داستان‌هایشان ادبیات آن دوره را پر کرده بود، در مسیر هدر دادن ثروت پدرش در «دنیای شناور» بود.

اغواگری دنیای دیگری است که قربانیان خود را وارد آن می کنید. مانند ،ukiyoبه جدایی شدید از دنیای روزمره بستگی دارد. وقتی قربانیان شما در حضور شما هستند، دنیای بیرون -با اخلاقیاتش، کدها و مسئولیت هایش -از بین می رود. هر چیزی مجاز است، به ویژه هر چیزی که معمولاً سرکوب می شود. مکالمه سبک تر است و بیشتر به شما پیشنهاد می کند. لباس‌ها و مکان‌ها حسی از تئاتر دارند. مجوز وجود دارد که متفاوت عمل کنید، شخص دیگری باشید، بدون هیچ گونه سنگینی یا قضاوت. این یک نوع "جهان شناور" روانی متمرکز است که شما برای دیگران ایجاد می کنید و اعتیاد آور می شود. هنگامی که شما را ترک می کنند و به روال خود باز می گردند، دوچندان از آنچه از دست داده اند آگاه هستند. لحظه

Machine Translated by Google

آنها هوس جوی هستند که شما ایجاد کرده اید، اغواگری کامل شده است. همانطور که در دنیای شناور، پول باید هدر رود. سخاوت و تجمل دست به دست هم دادن محیطی فریبنده.

.2در اوایل دهه 1960شروع شد: مردم به استودیوی اندی وارهول در نیویورک می‌آمدند، فضا را غرق می‌کردند و مدتی می‌ماندند. سپس در سال ،1963این هنرمند به فضای جدید منهتن نقل مکان کرد و یکی از اعضای هیئت همراه او برخی از دیوارها و ستون ها را با فویل قلع پوشاند و یک دیوار آجری و چیزهای دیگر را نقره ای رنگ کرد. یک کاناپه لحاف قرمز در وسط، پنج عدد آب نبات پلاستیکی با ارتفاع یک پا، یک صفحه گردان که با آینه های ریز می درخشید و بالش های نقره ای پر از هلیوم که در هوا شناور بودند، مجموعه را کامل کردند. اکنون فضای Lشکل به عنوان The Factoryشناخته شد و صحنه ای شروع به توسعه کرد. افراد بیشتر و بیشتری شروع به حضور کردند -اندی استدلال کرد چرا در را باز نگذاریم و هر چه ممکن است بیاید. در طول روز، در حالی که اندی روی نقاشی‌ها و فیلم‌هایش کار می‌کرد، مردم دور هم جمع می‌شدند -بازیگران، قاچاقچیان، فروشندگان مواد مخدر، و هنرمندان دیگر. و آسانسور تمام شب به ناله ادامه می داد، زیرا مردم زیبا شروع به تبدیل مکان به خانه خود کردند. اینجا ممکن است مونتگومری کلیفت باشد که خودش یک نوشیدنی می خورد. در آنجا، یک جوان اجتماعی زیبا که با یک درگ کوئین و یک متصدی موزه چت می کند.

آنها مدام به داخل سرازیر می شدند، همه آنها جوان و لباس پوشیده بودند. اندی یک بار به یکی از دوستانش گفت، مثل یکی از آن برنامه های کودکانه در تلویزیون بود، جایی که مهمانان مدام در مهمانی بی پایان شرکت می کنند و همیشه سرگرمی های جدیدی وجود دارد. و این در واقع همان چیزی بود که به نظر می رسید -بدون اینکه هیچ اتفاق جدی رخ ندهد، فقط صحبت های زیاد و معاشقه و پخش شدن لامپ های فلش و ژست بی پایان، گویی همه در یک فیلم هستند. متصدی موزه مانند یک نوجوان شروع به قهقهه زدن می کرد و فرد اجتماعی مانند یک قلاب به اطراف می چرخید.

تا نیمه شب همه با هم جمع می شدند. به سختی می توانستی حرکت کنی. گروه می آمد، نمایش نور شروع می شد، و همه چیز در جهتی جدید، وحشی تر و وحشی تر پیش می رفت. به نحوی جمعیت در نقطه‌ای متفرق می‌شد، سپس بعد از ظهر همه چیز دوباره شروع می‌شد، زیرا همراهان قطره‌ای به عقب برمی‌گشتند. به ندرت کسی به کارخانه رفت

یک بار.

همیشه ظالمانه است که مجبور شوید به همان شیوه رفتار کنید، همان نقش خسته کننده ای را بازی کنید که کار یا وظیفه بر شما تحمیل می کند. مردم در آرزوی مکان یا لحظه ای هستند که بتوانند ماسک بزنند، متفاوت عمل کنند، شخص دیگری باشند. به همین دلیل است که ما بازیگران را ستایش می کنیم: آنها آزادی و بازیگوشی را در رابطه با نفس خود دارند که ما دوست داریم داشته باشیم. هر محیطی که فرصتی برای ایفای نقشی متفاوت، بازیگر بودن را ارائه دهد، بسیار اغواکننده است. این می تواند محیطی باشد که شما ایجاد می کنید، مانند .The Factoryیا جایی که هدف خود را می گیرید. در چنین محیط هایی شما به سادگی نمی توانید حالت تدافعی داشته باشید. فضای بازی، این حس که هر چیزی مجاز است (به جز جدیت)، هر نوع واکنشی را از بین می برد. حضور در چنین مکانی تبدیل به یک ماده مخدر می شود. برای ایجاد دوباره اثر، استعاره وارهول از تلویزیون کودکان را به خاطر بسپارید

Machine Translated by Google

نشان می دهد. همه چیز را سبک و بازیگوش، پر از حواس پرتی، سر و صدا، رنگ و کمی آشفتگی نگه دارید. بدون وزن، مسئولیت یا قضاوت. جایی برای گم کردن خودت

.3در سال 1746دختری هفده ساله به نام کریستینا به همراه عمویش که کشیش بود در جستجوی شوهر به شهر ونیز ایتالیا آمده بود. کریستینا اهل یک روستای کوچک بود اما جهیزیه قابل توجهی برای ارائه داشت. مردان ونیزی که مایل به ازدواج با او بودند، اما او را راضی نکردند. بنابراین پس از دو هفته جستجوی بیهوده، او و عمویش آماده بازگشت به روستای خود شدند. آنها در تله کابین خود نشسته بودند و قصد داشتند شهر را ترک کنند که کریستینا مرد جوانی را دید که لباس شیک پوشیده بود به سمت آنها می رفت.

"یک دوست خوش تیپ وجود دارد!" به عمویش گفت "کاش او با ما در قایق بود." آقا نمی توانست این را بشنود، با این حال نزدیک شد، مقداری پول به گوندولیار داد و در کنار کریستینا نشست که بسیار خوشحال شد. او خود را ژاک کازانووا معرفی کرد. وقتی کشیش رفتار دوستانه‌اش را به او تعارف کرد، کازانووا پاسخ داد: "شاید من نمی‌بایست اینقدر دوستانه رفتار می‌کردم، پدر بزرگوارم، اگر به زیبایی خواهرزاده‌ات توجه نمی‌کردم."

کریستینا به او گفت که چرا به ونیز آمده‌اند و چرا می‌روند. کازانووا خندید و او را سرزنش کرد -یک مرد نمی تواند پس از دیدن دختری برای چند روز تصمیم بگیرد که با او ازدواج کند. او باید بیشتر در مورد شخصیت او بداند. حداقل شش ماه طول می کشد. او خودش به دنبال همسری می‌گشت و به او توضیح داد که چرا از دخترانی که ملاقات کرده بود ناامید شده است، همانطور که دخترها از مردان ناامید شده بودند. به نظر می رسید کازانووا مقصدی ندارد. او به سادگی آنها را همراهی کرد و کریستینا را در تمام طول مسیر با گفتگوی شوخ‌آمیز سرگرم کرد. هنگامی که گوندولا به لبه ونیز رسید، کازانووا یک کالسکه به شهر نزدیک ترویزو کرایه کرد و از آنها دعوت کرد تا به او بپیوندند. از آنجا می‌توانستند یک صندلی به روستای خود برسند. عمو قبول کرد و در راه کالسکه آنها، کازانووا بازوی خود را به کریستینا داد. پرسید که معشوقه اش اگر آنها را ببیند چه می گوید؟ او پاسخ داد: "من هیچ معشوقه ای ندارم، و دیگر هرگز نخواهم داشت، زیرا هرگز دختر زیبایی مانند شما پیدا نخواهم کرد -نه، نه در ونیز." سخنان او به سرش رفت و آن را پر از افکار عجیب و غریب کرد و او شروع به صحبت و رفتار کرد که برای او تازگی داشت و تقریباً گستاخ شد. او به کازانووا گفت: چه حیف که او نتوانست شش ماه در ونیز بماند تا با یک دختر آشنا شود. او بدون تردید از او خواست تا در آن دوره در ونیز هزینه های او را بپردازد.

در کالسکه سواری این پیشنهاد را در ذهنش رد کرد و یک بار در ترویزو عمویش را به تنهایی گرفت و از او التماس کرد که خودش به دهکده برگردد و چند روز دیگر برای او برگردد. او عاشق کازانووا بود. او می خواست او را بهتر بشناسد. او یک جنتلمن کامل بود که می شد به او اعتماد کرد. عمو قبول کرد که هر طور که می خواهد عمل کند.

روز بعد کازانووا هرگز کنارش را ترک نکرد. در ذات او کوچکترین نشانه ای از اختلاف وجود نداشت. آنها روز را به پرسه زدن در شهر، خرید و گفتگو سپری کردند. او را عصر به یک نمایش برد

Machine Translated by Google

و بعد از آن به کازینو، یک دومینو و یک ماسک برای او تهیه کرد. او به او پول داد تا قمار کند و او برنده شد. تا زمانی که عمو به ترویزو بازگشت، او برنامه های ازدواج خود را فراموش کرده بود -تنها چیزی که می توانست به آن فکر کند شش ماهی بود که با کازانووا سپری می کرد. اما او با عمویش به روستای خود برگشت و منتظر ماند تا کازانووا از او دیدن کند.

او چند هفته بعد ظاهر شد و جوانی خوش تیپ به نام چارلز را با خود آورد. تنها با کریستینا، کازانووا وضعیت را توضیح داد: چارلز واجد شرایط ترین لیسانس در ونیز بود، مردی که می توانست شوهری بسیار بهتر از او داشته باشد. کریستینا به کازانووا پذیرفته شد

که او هم شک داشت. او خیلی هیجان انگیز بود، او را مجبور کرده بود به چیزهای دیگری غیر از ازدواج فکر کند، چیزهایی که از آنها خجالت می کشید. شاید برای بهتر شدن بود. او از او برای یافتن همسرش تشکر کرد.
طی چند روز بعد چارلز از او خواستگاری کرد و آنها چند هفته بعد ازدواج کردند. با این حال، فانتزی و جذابیت کازانووا برای همیشه در ذهن او باقی ماند.

کازانووا نمی توانست ازدواج کند -این برخلاف هر چیزی در طبیعت او بود. اما زور زدن به یک دختر جوان نیز خلاف طبیعت او بود. بهتر است او را با یک تصویر فانتزی کامل رها کنید تا اینکه زندگی او را خراب کنید. علاوه بر این، او بیش از هر چیز از خواستگاری و معاشقه لذت می برد.

کازانووا به یک زن جوان فانتزی نهایی را عرضه کرد. در حالی که او در مدار او بود، هر لحظه را به او اختصاص داد. او هرگز به کار اشاره نکرد و اجازه نمی داد هیچ جزئیات خسته کننده و پیش پا افتاده ای در فانتزی اختلال ایجاد کند. و او تئاتر بزرگی را اضافه کرد. او دیدنی ترین لباس ها را پوشید، پر از جواهرات درخشان. او او را به شگفت‌انگیزترین سرگرمی‌ها هدایت کرد -کارناوال‌ها، توپ‌های نقاب‌دار، کازینوها، سفرهای بدون مقصد. او استاد بزرگی در خلق زمان و محیط فریبنده بود.

کازانووا مدلی است که باید آرزویش را داشت. در حالی که در حضور شما اهداف شما باید تغییر را حس کنند. زمان ریتم متفاوتی دارد -آنها به سختی متوجه گذر آن می شوند. آنها این احساس را دارند که همه چیز برایشان متوقف شده است، درست همانطور که تمام فعالیت های عادی در یک جشنواره متوقف می شود. لذت‌های بیهوده‌ای که برایشان فراهم می‌کنید مسری هستند -یکی به دیگری منجر می‌شود و به دیگری، تا زمانی که برای برگشتن خیلی دیر شده باشد.

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

ضمیمه B

اغوای نرم: چگونه بفروشیم

هر چیزی برای توده ها

هر چه کمتر به نظر می رسید

فروش چیزی -از جمله خودتان -بهتر است. توسط باشد

اگر در زمین شما خیلی واضح باشد، شک و ظن ایجاد خواهید کرد. شما نیز خسته خواهید شد

مخاطب شما، گناهی نابخشودنی در عوض، رویکرد خود را نرم، فریبنده و

موذی. نرم: غیر مستقیم باشد. اخبار و رویدادهایی را برای رسانه‌ها ایجاد کنید تا آنها را انتخاب کنند و مطالب خود را پخش کنید

به گونه ای نام ببرید که خود به خود به نظر برسد، نه سخت یا حساب شده. اغوا کننده: آن را سرگرم کننده نگه دارید.

نام و تصویر شما غرق در تداعی های مثبت است. شما در حال فروش لذت و پارگی هستید

iseموذیانه: با استفاده از تصاویری که در ذهن باقی می مانند، ناخودآگاه را هدف قرار دهید

پیام شما در تصاویر آنچه را که می فروشید به عنوان بخشی از یک محصول جدید قاب بندی کنید

روند، و تبدیل به یکی خواهد شد. تقریبا غیر ممکن است

در برابر اغوای نرم مقاومت کنید

Machine Translated by Google

Machine Translated by Google

فروش نرم

اس

آموزش شکل نهایی قدرت است. کسانی که تسلیم آن می شوند این کار را می کنند
با کمال میل و خوشحالی به ندرت از طرف آنها نارضایتی وجود دارد. آنها
هر نوع دستکاری شما را ببخشید زیرا شما مطمئناً برای آنها التماس کرده اید، یک کالای کمیاب در جهان. با وجود چنین قدرتی که در دستان شماست، چرا در تسخیر یک مرد یا زن توقف کنید؟ یک جمعیت، یک رأی‌دهی، یک ملت را می‌توان به سادگی با به‌کارگیری تاکتیک‌هایی که در سطح یک فرد بسیار خوب عمل می‌کند، تحت سلطه شما قرار داد. تنها تفاوت در هدف است –نه رابطه جنسی، بلکه تأثیر، رأی، توجه مردم –و میزان تنش. وقتی بعد از رابطه جنسی هستید، عمداً اضطراب، درد، پیچ و تاب ایجاد می کنید. اغواگری در سطح جرم، پراکنده تر و نرم تر است. با ایجاد یک تیتراژ ثابت، توده ها را با آنچه ارائه می دهید مجذوب می کنید. آنها به شما توجه می کنند زیرا انجام این کار خوشایند است.

بگذارید بگوییم هدف شما این است که خود را بفروشید -به عنوان یک شخصیت، یک طراح روند، یک نامزد برای پست. دو راه وجود دارد: فروش سخت (رویکرد مستقیم) و فروش نرم (رویکرد غیر مستقیم). در فروش سخت، شما به طور مستقیم و قوی ادعای خود را بیان می کنید و توضیح می دهید که چرا استعدادها، ایده ها و پیام سیاسی شما بر استعدادهای دیگران برتری دارد. شما دستاوردهای خود را تبلیغ می‌کنید، آمار را نقل‌قول می‌کنید، نظرات متخصصان را ارائه می‌دهید، حتی تا آنجا پیش می‌روید که اگر مخاطب پیام شما را نادیده بگیرد، کمی ترس ایجاد می‌کنید. این رویکرد کمی تهاجمی است و ممکن است عواقب ناخواسته ای داشته باشد: برخی افراد در مقابل پیام شما مقاومت می کنند، حتی اگر آنچه شما می گویید درست باشد. دیگران احساس خواهند کرد که شما آنها را دستکاری می کنید -چه کسانی می توانند به کارشناسان و آمار اعتماد کنند و چرا اینقدر تلاش می کنید؟ شما همچنین اعصاب مردم را خرد خواهید کرد و گوش دادن به آنها ناخوشایند می شود. در دنیایی که نمی‌توانید بدون فروش به تعداد زیاد موفق شوید، رویکرد مستقیم شما را راه دوری نخواهد برد.

از سوی دیگر، فروش نرم پتانسیل جذب میلیون‌ها دلار را دارد، زیرا سرگرم‌کننده است، برای گوش‌ها ملایم است و می‌تواند بدون آزار دادن افراد تکرار شود. این تکنیک توسط شارلاتان های بزرگ اروپای قرن هفدهم ابداع شد. برای فروش اکسیرها و معجون های کیمیاگری خود، ابتدا نمایشی را اجرا می کردند -دلقک ها، موسیقی، کارهای معمولی وودویل -که هیچ ربطی به آنچه می فروختند نداشت. جمعیتی تشکیل می‌شد و در حالی که تماشاگران می‌خندیدند و آرام می‌گرفتند، شارلاتان روی صحنه می‌آمد و به طور مختصر و دراماتیک درباره تأثیرات معجزه‌آسا اکسیر صحبت می‌کرد. با تقویت این تکنیک، شارلاتان ها دریافتند که به جای فروش چند ده بطری از داروی مشکوک، ناگهان تعداد زیادی یا حتی صدها بطری می فروشند.

Machine Translated by Google

در قرن‌ها پس از آن، تبلیغات‌گران، تبلیغ‌کنندگان، استراتژیست‌های سیاسی و دیگران این روش را به اوج جدیدی رسانده‌اند، اما اصول اولیه فروش نرم ثابت باقی مانده است. ابتدا با ایجاد یک فضای مثبت در اطراف نام یا پیام خود لذت ببرید. احساس گرمی و آرامش را القا کنید. به نظر نمی‌رسد هرگز چیزی را نمی‌فروشید -که به نظر دستکاری‌کننده و مشکوک به نظر می‌رسد. در عوض، اجازه دهید ارزش سرگرمی و احساسات خوب در مرکز صحنه قرار گیرند و فروش را از درب کناری پنهان کنید. و در آن فروش، به نظر نمی رسد که شما خود یا ایده یا نامزد خاصی را بفروشید. شما در حال فروش یک سبک زندگی، یک روحیه خوب، یک حس ماجراجویی، یک احساس تنبلی، یا یک شورش منظم هستید.

در اینجا برخی از اجزای کلیدی فروش نرم آورده شده است.

ظاهر به عنوان خبر، هرگز به عنوان تبلیغات. برداشت های اولیه بسیار مهم است. اگر مخاطبان شما برای اولین بار شما را در چارچوب یک تبلیغ یا کالای تبلیغاتی ببینند، فوراً به انبوه تبلیغات دیگر ملحق می شوید که فریاد جلب توجه می کنند -و همه می دانند که تبلیغات دستکاری های هنرمندانه و نوعی فریب هستند. بنابراین، برای اولین حضورتان در انظار عمومی، رویدادی بسازید، نوعی موقعیت جلب توجه که رسانه‌ها «ناخواسته» آن را به‌گونه‌ای که گویی خبری است، دریافت کنند. مردم بیشتر به چیزی که به عنوان خبر پخش می شود توجه می کنند -به نظر واقعی تر می رسد. شما ناگهان از همه چیز متمایز می شوید، حتی برای یک لحظه -اما آن لحظه اعتبار بیشتری نسبت به ساعت ها زمان تبلیغات دارد. نکته کلیدی این است که ارک ها جزئیات را به طور کامل پخش کنند و داستانی با تاثیر و حرکت چشمگیر، تنش و وضوح خلق کنند. رسانه ها روزها آن را پوشش خواهند داد. هدف واقعی خود را -فروش خود -به هر قیمتی پنهان کنید.

احساسات اولیه را بهم بزنید. هرگز پیام خود را از طریق استدلال منطقی و مستقیم تبلیغ نکنید. که از طرف مخاطب شما تلاش می کند و توجه آن را جلب نمی کند. هدف قلب باشد نه سر کلمات و تصاویر خود را طوری طراحی کنید که احساسات اولیه را تحریک کند -شهوت، میهن پرستی، ارزش های خانوادگی. هنگامی که آنها را به فکر خانواده، فرزندان و آینده خود واداشته اید، جلب توجه و جلب توجه مردم آسان تر است. آن‌ها احساس می‌کنند که برانگیخته شده‌اند. اکنون توجه آنها و فضایی برای القای پیام واقعی خود دارید. روزها بعد مخاطب نام شما را به خاطر می آورد و به یاد آوردن نام شما نیمی از بازی است. به طور مشابه، راه هایی برای احاطه کردن خود با آهنرباهای عاطفی پیدا کنید -قهرمانان جنگ، کودکان، مقدسین، حیوانات کوچک، هر آنچه که لازم است.

کاری کنید که ظاهرتان این تداعی‌های مثبت عاطفی را به ذهن بیاورد و حضور بیشتری به شما بدهد. هرگز اجازه ندهید این تداعی ها برای شما تعریف یا ایجاد شوند و هرگز آنها را به شانس نسپارید.

رسانه را به پیام تبدیل کنید. به فرم پیام خود بیشتر از محتوا توجه کنید. تصاویر بیشتر از کلمات اغوا کننده هستند، و با رنگ های آرامش بخش، پس زمینه مناسب، پیشنهاد سرعت

Machine Translated by Google

یا حرکت -در واقع باید پیام واقعی شما باشد. مخاطب ممکن است به طور سطحی روی محتوا یا اخلاقی که شما تبلیغ می‌کنید تمرکز کند، اما آنها واقعاً تصاویر بصری را جذب می‌کنند، که بیشتر از هر کلمه یا بیان موعظه‌ای در زیر پوست او می‌مانند. تصاویر شما باید اثر هیپنوتیزمی داشته باشند. آنها باید احساس شادی یا ناراحتی در افراد ایجاد کنند، بسته به آنچه می خواهید انجام دهید. و هر چه بیشتر با نشانه های بصری حواسشان پرت شود، درست فکر کردن یا دیدن دستکاری های شما برایشان سخت تر خواهد بود .

به زبان هدف صحبت کنید -خوش اخلاق باشید. به هر قیمتی شده از برتری نسبت به مخاطبان خودداری کنید. هر نشانه ای از خودپسندی، استفاده از کلمات یا ایده های پیچیده، استناد به آمار بیش از حد -همه اینها کشنده است. در عوض، خود را با اهدافتان برابر و با آنها رابطه صمیمی نشان دهید. شما آنها را درک می کنید، روح و زبان آنها را به اشتراک می گذارید. اگر مردم نسبت به دستکاری تبلیغ کنندگان و سیاستمداران بدبین هستند، از بدبینی آنها برای اهداف خود سوء استفاده کنید. خود را به عنوان یکی از مردمی، زگیل و همه نشان دهید. با فاش کردن ترفندهای تجارت نشان دهید که با شک و تردید مخاطبان خود شریک هستید. تبلیغات خود را تا حد امکان در خانه و حداقل انجام دهید، به طوری که رقبای شما در مقایسه پیچیده و بداخلاق به نظر برسند.

صداقت انتخابی و ضعف استراتژیک شما باعث می شود مردم به شما اعتماد کنند.
شما دوست مخاطب هستید، یک دوست صمیمی. روحیه آنها را وارد کنید و آنها آرام می شوند و به شما گوش می دهند.

یک واکنش زنجیره ای را شروع کنید -همه در حال انجام آن هستند. افرادی که به نظر می‌رسد مورد علاقه دیگران هستند، بلافاصله برای اهداف خود فریبنده‌تر می‌شوند. این را به اغوای نرم اعمال کنید. شما باید طوری رفتار کنید که انگار قبلاً انبوه مردم را هیجان زده کرده اید. رفتار شما به یک پیشگویی خودشکوفایی تبدیل خواهد شد. به نظر می رسد که در پیشتاز یک روند یا سبک زندگی هستید و عموم مردم از ترس عقب ماندن شما را به دام می اندازند. تصویر خود را با لوگو، شعار، پوستر پخش کنید تا در همه جا ظاهر شود. پیام خود را به عنوان یک روند اعلام کنید و تبدیل به یکی می شود. هدف ایجاد نوعی اثر ویروسی است که در آن افراد بیشتر و بیشتری با تمایل به داشتن هر آنچه که می‌خواهید آلوده می‌شوند. این ساده ترین و فریبنده ترین راه برای فروش است.

به مردم بگویید چه کسانی هستند. درگیر کردن یک فرد یا مردم در هر نوع بحثی همیشه عاقلانه نیست. آنها در مقابل شما مقاومت خواهند کرد. به جای تلاش برای تغییر عقاید افراد، سعی کنید هویت و درک آنها از واقعیت را تغییر دهید و در دراز مدت کنترل بیشتری بر آنها خواهید داشت. به آنها بگویید که چه کسانی هستند، یک تصویر، هویتی بسازید که بخواهند به عنوان خلاصه آن را داشته باشند. آنها را از وضعیت فعلی خود ناراضی کنید. ناراضی کردن آنها از خودشان به شما فضایی برای پیشنهاد یک سبک زندگی جدید، یک هویت جدید می دهد. فقط با گوش دادن به شما می توانند بفهمند که کی هستند. در عین حال، شما می خواهید درک آنها از دنیای بیرون را تغییر دهید

Machine Translated by Google

با کنترل آنچه به آن نگاه می کنند. تا جایی که ممکن است از رسانه ها برای ایجاد نوعی محیط کلی برای برداشت های آنها استفاده کنید. تصویر شما باید نه به عنوان یک تبلیغ بلکه به عنوان بخشی از فضا دیده شود.

برخی از اغواهای نرم

.1اندرو جکسون یک قهرمان واقعی آمریکایی بود. در سال ،1814در نبرد نیواورلئان، او گروهی از سربازان آمریکایی را در برابر ارتش برتر انگلیسی رهبری کرد و پیروز شد. او همچنین سرخپوستان را در فلوریدا فتح کرد. ارتش جکسون او را به‌خاطر روش‌های زمختش دوست داشتند: او از بلوط‌ها تغذیه می‌کرد، زمانی که چیزی برای خوردن نداشت، روی تختی سفت می‌خوابید، مانند مردانش، آب سیب سفت می‌نوشید. سپس، پس از اینکه در انتخابات ریاست جمهوری 1824شکست خورد یا فریب خورد (در واقع او رای مردم را به دست آورد، اما به قدری محدود که انتخابات به مجلس نمایندگان کشیده شد، مجلسی که جان کوئینسی آدامز را پس از انجام معاملات زیاد انتخاب کرد)، او به مزرعه‌اش در تنسی بازنشسته شد، جایی که زندگی ساده‌ای داشت، خاک‌کشی کرد، کتاب مقدس خواند، و از فسادهای واشنگتن دور ماند. جایی که آدامز به هاروارد رفته بود، بیلیارد بازی می‌کرد، آب نوشابه نوشیده بود و از ظرافت‌های اروپایی لذت می‌برد، جکسون، مانند بسیاری از آمریکایی‌های آن زمان، در کلبه‌ی چوبی بزرگ شده بود. او مردی بی سواد، مرد زمینی بود.

به هر حال، این همان چیزی بود که آمریکایی ها در ماه های پس از انتخابات بحث برانگیز 1824در روزنامه های خود خواندند. با تحریک این مقالات، مردم در میخانه ها و سالن های سراسر کشور شروع به صحبت کردند که چگونه به قهرمان جنگ اندرو جکسون ظلم شده است، چگونه یک نخبهٔ اشرافی موذی برای تصرف کشور توطئه می کند. بنابراین وقتی جکسون اعلام کرد که در انتخابات ریاست جمهوری سال 1828 دوباره در برابر آدامز نامزد خواهد شد -اما این بار به عنوان رهبر یک سازمان جدید، حزب دموکرات -عموم مردم هیجان زده شدند. جکسون اولین شخصیت سیاسی مهمی بود که نام مستعار قدیمی Hickoryداشت و به زودی باشگاه های Hickoryدر شهرها و شهرهای آمریکا جوانه زدند. جلسات آنها شبیه احیای معنوی بود. موضوعات داغ روز مورد بحث قرار گرفت (تعرفه ها، لغو برده داری)، و اعضای باشگاه مطمئن بودند که جکسون در کنار آنهاست. مطمئناً سخت بود -او در مورد مسائل کمی مبهم بود -اما این انتخابات در مورد چیزی بزرگتر از مسائل بود: آن در مورد بازگرداندن دموکراسی و بازگرداندن ارزش‌های اساسی آمریکا به کاخ سفید بود.

به زودی کلوپ های Hickoryاز رویدادهایی مانند باربیکیو در شهر، کاشت درختان درخت هیکوری، رقص در اطراف یک میله هیکوری حمایت مالی کردند. آن‌ها جشن‌های عمومی مجلل، همیشه شامل مقادیر زیادی مشروب، ترتیب دادند. در شهرها رژه برپا می‌شد و این رویدادهای هیجان‌انگیز بود. آنها اغلب در شب برگزار می‌شدند تا شهرنشینان شاهد دسته‌ای از حامیان جکسون باشند که مشعل در دست داشتند. دیگران بنرهای رنگارنگی با پرتره‌های جکسون یا کاریکاتورهای آدامز و شعارهایی که روش‌های منحط او را به سخره می‌گیرند حمل می‌کنند. و همه جا هیکور بود -چوب درخت هیکور، جاروهای هیکوری، عصای شاهین، برگ های درخت هیکور در کلاه مردم. مردان سوار بر اسب

Machine Translated by Google

در میان جمعیت سوار شوید و مردم را به سمت «حوزه ها» سوق دهید. برای جکسون دیگران در آهنگ هایی درباره Old Hickory، جمعیت را رهبری می کردند.
دموکرات ها برای اولین بار در یک انتخابات، نظرسنجی هایی را انجام دادند و متوجه شدند که مردم عادی در مورد نامزدها چه فکر می کنند.
این نظرسنجی ها در روزنامه ها منتشر شد و نتیجه گیری قاطع این بود که جکسون جلوتر بود. بله، یک جنبش جدید کشور را فرا گرفته بود. وقتی جکسون در نیواورلئان به عنوان بخشی از جشن بزرگداشت نبردی که چهارده سال قبل در آنجا شجاعانه جنگیده بود، ظاهر شد، همه چیز به اوج رسید. این بی‌سابقه بود: هیچ‌یک از نامزدهای ریاست‌جمهوری پیش از این شخصاً مبارزات انتخاباتی نکرده بود و در واقع چنین ظاهری نادرست تلقی می‌شد.
اما جکسون نوع جدیدی از سیاستمداران بود، یک مرد واقعی مردم. علاوه بر این، او اصرار داشت که هدفش از این دیدار، میهن‌پرستی است، نه سیاست. این منظره فراموش نشدنی بود -جکسون با یک قایق بخار وارد نیواورلئان شد در حالی که مه بالا می رفت، آتش توپ از همه طرف به صدا در می آمد، سخنرانی های باشکوه، ضیافت های بی پایان، نوعی هذیان گویی دسته جمعی شهر را فرا گرفت. یک مرد گفت: "مثل یک رویا بود. جهان هرگز شاهد جشنی به این باشکوه و شگفت انگیز نبوده است -هرگز قدردانی و میهن پرستی تا این حد با خوشحالی متحد نشده اند."

این بار اراده مردم پیروز شد. جکسون به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد.
و این یک منطقه نبود که او را به پیروزی رساند: نیوانگلندی ها، جنوبی ها، غربی ها، بازرگانان، کشاورزان و کارگران همگی به تب جکسون مبتلا شده بودند.

تفسیر. پس از ناکامی 1824، جکسون و حامیانش مصمم شدند که کارها را به گونه ای متفاوت در سال 1828 انجام دهند. آمریکا متنوع تر می شد، جمعیت مهاجران، غربی ها، کارگران شهری و غیره در حال توسعه بود. جکسون برای به دست آوردن یک مقام باید بر اختلافات جدید منطقه ای و طبقاتی غلبه کند. یکی از اولین و مهمترین اقداماتی که حامیان او برداشتند، تأسیس روزنامه در سراسر کشور بود. در حالی که به نظر می رسید او خود از زندگی عمومی بازنشسته شده بود، این روزنامه ها تصویری از او را به عنوان قهرمان جنگ مظلوم، مرد قربانی شده مردم منتشر کردند. در حقیقت، جکسون مانند همه حامیان اصلی او ثروتمند بود. او صاحب یکی از بزرگترین مزارع در تنسی بود و برده های زیادی داشت. او بیشتر از شراب سفت مشروب خوب می‌نوشید و روی تختی نرم با کتانی اروپایی می‌خوابید. و در حالی که او ممکن بود بی سواد باشد، بسیار زیرک بود، با زیرکی که بر اساس سالها نبرد ارتش ساخته شده بود.

تصویر مرد زمینی همه اینها را پنهان کرد، و پس از تثبیت، می‌توان آن را با تصویر اشرافی آدامز در تضاد قرار داد. به این ترتیب استراتژیست های جکسون بی تجربگی سیاسی او را پوشانده و انتخابات را به مسائل شخصیتی و ارزشی تبدیل کردند. آنها به جای مسائل سیاسی، موضوعات بی اهمیتی مانند عادات نوشیدن و رقص کلیسا را مطرح کردند. برای حفظ شور و شوق، آنها نمایش هایی را به نمایش گذاشتند که به نظر جشن های خودجوش بود، اما در واقع با دقت طراحی شده بودند. به نظر می رسید که حمایت از جکسون یک جنبش است، همانطور که مشهود (و پیشرفته) است.

Machine Translated by Google

توسط نظرسنجی ها این رویداد در نیواورلئان -به سختی غیرسیاسی بود، و لوئیزیانا یک ایالت نوسان بود -جکسون را در هاله ای از عظمت میهن پرستانه و شبه مذهبی غرق کرد.

جامعه به واحدهای کوچکتر و کوچکتر تقسیم شده است. جوامع کمتر انسجام دارند. حتی افراد بیشتر احساس تعارض درونی می کنند. برای برنده شدن در یک انتخابات یا فروش هر چیزی به تعداد زیاد، باید به نحوی روی این تفاوت ها کاغذ بازی کنید -باید توده ها را متحد کنید. تنها راه برای رسیدن به این هدف، ایجاد تصویری فراگیر است، تصویری که افراد را در سطحی ابتدایی و تقریبا ناخودآگاه جذب و هیجان زده کند. شما در مورد حقیقت یا واقعیت صحبت نمی کنید. شما در حال جعل اسطوره هستید

اسطوره ها باعث ایجاد هویت می شوند. افسانه ای در مورد خود بسازید و مردم عادی با شخصیت شما، مصیبت شما، آرزوهای شما همذات پنداری می کنند، همانطور که شما با آنها همذات پنداری می کنید. این تصویر باید شامل عیوب شما باشد، نور بالا این واقعیت است که شما بهترین خطیب، تحصیل کرده ترین مرد، نرم ترین سیاستمدار نیستید. به نظر انسان و زمینی، کیفیت ساخت تصویر شما را پنهان می کند. برای فروش این تصویر باید ابهام مناسب را داشته باشید. این نیست که از صحبت در مورد مسائل و جزئیات اجتناب کنید -که باعث می شود شما بی اهمیت بنظر بیایید -بلکه همه صحبت های شما در مورد مسائل در چارچوب نرم تری از شخصیت، ارزش ها و بینش است. مثلاً می‌خواهید مالیات‌ها را کاهش دهید، زیرا به خانواده‌ها کمک می‌کند—و شما یک فرد خانواده هستید.

شما نه تنها باید الهام بخش باشید، بلکه باید سرگرم کننده نیز باشید -این یک تماس محبوب و دوستانه است. این استراتژی مخالفان شما را خشمگین می کند، آنها سعی می کنند نقاب از شما بردارند، حقیقت پشت این افسانه را آشکار کنند. اما این فقط باعث می شود که آنها را خود راضی، بیش از حد جدی، تدافعی، و اسنوب به نظر برسند. این اکنون به بخشی از تصویر آنها تبدیل می شود و به آنها کمک می کند.

.2در یکشنبه عید پاک، 31مارس ،1929کلیساهای نیویورک پس از مراسم صبحگاهی برای مراسم سالانه عید پاک شروع به هجوم به خیابان پنجم کردند. خیابان‌ها مسدود بود و طبق رسم سال‌ها، مردم بهترین لباس‌های خود را می‌پوشیدند، به‌ویژه زنان آخرین مدهای بهاری را به رخ می‌کشیدند. اما امسال گردشگران خیابان پنجم متوجه چیز دیگری شدند. دو زن جوان از پله های کلیسای سنت توماس پایین می آمدند. در پایین آن، دست به کیف‌هایشان بردند، سیگارها را بیرون آوردند -لاکی استرایک -و روشن کردند. سپس با همراهان خود در خیابان قدم زدند و خندیدند و پف کردند. غوغایی از میان جمعیت گذشت. زنان اخیراً شروع به کشیدن سیگار کرده بودند و دیدن یک خانم در حال کشیدن سیگار در خیابان ناشایست تلقی می شد. فقط نوع خاصی از زن این کار را می کند. این دو اما شیک و شیک بودند. مردم به دقت آنها را تماشا کردند و چند دقیقه بعد وقتی به کلیسای بعدی در امتداد خیابان رسیدند، شگفت زده شدند.

در اینجا دو بانوی جوان دیگر -که به همان اندازه شیک و خوش تربیت بودند -کلیسا را ترک کردند، به آن دو که سیگار در دست داشتند نزدیک شدند و انگار ناگهان الهام گرفتند که به آنها بپیوندند، لاکی استرایک خودشان را بیرون کشیدند و چراغی خواستند.

حالا چهار زن با هم در خیابان راهپیمایی می کردند. به طور پیوسته تعداد بیشتری به آنها پیوستند و به زودی ده زن جوان نگه داشتند

Machine Translated by Google

سیگار در ملاء عام، گویی هیچ چیز طبیعی تر از این نیست. عکاسان از این منظره بدیع عکس گرفتند. معمولاً در رژه عید پاک، مردم در مورد یک مدل کلاه جدید یا رنگ جدید بهاری زمزمه می کردند. امسال همه از زنان جوان جسور و سیگارشان صحبت می کردند. روز بعد، عکس ها و مقالاتی در مورد آنها در روزنامه ها ظاهر شد. در یک پیام یونایتد پرس آمده بود: «درست زمانی که خانم فدریکا فریلینگ هاسن، با لباسی خاص از رنگ خاکستری تیره، راهش را از میان جم جلوی سنت پاتریک عبور داد، خانم برتا هانت و شش همکارش ضربه دیگری به نفع آزادی وارد کردند. زنان.

آنها در خیابان پنجم قدم می زدند و سیگار می کشیدند. خانم هانت بیانیه زیر را از میدان نبرد پر از دود صادر کرد: "امیدوارم که ما کاری را آغاز کرده باشیم و این مشعل های آزادی، بدون نام تجاری خاص، تابوی تبعیض آمیز سیگار برای زنان را در هم بشکنند و جنسیت ما ادامه یابد. شکستن همه تبعیض ها. "

این داستان توسط روزنامه های سراسر کشور مورد توجه قرار گرفت و به زودی زنان در شهرهای دیگر شروع به روشن شدن در خیابان ها کردند. این جنجال هفته ها ادامه داشت، برخی از روزنامه ها این عادت جدید را تقبیح می کردند، برخی دیگر به دفاع از زنان می آمدند. با این حال، چند ماه بعد، سیگار کشیدن در ملاء عام توسط زنان به یک عمل قابل قبول اجتماعی تبدیل شده بود. کمتر کسی دیگر زحمت اعتراض به آن را به خود داد.

تفسیر. در ژانویه ،1929 چند نفر از اولین‌ها در نیویورک همین تلگراف را از خانم برتا هانت دریافت کردند: "به نفع برابری من و سایر زنان جوان، هنگام قدم زدن در خیابان پنجم عید پاک، مشعل دیگری از آزادی را با کشیدن سیگار روشن خواهیم کرد." اولین‌هایی که در نهایت شرکت کردند، از قبل در دفتری که هانت به عنوان منشی کار می‌کرد، ملاقات کردند. آنها برنامه ریزی کردند که در چه کلیساهایی ظاهر شوند، چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، همه جزئیات. هانت بسته های لاکی استرایک را به دست داد. همه چیز در روز مقرر به کمال رسید.

با این حال، اولین‌ها نمی‌دانستند که کل ماجرا توسط مردی طراحی شده است - رئیس خانم هانت، ادوارد برنیز، مشاور روابط عمومی شرکت تنباکو آمریکا، سازنده لاکی استرایک.

آمریکن توتون با انواع تبلیغات زیرکانه زنان را به سیگار کشیدن می کشاند، اما مصرف آن به دلیل این واقعیت محدود شده بود که سیگار کشیدن در خیابان ها غیر خانم تلقی می شد. رئیس آمریکن توباکو از برنیز درخواست کمک کرده بود و آقای برنیز او را با استفاده از تکنیکی که قرار بود به علامت تجاری او تبدیل شود، موظف کرده بود: با ایجاد رویدادی که رسانه ها به عنوان خبر پوشش می دهند، توجه عمومی را جلب کند. همه جزئیات را هماهنگ کنید اما آنها را خودجوش به نظر برسانید. همانطور که افراد بیشتری در مورد این "رویداد" می شنیدند، باعث ایجاد رفتار تقلیدی می شد - در این مورد زنان بیشتری سیگار می کشند.

خیابان ها

برنیز، برادرزاده زیگموند فروید و شاید بزرگترین نابغه روابط عمومی قرن بیستم، قانون اساسی هر نوع فروش را درک می کرد. لحظه‌ای که هدف‌ها می‌دانند که شما به دنبال چیزی هستید - یک رای، یک فروش - مقاومت می‌کنند. اما میزان فروش خود را به عنوان یک خبر پنهان کنید

Machine Translated by Google

نه تنها مقاومت آنها را دور می زنید، بلکه می توانید یک روند اجتماعی ایجاد کنید که فروش را برای شما انجام دهد. برای انجام این کار، رویدادی که برپا می‌کنید باید از همه رویدادهای دیگری که توسط رسانه‌ها پوشش داده می‌شود متمایز باشد، اما نمی‌تواند خیلی برجسته باشد وگرنه ساختگی به نظر می‌رسد. در مورد رژه عید پاک، برنایز (از طریق برتا هانت) زنانی را انتخاب کرد که حتی با سیگارهایشان در دست، زیبا و مناسب به نظر می رسیدند. با این حال، در شکستن یک تابو اجتماعی، و انجام این کار به صورت گروهی، چنین زنانی تصویری چنان دراماتیک و شگفت‌انگیز خلق می‌کنند که رسانه‌ها نمی‌توانند از آن عبور کنند. رویدادی که از طریق اخبار برداشت می‌شود، از واقعیت بدیهی برخوردار است.

مهم است که به این رویداد ساخته شده، تداعی های مثبتی بدهیم، همانطور که برنایز در ایجاد احساس شورش، از متحد شدن زنان انجام داد.
انجمن هایی که میهن پرستانه هستند، مثلاً، یا به طور ظریف جنسی، یا معنوی -هر چیزی خوشایند و اغوا کننده -زندگی خودشان را می گیرند. چه کسی می تواند مقاومت کند؟ مردم اساساً خود را متقاعد می کنند که به جمع بپیوندند بدون اینکه حتی متوجه شوند که فروش صورت گرفته است. احساس مشارکت فعال برای جذب حیاتی است. هیچ کس نمی خواهد احساس کند از یک جنبش رو به رشد کنار گذاشته شده است.

.3در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ،1984رئیس جمهور رونالد ریگان، که برای انتخاب مجدد نامزد شد، به مردم گفت: "در آمریکا دوباره صبح شده است." او مدعی شد که ریاست جمهوری او غرور آمریکا را احیا کرده است. المپیک موفق اخیر در لس آنجلس نمادی از بازگشت قدرت و اعتماد به نفس این کشور بود. چه کسی ممکن است بخواهد ساعت را به سال 1980برگرداند، سالی که سلف ریگان، جیمی کارتر، آن را زمان ضعف نامیده بود؟

والتر موندال، رقیب دموکرات ریگان، فکر می کرد که آمریکایی ها به اندازه کافی از لمس نرم ریگان لذت برده اند. آنها برای صداقت آماده بودند و این جذابیت موندال بود. موندال قبل از یک مخاطب تلویزیونی در سراسر کشور اعلام کرد: "بیایید حقیقت را بگوییم. آقای ریگان مالیات ها را افزایش خواهد داد و من هم همینطور. او به شما نمی گوید. من همین الان این کار را کردم." او این رویکرد مستقیم بخش را در موارد متعدد تکرار کرد. تا اکتبر، تعداد نظرسنجی‌های او به پایین‌ترین حد خود رسیده بود.

لسلی استال، خبرنگار CBS Newsمبارزات انتخاباتی را پوشش می داد و با نزدیک شدن به روز انتخابات، او احساس ناخوشایندی داشت. ریگان به جای مسائل سخت، روی احساسات و خلق و خوی تمرکز کرده بود. بیشتر این بود که رسانه ها به او سواری رایگان می دادند. او و تیم انتخاباتی‌اش احساس می‌کردند که مثل کمانچه با مطبوعات بازی می‌کنند. آن‌ها همیشه موفق می‌شدند که از او در محیطی عالی عکس بگیرند، که قوی و رئیس‌جمهور به نظر می‌رسید. آنها عناوین تند مطبوعات را همراه با فیلم های دراماتیک ریگان در حال عمل به روزنامه ها دادند. آنها نمایش بزرگی را برگزار می کردند.

استال تصمیم گرفت یک قطعه خبری جمع آوری کند که به مردم نشان دهد چگونه ریگان از تلویزیون برای پوشاندن تأثیرات منفی سیاست های خود استفاده کرد. این قطعه با مونتاژی از تصاویری که تیم او در طول سال‌ها تنظیم کرده بودند آغاز شد: ریگان در حال استراحت در مزرعه با شلوار جین. قد بلند در مراسم تهاجم Nor mandyدر فرانسه. پرتاب فوتبال با محافظان معاونش. نشستن در کلاس درس داخل شهر . . . استال در طول این تصاویر پرسید: "رونالد ریگان چگونه از تلویزیون استفاده می کند؟ عالی است. او

Machine Translated by Google

به عنوان رئیس جمهور مرد ثروتمند مورد انتقاد قرار گرفت، اما تصاویر تلویزیونی می گوید که اینطور نیست. در هفتاد و سه سالگی، آقای ریگان ممکن است مشکل سنی داشته باشد. اما تصاویر تلویزیون می گوید که اینطور نیست. آمریکایی ها می خواهند دوباره به کشور خود و رئیس جمهور خود احساس افتخار کنند. و تصاویر تلویزیون می گویند که شما می توانید. ارکستراسیون پوشش تلویزیونی کاخ سفید را جذب می کند. هدفشون؟ برای تاکید بر بزرگترین دارایی رئیس جمهور، که به گفته دستیاران او، شخصیت اوست. آنها تصاویری از او ارائه می دهند که شبیه یک رهبر است. با اعتماد به نفس، با راه رفتن مرد مارلبرو خود."

استال در مورد تصاویری از دست دادن ریگان با ورزشکاران معلول روی ویلچر و بریدن روبان در یک مرکز جدید برای سالمندان، ادامه داد: "آنها همچنین قصد دارند نگاتیوها را پاک کنند. آقای ریگان سعی کرد با خاطره یک موضوع نامطلوب با دقت مقابله کند. پس زمینه انتخاب شده که در واقع با سیاست رئیس جمهور در تضاد است. به عکس های المپیک معلولان، یا مراسم افتتاحیه خانه سالمندان نگاه کنید. هیچ اشاره ای به اینکه او تلاش کرده بود بودجه معلولان و مسکن سالمندان را با یارانه فدرال کاهش دهد." این قطعه همچنان ادامه داشت و شکاف بین تصاویر احساس خوبی که روی صفحه پخش می‌شد و واقعیت اعمال ریگان را نشان می‌داد.

استال در پایان گفت: «رئیس‌جمهور ریگان متهم به اجرای کمپینی است که در آن تصاویر را برجسته می‌کند و از مسائل پنهان می‌کند. اما هیچ مدرکی وجود ندارد که این اتهامات به او آسیب برساند زیرا وقتی مردم رئیس‌جمهور را در تلویزیون می‌بینند، او آنها را ایجاد می‌کند. احساس خوبی نسبت به آمریکا، نسبت به خود آنها و نسبت به او داشته باشید."

استال در پوشش خبری کاخ سفید به حسن نیت مردم ریگان وابسته بود، اما قطعه او به شدت منفی بود، بنابراین او خود را برای دردسر آماده کرد. با این حال، یکی از مقامات ارشد کاخ سفید در آن شب با او تماس گرفت: "قطعه عالی." "چی؟" استال حیرت زده پرسید. او دوباره پیغام زد : "قطعه عالی." "به حرفم گوش دادی؟" او پرسید. "لسلی، وقتی چهار و نیم دقیقه از عکس‌های عالی رونالد ریگان را نشان می‌دهی، هیچ‌کس به حرف‌های تو گوش نمی‌دهد. آیا نمی‌دانی که این عکس‌ها بر پیام شما غلبه می‌کنند، زیرا با پیام شما در تضاد هستند؟ عموم مردم می‌بینند. آن عکس‌ها و پیام شما را مسدود می‌کنند. آنها حتی حرف شما را هم نشنیده‌اند. بنابراین، در ذهن ما، یک تبلیغ رایگان چهار و نیم دقیقه‌ای برای کمپین رونالد ریگان برای انتخاب مجدد بود.»

تفسیر. اکثر مردانی که برای ریگان در زمینه ارتباطات کار می کردند، سابقه ای در بازاریابی داشتند. آنها اهمیت بیان یک داستان را واضح، واضح و با تصاویری خوب می دانستند. هر روز صبح آن‌ها به این موضوع می‌پردازند که عنوان روز باید چه باشد، و چگونه می‌توانند آن را به یک قطعه تصویری کوتاه تبدیل کنند و رئیس‌جمهور را وارد یک فرصت ویدیویی کنند. آنها توجه دقیقی به پس‌زمینه پشت رئیس‌جمهور در دفتر بیضی شکل، به نحوه قاب‌برداری دوربین از او در زمانی که او با دیگر رهبران جهان بود، و به فیلم‌برداری از او در حال حرکت، با راه رفتن مطمئن خود، پرداختند. تصاویر بصری پیام را بهتر از هر کلمه ای منتقل می کردند. همانطور که یکی از مقامات ریگان گفت: "شما به چه چیزی اعتقاد دارید، واقعیت ها یا چشمان خود؟"

Machine Translated by Google

خود را از نیاز به برقراری ارتباط مستقیم و عادی رها کنید و فرصت های بیشتری برای فروش نرم در اختیار خود قرار خواهید داد. کلماتی را که می گویید محجوب، مبهم و جذاب کنید. و توجه بسیار بیشتری به سبک خود، تصاویر بصری، داستانی که می گویند داشته باشید. با نشان دادن خود در حرکت، حس حرکت و پیشرفت را منتقل کنید. اعتماد به نفس خود را نه از طریق حقایق و ارقام، بلکه از طریق رنگ ها و تصاویر مثبت ابراز کنید که برای نوزاد در همه جذابیت دارد. بگذارید رسانه ها شما را بدون هدایت پوشش دهند و شما در رحمت آنها هستید. بنابراین پویایی را تغییر دهید -مطبوعات به درام و تصاویر بصری نیاز دارند؟ آنها را فراهم کنید. خوب است که در مورد مسائل یا "حقیقت" بحث کنید تا زمانی که آنها را به صورت سرگرم کننده بسته بندی کنید. به یاد داشته باشید: تصاویر مدت ها پس از فراموش شدن کلمات در ذهن باقی می مانند. به مردم موعظه نکنید - که هرگز جواب نمی دهد. یاد بگیرید پیام خود را از طریق تصاویر بصری بیان کنید که احساسات مثبت و احساسات شاد را القا می کند.

.4در سال ،1919از هری رایشنباخ، عامل مطبوعاتی سینما خواسته شد تا برای تصویری به نام »باکره استامبول» تبلیغات تبلیغاتی انجام دهد. این دیگ معمولی عاشقانه در یک مکان عجیب و غریب بود، و معمولاً یک تبلیغاتچی کمپینی را با پوسترها و تبلیغات جذاب ترتیب می داد. اما هری هرگز به روش معمول عمل نکرد. او کار خود را به عنوان یک پارسه کارناوال آغاز کرده بود، و تنها راه برای جذب مردم به چادر شما این بود که از سایر پارسه ها متمایز شوید. بنابراین هری هشت ترک ژولیده را که آنها را در منهتن یافت. هتل گران قیمت

خبر به سرعت در روزنامه ها پخش شد (با کمی کمک هری) که هیئتی از ترک ها برای یک ماموریت دیپلماتیک سری به نیویورک آمده اند .

خبرنگاران در هتل جمع شدند. از آنجایی که حضور او در نیویورک آشکارا دیگر مخفی نبود، رئیس هیئت، «شیخ علی بن محمد»، آنها را به سوئیت خود دعوت کرد. روزنامه نگاران تحت تأثیر لباس های رنگارنگ، سلام و تشریفات ترک ها قرار گرفتند. شیخ سپس دلیل آمدن خود به نیویورک را توضیح داد. زن جوان زیبایی به نام ساری، معروف به باکره استانبول، با برادر شیخ نامزد شده بود. یک سرباز آمریکایی که از آنجا می گذشت عاشق او شده بود و موفق شده بود او را از خانه اش بدزدد و به آمریکا ببرد. مادرش از اندوه مرده بود. شیخ متوجه شده بود که او در نیویورک است و برای بازگرداندن او آمده بود.

خبرنگاران که مسحور زبان رنگارنگ شیخ و داستان عاشقانه او شده بودند، روزنامه ها را برای چند روز آینده پر از داستان های باکره استام کردند. این شیخ در پارک مرکزی فیلمبرداری شد و توسط کرم جامعه نیویورک جشن گرفت. سرانجام «ساری» پیدا شد و مطبوعات از دیدار مجدد شیخ و دختر هیستریک (بازیگری با ظاهری عجیب و غریب) خبر دادند. بلافاصله پس از آن، باکره استامبول در نیویورک افتتاح شد. داستان آن بسیار شبیه رویدادهای "واقعی" بود که در روزنامه ها گزارش شده بود.

آیا این یک تصادف بود؟ نسخه فیلمی به سرعت ساخته شده از داستان واقعی؟ خیر

Machine Translated by Google

به نظر می رسید یکی می دانست، اما عموم مردم کنجکاوتر از آن بودند که به آن توجه کنند، و باکره Stamboulرکوردهای باکس آفیس را شکست.

یک سال بعد از هری خواسته شد تا فیلمی به نام زن ممنوعه را به نمایش بگذارد. این یکی از بدترین فیلم هایی بود که او تا به حال دیده بود. صاحبان تئاتر علاقه ای به نمایش آن نداشتند. هری رفت سر کار.

به مدت هجده روز متوالی در همه روزنامه‌های مهم نیویورک آگهی داد : WATCH THE

آسمان در شب 21فوریه! اگر سبز است-اگر به پایتخت بروید

قرمز است—اگر صورتی است به ریوولی بروید—اگر آبی است به سراغ رشته بروید—

در 21فوریه به ریالتو بروید، آسمان به شما خواهد گفت کجاست

بهترین نمایش در شهر را می توان دید! (کاپیتول، ریوولی، استرند و ریالتو چهار خانه اصلی فیلم بزرگ در راه برود بودند.) تقریباً همه این تبلیغ را دیدند و تعجب کردند که این نمایش افسانه‌ای چیست. صاحب کاپیتول از هری پرسید که آیا چیزی در مورد آن می‌داند، و هری به او اجازه داد تا راز را در میان بگذارد: همه اینها یک ترفند تبلیغاتی برای یک عکس رزرو نشده بود. مالک درخواست کرد نمایش فیلم «زن ممنوعه» را ببیند. در بیشتر قسمت های فیلم، هری در مورد دوربین تبلیغاتی صحبت می کرد و حواس مرد را از کسالت روی صفحه پرت می کرد. صاحب تئاتر تصمیم گرفت فیلم را به مدت یک هفته نمایش دهد، و به این ترتیب، در غروب 21فوریه، هنگامی که طوفان برف سنگینی شهر را پوشانده بود و همه نگاه ها به آسمان معطوف شد، پرتوهای غول پیکر نور از بلندترین ساختمان ها سرازیر شدند. نمایش درخشان سبز جمعیت عظیمی به سمت سالن تئاتر کاپیتول هجوم آوردند. آنهایی که وارد نشدند مدام برمی گشتند. به نوعی، با خانه ای شلوغ و جمعیتی هیجان زده، فیلم چندان بد به نظر نمی رسید.

سال بعد از هری خواسته شد تا یک عکس گانگستری به نام خارج از قانون را منتشر کند. او در بزرگراه‌های سراسر کشور بیلبوردهایی نصب کرد که با حروف غول‌پیکر نوشته شده بود : «اگر یکشنبه می‌رقصی ، بیرون از قانون هستی .»در بیلبوردهای دیگر کلمه "رقص" با "گلف بازی" یا "پلی استخر" و غیره جایگزین شد. در گوشه بالای بیلبوردها سپری با حروف اول "PD"قرار داشت. عموم مردم تصور می کردند که این به معنای "اداره پلیس" است (در واقع، پریسیلا دین، ستاره فیلم است) و پلیس، با حمایت سازمان های مذهبی، آماده است تا قوانین آبی چند دهه ای را که فعالیت های "گناهکارانه" را ممنوع می کند، اجرا کند. یکشنبه. ناگهان جنجالی برپا شد. صاحبان تئاتر، انجمن های گلف، و سازمان های رقص کمپین ضد قوانین آبی را رهبری کردند. آنها بیلبوردهای تبلیغاتی خود را می‌گذارند و فریاد می‌زنند که اگر این کارها را در روز یکشنبه انجام می‌دهید، «خارج از قانون «نبوده‌اید و از آمریکایی‌ها دعوت می‌کنند تا کمی در زندگی خود سرگرم شوند. برای هفته‌ها عبارت «خارج از قانون» در همه جا و همه جا بر لبان مردم دیده می‌شد. در این میان، فیلم -در یک روز یکشنبه -در چهار سینمای نیویورک به طور همزمان اکران شد، چیزی که قبلا هرگز اتفاق نیفتاده بود. و ماه ها در سراسر کشور اجرا شد، همچنین یکشنبه ها. یکی از موفقیت های بزرگ سال بود.

تفسیر. هری رایشنباخ، شاید بزرگترین عامل مطبوعاتی تاریخ سینما، هرگز درس هایی را که به عنوان یک پارسه آموخته بود فراموش نکرد. ماشین نیوال پر از نورهای روشن، رنگ، سر و صدا و جزر و مد است

Machine Translated by Google

جمعیت چنین محیط هایی تأثیرات عمیقی بر افراد می گذارد. یک فرد روشنفکر احتمالاً می تواند بگوید که نمایش های جادویی ساختگی هستند، حیوانات خشن آموزش دیده اند، و شیرین کاری های خطرناک نسبتاً ایمن هستند. اما مردم می خواهند سرگرم شوند. یکی از بزرگترین نیازهای آنهاست. آنها در محاصره رنگ و هیجان، ناباوری خود را برای مدتی معلق می کنند و تصور می کنند که جادو و خطر واقعی است. آنها مجذوب چیزی هستند که به نظر می رسد همزمان جعلی و واقعی است. شیرین کاری های تبلیغاتی هری صرفاً کارناوال را در مقیاس بزرگتر بازسازی کرد. او مردم را با جذابیت لباس‌های رنگارنگ، داستانی عالی، منظره‌ای غیرقابل مقاومت به درون خود می‌کشید. او توجه آنها را با رمز و راز، جنجال، هر چه که لازم بود، جلب کرد. آن‌ها که به نوعی تب می‌گرفتند، مانند کارناوال، بدون فکر کردن به فیلم‌هایی که او منتشر می‌کرد، هجوم آوردند.

مرزهای بین داستان و واقعیت، اخبار و سرگرمی امروزه حتی بیشتر از زمان هری رایشنباخ مبهم است. چه فرصت هایی برای اغوای نرم! رسانه ها به دنبال رویدادهایی با ارزش سرگرمی و درام ذاتی هستند. آن نیاز را تغذیه کنید. عموم مردم نسبت به آنچه که هم واقع گرایانه و هم کمی خارق العاده به نظر می رسد -برای رویدادهای واقعی با حاشیه های سینمایی، ضعف دارند. با این ضعف بازی کن رویدادها را همانگونه که برنیز انجام داد، روی صحنه می‌برند، رویدادهایی که رسانه‌ها می‌توانند آن را به عنوان خبر دریافت کنند. اما در اینجا شما یک روند اجتماعی را شروع نمی کنید، بلکه به دنبال چیزی کوتاه مدت هستید: جلب توجه مردم، ایجاد یک شور و هیجان لحظه ای، جذب آنها به چادر خود. رویدادها و شیرین کاری های تبلیغاتی خود را قابل قبول و تا حدودی واقع گرایانه کنید، اما رنگ آنها را کمی روشن تر از حد معمول، شخصیت ها را بزرگتر از زندگی، و درام را بیشتر کنید. حاشیه ای از رابطه جنسی و خطر را فراهم کنید. شما در حال ایجاد تلاقی زندگی واقعی و داستان هستید -جوهر هر اغواگری.

با این حال، برای جلب توجه مردم کافی نیست: باید آن را به اندازه کافی نگه دارید تا آنها را به خود جذب کنید. این را همیشه می توان با برانگیختن بحث و جدل انجام داد، روشی که هری دوست داشت بحث های اخلاقی را برانگیزد. در حالی که رسانه ها در مورد تأثیر شما بر ارزش های مردم بحث می کنند، نام شما را در همه جا پخش می کنند و ناخواسته به شما امتیازی می دهند که شما را برای عموم جذاب می کند.

Machine Translated by Google

کتابشناسی برگزیده

بودریار، ژان. اغواگری ترانس. برایان سینگر. نیویورک: مطبوعات سنت مارتین، 1990.

بوردون، دیوید. وارهول نیویورک: هری ان. آبرامز، شرکت، 1989.

کاپلانوس، آندریاس. آندریاس کاپلانوس در مورد عشق. ترانس. پی جی والش. لندن: Ger ald Duckworth & Co. Ltd., 1982.

کازانووا، ژاک. خاطرات ژاک کازانووا در هشت جلد. ترانس. آرتور ماچن. ادینبورگ: باشگاه نسخه های محدود، 1940.

شالون، ژان. پرتره یک زن اغواگر: دنیای ناتالی بارنی. ترانس. کارول بارکو. نیویورک: Crown Publishers, Inc., 1979.

کول، هوبرت اولین جنتلمن اتاق خواب: زندگی لویی فرانسوا آرماند، مارشال دوک دی ریشلیو. نیویورک: وایکینگ، 1965.

د تروا، کرتین. عاشقانه های آرتوری. ترانس. ویلیام دبلیو کیبلر. لندن: قلم کتاب گین، 1991.

Feher, Michel, ed. کتاب خوان لیبرتین: اروتیسم و روشنگری در فرانسه قرن هجدهم. نیویورک: کتاب های منطقه، 1997.

فلین، ارول. راه های شیطانی من. نیویورک: پسران جی پی پاتنم، 1959.

فروید، زیگموند. نوشته ها و نامه های روانشناسی. اد. ساندر ال. گیلمن. جدید York: The Continuum Publishing Company، 1995.

.——جنسیت و روانشناسی عشق. اد. فیلیپ ریف. نیویورک: لمس کنید سنگ، 1963.

فولوپ میلر، رنه. راسپوتین: شیطان مقدس. نیویورک: وایکینگ، 1962.

جورج، دان. مرد شیرین: دوک واقعی الینگتون. نیویورک: GP Putnam's پسران، 1981.

گلایچن-روسورم، الکساندر فون. جذابیت جهان: زنان منصف، عشق آنها، قدرت آنها، سرنوشت آنها. ترانس. هانا والر. نیویورک: آلفرد آ. ناپف، 1927.

هان، امیلی لورنزو: دی اچ لارنس و زنانی که او را دوست داشتند. فیلادل فیا: شرکت JB Lippincott، 1975.

Machine Translated by Google

هلمن، جان. وسواس کندی: افسانه آمریکایی JFK. نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، 1997.

کاوس، جینا. کاترین: پرتره یک ملکه. ترانس. ژوئن سر. نیویورک:
وایکینگ، 1935.
کی یرکگارد، سورن. خاطرات اغواگر، در هر یک از یا، قسمت 1. ترجمه. هوارد وی.
هونگ و ادنا اچ. هونگ. پرینستون، نیوجرسی: انتشارات دانشگاه پرینستون، 1987.
لائو، مری. آژیرها: نمادهای اغواگری ترانس. جان اولیفانت از روسی. روچستر،
VT: مطبوعات خیابان پارک، 1998.
لیندهولم، چارلز. جذابیت. کمبریج، MA: باسیل بلکول، آموزشی ویبولیتین، 1990.
لودویگ، امیل. ناپلئون ترانس. ادن و سدار پل. گاردن سیتی، نیویورک: باغ
شرکت انتشارات شهر، 1926.
مندل، اسکار، ویرایش. تئاتر دون خوان: مجموعه ای از نمایشنامه ها و نمایش ها، 1963-1630. لینکلن، NE: انتشارات
دانشگاه نبراسکا، 1963.
موروا، آندره. بایرون ترانس. همیش مایلز. نیویورک: دی. اپلتون و کام
پانی، 1930.
——. دیزرائیلی: تصویری از عصر ویکتوریا. ترانس. همیش مایلز. نیویورک:
دی. اپلتون و شرکت، 1928.
مونرو، مرلین. داستان من. نیویورک: استین و دی، 1974.
مورین، ادگار. ستارگان. ترانس. ریچارد هوارد. نیویورک: نمایه همیشه سبز
کتاب، 1960.
اورتیز، آلیشیا دوجوونه. اوا پردو. ترانس. شاون فیلدز. نیویورک: سنت مارتین
مطبوعات، 1996.
اوید. اشعار اروتیک ترانس. پیتر گرین. لندن: کتاب های پنگوئن، 1982.
——. دگرگونی ها ترانس. مری ام. اینس. بالتیمور، MD: کتاب های پنگوئن،
1955.
پیترز، اچ اف خواهر من، همسرم: بیوگرافی لو آندریاس-سالومه. نیویورک: WW نورتون، 1962.

افلاطون سمپوزیوم. ترانس. والتر همیلتون لندن: کتاب های پنگوئن، 1951.
ریک، تئودور. عشق و شهوت: در مورد روانکاوی احساسات عاشقانه و جنسی. نیویورک: فارار، اشتراوس و کوداهی،
1957.
رز، فیلیس. جاز کلئوپاترا: ژوزفین بیکر و زمان او. نیویورک: قدیمی
کتاب، 1991.
ساکویل-وست، ویتا. سنت جوآن آرک. لندن: مایکل جوزف، 1936.
شیکیبو، موراساکی. داستان جنجی. ترانس. ادوارد جی. سیدن استیکر. نیویورک: آلفرد آ. ناپف، 1979.

شو-چیونگ. یانگ کوئی فی: مشهورترین زیبایی چین. شانگهای، چین: مطبوعات تجاری، آموزشی ویبولیتین، 1923.

اسمیت، سالی بدل. بازتاب شکوه: زندگی پاملا چرچیل هریمن. جدید
York: Touchstone، 1996.
استاندال عشق. ترانس. گیلبرت و سوزان سیل. لندن: کتاب های پنگوئن، 1957.
تریل، راس. مادام مائو: دیو استخوان سفید. نیویورک: سنگ محک،
1984.
ترونسر، مارگارت. مادام رکامیر. لندن: مک دونالد و شرکت، 1949.
وادلر، جویس. رابط. نیویورک: بنتام بوکز، 1993.
وبر، مکس. مقالاتی در جامعه شناسی. اد. هانس گرث و سی رایت میلز. نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد،
1946.
ورتایمر، اسکار فون. کلئوپاترا: یک ولگرد سلطنتی. ترانس. هانتلی پترسون
فیلادلفیا: شرکت JB Lippincott، 1931.

Machine Translated by Google

فهرست مطالب

مبتذل، 36-135کیسه باد، 145 ،135

آنتونی و کلئوپاترا (شکسپیر)، 418 ،68-267
اضطراب و نارضایتی، القای، 418 ،378
،376-77، 255، 236، 203-10

پیکان کوپید به عنوان نماد، 210ظاهر فریبنده
و، 207غریبه عجیب و غریب به عنوان،
208-9آرمان های گمشده در، 10-209 ،203
ویژگی های گمشده در، 9-208 ،207انتقاد
شخصی در، 424 ، 423، 202، 201، 208
،205-7توسط سیاستمداران، 10-209
معکوس، 210عقب نشینی استراتژیک در،
388-89، 390، 391

آفرودیت (زهره)، 403 ،283 ،269 ،259 ،256-57
8، 9-11، 14، 43، 122-23، 206-7،

آپولو، 58-55
راکس سرسخت، 21-19بحث، 445 ،260 ،257

ارسطوفان، 207 ،47پیامبران مسلح، 118

آرتور، کینگ، 329
هنر عشق، The (Ovid)، xx، xxii،
371-72، 397، 408-9، 418-19، 423-44
135-36، 179، 221، 255، 279-80، 323،
xxiv، 81-82،
همانطور که دوست داری (شکسپیر)، 50

چرچنگ، 14
شکایت، 421 ،418 ،378 ،293 ،135خرچنگ
آه، 57به
آنتونی، 444 ،204 ،448 ،446 ،448بلیغات، 444 ،xx

چنگ های زیبایی شناسی، 423
آقاخان سوم، 313توجه تهاجمی، 257

نیازهای آینده، 134نمونه، 44-136
آیلین بیجیانی، 273طمع، 43-142بی
آلبرونگی فراپسو، 38-137بی توجهی، 145
آلبرت، 136-37نامزدی مجدد، 145 ،137 ،131 ،325ضاوت گرایی
آلکیبیادس، 134 ،143-44 ،149-92 ،194 ،174 ،176 ،181 ،46-47
نیازمندی در، 293 ،134 ،75 ،74 ،59نارضایتی
آلکسا گرایانا، 41-140 ،151 ،216 ،135خود
،75 ،140 ،131 ،175 ،113 ،131خودآگاهی فاقد،
،131خودتنگی، 40-138 ،135خفقان، 134
بندکش، 35-134انواع، 36-133انگیزه های
،142-43 ،145 ،134آنها، 134
،1335 ،133
آندریاس کاپلانوس، 23-422 ،324 ،134-35

آندریاس-سالومه، لو، 412 ،390 ،357 ،227 ،197-99 ،154 ،76 ،52 ،50 ،45-47عصبانیت، 374 ،76 ،69
،9 ،8

خشم، کنت، 50
آن اتریش، 355
ضد اغواگران، 155 ،131-45 ،65 ،49 ،3-4 ،xxivتوجه پرخاشگرانه، 257بحث توسط، 260

Machine Translated by Google

قربانیان انتخاب شده توسط، 172 ،40
Castiglione, Baldassare, 133-34, 197-99, 272

کاسترو، فیدل، 102
کاترین دو مدیسیس، ملکه
فرانسه، 15
کاترین دوم "بزرگ"، ملکه
روسیه، 93 ،92-90کنتراست ارائه شده
توسط، 201
پوتمکین و، 303-300، 274
سالتیکوف و، 26-225 ،38-37
شالون، ژان، 62-361
چمبرز، جسی، 208 ،6-205
چاپلین، چارلی، کاریزما 329 ،98-97 ،95 ،xxi ،xx
58-59،
کاریزماتیک، 317 ،118-95 ،3ماجراجویی، 2-101
به عنوان پیامبران مسلح، 118حیوان اصیل، 5-104
واکنش متقابل، 18-116خطرات، 18-116نجات
دهنده، 110-112نمایشگر شیطانی، -1106-112
نمایشگر قدیسان، 12-110خستگی شهوانی و،
18-117حرارت، 101گورو، 10-109چراغ به عنوان
نماد، 6 11مغناطیس از، 102 ،98پیامبران معجزه
گر، 4-102اسرار آمیز بودن، 99 ،95

بازیگران المپیایی، نگاه نافذ ،102 ،101-100 ،95
114-16،
104

عطایای نبوی در، 104 ،99هدفمندی،
99-98مقدس بودن، 99منجی، 9-107
زبان اغواگر، 16-115 ،114 ،111 ،108
99-100،

خودآگاهی، 100جانشین، 118در تلویزیون،
115-16 ،114نمایشی بودن، 100نوع،
102-16مهارناپذیری، 107 ،100آسیب
پذیری، 101

چارلز اول، پادشاه انگلستان، 355
چارلز دوم، پادشاه انگلستان، 21-420 ،201

افسونگران، 376 ،210 ،153 ،93-79 ،3تضاد
هماهنگ شده توسط، 82هنر، 83-81خطرات،
93ظاهر فریبنده و، 85اشتقاق اصطلاح، 81
سهولت و راحتی ایجاد شده توسط، 87 -86 ،82
79،نمونه از، 92-83توجه متمرکز، 87 ،86
82-81، 79نگرش خوشایند، 418 ،85 ،79آینه
به عنوان نماد، 92

فروپاشی، 378 ،369همچنین
افسون زدگی را ببینید
برنت، هریسون، 99-297عروس آبیدوس، (بایرون)،
353برومل، جورج "بیو"، 434 ،192 ،52 ،49-48بی
رحم، ضد اغواگر، 38-137 ،134باکینگهام، جورج
ویلیرز، دوک از، Bulliet, CJ, 47-48 bumblers,
324- Butler ,ضد اغواگر، 66, 235, 346-48, 355
Buruma, Ian, 336 Bussy-Rabutin, Count,
135, 138-40 Buñuel, Luis, 373ساموئل، 81
بایرون، جورج گوردون، لرد، 304 ،153 ،70 ،26
ضعف خلع سلاح، 291 ،290اعتراف "صادقانه" از،
284شهرت، 379 ،193 ،27تابوهای نقض شده
توسط، -35355"تعهد" از، 403 ،290 ،217

آتن، 11-9توجه، پرخاشگر، 257توجه،
متمرکز، 417 ،273 ،33

افسونگران، 87 ،86 ،82-81 ،79در آینه کاری،
226فریب فیزیکی و، 2-401

آگوست، شاهزاده پروس، 88-187حیوانات اصیل،
کاریزماتیک، 5-104

باکال، لورن، 14
بیکر، ژوزفین، 66، 63-61، 50شگفتی محاسبه
شده توسط، 248
فرانسوی آینه شده توسط، 225
گفتگوی پیش پا افتاده، 183
بانک، 58 ،The
باربی دواوری، ژول آمده، 49
بارنی، ناتالی، 323 ،317 ،154 ،xxv ،xxiv

فریب های معنوی، 404 ،66-365 ،364 ،63-361

باریمور، جان، 109
باتای، ژرژ، 75-374
Bathsheba, xix, 237
بودلر، شارل پیر، 2-401 ،354 ،15-314 ،170 ،46 ،14عقب نشینی استراتژیک توسط، 88-385
سزار، ژولیوس، 317،283 ،208 ،13 ،12 ،8-7 ،xix
ترور، 61-258غیبت محاسبه شده، 418 ،415
بودریار، ژان، 8-228، 232، 288، 292، 390، 392،
372، 372، 373-poetic. 277،
زیبایی ها، 156
زیبایی ایده آل، 35-33
بلروش، مود د، 44-243
برنیز، ادوارد، 50-449
جلوه های محاسبه شده، 289 ،190 ،188شگفتی
فریبنده آشنا، 2-221 ،219 ،217-214
محاسبه شده، 34-35، 241-50، 420-21
فرافکنی آزاد، 340-43 ،248تغییر اتاق و خو به
برکات، 249، 362-67، 233-37، 214-17حرکت جسورانه، 13-405
عنوان، 49ملاحظات، 5 مشخص، آشکار شده
توسط، 46-245در اغوای مجدد، 2-420معکوس،
249ترن هوایی به عنوان نماد، 248برخورد
بازمهاری در، 410 ،247-48 ،136 ،کالگولا، امپراتور مهاری؛ 10-409رویکرد غیرمستقیم قبلی، 9-407آلوده شدن به
کلمه آلات، 83، 141، 326، 27، 1-330، 1-410به عنوان شگفتی دلپذیر، 411معکوس، 413نشانه
آلودگی برای کار، 71، 412، 1-414، 428، 408، 202، 408، 9-408بنابارت، جاکوسمن، 187بناپارت، ناپلئون، نگاه کنید به ناپلئون اول، امپراتور فرانسه، بناپارت،
ناپلئون، 4، 27-326، 5-304، 99-297، 20کتاب خنده و فراموشی، 10-409، 92-290، 69-268، 41، de,
Bourdon, David, 33-34 Bouriscout, Bernard, 173-74, 297-300, 304 Brantôme, Seigneur
The (Kundera), 66

آن، 11-9توجه، پرخاشگر، 257توجه،
متمرکز، 417 ،273 ،33

افسونگران، 87 ،86 ،82-81 ،79در آینه کاری،
226فریب فیزیکی و، 2-401

آگوست، شاهزاده پروس، 88-187حیوانات اصیل،
کاریزماتیک، 5-104

باکال، لورن، 14
بیکر، ژوزفین، 66، 63-61، 50شگفتی محاسبه
شده توسط، 248
فرانسوی آینه شده توسط، 225
گفتگوی پیش پا افتاده، 183
بانک، 58 ،The
باربی دواوری، ژول آمده، 49
بارنی، ناتالی، 323 ،317 ،154 ،xxv ،xxiv

فریب های معنوی، 404 ،66-365 ،364 ،63-361

باریمور، جان، 109
باتای، ژرژ، 75-374
Bathsheba, xix, 237
بودلر، شارل پیر، 2-401 ،354 ،15-314 ،170 ،46 ،14عقب نشینی استراتژیک توسط، 88-385
سزار، ژولیوس، 317،283 ،208 ،13 ،12 ،8-7 ،xix
ترور، 61-258غیبت محاسبه شده، 418 ،415
بودریار، ژان، 8-228، 232، 288، 292، 390، 392،
372، 372، 373-poetic. 277،
زیبایی ها، 156
زیبایی ایده آل، 35-33
بلروش، مود د، 44-243
برنیز، ادوارد، 50-449
جلوه های محاسبه شده، 289 ،190 ،188شگفتی
فریبنده آشنا، 2-221 ،219 ،217-214
محاسبه شده، 34-35، 241-50، 420-21
فرافکنی آزاد، 340-43 ،248تغییر اتاق و خو به
برکات، 249، 362-67، 233-37، 214-17حرکت جسورانه، 13-405
عنوان، 49ملاحظات، 5 مشخص، آشکار شده
توسط، 46-245در اغوای مجدد، 2-420معکوس،
249ترن هوایی به عنوان نماد، 248برخورد
بازمهاری در، 410 ،247-48 ،136 ،کالگولا، امپراتور مهاری؛ 10-409رویکرد غیرمستقیم قبلی، 9-407آلوده شدن به
کلمه آلات، 83، 141، 326، 27، 1-330، 1-410به عنوان شگفتی دلپذیر، 411معکوس، 413نشانه
آلودگی برای کار، 71، 412، 1-414، 428، 408، 202، 408نمایشی بودن، 12-411غرور
کاراوگو، 9-408بناپارت، جاکوسمن، 187بناپارت، ناپلئون، نگاه کنید به ناپلئون اول، امپراتور فرانسه، بناپارت،
ناپلئون، 4، 27-326، 5-304، 99-297، 20کتاب خنده و فراموشی، 10-409، 92-290، 69-268، 41، de,
Bourdon, David, 33-34 Bouriscout, Bernard, 173-74, 297-300, 304 Brantôme, Seigneur
The (Kundera), 66

xxii، xxiv، 31-33، 36، 128، 373
ضد اغواگر مواجه شده توسط، 43-142

غافلگیری محاسبه شده، 247 ،46-243رویکرد
مستقیم، 218 ،184رویکرد غیرمستقیم، 182
بازتاب توسط، 224سیگنال مختلط و، 194
نقش آفرینی، 305محیط و زمان اغوا کننده
ایجاد شده توسط، 39-438 ،435فریب معنوی
استفاده شده توسط، 367وسوسه از، 37-236

Machine Translated by Google

تصویر فیزیکی از، 50-51، 48-49، 45، 44
43، 41سیاستمداران به عنوان، 51اغوای
اجتماعی توسط، 50-48سبک بصری، 49-48

دندی، (بودلر)، 46
رابط های خطرناک (لاکلو)، 20-418
25، 127، 169-71، 287-89، 407-9،
xxiv،خطر، 354

از 44 ،43 ،Dandiesاز 27 ،26 ،25 ،24
Sirens، 5، 11، 12-13از Rakes، 17،

D'Annunzio، Gabriele، 21-24، 192، 291
مرگ در معرض خطر، 29-327چاپلوسی توسط،
259 ،218راهپیمایی در Fiumeبه رهبری، 273،
23،

328

نمایش های عمومی ارائه شده توسط، 275
Darvas, Lili, 123 d'Aunet, Léonie, 339

دیوید، کینگ، 237 ،xix
دیویس، اوسی، 113
دین، جیمز، 128 ،127 ،125 ،123مرگ، در
معرض خطر، 29-327
دکامرون، (بوکاچیو)، 67-362، 37-233، 17-214
تدافعی، 419، 418، 418، 260، 247، 246، 224،
219، 215، 1 21، 207، 83، 57چارلز , 117,329
,16-114 ,109 ,2-101 ,100خطابه اغوا کننده از,
114, 115, 253-54

"لذت در بی نظمی" (هریک)، 399تحویل دهنده،
کاریزماتیک، 14-112اجراکننده شیطانی،
کاریزماتیک، 7-106

راکس شیطانی، 24-21
دنون، ویوانت، 15-213سرنوشت، حس، 365
359، 177جزئیات، توجه به، 425 ،76-265
38، ضیافت به عنوان نماد، 276لباس، 274، 272
237، 270، 269، 268، 265هدیه در, 75-274
,269 ,268 ,265

279اثر مسحورکننده، 69-267، 265

معکوس، 276اثر حسی، 72-269، 265
سرعت کمتر در، 74-273، 272عینک، 275
69-267، 265،

شیطان یک زن است، The، 373
دیوا، 37
دیدرو، دنیس، xxiv-xxv
دیتریش، مارلین، 434، 373، 342، 192، 130
129، 128، 127، 121-23، 50

دی ماجیو، جو، 13 ،11
دیو کاسیوس، 7
دیونیسوس، 8

فاتحان، 54-153
کنراد، ارل، 99-398
ثابت، بنیامین، 344 ،188تضاد، 447 ،428 ،427
274، 270-71، 201-2

کوپر، گری، 125
Coquettes, 3, 67-68, 156, 172, 237, 291, 412

سرد، 78 ،77 ،73-71سردرگمی ناشی از، 75
خطر برای، 78هیجان ناشی از، 75نفرت ناشی
از، 78

گرم و سرد، 93-192، 78، 76، 71-69، 67
حسادت تحریک شده، 77-76کلید، 77-74
خودشیفتگی، 76، 75، 74، 73، 67

77سیاستمدار به عنوان، 77خروج انتخابی
توسط، 390 ،78 ،77 ،76 ،75 ،74 ،73 ،71-70
67،خودکفایی، 77 ،76 ،75-74 ،73 ،71 ،67
سایه به عنوان نماد ، 77فضای ایجاد شده
توسط ، 73زمان بندی از ، 78

کوریولانوس (شکسپیر)، 107تن از
درباریان، 436، 412، 396، 64-361
300-299، 291، 194، 192، 86، 75
61-60، 38، 33، 12-11عاشقانه 333
26-325،
کربیلون، 33
Crébillon fils، 138-40، 401انتقاد، شخصی،
424، 423، 210، 209، 208، 7-205ظلم، 47
46، 45، 44 ، 210، 209، 374، 374، 39
374، 377، 57-356، 353، 349، 192از
راکس، 26در تابوهای متجاوز، 57-356، 353،
352،
349،

ستاره های خرد شده، 53-152
درمان عشق (اوید)، 172 ،9

دندی، 434، 192، 153، 83، 76-75، 52-41، 3
کیفیت های زیبایی شناختی در، 51 ،50-48ابهام
از، 51 ،47 ،45 ،44 ،41جذابیت دوجنسی از،
engender confusion 51-50توسط 47ظلم
در، 47 ،46 ،45 ،44 ،43خطرناک بودن، 44 ،43
خطر برای، 52هیجان ناشی از، 47

زنانه، 45-43گستاخی، 52 ،51 ،49کلید به،
51-48

مردانه، 48-45تراورزی ذهنی، 50عدم
انطباق، 49-48، 47، 46

51

ارکیده به عنوان نماد، 51

انعکاس توسط، 82لذت ارائه شده توسط،
85 ،82سیاستمدار به عنوان، 93 ،92-88 ،87
85-83 ،82 ،81خودداری در مصیبت نشان
داده شده توسط، 83تمایلات جنسی و، 87
81، ظرافت، 81زمان بندی ، 93 ،92 ،91-90
درک نگرش، 81به عنوان مفید برای دیگران،
83، 87

284, 337 ego regression ideal of, 343-46
François René, Vi comte de, 188, 226,
Chateaubriand,
چخوف، مایکل، 10
شوالیه، موریس، 397 ،96-395
چیانگ کای شک، 90-88
چایلد هارولد (بایرون)، 352 ،351
چین، 13-311، 300-297، 291، 69-267، 224
174، 73-172، 90-88، 76، 15، xixجوانمردی،
30-329 ،38 ،37-36

چویسی، ابه د، 48-47
کرتین دو تروا، 87-386، 30-329
کریستین، لیندا، 401 ،99-398
چرچیل، پاملا، هریمن را ببینید ،
پاملا چرچیل
چرچیل، وینستون، 329 ،115 ،86
کلاریسا (ریچاردسون)، 16-315 ،225
کلودین، گوستاو، 60
کلودیوس اول، امپراتور روم، 37-136

کلئوپاترا، 412 ،392 ،378 ،304 ،184 ،16 ،13
7-9، xxiv، xxi، xx، xxضد اغوا به عنوان دفاع
در برابر،
145لباس از، 274 ،8 ،7توصیف، 8
ناامنی ایجاد شده توسط، 208انزوا ایجاد
شده توسط، 317سیگنال مختلط ارسال شده
توسط، 192تغییر خلق و خوی، 9 ،8-7
شاعرانه، 283جذابیت حسی، 159نمایشی
بودن، 9 ،8 ،7قربانی انتخاب شده توسط،
172 ،12صدای، 14 ،9 ،7

کلیفت، مونتگومری، 437 ،125 ،51رفتار
چسبیده، 20-419 ،417 ،415
کلینتون، بیل، 93 ،27 ،26لباس، 436 ،434
34، xxتوجه به جزئیات، 274 ،273 ،272 ،270
269، 268، 265از 43 ،49 ،48-45 ،44 ،43
Dandies،از آژیرها، 274 ،15-14 ،13 ،8 ،7

کوهن، نورمن، 103
Coquetteسرد، The(بایرون)، 70
کولت، 48شاکی، 421 ،418 ،378 ،293 ،135

اعترافات، "صادقانه"، 289 ،88-287 ،285
284،مرد کلاهبردار، 66

Machine Translated by Google

بر اساس پیشنهاد، 215در مورد انتقال، 335-36در مورد غیرعادی، 304 ،301-2
126،فردریش، کنراد، 297-99فرولیش، رزا (تصویری)، 340-43فو چای، کینگ، 13 -311
xix، 15،فوجیوارا نو کورچیکا، 271 ،65 ،48
فولوپ میلر، رنه، 104-5

48-49 Gandhi, Mohandas K., 193, 358
The: Harriette Wilson's Memoirs (Wilson),
Duke and Duchess of, 22 Game of Hearts,
Genji, Prince انزوا ایجاد شده توسط،Gallese,
Théophile, 49, 385 Genesis, Book of, 232-33
Greta, 127 Garden of Eden, 24, 23 Gautier,
187, 188 Gilbert and (تخیلی)317 Garbo,
Don, 419-20 Gérard, François-Pascal,
189 سالیوان،63-65, 172, 269-71 George,
گیلدا، 314ژیلو، هنریک، 45ژیلو، فرانسوا، 25
ژیرار، رنه، 199، 200گلادستون، ویلیام، 143-44
85، 93،گلیچن-روسورم، الکساندر فون، xxi

گوته، یوهان ولفگانگ، 300-301، 354دوران طلایی، کودکی به عنوان، 59 ،55 ،53

گوتفرید فون استراسبورگ، 354-55 ،190-92 ،12

Grammont, Count de, 137-38, 183, 324-25

گرانت، گری، 129 ،128 ،125
گریوز، رابرت، 287-88 ،231 ،55-58 ،9-11

گرکو، ژولیت، 313طمع، 199ضد اغواگر، 142-43

اسطوره های یونانی، (قبرها)، 287-88 ،231 ،55-58 ،9-11
گرینفیلد، لیا، 102گناه، احساس، 426 ،422-23
در تخطی از تابوها، 176، 369، 378، 379، 357 ،349، 355،

گوروها،Guinevere، Queen، 329-30، 386-87 43
فاریزما فلورا، 100-101 300
گویلبرت، لورانه 70، 116-17، 174، 187، 342 271، 420-21
فرهاتن، گرهارت، 19 ...1300 1730 70-71
همیلتون، سالومه، 306-309 ،3149 فروید، زیگموند دوجنس گرایی، 50سال در دوران کودکی به عنوان دوران طلایی، 453 شاگرد، 434 ،199 ،198 ،76-77در مورد خودشیفتگی، 74 ،73در مورد تابوهای جنسی،
هرمیز 352-53 ...کودکان 61
هریمن، پاملا چرچیل، 318 ،274 ،273 ،85-87

هاپتمن، گرهارت، 46
هاثورن، ناتانیل، 74

ukiyoژاپن ("جهان شناور") به عنوان، 435-37
جلوه های عرفانی در، نمایشنامه ،436 ،434-35 ،431 ،434-35
439
محرک های بصری در، 434کارخانه وارهول به عنوان، 437-38حسادت، 28 ،16اپتون، نینا، 326، 354، 355اروس. 208 ،206-7خستگی شهوانی،
Fetishists, 154-55 "Exotic Perfume"
Europa, 180-81 Exodus, Book of, 98 Exotic
Robert Devereux, Earl of, 209 Euripides, xx
401-2 ،(بودلر)117-18 Escher، MC، 128 Essex،
چشمان جوانی، 43

توجه به جزئیات توسط، 82-85، 93، 143-44، 210، 236
شاعرانه، 284قربانی بازی، 292نارضایتی، کمال گرا، 140-41

فالاچی، اوریانا، 374-76عاشق شدن، 3427 ،246
دون خوان، 164 ،205 ... xx، 19-20، 23، 24-25، 155، 167 ...
آشنایی، افسون، xix، xxi، xxii، 9، 36، 39، 421
شاعرانه کردن خود در مقابل، 418 ،415، 284
دون خوان (بایرون)... 134شک، 429 ،410 ،409 ،393 ،390 ،389 ،383 ،324
آمده ... زنانه شنی369، 372-73، 379 ،23
جشنواره ها، 435 ،434 ،433ستاره های 4،45،
فتیشیست، 121-23فیوم، راهپیمایی، 328 ،273
چاپلوسی، 403 ،403 ،376 ،289 ،259 ،233 ،23
... گورستان ... شناور" (oyiku)، 435-37گل های شیطان، (بودلر)،
... فلین، ارول، 35 ،291 ،201
... فریب های، 403،
درولت، ژولیت، 339-40
درایدن، جان، 233
Dulce y Sabrosa (Picón)، 231-34کسالت، عمدی، 183

دوما، اسکندر، 385
دانکن، ایزدورا، 259 ،22
دوز، النور، 259 ،22

عشق شرقی، 317 ، regression, 337-38, 343-46 Einstein, Albert, 99 Eisenhower, Dwight D., 124, 124,
137, 171 Easy Street, 58 Eddington, Nora, 399-400 Edward VII, King of England, 396 ego ideal
آیزنشتاین، سرگئی، 59یا یا یا یا (کیرکگور)، 256 ،24الیزابت، امپراطور روسیه، 91 ،90الیزابت اول، ملکه انگلستان،
346 ،209 ،84 ،75الینگتون، دوک، 421-23 ،419-20 ،291 ،xxiv8 ،18همدلی، 157 ،81محیط، اغوا کننده، 431-39
خلقت کازانوا از، 438-39 ،435
404
تنتریسم انجام شده توسط، 410
Four Horsemen of the Apocalypse، The,

دیوتیما، 208 ،206-7
رویاپردازان ناامید، ناامیدی 29-415 ،150-51
شکست سریع، 425-26 ،418 ،415

رفتار چسبیده و، 419-20 ،417 ،415
عمدی، 418-20 ،415سرخوردگی در،
40اخگر به عنوان نماد، 428آشنایی در،
415، 418، 421اینرسی در، 184-417
جدایی دلپذیر در 213را ببینید ، همچنین اغوای مجدد

دیزرائیلی، بنجامین، 81 ،57 ،49
طنز در اقناع، 274-75آینه کاری، 260 ،225

شرایط شلوغ در، 437 ،434

Machine Translated by Google

جکسون، اندرو، 48-446
جگر، میک، 50
جیمز اول، پادشاه انگلستان، ۳۵۵، ۲۳۵، ۶۶

رگرسیون والدین معکوس و، 48-346

ژاپن، 50، 48، 37، 25شیوه های تربیت کودک
در، 36-335 ukiyo("دنیای شناور") از، 37-435
همچنین ببینید Tale of Genji, The

(موراساکی) حسادت، 26-425، 424، 423
70، 76-77، 248، 390، 421،در درد آمیخته با
لذت، 377، 374، 373، 372مثلث و، 98-197

France, xxiv, 13, 69-71, 74, 154, 217, 412
Emperor, 301-2 Josephine, Empress of
Lyndon B., 289 Joseph II, Holy Roman
109 Joan of Arc, 102-4 Johnson,
Jeffers, Robinson,

کسالت، 69، 14، 12افشای انتخابی
توسط، 237، 15برداشت انتخابی توسط،
70، 78،
390
اشک به عنوان تاکتیک، 92-291، 70، 69
مجله زندگی ما در ارتفاعات
(ملکه ویکتوریا)، 84قضاوت، 404، 52
1
در ضد اغواگران، 134، 133
ژولیوس سزار (شکسپیر)، 60-258
جولیان، فیلیپ، 22
یونگ، کارل، 76
کهن الگوهای یونگ، 37-36
یورگنس، ارنست، 96-395

51, 117, 123-26, 127, 128, 130, 224,329
Buster, 58 Kennedy, John F., xxi, xxiv, 40,
Kaus, Gina, 303 Keaton,ماجراجویی از,
101,ضعف 102-102, 1029-1021خلع سلاح
تلقین استفاده شده توسط، 217انزوا به عنوان
تکنیک، 317ایده آل از دست رفته و، 317
208-10، 39،کیفیت از دست رفته ارائه شده
توسط، 174سیگنال مختلط ارسال شده توسط،
193شاعرانه، 283کلید، ویلسون برایان، 31،
289 Kierkegaard، xxiv، Søren. 24،

279، 289-90، 291، 357، 378، 378،
193، 201، 224، 246، 254، 255-57،
169-70، 171، 172، 179-80، 181، 182،
مارتین لوتر، جونیور، 113کیسینجر، هنری
ا.، 378، 374-75، 183، 93شوالیه، 32-331
329-30، 36-37،کولورات، کنت ساشا، 122کو
چین، کینگ، 31، 13-15

"در ستایش گریم" (بودلر)،
14
ناامنی ها، 2013، 207، 207، 173، 159، 351
289، 291، 351، 289، 291، 351، 359، 291،
156، 163، 172، 173، 182، 193، 207، 210،
48، 71، 74، 76، 77، 87، 154، 155،اغواگران،
131، 133، 138،
142
از کشورها، 225چاپلوسی با هدف، 259کنایه،
هنر، 390، 389، 18-211، 127

اشاره به، 216، 211اشاره و نگاه، 18-217
211،تخیل و، 216نظر گذرا در، 216، 215
211،لذت ارائه شده توسط، 218در سیاست،
17-216پس گرفتن با عذرخواهی در، 217
2111معکوس، 218دانه به عنوان نماد، 218
تماس بدنی خفیف در، 215لغزش زبان به
داخل، 217ابهام در، 216

دعوت به سفر

ظواهر فریبنده و، 315اثر عجیب و غریب در،
317، 13-311از خانواده و دوستان، 317،
316،
318اشاره به خطر در، 317در جزایر،
317اثر "فقط شما" در، 15-313از
پیوست های گذشته، 17-316

Pied Piperبه عنوان نماد، 318توسط
سیاستمداران، 317توسط فرقه های
مذهبی، 317واژگونی، 318

ایباروری، دولورس گومز 100-99، (Passion aria
La)
ابن حزم، 409، 84-183، 126
عاشقان ایده آل، 40-29، 3
زیبایی، 35-33در عشق درباری، 37-36خطر
برای، 40تلاش لازم، 33کلید، 39-36

مدونا/ فاحشه به عنوان، 38ویژگی مفقود ارائه
شده توسط، 39، 36، 35-34، 33-32ویژگی
های نجیب برانگیخته شده توسط، 36-35،
39
توجه صبور، 38سیاستمدار به عنوان، 40
39-38،نقاش پرتره به عنوان نماد، 39شهرت،
33، 37-38

عاشقانه، 33-31از خودگذشتگی، 38-36
نشانه های ظریف مشاهده شده توسط،
33،
36ایده آل، از دست رفته، 317، 226، 10-208
39، 203،

بت پرستان، 158
Idylle Saphique (Pougy)، 362
ایهارا سایکاکو، 22-421، 268
ایلیاد، (هومر)، 58-256توهمات، خلقت، 364
82، 295-307،

ظاهر عادی در، 304تغییر گذشته در، 306
رویا تحقق یافته، 4-303از جنسیت، 304
300-297،معکوس، 307نقش آفرینی، 305

شانگری لا به عنوان نماد، 307جلوه عجیب و
غریب در، 304برآورده شدن آرزو در، 303-300

Machine Translated by Google

لوفای جوان، 316 تولید فرانسه، 233 لوئی پانزدهم، پادشاه فرانسه، 17، 19، 35، 47، 49، 298، 325، 334، 435، 274
247، 249، 24، 36، 37، 127، 216، 16، 33-35، 36، 127، 216، 16لوئیس هجدهم، پادشاه Pierre, 371-74 Love Happy, 1 0
Ivy, 206, 208 Lucian, 420-21, 422 Lursay, Madame de نزاع عاشقان، of France, 426-27 Louÿs,
میلتون، لوئیس، 76 (توضیحات)، 206، 208، 340
میجت، آلن، 72
رویای شب نیمه تابستان، 297 ،(Shake Speare)
A
میلبانکه، آنابلا، 353
میلر، آرتور، 13 ،12
مینگ هوانگ، امپراتور، 73-272، 270، 174، 76

پیامبران معجزه گر، کاریزماتیک، 4-102
ماکیاولی، نیکولو، 118
مادام بواری (فیلم)، 65، 405، 434، 219-27، 279، 45
مدونا/فاحشه، 82 ،Tarantino، کوئنتین، 8، 9، 10، 13، 434، 226، 382
نقش های جنسیتی، 25-224آینه شکارچی به
کسوف در آسمان، 269، 58گلید در، 223 ،2211، 221-22
مالکوم ایکس، 223، 111، 112، 114، 121، 226خودشیفتگی
مالت، 224، 227، 26، 121، 225وارونه ، 227
مالروشآنده، 121، 225در نوشتن ، 257ویژگی
منگ شامکار، 9-208، 208، 203، 149
ماندرل، جیمز، 207 ،200
مان، هاینچ، 43-340
منسفیلد، کاترین، 206
مائو، مادام (جیانگ چینگ)، 412 ،403 ،379 ،249 ،201 ،173 ،78

مائو تسه تونگ، 403 ،249 ،201 ،173 ،118 ،99 ،88-89 ،78 ،77

و انتخاب قربانی، 74-173 ،171
عاشقان ایده آل و، 39 ،36 ،34-35 ،32-33
سیگنال های ترکیبی، 223 ،94-185

مصنوعی در مقابل طبیعی، 91-189سرد در
مقابل گرم، ;93-192همچنین نگاه کنید به عمق
Co quettes پیشنهاد شده توسط، 192 ،185در
برداشت های اولیه، 93-192 ،191نقش های
جنسیتی و، 192 gcodدر مقابل بد، 89-187
تخیل درگیر شده توسط، 191کیفیت درونی در
مقابل ظاهر در، 93-192

پارادوکس در، 91-190در سیاست، 193شهرت
و، 193واژگونی، 194پرده تئاتر به عنوان نماد،
194

محمدرضا پهلوی، شاه
ایران، 375 ،313
مولیر، 258 ،8-207 ،22
مولینا، تیرسو د، 232 ،20-19لحظه، 435 ،423

رها کردن به، 25 ،21منجر به، 4-402 ،400
393،
مونالیزا (داوینچی)، 188
موندال، والتر، 450
مونیرون، فردریک، 82-181
مونرو، مرلین، 338 ،291 ،274 ،192 ،130 ،125
xxiv، 9-11، 12، 13، 14، 16، 101،

مسیو بوکر، 44
مونتز، لولا، 357 ،200-199 ،173
مونپنسیه، آن ماری لوئیز

کریگل، موریس، 253
کریشنامورتی، جیدو، 358 ،10-109 ،76-75

کوانگ هسو، امپراتور، 69-267
کوندرا، میلان، 66

329-30, 386-87 Lang, Fritz, 122 language,
Valois, Comtesse de, 305-6 Lancelot, Sir,
Lady Caro, 351line -52, 353, 354 Lamotte-
Ladd, Alan, 123 Lake, Veronica, 128 Lamb,
xx, xxiv, 25, 169-71,287-89, 407-9, 418-20
de, 49 Laclos, Pierre Choderlos de, xix-
153, 251-63, 273 ،La Bruyere, Jean اغوا کننده
xx,در، 2261تصدیق 262ابهام و ابهام در، 448
، 260 ،263 ،262 ،258 ،254استدلال در مقابل
جسارت در، 262تغییر دیدگاه در، 261از کاریزماتیک،
111-15 ،111 ،108 ،100-99نماد از ابر از 262
، 114اهریمنی در مقابل نمادین، 262احساس در
مقابل عقل در، 61-260چاپلوسی در، 403 ،376
22، 85، 218، 233، 259، زبان گلدار در مقابل،
263زبان عادی در مقابل، 59-258 x 59-258یا ،
114، 115، 235-36، 253-54، 258-60، 261، 275
22-23، 24،

مارگارت ناوار، ملکه، 31-326 ،xxi

مارگریت دو والوا، 412 ،14-15
ماریان 292 ،75 ،(Marivaux)
ماری آنتوانت، ملکه فرانسه، 6-305

Marychoine, 145, 208,258-61,274 45-48
283, 378, 392, 412 Marx, Marx,
8, 12, 13, 145, 159, 172,208,258-61,274,
Pierre, 69, 75, 292 Mark Antony, xix,
Marivaux, مازوخیسم، 378 ،357 ،332 ،237
155، 71، 47اغوای دسته جمعی، نگاه کنید به
کاریزماتیک; سیاستمداران؛ 100 ،Adah Isaacs
Grave (Chateaubriand), 337, 345 Menken,
Mayer, JP, 125 Memoirs from Beyond the
Maurois, Andre, 83 Maxwell, Elsa, 313, 314
Marqui Merteu برتری ذهنی، احساس، soft sell
155-56(تصویری)، 20-418مسمر، فرانتس،
434-35مسالینا، 37-136مسخ (اوید)، 83-182
180-81، 121-23، 71-74، 43-45مترنیخ،
شاهزاده کلمنس فون، 343 ،188میشل، روبرتو،
77قرون وسطی، 328 ،103عشق درباری در،
36-37، 325-26،

تولید اثر با، 259 ،254وعده در، 260 ،259
راک، 25 ،22-24 ،20 ،19 ،17تکرار در،
261-62معکوس، 263خود جذب در مقابل،
258سکوت در مقابل، 258سکوت در مقابل.
در فروش نرم، 445احساسات قوی برانگیخته
شده توسط، 261همچنین به نوشتن 282
Péguilin، Duke de, xx، 75، 179-81، 201،
Lauzun، Antonin مراجعه کنید.

Jules, VI, 49, 49 99، 101، 107-9، 183، 201-2
109 Le Gallienne, Richard, 191 Lemaître,
209, 210, 400, 423-25 Leadbeater, Charles,
13, 299-300 Lawrence, DH, 205-7, 208,
Lawner, Lynne, لئوناردو داوینچی، 188لسبوس،
جزیره، 63-362 ،317لوئیس، آرتور اچ، 398
96-395، لینکلن، آبراهام، 99نفر از دست رفته های
ایده آل، 317 ،226 ،208-10 ،203 ،39 ، Lenly19

Machine Translated by Google

زمان بندی، 379ناز رویال، 421 ،151پاریس،
xix، 13داوری، 11-9پاسیوناریا، لا (دولورس گومز
ایبار روری)، 100-99صبر (گیلبرت و سالیوان)، 317
111, 279-81 persuasion, xx-xxi1, xx-xxi. ،
poetizing of, 279-81, 283-84 Perón, Juan,
Hesketh, 189-90 Perón, Evita, 110-12
The، 58 Pearl، , 59-61, 66, 291 Pearson,
189 Pawnbroker،استدلال در مقابل شوخ طبعی
در ، 260احساس در مقابل عقل در ، 444 ، 61-260
پیتر اول "بزرگ" ، تزار روسیه ، 99پیتر سوم ، تزار
روسیه ، 300 ، 225 ، 201 ، 90 ، 37پترونیوس ،
201 ،50فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا، 35-234
فریب فیزیکی، 404-393نگرش مراقبت از شیطان
و، 404نگاه بی نظم، 3-402چاپلوسی و، 403توجه
متمرکز و، 2-401نگاه گرم، 402، 397، 396

403
به عنوان منجر به لحظه، 4-402 ،400 ،393
مهارهای کاهش توسط، 401-397 ،393فعالیت
ذهنی آرام شده توسط، 403 ،402 ،401-400
393،تحریک فیزیکی برانگیخته شده توسط،
403 ،400 ،399پروژه، در، 97-395 ،393قایق
به عنوان نماد، 404معکوس، 404جذابیت
نفسانی، 402فعالیت بدنی مشترک در، 403
400، 403، 398تماس فیزیکی جزئی در، 403
395، 396، 397،

پیکاسو، پابلو، 379 ،100 ،45 ،26 ،25
هنر به عنوان فریب، 366شاعرانه کردن،
283
پیکون، جاسینتو اکتاویو، 34-231
of Sei Shonagon, The, 31-32,50,65,263
Pillow Book
افلاطون، 208 ،206-7 ،191 ،76-74
پلوتارک، 261 ،46-47 ،8خود شاعرانه،
277-84بیت شک در، 83-282غیبت
حساب شده در، 84-283 ،277

آشنایی در مقابل، 284 ،282 ،281 ،277هاله
به عنوان نماد، 284ایده آل کردن اهداف خود
در، 284شی در، 283معکوس، 284تصویر از
خود و، 82-281تجربیات مشترک در، 283

نیچه، 105، 107، 201 de، 179، 81، 201، 282
فرمانروایی، 36، xxii، 43، 44، 134، 143، 144 و،
224-25, 293, 409, 417, 425-26 Niou, Prince
Ninon de l'Enclos، 75، , 183, 192, 217, 223,
45-46، 47، 52، 197-98، 199، 227(تخیلی),
37 Nixon, Richard M., 124-25, 374, 375
Nisan، 25کنتس، 328
مسکوویسی، سرژ، 22-221 ،199 ،83
موسی، 114 ،113 ،98
هیاهوی زیادی درباره هیچ 183 ،(Shake Speare)

مورواساکی شیکیبو، 61 ،25 ،xxiv
«نه فردا» (دنون)، 15-213
تازه کارها، 153

The (Homer), 7-8, 11, 12-13 regression
8 Octavius, 8, 16, 145, 378 Odyssey,
Octavia,ادیپی، 43-340 ,337 ,333بازیگران
المپیکی، کاریزماتیک، 313 ,114,16 Onsisleasدر
مورد عشق (استاندال)، 77-375 ،284 ،82-280
170، 58نظر، تأثیرگذار، xx-xxiخطابه، اغوا کننده،
Olineter "La Belle" 194، 398، 402، 412
d', 49 Ortega y Gasset, Jose, xxii, 282,83
d', 19-20 Orlov, Gregory, 90 Orsay, Count
275 Orléans, Duchess d', 21 Orléans, Duke
24، 114، 115، 235-36، 253- , 258-60, 261,
xx، 22-23،گرمای پیش بینی شده توسط، 24 4
323، 331، 352، 371-72، 397، 408-9، 408-9،
180-81، 182-83، 221، 253-54، 255، 279-80،
71-74، 81-82، 121-23، 135-36، 172، 179،
HA، 60 Ovid، xx، xxii، xxiv، 9، 43-45،
395-97 Overstreet،

پهلوی، محمدرضا، شاه
ایران، 375 ،313درد، آمیختن لذت با،
369-79، 389، 391، 410، 415، 418، 424-25
155، 159، 237،اضطراب ناشی از، 378 ،376-77
اثر گسست در 378 ،369 ، 37غیبت محاسبه شده
در، 373-74 ،372باله و پایین های عاطفی، 371-74
ترس در، 379 ،377-78 ،369در گناه، 369سخت
گیری و مهربانی در، 374-76حسادت، 377 ،374
، 337 ،374-76اشتیاق مازوخیستی برای، 378
47، 71، 155، 237، 332، 357،پرتگاه به عنوان
نماد، 379معکوس، 379

نلسون، ویسکونت هوراتیو، 304
نرون، امپراتور روم، 50
پرودس جدید، 52-151
نیویورک تایمز، 396 ،189
نیکلاس، دوک بزرگ، 396

d'Orléans، 105، 107، 201 de، 179، 81، 201، 282
فرمانروایی، 36، xxii، 43، 44، 134، 143، 144 و،
224-25, 293, 409, 417, 425-26 Niou, Prince
Ninon de l'Enclos، 75، , 183, 192, 217, 223,
45-46، 47، 52، 197-98، 199، 227(تخیلی),
37 Nixon, Richard M., 124-25, 374, 375
Nisan، 25کنتس، 328
مسکوویسی، سرژ، 22-221 ،199 ،83
موسی، 114 ،113 ،98
هیاهوی زیادی درباره هیچ 183 ،(Shake Speare)

مورواساکی شیکیبو، 61 ،25 ،xxiv
«نه فردا» (دنون)، 15-213
تازه کارها، 153

The (Homer), 7-8, 11, 12-13 regression
8 Octavius, 8, 16, 145, 378 Odyssey,
Octavia,ادیپی، 43-340 ,337 ,333بازیگران
المپیکی، کاریزماتیک، 313 ,114,16 Onsisleasدر
مورد عشق (استاندال)، 77-375 ،284 ،82-280
170، 58نظر، تأثیرگذار، xx-xxiخطابه، اغوا کننده،
Olineter "La Belle" 194، 398، 402، 412
d', 49 Ortega y Gasset, Jose, xxii, 282,83
d', 19-20 Orlov, Gregory, 90 Orsay, Count
275 Orléans, Duchess d', 21 Orléans, Duke
24، 114، 115، 235-36، 253- , 258-60, 261,
xx، 22-23،گرمای پیش بینی شده توسط، 24 4
323، 331، 352، 371-72، 397، 408-9، 408-9،
180-81، 182-83، 221، 253-54، 255، 279-80،
71-74، 81-82، 121-23، 135-36، 172، 179،
HA، 60 Ovid، xx، xxii، xxiv، 9، 43-45،
395-97 Overstreet،

پهلوی، محمدرضا، شاه
ایران، 375 ،313درد، آمیختن لذت با،
369-79، 389، 391، 410، 415، 418، 424-25
155، 159، 237،اضطراب ناشی از، 378 ،376-77
اثر گسست در 378 ،369 ، 37غیبت محاسبه شده
در، 373-74 ،372باله و پایین های عاطفی، 371-74
ترس در، 379 ،377-78 ،369در گناه، 369سخت
گیری و مهربانی در، 374-76حسادت، 377 ،374
، 337 ،374-76اشتیاق مازوخیستی برای، 378
47، 71، 155، 237، 332، 357،پرتگاه به عنوان
نماد، 379معکوس، 379

نلسون، ویسکونت هوراتیو، 304
نرون، امپراتور روم، 50
پرودس جدید، 52-151
نیویورک تایمز، 396 ،189
نیکلاس، دوک بزرگ، 396

تغییرات خلقی، 19-418 ،312 ،249 ،11 ،9 ،8-7
Benito, 102, 275 Mut, Professor
Musset, Alfred de, 40, 281 Mussolini,
140-41, 269-71, 287 Musil, Robert, 227
63-65،(تخیلی)، 43-340ستارگان اسطوره ای،
123

ناپلئون اول، امپراتور فرانسه، 326 ،298 ،261
200، 187، 99، 14، xxمحاسبه شگفتی توسط،
243به عنوان کاریزماتیک، 111 ،102 ،101

کوکت با بازی، 77
فرانسوی دوباره اغوا شده توسط، 28-426تلقین
استفاده شده توسط، 17-216
ژوزفین و، 412 ،390 ،291-92 ،217 ،154 ،78
74، 69-71، 13ویژگی های گمشده ارائه شده
توسط، 74 1
Talleyrandو، 39-38وسوسه های ایجاد شده
توسط، 36-235
ناپلئون سوم (لوئیس-ناپلئون)، امپراتور فرانسه،
40-339خودشیفتگی، 219 ،157 ،82 ،50 ،45
41، از کوکت، 76، 75، 74، 73، 67

77آینه کاری و، 224

نرگس، 74-71پدیده های طبیعی، 55

طبیعی، 66-53 ،3خطرات، 66ضعف خلع سلاح،
59 ،56 ،53نمونه، 65-58دنیای خیالی ایجاد شده
توسط، 63نفر، 66 ،61-59 ،57-56استقلال در، 61
بی گناه، 66 ،59-58 ، 54بره به عنوان نماد، 65
ساده لوح، 59-58به عنوان بالقوه تحریک کننده، 66
ویژگی روانی، 57-55پذیرایی، 57کودک لوس به
عنوان، 61همدردی برانگیخته شده توسط، 59، 56،
53، عاشقان بی دفاع، 65-63 ،57کودکان شگفت
انگیز، 63-61 ،57جوانان و، 66نیازمند، 293 ،134
87، 75، 74، 59،

آشنایی در مقابل، 284 ،282 ،281 ،277هاله
به عنوان نماد، 284ایده آل کردن اهداف خود
در، 284شی در، 283معکوس، 284تصویر از
خود و، 82-281تجربیات مشترک در، 283

Machine Translated by Google

از راکس، 200-201، 28، 26-27، 20-21

امدادگران، 157اغوای مجدد، 435، 29-415
شگفتی محاسبه شده در، 21-420اخگر به عنوان
نماد، 428مبارزه با اینرسی در، 18-417نمایش
متناوب در، 25-423حفظ سبکی در، 421، 418

423

حفظ رمز و راز در، 418سیاسی، 28-426
معکوس، 429زمان بندی، 428مقاومت،
215، 215، 216، 216، 400، 412، 449
154، 164، 172، 177، 181، 183، 188،
xxiii، xxiv، 25،

و اثبات خود، 324، 323، 321به وسوسه ها،
236رجعت والدین معکوس، 48-346، 338،
333،

ریچاردسون، ساموئل، 16-315، 225
ریشلیو، دوک د، 410، 356، 247، 200، 170، 27
19-21، 25،
ریختوفن، بارونس فریدا فون، 25-423، 206

ریلکه، راینر ماریا، 227، 47-46
حلقه کبوتر، The: A Treatse on the
هنر و عمل عشق عرب (ابن
حزم)، 409، 84-183، 126
Robespierre, Maximilien de, 116-17, 118

روچستر، ارل، 26
روهان، کاردینال د، 6-305
ایده آل رمانتیک، 33-31
رمانتیسم، 343، 226
روزولت، فرانکلین دلانو، 118، 102، 100، 99-98
86،خطابه اغواکننده، 260

روچیلد، بارون الی د، 273
روئس، 58-157

ساباتیر، آپولونی، 88-385
Sacher-Masoch, Leopold von, 372, 373-74

ساکویل-وست، ویتا، 102غم، هوای، 65-364، 292
69، 76، 157، 172، 192،

سنت آماند، ایمبرت دی، 69
سنت بوو، چارلز آگوستین، 39-338

سن ژرمن، شمارش، 244، 216، 28-127

سالومه، لو فون، آندریاس را ببینید
سالومه، لو
سالتیکوف، سرگئی، 26-225، 38-37
سند، جورج، 49، 40ساله
سافو، 63-362، 317
شیطان، آندروژنی از، 51
ساتیریکون (پترونیوس)، 201، 50ناجی، کاریزماتیک،
107-9
ساوونارولا، جیرولامو، 101

زیبایی شناسی، 423
سرسخت، کنوانسیون 21-19که توسط، 27
26،ظلم، 26خطرناک، 26، 25، 24، 17

27

خطرات برای، 28شیطانی، 24-21اشتقاق
اصطلاح، 25وابسته به عشق شهوانی در مقابل
سیاسی، 24افراط گرایی، 26به عنوان شخصیت
فانتزی زن، 26، 25-24، 23، 21-20، 17آتش
به عنوان نماد، 27کلید برای ، 27-24حسادت
مردانه ایجاد شده توسط ، 28آینه توسط ،
26-225موانع غلبه شده ، 26-225 ، 25 ، 21

لذت ارائه شده توسط، 27، 25، 24اصلاح، 354
26، 225، 353،
اصلاح شده، به عنوان قربانیان، 50 1شهرت،
201-200، 28، 27-26، 21-20زبان فریبنده، 25
24-22، 20، 19، 17صدای، 23-22

رتبه، اتو، 76
راسپوتین، گریگوری افیموویچ، 5-104، 102-100
فریب فیزیکی، 403فریب معنوی، 403، 366
راکتور، ضد اغواگر، 135

ریگان، رونالد، 202فروش نرم افزاری، 52-450

Madame, 187-89, 192, 217,237,343-46
Récamier,
ری، پل، 199، 98-197، 46-45
خرخرها یا آژیرهای اصلاح شده، 150رگرسیون،
وابسته به عشق شهوانی، 48-333بستر به عنوان
نماد، 348ایگو ایده آل، 46-343، 38-337نوزادی،
40-338، 37-336ادیپال، 348، 340-340،
337، 348معکوس، 348معکوس والدین، 48-346
338، 333، 336نقش درمانگر در، 46-345انتقال
در، 36-335عشق بی قید و شرط در، 340، 37-336

رایشنباخ، هری، 54-452
ریک، تئودور، 90-388، 37-336، 10-209قابلیت
اطمینان، 243

رمارک، اریش ماریا، 121
یاد چیزهای گذشته (پروست)، 283

رنسانس، 356، 38، 12شهرت، 379، 314
223، 193، 46در ایجاد مثلث، 201-200
195،عاشقان ایده آل، 38-37، 33سیگنال
های ترکیبی و، 193

سیاستمداران، 76-374، 366، 183، 101، xx-xxi
اضطراب و نارضایتی ناشی از، 10-209به عنوان
93، 92-88، 87، 85-83، 82، 81، Charmersبه
عنوان 75، Coquettesبه عنوان نقاط ضعف خلع
سلاح، 292به عنوان عاشقان ایده آل، 40، 39-38
تلقین استفاده شده توسط، 17-216انزوا ایجاد شده
توسط، 317سیگنال مختلط ارسال شده توسط،
193اغوا مجدد توسط، 28-426فروش نرم توسط،
52 -450، 48-446مثلث ایجاد شده توسط، 2-201
قربانی انتخاب شده توسط، 174قهرمان جنگ به
عنوان، 48-446، 329همچنین کاریزماتیک را ببینید.
خطابه، se duction

Madame de, 16,33-35,36, 127,249, 274, 435
Pompadour, Jeanne Poisson,پاپ آرت, 73
71-72,

پورتسموث، لوئیز کروال،
دوشس، 420پس از اغوا، افسون زدایی را
ببینید . اغوای مجدد

پوتمکین، شاهزاده گریگوری، 303-300، 274

پوگی، لیانه دی، 364، 363، 62-361
پریسلی، الویس، 107، 6-105، 50، 44، 28غرور،
بیش از حد، 142
زندگی خصوصی مارشال دوک
ریشلیو، 21-20
اساتید، 56-55 1فاحشه، 356، 354، 40

پروست، مارسل، 283، 70اثبات خود، 425، 417
32-321، 25خودکشی ظاهری در، 25-324شک
رفع شده توسط، 324، 323، 321بداهه در، 25-324
آزمون موفقیت آمیز در هر 25-324 ، 31،نجات در ،
30-329مقاومت و ، 324 ، 323 ، 321معکوس ،
332خطر مرگ در ، 29-327ایثار در ، 425 ، 27-326
مسابقات به عنوان نماد ، 332اقدام بی دریغ در ،
30-توسط قهرمانان جنگ، 29-327تدبیر، 52-151

بطلمیوس چهاردهم، فرعون، 7
پیگمالیون، 23-121
مجتمع پیگمالیون، 173

شن روان (تانازاکی)، 356

rakehells، 25
راکز، 16-315، 247، 152، 130، 49، 28-17، 3

به عنوان رها شده به لحظه، 25، 21

Machine Translated by Google

ستاره ها، 153، 119-30، 3خلقت سینمایی، 127
،124-25خطرات، 130سبک متمایز، 128، 127
128، 126، 125، 123، 122، 119کیفیت رویایی،
9، 1 1اثیری بودن، 27-126، 119چهره، 128، 127
122، 123،

فتیشستی، 23-121نگاه اجمالی به زندگی
خصوصی، 128همذات پنداری با، 29-128بت
به عنوان نماد، 129فاصله درونی، 129، 125
123،کلید به، 29-126

اسطوره، 26-123به عنوان اشیا، 28-127، 122
توجه وسواسی به، 130، 126، 122، 121
تبلیغات و، 130فاصله از خود، 130، 122
تلویزیون و، 125، 24-123

استاندال، 77-375، 371، 304، 284، 82-280، 217
58، 170، 200،
استوارت، جیمی، 129، 125
«داستان پروانه» 299، 298خفقان، ضد اغوا، 134

سوکارنو، کوسناسرو، 23-221، 102
سوکارنو: زندگی نامه ای که به آن گفته می شود
سیندی آدامز (آدامز)، 222
سون تزو، 315
سو شو، 291تعلیق، ایجاد، رجوع کنید به شگفتی
های محاسبه شده سوء ظن، 441، 290، 289
همدردی، 293، 292، 285، 66، 59، 56، 53

سمپوزیوم، (افلاطون)، 208، 206-7، 191، 76-74

تابوها، تخطی از، 58-349
ظلم در، 57-356، 353، 352، 349جنگل به
عنوان نماد، 358رفتن به افراط در، 355، 349

358زنای با محارم در، 53-352خود را از
دست داده، بازپس گیری شده توسط، 54-1 35
تمایلات ممنوعه، 55-354، 53-352کاهش
خروجی برای، 354معکوس کردن، 358گناه
پنهان در، 352، 351احساس گناه در، 357، 355
مشارکت مشترک در، 357، 352، 349محدودیت
های اجتماعی در، 357، 55-353، 349

358سیستم ارزش در، 356
349،
Thousand and One Night, 222-26, 24 -47
140-41, 172, 269-71, 287 Tales from the
The (Murasaki), xxiv, 25, 61, 63-65,
Tabouis, GR, 399-401 Tale of Genji,

آراستن، 274، 24، 15-14، 13، 8، 7، xixظهور،
23، 13، 10-9، 8خطر، 13-12، 1 1، 5خطرات،
6 1تمایز، 12کلیدهای 15-11به عنوان فیگور
فانتزی مرد، 11، 5،9، xx

12
مردان برده شده توسط، 12، 8، xixتغییرات
خلقی، 1 1، 9، 8-7، xixحرکت و رفتار، 10، 5

15
در ادیسه، 13-12، 11، 8-7لذت ارائه شده
توسط، 11اصلاح شده، به عنوان قربانیان، 150
جنسیت، 11-9تماشایی، 9-7نمایشنامه، 9، 8
،7صدای، 14-13، 10، 9، 7آب به عنوان نماد،
15اسلیتر، لئونارد، 313سقراط، 208، 7-206
،92-191، 76-74فروش نرم، 54-441جزء،
444-46نمونه، 54-446فروش سخت در
مقابل .، 443مبدا، 443سولاناس، والری، 78
پسران و عاشقان (لارنس)، 206جنگ داخلی اسپانیا،
100-99عینک، 447، 301، 275، 69-267، 265
آژیرهای تماشایی، aura 9-7معنویت، از، 358، 98
،38آینه کاری از، 225فریب معنوی، 404، 403
67-359،

هوای نارضایتی در، 65-364، 359هنری،
66-365، 62-361، 359آیین های مذهبی به
عنوان، 63-362اشراف توسط، 366، 365در
محیط، 35-434سبکی ناشی از، 3593در 365
، .ocبت پرست، 365، 63-362مذهب در،
64-363، 359معکوس، 367حس سرنوشت در،
365، 359، 177تهوع جنسی از، 64-363، 359

366
ستارگان در آسمان به عنوان نماد، 367رابطه
بی انتها پیشنهاد شده توسط، 367، 66-365
،364زمان بندی و، 365احساس پرستش ناشی
از، 64-361کودک لوس، 348، 151، 61
خودانگیختگی، احساس، 241

Staël, Madame de, 187-88, 343, 344
استال، لزلی، 51-450
استالین، یوسف، 108، 89-88
استارکی، والتر، 23-22

شوپنهاور، آرتور، 84سدویک، ادی، 72اغواگر، xxv
xix-غیر اخلاقی، 47، 21، xxiii-xxivظاهر، xxii، xx
،xxiسازگاری، xxiiعاشق شدن با، xxii، xxi، xix
مرد، xxجهت گیری دیگر، xxiii-xxiiiبه عنوان ارائه
دهندگان لذت، xxiiiمقاومت در برابر، xxiv، xxiii
زبان اغواکننده، xxعنصر جنسی مورد استفاده،
برنامه ریزی استراتژیک، xxii، xx، xxii، xxiiiروش
های ظریف، xxiتسلیم شدن در برابر اراده، xxiv
xxi, xxii,تئاتری بودن از، xx, xxiiiنگرش جنگجو از،
xxiiخاطرات اغواگر، 389، 88-387، 373، 357
90-289، 57-255، 279، 193,2 182، 193، 182
xxiv, 31, 127, 169-70, 172, 179-80,
The (Kierkegaard),اغوا، مشتق از اصطلاح، xxi
اغوا (بودریار)، 263، 65، , 385 Sei Shonagon
32-31، 385 288، 28-127، 9، xxiiiافشای
انتخابی، 237، 15-14خود جذبی، 410، 363، 173
,163، 87ضد اغواگران، 140، 138، 137، 133، 131
زبان اغواگرانه 131، , ,8-0، 25خودآگاهی، 363، 359
,354، 40-138، 135فاصله از خود، 130، 122سل
ف-عزت، 282، 227، 224، 210، 208، 200، 158
،81، 79، 75خودانگاره، 82-281نفرت از خود، 363
،362، 154خود خرابکاری، 425، 27-326، 82، 38
36-378خودکفایی، 304، 300، 1729-74، Pu
43-44 Shelley, Percy Bysshe, 353 Shi Pei
418 Shaw, George Bernard, 126 Sheik, The,
50, 107, 183, 258-60, 267-68, 314, 316,
Sirens, 9-11 Shahrazare, Shape, 724 William,
50 Sennett, Mack, 58 Sensualists, 159 Sex
67, 71, 73, 74-75, 76, 77 Seneca,شولدر آنس،
58شو-چیونگ، 270سیبونی، دانیل، 351سیبورگ،
فردریش، 337سیلنوس، 191، 56سیمون، 23آژیر،
xix، 3، 5-16، 26، 28، 152، 28، 152

Machine Translated by Google

ارزیابی پاسخ ها در، 72-171تنش هیجان انگیز در، 173 ،171تخیل و، 172اوقات فراغت در، 173مرد مردانه به عنوان، 172 ،12ویژگی های گمشده و، 74-173 ،171نوع جدید به عنوان، 172 ،170نوع خود یک 149واکنش شخصی در، 397 ،290 ،172 ،171 ،170 ،167در سیاست، 174نوع سرکوب شده به عنوان، 74-173 معکوس، 175ناراحتی و، 172 ،167آسیب پذیری در، -189-189-187استراتژی، ، 292

ویکتوریا، ملکه انگلستان، 284 ،75-274 ،236 ،210 51 ،83-85 ،143 ،145،

جنگ ویتنام، 75-374
ویارسو، مارکیز دو، 26-425
باکره Stamboul, The, 452-53
ویسکونتینی، کنتس متیلدا، 377
Vivien, Renée, 317, 362-63صداها, 10, 13-14
259, 261, 268, 297, 351, 395 of Sirens, 7, 9,
22-23, 34, 115,

ولتر، 34فون استرنبرگ، یوزف، 373 ،22-121
مبتذل، ضد اغواگر، 36-135

وادلر، جویس، 297
واگنر، ریچارد، 100قهرمان جنگ، 48-446 ،29-327

وارهول، اندی، 192 ،128 ،126 ،78 ،73-71 ،52 ،49
،34-33شگفتی محاسبه شده توسط، 248

کارخانه به عنوان محیط، 38-437مثلث ایجاد
شده توسط، 200
واشنگتن، جورج، 99وین، جان، 125 ،51سر و سر
متعصب، 402 ،40-138 ،(Crébil lon fils)ضعف،
خلع سلاح، 93-285لکه به عنوان نماد، 292تفاوت
جنسیتی در، 291واقعی، 290اعترافات "صادقانه"،
289 ،88-287 ،285 ،284از 59 ،56 ،53 ،Naturals
نگاه گاه به گاه، 291 ،290رقت انگیز در مقابل، 293
،290در ایفای نقش قربانی، -287 ،289 ،285

292سیاستمدار، 292معکوس، 293کمرویی
به عنوان، 291 ،290 ،285سوء ظن کاهش یافته،
290 ،289همدردی برانگیخته شده توسط، 293
،292 ،285اشک به عنوان، 92-291 ،92-291
،285ما

وبر، مکس، 106 ،98-97
وبستر، لیدی فرانسیس، 357 ،352

Talleyrand-Périgord, Charles Maurice de, 38-39
توسط سیاستمداران، 2-201شهرت در، 200-201
تا، 195معکوس، 202رقابت تحریک شده توسط،
200 ،234به عنوان نماد، 202غرور و 22010،
12، 190-92، 354-55، 357 ،41 ،22010
تروبادورها، 331 ،325 ،291 ،36-37 ،xxترونسر،
تولوز، 198 ،197 ،88 ،87 ،74 ،36 ،18 ،14 ،13 ،12 ،11 ،10 ،9 ،7 ،6 ،5-429
،25 ،123-24 ،115 ،114خلقت وسوسه ها 425 ،38-سیب در باغ عدن به عنوان نماد، 237مانع ایجاد شده
در، 236 ،233-34چالش در، 37-236ظاهر فریبنده و، 234میوه ممنوعه در، 237، 34-231

تسائو هسوه چین، 72-270
تسو هسی، ملکه دواگر، 69-267
تولیا دآراگونا، 32-330 ،182 ،173 ،40 ،38 ،12

توپرسلای، 98-397

ukiyo("جهان شناور")، 37-435انگیزه های پنهان،
142-43 ،21دست نیافتنی، ظاهری، 321 ،201 ،192

"ehT"Uncanny, (فروید)، 2-301عشق بی قید و
شرط، 340 ،37-336عاشقان بی دفاع، 65-63 ،57

والنتینو، رودولف، 57-356 ،52 ،44-43توجه بیمار،
273-74 ،50 ،44 ،43 ،38والمونت، ویکومت دی
(تصویری)، 25،

169-71، 287-89، 290، 407-9، 412

Valois, Mademoiselle de, 19-20
واندربیلت، ویلیام، 396غرور، -426 ،9-408 ،314
171، 195، 199، 200، 210، 226، 235، 259،
،135 ،81 ،79 ،74 ،71قربانی، 601-427

نوزادان پیر، 57-156
زیبایی ها، 156
فاتحان، 54-153
ستاره های خرد شده، 53-152
رویاپردازان ناامید، 51-150
درام کوئینز، 155
فتیشیست های عجیب و غریب، 55-154
جنس شناور، 160
بت پرستان، 158
رهبران تنها، 159
پرودز جدید، 52-151
تازه کارها، 153
رویالز متنعم، 151
اساتید، 56-155
Rakesیا Sirensاصلاح شده، 150
امدادگران، 157
روئس، 58-157
احساساتی، 159قربانی، انتخاب، 75-167 ،40
،12بازی بزرگ به عنوان نماد، 174ظاهر فریبنده و،
173

244
دستاوردهای آینده در، 36-235فرصت در، 237
معکوس، 238افشای انتخابی در، 237 ،15-14
ضعف به عنوان هدف در، 37-234 ،229

آن شی مبهم میل، 373تئاتر، 23-421 ،69-267
،xxiii ،xxمتحرکان جسور، 12-411از کاریزماتیک،
100از محیط، 436، 34-433 ،431

439آژیر، 9 ،8 ،7عینک در، 447 ،301 ،275
،265 ،267-69

انجمن الهیات، 109شخص ثالث، 273در رویکرد غیر
مستقیم، 183 ،177همچنین رجوع کنید به حسادت;
مثلث، خلقت

از
به این ترتیب زرتشت سخن گفت (نیچه)، 46
تیبریوس، امپراطور روم، 317تافت، ضد اغواگر، زمان
،35-134حس تغییر یافته، 39-431

خلقت کازانووا، 39-438 ،435

ترسو، 426 ،410زمان: از افسونگران، 93 ،92
،91-90از عشوه ها، 78لحظه دراماتیک در، 435
درد آمیخته با لذت، 379اغوای مجدد، 428سرعت
و جوانی در، 435فریب معنوی و، 365تیتو، یوزف،
77تودلاس، دون خوان د (داستان)، 34-231تراژدی
شاه ریچارد سوم، (شکسپیر)، 316 ،314انتقال،
36-335مثلث، خلقت، 202-195

هاله مطلوبیت از، 202 ،201-199 ،195

Machine Translated by Google

کودکان ترشگفت انگیز، 57، 61-63
سگ و ترشه ایجاد شده توسط، 383، 389، 390
ولف، ویرجینیا، 34
زنان سه گانه، ایجاد حروف تیپ در، 388-389
جنگ جهانی اول، 58، 59، 107، 327-29، 396
از، 392-23
جنگ جهانی دوم، 114، 115، 217، 253، 328 Notes
هلن محاسبه شده را ببینید، 251، 254، 255-58، 288
دستورالعمل برای، 257-58بازتاب، 257در
عقب نشینی استراتژیک، 38، 38، 385-83

یانگ کوئی فی، 76، 174، 270، 272-73، 274

زئوس (مشتری)، 256-58، 287-88
xxiii، 9، 57، 58، 182-83،
ژو انلای، 88-90، 93

زن و عروسک 371-74 (Louÿs)،

ویدکیند، فرانتس، 46
ویکلی، ارنست، 423-24
ولز، اورسن، 313، 314
ولینگتون، آرتور ولزلی، دوک، 188، 343-44

ولتر، بلانکا روزا، کریستین را ببینید ، لیندا
ویتمر، پیتر، 107
وایلد، اسکار، 49، 188، 189-90، 192، 193، 234

ویلیامز، تنسی، 72
ویلسون، هریت، کیسه های باد ،48-49ضد اغوا
کننده، 135، 145عقب نشینی، استراتژیک، 424
383-90، 418،

تعقیب پرخاشگرانه با انگیزه، 387، 389، 390
اضطراب ناشی از، 388-89، 390، 391

Machine Translated by Google

FOR THE BEST IN PAPERBACKS, LOOK FOR THE

در هر گوشه از جهان، در هر موضوعی که زیر نور خورشید است، پنگوئن نشان دهنده کیفیت و تنوع است -بهترین در انتشار امروز.

برای اطلاعات کامل درباره کتاب‌های موجود در پنگوئن -از جمله کتاب‌های کلاسیک پنگوئن، قطب‌نمای پنگوئن، و پافین‌ها -و نحوه سفارش آنها، به آدرس زیر برای ما بنویسید. لطفاً توجه داشته باشید که به دلایل کپی رایت انتخاب کتاب از کشوری به کشور دیگر متفاوت است.

در ایالات متحده: لطفاً به گروه Penguin(ایالات متحده آمریکا)، صندوق پستی 5289-07101 New Jersey Dept. B، Newark، 12289یا با شماره 6262-788-800-1تماس بگیرید.

در بریتانیا: لطفاً به بخش Ltd، Bath Road، Harmondsworth، West Drayton، Middlesex UB7 0DA EP، Penguin Booksبنویسید.

در کانادا: لطفاً به Books Canada Ltd, 10 Alcorn Avenue, Suite 300, Toronto, Ontario M4V 3B2 Penguinبنویسید .

در استرالیا: لطفاً به Penguin Books Australia Ltd، صندوق پستی 257، Ringwood، Victoria 3134مکاتبه کنید.

در نیوزلند: لطفاً به Books (NZ) Ltd, Private Bag 102902, North Shore Mail Centre, Auckland 10 Penguinبنویسید.

در هند: لطفاً به Penguin Books India Pvt Ltd، 11 مرکز خرید Panchsheel، Panchsheel Parkدهلی نو 017 110بنویسید.

در هلند: لطفاً به Penguin Books Netherlands bv, Postbus 3507, NL-1001 AH Amsterdamنامه بنویسید.

در آلمان: لطفاً به Penguin Books Deutschland GmbH، Metzlerstrasse 26، 60594 Frankfurt am Main مکاتبه کنید.

در اسپانیا: لطفاً به Penguin Books SA, Bravo Murillo 19, 1° B, 28015 Madridبنویسید.

در ایتالیا: لطفاً به Penguin Italia srl، Via Benedetto Croce 2، 20094 Corsico, Milanoبنویسید.

در فرانسه: لطفاً به پنگوئن فرانسه، Le Carré Wilson، 62 rue Benjamin Baillaud، 31500 Toulouseبنویسید.

در ژاپن: لطفاً به Penguin Books Japan Ltd، ساختمان Kaneko، 2-3-25 Koraku، Bunkyo-Ku، Tokyo 112 بنویسید.

در آفریقای جنوبی: لطفاً به South Africa (Pty) Ltd, Private Bag X14, Parkview, 2122 Johannesburg Penguin Booksبنویسید.

Machine Translated by Google

1 Choose the Right Victim 2 Create a False Sense of Security–Approach Indirectly 3 Send Mixed Signals 4 Appear to Be an Object of Desire–Create Triangles 5 Create a Need–Stir Anxiety and Discontent 6 Master the Art of Insinuation 7 Enter Their Spirit 8 Create Temptation 9 Keep Them in Suspense–What Comes Next? 10 Use the Demonic Power of Words to Sow Confusion 11 Pay Attention to Detail

A Penguin Book
Psychology
www.penguin.com

U.S. $16.00
CAN. $24.00

THE ART OF SEDUCTION

ROBERT GREENE

A JOOST ELFFERS BOOK

Get what you want by manipulating everyone's greatest weakness: the desire for pleasure

Seduction is the most subtle, elusive, and effective form of power. It's as evident in John F. Kennedy's hold over the masses as it is in Cleopatra's hold over Antony. Now, the author of the bestselling *The 48 Laws of Power* has written a handbook synthesizing the classic literature of seduction from Freud to Kierkegaard and Ovid to Casanova, with cunning strategies illustrated by the successes and failures of characters throughout history. And once again Robert Greene identifies the rules of a timeless, amoral game and explores how to cast a spell, break down resistance, and, ultimately, compel a target to surrender. *The Art of Seduction* takes us through the characters and qualities of the ten archetypal figures of seduction (including the Siren, the Ideal Lover, the Dandy, the Natural, the Charismatic, and the Star) and the twenty-four maneuvers by which anyone can overcome a victim's futile resistance to the practice of this devastating and timeless art form. Every bit as essential as *The 48 Laws of Power, The Art of Seduction* is an indispensable primer of persuasion that reveals one of history's greatest weapons and the ultimate form of power.

12 Poeticize Your Presence 13 Disarm Through Strategic Weakness and Vulnerability 14 Confuse Desire and Reality–The Perfect Illusion 15 Isolate the Victim 16 Prove Yourself 17 Effect a Regression 18 Stir Up the Transgressive and Taboo 19 Use Spiritual Lures 20 Mix Pleasure with Pain 21 Give Them Space to Fall–The Pursuer Is Pursued 22 Use Physical Lures 23 Master the Art of the Bold Move 24 Beware of the Aftereffects

ISBN 0-14-200119-8
51600
9 780142 001196
EAN